بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاحد الواحد المقدس من کل شبه و ند خالق الاشباح فالق الاصباح خص من عباده
من شاء بعوارف الآلاء والنعماء والصلوة والسلام علی مرآت صفاته واشرف مخلوقاته ومظهر اسمائه
ومظهر آیاته محمد سید الثقلین و سید الخاصین وعلی ظهیره و وزیره و نصیره و ظهیره امام المشارق والمغارب
ابی الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام وعلی الائمة المعصومین من آل طه و یس الذین هم مفاتیح الرحمة
ومصابیح الایمان و بعد بنده درگاه یزدانی و چاکر حضرت سلطانی محمد تقی سپهر مستوفی چنین می نگارد
که چون قدرت کامله جهان آفرین بآبادانی ایران زمین تعلق گرفت شهریار جوان جوان بخت وارث تاج و تخت
سپهر احتشام و جهان اعظام شاخ فروغ آفتاب سلطنت ربانی کاسه همت قدرت دست کبریائی قوت
قلب دستانی محت جود و جودت آیت جلال و علامت مشکوة مواهب مصباح عنایت شاهنشاه ایران
زیور آرای کشورستانان جهانگشای جلال سلاطین نامدار سلاله صنادید تاجدار صدر السلاطین بدر الخواقین
المجاهد فی سبیل الدین ناصر الاسلام والمسلمین ظل الله فی الارضین السلطان ناصر الدین شاه قاجار لا زالت

[illegible]

ایالت

ارباب بصیرت بر صفحه صحایف کاینات شعله رب بارقه تاج و کلاه و صاحب گنج و سپاه گشت و کار مملکت و ملت را
نظام کرد و آنجا که از جزوی و کلی هیچ امری از امور خود را معاف نشدار دو از مسکاه
ذره تا بارگاه مهر انوار روا ندارد مرا خویش عظیم ما بعض عسیر اسرار و استکشاف منوط باشد هم این
بنده را فرمود که عزم از تحریر ناسخ التواریخ آن است که کتابی در فن نگاشته آمد که تا اکنون هیچ
دولتی بطراز آن سوابق یافت و اگر چه کتب تواریخ بسیار است و سلاطین سلطنت پر بسیار و کس
از مورخین را نگاشته اند و فراوان کتابها نگاشته اند اما در هیچ یک صحیفی بسیار رفته و وارد اجتهاد
ملحق شد بها بیشتر از مورخین کتابی از گذشته تنقیح را اصلاح نموده و در برابر نهاد آنگاه تکرار کار ی
و بسیاری را نقل کرده اند و حضرت ملوک آورده اند و سلاطین پیش و دورای شش زمان بدین معنی
از کمال اصابت خوری عصر موده بذکر نامی قناعت کرده اند اما کتاب اول ناسخ التواریخ را اندر آن
قانون ترتیب داشتی که از آن اسمای تواریخ ربع مسکون دو نمای خدمتگزاران و از جهان اقالیم عالم تمام
فراوان یافت و مذاهب مردم جهان را در آن است و بسیار از معضلات حکمت را در بعض حکما فرموده اند
کرده و از احوال جاهلیت اول و اشعار ایشان فایده علم و ادب توان یافت و با بسیاری فواید در آن
کتاب فراوان است اکنون روا باشد با عصبیت و مذاهب صالحه که در هیچ رحمت و خدمت
از صفت و ملت هیچ شده امروز از تحریر کتاب دوم ناسخ التواریخ خود را معاف داری هم اکنون
در تلفیق و تمیز کتاب دوم استوار باش و کتاب اول اندازه اقطاع عزت که برحسب فرمان او بر محقق
گردد با خاطر با قلق و خاطر حادث جاسپر رادست گسترا چند و خاطر آن اشاره کرده و اگر چه وارد است حال
سلاطین قاجار را تاریخ سلاطین ملوک زمین در جای خود نگار خواهی داد هم روا باشد که مختصر نگارشی
از مآثر ایشان در صدر کتاب رقم کنی و حاصل اعمال تو شرح ساری با اصدار و تحریر و مسند او مهیا
تحریر باشد و آثار و احکام تعالی سکت در آمد چون آن کلمات بهانت شد زمین خدمت بوسیدم
و بعد هم مسئول ملی نمودم و عرض کردم که تا اکنون در حضرت طریق خدمت سپرده ام و جز اراده همت
نبرده ام بحمد الله پادشاهان جهان که دانش خاطر نا و خود از کلمات تاریخ جهان آگاه هستند و بعد از هر یک
از مورخین را اجازه کسب هر یک از ایشان را اسکو و عهد اشتاد آثر سعی شاهنشاه عالم بر
کتابی را چنان بر داشته کسیم که دوست و دشمن گواهی دهند که از صدر اسلام تا اکنون در تاریخ دولتی
از دول جهان کتابی بدین نسق و نزاکت تحریر شده که جامع جمیع حوادث هر زمان و حاوی
تمام وقایع جهان باشد و با این خدمت و رحمت که نگارش پیر بدو از رشش نکوداشت اگر
از کرم پادشاه خدیوان بحصول نمی و وصول می آید و از باشم نقد باشد اقلیم و فتی بالاتمام
بالقیس واکرالکرام

و نسب بعد بر صفحه سلاطین قاجار بر مناقب ایشان تقدیم داستان کرد
از جای خود در کتاب ناسخ التواریخ

مکشوف باد که نگارندهٔ این کتاب مبارک ظهور سلسلهٔ قاجاریه و ذکر سلاطین نامدار آن قبیله که جلادت آثار و از اول
کتاب ثانی تاریخ وقت خواهد نگاشت و هر یک از این پادشاهان را با معاصرین ایشان که در مقامات روی
زمین سلطنت کرده‌اند به دقت نظر شرح خواهد داد که هیچ دقیقه از وقایع روزگار ایشان متروک
و مطمور نماند چنانکه در این مقدمة الکتاب و دیباچة الابواب حال یک یک را مختصری خواهم نگاشت
و شرح سلطنت هر یک از سلاطین قاجار را از قانون اختصار خوار نخواهم گذاشت اکنون از طریقی که در تعلیق
این کتاب نهاده‌ام و شرطی که در تمشیت آن ابواب پیشنهاد کرده‌ام یکسوی قصه نایستم روا باشد
که خوانندگان خرده نگیرند و خبر دهم پدید دیدار که انجام این کتاب بر پانصد هزار بیت
تحریر تعلیق یافته و این نگارنده بسیار نماندهٔ دیگر تاریخ نگاران است که کتابی از
مورخین پیشین در برابر نهند و به دقت نظر استنساخ کنند یا الفاظی ناچیز از محل و موضعی را
با الفاظ مهمل کنند و در معنی مقدار کاتبی کار کنند بلکه مرا واجب افتاد که کلمات
کلدی و یونانی و لاتین و انگلیس و فرانسس و روس و جرمن و دیگر السنهٔ ممالک یوروپ را
ترجمانی کنم و از عبری و عبرانی و ترکی همه حکایات ارم و احادیث و خطب و اراجیزه
و اشعار عرب و استعارات و کنایات اصحاب ادب را محل صحیح از سقیم باز
دانسته ترقیم سازم و در احوال حکما و عرفا و دقایق مناظرات ایشان و معضلات
و مشکلات مطالب آن جمع را شرح دهم و مذاهب مختلفه مردم جهان را باز نمایم و مکشوف
سازم که مسائل و مستند هر قوم بر چیست و تحقیق هر قبیله در حقیقت مذهب خود بر چه سان است
لاجرم در هر سطری بلکه در هر سطری با تجدید ناظر و تجدید خاطر اجتهادی سزا و جهدی
بغایت باید داد تا یاران دانستند که این کاری سهل و وقتی اندک نیست بلکه از صدر اسلام
تاکنون در هیچ دولتی و مملکتی کس بدین طمع و طلب برنخاسته و اندیشهٔ این خدمت در حمیت
در ضمیر یاد نیاورده و اینکه من بر این دانائی در قوت بازوی خود دیده‌ام بنده که به قوت بخت
شاهنشاه و تربیت دارای کارآگاه آیت بشارت خواندم و فرس در میدان تاختن
راندم و تسلیم آن کردم که زندگانی من چندان کفایت بخشد که این کار نهایت شود
و پیش از آنکه قصهٔ سلاطین قاجار گویم حکایات دیگر گوییم و از دو سه تن که پدر و پدر
پدر [illegible] بوده‌ام و کوشش و پوست و استخوان [illegible] و هر [illegible]
پرورده‌ام چندانکه حقوق آن از حق پدران بر فرزندان افزون است هیچ
دگر نکرده باشم پس ابتدا این مختصر کردم و در [illegible] ایشان نیز
از من بنده پسندیده باشد اگر استادان در ظل دولت شاهنشاه جم جنود
و ذیل عاطفت سلطان انجم و خاقان اعظم زمان باشم و از روزگار بودن
چندروزه ای بر رقم این مختصر را در جای خود شرحی شایسته

نابشر

ذکر نسب سلاطین قاجار و نسبت ایشان با قاجاریان

۵

سلسله نسب و ابتدای دولت

و بیان نسب سلسله و ابتدای دولت آن ایل جلالت شعار و شرح آنکه چگونه این نام بر ایشان اطلاق شد
ششصد و پنجاه و سه سال بعد از هجرت نبوی بر گذشت هلاکو خان نبیرهٔ چنگیز خان سلطنت
ایران یافت و آهنگ آن کرد که سفر عراق عرب و قلع و قمع خلفای بنی عباس را تصمیم عزم دهد و قبل از آن
فرمان رفت که از هر ده خانوار مغول دو خانوار برگزیده از بهر حراست و حفظ حدود و ثغور تا کنار ترکستان
تا کرانه مصر و شام شتافتند مامورین صد هزار خانوار شمار شدند و در آن اراضی جای کردند سرکردگان ایشان
سابا نویان بن جلایر بن سرتاق نویان بکار و دستیاری سپاه هلاکو خان بود و در حضرت او کوچ
میداد چون تاریخ هجرت سال ششصد و شصت و سه هلاکو خان از جهان رخت بربست و فرزندش اباقاخان
بجای او نشست سرتاق نویان را امور دولت و عواطف شاهانه مخصوص داشت تا گاه فرزندش ارغون خان را
بدو کرد و سرتاق نویان روز و شب با قرلق آموختن علوم و آداب جهانبانی را بکوشید و اباقاخان پس از هفده
سال با بسیاری روزگار بسر برد گرفت ببرادرش تکودار خان برادرش دو سال و ارغون خان
در پیش هفت سال و گیخاتو برادر و دیگر سه سال و بایدو خان سه ماه و بوسف سلطنت کردند
و در سال ششصد و نود و چهار هجری غازان خان بن ارغون خان در کار سلطنت بایدو شاه را جای کرد
و این هنگام سرتاق نویان سر از جهان برگرفته بود و پسرش قاجار نویان که ... ببیگلر بیگی قاجار ... سوم
شد و کمال رشد و بلوغ داشت غازان خان چون اتابک ... را ... قاجار نویان را نیابت
سپاه و امور و ... داشت و آنچه در حوزه اقتدار سرتاق نویان بود با کمال ... و اولاد قاجار
نویان ... ... و اولاد او بسیار شدند و جماعت ... حدود ... قاجار ...
... ... بود که چون طایفه ... و جلادت مامور شدند ... مردمان
... آن طایفه ... باسم ایشان معروف گشت چنانکه در اولاد اغور خان و سلسلهٔ مغول ...
این جماعه مرسوم افتاد ... قاجار ... و شوکت ... و جلادت و شجاعت معروف شدند
و چون سلطنت اولاد چنگیز خان در ایران فتوری پدید آمد و حکومت سلطان ابو سعید بن اولجایتو
سلطان در سنه هفتصد و سی و شش هجری سپری گشت سلسلهٔ قاجار ... ... و مد
... ... که در حدود شام ... ... شد ... و آن اراضی را ... ... و چون امیر
تیمور گورکان در سال هشتصد و سه سال از هجرت نبوی ... شده بود ... مصر و شام
کرد فرمان داد که جماعت مغول از حدود شام که اراضی ... کوچ داده با ایران آمدند و ایران
ترکستان که وطن اصلی ایشان است ... ... جماعت ... ... حدود ایران و ایران زمین آمدند
و ... و ترکستان ... ... مردم قاجار ... ... و ... ... رحل
اقامت افکندند چون دولت گورکانیه ضعیف شد حسن بیک بن علی بن عثمان که ... سلاطین آق قویونلو
... ... در سال هشتصد و هفتاد و ... هجری ... سلطنت کرد ... ...

[illegible]

سال پادشاهی در خاندان او بماند چنانکه نام هر یک از این مردم که یاد کردم قصه ایشان را در جای خود
شرح خواهیم راند مع القصه چون صد و نود و پنج سال از هجرت برفت و شاه عباس ماضی بر تخت سلطنت جای
ساخت فرمان داد که ایل قاجار را از گنجه و ایروان کوچ دادند و اطفال و رجال ایشان را که شجاعت و جلادت
از دیگران بر زیادت بودند بفرمود در اراضی استراباد و در قلعه مبارک آباد که در کنار گرگان واقع است تا
پادشاه ایران خود جای گزیدند ایشان در مبارک آباد و جمعی بر سوی فراز قلعه مقام کردند ملقب قاجار
یخاری باش شدند و آن گروه که بر فراز قلعه بودند اشاقه باش نامیده شدند اما طایفه دیگر را بهر سو تا در
مرو شاهجان منزل نامیدند و مراد شاه عباس از این حکومت آن بود که نواحی استراباد و مازندران از تاخت
و تاز ترکمانان محفوظ ماند و اراضی خراسان از زحمت قبایل ازبک محروس باشد و بیرون ضمیر دست
که از شریعت سلطنت بر باید که مردم قاجار با آن شجاعت و جلادت که ایشان راست در یکجا جای انجمن
باشند لاجرم ایشان را متفرق و پراکنده ساخت همانا ایل قاجار با اینکه از جمیع قبایل ایران بعدد و شمار
کمتر بودند در کار زیادت و مفاخرت فزونی داشتند چنانکه بدین عدد قلیل بر تمامت ایران غلبه
جستند و سلطنت یافتند شنیده شد که وقتی یکی از مردان قاجار سفر بغداد کرد و به استحکام خود از جسر
مالکی مرو همانا که از غلامان پاشا بود با هم خصومت دو چار شدند و کار ایشان از مسابقت و مجاحته
بمکالمت و مباطحت انجامید بالجمله یکدیگر را ناسزا گفتند و دست بهم گشتند و از اسبی آن سوی
همی کشیدند تا هر دو تن میان جسر در افتادند و در آب فرو شدند مردم که از دور و نزدیک نگران بودند
خود گمان داشتند و خواستار آنها همی خواهند ماند که ایشان را از غرقاب نجات دهند تا گاه جنبش
آب جسد ایشان را بر آورد و سر غلام در چنگ مرد قاجار بود چنانکه در زیر آب هم عرق و بلا نداشت
سر خویش بر آورد و سر او را از بدن دور کرده بود و بر شمع افتاد که یکی از مردان قاجار که شتاب تمام
از اصفهان آهنگ مازندران داشت آنگاه که از رستم دل دلاک بگذشت و سعت کوه و جنگل خندق
رسید بر سر آن جنگل فرود آمد و اسب خویش بست و بیک نشست تا نان زیست کند در اینوقت دویست
تن از سواران افغان که از دار الجلاله ناصفهان میشدند بدو بار خوردند و قصد او کردند مرد قاجار
کمان خویش بر گرفت و تیر بر کمان جفت کرد و فریاد بر آورد که ای سواران افغان آهسته بر من نکنید
که در این سر و اسب من بسیار بها است چون تیر در کیش دارم و لی کمان هشتاد کس ار شما از تا ما سر در
آورم گرفتم که چون تیر با مرد کار با تیغ و شمشیر افتد شما را دستگیر کنید از نکس هیچ خواهید یافت ایشان
بدین گفتار ایستادند و بسوی او حمله کردند مرد قاجار هفت تیر رد کرده و پیش آهنگ ایشان
کشته داد و آن تیر بر قربوس زین آمد و بشکست و بر ناف سوار آمد و از پشت او بجست و آهنین
تا بر بن تیر پاس بشکست مرد قاجار فریاد بر آورد که ای سواران این رحم نکردید هم اکنون اگر خواهید
بار حمله دهید و بدین گونه چون کردند ایشان از گرده پشیمان شدند و او را بحال گذاشته عنان بگردانیدند
و از اینگونه جلادت از مردان قاجار فراوان داستانها بالجمله ایل قاجار بعد از ورود باستراباد دیگر

شرح حال نواب فضلعلی خان پسر شاه اسمعیل خان

با بزرگان رزم داده و آتش معاملت میان ایشان را افروخته داشتند و پدران فضلعلی خان خوانین همواره با هم
آن قبیله پیوسته آن سلسله بودند لیکن به سبب با سلاطین صفویه بنای مخالفت آغاز کردند تا نوبت حکمرانی
با بابر فضلعلی خان رسید

بیان احوال نواب فضلعلی خان با بابر و صاد است نام آن سردار جلالت آثار

نواب فضلعلی خان پسر شاه اسمعیل خان بن جهد سکان بن ولیخان بن محمد علیخان است و او را دو برادر بود یکی فضلعلی
بیک و آن دیگر مهرعلی بیک نام داشت و مادر ایشان از دختران شهر بانو بیگم نامیده میشد و او خواهر
تمام برادر بود که در همه کارها با برادران و خواهران برابر بود که به سبب خون او در آن زمان شاه اسمعیل خان عقدی بسته
خشنی شاهوار کردند و در مجلس جشن عروس او کرامات و دیگر شاه ربا و خلعتها رحمی کرده که در میان
قبایل بابر و بزرگان و ملک با برادران با رحمی گشت با الجمله فضلعلی خان بعد از پدر به مسند رسید و طلوع مسند
در عنوان برو سپس قراسب قوی دست گشت و پنهان در قلعه مبارک آباد نشیمن کرده در میان
با بابر فرمانگذار بود چون آفتاب جهانگیری و ملکستانی در پا نشسته او مساعد مسرف حکام
با مدد از برادری جهول و بهر لیکن در دل افساد و حکومت و در آن اراضی در خاطر ها حملی الحمدلله حرم محمد خان
بزرگان فرو بن که به عوض حکومت استرآباد داده است با غوای میرزا احمد قزوینی که او را در رو دشمن بود طمع
و منع فضلعلی خان را در خاطر گرفت و چندین از بزرگان با بابر را در بس کشید و کس با خود همدست و همداستان
ساخت و در پنهان سر لشکر کرده هنگامی به قلعه مبارک آباد ما شب برده فضلعلی را با برادر از آتش و شمشیر
بود و هر سه تن با در زندان بازداشت روزی چند بر ساند که فضلعلی خان فرصتی بدست کرده از زندان برآمد
و در دشت و به قابل موت جو سوار گرفته و جمعی از بابر ایشان با کشش همدست شده برادران او
فضلعلی بیک و مهرعلی بیک را از محبس برآورده مقتول ساختند و از بیم آنکه فضلعلی خان از هر جا خواسته بی کمر بند
و خط و خراب قلعه مبارک آباد برقد و چند سفر و در ده و ایلمش خان با بابر را از درواره حصار بیکانها
ساختند تا از آنسوی چون فضلعلی خان خبر قتل برادران شنید در پنهان با ایلمش خان بنای بست و شوخی
نهاد آنگاه از مردم موت لشکری ساز داده با سیل جان گریسر غبار صبا و سحاب بخار مبارک آباد
آمد ایلمش خان در گشوده داوی نوالی بقلعه درآمده و مگر دار پلک رحمی و سر خشکی حسین محمد خان و
میرزا احمد باحب و هر دو تن را گرفته بخور برادران سر بر گرفت و در آن قلعه با مکانت تمام مکانساحت
و طمس استرآباد و عاطفه با بابر جون لشکری و سرود همدمد بکدل و یکجهه سر مرفرمان او نهادند
و او استرآباد و نواحی با فرمان گشت آنگاه خواست با کار ممالکت با مدد از اکثره گند حسین
صحرا نشیند رسک راه و بر کرفت آنجا که لشکر یک بامی که سبب چند کرد جهان بیک تومن و
در آن اراضی شوکتی بسزا داشت و با فضلعلی خان لوای مخالفت می افراشت لاجرم جمعی از مردان جنگ را
بر داشته آهنگ او کرد و در اول حمله مروس را در هم شکست و با رو بوجه جهد را در هم کشت و او را
دستگیر بود و عرصه کشور فرمودن اعمال را بر سر خال کرفته با اعطال رحال پیش که آستانه با مدد ان

و چون همی راه سپرد در حضرتش معروض افتاد که محمدحسن خان و فضلعلی بیک و محمدتقی بیک با جمعیتی دیگر
از سران قاجار جهت استیصال شده‌اند که در جهان از مردم مهمان بستانند تا وقت مقاتلت دریابند و چهرهٔ
موافقت برتابند فضلعلی خان اگرچه بازوی توانا و دل قوی داشت اما جانب حزم فرو نمی‌گذاشت با خود
نعمت و نمک در کار کرد گفتش ولی نگار بر دوشش در تربیت مبادرت مفقود سازند هم بهانه که در این
معرفت لشکر را اعداد و کار از این بیش باید عنان بر تافت و از بهر آنکه مردمان آساده و لکه در بقیه
دشمنان شده‌اند مقبول نگردند مرید سکون را دادند که مجلس ضیافت بیارایند و سران مستعدین را دعوت فرمایند
چون مجلس بیاراست و بزم بخواست از آنجا که هر دل با کثرت باشد محمدحسین خان از میداد
طریق فرار پیش گرفته راه بگردانید دیگران در آن بزم مجاهدتها نهادند و سر بر سر سیاست دادند و فضلعلی
خان دشمنان خویش را بدست اقبال پامال کرد و هر روز قوت و قدرت او در کار مملکت و ملکت فزونی
گرفت در این هنگام که یکهزار و صد و سی و پنج سال از تاریخ هجرت بر رفته بود جماعت افغان شهر
اصفهان را محاصره داشتند این خبر مسموع فضلعلیخان افتاد و روا ندید که پادشاه ایران را در چنین کار بی‌معاونت
بگذارد با ده هزار سوار از دلیران قاجار اختیار کرده بسرعت ستاره شهاب و با طلیعهٔ آفتاب جهانتاب
اصفهان بشتاب گرفت و چند روز در میدان چند کرّت در جنگ افغان ترکتازی نمود و بسیار
کس از آن جماعت بخاک انداخت و عرصهٔ تیغ و تیر ساخت و بسیار سر از آن سران سپاه بر سر سنان کرده
و در پیشگاه شاه سلطان حسین صفوی بخاک راه افکند اعیان درگاه شاه سلطان حسین که سالها در
بستر امن و امان غنوده و از کار مقاتله و مقابله غافل و جاهل بودند هم گردند که مبادا در این هیشه فضلعلی خان
پیروز و یک کوکبه و هوای سلطنت تازد و کاری بسازد و بدین اندیشه‌های ناصواب پادشاه را با او
بدگمان و سرگران ساختند لاجرم فضلعلیخان برنجید و اصفهان را با افغان گذاشته راه استرآباد برداشت از
پس او در بیست و ششم شوال سال یکهزار و صد و سی و پنج هجری اصفهان بدست افغان مفتوح و شاه
سلطان حسین در معرض هلاک مطروح افتاد و جماعت افغان بعد از فتح اصفهان رایت جهانگیر
افراخته تا اراضی ری تاختند مردم ری استغاثت بفضلعلیخان بردند و از وی استمداد کردند و او لشکری
جرار تا آهنگ ری گسیل نمود و در اراضی آباد و رامین با افغانان دوچار شد از هر دو روی صف برزدند
از چاشتگاه تا فرو شدن آفتاب مردان جنگ در تب و تاب بودند و طریق حرب و ضرب همی‌پیمودند چون
جهان تیره شد هر دو سپاه جنگ را دست باز داشتند در حضرت فضلعلیخان معروض افتاد که چون خبر فتح
اصفهان و قتل شاه سلطان حسین در اطراف جهان پراکنده شد شاه طهماسب از آذربایجان بمازندران
آمده و اینک در آن اراضی تهیهٔ لشکر همی خواهد کرد تا افغانان را در هم شکند و دشمنان دولت را کیفر دهد بعد از
اصغای این قصه بشتاب تمام راه مازندران برداشت و در شهر ساری شاه طهماسب را دیدار کرد و کفیل
امور پادشاهی او و کفیل دستگاه سلطنت او گشت پس شاه طهماسب را برداشته با استرآباد آورد و در آنجا
لشکری تیغ ساز بست بجز سپاه داده راه خراسان پیش گرفت و در ایام محاصرهٔ مشهد مقدس

شرح سلطنت جهانگیری محمد حسن شاه قاجار

۹

روز شنبه چهاردهم شهر صفر که سال هزار و یکصد و سی و نه بود با هوای پادشاه افشار امید

گردد چنانکه مفصل احوال آنها شرح خواهد شد

ذکر پادشاهی جهانگیری محمد حسن خان قاجار و چگونگی احوال و شرح حال او

محمد حسن خان پسر فتحعلی خان است و او برادری بود که محمد حسن خان نام داشت و در روزگار کودکی و جوان
روی برکاشت اما محمد حسن خان چون به حد رشد و بلوغ رسید همه بر شجاع شجاعت و جوهر جلادت
بود و آن آثار را در وی ظاهر گشت که روز بروز تکمیل شد و جود و عظمت نهادش را کردن نهادند نادرشاه
افشار چون مکاتبات او را دانست در قلع و قمع او کوشید که محمد حسن خان سر مکنون خاطر او را مکشوف داشته
راه دشت برگرفت و در میان ترکمانان لشکر ساخت مدتی در سر ساند که از ترکمانان سپاهی ملازم حضرت
ساخته شهر استرآباد را مأمن آورد و آن بلده را فرو گرفت محمد زمان بیک که در آن وقت حکومت استرآباد
داشت فرار کرده در کنار امیر ما بهبود خان که سردار مازندران بود پیوسته شد و او نیز لشکری
گرد آورده و محمد حسن خان جنگ او را دریافته شده در برابر او صف راست کرد
و چون شرح شکست ملاحوست و بهبود خان و شکست محمد زمان بیک و دیگر بار به اردوی نادرشاه فرار کرده در
درگاه و شکست ایشان به نواحی رشت مدرکاه آمد و صورت حال را بازنمود نادرشاه محمد حسن خان
قاجار را با لشکری گران جنگ را روانه ساخته کرد سپاه با سرعت برق و باد سپاه به جانب استرآباد آمد
و در آن بلده قلعه یافت و در آن اوان محمد حسن خان هر کرا دست کرد سر برگرفت و از سرهای ایشان مناره‌ها
برافراشت و دیگر بار محمد حسن خان ناچار شده طرف دشت برفت و در میان قبایل ترکمان جای کرد نادرشاه
قبایل ترکمان منشوری کرد که محمد حسن خان را دستبسته به درگاه فرستند و اگرنه طعمهٔ آتش غضب و سطوت
سطوت نادرشاه باشند بزرگان ترکمانان انجمن شده بسی دادار آمدند و گفتند و اجابت نمودند محمد حسن خان را
به درگاه فرستاد تا مورد سطوت نادرشاه باشد بود که صاحب وفا و دوستی بود با خان ترکمان سخن رسانید
او که مکاشفی سرار است محمد حسن خان را در سرای خویش پنهان کرد و سپس انجمن آمد و گفت آن ترکمان قبایل
ترکمان سخن بر این نهادند که سر فتحعلی خان را دستبسته به درگاه فرستند ... و معنی بر کیفیت و در میان
انجمن انجمن گفت هم اکنون در ساعت این مصلحت شد و پاسخ نادرشاه را به مکتوب ترکمانان گفتار
او نیز مسارش شد و سخن بر آن نهادند که محمد حسن خان را از میان خود سلامت کوچ دهند و در حضرت
نادرشاه معروض دارند که ما را از او خبری نباشد لاجرم محمد حسن خان با دوستان و تنی چند غلام و یک تن
از درمیان ترکمانان بیرون شد و راه دشت برگرفته مسافتی بعید در نوشت و در میان آن سامان همانا تنی چند
با آن غلام بر سر دو تن از ایشان به یکبار مسند مرحان بود که بسیاری آن بار اصطلاح نمیکرد و در آن
بود و اکل شعر بود چون روزگاری بر آن سپری شد روزی چون آن بار را بر مسند رها کرده در بر و از جود
همسر کرده دیگر بار بماند روز دیگر هم جوع بر ایشان اثر کرده با جار یکی از ایشان را ذبح کرده در روزی چند
بخوردند چون از آن پس روزی فسح ما بسی سداشت دیگر را بکشتند و بخوردند آنگاه جمال و چهره‌ها بدو

بعد از دو روز با اتفاق غلام بیم خان محمد حسن خان پیاده و گرسنه بسوی بر بیابانها پیاده آماده هلاک گشت
در این هنگام چنانکه صلاح کوشش بر زمین داشت ملک سم تکاوران همی اصغا نمود و دریافت که در این
بیابان آمده دسته سواران از چه در ماست در جست تمام برپای خواست و با آن همه ضعف تیغ برگرفت و برکشید
تا اگر مردم نادرشاه باشند مصاف دهد چون سواد خویش نمودار کرد سواران ارد و در او دیدار کردند و شناخت
او را جستند و او را شناختند پس حال او را فحص کرده نخستین مقداری خوردنی در گلویش فرو ریختند تا قوت
آمد آنگاه گفتند شاد باش که نادرشاه از جهان رخت بربست و جمعیتی خوش داشته تا برنشست و او را میان قبیله
آوردند لشکری فراهم کرد و شتابان قصد نادر کرده به استراباد تاختن آن بلده را تسخیر فرمود و این هنگام یکهزار
و یکصد و شصت سال از تاریخ هجرت گذشته بود مع القصه محمد حسن خان را هر روز بر عدت و شوکت بر افزودن گشت
تا آنگاه که کریمخان زند رایت خودسری برافراشت و پسر زاده ابوتراب دختر زاده شاه سلطان حسین را
شاه اسمعیل نام کرده خود را وکیل اسمعیل خواند و لشکری انبوه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری حرکت محمد
حسن خان را ساخته شده بار امنی استراباد تاخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و چهل روز آن شهر را محاصره داشت
و از این سوی محمد حسن شاه هر روز لشکری از شهر بیرون فرستاده با او رزم همی داد و از طرف دیگر فرمان کرد همانا
تا ترکمانان اطراف لشکرگاه او را فرو گرفتند و از دور و نزدیک ایشان را آسیب دادند چندانکه کریمخان
محاصره افتاده و در لشکرگاه قحط و غلا پدید آمد و کریمخان و شجاع الدین خان زند که از اکابر قوادان بود مقتول شدند
و شاه اسمعیل چون بخت را وارون و کار را دیگرگون یافت از لشکرگاه کریمخان فرار کرده به پای حصار استراباد آمد
و پناه بر محمد حسن شاه جست از آنجاست که کریمخان گفت شاهک نمک بحرام گریخت بالجمله چون کار بر این گونه رفت
کریمخان با مال و اموال و اثقال خویش آهنگ شتافتن از کثرت بسیاری راه فرار پیش گرفت مردان قاجار اموال او را
غنیمت برگرفتند و اموال او را بهره کردند و بسیار کس از لشکر او اسیر و دستگیر ترکمانان و دلیران قاجار شدند اما
محمد حسن شاه اسیران را از ترکمانان خرید و آزاد ساخت و شاه اسمعیل را برداشته بطرف اشرف کوچ داد و جمعی از مردم
مازندران که با کریمخان زند در موافقت بودند طریق مخالفت گرفتند لاجرم منیم خان که از مردم سوادکوه
با بقای تیمور علیخان لاریجانی لشکری ساز داده در نکومی شهر بارفروش در برابر محمد حسن شاه صف
برزدند و جنگ در انداختند نخستین منیم خان بگلوله [illegible] جراحت یافته گرفتار شد و لشکرش هزیمت شدند
پس محمد حسن خان بفرمود تا حطب بر زبر هم نهاده برافروختند و منیم خان را بسوختند آنگاه آقا حیدرعلی و حاجی
قنبرعلی مشهد سر را خود داشته بعد از مصادره بیست هزار تومان از مردم مازندران مقتول ساخت و بر تمامت
مازندران با حد فرمان گشت از پس این واقعه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هشت هجری احمدشاه افغان ابدالی
استیلای در ممالک قندهار و کابل و هرات یافت و ارض اقدس را مسخر داشته شاهپسند خان افغان را با یازده
هزار سوار جرار مامور تسخیر استراباد فرمود ابراهیم خان و حاجی قلیخان بخاری و عیسی خان کرد و علیخان قلیچی
با حیدر بیک از بزرگان خراسان گذار تاخت و تاز افغانان در زحمت بودند و قوت مقاومت نداشتند از
بلاد خویش بیرون شده بدرگاه محمد حسن شاه آمدند و صورت حال باز نمودند و پیشکشهای بیش که رانیده

کدار

شرح سلطنت و جهانگیری محمد حسن شاه قاجار

گرانمایه آن پادشاه و ظفر الماس بود یکی شامرو نامی بود و آن سرآمد هشت مثقال بود و آن دیگر تاج ماه نام
داشت و در وزن پنج مثقال بود لاجرم محمد حسن شاه اشارا امکانات تمام نهاد و بیول و دستور عالی
شاهانه عطا فرمود و در سلک طرمن درگاه و مقربان پیشگاه در آورد آنگاه محمد ولیخان قاجار بوخاری تاکس را
با تفاق حسین خان برادرش مع افغانان نامدار گرد و ایشان با چهار هزار تن مرد رزم آزموده کوچ داده که سردار
با افغانان کار اگر نه و خان آگاه ... شکسته رسید داده که مشهد مقدس علی خان شو ... شد و گشته شد و مرتب
گروه خاص حضرت سپهدار محمد حسن شاه از پیرامون فتح لشکر برادر و در وی و گسیل را مفتوح ساخته باز جهت
دلی نوای راه سپار عراق شد سرداران کریم خان زند هدایت را اگر نه سپه روی در آمد و در حمله
از پای در نشستند در آن رزمگاه محمد خان بیگله با چند تن دیگر از بزرگان سپاه زند اسیر و دستگیر گشته محمد حسن
خان از حمله را گسترانیده و از ساوه بار و است دچار با لشکریان آهنگ اصفهان کرد کریمخان جوان
مد است سپاهی گران گرد کرده و در مره جنگ شد و در گلون آباد که چهار فرسنگی اصفهان است میدان
معالک نهاد هر دو لشکر صف راست کرده هم افتاده دار یکدیگر همی کشتند و خسته همی در پایان لشکر زند شکسته شد
ناچار کریمخان اموال و اثقال خویشتن بهره مردم قاجار گذاشته راه شیراز پیش گرفت پس شهر اصفهان و توابع
آن در حوزه دولت آمد و ضمیمه ممالک شد چون ملک عرضه از هزار و سپاه و کار نگاه ساخت در سنه
یکهزار و صد و شصت و ... لشکری انبوه آهنگ ملک آذربایجان کرد آزاد خان افغان که از
هنگام در آن اراضی فرمانگذار بود عزم سپاه داده با شصت هزار مرد در شش فرسنگی اروی در برابر محمد حسن
شاه صف بر زد هر دو لشکر دست تا ... حرب و ضرب ... با هم در آمیختند و چون یکدیگر بر تاختند
محمد حسن شاه کشتی اصطبار بپوشید و صف بکوشید چندانکه لشکر دشمن خسته و شکسته هزیمت دیار و هلاک
شدند آزاد خان چون کار بدانگونه دید ناچار با چند تن از مردم خود از رزمگاه بیرون تاخته راه فرار برگرفت
و از پس آن حرکت دیگر در آذربایجان جای بر نگذاشت ... دارالسلطنه تبریز ...
... اموال و بهره اطلال ... لشکر او در ظل لوای محمد حسن شاه در آمدند و خانش شدند چهار
هزار تن از افغانان را اسیر کرده و گروه ... ساخته ... شوشی ساخت و آن بلدان و
اراضی را عرصه هشت غارت سپاهیان داشته بطرف ... مراجعت کرد و از هنگام یکهزار و یکصد و هشتاد و
سال از هجرت نبوی برفته بود که آذربایجان را از مضافات ممالک محروسه داشت ... اگر ...
آقا محمد شاه را که در آن وقت هجده ساله بود ... نگاه داری آن ملک گذاشت و خود از آنجا سفر فارس را
در ضمیر گرفته لوای مراجعت برافراشت و در ... منزل و مقام درنگ ... اصفهان شتافت ... دارالمؤمنین
کاشان آمد ... بعد از مراجعت محمد حسن شاه از فصل گرمای حکومت اصفهان ... داشت
... که آن لشکر ... گروه ... کوه ... تا آنکه پای از سر ... گرفته راه شیراز
پیش گرفت و محمد حسن شاه با چهل هزار مرد سواره و پیاده به پای شاهی ... با اصفهان در آمد و چون در
شهر اصفهان علمای علام ... توقف ... در آن بلده ... و ... نار

عراق کند هم خود بدیگر جوانب حمل داده باصفهان آورد و چندانکه در جمیع مراتع اصفهان را او علف کرده بهار را بخویش
وا پس بید برکت در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک از اصفهان بسوی شیراز خیمه بیرون زد و با آن سپاه گران
عبث و بلند زمین را در هم نوردیده در یکفرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد کریمخان زند ابواب حصار را مسدود
ساخته متحصن شد بزرگان فارس چون عدت محمد حسن خان را افزون کرده از هر جانب حضرت او شتافتند از جمله
نصیر خان لاری با شش هزار مرد جنگی حاضر درگاه شد لشکرگاه وسعت یافت اصلا چهل روز کریمخان زند در تنگنای
محاصره بحفظ و حراست خود رنج میبرد در اینوقت بسبب آن قحط و غلائیکه در همه اصفهان و فارس استیلا
داشت در لشکر محمد حسن خان کار بصعوبت میرفت و لشکریان در رنج و تعب میزیستند چندانکه بیم آن بود که مردمان
متفرق و متشتت گردند و خیانت افتاد و که در این حال امنا نیز وحشتی در خاطر نشست و آهنگ وی در ضمیر گرفتند و ایم
خان وحشی علامیشی سوار شده بسوی شیراز شتاب کردند و با کریمخان زند پیوسته شدند و دیگر قبایل لشکر
چون این بدیدند در ارکان ثباتشان لرزشی عظیم افتاد و از بیم جوع بیم استیلای قحط و غلا بود مجال
درنگ از برای کس نماند یکباره آن لشکر انبوه در هم شکسته شدند و هر یک سیر طریق وطن خویش پیش گرفت چون
محمد حسن خان از سراپرده خویش بیرون شد جز جماعتی اندک سپاهی سوار از غایت غیرت و جلادت خواست
تا با آن قلیل مردان کار کند با برهای اندک تعلیکیان نصیر خان لاری ثبات قدم ورزیده دست
از مقاتله و محاصره باز ندارد محمد ولیخان قاجار دولو از در خیر خواهی بیرون شده در حرکت آنحضرت
الحاح نمود و معروض داشت که اکنون کریمخان و مردان زند که از بیم گرسنگی متحصن بودند در تنگنای آن حصار زند
همه شیران کارزار و دلیران کینه گذار باشند با این حشم لشکری با عدتی اندک در برابر ایشان شدن و در رزم داد
از طریقت حزم بعید است و خود حرکت و شتاب پادشاه را ساخته رکاب بگرفت محمد حسن خان چون
سنگ گرمیت جای بخت بود با جایی دل بر کوچ دادن نهاد نخستین امیت خاص خویش را که قراقوزی
نام داشت بفرمود حاضر کردند و رسن بر نهادند و حکم کرد که از اصفهان در سلک جواری درآورده ملزم خدمت
ساخته بود بفرمود تا بر نشست و بعضی از جواهر نفیسه در ساخت زین بست آنگاه که کس بدنبال نتواند دست
یافت همه جا بر کنار راه تاختن کرد کس حاجت شوار گرفت بی شتاب رده تا اصفهان عنان باز نکشید و در
سرای خویش بنشست مسکل گردن شیراز تا قباد دیر سیم آمد خر کنید برنشست وسرعت صبا و سحاب شتاب
کرده همه جا از کنار شارع طی مسافت میکرد تا حیات اصفهان که در سر جاده رستم جاره بود در اقبال دار
قضا در آنوقت یکی از غلامان زانس وصیت کشان محمد حسن خان از بازماندگان لشکر شیراز در شتافت در میان
جیابان چشم او وی را اکرنیست که بر قراقوزی بر آمده بشتاب شهاب در میرسد چون برق جستنده از پس
روش بر آمد و عنانش بگرفت و گفت اینک محمد حسن خان وار رکیا بدست کردی و بگی سوی صورت حال باز
داند که سر چون غلام زانس این بشنید او را از دست بگذاشت بدر آورد و با جواهر جای داد و اسب قراقوزی را
برداشته بدیده محمد حسن خان شد و در سیم آن حیب را دیگر باره محمد حسن خان رسانید تا بر نشست
و طی طریق کرده باصفهان آمد این هنگام روز سیم شکستن و شکستن از ظاهر شیراز بود و هم در اصفهان
درنگ

متفرق شدن لشکریان از اردوی محمد حسن خان

و کمک نکرد ناچار سر به طریق مازندران گرفت و آنچه درست شد که فراروی در رشت حسن خان به مازندران ستم
خان را اشکاف بر سکت مسکوت و مانند عدم مهمل مسکوت کرد اکنون بر سر سخن روم محمد ولیخان قاجار
شهریار را در لشکریان قاجار را برسانید و راه اصفهان راست دادند آقا آشوری حسن خان دولوی قاجار تو قاجار
باشی که از قبل محمد حسن شاه حکومت اصفهان داشت چون دید که لشکر پادشاه را اقامه نمود و بدین یک طلوع
مازندران برگرفت با سپاه مخالف ولی بعد را طرار دید که قبل از ورود محمد حسن شاه مازندرانیان را فرو گیرد
صفرعلیخان قوانلو و جمعی را با دسته محمد خان قوانلو عموزادهٔ محمد حسن خان را که از قبل والی مازندران بود
مدت شهری نکو پی کرد که حسن خان را از استیلای مازندران دفع دهد ناگهان چون محمد حسن خان از شیراز به طاهر
بلدهٔ اصفهان رسیده و در باغ نوشهر فرود آمد و اند شد حسن خان دولو را باز داشت و مجال نیافت که در
اصفهان درنگ کند و لشکری از هر جهت گرم خان انجمن فرماید سوای برست و سرعت برق و باد بسوی مازندران
شتافت آقا آشوری چون بکوت صفرعلیخان و محمد خان رسید دو دست که حسن خان دولو نیز در رسید
سم کرد که جماعت اعیان را که محمد حسن شاه از استرآباد کوچ داده و در مازندران نشیمن فرموده عداوت نهانی
عیان ساختند و بعد از ورود حسنخان بدو پیوسته شوند لاجرم پیش از آنکه این خبر پراکنده شود پیشدستی از
بزرگان اعیان را بدست آورد و حمایت و همراهی در مجلس جوش عام کرده حکم داد تا جمله را در غل و زنجیر کشیده
محصور دارند و شهدا اعیان چون این بشنیدند در کمال آشفتگی گرد خود لشکری کردند محمد خان چون خبر
ایشان بشنید یوسف خان هوتکی را با سپاهی از سران اعیان بر سر گرفت و با اطفال و رجال خود بر سر
اعیان محبس برده آنجماعت را رزم داده غلبه یافت بعضی را عرضه شمشیر و برخی را اسیر فرمود اما از آقا آشوری
حسن خان که با اعیان مواضعه داشت چون خبر در رکوه آمد و مال ایشان را باز داد پسیج حرب ارسعر
مازندران داد و با جمعی هزار حرب و دو لاد محلدار ایشان به استرآباد آمد و آن بلده را مفتوح ساخته
استوار ساخت با محمد خان بعد از معاطلت با اعیان با شش هزار سواره و پیاده آماده کرده منتظر موکب شهریار
همی بود در این وقت محمد حسن شاه با جنود بعلی آباد درول فرمود و محمد خان به پیره شد و از علی آباد به درگاه
پادشاه پیوست آنگاه محمد حسن شاه از علی آباد کوچ داد و شهر ساری در آمد و روزی چند در آنجا بپای برد
لشکری بزرگ فراهم کرد و آهنگ استرآباد فرمود حسن خان دولو بود است که رزم او را تاب ندارد خوشاوندان
و برادران خود را برداشته بدامغان گریخت و با ابراهیم خان بعادری که در دامغان بود همداستان شد محمد حسن
از روسال و استرآباد در آمد و از آنجا با لشکر گران بیرون تاخته در طاهر دامغان لشکرگاه کرد حسن خان
در شکای محاصره داشت و در این هنگام خبر رسید که شیخ علی خان زند با سپاهی کارآزموده از اصفهان فرود
کوه را محط رحال فرموده محمد حسن شاه چنان گرد که ماد اسمعیل خان آهنگ مازندران کند و جمعیت خان را
پوست خاک اوماسید لاجرم دست از دامغان باز داشته عنان عزیمت بطرف ساری که داشت ساخته
ملتزم رکاب بودند از کثرت دناب و آلات حسنه خاطر شده بسیار کس از راه و بیراه شب با لشکرگاه همی
کرده و بعد از ورود و ساری بر کمال یابی که ملتزم حضرت بودند بسیار از رعیت اطاعت بر تافته بعادت

حارس مسکی بودند
ابراهیم خان اعتمادالدوله در زمان محمد حسن شاه حکومت یافت
محط رحال
فرود آمدن

کشادند و بار دیگر پیشتر محمد حسن شاه قاجار جماعتی از ایشاق آقاسی و گروهی از غلامان خاصه از راه استراباد
بر داشت و شیخعلیخان بی‌تابی سخت بساری تاخته آن بلده را تسخیر ساخت و سبحان وردی بیک را از اعیان
سفر کرده در ساری بماند و سپس آقا محمد حسن شاه دیگر باره در استراباد بساز لشکر کرده بطرف اشرف تاخت
و در آنجا لشکری برآورده آماده حرکت گشت و شیخعلیخان نیز در برابر او لشکر ساز است و صف بر زد و
روزی چند از هر دو جانب بازار حرب و ضرب رواج داشت و مردان کارزار طریق مبارزت و مشاجرت
می‌سپردند شیخعلیخان چون در این سودا سودی نگمان نداشت چنان صواب شمرد که فتح استراباد کند تا محمد
حسن خان از در بازدران بازگشت و سیمی بنماید پس تمامت لشکر را بر داشته از کنار دریای طبرستان طریق
استراباد پیش گرفت محمد حسن شاه چون این بدید لشکر را که بشتاب از راه خیابان ره سپار گشت و در
ارض کلباد بین عسکرین زیاده از یک فرسنگ مسافت نماند در این هنگام از هر دو لشکر جماعتی از پی
آزوقه و علف بیرون شدند و لشکرها چون بر زدند باچار در هم افتادند بانگ شکست و نعره مردان حرکت بالا
گرفت و هر دو لشکر از آن گیرودار خبردار شدند و گروه گروه از سواره و پیاده باغاثت مردم خود بیرون شدند
عاقبت کار بکارزار کشید و تمامت لشکرها از دو سوی با سوی دست آلات حرب برد و در کنار
بر رکت افتاد و جمعی کثیر مقتول گشت از پس این حرکت محمد حسن شاه باستراباد آمد و شیخعلیخان از کلباد متوجه اشرف
گشت آقا محمد حسن شاه بعد از ورود باستراباد کس بخراسان فرستاده ولیخان و محمد خان کرد شادلو را
طلب داشت و ایشان با ده هزار سوار بحضرت او حاضر شدند و شیخعلیخان شاهسیاقی را که بدشت قپچاق
گریخته بود نیز بخواند و مورد اشفاق و الطاف ساخت و سبب فراروی آن بود که محمد ولیخان دولو که مقرب درگاه
محمد حسن شاه بود پدر او را بکشت و او مجالی در یک بنیاد قصد بدو نیافت و دیگر از ترکمانان استرآبادی
و جماعت کرائلی و حاجی ترکمن و کتول و دیگر قبایل هفت هشت هزار تن مرد جنگی فراهم کرد این
هنگام بحسن مرجع منافقین پرداخت پس محمد ولیخان و برادران او و دیگر را بعد از حسینخان دولو را در مجلس
مشاورت طلب کرد و شیخعلیخان را فرمود که چون از مجلس مشاوره کناره جستم محمد
ولیخان را مقتول ساز مع القصه چون این جمله حاضر شدند محمد حسن شاه بهانه ساز کرده از مجلس بیرون شد
شیخعلیخان با جمعی از غلامان با تیغهای آخته در آمدند و محمد ولیخان و صادق خان و جمعی از اعیان بجاری
یاسین را مقتول ساختند چون این کار پرداخته شد با چند هزار سواره و پیاده خیمه بیرون زده و در بیرون بلد
اشرف رزم شیخعلیخان را ساخته شد و از آن سوی شیخعلیخان نیز با لشکرهای خود جنبش کرده در میان فرق
ملاقی فریقین گشت و کار جنگ بالا گرفت بعد از گیرودار بسیار جماعت کردان خراسان نخستین شکستند
و یکباره عنان برتافته راه خراسان پیش گرفتند محمد حسن شاه لختی دیگر با ساد کان پای بیفشرد و مردانه
رزم داد و چون سپاه دیگر را پراکنده دید ناچار از آن کرد اسب برتافت و از راه خیابان
عطف عنان نمود لشکر شیخعلیخان نیز از دنبال او تاختند در میان راه پل شکسته پیش آمد و آن
پل نیز از ازدحام و اقتحام هزیمت شدگان بشکست و بود و محمد حسن شاه از کنار رود ساحل بعصر آمد

کار اسفار ساده بود و بار و علم خود در پس بدان جانب انداخته و مدام است با دپای در آن عرصه وحل در رفت
و هم و اندوه سر علی نام کرد کار رسان او در وی بر بافته حسنعلی خان پیوسته بود با اتفاق محمد علی آقای دولو
برادر حسنعلی خان باره سوا و دیگر بر سند و ولی همت را کرم بار و حل دید چشم خود را از سوا ان همت توسند
همسکرد تابع و سایان مدد حمله بردند و سر که بسالها ساخته بود آن مدد ساخته شد چون محمد خان تو الود در
استرآباد استماع این خبر کرد های در یک مدد در رکاب آقا محمد شاه که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود حسنعلی
و دیگر فرزندان پادشاه شهید از استرآباد بیرون شده به آن سوی گرگان کوچ داده مدد انوا عه
و سال یکهزار و صد و هشتاد و یک اتفاق افتاد و مدت سلطنت محمد حسن شاه ده سال بود از آن سوی سر محمد حسن شاه
بر دست سردار کریم خان زند آورده و سکه کریم خان در شهر طهران که دار الاماره جلوس بر مسند
سلطنت داشت یکی از مردم ها عار آن سر را در محلّی نهاده بچه ها با چوگان پادشاهان
آورد کریمخان گفت تا در این محلّه گفت سر محمد حسن شاه کریمخان چون این شنید از جای
جستن کرده بی آنکه کفش بپوشد از بیرون برای گلاج (؟) بیرون آمده آن سر را از محلّه بر آورده با دست خود
در آب شست و موی آن را شانه زده گلاب افشاند و آن را سوگواری نمود و روز دیگر با تابوت
حمل داده خود با دیگر اهل شهر با تشییع فرمود و جمیع بزرگان حضرت و امرای درگاه را همراه نموده
در حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام بر گورش با خاک سپردند گویند نادر شاه افشار آن حکام
که مشهور بود و سیاهان کرد یک قلعه سنگ تا بود بحضورش آوردند که پیران هیجده مثقال بود اعیان
دولت آن سنگ را شکسته و گم شد اکنون تا سنگ پیران هیجده مثقال آمده و نام نادر شاه بر او بود
کمتر در ایران یاقوتی بدان نام که هیجده من سنگ شاه وزن دارد و روی آن نام محمد حسن شاه دار است چه
با الهام دولت هر که در حقیقت بود مکشوف داشت بالجمله محمد حسن شاه را نه پسر بوده و دختر بود اما پسران محمد حسن
آقا محمد شاه بود که پانزده سال از دیگر فرزندان بزرگتر بود دوم حسینقلی خان نام داشت و مادر ایشان
خواهر محمد خان قاجار بوده و این محمد خان پدر سلیمان خان نظام الدوله آقا محمد شاه است و حسینقلی خان پدر
فتحعلیشاه و پسر سیم محمد حسن شاه مرتضی قلیخان و چهارم مصطفی قلیخان نام داشت و مادر ایشان دختر محمد خان
از قاجار عضد الدین لو پسر ششم جعفرقلیخان و هفتم عباسقلی خان نام داشت مادر ایشان از مردم کرد
محله استرآباد بود و مهدیقلیخان پدر ابراهیم خان است که در زمان قاجاریه نام ابراهیم خان مشهور است
آقا علیقلیخان در جوانی وداع جهان گفت و از وی فرزندی نماند پسر هشتم رضا قلی خان نام داشت
مادرش از مردم استرآباد و در سلک ماهکان حرم بود و پسر نهم علیقلیخان نام
داشت مادرش از مردم اصفهان در سلک جواری شمارده است و دو دختر محمد
حسن شاه یکی شاه جهان بیگم خانم نام داشت کریم خان زند چون در سلطنت قوی
دست شد او را از فندرسک از آورده با محمد رحیم خان پسر خود عقد بست و دختر
کریمخان گفت که این دوشیزه در خور برادر من است ملکه شاه بیگم خانم است لاجرم

[illegible]

او را در قزوین باز فرستاده و آنگاه که علیمرادخان زند پادشاهی یافت او را از بهر خود نکاح بست و بجانب طهران بازگرفت از اینجا بود که چون آقا محمد شاه صاحب تاج و تخت شد دختر کریمخان گفت خواهر مرا لایق نا طرحی ساختی و دختر این خواهر را با فاضل قاطرچی بخشید و سالها او را در طهران بداشتم و هم در سرای او بمرد و دختر دوم محمد حسن شاه را نیز که در میان قاجاریه رسیده حال مشهور است از بهر پسر خود نکاح کرد و پسر دو در جوانی بمردند و از ایشان فرزندی بجا نماند

بیان شجاعت و جلادت نواب حسینقلی خان بن محمد حسن شاه و کشورگشائی او

اولاد و عشیرت محمد حسن شاه چنانکه مذکور شد با اتفاق محمدخان قاجار قوانلو در میان قبایل یموت جای کردند بیش از روزگاری که ایران در قبضه فرمان کریمخان زند آمد دانستند که کار جستن و در سال رئیس صورت قوتی نخواهد بود در نام ایشان در حیطه مملکت و حوزه حکمرانی از خاطرها استرده خواهد گشت لاجرم طریق خدمت کریم خان را اوجب از مقدمه نصرت پیشه شمردند و دانستند که کریمخان مقدم ایشان را که قاعده سلطنت بدان محکم سکنت طلیعه میمنت گرفت و آقا محمد شاه که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و بدان وقت سی سال از زندگانی گذاشته بود ملتزم رکاب ساخته با خود بجانب شیراز کوچ داد و برادران او حسینقلی خان و برادر او در قزوین نشیمن فرموده روزگاری در از سر یافتند که نواب حسینقلی خان از کتف کودکی سر برکشیده از شربت شباب نوشیده و او حکایت رانیز آتشین حیات و بهکت سحر آهنگ بود چنانکه چندان که بدان سخن ونکه ازو گاه حشر جهان سوز شاهنشهی خواهد بود بالجمله حسینقلی خان چون بکمال رسید و بلوغ یافت آرزوی دیدار سواد برگرد و شهر شیراز عزم فرموده از ملازمات آقا محمد شاه برخوردار گشت و آنگاه که مراجعت را تصمیم عزم داد کریمخان حکومت بلده دامغان را بدو تفویض فرمود بعد از ورود بدامغان بنظم آن اراضی داعیه سلطنت و جهانگشائی که در جلیس مستور بود جستن کرده لاجرم در ضمیر گرفت که نخستین دشمنان خاندان را از میان بردارد آنگاه بکار سکانه بپردازد و پس تجهیز لشکر کرده از دامغان با سیل و ملیل بجانب استراباد تاختن برد و در نخستین حمله نواحی استراباد را فرو گرفت و جمعی از سران قبیله یوخاری باش را سر برداشت و مردان قبایل کوکلان و حاجی لر را نیز عرضه شمشیر ساخت مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان برادران حسینقلی خان بسبب قرابتی که از سوی مادر با قبیله یوخاری باش داشتند از تیر ایشان ایمن بودند و در استراباد نشیمن میفرمودند چون حسینقلی خان کار برادران را بر آن اراضی بپا فرمودند از شهر بیرون شده او را دیدار کردند و حسینقلی خان چون از کار نهب و قتل دشمنان بپرداخت شاد خاطر بسوی دامغان عنان مراجعت برتافت محمدخان سوادکوهی که متعهد بداد خود بود از قتل کریم خان حکومت مازندران داشت از دستبرد حسینقلیخان و آن کوبندگی لشکر ساختن و قتل و غارت باش هراسناک شد و با خود گفت از آن بیش که وی تدبیر مردان و تسخیر بلدان مازندران دست جلادت از آستین بیرون کند باید او را از پای درآورد و پس لشکری ساز کرده نخستین آهنگ تسخیر دو کند بگرد که آن هنگام مرتضی قلیخان در آنجا مقام داشت چون این خبر بحسینقلی خان رسید کس بسوی برادر فرستاد و پیام داد که با مردم خود

حمایت و دادرسی و بخشش که من از دیگر سوی کار او آشفته خواهم ساخت این کلمه و معدودی از مردم این
کار دیده و سرد و گرم چشیده نگران برق و باد تکاور سپاهی آمدند چه جلادت و هول و هراس تمام در خاطر
کاکا این محمدخان افتاد و چندانکه خویشتن داری [illegible] کردی کلمه شهر [illegible] دیگر آشفته
باد آمد چون به هر سو محمدخان افتاد و با [illegible] ساعتی برگرفت و چون خواست از رستم کلاهخود بر کند
مرتضی قلیخان برادر [illegible] لشکر او با جمله حمله کنند و سپاه او در راه هزیمت کرد و محمدخان برادر آن
را دیگر [illegible] حسنعلیخان [illegible] ساخت و حسنعلیخان او را پنهان [illegible]
بارفروش آورده از پس آنکه اموالش را خود برداشت [illegible] خویش پرداخته کرد و در تمامت
مازندران [illegible] حکمران گشت آثار آسودگی [illegible] در حضرت کریمخان معروض افتاد
صواب چنان دانست که مهدیخان پسر محمدخان را به جای پدر حکومت مازندران دهد زیرا که پدر برگشته
[illegible] خواهی بود که [illegible] به نام مهدیخان کرده او را [illegible] کرده در بارفروش
بر مسند امارت جای نمود و چون حسنعلی را این خبر رسید دیگر باره چون شیر صید دیده شتاب
استشهاد کرد و [illegible] آستانه از [illegible] بارفروش [illegible] مهدیخان
چون چشم از خواب باز کرد و دشمن را در سرای خاطر آشفته و پریشان خاطر خویش را از
روزنهای خانه بیرون انداخته در بیغولهای بارفروش پنهان گشت حسنعلیخان فرمان داد تا تفحص کردند او را
دستگیر ساختند و در حبس خانه بازداشتند آنگاه [illegible]
[illegible] دشمن داشت در معرض هلاک [illegible] و بهر حال [illegible] و قلاع
و [illegible] نواحی استرآباد به دست اعدا آمده بود حمله را [illegible] کریمخان [illegible] شده
چند کرت لشکرگران [illegible] و بر او بود در دست نیامد این هنگام آنکه وردی
خان [illegible]
آمد و حسنعلیخان [illegible]
تمام [illegible] آمد از بهر آنکه در جهانگیری و ملکگشایی با حسنعلیخان همدست و همداستان شود
چون این معنی را [illegible] داشت حسنعلیخان فرمود که کار سلطنت شرکت [illegible] و دو شمشیر
در یک نیام و دو شهریار در یک کشور [illegible] امارت
[illegible] حسنعلیخان با دو هزار
سوار جرار آهنگ [illegible] ساخت و آنچه وردی
صورت حال [illegible] حسنعلیخان را از [illegible]
آتش خشم زبانه زدن گرفت [illegible]
برآمد و راه [illegible] پیش گرفت [illegible]
[illegible] برآمد

کتابخانه‌های شهر [illegible]

ترکمانان که دست پرورده تربیت بودند و مردوار از سر نیکویی شناختند چون از روز داد آگهی یافته فرار کرده
بشتافتند و کس بحضرت فرستاده خواستار مصالحه و مداهنه گشتند حسینقلی خان نیز از مصالحه
مضایقت نفرمود و ایشان کار را در آشتی راندند آنگاه بزرگان ترکمان را بار داده تا ملازم حضرت شدند و
مورد عنایات و عطایات گشتند و شادخاطر طریق منازل خویش سپردند اما جماعت قاجار یوخاری باش چون
صولت و سطوت حسینقلی را نگران شدند و استیلای او را در ممالک مازندران مشاهده کردند دانستند که
اگر روزگار مدد کند از ایشان برآورد و یکباره و استعداد از کریمخان بیشتر کار ابی نگران همی حیلتی و مکر
و کیدی دیگرگونه کردند و جمعیتی از ترکمانان یموت را که ملتزم رکاب و ملازم درگاه حسینقلی خان
بودند بمال فراوان تطمیع کردند تا اگر توانند کیدی اندیشند و خود آنحضرت را اگر بدی رسانند ایشان
نیز چون قضا بر این رفته بود اعدا را ناسپاس دانستند و چشم از حقوق ولی نعمت پوشیدند و همتی خویشتن را اندیشه
سراپرده او در ساحت مد و یکباره در خوابگاه او گلولهای تفنگ را گشاد داده تا بیخبران در جامه خواب
شهید شد چنانکه غلامان دولتخواه چهر حال قاتلان او کردند مکشوف نیفتاد چون این خبر بکریمخان رسید
و مملکت مازندران را از چنین شیری و شهریاری خالی دید زکیخان زند را که مصدر شر و کرد بود بحکومت
آن ممالک منصوب داشت چنانکه شرح شرارت و شرارت او در جای خود مرقوم خواهد شد مدت عمر
حسینقلیخان بیست و هفت سال بود و از وی دو پسر ماند یکی فتحعلیخان که شهریار جهان گشت و آن دیگر
نام پدر حسینقلیخان نام یافت چنانچون حسینقلیخان از شیراز بمازندران سفر کرد مهد علیا را که مادر این
فرزندان است از قبیله قاجار بعقد اندرین لشکر طرزی سرای آورد و نخستین شهریار جهان فتحعلیشاه
از وی متولد گشت دیگر باره چون جماعت ترکمانان حسینقلیخان را در جامه خواب شهید کردند و
فرزندان او در صحرای ترکمانان بشتافت و در آنجا مهد علیا بار بگذاشت و پسری آورد که هم نام پدر را
بروی گذاشته حسینقلی خانش نامیدند کریمخان زند مرتضی قلیخان برادر حسینقلیخان شهید را فرمان کرد که این
فرزندان برادر را از میان ترکمانان مراجعت دهد و این کار بر عزمان کرد این بود تا آقا محمد شاه بعد از
فوت کریمخان از شیراز بمازندران آمد آنگاه مهد علیا را بزوجه بنکاح بست و او را با شاهزادگان که فرزندان
برادرش بودند بسرای خویش آورد و آسیبی نگذاشت چنانکه ذکر ایشان در جای خود مسطور خواهد گشت

ذکر سلطنت پادشاه کامکار آقا محمد حسن خان و خاتمهٔ کار او پایسین

شهریار جهان آقا محمد شاه پسر ارشد و اکبر محمد حسن شاه است و مرقوم شد که بعد از انقضای سلطنت پدر در
خدمت کریمخان زند سفر شیراز کرد و پانزده سال در آن بلده گرفتار بود و اگرچه کریمخان او را در مجلس
خود جلوس میداد و بر سر خوان خورش خود حاضر میساخت اما از صحبت مازندران و عادت رئیس در
استرآباد نداشت تا آنگاه که کریمخان مریض گشت و مرض او سخت شدت کرد چنانکه تحویل او از این
جهان تقریب یافت در این هنگام آقا محمد شاه از بهر آنکه پس از مرگ کریمخان در شهر شیراز دیر نماند ساخته
هر روز بهانه صید کردن و نخجیر افکندن بیرون رفته و برادر جعفرقلیخان و مهدیقلیخان را برداشته و چند

بی خوف و بیم و لشکر بی‌سر و سامان رکاب ساخته با داد و دروازه شهر بیرون می‌شد و در سایه ملک و
چون هم لشکر که کریم خان بسوز رده است شهر در می‌آمد با دور دسته شمشیر و هم شهر صعود سه
شهر را روز سه و بود شب از بیرون دروازه شهر با کت شکست و آواز تاتای مردم را اصغا
می‌نمود و دانست که کریم خان وداع زندگانی گفته پس با برادران و خویشاوندان خود از بیرون دروازه تا
ارسال این استعارت کرد و بسرعت سحاب و شتاب شهاب با شهر طهران عنان به رکشید و روزی
چند امداد کار را در امیری ری توقف نموده خان ابدال خان کرد جهان سلکو با قصد جانواد فرقی عدمت
گرفت و اسوف جوای که از عراق لشکر او سر جوانه را که از ماندران عازم عمل شده بود بهر جانب
کس فرستاده با خود داشت و در سپاهیان قسمت کرد و نبی خان زند را که از قبل کریم خان سردار ری
و خوار و کوه بود و لشکر و شوقی خان ... بی خان را اهالی گران بها و دست آن تا از آشوبی و برادر آقا محمد
شاه حسین مرتضی قلیخان و آن دیگر مصطفی قلیخان که نیز اسیری حسنخان دولو ساکن استراباد بود و ...
و مقر سرار نکرد و در استوف دانست که کریم خان به دار جهان برفت مرتضی قلیخان نهایی ساخته ...
استراباد موی بارفروش ماحت و آن بلده را فرو گرفته شب ارسال اواخر آگهی یافت که برادرش آقا محمد
شاه از شیراز مرزی یافته و رایت جهانگیری برافراخته اگر چه از راه سدن برادر اظهار سرور و شادی همی
کرد لیکن بر زبانه است که ماه با برادر از بس سر خویش صافی کرده ام و خاص خویش صدا اگر دیگری طمع و
طلب ملک بسته دارها سر آید است و دستیار نخواهم داد و جماعتی را لسواد کوه فرستاده لشکری
کرد و علی‌مراد آقا محمد شاه و راه تندی بسته ... از سوی رضا قلیخان برادر دیگر آقا محمد شاه در
منزل و ولایت طهران شب با برادر کرده ... مازندران شتافت و با مرتضی قلیخان بپیوست مرتضی قلیخان
ورود او را اقبال نیک گرفته او با مصطفی قلیخان را با جماعتی از لشکریان بطرف سوادکوه فرستاده تا لشکر
سپاه مشغول گشته در دفع آقا محمد شاه همدست باشند آقا محمد شاه چون از این وقایع آگهی یافت جعفر قلیخان
برادر خود را نزد مرتضی قلیخان رسول فرمود تا او را نصایح مشفقانه ادراک کرده باصواب گراید و فرمود جعفر قلیخان
و خان ابدال خان کرد و علی قلیخان داودی ... عراق و لکها از سوادکوه ... لشکر ایشان ساخته
و حرکت در آمد چنانچه حسین رضا قلیخان بیرمت شده راه بارفروش پیش گرفت و جمعی کثیر مقتول گشت
و لشکر ایشان بدست شد و اموال لشکریان بنهب رفت مصطفی قلیخان چون کار به لشکر بدید
برکاب آقا محمد شاه بپیوست و مرتضی قلیخان اموال و اثقال خود را برداشته با استراباد گریخت آقا
محمد شاه بدو تعقیب ... ساری در آمد آثار آشوبی چون کریم خان از جهان برفت زکیخان عم زاده
صاحب تاج و تخت شد علیمراد خان خواهرزاده خود را با امور اصفهان داشت و او بعد از ورود
باصفهان بجمع لشکر کرده بطهران آمده و ... اسیر کرد کاملا را کتابت را با خود بار بود و
در آمل برای جنگ آقا محمد شاه لشکر ... کرده بود آقا محمد شاه برادر خود جعفر قلیخان را
با سرحد سواد ... دسا ن باخته ... حمله ... و جمعی از مردم لاریجان

[illegible]

و افغانان مشغول گشت تقیه سیف به طهران مراجعت کرد بعد از این فتح آقا محمد شاه رضاقلی خان قوانلو را
آمل گذاشت و خان ابدال خان سپاری کرد و را نامور داشت و خود آهنگ عراق فرمود اما رضاقلی خان
برادرش از سوادکوه گریخته باسترآباد رفت باز آغاز فتنه کرد و لشکری برداشته تا باراضی
ورامین بتاخت آقا محمد شاه جعفرقلی خان را بدفع او مامور فرمود و خود از دنبال او راهی کوچ داد
رضاقلیخان از استماع این اخبار تاب درنگ نیاورده با چاپار رکاب برادر پیوست و اظهار پشیمانی کرد
و آقا محمد شاه جرمش را معفو داشت و او ملتزم رکاب گشت و با این همه در نواحی طهران باز پشیمانی حقیقت را
بی رخصت وطن شمرده با مردم خود باراضی لاریجان گریخت و از نو آغاز فتنه کرد و مرتضی قلی خان نیز از
استرآباد با لشکر خود تا فیروزکوه براند و رضاقلیخان از لاریجان کوچ داده بدو پیوست و همچنان مهدیقلیخان
که از قبل آقا محمد شاه بایالت بالای لاریجان رفته بود با مرتضی قلیخان موافقت نمود چون این اخبار گوشزد
شد آقا محمد شاه جعفرقلی خان را که در این وقت بحدود قزوین مامور فرموده بود طلب کرد و خود تسخیر ساخته سفر
مازندران گشت نخستین جعفرقلیخان با اهالی مازندران در آمده با مرتضی قلیخان دو چار شد و در صف میانه
رفت و جعفرقلی خان شکست و از میان درختستان مازندران خود را بیکسو کشید و دیگر باره اعداد
لشکر کرده در خواجگک با رضاقلیخان رزم داد و لشکر او را هزیمت کرده و از دنبال ایشان چون تیر
دمنده برفت و رضاقلی خان را دستگیر کرده مسلسل بدربار آورد و آقا محمد شاه بار طغیان و عصیان
او را بر حلم و ادای جمل داده از قتلش تقاعد ورزید و دیگر باره از پیاده و سواره لشکری ملازم جعفرقلیخان فرموده
باراضی لاریجانش فرمان داد تا برفت و آن نواحی را از کدورت بدخواهان منقی داشت آنگاه از بارفروش
آهنگ استرآباد نمود تا چاره آنکه برادر در خاطر داشت که مرتضی قلیخان از کردار ناهنجار خود پشیمان شده
پذیره خواهد گشت و رکاب خواهد پیوست چون این اندیشه بصواب مقرون نیفتاد و حکمت بار او در این گروه
مصلحت از آنجا پیچیده خاطر راه بگردانید و بطرف اشرف کوچ داد و دولتخواهان حضرت معروض داشتند
که اگر شهریار رضاقلی خان را آزاد ساخته نزدیک مرتضی قلی خان گسیل فرماید دور باشد که ماده منازعت
مرتفع گردد و مرتضی قلیخان نیز از در ضراعت بیرون شود آقا محمد شاه ملتمس ایشان را باجابت
مقرون داشت و رضاقلی را رخصت سفر استرآباد داد بعد از ورود او مرتضی قلی خان نیز اظهار
پشیمانی کرده مصطفی قلی خان برادر اعیانی خود را با معدودی بحضرت فرستاد تا ملازم رکاب باشد
آنگاه آقا محمد شاه بساری آمد و جعفرقلی خان و مصطفی قلی خان را با جمعیتی از ابطال بتسخیر گیلان مامور
داشت و خود ببارفروش آمده استوار نشست و رضاقلیخان قاجار قوانلو بحکومت آمل مامور کرد
و رضاقلی خان برادر خود را با استمالت مردم لاریجان برگماشت از میانه باز رضاقلیخان آتش فتنه را
بر دو برادران لاریجان اتفاق کرده در شب یکهزار و صد و نود و پنج هجری سپاهی ساز داده ناگاه
بجانب بارفروش تاختن کرده بمساعدت شهر در آمده گرد سرای برادر فرو گرفت و شورشی از مردم شهر و اطفال
لشکر بر پای کرد و ما بین مازندران ... در آن سرای بماند آقا محمد شاه شاهزادگان جوان

متصرفان و متعلقان را با تفنگ‌ها در بیابان جهد عبا و ایستادند و دیگری که این سرای بود متحصن شدند
بنا چار سوی میدان سرای نوشش ... بنا کول حکمت و جمع همی داد چون لشکریان دانستند که ...
با سنه آتش و سرای ... از آتش بپالی بادکر ... و آقا محمد شاه یکسنه این همه سادات
قدیم بهتان داشت که جان زکی خان کرد ارسالی ... و با دشمنان رزم و جوار قصاصان امثال خان
مریا دشمنان مواجهه داشت و جمعی ... و جمعی معلوم گشت آقا محمد شاه و سوری ... ماجار سرون
شد و رضا قلیخان را مجال سلطنت ... اگرچه ... و مطلب تحت استیلا مجتمع
ساری داری لاکن جدا و میان فصل ... نهاده و جمعی در نهاد ... نگذاشته و ارا ...
... و طلب حرب و شکوه ... رضا قلیخان بکمال کدبت آمر تمسک ساختند و جان ...
میداشت که ... خون ... و مردم را از ... بتوانم با الحال آقا محمد شاه و
... که ... و در محال ... سلطنت سر برکشید
رضا قلی خان با جماعت ... و با جعفر قلیخان و مصطفی قلیخان ... و
ایشان ... مرتضی قلی خان و علی قلیخان و مهدی قلیخان ...
با جماعتی ... شدند و ... عسکر ...
بیرون شد و رضا قلی خان ... آقا ... شد ... بسرای جهار ... ایشان
روانه ساری ساخت و چون ... لشکریان هم راه ... کرده ... و در حمله ... سلطان
کرد ... و ... شد و لشکریان ... ارسانه خان ... خان ...
فرار کرده و ساری در آمد و ... کرده ... دیگر داد و جمعی ...
ساری ... و با ... محمد قلیخان ... گشت و لشکریان ...
... ساخته شد ... مرتضی قلیخان ... ساری در آمد ... رضا قلی خان
... لشکر ... ساری ... و ... راه ...
در میان مردم ... گشت ... در دل لشکریان ... کرده ... و هر سوی
متفرق شد ... رضا قلیخان ... آقا محمد
شاه ... رضا قلیخان ... راه ...
... اصفهان ...
... برادر ... که در ...
... خراسان ... دیگر ...
در سنه هزار و یکصد و نود و چهار ...
... مرتضی قلیخان ...
... آقا محمد شاه و ... و مصطفی قلیخان برادر ... در اسلام آقا محمد شاه ...

... تاریخ ... سنه ...

آقا محمد شاه خواست با دو دیگر برادران که با او موافق و برادری کرده بودند بسیار عاقبت کار رفقا تمت کشیده
مرتضی قلیخان رحمی آباد لشکری گرد جمع لشکر یا برای جنگ برادر نابرادر است آقا محمد شاه و رضا قلیخان
قاجار را که وجهی از مردان جنگ بر سر ایشان فرستاده باز جمعی شجاعت را متفرق کرده و خود نیز تواند
از طرف علی آباد آهسته جنگ برادر کرده تا ساری ساحت مرتضی قلیخان را در قلعه ساری محاصره
انداخت بروز چند از مرد و عام مقاتله و مقاتله روز کار رکد است عاقبت کار مرتضی قلیخان
شکست شد ناچار از قلعه بیرون شده روی ضراعت بر قدم برادر نهاده آقا محمد شاه جرمش را معفو داشت
استراباد و چهار دانگه دو دو دانگه هزار جریب را بسیور عالی مقرر فرمود سخاست استراباد در حبس نمود
و نظر بر رکاتش را ساد کام با او همراه داشت در این هنگام در حضرت شهریار آقا محمد شاه مقرر و ملتفت
که قادرخان عرب که حکومت بسطام داشت لشکری گرد کرده و سر بر دامغان شتافته تا کلیجان دامغانی را
که هواخواه دولت ابد مدت آقا محمد شاه … شاهزاده جعفرقلیخان حسینقلی خان را که در این وقت به سال … داشت
در قلعه این … اسمعیل خان قوانلو صاحب قلعه … حاجی اسمعیل خان عزالدین لو با یک ده
هزار با جماعتی … نام … قادرخان لشکرگاه کرده بود از
دو سوی در برابر هم صف برزده جنگ درپیوستند بعد از کشش و کوشش فراوان قادرخان هزیمت شد
شاهزاده عنان بسوی دامغان بافت … این فتح معروض درگاه پادشاه داشت آقا محمد شاه داد از
… دامغان را به نول شاهزاده مقرر فرمود از این سوی … امیرگونه خان افشار را سپاهی داده
بتسخیر مازندران مامور فرمود و چون راه مازندران نزدیک کرد اهالی لاریجان خدمت او را ملتزم
داده محال … آقا محمد شاه شد تحسین علیخان را با گروهی از سپاهیان
مع … برادر او با مردم خود … کرده و با امیرگونه خان جنگ … انداخت و از معاونت
او … آقا محمد شاه چون این … مردم آورد سیاست
و در سر میدان … بعد از … امیرگونه خان شکسته شد و راه طهران بر
گرفت و عبدالعلی خان … مقتول گشت و محمد خان لاریجانی ملقب … شمشیر شد آنگاه آقا محمد
شاه کار لاریجانی را انتظام کرده و از آنجا کوچ داده و ظاهر … لشکرگاه کرد و آن بلده را محاصره انداخت مردم
قلعه چون طاقت درنگ و قوت جنگ … لابد طریق خدمت گرفتند و از آنجا بدامغان و بسطام سفر کرده
مردم آنحال مورد ملاطفت فرمود قادرخان عرب سر طریق طاعت سپرد و … معفو … و فرمان
داد تا اهل … در ساری … انتظام را … جعفرقلیخان … علیقلی خان … داشت
خود … کوچ داد و چون این هنگام علیمرادخان زند از اصفهان بحدود کرمانشاهان سفر کرده بود
… لشکری … بتسخیر طهران … علیقلی خان را با فوجی بطهران … فرمود
… طهران آمد لشکرگاه کرد مردم شهر … آن بلده را استوار کرده و حفظ و حراست خود … شدند
… قلعه چون … کردند … وکار … دست … حصار … برداشت و …

در اواسط شهر رمضان مردم آن اقلیم را امن برانسیخ و مشاور فرمود و عنان مراجعت بسوی ساری کشید آقا
آقا محمد شاه و مرتضی قلیخان را نظر بر خاطر فرمود و بساری آمد در هنگام شهر شعبان و سنه یکهزار و صد
و نود و چهار سفر گیلان نمود داشت هدایت الله خان والی گیلان از بهر مصاحبت سر کرد و خویش جمعی
کرده از آن سوی جنگ در لشکرگاه گرد و مرتضی قلیخان از آن سوی صف آراست کرده تا از محاربت و جنگ
بروی واداشت چهل روز از دو سوی کار بمطاوله و مقاتله گذشت هدایت الله خان چون استقامت و ثبات
هدایت از این کار ندید سر از اطاعت ... لشکر خود را با آقا محمد صالح لاهیجی اکبر ... فاضل بو
مشکین ... روانه درگاه آقا محمد شاه نمود و خود ... کرد ... شهر با جهان ...
باز خواند مراجعت کرده بدرگاه آمد از پس آن در سنه یکهزار و صد و نود و هفت آقا محمد شاه با حمله برادران
از جانب مازندران آمد و از آنجا با سپاهی لشکران آهنگ ... کرد اگرچه از آنجا که حاجی جمال هدایت الله
خان خواهر خود را ... شهریار دلیر محمد حسن شاه داده بود و از این روی فرزندش نیکخواه دولت قاجاریه
بود ... هدایت الله خان جای ... که خدمت سلاطین قاجار را ... نهاده ... حضرت
مملکت ... در کار ... و ... که اکنون کردار و سلوک ... سلوک ... سعد لاجرم
آقا محمد شاه آهنگ ... گروه ... برادر خود جعفر قلیخان و مصطفی قلیخان را با گروهی از لشکریان از ... ماسیان
مامور است و جماعتی از ... زیر دست را از برای ... لشکر ... سر لشکر او فرماندار هدایت الله خان
در برابر صف ... کرده ... نمود کرد ... ساخت هم ... در رنگ ... و
... هم شده ... در ... شهر ... شهر ...
در آمده ... دارالاماره هدایت الله خان ... شد و مردم شهر را ... حاجت احاج می ...
... آن ... حضرت ... که ... خان ... علیمراد خان ... ملاع ...
... و ... شهر ... جعفر قلیخان را با گروهی از لشکریان ... او ... فرمود ... جعفر
قلیخان ... کرد ... آقا محمد شاه خود ... کوچ ... مصطفی
خان ... مامور فرمود ... و آن ... آن ... چون ایام ... و ...
در ... دارالسلطنه کوچ داده ... و از آنجا ... شده ...
ساری ... دولت ... که ... خان ... نام ... فرمود کشتی
... آمد ... که ... کار ... آنجا قلعه ... و ... مردم ...
دولت ... شاهزاده جوان ... فتحعلیخان برای ... خاطر او ...
... خان و مردم او را ... بدرگاه پادشاه فرستاد آقا محمد شاه ... او را
... عفو ... و
... خان ... آمد ... داد ... سید
... مردم ... او رسول فرماید ... و معمول ... از ...

شاهزاده جوان بخت شیخعلی خان را که در اینوقت یازده ساله بود بعقد ازدواج در آورد دختر جعفرخان لر
قادرخان عرب را از بهرش عقد بست و چنانکه پادشاه را اساس بساط مجلس عیش سور و سرور بپای برد آنگاه
تسخیر طهران را تصمیم عزم داد و خیمه بیرون برد و لشکری حکومتی در ظاهر طهران فرود شد و آن بلده را محاصره
انداخت و از آنجا جعفرقلیخان برادر را به تسخیر همدان و تدمیر مرادخان زند مأمور فرمود و جعفرقلیخان بشتاب راه برداشت و مراد
سوار خبر از سپهر ملتزم رکاب آمد و مساحت جعفرقلیخان بیدرنگ لشکر برآمد و در برابر مرادخان زند صف برکشید چون
کار حرب و ضرب رونق شد علیقلی خان افشار را پای اصطبار بلغزید و با مردم خود از جنگگاه روی برکاشت جعفر
قلیخان از هزیمت او دلتنگی در ضمیر پیدا نکرد و همچنان مردانه حملهای گران افکند تا مرادخان را شکست
و جمعی از لشکریانش را دستگیر نمود و هم از راه مراجعت نموده بحضرت برادر پیوست اما از آن سوی چون مدت محاصره
طهران دراز گشت و هوای اندرون قلعه عفن گشت و بسیار کس مریض شد و هم از شهر بلشکرگاه اثر کرده بسیار
کس از لشکریان عرضهٔ هلاک گشت و بازگشت آن حضرت شهریار آهنگ مازندران کرده مدت زمستان در آنجا
زیست در استرآباد و صدر نمود و در دشت بحری بحثش جیان [illegible] که در شهر ساری آتش در سرای مردمان گرفت
و بیشتر از مردم آن بسوخت اما از آن سوی چون علیمرادخان زند بعد از فوت کریمخان و قتل و قمع اولاد و عشیرت
کریمخان از شیراز باصفهان و نواحی سلطنت برافراخت شیخ ویس خان ولد اکبر خود را با دوازده هزار کس از
ابطال جماعت لر و کرد به تسخیر مازندران مأمور ساخت صفار و روز شیخ ویس خان با رهبری محمد علیخان حاکم
خوار بدو پیوست و مردم سمنان بیرنا و طریق عصیان و کراهت شدند و همچنان تا پلی لاریجان با او همدست شدند
مدل قوی چشم لار در لشکرگاه گرد چون خبر او در حضرت آقا محمد شاه معروض افتاد رضاقلیخان دولو را مرحوم او امر داد
فرمود و او در مقاتلت شیخ ویس خان راه سپرد و دو تن از سرکردگان با تشاق جا [illegible] از لشکریان استر را
اسیر فرمود شیخ ویس خان از آن مکان فرار کرده مدتها و مدتی ساخت و محراست خویشتن بر خاست بعد از
یازده روز علیمرادخان با لشکری انبوه وارد طهران گشت و سید بیگ شیخ ویس خان از طرف فیروزکوه و ویس
مراد بیگ عم خود را از جانب نور و اسمعیل خان زند را از سوی دیگر با لشکرهای بسیار به تسخیر مازندران
فرمان داد در چنین هنگام که اعیان درگاه پادشاه جهان آقا محمد شاه جای آن داشت که در [illegible]
دشمن بیگانه باشند و همدست نگوشند مرتضی قلی خان برادر را که پسته لشکر اعادی پیوست لاجرم آقا محمد
شاه جبار را صواب دانست که در شهر استرآباد دشمن کند و اعداد کار دشمن فرماید پس لشکر رمدتی با تقی پالی
در تسخیر و تخریب شهر آمل و بارفروش برد خوش شد و در دار و مرغ زندان کار بر مراد جستند آنگاه علیمرادخان محمد
طاهرخان خواهرزاده خود را با جماعت بختیاری و دیگر مردم که هشت هزار مرد شمار بودی آمد مأمور تسخیر استرآباد
نمود و محمد طاهرخان برحسب فرمان بظاهر استراباد لشکرگاه کرد و لشکری راست کرده دست مطاولت [illegible] و
کار بمقاتلت میرفت یکشب محمد طاهرخان در کنار شهر برجی برآورد و منجنیق برادر آنجا جای داشت چون مسکن
آقا محمد شاه این معنی فرمود و لشکریان بیرون شدند و آن برج را بیورش فرو گرفتند و از جانب دیگر جماعتی را
سرکاشت با راه علفه و آذوقه لشکرگاه محمد طاهرخان بسته دیدند در اینوقت مهد علیا والده آقا محمد شاه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که جواهر محمد خان قاجار بود در نصرت سپید و سبحان خان و بدان رضایت فرمود و بعد از روزی چند به نقل جان ...
برادرش که مادر او از مردم کرد محله سرا باد بود هم در که ست آقا محمد شاه سوگوار بود و برادر را باز داد مدد ...
انگاشت و از خار خوی سکه که محمد طاهر خان را محاصره انداخته کناره طرف خورش و خوردی بر ایشان بسته بود
ساخت جدا که کار بر او تنگ شده و با حالتی چند برسر و بکار خود راه فرار پیش گرفت جمعی از اطفال و عیال
و سال از دیگر گرفته در حوالی گرگان و لشکرش ساخته سرو یک شهر پایش آورده فرمان رفت تا سر پیش
او بر گرفته و لشکر او پسر بسر بر کامان بسته و بعد دو سه عراق گرفته خون را بحر برآ که به شیخ ...
خان سرباست و یک یا دو سه تا عروق خود با زنجیر طهران گرفت در این وقت آقا محمد شاه خواست که با مردان آمد
و از آنجا اعداد فتح عراق فرماید لاجرم سه پسر ملکان در صمیم گرفت با مردی کار آزموده که از تمامت مردان
نجابت و اصالت نظری نماید باشد و شوکت و جلالت غبار بسیار کند و در نام لشکر با او انکف کفات
او بهمت تا اجتماع داشتن و رونق مرام و کوشش او اره ساز میرزا اسدالله خان نوری را که پدر بر پدر از صفا و مد
مر مردان ملک شناخته بهمه ایران بود اختیار فرمود و با مردان او در از اصل مردان از عهد قدیم بزرگان و
خواجگان بوده اند چنانکه در آن ملک طایفه خواجگان مشهورند دست نخواهد او تعلق هر روزی میرسانید
چنانکه در جای خود مسطور است بالجمله آقا محمد شاه میرزا اسدالله خان را حاضر حضرت داشته فرمود اکنون آغاز دولت
و امداد اقبال است و همی پوشیده نیست که سلطنت را خاتمه در عنوان ارکان نظام لشکر و قوام سپاه
است با الهام دولت خان دانسته ام که در این امر جلیل تو را که اصل فرمام و ارشد آزاد اهتمام حیال
بهبود ه بوی لشکریان بر آیم و او را تو را از بت لشکر بر گشته و جلعی درخور بداد و خوشش حشمت کرده بسرای
درونی رفت و قلمدانی با خود حمل داده هم به دست خوشش او را سپرد و کف این مفتاح وزارت و کلید
[illegible]
[illegible]
حسن لشکرداری بر این صراحت سوده مسرور خوش دیدش که فضل خداوند قادر و اقبال شهریار
تا مدار حمایت لشکر یا مراحان سلوک دهم که به استحکام صلح از آب زلال بی آزار برود و ...
ملک در سال خوشگوار سپید و دلهای ایشان را با پادشاه چنان مهربان دارم که سر بر آسمان نهند
دعا ما بکان و بهمه شهریار شمس بخش فرساد و او زمین بوسه داد در انجام کار لشکر اهتمام کرد تا ...
آنجا که آن قلمدان که و دیعه سلطنت و علقه همت است خاتم شرف امجد صدر اعظم میرزا آقا خان که او را
فرزند ارشد و آن قلمدان را گرامی تر است در حجره زرین مصبوط داردو با مع بهیدی و مرمع حلی براز شمارد
اکنون بر سر داستان شویم از این سوی آقا محمد شاه صواب دید میرزا اسدالله خان عرض سپاه داد
نا بلان سفر کرد و عسکر او را بر سحان زند را که از عمر او کاسته بود با دو هزار سوار احضرا را بطرف
سواد کوه فرستاد و از اسوی آقا محمد شاه جعفر قلی خان را بدرج او با مرد کرد و از پس ز بر آب ما یکه کرده چار
سد بند کار زار کرد و بدر سم خان ماند در یک سال ورده بر سر شد لاجرم این مباد با رکه در ...

یکه یکه دوچار شد فتوری سخت در کار علیمرادخان انداخت و این هنگام بیمار افتاد چندانکه مرض استسقا مزاجش
استیلا یافت و از طهران کوچ داده آهنگ اصفهان فرمود و در هر منزل مرضش فزونی گرفت تا در مورچه خورت
که در سه فرسخی اصفهان است رخت از جهان بدربرد و مرتضی قلی خان چون این بدید و در حضرت برادر دیگر جای
شناعت و صراعت ندانست میان ترکمانان گریخت و از آنجا بسر پادشاه خورشید کلاه روس
شده و از رعیت تسخیر ایران همی کرد تا در سنه هزار و دویست و دوازده درگذشت جسد او را بعتبات
عالیات آورده مدفون ساختند هم بر سر سخن بازشویم بعد از وفات علیمرادخان جعفرخان زند که برادرزاده
کریم خان و با علیمرادخان از طرف مادر برادر بود در جسد وفات برادر را اصغا فرموده بشتاب روی باصفهان
ساخت و بجای او برنشست اما از این سوی آقا محمد شاه در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه از مازندران آهنگ
عراق فرمود و چون بارض ساوه فرود شد اطلال صلح و بیات برکاب پیوستند و از آنجا بدار الایمان
قم آمده نجف خان زند را که از قبل جعفرخان حکومت داشت محاصره انداخت و بحکم یورش بلده قم را فرو گرفت
و در میانه جمعی عرضه تیغ گشت نجف خان از آن گیر و دار طریق فرار برگرفته باصفهان شتافت و بجعفر
خان پیوست هم آقا محمد شاه بعد از فتح قم کوچ داده بکاشان آمد و در آنجا علیجان خمسه و سرکردگان قراگوزلو با لشکرها
بپیوستند آنگاه از کاشان آهنگ اصفهان فرمود جعفرخان چون این بشنید احمد خان ولد آزاد خان افغان را
و تقی خان زند را با لشکری انبوه بمدافعه بیرون فرستاد و چون این دو لشکر با یکدیگر رسیدند جنگ آوردند
بازار حرب و ضرب روائی گرفت و سه ساعت نجومی مقاتلت بدرازا کشید عاقبت تقی خان زند دستگیر
و عرضه شمشیر گشت و احمد خان هزیمت شد چون این خبر بجعفرخان رسید دیگر تاب درنگ نیاورده اهل
و عیال و اموال و اثقال خود را برداشته بشیراز گریخت و آقا محمد شاه بی کلفت خاطر باصفهان درآمد و چهل
و چهار روز در آنجا نشیمن ساخت و امرای بلده را استمالت کرد آنگاه باقر خان خراسکانی حاکم اصفهان را بجای خود
حکومت بگذاشت و در اینوقت معروض افتاد که جماعت بختیاری با گروهی از مردم کلیایی نکال فسرانا لیره
همداستان شده بموافقت عبدالله بختیاری و جمعیت دیگر از سرکردگان ایشان تا قریه عسکران بعزم
مقاتله و مقابله شتافته اند لاجرم شهریار از اصفهان بدفع ایشان خیمه بیرون زد و بعد از تلاقی
فریقین با اول حمله مخالفین شکسته شدند و در لشکریکه از هر خویش کرده بودند پیاده گشتند بر حسب فرمان
شهریار جعفرقلیخان و علیجان افشار با فوجی از لشکریان ایشان را بمحاصره افکندند آن جماعت هم از لشکر
درنگ نیاورده سر و آبروی خود را از تیغه بقلل جبل گریختند لشکریان از دنبال ایشان تاختند و بسیار کس را دستگیر
و مقتول ساختند و امداد خان و دیگر سرکردگان اسیر گرفتار شدند و معرض عقاب و عتاب درآمدند فرمان
رفت تا همه را سر برگرفتند آنگاه لشکریان دست بنهب و غارت برآورده هشتاد هزار سر گاو و گوسفند
و دیگر مواشی غنیمت گرفتند مردم بختیاری از این هول و هیبت اوطان و مساکن خود را گذاشته بشتاب
جبال و قلل شامخه جای کردند و بعد از روزی چند از اکناف و اطراف بیرون شده بدست رسل و
رسایل بکرم شاه توسل جستند و شهریار جهان ایشان را معفو داشت و بجانب اصفهان لوای مراجعت

تاریخ محمدی

برافراخت

برادرش در آن وقت اسمعیل خان قبیله مذکور برادرش شقاقی و عرضه اخلاص و حضور نموده مورد الطاف خسروانه
گشت و همچنان بر فرمانگذاری لرستان منشور یافت آنگاه آقا محمد شاه از اصفهان بسوی همدان سفر
کرده و در آنجا خسروخان والی کردستان عم خود را با شقاقی لایق درگاه شهریار ساخته و ایالت کردستان را مسلم
کرد و از آنجا شهریار آهنگ طهران کرد مردم طهران چون فتح و فیروزی پادشاه را در آن سفر دانسته بودند دیگر
حصانت قلعه و حراست خویش بر خواهش شد و بعدم مراعات پیش آمده مهدیخان ولد محمدخان سوادکوهی
با یک عم و عمزاده که خدمت علیمرادخان نموده بحکم پادشاه ماسه شدند و شاهزادگان مصطفی خان و حسین
قلیخان که مأمور بتوقف مازندران بودند حاضر درگاه آمدند آنگاه از آن سوی جعفرخان زند چون دانست که
پادشاه از اصفهان بری سفر کرده و بجهت لشکر نموده باصفهان آمد و باقرخان خراسگانی را بحصول ساخت و
حاجی علیقلی خان کازرونی را با جمعی از سپاه بکاشان فرستاد و خود با لشکری آراسته بجنگ کلانکان و طهرو
کوچ داد شهریار چون آگاه شد فرمان داد تا خسروخان والی کردستان و علیقلیخان حاکم خمسه و سرگردگان
قراگوزلو با جماعت خود در اراضی همدان سر راه بر او گرفته جنگ در اندازند شهریار نیز از مازندران آمد
پادشاه [illegible] پای بود عاقبت جعفرخان شکسته شده لشکر گریخت لشکریان بگرد او در آمدند و از
هر سوی حمله افکندند چندانکه کار بر جعفرخان تنگ شد ناچار اموال و اثقال خود را گذاشته باصفهان
گریخت دیگر باره روی دشمنی بدست کرده بود آقا محمد شاه با لشکری رزم آرای بدفع او برخاست
و از اراضی فراهان گذشته بمنزل [illegible] فرود شد در آنجا مکشوف افتاد که جعفرخان چون اصغای عزیمت شهریار را
نموده بود در یک ساعت روز بار شیراز گریخت پس شهریار جعفرقلیخان برادر شهریار را مأمور بتوقف اصفهان
فرموده و خود بجانب [illegible] آمد در آنجا مسموع افتاد که علیخان خمسه از طریق اطاعت سر برتافته لاجرم
بجانب خمسه شتافت چون راه خمسه بر [illegible] گرد علیخان بعدم [illegible] پیروی [illegible] سرانجام [illegible] استمالت
نمود پادشاه بجانب [illegible] معطوف داشته از آنجا بطهران آمد

وقایع سنه یکهزار و دویست و یک و فتح گیلان بفرمان آقا محمد شاه

چون از حضرت [illegible] سوی هدایت الله خان [illegible] یکهزار و دویست و [illegible] حال در گذشت هدایت الله خان در سر آن
اعداد [illegible] کار کرده گیلان مراجعت نموده بود آن اراضی استبداد آقا محمد شاه چون اصغای این قصه فرمود
مصطفی خان دولو را با شهریار گیلان [illegible] بدفع او مأمور ساخت هدایت الله خان چون این بدانست
[illegible] خان [illegible] را با جمعی از [illegible] بدافعه [illegible] و او با رستم آباد که ده [illegible] رشت است
[illegible] جنگ شد [illegible] آتش که مصطفی خان برستم آباد آمد و مصاف [illegible] فرار کرده هدایت الله خان
[illegible] و مصطفی خان از [illegible] ناچار هدایت الله خان بیرون شده در [illegible] زد و
با مصطفی خان رزم داده شکسته شد چنانکه [illegible] رشت را در [illegible] خود [illegible] پس [illegible]
فرار کرده متحصن گشت و لشکریان از عقب او [illegible] ساخته شد و قلعه او محاصره افتاده [illegible]
آتشی در [illegible] از قلعه [illegible] افتاد و [illegible] گشت و [illegible] کی خاطر [illegible]

شده از بیرون قلعه لشکریان چون این بدیدند از هر جانب یورش افکندند مجال توقف نهایت آنگاه جان محال
افت داد قلعه بزیر آمد تا بکشتی در رود و در راه با کوپتین کیرد تا کاه بر تیر بکتی از تفنگچیان طالش بدو بیا
افتاد طالعان جسد او را از آب برآورده بخاک سپردند و سرش را بحضرت شهریار آوردند آنگاه آقا محمد شاه
از طهران باصفهان آمد و علیخان خمسه را که سالها هوای خودسری کار میکرد و بهفت اقلیم ضمیر او در حضرت شهریار
مکشوف بود در عمارت هشت بهشت اصفهان میل برکشیدند و از آنجا بجمیع کسدمان بر دل فرمودند و زنبر ل
سکاران رکتر یا یک کرجی کیسل ارکلی خان والی کرجستان با پیشکش و عریضه بدرگاه آمد و پادشاه او را
نواخت و از آنجا از راه بروجرد و او اختیاری را استظام کرده بجانب همدان شد در آنجا لطفعلی خان
عم خسروخان والی کردستان با عریضه و پیشکش جامع حضرت گشته خواستار شد که چون خسروخان از او را که حضور
نیما کست او را جهت کنار بدار بعد از ورود موکب پادشاه بطهران اطمینانی بدست کرده روانه درگاه
آید ملتمس او مقبول افتاد و شهریار از همدان بطهران آمد و هم در این سال جعفرخان زند در استیراز تصمیم برده بیرون
شد تقی خان یزدی از میر محمد خان که در اینوقت حاکم طبس بود استمداد کرد و او با لشکری لایق تاختن کرده در
ظاهر یزد با جعفرخان مصاف داد و او را شکسته اموال و اثقالش را با توپخانه و اثاثه سلطنت بعیت برگرفت
و از این فتح عجمی و شتری در دماغ او راه کرده فتح اصفهان را تصمیم عزم داد و محمد خان و اسمعیل خان عرب
عامری که حاکم نظر دار دستان بود بدیرها او پیوستند جعفرقلی خان از اصفهان بیرون شده پذیره جنگ
او گشت و سه از چهارده روز مبارزت و مباحرث میر محمد خان بنه و آغروق بریخت و سر دگر بیخت و از آنجا
طبس شد و هم در این سال آقا محمد شاه در اول بهار بعزم تسخیر شیراز از طهران کوچ داد باصفهان آمد شاهزاده
فتحعلی خان را بتوقف اصفهان حکم داد و متوجه شیراز گشت و در مشهد ام النبی لشکرگاه کرد و علی قلیخان را
بتاخت و تاراج آن اراضی فرمان داد و او اطراف و انحای آن نواحی را با تخت حمید عرصه نهب و
غارت ساخت و در این مسئله مراجعت باصفهان فرمود شاهزاده فتحعلیخان چند قطعه الماس یاقوت
و بعضی اشیا نفیسه پیش کش داد آنگاه علی قلیخان را با فوجی از جنگجویان در اصفهان گذاشته بطهران شد
و در این هنگام مرتضی قلیخان از با کوپه لشکری انبوه کرده بجانب گیلان تاخت و سلیمان خان حاکم گیلان تاب
درنگ نیاورده فرار کرده فرار بر گرفت و صورت حال را بازنمود آقا محمد شاه محمد حسین آقای ناظر و امیر محمد
حسین خان ارجمندی بیرون رکوهیر را مدفع ادما مور فرمود جعفر قلی خان نیز با چهار رکن از دست بستان کوچ
داد از آنسوی پیش از آنکه جعفرقلیخان در رسد مرتضی قلیخان میدان مبادرت را بپاراست و
جنگی صعب در پیوست و در اول حمله محمد حسین آقا هزیمت شد و بیت بر زمین نهاد و امیر محمد حسین خان ارجمندی
جسم از زمرکانی بپوشید و مردانه بکوشید چنین تا کلاه جنگ رخمی صعب بر داشته و هم چنان با سد
مستیر زخم یافته بر حسب ... راست جملا افکند و رش از اسطان رحال از انجا که امد جهت و جود بهره حاکت
گشت مرتضی قلیخان بعد از این فتح و فیروزی دوست کرد با جعفرقلیخان پای رزم نخواهد داشت از اسمی
کسلا از عرضه نهب و غارت ساخته بجانب با کوپه شتاب گرفت و از این سوی در حسین ایشه

مسموع

مسموع شهریار افتاد که جعفرخان زند با سی هزار مرد جنگی از شیراز خیمه بیرون زده و تسخیر اصفهان را تصمیم
عزم داده آقا محمد شاه از این حدیث برآشفت و با سپاهی بزرگ رزم آزمای برنشست و آهنگ اصفهان
کرد چندانکه طلایه داران حضرت معروض داشتند که سی هزار را با صد کس دفع توان داد و معهذا عسا د
در جواب فرمود فتح و اقبال با ایزد متعال است و سپاهیان بعدم تحمل و شتاب راه برداشت و از آنسوی
چون جعفرخان بر کیفیت شهریار وارد و است ایستاده و شتاب سپاه سرازیر گشت بر آمد و این معنی مقرر بود
که چون آقا محمد شاه در ملک مازندران مستقر بود جعفرخان را فتح اصفهان برمی افراشت خواه ناخواه
فیلسوف آنکه معنی از خلاف برآمد و گردی از مصاف برخیزد جا قرار را بمجری پیدا است دو دسته طرف شیراز
بر منصه است و آن کار را جان بر جوش اسواره بیاده بود که هنگام ورود او باصفهان گماشته شد
از بهر طلیعه باری و کدخدایی فراهم شده در بیرون اصفهان بر سر راه او انجمن شدند چون آن
سواران که بر مقدمه جعفرخان بودند برسیدند و نگاه و آن جمعیت بدیدار شد همگی در رده ساخته شد
و با دو روز بهادر انداخته شد جعفرخان در میان مشرع زاد جوش و بدره شدگان شهرگاه اصفهای چپ ل
آوازه های بهت بود نگاه کرد که این بانگ کرناهای آقا محمد شاه است پس از جای برجست و عنان است
برگردانید و در طریق فرار چون سپاهیان شتاب کرد حالی از رفقا ساخته شد و او را از قصه آگاه ساخته شد
سخت عمده و شرمسار گشت و گفت اکنون که کار بدینگونه رفت از کوچه درویشان که پس و پیشان خود
کردن روا باشد پس از ورود بکرمانشاهان در آمد با این هنگام که برخی گریخت مع القصه چون خبر
فرار او در سرزمین بوزه خورت معروض افتاد آقا محمد شاه بی کلفت خاطر باصفهان در آمد و مصطفی خان
دولو را از دنبال او باقتل فرمود و او با ارض از جوانب برفت و چند غراده توپ از مردم جعفرخان
مأخوذ داشته با اصفهان شد و آقا محمد شاه ظفر کرده و بصرت قشقراچه بطهران فرمود و زمستان را
در مازندران سر برد در آنجا معروض افتاد که جعفرخان بدست کسی کشته که در سرای داشت مسموم و
مرض گشت و پس مرادخان و صید مرادخان و شاه مرادخان از اعمام لطفعلیخان زند و از اسمعیلخان و لد
اسمعیلخان و حاجی علیقلیخان کازرونی که یکسال در ارک شیراز زندانی بودند در اوقات دوش از علامات
جعفرخان را که یکی زخمت و آن دیگر بهر نام داشت و بان و آن منحوس را متعهدی بودند با خود بار کرد
صید مرادخان از بیم جان بر نام بامدود گران بدست آورد با بهای بسیار در ازمان بر سر آمده در
دلاوری که بهاده بامداد که طلب برخواسته یکی از زنان جعفرخان برد هنگامه در سرای مدد
فرمان بر داشت جعفرخان چون آگاه شد با همه ما بوالی برگشتند و از جوانگاه جوش بیرون تاب
نعش ساه مرادخان بروی در آمد و جعفرخان بیع برد و بی اوراحت کرد از آستان
خارولی بدست کرده از قفای جعفرخان برآمد و بر سر او کوفت چنانکه از پای درآمد پس دست بالحج
ذبح از کفا و بستند و با همان شمشیر سرش برگرفت و بر بام سرای آمد صید مرادخان لی لوای آن سر را
سرداشته بپای دیوار ارک انداخت در اوقات لطفعلیخان پسر جعفرخان که در لار بود چون خبر قتل پدر را

حکومتی باز و سپاهی
که جوی پهلوان مدت
کردن دوستی باد ...
و بود است ...
جعفرخان را

اصفهان مأمور داشت که راه شیراز مسدود داشته گرد بر دیگ متیخ مصر عزم سرعت دارد و لشکری استمداد کرده بار شیراز رسید و آن بلده را محصور داشت و تا قلعان پدر را دستگیر ساخته برخی را نابینا و بعضی را مقتول نمود آنگاه خود رایت استقلال برافراخته بر مسند دولت تمکین ساخت آقا محمد شاه چون استماع این وقایع کرد در تسخیر مملکت فارس یکجهت گشت و در سنه یکهزار و دویست و چهار هجری لشکریانی ساخته شتابان بجانب اصفهان آمد و از آنجا بجانب شیراز کوچ داده در منزل بیضا که شش فرسنگی شیراز است سه آغروق را ما بر ابر خود علیقلیخان گذاشته اطلال حال را برداشته بشیراز آمد از آنسوی لطفعلیخان با بیست هزار سوار و پیاده بعزم مقاتلت بیرون شده در حوالی مسجد بردی با لشکر پادشاه برابر شد از دو روی صف راست کردند آقا محمد شاه در قلب سپاه جای کرد و جعفرقلیخان در میمنه و مصطفی خان دولو در میسره ساکن شدند نخستین لطفعلیخان هزار و دویست تن از دلاوران حکمت را بر جعفرقلیخان بگماشت و ایشان رزمی سخت افکندند و چون سستی در ایشان راه کرد گروهی دیگر را با جماعت اعانت جنبش داد تا با هم پیوسته شدند و از هر کوشش بیرونی از و بدست کردند آقا محمد شاه چون این بدید جماعتی را بدستیاری جعفرقلیخان فرستاد دیگرباره لطفعلیخان انجمن پشتوان مردم خود کرد و بجنبش شهریار روی بمدافعت از انبوه کارگر نیامد تا حکت تا شب در میان کوشش و کشش دراز کشید و هر اول بر دو مرکب بتاخت و در افتاد در انجام لشکر لطفعلیخان هزیمت شدند و مردان شهریار تا در دروازه شهر از پی هزیمتیان تاختند و بسیار کس از بزرگان سپاه او دستگیر ساختند و از پیادگان هشت هزار مرد گرفتار گشت ناچار لطفعلیخان بحصار درون قلعه متحصن شد و پادشاه از مسجد بردی کوچ داده در یک فرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد و سپاهگری مستقل بر دروازه برکشید و یکباره تمام استوار نشست و چون

فتح حصار در این هنگام صعب نمود بجانب طهران
مراجعت فرمود آنگاه حکم داد تا برخی
در آمد و دکرده القا دورگاه
ملایک سپاه اسد الله
علی بن ابیطالب علیه السلام

وقایع سال یکهزار و دویست و پنج — داشت — هجری و عزم آقا محمد شاه تسخیر آذربایجان

در اوایل سنه یکهزار و دویست و پنج هجری آقا محمد شاه نخستین از بهر دفع فتنه لطفعلیخان شاهزاده جوان بخت [illegible] خان با سپاهی لایق مأمور باصفهان و توقف در آن بلده فرمود آنگاه تجهیز لشکر کرده بجانب آذربایجان کوچ داده چمن اراضی طارم لشکرگاه گشت سلیمانخان را با شش هزار مرد بطالش فرستاد تا اهالی آن اراضی را معرض نهب و غارت در آورده بزرگان آن جماعت را با زن و فرزند بدربار فرستاد و شهریار از طریق خلخال طی مسافت کرده با دو هزار سوار کارآزموده تسخیر قلعه سراب شد میر صادق خان را تصمیم عزم داد صادق خان شقاقی با مدتی مدافعت بیرون شده بسا رزمی نمود و در اول حمله شکسته شد و طریق فرار برداشته تا قراباغ

خان بازگشته و در سپاه امیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر سارمه شهریار از پس او فریاد داد با سراب در
خراب کرده و هم با آتش بسوختند و از آنجا کوچ داده با روسل آمد مصطفی خان حاکم قراجه داغ پادشاه را
به بره سپه و پیشکشی لایق پیش کشیده و مورد اشفاق خسروانه گشت از پس آن شهریار خان محمد خان قاجار را
با جماعتی از مردان جنگ بدفع مصطفی خان طالش مأمور فرمود او برفت و شکسته شده باز آمد چون سارل
صعب و درخت انبوه فراوان در راه داشت قلع و قمع او را دیگر وقت گذاشت و از آنجا بسوی قراجه
داغ سفر کرد و در میمنه لشکر فرود آمد حسینعلی خان دنبلی که حاکم خوی بود و از آنجا حاضر حضرت شد و حکومت خوی
و سر ... گشت و در روز ... او که دختر امیر ابراهیم خلیل خان بود ... فرمان یافت آنگاه محمد قلیخان
حاکم ارومی ... شده با راهی ... گرفت آقا محمد شاه محمد خان عزالدینلوی قاجار را با سه هزار
کس بقلعه ارومی مأمور فرمود تا اخراج مال محمد قلیخان را به لشکرگاه حمل دهد با در حمل اموال بعضی از ایشان تقصیر را
بجای ... هر چه وش ضبط کرده و همی معلوم شد و هم در حضرت شهریار مسموع افتاد که محمد خان را از این جنایت
... آنست که با محمد ولی آقا و محمد علی خان ... و محمد تقی خان ... مواضعه افتاده و چنانی ...
که اگر خواهند شهریار را اگر بدی ... سلاح ... آتش خشم پادشاه زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا محمد خان را از آنجا
ارومی باز ... بدرگاه آوردند و فرمان برفت تا او را و محمد علی خان ... و محمد علی خان عزالدینلو و محمد
ولی آقا را ... و محمد تقی خان را ... بشمشیر ... و در ... محمد علی خان ارومی که ...
... درگاه پادشاه را با ... پیشکشی ... شهریار ... حاضر شد و ... اکرام و اشفاق گشت
از پس این وقایع عریضه حاجی ابراهیم شیرازی ... شهریار را آگاه ساخت که لطفعلی خان ... لشکر کرده
با پنج هزار کس ... و ... اصفهان ... عزم داده ... و عبدالرحیم خان برادر حاجی
ابراهیم خان را با دیگر سرکردگان و سرکردگان فارس را ملازم رکاب ساخته و همه جا قطع مسافت کرده
در ... علیا فرود شد از اینسوی شاهزاده فتحعلیخان که ولیعهد دولت و نایب سلطنت بود و در
... اصغای این حدیث کرد و ... حرکت ساخته حرکت شده با لشکری ... کوچ داد
آنگاه ... سپاه ... آگاه شده ... در آوردند و در ... هم فرود شدند
لطفعلیخان از ... سپاه ... عبدالرحیم خان
... برادرش حاجی ابراهیم خان سرکردگان فارس ... گرده با ایشان
... کار ... لطفعلیخان ... شده ... لشکرگاه ...
چند ... گشاده ... لطفعلی خان ... که لشکریان شاهزاده
... انداخته ... شده ... اسبهای ... بود ...
از ... فرار کرده بسوی شیراز ... گرفت ... و ... خود که در
شیراز داشت ... شود و ... اعداد کاری ... دروازه شهر فرار آمد حاجی ابراهیم خان ...
تا دروازه حصار را استوار کرده او را ... بار نداد ... شده ... فارس ... و آنچه در لشکرگاه

داشت بهره غارتیان لشکر شاهزاده گشت مع القصه حاجی ابراهیم خان هم در مکتوب خویش معروض داشت که شهریار
از بهر ضبط اموال لطفعلیخان و سیاست مردم فارس سرداری و سپاهی مقرر دارد آقا محمد شاه میرزا رضاقلی را
مقرر نمود تا در اصفهان بحضرت ولیعهد آمد و شاهزاده مصطفی خان را با سه هزار کس با او یار کرده
با شتاب بشیراز آمدند بعد از ورود بشهر میرزا رضاقلی اموال و اثقال لطفعلیخان [illegible] فارس را [illegible]
آمده و از ابراهیم خان حسینی استمداد کرده سیصد تن مرد جنگی ملازم رکاب ساخت و با این قلیل مردم تسخیر
شیراز را تصمیم عزم داد و طی مسافت نموده در منزل کویم فرود شد و از قضا این وقت کاروانی را در راه
کازرون تاختند و خبر بهم حافظ از شیراز در رسیده گفت مصطفی خان این بشنید با هفتصد تن از مردم
خود برنشست و در پنج فرسنگی شیراز سر راه بر وی ببست و در اول حمله [illegible] امان خان
عبد الملکی [illegible] آن جماعت تاخت خواب راه بر وی گرفت چند تن سر [illegible] کشته شد و او را زخمی برسید
چنانکه از پای در آمد این هنگام لطفعلیخان که یکتن پیاده بود چون ملک غصب کرده با مردم خود با کاه
بیرون تاخت و در برابر مصطفی خان بحرکت دست آمد از آن سوی که مصطفی خان پیر شیری رزم آزمای بود
کمان بگرفت و چندانکه تیر در ترکش داشت پرتاب کرد چون حمله تیر بر او اتفاق شد دست بشمشیر برد و با
بر جا ماندند در میان آن دو مرد دلاور جنگی مردانه بپای رفت عاقبت هر دو لشکر از هم جدا شدند لطفعلی
خان بحالگاه شد و مصطفی خان باز شیراز گشت و حاجی ابراهیم خان صورت این حال را بر دست عریضه
بسریر معروض داشت آقا محمد شاه جان محمد خان را با چهار هزار کس مرد جنگی مامور شیراز فرمود و لطفعلی خان
در [illegible] دو هزار مرد لشکری بر سر خود انجمن کرده و در مسجد بردی نشیمن فرمود این هنگام
جان محمد خان برسید و هر دو لشکر صف بر زدند و حملات در افکندند [illegible] لشکر لطفعلی خان
هزیمت شده و او ناچار [illegible] نموده بر رقان قرار کرد و هم در آنجا با عداد کار پرداخته دیگر باره چهار هزار
مرد بر سر خود انجمن ساخت و از این سوی جان محمد خان و مصطفی خان در ارض کلسار درآمدند و مصطفی خان از
آنجا بحافظت شیراز آمد و پس چند از این یکدست کش لطفعلیخان [illegible] در لشکرگاه جان
محمد خان شبیخون آورده و از هر جانب تاخت و رزم ساخت [illegible] لکن رخنه و ثلمه در آن لشکرگاه نتوانست
کرده جزم بی نیل مقصود مراجعت نمود اما از آن سوی آقا محمد شاه از آذربایجان مراجعت بطهران تصمیم عزم
داده و از [illegible] ملا محمد حسین ملاباشی را بطلب آقا محمد علی مجتهد پسر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله مقامهما
بعتبات عالیات فرمان داده [illegible] سفر کرد و آنجناب را بطهران آورد و از قضا چنان اتفاق افتاد که در روز
چهار شنبه [illegible] ربیع الثانی در سنه هزار و دویست و شش هجری آقا محمد شاه چنانکه [illegible]
سلطنت تکیه داشت و با خاصان حضرت سخن میکرد ناگاهش مرض سکات عارض شد و قطع سخن کرد
سلیمان خان قاجار که قرب مکان داشت [illegible] مرض شهریار کرده با چاکران درگاه [illegible]
[illegible] رخصت انصراف داد و پادشاه را بدستیاری خواجگان و خصیان بسرای حرم خاصه آورد
و میرزا شیخ و میرزا احمد اصفهانی را که طبیب حاذق بودند حاضر نمودند تا [illegible] موجب

سر [illegible]

سرور اصابت رحمهای دیگر و مدمرات مدح و معالی نجات این روز دیگر دهه بار گردو بعض آقا ـ
فرمودن و لواء ان درگاه شکرانه سبانی بر خاک نهاده و ادای صدقات و نذور است
نموده از پس اسوداه مارق جان بیاعی که بر درگاه ابراهیم خلیل خان گریخته بود ده تن از سرداران
خود را با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاده اظهار خاطر حاصل نموده و سرخام در درگاه گشت و سلیمان پاشا
والی بغداد مبعوث مصطفی آقا گمو(?) معروض داشته با چند سر اسب و چند قطعه جواهر و بعضی دیگر از
پیشکشهای شایسته روانه درگاه نموده اظهار عبودیت و فرمان برداری کرد و ابراهیم در امسال آقا محمد شاه در بهار
داد با حمدالله آن جا حاکم کاشان که بحلیه دیانت و امانت آراسته بود چند سال و ساعات و ...
ساعت در مشهد مقدس سیدالشهدا علیه التحیه والثنا حاضر نموده از نوبه و گنبدی ... بر آورد
بار زربفت مذهب بود حاجی سلیمان صباحی کاشانی کاشانی قصیده نظم کرده این مصرع تاریخ
آورد دو گنبد حسن علی زیب یافت زر و هم در این سال یکهزار و دویست و شش هجری آقا محمد شاه
ولیعهد دولت فتحعلیخان را انتصاب و امارت استراباد و دامغان و بسطام و دیگر بلدان و ... آن اراضی
باز داشته خود با سپاهی گران باصفهان کوچ داد و از آنجا ... راه شیراز پیش گرفت و در سر ل
ابرج معروض افتاد که لطفعلی خان از زرقان آهنگ شبیخون لشکرگاه پادشاه فرموده شهریار
لشکریان را بحفظ و حراست خویشتن تحریص داد و ابراهیم خان را امر داد تا بیرون برسد با اگر
از لشکرگاه خبری داد عرض رساند چون سیاهی شب بنهان گرفت لطفعلی خان چون دیوانه زنجیر گسسته
در دیوار سد جسته بر سر ابراهیم خان یورش کرده او را با اول حمله معلول ساخت و با سد سلاحی ...
با گرانه لشکرگاه پادشاه عنان باز کشید و بر تکاب اردو رکاب گران کرد و ... آن جان عجم
خود را فرا ... جماعتی از مشهوران سپاه میان لشکرگاه در آمد و غوغای عظیم در لشکریان در انداخت
دار هر سوی بانگ حراس و تفنگ بالا گرفت و جماعتی پریشان و پراکنده شدند آقا محمد شاه در
حس گرداب بلا ... کوههای ... جوشش داری کرد و خاصان درگاه اطراف خرگاه پادشاه را ... ه
... و حراست پادشاه را اگر ... عبدالله خان ... ساری و ... حسان ...
که آقا محمد شاه ... آسیبی رسیده ... قرار کرده ... و لشکریان ...
در ... حرکت ... حرکت ... گرفت ...
اطفال و ... اموال ... [illegible] ... لطفعلی خان
بود در لشکرگاه پادشاه ... لطفعلی خان ... فتح داد لطفعلی خان سر شغبه(?)
کلیات و ... دل بر آن نهاد که ... پادشاه ... خواهد داشت ...
خاطر ... آرام گرفت چون سپیده دم بردمید آقا محمد شاه حکم داد تا ...
بانگ ... لطفعلی خان چون آن ... داشت که پادشاه را ... رسیده است و چون روز
با آن سپاه گران ... خواهد داشت ... آشفته خاطر گشت ... فرار پیش گرفت

جانب کرمان سرعت کرفت آقا محمد شاه مقرر فرمود تا فوجی از لشکریان از عقب او شتافتند جماعتی از مردم او را
دستگیر ساختند و از این سوی بحکام بلدان و امصار فرمان کرد تا افواج تفاقی و دیگر مردم از لشکر که در آن
بحر بوده از فرار کردند جمله را دستگیر ساخته با کنده و زنجیر بدرکاه فرستادند و از آنجا بجانب شیراز کوچ داد حاجی
ابراهیم خان و دیگر بزرکان شیراز پذیره شده شهر را بی یورش کردند و شهر در آوردند بعد از ورود در شهر
آقا محمد شاه فرمان داد تا اولاد و عشیرت کریمخان را که بیشتر بدست علیمراد خان تباه بودند باتفاق زن و فرزند
لطفعلی خان و سایر بزرکان زند بجانب استرآباد روانه دارند و از آن کوچ داد و بیرون فتح آمد او را لاجرم که بر دیگر نتیجه
بود و در این وقت کرفتار شده بدرکاه آورده بقطع زبان و فرمان رفت آنکاه از مملکت فارس انتظام کرده
کریم مراجعت بطهران فرمود و در طهران شاهزاده حسینقلی خان را که این وقت چهارده ساله بود با حقیقی بسلوک حاج
ست و حسن لاری ساخت اما از آن سوی چون لطفعلی خان از آن جنک راه فرار بر کرفته بکرمان فرود آمد و لدا ن
مطرحل خان زند که با او از زمان دیرین یکی بود و از ورود او آکهی یافته شبانکاه بر سر او شتافتند و چند
تن از مردم او در مقتول ساختند لطفعلی خان را از این حدیث درست شد که در کرمان زیستن نتواند کرد دست
ورکاب بر بست بطرف راور کریخت میرزا محمد خان راوری پیر یکی و برخاست در رزم آراست و چند
تن از طرفداران او دستکیر نمود لطفعلی خان را از آن عذرت و عدد نبود که با آن جماعت ستیزه برد کند و آغاز
مسافرت شمردن ناچار فرار کرده از راه جیل پایه لوط طریق طبس کرفت و در طی مسافت چهار تن را بروش
مرض عطش هلاک ساخت چون بطبس رسید امیر حسن خان حاکم آن بلده با بیست تن از مردم خود در محکوم و
ملازم او ساخت لطفعلی خان با آن قلیل جماعت که ناکسیر جوانی بود و هوای پادشاهی دیگر باره راه شیراز
بر داشت و چون خواست از اراضی یزد عبور دهد تقی خان یزدی مرغ او در
آمد تا او را در آویخت لطفعلی خان چون برق تاراک که بر خاک و خاشاک زند در ایشان افتاد و کروهی را با تیغ
دو نیمه ساخت و جمعی را هزیمت کرده بحکم ارشفاعت آنکاه عنان برتافته باراضی ابرکوه شتافت اما از
آنسوی چون آقا محمد شاه ضر مراجعت و دارالخلافه طهران فرمود محمد حسین خان قراکزلو را با هشت
هزار سوار ساخت و قتی بارض ابرکوه رسید معلوم داشت که لطفعلی خان نصرالله خان فرزند خود را بحکومت
ابرکوه کذاشته و خود طریق بوانات و قطهسانات بر داشته محمد حسین خان نخستین دفع نصرالله خان را
تصمیم عزم داده او را در شهر ابرکوه محاصره انداخت و در ظاهر آن حصن استوار نشست چون مدت محاصره
بدراز کشید از آقا محمد شاه منشور رسید که لطفعلی خان کذاشتن و عزم ابرکوه برداشتن سرمایه سودی نخواهد بود
لاجرم محمد حسین خان از ابرکوه کوچ داده بطرف شیراز شتاب کرفت وقتی برسید که لطفعلی خان دست از
قسمت دارابجرد باز داشته طریق تبریز برداشته بود لاجرم از راه شکستکرم برفت و در یا حجین جنبش
کوه مدو رسید از هر دو سوی صف قتال راست کردند و کروه از مصافکاه در بحیثند و چون یکدیگر برجهید
با روزه روز در برابر هم لشکرگاه کردند و سه روز از بام تا شام رزم دادند پس لطفعلی خان آهنک
شبیخون نمود جمعی را از طالع حال کرویده کرد و کیش از مردم او که حاتم نام داشت از لشکرگاه او فرار کرده

او نیز

بر دکت محمد حسین خان آمده او را از کنون مهم لطفعلی خان آگهی داده با حفظ و حراست جایگاه خود پرداخت تا
لاجرم چون لطفعلی خان پیش تاختن کرد از آن سوی بست ساخت و بی نیل مقصود بازگشت صبحگاه که جهان
روشن شد محمد حسین خان یکباره دل بر جنگ نهاده صف برزد و لطفعلی خان از لشکر بیرون شده در دو سپاه
دو سوی جنگ پیوسته شد و کوشش و کشش نهایت رفت هم در پایان کار لشکر لطفعلی خان شکست یافته
راه فرار پیش گرفت و محال زرند و محال بود با چاره از اراضی شیراز دل برگرفت و طریق طبس پیش
داشت آنگاه آقا محمد شاه در آن وقت تسخیر کرمان را تصمیم عزم داد و در سنه یکهزار و دویست و هشت هجری
از راه اصفهان بیش آهسته آمد و شاهزاده فتحعلی خان با ده هزار سواره و چهار هزار پیاده و توپ و زنبورک
در عهد هم شهر شوال با موریت تسخیر کرمان فرمود مصطفی خان دولو را ملتزم رکاب ساخت و ساحت آنگاه خاصه
از ابراهیم خان شیرازی را با سرکار فارس طلب داشته در چمن اسپاس حاضر شد ملازم شاهزاده فتحعلی خان
طی مسافت فرموده در شهر بابک فرود شد و در آنجا محمد رضا خان کرانی را طلب نمود و او بیباک شده روی
بر تافت و اموالش عرضه نهب و غارت گشت آنگاه شاهزاده از آنجا برگشته باغ نظر را لشکرگاه کرد و مصطفی
خان را با شهر بابک مأمور فرمود از آنجا که اعیان و دیگر مردم که در آن اراضی نشیمن دارند مطیع و منقاد
شده داوری و کامروا بر آمد مع القصه شاهزاده تمامت توابع و اراضی کرمان را به تحت فرمان کرده محمد ابراهیم
آقا برادر مصطفی خان را از بهر ضبط مال دیوانی در کرمان باز داشته خود طریق حضرت گرفته به درگاه پادشاه
آمد محمد رضا خان کرانی که در اسوف لشکر گرفتار بود به حسب فرمان در حضرت شهریار عرضه هلاک و دمار گشت
آنگاه آقا محمد شاه خان محمد خان قاجار برادر مصطفی خان دولو را به هدم قلعه شیراز مأمور نمود تا برج و
باره را با خاک پست کرد آنگاه به رجعت طهران سفر نمود آنگاه سفر استرآباد کرد از بهر آنکه جماعت ترکمان
حالی که در طرف صحرای ترک و دشت قبچاق جای داشته در راه رسو و نهب مردم استرآباد و طریق طغیان می
سپردند لاجرم شهریار بعد از ورود استرآباد سرکردگان ترکمان را یکسوی کرد که اطفال و زنان خویش را
روانه درگاه و ملتزم رکاب سازند و پسران خود را گروگان بسپارند و اگر نه ساخته جنگ
شوند ایشان از سپردن زنان خود و گروگان مخالفت نمودند پس محمد ولی خان قوانلو و مصطفی خان
دولو را با ده هزار کس از لشکریان بر سر ایشان مأمور فرمود مصطفی خان با سپاهی که ربع فرسنگ
به منازل آن جماعت مسافت داشت لشکر براند و لشکری راست کرد و یکدو روز ترکان بر سر ایشان تاخته
اند و روزی یک جلادتی ... و مدد ... تمام ترکان حربا لا کرده وارد و سوی صف بسته جنگ
پیوسته شد بعد از کشش و کوشش فراوان ترکان شکسته شدند پانصد مرد دلیر عرضه شمشیر گشت و هزار تن
و فرزندان آن جماعت طریق عدم سپردند و پانصد کس از سواران و کودکان دستگیر گشت و در آن گیرودار
حالی افتاد که بعضی از ترکمانان زنان خود دیدگان شدند تا به دست بیگانه اسیر نشوند و بعضی از زنان خویش را
از بیم اسیر هلاک کردند چنانکه یکی از زنان که به دست یکی از لشکری اسیر بود دست یافته کارد از کمر آن لشکری
برکشیده [illegible] از ترکمانان [illegible]

چون لشکریان راه مدد و نزدیک کردند آن را که آقا مقیم بود چنانکه راه انداخته تا کیش مدد و بیم رد و ار
پس آنکه حرکت بکرمان رفت و بهر دو لشکر بار جای سد بکتی از بزرگان ترکمان که بصره نام داشت تا کشتزار آباد آمد
که زنبیل را در قند اسیر نمودند آقا محمد شاه دستور "تا او را وارکوه سرو در آب مد نشستند تا جان بداد و در آن سفر از رد
و سیم و اسب و شتر و گاو میش و گاو و گوسفند غنیمت فراوان بهره لشکریان گشت، اسیران بسیار با خود
آوردند با اینهمه حرکت و جوش لشکریان شاه زیاده از حساب بتاه نگشت بالجمله آقا محمد شاه اسیران را از
لشکریان بخرید و در شهر ساری شمس قمر بود از سوی چون ترکمانان کار بدینگونه دیدند از بهر شکست اسبهای کرده
اختیار کردند و چهل تن از سران صنادید و بیوت را از برای گروگان عرض دادند با نصد سوار اسیر از میان قبایل
خود انتخاب کردند که در حضرت پادشاه ملازم رکاب باشند این جمله را ظهیر علی آقای داشلو برداشته در ساری
حاضر درگاه شد و پیر گردن نهاد که از ربان ایشان گروگان هر مستند هر که حرار و در صدق و عقیدت
قدم زدند آقا محمد شاه او را یک سواخت و شولستر با حاجت نفر و یک داشته امرای ایشان را با او
گسیل فرمود با اراضی خویش فرستادند و خود از سوی طهران کوچ داد و بعد از ورود در آن بلده نظام الدوله سلیمان
خان را با شهر ارکس مع ابراهیم خلیل خان با در بود و سلیمان خان کوچ داده تا آذربایجان روانه گشت
از آن سوی چون ابراهیم خلیل خان این بشنید عبدالصمد بیک پسر عم خود را با تکشی لاین بدرگاه پادشاه
فرستاده خواستار شد که بسبب ضعف بدن و زحمت شیخوخت از سفر کردن بطهران روی برتافت
باشد هدیتش بدرقه و شولستر با حاجت ستر و ن گشت و سلیمان خان معظم سایر بلدان و اراضی آذربایجان
متوقف مامور گشت و عبدالصمد بیک ملازم رکاب شد

وقایع سنه یکهزار و دویست و هشت هجری و عزیمت آقا محمد شاه بدفع لطفعلی خان زند

در سال یکهزار و دویست و هشت هجری مرتضی قلی خان کرمانی که از قبل شهریار حکومت کرمان داشت با ملا عبدالله
که از علمای آن بلده بود و امام جمعه و جماعت و جمعی از ساحتکان شهر همداستان شد لطفعلی خان زند را که این
استحکام رقابت سواری بود با امارت خویش دعوت کردند و او بی تردد شتاد خاطرت ماحیدر از
طارم با سپاه شتافته بکرمان درآمد و مرتضی قلی خان بکداری جای کرد و بعضی از اعیان بم
و بستان چون این بشنیدند نزدیک او شتافته در زیر لوایش جای کردند از آنسوی آقا محمد شاه چون
اصغای این خبر فرمود شاهزاده فتحعلی خان را با سپاهی که زحمت میدان را در احتمال تواند برد استعدادش
روی بدفع فرستاد و خود در لشکری گران آهنگ کرمان خیمه بیرون زد بعد از طی مسافت نخستین بشهر بابک
درآمده اهل عصیان و طغیان را کیفری بسزا کرد تا از کرده پشیمان و مطیع فرمان گشتند و از آنجا سیر شد چون قمی
از سران لشکر را در معرض هلاکت و دمار ساخت و گروهی را در دام انداخته با خاک پست ساخته
کرد آنگاه شتاب زده بکرمان آمد و در ظاهر قلعه لشکرگاه کرد دیگر روز لطفعلی خان مردم خود را بیرون فرستاده
رزم داد و شکسته شد چون دانست که با آن سپاه نیروی حرکت ندارد یکباره در دروازه های حصار را استوار
ساخته متحصن گشت آقا محمد شاه چون این بدید فرمان داد تا دیوار کرمان و تا یان ده هزار تن در لشکرگاه حاضر

کردند

کردند و از بیرون شهر در برابر برج‌های حصار سنگر آوردند و میان برج‌ها را احداث کردند و استوار شد جماعه
سپاه بر در کار حرب نوبت و شکست برج و از فرود برج‌ها بعضی می‌روند بسیار بود که در میان قلعه‌ها
از دو سوی لشکریان دست و گریبان شدند و بسیار را مجروح و ... شدند و آن استحکام که در میان بس آمد
شهر را قسمت نمود با لشکریان برج‌ها را گرد دیوار حصار بر دو آنها در آمدند سر انجام قحط و غلا در کرمان
با دید گشت چندانکه بسیاری از مردم را حکم از شهر بیرون فرستادند هم سودی نبود و از این سوی چون
کار محاصره بدراز کشید آتش خشم شهریار در باره زدن کرف و فرمان داد تا پیوستن آن قلعه با فرو گشودند
رجال روز جمعه بیست و دهم ربیع الاول یکهزار و دویست و نه سال از هجرت قریه آنگاه که آفتاب بیست
روی بحصار نهادند چندانکه گلوله و احجار از برج و باره ببارید دلیران لشکر را باک نبود و بیجان یکدل
و یکجهت بر برج شهر عروج کردند و شهر را فرو گرفتند و دست بقتل و اسر و نهب و غارت بر گشادند لطفعلی
خان در آن ظلمت شب چون کار بدین گونه دید بهزار بیم و طلب چوش از شکاف حصار بیرون شد و بیرون
بدیدند لطفعلی نام کرد صبحگاه آقا محمد شاه قاجار را از دنبال او ساخت آنگاه از سوی چون لطفعلی
لطفعلی ... مردم بیسامان ضعف حال او فرار او را معلوم کردند و در راه بر او دست یافتند و حبس است
و در آن شهر بام داشت و در میان بکاوران مأمور و دعو کردند لطفعلی خان را در درون خانه مکتوب حاضر
آنجماعت را الفرس کرد و خواست با خویش را بزرگان بفرستند و از آن ... بدرگاه خود بس کرده
تا به آنجا بیرون ... که ... را گرفته و بدست بر هم نهاد ... بود واکنش و حل
بر نهاد بدروازه درگاه شهریار رسیدند در میان راه محمد ولیخان با ایشان دو چار رسید و لطفعلی خان را از آن
جماعت بستد و بدرگاه پادشاه آورد آقا محمد شاه فرمود تا او را از اصل درگشیدند و از آنجا بطهران اش با جمعه
عرصه هلاک و دمار ساختند و عم او میرزا ... و میرزا محمد علیخان کاشانی برادر ... خان ملک الشعرا که در عهد
او منصب وزارت داشت بجرم آنکه وصی از میل لطفعلی خان بگوی تحریض بیشتر کرده و کلمات ناهموار
در آن نامه نگار داده بود معرض عقاب و عتاب حاضر آمد چون از آن نگار انکار کرد عرصه هلاک و دمار گشت
و مکمن از قتل ... امرای کرمان که دولتخواه او بودند با بود شدند و قطعه الماس که یکی در ما سه
نور دان و دیگر تاج ماه نام داشت و از جمله جواهر محمد حسن شاه بود و از انقلابات با بدست لطفعلی خان افتاده
در بازوی او بود هم خاص شهریار گشت آنگاه فرمان رفت تا زن و فرزند سادات شهر باد با نیک ... (
جهت که از توابع قم است شمیر فرمود که از نسب و طن آنجماعت بود و بقصد جابوار ... علماء استثنی
ملده قم بود را بسوی ری مأمور داشت و یکهزار تن از جوانان شاه ورکر ما سر لشکر و کلی بر تقی خان کرمانی
مأمور طهران فرمود و حکم داد تا دیوار حصار کرمان را با خاک پست کردند آنگاه آهنگ شیراز فرمود و در
این گرده از عهد القصد یکتن ... اسم ... علیخان فرار کرده راه آزاد با ... بر و است چون بدان
اراضی رسید بعضی از مردم شاخشون او را شناخته قصد کردند که دستگیر بسازند او خویش را از جا نه
با ارسال ... و ساحت ... شدند و بار خم گلوله ... و سر ... ارزن دور کرده سر او را آوردند

اکنون باز نمائیم که شاهزاده فتحعلیخان که بر مقدمهٔ سپاه راه می‌سپرد کار بر چگونه کرد نخستین قبایل بکری را که
طریق مخالفت سپرده بودند بکیفری بسزا فرمود و از آنجماعت تاخت و ساکنان آن اراضی را مطیع ساخت
آنگاه طریق بهرود گرفت مردم بهرود بحصار خویش در رفتند و متحصن گشتند شاهزاده محمدتقی بیک قوللرآقاسی را
از بهر استمالت ایشان فرستاد او را بتیغ بخستند و یکباره در ببستند شاهزاده فرمان داد تا لشکریان با
یورش آن حصار را فتح کردند پس شاهزاده اهل حصار را کیفری کافی کرد و از آنجا بارض بم تاخت و بم مسخر کرد
و با افغانان کارزار نمود و آنجماعت را ذلیل و زبون فرمود تا خراج بر خویشتن نهادند و گروگان دادند
آنگاه از نواحی کرمان بفارس آمد و محال لار را مسخر کرد و قلعهٔ قریه را و دارالحکم یورش مفتوح ساخت و بحضرت
پادشاه بازگشت آقامحمدشاه فرمانگذاری مملکت فارس بدو گذاشت و او را لقب جهانبانی فرمود و حاجی
ابراهیم خان شیرازی را که برزانت رای و صیانت حزم شناخته بود بوزارت اعظم برکشید و هم در این سال که یکهزار و
دویست و نه از هجرت سپری شده بود ابراهیم خلیل خان با والی تفلیس طریق وداد و صداقت گرفت و در ارکان شیروان
و شماخی و قبه و دربند را با خود تألیف داد و سر از طریق طاعت برپیچید لاجرم آقامحمدشاه فرمان داد
تا سپاه احمد و میرزا اسدالله خان نوری که در لشکر بود بعرض سپاه بایستاد و در اصلاح کار مردمان را
اصلاح و سلب آراسته کرد و پادشاه را که بکفایت و کفالت او اعتمادی تمام بود از کار لشکر دل قوی
گشت و خیمه بیرون زد و راه آذربایجان پیش گرفت بعد از ورود باردبیل محمدحسین خان قوانلو را حکم داد تا با
جماعتی از لشکر بر مقدمه تاخته در سه فرسنگی قلعهٔ پناه آباد بر سر پل خدا آفرین که قنطرهٔ رود ارس است لشکرگاه
کند از بهر آنکه ابراهیم خلیل خان فرصت بدست نکند و دست بهدم و انهدام پل نیارد آقامحمدحسین خان اگرچه
بسرعت تاخت وقتی رسید پل از دست مردم ابراهیم خلیل خان شکسته یافت و صورت حال را معروض
داشت آقامحمدشاه حکم داد تا سلیمان خان از میان لشکرگاه جماعتی از بنایان و دیوارگران برگماشته
در کمتر زمانی مرمت شد و پل را برساخت و چهار برج از آن سوی پل برآورد و چون کار پل پرداخته
گشت پادشاه از عبور لشکر مطمئن خاطر شد مصطفی خان قاجار را بتسخیر طالش مأمور ساخت و سلیمان
خان را با چهار هزار تفنگچی و محمدحسین خان برادر حاجی ابراهیم خان را با شش هزار سوار از دنبال مصطفی خان
بیرون فرستاد میرزا خان طالش چون خبر لشکر شنید مردان و فرزندان و اموال و اثقال خود را در کشتی
جای داده بطرف سالیان فرستاد و مردم سالیان از بیم پادشاه راه بدیشان بدادند و آنجماعت ناچار
در میان کشتی بازداشته شدند و لشکرگران گرد تفنگچیان گیلانی که در بحر رفتن توانا شدند و مردم گردون آشتند
بر سر ایشان بدریا در رفتند و کشتی ایشان بگرفتند و آن اموال و اثقال که در کشتی بود مأخوذ گشت
سلیمان خان و مصطفی خان بیرون حال آنجماعت را که در قتل جمال اعانت کرده بودند عرضهٔ نهب و غارت
ساخته گروهی را در قید اسر در آوردند و چند تن از معتمدان طالش را بتیغ بگذرانیدند
و زن و فرزند ایشان را با بازرگانان و بعضی را باردبیل گسیل فرمود آقامحمدشاه جوانخان پسر شاه ملک را که
دستگیر لشکر بود رها داشت و مورد التفات شاهانه ساخت و آنگاه از پل ارس عبور نمود و مصطفی خان را

ماوی

با فوجی بیاران ارائه خان یاس فرمود و او بعد از قتل هفت تن سرداران را زمان جنگ رود و سران لشکر مو
بالکمعه و پیشش بره سرحد رکاب آورد و شهریار لشکر را امر فرمود این سپرده کار رحمات تعیین یافته باشند و رضا
قلیخان سرحد است کرامت نمود و مظفر و منصور باز آمده آنگاه در منزل لحف طاوس عبد الرحیم خان شیرازی و جراع
خان سنجابی را با فوجی همراه ساخته سپاس سنگر بار داشت و سلیمان خان و مصطفی خان را با ده هزار کس سر
قلعه شاه آباد را بالش فرستاده درهمه راه با قراولان ابراهیم خلیل خان با رجوع رو بعضی را کشته و برخی را اسیر
نمودند و کردهای قلعه گریختند و ایشان از روی سال هر حسبان بطار قلعه آمده سنگر کردند و آقا محمد شاه با انبوه
سپاه وارد شال رسیدند و حکم داد با توپهای آتشین دم را سوی قلعه گشاده دادند و جمعی از قلعگیان را هلاک ساخت
و مصطفی خان را با چهار هزار کس از لشکریان که رسته فرنگی شاه آباد را است فرستاد را هر سو بر رسیدند و رضا
قلیخان را با فوجی سنگر تخت طاوس مامور ساخت که طرف قوافل خوانین مسدود دارند و ابراهیم خلیل خان با ده
هزار تن از لشکر او مقتول گشت و جماعتی اسیر شدند اسوف آقا محمد شاه فرمود تا ابراهیم خلیل خان
نامه کردند که چندان هول و هر طرف مدت کسی دارا این رنج و تعب برای حشم و مشورکار
واو [illegible] قلعه سنگ [illegible] بسیار تو الهام کرد تا محکمه حصار ابراهیم خلیل خان در جواب
نوشت که بنیاد این است که [illegible] ست نادر سنگ نه بیداری تا [illegible] آهنوی
محمد بیک و اسد بیک برادر زادگان ابراهیم خلیل خان که بیرون قلعه در باغی سخت [illegible] کرده بودند سر
قلی و عبد الله خان بر حسب فرمان بر نشستند و ایشان را دستگیر کرده بیاوردند ابراهیم خلیل خان را
اصحابی این خبر رنجش و تشکی بهره دیگر ارجو سال خود را در رکاب فرستاده اظهار رو اری و صحت
نمود و خواستار شد که [illegible] برد رکاب خود را [illegible] سارد و خراج [illegible] بهر دو باشد که
شهریار [illegible] وصفا و جایه و حاضر شدن او در رکاب توقف و دیگر توقف فرماید [illegible] و
معمول [illegible] آن محمد خان قاجار [illegible] و جوادخان گنجه و ملک محسون و ملک قلی و ملک اسمعیل با
پیشکشهای لایق [illegible] رکاب سوی [illegible] و شیخعلی خان سر فتحعلی خان قبه [illegible] یکی از اقربای خود چهار تومان
بعد [illegible] در رکاب [illegible] و حسنعلی خان حاکم باکو [illegible] و پیشکشی [illegible] فرستاد
و سلیمان پاشا حاکم بغداد [illegible] دیگر [illegible] حضرت [illegible]
آقا محمد شاه بعد از سی و سه روز که در حوالی شاه آباد [illegible] بر رکاب [illegible]
سپاه را فرمود تا [illegible] سلطانی [illegible] شده آنگاه حکم داد تا [illegible] قاجار که [illegible] سال [illegible]
داشتند با [illegible] دیگر [illegible] مسایح و کهول [illegible] قاجار و
دیگر طوایف که [illegible] فرمان [illegible] مردم [illegible] دیگر
ساختند آنگاه آقا محمد شاه فرمود که من این جماعت را از [illegible] دارم [illegible]
و [illegible] برای [illegible] خواهان کرده فرمود تا از [illegible] عراق بقصد فتح
شاه آباد [illegible] اکنون [illegible] درود [illegible]

هوا است آذوقه و علف نیز اندک است باشد که راه صواب کدام است عازم رزم و هیجا با سپاه عراق تقسیم
عزم فرمائیم چون این معروض حضرت افتاد با بزرگان درگاه هم به اصحاب حضرت کار رزم و مقاتله کاریم به هنگام
محاوره و مشاوره بار آمیخت رائی و هوائی نیست جسیم بر طاعت و کوشش بفرمائیم شهریار ایشان را تحسین فرستاد
و فرمود این جوانان با جرأت و پیر و تجربه جوان و مشاوره با ما در این شوری کمیل جویش بود و پیش از قتل ایشان
سخن چون اینسم کرد آنگاه روی با مشایخ و کهول فرمود که رای شما بگوید است ایشان گفتند نخستین جوانمردیش باشیم
تا جماعت پیران که سال از ما بیشتر برند سخن گویند و رای ایشان بازداریم پس آقا محمد شاه با پیران حضرت خطاب
کرد و رای آن جماعت بازجست بزرگان قاجار عرض کردند از این پس زمستان پیش آید و علف و آذوقه مشکل بدست
شود و لشکریان را از سختی ضعف کرد و صواب آنست که شهریار بازگردد تا زمستان سپاه بر دو بار رسانی
لشکر را ساز آورده به هنگام بهار باز آید و بزرگان آذربایجان عرض کردند تا طهران تامین و تیمس راه های که آتش
نیکو باشد چه بعد مسافت لشکر را از محافظت امان باشد اگر شهریار در این زمستان در آذربایجان اقامت فرماید
و لشکریان استحکام دهند و هنگام بهار بر نوای گیسه خواهی فرو بسته سازند صواب نزدیکتر است آقا محمد شاه در پاسخ
ایشان فرمود که اگر سخن تصدیق نکردید در مشورت خویش جستید بزرگان قاجار سفر طهران بپسندند گر دید
کار زمان خویش بوده و بزرگان آذربایجان نیز مصاحبت اهل خویش را اختیار نمودند و هیچ اندیشه نکردند
که دوران خود چه خبر بار خواهند داد یا خواهند گفت تمامت بزرگان ایران و سرهنگان سپاه و دلیران لشکر
در این سفر کتخدا چی را ستوده شدند و دم در او در این سخن روی با ابراهیم خلیل خان داشت چه از اجداد او
مکتب این منصب داشته تا اکنون چون این سخن با پادشاه و مدایحا رسید کهول و مشایخ سر بر داشتند و گفتند دیگر از اینجا
سفر بجسم تا این قلعه را با خاک پست نساریم و ابراهیم خلیل خان را بدست نیاریم آقا محمد شاه فرمود شما نیکو سخن کردید
اما جوانان و کهول جوانان سند که نیامد صوابدید ایشان کار کنیم همانا کوچ باید داد از بامداد لشکریان هر کس بید و
آغرق خود را با خویشتن حمل کند و خود سر برهنه در پهلوی بارگیرهای کنند تا من حکم کنم که بکجا خواهیم شد چون
سرای بهادید سپاه تمامت لشکر کار را نیکو کردند آنگاه آقا محمد شاه عنان بسوی تفلیس بگردانید تمامت
لشکر ارقهای ورد را بر داشتند پس از کنار رود آب عزم تسخیر تفلیس کوچ داد و در منزل قراجای بنه و آغرق را
گذاشته حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را از توقف فرمود و از آنجا با ارکلی خان والی کرجستان منشوری کرد
که ما نخست ابراهیم خلیل خان را مقتول داشتیم و اکنون روزی چند مهلت نهادیم و اینک با لشکری که
عدد رمل و شمار ریگ دارد با راضی تفلیس خواهیم شد چون این مملکت از عهد شاه اسمعیل صفوی تا آغاز دولت ما
در شمار ممالک ایران بوده باید از شریعت عقل بیرون نشوی و حضرت بپیوندی ارکلی خان گردن از فرمان بپیچید
سپاهی دمساره پرداخت و از شهر تفلیس با لشکری ساخته بدیره جنگ را بیرون تاخت بعد از تلاقی
فریقین جنگی صعب پیوسته شد مردان کارزار تاختن و خونریختن در هم افتادند و آن هنگام نادی بر دو
لشکر شهریار روز بدین گرفت و قبایل گرجیه و ارامنه را بر حسب ... چنانکه مجال درنگ نیافتند ناچار پشت با جنگ
دادند و لشکر از پس پشت ایشان تاختن و خونریختن مشغول شدند و طریق دروازه شهر گرفتند در این وقت

نگاه وارد داره دیگر جا صدرا الحال حال شعبان جمال هرکس بیرون سه شد در قتل پادشاه مواضعه
پیاده همیشه کرده راه سراپرده آقا محمد شاه را گرفتند و بیحابا است بار در رم بار بالست سراپرده آمدند بعضی
از طنابهای خیمه را تیغ بریدند آقا محمد شاه ناچار ... خاطر ساطر برهای خویش اسوار بود از برسید
خود جیش بعرض بود و حکم داد با بعضی تفنگچیان ... که حاضر درگاه بودند بعضی کمانهای خویش را ندشان گشاد
دادند و بعضی از آنجماعت رکسته و برخی را هزیمت کردند در آنوقت ارکلی خان را که اره های صطبار ...
وطریق هزیمت پیش گرفت و دانست که در شهر تفلیس هرکس داری سواد کرد لاجرم با چندی سرکان
خویش بشهر درآمد زنش را که ده ... نام داشت باتفاق خواهر ... خسرو و برگرفته راه کاخت
وکاسل پیش گرفت که متصل بسخت و صعب بود و آقا محمد شاه بعد از آمدند و آمد و ... اعیان
کرجستان را عرصه شمشیر ساخت آنگاه بشهر تفلیس درآمد و لشکر دست بتاراج گشادند چندانکه ... شدند و ...
از رسوم و دیگر ... حمل دادند و بار ده هزار از زنان و دوشیزگان و مردان و پسران اسیر
و لشکر ساخته و کشتار ... کلیساهای ایشان را سوختند و ...
و مسار ل ولایت ورغاب و دیگر مردم را ... بعد ... جمه بیرون برده ... هنگام
آقا محمد شاه خواهان ... و فراوان ... و فرمودن و کل ... و ...
کردم و از آنجا بشهر ... فرمود و ... خواد که ... رود کر ... است مکشوف افتاد که
مصطفی خان حاکم شیروان مأمور فرمود حاکم شیروان چون ... حکم ... است ... در ...
... واقعی که متعلق ... بود دیگر ... مصطفی خان دولو ... شیروان ... در آنوقت
برادر محمد حسن خان شکی که سلیمان خان نام داشت ... برادر ... حاکم ...
و او را با لشکر بر سر برادر آورد و محمد حسن خان چون ... حکم ... نداشت ...
شرح حال خود را معروض درگاه آقا محمد شاه داشت شهریار حکم داد تا مصطفی خان ... مصطفی
خان با فوج خویش ... این سفر کرد در این هنگام حاجی ... آمد ...
شهریار آمده ... خاطر محمد حسن خان را ... شهریار ... کرد که مصطفی خان محمد
حسن خان را با خود داشته با اموال اثقال بحضرت فرستد و سلیم خان را حکومت شکی گذارد و خود بار
شیروان شود لاجرم مصطفی خان او را ... کشتند و اموالش برگرفت و بدین دست آورد ... تعدی
از ... محمد حسن خان و دیگر اشراف و اعیان آن دیار ...
کشند و از هر خویش مالی فراوان فراهم کرد و از اموال محمد حسن خان ...
بهر خود برگرفت چون این کردار ... بحضرت شهریار ظهور ... آقا محمد شاه او را طلب
داشت ... مصطفی خان ... طریق حضرت گرفت
مردم ... مال ...
با جمعه مصطفی خان ... آنکه چندی ... طریق ...

[illegible]

پسر مصطفی خان بر مقتول گشت و شهر بار از خبر قتل او دل آزرده شد آقا علیقلی خان بعد از مصطفی خان
قاجار بدان اراضی در آمد در دفع مصطفی خان شیروانی تصمیم عزم داده از دو سال او تا زمین صداعی برآمده او را
محاصره انداخت و کار بر او صعب ساخت چندانکه خراج بر خویشتن نهاد و ملتزم خدمت گشت پس علیقلی خان
از آنجا کوچ داده در زمین مغان با لشکرگاه پیوست و صورت حال را در حضرت پادشاه عرض نمود و ملازم رکاب
گشته بطهران آمد

جلوس شاهنشاه ایران آقا محمد شاه بر تخت سلطنت و وقایع سنه یکهزار و دویست و ده

در این وقت صنادید درگاه و قواد سپاه خواستار همی بودند که شهریار تارک مبارک را بتاج پادشاهی زیب دهد
و جای بالش سلطانی را بر زبر تخت کیانی نهد پادشاه سخن آن جماعت را وقعی نمی نهاد و ملتمس ایشان را پذیرفتار نگشت
همانا در ضمیر داشت که در تمامت ممالک ایران چندانکه یکتن از در نافرمانی تواند بیرون شد و اندیشه مخالفت
تواند در خاطر گرفت سر را بحمل تاج گران نکند و بر تخت تکیه نزند این وقت که بر مراد دست یافت و آذر و ر
کنار گرفت مسئول بزرگان درگاه را باجابت مقرون داشت و حکم رفت تا صنادید و شناختگان تمامت
ایران در طهران حاضر شدند و ساعتی نیکو اختیار رفت آنگاه تاج کیانی را که بجواهر شاهوار و حالی حیت
ترصیع داشت بر فرق فرقدان سای نهاد و بازوبند دریای نور و تاج ماه را که رفیق آن زر و هیچ پادشاه نبود
بر بازوی جهانگشای بست و رشته های لآلی منثور را که هر یک بیضه عصفوری یا بندقه کافوری همسنگ دار
بر یمین و شمال کتف و یال در آویخت و شمشیر جهانگشا که از زمان نادر کرزه و دهان شیر شرزه نگارتر
بود بر میان بربست و بر تخت کوه آگین بشریعت ملوک پیشین زمان و سنت سلاطین باستان بر نشست
بزرگان ایران و اعیان امصار و بلدان و خاصان درگاه و سرهنگان سپاه از دو سوی صف
برکشیدند و درود شدند و تحیت و تهنیت فرستادند و پایه های متکاثره و خلاع فاخره و مشاهره و مساهی گشادند و هنگام
این جلوس یکهزار و دویست و ده سال از هجرت برفته بود از پس آن روزی چند لشکریان روزگار به آسایش
و آرامش گذاشتند تا دیگرباره آقا محمد شاه از بهر نظم ممالک تصمیم عزم داد و در روز هشتم ذیقعده در سنه یکهزار و دویست
و ده با لشکری افزون از حوصله حساب و وزیر کارآگاه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا شفیع صدر
اعظم و میرزا اسدالله خان نوری وزیر لشکر و تمامت امرا و سرداران از طهران طریق ساری و استرآباد سپرد
و از آنجا بطرف دشت قپچاق کوچ داد جماعت کوکلان را که در فرمان برداری خویشتن داری میکردند دستگیری
برا کرده در روز بار ایشان را بپای ستوران سپرده مربع و مرتع آن قبایل را بسوخت و در زمین بعضی
اسیر و برخی عرصه شمشیر گشتند آنگاه از طریق کالپوش خیمه بخاک جرم در زد و از آنجا بسیار خراسان گشت
الله قلی خان ... حاکم سبزوار و ابراهیم خان کرد شادلو حاکم اسفراین و امیرگونه خان زعفرانلو و ممشخان
زعفرانلو حاکم جناران و لطفعلی خان حاکم ... و جعفرخان بیات حاکم نیشابور و صفرعلی خان ...
خود از قضای ... بدرگاه پیوستند و سرکردگان ... در منزل جهان ارغیان ...
خود رسیدند ... جعفرخان بیات ... رسول ... پادشاه ... در تقدیم خدمت تقاعد

وارد دمغر من معادره ورآمد بعد از ادای اموال نادر، و فرزند مأمور توقف طهران گشت آنگاه صادق خان شقاقی را
با چهار کس مأمور سوی مشهد مقدس نمود از آن وقت میرزا مهدی که در میان علمای عصر مأمور و محل
طلب آواره بود با تفاق شاهرخ میرزا و نادر میرزا پسرش از مشهد مقدس پادشاه را پذیره شد
بدرگاه آمد آقا محمد شاه شاهرخ میرزا را حسب ملتمس فرمود و میرزا مهدی را در حسب اوجای داد
و در دیگر شاهرخ میرزا را با فرزندش حکم داد که ملازم رکاب باشند و سلیمانخان را با هشت هزار
سوار از ابدال رجال امر نمود که با تفاق میرزا مهدی شهر مشهد درروند و مردم آن بلده را برأفت و ملاطفت پادشاه
امیدوار دل و خاطر سازد و نادر میرزا پسر دیگر شاهرخ میرزا چون امر معلوم کرد دیگر سوی گرده معروض
داشت که اگر حکومت نادر شامل شود در حسب روزی آنکه حاضر درگاه شوم شخا... روم سفر را
اجازت کرده او را وقر زند را برداشته طریق هرات برگرفت آنگاه آقا محمد شاه آهنگ مشهد
کرد و امرا و هم جان نثار او را که در رسیدن طلب و آن دو که از بسا که کرده بود نادر و فرزند مأمور
موقف طهران فرمود پس از ورود آنجا با ان شهر مشهد در آمده بعضی آسمان ملائک پاسبان امام
واجب الاطاعه علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا پرداخت و از تشتم خاک آستانش بر سماوات
سموات افراخت آنگاه بمقر دولت و سلطنت جای کرد و شاهرخ میرزا چندانکه در روز تعداد و شمار
جواهر نفیسه و اشیاء دیگر پیش گذارد و چون از بدل اجرا آن و کشف دفاین خواست خویش داری کرد
از روی برحمت و نفس پی طلب دکسه و فشکنج و شرح مطالب نمودند تا تمامت جواهر و لالی که از نادر شاه
و دست کرد آن همه لالی آبدار و جواهر شاهوار چندان شاد خاطر شد که نفر مود در روای بطن ها کسرو
و آن جواهر بار را بر بطع بر نخستند آنگاه رواق را از پنکار پرداخت و چند توپ را بسوی رواق بداسوی را
با پنجه و پهلو غلطان غلطان برفت و بالجمله چون خسرو و شهریار از شهر مشهد و اطراف و نواحی مشهد
شد شاهزاده مرادخان از در نکت که از دواعی مشهد دست باز داشت بار بعد از آن جانبی بیماک شد که با بخارا
عنان باز کشید آنگاه آقا محمد شاه بفرمود تا شاهرخ شاه نادر و فرزندش نادر میرزا بدان شمس بارد و او را
حسب فرمان کوچ داده در همه راه بجان دیگر شتافت پس فرزندش نادر بدان جای کرد آنگاه
اسحق خان حاکم تربت حیدریه و برادرش محمدخان هزاره و مابقی و دیگر بزرگان آنجا بدو حاضر حضرت شده
مورد الطاف ملکانه و خلاع شاهانه گشتند و بحکومت اراضی خویش مراجعت کردند آنگاه محمد حسن خان
قراگوزلو را بر دیگر شاهزمان خلف تیمور شاه افغان که از وقت سلطنت کابل و افغانستان
داشت رسول فرستاد و مکتوبی حقایق آمیز و گردنکشانه فتح خراسان بداد و خواهش
فرمود تا بلخ را که جزو ممالک ایران است عامل خویش را طلب دارد و با اولیای
حضرت سپارد و اسمعیل آقای بکر را که در سکت لشکر ولایت درگاه بود با منشور
مهراثر بر دیک شاهزاده محمود برادر شاهزمان که فرمان گذاری هرات داشت
گسیل ساخت و بر کس بر دیگر سلطان بخارا فرستاد و پیام داد که شهر مرو را و بر آن

[illegible]

کردی و اسیران مروی و بیرام علیخان که بسبب شکست فتنه ها بود داشت بعرضه هلاک و دمار آورد و
اکنون اسیر از امارت و از آنکه کردی با دیگر سکنه میرهانی و اکرد ساخته جنگ میکنیم که من سر
تجار را خواهم و سر بود و با تجار او سلطان تجار آن نیز خواهم کرد که تو نامرد و پیر اسمعیل خان کردی سلطان تجارا
از این خبر هول و هیبتی بزرگ در دل جای کرده و دانسته بود که آقا محمد شاه را لغت رها کرده هم خان رود
لاجرم اسیر اینکه در اراضی و آذربایجان رها ما آن وقت گرفتار بود و نه شمار آورده هشتاد هزار تن بر آمد این جمله را
از بهر دفاع کردن تهیاست و از جهان دو جای کمی بزرگ ترسیم بها دگر این جمله را امداد بر پیم و طارم
آتا حسن قلی بیگ کرد روس و سفیر پادشاه ازار امی طوس سلطان این پیش اروی بکرد امید چنانکه مرقوم میشود
مع القصه آقا محمد شاه در سولاسر العرستان و از تنکام و ولایت ممالکت خراسان دل و فرد مکرد کان گرفته
روانه طهران فرمود چون این کار با پرداخته شد ناگاه مسرعی سکت پیر رسید و عریضه حکام آذربایجان
برسانید محمد خان بیگلربیگی ایروان و حسینقلیخان دنبلی بیگلربیگی تبریز و خوی و دیگر بزرگان آن اراضی نگارش
داده بودند که چون در سال ماضی جنگ جمعی از جماعت روسیه در تفلیس افتاد با پادشاه روس که تریب دوم
روسی مطربیسیم که خورشید کلاه لقب داشت یکس خواهی که راست و از کرده هشتاد هزار تن لشکر و صد عراده توپ
سپاهیان سپردن فرستاد و ایکت در ارمنی خوار لشکرگاه داده و گروهی از آن سپاه در سد دار محاصره داشتند
و مردم باکویه و سالیان و طالش ابراهیم خان طریق مودت ایشان را گرفته و جماعت شیروانیان و مردم
گنجه سر معلوم شفقه و ریستند داده آقا محمد شاه از اصغای این خبر جهان در چشمش تاریک شد و آتش خشمش بالا زد
گرفت در زمان محمد ولیخان قاجار را با ده هزار سوار سردار سرحد خراسان مامور داشته حکم توقف فرمود
و فضلعلی خان کتول را بحراست قلعه مشهد و تعمیر روضه منوره و اصدار مثال دیوانی فرمان داد و بجانب طهران
شتابت تمام شتافت بعد از ورود بطهران محمد حسن خان که سر دیگ شاه در زمان شده بود برسید و سیرگان کرد
خان با اتفاق و خواست شهریار از شاه در زمان بیاورد که مشعر ترتیب تسخیر خراسان و تشدید موالات و جنگ
بود دعوی صلح را در طریق صدق و صفا سپارد که نهاده بود از پس این واقعه خبر رسید که پادشاه روس را
اجل موعود دریافت و ناگاه براه عدم شتافت و پول پسر بطریها بگذشت و چون این خبر در لشکرگاه روسیه
پراکنده شد جماعت را محال درنگ محال افتاد و ممالکت شیروان و دربند و دیگر اراضی را که گذشته
دار الملک خویش ساخته بگرفتند یکی از محرمان حضرت آقا محمد شاه حدیث کرد که این هنگام که شهریار
جنگ جماعت روسیه را ساخته بود و اعداد کار و عدت سپاه اشیار از سکو میدانست یکشب که صورت سرما
شدت بود در کار آتش گشته ازاول تب ایمری مدت کرد و انگشتهای افروخته را در منقل یک یک بهم
گرفت و از امیری میدان سوکند داشت و این کار را به لشکر از هیچ کرد و سر فرو همی داشت تا آنگاه که توده
همه آواره گشت چون ماکیان دان ستیده آن امیر از خشم در میان منقل کوفت چنانکه انگشتهای افروخته پراکنده
گشت و گفت ای خدای قاهر غالب یا او را آتش یا مرا از میان برگیر روزی چند بر نیامد که خبر مرگ پادشاه
روس برسید بالجمله آقا محمد شاه در ماه ذیقعده در سال یکهزار و دویست و دوازده هجری بطهران خیمه برزد

و با سپاه سنگین که بیست و هفت هزار بودند از راه اردبیل بکنار رود ارس آمده لشکرگاه کرد
و از میان لشکر ده هزار سوار قرار کرده ساخته بر سر قلعه پناه آباد فرستاد ابراهیم خلیل خان با عشیره و اتباع
چون از این آهنگ آگاه بود ندان شکر ... و با سپاه از آب عبور کرد اگرچه پیش از رسیدن سپاه می‌شکسته
عرضه شد اما ابراهیم خلیل خان از انبوهی لشکر و خوف تشویش کرد چنانکه در میان ... در رکت
حشمت جمال بود بنواحی اردبیل داد و دار و خویش را برداشته بطرف گنجی دار الصفی لگزیه کوچ داده قلعه پناه آباد
و واقع پناه آباد که در حصانت و متانت نظیر آن نتوان یافت و در حقیقت از سوال و اشغال ...
و وقایع که در سالهای دراز روی داد و رعایت آن ملک بر ذمه بود بر او حد و است و در مدار پاشش سلطنت
متمکن آمد در این وقت چون روزگار شهر را رسانیده بود و ... مهمات روی داده است
ارغوان ... را که ... سپرده بودند ... و مهد ... و معادن ... و فرد
بنیاد این معنی محرر بود که در آن حضرت شجاعت و مراتب ... کرد ... را ... رضا
آسمانی ... که چون آفتاب ... سرا ... را
شدند و از هر گونه سخن کردند ... هم مواضعه نهادند که اگر ... سپاه شاه را
... و هم در آن شب ... و ... دوازده سال از
هجرت ... صلی الله علیه و آله ... از ... کشته شد ...
ولی ... پادشاهی را که پادشاهان جهان از بیم او خواب نکردندی در
... شهید کردند و ... آلوده ساختند ... و
... صادق خان شقاقی شاه شدند
چنانکه بشرح خواهد رفت

وقایع سنه هزار و دویست و سی و ده و ذکر طلوع اختر دولت شاهنشاه ایران فتحعلیشاه قاجار

شرح رفت که چون ... آقا محمد شاه را شهید کردند ... صادق خان شقاقی شدند ... صادق خان ... و ... این خبر را ...
سوار ... فتحعلی ... پادشاه ... سلطانی ... داده ... لاحرم
... شان ... ساختند ... قلعه پناه آباد ... بیرون ...
... راه عراق ... آنگاه ... حادثه ... محمد حسین خان
قاجار ... باشی و میرزا اسد الله خان وزیر لشکر و میرزا رضا قلی منشی الممالک ... پادشاه شهید در
... صادق خان ... که ... پادشاه ... قاجار
... که ... بودند ... و ... سپاه
... طهران ... شورشی بزرگ در لشکرگاه افتاد
... که ... لشکرگاه ... برادر

را دکان که سر رادان ولیعهد دولت فتحعلی شاه بود بدستیاری طهران کرد و جماعتی از آن جوانان سید
آمده و ریختند علم برکاشتند او را بگان شدند و حاجی ابراهیم خان شیرازی با فوجی از امرا و تفنگچیان از در پی
امر شاهزادگان بکشتی افتاده و ارسال داد و سیل و زنجان طریق طهران برگرفتند و در حوالی زنجان با محمد حسین خان
و میر یار محمد قلی پیوسته شدند با جعفرقلی خان و سلیمان خان با سپاهی از سپاه از راه طالش و رشت طهران
آمده و در ظاهر قلعه فرود آمدند میرزا شفیع صدر اعظم که روزگاری وزارت آقا محمد شاه داشت و بعد از
آنکه حاجی ابراهیم خان این محل یافت او را بدین کاه نگذاشته شد این وقت در طهران متوقف بود چون اصغای
این خبر کرد با میرزا محمد خان قاجار که شهر طهران از حسب وصیت شاه شهید حافظ و حارس بود مواضعه
ساخته هیچکس را از امرای لشکر با شهر درون شدن نگذارند چندانکه ولیعهد دولت فتحعلیشاه در رسید دیگر
دروازه های شهر را استوار کرده و دروازه بر چاکران و [illegible] ساخت علیقلی خان برادر آقا محمد شاه بیرجون
قتل برادر شهید سپاهی که با او بود برداشت و از ایروان بیرون شد و از راه خوی و مراغه و تبریز بعراق
آمده و در قریه علیشاه که از جانب شهریار در حوالی طهران است لشکرگاه کرد و در ضمیر داشت که بجای برادر
صاحب تاج دیگر گردد و از آن سوی چون جواهر پادشاه که هریک خراج مملکتی بها داشت بدست صادق خان
شقاقی افتاد آن را اتفاقات واسطه در کار سلطنت یکدل گشت و با گروهی انبوه طی مسافت همیکرد و بسیار
کس که از لشکرگاه پادشاه متفرق شده هرجانب فرار میکردند بهر دستکاری خویشتن بر او انجمن شدند
پس از رود ارس عبور کرده مردم شقاقی را نیز از هرسوی بخواند تا لشکری بزرگ فراهم شد آنگاه یکی از برادران
خود را در سراب بایالت گذاشت و دیگر برادرش جعفرخان را بامارت قراچه داغ مامور نمود و با آن لشکر گران
بجانب طهران ره سپار گشت و نخستین فتح قزوین را در خاطر داشت و فرزندش را که [illegible]
شاه شهید در آنجا نشیمن داشت [illegible] چون ظاهر قزوین را لشکرگاه کرد از آنجا برادران خود را
که در تبریز و قراچه داغ بود مکتوبی کرد که سپاهی لایق برداشته قلعه خوی را با خاک پست کنند ایشان بر ما
چهار کس در کار خوی چیره نشدند اما صادق خان چون ابواب شهر قزوین را بسته دید و یافت حکم بیورش داد و از
هر دو جانب کار جنگ با تیر و تفنگ میرفت و بسیار وقت که از هر سوی دشمن می افتاد و مردم فراوان نابود
میگشت و بازی مفتوح نمیشد صادق خان حکم داد تا جمیع قری و مزارع را که در اطراف قزوین بود عرصه
نهب و غارت داشتند و کار بر مردم آن اراضی صعب کرده بر روزی چند بدینگونه کار همی رفت و هر سر را
هوسی در می آمد تا آنگاه که شهریار نامدار فتحعلی شاه در شیراز خبر قتل شاه شهید را شنید بیش متوالی خیمه بیرون زد
و راه طهران برگرفت چون قطع مسافت کرده بکنار طهران فرود شد نخستین شاهزاده حسینقلی خان اگر چه در ضمیر
هوس سلطنت داشت اما همی برادر بیرون طهران بدرگاه برادر حاضر شد جبین طاعت و انقیاد در پیش نهاد
در این وقت فتحعلی شاه شوری بلشکر علیقلیخان کرد که تا این وقت فراوان زحمت سفر برده اید صواب آنست که روزی
چند بخانه های خویش باز رسید و از رنج راه بر آسایید تا آنگاه که وجود شاه و احضار [illegible] خواهد
شد لشکریان چون چنین فرمان یافتند جز علیقلیخان را وقعی نهاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۹ [illegible]

کس نامزد آنوقت علیقلی خان بدانطرف بود که خاندان بزرگ پشتبانی و ظهور آن با درکار سلطنت و ملک
موروثی کسی بود و شمس را درج و اسم علیقلی خان چون لشکری که با او بود آماده جنگ با ساخته شده است تا چاپار
شهر طهران دست آمد تا آن پسر در خاطر داشت که بعد از شاه و دودمان دولت در کنار او خواهد بود و کسی
نان داشت که میراث برادر و خاص برادر است چندانکه جمع و شرع بعد از پدر و امیر نگشته بعد میر او
این هنگام زنان قاجار که در کار فرمان دادن دیده بودند و بدروری در کجا آگه شده او را دعوت نمودند
و گفتند اینک پیداست که در دماغ جای داده خود با آن و بکمال شرمی خواهد داشت صواب آنست که چه
برادر را پذیرفتار باشی و ولیعهد دولت را فرمان بردار آئی هم بر سر بر باشد و حق ایشان را ادا نمائی گشته
فصل بدست شود او را گذشته و برادر بدو لطمه زده علیقلی خان از سر دو یکتا ایشان بیرون شده و بجای جلوس
بشد بسیار با مدارا علیقلی شاه چون چنان دیده است که کار او با رفق و مدارا انصلاح باید بر در دیگر
در آن دارالاماره بر مسند سلطنت جای کرده کس بطلب علیقلی خان فرستاد که اینک حاضر باش
با مشاورت در امر سلطنت را مهمات مرکز کار رسی صعب و رشت است تا صادق خان لشکرهای گران
در ظاهر قزوین شده و دل در سلطنت بسته بر کرباج و کره اقدس جنس درج او را گر بسته و علیقلی خان از
جای جنبش کرده آهنگ دارالاماره کرد و او در نسبت غلامان خاص بود که در آلات حرب از قمه و
دست داشتند این جمله ملازم رکاب گشتند و گروهی از ملازمان بر از پیش روی او بیرون شدند و حال
بود که بر وقت علیقلی خان بر علیشاه در آمد بعد از مجلس حجت و بجای مسند گی شتافت اما
چون بدروازه دارالاماره آمد و پیشک آقاسی ملازمان که از پیش روی او بودند بار نداد و با علیقلی خان
گفت این مجلس شوری و قرار سلطنت است نه آنکس جای عوام و چون علیقلی خان در آمد هم در حال حکم داد
تا در بانان در بسته و ملازمان او را ایشان در کنار ایستاد آنگاه در پهلوی علیقلی خان در آمده او را احمد
کام و برادران چی برد و گفت هم سرخ جوع خورده آورد و کس بیرون کی حد امانت با دشاه از حد
اموال بگیرانید این سخن بر علیقلی خان گران آمد و سخنی ناهموار گفت در پاسخ حقائق در شب دید و بهر مد
فصل یافت با چار خلع نعلین کرده و در فرش درود داشت پادشاه اش پیش خواند با مردم کی بیشگاه آمدند
نفر مود تا هر صورتها تو ان کس چون علیقلی خان راه مکر و اسد کرد از تا اموال دا اهل بود از بس درا را
بد مکر جای بر زد و از هر دو چشم نابینا ساخته تا مو موقف تا رفتن شرها بزندان بودند و در حال علاالسمس ا
منزل اسد آنه جان و در سکر با اشفاق و الطاف ملکانه اسد و ارساخته نام ایشان را در جریده
ملازمان درگاه نگار رود مسموع افتاد که وقتی علیقلی خان از آقا محمد شاه چنان که شده از نامرشدن در کار
معاهد و درید آقا محمد شاه مکنون کرده که تا آن ای علیقلی خان خراوخت در صمیر کرفتی و هر آنک شد آن آل
برادر آن کرار حق کار گشته و آزار دیده برادر حق بود نه بود آقا با حاجی حق روا است که خواهر برادر رستم کند حق
فتحعلی شاه را فرمود بر دیک علیقلی خان نشانده و او دار از حق مطلع خاطر ساز و حاضر در کاه کی لکن ای سل
خود با او پیمان بکن و او را حفظ امان بده که بعد از جمع او را برد و اجت خواه کشتن مع القصه چون فتحعلیشاه کار علیقلی

اعتماد علیقلی خان بر ... خان

سپرد و خود روز دیگر حسین خان قوللر آقاسی را با فوجی لشکر از پیش روی مأمور فرمود تا قزوین تاختن کند و مرد
قزوین را از در درآورد و دل قوی کرد و از سر آنکه در حرکت صادق خان سستی بگیرد و این هنگام در حضرت شه
مژدگان حکمت آمد که بود از قضا محمد ولیخان قاجار که بحکم شاه شهید مأمور بحراست قلعه مشهد مقدس
بود از شنیدن خبر شهادت آقا محمد شاه با سپاه شهریار کس که ملازم خدمت بود از راه رسید فتحعلی شاه آنهمه را
عنان یکبار گرفت لشکر سالار مال بی یار کرده عنان عزیمت بجانب قزوین برگماشت و همه جا قدم عجل
طی طریق کرده بقزوین آمد صادق خان ناچار حرکت را ساخته شد و در مصافگاه آمده صف راست
کرد و از آنسوی نیز شهریار بفرمود تا آنده برکشیدند میسره و میمنه پادشاه شد بیرا رهرو سوی لشکریار
در هم افتادند و دست در بار دکشادند کوششی مردانه برفت و مردان بسیار کشته شدند در پایان کار
مردم صادق خان پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند صادق خان را تاب درنگ نماند تا سراسر
خان خواست بار داشت و چهار اسبه شتاب گرفت که خداوند حبیب در زیر قدمش جان داد این هنگام
خان میدانست که قلعه خوی و تبریز در تحت فرمان برادرانش خواهد شد و بدانجا یا خواهد بردن تا از آنسوی حسین
حسین خان دنبلی چنانکه مسطور افتاد در قزوین بود و برادرش جعفرقلیخان در رکاب شهریار کوچ
میداد و ایشان بر طریق صدق نیز شده از جان و دل مطیع و منقاد بودند برادران کهتر ایشان نیز در آذربایجان
از در دولتخواهی بودند لاجرم چون اندیشه برادران صادق خان را دانستند ده هزار سوار از اکراد و دیگر مردم
فراهم کرده در مرند با برادران صادق خان مصاف دادند و ایشان را چنان هزیمت دادند که دوازده
فرسنگ مسافت را در مدت دو ساعت در نوشتند و به تبریز درآمدند و هم در آنجا خبر شکستن صادق خان را
اصغا نمودند و دیگر در تبریز توانستند زیست کرد بجانب سراب شتافتند با صادق خان پیوستند از قضا ایشان و
صادق خان دیگر در شکسته بودند مع القصه چنان افتاد که در حرکت صادق خان قاتلان شاه شهید بدست
غلامان درگاه گرفتار شده بپاسزا موافقت عذاب و عقاب آورده بازداشتند و حکم رفت تا هیچ متحصل ایشان
ناکرده بودند از هم فصل دادند آنگاه شهریار تا راضی زنجان آمد لشکرگاه کرد و مستوری صادق خان شقاقی
مسطور رفت و آن مثال را با ابراهیم خان ظهیرالدین لوی قاجار سپرد و سرد صادق خان رسول فرمود
رسید با ابراهیم خان و رسانیدن احکام شهریار صادق خان از در زاری و ضراعت بیرون شده استغفار
و استرحام همی کرد و توبت و انابت کرد امید و جواهر و لالی و جام زر و سیم و دیگر اثاثه سلطنت را با ابراهیم خان
سپرد و مکنون از دریا بس طلب بخشایش نمود و دادخواهی حضرت شهریار شده این جمله را پیش داشت متقبل
شاه حرم صادق خان را با دیده و انگاشت و او را بحکومت گرمرود و سراب برگذاشت و میر محمد خان ابراهیم را
که ملتزم رکاب بود با مارت خوی رسد شاد خاطر فرمود و اسمعیل خان قاجار را که تولای قلعه اردبیل
مأمور داشت و جعفرقلی خان دنبلی فرمانگذار تبریز و خوی گشت آنگاه حسینقلیخان عزالدینلوی مأمور
سیاه آن نا فرموده شوری با ابراهیم خلیل خان کرد که نعش شاه شهید را با اتفاق او بجانب عراق حمل دهد
میرزا زنجان بسوی طهران کوچ داد و از میانه راه نظام الدوله سلیمان خان را بحکم گیلان فرستاد و در

بیست چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و ده وارد طهران گشت و پس از ورود ری حسین
قلیخان از ساوه آباد مراجعت کرده حدود ساوه شهر را پامال نمود لاجرم سپهر تا تمامت سرکان درگاه و
سران سپاه پذیره شده و حید شهریار را افروز و شهر درآمد و صفه سوگواری روزگار ... آنگاه محمد
علیخان قاجار را با دو هزار سوار و دو هزار ... شمال ... فرمان داد با اتفاق میرزا موسی منجم باشی
و ملا مصطفی ... شاه شهید را ... آلاف ... و تحف ... و ابراهیم
... قرا و حفاظ قرآن ... پنجشنبه چهارم جمادی الاولی از طهران ...
شد ... سلیمان پاشا والی بغداد ... بیرون شد ...
نعش شاه شهید را در مشهد ... سپرده ... طارم آن ... شد
چون ... شهریار ... فرمان داد ... ساعتی ...
از ... تاج و ملبوس ... کلاه ... که خراج ملکت ... داشت
... لالی آبدار و جواهر شاهوار را ... حاصل کرده ...
... پادشاهی ... امیران بزرگ و اعیان درگاه ...
... شهریار ...
عدل و داد ... دوست و دشمن ... حضرت
زمان ... لشکر ... آنگاه ...
دیار ... شاهزاده محمود ... اعیان ...
حاصل کرده ... شهریار ... الطاف ملکانه ... حضرت ...
... شاهزاده ... ولایت عهد داده ... قندهار
... شاهزاده محمود ... هرات ...
... شاهزاده زمان ...
که ... شاهزاده زمان که ...
حضرت ... سلطنت ... پادشاهی ... لشکر ...
... شاهزاده ... شاهزاده زمان گرفتار شده ... حکم ...
دو چشم ... شاهزاده کامران ... حضرت شهریار ...
... پادشاه حکم داد تا اسمعیل آقای ... مصاحبت و
... حضرت شهریار ... محمد خان ...
... شهریار ...
... آنجا ...
... لشکر ... آنجا

حکام اصفهان تاخته در حدود اسکان فرود شد چون حاجی محمد حسین خان اصفهانی که بیگلربیگی آن اراضی
بود با اعیان اصفهان حاضر درگاه پادشاه بود برادر محمد حسین خان صدر با جماعتی ساخته حرکت شد و پیش
او بیرون شد و در اول حمله اسیر و دستگیر آمد پس محمد خان بسعادت آباد آمده جای کرد و میرزا محمد
اولاد مستوفی را بحکومت اصفهان بازداشته دست مصادره از آستین برآورد و با صنادید اموال تجار و
توانگران مشغول گشت بعد از اصغای این خبر فتحعلی شاه حسینقلی خان قاجار دولو و مهرعلی خان و اسلو
والله وردی خان عزالدین لو و حسین خان قوللر آقاسی را با جماعتی از لشکر بدفع او مأمور فرمود و کتیبان کلانتر اصفهان
شتاب گرفته شد محمد خان رنجور چون این بشنید مردم خود را از انجمه باستقبال جنگ بیرون شد و در منزل
حرطاق فریقین اتفاق افتاد بعد از مقاتله و مقاتله محمد خان شکسته شد و راه سعادت آباد پیش گرفت و حسینعلی خان
و سال او تاخت چون مردم اصفهان از شکستن او آگهی یافتند بجانب سعادت آباد شتافتند و اموال و اثقال
بخیرگی در اندک مدت قلیل بر هم نهاده و با دعارت برگرفتند و از آنسوی محمد خان زند که آتش این فتنه را
دامن همی زد و اکنون میان قبایل بختیاری رفته استمداد همی کرد بدست یوسف خان بختیاری گرفتار آمد
و او را با جماعتی که همراه داشت بدرگاه فرستاد و بی رحمت فرمان رسید او را بدان جهان دادند فتنه آتش
در زند و مردم او را عرصه شمشیر ساختند چون این خبر گوشزد محمد خان و رستم خان برادر زاده اش
گشت بیشتر در هول و هرب افتاد و بحال استیلا خور گریخت و در آنجا جمعی از مردم با علاء از سر خود انجمن کرد
و میان قلعه آن اراضی در رفته نشیمن ساخت نظرعلی خان خلجان چون این بدید جماعت خود را از دو
سر قلعه او باحش برد و او را دستگیر ساخت یکتن از مردم خلجان که مهدی نام داشت با چند تن دستیار شده
او را رها کرد و دیگر باره بیرون شده از دور و نزدیک لشکری انبوه گرد کرد و قصه او در حضرت فتحعلی شاه معروض
افتاد شهریار محمد ولیخان قاجار والی کرار و ملا حسن خان والی فیلی و تقی خان حاکم بروجرد را مأمور
او فرمود این جمله تجهیز لشکر کرده در اراضی سیلاخور را او حرکت در پیوستند و در این حرکت تقی خان بر
حرکت زخمی منصب یافته جان بداد و هردو لشکر از هم جدا شدند محمد خان زند را شوکت و قوت بیفزود
و در اراضی سیلاخور نام در گشت و از آنسوی جعفرقلیخان دنبلی که ایالت تبریز و خوی داشت و ملتزم حضرت
پادشاه بود رخصت انصراف حاصل کرده روانه آذربایجان شد صادق خان شقاقی چون این بشنید بیناک
شده حکومت سراب و گرمرود را که داشت و با اراضی شیروان گریخت و بعد از آنکه جعفرقلیخان دنبلی بیر
با غوای مفسدین و سخنان کدسنسته خویان بر خویشتن بترسید و پشت با دولت پادشاه کرده روی
بمصادقت با صادق خان نهاد و با او همدست و همداستان شد محمدقلیخان افشار ارومیه نیز چون
این جمله با هم مواضعه نهادند و در مخالفت شهریار جهان دل بستند حسینقلیخان برادر زاده محمدقلیخان مکنون
خاطر ایشان را مکشوف داشته بجانب طهران شتاب گرفت و در حضرت پادشاه صورت حال را باز نمود فتحعلی شاه
در خشم شد و قلع و قمع آن جماعت را تصمیم عزم داد نخستین محمد ولیخان قاجار را با گروهی از لشکر قلمرو علیشکر فرمان
داد که بر سر محمد خان زند تاختن برد و او را نام و نشان از اراضی عراق براندازد آنگاه حسینقلیخان افشار را

[illegible]

بابد

بالان اروترا جسارت فرمود و او را حکم داد که از پیش روی سپاه باصفی کل دار کاف انبار را سوی ساحه
حصار او می‌راند صبح شاه و محمد قلیخان جسم خود را داد لشکر کرده و ترسد و رحم بدادو و او رحسب فرمان جسمه برون
رود و نظام الدوله سلیمانخان را بر افواج بر معدنه جیش پیش فرموده آنگاه نواب شاهزاده محمود را جهار ابکف
که بومردی سپهان بوده رحمت سفر از سهر بود و آنجا رسم مجیبه دار المؤمنین کاشان کرده اما س دامات
مشمس فرمای چند انکه بار سفرها برشود و کار بر سر او تسلیم داد و روانه کاشان فرموده خود بر ورد هم شهر و سحه
باستانهای رزم بار حمه بیرون رود و ملی طرف کرده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد چون صادق خان شقاقی ارحس
سپهریا و مردان کارزار آگاه شد در هول و هرب بافاد و کس بهر و نکت سلیمانخان نظام الدوله فرستاد و
آغاز زاری و ضراعت بهاد بالاد و اشفاعت مرحمت بالجمله سلیمانخان عفو گناه او را خواستار آمد و
شهریار طهمسب او را امیدوار گشت چون صادق خان خط امان یافت در منزل شاه سپک بدرگاه شتافت
و از آن سوی چون جعفر قلیخان و محمد قلیخان از قصه صادق خان آگهی یافته عنان مالکت از دست بداد جعفر قلیخان
ا از اراضی ایران یکسوی شده دامان کردان روم وجسته کرد و سربدی جای کرد و محمد قلیخان بحصار ارومی گریخت
اما سمعیلخان برادر زاده او که کمرش بقم خویش مأمور بود با احمد و محمد علی بیک توتلر آقاسی و جمعی از قبیله
ملاسن بر سر اومی تاختند که بر کناری اتمه را سحر و عقم خود را لشکر نمود و صورت حال را معروض داشت
فعلی شاه معرور با سردار صاحل مشی الممالک با رومی رفته بواع اعمال محمد قلیخان را خود داشت و اشرف خان
دماوندی بحراست برج و باره مأمور گشت و شهریار روز ششم محرم در ربل هزار و سه لشکرگاه کرده حکم داد تا محمد
قلیخان را امانه رمورک چنان روشن بدو احتری و جاکی ایشان معرکه کردند بامردمان بدو نصرت مسند
و سند کردند آنگاه در هفدهم محرم از ارومیه بجانب خوی کوچ داده در آنجا اسمعیلخان دنبلی که بیگلربیگی خوی
و سر بر بود حدمتی لسرا کرده و ساهبشاه اسرار در باطن که خود کرده بود خواستار صاف آمد و آن کویه
مهمان احسان سرافرای کرد که سالها در یاد بماند که سر رشته از باد شاه در خور عدمت خویش نوجه
دلواریش بدان استحکام معروض افتاد که برادر شهریار شاهزاده حسینعلی خان که مأمور بحکومت فارس بود
ار در مخالف بیرون شده سر بجو دستری بر داشت و سهوای سلطنت عیش کرد و جمعی از ارکان آن اراضی را
که با خود از صدق مذاهب منحرف گشتند و در حسن عاربا داشت و میرزا نصرالله را که بحسب فرمان پادشاه
مأمور بوصف فارس بود بر پاساپ دوجی از پهر گرفتن خان محمد خان قاجار که در اسوف در اردو مأمور
فرمود اما به درنگ باور داده دعوای کر بجای ارسال او رسیم سکت غلام خود را احراست فارس
رحفظ محروس با داشته و عرض سپاه داده ره سپار عراق گشت و چون را با صفهان بردیک
کرد و محمد علی خان قاجار که از قبل شهریار مأمور بنگاهداشت اصفهان بود با حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان
از سر در میان نهادند و از بیم روی دیع اد از روستا وی خود مهمد لاجرم از شهر بیرون شده در
ارمن دو که چهار ده فرسنگی اصفهانست جای کردند و حسینعلی میرزا بی با صفهان در آمد مع القصه چون
سحرها را صعای این کلمات کرد و حششکس و عهد شد و در اصلاح اسکار بصمم عرم داد پس سحس

اصلان خان ... از قبیل شقاقی ... ملازمه

مکتوب
...

عزم سلطان ... حسینعلی میرزا ... فرمانفرما

از فارس ... سپاه ... اصفهان ...

نظام الدوله سلیمان خان را از برای نظم آذربایجان از توقف فرموده خود با سپاه راه عراق برگرفت اما از
آن سوی چنانکه مرقوم افتاد محمد ولیخان قاجار حسب الحکم شهریار بدفع محمد خان زند تا اراضی سیلاخور تقدیم محل و
اسباب برنشست و در آنجا با محمد خان رزم داده او را بشکست و محمد خان از مسافت بسیار کرده خواست تا خود را در
اراضی بصره انداخته در نواحی دزفول مردم فیلی او را دستگیر ساختند و نزد حسن خان والی آورده حسن خان هم کور کرد
مبادا محمد خان زند باز برانگیزد و او را اگر بدرستی بسپارد لاجرم او را از هر دو چشم نابینا ساخت و باز بحضرت
گسیل بحضرت شهریار پس فرستاد از قضا روز دیگر که فتحعلی شاه از تبریز کوچ داد . در منزل اروق خای داشت
محمد خان را حاضر درگاه کردند شهریار بفرمود تا او را مردم چهارده استرآباد بسپردند چه پیشتر ابرار محمد خان
مخالفت چون میرزا بیک حکم قصاص بر او جاری کردند آنگاه پادشاه از آنجا کوچ داده در منزل صالح کریوه
فرود شد و در آنجا امر الله خان پسر کهتر ابراهیم خلیل خان جوانشیر که از مرحمت را و حکم رفته بود درگاه پیوست
مورد الطاف شاهانه گشت و از آنجا طی طریق کرده در چمن سلطانیه خیمه زد و در این هنگام در حضرت پادشاه
معروض افتاد که بعد از بیرون شدن شهریار از آذربایجان علی همت خان کلیائی و جعفر خان با خان سر
کرده با کلی نظام الدوله سلیمان خان را بعرض رسید که در این هنگام چون محمد خان زند عراق را آشفته ساخته
و حسینقلی خان باصفهان تاخته اگر هوای سلطنت سر برکشی تواند بود و سلیمان خان سر سخن ایشان را استوار
داشته لوای مخالفت برافراخت فتحعلی شاه چون دفع حسینقلی خان را اهم تر میدانست مخالفت او را وقعی
ننهاد و روز دیگر از چمن سلطانیه از راه قسمر و چشکر طریق عراق برگرفت و حسینقلی خان نیز از اصفهان بیرون
شده بحال فراهان بتاخت مع القصه شهریار ملا علی اصغر ملاباشی را فرمان داد که در رکاب شاهزادگان نواب
عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسینقلی میرزا از طهران بیرون شده در بین راه بدرگاه پیوندند ایشان در اراضی
دو حزین ملکپه بپیوستند و بعد از تقبیل سده سلطنت منظور نظر پادشاه شده هم از آنجا رخصت انصراف
حاصل کرده بطهران شدند و شهریار از حزین کوچ داده در قریه ساروق که از توابع فراهان است
فرود شد اما از آن سوی چون مهد علیا والده پادشاه مخالفت پسر کهتر را با برادر مهتر ندانست بتکثیر
رسل و رسائل چندانکه توانست حسینقلی خان را پند داد و اندرز کرد و هیچ مفید نیفتاد ناچار خود از برای
اطفای نایره فساد بسرعت تمام نزدیک پادشاه آمد و کلمات حکمت آمیز انشاد کرد و آتش خشم شهریار را
از آنجا بجانب حسینقلی خان شتافت و او را در طهران برگشود و فرمود در حضرت پادشاه شفیع جنایت
شده ام و کار بر مراد و مرام تو کرده ام هوای پادشاهی مکن و از سر خویشتن تباهی مکن این سخنان را حسینقلی خان
در گوشش نیست و از حرکت و خروش نیست لاجرم فتحعلی شاه روز دیگر سوار و آهنگ او از ساروق کوچ داده با
اطال رحال راه برگرفت و در ارض کره با برادر رو در روی چار شد از هر دو روی صف راست کرده و میمنه
و میسره بیاراستند لاکن چون شهریار را از عمر بیشتر بود که چندانکه تواند کار بمدارا سپرد از امرا لشکر با برادر
از مبادرت در مبارزت منع فرمود و میرزا موسی منجم باشی را از میدان حکمت نزد برادر گسیل ساخت
و پیام داد که اگر چه در زمان مخالفت آمدی و رشته اخوت گسیختی و هم یکت میدانکه دراین

میدان جنگ مردان نور الله لشکر با مردی در یک جهت با اهتمام خاطر با سور ما ل الا حسب اگر حوصله‌اف
از دل پیکوی بی وارد معدرت بیا مت کوچ دهی کتاب معهود دارم و دل آزرده‌ات که دارم مهر را
موسی برف و این کلمات را انشا حکم ورمان بوعلی بیک داور را از تحریر و تمر فرمود آورد چند اکه
بی وا ای ارمان سپاه جوش سر جهاد بکسید بردیک بار درشتاب و روی بر خاک نهاده اشک بار زند
شهریار را ز قرار است دست قرار برده خاک از حسن و آب از چشمش برده و هم همراه حب حسش کرد که شهریار سر
آب از چشم نکرد ایند و فرمود ما از جناب و حرم طغرمن رکاب جسعلی در که شمع پس هر دو لشکر با هم و مباد سپید
و جمال لطف آغاز نهاده ند آقا ولیخان قاجار که از جانب شهریار مرفع محمد خان زند مأمور بود کی سعی از سلاحور
بیرون شده جعفرعلی خان سوت کردار او در خاطر پادشاه جلی کران بود دلفر مود او را از حضرت پادشاه رخش
رخصت کردند و ماسوگان کوی و برزن لشکر را فرض کردن فرمودند آنگاه در رسید و کینه و اشک را داشتند
چون انگار پرداخته شد جعفرقلی خان قاجار را مأمور بسفر کرمان فرمود و بور و دخان لوی ابراهیم را بسط امر نهال
فرستاد در یازدهم شهر ربیع الاول سال از طهران کوچ داد آقا از آسوی جون شیراز قرب رسیده سر
کوشش زند سلطان سپاه پای اصطبارش لرزیدن گرفت و از هیچ سوی خلاص جوشش را مناص ندید جز اینکه
پادشاه پناه جوید که جوشش را صدر جواه آمد و دست توسل بتوسط مقربان درگاه بدامان عطوفت و عفو شاهنشاه
روشهریار فرمود اگر آن چند مردم که او را اصحاب و خلاف اعوا کرده و گرفته بود از حضرت سپار و حرم او را
ما ده و انکار زند سلطان چون این شنید لوای علی همت خان کلبائی و خانا خان بابکلی را خود دستگیر
و در سلاسل و اغلال کشید و با خود بطهران آورده بشارت اعوان مسرور جود در اصفهان علی شاه حسب
شاهانه جواه حسن حکم داد تا علی همت خان را دمان چپاره بسته آتش در زدند و جعفرخان سر پیش را بر
سر برکرفته و خانا بابا خان کلبائی را اصل در کشیدند و عبدالله خان جمیلا که با ایشان همدست بود بر
ما جیان ساحت آنگاه حرم سلطان را عفو فرمود و مکاتب طلبی که داشت صمود و او ابرس امور قایع با صلاح
کار محمود میرزا و میرزا فرزند او میرزای افغان که مأمور سوختن کاشان بود بنا بر وجه حکم داد که پیشاپیش امداد
سفر هرات و قندهار کنند و سواد و شهرستان سپاه خراسان فرمان رفت که لشکرهای آن از اهداف
محمود و فرزند او جهت شمار رد چند اگر برسر ملک مورونت متمکن کردند ایشان از کاشان راه خراسان
سر گرفتند آقا از آسوی جانکه ارشش نه کوزه جعفرقلیخان و اسلی را از رامی آذربایجان سوادی روم ابطی
و ساسان مردم کردن بدی گرسنه دو را موافق در حال آن قصبه لشکری فراهم کرده برسر خوی تاختن آورد
و برادر و عشیرتش حسن خان دنبلی را که پیکیر بیکی خوی و سریر بود در قلعه خوی محاصره انداخت حسن خان برج و
باره شهر را استوار کرده آن سیلاب بلا را سدی سد کشت و صورت حال از حضرت پادشاه
بازنمود جعفرقلی شاه ابراهیم خان قاجار دولو را با لشکری لایق مرفع اقبه رما بداد و ابراهیم خان طی مسافت
کرده در طاسرخوی با او دوچار گشت و صف راست کرد و حسنخان سرباز دل خوی و دس بوانا تا اطفال
رجال جوشن با سود داشته تا ابراهیم خان پیوست از آسوی جعفرقلیخان برصف برگشته ارد خاصت

بازار تیر و تیغ بی‌رونق شد از گفتار مردان و کردار میدان و طوفان جنگ و دخان شلیک جهان زندگی تنگ‌تر
و خطر از بیست و سه سال کس در جوف بطلبید و در پایان کار از ابراهیم خان و حسینخان را که در آن گرداب غلا
که براسیح و جنگ ثابت بودند نصرت باز گشت قابل گردیدی و طایفه شقاقی بیست با جنگ داده روی هزیمت
نهادند جعفرقلیخان با همه گردی و مردی چون در میانه خویش ثباتی نیافت با جان را فرار بر گرفت چون خبر این فتح
معروض حضرت نایب‌السلطنه افتاد در این وقت زمستان در پیش بود و زمستان رفت که حسین خان در خوی از اعیان
در تبریز متوقف باشد از قضا هم در آن زمستان حسینخان رخت جهان باز کشید جعفرقلیخان چون این خبر بشنید
دیگرباره سپاهی بازکرده سریع تر از سحاب و سحاب بسوی خوی شتاب گرفت مردم خوی بیس از حسین خان
قوت جنگ او ندانستند با جان را او برادر آورده و در حکومت وی گردن نهادند جعفرقلیخان چون بر خوی
استیلا یافت و درمان عریضه ای در مراعات نگارداده انفاذ حضرت شهریار داشت که اگر عفو شاه را سال
حال کرده از جرم گذشته برتنش بعرایه باشد برای مستر هر گز از طریق اطاعت نگردم و چون دیگر جاگران اندر
صدق قدم زنم شهریار در پاسخ فرمان داد که اگر کناه خوش را از خاطر خواهی سترد و کیفر این جرم را
از پیش بیست خواهی مدت تحسین پسر خود را روانه درگاه ساز و بعد از حصول اطمینان خود حاضر حضرت شو
واگر نه پایمال سم اسبان ستوران و ستخوش و گردان غیور خواهی شد جعفرقلیخان چون این پیغام فرمان
کرد یکی بداشت ابعاد انشال کرد جای مکه مذکور شود

وقایع سال دوم جلوس شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و تفویض ولایت عهد نایب السلطنه عباس میرزا و حکومت آذربایجان
شهریار نامدار فتحعلی شاه در سال دوم سلطنت خویش که یکهزار و دویست و سیزده سال از هجرت نبوی صلی الله
علیه و آله برفته بود در حضرت حیات شاه شهید آقا محمد شاه شاهزاده آزاده نایب السلطنه عباس میرزا را که در میان
فرزندان رکن اشد و فرزند ارشد بود ولیعهد خویش فرمود مقربان حضرت و ستایندگان مملکت حال بیکت راه در
فرستادند با انعام و افضال شاهانه شاد خاطر شدند آنگاه شهریار فرمود تا میرزا اسدالله خان وزیر لشکر که در
میان مقربان حضرت بصدق نیت و حسن طویت ممتاز بود و لشکری شایسته عرض داده ملتزم رکاب ولیعهد
ساخت و در حسب فرمان سلیمانخان قاجار نیز ملازم خدمت گشت و نایب السلطنه بطرف آذربایجان کوچ داد
و هم در این وقت پسر جعفرقلیخان دنبلی که حکم با حضار شش رفته بود در رسید و مورد الطاف خدیوانه گشت چون
کار آذربایجان پرداخته شد اقتضا داشت که ابراهیم خان قاجار که پسر عم شهریار بود با فوجی از سپاه عراق و
فارس روانه خمسه گردانیده گشت در این وقت فتحعلی شاه خویش سفر خراسان را تصمیم عزم داد از این روی
که بعد از شهادت آقا محمد شاه بیرون شدن ولیخان قاجار از خراسان نادر میرزا ولد شاهرخ شاه افشار
از اراضی هرات با گروهی از اعیان بطرف خراسان تاختن کرده در شهر مشهد نشیمن ساخت و تا کنون نسب
طغیان جستی خان و اشتلال امر آذربایجان مجال دفع او نبود در این هنگام شهریار حسین خان محمد خان
قاجار را با جماعتی از طریق سبزوار نامور تسخیر شهر نیشابور فرمود و خود از راه خارم و اسفراین کوچ داد و چون
در نیم راه مقام کرد صادق خان شقاقی و حسین خان قزوینی را با فوجی از لشکریان بطرف چناران کوفت

قرار بود

فرمود تا اگر ممش خان طریق اطاعت و انقیاد سپرده رستگار باشد و اگر حصارچیان را
با خاک پست کنند و او در لشکر ما بدان گاه از نام نامی نشابور خان گشت جعفرخان بیات که حاکم نشابور
بود سعادت خدمت شهریار پذیره ساخت اما از بیم آنکه شهریار در راه قلعه نشابور ترک حکمت گردد جعفرخان
از سپردن قلعه بدست لشکریان مضایقه نمود و دروازه استوار بربست و ضبط و حراست قلعه همت
گماشت از این اعلام او اسمعیل خان بام و اشاره روی برتافته به درگاه پادشاه شتافت و مورد الطاف
خسروانه شد اما شهریار از کردار ناپسند جعفرخان برآشفته و امر فرمود تا لشکریان در نواحی نشابور
دست بهم برآورده و دار و خرمن ... و بعد سنگ هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند و هیچ آسیب ... شهریار
نام روان کرد و حکم داد تا پسر جعفرخان را در پای دیوار حصار آورده در پیش چشم پدر سر بریدند و مردم
دژ چون آن سر را که ... به دار زده ... و بر دیوار آورده ... اقتدار ...
کلوکا ... نهادند ولیکن سود ندیدند و او ندانست که جعفرخان از باره بزیر آمد چون سودی نکرد ... شد
سرگردان جعفرخان ... حزل ... و دست ... پسر ... و کفن بر گردن حمل داده به درگاه آمد و طریق
اطاعت و انقیاد گرفت و پادشاه گناهش را از خاطر سترد و شهر نشابور را به لشکریان سپرد آنگاه از آن سوی
چون صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی سرهنگان ... صادق خان در ... با ممش خان ...
... قرار داد تا مشهد مقدس ... آنگاه حصاریان را محاصره گرفت چون این معنی
در حضرت شهریار مکشوف افتاد فرمان داد که ایشان با نادر میرزا پیوسته شوند ... در کنار حصاریان
باشند و خود با سپاه کوچ داده در ظاهر مشهد لشکرگاه کرد و آن قلعه را محاصره انداخت و در روضه علیا
... که در حوزه شهر بود تمامت سپاهیان ... آمد و شد مردم شهر ... آمد تا حرم
... ایشان ... کار بر ایشان ... شد نادر میرزا علما و سادات را شفیع ساخت و معروض
داشت که ... اگر درگاه آیم که ... حد ... که
... خواستارم که دختر مرا ... زینت ... عقد ...
... آنگاه جامه ... و شهریار روز ...
ربیع الاول ... طهران ... گرداند و ... حصارچیان ... کرد ... لو حاکم خوشان
... و میرزا محمد شفیع صدر اعظم مأمور گشت که دختر نادر میرزا ... شاهزاده ... میرزا
طهران کوچ دهد و ... جعفرخان بیات ... حکومت نشابور ... حاصل کرد
اما چون فتحعلی شاه ... کرده ... قلعه ... صادق خان شقاقی از ... و نفاق
... شد و در حضرت شهریار ... حاکم ... آمد و پادشاه کار
آگاه کرد ... و ... نادرخان ... الصراف داد اما چون ...
... و فرمود ... که روی او ... کرد و خان ... که آن
قلعه ... و اظهار ... بود و چون ... نامور گشت و از پس

و از آنجا اسمعیل خان سوادکوهی حاکم استراباد و سادات قلیچخان [illegible] مراجعت محال خود اجازت داده و از آنجا
از پل [illegible] عبور کرده راه طهران پیش گرفت و چهارشنبه یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و بعد از روزی
چند در خاطر گرفت که گنبد مطهر و بقعه مبارکه معصومه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام را تعمیر فرماید صد هزار تومان زر خالص از
زر اندود و قبه و تذهیب بقعه [illegible] قم فرستاد و مالی از زر ناب کرد در ضریح مبارکش نصب نمود و همان
عصر قاجار هم در آن وقت توجه [illegible] که در جای خود شرح خواهد رفت آنان از آنسوی نایب السلطنه عباس میرزا با یازده
هزار مرد رزم آزمای چون طی طریق کرده به سرحد آمد [illegible] جعفر قلیخان دنبلی فرستاد و پیام داد که تو
[illegible] خود نیز [illegible] پادشاه فرستادی و پیمان نهادی که خود [illegible] و [illegible] بیکسوی نهی و با غلامان رکاب
کوچ دهی اینک [illegible] باید بحضرت [illegible] جعفر قلیخان که از کردار
خود پریشان [illegible] حکومت [illegible] لاجرم نایب السلطنه
در [illegible] سپاه داده از راه سلماس [illegible] جعفر قلیخان این بدانست
یکی از برادران خود را [illegible] کردان [illegible] و از قبایل
[illegible] ده هزار کس [illegible] ساخته [illegible] و مبادرت [illegible] آنان از آنسوی
لشکر نایب السلطنه قلعه [illegible] در محاصره [illegible] کرد که [illegible] جعفر قلیخان نگاهبان قلعه بود
[illegible] لشکریان [illegible] ساخته [illegible] مقتول و اموال
ایشان را منهوب داشتند [illegible] جعفر قلیخان کوچ داده [illegible] آنسوی جعفر قلیخان [illegible] حشمت
راه [illegible] چاپان سلماس [illegible] دشمن را هزیمت [illegible] دستگیر نماید
روز هشتم ربیع الآخر هر دو لشکر [illegible] کارزار [illegible] ساخته [illegible] دار و گیر [illegible]
گرفت و مردان [illegible] در هم افتادند [illegible] کوشیدند بعد از کشش و کوشش فراوان لشکر
جعفر قلیخان روی بر تافته طریق فرار سپردند و آن [illegible] آمده [illegible]
دو هزار تن از ایشان دستگیر [illegible] شمشیر [illegible] جعفر قلیخان [illegible] تمام از آن [illegible] راه خوی [illegible] گرفت
و قلعه ماکو که [illegible] است [illegible] نایب السلطنه [illegible] حافظ قلعه خوی [illegible] را
میرزا قلیخان قاجار [illegible] بسپرده [illegible] طرف تبریز کوچ داده [illegible] صورت حال [illegible] ارسال حضرت
پادشاه داشت [illegible] مردان [illegible] کرده بود
اطلاع [illegible] محمود میرزا [illegible] آهنگ هرات کرد و چون
شهر [illegible] میرزا [illegible] امیر حسین خان طبسی
و امیر علیخان عرب [illegible] لشکر [illegible] قاینات طریق [illegible] تصمیم [illegible]
قیصر میرزا [illegible] که والی هرات بود [illegible] قصد [illegible] است در حال [illegible]
درانی و تیمور خان تیموری [illegible] ایشان [illegible] اجتماع لشکر [illegible] خود [illegible]
[illegible] محمود میرزا [illegible] دایره قتال [illegible] بعد از حرب و ضرب لشکر قیصر میرزا شکسته شد و فراه

ماکو [illegible]

نمود

معروف محمود آمده و در صدد امداد سپاه برآمدند و باتفاق امیر علیخان بر سر هرات براندند و آن بلد را محاصره
امداد حاجی فیروز دری جستند با هواداری قیصر میرزا مرحوم محمود میرزا طریق نفاق سپرده راه خلاف برگزیدند
و سپاه حاجی لشکرگاه دست کشوده و پراکنده شدند امیر علیخان چون این بدید مردم خود را برداشته راه خانه
پیش گرفت و محمود میرزا همراه گرفت و کامران میرزا از فراه بیرون آمد و بعد از ورود موکب شهریار بطهران فرود
کامران باتفاق جهانگیر خان بدربار شهریار آمدند و از آنجا بهرات رسیدند ما شاه مراد که بیک خان
لقب داشت کار بکام کرد در آنجا ... روی داد ... بهانه ...
احترام ... شد و راه ... گرامی ... سامان ... ساخته کرد
دروازه درگاه شهریار پیش بود بعد از ورود بطهران بر حسب عنوان در سر آصف الدوله میرزا اسمعیل ...
بود هم در این وقت که شهر جمادی الآخره بود ... شاهزاده حسنعلی میرزا
... میرزا احمدی ... بر حسب فرمان ...
دولت ... انگلیس ... هندوستان در اواخر ربیع الآخر بدرگاه شهریار آمد و تحف و هدایا
فرنگستان و هندوستان که برای ... اتحاد دولتین حمل داده بود پیشکش کرد ...
گشت و ... دارالملک ...
... مرصع ... که مردم انگلیس ...
... که اگر باز ایشان ...
مشرف شده پادشاه ایران ... حاکم ...
... در سرای دار و ...
و میرزا اسدالله ... شاهزاده حسنعلی میرزا را
... فارس ... شاهزاده محمدعلی میرزا ...
شد و میرزا ... شهریار ... فتحعلی شاه ... زیارت
مضجع مطهر معصومه بنت موسی بن جعفر علیه الصلوة والسلام سفر دارالامان قم فرموده فرمان
... مدرسه ... حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
... کاروانسرا و حمام و بازار ... حکم صادر شد آنگاه از قم ...
... شهر ... وارد طهران گشت ... نایب السلطنه عباس میرزا ...
آمد ... حسن خان ...
خان ... شهریار ... خان ...
عصمت ... دولت انگلیس
... آقاسی ...
... و از طرف دیگر ... که در

مملکت مسموع افتد که شهریار را آهنگ خراسان فرموده‌اند با شهریار خراسان موجب شفقت و مرحمتی بی
مصالحه مهداران بایست اگر سفر خراسان دیگر وقت افتد از شفاعت تا بعید باشد فتحعلی شاه در
پاسخ او در مکتوبی کرد که ما را داعیه طلب ملک موروث و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در این کار سعی شفاعت
با ما از شمشیر جواب خواهد گرفت و یکی از خدام اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان را از رفیق طرف نادر خان باشه جهت
اسراف و اداء آنگاه نایب السلطنه را بسوی آذربایجان گسیل فرمود و سلیمان خان و ابراهیم خان و مرتضی قلیخان دولو را
ملتزم رکاب ساخت و صادق خان شقاقی را که اینگاه از راه شقاق و نفاق میگشت نهان دیگر بشرم عاری داد
و حکومت سراب و گرمرود را به ساروخان برادرش تفویض فرمود و محمد علی سلطان برادر دیگرش را ملقب خانی
مفتخر ساخته سواران شقاقی را بدو سپرد آنگاه سفر خراسان را تصمیم عزم داده نخستین اعتضاد الدوله ابراهیم خان
قاجار را با ده هزار تن مرد لشکری روز دوشنبه دوم ذیحجة الحرام بتسخیر آق قلعه و تدمیر الله یارخان از پیش بیرون فرستاد
و محمد تقی خان دولو و حسین خان قاجار قزوینی را ملحق او ساخت و فتحعلی شاه روز دوشنبه نهم ذیحجه از طهران خیمه بیرون
زد و در منزل کهریزک بتحریر و بعرض سپاه پرداخت میرزا اسدالله خان نوری وزیر لشکر یک یک سپاه را با ر
نمود و آلات و ادوات ایشان را ساخت و در چمن محرم ... مریان شد و سراپرده فراخته کرد شاهزاده
حسینقلی خان را با جماعتی از لشکر مأمور بمحاصره سبزوار فرمود و خود فرمان داد که مردان لشکری قلعه را که حصنی حصین دار
تحت الله یارخان بود مفتوح سازند و لشکریان بحکم یورش آن قلعه را گرفته خاک بیست کردند و از آنجا کوچ
داده بظاهر سبزوار فرود شده آن بلده را محاصره گرفت و حسینقلی خان را فرمود تا از آنجا کوچ داده بتسخیر نیشابور
پرداز مع القصه چون کار بر مردم سبزوار صعب گشت الله یارخان از در زاری و ضراعت بیرون شد و
دختر شش ساله که تا این زمان بملاطفه میداشت همراه میرزا اسدالله مستوفی روانه دربار نمود تا در سلک جواری حرم
سلطنت باشد و پیغام فرستاد که این پیرهشتاد ساله را از جسارت بحضرت معاف دارند تا از خان زمان الطمینانی
بست کرده دیگر وقت ملتزم رکاب شود و هم در این زمان دیگر باره قطره بارخان افغان با تحف و هدایا از نزد
شاه زمان برسید و از قبل او ملتمس گشت که از تمامت جرائم الله یارخان و جعفر خان بیات از آن عصیان و
طغیان که از پیش کرده‌اند عظیم خوفناک اند توانند بود که شهریار روزی چند امان دهد تا پس از درخواست لشکر
از سر دیگر ایشان اطمینانی بدست کرده خاص حضرت شوند و اگر جز این کسند حجت بر ایشان تمام
باشد بار الطاف خان بر قرار مد و تیغ و سنان زدوده دارند شهریار ملتمس او را اجابت معمول داشت
و حکم داد تا لشکر از سبزوار دست بازگیرند و حسینقلی خان را از کار نیشابور طلب داشت و شاهزاده محمود
را با ساکر ملتزم رکاب بود بحای گذاشت و با سر کردگان خراسان حکم رفت که در امساک و امحاء ... متمکن
که تسخیر کامل وقت نادرست دست باز دارند و بیست و هفتم شهر صفر از ظاهر سبزوار کوچ داده راه برگرفت و در
منزل اسفراین حسینقلی خان بدرگاه پیوست و در آق قلعه ابراهیم خان اعتضاد الدوله برسید و ابراهیم
خان عرب و عجم توقف در میان مأمور گشت و از آنجا طی مسافت کرده چهار ده روز در چمن کالپوش برای
نظم طایفه کوکلان و یموت توقف فرموده از آنجا بسمنان آمد و ساطعین و عروس شاهزاده محمد ولی میرزا

سال سیزده چهارده سیم ربیع الآخر وارد طهران گشت و پس از روزی چند عزم سفر کرده شاهزاده سرومند
محمدعلی میرزا را که حکمران آن اراضی بود مواجب و نوازش فرموده کلاه و در عقب سرای او مسرور و دولت
ابراهیم خان را اعظم گیلان مامور ساخته و مراجعت طهران فرموده نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان برای
تقبیل سده سلطنت طهران آمد و در این هنگام فتحعلی بیک باشی کشیک آقاسی که سفارت ایلچی انگلیس مورد بود
با ایلچی برسید و چند قطعه الماس و چند ساعت آمد و مروحه صندل و عود و دیگر تحف نفیسه که از فرنگ و هند
ایلچی حمل داده بود پیشکش کرد و نامه فرمانفرمای هند را بر ساحت شهریار رسانید که سرانگلیس موجب عالی
خلیل خان ملک التجار را اطلاع جواب نامه نوشته به معاهدات و سفارت همراه سفیر مامور ساخت آنگاه حاجی محمد
حسین خان بیگلربیگی اصفهان امر فرمود که در اصفهان بنای عمارت چهل ستون و هشت آئین حرم سرای
شاهانه برآورده و هم مسجد و مدرسه بنا کرده و دکه مصروف آن [illegible] بعد از آن رباطی بهوار برافراشتند و هم رباطی
در کنار و کرد کوچ فرسنگی طهران است بنیان فرمود و در سنه هزار و دویست شانزده و سرکرده والده شهریار
فتحعلی شاه زیارت عتبات عالیات را مصمم عزم داد و سر حسین خان و رضا خان قاجار ایشیک آقاسی حرم
هودج و ملازم عماری گشت و از هر سوسکی که برای غرشاه شهید منقور و سفر کرده بود به ایشان نجف اشرف
حمل داده در سر مزارش دفن کرده از این اوضاع چون آن نادرخان و جعفرخان پاشا ماسات شاه ولیها
اعیان ماسرو بهادر و بستان شکسته و ماحضرت شد قلع و قمع ایشان در شرف ملک و اقتدار
لاجرم اعتماد الدوله ابراهیم خان را با سی هزار پیاده و سوار مامور سخت سردار فرموده و محمدخان دولو و پیر
قلیخان شامبیاتی و جمعی دیگر از عثمان درگاه را او همراه کرده و حکم رفت که امیر گونه خان زعفرانلو و ابراهیم
خان سالو و دیگر خوانین خراسان به لشکرگاه ابراهیم خان پیوسته شوند و دفعه از سلیمان نهضت حارث و
خسارت و شکست و سر فرو کشیدند و نظام الدوله سلیمان خان قاجار را با پانزده هزار سوار به دفع جعفر
خان پاشا به فتح نشابور مامور نمود و در آن هنگام چون از خطری را خطری و بر کمالی اصل الکمال در زوال
اسب زوال دولت اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی قرار آمده بود از این پیش مرقوم افتاد
که حاجی ابراهیم خان و برادرانش بر لطفعلی خان زند خیانت کرده و شهر شیراز را با خراس و دو خان و
زن و فرزند لطفعلی خان نگاه داشته آقا محمد شاه سپرده شاه شهید که سلطانی حق شناس بود و ساهی کار
آگاه بود ادای حق خدمت او را به روز بازار مناسب و مراتب و فرود ما ارکمال قرب و قرابت وزارت
اعظم شاهی آمد و در ممالک پادشاهی آمر و ناهی گشت بعد از انقضای دولت شاه شهید شهریار فتحعلی شاه
مراوده منصب وزارت را برگذاشت و هم واسطه و مواعظه و مشاورت محاورت را واگذاشت هیچ امری را بی فضل او مشغول نگشت
بر تمامت ارکان درگاه و سرپنجگان سپاه زبر دست گشت و فرزندان و خویشاوندان خود را به هر مملکت
در ملکی از ممالک شهریار سر بلند کرده و هنگامیکه هیچ فرد از امرای دولت مسلم سرپنجه و هیچ خاطر
از استکشاف و معاف نمی شد این علو و استیلا در خاطر شهریار ناگوار آمد و هم رشته مکاسا در
اندیشه ممالک برشانید اما با اعتدال حمل کرد از او تقارن ملکی و سکون سلطانی به حیات و آثار

خوف و هراس را در دل او راه میداد و مردم مفسد و حاسد که در حاشیهٔ سلطنت راه داشتند کدورت ضمیر
پادشاه را از او بر کار آگاه تر می‌نمودند و با یکدیگر مواضعه نهاده در تشنیع و تقریب کلمات و تصریح دفتر
شهریار معروض داشتند که حاجی ابراهیم خان دست اقتدارش دراز در ادانی و اقاصی ممالک است و اینک
مملکت ایران در انگشت او مانند یک حلقهٔ انگشتریست که بهر سوی خود خواهد بگرداند و از بیم آنکه پادشاه که
صاحب تخت و تاج است روزی باز پرس کند که مال خراج ایران را خاص خویش و خویشاوندان خود ساخته
و دیگر چاکران را که بی نیاز دیده مستشکی باشند بپرداخته یک سر سته خاطر پادشاه را آشفته میخواهد و اقدام
دولت را از دور و نزدیک انگیخته میدارد تا شاه را مجال سؤال نماند و او را اعتبارت کمال شود و چند طغرا
مکتوب که هر یک را از قتل و تحصیل او در دولت بکار داده و خاتم او را بر آن نهاده بود بحضرت آوردند و این جمله توطئه
شهریار افتاد و آتش غضب سلطانی زبانه زدن گرفت و از بیم آنکه مبادا چون حاجی ابراهیم خان را موقع عتاب
و عقاب باز دارد فرزندان و برادران او که در اطراف ممالک کامرانی میکنند سر فتنه و فساد بر آرند این بلا در هوا
و ضمیر نهفته داشت و از بهر دفع هر یک از خویشان او یکی از غلامان جلادت شعار را متعین فرمود و
اسباب رهائی لفافه کرد که در غرهٔ شهر ذیحجه سال مذکور که حاجی ابراهیم خان را در خواهم گرفت تا هر یک در
کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز و دیگر بلاد هر جا یابند روز اول ذیحجه برادران و پسران او را از پای در آورند
و اگر روز و قرار این روز بر ایشان رسیده کار بر فرق و مدارا کشند تا غرهٔ ذیحجه در رسد و هر یک را مثالی
منشوری بر قتل و دفع خویشان حاجی ابراهیم خان در نهانی بداد و منشوری جداگانه که از بهر ایشان نه سازد
در دو آن ملا دا نشد بیرون سر و این جمله از نیک انجام احدیت بیرون شد و چون غرهٔ ذیحجه پیش آمد حاجی
ابراهیم خان را از پیشگاه سلطنت رد داشت و از کردار او بخشم و خشونت باز پرس فرمود و مکاتیب او را یک یک
برون نمود حاجی ابراهیم خان چندانکه تبری نمود و عرض کرد که مرا از این مکاتیب خبری نیست ملک این جمله
اهل حقد و حسد کرده اند استوار نیفتاد و حکم رفت تا هر دو چشم جهان بینش را از سر آورند و زبانش را
که در این هنگام بر زبان خویش زیاده نبود قطع کردند آنگاه او را معلولا با زن و فرزندان که بیرون
کرد زخمی و جراحتی جداگانه داشتند در قزوین جای دادند و هم از آنجا سپاهان دیگرش کوچ فرمودند
اموال و اثقال او و فرزندان و دیگر خویشان و بستگانش که هم در غرهٔ ذیحجه گرفتار شدند و خود کشته کار بر حمد است
انتهم نکساده بر سریر شیع مقبوض و مسلم آمد هنوز ضمیر شهریار از این کدورت صافی نبود که مخالفت شاهزاده
حسینقلیخان برادر دادگر مکشوف افتاد و آن چنان بود که چون شاه بعد از قلع و قمع حاجی ابراهیم خان در شهر
صفر المظفر از طهران سمند گردون نهیب و شبدیز فلک فرسا بجانب لاریجان و لار و نوا بیرون شد و در آنجا معروض درگاه
افتاد که حسینقلیخان از آن روز که بحکومت کاشان مأمور گشته بفکر و خیالات سلطنت روز برده قاسم
از آن هنگام که محمد قاسم بیک سرابوند که وقتی ملا باراش لقب داشتی تا محمد نام داشت و شهریار
مکان باقتضای وقت سامی و لقبی برخی آمد بکاشان رفت و نام خود را محمد قاسم گفت چون مدعی کار صنعت
وصنعت کیمیا بود حسینقلیخان برای اعداد کار سلطنت مقدم او را مبارک شمرد و بعد از روزی چند

مستوفی که

سببی که از پیش با محمد قاسم خان عهد موالات محکم داشت و در فنون سرکشیها توانا بود در رسید و شوری و صوابدید
محمد قاسم خان ساز دادند و شعار سلطنت ساخته کرد چندانکه در میان مردم صوفی و کرامات مثل کشف و حسنعلی خان
شوق فراوان در اصلاح حال طلب سود و از باطن او استمداد در کار سلطنت فرمود و سید بیساری برکت صورت
شرعی مدد آشکار کرد با کمال وثوق و در شعف آن کار که سلطنت آید هوای کرد که از بهر اصلاح محمد سعید خان
بیرون کار زنگی قاسم خان بس در ماهر حسنعلی خان های کرد چنانکه هر شب که مجلس از بیگانگان برد جسته
بستر کرد چون ملالان در رم مرمه در برد محمد قاسم خان بهای می انسد و چون محمد قاسم خان این مکاتب و خلعت
مدت کرد حسن فرمود حسنعلی خان اعیان در کار خود را که از مخالفت پادشاه برادر اکراه داشت بعضی را
با سپاه و سرحد محبوس کرد اموال ایشان را ماخوذ داشت و در نیمه ربیع الاول شاهزاده محمدعلی میرزا که
سپرده او بود از کاشان برداشته با مردم خود بجانب نطنز کوچ داده از نطنز بر بعضی سپاه فراهم کرده بسرعت
تمام بشهر اصفهان در آمدند و گوش ساخت که بحسب امر پادشاه حاجی محمد حسن خان از حکومت اصفهان معزول و شاهزاده
محمدعلی میرزا منصوب است حاجی محمد حسن خان از این خبر فرار کرده با مردمان بر صندوق و کد ساخت جوری بسیار کرد
در اصفهان ساخت و با صد اموال مردم مشغول شد آتش در دو سیم نام خویش کرد و محمد قاسم خان را نور زارت
برگشت و الحق چون فتحعلی شاه و اصحاب این دو اسیان فرمود عصیان شد محمد خان و حسنعلی خان بر
قاجار را با گروهی انبوه از پیش روانه نمود و نایب السلطنه عباس میرزا را در طهران اسر توقف فرمود و میرزا شفیع صدر
اعظم با لازم خدمت و کرد و هم در یایوسف نواب سلیمان خان و ابراهیم خان که مأمور بحر اسپاهان بودند درگاه
آمدند و در سرای جشن از برادر خود عباس میرزا برای تقبیل آستان پادشاه و عذر خود حاضر شدند درگاه
ایشان تنقیح ساخته بود و مع القصه شهریار با اطال رحال در اوائل شهر ربیع الاول جمعه سپهرون زد
در راه اصفهان برداشت از آن سوی چون حسنعلی خان این بشنید طاقت درنگ رهبر او نماند لاجرم قلعه
اصفهان را که معقل منیع بود از حصونات و قلاع آکنده کرده بعضی از مردم خود را بحفظ و حراست باز داشت
و حاجی جعفر خان اسکانی را در اصفهان مناسب خود نگاشت و خود بصوابدید محمد قاسم خان بطرف سلاخور
کوچ داد با از مردم سپاه او بود با ملازمان لشکری کند و این هنگام حسنعلی خان را محمد قاسم خان همی و سوسه
همی کند که چون از این پیش با فتحعلی شاه راه مخالف سپردی و در میدان حکمت لشکر با برادر که آشتی با برادر رنگی
مبارکش را مهلکه اندیشی و بسیار خانها ویران ساختی هم اکنون مردمان از پس سر با تو چنانک آمد
که مبادا با برادر کار بمداهنه و مصالحه کنی و ایشان را عرضه هلاک و دمار سازی کرخواهی مردم از و بسیار
تو با برادر در امن شوند و یکدل با تو پیوندند شاهزاده محمدعلی میرزا را تابع یکدیگر حسنعلی خان فرمود تا کنون آنچه
کفتی بکار بستم و اکر سوی مردم قوم بردم اما انکار نمی توانم کرد و در این که محمدتقی میرزا هر روز برادر دیگر است و برادر را
معزولی مرا زر داده تا آنکه از آن سوی فتحعلی شاه با لشکرهای آراسته بشهر اصفهان در آمد و حاجی جعفر خان اسکانی
فرار کرده و قلعه اصفهان کشت و نواب ابراهیم خان با ستخلاص حصار و هلاک و دمار او مأمور شد و شهریار
بر قفای حسنعلی خان بطرف گلپایگان رهسپار آمد و در آنجا معروض حضرت افتاد که حسنعلی خان بدیده

محمد قاسم خان را رخصت سیلاخور در رفت نباید آنکه قبایل بیرانوند و باجلان که محمد قاسم خان خود از
قبیلهٔ ایشان می‌شمارد برسر او انجمن شوند این معنی صورت بست و محمد علی خان از بروجرد و آقا خان قاجار از
سیلاخور برحرکت او را ساخته شدند لاجرم حسینقلی خان از سیلاخور بار عرض کرده تاخت و محمد قاسم خان
چون از آن هجیر کارزار نیست و تدبیر خود را با تقدیر راست نیافت خواست از میانه بطرفی گریزد خاصان حسینقلی
خان برگونه خاطرش مشرف شده او را مکشوف داشتند حسینقلی خان او را گرفته کند و زنجیر برنهاد
و بازداشت پس روزی در زندان شبها که داشت و توانست بند بگسیخت و بگریخت و چنان نشناخت که
گریزگاهش باید حسینقلی خان بعد از فرار او چاره و اندیشه وار راه دار الایمان قم پیش گرفت تا شد که در آنجا
از خان‌ها یا با شهریار بعد از اطلاع بدین اخبار بهر آنکه مبادا از طرف دیگر گریزد و فتنهٔ دیگر انگیزد از هر جانب
لشکری جدا ویرا گسیل ساخت و خود نیز بطرف قم تاخت از میانه اسمعیل خان دامغانی بحسینقلی خان رسید
حسینقلی خان چون او را دید شکست خویشتن را سوی دیده داشت تا مبادا روی آشتی ندید اسمعیل خان عرض کرد
که از پس ما تو را بی بر سند چرا اینکه بر حسب فرمان دست او برچاست کوچ دهی تا تو همراه خود آسیم (؟) بود
حسینقلی خان با شکست ساخته بهانه اسمعیل خان بکران و قطع مسافت میفرمود تا بشهر قم در آمد و در عتبهٔ مقدسه
معصومه علیها السلام جای کرد اسمعیل خان نیز در پهلوی او نشست و ارد سال ایشان حسینعلی شاه (؟) مردان
سپاه برسید شاهزاده محمد تقی میرزا از حضرت پادشاه بشتافت و شرفیاب (؟) رسید و دار
دیدار پدر شاد خوار گشت حسینقلی خان در حریم حرم شمشیر بگردن آویخته قدم برداری و ضراعت روی بر
خاک نهاد و خاکساری از حد به برد شهریار دیگرباره بروی بخشود و گناهش را نادیده انگاشته سرش از
خاک برگرفت و ساکت از جیره (؟) کشش بستر بستر نکری و مهد علیا والده شاه پسر را به شفاعت بگشود
و شهریار برادر را حرم عفو بر او را ناچار ساخت لاجرم حکم فرمود که حسینقلی خان در شهر قم متوقف باشد آنگاه بعضی
از سرکشان را در دار رفقیهٔ بیرانوند و باجلان و دیگر طوایف که دستگیر بودند طعمهٔ شمشیر فرمود و از قم کوچ داده
در اوایل جمادی الاولی وارد طهران گشت بعد از چند مدت مردم قم را از پس آن حرم ناسور سلوک حسین
علی خان ساکنه (؟) پیش حکم برفت تا او را بطهران آورده در قریه‌ای از قرای شمیران محبوس داشتند و از هر جنس
خانه او حصاری ستکوی (؟) کردند که منفذ (؟) و آن از سوی بیرون بود تا مبادا از وقتی در آمد روز و شب بطعام
کند و خویشتن راری بجواند و نجبای از آنجا بیرون بست تا آنگاه که هم در این سال الله شهریار و وداع جهان
گفت پس فرمان رفت تا مردم و رخیم او شدند او را از هر دو چشم نابینا ساختند و یکسال دیگر بزیست آنگاه
در طریق خراسان جان بداد اما از آن سوی بعد از آنکه نواب ابراهیم خان دست از محاصرهٔ سبزوار بازداشت
وارد سبزوار خراسان بار آمد از قضا قلیچ آقا برادر رافع یار خان قلیچه در مدافعه با سرکار مقتول گشت و آنگاه یار خان
بعد از قتل برادرش همت و شیشوا را و جود ضعف ناتوان گشت و دیگر نیروی جنگ و مجال آویزش
در خود ندید لاجرم ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا را بشفاعت خویش برانگیخت و دست
توسل بعرو خیش در زده بارو فرمود اقوام و اتباع طهران آمد و از شهریار نوازش و نوازش

مأذون فرموده سپهدار و قزوین را که هم در زمان شاهنشاه مشکین قباله فتحعلی بود و بسو رجال او معزز گشت و میرزا محمدخان
قاجار دولو باز بحکومت سرافراز مشهور گشت و هم در امسال ملک الشعرا آقا فتحعلی کاشانی که در راست آرای
و ایام طبع و سلامت سلیقه و استقامت طریقه موصوف بود مأمور گشت که بحکم رشته آباد اسب
صناعت و شناختگان صاحب صرفی از سیم شبک برای صندوق مبارک ابی عبدالله الحسین علیه الصلوة والسلام
برآورده و مراتب شهریار را که جود و شهادت آنحضرت سلم کرده دربسته آن ضریح مکتوب دارد آقا فتحعلی در اندک
مدت که بسابقه دینی وثقتی را اکنده که چی بود و پنجاه ریخ برده و آن ضریح را کمل داده و در طهران از پیشگاه نظر
بادشاه تکمیل یافت و چون از آن پیش اندیشه اصوات حسنعلی میرزا در کاشان همه روزه در حضرت وشاه بار محمود
و مسعود و ایوان او در پایان کار مکشوف افتاد در این زمان که کار حسنعلی خان بکران شد بود بادشاهی شمشیر او آتش
آن صلاحیت و ابن حدمت آقا فتحعلی الطاف عالی سرافراز داشت و حکومت قم و کاشان و نطنز و جوشقان
و سایر الملوک را به وکذاشت تا آن ضریح مطهر را چون از استحکام ارامی صاحب جلالت امامت عبدالعزیز
و آتش بیشتر سوز آشفته بود و محمد حسن خان قراگوزلو در سنه یکهزار و دویست و بیست و هفت حمل داد ضریح صندوق منور را به ساحت
سال ظهور سعود عبدالعزیز و هرای کربلا وصل ساخته

آن طایفه وهابیه احوال شهریار نامدار فتحعلی شاه قاجار

چند آنکه یادشاهی از عرب یا در بصره کرد و در بعضی از علمای بصره که محمد نام داشت بمدارس معلم بود و آنگاه
از آنجا بار اصفهان ایران آمده و در اصفهان توقف کشت و در بر تحصیل علم نحو و صرف و معانی برداخت
و مراد او اصول عقد شیخ نام مدرسه گرده و در مسائل شرعیه آنگاه را اجتهاد نهاد و در اجتهاد خویش اصل و فروع
دین چیزی نهاد که بنیاد امر در رسل و رسائل بعضی ساده و پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله و قرآن ساده
دین خویش نمود و بعد از او خلفا هر یک مجتهدی بودند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و شافعی و ابوحنیفه
وجعفر صادق علیه السلام مذکوره مجتهدی از مجتهدی برسند و باید مجتهدین استخراج مسائل از کتاب خدای
کنند و بسیار چیز را مذهب داشت جمله نامی صحابه را بر قبور ائمه و انبیا و مذهب تقاع بر زر و سیم و نهو
داشتن بیشتر بدعت در مصاحف ستر که و طواف مرقد ایشان و تقبیل عتبه را شرک دانست و هر کس این
اعمال را مانند برستاران سرابر نهاد و بمکلف برستان آن صور که از سنگ و زر ساخته بودند برستش نمودند
شمار نمود و شده بود این اشیاء را حرام که تقبیل و طواف ساخت و در مکه و ساحت بقعه را شیخ مبارک
برستار سلسله قصه مال عقاید از اصفهان با وطن خویش را جعت کرده با عبدالعزیز که یکی از
مشایخ عرب بود به پیوست و او را بافکار و در این عقاید بعهد ت کرد و از آنجا که هر کس را هوای سر و ریست
بسر آمد و در و مستقیم را یح بانسته که بیشتر شد ناب و دیع را در دین اسلام و اصول مطلب بسیار احترام
عبدالعزیز به رفتار این تربیت گشت و هر روز در رواج این کیش مردم خود را فرا آهسته کرده تا یح اعراب
ردم ری وا وسه انکه او را قوی و دو امی مدت شد آنگاه در ارض درعیه حصنی حصین بر آورده و دست
و احات بکشا و چندانکه در آن نواحی حاکمی بود فرمان گشت و ستر اکش تحد دیشد و طلوع رسیدند

مسعود که فرزند اکبرش بود و شجاعتی بکمال داشت در دار امارت حکمها کرد و عبدالله نام دو پسر صغار او بود و
پیغمبر و این هنگام عبدالعزیز را بخاطر آمد که مرقد مطهر نجف اشرف را مسخر کرده قبهٔ مبارک را پست کند و نوتهٔ
شقهٔ شریعه را برگیرد و در این حضرت را که بکمال خود بت پرستی می‌پنداشت مقتول سازد پس لشکری
بمسعود داده او را بدین قسم مامور داشت و مسعود با مردم خود بطرف نجف اشرف سرعت نمود و قلعهٔ نجف را
محاصره داده چند کرت یورش بقلعه برد و مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده آهنگ
کربلا نمود و با دوازده هزار تن از ابطال رجال خود چون سیلاب بلا معارضه بکربلا در آمد و این هنگام
مردم را روز عید غدیر بود و پس از حسین تیغ بی دریغ در ایشان نهاده چهار هزار تن از مرد و زن مقتول
ساختند و ضریح مبارک را در هم شکستند و آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لآلی ثمین که سالها شهرداران
از هر کشوری و کشورستانی بدان حضرت حمل داده و حریر بها داده بودند بغارت برگرفتند و قندیلهای
سیمین را فرود آوردند و خشتهای زر را که ایوان مطهر بکار کرده بودند چندانکه توانستند در تخریب آثار
بسا کوشش کردند و بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهوبه را بر شتران خویش نهاده تا
درعیه کوچ دادند اکنون بر سر داستان شویم چون از سال هجرت یکهزار و دویست و هیجده برفت شهریار ایران
مشغول شاه از این سر آگه سلطنت حسین پوروری در نوشت تقلم جزا سامان التیمم عزم داد و حسین ابراهیم خان خصما دادکه آن
با ده هزار تن سواره و پیاده از پیش روی بیرون فرستاد و هم منشوری بعبدالعزیز کرد که اگر اموال منهوبه را پس
ارسال معذرت پذیر نفرستی و از ادای دیت کشتگان خودداری کنی در فصل زمستان که سورت حرارت هوا بشکند
خاک درعیه را بسا کت فرس فارسان بباد خواهیم داد و خطابی بسلیمان پاشا والی بغداد نگار داد که
مدت اسمعیل بیک بیات غلام بفرستاد که اگر اولیای دولت عثمانیه در مصافقت سرود با لشکری مرتع
عبدالعزیز را خبیر مو اگر فیصل از آنکه بکار او استوار شود از هلاک و دمار شما خودداری نکنید سلیمان پاشا
استرداد اموال منهوبه و دیت مقتولین را از جو بهاد معروض داشت که اعداد دفع فتنه او را کرده ایم
و دیر حاشد که بیچاره آثار شان از لوح جهان سترده شود لاکن سلیمان پاشا را در کار پایان رفت و بجهان دیگر
شتافت و عبدالعزیز را قوت بر زیادت شد مع القصه شهریار آنگاه با لشکری دریا موج راه سپر خراسان بعد
از طی مسافت در ظاهر شهر مشهد لشکرگاه کرد و آن بلده را محاصره داد و حسین خان قاجار قزوینی را حاکمی
مرتع بحشش خان کرد و عمران لو و تسخیر قلعهٔ چناران مامور داشت آنگاه چون از ابتدای مدت محاصره طول
در شهر مشهد با دید آمد مرحوم میرزا مهدی مجتهد را که محلی بامور دین بیان علمای عصر بود و مسافت تا بحضرت
عرض کردند که مارا قوت مخالفت با در میرزا نیست و از این محاصره جمعی هلاک شدند و متوقع از کرم شاهانه
خواهند بود که بر مسلمانان ببخشاید و فتح این حصار را وقتی دیگر موقوف فرماید شهریار ملتمس ایشان را باجابت
مقرون داشته از کنار مشهد راه طهران برگرفت چون در دارالسلطنه فرود شد قیصر میرزا پسر شاهزاده
اعیان بدرگاه آمد از هرات آنکه محمود میرزا حاجی جیا که مرقوم شد بعد از رخصت سفر بجانب قندهار و صدور
احکام شهریار سرکار خراسان در اعانت او سلطنت قاین آمد و اعداد لشکر کرده و راه افغانستان پیش

گرفت

گرفت و در اراضی قندهار این خبر پراکنده شد که اینک شاهزاده محمود از حضرت پادشاه ایران فتحعلی شاه استمداد
کرده و لشکری ساخته و در تهیه ساختن است اعیان افغان این سخن را به خاطر گرفته دست از اصلاح و صواب
دور داشتند و احترام او را پذیره شده مرحمت و عطفش را بعد از روزگار آورده و کمر خدمتش بر کمر استوار کردند شاه
زاده محمود آمحی را عامل انگیز گرفته پسر خود کامران میرزا را در قندهار به حکومت بازداشته با لشکری انبوه
آهنگ کابل کرد و از آن سوی زمان شاه با سپاهی لایق از کابل بیرون شده در برابر او صف برزدند
از هر دو سوی مردان جنگ سر به کشته شدند و چون آتش جنگ فراوان جوشید حیات گریخته شد و خاک با خون
آمیخته شد و در پایان کار لشکر شاه زمان شکسته و خود دستگیر شد شاهزاده محمود بفرمود تا هر دو چشمش را
از سر برآوردند و بعد تمام جمع سلطنت دولت به هواخواهی پسر شاه زمان که در هرات
نشیمن داشت چون خبر شنید بایست در کتمان دورزه و شهر هرات را به عمور میرزای برادر عابی شاهزاده محمود
که بهر راه فرار پیش گرفت و در شهر سمنان به درگاه پادشاه بوسیدن پیوست و حضور بعضی از اشتر او گریخت
که در استعداد و مور و بغضات ملکانه کشت هم در این سال دختر میرزا محمد خان دولو قاجار را که عطش سمی
در ایالت شهر بیست و هشت بود از بهر ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا عقد بستند و شرط سور و سرور بسای
بردند از پس این جشن و عروس بزرگان افغان که ملازم رکاب شاه زمان بودند به حضرت بار یافته در پیشگاه
سلطنت جشن صواعق بر زمین نهاده عرض کردند که قوت و کرم پادشاه تا به ساحل دریا کاهیده کان است
و هیچکس را هم آن نیست که به حضرت فرار آمده و پس ... مقصود باز شود و اینک ... میرزا که از برکنار ... با قصه
... در درگاه پیشگاه قبه از طریق کرم و کرامت دور است که محروم و مأیوس بگذرند شاه زادگان ایشان
ایشان دل به هر مأیوس گشت در پادشاه را کلیات کرانه‌ها و شمشیر مرصع دل بجای آورد و بزرگان حرمسرا را
فرمان کرد که از آبادانی در شب بازگردند و شاهزاده محمد ولی میرزا را به حکمداری مملکت خراسان منشور داد و
مسرور داشت و خود بر ظرف ... به مدد آن سرکرده بعضی از قبایل ترکمانان که طریق بی‌سرمانی گرفته بودند گوشمالی
بسزا داد و سر در اطاعت و انقیاد نهادند و از آنجا به دامغان کوچ داده چند روزی بود آنگاه بر جمعت طهران
فرمود اما از آن سوی که محمد ولی میرزا به حکومت خراسان با جمعی لشکر که ملازم رکابش بودند از اراضی شاه
دور طاهر شهد مقدس لشکرگاه ساخته آن بلده را به محاصره نهاد و از راه بیرون شدن و درآمدن بر مردم
شهر بسته کرد آنگاه حسن خان قاجار را در اسفرایه استوار بداشت و خود آهنگ مشهد کرد و بعد از کوچ
دادن شاهزاده حسن خان کار بر اهل شهر ضعیف کرد و مردم را توان جنگ و صف بماند لاجرم در روضه مقدسه
میرزا مهدی مجتهد که سال‌ها مدرس بود و در علم و عمل بی‌نظیر بود و ... حضری ... بود انجمن
شدند و فریاد و افغان بر آوردند و از میرزا رحمت محاصره و قحط و غلا عظیم نالیدند و از میرزا اول
این خواهند است فهم کرد که دیگر مردم شهر را از در ... نخواهند رفت و ... نخواهند داد ... که بعد سال‌ها
که اگر دیر ماند ... سمی ... کرده ... قاجار کار را قرار کرده ... خورشید ... شد جان ... است
که مقصد این شهر جناب میرزا مهدی است و مردم به پیشوایی او در این خواهند بست شده امید جان

داخل آن عامل دار [illegible] حسینی سر و یک جرعه [illegible] میرزا مهدی را پیام داد که من [illegible] ساعتی
قرار ندارم و با تو [illegible] دارم اگر [illegible] و کلمات مرا اصغا فرمائی از جوی [illegible]
[illegible] حاضر [illegible] صداقت و صفا بود و از عقیدت [illegible] آن [illegible] داشت
[illegible] شمشیر [illegible] کشید
[illegible] دیداری [illegible] شهید [illegible] لقب داده [illegible] و هم در آن تاریکی شب [illegible]
[illegible] پیش گرفت [illegible] اول شب تا
[illegible] حال می [illegible] لشکرگاه [illegible] چون صبح بر سید [illegible]

[illegible] افروزان [illegible] لشکریان [illegible] سال [illegible] شکر حق
[illegible] تهران کوچ داده شهریار [illegible] آن [illegible]

وقایع سال [illegible] دویست و هجده هجری

گزارش [illegible] تحت [illegible] چون از سال هجرت نبوی صلی الله علیه و آله یکهزار و دویست
و هجده عام برفت شهریار ایران فتحعلی شاه در استرآباد [illegible] این پیش مرقوم افتاد که در زمان دولت
شاه شهید ارکلی خان والی تفلیس [illegible] پادشاه روس استمداد کرد و لشکری فراوان به سرداری جنرال [illegible]
از رود [illegible] عبور کرده [illegible] روزی چند بر نیامد که [illegible] از جهان درگذشت الکساندر [illegible] ولیعهد
[illegible] تخت امپراطوری جای کرد و [illegible] شهریار ایران [illegible]
[illegible] ارکلی خان و [illegible] گرگین خان از تفلیس فرار کرده به درگاه شهریار ایران پناه
جست و [illegible] پادشاه روس [illegible]
[illegible] شجاعتی [illegible] سواره قزاق روانه تفلیس
فرموده و گرگین خان [illegible] شهر بر آورد و [illegible] سرداری برگردن
نهاد و روزی چند بر نیامد که گرگین خان [illegible] اجل گشت [illegible]
[illegible] سپاه روس [illegible] میرزا [illegible] برقرار کرده به درگاه شهریار ایران آمد و
از آن سوی [illegible] گرگین خان [illegible]
او حکم [illegible] چون [illegible] کار [illegible] دستش [illegible]
[illegible] گرگین خان [illegible]
آن مملکت در دست روسیان مسخر گشت چون [illegible] تفلیس [illegible] اهل گرجستان [illegible]
ساخت آهنگ تسخیر گنجه نمود و قلعه گنجه را محصور داشت جواد خان قاجار حاکم گنجه صورت حال را به دست [illegible]
[illegible] حضرت پادشاه داشت [illegible] از قلعه بیرون شده [illegible]
[illegible] میدان [illegible] روسیه پیوستند [illegible] جواد خان [illegible]
روسیان [illegible] یورش آورده قلعه را فرو گرفتند و جواد خان را [illegible] لشکر
مقتول ساختند و در این وقت [illegible] حکام [illegible] ایروان رسول فرستاده و ایشان را

[illegible]

بالطف خویشتن دعوت کرد و حکام آن اراضی چون حدود شیشه را از ابتدا ملاحظه در که آتش جراح
مدا شد با شهزاده طریق رفق و مدارا می سپرد چون این اخبار موجب کوشش شهریار تاجدار رسید حکم
داد تا میرزا شفیع صدر اعظم با شهزاده نامه کرد که آهسته روش شده در میان دولتین موروث طرف لشکر و سپاهی
طرفین است سکوت آن است که اراضی ایران را مردم خود بپرداخته گیرد و رسولی را با مردم و عهد دولت کسیل
سازی تا در کار ایشان مسار کلمات صلح کند و اگر نه سار مسار لشکر و جنگ را ساخته پیش
چون جواب کتاب برآورده ساید فرمان فرمای نایب السلطنه عباس میرزا اردو را در شیشه چیت و هفتم
دیگر طرف آورد با سپاهیان کوچ داده و در سرزمین لشکر بپرداخت و چهار روزه ام شهر صفر که بهار در دولت دوره
سال از هجرت برفته بود از سرتاسر سپاه ایروان بشتافته همه فرسنگی آن قلعه لشکرگاه کرد و محمد خان حاکم ایروان
که با سپاه روس سر راه حاصل بود بر ایشان ... کرد و حال ایران پیش داشته باشد تا اراضی دولت عثمانی پراکنده
ساخت و خود بحساب قلعه پرداخته بر سیاری توپ و تفنگ جنگ در آمد نایب السلطنه محمد علی خان دولو را با دو
تا شش هزار سوار با رسم عارض فرستاد تا آن فاصل را مراجعت دهد و اگر سپاه روس در سار ... را مقابل سرداران و سپاه
رمان دست بار ... و محمد علی خان برفت و سپاه لشکر او را با ... کوچ داده با اموال مواشی طریق مراجعت
کرفت در میانه راه شهزاده با پنج هزار پیاده و شش هزار سواره و سی عراده توپ در نواحی چیک ایروان دو چار
محمد علی خان با سپه سرکرده روی ... فرستاده خواسته کرد و به عهده لشکر خود دا از ام خویش ساخته و دیگر مردان
سپاه را سیاه دولت از عام و کوچ داد ... و اموال را در اشت و خود با آن مردم عمل چند ان با
شهزاده رو آمکرد و اسوه کار مساعده و مرافقه کرد که آن فاصل مسارل جوشش جای گردند آنگاه از سیدان جنگ بار
شده با لشکرگاه پیوست و شهزاده در چیک ایروان مکث کرده روز توقف کرد در روز یکشنبه بود در هم ربیع الاول احکام
تمار و لشکر در حرکت آمد همی از روسیان حصار کلیسا را از مردم نهی داشته بد آنجا راه مرور کرد و به مردمی که در
حصار بود مدار پس شد ایها خاموش شسته با حصیر مرو کشت شد یکبار ریکها گشادند و جماعتی از روسیه را معرض
هلاک در آوردند چون این خبر معروض نایب السلطنه افتاد حکم داد تا فتحعلی خان رشتی با فوجی در حوالی اوچ
کلیسا کمین نهاده با امداد جماعت روسیه را آسوده نگذارد و صبح روز دوشنبه بعرض و سپاه صلاح جنگ ...
راست کرد و از جای جنبش کردند و میرزا شفیع صدر اعظم و احمد خان مقدم حاکم مراغه و سرپرستان عشیرت
و حراست لشکر بار داشتن تا از قلعه ایروان محمد خان کسی را بیرون نگاه بار رود و از آن سوی شهزاده ...
سپاه خود را ارصو ... قلعه بار داشت و از هر سلسله با قلعه دیگر دو توپ ... کهنه شد و بهادار کرد
پیادگان حصار آهنین کردند و خود از عقب علاوت در میان لشکر پهلو افتاده فرمان جنگ با شاره دست
همی داد و نایب السلطنه با سد آتش غ فنه بهر جانب شتاف و همه مسرور است کردار میان ... سواران طالقه(؟)
شاهسون و خواجه و ند و عبد الملکی رصفا است رجانده بر سر یک بهره جماعت روسیه تاختن بردند و شان
با مدافعت گلوله توپ و تفنگ دفع همی داد پس با آن که گلوله چون باران بهار بارید داشت سواران
همه درو از دریا آتش تافته در شد و ناسع سرار پیادگان روسی برگرفته چند انکه بهره ایشان

که با سد قلعه تیره زده بودند پراکنده شده و تفنگ دیگر نتوانستند و همچنان دست به حرکت گشادند تا الحمد حرب از طرفین
برپای بود تا آفتاب نشست شش روز بدین گونه از بامداد تا شامگاه در رزم داد مردی و مردانگی دادند الحمد از گردیز
بسیج خاص اسرای معروف بدست شد آنگاه ایشیخدر الرتبه اقا و لجمعی از ایشان تسبت و محمد خان قاجار که با جماعت
روسیان امیدوار بود بدست سرتپسید و میر اتیع صدر اعظم را بگو استواری قلعه دور آورده و ظهیر پسانی حاصل نیافت
و بعد از مراجعت صدر اعظم بسر خود دوباره نشکیتی لایق بحضرت ولیعهد فرستاده بیان عرض سرداری بها دور را بتوقف نایب السلطنه
برای استحکام مراکب مبارک تیر طلوع و در آمده بلشکرگاه گرد ایشیخدر چون از اطاعت داعتماد محمد خان آگاه گشته بیا
خود را مردد داشته سکت با کاه اور راه و درگه بر لشکرگاه مسلمین تاختن آورد و چون معاینه لشکریان مسلمان گشاده آماده آماش
بودند نایب السلطنه چون این مدبر بشت و هر گزار سواره و پیاده حاضر یافت بر نشاند و حکمت بپادیره سپید
روسیان در کنار لشکرگاه دعصدهای توپ و تفنگ از کشوده بودند و آتش بر دمید و در این هنگام نعش از در م
شمس الدین بیک قراق که ملازم رکاب ولیعهد بوده بسراز عدمت سرتافت و دست عادت بر کشوده لشکر سلمانیان
کار پیش بردی با آتش افروخته پشانی میرود چون با ریس گریستند و آعروق کج درباد در معرض هجدمه دیده یکباره
از جای بر نشستند و طریق فرار پیش گرفتند بسید و بعد از این نصرت لطف ایروان مشتاقه و در مسجد شهر جای
ساخت و لشکر محکم برآوردند و با توپ و تفنگ ستاره باره بکشادند و محمد خان در میان اور از پس برج
و باره میان استوار کرد آنگاه نایب السلطنه بعد از فرار لشکر از حس جدرک ایروانی شتاب زده آمد و جمیع
مراکبدکان سپاه بر دوخت دهم از آنجا صورت حال را مکتوب کرده باد حضرت شهریار درداشت همچنین شاه در
زمان اسمعیل بیک دامغانی را با گروهی از مردان جرار ساز و مقدمه سپاه کوچ داد و خود دیر از جمیع سلطانیه
جنبش کرد و سرعت فرمود و از ارس بگذشت و در شهر سکی ایروان در لشکرگاه نایب السلطنه فرود شد و
از آنجا جمعی از رجال الله را ملازم رکاب نایب السلطنه فرمود تا از پیش روی شتافت و هم در آنروز بر بر
مسجد شهر ایروان با سپاه روس آتش حرکت بالا گرفت و تا شامگاه حرب برپای بود و دیگر محمد خان
معروض داشت که بکناهان قلعه جمعی از مردم اراسر اند چم آن دارم که حمایت کیش و مذهب را از دست فرو
نگذارند و هنگام فرصت روسیان بهم داستان شوند شهریار فوجی از سپاه و کاران سپاه در قلعه ایروان
مامور داشت تا برج و باره قلعه را فرو گرفتند و قصد کیان با کشادمای بلند آواز دگر و ملا اتیسحدر از آن
سوی شب هنگام بقصد شبیخون سپاه خویش را در داشت و طریق لشکرگاه پادشاه گرفت حسن خان یوزباشی
علام که طلایه لشکر بود و برویکت لشکر روسیان بر لطایف برپیست بیکون چمبر پیدا برآمد استوار اورد ساز ایشان
را دریافت و کیش سوار فرستاده شهریار را آگهی داد و حسب فرمان لشکر سلمانان سلاح جنگ برتن راست
کرده اطراف لشکرگاه را دایره زدند تا سپاه روسیه چون در راه یاوه شدند کاهی بمیس و قتی بسپ برشدند
پرویکسپیده دم بحوالی لشکرگاه رسیده بر فراز تلی علم راست کردند و لختی بیاسودند و لشکر صف کردند
و توپهای سدر خود شرر را بکار داشتند جنگ صعب در میانه برفت واز این شبیخون سودی بدست نشد لاجرم
سپاه روسیه آغاز مراجعت کردند مسلمانان از دو سال ایشان سافی و راه در نوشتند و همه جا رزم سار گشتند

چون سپاه روسیه شکست خوردند رشید فتحعلی شاه فرمان داد که لشکریان ایشان را محصور نمایند وه آورده
و علف بدیشان نگذارند در این وقت جمعی از سوار تفلیس با جماعتی از لشکر روس با قلیچ خان قاجار و فتحعلی خان منسوب
که قراول لشکر بودند دوچار شدند بعد از زد و خورد مردان روس قتل و سواران اسیر و دستگیر شدند طول و
اسرا بدرگاه آوردند بعضی از اسیران که لائق بودند دستگیر غلامان پادشاه درآمدند آنگاه حضرت شهریار
تکشوف فاوکه واز من مکنت اسروان گروهی از روسیان سمن ساخته وآورده و علف از گرجستان بدانجا حمل دادند
و از آنجا لشکرگاه خویش برد تا بحث قربان پیر قلیخان بدفع ایشان بیرون تاخت و چون او بداخل عقب نزدیک
گردانشان رسید از الکی فرستاده بود و ایشان تمام لشکری را آشوب ساخته عزاده توپ را به جانب مردم
و حمل آورده ساخت و از اسوی شهریار فتحعلی خان شاهسون را با جمعی از سواران فتحعلی خان زنگنه
و پیر قلیخان از سوی دیگر سپاه روسیه را در میان آورده بسته یکبارگی از دو جانب آتش حرب افروخته شد
جنگی سخت آمد که از آن بیش کس نشان نداد و بعد از کوشش گردان و مردان و هلاکت شیران و دلیران سپاه
روس شکست و چهار هزار تن از ایشان بعضی بضرب تیغ و خنجر کشته و سپاه اسلام مظفر و منصور بازگشتند
و از روس مردم روسیه رکاب لشکرگاه بسیار با افراخته گشت وارد بر ایشان مهتاب هم نهاده شد دیگر
حال در یک سر گذشته نماند در اول ربیع الثانی از کنار ایروان تا تفلیس بر سبیل شد و سواران ایران
از عقب ایشان قراولان تاخت کردند و قراولان اسیر آوردند در این وقت محمد خان قاجار حاکم ایروان و
کلبعلی خان کنگرلو بحضرت شهریار حاضر شده در رکاب همایون سرداری گشتند و حکومت ایروان همچنان بر محمد خان
مقرر آمد و بپیشکش که ملازم رکاب بود در حضرت شهریار اتفاق حاصل کرده با اتفاق پدر مرحمت بود و نوابان نخجوان را
با آن لشکر کلبعلی خان معوض فرموده او بصبح خان خود شهریار با لب فراع واگسند میرزا والی تفلیس
موقف فراموش نمود گشت آنگاه چون آغاز زمستان و برودت هوا در پیش بود از طریق سر راه طهران
بر آمد به چهاردهم شهر رجب وارد دار الخلافه شد و هم در این سال حاجی خلیل خان قزوینی که به سفارت
هندوستان رفت چنانکه مذکور شد در دوره مکالی کیفیت آن سیاهکام که با تعاقب ملکم بهادر ایلچی انگلیس
به سفارت درآمد وزیر انگلیس و سبب این سالداب رهبر معظم او در حدیش بار داشت در روزی چپان
اتفاق که کس از این سالداب همو حسینقلی کشاده و سرسبک شاه او را معرض عتاب در آورد و غلامان
حاجی خلیل خوانده شد بنگاه او را مدد ری رسید و این واقعه سرکشش غلامی گشته خون طرفین لعب یکدیگر
جسر بود در ورساند کشتند بلند شد و حق فارآمد حاجی خلیل خان از خانه بیرون شد که صورت حال بداند و آن
فتنه فرو نشاند از قضا تفنگی دیگر گشاده شد و گلوله بر حاجی خلیل خان آمد و از جهان رخت بربست و گروه را او دید لی
وزیر انگلیس چون این حادثه بشنید گشت و سر پس با لو نصره دار از عهد بر شهر طلب و کیسه اد در
معذرت بدرگاه پادشاه رسول ساخت و آن سیاهکام توقف و چون سلطانه حضرت شهریار به یوسف
مد کعب و سور و اشعار شاهانه گشت فتحعلی شاه مهر حاجی خلیل خان محمدی خان که اهل راه داد و اسعد فرمود
واد طریق آشتی گرفت روزی که بدان بلده ورمی آمد و مبلغ هزار سیاهی و رحمت او را به برده شد بد

و در این مکان جنبش بشهر رقه و در آنجا و از راه [illegible] قطار لشکر [illegible] سرداد و دیگر [illegible] تماشای کشتیها [illegible] حرکت بیرون [illegible] محمد خان [illegible] تاجیکان که [illegible] کشتی [illegible] مقدار [illegible] رسانید و آنگاه [illegible] های [illegible] بهادر [illegible] ایلچی [illegible] که ده هزار تومان [illegible] گشتی [illegible] روان گشتی [illegible] بالجمله محمد خان [illegible] و یک سال [illegible] احکام [illegible] مبارک و [illegible] کوچ داد و بحضرت پادشاه آمد و هم در این سال ناصر الدین توره [illegible] حضرت [illegible] [illegible] سال [illegible] حکیم [illegible] معصوم بود [illegible] و در میان لشکریان [illegible] بمت [illegible] آنجا [illegible] و در [illegible] سلاطین معول [illegible] شدند [illegible] لقب [illegible] چون [illegible] جهان بیرون شد و پسر او میر حیدر توره و ناصر الدین توره [illegible] دولت [illegible] روی توره [illegible] که [illegible] درست [illegible] جان [illegible] جهانگیر خان [illegible] لفظ توری [illegible] لغت [illegible] روشن است [illegible] شاهزاده [illegible] بعد از میر حیدر توره سلطنت یافت و ناصر الدین توره [illegible] دار الاماره [illegible] ناصر الدین توره چون [illegible] مملکت [illegible] و [illegible] بنا [illegible] رسول [illegible] و آنگاه [illegible] حضرت [illegible] اراده [illegible] بشهریار تاجدار فتحعلی شاه [illegible] شاهزاده محمد ولی میرزا که فرمانگذار خراسان بود مشورت کرد که دست [illegible] ناصر الدین توره [illegible] میر حیدر توره [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] سال [illegible] محمد خان افغان در حضرت سلطانی [illegible] محمد خان پسر اعظم خان [illegible] احمد شاه افغان [illegible] و میان [illegible] معادات [illegible] اعظم خان [illegible] شاهی روی [illegible] از مردم [illegible] شیخ [illegible] از آن [illegible] مدت کرد [illegible] دولت شهریار تاجدار فتحعلی شاه محمد خان پسر اعظم خان [illegible] ولایت [illegible] کرمان [illegible] حکومت کرمان [illegible] محمد خان [illegible] طغیان و عصیان گرفت [illegible] قلعه [illegible] چون این [illegible] اسمعیل خان [illegible] حاکم [illegible] حکومت [illegible] شهریار [illegible] عز الدین [illegible] قاجار [illegible] سپاهی [illegible] طی طریق کرده [illegible] محمد خان چون [illegible] قلعه [illegible] متحصن گشت [illegible] گرفت [illegible] قلعه [illegible] شد و محمد خان [illegible] بلوچستان گریخت و دیگر مردم [illegible] آنگاه [illegible] خان [illegible] طهران مراجعت کرد در این وقت شهریار تاجدار نایب السلطنه عباس میرزا [illegible] [illegible] را [illegible] نایب السلطنه [illegible] چهاردهم شهر صفر [illegible] سال [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سلطانیه اسمعیل خان دامغانی را بر افواجی حکم داد که بسرعت رفته با نایب السلطنه پیوسته شود و شاهزاده علیقلی
برادر اعیانی نایب السلطنه را مأمور بتوقف تفلیس فرمود و اسمعیل خان قاجار حاکم خوی را بخطاب فرستاد که او نیز با
مردم خود با نایب السلطنه پیوندد و خود روز دوشنبه بیست و هم ربیع الاول کوچ داده در چمن اوجان خیمه زد و معلوم افتاد
که ابراهیم خلیل خان یکباره از دولت ایران روی برتافته و با مازار پادشاه روس جست لاجرم فرمان رفت
که نایب السلطنه حصن آهنین شهر قلعه پناه آباد که دار ابراهیم خلیل خان و چون این بود است جعفرقلی بیک پسر محمد حسن
خان که مرهون بود با پسر مصطفی بیک خواهرزاده ابراهیم دیدار کرد فرستاد و رشید رحیمی با اولاد روس امداد او
نمود و چون این بلعلمه شوشی رسید مادر ابراهیم خلیل خان محمد حسن خان پسر خود را با جماعتی از لشکر قراباغ و ساده روس
بمحافظت پل خداآفرین مأمور نمود و از سوی دیگر چون نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی را در پس اهر
بر مقدمه روان بود در چهار فرسنگی پل خداآفرین هنگام عبور لشکر اسلام شکسته شد و آنها از آن سوی
چون خبر لشکر روس مسموع نایب السلطنه افتاد با همراهی که ساده با اسمعیل خان در کار شوند خود نیز از دنبال اسمعیل خان
استعجال سفر نمود از قضا در این وقت برسید که اسمعیل خان را پای اضطرار بسنگ بود و لشکر روس را حشی بکام در
خاطر جای داشت چون چشم اسمعیل خان بر رایات اسلام افتاد و رسیدن نایب السلطنه را بدانست دیگر باره دل
قوی کرد و بحمله آمد و بسیار کس از سپاه روس را با معمول کشت چون لشکر روس رسیدن لشکر اسلام
را نگریستند شب با جنگ داد و برحمت فراوان از میان در جانبها خود را بقلعه شوشی در بردند
و نایب السلطنه از روس ایشان حملهای گران بدرگاه پادشاه فرستاد و خود از دنبال هزیمت شدگان تا آن
آن اعلان ساخت و شفعلی خان کروس را انجراست آن اعلان نگاه داشت و خود از راه جانجی طی مسافت کرده
در جانب پناه آباد لشکرگاه کرد و از آن سوی شهریار نامدار فتحعلی شاه در چهارم ربیع الاول از
قراجه داغ نهضت داده و دست بر ولایت فرمود در این هنگام در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که نولکوسک
گرکس بهر سنگ سپاه روس با لشکر کسکراوسکی در جمعی از سران لشکر اطلاع از حال جوس را کرده کرده باده
عراده توپ برای حفظ قلعه پناه آباد از گنجه بیرون شده اند و دویست عراده اسلحه جنگ و آذوقه و علف
با خود حمل میدهند. و این عسکران لشکرگاه را آسان یافتند که پیشتر لشکر اسلام جانب راه از جهره بسپرده
بودند و لشکر روس را حوصله راه بدیشان نزدیک کرده صف برزدند اسمعیل خان دامغانی
است بر جانب دو میدان جنگ از پس و شمال عراوات تامش کرد و پیرقلی خان قاجار و حسین خان قوانلوی
قاجار و صادق خان عزالدین لوی قاجار در میمنه و میسره در آمدند و محمد تقی خان قاجار از پیش روی صف
از در حمله دست جای کرد و حاجی اللهوردی خان قاجار عشکمان گرتار و عراده ها بر آورده کرد و نایب السلطنه
در قلب مردان رزم آرا مانند چون کوه پای برجا ایستاد و از آن سوی کسلراوسکی و نولکوسک صف
راست کرده و با اولاد بررده پیوستند و آن دو نا توپ و تفنگ آتش در آسمان زدند
سران ایران رسم باید بهم رسید سوی آوردگاه شدند و حمله کردند
از میانه صادق خان قاجار زخمی گران از گلوله بر داشت

با جمعی در میان کار سپاه روسیه را دست توانائی از کار رشد و نخجوان مأیوس شده قصر سالی در رفته و ارس جزاده
پوست استاد م[illegible] رودبار صدقی کرده و متحصن شده چون این خبر از حضرت شهریار معروض افتاد فرمان داد
تا حسینقلی خان قاجار با افواج و اعمالی و چهار عراده توپ بلشکر نایب السلطنه پیوست [illegible] پسکویچ بر سر
ایشان بود عاقبت الامر مردان ایران دل از جان برگرفته لشکر روسیان یورش بردند و قوت و غلبه لشکر در رسید
و بسیار کس از ایشان بکشتند و اسیر کردند و نکویکت از پس آنکه تنه زخم برداشت با چندتن سالدات فرار کرده در
میان قلعه سردارآباد در رفت و پیرقلیخان قاجار با فوجی از رو مال او تاختند و او را محاصره کردند جهت نکویکت مهلت
خواست و پیمان نهاد که بعد از سه روز بحضرت نایب السلطنه آید چون پسکویچ ماجرا مقرون ساخت و ایرانیان در
کارهای مرتبتی کرد فشنه تیم فرار کرده راه که برداشت و دلیران از رو ساتن تاختند و چندتن از همراهانش را
عرضه تیغ ساختند و نکویکت شعبه تمام محل حمرق که از جبال سنتا مه است صعود کرده و فرار کرده است علا
پیروز شده و هم این احکام مکشوف افتاد که اسعد را تمامت سپاه و جو با عات نکویکت را که بیرون کشیده
در کنار رود تبرتر شیمی کرده نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی را برای فحص حال بر طریق او بیرون فرستاد
اسمعیل خان چون نخجوان راه نمود با جمعی از روسیه دوچار شدند و رزمی سخت داده ایشان را منهزم هلاک و فرار
داشت و جمعی را اسیر کرده بدرگاه نایب السلطنه باز رسیدند و ترداد این فتح روز پنجشنبه سیزدهم ربیع الثانی
در سرای تخت طاوس معروض درگاه پادشاه افتاد و از آنسوی چون اسمعیل خان شامبیاتی با عارض حاکم خوی
سرحت فرمان پادشاه با ایروان در رفت معلوم کرد که محمد خان حاکم ایروان بارجتو ملا شعاعی جمعی از روسیه را
خواستار آمده و آنجا عمت از ارحمی شور و گل عبور کرده بقصر متالیس آمده بدار ایهرا آنکه کار که از ان شهریار
سرآمده مستولی شوند در این وقت از قفای اسمعیل خان مهدیقلی خان قاجار نیز برسید و صورت حال از اسمعیل خان
اصغا نمود لاجرم شهر و قلعه ایروان در رفت بهای استحکام و دیگر کار را سرکرد کار لشکری که همراه داشت یکیک
دوده و تسند طلب داشته چون آگهی یافتند فرمان داد تا مرج و باره بر آمده اطراف قلعه را فرو گرفتند و چی
محمد خان آگاه شد که توپ مداخله سرا و بنوشته مهدیقلی خان صورت حال را معروض داشت و شهریار شهر مجان
دما و مردان ما جمعی از لشکریان بحراست قلعه ایروان فرستاد و حکم داد که مهدیقلی خان محمد خان را بدارد و خود در آن
مملکت فرمانگذار باشد و نیز از سوی دیگر خبر فتح گیلانیان برسانید و روسیه برسیدند ایشان را از همراه که
اطراف مملکت را از آتش فتنه بکشند مکتل از سرهنگان سپاه را که تنفت نام داشت و در کار زار سخت دیرت
و درست بود با دو دار و ه ملبوس گشتی آکنده و مردان کار و آلات کارزار و توپهای آتشبار مأمور تسخیر رشت
فرمود ایشان از بحر خزر طی مسافت کرده دو روز در حوالی خاکش لنگر افکندند و از آنجا به انزلی در آمدند
با مال انزلی چون نیروی مدافعت نداشتند بطرف رشت گریخته شدند و روسیان تمامت در انزلی جای
کرده و از آنجا آهنگ تسخیر رشت نمودند میرزا موسی منجم باشی لاهیجی که در حضرت شاه بحکمرانی گیلان بود
از مردان کارآزموده آنان را سپاهی گرد کرده چهره را برداشت که در جستان بامداد داشت لشکری آراسته
کرده آماده مقاتلت و مبارزت گشت و تنفت نیز با مردم در رسید و حکایت پیوست و در میان توپ

دفلد

وجنگی عظیم شد سپاه روس و مسلمانان دلیرانه کوشش نمودند و تفنگهای جوشن بدیشان گشادند تا بی در پی رسانیدند
که هزار تن از سپاه روس به زخم گلوله توپ بخاک افتادند و باقی با حالت پریشان بهزیمت شدند و بر همت تمام
خود را بسرحد رسانیدند کشتها در رفتند و راه را گوبر گرفتند و هم در این وقت محمدعلی میرزا فرمانفرمای ملک
خراسان صورت برهم زدگان پیشکش که رابکار زده بود که حسن خان حاکم فیروزکوه سردار
خراسان را با جمعی از وی و ان قلاع و جمیع اتباع مأمور ساخته روز یکشنبه هیجدهم شهر ربیع الثانی در کنار رود ...
هر دو لشکر با هم دوچار شده آتش کارزار افروخته شد و جنگی بزرگ در میانه برفت هم در پایان کار زیرکانان
شکسته شدند جمعی اسیر و جماعتی مقتول گشتند و اسرائی که سالهای دراز بدست کرده بودند اسیر آزاد شدند و اموال
و اثقال ایشان منهوب گشت بالجمله پانصد نفر سوار ترکمانان در سرحد طالش و ... در لشکرگاه پادشاه
خاک راه افتادند و اکنون با سرحد ... ایشپخدر ... چون معروض درگاه پادشاه افتاد که ایشپخدر در گنجه
تولکوبسکی نام گنجه مروی شده در کنار رود در سر لشکرگاه کرده و اینک گنجه از سپاه روس تهی است پس
شهریار نامدار حکم داد که نایب السلطنه عباس میرزا به تسخیر گنجه کوچ داده اسمعیل خان دامغانی را سرپاهی
در جلوی جنگ ایشپخدر بیرون فرستاد در حسب فرمان نایب السلطنه با اردوی گنجه ناحق کرده شهر گنجه را محاصره
فرمود و قلعه را که نشیمن لشکر روس بود محاصره نماید و چون در شهر گنجه و لشکرگاه آذوقه و علوفه اندک بود
و اهل قلعه از حوادث و غلات فراوان اکنده داشتند از این روی توقف نسازند در کار محاصره صعب مینمود
لاجرم نایب السلطنه حکم داد تا چهار هزار تن مرد شهر گنجه را که از مرز روسیان در لشکر بودند و اجرش حمل
داده با شمکور که هم فرسنگی گنجه است براندند و خود هم در آن شب در ظاهر قلعه بماند تا اسکه روسیان بامداد لشکرگاه را
هدف گلوله توپ تفنگ ساختند هیچ تعرض نفرمود و صبحگاه از آنجا کوچ داده و مردم گنجه را در شمکور جنگ تا را
مارپرسی ... کرده و در سر منزل زکم آمده و در همه راه با جمعی از روسیه که جملی آورده از شهر ایشپخدر رسید او بدان جز
و سر جنگ شاما ما چندی از پیروش و لشکر ساخته و از زکم شد و از آنجا مردم گنجه را با تعاقب میرمصطفی خان
محمد سلطان شاهمسایی از راه اروان روانه تبریز فرمود و آنجاعت را جانب آسایش حرکت میداد که همایی
ده هزار تومان در شکوک داشت از کس مردم گنجه مفقود شده بدست کس از لشکریان افتاد و همچنان آن
همیان را ختم و نشان نهاد و بدربار رسانید و چون وارد سرپرشت بنا نشاه داد کر مصحوب ملا ملک محمد
قاضی عسکر از بهر انالی گنجه رد و رسم فراوان عطا فرمود آنگاه از آن سوی نایب السلطنه چون مردم گنجه را بجانب سرحد
بسلامت بود در سواحل ... اگر چه عراق رفته روزی چند وقف فرمود و جمعی از زرکان کاحت قلعه ... بشکل ... نصرت
شافیه مواجب و نوازش یافته آنگاه از جمله باراضی اروان که همه و فرسنگ است باز ساز جای جاده
در میان رحیمان نهاچها است کرد با ده از کس شواهد عبور کرد مردم عراق از بهر نصرت دولت روس همه جا در
میان چها کمین نهاده و نایب السلطنه با دل قوی قطع مسافت همی کرد و روزی جماعت از افاد که نایب السلطنه
از بهر دوگاه فرود شد و از میان بیشه کی بسوی او گشاد داده و زخم گلوله بود او را هرا سر و ادوبا همه لعری
نفرمود و با نماز هوا اول تعالی کسح دیهیم لشکر وارد اروان شد و صورت حال را نکاهداده حاجی محمد خان

فراگور بودند که شهریار را آورد آقا اسمعیل خان دامغانی باتفاق ابوالفتح خان خواهرزاده حاجی که بحکمت ایشپختر
مأمور بودند تا کنار رود ارس برانند و با ایشپختر مصاف دادند و جنگی صعب در میانه برفت و در پایان کار ایشپختر را
بکوه آن دره که حصن حصین الکسانیات است در سپرد و بسیار کس از مردم او دستگیر مسلمانان گشت آنگاه اسمعیل خان عنان
معطوف بحضرت شهریار آمد در اینوقت شاهنشاه ایران ولیعهد دولت نایب السلطنه را از اراضی قراباغ بنگهداری حکومت
مملکت آذربایجان و انجام جنگ ایشپختر در آذربایجان بجای گذاشت و خود رایت مراجعت بسوی طهران افراخت
و چون در سرای اوجان فرود شد از قتل علی پاشای وزیر بغداد احمد چلبی بدرگاه آمد و شکایت از عبدالرحمن پاشای
بابان والی شهرزور آورد همانا شهرزور از سوی شمال با اراضی رومیه و از جانب جنوب با زمین کرمانشاهان و از
طرف مشرق بکردستان و از جهت مغرب بخاک کرکوک متصل است و از پیشین بابان اکراد بابان در آن اراضی
مسکن و نشیمن داشتند و ایشان را در آن اراضی قلعه بر سر جبلی است که قلعه چولان خوانند چه بلغت ایشان چولان را
بادام کوهی گویند همانا الحال ابراهیم پاشای برادر عبدالرحمن پاشا آن هنگام که سلیمان پاشا حکومت بغداد داشت
در سنگ قلعه چولان شهری بنیان کرد و آنرا بنام والی بغداد سلیمانیه نام نهاد در روزگاری دراز برفت که بابان
در آن اراضی فرمانگذار بودند و چون این اراضی از عهد باستان در شمار کردستان و از ممالک ایران بوده وقتی
سلاطین آل عثمان بتحت فرمان آوردند لاجرم حکام این مملکت باقتضای وقت گاهی بر سلاطین ایران پناه
جویند و زمانی بدولت آل عثمان پیوند جویند و گیتی حفظ می‌دارند همچنان چون روزگار ابراهیم پاشا
بکران رفت برادرش عبدالرحمن پاشا بحکومت آن اراضی برنشست تا علی پاشا والی بغداد از در مخالفت و
عناد بیرون شد و بسیار از محال بغداد را عرضه نهب و غارت ساخت علی پاشا مبلغ اوردا لشکری آراسته در
نواحی سلیمانیه با او رزم داد و عبدالرحمن پاشا هزیمت شده بکردستان گریخت و امان الله خان اردلان
والی کردستان در حضرت شهریار فتحعلی شاه صورت حال را معروض و برحسب فرمان مسکن او را
داخل او را در کردستان مقرر بود و علی پاشا بسابقه سابق مصحوب احمد چلبی روانه درگاه شهریار نموده خواستار
شد که عبدالرحمن پاشا را از دولت ایران پناه ندهند و از خاک کردستان بیرون شدن فرمایند و احمد چلبی
در اینوقت که شهریار در چمن اوجان جای داشت برسید و اخبار خویش را برسانید شهریار ایران میرزا صادق مروزی
وقایع نگار را امر فرمود احمد چلبی رسول بغداد فرمود و در پاسخ علی پاشا فرمان داد که چون عبدالرحمن پاشا پناهنده
دولت ماست حکومت شهرزور را بدو گذاشت و اگر به امرای دولت عثمانی رود ما ستیزه که او در پناه مانی
بپای آرند و خود بطرف طهران کوچ داده در عشر آخر شهر جمادی الاولی وارد دارالخلافه گشت و در پانزدهم
شهر شعبان دختر مرتضی قلیخان عم خویش را از برای شاهزاده حسینقلی میرزا نکاح بست و جشنی شاهوار از بهر
بساط سور او ساخت آنگاه از آنسوی چون نایب السلطنه بعد از نگهداری آذربایجان استقرار یافت بشهر تبریز
در آمد برحسب فرمان محمدخان قاجار حاکم ایروان بهمراه محمدعلی خان شاهیاقی روانه درگاه شهریار داشت و
خود در تبریز آرام گرفت در اینوقت ایشپختر بحد و مملکت ایران از لشکریان پرداخته یافت و دانست که سر
رودست هوا و اقتضای زمستان سفر کردن سپاه نا مجد و صعب است بحیلت بهانه تماشای قلعه شوشی و طلب صیانت

اراهم

ابراهیم خلیل خان را معروض ساخت و داد و دهش او را در رصد و گماشتگان مستشار شد خوب نمود و اشپخدر بجا نمی
قلعهٔ شوشی در برف و باران چهار صد تن از مردم خود در اطراف برج و باروی قلعه باز داشت و خود خان عزیمت
سوی گنجه گماشت ابراهیم خلیل خان حاکم شوشی و پسرهای او با لشکری و حسینقلی خان حاکم بادکوبه نیکو بی
حضرت پادشاه آسمان جاه معروض داشتند که سکان شرف [illegible] از اسلام آهنگ بادکوبه خواهد کرد و دفع او را عهد
و صدق اخلاص [illegible] پادشاه آسمان جاه عسکر خان افشار ارومی را با جمعی از سواره و پیاده مأمور ساخت و اسب [illegible] ر
و سلاح و سلب سامان [illegible] بدیشان عطا فرمود و ایشان دل قوی کرده ساخته جنگ شدند اما آن سوی [illegible]
و کشتیهای خود را در برابر بادکوبه بداشت و از سوی کارجنگ آماده شده و دهان توپها آتش افشانی کرد و
حسینقلی خان مردانه بکوشید و چند فروند کشتی روسیان را با گلولهٔ توپ درهم شکست و آب [illegible] کرد
آب بیرون شدند سوی خشکی توپها را جانب قلعه گشاده و روسیان حرب [illegible] توپها را ... دریا سوی حسینقلی
اتفاق فوج یک پسر سرخای خان لکزی برسیدند و میان قلعه در رفته با حسینقلی خان هم پشت و هم بازو شدند
و آتش [illegible] چند افروخته بود [illegible] کار آشفته شده و اسپ [illegible] کار ... سود نمی دید
ناچار مردم خود را از بادکوبه برکشید و در کشتی برآمده میان دشت ساری [illegible] پیاده ساخت
و از طرف دیگر اشپخدر را گمان آهنگ شروان بود و مصطفی خان شروانی [illegible] حال [illegible] پادشاه آسمان جاه
حال نواب شاهزاده پیرقلی خان قاجار را با جمعی از مردان کارزار مدد داد و پیرقلی خان چون [illegible] کرد که
دو فرسنگی شروان است فرود شد و مکشوف است که مصطفی خان از دو جانب [illegible] اشپخدر کار [illegible]
کرده [illegible] گرگ آشتی انداخته و اسپخدر او را با خود [illegible] بیمه و طرف بادکوبه
حسینقلی خان را پیغام فرستاد که ... شرف [illegible] مردم خود [illegible] اسپخدر [illegible] حسینقلی خان [illegible] را
معروض داشت و پادشاه آسمان جاه نواب حسینقلی خان قاجار را با گروهی [illegible] بادکوبه ساخت و از [illegible]
عسکر خان افشار را با هزار سوار بیرون فرستاد و از دنبال ایشان احمد خان مقدم بیگلربیگی [illegible] را با توپخانه
و سپاهی سواره و پیاده کوچ فرمود و خود هم با همه سپاه [illegible] و کثرت برف و باران [illegible] شهر [illegible]
از مرز [illegible] بیرون رود [illegible] تا اشپخدر را [illegible] عسکر خان افشار [illegible]
صفا و سپاه بقلعه بادکوبه آمد و حسینقلی خان قاجار در کنار رود کر [illegible] فرود شد و پیرقلی خان باتفاق حسینقلی
خان [illegible] قلعه لشکرگاه کردند و از آن سوی در لشکر اشپخدر از [illegible] آلی که حمل توپخانه [illegible]
و آذوقه و علف در لشکرگاه اندک شد و کار [illegible] پیش آمد که مصطفی قلی خان حاکم بادکوبه را فریب
داده [illegible] خود [illegible] کرد و [illegible] حسینقلی را امام
داد و خود [illegible] حسینقلی خان [illegible] قلعه [illegible] کرده [illegible]
اشپخدر را دو تن از مردم خود از لشکرگاه بیرون شده [illegible] حسینقلی خان [illegible] خان عم را
[illegible] از قلعه بدر شده سوی اشپخدر آمد [illegible] مسعود [illegible]
باشارت حسینقلی خان [illegible] اشپخدر [illegible] کله [illegible]

شعب را در ور کار

[illegible]

[illegible]

و بروی در او شد و خان مذکور در زمان آن جسارت را که با او بود به سرکردگی سر ایشپخدر را بر یکدست

او قلع کردند و غوغا در داده اعتضاد لشکریان از جای جنبش کردند و در روستان حمله افکندند و بسیار کس را شمشیر

بگذرانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر ساختند تخت خون کار ... نیکو بدید ... تمام با مردم خود کشتیها در رفت

و شتاب زده تا بیست ساری راند و در آن جزیره متواری گشت از پس این فتح حسنعلی خان سر و دست ایشپخدر را

در محلاتی جای داده به درگاه نایب السلطنه فرستاد و از آنجا به اردبیل روانه طهران بود روز ششم ذیحجه وارد دار

الخلافه طهران در حضرت شهریار نامدار فتحعلی شاه ... راه افکندند و حکم رفت تا آن سر و دست را به حراست

برده سرکاران آمد بازدید کنند ... امنای درگاه پادشاه از مولانا حاجی میرزا محمد اخباری ...

که عالمی نحریر بود و در تسخیر ارواح طاهره و خبیثه و علم اعداد و بر سجات و طلسمات یگانه میدانست چون اشارت شد

که اگر تواند در هلاک و دمار ایشپخدر که دیو دیوانه دارد این ما ... تدبیری اندیشد صواب باشد حاجی میرزا محمد

ملتمس ایشان را مقبول داشت و چهل روزه میعاد نهاد که سر او را در حضرت پادشاه حاضر کنم همی را مقربان حضرت

بر معروض داشتند آنگاه حاجی میرزا محمد در بقعه متبرکه شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه بزاویه در رفت

و صورت مردی بقصد ایشپخدر بر دیوار زاویه رسم کرد و خود نشست و آن ذکر که میدانست بکار بست چنانکه

جناب ... اعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی که در میان عجم و عرب بفضل و ادب ...

بکنیت نگارنده این کلمات را حدیث کرد که آن ایام که حاجی میرزا محمد در طلب دعوت نشسته بود در روضه شاهزاده

عبدالعظیم بزاویه او در رفتم و او را نگریستم که رشته از پس پشت کمر را پیچیده بود و چاقو آن صورت که بر دیوار

کرده بسته بود و هر دو چشم بر چهره آن تمثال بر گماشته بدان گونه که گویا از جوش همی خود بپیوسته کلماتی چند بر

زبان داشت و چنان مستغرق خیال و نگران آن تمثال بود که از بودن من بدان زاویه و بر رسیدن

هیچ آگاه نشد مع القصه اینکار همی داشت تا روز چهلم که هنگام بود کارد بگرفت و بر سینه آن نقش که بر دیوار کرده

بکوفت و باز آمد و گفت ایشپخدر امروز بوقت کشته شد امنای دولت همی روز شمردند تا بامداد روز چهلم برسید

پادشاه به دو کس فرستاد که روز میعاد رسید عرض کرد که هم امروز سر او را خواهند آورد مردمان چشم براه

همی داشتند تا بار دیگر آمد و دیگر باره شهریار پیام داد که یک روز به پایان میرسد و از سر ایشپخدر اثری نیست

پاسخ داد که اگر آورده نیست سر را ... شود و چند ساعت از روز گذشت ... ساعی برسید

که سر ایشپخدر و سر ایشپخدر را بیاورد و مکشوف شد که از ... طهران است ...

از ... شده و زحمت آمده و از پس ... امنای دولت از حاجی میرزا محمد خواستار شدند که هنگام

این قتل پادشاه روس است فرمود پادشاها ... چنین سهل و آسان ... کرد هم دیگر قتل ایشپخدر که ...

برکت و نفسی قوی بود مرا مقبول خواهد ساخت و چنان بود که او فرمود زیرا که امنای دولت را

از کردار او جنبشی در ضمیر ... گفتند و ... هر که او را ... با ایشپخدر ... یکپهلو نخواهد بس

حیلتی طراز کردند که شهریار ... در کمال اکرام و اعزاز سفر عتبات عالیات فرمود از قضا وقتی به

بغداد رسید که در میان ... پاشا و داود پاشا بر سر وزارت بغداد کار بخصومت میرفت در آن ...

با حاجی میرزا محمد

شرح سلطنت جهانگیری فتحعلیشاه قاجار

با حاجی میرزا احمد ابواب موالات و مصافات را گشاد و اشتعال نایرهٔ فتنه هر کس همراه او برخاست کرد و جمعی ملازم
داود پاشا گشته بر حاجی میرزا محمد را آزرده داشت بر سر خود و پیش از آنکه دشمن بروی چاشت کند شام بر او خورد
و بهانهٔ عوام و اوباش بعد از آن شورش آمد که ناگاه عوام عازم او شدند و بهم آواز گشتند حاجی میرزا محمد کاظم
محمود مردی بود و اگر در آن ناحیه روح و از آن وحشتی چیری رود در ساخته که مردم این شهر از راه کرده اند
و بچه و ادرار و هر کس موحد را کافری ملحد ساز و و در این هنگام حاجی میرزا محمد در خانه خود نشسته بود
چون بود که من احکام کار خویش ... اسلام شما ... من ساعی شما و ایشان همی ...
گفته این چه خبر است که هر کس ... و از کجا کوی و از کجا ... حاجی خلق را ...
بیامده بودند که این شورش از کجاست و خبر است که مردمان ... و چهره‌ها ... اطراف خانه را فرو گرفتند و ...
و در اندرون سرای آمدند و حاجی میرزا محمد را شهید کردند و جسدش را ... باغ رضوان آرامگاه ...
داستان ... بعد از قتل ... نایب السلطنه عباس میرزا ... جعفرقلی خان ...
روز کاری بود که در قلعه ایروان ...
روسیان ... حکومت ... نایب السلطنه ... فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی ایروان ... حسینقلی خان
بیگلربیگی ایروان را ... حسینقلی خان حاکم خوی ... کلبعلی خان حاکم نخجوان ... گروهی از لشکر ... سپاه
لشکر ... مردم خوی ... و حاجی محمد خان قراگوزلو را حکم داد که ... ایشان شده
قربان ... در برابر قلعه ... حصین ... و هزار تن از تفنگچیان ... در آن قلعه جای ...
آنگاه ... جعفرقلی خان ... روسیان ... جعفرقلی خان ...
این ... صورت حال ... فراهم ... لشکر ... طرح قرار ...
بعضی ... لشکر ... فتحعلی خان قاجار ... پاشایان دولت عثمانی ...
بعضی اراضی ... پاشا حاکم ... هزار تن از لشکر ... نواحی ...
مأمور ... نایب السلطنه ... کلبعلی خان حاکم نخجوان ... حکم داد ... اراضی ...
... قتل ... پاشایان ...
... شمالی ... حکم ... سرداران ...
... مصطفی خان حاکم طالش ... دولت ایران کرد
... مصطفی خان ...
...
... مصطفی خان ...
...
مردم او ... مصطفی خان شیروانی که از ...
... احمد خان بیگلربیگی تبریز و مراغه ...

دیدار کردن داود زاده در ولیعهد روس و صراحت شجاعت و بیان بهادگی از این پس اگر همه سر بر هم پای از

طریق اطاعت بیرون نهد

وقایع سنه یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری و جلوس شاهنشاه ایران محمد شاه و رونق دولت را
روز جمعه سلخ شهر ذیحجه الحرام شش ساعت و بیست و یک دقیقه از روز گذشته خورشید از برج حوت بحمل شد و نوروز
با اول محرم الحرام و اول محرم شهریار روی دار بجای جامه در تار بسلک سوکواری در بر کرد و تا عاشورا از مصیبت سید الشهدا
علیه التحیة و الثنا چون ماتم روزگار را روز گذاشت آنگاه بنظم مملکت و تمهید قواعد سلطنت پرداخت و حاجی محمد حسین خان
بیگلربیگی اصفهان را که در ترفیه حال رعیت و سپاه و ادای حقوق پادشاه نعمت را به وقتش مساعد بود ملقب به
امین الدوله نمود و بوزارت استیفای ممالک مباهی داشت و فرمانگذاری اصفهان را بعهده فرزندش
عبدالله خان گذاشت هنگامی که شهریار تاجدار فتحعلی شاه قواعد مملکت را بهیأت ترتیب داد و ارکان رفیعه مملکت را
استوار میفرمود در این وقت میرزا شفیع اصفهانی که در ثانی دار الامارت شیراز وطن گشت وزیر اول و صدر اعظم بود
و حاجی محمد حسین خان اصفهانی وزیر دوم و مستوفی الممالک آمد و میرزا رضا قلی نوائی وزیر دار الانشاء و منشی الممالک
بود و نظم سپاه و وزارت لشکر با جهانبان در دولت شاه شهید تا کنون میرزا اسدالله خان نوری را گماشته
چون شهریار را این کار بپرداخت محمد خان دولو قاجار را ایالت و سرداری خراسان مأمور ساخت و حسین خان سردار
خراسان و حاکم نیشابور را احضار فرموده بجای نظام الدوله اسمعیل خان قاجار قوانلو که وداع جهان گفته بود سالاری
لشکر داد آنگاه از بهر حرکت روسیان سپاهی بزرگ انجمن کرده روز جمعه بیست و چهارم ربیع الاول خیمه بیرون زد
و تا چمن سلطانیه عنان باز نکشید این هنگام موسیو ژنرال از دولت فرانسه برسالت آمد چه روزگاری بود که پادشاه فرانسه
در خاطر داشت که با دولت ایران بنیاد موالات استوار کند و طریق وداد بازدارد چنانکه در سال شهادت آقا محمد شاه
دو تن رسول از دولت فرانسه سواد عهدنامه سلاطین صفویه که در میان دولتین رفته بود به دار الملک طهران آمدند
وقتی رسیدند که هنوز بعد از شهادت آقا محمد شاه شهریار تاجدار فتحعلی شاه از شیراز به طهران نشده و بر تخت ملوک
جلوس نفرموده بود لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله ایشان را بمعاودت دلیل بار فرستاد و ایشان بعد از قتل
کربلا حاکم مذکور رسید اسمعیل بیک نایب سفیر بعد از گشت کشتن از ... که داود نام داشت و تجارت
فرانسه میکرد است ... و فرانسه ... بدولت سفیر خواندند و باتفاق
اسمعیل بیک بطهران آمد و اولیای دولت ایران ... استوار ... کتاب ... ایشان ...
که سلطنت مملکت فرانسه را ناپلیون داشت و با دولت روس کار معاودت میکرد اشت موسی ... بدولت
ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما روشن است خصومت با ایشان ... با دشمن دشمن
دوست گیرند حاضر این وقت که وداد و اتحاد دو دولت ایران و فرانسه موجب ... و اضطرار روسیان است
چون موسی ... مسافت کرده ... بتاکید ... دولت ...
... محسوس داشت ... مقتول بود چون ... معروض حضرت ... السلطنه
افتاد ... فرستاده ... ساخت و موسی روبر

در رکاب نایب السلطنه آمده بود آنجا دیمس سلطان ساعد حضرت پادشاه شد بالتفات خویش گذشت و دو بهادر
کشاف ایران در پایتخت نامه با پلیوتی و در اسپوطو خطاب فرمانه که معنی پادشاهست در سان دو ال کرسال
در نام طلبد آورده بود و طلب و مقبول افتاد و پس فرمان پنج نامه او نگاشته شد و میرزا صادق قزوینی منشی
که در دربار بود شاهزاده محمدعلی میرزا داشت اشغال و مسافر سفر اسلامبول گشت و هم در حین سلطانه
میرزا شد و که چون رسید معزول گشت و در دربار شغل شد و مصطفی خان طالش روی بالش حضرت نهاد
ابراهیم خلیل خان از خویش با روسیان پشیمان گشت الامان خود با او فرزند در رسید و در برابر
قلعه شوشی پیش کرد و نایب السلطنه از حضرت شهریار با عساکر و طلب از خویش شجیع ساخت و جوانان آمد
کرشاپی خاصه او مامور شد و با روسیان از راضی خویش و چون نایب السلطنه صورت حال با حضرت
شهریار بنمود فتحعلی شاه حسن خان و اسمعیل خان و امان الله خان افشار غلام حسین خان
همه را با لشکری لایق بملازمت رکاب نایب السلطنه مامور ساخت و هر چه صواب شمارد بکار برد و نایب السلطنه
فرج الله خان شاهسون را با جماعتی و ابوالفتح خان پسر ابراهیم خلیل خان را که از ... خواه و لیکن
ایران بود راه ... ابراهیم خلیل خان گسیل فرمود و خود سرافراز ... جمعه بیرون ... عوارض الحدالاول
ابوالفتح خان ... و معروض داشت که قبل از رسیدن لشکر امداد ابراهیم خلیل خان ... سپرد
او کرد ابوالفتح خان ... داشت ... حافظ ... و کس ... گرد
... داشت اتفاق ... در چهار ساعتی شب ... و سیم شهر ربیع الاول ... گرد
پسر ابراهیم خلیل خان ... رفته او که خواهر سلیم خان شکی بود ... سر ابراهیم خلیل خان که
خواهرزاده ... بود ... پسران و دختران او مقتول گشتند و ... حکومت
قراباغ را به مهدیقلی خان پسر ابراهیم خلیل خان که ... نایب السلطنه ...
... گشت ... آهنگ قلعه ... سلیم خان شکی ... و معروض داشت
که سلیم خان ... مصطفی خان شیروانی ... ابراهیم خلیل خان را
... روسیان ... و اظهار ارادت
... نایب السلطنه فرج الله خان شاهسون را امداد او مامور ساخت ... دیگر
... قراباغ ... عطاءالله خان شاهسون ...
... مهدیقلی خان حاکم ایروان ... بود
... اسمعیل خان ... ایروان ...
... روسیان ...
... لشکر ... سپاهی ...
... حسن خان سردار و اسمعیل خان

و امعانی و دیگر سرداران و سپاهیان که از قتل شهریار مأمور شدند به درگاه نایب السلطنه رسیده بودند
با عدت و عدد آمدند که ... اعلان جنگ ... ساخته شد و احمدخان مقدم را که آجرات شده آغروق
نگاه داشت و ... در سر ... تلاقی فریقین شد و ... جماعت روسیه ... در قرار جنگ ... که
بودند ... استواری ابوالفتح خان جوانشیر گرفتار ... قراباغی آزاد شد و روسیه را آگهی داد که لشکر ایران
از سر آغروق خویش برگردانید و آورده و علف در میان باشان ... این معنی روسیه را ... جا
جنگ در آمدند و هر دو لشکر در هم افتادند ... عراقی ... و جماعت عرب ... بود
... توپ و ... در آمدند ... میان ... چشم دست ... شدند ... تیغ و خنجر در هم
... بلیس ... تحریض لشکر ... و ... تمثال ... و ... میدان جنگ ... دلاورانه کردند
شمشیر ... آسید تا روسیه را ... کرده و ... کوشش سخت شد ... مع القصه هر دو
لشکر ... و ... آنگاه که آفتاب ... لشکریان ... رخت بازکشیدند این هنگام چون آب
و آذوقه در لشکر ایران ... نایب السلطنه صواب در توقف ... لشکر ... عبور ... و ...
حسن ... آمده ... ساخت ... که حسین خان سردار و اسمعیل خان و امعانی و حسن خان ... آنجا
رسیده ... عطاء الله خان شاهسون ... معروض داشت که قبایل قراباغی
درکار کوچ ... قطع مسافت کردن ... ساخته ... از طریق ... ایشان ... شده و ... اشتلم
... و مواشی آنجا ... لشکریان شوند نایب السلطنه ... جوانشیر ... فوجی از قفکچیان
... عطاء الله خان مأمور داشت تا اتفاق آن قبایل ... منزل ... در ... حرکت ... کس
... ساخته او را آگهی دادند و جعفرقلی آقا با جماعتی از روسیه ... کرده ... حمد ... شد
و قریب ... با ایرانیان دوچار شدند و جنگ ... شدند ... چندان که ... و ... شدند
کوشش کردند ... پایان کار بعضی اسیر روسیان شدند و گروهی ... تمام سر خویش را گرفته ... پیش در
رسید چون ... نایب السلطنه رسید در حال اسمعیل خان دامغانی و حسن خان قاجار را با گروهی از دلیران سپاه
بیرون فرستاد و خود ... از طریق ... زراه برگرفت و ... چون ... کردی از
لشکر ... قلعه شاه آباد گذشته و ... سپاه ... بگذرند ... گرفته چون نایب السلطنه
از رود ارس عبور کرد و این قصه بشنید ... شده ... این هنگام فرستاده شجاع خان و حسینعلی خان
رسیده ... مردم ... اتفاق ... از روسیه معروض داشت و ... قاجار که ... ایشان
... ساخته بود ... مصطفی خان شیروانی ... متفق شده و اسمعیل بیک
برادر خود را با فوجی ... و ... لشکر ایران را عبور ... نایب السلطنه ... و ...
مصطفی خان ... پس حسین خان سردار را با گروهی ... ساخت و خود ... سال ... خان
... آب کر ... پیوسته ... کرد و ... لشکر شیروانی چون این ... ساخته ...
ساخته ... آن اراضی ... دعارت ... و ... اسوب

در بیان بعضی از احوال ولایات شکی و شروان ساحت حکومت را مستقلا جعفرقلی خان و مصطفی خان
و این کمار […] و ما بادر […] بلند و طالبان وجهیان بود که نایب السلطنه حسم […]
حرمش […] مصطفی […] آن جانب […] که […] مصطفی خان بو […]
[…] اظهار […] چشمه […] اظهار […] طبع […] که […]
مطلع […] حدود […] حرم نایب السلطنه […] دیگر سوی آمده کوچ
داده جعفرقلی خان و […] خان د […] شیروان که […] بود […] حکم […]
سوی آن محکمه حکم […] و […] احوال […] نایب السلطنه […] احوال
آنجاعت […] و […] روانه خان کرده […]
دیگر […] مصطفی خان […] حاکم شکی […] شجاعت […] که […]
[…] دیگر […] که مردم […]
آمده […] خان […] دیگر […] کشته […]
[…] حاکم […] مرد […] کردن […]
[…] مصطفی خان شروانی […] نایب السلطنه محمد حسن خان
برادر سلیم خان را که حکم […] مصطفی خان […] لشکری […] سلیم خان […]
سلیم خان […] و […] نایب السلطنه پاس […]
[…] امور […] شکی […]
که […] شهریار […] حکومت […]
فرمود و احمد خان […] و احمد خان […]
شد […] سوار […]
پیاده […] احمد خان […] کشت […]
و […] خان […]
[…] نایب السلطنه […] جعفرقلی خان […] حاکم […] مصطفی خان که
[…] عثمانی حاکم […] که مردم […]
در […] جعفرقلی خان […] و […]
[…] دولت ایران […] والی بغداد […]
[…] آل عثمان […] نایب السلطنه […]
مراجعت […] مصطفی خان شروانی […] لشکر […]
[…] لشکرگاه […] حسن خان قاجار […]
[…] شد […] لشکر آمده آنگاه […]

[illegible]

پیر قلیخان نوحی روانه شماخی شدند که اگر بصواب نزدیکتر داند مردم شیروان را از آنجا کوچ داده در اراضی طالش
مسکن دهند و خود مراجعت به سر بر قرار نموده از پس این وقایع جماعت روسیه بمعاونت سایر اهل شیروان در قبه شدند و مصطفی خان
هم از آنجا که قوت ایشان بداشت و هم از این روی که با مردم سالیان و طالش کار بر صحبت میکنید و سپاه روس را
بمقاتلت این دو دسته با مردم خود میدانست حکومت روسیان گردن نهاد در این وقت حسینقلی خان پسر
او از لشکر روس جدا ساخت شده با تن و فرزند خویش بیرون به راه سالیان روانه تبریز شدند و بعد از روی تولا که
که یکی از سرکردگان روس بود و بی‌آنکه از سالکوبه در رفت و شیخعلی خان با چهار با روسیه طریق مدارا گرفت و
بعضی از مردم سالیان که با علیخان حاکم خویش همی داشتند با مصطفی خان شیروانی ابواب مکاتبات و مصادقت
باز داشتند لاجرم مصطفی خان دل قوی کرده مردم خویش را با جمعی از روسیان برداشت و تا اراضی جواد شتافت و
از آنجا تصمیم عزم داد که بر لشکرگاه پیر قلیخان شبیخون برد و قبایل شیروان را کوچ میداد و استرداد کند
پس ترتیب احکام سرای ناکس برد و پیر قلیخان و جمع اوراق العرمی تاب و طاقت تمام حرکت در آمد و بعد از هزیمت مصطفی خان را
هزیمت کرده و اراضی سالیان و تا کنار کرتاجت مصطفی خان بعد از این شکست و کرخیش آهنگ سالیان کرد میرزا اسکندر بیگ
برادر مصطفی خان که در حسب امر نایب السلطنه با سیصد تن تفنگچی در بحر است سالیان مأمور بود آگهی از نفاق مردم و اتفاق
بعضی از ایشان با مصطفی خان داشت دل قوی بحرکت در آمد و از جانب دیگر آنجماعت که با مصطفی خان پیمان
داشته بود در کشور کشیدند در روسیان را آورده در تدبیر با بستر نیکت و جمعی از مردم طالش دستگیر شدند و علیخان
از میانه جست چون این اخبار گوشزد نایب السلطنه شد و کار باکو به و سالیان و موغان را پریشان یافت طرف
شکی شتافت سلیم خان سپاهی را آوار و جار و تله ههر آورده با نوخاه و قوره چاره و اعداد تمام سیساق کلس کو
سیم کرده و دکترت در حوالی جگی با روسیان صف حرکت بر کشیدند و مردانه بکوشیدند در پایان کار جماعت
لکزیه از جنگ روی بر کاشتند و او را که هشتند سلیم خان با چار طریق فرار گرفت و اهل و مال خویش را برداشته آهنگ
هزیمت کرده و هم در راه چند نوبت با روسیان رزم داده از رود کر عبره کرده و از راه اردبیل تا قبق فرح آن خالی
شتافته سوی تبریز شتافت و در حسب فرمان ولیعهد نشیمن در اردبیل ساخت آنگاه از آنسوی بولکونیک که این وقت
در اراضی جواد جای داشت مصطفی خان طالش مکتوبی کرد که قبایل شیروان و موغان و رود بار را باز اراضی خویش
بازفرست و اگر سیصد تن از جوانان و عشیرت تراکه در تحت فرمان من اند بدر ندیم تابع گذرانم مصطفی خان طالش
او را پاسخی درشت نوشت و صورت حال را در حضرت نایب السلطنه معروض داشت اکنون قصه بغداد
وطغیان علی پاشا را بار نمائیم از این پیش مرقوم افتاد که عبدالرحمن پاشا با چهار کس از اهل و عشیرت و تبعه
در عشیت خود بدولت ایران پناهنده شد و در کردستان نشیمن یافت و میرزا صادق وقایع نگار به رسالت
بغداد مأمور گشت از آنجا که علی پاشا را از کین و کید عبدالرحمن پاشا بار داده و حکومت شهرزور را
و دیگر با ره با و گذارد و بعد از ورود بغداد علی پاشا وقایع نگار را وقعی نگذاشت و حکومت شهرزور را با خالد
پاشا تفویض فرمود آنگاه تا فرمانی خود در دستور داد و عریضه از در بندگی بعیت نگار داده با پیشکشی لایق بدرگاه پادشاه
فرستاد شهریار با مداد از فحوی شاه و رائی عیرمانی و تعلقی در خاطر افکند و عبدالرحمن پاشا را از کردستان حضرت ...

ساخته [illegible] و فوج گران همراه [illegible] خاطر ساخته با لشکر شهرزور شش ماه مامور نمود و [illegible] آقا خان و لی
لرستان را [illegible] حکم [illegible] که اسمعیل [illegible] دست [illegible] بدارد و عبدالرحمن پاشا را بشهرزور برگرداند و خالد پاشا
را [illegible] معمار کرد [illegible] و اسپس آن نواب محمد علی میرزای شاهزاده را [illegible]
[illegible] و عجم [illegible] داده [illegible] لشکر با شاهان [illegible] قصبه حرم آباد [illegible] که داشت ابراهیم خان
دولو و محمد علی خان شامبیاتی را [illegible] جمادی الاولی رحیم سلطان [illegible] مامور [illegible]
[illegible] آسوی علی پاشا و عبدالرحمن پاشا [illegible] شده [illegible] هزار سواره و پیاده [illegible]
[illegible] کوچ داده [illegible] لشکرگاه [illegible] سلیمان پاشای کهیا [illegible] هزار لشکر
عبدالرحمن پاشا و [illegible] شهرزور [illegible] مامور نمود و خالد پاشا و سلیمان پاشای مسلم کرکوک و کوی حریر [illegible]
[illegible] و سلیمان پاشای کهیا [illegible] شهر [illegible] و عبدالرحمن پاشا [illegible]
حمله [illegible] شده [illegible] کردستان [illegible] علی پاشا [illegible]
[illegible] اطاق [illegible] و از جمله [illegible] سلیمان [illegible] شهر [illegible]
آقاسی [illegible] سپاهی [illegible] شاهزاده محمد علی میرزا [illegible] همراه [illegible] شاهزاده در حال
کوچ داده [illegible] پس شده در
[illegible] کردستان شهرزور [illegible] محمد
علی خان شامبیاتی را ده هزار سوار [illegible]
[illegible] پاشای حاکم [illegible]
[illegible] محمد
[illegible] شهریار مامور [illegible]
[illegible] والی عبدالرحمن پاشا [illegible] حکومت شهرزور [illegible]
[illegible] سلیمان پاشای کهیا [illegible] پاشا لشکرهای [illegible]
شهرزور [illegible] شده [illegible] کردستان [illegible] سپاه ایران [illegible]
[illegible] شده [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] سلیمان پاشای [illegible] و سلیمان پاشای مسلم کرکوک [illegible]
[illegible] سپاه رومی [illegible]
و آتش [illegible] تفنگ [illegible]
داشت [illegible] سپاه [illegible] سلیمان پاشای کهیا [illegible] سلیمان پاشای
مسلم [illegible] لشکر ایران [illegible]
دیگر [illegible] آنکه [illegible]

و لشکر سپاه را هزیمت ساختند و از سال تا حسد از کیسوتی لشکرگاه علی پاشا و از طریق تا اراضی کرکوک و موصل ارتفاع
بر میان برفتند و اسیر گرفتند و مردم ترک تاکنون آمد هستند و خاک دو دیه را از خون دلاوران رنگین ساختند
سه هزار تن از مردم آل عثمان طعمهٔ شمشیر شد و از این بیشتر اسیر گشت علی پاشا چون کار بر سپاه روم تنگ دید
بر سپهسالار بازگشت و مکرر از ماذا کار اعدا و تاراخت و در حال شیخ جعفر نجفی را که در میان علمای جعفری
نخبه بود از نجف اشرف طلب نمود و بحضرت شاهزاده محمدعلی میرزا شفیع آورد چنانکش بر دیگر شاهزاده
سفر کرد و شاهزاده چشمی قدم او را مدد داشت و خواستاری لشکریان را از قتل و غارت از حسن عدا و مع مرحد
و اسیران عرب و روم را آزاد ساخت و جناب شیخ جعفر مراجعت فرمود و سلیمان پاشای کهیا را که مردی ستمکاره
و مأمور بود در پایه او رانی اجازت شهریار رسیده نداشت با کنده و زنجیر درگاه پادشاه فرستاده
شاهنشاه سحرا از کردن برداشت و او را به میرزا شفیع صدراعظم سپرد و از حمص سلطانیه کوچ داده روز بیست و دوم
شهر جمادی الاخری وارد طهران گشت و از سوی دیگر حاجی یوسف پاشای صدراعظم دولت عثمانیه که آن وقت فرمانگذار
ارزنة الروم و قراجه اعراب شرقی و سپهدار سپاه بود شیخ محمود مهدی را که از اعیان دولت بود بحضرت نایب السلطنه
از سر رائی کهیا رسول ساخت و از حقیقت علی پاشا کتابتی از در معذرت کرده و نایب السلطنه خواستاری را
حضرت شهریار صورت حال را بازنمود و افندی را بطهران فرستاد و هم در این وقت شیخ جعفر برای خلاص کهیا
وارد طهران گشت لاجرم شهریار سلیمان پاشای کهیا را بشفاعت شیخ جعفر بخشید و رخصت مراجعت داد
و ... خلعت حکومت شهرزور عطا فرمود و میرزا صادق وقایع نگار را با کهیا برای استقرار
این امر روانه ساخت ... کهیا روانه دارالسلام بغداد گشت

وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و دو هجری ... تسخیر ایروان

چون سه ساعت و ... از شب یکشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام بگذشت در سنه یکهزار و دویست و بیست و
دو هجری آفتاب ... تحویل شد و شهریار جمشید دستگاه جشن جمشیدی بگذاشت آنگاه سپاه
... از اطراف ممالک طلب داشت و در روز شنبه هشتم شهر ربیع الاول از طهران خیمه بیرون زد و بعد از ورود
... شاهزاده علیقلی میرزا ... الحکومه ... اراضی ... کوچ داده سه شنبه ... ربیع الاول
... سلطانیه ... لشکرگاه ... از طرف روسیه ... رسل که سالها ... دار
... روم ... سپهسالار ... لشکر ... تقلیص شد
... ایروان ... معروض ... روسیه ... آمده ... الفتح
... ایروان ... قابل ...
... ایروان ...
علیل افتاده ... وقت ...
... سلطنه ... تهامت راه
... سردار ایروان ... واحد ...

دور ثانی ۱۰۱

و مرتضی‌قلی‌خان آمده سلطان‌خان را بکلی بیرون فرستاده و مردم آنجا را امان داده و بعضی جا ها را بدو اولاد حرم را بسوی کرمان
چون این اخبار بسمع دارالخلافه رسید و کوشش فرموده‌اند بکومک نصرالدوله مرتضی‌قلی‌خان اسمعیل‌خان مراجعت کرد از
شیروان بخبوشان رفت و جمعی از دوستان کرد تعاقب او را نمودند چون ایلخانی سردار لشکر نداشت
راه پیاده آنان رسیش کرده و آن فرقه از دستان کرد شکست دادند و بعد از رفتن سلیم‌خان بسرحد روانه شده
خون از خاک مرتضی‌قلی‌خان آقا [illegible] آهنگ مراجعت نمودند و مردم سلطان را که در جار و ملاجای [illegible] شد چون
رفت و بطریق مراجعت و فرار یکباره رشته [illegible] و بعضی مقتول و برخی اسیر گردیدند و هم در
این هنگام از درگاه شهریار سپاهی جرار روانه آذربایجان گشت و از آنجا حسب [illegible] حسن‌خان [illegible]
دیگر بسوی [illegible] مأمور گشته و نایب‌السلطنه [illegible] و [illegible] در سر حد [illegible]
آنسوی که هیچ چون تا دولت عثمانی بهر کار [illegible] سیارات [illegible] با دولت ایران از در مصالحه
و ملاحظه بیرون شود و حسب فرمان پادشاه [illegible] آقاسی [illegible] ایلچی [illegible] نامه داشت [illegible]
درگاه پادشاه [illegible] و [illegible] صدر اعظم کرد و بعضی [illegible] داشت و [illegible]
السلام [illegible] و [illegible] کشت و [illegible] در سر [illegible] حضور نایب‌السلطنه [illegible] آنجا [illegible]
آمد و حسب فرمان [illegible] صدر اعظم [illegible] شد و [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] دولت ایران و [illegible] شدند [illegible] مصالحه با دولت [illegible]
شرط آنکه [illegible] ایران اگر [illegible] خان [illegible]
از [illegible] شهریار حسن‌خان
[illegible] آقاسی [illegible] سردار [illegible] لشکر [illegible] طرف [illegible] کرد
و [illegible] طریق مصالحه و مسالمت [illegible] که هیچ مراجعت کرده [illegible] بسوی [illegible]
مرحوم [illegible] حاجی یوسف [illegible] رسالت [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] و [illegible] مراجعت [illegible] نایب‌السلطنه [illegible] آقاسی [illegible]
[illegible] حاجی یوسف [illegible] دولت [illegible] ایران و آل عثمان [illegible] اتحاد
و مهربانی محکم کرده [illegible] آمد و حاجی یوسف [illegible] و پادشاه [illegible] فرمان کرد که
[illegible] طریق مخالفت [illegible] و علامات [illegible]
و شهری [illegible] که هیچ [illegible] پریشان خاطر شده [illegible] معادات و [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] سپاهی [illegible] محمد [illegible]
حاکم فارس [illegible] مرحوم [illegible] سپاهی [illegible]
[illegible] قلعه فارس [illegible] یوسف [illegible] مأمور [illegible] مرحوم
فارس فرمان کرد که [illegible] اگر [illegible] محمد
[illegible] علم [illegible] و [illegible] شا

حوادث آل ربیع ... تاریخ [illegible]

... روسیه ... را ... تا ... بعید ... شده و ... از قرار آن
... کرده ... و ... شهر ربیع الثانی لشکری ... توپ ... از
شده ... لشکر ... اکبر ... سواره و پیاده ... از هر جانب آماده ... اوقات ...
... ایران ... روسیان ... رسیده ... شرح که ... لشکر ... ربیع ...
... آخسقه ... سلیم پاشا که والی آخسقه ...
از ... قلعه گیان ... آخسقه ... ساعت ... رسیده ... لشکریان ...
... قلعه ... سواره ... و آتش از قلعه ...
اکنده روسیان ... گرد ... از ... شده ...
آن ... شده تا هنگام صبح ... روسیان شکسته ...
... قلعه گیان ... دنبال هزیمت شدگان ...
کس را اسیر کرده ... توپ ... عراده ... قلعه ...
... هزیمت ... درست کرده ... لشکر ... یوسف پاشا ...
طرف ... ایران ... یوسف پاشا ... آن ...
... رسیده ... آخسقه ... توپ ...
... اسیر ... لشکر ... آخسقه ...
... روسیان ...
روسیان ... شده ... لشکر روم شکسته ...
اسیر ... یوسف پاشا ... محمد پاشا ... اسلامبول ...
... اسلامبول ...
... روسیان ... ربیع الثانی
... اسلامبول ... سلطان سلیم ... صاحب تاج و تخت ...
کرده ... اسلامبول ... اسلام ...
... سلطنت ... سلطان ...
... سلطنت ... ابراهیم خان ... نظام ...
... شد ... قاهره ... احوال ...
... سلطنت ... شهر ...
... خراسان ... لشکر اسلام ... قلعه ...
... هرات ... شاهزاده محمد ولی میرزا که والی
خراسان ... اسحق خان ... اسحق خان ...

[illegible]

حکومت آنجا گذاشت مدتی در این برنامه که نوبت علی خان طریق نفاق گرفت و حاجی فیروز الدین میرزای افغان
که حکمرانی هرات داشت و در نهانی اتفاق نمود و از امیر حسین خان ... طمع داد و ... یکی از صوفیه خیره سار را
که صوفی اسلام نام داشت و سالها رسم نیکی ... نواحی کرخ در کار ... داشت آواز کشف و
کرامت بلند کرده و گروهی انبوه بار ارادت و ملازمت او داده حاجی فیروز در سر ... شاگرد ... از عقیدت
دولت بود و ... دانست که ... خاطر او در ... عنان ... خواهد شد و ... ملک ... خواهد ...
پس سپاهی لشکر کرده پنجاه هزار تن از قبائل هرات ... و ... افغان ... چنانکه
... جمشیدی و ... فیروز کوهی و ... گرد و صوفی اسلام را
در ... داد و ... لشکر ... داشت و شمار ... سال ... شصت و شش ... را در
گرد ... کامران ... هرات ... قلعه ... شد و از ... محمد
خان قاجار ... خراسان ... پادشاه و ... شاهزاده محمد ولی میرزا ... آن ... قلعه
ساخته شد ... در ... دوم شهر ربیع الثانی ... و
محمد خان ... خراسان ... لشکر کرده ... و مردم هرات ... و ... شاه ... سد
و از ... حاجی فیروز و صوفی اسلام ... جنگ ... کردند و از ... و ... سد و آلات
حرب ... کار ... شدند ... تفنگ ... و ... را ... ن
... دلیران ایران ... عمل ... که در ... شدند ... تفنگ ... شد و ... آخته
... مشد ... مرد ... که ... شد و در میان آن ... صوفی اسلام ... کرده ... گرد ...
... شصت و شش ... مردم ... کامران ... و ... اطراف ... ود
شد ... کس که ... شمار ... گشت ... صوفی اسلام ... نصرت
... پاره پاره کردند ... شهر ... اعیان ... راه ... شان ... سد و
... خان ... قرائی و ... خان و محمود خان ... برادر ... جمشیدی ... سرکردگان ... دیگر کان
افغان ... کشت ... هزار ... افغانان ... سر ... که ... شان ... سر
... آمد ... عبد العباس خان ... قرائی ... خان ... قرائی و ... برادر ... خان
... ساخته ... شد
و محمد خان ... سال ... شد ... دروازه هرات ساخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و از ... ی
... حاجی فیروز ... پیرون ... حراج و ساله هرات را
... محمد خان ... قرائی ... در ... سه بودند
... پسر ... افغان را ... گران ... خرم محمد خان ... خاطر
در عشر اول جمادی الاولی در مشهد مقدس حضرت نواب محمد ولی میرزا ... مژده این فتح ... همه
جمادی الآخره ما پانصد سر ... حراج و ساله هرات ... که حاجی فیروز ... پیشکش ...
دانشمند

داشته بود و از پس سلطانیه از بیشک حضور شهریار گذشت آنگاه شاهنشاه ایران از پس سلطانیه کوچ داده

روز دوشنبه هفتم رجب وارد طهران گشت و از آن سوی نایب السلطنه از پس لشکر کوچ داده در بیست و سیم شهر

رجب به تبریز آمد و در حدود ممالک [illegible] سپاهی در حدود بار داشت و در هشتم شهر شعبان میرزا

رضا قلی [illegible] که سفیر مملکت فرانسه بود چنانکه مذکور گشت از دربار ناپلیون مراجعت کرده و جنرال غاردان که حکمران

دوازده هزار تن لشکر بود و بر حکم امپراطور فرانسه نایب و چهار تن از مردم معتبر همراه آن [illegible]

در رسید و همچنین جنرال غاردان بحضرت نایب السلطنه آمده نامه که همراه داشت بداد [illegible]

آنگاه نایب السلطنه فتحعلی خان نوری [illegible] و [illegible] را همراه او روانه دربار شهریار داشت

روز دوازدهم شهر شعبان وارد دار الخلافه طهران جنرال غاردان تقبیل درگاه شهریار را دست [illegible] مکتوب ناپلیون را

برسانید و اسبابی که بارمغان آورده بود پیش داشت و در تشیید بنیان اتحاد چنانکه بنیاد نموده بود و صورت

عهدنامه را بعرض رسانید خلاصه آن بدین شرح که ناپلیون بر خویشتن نهاده است که روسیه را خواه از در

مصالحت نه خواسته خواه بطریق [illegible] اراضی گرجستان و دیگر بلدی که تحت فرمان آورده

بیرون کند و قبل از فصل این امر کار با روسیان [illegible] و مصافات طرح [illegible] و شاهنشاه ایران را چند که

آلات حرکت [illegible] معاونت [illegible] سلطان ایران از [illegible] و معاونت [illegible]

انگریز [illegible] و آنگاه که کار روسیان یکسره شود ناپلیون سپاهی تسخیر هندوستان مأمور دارد

عبور [illegible] از ممالک ایران معاونت فرماید مع القصه بعد از آنکه جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت

و عهدنامه های پادشاهی شهریار را مدار [illegible] [illegible] گشت و جنرال غاردان [illegible]

فرمود و [illegible] چاکران [illegible] که [illegible]

مکتوب [illegible] رسم ارمغان درگاه ناپلیون رسول فرمود و هم در این وقت [illegible] سلطان

مصطفی خان چنانکه مذکور شد تخت سلطنت روم جای داشت [illegible] درگاه شاهنشاه ایران مکتوبی تهنیت

جلوس [illegible] آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی حامل [illegible] حضرت [illegible]

حضرت معصومه [illegible] موسی بن جعفر علیه السلام را شهریار [illegible] تعظیم عزم داده [illegible]

فرمود و از آنجا [illegible] کاشان کوچ داده [illegible] مراجعت بطهران فرمود [illegible]

سوی [illegible] جمادی الآخره [illegible] علی پاشای والی بغداد [illegible] مقتول [illegible] بزرگان [illegible]

[illegible] سلیمان کهیا [illegible] شد [illegible] حکومت بغداد [illegible] کس فرستاده [illegible]

[illegible] را [illegible] آورده [illegible] هلاکت [illegible] و احمد [illegible] روانه

دربار شهریار [illegible] حکومت خویش [illegible] شهریار ایران [illegible] حکومت [illegible]

لایق [illegible] فرستاد و از آن سوی [illegible] دولت عثمانی [illegible] یوسف پاشای [illegible]

فرستاده [illegible] رسید که شاهنشاه ایران سلیمان پاشا را [illegible] فرموده [illegible]

[illegible] موافقت [illegible] سلیمان پاشا [illegible] حکومت بغداد [illegible] یوسف پاشا فرمان کرده که [illegible] را

[illegible]

[illegible]

و جای خود باز برده بکار دولت خود طریق استمالت سپارند و هم در این سال آسوده کاری فرنساویان
ناپلیون چنانکه مذکور شد ممالکت ایران با سپاه انگلیس مدد برای جدال ایشان بداد و حکم داد که یک تن لشکریان
مردم فرنگستان پیاده و آهنگ جنگ کنند و شهر بود مکار حرب و شلیک کار مردم بحسن آورد و سپاهان
نایب السلطنه عباس میرزا در طلب صلح و فتح عراق بود و سر و کار اردوی سلطنت جلیس بود سر امر
تمام مقام این مقصود مردم بر او آورد و هم عرفان را دست ده در دیگر جدال و همان ارتباط جنگ
سپاه بیگ کرد و نظام آورد و کار ایشان را بسر آمد و جواهر و نظام عراق و مازندران را جانب او صلح و خوشحال
کرمی که از عهد عیسی و آدم گوکدی و شهر پرورش با همه و ملک و همه در کار را آسوده کاری پادشاه
دانسته بود سپه سالار و سپاه کشید و طلب سپاه برای ملک آواره شد و فرمان کمای عراق را امیر سرایان و کرار
دیگر و سرحد و حدود و پر ملک و شهر آن دیگر مشروع آشنایان مدد و عوض کشت و دو ازده هزار سپاه و نظام
و این ارادت احصار بود و در همان جنگ با ملک و بوسه بر قانون ایالت بوروت سپاهان آموخت و هم در
این سال معرای سند بحضرت شهریار رسید که نام ملک سند که سهت فرسنگ طول است فرسنگ عرض
دارد و بر شکل مثلثی است از سوی مغرب بدریای هند مشرف و از سوی جنوب راجی هند و کچ و بلوچستان شود و
و جانب شمال با مکران است حکام و فرمانگذاران این ملک سنی مذهب اند و لشکر آن سی و سه
و چهار هزار سوار و پیاده است و چون نوبت ایالت آن ملک بمیر غلام شاه که نسب با خاندان آل عباس داشت رسید
از طایفه تالپور چهار برادر که از امرای درگاه او بودند و مکانی تمام داشتند بنوبت حفظ و حراست شهر
حیدرآباد که دارالاماره سند است و حکومت دیگر بلدان و امصار مشغول بودند و از برادران نخستین میر فتحعلی
و دوم میر غلامعلی و سوم میر کرمعلی و چهارم میر مرادعلی نام داشت و چون ایشان را حشمتی تمام و در آن اراضی
بود میر غلام شاه بدان سر شد که ایشان را بودی که بنا باس خویش و مدد بر کردن بر طریق خلاف بروند
پس از آنکه اطاعت و شیره اراسم را شوقی طلب فرمود و اطاعت را بهر کرد با عزم فیصله جو دانستن و مشعله
و مصاحبت بود این کار را عاری دانسته بر قرار شد و میر غلامشاه بعد سلطنت و اعطای سیم و زر
آن دختر را نکاح کرد و ایشان را از این کردار جسته خاطر شدند و دامنه کرد که بار دیگر سال حاصل سند را به امکان
خدا امداد شیر و شهر با ساختن میر غلامشاه در حوالت ایشان معبوری کرده حاکم بر سپاه لشکر و بر همه نشد جمله
شرط مصاحبت و برادری بسر برای جوش حوایج آورده کسی را با ساز و سامان شجاعت کشتند سامد
ایشان آن شورش را در کار تمام فضل مشهود و مشهور داشتند و مردم را از او شورانیدند و با جماعتی انبوه که دل از کیمه
بر او داشتند و در معبول سامنشد آنگاه جسد او را در بیرون حیدرآباد بخاک سپردند و بر سر فرش و وعده کردند
از پس او برادران چهارگانه بر آن گشتند سرسند را بالمناصفه جای کردند و تحقیق کاست که هیچ یک در سند بکار
کاری نخست نبرد و اگر یکی از ایشان از طریق موافقت بگردد و آن بسته دیگر را اتفاق مخالفت و کینه دار
مسند حکومت بر جمع ده هسند بالجمله روزی چند بدین شیوه بکار کردند تا میر فتحعلی که برادر بزرگتر بود از جهان بیرون
بیرون شد و موجب ورثات سهم او را با پسرش گذاشتند و مملکت سند را بچهار درآمد السال ارکان از دولت

این هنگام از آنجا که محمود میرزا ولد تیمور شاه درّانی که معاهدهٔ دولت ایران بود چنانکه مرقوم افتاد
مملکت هند را تصمیم عزم داده بود کارداران دولت انگلیس چنانکه در عهدنامه ثبت شد مطلب هند را بر حضرت دارای
ایران محکم کردند که شاهنشاه ایران تسخیر هند فرمان دهد چنانکه در عهدنامهٔ مجیر رقم شد و هند در قطع ایران
نبود و نادر پادشاه افشار بعد از فتح هندوستان کار هند را گذاشته بود و اقتفا بحیرت فرمود و اینکه پیش بینی دور
اندیشی خاطر ایشان را آشفته کرد پس مجلس شوری راست کردند و عاقبت سخن بر آن نهادند که فروتنی و خضوع
در حضرت شاهنشاه ایران عیبی و عاری نباشد از درگاه او که منقل میمنت است پناه جوئیم و برکار او بیش
بدرگاه بفرستیم لاجرم میرزا محمد علی و میرزا اسمعیل را که از اعیان هند بودند برسالت ایران اختیار کردند و عریضه
از در اطاعت و انقیاد نگار دادند و پیشکشی لایق روانه ساختند و ایشان کشتی در دریا رانده از هند رخت سفر
بر بندر کردند و در عشر آخر شهر ذیقعده وارد دارالخلافهٔ طهران شدند مکتوب رسول حکومت در دربار شهنشاه حضور
پادشاه بردند رایت دولت شان پیکار محمد علی خان غلام پیشخدمت خاصه دادند و باتفاق ایشان سفیر هند شد و یک
قبضه شمشیر مرصع از جوهر و علاء ملیحان که مرا در دستگاه و دو سه حلقه گرانبها خلعت آن سال بعد و دیگر تحف و هدایا
حمل داده ایشان برتا و مملکت هند قوی دل و قوی دست گشت شد و در شمار مستملکات پادشاهان ایران آمد

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و سه هجری و طلب مصالحه سردار روس میان دولتین

شش ساعت و هشت دقیقه از شب پنجشنبه بیستم محرم الحرام گذشته در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و سه هجری
آفتاب بحوت تحویل شد و شهریار ایران فتحعلی شاه جشن نوروزی بپای برد و این هنگام فرستاده که از جانب
سردار روس بطلب مصالحه بحضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه آمد و جنرال گاردان خان سفیر دولت
فرانسه سرگذشتی داشت بدین شرح که چون میان دولت روس و فرانسه کار بر مهر و حفاوت شد بود و در تثبیت
قواعد محبت و اتحاد را در میان دولت ایران و روس استوار داریم گاردان خان صحبت را در ... تولید
معروض درگاه داشت پادشاه فرمود که گودویچ در این سخن سستی کرده و بدان سر است که کارداران ایران را
خواب خرگوش دهد و مصالحه هشته انگیزد گاردان خان بر صدق سخن او برهانی چند انفراد کرد و بر ابرام
و الحاح بیفزود تا از شهریار نامدار اجازت بر برکت ساخت که گودویچ را آگهی فرستاده و او تا در خاطر شد دو
در حضرت نایب السلطنه کمود بی ترک معادات و اظهار مصافات نگارد او ولی توالی آغاز حیلت سازی کرد
و از قلعه دستاویر توقف در حکومت چمه بیرون داد نایب السلطنه کمون ضمیر او را مکشوف داشته میرزا بزرگ
قایم مقام را روانه دربار شهریار داشت تا صورت حال را بار نماید و از میوه شهریار تاجدار روز جمعه
دهم ربیع الثانی از دار الخلافه بیرون شده در چمن سلطانیه لشکرگاه کرد و قایم مقام در آنجا درگاه پیوست
و امدند که گودویچ را معروض داشت شهریار فرمان کرد که لشکرها ساخته حرکت شوند و دفع او را آهنگ کنند
گاردان خان چون این بدانست در حضرت پادشاه حاضر شد و معروض داشت که روزی چند بر کند
که از دارالملک فرانسه فرستاده در رسید و از در مهر و حفاوت حدود ایران را از لشکر روس برداخته
کند و چند آنکه کار مصالحت تواند کرد زحمت مقاتلت و مبارزت بر خویش نباید نهاد ولی شک که فتح را

ایل

و در این هنگام معصوم هزار تن از پیاده و سواره ... نگاشته ... که اگر لشکر روس ... و
ایران مساعی در مکافحت و دفع عصیان روی باشد و هم خواستار آن است که ... دولت ایران ... پایدار
بتحقیق نگاشته که اگر ... نایب السلطنه سعی در حرکت روسیان ... را در ... مقام که در سر
دولت ... حضرت ... خود عنایت پادشاه کرده و ... ایران ... لشکر ... دار
داشته ... نظام ... مردم ... آموخته بودند ... شهرها ... را
و ... گشته ... انصراف حاصل کرده و ... نایب السلطنه ... و ...
فرستاده که ... آمد و ... دولت ... روس ...
و ... که ... ایران ... کار ... صالح ... کرد که ...
... کرده که ... نایب السلطنه ... حکم ... چاره ...
... که ... عهد که ... عهد ... موسی ...
خود ... و ... مرتضی ... موسی ... گشته و ... و
معصوم ... عهد ... پس ... لشکری ساخته روی ... سال
... فرستاد چون ... حضرت نایب السلطنه مکشوف شد
... صورت حال ... پادشاه ... داشت و لشکر ... حضرت
... و سرباز ... حسن خان ... قاجار ...
حسن خان ... فرستاد ... که ... بودند
... شده ... آن مملکت ... سرداران ... و ...
... فرمان فتحعلی خان ... طرف ... فرستاد و
... شاهنشاه ایران ... که ... فرمان داد ... آقا
خان ... سپاهی که همراه داشت ... آورد ...
... نایب السلطنه ... آقا خان ... که حکومت ... داشت ...
... اسمعیل خان ... لشکری ...
... حسن خان ... سردار ... معلوم کرد ... لشکری که ...
... که ... حرکت ... چون روسیان ...
... آتش ... مجروح ...
...
... حسن خان سردار ...
خود ... نایب السلطنه چون ... آقا خان ...
... فرستاده ... خان ...

بگرویدند و معابر آن قوم را قبای ... و اربع با روی داشت و خود نیز با سرباز قراباغ و گروهی در محال چورس توقف
فرمود تا آن ارسوس معابر شکست ... ایروانی که ... در فتح ایروان یکدل شده و سپاه روس با دو سه کرّه
با سپاهی ... تقدیم ... حسین خان سردار چون این بدانست با اینکه لشکری لایق این
حرکت نداشت آهنگ ... کرد و در ... جای گرفت که بعد از تلاقی فریقین ... جنگ کرده ... نصرت
خان ... سپاه روسیان او را ... شده و ... سواران ایشان ... و ... سردار پیاده
لشکر خود ... اینجا ... نکرد ... تدبیر ... تقدیر راست نیاید چون
سپاه در هم شکسته ... بلا گرفت که روز تاریک شد و دوست از دشمن پدید نگشت حسین خان
از میان آن غبار ... گرفت تا کار ... که لشکریان چون سردار را در میان ندیدند ...
شده و راه فرار گرفتند ... حسین خان با معدودی که ملتزم رکاب داشت از غایت غیرت چند
کرّت حمله افکند و ... ساخت و هم در پایان کار ناچار بلشکرگاه شد نایب السلطنه چون این قصه
از تهاون لشکریان در کار و فرار ایشان ... خشمناک شد ... بهم ... در آن روز
فرج الله خان ... لشکر ... رسیدند و با حسین خان ... شدند ... اعداد حرکت روسیان
کردند در این وقت در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که لشکر ایران در حرکت جماعت روس که آهنگ
نخجوان کرده اند ... شده تهاونی ورزیدند ... فرج الله خان حاکم اردبیل ... خان
کردستان که حارس قلعه اردبیل بود ... ایل و الوس خود فرار کرده ... خان ...
قابل ... نظر لشکریان ... خان ... که حاکم آن اراضی است ...
دارد که روسیان ... نایب السلطنه از استماع این کلمات ... و از ... چورس
کوچ داده ... آمد و ... شهر نخجوان لشکرگاه کرد و حسین خان سردار ایروان ...
فرستاد تا صادق خان ... قاجار ... افواج ... فرج الله خان
و امان الله خان با سپاهی ساخته حاضر حضرت شدند و این هنگام روسیان ... قریه قراباغی نخجوان در آمده
و در ... رفیع جای کردند که امکان یورش بدان مکان ممتنع بود ... لشکر روس ...
ایشان ... نرسید ... در این وقت ... نایب السلطنه ... داشت که ...
مبادرت ... طریق ... ساخته جنگ شد و فرمان داد تا حسن خان سردار و امان الله
خان ... افواج محمد خان ... و محمد بیک قاجار ... سرباز ... شدند و علی خان
قاجار با گروه ... خان بیک ... خان ... در آمد جنگ پیوسته شد ... سربازان تبریزی
حمله ... کرده ... روسیان ... ناچار ... پا ... یک تیپ
ایشان را از ... فرو ریختند و در این هنگام لشکری عظیم مدد روسیان رسیدند ... سواران ایران
در آمد ... جنگ ... سخت ... و کرّه ... سواران ... جنگ ...
در ... از دو طرف ... لشکر اسلام در میان دو لشکر محصور افتادند

[illegible]

مدتی که سرهنگ سرا سرازیر شد سر داران ایروان گرفتند و گریزی به سمت آوردند گرده و جوس را
لشکر رسانیدند و ... قرب قلعه آمدند نایب السلطنه با سواران ...
حاجی ... کرده ... با سپاه ... آن رزمگاه هزار
... برگشت و ... لشکر اسلام ... نایب السلطنه ... را
... معاف داشت ...
... ابراهیم خان ... روسیه ...
... معاف ...
... کوچ داده ... لشکرگاه کرد ...
... موقف ...
... نایب السلطنه ...
... روسیان ... ناچار ...
...
... قلعه ...
...
... نایب السلطنه حسین خان سردار ...
...
...
... قلعه ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... لشکر روس ...
...

خان سر از پیکار برتافت شگفتی آنکه در چنین حالت شگرف شش تن از مسلمانان طریق ورزش و کوشش تن مجروح گشته از
این سر بر بادت گشت تا آسیب نرسید بالجمله روسیان لشکر خویش گرد کرده شدند و کدوییچ سخت عمده گشت
و از طرف دیگر اسمعیل خان قاجار از درگاه شهریار با فوجی دریاموج و آلات حرب و ضرب و جملهای رزم و
دستار درگاه رسیده بود پیوست نایب السلطنه در زمان اعداد سپاه کرده با سواران افشار و جمعی چاپار دولی مقدم
و پیادگان طارمی و سربازان خویش حرکت کرده بطرف شکوان روسیان رکشت و حسین خان سردار و اسمعیل خان
قاجار را با جماعتی مأمور اسروان داشت و علی خان قاجار دولو با انشکت از در معبر روان کرد و چون حضرت
نایب السلطنه کوشش را کدوییچ شد از برای او قوت درکت نماند شب دوشنبه بیست و دوم شوال با
لشکرهای خود بیرون شد و طریق فرار برو بستند اسمعیل خان قاجار دولو با جماعت قنابی و پیشاپیش را او بهم را
دریا فه جمعی را کشت و گروهی را اسیر گرفت خان کار بر روسیان تنگ شد و ایشان را وحشت بگرفت که جماعتی
با حصار خویش از لشکرگاه خود فرار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند و پناه جستند بالجمله عراده و آلات فراوان
از لشکر کدوییچ غنیمت گرفته شد و کدوییچ با اراضی گرجستان جبال پر رحمت طی مسافت کرد که یکی از حمداران
شاهسون خان بسلامت مرد و هراوان از لشکر با ستر با سورت سرد وست و پای از کار ببستند حت بسا کس
شغال رود و طیلدا تلال در میان برف سپری شد و از آن سوی باران اینان چون خواست رمیانه
مرون شود صفی خان و امان الله خان و صفقلی خان بوری که قراول سپاه بودند در چهار فرسنگی شکوان او را دریافتند
و حرکت در پیوستند نعره مردان و حمله گردان دلها آشفته شد و از آتش تفنگ و دخان توپ سرپا بر آشوب
گشت جمعی از روسیان در آن گیرودار گرفتار گشتند و گروهی عرصه هلاک و دمار گشتند چون آفتاب بگشت جهان
تاریک شد هر دو لشکر دست از جنگ باز داشتند و در کمین یکدیگر در لشکرگاه خویش جای کردند همیشه سالیس
مردم خود را برداشته راه فرار بر گرفت تا قریه قراباغی بتاخت صبحگاه نایب السلطنه بر اثر او سرعت چون
سلیمان ره سپاه اسلام کرده است که دیگر نیروی آن ندارد که تاب حمل گران از آن جهت که گران توپ و عراده
و بار و بنه و اموال و اثقال و آذوقه و علف چند که در لشکرگاه داشت را بر سر هم نهاده آتش در زد و لشکر خود را
برداشته راه قراباغ و کتل سیاه چشم داشت نایب السلطنه کریم خان کنگرلو را با جماعتی از قفایش بتاخت
و مردم طایفه و فوجی از سربازان را حکم داد تا مکرر از بیراهه بسر راه ایشان گیرند و چه دامان از پس پیاده کشیده سخت
سنگ و صعوبت کتل چشین طریق مانع از مسابقت بود روسیان در میان کتل فرود شدند و متحصن گشتند و بجبال
جست مسارعت کرد نایب السلطنه در سر آن قرا با ای نزول کرد و در روز دیگر احمد خان مقدم را از طرف
پس مأمور ساخت و خود از راه اصلاندوز در حرکت آمد و این هنگام خان سید و صرصر نوروز گریختن
پس و سال خود را مدار مرتو است کرد با ابهیشتا قشون روسیان را دریافتند و جنگ در انداختند
جمعی را مقتول ساختند بسیار کس اسیر شد و گروهی خویشتن بر کاست آمدند و جمعی چند در
نامه هول وحشت در چنان سورت سرما و شدت برف خویشتن را بقلل جبال ... نایب السلطنه
بقرا مراجعت فرمود و از آنجا بشکوان ... یکدو روز آن اراضی ... کرده و راه تبریز بر گرفت

خان با او حضرت شهریار را رهنمون بود و درباره‌ی خدمت او نواخت و ساده مورد نواخت و نوازش شد و چون
علی خان چند روز [illegible] از جراحتی عظیم یافته بود در حبس [illegible] خان جاوید گشت و نایب السلطنه فرمود تا
او را جسد [illegible] حمل داده در آنجا [illegible] امیرخان قاجار عریضه به حضرت نایب السلطنه رسید که مصطفی خان کشتن
ربیع وحشت اکراد شکاک و [illegible] پیش آهون بود و خود [illegible] است که حرم [illegible] فتح [illegible] خان [illegible]
[illegible] چون باشد نایب السلطنه لشکر از آن طور [illegible] قدم [illegible] انکار [illegible] آن جماعت را در
عدد لشکریان بر داشت پس آن [illegible] شد که شحنه لشکری از [illegible] لکری فراهم کرده واز
[illegible] آثار مطالب [illegible] جماعت [illegible] اوج روی کرد [illegible]
مرحوم [illegible] آمد در [illegible] ... [illegible] آغا [illegible]
شیخ الاسلام خوی که رسول [illegible] بود [illegible] جلوس [illegible] از اینکه [illegible] مراجعت [illegible] کرد و
از آن سوی چون سپاهی دولت انگلیس معلوم کردند که ناپلیون پادشاه فرانسه طریق مهر و مودت گرفته
و در میان ایشان سفرای متواتر [illegible] کردند که مبادا [illegible] استوار گردد و دوری [illegible] آمد که پادشاه
ایران ناپلیون را [illegible] خود [illegible] گشاده دارد [illegible] مملکت هندوستان [illegible] گذار [illegible]
جنرال ملکم بهادر را سفیر ایران [illegible] دولت را [illegible] کرد که اگر شهریار ایران [illegible] ناپلیون
[illegible] سفرا [illegible] خویش نگذارد [illegible] دولت انگلیس [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] شهریار ایران اگر [illegible] ناپلیون و سفرا و جنرال غاردان خان را
شاید [illegible] سلطنت [illegible] جنرال غاردان [illegible] ملکم بهادر
[illegible] دولت [illegible] که [illegible] دولت انگلیس [illegible] آن مملکت اتحاد و
با دولت ایران [illegible]
در دولت [illegible] سفارت ایران [illegible] کرم خان [illegible]
ایران [illegible]
[illegible] بود [illegible] شاه [illegible] ایران فتحعلی شاه
[illegible] ایران [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible] که
[illegible] دولت انگلیس [illegible] سفارت ایران [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible]
آنکه [illegible] جنرال غاردان [illegible]
[illegible] غاردان [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] جنرال غاردان [illegible] آنکه غاردان [illegible] ناپلیون

بالجمله بار دیگر دیدار کند و عقد موالات استوار فرماید تا سخن از بیرون شدن روسیان از ممالک گرجستان
سخن کند جز آنکه پادشاه روسیه را دیدار کرد و کار ایران و گرجستان در دست و پیمان شکست دوم آنکه
عباس میرزا از قتل کدویچ خواستار مصالحه آمد و تحمل محتوم سپهر و موسی لاشاز رایت خویش مامور گشت کدویچ از سر
احکام مصالحت تمرد ساخت سیم آنکه کدویچ از اقطاع ایران بیرون گشت جعفر خان را امید وار بیم
داد که این قلعه را که کدویچ مکشاده و سر خویش گیرید و اگر جان و مال بر سر این کار خواهید گذاشت آنکه موسی
ورووی که آمور کار نظام جدید بود و موسی لامی که مهندس یک دانست و این دو از همراهان عامدان بود و در
آذربایجان تعلیم مهندسی و رسوم نظام اشتغال داشتند هنگام ناخوشی کدویچ و استعمال نوایر حرب دست بر
تعلیم باز داشتند و گفتند عباس میرزا از طهران ما را حکم فرستاده که دست از خدمت واحات نا لی ایران باز
داریم از این روی که میان دولتین روس و فرانسه نواحی دوری و اتحاد محکم است و نتوان هوای مواقعت
ایرانیان مخالف روسیان کرد چهارم آنکه عسکرخان افشار ارومی که سفیر فرانسه گشت ناپلیون جانب
جهات ایران را مهمل گذاشته و در روزگار رئیت که اصلاح امور روس را تسویه وقت معلق داشته عباس میرزا چون
اصغای این کلمات کرد و از خواجه ایستکه متفرد این صواب باشد چاره باید گفت سخن شما بر صدق است اگر چه بیرون
شدن روسیان از اراضی ایران صورت نبست لاکن از اعداد آلات حرب مضایقت نرود و دیگر باره حکم
سپرد که سی هزار قبضه تفنگ و دیگر ادوات که بکار حرکت آید در عرض اندک تسلیم کارداران نایب السلطنه دارد
و اگر این جمله از آنچه گفتی و تقصانی باید آید دیگر طمع دوستی بدولت ایران رسند و بماز مملکت خویش
شود و این هنگام حکم شد که سپهر فرد و حسن اعیان دولت ایران بجانب فارس و شیراز بازوارند و
در دو کاری میرزا اصفهانی جهان پذیر باشند اگر عباس میرزا کفتار را بکردار موافق کند متوقف تهران است و
اگر نه سپهر فرد و حسن را دور آرند و عباس میرزا را برسند و سخن براین نهادند و شهریار تا جدار علی محمد خان حاکم
استرآباد را که یوزباشی غلامان بود و میرزا بابی سرهنگ فرد و حسن روانه شیراز فرمود و شاهزاده حسینعلی میرزا
فرمانگذار مملکت فارس محمد زکیخان نوری را با او مامور ساخت تا سپهر فرد و حسن را رسید روز بشهر و امکانات تمام
شیراز آورده و بس از ایامی چند میرزا بابی علی محمد خان حاکم تا اصفهان کوچ داد و در کاریزی
توقف کرد و از آنچه جاگذار او عهد بود و موسی جونی آمده بود حکم آنکه تا ناپلیون او را طلب کند و اجازت مراجعت
و هر تا مملکت فرانسه ندادست و موسی ژوبر را در طهران که اشتغال مهمات دولت ایران گفتند توقف
تو در طهران در رسیدن سفیر انگلیس موجب زیادتی ساخته چنانکه در پایه تخت سلاطین آل عثمان از مهر دو لتی
سفیری دار هر مملکتی سفیری اقامت داشت عباس میرزا احوال اصل اوقی که داشت و ستابان رده راه تبریز
بر داشت و در آنجا نیز از تفصیل آن استان نایب السلطنه اعراض کرده سفیر فرانسه را تعلیم عزیمت داد و از کارداران
نایب السلطنه هر چه تعلق داشت توقف گشت ناچار نایب السلطنه شفیعخان موریرا بمهمانداری او مامور ساخت بود و او
از هم پاشایان عثمانی از راه تفلیس بدار خرابه گشت و موسی لاشاز در روز بیرون تفلیس که داشت عهد از بیرون
شدن عباس میرزا پیوسته موسی لاشاز از ورود لشکر روس تفلیس و حشمت ایشان مکاتب موسی ژوبر این مکتوب

نکرد

منکر و واهی بود لذا [illegible] سفارت ایران و احکام سفارت [illegible] مامور [illegible] کشت اما از آنسوی چون
[illegible] که [illegible] در طلب [illegible] نموده بود از شهرها را ایران مرخص انصراف
[illegible] آگاه [illegible] عسکر خان را احاطه ساخت فرمود
چون کار [illegible] آمد [illegible] احکام امر که با پادشاه ایران [illegible] که کار
[illegible] مراجعت [illegible] چند عسکر ها را رخصت انصراف فرمود [illegible]
شهرها را ایران [illegible] عسکر خان [illegible] دار الخلافه طهران آمد
[illegible] مراجعت [illegible] از آنسوی [illegible] بیرون شدن [illegible]
شهرها را ایران حکم [illegible] از اصفهان [illegible] طهران حرکت داده [illegible] شهر
[illegible] طهران [illegible] حاجی محمد حسن خان
امین الدوله [illegible] پیشکار [illegible] شهرها [illegible] پادشاه [illegible]
یک [illegible] چهار [illegible] هر کس [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] اشعار [illegible]
آسایش [illegible] شاهنشاه [illegible] سفارت [illegible]
[illegible] حاجی [illegible]
[illegible] محمد [illegible] شیخ [illegible] اصفهانی و میرزا ابو القاسم
[illegible] کاشان و اصفهان
[illegible] حاجی ملا احمد نراقی کاشانی [illegible] ایران بود و شیخ جعفر و آقا سید علی
و میرزا ابو القاسم و حاجی میر محمد حسین سلطان العلما [illegible] امام جمعه اصفهان و ملا علی اکبر اصفهانی و دیگر علما و
فقهای ممالک محروسه هر یک رساله [illegible] جهاد [illegible]
[illegible]
[illegible] رساله
جهادیه [illegible]
ایران [illegible]
[illegible] فرمود
چون [illegible] دولت ایران [illegible]
و شاهزاده محمد ولی میرزا [illegible] و شاهزاده [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible] حاجی محمد حسن خان

بیرون آمدند و دولتها را طلوع اتفاق با دولت عثمانیه و خراج سیصد تومان را هر سال در هر زمان در این وقایع حادثه شد که از آن
مخبر پیمان میان دو ساقی فقها و مردم حال در و روی بیشتر شد که کس نداشت که حاصل بود و کمی شد
تمام این شرح حال بود و حال بود سالی از دولت روی تا دادی می‌نهادند

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری و مأمور شدن شاهزادگان به حکومت ولایات

در سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری روز شنبه چهارم صفر تحویل حمل شد و آنگاه روز به آید قانون را
حضرت ظل الهی گرامی داشت و جشن نوروز در تهران تاجدار شاه و شاهزاده ولیعهد عباس میرزا را حکمرانی مملکت
داشت و میرزا محمد شفیع را که از امنای خاص اختصاص است در رزم و شرق و دست بود و وزارت وی داشت
شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا را حکومت بروجرد و حکمرانی کرمانشاه داشت و میرزا علی اکبر ایلچی را
کارگزار بیشتر محمد کارگزار شاهزاده حسینعلی خان بود و فرمان وزارت وی داد و شاهزاده شیخعلی میرزا که تاج
الملوک لقب داشت و ارومی را به شیخعلی خان را منصب نیابت و خاصه ملایر و تویسرکان و آن نواحی را
مسوس تاختی و حاجی میرزا اسمعیل استرآبادی را که یکچند از رتبت نظارت و دیوان اعلی داشت
وزارت آن بر کاشت و شاهزاده حسنعلی میرزا را به سامان دارالخلافه طهران و حکومت مملکت بسطام و جاجرم
و قبایل بر کالان که کلان مور و نواحی و نوازش فرمود و میرزا موسی نایب که از ... بیدارت بود و برای
صاحب و فکری شغف سپهسالاری و شود و برکات ایران و وزارت نیابت این هنگام در حضرت شهریار کشور
افتاد که چون کدوج در تعمیر ایروان سپاه و حوش را معروض تدبیر آورد و امیر اطور روس و از محل خود ساقط
فرمود و در طور منصوب داد که سهام و شجاعت موصوف است سرداری کرجستان داد و در رزم مستمالان
نامور تاموری شهریار ایران حکم داد تا سپاهیان آتش تو بدوست شاهزاده محمد علی میرزا امیر لشکرهای خود را
کرمانشاهان کوچ داده و در حمص سلطانیه حاضر رکاب گردد آنگاه دو جنگ فرمود که برسالت دولت انگریز تعیین
نامزد شود و از این روی که چون سرهرفورد جونس سفیر ایران گشت همان لکهد و بیست هزار تومان مثال داشت که
دولت انگلیس بعهد گرفته تسلیم امنای دولت ایران سازد تا از بهر اعداد سپاه و سازمانی روسیان مدد و سه

باشد چون سرهرفورد جونس هنگام حضور فرمانفرمای هندوستان بر آن دیار گمارد او را نجده و خاطر شد و این زر را
نفرستاد که آن سرهرفورد جونس تسلیم نداشت و چون امنای حکم دولت انگریز برد ای لازم بود و حکم نها در اداء
حرف کپنی برسالت بر کاشت سرهرفورد جونس را که ایلچی آورده حاضر شد و از دولت ایران خواستار آمد
تا یکی بسفارت سفر لندن کند و در تعیین سفیر و امضای عهدنامه و اجرای در رحمن را ملاحرم نمود استخاره
حاجی محمد حسین خان امین الدوله حاجی میرزا ابوالحسن خواهر زاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله حضرت
شهریار ملقب خانی مفتخر شد و سفیر دارالملک لندن گشت و از تسوقات زشتهای مروارید و ملوانات کبیر
و قرطه ها و در هر مرصع و نفیس اشیاء دیگر مصحوب او آمد و در عشر اول ربیع الثانی از طریق روم ایلی راه
لندن برداشت و مکتوبی دوستانه از بهر سلطان مصطفی که این هنگام سلطنت روم داشت برقم شد
آنگاه شاهنشاه ایران از طهران خیمه بیرون زد و روز جمعه بیستم ربیع الآخر چمن کالان را که اشت و نشیمن
لشکرگاه

لشکرگاه اکراد آمده مصطفی خان [illegible] را که از جده و پدر حکومت [illegible] داشت [illegible]
[illegible] سال ایام حضرت [illegible] در قلعه خویش [illegible]
[illegible] و برادر محمد ولی میرزا [illegible] و کلاه [illegible] بدرگاه
پادشاهی فرستاده شهریار نامدار [illegible] و حکم داد [illegible] امیر [illegible]
[illegible] نمود [illegible] شاهزاده محمدعلی میرزا
[illegible] میرزا [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] شهریار نامدار محمدعلی میرزا
[illegible] بیرون فرستاده [illegible] نایب السلطنه عباس میرزا
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شهریار [illegible] نایب السلطنه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible]
[illegible] لشکری [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکری [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] حکم داد [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده محمدعلی میرزا [illegible] هزار سواره و
پیاده [illegible] و محمدعلی خان [illegible]
شاهسون [illegible] احمد خان [illegible] و مطلب خان سرکرده [illegible] لشکر [illegible]
ملتزم رکاب [illegible] نایب السلطنه عباس میرزا [illegible]
تا در آن نواحی [illegible] محمدعلی میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] شهریار ایران [illegible] کوچ داده [illegible]
[illegible] شاهزاده محمدعلی میرزا [illegible] حسن خان [illegible]
[illegible] آمد [illegible] اسمعیل خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از ایران کوچ داده [illegible]

حرب در حضرت شهریار مشاهده نکرده بود لاجرم چنین مصلحت بر خاک نهاد و شجاعت اسمعیل خان دلالت ایشان بود
و سستی گشت و نقی بیگ سرحلوکه بود او آزرده و خلاف بر روسیان مسدود داشت مورد اشفاق و الطاف شد
بعضی از قبایل که در طغیان و عصیان ثابت و راسخ بودند عرصه نهب و غارت گشتند آنگاه شاهزاده محمدعلی میرزا عزم
کرده و نصرت یافته باز شتافت و در کنار قراسوی ایروان لشکرگاه ساخت تا آنگاه که نایب السلطنه را
نزول کرده و یکدیگر را دیدار کرده و در دیدار یکدیگر شاد خوار گشتند آنگاه از ایروان شتاب کرده و دولتی
سراپرده محمدشاهی دشت گشت و نصرت یافته گرمانشاه بازشتافت آنگاه نایب السلطنه با انبوهی لشکر چند روز در
چمن کمتر توقف فرموده ابوالفتح خان جوانشیر را با مردان دلیر مامور ساخت که تاختن بر قراباغ و نواحی قپان و
معبر را مستاصل ساخته از در اطاعت بدارد و جمعی از سواره شاهسون را که ده هزار گوی پیرون تاخت که سپاه
روسی را معبری کسند و جمعی از پیش جماعت شاهسون در کنار آمده نعشی گروهی از روسیان دو چار شدند
و پیکر دارا اتباد ند بر حم تیغ و خنجر و شمشیر جنگی مردانه کرده و تمامت روسیان را مقتول ساختند و سرهای
ایشان را سرداران های عراده حمل داده به درگاه شهریار فرستادند آنگاه نایب السلطنه از لشکرگاه کوچ داده و از طریق
اردوباد که معبر تنگ بود تا نخجوان براند و در آنجا لولکوبیک با روس و بردی و دیگر صاحبان منصب میخاییل میرزا و زاده
طومصوف بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مکتوبی از صلح انگریزیش که رایده بشرح آنکه اگر بعضی از حدود
ایران بدولت روس تفویض شود و در ازای آن مملکت ارزن الروم و بعضی دیگر حدود عثمانیه که
با ممالک ایران پیوسته است عقباد و رستین ایران و روس مفتوح و معوض داریم و اگر سعی ایران نبودیکت
امیرالملوک روس مامور کرده کار مصالحه با انجام رسد نایب السلطنه ایلچی را مامور به تبریز فرمود و نامه ایلچی را
ارسال حضرت پادشاه داشت تا هرچه حکم شود روا دارند و خود از نخجوان سفر کرده پیش گرفت و با قلت آذوقه
و صعوبت طریق و سورت سرما طی مسافت کرده در کنار نزول فرمود و پیر قلیجان قاجار و حاجی محمدخان
قراگوزلو را با فوجی از سپاه نظام قبایل کنجه پیرون تاخت و خود پیر حسین گرد و سکنه آن اراضی را طلبیده به دیدار
چون این مهم به کرده و کروه به حضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد الطاف گشتند از آن سوی چون لولکوبیک حضرت
قبایل را در انقیاد نایب السلطنه دید و سکون خویش را در میان ایشان بیرون روش تابع ملاحظه لاجرم تحصیل تمام
پیرون شتافت و امیرخان قاجار بر حسب فرمان تا حوالی شهر گنجه اطفال و بعضی از روسیان که با او دو چار شدند
طعمه شمشیر آبدار ساخت و ارامنه که ساکن قسطنطیه بود به بیم داده که اگر از اسامی دولت علیه ساحل شوند که
بیاریم آنگاه امیرخان با حضرت شدند و ایوقت مسموع نایب السلطنه افتاد که لعدار مراجعت شاهزاده محمدعلی میرزا
طومصوف دل قوی کرده ساخته حرکت شد ایت و در نواحی گنجه در اراضی کن لشکرگاه ساخته لولکوبیک
و شالسیس سرحد پیوسته با تمامت لشکر روس بر مراقیم عسکر بیم داد و چون ابرو اهنگ ارامنه که در قلعه های
دست شد با امیرخان آنگاه و شداید سرما خورش داشت لعدار اهنگ ای حضر نایب السلطنه دل بر جنگ نهاد و
با اینکه لشکر او ز رشته دشمن سرمی کمتر بود و آخر روز آتش را فراخی کرد داشت و حمه قلیجان قوانمور را اعتراضات
با در داشت و خود آهنگ حرکت طومصوف را بیشتر ساخته و تمامت سپاه بیشتر گرفت و از آن سوی پیروزی یافتا

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

[illegible] عزم محمد علی میرزا [illegible] حرکت شده و میان ایشان مسافت [illegible] و لشکر [illegible] شد [illegible]
طور مصروف کردند و از سواره و پیاده [illegible] با توپخانه بقصد [illegible] چون راه [illegible] کردند
امرا اسمعیل خان بیات را که طلایه لشکر بود از دور [illegible] و [illegible] مردان [illegible] کردند که
[illegible] ایشان بیرون [illegible] لاجرم [illegible] معصوم و طرف [illegible] نمودند چون
سپیده بر دمید و آفتاب علم برکشید طور مصروف در مصالحه و مداهنه بیرون شد و کس بحضرت نایب السلطنه
فرستاده [illegible] معاهده نهاد که با دولت ایران [illegible] باشد و طرف جدال نپوید [illegible]
فرمان [illegible] روز دیگر لشکر روس [illegible] گرجستان برداشت [illegible] الوسی
که دولتخواه ایران بود بطرف ایروان [illegible] نایب السلطنه بسوی ایروان کوچ داد و [illegible] هنگام شاهزاده
محمد علی میرزا در نواحی ایروان جای داشت [illegible] معسکر [illegible] کردند و
فرستادگان طور مصروف را که در [illegible] توقف فرموده بود [illegible] داشت [illegible] کرده [illegible]
آنگاه محمد علی میرزا چنانکه مذکور شد روانه حضرت شهریار گشت و نایب السلطنه با ایروان آمد و حسین خان را
در آنجا [illegible] و از جانب دیگر فتح الله خان [illegible] چنانکه گفته آمد با [illegible] سواره [illegible] روزی چند در اردبیل
توقف نموده [illegible] شاهسون که [illegible] هنگام [illegible] طرف [illegible]
تا آنگاه که [illegible] سواران شاهسون [illegible] نایب السلطنه [illegible]
مصطفی خان طالش [illegible] و دل با روسیان داده لاجرم [illegible] فتح الله خان [illegible]
که [illegible] روانه درگاه پادشاه [illegible] مصطفی خان طالش [illegible]
مصطفی خان از این هنگام [illegible] طالش را با اموال و اثقال [illegible]
[illegible] حسین خان [illegible] لشکر [illegible] هاشم خان
شیروانی و علی خان [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] هاشم خان شیروانی را که لشکر ساخته [illegible] طالش [illegible]
بسوی فتح الله خان [illegible] لشکر [illegible] مصطفی خان [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible]
است [illegible] مصطفی خان هم در آنجا [illegible]
[illegible] مصطفی خان شیروانی [illegible]
[illegible] عمر سلطان که [illegible] شیروان [illegible] مصطفی خان
شیروانی و مصطفی خان طالش [illegible] مصطفی خان طالش [illegible]
[illegible] مصطفی خان شیروانی [illegible] عمر سلطان [illegible]
[illegible] شاهنشاه ایران [illegible] خان سرکرده
هزاره [illegible] فتح الله خان [illegible] مصطفی خان طالش [illegible] مصطفی خان

بمالک

پیمان شکسته شد و هر روز از عشیرت او و دیگر مردم طالش یک یک و دو دو فرار کرده به رکاب فرج الله خان
آمدند و شیخ حاشیر والی بر خود بسیج سپاه نمود و از آنسوی ژنرالهای محاصره میر بسیار در روز نکرده در آمد تا کسر م
مصطفی خان براو هجومی عظیم نکرد و کس نزد فرج الله خان فرستاده و سلطنت استیلای عشایر فرج الله خان اسیمی به اعراق
داشت و بر حسب فرمان شاهنشاه میرزا بزرگ در بر نایب السلطنه طریق طالش برداشت و در لنکران
امیرکونه یکی هم مصطفی خان بدیده او شد و عقیدت مصطفی خان را استوار نمود آنگاه میرزا بزرگ مجلسی دیوان
رفته مصطفی خان را خاطر جمع داشت تا کرا طاعت را از میان استوار کرد و از آنجا باز گشت
فرج الله خان را با لشکر مراجعت فرمود و در این وقت اقامتی یک کرجی فرستاده و والی اخته و کس
با جمعی از اعیان اخته بدرگاه پیوستند و خواستار اعانت و حمایت بودند تا از شر روسیان محفوظ باشند
شهریار تاجدار ایشان را خورسند ساخت نایب السلطنه را فرمان داد که از اعانت ایشان دست باز ندارد
مع القصه چون این کارها پرداخته شد نایب السلطنه به درگاه آمد و شهریار تاجدار روز دهم رمضان از
چمن اوجان طریق طهران گرفت و در عشر آخر رمضان بدارالخلافه در آمد میرزا بزرگ در پیش نایب السلطنه
که از مرکب بود در این هنگام از اراکین دولت خواستار شد که وزارت نایب السلطنه با میرزا حسن فرزند
اکبرش مفوض گردد شهریار مقبول افتاد و بر حسب فرمان میرزا حسن بوزارت نایب السلطنه سربلند گشت
و میرزا بزرگ به ساحت وزارت دیوان اعلی لقب قایم مقامی بلند آوازه شد و با اطلاع خاطر حضرت
انصراف حاصل نموده تا در پایتخت آمد و این هنگام مولکویک نارد ویردی از قبل طومار صورت درگاه
نایب السلطنه آمد و مکتوب طومار صورت رسانید بدین شرح که امپراطور روسیه مرا مامور داشته که
اگر اولیای دولت ایران مایل باشند با ایشان کار به مصالحه کنم اکنون اگر کارگزاران ایران هم طریق تردد را
کشاده دارند روا باشد که یکباره باب منافقت مسدود شود و اینک مرا با میرزا شفیع صدراعظم اگر
با میرزا بزرگ نایب دیوان دیداری و اجتماعی که در حدود مملکت یکدیگر را دریابیم و قواعد دوستی
و شرایط مصالحه را استوار سازیم نایب السلطنه صورت حال را معروض حضرت سلطنت داشت و بر حسب
امر جواب مکتوب بدینگونه کرد که میرزا شفیع صدراعظم از ملازمت رکاب دور نشود اما لاکن میرزا بزرگ
قایم مقام بعد از رسیدن نوروز برای قرار متارکه و تنظیم قرارداد عهد ایشان در حدود سفر خواهد کرد و
یکدیگر را دیدار خواهند نمود و سرمایه دوستی را در حدود و ثغور ایران از متارکت با روسیان خویشتن داری
کنند نارد ویردی مکتوب نایب السلطنه را بدیک طومار صورت فرستاد و خود در تبریز توقف نمود در این ایام
حسیان افتاد که جماعتی از اقلاع شیروان سواحی معاش قتل کرده و بیست هزار سر گوسفند از قبایل قراباغ
واغ سپاه برده چون این سخن مکشوف شد نارد ویردی نظر مکتوب فرستاده و از این حادثه خجلت خویش را
خواهش نمود و طومار صورت در پاسخ نگاشت که بعضی از قبایل بی آگهی من بدینکار بی پرداخته اند
هنگام دیدار نایب السلطنه این سخن را مکشوف خواهیم داشت از پس این حدیث معلوم گشت که جمعی
از لشکر روس معاهده دار و معبری قراباغ شده اند که تا این وقت در تحت فرمان ابو الفتح خان جوانشیر

بود دیگر باره [illegible] و سرحد تبریز را بشخص موصوف تفویض کرده و حکم داد تا روسیه از سرحد ایروان بیرون شدند
و هم در این سال ترکمانان که در ترکستان و اطراف مسکن داشتند دیگر باره در معابر مسلمانان آغاز
ترکتازی نهادند شاهزاده محمد ولی میرزا امرای خراسان را ملتزم رکاب ساخته بلشکرهای قراولان حمله برده
روزها با اهل ایشان پیوسته [illegible] و همه اطراف [illegible] الغرض [illegible] ده آورده بسیار
کس از ترکمانان را طعمهٔ شمشیر و فراوان اسیر ساخته و [illegible] بهره لشکریان کرد که از جمله [illegible]
سرکوب شده بود و کلههای کران [illegible] ایشان بدرگاه پادشاه فرستاد و مورد فضل و احسان
آمد و هم در این سال میرزا رضاقلی نوائی صاحب دیوان ایالت و وزارت ملک خراسان مخصوص شد
و میرزا عبدالوهاب اصفهانی که معتمدالدوله ملقب شد منشی الممالک گشت و هم در این سال مردم ساکن
[illegible] که از توابع لار است [illegible] عبدالله خان که حکومت لار داشت طریق مخالفت
سپرد و چون این خبر بشاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس رسید صادق خان دولو قاجار را با
فوجی [illegible] ایشان فرستاد و چون آن جماعت را استطاعت نماند طریق فرار پیش داشته جماعت عرب
[illegible] که ساکن صحاری عمان بودند پیوسته شدند صادق خان [illegible] ایشان شتافت و آن جماعت را در
[illegible] لشکر را در صف ساخته جنگ در انداختند صادق خان حمله
[illegible] جماعت عرب چنان دانست که خصم از جلو طرف هزیمت گرفت [illegible]
آمدن [illegible] آتش [illegible] چندانکه کار [illegible]
این هنگام صادق خان با مردان خود [illegible] و چون [illegible] آمده [illegible]
آن لشکر را [illegible] و جهانگیری [illegible] لار سپرده [illegible]
و در این سال سفیر [illegible] که امیر حاجی محمد حسین امین الدوله بود مراجعت نمود [illegible]
ملاقات [illegible] پیشکش و عرایض رسید و مورد الطاف [illegible] شد و مراجعت کرد
و هم در این سال شهریار [illegible] میرزا [illegible] قائم مقام را [illegible] حضرت کرده [illegible] و بیست هزار تومان
تسلیم او کرده [illegible] استوار [illegible] و آنجا [illegible] شهریار [illegible]
[illegible] و تماشای کاشان [illegible] و در عشر آخر [illegible] بدار الخلافه [illegible]

وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و پنج هجری و ملاقات قائم مقام با سردار روسیه

روز چهارشنبه پانزدهم شهر صفر سنه یکهزار و دویست و بیست و پنج هجری چون چهار ساعت و چهل و شش دقیقه
از روز [illegible] گذشت آفتاب [illegible] حمل [illegible] و شهریار [illegible] جلوس
[illegible] شاهزادگان [illegible] که در [illegible] ممالک جای داشتند [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] مخالف [illegible] صادر [illegible]
پارس [illegible] قائم مقام وزارت کبری [illegible]
[illegible] مکشوف شد که [illegible]

هنگام سلیمان خان لزگی در موافقت بیرون شده و خود بدیدار آمده و در مجلس ملاقات و
مصافات شاد و دل آسوده گشت ساخته بجهت روانه تفلیس داشت نایب السلطنه قایم مقام را فرمود که خلف وعده در
کیش کرم روا نباشد ایشان را نیک در دست باید داشت و اگر طرار حیلت و نیرنگ کند با علما ایشکه خادم
خدمت دارایی ساخته حکمت و نمایش با الحلاوه قایم مقام راه برگرفت و طوق مصوف بعد از تفتیش چند جای و تجدید
رای از آسوده لشکران مکان منتقل ساخت و قایم مقام به اکتشاف سالار ده نام دولت ایران برافراخت و
طوق مصوف بعد از بهره شدن و فروتنی کردن فرود شد بی آنکه هم نشسته شد و مشیر دو دولت بر خوانده کیش
در درجه صلاح بر آمده و نامه دار مهر مشارکه نگارنده و هر دو دولت را در نگارش برابر نهاد و در این وقت
معلوم شد که در حین توقف نایب السلطنه در عسکران موج گاموز تحریر مقرری شده و قایم مقام از طوق مصوف
سبب پرسید در پاسخ گفت چون قبل از مشارکه پاشا روس کری در اراضی مقرری کرده و پسر مقرری از توابع
قراباغ است روا باشد که اسای دولت ایران سخن از آن نکشند لاجرم این سخن ثمره در میان مصالحه افتاد
و دیگر آنکه طوق مصوف مکشوف داشت که بعد از مصالحه با ایران آهنگ مبارزت روسیان دارم هم لشکری از
اراضی حقه و فارس مملکت روم خواهیم بر وی گماریم مشارکه آنست که از ایرانیان مدتیان مدد شود و این شرط
یکباره قواعد مشارکه و مصالحه را متزلزل ساخت زیرا که در میان دولت ایران و آل عثمان این شرط
استوار بود که در صلح و جنگ هر دو دولت همدست و همعهد ایشان نشوند با الجمله نایب السلطنه را
حضرت نایب السلطنه صورت حال را بار نمود و در حسب مرتبت مشارکه گفت و آهنگ مراجعت کرد و
طوق مصوف نیز لشکر مشایعت کرده باز پس شد و ابوالفتح خان جوانشیر چون از اراضی مقرر برای ریاست
در سکنه آمد با بر ادقاطیس قنات و نواحی عشیره را کوچ داده مدتی با اعراس سیم فرمود نایب السلطنه
حکومت ورزارا با رای مقرری مدد کرد اشت و قبایل قراباغ سکانه تحکیم و دیگر مملکت محروسه کوچ داده
و امیر لو خان کنجه حمید گرفت سواحی کنجه تا غش کرد بسیار کس رسالدات روسیه را مقتول ساخت و قبیله
ایرلوی کنجه را کوچ داده بطرف شهر و رود گان آورد و از آسوی شهریار تا جدار روز دوشنبه بیست
و هفتم ربیع الاول از طهران حمید بیرون رود و جمعه بیستم جمادی الاولی چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت
و شاهزاده علیشاه ل برادر اعیانی نایب السلطنه را مرجع روسیه جنگ و امارات مأمور فرمود و آسمیل خان دامغانی
و سرداران او در ذوالفقار خان و مطلب خان مسیر نار و سعان و سمنان و سوارهائی و جواهر لد مدعسی الملکی
ملتزم رکاب و شد سپس شاهزاده کوچ بر کوچ تا جمیس قرا باعلو تحکمان برامد و در آنجا برای دیدار نایب السلطنه
و صواب دیداو در کار جنگ مشت مع القصه بعد از بیرون شدن شاهزاده علیشاه ل شهریار تاجدار از چمن سلطانیه
کوچ داده در چمن اوجان بر نزول فرمود این هنگام نایب السلطنه در چمن دوگچیان جای داشت چون
خسرو رود موکب شهریار را اصغا نمود باستقبال بشتافت و بعد از تقبیل سده سلطنت رحمت صرف
یافته مکوحت آمد و علیشاه برادر و امارات ایروان ساخت و شاهزاده علیشاه آسمیل خان دامغانی را با جماعتی
کلام لو مأمور فرمود تا با نایب السلطنه رخصت و گروهی از روسیه را در میدان مباحرت سحاکت

[illegible]

الصدد

الحمد مدد و جود دارالسیاسه ... ساحل شمس الدین ... و طوایف کمرو و سراق و ... پلیس بیرون شد
و در همه وکیه مواشی ... چپش ... فراوان ... مسهوت ... و پلیس ... امواج ... و ... بهرحال ... درآمده
و ساکنین ... ایشان ... شده ... دیگر ... مصوف ... طرف ... مراجعت ... علیش
... میرزا محمد علی ... کاشی و ... شاهزاده و علمای ... حضرت شهریار ... آورده ... ای او
... السلطنه علی ... شاهزاده ... روانه ... شهریار ... حسام ... الحکم بهادر ... دولت انگلیس حضرت
شهریار ... پیش ... شد که میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفارت ... مامور گشت
معلوم کنند که رسول دولت ایران سرهرفورد جونس ... الحکم بهادر ... بود اگرچه ... ست
... کارداران دولت ... بود ... چون الحکم بهادر ... فرمانفرمای هند ... در
... شهریار ... سلطنت ... نگاه ... لاجرم ...
کشوری ... پیش ... الحکم بهادر ... کوچ داده در
... جمادی الاولی ... دولت ... سلطان ... درگاه پادشاه ... ساخت ...
... پیش ... انگلیس ... دیگر ... درگاه ...
و دیگر کارهای جنگ ... انگریز ... درگاه ... ساخت ...
... شهریار ... ایشان ... گشته ... و دیگر
... سرهرفورد جونس ... الحکم بهادر ... میرزا ابوالحسن خان
... که سرهرفورد جونس ... دولت انگریز مامور شده ... الحکم ... انگلیس
... ایران ... الحکم بهادر ... الحکم بهادر ... شهریار ... ساخته
جهت مراجعت ... ایشان ...
سلیمان ... حسینعلی خان ... حضرت شهریار ... شیخعلی خان ...
عریضه ... حضور ... سرداری ... قتل ... شود
و شیخعلی خان ... شهریار ... اتفاق مصطفی خان ... شروانی ... طلب
... لشکر ... شهریار ... اسمعیل ...
... ابراهیم خان ... لشکری ... قرار ... اکراد ...
... قصور ... اراضی ...
... ابراهیم خان ...
... صدق ... عزیمت ... اراضی ...
... بزرگ ... آن ... و دیگر ...
... حکم شهریار ...
... آمده میرزا بزرگ ... حضرت شهریار

[illegible]

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

سنه ۱۲۳۱

به تعجیل ساق ... و بسپرد درکار قراجه داغ دور ... رقوم دست بنشستند ... امراء آسیا خان [illegible]
... [illegible] رسیده آنجا مرتضی ... بعد ... و قراجه داغ با شان حاجی محمد خان قراگوزلو ... آنجا حتی
قراچه داغ ... آسایش عمر کرده ... شیر مهدیقلی خان ... که در قلعه عسکران جای
... دوریکت کرده ... بر قلعه یافت ... که فتح آن حصن ... توان
لاجرم او را نگاه داشت ... آهنگ ایل ... بود با ایلکای ...
خان ... های مردی ... فرسود لشکریان ... و هر چه از صامت و ناطق ...
و ... آنجا و مرتضی قلیخان ... و جماعت چلبیانلو را که ...
های ... طریق ... تصمیم مسیر ... و با شقاق ...
آنگاه ... صورت حال را معروض درگاه نایب السلطنه داشت ...
بود ... نایب السلطنه فرمود تا اسیران ... را حاجی محمد خان از لشکریان گرفته ... حاجی فرستاد
و در این سال ... های دولت عثمانی در قلع و قمع سلیمان پاشا ... بعداد ...
کارداران ایران ... چنانکه ... کار ... الحله رئیس الکتاب
که ... اسلامبول ... بعداد فرمود ... کرکوک و موصل
و قبایل اعراب ... بغداد ... لاجرم ... بغداد دست یافت ...
حراست سلیمان پاشا ... بغداد ...
و ... عبدالرحمن پاشا ... سلیمان پاشا ... نواحی بغداد ...
... سلیمان پاشا ... عریضه ... ایلچی ... فرستاد
شهریار ایران میرزا صادق وقایع نگار ... روانه فرمود ... وقایع نگار روانه
بغداد ... عبدالرحمن پاشا ... کرکوک و موصل ... بغداد ...
سلیمان پاشا با لشکر ... مدافعت ... حرکت ... بغداد ...
... سلیمان پاشا ... قرار ...
از ... اعراب ... شیخ ... و عربیت ...
... عبدالرحمن پاشا ... بغداد ... حالتی افندی ...
... میرزا صادق وقایع نگار ...
... بغداد ... حضرت شهریار ... حالتی افندی
از عبدالرحمن پاشا ... حاضر ... عبدالرحمن پاشا ...
... دولت ایران ...
...
ایران ... بغداد ... زمستان ...

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سنه

مرور کثرت شوکت پادشاهی در حرکت آمده غرهٔ شوال جنبش کرده در عصر آخر شوال به دار و طهران گشت
اکنون باز بیان روسیان آغاز کنیم چون طور مصنوف بازوان است که لشکر ایران از ایروان باز رسیدند ما
مردم خود را امیر احمد لشکرگاه کرد و سلیم پاشا که از پیش حکومت آنجا داشت و نوسیر پاشا شریف پاشا
و پسر حکومت احمد طریق ساز عت می سپرد و چون این مدرک خصومت کفه پیر جوشش را با لشکری لالوند
شریف پاشا فرستاد و خود نیز آماده کارزار گشت اما طور مصنوف تا ساعت قتل را رسیده دم بحکم نوریس بلده
احمد را مفتوح ساخته مدرون رفت ایمان شهر را مطلوبان و صولی بیک و شریف پاشا و دیگر لالوندان
عثمانی به سر روی شکست و استمال بسعت سان ساخته حرکات شده با دو ساعت بعد از طلوع مهر آنکس کس از فرو شده
بود در پایان کار طور مصنوف و لشکر روسیه منهزم شده با لکم رسیک بارس سید و حمد در نوبت
گروه دیگر باره اعداد پسر دیگر دوار چار سوی احمد نور شرا فکند سپاه عثمانی با رمرداد بکوشیدند
واین کرت چنان روسیان را باز پس گردید که لشکرگاه جوشش شوالیشد بارشد سلسلهٔ نظام ایشان
متفرق و متشتت گشت و بعد از مسافت چهار فرسنگ تکرار با قضا راهی کرمانشاه قصد شریف پاشا
صورت حال را معروض حضور نایب السلطنه داشت و لیعهد دولت ایران تکمر است بارس زر و یک قبضه
حضور مرصع جواهر نفیس برسم شریف پاشا کرده و دیگر لالوندان جانب را هرکس کلمی لائق فرس الطاف
ساخت و از آن سوی دیگر باره طور مصنوف با جماعتی از روسیه در حدود بایسرآچوق سفر کرده حیلی
قرار داده سلیمانیان را پیام فرستاد که اگر با ما مدارکی تواعد محبت و وداد استوار کرده و بیس
روم در روس بحمد کرده سلیمانیان با سلیمان گروهی از مردم بکش آنجه آهنگ ملاقات کرده است
که با مردم سرا طور مصنوف موافقه نهاد اما الکل بعد از ملاقات و معالات سلیمانیان را خود دشت
و مارفلس سید و هم روی جسد بر نکد شت که حکم داد با دور محبوس سازند ظفر لوزع بر مد سلیمانیان از
این معنی آگاه شد و چون شب برسید و مجلس شرب خمر ساخته گشت و کار ساختن باده دوری چند بپیمودند
بها حالتی از مجلس بیرون شد و در حال حالهٔ جوشش را دیگر گون ساخته و بیجا را ناشنا ساخته از دروازه شهر
بیرون تاخت و از آن سوی گرانی پس باده کشیده نور ریشه و ملا احمد عثمان ما نکشد و دو ربان سلیمان بیک
دوان یکی احمد را که خوابانیده بیش بود مدرکاه شهرها ایران رسول بود و خواستار شد که او را از ایرو رود در
مدد رسید ما کس جوشش را طور مصنوف بار خود مطمئن او معمول افتاد و در حسب فرمان شهر با حسینخان سردار
ایروان لشکر هزاره جمل و بهم و سار با امیر احمد شتافت و نه و از چند تن کاریل و قراقلی ان سردک
از ره سپار شده و خواستار آمدند که اگر صواب رای لوان میرزا والی را ده کرمانشاه را حکومت نصب
فرمائی باشد کار این سپار خطای روسیان روی رسانیده نیستیم و حسینخان بر حسب آرزوی ایشان لوان
میرزا را با ترک و سوار قراوان سپاه سه کاریل روان فرمود و او نیز ایروده رهای مردانه با روسیه بود
و از آن سوی در حدود مملکت آل عثمان سلیمان خان هر چند کرت با روسیان میدان ببازرت ساخت
و کار مبارزت راست کرده هم در پایان کار آن جماعت را از امیر احمد هزیمت کرده و یک قبضه

مش

حشم و روس ایشان نامدور بیست است که والی احتشام و بیچاره و بیاسوده ماندند این روی حسنخان سردار
چون چنان دید است که دیده‌بانان شریف پاشا در جمیع طرق و شوارع گروگان روس است شریعت سپاهیان را
در کار بطالت و فترت او اهمال گذاشت و ادراک رواج کار صلاح ملاعبهٔ قمار و خمر و مسامره دیدند بر اشتغال فرمود
روسیان این بدانستند و موافقت هم پیشی در کار لشکرگاه او دهان توپها را گشادند و آتش توپ‌ها باریدند
مردم اردو که در خانهٔ خواب خویش بی سلاح و ثیاب و بیشتر در خواب بودند عظیم در قلق و اضطراب افتادند
هر کس سر خویش گرفت و راه فرار برداشت پس روسیه تاختند و دست بنهب و غارت برافراختند میرزا
علینقی خان قدر نگین استرآبادی علاوه بر سرداری کرد خویشتن را برهانید توپهای آتشبار را بر دو وار تحرک
حرکت هم بکرد و بسیار کس بکشت و بسیار کس اسیر گرفت چندانکه لشکر روس شکسته شدند و از کنار لشکرگاه دگرباره
گرفت تا حسین خان سردار از پس این گیرودار اقامت مشکل افتاد ولی توانائی مراجعت کرده و دورادور حال
حضرت نایب السلطنه پیوست و دیگرباره احداد و کار کرده محمد بیک قاجار افشار سرهنگ قاسم بیک سرکرده
غلام پیشخدمتی برداشته در چپت و نیم شهر صیام قصد قرای کلیسیای چپکت ایلغار کرده بااینکه بیشتر از شوارع
و طرق آکنده برف و یخ بود و صورت سرما کمال شدت داشت در یکسان و رچپت و هشت فرسنگ
راه پیموده و در هشت فرسنگی چپکت فرود شدند و در آنجا لشکر را منظم کرده همراه برداشت و ساعت قبل از
سپیده‌دم بلشکرگاه حاجی قرار و کیت شد پس نخستین بپایید و هیچ تن از مردم خود را ناموس ساخت تا از لشکر و لشکر
روسیان خبری بر ایشان برسید و در پیرون لشکر روس مدتی سالدات را رخورده و همرود را نگاه
داشته بده و مردم سردار آورده و از دهشت لشکر خصم و راه آگاه و حشت شد پس حسین خان مانند شیر
عصا تاختن کرده و بر و کیت با مداد تکان لشکر رسید روسیان از این کین کسی آگهی یافتند از هر جانب
سر تافتند و از محاربت و مضاربت رواج گرفت و آتش توپ و تفنگ افروخته گشت ایرانیان از چهار سوی
یورش دادند و حمله افکندند و همگروه لشکر در آمدند و تمامت روسیان را تا تیغ بگذرانیدند و جمعی از آن لشکر
بقریه‌ای که با لشکر اتصال داشت در گریختند و در خانه‌های آن قریه پنهان شدند ایرانیان هم بدان قریه در رسیدند
و هر خانه را که در آن سالدات روسی بود آتش در زدند و خانه را با ایشان بسوختند و از ایشان نیز مقتول
ساختند و بسر زدند و احمال و اثقال ایشان را نهب و غارت برگرفتند و توپهای روسیان را بکشیدند
و دواب و احشام ایشان را برداشتند و زنان را با اسیران کوچ داده مراجعت کردند از لشکر دیگر که بر و کیت
حاجی قرار بود و دیگر روسیان بدنبال ایرانیان بیرون شدند نفع‌طمع عوض و آنکه کردند و اموال منهوب را
مسترد سازند چون لختی راه پیمودند علامان پیشخدمتی روی برتافته ایشان را دفع دادند و جمعی را مقتول نمودند
سردار کامروا و شاد خوار مراجعت کرده و سرهای روسیان را با اموال منهوبه بدرگاه نایب السلطنه فرستاد
و از خلعت آن حضرت سر افراشت از آن پس در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که روسیان علف
آذوقه از قرا باغ بقریهٔ شیخ آوند آورده و ذخیره کرده اند و از آنجا بمقری حمل میدهند فرمان کرد تا محمد بیک
قاجار سرهنگ با جماعت جانبازان و جبلی و علی از علامان پیشخدمتی تقدم عجل از رود ارس عبره کردند

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

۱۰۹

و در غرب روشن صبح و صورت حسن شمع هم با کرده ما کاه و دیگر شمع آویزه ده مدار حاجب اداره و دو دسته
پا و دو سر قرار کرده مبادا سالها سپاهی گرد و کنار شمع آوردند و برافروخته شد و با شمشک سپهر آورده در آمدند و دیگر مردم
سرو سکر سد دو شاه را هم دنیا ده ... بر سر خون گوسفند سر بریدند و گروهی در روی تکیه زده ها در رقص و خوش
پوشش داری می کردند ... ایران چند تکه تیر انداختند ... آتش بازی ...
... بسیار شده سرها ... سپاه ...
... کرده و ... چهار شعر مخروج و مجروح ...
... در دار الخلافه طهران ... شاه ایران ... شهریار ...
و چون در آن ... هزار و دویست ...
و مراجعت طهران فرموده ...
شده و روز دوم محرم وداع جهان گفت

وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری و عصر شاهی

روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر ... یکهزار و دویست و پنجاه ...
شش و ... فتحعلی شاه ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

ایران هرچه معبر روم خواستار شدند برخاست و در دولت‌های ... آزرده نتیجه خواهد بود ... پاشا یان
شهرزور را مضاف ممالک دولت ایران محسوب گردد و سردار بر تعداد ... و مطیع و منقاد ... آنگاه
سفرای روم را رخصت و نوازش فرمود و فرمان کرد که در آذربایجان در حضرت نایب السلطنه متوقف باشند
و موکب پادشاهی روز شنبه نهم جمادی الآخره از طهران در حرکت آمده یکشنبه ... رخت چمن سلطانیه مقرر
خیام شد و اسمعیل خان را ... برای جنگ روسیان مأمور تا در ... آنگاه در چمن سلطانیه برم
سور و سرور گسترده دختر میرزا محمدخان دولو قاجار را برای شاهزاده ... میرزا و دختر سلیمان خان قوانلو را
برای شاهزاده عبدالله میرزا عقد بستند بعد از آن ... خراسان ... رسید ... ما
پس از قتل صوفی اسلام چنانکه رقم شد بنجیده ... حاجی فیروز والی هرات فرمان بردار و باج گذار بود این
هنگام هوای ... و دوستی ... برای ... و ... عوریان ... شد ... آتش خراج
باز داشت شاهزاده محمدولی میرزا که والی مملکت خراسان بود لشکرهای ساخته روز شنبه بیست و ششم
جمادی الآخره از مشهد مقدس خیمه بیرون زد و تا ... که ... هرات است کوچ بر کوچ
و فرمان داد لشکریان نواحی و توابع هرات را پایمال ... ساختند ... حاجی فیروز ... آقا
ناچار از در مراجعت بیرون شد و خراج هرات را ... ملک حسین میرزا ... داده ... یک
شاهزاده فرستاد و از ... و طغیان خویش ... شاهزاده ... و مراجعت
فرمود و صورت حال را ... و حضرت شهریار فرستاد ... این فتح در عشر آخر شعبان در
چمن سلطانیه معروض درگاه سلطان ... هم در این سال عبدالرحمن پاشا حاکم شهرزور با جماعتی از
رئیس الکتاب که شرح حالش مرقوم شد ... پشت گشت و ... سلیمان پاشا ... کرد
و ... هرچه ... اراضی کوی و حریر را ... فرمان آورد آنگاه ... حالد پاشا
... حکومت داد و محمود ... پسر ... کوی و حریر بگماشت و احمد آقا ...
... با ... قلعه سردشت ... هنگام ... خان ... بل
... شاهزاده محمدعلی میرزا این معنی را معروض داشت شهریار ... نایب السلطنه
احمدخان مقدم ... خان حاکم ... اکبر ... و ... بیرون تاخت
آنگاه ... خان ... قاجار ... شهریار از طریق سردشت ... وقاسم خان ...
قوانلو ... خان و محمدحسن خان ... محمدخان ... یوسف خان ... و فرج الله خان
افشار ... خان ... لشکرهای ساخته ... گرد که ... شهریار
از چمن سلطانیه بیرون شده ... شاهزاده محمدعلی میرزا ... که از طریق ... شهر
زور ... کرمانشاهان ... و از آنجا ... شاهزاده ... شعبان ... راضی ...
... خالد پاشا ... عبدالرحمن پاشا سلامت ... شاهزاده ... و ...
... والی ... عبدالرحمن پاشا را ... دست ... داد ...

۱۰۸ ۹۹

فتح شاهزاده محمدولی میرزا ... هرات

... شاهزاده محمدعلی میرزا ... ولایات

شاهزاده آورده بود ایشان سیصد و قراول سپاه ایران از طوس پیاده و شاهزاده را رکاب کوچ داده در
کنار رود سبزوار لشکرگاه کردند و در آنجا برای استحکام مراکب خود در آنجا آهنگ شهر در کرده و اعیان
دیگر بود در جوار قاجار با نواحی سبزوار شیرگش سرکش و احمد خان آقا برادر عبدالرحمن پاشا
و آنگاه مردان کار را در مدار کنند و پسندیدن کار از پیش آن حصن محکم را گشاده اند و طرح قرار در دوش
عبدالرحمن پاشا سرباب درنگ نیاورده بازاحتی کوی و حرب گریخت و شاهزاده چون شهر را به ساحت
وارد ساخت همچنان از رعایای او بعدم تحمل و اطوار با قلعه کوی ساخت و او را بی مرمت امد چه او تمام ازماره کوه را
میدان قلعه گشاده داد و عبدالرحمن پاشا خویشتن را در دنبال مرگ بکر بست چار سبع و کفن حامل کرده حاضر درگاه
شاهزاده شد و پیشانی بر خاک نهاد و شاهزاده بر وی بخشود و جرمش را عفو و عفو داشت پس عبدالرحمن پاشا
شکرانه خزانه و جواهر از مفتوح و اشیاء پیشکش کاوس که را بعد درین و فرزند خود را گروگان طهرم کاو بست چه
ما در کرمانشاهان ساکن باشند و حکم ایالت خود را از شاهزاده گرفته و دیگر باره در آن بلدان و امصار فرمانگذار
گشت این احکام شاهزاده کرمانشاهان معاودت کرد و سرداران سپاه به درگاه پادشاه شدند شهریار
تاجدار چون سلطانیه کوچ داد روزی چند در چمن کمال آباد کرج فرود شد و میرزا شفیع صدراعظم نیز در
پادشاه از ابهر بود و از آنجا حرکت نموده جمعه هشتم شهر شوال وارد دارالخلافه گشت و اموت
خبر رسیدن سفیر انگلیس شمشیرکش ... پس مرقوم شد که میرزا ابوالحسن شیرازی سفارت لندن
ماموریت بعد از طی مسافت چون بدان ملک فرود شد سرگور اوزلی بارونت که از اعیان دولت
بود و سه سالی و جهان پدیری او را در کسب و ما شکاف تمامش بلدان در آورده با مساعی دولت انگلیس
که هر سالی سیصد فروختن بر کردن نهاده بود که هر ساله معادل یک صد و پنج هزار تومان برای
امداد جنگ روسیان با ایران برسید او هوف معادل هشتاد هزار تومان برقیمت درود و تحمل گردد
که سالی دویست هزار تومان تسلیم کارداران ایران کند و سالی یکهزار و پانصد تومان برد ... میرزا ابوالحسن
برقرار کردند که از دولت انگلیس هندوستان ماخوذ دارد آنگاه سرگور اوزلی بارونت را سفیر ایران ساخته
با اتفاق میرزا ابوالحسن خان مامور داشتند و ایشان کشتی در آب افکنده از دریای محیط ... رسیده لیکن
ایشان در فتنه تکرار با دچار لف ... از کعبه ... آمد بر دکن ساحل ...
با چار رخت محکم گشتند ... که از توابع ملک ... فرمان پادشاه برکنند
سر هدر کردند پادشاه پرگمر که از بیت ماپلون فرار کرده ... از حال ایشان آگاه شد
و جمعی را استقبال فرستاده ... شهر ... کرده و روزی چند مهمانی
... و چنان آورده ... امام ...
... شکر ... پادشاه پرگمر ...
... میرزا ابوالحسن خان ... پادشاه
...

[illegible]

بازگشت و دیگر باره کشتی در آب افکنده و برنشسته تا بندر بوشهر براندند چون کارگزاران درگاه آگاه شدند
برحسب فرمان شهریار ایران میرزا زکی مستوفی مازندرانی برای مهمانداری از طهران سفر کرده در بندر
بوشهر ایشان را دریافت و از آنجا تا دارالخلافه دست مهمانی و مهربانی را از دست نگذاشت چون راه نزدیک
کردند محمد علیخان قاجار قوانلو ایشیک آقاسی و میرزا محمد علیخان وزیر شاهزاده علیخان مأمور باستقبال
سفیر انگلیس شده او را بشهر درآوردند و در سرای حاجی محمد حسین خان امین الدوله جای دادند و سرگوراوزلی
مردی دانا بود و بزبان عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و فرانسه و روس سخن میکرد و خط ایشان را
می نوشت بالجمله روز جمعه بیست و هشتم شوال بار یافته حاضر درگاه شهریار شد و نامه پادشاه انگلیس که مشحون
بمعانی دوستی بود بداد نخستین یکقطعه الماس که بیست و پنج قیراط میزان داشت و بیست و چهار هزار تومان بهای
آن بود برای ربیت نامه علاقه کرده بودند و دیگر اشیاء نفیس بیش بها داشت و تحریر ربانی دقیقه
عذرخواه حقارت آن ارمغان آمد شهریار ایران فرمود این هدیه دوستی نه شایسته است و دیگر که اعظم اشیاء
جهان است بزرگتر سفیر اوست که در حسن سلوک و دانائی آداب ملوک نظیری تواند داشت و او را واجب
و نوازش درخور فرمود جهت انصراف را دستور داد و سرگوراوزلی پس از تقبیل آستان بسرای خویش آمد و روحه
اشتر یا که از بانوی سرای پادشاه انگلیس برسالتی داشت بتوسط حاجی میرزا علیرضای پسر حاجی ابراهیم
خان شیرازی که خواجه سرای حریم سلطانی بود در پرده حرم خانه داشت تا خدمت دختر ابراهیم خلیل
خان جوانشیر را که بانوی کبیر بود دریافت و از قبل خاتون خویش خرجیه که از الماس ترصیع یافته و چهار هزار
تومان بها داشت پیشکش کرد زینت آنگاه سرگوراوزلی در طهران از جانب خاتون خویش خانه کرده و بیاراست
و معادل سی و سه هزار تومان از مسکوکات تسلیم کارداران درگاه نمود و از آنجا که سرهرفرد جونس این ازمنه
تاکنون سه سال بود و سی هزار قبضه تفنگ انگریزی و سی عراده توپ و چهل عراده قورخانه بر سپرده
و سی تن مهندس و معلم که نظام جدید و کار بای حکمت را دانا بودند بگماشت تا سلطنت دولت ایران گشته
و از تعلیم سپاهیان خودداری نمایند و با امنای دولت سربریک جداگانه تحفه فرستاد و دیگر در این
هنگام سرهرفرد جونس برحسب فرمان پادشاه انگلیس رخصت حاصل کرده مراجعت بلندن نمود و هم در این
سال دختر ارغون خان معول در ارض بحاسن آشکار گشت همانا پس از تواریخ جمله است که قیدار
بن اسمعیل و حج علیه السلام در آنجا راجع است و در پیم فرسنگی آن بقعه قریه ایست که ده ارغون نام دارد
و بر فراز قلعه چشمه ایست معروفست ارغون ملاحی و بر طرف آن قریه جبلی است مردی از قبیله قرتاجیه بن
کنگر ملائی فخعلی نام داشت دختر خویش را با پسر خود نامزد کرد از خود روزی در دامان آن جبل
بجای از بهر آسایش نشست و دیگر بیست که بوسیله دستوراتی بیرون شد مرد از دی حیله یاور دو تا
آن اثاث بکشتر دم چوپان آنجمله را برکرفت و هیچ پنهان نکرد و بهمی را با مرد خویش بدرساخت کرملائی فخعلی
ان را در راه دید است و بسیار شتافت و در کنار آن شکافت و آنچه از آن در خواهر یافت برگرفت و بکار
آورده و در این مدت مردم را با آن کروس که چند نام داشت هم برای سر واقف کردند جنس

سفیر انگلیس سرگوراوزلی با رسالت ... ... (margin note, partly illegible)

... قلعه چشمه ارغون ... (margin note, partly illegible)

[illegible]

[illegible]

از طرق چپاوچی که اصعب مسالک است راه برگرفت سکنه و ارامنهٔ آن اراضی عسکرهای فراوان نهاده بود و به تدبیر
قلعه‌ها تفنگچیان استرآباد را امر فرمود تا هر عسکری را قتل کنند چندین جراحات برداشتند و آهنگ عسکر دیگر
کنند و رمانده نیز را چیان استرآباد مقتول گشتند اما جماعت را توان مقاومت نماند ناچار کوچ داده
سمت قراباغ و راه سیحی ورزیدند و ساحل نهر ارس ایستادند ترک و ایلیات که ملازم گرد دولت از حالت دراز چاپلوسی
و دست قتل سر بر آسمان بلند کرد دارهٔ نایب السلطنه مورد خطاب عتاب آمیز گشت و
تهدید و وعید عقاب یافت ارس اسم واقعه آگاه گشت که قبایل کولانی است کس به حضرت نایب السلطنه فرستاد و
معروض داشت که قبایل صادر ما را محلی در ساحل نهاده اند که از طرف ایروان کوچ دهند دادیم پیامی را ال
حاکم و مهدیقلی آقای حاکم قراباغ چشم تواند کرد اگر شریکی و سیاقی مدیون سود این کار
سامان رود نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی را مأمور ساخت و او چون میان ایشان در رفت جماعت
سرکرده که قصد اسمعیل خان هست و ناراحت است و مواضعه آقا بیگ چیره بود و لکن سرم اردو در مقامات
و به در بیرون شدند اسمعیل خان از مهر وکیل ایشان را اوامر دهی در خاطر سفید کشیدن آسیبی نکرد دوستیش را
حفظ کرد که از ایشان پر آسیبی نرسید جماعت بی‌لطفی این دقیقه را دریافتند و کناره کوچ داده از
ایروان بیرون شدند در آن هنگام معروض افتاد که امین پاشا سرعسکر دولت عثمانی از ارزن الروم
آهنگ قارص نموده و مأمور است که از صوابدید نایب السلطنه در ارض روم دوستانه بیرون شود لاجرم نایب
السلطنه از چمن کلیسا کوچ داده بسوی ایروان شدند تا از دوستی تفلیس و ماتخرج با اتفاق امین پاشا در روم
دهند بعد از ورود به ایروان چون منصور سرعسکر در قارص نکشته بود از راه ایروان قراباغ ایلغار کرده و وارد قرا
خان قاجار عزالدینلو را ایل کوروس کاشت و اشرف خان دماوندی علی خان نوری را امام او متفق
ساخت تا آن جمله را کوشالی بسزا داده و سپاه را رو قبایل روسیه با ایروان کوچ دادند سالار
حاکوف با سپاه خود وارد گوراس شد و چون در قوت بازوی خود سپاه لشکر ایران را نیز
در معقلهای مسیع کوروس عسکر کرده متحصن شد و سپاه عسکر را رسالداتا و فرار کرده نمود کا
نایب السلطنه آمده الحال نایب السلطنه چند کرت لشکر بکرت فرستاد تا بسیار کس از روسیان را مقتول
و اسیر ساختند و بعد از بیست روز توقف قبایل مشمع و مقادو را آوردند یکبار لطف کرده مراجعت به ایران
فرمود در این وقت معروض افتاد که سرعسکر روم وارد قارص شد و تا حسین خان سردار ایروان
مجلس ملاقات طراز کند و سرعسکر روم برگشته با مردم خود طریق بیابان گرفت در این راه چند
تن از سواران او در پیش روی صف برای لعب سواری و تفنگ اندازی مشغول شدند ناگاه تفنگی
گشاده یا تفنگ گلوله آن از کار در جهر سرعسکر بگذشت و جانبدار ایشان او را در هم شکست چنانکه در افتاد
و از هوش بیگانه شد بی آنکه سردار ایروان را از این داستان آگهی رسد نایب السلطنه میرزا
شفیع جراح انگریزی را که ملازم رکاب بود به معالجت سرعسکر فرستاد و او را مابین سه بیرون فرمود
و سران لشکر او را پیام داد که از این داهیه دل بد مدارید و رنجه نباشید که لشکر شما را آنچه واجب افتد

که داران کفایت کستعد ما احمد حکم سرعسکر اسود بیک و چون سپاه مرعوب روسیه بود نابود الرود نا
شاف و دستان در انکه جوش آسایش کرفته اند نایب السلطنه پسندیده داشت کرلی معا سپاه
باز دسته اجت فرمود لاجرم میرزا احمد سوی جانب کاسالی را که مراد رزاده فتحعلی خان ملک آسرا بود بود
امور نظام قدری وفیق تمام داشت تحکیک روسیان مامور کرد تا آنجا حافظ روسیان معارف
و معامله سر شد و سعی جوار لشکر کار روس فرار کرد که نایب السلطنه پا سپاه احمد دره زار
می برد زم آرمای بالکام شکسته واشان طرف مسلمانان کرفته و مکی مسلمانان لعنت فرستادند و حال
نظام قدرانشان را فوج خاصه ای خواندند و چون نایب السلطنه از ورای و ملاطفت فرمود که سرهنگ
و سردار این فوج می خواهم باشم و چون میرزا احمد با کمال فضل ادب و فصاحت و کلمات محکم و عرب
و شعر نیکو و شعر دلپذیر در صف شجاعت و علاوت مکاشی بکمال است نایب السلطنه او را نایب جوس
خواند و سرداری جماعت را بدو که داشت و این سپاه هم معروف با میرزا احمد را امیر مصری با روسیه ززا
در هوا از اسم پیک ناکوره سرهنگ فوج میرزا اسرا جماعتی او با مو رساجت و میرزا احمد باسکر جودکوچ
داده نعله کو رفت آمده و هدیکان هزار جریب با جمعی قشکان کرد آنجا سکون داشتند بود اسم
ورآن را بس عبور کرده با سپه سل بیان کنی مکان روسیه با هم جنگ داد احت تحسین بر آن بود
و فشنک فرو ریخته شد و رمانی در ار سار مدفن گلوله کار هی کرده حوران سر و آورده هیچ سوی اگر برسود
میرزا احمد را عرق مروانکی در جریان آمد و با مروارد بس دی صف با حمله حکم یورش داد لشکر ازدو سوی
با هم در آمده و با سر سربازی تفنک ساخته جنگ سدید و بسیار بود که دست بکریبان شدند
که بکریکی کرفتن و دوست کردن ارمابی در آورده بنه پایان کار روسیان شکسته شدند و در برج
مستحد و برج محکم محصور کشتند و مسلمانان کرد ایشان پره دادند از هر سوی یورش بردند
روسیان دست فرسودند و آنجماعت امان خواستند که اسد بدانجا فرستاده میرزا با عاکسب
کرده سیار کسی از روسیان اسیر کرفته شد و اموال و اثقال ایشان را حمل داده بحضرت نایب السلطنه
مراجعت کرده میرزا احمد که مقصد را بی علاوت بود مو عطوفتی عظیم شد آنگاه نایب السلطنه جماعتی را
سرهنگ را با جمعی غلامان عسکری مامور داشت ایشان فراماج ساخت و سرتاسر حدود که متعلق بمسیح بود
ساخت و تاسکر آن اراضی که جماعتی ارامنه بود و مردم واداشتند ابرانکب ورن و قرینه و مواشی
واموال آنکروه را با خود برداشتند او اهل حدود الشری تعرام وداع مراجعت کرده و آنجماعت چون این
بدیدند با کوچ داده تعرام وداع مشتاق شد لاجرم نایب السلطنه اسیران ایشان را اسیر ساخت
وسپاهی علف وآذوقه و سیم و ورسوا حمان سپاه مکشوف شد که روسیان مدان سرحد
که از طرف کرجستان بعت حمل آذوقه و علف مصری کشیدند نایب السلطنه دیگر باره میرزا احمد سوی
با فوج جهادان و جعفرقلی خان مقدم با اسیر با رسد مقدم و مکتب بدی با غلامان ازدم چند جماعت
با ازطرف اردوبار ناسید برق و باد سرعت کرده و زمان مصری و قپان درآمدند و سپاه

چون این بدانستند در کرسی توقف و تحصن کردند لاجرم میرزا احمد قنبیا تا مش بردوختا بی که در آنجا
سکون داشتند کوچ داده بیامد و دولت ایران ساحت آنجا را نایب السلطنه حیش کرده وارد بلده خوی
گشت از موقف یکشنبه فاش شد که یکی از سرداران روس که جنرال مرکیر نام داشت کس نزد یک امپراطور فرستاد
و مکشوف نمود که طور مصوف در حرکت سپاه ایران کار را سهل میکند و لشکر روس را بیهوده معرض
دمار و هلاکت می آورد اگر حکومت او برداشته شد کار بر آورد کم لشکر ایران را در هم شکنم لاجرم امپراطور را او را
منشور سرداری بداد و مأمور ساخت که جنرال مرکیر به سرعت در تفلیس آمد و چون از مراجعت سپاه
ایران آگاه شد متوالی مالوان را با هشت هزار تن سالدات مأمور فتح ایروان ساخت نایب
السلطنه چون این بدانست توپخانه و کاربر را با لشکری معتمد اکبر بری و جمعی از دلیران رجال را که حاضر حضرت
بودند بدو دانسته از خوی بیرون شد و شتاب تمام با قیال ساحت در آنجا مکشوف شد که حسن خان برادر
حسین خان سردار با دو هزار تن مرد لشکری مدافع ایشان را از ایروان بپرداخت ساحت ییلاق حرکت چون
علاوه حسن خان و جستن موکب نایب السلطنه را بدانست پشت با حرکت داده طریق مراجعت سپرد
و بسیار از مردم او از کثرت برف و سورت سرما هلاک شدند لاجرم نایب السلطنه از قیان مراجعت
به تبریز فرمود اما از قبل دولت عثمانی درویش پاشا که حکومت وان داشت با اینکه اساس دولت عثمانی را
از در بی رسمانی وقعی نمیگذاشت هم با کارگزاران دولت ایران مخالفت طراز میکرد و گاه گاه به اراضی
ایران ترکتازی مینمود و چپاول میکرد که مضافه در نواحی ایروان ایل تیمور آقا که برادر اسمعیل
آقا را معرض غارت در آورد و در میان تیمور آقا و یک برادر او و حید تن دیگر مقتول شد چون این خبر
به نایب السلطنه برداشتند فضل علی خان قاجار سکری بیگی خوی و سلماس با عسکر ایل یکی کردان
قوت مقاومت نداشت اهل خود در دامن داشته بدرویش پاشا پیوست و هر دو آن ساخته حرکت شدند
چون سپاه ایران برسید هم بیباک شده طریق هزیمت گرفتند مسلمانان بیمانی اهل عشیرت ارامنه را
که در آن اراضی ساکن بودند اسیر و دستگیر ساختند و مراجعت نمودند پاشا سیّد زاده سید عبدالوهاب افندی
سفیر دولت عثمانی از در ضراعت زبان شفاعت گشود و بیان نهاد که اگر از این پس درویش پاشا
عصیان ورزد و طغیانی کند در مکافات او هیچکس را جای معذرت نماند لاجرم نایب السلطنه اسرا
ارامنه را از جوش بها داده از لشکریان بخرید و با پس فرستاد و هم در این سال اسمعیل خان قره محمد بیک
قاضی تبریز را که با روسیه در نهان مواضعه داشت از مسند قضا بر آورد و عبدالله بیک که یکی از
خویشاوندان بود منصوب ساخت و چند گرت با جماعت روسیه رزم داده بیشتر ظفر جست اما از آن
سوی جنرال مرکیر چون معاینه کرد که هشت هزار تن سالدات و از حسن خان دو هزار کس
سپاه ایران هزیمت شدند و صعب تر از این آنکه از مبارزت اسمعیل خان که قلیل سپاهی
داشت سودی نبرد صورت حال را در خدمت امپراطور مکشوف داشته اجازت یافت که کار
مصالحت کند لاجرم حسین عبدالله خان قاجار را از سفیدر ساخت و این عبدالله خان را

مرحمتنامه خاقان برای استمالت ابراهیم خلیل خان استکام و رهائی او و شوشی فرستاده و ابراهیم
خلیل خان او اگرچه سر و سینه سپرده بود اما از زبان در کوه لشکر زیادان بود تا اعتماد ورزد تا
ساعت و تا مراد و تقصیر خود را حجت ندانسته و شیر دو تا در اعوزلو خان بسر جواد خان قاجار را از آن
و تحویل اعوزلو خان با او بسپرد و کرده و از دیگر نایب السلطنه صاحب و مصطفی آقای قراول را سر
فرمود تا حسن خان سردار ایروان طرف دیگر و احتیاط ... حاجی محمد خان ... دیوان نایب السلطنه
که حکومت قراچه داغ داشت و در حد ... روسیه برای شکوهی روان استکام جنت ارسپلا ...
قراباغ را ... قلعه شوشی رفته ... قلعه شوشی ... و روسیه را آتش
و ... که از شهر ... درون قلعه و درون ... کرده بود ... شهر ...
مردم روس چنان دانستند که مهدیقلی آقای پسر ابراهیم خلیل خان که حکومت قراباغ دارد ...
این فکر شده و گمان کردند که مردم شوشی ... شورند ... آتش ... شورشی ... بود
و ... مقتول گشت و چنان حاجی محمد خان ... جعفرقلی آقای پسر محمد حسن خان بن
ابراهیم خلیل خان ... جنرال ... بود ... آقا محمد
شاه ... که جواهر فراوان از خزانه پادشاه به دست کرده ... داشت که برادر
... ابراهیم خان ... حاکم قراباغ
... جعفرقلی ... حاجی محمد خان ...
ایران ... روسیان ... جعفرقلی آقا ... جنرال ...
دانستند محمود آقا که ... جنرال بود ... این صورت ...
محمد خان ... حضرت نایب السلطنه عرضه داشت ...
... حسن خان سردار ایروان معروض داشت که قلعه ...
... ایروان ...
... چند هزار ...
... نایب السلطنه ... مرض و علیل بود ...
... محرم ... ابراهیم ...
معروض ... جعفرقلی آقا ...
... نایب السلطنه ...
... جعفرقلی آقا ...
... جنرال ...
حضرت نایب السلطنه ... جنرال ...
حکومت ... نایب السلطنه ... قراباغ ...

او فرمود

او فرمود و چهار هزار تومان مواجب در وجه او مقرر داشت و خود از رود ارس گذشته قصد رزم روسیان
از طریق جلال دور تا شه قرسکی عسکر سلطان بود که لشکرگاه روسیان بود رفت و آن اراضی در میان
سکی و شیروان و شوشی و گنجه واقع است آنگاه فرمان داد که امیرخان قاجار و حاجی محمدخان با سواران چاپاردویگی
و افشار و جماعت مقدم و قراداغی و ایل جبرئیل لو پیوسته شوند و با ایشان همدست شده نخست قتال
قراباغ را از میان جستنا ها و دیشها کوچ داده از رود ارس گذر دهند هر کس سر بر تابد اسیر آورند
شمشیر گردد و خود آهنگ عسکر سلطان بود فرمود و صبحگاه دیگر بر سر عسکر تاخت و روسیان از لشکر
بیرون شده و صف برزدند و گشادن توپ و تفنگ آغاز حرکت کردند از سوی دیگر حسین منتر لری
توپچی باشی اکرری توپهای خویش را بکار داشت و دهان توپ روسیان را هدف ساخته چند توپ را
خرد در هم شکست و عراده توپهای ایشان را بیرون کرد و چند تن از توپچی روس مقتول گشت آنگاه از
چهارسوی توپهای عسکر ایران راست کردند و از ابراهیم بیگ یاور فوج سرباز تبریزی و میرزا احمد
کاشانی با جماعت بهادران و جعفرقلیخان با سرباز مراغه و نظرعلیخان و یاور کریمخان با افواج خوی و
یورتس بر ده لشکر در رفتند و جماعتی انبوه از روسیان را با سرنیزه تفنگ مقتول ساختند و چند تن گشتی
د ایجال و بشر رسید گشت یاور را بکشتند و یکتن یاور را با جماعتی اسیر کردند و مهدیقلیخان جوانشیر
حاکم قراباغ با سواران خود از میان لشکر سلطان بود و راه فرار برگرفت و بعضی از مردم او
سرگرفتار شدند چون روسیان این بدیدند علم سفید را که نشان طلب امان است افراشته کردند نایب
السلطنه فرمان داد تا سپاه دست از حرکت بداشتند و میرزا بزرگ قایم مقام با ایشان رفت و تمامت
اسلحه جنگ را از آن جماعت بستدند و دو علم خاص بیرحم و دو عراده توپ که نشان خاصه دولت
روس داشت بر آخور فرمود و سرهنگ و سرکردگان ایشان را با پنجصد و بیست تن سالدات که یک
صد و هشتاد تن از ایشان جراحت داشت از پیشگاه حضور بگذرانید نایب السلطنه ایشان را انعام داد و
فرمود تا مجروحان را مرهم نهادند و اکنون که ایشان را تا آتش خویش بدون بسپارند و این فتح را نامه
نگار کرده با تمامت اسیران و توپ و علم سفید دست ایلچی یاور روانه دار تبهر بار روانه داشت و اتحاد
دردارالخلافه طهران از رشک شاهنشاه ایران بگذشت و عریضه که نایب السلطنه نگار کرده بود میرزا
عبدالوهاب معتمدالدوله در میدان سپاه و بار عام بطلاقت تمام برخواند آنگاه شهریار تاجدار
گروه اسیران را با حاجی محمد حسینخان امین الدوله سپرد تا بدان جورت که لازم وجود داشت ایشان را
از پوشش و خورش آسوده دارد و دویست هزار تومان زر مسکوک در وجه نایب السلطنه بذل فرمود
و اسیران بسیر دین اسلام گرفتند و در رشته ملکی مسلمانان درآمدند و از آن سوی امیرخان
جعفرقلی آقا با شش هزار سوار از قبایل قراباغ و ایل قراداغ کوچ داده بحضرت نایب
السلطنه پیوستند این هنگام مسموع افتاد که چهار تن سالدات یک عراده توپ از قلعه پناه
آباد بمدد لشکر سلطان بود بیرون شده اند نایب السلطنه امیرخان را با تنی چند از ایشان مأمور داشت

غلبه سپاه ایران بر روسیان در عسکر سلطان بود

شکست روسیان بدست سپاه ایران

اسیر شدن روسیان بدست سپاه ایران

روسیان چون سواد سپاه ایران نظاره کردند قلعه را رها کرده در قشون خود رفتند و امیرخان ایل خان اسان
پرداخت و ایشان پشت بقلعه فرا کرده در میان برف و گل جمعی کثیر کشته شدند لشکریان ایران از دنبال
نادانان جمل ساختند و بسیاری معقول ساختند و جمعی از قتال دیگر که از سرداران روس که در لشکر
سلطان بود معقول شدند ایشان را با مال و زر فراوان اسیر شدند نایب السلطنه ایشان را با اموال قلعه سوی شیشه
فرستاد و حکم داد تا ایشان که در حوالی کوه جمعی جای داشتند کوچ داده یکبار رود ارس آوردند
این هنگام ساران لرکر سردار روس که با سپاه شمخال فتح و لشکر داغستان و مصطفی خان
سرداری شد و دو نفر سلطان بود و سرکار نایب السلطنه رسیدند و حال در یک ماه فی فصل دام بار
سپاه را ردکر عزم کرده تا اراضی و برف و ساران لشکر او سیکر با مور موقف قلعه شوسی کرده
جو سخت شلیس شد این هنگام چون علف و آذوقه سپاه تنگ بود نایب السلطنه از آنجا حرکت
کرده نخجوان و در عمر و رسید و جعفرقلی آقا را با ابواب و نوارسی ما ره کرده حکومت قراباغ را
با او گذاشت و مراجعت به تبریز فرمود و این هنگام معروض افتاد که جماعت طالش که ساکنه سلدوز
و حاجی قلعه دست تعدی دراز دارند و سرداراصل ایشان برکنار رسند نایب السلطنه احمدخان مقدم
و عسکرخان افشار را با جماعتی مور و مامور فرمود تا رفتند و ایشان را کیفر بسزا کردند

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و یکم هجری و جنگ لشکر ایران و روس

چون پنج ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب یکشنبه هفتم شهر ربیع الاول گذشت و سنه یکهزار و دویست
و بیست و یکم هجری آفتاب بحمل شد شهریار ایران فتحعلی شاه عید جشن نوروزی بزرگ آورد و یک ماه از روز بیست
الحجه لکر سرا اصلاح حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی روانه آوردایجان فرمود تا کار صلح لشکر برسد
و نظام جدد ایران سرکشید و در بیست و هفتم جمادی الاولی پادشاه ساخته در عهد فیروزکی
طهران کار رود کوچ را لشکرگاه کرد و فرمانداد تا شاهزاده سلطان محمد میرزا حسینی محکم آراد رود
با سپاهی جرس بود و به سلطانیه خواندند حاجی محمد حسین خان امین الدوله این سال را اساس دو درحسب فرمان
کروهی لشکریان حاضر ایران حراست آن حسن دار و سرزمین را در آنجا سکون فرمود تا الملک شهریار را
آنجا کوچ داد روز دوشنبه دوازدهم جمادی الآخره و در سلطانیه فرود شد آنجا خبر فتح
سلطان بود و قلعه اسلامیان برروسیان در اینجا گرجیان سراکند سپید بردم قسمی کار حکومت روسیه
و رحمت بود و دل وی کرد پیش وجه اسیان را افواج روسیان که حافظ آن اراضی بود دیدند
با سپید و تمامت استعداد تحویل ساختند حسن خان سرداراراوان سرسواحی شو گل و حکمت لشکر
وجمعی از روسیه و سوار گرجی را بانوار ساخت سا لداب روسیه جون علیه ایرانیان بی کرسید
معارض قرار کرده بحضرت نایب السلطنه مو سپید ساران لرکر سردار روس جون این معانه کرد سلسله
مصالحه ومداهنه جنبش داد ساران لشکر تاج السلطنه ماس شو گل و جنگ را فرمود با مصور تحت حاجی ابوالحسن
امروز آنکه بجا آن ارامی داشت با اهالی مهرالحمر بکشتند که نایب السلطنه کار صلح کند

این هنگام امپراطور روس را عطف داشت و یارال برگیرد و آنطرف رود ربیع گشت دستهای یارال را نحو
مصروف گشت و تفلیس مسکن خان آمد اما ارامنه چون عصیان و طغیان مصطفی خان طالش و صفای
خاطر او با روسیان بنهایت شد نایب السلطنه کشتار اعلام او را که مستند کاظم نام داشت سپاه
او مأمور فرمود تا اگر از این جدایت باز آمد مورد عنایت گردد و اگر نه با وعدات سپهدار درگاه شهریار
ایران پیر قلی خان گیلانی بدین قصد راه سپار شود و این هر دو برفتند و او را دیدار کردند و دل بیل مقصود
معاودت نمودند و هم در این وقت خان افشار که از قبل دولت آل عثمان وزیر بغداد بود سر از ربقه اطاعت
و انقیاد بیرون کرد زیرا که عبدالرحمن پاشای بابان عسکر با شهریار ایران در شهرزور رسیده خاطر
اسامی دولت عثمانی بود و از بهر آنکه در این علت قوت ایرانیان ثلمه دولت و فتح بغداد را اعانه
عسکر و عبدالکریم را از مدینه اسلامبول سلیمان پاشای وزیر بغداد فرمان رسید که عبدالرحمن پاشا را از
منزلت خویش خلع کن و خالد پاشای عم او را که حکم او دست حکومت شهرزور برکار عبدالکریم عبدالله پاشا
با لشکری لایق در عشر آخر جمادی الآخره از بغداد بیرون شد و از آن سوی عبدالرحمن پاشا پذیره جنگ
شده و در ارض دلو عباس که نام منزل شهرزور است تلاقی فریقین شد در اول حمله عبدالرحمن پاشا
شکست خورد و بعضی عرصه دمار و برخی گرفتار شدند و خود با جمعیت فرار کرده تا دار الدوله کرمانشاهان
عنان باز کشید و عبدالله پاشا خالد پاشا را بحکومت شهرزور باز داشته خود طریق بغداد برداشت و خواست
تا بیکار را در حضرت شهریار به اسوار مدارد اسمعیل خان حاکم اردبیل را مصحوب عریضه و داشته روز دیگر
سلطانیه نمود و شهریار ایران دوای میل برادر حضرت مراجعت فرمود و از امیدی بی معلوم افتاد
که دولت عثمانی با روسیه کار بمصالحه کرده و امنه و ارکان دولت ایران با هم سر و داد این معنی نیز حسم
سا هنا و هجر در چه در سیاه این پیمان محکم بود که هر یک از دولت ایران و روم با روسیان طریق
صلاح گیرد بی اذن و اجازت آن دیگر نباشد لاجرم شهریار تاجدار ظهیر الدوله محمد قاسم خان قاجار قوانلو را
و یوسف خان گرجی سپهدار و فرج الله خان ایشیک آقاسی افشار را با لشکری فراز رود رحیت
چهار ده هزار سوار ربیع سلطانیه مأمور ساخت و موکب پادشاهی بسمت طول توقف در آن اراضی محکم
مکاسبی رود برود ل فرمود تا اگر عبدالله پاشا از کردستانی آن روز و عصیان خویش را باز دانسته سر ا
کسی طرف و رکشی شود و جو دلشکر از کرمانشاهان تا بر بامستاب کرد و جهد خان بادر رکاب سپید
و صورت اقرار عبدالله پاشا داد و مخالفت بازنمود لاجرم شاهزاده لشکر با دانرات بهر ساحت کرده
از طریق قراتیه ساحت و جماعتی را از طرف قزل رباط مأمور بقتل و اسر نمود و خود از راه حرکت
کرد و کنار دو خانه جا نقیس عرب و عجم را اشکرگاه کرد و لشکریان اقطاع و امحاء بغداد را
تمامت خراب و یباب کرد و عبدالله پاشا بیچاره گشت و جناب شیخ محمد جعفر نجفی را که در میان
مسلمین اثنا عشریه حقیق مأمور بود از بهر شفاعت بحضرت شاهزاده فرستاد و بر حسب خواستاری
او حکم رفت که لشکریان دست از نهب و غارت باز داشتند آنگاه عبدالله پاشا از در نکوک

و بهشتاد و دیگر چکس در حضور اعلی وداع داشت و بعد روزی چند که چون سن آن شاهزاده حرم او را داخل کرد و
عبدالرحمن پاشا را بحکومت شهرزور برگماشت و صورت حال را بحضرت شهریار عرضه داشت
نگاشته چون شهر رمضان در سپاس بعهد مرسوم رسید این هنگام پادشاه بجانب دارالخلافه کوچ
داده پنجشنبه نهم شوال وارد طهران گشت و شاهزاده محمدولی میرزا والی خراسان برحسب فرمان
بامر اقدس نوروز سلطانی و اسحق خان قرائی و امرای خراسان را ملتزم رکاب ساخته حاضر درگاه
بسعادت تقبیل حضرت شاهنشاه کامیاب شده مراجعت نمود و هم در این سال چهار تن از ارامنه علمای
اصفهان در سرای سلطنت کار قطع زجاج و وصف آن مرز و بوم بودند شب هنگام فرصتی بدست
کرده از بام سرای بحرانه خاتمه در زمین شدند و سی هزار تومان زر مسکوک بسرقت بردند و سر دزدان
شدند و در پایان کار شخص حاجی محمدحسین خان اصفهانی امین الدوله گرفتار شدند و آن زر را بسر واپس

سپهرا برو با زمین صوف ظفری و تروت جلیل برهان انسان حشود

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و شش هجری و طغیان یوسف کاشغری

پس از بازده ساعت و بازده دقیقه از شب یکشنبه هفدهم ربیع الاول در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و
شش هجری نوروز شد حسن آفرین سلطان شاهنشاه ایران شمس مشرق سدار سعد حسن نوروزی فرمان داد تا
لشکریان از ممالک محروسه سالک درگاه شدند و سفر آذربایجان را تصمیم عزم داد و پنجشنبه نوزدهم
جمادی الاولی از طهران بساع بگار رسیدن عهده رواش هنگام خبر طغیان یوسف کاشغری سمر گشت تا
یوسف کاشغری پسر محمدامین خواجه است و این خواجه داد و پسر آن خواجه است و آن خواجه نصب مخدوم اعظم میرسد که در زمان
ترکستان مامور بود و مردمان او بیشتر مسلمان شدند و طلب شد و بسیار مسکر و مرد ترکستان اولاد
واحفاد او را سادات مخدوم اعظم خوانند و کاشغر ملکی است از کشور تاتار که تسخیر آن در اواخر دیگر
خانان از چین خارج سنه شود و پیشتر شهر نام بر دارد و آن اراضی است بسیار کاشغر و یارکند و ختن
و الحه و جز آن و طرفان و توابع آن مسلمان که بحسب معمول میرسد معادل سی صد هزار تومان رسان خاک
خاقان کاشغر مسکون داشته اند و مردم کاشغر از رحمت مسلمان ترکستان را شاد که و چون یکی از اولاد مخدوم اعظم
کاشغر شده مردم آن مملکت از کیش بت پرستی بدین اسلام آوردند و پیشگاه مسلمان سر بمطیع فرمان او شدند
از رحمت کاشغریان دست باز داشتند چون از جهان جای برد و حضرت آن آوای خواجه و کوی خواجه عظمت
چون قدرت آن خواجه بر سر سلطنت جای کرد و کوی خواجه بسیار بسیار دیگر قتل این هنگام مردم خطا السلطنه
آن خواجه و ترکستان پیشگاه مسلمان ترک... دهند تا دست بسته خطا با چاره ساخته جنگ شد بعد از کار را قبرستان
مسلمان را نصرت و آن خواجه را مغلوب ساخت تا خار سر دو در اول فرار کرده سر حد ختن در قصد یا دستیار
حاکم صلح سیم و زر سلطان شاه را که شهریار دختان بود و دعوت تا خواجگان را انصاف طلب و چیت
و سر هر دو را بر گرفته بدرگاه پادشاه خطا فرستاد و بعد این خواجه پسر آن خواجه نکال گریخت و احمد نام
اندلق انسان با سعادت خواجگان لشکری جون آسانم بر دو کسه بعد حسابی اسیر کرد و سلطان شاه را گرفته

محمد امین خواجه پسر دو ساله بعضی تن را به دو پسر از کابل و از آن سرا بر گرفت و چند تن را مصلوب ساخت
در سنه کار محمد امین خواجه سفر جهان کرد و در سیصد رمضان بکنیه روحون او پیر و داع جهان گفت فرزندش
یوسف خواجه جای او گرفت تا خان اقا وکیل اخوتش شوریده در دو کار بس آشفته شد و سفر مصر کرد و از آنجا
به وطن رسید و از دوستی شهر روم آمد و عبدالرحمن پاشا را فرونشاند خویش کرد و کار بغداد بستد و با
سعید پاشا سر سلیمان پاشا سر مخالفت نهاد و عبدالرحمن پاشا که این هنگام وزارت بغداد داشت
خواجه را طاعت نمود و بست و او را با خود داشت به آلبور اگر پسر دو نالیورش محو ساز روزه چند دست
ساخت خواجه در سه نشی از دست بجان فرار کرده بصره گریخت و از بصره سفر شیراز کرد و از آنجا
به دارالخلافه طهران آمد چون سؤال و اقبال او هنگام لشکر کشی شاهزاده محمدعلی میرزا در شهر زور بعارت
رفته بود شجاعت حاجی محمدحسین خان قاجار مروی از شهریار تا حد از فرمان گرفت و اموال منهوبه را استرداد
کرد و سرانجام میرزا شفیع صدر اعظم طریق مخالفت برداشت و با سپارکس را اسامی دولت الفت گرفت
و گاه گاه نقش شطرنج مکر باخت و چنان بود که هنگام و کرا سیار آنکه یکساعت تمام حس نفس نمود و در ضمیر
داشت که اگر تواند سر سلطنت بر کند و این شعر نقش خاتم کرده بود شعر آمی خواجه چون فرد و بس برین شد
در جهان گاستین و سپس یوسف خواجه صاحبقران بالمکه در مدت توقف طهران تمشیر را قسلح خان برکات
بیوت مواضعها دو تقاررق آلات حرب و ضرب استیاع نموده مدتی گرگان فرستاد و آنگاه
پوشیده از مردم بر نشسته باسد برق و باد مدتی گرگان بشتافت و در زمانی قلیل جمعی کثیر از جماعت
گوکلان در گرد خود انجمن کرده بامداد جمع بر بست تاخت و قلعه بسرکت را محاصره انداخت و بی کلفت خاطر قلعه را
فرو گرفت و از جانب دیگر میرزا علی بیستی خان جمعی را فریب داده با حویش خواند و او در دارکسار
گرگان سپاه افزوده بایجان ترکمان گوکلان سیر تا حوبی بید رتهیدش ساختند آنگاه در حدود استرآباد
چنانکه دانست و توانست از قتل و غارت ناراستی صورت یوقایع در ربایع نگار رسانیدن مکتوب صمیر
یادشاه ایران گشت بتوقای فرمان داد تا شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان از طریق جاجرم عرج
قابل گوکلان تصمیم عزم دهد و شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرای طبرستان را حکم رفت که از اراضی استرآباد
فتنه یوسف را کیفر بتاید کند و ابراهیم خان دولوی قاجار با چهار هزار و سوار مامور بترکت زرکان
گشت و اسمعیل خان قاجار سامبیاتی و ذوالفقار خان سردار سمنانی باحویش کار زار نموده طریق جمین
کالپوش نمودند آنگاه موکب پادشاه در راه برگرفته روز دوشنبه دوازدهم جمادی الاخره جیس سلطانیه را
لشکرگاه ساخت و هم در آن روز شاهزاده محمدتقی میرزا حسام السلطنه از حدود خالق لشکر خود برکات
پیوست مع القصه برحسب فرمان شاهزاده محمد ولی میرزا از ارض اقدس طریق دشت گرفت و اسمعیل خان
سامبیاتی و ذوالفقار خان لشکر او پیوسته بودند چیان ترکمت رکرد بدکه ترکمانان را پوست برتن زندان گشت
بسیار کس از ایشان کشته شد و فراوان اسیر گرفتند خواجه کاشغری جان بکنجید که هیچکس نام و نشان ندانست
لاجرم شاهزاده مراجعت بخراسان نمود و ممش خان ولد امیر خان کرد زعفرانلو را مالک سرار و اصد

بن اسیر ترکمان و شصت و سه تن سر بریده به درگاه شهریار نامدار فرستاد و او در بیست و سیم شهر رجب
در حضور سلطان نامدار حضرت شد و آن جمله را آشکار شهود دیگر را اسیر شهریار نامدار مخصوص علم ... ملک
غلام مسعود متشمری که سپاس بخواهر تسبیح داشت شاهزاده گردون مکان جز اسیران را اختلاع عدا کامه بسرعت
انی روداد با خواهند کاسعرین بعد از آن شاهزاده محمد ولی میرزا با رحل قدس ... حمول ...
ترکستان و دیگر بار و از ترکمانان موسب دو کوکلان سپاهی گران فراهم کرده آهنگ اسیران نمود شاهزاده
محمد قلی میرزای ملک آرا آن بدانست و با لشکری سرار اسیران با ... حکمت ... و از ایلخانان قاجار
دولو را با فوجی به آن سوی گرگان ترکمانان یوسف خواجه با جیب هزار مرد جنگی روز بیست و سیم شهر رمضان
در برابر لشکر شاهزاده صف ... و خود از پیش روی سپاه ... را با مرفق ... و با مرحلی ... شمال
... و اول کسی بود که ... آمد و ... ترکمان ... و ترکمانان
و سال ... و ... کردند لشکر شاهزاده ... احسان ... کردند ...
... خوش ... آن ... و ... ام ... مردم ... که خواجه ... اسکوی ... حسب
او را ... دولت ... آن ... جوشن ... یوسف خواجه ...
... و ... سلطان شاه ... سال
... یوسف خواجه ... عطا ... به سرحد یوسف خواجه
... ترکمانان ... علم ... و جمعی کثیر ... سپاه ...
سرحد ... و انگشتری ... که ... شاهزاده آورد و ... حضرت
پادشاه ... و هم ... و ... عراق عرب ... سلیمان پاشا
... مردم ... عرب ... و لشکری ... عبدالله
پاشا ... داشت ... مصطفی ... پاشا
سردار ... دولت عثمانی ... اسوی ...
... حضرت شهریار ایران ... پاشا ... سلطان ... آن جا
... سرحد ... مرجع ... اسیر
... و هم در این سال
... دولت عثمانی ... حضرت شهریار ... و ...
... دولت ... حلاب ... کردند
که اموال ... عراق عرب که ... عبدالرحمن پاشا ... لشکریان ... اسیر ... اد
... که ... عبدالوهاب افندی ... پاشای ...
... عبدالوهاب افندی ...
... کرد و ... مجلس ... و چهار ... شد

ایشان آغاز سخن کرد و چنین سؤال نمود که عراق عرب را طلب نمودید بزرگان ایران پاسخ دادند که
اعراب آن اراضی از زوار عجم ترکتازی و سرقت مال فراوان برده‌اند استرداد این جمله مال ناچار
خواهد بود دیگر باره سخن کردند که سرحدداران ایران زیاده علت در امور بابان و شهرزور که از توابع
روم است دست باز دارند جواب رفت که چون قبایل بابان در حدود کردستان ییلاق کنند
مردم کردستان در اراضی بابان قشلاق روند اگر بابت بابان شهرزور دست باز دارند کارداران ایران
باید این مخالطت قبایل بابان که رسم مجالست دیرینه است کردند و عاقبت سخن بر آن نهادند که
مبلغ ده هزار تومان که عبدالرحمن پاشا تفاوت مال دیوانی بر گردن نهاده که هر ساله تسلیم عمال ارزروم
کاردار روم طلب نکنند کارداران ایران نیز بیش از این مضایقت نکردند و تسلیم عبدالرحمن پاشا را به سرای
روم سپردند پس شهریار ایران سید عبدالوهاب را که از دولت عثمانی به اصفهان رسیده بود رخصت
انصراف داده تا جلال الدین افندی بر حسب فرمان مأمور به توقف ایران بود تجدید ارکان دوام و داد کند
و دیگر روز بر آن کار ادای آنکه کارداران یکی از دو بیتیس را اجازت مراجعت دهند و دیدار احمد پاشا که
سرعسکر ارزنة الروم را بهانه ساخته روانه شد و از آنجا راه اسلامبول گرفت و سخنی چند به سعایت برآورد
اولیای دولت عثمانی چون بر محال او دانا بودند سخنان او را وقعی ننهادند و هم از قبل دولت ایران
میرزا صفای منشی که در کار سفارت حضرت بود سفیر دولت روم گشت و در ارزنة الروم احمد پاشا او را
رسم مهربانی و حفاوت های بزرگوار آنجا را در بر گرفته و از آنجا راه اسلامبول گرفت و از قبل سلطان روم
نواخت و نوازش یافت و قواعد اتحاد میان دو دولت را محکم و متشدد ساخت این هنگام آغاز داستان
روسیان کنیم چون حضرت شهریار ایران و الحق لشکرهای جنگجوی را که هست و دیگر مکتوب فرستاد که چون
با امپراطور روس ساز مکاوحت و مصالحت نهاده و آهنگ تسخیر ممالک روسیه فرموده بنا بر این
دولتخواهی سردار روس در مصالحه و مراهمه با کارداران ایران یکدل و یکجهت گشت و یلکوونیک فریدلیرا
از قبل خود نزد ... فرستاد ایلچی بزرگ دولت انگلیس گسیل ساخت و با او مکتوب کرد
که اگرچه سابق میان دولت روس و انگلیس حبل مودت محکم بود تا دیر ساخت که ناچار طریق
دور دیگر سپرد زیراکه ناپلیون جهان را به شورش در عالم افکنده که بیشتر دولتها ناچار باید با هم متحد شوند
و حراست خویش کنند چنانکه هم اکنون از قبل امپراطور مأمورم که اگر توانم با دولت ایران پیمان
اتحاد محکم کنم و از بیطرف نزاع از جانب دولت روس ... که ... تدبیر نیکو سگال ... است
مکتوبی کرده و خواستار شده که کارداران ایران و روس را با هم ... دار ... و
پس راه میان دو دولت مرتفع سازند و هم عریضه متضمن ... به معالی حضرت نایب السلطنه نگار داد
و هم از آن سال او مأمور یافت ... آقاسی خود را با تفاق حاجی ابوالحسن خان تاجر ایروانی
مأمور ساخته تا کید و تشیید قواعد مصالحت ... به درگاه پادشاه ایران مصالحت ...
مصالحت نمود نایب السلطنه جواب مکتوب ... را نگاشت و استاری سفیر انگلیس ... مدار کار داده

و پسان‌دگان سردار روس به جهت اعتراف و ادا نمودن شروط مصالحه طرفین مناسب که مصالحت
کردن رو داده و محرم به جهت فرمان شهریار آصف خان قاجار دولو سرهنگ محمد خان برادرزاده او با کوچی سواره روانه
دارالقرار ایروان شد و درباب مصالحه خطاب فرمود که در دو ماه مصطفی خان طالش حوالی زرین کمر تصرف داری نکند
نایب السلطنه در سر حد مرزبوم پیروزی رد و در این وقت عزیز اشرف خان دنبلی درمی‌رسید که نایب السلطنه فرمود که
و اهل معاودت از ملازمان کوچ داده و ... سلطان ... مراجعت کرده سرابای کرد
و پسان آمده و در ارض ... داده و سپاه به جمعیت آورده با متقی خان افشار و ... سرتیپ
و باشی و ... علی کی‌سکرلو با شاه‌دل اشرف خان دنبلی ... سرتیپ ... محمل ... شد
حسین خان سردار ایروان کار جنگ و شورش کل ... کرده و امیرخان قاجار و حاجی محمد خان قراگوزلو
و قلیچ خان ... و ... قرا باغ ... اطراف و ... کرده تا سوم ... سر ... و ...
سرکرد ... که از عامه ... به نهایت ... سردار روس ... حضرت نایب السلطنه آورده
و ... که لشکر ... جنگ ... و مکانی را پیروان شهر ... سردار
روس حاضر ... شده کار مصالحت ... و نایب السلطنه حمل ... که ... شعام و ر
... شد ... مصطفی خان طالش که ... که ... مصطفی خان حاکم کرد
... سردار روس ... و ... که ... سردار روس
... سردار ... که ... صورت ... که ... و ...
شهرها ... و ... که حاجی میرزا ابوالحسن خان
شیرازی ... و ... مصالحت ... حاجی میرزا ابوالحسن خان ... فرمان
... و ... قراباغ ... شرط ... و ... شد و ...
... شد ... و ... مصالحه ... که حضرت ...
... نایب السلطنه ... مصطفی خان طالش ... و ... کوچ داده ... لشکر آمد
و امیرخان قاجار ... لشکری ... و میرزا محمد علی ... از
... و امیرخان ... روان ... و آصف خان قاجار ... صادق خان قاجار ...
... که ... لشکر ... گرده ... کرده ...
... امیرخان و ... لشکر ... مصطفی خان ... و ...
... مسکر ... حسین خان ... را ...
... حافظ ... شهرها ... که ...
... روسیان ... لشکران ... کشته ...
... که ... را ... و ...
... و ...

سنه ۱۲۲۹

ایرانیان چون این بدیدند گروهی از لشکر وحید عزاده توپ برداشته شتابان تمام سوی ایشان تاختند و جنگ
در پیوست دو ساعت از جانبین شلیک توپ و تفنگ متردد بود جمعی تباه شدند و دیگر در هم شکسته روسیان
هزیمت جستند ایرانیان شکسته مردش عرقه شدند آنگاه امیرخان همان حصین سخت را که با لشکر کشتی روسیان
هزار درع پیش بود لشکرگاه کرده آن زمین را از طرف عرض حصار و درع خشکی در ریاست بود با لشکر
آمد شد روسیه مرا استند و ساحت دار قزل آقاج تا ارجمند لوبار کنش و بسکه بست بر حمای متلف حال
کرده در هر برجی توپی بر کاشت تا مجال عبور بر روسیه محال افتاد و کامیوان را محاصره گرفت چهار ماه
مدت محاصره بطول انجامید و در این ایام با آنکه شب و روز باکت توپ و خمپاره بستار و بر قلعه ریختند راه
چاره بر لشکر ایران در بسته بلاکت بخت مصطفی خان از قلعت آوردند و حلقه استعداد محاصره بیچاره گشت
در پایان کار رحسته ماندند تخفیف حصین در آن اراضی بنیان کردند نخستین در لنکران که شمیر مصطفی خان
بود دیگر در ارکوان و بسته دیگر در اراضی استارا و این سه قلعه را بصوابدید میرزا ابوالقاسم وزیر پسر قائم
مقام از بهر استوار نواحی ناحیه عقرب سایان بروند و توسعه و آرزو که یکسال از بهر حرکت قلاع شد کار
آماده بود و حاجی محمد خان قراکوزلو حاکم آن قلاع و اراضی گشت و میرزا رفیع خان رشتی ... وحارش
رشت محافظ ارکوان بر دوخت بازار آسوده در این مدت که نایب السلطنه مشغول کار طالش بود زبده
چهل روزه مسافر که یکی رفت و در دیشلوف سردار روس از تفلیس بیرون شده به قشر ایاغ آمد و
اعلام کرد که حاجیه خدمت نایب السلطنه را دریابم و سخن مصالحه را بپای برم لاجرم نایب السلطنه تحقیق حال
کرد روس را بمهمانداری او روانه قشر ایاغ داشت و قرار دیدار را در سلطان حصاری گذاشت این هنگام
چنان افتاد که الکسندر میرزا والی گرجستان که در ایروان بود بعزم ملاقات سلیم پاشای احسقه چلدر
رفته بود و از آنجا گرجستان شده مصید رسته گشت و این سوحت خاطر سردار روس
شد و از رسیدن بحضرت نایب السلطنه پشیمان گشت و پیام داد که ملاقات ما در کنار رود ارس
خواهد بود و من تا سلطان حصاری نخواهم آمد و بعضی سخنان در میان انداخت که دیدار متعذر شود
از جمله هنگام ملاقات خواستار شد و ... بود و پیاده الحق ویردوف را فرستاد و پیام داد که من
در مصالحت اختیار تمام ندارم لاجرم ... گردید اگر سفرا میان دولتین متردد شوند و
قرار محکم نکرد ... نایب السلطنه صادق خان ... تحقیق ... روس را با مستر لزلی توپچی و مستر گل حکیم
انگلیسی مامور ساخت که باتفاق حق ویردوف سر دیکیت ... و در کلیات امور سخن کنند و میرزا ابوالقاسم
وزیر ... بود تا با صلاح روز ... که با رود ارس متصل است و ... خاطر سردار روس را
برداید بعد از رسیدن میرزا ابوالقاسم با صلاح روز ... دیشلوف سردار روس حق ویردوف را
سردیکیت او فرستاده و بعضی سخنان پیام داد که کشف حال کرد که این آمد و شد بیهوده روی ...
لاجرم میرزا ابوالقاسم حق ویردوف را رخصت مراجعت داد و صورت حال را معروض داشت
نایب السلطنه از سلطان حصاری کوچ داد و با صلاح ... دیشلوف بتفلیس شد و کنگر ادرکی را

تحرامت

تخریب قراباغ بار دیگر آمده و در آن آغلاق ساکن شدند اما چون در ایام توقف در سلطان حصار می‌ار
بردگان یکی در حضرت نایب السلطنه اعظم آوردند و از بعد جعفرقلی خان و سلطان سالمند و سلیم خان سر
و در این کار را اصرار بود و لاجرم نصرالله خان قاجار و میرزا محمد خان قاجار و سلیمان خان با جمعی از فرمانبر
با همسایه‌های او از طرف قراباغ راه یکی کردند و خود با همسایه‌های قبل و راه صلال دور رود آمده لشکر ایران از
جانب روس لشکر روسیه را بی‌خبر دانسته شدند و اشرار چون توپ بسیار در میدان بود و تحویش درازی
بر در جنگ شدند تا آنگاه که علف و آذوقه کم آمد و کار بر روسیان تنگ شد و بس حمله کردند و چند تن از
مردم قراباغ را گرفتار شده تا لشکرگاه اسلام آمد جعفرقلی خان همراه ساعتی شد که از رسل عامل قراباغ آمدم
اگر سپاهی همراه ما بروند کسند که پیشوایان مایل باشند بتوانی مجاب کوچ دهند جعفرقلیخان صورت
حال را معروض داشت و در حسب امر نایب السلطنه صادق خان قاجار با فوجی از رود ارس عبره کرده خاموش آمد
از شرح کم بنا و جعفرقلیخان و قلب لشکر در حرم نایب السلطنه آگاه شدند و سالار روس با جریر دمد
و او دل قوی کرده تا امیال خود کار شکور را ساخته کرد و از آن آغلاق بیرون تاخت و آگاه در
گرد قراولان ایران پرده دریده همگان را دستگیر ساخت و سرعت شتاب کرده در صبح جمعی سواد لشکر او را
سپاه اسلام دیدار کردند و گمان بردند که اینک صادق خان براجعت بوده و چون نیک نگریستند و
و اسعد اینک سپاه روس در رسیده آن حال یافتند که صف راست کنند نایب السلطنه که علاوت جنگ
و سهام خطری داشت قدم پیش گذاشت و فرمان داد تا روس‌ها را آتش در زدند و از آن با نیک باستحکام
هر کس از لشکریان که در آن جود داشت جریده بود نفرستن حمله کرده و لشکرگاه شتافت پس نایب السلطنه
میان سرداران آمده اسبان را رحمت بر صف کرد و علیخان سمیع پاشی را فرمود تا با بی صف و حرکت از آرد ود
از آن کوچ داده او میان جنگ و جوش نقش بر کنار زد از هنگام روسیان در رسیدند و سواران قراول
عنان را با سرانگر شدند بتوانی حمله کردند نایب السلطنه غلامان رکابی را از رود رسانید بر جهانیدند و بر ایشان
در آمدند و رمی برداشته و از آنگاه عنان را از هم کرده با میان توپخانه روس را از میان ایشان شتافت این
هنگام توپها را بر روی هم دو تا نکشیدند و با نکت دار و دیگر در داد چون میان دولت انگلیس و روس کار
مصالحه رفته بود معلمی انگریز از تعلیم توپخانه آورده با سپاه سکوی شده نایب السلطنه چون این ببدار
بر آمده بود و بس برمیان اسوار کرده و توپخانه را آسور کاری فرمود و خود بر سر کار توپخانه همی کرده توپها را
آتش همی در زدند و با قلب سپاه چهار ساعت بدستکوه رزم داد و با گیرنهای اهل ارود بر سپهان آن
مردم که از کار جنگ بیگانه بودند بکاری شدند و جعفرقلیخان مقدم در این جنگاه از کثرت کوشش کسر
نامرداری چنانکه چند گرت در میدان کمر و دار نایب السلطنه آتش تحسین فرستاد و با الحاح چون در این
اراس بر باد بیسود می‌بود نایب السلطنه لشکر را بر دو قسمت از آن مصاف گاه بکت سر بر تاب کناره گرفت
و سامان جلال دور رفت و دیگر باره بستکام عمر آتش حرب بالا گرفت و هر دو لشکر در هم افتادند و فریاد
دار و گیر بر آمد تا آنگاه که آفتاب نشست سپس سر در سپاه دست از جنگ باز کشیدند و سپاه روس به قرار

قتل شدند و یکباره طریق مراجعت سپارند چون شب تیره شد جمعی از سالدات روسیه که در حرکت سلطان بوداق
اسیر شده بودند در میان لشکر اسلام بودند چون در لشکرگاه روس رسیدند و ایشان را ساخته مراجعت دیدند گفتند
اگر شما ساز شبیخون کنید ما از پیش روی لشکر برویم و سربازان شقاقی و مخوانی را که در این مدت شناخته‌ایم
نخواهیم تا جهان را بسند که مردم ایشانیم و شما را ناگاه میان ایشان در اندازیم این رای را استوار پسند
داشت و لشکر را جنبش فرمودند بدین حیلت وقتی سربازان شقاقی و مخوانی ناخویش آمدند روسیان دست
گریبان بودند در اول حمله ستر کرتت لشکری که سرهنگ فوج شقاقی و مخوانی بود از حرکت کار رحیم جهد نمود
دیگر مقتول و مجروح گشتند سربازان را برقوت درنگ نماند آهنگ قتل اصلاندوز کردند و همچنان توپخانه را
توپچیان و سالدات ایشان گرفتند نایب السلطنه چون این بدید خواست تا لشکر را دل دهد و دیگرباره کارزار دوالی
است سرجاند و خویشتن را در میدان آن بلاها کرفته مداخت ناگاه اسبش در گوی در رفت و در اینت
زین عقیده جهید تن او غلامان که ملازم رکاب بودند چنان دانستند که او در آفتی رسیده و دولتی کم است
از کمال دهشت بانگ برداشتند که نایب السلطنه زنده نماند هر کس از لشکریان این شنید یکباره دل از جان برگرفت
و اگر توانست طریق گریخت نایب السلطنه بر خاسته از بستن آن فرودگاه صعود نمود و سوار دیرانکر بیست که رام
اسبی را گرفت تا سوار شود و چنان دانست که یکتن از مردم روس است که اسب سلطانی را غنیمت گیر
تیغ بر آهیخت و از پیش روی و در آمد از قضا یکتن از جیبت داران نایب السلطنه بود و او را بشناخت و فرود شده
اسب پیش داشت پس نایب السلطنه بر نشست و میان سپاه اسلام در آمد و آن جماعت را اگرچه پریشان بودند
نخستین از قراریز حاجی حمرلو آورد و روسیان بر فتکات مقتولین را اعد کرده بستوالی از اصلاندوز
بیرون شدند و از رود ارس بگذشتند نایب السلطنه آنشب را متوقف گشته روز دیگر فرمان داد تا مقتولین را
بخاک سپردند احمال و اثقال لشکرگاه در اهمل دادند و از آنسوی پیر قلیخان بعد از عبره رود ارس چون خبر
شبیخون روسیه و شکستن لشکر اسلام را اصغا نمود سفر شکی را نا حاصل دانست و مراجعت کرده به رکاب
پیوست و همچنان صادق خان و جعفرقلیخان از اراضی قراباغ و ابراهیم خان از طرف سالیان این خبر شنیدند
و در کاه شتافتند آنگاه نایب السلطنه بمشکین شتافت و روزی چند ببود و در آنجا معروض افتاد که روسیان
مسایل معاودت که ساکن بودند و ایلیکر نخوان بودند تاختنی کرده اند احیرو احب کردکه در ستر پر تهیه لشکری
لایق شود و طریق انتقام سپرده آید لاجرم از مشکین به تبریز سفر فرمود و از آنسوی چون اسمعیل بیک لشکر بوداق
بعد حلیخان حاکم نخوان در حرکت اصلاندوز گرفتار روسیان گشته بود جماعت روسیان بکمال خویشتن او را
فریفته مواعید کردند و آهنگ نخوان نمودند باشد که تدبیر او فتح نخوان کنند از آنسوی نایب السلطنه از
دور اندیشی نظر حلیخان را طلب فرمود و کریمخان لشکر لو را بحکومت نخوان بازداشت آنگاه اسمعیل بیک از لشکرگاه
روسیان فرار کرده برکاب پیوست روسیه چون این بدیدند آهنگ نخوان را بی سود دانسته مراجعت کردند
در این هنگام اسمعیل خان دامغانی با سپاه از دربار پادشاه برسید نایب السلطنه او را از طریق اردبیل بمغان
مأمور داشت و خود نیز او را تا قرامه داغ طریق موغان گرفت و همه جا بر رفاه در رکاب سواری رفت و در مسیر راه

مکشوف شد که قبایل قراباغی روسیان را امان جو و دعوت کرده اند و ایشان نه آنجا و ورود [illegible] ل
قبایل را کوچ و بار کرده معاقب سردار گوران [illegible] و قلعجان [illegible] که حافظ [illegible] گوران بود [illegible]
سرکرده کمان چون کوچ دادن ایل [illegible] روسیان را شده مدتی آنکه روی [illegible] سردار گوران [illegible]
و میرزا احمد [illegible] را که روسیه [illegible] فرمان بود [illegible] و حمت [illegible] است که [illegible]
بار شود و فرار کند [illegible] کرده [illegible] بردم [illegible] مردانگی محکم کرده [illegible]
از پس روی [illegible] بر کناری [illegible] مردان جنگ [illegible] و شکست [illegible] میرزا
احمد [illegible] آن کرد [illegible] آثار کرده [illegible] است [illegible]
[illegible] شهادت نوشیدند و از جهان [illegible] روسیه [illegible] لشکران کرده نایب السلطنه
[illegible] شکست [illegible] شد که جماعت [illegible] چارسوی قلعه لشکر [illegible]
[illegible] شکست شده [illegible] حافظ [illegible] بود [illegible]
[illegible] شکست [illegible] محمد
بیک [illegible] سردار لشکران و محمد بیک [illegible]
جنگ [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] لشکران [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] شهریار [illegible]
السلطنه [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] حسین خان سردار [illegible] حضرت [illegible] سردار [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] حسین خان [illegible] حاصل کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین خان [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] چهار [illegible]
[illegible] حسین خان [illegible] نایب السلطنه [illegible] حضرت شهریار
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] طهران کوچ داده [illegible] سلطانیه را لشکرگاه کرده [illegible]
روسیان [illegible] شاهزاده محمد [illegible] میرزا [illegible] یوسف خان [illegible] سوار
[illegible] چهارم [illegible] سرچم [illegible]

حسین [illegible]

۱۱۷

شاهزاده محمود میرزا را با توپخانه و سواره و جماعت حسام الملک کسیل ساخت تا فوج آذربایجان افشار تفنگچی باشی و
پیر پرشن امیرآخور غلام شهید مستعد خدمت شده و در چشمه بهرچمن شاهزاده علیخان و سا
قلیخان و محمدحسن خان دولو را با لشکری پرخاشجوی برداشته راه برگرفت و در چشمه یازده هم رحمت
موکب شاهنشاهی لشکری که عدد و ملح قدرت بل داشت و جنبش آمده و روانه چمن اوجان شدند و چشمه چیتم رحمت
و راوجان لشکرگاه کرده نایب السلطنه عباس میرزا با توپخانه و نظام جدید پذیره ساخته تقبیل سده سلطنت
بر و راحت آن آرد آسوی چون سردار روس جنبش پادشاه و از دحام سپاه و انجمن صمصام دید ایران ارادراً و خالی مملکت
را در خواست تکرار تصمیم عزم ما بیوان را در حصار و جدان روستیه را مصالحه نمود و در توسط روی امپراطور روس
عهد که دیگر با آن دولتمرد پیر و سپاهند نیجره به لاجرم مکتوبی به سر گوراوزلی بارونت ایلچی انگریز نگاشت و او را
باستحکام قواعد مصالحت بر انگیخت سرگوراوزلی در پایه سریر سلطنت خواستار مصالحت گشت و میرزا
شفیع صدر اعظم ایران با او موافقت نمود و ایلچی انگریز پیمان نهاد که شرایط مصالحت را خاتمه دهد اهبت و نیاز
بر آورده کارداران ایران خواهد رفت لاجرم میرزا ابوالحسن خان شیرازی رخصت یافته برفت و چنانکه
مذکور شد سردار روس را دیدار کرد و شهریار تاجدار از چمن اوجان شهر تبریز سفر فرموده مردم آن بلد
بواجب نوازش فراوان کرد و سنگ اسیم و زرده تبدیل و خورسند ساخت و بغره شهر رمضان رجعت
بطهران فرمود و نایب السلطنه بعد از حرکت موکب شهریار بر مدار شد اگرچه شاهزاده محمد میرزا را که در
فاتحه امرا آثار پدر شاهی در دیدار اش آشکار بود در آذربایجان گذاشته قایم مقام را در حضرتش باز داشت
و خود به درگاه پادشاه شتافت و بسعادت حضور و ملاطفت گشت و از برای تجهیز لشکر تا خیابان حمل
گران از سیم و زر بداد و رخصت مراجعت حاصل نموده وارد تبریز شد و از آنسوی سردار روس با میرزا ابوالحسن
کار بدینگونه کرد و صورت عهدنامه را نگارنده او بدینگونه بنگارد

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و روس بصلاح دید میرزا ابوالحسن خان و سردار ریتسهر نوشتند
اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه با تقارن و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران با دو صاحبه ملاحظه کمال مهربانی
و اشفاق و دوستی علیتیس که در باره اهالی و رعایای جانبین دارند بدفع و رفع امور حادثه و دشمنی که بر عکس
رای شوکت آرای ایشان است طالب استقرار مصالحه میمونه و دوستی جواریت سابقه بوده در فتحنامه
عالیجاه یکو لای روتیچوف تقارب نشان تیارکلی اعطا شده و اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم امیر الامراء العظام
میرزا ابوالحسن خان را وصاف ر او را این کار مختار بالکل نموده اند حال در معسکر روسیه در محال گلستان قلعه
ولایات قراباغ بیرون رودخانه زیوه ملاقات واقع وجمعیت نموده بعد از ابراز و مبادله تمسکات مأموریت
و اختیار کلی خود بیکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق مصالحه مبارکه بنام نامی پادشاه اسلام قرار و کوه
اعتبار را بحسب طرفین قبول و فصول و شروط مرقومه ذیل را الی الابد مقبول و مستصوب و استمرار میداریم فصل اول
بعد از این امور حرکت و عداوت و دشمنی که تا حال در میان دولتین علیتین روسیه و ایران بوده موقوف
بموجب این عهدنامه الی الابد متروک و مراتب مصالحه اکیده و دوستی و وفاق ستدید فیمابین امپراطور اعظم

مابین دو دولت و دولتهای عظام بنا به دولتین علیتین ایشان پایدار و مسلوک خواهد بود. فصل دوم
چون پیشتر بموجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول و مداومت مابین دولتین شده است که مراتب مصالحه در بنای
اوسطاطوسکوپریزندم باشد یعنی در هر موضع و جایگاهی قرارداد مصالحه الحال بوده است از آن قرار
باقی و تمامی الکاء و ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هریک از دولتین بوده
کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند لهذا در بین دولتین علیتین ایران و روسیه از روی خط
مرقومه ذیل سنور و سرحدات مستقر و معین گردیده از ابتدای اراضی آدینه بازار از خط راست از راه صحرای
مغان تا معبر یدی بلوک رود ارس از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنک چای به پشت کوه
مغری و از آنجا خط حدود سامانات ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و سر رسیدی دسور کجه جمع و متصل گردیده
بعد آنچه در مرور که تولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدین لو و تا مکان ایشک میدان مشخص
و متصل میسازد و از ایشک میدان تا بالای سرکوههای طرف راست طرق و رودخانه‌های حمزه چمن و از
سرکوههای پنبک الی گوشه محال شوره گل از گوشه شوره گل از بالای کوه برف آلاگوز گذشته از سرحد
محال شوره گل و میانه حدود قریه سدره و رودخانه ارپه چای طی و متصل شده معلوم و مشخص میگردد و چون
ولایات خانشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست بدست افتاده لهذا بجهت زیاد صدق و راستی
حدود ولایت طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلحنامه از پادشاهان عظام معتمدان
و مهندسان مأموره که بموجب قول و قرار یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه‌ها و دریاچه
و امکنه و مزارع طرفین تفصیلا تحریر و تمیز و تشخیص میسازند آن را معلوم و معین ساخته آنچه در حال تحریر
این صلحنامه در دست و در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده آنوقت خط حدود ولایات طالش
مزبور را بنای اوسطاطوسکوپریزندم مستقر و معین ساخته هریک از طرفین آنچه در تصرف دارد برسر
آن باقی خواهد ماند و همچنین از سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان
و مهندسان مأموره طرفین هر یک طرف موافق اوسطاطوسکوپریزندم رضا خواهند داد. فصل سوم
اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بجهت ثبوت دوستی و وفائی که با اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه
دارند با این صلحنامه و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران ولایات قراباغ و گنجه که الان موسوم به الیزابت
پول است و الکاء خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و هر جا از ولایات طالش را
که الان در تحت تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و آچوق باش
و گوریل و منگریل و ابخاز و تمامی الکاء و اراضی که در میانه قفقاز و سرحدات معینه الحاله
بوده و همچنین آنچه از اراضی و اهالی قفقاز الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق بدولت امپراطوری
روسیه میداند. فصل چهارم اعلیحضرت امپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود
با اعلیحضرت شاهنشاه ایران و بجهت اثبات این معنی بنابر همجواری طالب و راغب است که
در ممالک شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنیان اکید مساعدت و ملاحظه نماید

لهذا خود دولت روس در خصوص ولیعهدی عظام اقرار می‌نمایند که هر یک از فرزندان عظام ایشان که به ولیعهدی دولت ایران تعیین می‌گردد هرگاه محتاج به اعانت و امدادی از دولت علیّه روسیه باشد مضایقه ننمایند تا از خارج نتواند کسی دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و به امداد و اعانت دولت روس دولت ایران محکم و مستقر گردد و اگر در سر امور داخله مملکت فیمابین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیّه روس را در آن میان کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید فصل چهارم کشتیهای دولت روسیه که در روی دریای خزر برای معاملات تردد می‌نمایند به دستور سابق مأذون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آنها شود و کشتیهای جانب ایران هم به دستور سابق مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شوند و به همین نحو در هنگام طوفان و شکست کشتی از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتیهای عسکریه جنگی روسیه به طریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم در دریای خزر بوده‌اند حال هم محض دوستی اذن داده می‌شود که به دستور سابق معمول گردد و احدی از دولتهای دیگر سوای دولت روس کشتی جنگی در دریای خزر نداشته باشد فصل ششم تمامی اسرائی که در جنگها گرفتار شده‌اند یا آنکه از اهالی طرفین اسیر شده‌اند از کرجستان و هر مذهب دیگر باشند الی وعده سه ماه بعد از تصدیق و خط گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده هر یک را خرج و احتیاج به اسرای مزبوره داده و به قراکلیسا رسانند و وکلای سرحدات طرفین به موجب نشر اعلامی که در جهت فرستادن آنها به جای معین به یکدیگر می‌نمایند اسرای جانبین را بازیافت خواهند کرد و آنانکه به سبب تقصیر یا به خود از ممالکین فرار نموده‌اند اذن آنکسانیکه به رضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند داده می‌شود که به وطن اصلی خود مراجعت کنند و هر یک از هر قومی چه از اسرا و چه فراریکه نخواسته باشند بیایند کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت به فراریان داده خواهد شد فصل هفتم علاوه بر اظهار و اقرار مزبوره بالا از جانب اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار یافت که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور در دارالسلطنه جانبین می‌شوند در خور لیاقت رتبه و امور کلیه ایشان را که رجوع شده به مد محنت به دستور سابق وکلائیکه از دو جانب بخصوص حمایت از باب معاملات در بلاد ساکنه طرفین تعیین گردیده در بلاد مزبوره اقامت نمایند زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت ایشان با اعزاز نسبت به ایشان مراعات گردیده به خلاف ایشان هیچگونه زحمت نرسد و هر حکمی که بر رعایای طرفین عاید گردد موجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور رضائی ستمدیدگان خاطرجمعی داده شود فصل هشتم درباب آمد و شد قوافل اهالی و اهالی معاملات رعایای ممالک دولتین علیتین اذن داده می‌شود که هر کس از اهالی تجار بخصوص ثبوت اینکه درست رعایا و ارباب معاملات متعلق دولت علیّه از روسیه و یا تجار متعلقه دولت بهیه ایران می‌باشند از دولت خود یا از سرحدداران خود تذکره و کاغذ راه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر به جانب ممالک ایران این دو دولت بدون تشویش آیند و هر کس هر قدر خواهد متوقف گشته به امور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها به وطن خود از دو جانب مانع ایشان نشوند آنچه مال و تنخواه از ممالک روسیه به ولایات ایران

ایران با ممالک روسیه بردند و خواه بعوض بیع رسانیده و یا معاوضه با مال التجاره دیگر نمایند اگر در میان ارباب
معاملات طرفین خصوص طلب و عهد و شکوه و ادعائی باشد بموجب عادات بلوده سرحد وکلاء طرفین یا اگر وکیل
نباشد سرحد حاکم آنجا رفته امور آنها را از روی اظهارات و بنا اسناد از روی صداقت مراتب و حقوق آنها را
تفحص و معلوم کرده خود یا معرفت دیگران قطع و فصل کار را بر ساخته کنند که تعرض و تقصیری بار متعلقات
نماند و اصل شود و ارباب تجار از طرف ممالک روسیه که وارد ممالک ایران شوند یا از آن جا بخواهند بروند اگر
خواهند با اموال و خواسته خودشان بجانب ممالک پادشاهان دیگر که دولت ایران باشند بروند طرف
دولت ایران بلا ممانعت تذکرات راه با ایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیه روسیه درباره رعایا و تجار
تجار دولت ایران که از خاک ممالک روسیه بجانب ممالک پادشاهان که دوست روسیه باشد بروند
معمول خواهد شد و هر گاه یکی از رعایای دولت روسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک
ایران فوت شود اموال و املاک او در ایران بماند چون به تعرف و ارسال رعایای متعلقه دولت دوست
ایرانی
لهذا اموال منقول بموجب قبض او اصل شرعی برد و تسلیم بازماندگان او خواهند نمود یا به وکیل او داده خواهند
داد که املاک منقول را اقوام او فروشند حاصل آن بعینه در ممالک روسیه برد در ممالک پادشاهان
دیگر رسم و عادت بوده متعلق بهر دو دولت که باشد مصالحه نمایند فصل سیم باج و گمرک اموال تجار
طرف دولت روسیه که به ایران برند و از ایران بیاورند بنحو مال مسلم پانصد و شاهی یک جا گرفته از آنجا
با اموال مذکور بهر جا بخواهند از ایران که ببرند جزئی مطالبه نکرده و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون بیاورند
آنچه در ابتدا گرفته شود آن سرح و بوجه کمال و اخراجات جزئی از تجار روسیه باشد و شاه مطالبه نشود و
همین نحو یک جا باج و گمرک تجار ایران که به ممالک روسیه برند یا بیرون بیاورند بدستور
گرفته اختلافی به هیچ وجه نداشته باشد فصل چهارم بعد از نقل اموال تجاره بازرگانان روسیه و آوردن
از راه جنگل و سرحدات طرفین از وجه بازار مال تجار و معاملات طرفین داده شده که اموال و خواسته خود را
داد و اموال دیگر خریده یا معاوضه کرده دیگر از اسامی گمرک از ساحت طرفین و از کشتی گمرک
باشند زیرا که بر حسب اسامی گمرک و ساحت لازم که ملاحظه نمایند که معطلی و باعث ضرر کار تجار بشود
معاملات و قوع نیابد باج خراج را بالتمام هر نحو مایه خودشان بیایند باید حاصل و یا باب
نماند فصل پنجم از تقصیر و حیله که پس از این شرط باشد وکلای تجار و پس از آن با طرف
اعلام و اخبار را کنند خصوص با آنکه ترک و قطع امور عداوت و دشمنی بهر حال ارسال خواهند
کرد این شروط با مدالیل که خصوص اسنادات مصالحه دو ای طرفین بنموده و قطعه شروع تجار
حال و رسم مرقوم و محرر و اوراق وکلای مختار با مامورین و پس مرقوم با تصدیق و مهر مختوم کردند
و مبادله یکدیگر نمودند و بعد از طرف اعلیحضرت امپراطور روسیه و از جانب اعلیحضرت شاهنشاه
ممالک ایران با امضای خط مبارک ایشان تصدیق کرده چون این صلحنامه و مصدقه مبادله گردید
باید وکلای مختار برسانند لهذا ولیعهد علیشان در مدت شش ماه با هلال وصول گردد و محرر این معسکر ارمنستان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

۱۲۳۰

در ورود ماردیو دیس مجال گلستان متعلقه ولایات قراباغ تاریخ بیست و ششم ماه شوال سنه یکهزار
و دویست و بیست و هشت هجری و تاریخ دوازدهم ماه اکتبر سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی
صورت نوشته سردار روسیه نیکولای رتیشوف

سابق بر این که چون میان وکلای دو دولت بنا بر معاهده قرار یافته بنا بر این شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط
گذاشتن برای سفراء دوستی و آشتی سفرا آمده و ترتیبات نامه ایلچی کبار دولت علیه ایران برای مبارکباد
دولت بهیه روس بیرون مطالبی که از تاج و دو دولت برای حضرت امپراطور اعظم عرض و اظهار نماید
سردار دولت بهیه روس تعهد نمود که در مطالب ایران تند رفتن در کوشش و سعی نماید نتیجه اعتماد و محکم نامه
مهر نمودیم تاریخ سیزدهم ماه اکتبر میرزا ابوالحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه عزیمت رکاب
ظفر انتساب نمود و از معسکر روسیه بر آمد و در دارالخلافه شرفیابی رکاب مشعوف و این هنگام سرگور اوزلی
ایلچی انگریز که میان قواعد مصالحت میان دولت ایران و روس همی نمود و مراجعت انگلستان را تصمیم
داده و برای اتمام کار مصالحه اراده همی روسیه آهنگ عبور کرد و شهریار تن اجازت داد و بعضی از کامات والاآیات
و هب خالص که ضیافت ملوک را لایق بود او را عطا فرمود و پادشاه انگریز را بر مکتوبی از در حضانت کرده
او را سپرده و حوالت نمود و چون حسرم پادشاه انگریز میرزا رقم چاقوی سرای سلطنت نگاریافت بالجمله
سرگور اوزلی با یک عود ستر نموده را ایران که هشتاد از راه تفلیس و پطرزبورغ رهسپار گشت و میرزا
ابوالحسن خان شیرازی از قبل شهریار تا جدار مامور سفارت گشته از طهران بیرون شد دو هزار تومان
نقد که بر دارای حضرت تسلیم او نمودند و سیرخط دادند که اگر حاجت افتد چهل هزار تومان از تجار
گیلان اخذ نماید و بعد از آنکه ایلچی انگریز کار مصالحت را چنان ساخت بر که روسیان دست از اراضی
ایران که در مدت منازعت مداخلت کرده‌اند باز دارند در این سال بزرگان خراسان اعلان عصیان
کردند و اگر شاهزاده محمد ولی میرزا که در آن ناحیت والی ولایت و راعی رعیت بود بر شیوای خواسته
رفتار نمیکرد و مغرور بود بزرگان خراسان تنگ سر عصیانی سپرده و در خاطر ایشان حملی
گران افکنده و در خشم بیرون شد و آغاز خشونت و غلظت میکرد و دنیا را پیغام بر ایشان و سخنان زشت
اسلاف و اخلاف آن جماعت را ما و دیگر و ما بها میرفت که ایشان حاضر شده و اشتهد و کشف
کدورت ضمیر می نتوانستند کرد تا این هنگام که فتنه شیعیان روسیه در اصلاح و زوطلبیان خواجه
کاشغری کوشش نمودند شد اسحق خان سردار قرائی و دیگر بزرگان خراسان را پیمان کردگان
انجمن شوری افکندند و سخن بر آن نهادند که شاهزاده محمد ولی میرزا را گرفته باز دارند و ملک خراسان را
در میان خویش بخش کنند و چون در عرض راه قوتی آن یافتند که کار بر مراد کنند مرکب نهانی
دیگرا از رکاب شاهزاده رخصت انصراف یافتند و اسحق خان قرائی بیرون منزل با قدرت اجازت
یافته تربت حیدریه شتافت آنگاه بزرگان خراسان متفق الکلمه شدند و در چهارشنبه بیست و هفتم
شعبان لوای مخالفت برافراشتند و در مراتع چناران برنشسته شاهزاده را عرضه نهب و غارت ساختند طریق

منشد

مشهد مقدس برگرفته شد و در حوالی آن بلده سرکشان [illegible] شاهزاده چپاول شد شب که آصف خان را
[illegible] ایشان [illegible] فی الحال کسی [illegible] و [illegible] و [illegible] این [illegible] شب آصف خان که
[illegible] و لشکر [illegible] مشهد گرفت و [illegible] و هم [illegible] که [illegible] مشهد بود و
شاهزاده بیچاره از [illegible] محمد خان [illegible] خراسان [illegible] را
[illegible] در خراسان [illegible] شد آصف خان چون [illegible] کرد [illegible] را گرفته [illegible]
[illegible] شاهزاده پیام داد که [illegible] و [illegible] شما [illegible] اگر [illegible] شهر [illegible] کار
خراسان [illegible] و [illegible] بلده و [illegible] و [illegible] شاهزاده [illegible] ماند [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] آصف خان [illegible] شهر [illegible] و
[illegible] آمد و [illegible] شد و شاهزاده [illegible] حکومت [illegible] کار [illegible] آصف خان [illegible]
[illegible] را [illegible] و [illegible] حاکم [illegible] و [illegible]
[illegible] شهر [illegible] آمد و مجلس [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] آصف خان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] فتحعلی شاه قاجار که در هر کشوری [illegible] و
کار [illegible] و [illegible] اکنون که شما [illegible] و [illegible] کار [illegible]
[illegible] و [illegible] گردن [illegible] شد که [illegible] چند [illegible] و [illegible] کار [illegible]
[illegible] و [illegible] خراسان [illegible] آصف خان [illegible]
[illegible] صلاح [illegible] شد میرزا [illegible] کار [illegible]
[illegible] آصف خان [illegible] و عقد [illegible] رای [illegible] اکنون
[illegible] و [illegible] خراسان [illegible] شد و [illegible]
[illegible] آصف خان [illegible] مجلس کرده [illegible]
و از مجلس [illegible] شده و هم [illegible] آصف خان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] و [illegible] کار [illegible] شاهزاده [illegible] تقدیم [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] شاهزاده [illegible] فرمانگذاری [illegible]
و میرزا شمس الدین [illegible] برای [illegible] درگاه پادشاه [illegible] و
[illegible] خراسان [illegible] شاهزاده [illegible] و شهر
[illegible] و [illegible] خان [illegible] میرزا شمس الدین [illegible]
شاهزاده [illegible] و شاهی [illegible] طهران [illegible] و میرزا
شمس الدین [illegible] راه [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] خراسان و [illegible] آصف خان [illegible]

میرزا

شرح برشمرده آمد اما خواص خراسان از آن مواضعت که در مخالفت شاهزاده کرده بودند بنهایت ترسناک
بودند لاجرم فرمانگذار خوارزم را بسوی خویش دعوت کردند که روز رزم ایشان را استوار باشد این
هنگام محمد رحیم خان پسر عوض اینماق بن محمد امین اتالیق حکومت خیوق و خوارزم داشت که بعد از برادرش
الترخان رایت فرمانروائی افراشته بود چون دعوت خراسانیان شنید طمع و طلب خاطر او را جنبش
داد و با لشکری در طلب ستادن از خوارزم براه خراسان برگرفت چون تا دهنه دره خبر رسید و از خواص خراسان
ساخت و تاراج نواحی خراسان رغبت نمیداد و محمد رحیم خان و جماعت تاتار روی مخالفت شهریار ایران را
میدید و ولایت او خراب شود داشت و از میانه اعیان مراجعت فرو گذاشت و چون بخوی رسید
عریضه بحضرت شهریار نگار داده مصحوب ملکعلی نامی روانه فرمود و اغوای خواص خراسان را در تحریک
خود باز نمود کارداران حضرت ناسخ او را نگاشته ... فرستاده او را رخصت انصراف
داده و هم در این وقت حسینعلی خان پسر اسحق خان قرائی که چند مدت وزارت خراسان داشت حاضر درگاه شد
و دختر میرزا شفیع صدر اعظم در آمد تا از حضرت کارداران ... خواص خراسان بر دو و در آن وقت
که حمل بسامان بود مأمور توقف طهران شد و امیر حسن خان عرب حاکم طبس که از در صدق طریق طاعت سپرد
حسنعلی خان پسر خویش را با پیشکشی لایق کسیل درگاه پادشاه ساخت تا صدق عقیدت خود را آشکار
داشت و هم در این سال برحسب فرمان حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی نظام الدوله لقب یافت
و مأمور بنظم فارس و عراق گردید و فرزندش عبدالله خان که بیگلربیگی اصفهان بود حاضر حضرت شد و
ملقب بامین الدوله گشت و استیفای ممالک محروسه بدو تسلیم یافت و هم در این سال امیر حیدر توره
فرمانگذار ماوراءالنهر حلیم خان نامی را رسول فرموده عریضه بحضرت پادشاه ایران نگاشته بود و بعد از ورود
بطهران عریضه ملک ماوراءالنهر را برسانید و قاضی ناصر ... که از ... موافقت و لعل مرتفع کرده
کرده بود ... رخصت یافته از طریق بغداد راه روم برگرفت تا از سلطان روم که او را
خلیفة الخلفاء میداند استدعا کند که در طریق سنت و جماعت اسیر گرفتن مردم شیعی مذهب و بیع و شری
بر ایشان جایز باشد یا روا نیست و هم در این سال از والی ازمیر دو تن عرب طلق اللسان برسالت
برسید و از جور سعود فرمانگذار ممالک نجد شکایت بدرگاه پادشاه آوردند و هم در این سال سعود بن
عبدالعزیز عرب برسالت فرستاد و یک قطعه زمرد صافی که مقدار ترنجی بود پیشکش ساخت و خواستار شد
که حجاج عجم از راه اراضی نجد طریق مکه معظمه سپرند و حکمران بحرین شیخعلی نامی را با چند رشته مروارید و
بعضی اشیاء نفیسه از هندوستان بحضرت فرستاد و ساعد دولت ایران گشت زیراکه اعراب عتوبی
سواحل جزایر فارس پس از انقضای مدت با در ساز ... تحریر ... و تقدم ایشان تسلیه
خواستند که در جزیره قشم جای دارند بسیار وقت بسر وقت کشتیهای ایران و هندوستان دست کشند و بعد از
اتفاق دولت روم و انگریز مقرر شد که کارداران دولتین در قلع و قمع حاکم بحرین و طایفه جواسم
متحد باشند لاجرم حاکم بحرین در دفع اعداء امید داشت توسل بدامان کارداران ایران زد و حکم رفت

با معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک تفویض داد که کارپردازان مملکت جواب مکاتیب سفرای انگلیز
داد و طریق مراجعت گرفتند و هم در این سال میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اگرچه سالی سی هزار تومان و
زیادت سال نوالی مقرر داشت چون از کثرت کرم و شدت حیا هیچ سائل را محروم نمی‌توانست
دید در رعایت درویشان و مساکین از خویشتن واجب می‌داشت معادل سی هزار تومان مدیون گشت شاهنشاه
مهربان حق‌شناس مقرر فرمود تا از خزانهٔ خاص معادل سی هزار تومان زر مسکوک حاضر ساخته به حرم سرای
حمل کرده تسلیم معتمدالدوله نمودند تا دیون خویشتن را بگذاشت آنگاه شهریار تاجدار سفر قم و کاشان فرمود و
حکم داد تا در قمصر که از نواحی کاشان است بنیان عمارتی دلکش کردند و روز یکشنبه هشتم ربیع الاول
سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری مراجعت به طهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از
بر حضرت شتافت و تعجیل ... سلطنت دریافت این هنگام شهریار جهاندار برای دفع فتنهٔ
خراسان فرمان داد که اسمعیل خان دامغانی با برادرش ذوالفقار خان و مطلب خان با لشکرهای ساخته
و نظام ... الله‌یار خان افشار سرتیپ ... با سوارهٔ جواهرد و عبدالملکی روز دوازدهم
ربیع الاول بطرف خراسان رهسپار شوند و حسنعلی خان ... عراقی از عقب برسد مقرر فرمود

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و نه هجری و شرح جوانح خراسان

روز دوشنبه بیست و هشتم ربیع الاول در سنه یکهزار و دویست و بیست و نه هجری چهار ساعت و پنج دقیقه از روز
گذشته آفتاب به حمل تحویل شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن بساط نوروزی فرمود که ... با لشکرهای رزم
جوی از ممالک محروسه حاضر حضرت شوند تا ... سفر کنند و کارداران درگاه و ... خراسان
نگران باشند اما اسمعیل خان دامغانی چنانکه سبق رقم یافت با سرداران سپاه راه خراسان برگرفت
و در شهر مشهد روزی چند بپای شد آنگاه پنجشنبه نهم ربیع الآخر لشکر خود را ساخته کرده از آن بلده بیرون
تاخت و از آن سوی رضاقلیخان زعفرانلو و نجفعلی خان شادلو و ... خان چاپشلو و ... قلیخان ... لو با
مردم خود ... جنگ شدند و سه شنبه نوزدهم ربیع الآخر لشکرگاه اسمعیل خان ... آورده ...
... و از مردم خراسان بسیار کس جمع ... و دو صف راست کرده از
سوی خراسان بیست هزار مرد رزم بود و از جانب اسمعیل خان چهار هزار کس زیاده نبود تا حمله
جنگ در انداختند رضاقلیخان و ... خان حمله کرده ... لشکر خود ... الله‌یار
افشار حمله برده آغاز کشش و کوشش نمودند سوارهٔ جواهرد و عبدالملکی و پیادگان ... چون ...
... خراسان ... بردند تا ... دار و گیر ... آشفته شد ... کار خراسانیان
پشت داده طریق هزیمت گرفتند و مردم عراق تا نواحی قوچان ... ایشان ... و مرد
و مرگ گرفتند روز دیگر اسمعیل خان دامغانی به جانب مشهد مقدس بازشتافت و صورت احوال
در عشر اول جمادی الاولی به حضرت شهریار کشورگشا ... چون لشکرها در دارالخلافهٔ طهران
انجمن شدند شهریار تاجدار ... ربیع الآخر از شهر بیرون شده ...

و امیر محمد قاسم خان قوانلوی قاجار و یوسف خان گرجی سپهدار عراق را و فرج الله خان آدینه لوی افشار
سپهداری را با حسن خان سردار قاجار سپرده و آن لشکری در خور و توپخانه لایق مقتضای از دو روز وار
از حضرت سلطان چمن کالپوش داشت و خود با لشکری بیرون حساب کوچ داده در چمن فرور کوه نزول
کرد و این هنگام خبر طغیان محمد زمان خان عز الدین لوی قاجار رسید همانا محمد زمان خان محمد زمان مورد
عطوفت شاه شهید آقا محمد شاه بود و پس از و شهریار تاجدار با مورد مرحمت شاه داور الحکومت سلطان و کوه جامه خود سید
میداشت و بعد از چون حسینقلی خواهد کاشعری با یالت استرآباد و قبایل ترکمانان سر بلند گشت با اینکه عهدیان با
رسانی امر راجع صدر اعظم دعوی داری محمد زمان خان را اهی داشت شهریار تاجدار در سریرت عدالت روا
نمیدید که جز بعصیان و رایز تکالیف خود ساقط سازد با این هنگام سر طغیان برآورد و نخستین بعضی از بزرگان
قاجار را که با کارداران دولت با رسیدست بدست ترکمانان با خود داشت و با خوانین خراسان مدتی باز
مکاتبت عقود و مصادقت و مصالحات محکم نمود و امیر خان برادرش را قلعه باران فرستاد و آنگاه سپه
هزار کس از ترکمانان یموت و گوکلان را با خود همدست و همداستان ساخته رایت مخالفت برافراخت و یک
مقاتلت و سخن ملک نمود هم در این هنگام یکی از خوانین او در لشکرگاه که گرفتار شد شهریار تاجدار او را
بخان امان داد و مشوری چند نگار داده او را امیر کرد که در نهان بزرگان و علما و کار پردازان استرآباد را پیام
همی بسپرد که محمد زمان خان را که دعوی دیوانه وار عرو چکامه است گرفتار خود داشتند و دست بسته بحضرت
فرستادید مورد عطوفت و ملاطفت خواهید بود و اگر به روزی چند سر بکد رود که مردان آن دیار همه
را خواهند کشت و زنان و کودکان اسیر خواهند رفت جاسوس راه بر گرفت با دستار او را از چمن
فرور کوه کوچ داده در تلی طلح و امصال فرود شد ا ما از آن سوی جاسوس و رضای هر شهر استرآباد و ماکسر
با دستار او میان عدلی از خلف نهاده بر سبت و شهر در رفت در خانه آقا محسن شیخ الاسلام
در آمد و مسائل شاه را بدو داد و شیخ الاسلام شب هنگام سادات و بزرگان شهر را در سرای خود انجمن
کرده پیام و امید که در منشور بود بار نمود و اجماعت طاعت پادشاه را واجب شمرده و دفع محمد زمان خان را
همداستان شدند و با مداد جو عابر و اشتر کرد و سرای او را فرو گرفتند مسموع افتاد که محمد زمان خان این
هنگام آهنگ حمام داشت چون طغیان اهل شهر و کسوت خاطر اساس او بدانست جان آسیمه شد و کر در کربلا
جامه را فرو پوشید کرد و با سفت و دستار و کلاه و آب گرم گرمابه در رفت با الجمله محمد زمان خان و مردم او
تکیه با هوا و درم داده و خویشتن داری کرده مدور با بان کارزار بسته تنی از بزرگان ترکمان مقتول گشت
دار جو بزرگان یموت آقا محمد حسین یحیی قوجاق و آدینه حسن خان تاتار و جعفر بای و دور رحواجه و قوجاق صوفی
الغی و طغان بیار خان بجیر و شرعیتم قربان و تیسلیح و کیلی رحمان و لی کافر و دوحی گرفتار شدند و از آن سوی
قتل آقای سپاهوی قاجار با کلوزیک محمد زمان خان مقتول شدند با الجمله اهالی استرآباد محمد زمان خان را اسیر
کرده بدان جانب بار داشتند و صورت حال را در حضرت شهریار بار نمودند شاهنشاه ایران میرزا
یوسف شریفی با مستوفی الممالک اعتماد الدوله او را به مساحت و میرزا محمد خان حرب سلطان یوزباشی غلامان

علم دار

حکم داد تا محمد رضا خان و جمعی از ایلات و سپاه از دربار پادشاهی در حرکت آمد و سیم شهر رجب چون بکرمان رسید ابراهیم خان برادر محمد رضا خان سر در حلقهٔ یاران در سپ لطفعلی خان کسول گرفتار گشت مع القصه هر دو برادر در چون بکرمان پیشگاه پادشاه و بوصف عتاب و عقاب دچار شدند پس لشکر وار بار عدالت در آنگاه مردم مشهور کشش چون بعرض سامان رسید سرهای شان حلول حال حل و حل کرده وا شده سرخری پرسش و سبب سرشاد در دشکرگاه که داوند آنگاه فرمان رفت تا هر دو سر را از دوختگاه آویخته ساختند و محمد حسن آقای ما قاربشان جنبان ولایت و ملکت جهد کسی در مرتضی قلی میرزا را کرده ای جهان تا او جمعه سالی بود هم حکم رفت با حضرت شاه را بسداری معطوح و فرشد چنانکه نواب فضلعلی خان و ما رجب که مرحوم آقا فضلعلی بیگ شاهسانی را که پدر محمد حسن آقا بود و مرحوم حسام معول ساخت و پسر فضلعلی بیگ برادر مظفر کما محمد حسن شاه ساخت که محمد علی بیگ فرزند او را و شهید آقا بدیشان کشتند تا مشغول شد که آوازه و مشهد دولت بود و فرمود که این پسر محمد علی بیگ که محمد حسن آقا نام دارد و گوید که واسطه آنکس که چون او کسی را کس بکرمانشاهی در کاشان خواهد بود و در دست تو گرفتار خواهد گشت او آمده مکدار که چند سال مع القصه محمد حسن آقا را چند سال بود تا در اوراسیدارا هم مازکرده داد با لکا دلالت بکه در سمع سمن کجا که حکم قطعی معاصل و علاقه سو بر روی او افکنده با ملا در آنجا داد دار شمردکه قول را حکم داد و داد که جماعتی را از ایشان مامکی به انکه حشمت مراکاه داری تا آنکه روزی برادر کامل به سرد نواحی کرمان را در شکرشده وقت طلوع و غروب محمد رضا خان سرد رود رود مرا آمد آنگاه شهر تا انقلاب کرمان را از ایشان او داد و محمد علی میرزا ملک آرای از دردان را که با آتش وارده شاه درحرکت آمده در روز هم شهر رجب را امیر زمانی را باخبر سلطان جوق رد حضرت حسام را داشت تا طرف خراسان را ابراهیم خان را وجون می گفت خراسان را شاهزاده محمد ولی میرزا معاف کرده و فرستاده این آنها وجام جای کرده نایب فیروزالدین میرزای والی هرات اولاب مصالحات رد وابست داد و آسمر اللهم جان ... و حاجی فیروز پسرخود ملک قاسم میرزا را لشکری لامی با سو شهر غوریان بود و حاجی آقاخان میرزا ... ملازم خدمت و صاحب و ملک قاسم میرزا از سر غوریان آمده محمد خان پسر آتش خان قرائی را که فارس قلعه بود محاصره داد احمد املاک و ما سب دیگر چون محمد خان و آتش خان پدرش غریب سر و تیک کامران میرزا افریکدار شدند آنکاشته بود و ندد و برطرف قرآن عهد و ما هنا و پیمان داده بودند که اگر تا سپاه و جوشش آینک خراسان کند لکه آنملک را بر سپارند کامران میرزا بر سر ایشان شورشش شد و لشکری غوریان از ایشان بیرون شد و لیکن غوریان را بمهرات فرستاده حاجی فیروز چون جنبش کامران را دانست از کرده پشیمان شد و ملک قاسم میرزا از غوریان با خواند و چون آن سرو و جنک کامرانی را دانست تکو سمع اسمعیل خان سردار و معافی کرده این شرح که اگر بسوی هرات کوچ دهی و دفع کامران کنی بسم و رمان حکومت هرات را در مسکوک حضرت شهریار ایران پیشکش دارم و همه ساله مال دیوانی هرات را بکدارم و نام پادشاه را در خطبه و سکه داخل دارم اسمعیل خان برادرزاده خود و ذوالفقار خان و منقلب خان ا

با لشکری که حاضر داشت کوچ داده تا پل شهرستان رسید و از آنجا قطع مسافت کرده سه دانگ غوریان را در آنجا که نشسته
یکسر بسوی هرات برفت و در پل مالان فرود شد کامران چون آهنگ اسمعیل خان را بدانست روز دیگر
که با کارداران ایران حصن الکمند مکتوبی در معذرت نگاشت و بمصحوب نصرخان هزاره مرد یک اسمعیل خان روانه ساخت
دارالملک ساچیان و ایران برات حجت و دست مریی هرات مراجعت نقد بار نمود و ملکه فیروز و ساد قلم برده
ایشان آن دیار را وداع گفته و باهرات در آورده بد آنچه بیان نهاده بود دو کرد اسمعیل خان دیگر جنب
مشهد مقدس مراجعت نمود و مژدهٔ فتح هرات و خبر اول شعبان در رحمن میدان خوق معروض درگاه نمود
و اشتر در این هنگام شهریار تاجدار شاهزاده محمد ولی میرزا را در رحمن میدان خوق طلب داشت و شاهزاده
حسنعلی میرزا حاکم طهران نیز حاضر بود و در خاطر داشت که برای رفع و حسب خوانین خراسان محمد ولی میرزا را
با حکومت طهران فرماید و حسنعلی میرزا را بخراسان گسیل سازد و آیات درگاه هرکس رای زد و رای بامر حق بر
آن مقرر شد که دیگر باره محمد ولی میرزا بحکومت خراسان نامزد شد و میرزا عبد الوهاب معتمد آمده از برای
اسباب خوانین خراسان ملازم خدمت او گشت و شاهزاده حسنعلی میرزا بحکومت طهران و بسطام نامزد شد
فرمانگذاری بلده مرو شیرباد و متوجه گشت رئیس ایل قاجار جون برگماشت و گوکلان کاهی خوانده کاسه
سر طغیان برآورده بود و با محمد رضا خان طریق عصیان سپرده بود حسب فرمان الله یار خان قاجار دولو
و اسکندر آقاسی و حاجی رضاقلیخان دولوی قاجار و حسین خان و اصفهانی غلام پیشخدمت باشی مامور شد که بر گماشت
کشید و محمد قاسم خان قوانلو و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان افشار سردار جم کاشیوش جنبش نمودند
تا جون برگماشت آن اکراد حوادثی نمودند احمال و اثقال و زنان و فرزندان خود را کوچ داده در اقصای دشت
رانده چون قطع آن مسافت بعید برای عدم علف و آذوقه ممکن نبود بالجمله سرداران سپاه بسلامت مراجعت
کردند و شاهنشاه ایران در بیست و ششم شعبان از رحمن میدان خوق کوچ داده از راه حلل طلاع و اصفهان و فیروز
کوه و لار سچال در عشر آخر شهر رمضان وارد طهران گشت و از بهر جانشین شاهزادگان مجلس سور و عرس
برآراست و دختر شاهزاده حسینقلی خان را که برادر اعلیحضرت شاهنشاه بود بشرط شاهزاده محمد رضا میرزا عقد
بست و دو تن از دختران محمد خان قاجار ایروانی را بحبالهٔ شاهزاده امام وردی میرزا ایلخانی و آن دیگر را به
شاهزاده محمود میرزا سپرد و دختر مهرعلی خان بنی عمّ شهریار بهرهٔ شاهزاده حیدرقلی میرزا افتاد از پس این سور
سر گور اوزلی ایلچی دولت انگلیس مردی که هرسی الس نام داشت از راه اسلامبول بسفارت برسید از بهر آنکه در
فصلی از فصول عهد نامه که سر گور اوزلی بار دوست در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و ششم هجری با دولت
ایران عقد کرده بود تغییر دهد یکی آنکه نام ولیعهد در عهد نامه معتبر نبود دیگر آنکه هر سال معادل دویست هزار تومان
که بر ذمت دولت انگلیس بود که تسلیم کارداران ایران کنند مشروط باشد و شرط است که چون دولت روسیه
با ایران بصلاح پیوسته پادشاه ایران طلب این زر از انگلیس نکند و از این پس نیز اگر ایرانیان بحرکت روسیان
مبادرت کنند هم مطالبت این زر نخواهند کرد و اگر روسیان اقدام حرکت ایران کنند دولت انگلیس
همه ساله دولت مزبور را بایست تسلیم کند و سفرای انگلیس در میانه نگران باشند تا اگر سرحد داران طرفین از

امور و حوادث هم پس شد میانه گسسته و صورت عهدنامهٔ سرگور اوزلی بارونت چون در امور کمال اعتبار را داشت
در اینجا نگارش یافت

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و انگلیس بکار شده

الحمد لله الوالی الموالی که بمدد این خجسته اوراق و بستگی اساس یکرنگی میانهٔ روز افزون و مبانی اتفاق وکلا
حضرتین سنیتین بمیمنت مرسوم عهدنامهٔ مفصل بر طبق صدق و خلوص بسته گردید و چون قبل ازین که عالیجاه
زبدة الامرا سر هرفرد جونس بارونت از جانب دولت بهیهٔ انگریز به عهد معاهدات ایلچی و دبلیس علیشیر
وارد دار السلطنهٔ طهران شده بود و عهدنامهٔ مجملی فیمابین وکلای دولت علیهٔ ایران جناب میرزا محمد شفیع
صدر اعظم العالیه و حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان اعظم و عالیجاه مشارالیه که وکیل و سفیر دولت
بهیهٔ انگریز بود شروط چند که در آن عهدنامهٔ مفصل درج شده مرقوم گردیده بود و عهدنامهٔ مزبوره حاوی شرایطها
معتمدین و امضای دولت بهیهٔ انگلیس مصدق و ممضی آمد بعد که عالیجاه سر گور اوزلی بارونت بالقابه ایلچی
بزرگ دولت مزبوره برای تمام عهود و احکام منصوصه و حصر مستتر مهمات لزام در کار معاملات بپایهٔ دربار
گردون مدار جانب فرخنده دولت وکیل کامل در باب انگلیس بود و وکلای این جانب حضرت ظاهر اصلاح و مواد
مبانی الفت عهدنامهٔ مفصله مشتمل بر عهود و شروط مسطوره مرقوم و شرح ساخته بعد ازآنکه عهدنامهٔ انگلیس و اتفاق
مزبوره دولت بهیهٔ انگلیس که در چند فصل آن ارکان تغییرات چند معقول بر اسم انگلیس واقع است و انگلیسی
علیمن است و اسم عالیجاه سر هری الیس را در آورده بود در میان دو سال خواهش تغییرات مزبور نمود که و بعهد ا
وکلا جناب سید زین العابدین و نایب الدوله و میرزا ابوالقاسم قائم مقام و معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک
وکلای دولت علیهٔ ایران با عالیجاه مشارالیه بالقابه ایلچی جدید دولت بهیهٔ انگلیس و عالیجاه مشارالیه که شرح
و تفصیل شروط و عهود کرده معاهد معاهده معمول داشته است که بعد از تغییرات مزبوره فصول مذکوره بکار آمده
شرح داده خواهد شد و امور متعلقه تجارات و معاملات ملکیه قرار است که در عهدنامهٔ تجارت جداگانه
کلمه لاحقه شرح داده خواهد شد فصل اول اولیای دولت علیهٔ ایران مرحوم لازم دانستند که از تاریخ این عهد
نامهٔ مسرور بهر عهد و شرطی که بهر یک از دولتهای فرنگ که با دولت بهیهٔ انگلیس در حالت نزاع و دشمنی
باشند باطل و ساقط دانسته و لشکر سایر فرنگستان را از سرحد و متعلقهٔ ممالک ایران راه عبور بسمت هندوستان
و طرف بنادر هند ندهند و احدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت انگلیس داشته باشند
که داخل مملکت ایران شوند و اگر طوایف مزبوره خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا
و سمرقند و غیره عبور بممالک هند نمایند شاهنشاه ایران حتی المقدور با پادشاهان و والیان و حکام
آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره بازدارند خواه از راه تخویف خواه از روی
رفق و مدارا فصل دوم چون این عهدنامه که در میان دو دولت ابد مدت دوستی و صداقت
اساس جاودانی است که تا ابد مدای کامل از هر گونه تغییر و تبدیل مصون و در روز بروز موجب استحکام دوستی
بکمال یکرنگی در میانهٔ ایران و هر دو خواهد و مواد بنیان این دو دولت گشاده باشد...

و ولیعهد و فرزندان و احفاد و امجاد ایشان و وزرا و امرا و ولات و حکام ولایات و سرحدات مملکتین ابد
الآباد برقرار و استوار باشد پادشاه والاجاه انگریز قرار داده میباید که در سر امور دولت ایران فیمابین شاه
زادگان با امرا و سرداران نزاع و مشاجره روی دهد دولت بهیهٔ انگریز در این میان کاری نیست تا پادشاه وقت
خواهش نماید و اما اگر احدی از ایشان ولایتی و محالی از ممالک متعلقه ایران را بآن دولت بهیه بدهد
که بازاء آن کومک و اعانت نماید هرگز اولیای دولت بهیهٔ انگریز بر این امر اقبال نکرده و پیرامون آن نگردد و دخل
و تصرف در ممالک متعلقه بدولت ایران نخواهد کرد و فصل سیم مقصود و مطلب از این عهدنامه آنست
که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کومک یکدیگر نمایند بشرطی که دشمنان در نزاع و جدال
سبقت نمایند و مطلوب اینست که از امداد جانبین یکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند این عهدنامه
محض برای رفع سبقت دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت تجاوز
نمودن از ممالک متعلقه بخود و قصد ممالک خارج از حدود خود است و ممالک متعلقه بهریک از دولتین ایران و
روسیه از قراریست که باطلاع وکلای دولتین ایران و انگلیس و دولت روسیه بعد از این معین و مشخص گردد
فصل چهارم چون در یکی از فصول عهدنامهٔ مجمله که فیمابین دولتین علیتین بسته شده قرار داده
چنین است که اگر طایفهٔ از طوایف فرنگستان بممالک ایران بعزم دشمنی بیایند دولت علیهٔ ایران از دولت
بهیهٔ انگلیس خواهش امداد نماید فرمانفرمای هندوستان از جانب دولت بهیهٔ انگلیس خواهش مزبور را قبول
آورده بقدر خواهش لشکر و سردار و اسباب حرب از سمت هندوستان بایران بفرستند و
اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد عوض آن از جانب دولت بهیهٔ انگلیس مبلغی وجه نقد که قدر آن
در عهدنامهٔ مفصله که بعد فیمابین دولتین قویتین بسته میشود معین خواهد شد انفاذ و مقرر است که مبلغ و
مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه باشد و اگر دولت علیهٔ ایران قصد مملکتی خارج از خاک خود نموده و
در نزاع و جنگ سبقت با طایفهٔ از طوایف فرنگستان نماید امداد مذکور از جانب دولت بهیهٔ انگریز
داده نخواهد شد چون وجه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است ایلچی بهیهٔ دولت انگریز را لازم است
که از رسیدن آن بقشون مستحضر و خاطرجمع شود و بداند که در جهات مرجوعه صرف میشود فصل پنجم
هرگاه اولیای دولت علیهٔ ایران خواهند که برای تعلیم و تعلم نظام از فرنگستان معلم بایران بیاورند
مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگستان که با دولت بهیهٔ انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلم
بگیرند فصل ششم اگر کسی از طوایف فرنگستان که در حالت مصالحه با دولت بهیهٔ انگریز باشند نزاع و
جدال با دولت علیهٔ ایران نماید پادشاه والاجاه انگلستان کمال سعی و دقت نمایند که فیمابین
دولت علیهٔ ایران و آن طایفه صلح واقع شود و اگر این سعی نافع نشود پادشاه انگلستان بطریقی
که مرقوم شد و از مملکت هند عسکر و سپاه بکومک ایران مامور کند یا آنکه دویست هزار تومان مقرره را برای
خرج عساکر و سپاه و حرب و کارسازی دولت علیهٔ ایران بدهد و این اعانت و امداد مادام که جنگ
فیمابین دولت علیهٔ ایران و آن طایفه باشد داده شود و اولیای دولت علیهٔ ایران صلح نمایند مصالحه شود

سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

۱۲۳۳

فصل ششم هرگاه دولتی از دول فرنگ با دولت ایران ... که موافق فصل چهارم پیشکش باید داده شود و قرارداد
شده که مبلغ پیشکش را دولت بهیه انگلیس داده باشد که تنخواه مزبور را بعد از آنکه دولت بهیه هر جا حکم
نموده و پیشکش پرداخته باشند فصل هفتم هرگاه طایفه افاغنه را با دولت بهیه انگلیس نزاع و جدال
باشد اولیای دولت علیه ایران از این طرف لشکر تعیین کرده به نحوی که مصلحت دولتین باشد دولت
بهیه انگلیس را امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آن برابر دولت بهیه انگلیس بمقدار قراری که اولیای دولتین
صلح و صلاح باشد فصل هشتم اگر جنگ و نزاع فیمابین دولت علیه ایران و افاغنه اتفاق افتد اولیای دولت بهیه
انگلیس را در آن میان کاری نیست و به هیچ طرف کومک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه به خواهش طرفین واسطه
صلح گردند فصل نهم اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد سرکشی کند و یاغی شود و فرار به ولایات انگلیس نماید
به اشارت امنای دولت ایران انگلیس او را از ولایت خود بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه
ایران نمایند و در صورتیکه پیش از رسیدن انگلیس به ولایت ... به اشاره امنای دولت ایران در بار ... کم خواهد رود
نرسد انگلیس را رخصت ورود آمدن ندهند و بعد از ملاحظات اگر انگلیس ورود آمد او را گرفته روانه ایران نمایند بر عهده
ارکان دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استوار ... فصل یازدهم اگر در ... دولت
بهیه ایران امدادی میسر شود دولت بهیه انگلیس به شرط امکان و فراغ بال کشتی جنگ و قشون مدد دهند و اخراجات
آنرا موافق ... آوردند آنوقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتیهای مزبور در آن ... لنگرگاه که جا
عبور کنند که امنای دولت علیه ایران نشان بدهند و از جاهای دیگر بی رخصت و ضرورت عبور ننمایند خاتمه
ما که وکلای حضرتین علیتین پیش از این عهدنامه مفصله را که بنا به التماس وکلای دولتین علیتین فصول دوازده
گانه نگارش یافته حال معرفت چند که منافی دوستی و یکجهتی دولتین علیتین بود و صلاح حضرتین ... در
فصول مذکوره ... تغییر و تحریر کرده دستخط و مهر کردیم ... سنه یکهزار و ...
و چهارده ... مطابق ... شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و ... هجری مصطفوی علیه
افضل السلام والتحیه تحریرا فی دارالخلافه طهران ... الاسلام والاکرام
... احکام عهدنامه ... مراجعت ... که سعادت ... اصول
شده ... طهران ... شده ... احمد ... اسعد
پاشا ... پیشکش ... سالیانه ...
اشغال ... مراجعت کرده ... نیکولای ... سردار روسیه
... مصالحه دولتین علیتین ایران و روس ... فرمان شهریار ... خان
... مراجعت ... روانه ... شهر ... که ... دولت
ایران ... شمشیر ... سردار روس ... مراجعت ... خان دیگر باره
سردار روس ... لشکر ... سپهسالار ...
در ... هشتم محرم سنه یکهزار و ... حاجی آقا خان ...

والی هرات و ابراهیم خان بیگلربیگی قبایل هزاره در کار شهر بار آمدند و جنگ خویش در پیش داشتند ابراهیم خان
چون هوای فتنه عوریان کرده بود مأمور توقف طهران گشت و حکمرانی قبایل هزاره با رادخان پسر محمد خان
هزاره مفوض شد و حاجی آقاخان از قتل والی هرات خوانسار رفتند و در شفاعت شاه محمود کارگزاران ایران
دست از رعایت او باز داشتند میرزا صادق وقایع نگار مروزی در دوم ربیع الاول با همراه او مأمور سفر هرات
گشت و اسحاق خان با شاه ایران سخافی پیر و در کشوف داشت و هم در این وقت میرزا محمد کلانتر زمردانی وزیر
محمد قلی میرزای ملک آرا حسب فرمان معزول شد و جهد فتحعلیخان دولو قاجار ظلم او را نیز مازندران مأمور گشت
و هم در شهر آخر محرم حاجی ملا محمد رشتی که در زاویه از زوایای مسجد دارالخلافه طهران با رستجماعت میگذاشت
و در کسب علوم میراند که جماعت ذات روزی در عبور کوی و برزن با مستی دو چار شدند و در میان ایشان
عربده برفت حاجی ملا محمد این مستی را دست گیر کرده با جمعی از مریدان خود بی آگهی کارداران دولت سرای
جماعت را که در سکنه طهران اندر رفت و خمهای خمر و اوانی و دیگر مسکرات هرچه یافت شکست و
معنی اموال ایشان بر دست عوام غارت رفت شهریار را این خبر بود که جماعت در پناه مسلمانان اند و بر
اراذل و ملت شمرده نشوند جسارت ایشان در شریعت ناپسندیده هست و جسارت حاجی ملا محمد در سلطنت
سخت نکوهیده است پس فرمان داد تا او را با اهل او و داماد پسر که بود اندر بن و [illegible] از دارالخلافه طهران اخراج کردند

وقایع سال یکهزار و دویست و سی هجری و شورش مردم زلف آباد

در سنه یکهزار و دویست و سی ده ساعت و پنجاه و سه دقیقه از روز شنبه نهم ربیع الثانی چون برگذشت آفتاب
با حمل تحویل داد و پادشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی سامان کرد و در این سال نخستین فتنه زلف آباد
فراهان پیش آمد همانا ابو دلف که یکتن از امرای بنی عباس است چنانکه در کتب و جابجای سطور رفت در
اراضی فراهان سامان خود شهری کرد و آن را دلف آباد نام نهاد و که مقیم دارالحکومه و لام مستوجب است
و در این زمان آن را زلف آباد گفتند در عهد دولت صفویه و سکون لام خواهد دید و میرزا ذات این تشریعین ماحضر کرد و شهری
درخت ارض آراسته داشت که همچنان مساجد و معابد و بازار و برزن خود دور و قصور رحبه با روی زمین بود
بود و از هر غار جای نخانه زیر چهر و از کسب متوح هوا و سیاحات زیرین باشد و حظ محیط این
شهر که در تحت ارض است رسته فرسنگ بیشتر باشد مردم زلف آباد که میرجلالی در نهاد داشتند حرکات
انشا مرا این معقل مسیح و مروت کرد ایالی خان حاکم خویش را به فرمان نشدند و مال دیوانی را ادا کردن نه
نهادند آنگاه روز تا در شهر زیرین جایگاه می جستند و شهر تجارت گاه روایان سپردند یوسف خان
سپهدار عراق این قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت و برحسب فرمان محمد آقا خان کرمی یوز باشی با
غلامان شاهسون و سواره قزلباش از خلج و ساوه و فراهان قبع ایشان بیرون شدند مردم زلف
آباد شکیبایی خود را نحس کرده پیدا کمک آمدند و اول حمله هزیمت شدند و بدان شهر زیرین در رفتند
لشکریان اطراف زلف آباد را حصار دادند و طریق آب و آذوقه را انقطاع کردند و داشتند پس از
روزی چند کار بر ایشان سخت شده یاران با ایشان طلب نمودند و پناهنده شدند آنجا و از حیوانها پرداخته

هرچند یکی از آنان داعیهٔ عراق و آذربایجان وطن جستند پس شهریری بدست لشکریان کشته گشت و لکن
شهریری جهانیان برحال خود باقی است و شهرت آن کاری عظیم سخت است از پس امواجه مکشوف شد که دیگر
باره خواص خراسان باغوای اسحق خان قرائی طریق طغیان سپرده اند شهریار ایران اسمعیل خان دامغانی سردار را
باسپاهی جرار دو هزار سوار جهادی آلاخره شش ساله شان و تسخیر قلعهٔ خبوشان مامور داشت و شاهزاده محمد علی میرزا
طلب فرمود و خود روز شنبه سعد هم شهر رجب از طهران بیرون شده در چمن خوش سلاق لشکرگاه کرد و اما
اسمعیل خان سردار از راه جاجرم و اسفراین قطع طریق کرده قلعهٔ خبوشان را حصار داد و خواص خوشان داری از آن
و از آنسوی محمد خان قاجار دولو نایب حکومت با اتفاق اسحق خان قرائی با ارض اقدس سر بر شد و قلعهٔ
دارکلا ای مره کرت توجه خان کنوا ملو حاکم رادکان و بیگلر خان چاپشلو حاکم اکت ساحت حکیب از قلعه
بیرون جسته در مسافه ضیق امداد کرده قرتی بر صف خراسانیان هزیمت شدند بیگلر خان با رامی در کمر
گرفت و وجه دیگر باره قلعه شادف اسحق خان قرائی چون قلع شدند را داوا امداد است محمد خان را استعمال فرمود چند
از شهر قلعه بار گذاشت و با افغانان در طاهر خبوشان لشکرگاه اسمعیل خان پیوست و لشکریان چپ و هشم
شهر شغان فتح قلعهٔ خبوشان را یکدل شدند و پیادگان بسته ساری از بازوی یورش بردند و بر بروج قلعهٔ خبوشان
عروج کردند و حرب قلعه را فتح کرد راه رسیدند و از آنجا آهنگ شهر نمودند هنگام چون اسحق خان و امر
که خواص خراسان را دیگر سروی حکومت نیست و در پس سردار عتاب کرد که آنجا عرب را از در اطاعت بیرون آمد و
حرمت همگنان در ساحت شاه شد پس لشکریان دست از حرکت باز داشتند و امیرگونه خان زعفرانلو قوچانی
علیخان پسر خود را با حسنعلی خان شادلو را در قلعهٔ شهریار گذاشت و خود بلشکرگاه اسمعیل خان سردار آمد و میرزا
هدایت الله وزیر احمد گواه و الله یار میرزا مهدی شهید ثالث را از مشهد مقدس طلب نموده ایشان بلشکرگاه
آمده او را با حسنعلی خان قرائی را بر داشته از چمن خوش سلاق در رکاب شهریار آمدند و شفاعت آن رسید
قرشی بست رقاب و عقاب شهریار شد و پس امیرگونه خان رجعت اسیران حاصل کرده بعد از مراجعت
خبوشان رضاقلیخان و حسنعلی خان را از سرکردگان طهران فرستاده و خود دیگر قربان سرداری استوار کرد آنگاه
شاهنشاه ایران شاهزاده محمد ولی میرزا را بحکمرانی خراسان بازفرستاد و از چمن خوش سلاق کوچ داده
روزی چند از شهر گچپر درفرود کوه نمود و چهارشنبه بیست و دوم شوال بدار الخلافه طهران گشت آنگاه میرزا صادق قائم
کار چنانکه مذکور شد چون هرات رسید منشور عواطف پادشاه را برسانید حاجی فیروز را دل قوی شد
و طمع و طلب قندهار و هرات و قلعهٔ شاهزاده محمود میان بست و از سیدخان درانی را با افغان و قائم بکار را
پیشکش شاهنشاه ارسال درگاه شهریار ساخت و اذعان استوار شد که از قبل شهریار رای دفع شاه محمود سپاهی
باعانت حاجی فیروز الدین مامور گشت بعد از ورود به طهران حکم رفت که محمد رشید خان و میرزای میرزا شفیع صدر
اعظم سوی حسب شد آنگاه پادشاه در نهم ربیع الاول سفر قم و حفظ راهی عراق را تصمیم عزم داده و در دهم
ربیع الثانی مراجعت فرموده از هنگام چاپار شاد که دو تن از ترکمانان یموت و گوکلان که یکی حسین و آن
دیگر قربان نام داشت و این هر دو سرکش از غلامان شاهزاده حسنعلی خان مدتی در حصار بود

مدت عهد تقصیران بیکه بیکی استرابادی گرفتار شدند و پادشاه ایشان را در زنجیر کشید و حوالت با هر دو تن را در گاه شهریار فرستاد شب هنگام فریان خود را هلاک کرد و حسین بیرحم کشیده و بر گردن خویش فرود آورد و آن خنجر بر حنجر آمد و زندان بان در رسید و از آن پس نگذاشت تا قتل خویش درست یابد و او را زنده بدرگاه آوردند شهریار فرمود تا بر وی تیمار برکنند و هم در این سال مصطفی خان طالش مریض شده از جهان بگذشت و پسرانش میر حسن و میر حسین و عباس بیک با هم مخالفت آغاز کردند و از رونق و مملکت بیفتادند و از پسران و جعفرقلیخان دنبلی وداع جهان گفت و او در پایان کار از کردار خویشان بود و گاه و بیگاه در حضرت نایب السلطنه اظهار انفعال می‌نمود بعد از وی مردم شکی سر از اطاعت پسرش اسمعیل خان برتافتند و کارداران روسیه مخالف او را اگرچه با اراضی خود شهر نخس فرستادند لاجرم اسمعیل خان در حکومت شکی قوت یافت و امراء شکی

برادر جعفرقلیخان با جمعی از خویشان خود بدرگاه نایب السلطنه آمد

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سی و یک هجری و فتنهٔ والی خوارزم

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و یک هجری بعد از چهار ساعت از حمل شد دقیقه از شب جمعهٔ بیست و یکم ربیع الثانی خورشید بحمل شد و شهریار تاجدار روز نوروز را در ساری برد آنگاه بجوانب استراباد ری شاهزاده محمد ولی میرزا از دفع خوارج خراسان فرج الله خان افشار را با ده هزار تن سواره و پیاده و دو عراده توپ حمایت ... مأمور بخراسان گشت و میرزا صادق وقایع نگار را با اتالیق رشید خان قراجی با فرج الله خان همراه شد که از خراسان بهرات شوند و تخته مخالفت خوارج خراسان لشکر فرستادن بهرات و تسخیر قندهار را توقف و نکرد موقوف داشتند و از این سبب دیگر فرمان فتح خان بموقت نیست . دولت ایران گروه خوارزم تسامحت محمدرحیم خان اوزبک را با اراضی گرگان و دشت ایکت وحوت بود . والی خوارزم سپهسالار بزم لاجرم کر سفر گرگان را تصمیم عزم داد از ترکمانان گرگان و اسمان را نامه قبایل تکه ایل و الوس جوتیش دارد چون این خبر مسموع حضرت پادشاه افتاد فرمان داد تا فرج الله خان با لشکر خود از اراضی بسطام طریق سبزوار سپرد و از امیری پیر دولا لفقار خان و مشعلخان با امیر ارتمسان و دامغان با دو تو پسند و شکر بیگی سترآبا نیز با مردم خود با اسبان همدست شده محمدرحیم خان چون خویش را در اسپید کمی از مردم خود در نیز دیگت و ذوالفقار خان سردار رسول فرستاد که مرا زهر اجداد رکوه سر علی میان این قبایل ختام و ساخته حکمت یاد شاه دهیم ذوالفقار خان رسول او را بار بداد و چون شعید و بود که مردم حسینیوق ساری را که حکومت اسد بیکوشی خوارزم شب هنگام که سپاه تند جواب در رفت فرستاد محمدرحیم خان را طلب نمود و حکم داد تا از بیرون سرا پرده چشت دنبال او حکو رسوا حت جنگاهو پیرا ورا و پدا کرده کوشش بکار او نداد و بازش فرستاد و با محمد والی خوارزم در هدف سرکت که از اراضی قهدرسک است سکری راست کرد و از امیری لشکریان را در رکت گروه لاجرم از هر دو سوی سپهار راست شد و با کت کیر و دار بالا گرفت خوارزمیان را در حمله اول پای ثبات بلغزید و لشکر خویش کر بجنید و قارو رینگاه شد با امداد و دیگر سپاه دایران نامدشیران جنگجوی جست کرد و عراده های توپ را تیر انداز درده بر محمدرحیم خان سرار آسوی ... سی هزار مرد خوارزمی و ترکمان از لشکر میدان آمد و مردان خویش را نظم کرده آتش

حرب رضا در کرت و الا حضرت نیکنام پیک شاهزاده مرد با بار رزم سپاه خوارزم شکست داد و
و اطفال اعیان و عیال ایشان دستگیر شدند و بسیار مردم که به کنار آمده بجهت شدند و بسا کس پسرها سعید محمد
رحیم خان با حسین خان هلاک شدند و بعد تا آمو دریا و بخارا بهره لشکر گشت چون مژده این فتح حضرت
شهریار رسید و مسرور فرمود فرج الله خان شاهسون با لشکر خود از طریق خراسان بسر حدود با لشکرگاه رسید و تا ... مقیم
رخت آستانه ملک جمی سلطانیه فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا و آن ... سلطنت شهاب و شاهزاده
محمد علی میرزا کرمانشاهان و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا طهران سرکار سرکارت شد ... آسوده شاهزاده محمد
ولی میرزا که با حکام خراسان محمد خان قاجار دولو با سرحدهای آن ... قلعه را دکان و ... خان
... مرحوم ... خان تیموری و عبدالکریم خان ... سلطانی ... و ساحب وجود ما ...
خان قرائی و سپاه و سرداران شهر مشهد ... محمد خان ... سنگر خان چاپشلو
حاکم ... شهر ... و جب سنگر خان با مردم خود و جمعی از ... بکه بعد ... احتیاط
چون شکسته شد لشکریان از قفای او شتاب کردند و قلعه ... را ... اموال و اثقال لشکر
خان ... شدند و ... چون ... محمد خان ... قلعه را دکان را حصار ...
امیر ... خان ... با مردم خود ... لشکرگاه محمد خان ... خان قرائی ... مرحوم
نشان ... علف ... قلعه ... و امیر ... خان ... اکبر ... رضا قلیخان
خود و حسنعلی خان را ... لشکرگاه ... آورد ... و ... آن ...
حضرت شهریار ... شد و ... شجاعی ... کارش ... نظر ... آمد و شهریار
تصلاح ... که شاهزاده و ... قلعه ... را دکان ... و ... حسنعلی خان ... غلام ...
این منشور ... روز ... شاهزاده ... دکان ... مراجعت به مشهد مقدس
فرمودند ... آصف خان قرائی ... حسنعلی ... شهریار ... عرضه داشت که خواهش
خراسان را ساهزاده ... در خاطر ... نشد ... اگر ... گمان ...
این ملک ... نسبت ... دولت ... آورد ... خاطر ...
... حکومت ... حسنعلی خان ... حسنعلی خان مراجعت کرد
ولی آنکه شاهزاده را ... مکاتیب ... حکومت و حصار قلعه ...
... خان ... سپاه ... ترک قرائی ... و ... شاهزاده ... درگاه
پادشاه ... شاهزاده محمد ولی میرزا ... گشت و شهر ... بود که او ... پیک پهلو
... آصف خان ... شاهزاده ... حسنعلی خان ... آمده
از ... شاهزاده ... حسنعلی خان ... شاهزاده
... ... شاهزاده ... فرمانگذاری
و صلاح و صواب مملکت ... خود ... و ... و ... آمدند و ... شاهزاده ...

صلح کرده دیگر روز حسنعلی خان در امداد حشمت کمیشیده تا خان ملا داد پس او اسحق خان را با خود داشتند و با او
سر جنگ و مخالفت کردند و حسنعلی خان هر دو تن را در میان بست و در حبس سرای در افکندند و مردم ایشان را حبس
خانه را ... ... و اموال هر دو تن را مضبوط ساخت این حدیث در عشر آخر رمضان المبارک سلطانیه عرض
درگاه پادشاه افتاد و از اردوی پادشاهی کوچ داده در عشر آخر شوال وارد طهران گشت تا از آن
سوی شاهزاده محمد ولی میرزا بعد از قتل اسحق خان قرائی و سرکشی حسنعلیخان ولایت ترشیز را از امیر عالم
خان ... قربان آورده با محمد خان پسر اسحق خان برادر دیگرش حسنعلی میرزا ضبط تربت حیدریه کماکان
وجود در قلعهٔ دولت آباد جای کرد و محمد خان و خانزاده خراسان و امیر قلیچ خان تیموری برحسب حکم شاهزاده
را در قلعهٔ دولت آباد محاصره دادند و در این هنگام آزاد خان حاکم قبایل هزاره سر در عصیان کرد و اسکندر
خان بن عظیم او خرمان شاهزاده بحکومت هزاره و ولایت جام دریافت و امارت غوریان تعیین شد
شورش گشت در این وقت شاهزاده را چون آن اتفاق که سبب دادا بماند کار اسحق خان حاجی فیروز درانی
هرات را عصیان و طغیان اغوا کردند و تحریک و تهدید حاجی میرزا عبدالکریم مستوفی خود را ساده ...
مر تکمیل ساخت آقا ... کار حاجی فیروز بکاری شود و در تسخیر غوریان تکیه کرد ... علی خان
مرو و مراکه در قریهٔ کبکیان سکون داشت با سیصد تن بر سر غوریان فرستاد و آن قلعه را مستخلص کرد شاهزاده
محمد ولی میرزا چون این بدانست اسکندر خان حاکم هزاره را با عسکری تا نواحی غوریان مأمور ساخت آنگاه طریق
... گرفت و با ... خان هزاره ملحق شد و نیاز خان از قبایل هزاره جمشیدی و فیروزکوهی نوسعه
برآورد و نصیر خان برادر خود را ... تا بجواند و با حاجی فیروز ... و ساختهٔ جنگ شد و
در غوریان نشست محمد خان نایب خراسان چون این احادیث شنید دست از محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد باز
داشته آهنگ غوریان کرد و چون ... میرزا صادق وقایع نگار متوقف در هرات بود حاجی فیروز در
حضرت او شنید و ... وقایع نگار ساخت که لشکری از هرات بیرون لشکرگاه محمد خان نایب
مأمور وقایع نگار را این سخن را ... دست و ... ملاقات محمد خان نایب را اصلاح فرا ... آورد
محمد خان ... داد ... تا آگهی داد و با ... شد آنگاه محمد خان ... سپاهی در حرکت
سود ... شد ورا مشهد مقدس برگرفت از قضا حاجی فیروز ... خاطر ملک قاسم میرزا ...
... غوریان فرستاد ... و شاهزاده محمد ولی میرزا
دیگر باره محمد خان نایب را با دو هزار سواره و پیاده ... بیرون فرستاد و ایشان در نواحی غوریان ...
... و غارت ... و چون لشکر ... حاکم ... لاجرم مراجعت در
ترتیب ... تقسیم ... هر کس ... طریق مشهد گرفت ... سوی محمد خان قرائی ...
خان ... و نصیر خان چون دانستند که محمد خان نایب ... لشکریان ... در
مخالفت و مسارعت کردند ... محمد خان نایب ... آمد ... چون
قوت ... مشهد ... مصطفی خان ... مردم

داده بهمراهی سید محمد خان قرائی و خوانین خراسان تعداد این جمیع دلجوئی کرده کس طلب حاجی فیروز فرستاده
و حاجی فیروز سر حرف ایشان را نپذیرفته از روی تشبت ... اعیان ... و حاجی آقا خان و دیگر ...
محمد خان و دیگران را با لشکری که توانست بیرون فرستاد و با جنگ صفتی اراضی جوریان و جام و ...
... آورده مردکان آن محال را گرفته دکان کوچ داده و در هرات نشیمن داده و پسر را حسب الحکم ... شاهزاده
... معصوم بار فرستاد و میرزا صادق وقایع نگار را از جنس ... باردی ... چون این اخبار در حضرت شهریار
کشورگشا و شاهنشاه ایران رسید که از این پیش خوانین خراسان از شاهزاده محمد ولی میرزا امین شوریده
بودند و هم خان با نوابان داده دار خویش داری بر خواهش نشست لاجرم شاهزاده حسنعلی میرزا حکومت خراسان
سپرده او را شجاع السلطنه لقب فرمود و اسمعیل خان سردار دامغانی را با لشکری در خور ملازم رکاب
او ساخت و محمد ولی میرزا بحضرت طلب داشت شجاع السلطنه حسن ابراهیم خان هزاره را که در طهران محبوس
بود در حضرت پادشاه ... شفاعت کرده رها ساخت و او را ملازم خدمت خویش نموده در جمعه هم
محرم ... هزار و دویست و سی و دو هجری وارد مشهد مقدس گشت خوانین خراسان ... با
... و طریق خدمت سپردند و حاجی فیروز ... ورود شاهزاده حسنعلی میرزا و لشکر پادشاه را شنید
سر خویش ملک قاسم میرزا ... سید خان ... ورود شاهزاده فرستاده
و ... هزاره ملقب محمود آقا و ... اسمعیل خان سردار دامغانی با ... محمد خان
قرائی ... شاهزاده آورد شجاع السلطنه اموال ... پرسش ...
... سپرده ... چون محمد خان ...
... شاهزاده حسنعلی ... محبوس ... اعیان و نصر خان ...
... ... چون خوانین خراسان ... حضرت شاهزاده ... اسمعیل
سردار با لشکری ... و محال ... خراسان ...
... شد ... کرده آنگاه شاهزاده ... حاجی فیروز ...
... داده فرمود که حاجی فیروز ... که اگر ... با ... و سکه و خطبه را بنام شاهزاده
ایران ... و ... شما ... سید خان حاجی فیروز ...
... هرات ... و مشهد مقدس درآمد
و موقف گشت و هم در این ... السلطنه عباس میرزا ... خان ... بود و ... خان
حاکم ... یوسف خان گرجی ... فوج ...
فرستاد ابراهیم خان ... جعفرقلی خان ... بود و ... خان ... شد
و ... عباس ... شده ...
... شد ... کرده ... کشت و هم در این سال
... شاهزاده محمد علی میرزا ... اسد خان ...

الغرض

دلیر بود چنانکه وقتی دسته تفنگ شیرکش برگرفت و آن شیر را بیک ضرب شمشیر کشت چون [illegible] در کوهسار
بختیاری میزیست و هیچکس را فرمان سرداری نمیگذاشت و در اوائل کار روانیان هیچ خودداری نمی فرمود
آن ایام که حکومت بختیاری با شاهزاده محمدتقی میرزا بود میرزا علی کرایلی وزیر خود را باستمالت اسدالله خان فرستاد
و از جانب شاهزاده محمدعلی میرزا خواستار شد تا میرزا آقا قاسم صندوقدار خود را با میرزا علی رفیق راه ساخت
[illegible] ایشان را اسدالله خان هر دو تن را گرفته محبوس نمود در این وقت که مملکت بختیاری بر حسب فرمان
شاهنشاه ایران مفوض بشاهزاده محمدعلی میرزا آمد با سپاه خویش سطح بختیاری بیرون شد و نزدیک بدر
بیران که جایگاه اسدالله خان بود لشکرگاه کرده و در میان بر سر کوهی رفیع است و حصار [illegible] راه آمد شد
[illegible] و آنرا [illegible] خواهند [illegible] قرار قلعه [illegible] فرود آمدند و میان ششصد تن [illegible] بسوی
بالا برکشیدند ما الجمله شاهزاده محمدعلی میرزا میرزا محمد لواسانی وزیر خود را باستمالت اسدالله خان بقلعه فرستاد
و هم دیگر [illegible] در آمده بایستاد و میرزا محمد [illegible] [illegible] همراه او [illegible] بر آن نهاد که اسدالله خان
از در [illegible] شاهزاده دیدار کند که اگر این سخن ملتزم رکاب گردد و اگر نه باز قلعه شود چون از قلعه
بزیر آمد شاهزاده او را اکرام و پرسش نمود و سخن [illegible] سواران او یک یک [illegible] در آمدند ناگاه
[illegible] اسدالله خان [illegible] تفنگها بسوی او [illegible] چون اسدالله خان چنین دید ناچار طریق [illegible]
گرفت و چنین [illegible] شاهزاده [illegible] و [illegible] قلعه خویش شد و بسیج راه کرده دور از دیگر
در لشکرگاه حاضر باشد اسدالله خان چون این بدید دل قوی کرده مراجعت [illegible] ساخت [illegible] کرد و بیش از دو
روز بحضرت شاهزاده آمد و همواره ملازم خدمت بود و هم در این سال [illegible] [illegible] ارتجاع السلطنه
مفوض بشاهزاده اسمعیل میرزا بود [illegible] ایالت السلطنه علی خان شاهزاده مفوض آمد و در [illegible]
سلطان ملقب داشته علیشاه خواندند و هم در این سال میرزا موسی رشتی وزیر شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که مردی
دانا و آزموده بود و حکومت یزد داشت بر حسب فرمان نواب خراسان مامور شد و محمد زمان خان میرجامی
محمدحسین خان نظام الدوله اصفهانی مامور بحکومت یزد گشت و این هنگام میرزا ابوالحسن خان شیرازی از سفر
روس مراجعت کرد همانا میرزا ابوالحسن خان چون رسول مملکت روسیه شد در شهر ارض و ملدی [illegible] تا دو ماه
و چون پادشاه روس برای جنگ ناپلیون در حدود مملکت خویش بود [illegible] میرزا ابوالحسن خان در فلاح
بطرزبورغ در باغ پادشاهی [illegible] آن چند منزل ساخت تا امپراطور روس مراجعت به تختگاه خویش کرد
پس بفرموده [illegible] راه دار [illegible] [illegible] باستقبال میرزا ابوالحسن خان بیرون شدند و او در تعظیم
عزت و حشمت بداشتند و از یکهزار سنگ راه و پنجاه هزار سالدات و دو هزار سوار و شصت عراده توپ از
دو روی راه صف کشیدند و او را از میان [illegible] شهر آوردند پس از چند روز که از زحمت راه بیاسود بحضرت
امپراطور روس شتافت و نوازش فراوان دید و از کلمات امپراطور چنان معلوم میداشت که مملکت
تفلیس و شیروان و دیگر اراضی که روسیه بحکم فرمان در آورده باز دست رد خواهند داشت و تسلیم کارداران
ایران خواهند کرد [illegible] آنجا که ملک ناپلیون بهاتیت [illegible] که در جای خود مذکور خواهد گشت خاطر امپراطور

از قبل

[illegible]

از عمل او آسوده آمد دوری میرزا ابوالحسن خان را در پیشگاه حضور حاضر فرمود و کیفیت ممالک گرجستان و آذربایجان
هرگاه در عهد معاهده مدت نکرده ام ملکانه این ممالک بعدم رضا چنین بوده و اینده شاهنشاه دولت ما
گشته اما از کشش بیرون و آن ممالک داری نبوده است که شاهنشاه کان دولت روسیه را دست بکار درآورد
ایران سپارم بالجمله مردم ملک گرجستان و توابع حول مذهب عیسی علیه السلام دارند سکونت است که
در تحت فرمان پادشاه روس باشند و مردم داغستان چون اسلام مذهب دارند اهالی گرجستان برکنار یکسند
مذهب و عادت پروا ندارند سزاوار است که فرمان بردار روسیه باشند لاکن در اراضی شیروان و گنجه و قراباغ
نکرده اسلام و مسلمانان را سزاوار است که اهالی مختار باشند که سرحد دارند که گرجستان است ... ان
اراضی در آمد در رضای خاطر مردم باز داده شد براین نهاده و یکسند در طرف که سردار تفنگدار بود و ایلچی
خواهش نمودند نهادند با اتفاق میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه ایران و از آن طرف تفنگدار و
مطلب برای نظم آن اراضی موقوف گشت و معاودت نهادند و در سنه بهار حضرت پادشاه آمده و حد ایشان مردم
خود را با عریضه همراه میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه نمودند و هم در آن سال امپراطور انگلیس
نیز وکلای خود را مأمور و مقیم ایران کرده و سر هور اوزلی حضرت شاهنشاه جمشید جاه فرستاد و بانگلیس شتافت

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و دو هجری و ذکر شجاعت و شهامت شجاع السلطنه خراسان

در سنه یکهزار و دویست و سی و دو هجری که ساعت دو و سی دقیقه از شب جمعه دوم جمادی الاولی چون تحویل
خورشید به حمل تشریف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن نوروزی کرده ایشان هنگام میرزا ابوالحسن خان
ایلچی از روس با فرستاده وکلای آن طرف رسیدند و عریضه سردار روس را پیش نمودند سفیر با تحقیقات فرمود
که هنگام نوروز در چمن سلطانیه حاضر درگاه شود و عسکرخان ارومی را بنابر حسب فرمان پادشاه بامر احضار
ولیعهد دولت بهار مداری او مأمور شد و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله را حکم رفت که روانه گیلان شده
چون ایلچی روس وارد شد و او را در چمن سلطانیه به حضور رسانید که با سلطانیه پیشکش ... و آورده در حضرت
اعلی حضرت پادشاه یکسوی حاضر و با زداند و مهر فصل از سوق جنگ آبادی مأمور رسید که ایلچی
روس را در حرج راه بکار نمایند از سال و حوالی معلوم دارد با آنچه دارند و بکار زنند آنچه را در راه برگزیده شد
آنگاه فرمان رفت که از ممالک محروسه لشکر برای کوچ دادن سلطانیه در حرکت آمدند آنها از طرف
خراسان از آن پس مرقوم شد که حاجی فیروز میرزا کان حاکم را از هرات کوچ داده و در عقبت حاکم مرا
در قلعه محمودآباد سکون فرموده و شاهزاده ایشان را بیشتر نمود حکمداری سید حسنعلی میرزا
محمدخان قرائی مرکز بود نهاد که به روز فرمان زود قلعه محمودآباد ... رفت خان و آن سرزمین ... داد و
خان قرائی سرحدی و محمودآباد را در آن هنگام اسمعیل خان سردار تفنگدار شاهزاده کرد و
فرستاد که وعده داد که محمدخان جواب باز داده که چون شاهزاده عظیم خان کوچ داده مصالحی و سرپیچ
قلعه محمودآباد را اجازه رفت شجاع السلطنه در اسرع وقت و در عصر اول جمادی الاولی با قریب
یک هزار سواره از راه فرسخ و بعدم تحمل طی مسافت نموده در بیابان بیست ساعت خراسان آمد

در حق ایل

و حاجی قلیخان ایلخانی که پدرش امیرگونه خان را از پس میداشت چون این شکوه و دو شاهزاده را دید
سوار با سپاه ساخته پذیره شد و جان و مال را در حکم پیشکش انداخت چنانکه اسحق را که ... حسنعلی خان
سیستانلو حاکم بردحرد و سکندرخان چاپشلو حاکم دره‌گز و سعادتقلی خان معاینه‌لو حاکم جهان ارغیان و قوچ‌خان
کیوانلو حاکم رادکان شتاب زده بحضرت شاهزاده شتافتند و جداگانه نواخت و نوازش یافتند چون خاطر
ایشان را مطمئن ساخت همچنان امداد دیگر برگشته شاهزاده با زمین قدس آمد و در این خراسان پیشکش لایق فراهم
کرده با ایشان بسپرد طریق مشهد مقدس گرفتند تا کرد و کلان در آن بلده مکنادند و دو هزار سوار جرار بر
رکاب آوردند آنگاه شجاع السلطنه بیست و ششم جمادی الآخره تسخیر هرات را تصمیم عزم داد و از
شهر مشهد خیمه بیرون زد و چون در سکت بیشت جام فرود آمد محمدخان قرائی بحضرت آمد و حضرت شاهزاده
میرزا محمدخان تکلوی حاجی با تفاق محمدخان روانه شد که قلعه محمودآباد را از دست گیرد ایشان راه برگرفتند
و شاهزاده در بسیار شد دور در دو محمودآباد محمدخان نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که صیادخان
در بیرون قلعه طرح برافکنده اینک لطفعلی خان برادر او را با صد تن سوار بحراست قلعه
داشته و خود با سپاهی کمین گاهی گرفته که اگر توانند کمین بگشاید و از دو سوی شاهزاده درسانید شجاع السلطنه چون
این سخن بشنید عساکر بجانب قلعه آمد و لشکر را حکم بیورش داد و عبدالله خان از حمدی و رستم خان قراگوزلو
و مطلب خان و اسمعیل خان از چهار سوی سخت درآمدند و اسمعیل خان سردار توپهای آتشبار را بقلعه باز داد و شاه
زاده از پشت روی سپاه و همه جا پیش و شمال همی تاخت و لشکر را بتحریص داد با حمله دلیران روی سوی
حملها متواتر کردند و در اندک زمان از خندق عبره داده از رخنهای قلعه صعود کردند و دست قتل برکشادند
لطفعلی خان با جمعی راه فرار برگرفت و شاهزاده با گروهی از دنبال ایشان تاختن کرده بسیار کس را با تیغ بگذرانید
و چنین همی ساختند الحمد در آن مصاف صد و پنجاه تن از مردم هزاره گرفتار شدند و یکصد و پنجاه سر
شمار آمد و بر فرار رفتن گرفت را فراز چهار بری با مچ آهن برد چسبند و بعضی را در آتش سوختند و جماعتی را سر باز
نرم کردند و اعضای جمعی را با تیغ از هم باز کشادند آنگاه از سرهای ایشان در آن ارض مناره همیالا
کردند و عددی نیز درگاه پادشاه فرستادند و این قصه را عرضه داشت نمود صیادخان که این بشنید در طریق
فرار سرق و بادست شتافته برگشت آنگاه میرزا محمدخان تکلوی حاجی را بحکومت جام بازگذاشته بجانب
هرات جنبش کرد چون تربت شیخ جام رسید عطامحمدخان از قبل حاجی فیروز بدرگاه آمد و زمین ببوسید
و معروض داشت که حاجی فیروز عموی ... از دولت ایران ... فرمان ... آنگاه شاه
زاده ... بهرات ... حاجی فیروز ... شجاع
السلطنه ... از تربت شیخ جام کوچ داده چون بمنزل کوسویه نزول
کرد امیرحسن خان ... شاهزاده ... مسافت نموده
در پل ... هرات لشکرگاه کرد از آنسوی حاجی فیروز ... معلای هرات
و تل ... قلعه هرات ... ساخت ... شاهزاده ...

رشته با شاهزاده دوستی با کیان آتش آمیخت لشکر فیروزکوهی و مردم عرب در اول حمله ملکیان را فرو گرفتند
و جمعی از شمالیان را کشتند و قلیلی شهر گرفت روز دیگر قلعهٔ هرات را محاصره انداختند حسن خان در دروازهٔ درب
خوش و امیر علم خان در دروازهٔ قندهار و اسمعیل خان در دروازهٔ قطبچاق و محمد خان قرائی در دروازهٔ
عراق و جعفرعلی خان با سپاه شاهسون در دروازهٔ ملک مأمور آمدند و سپاهیان بهشت جانب نواحی پراکنده شدند
روزی چند بر نیامد که حاجی فیروز در قلعه عاجز آمد با آنکه پنجاه هزار تومان زر مسکوک بحضرت شاهزاده فرستاد
و نام پادشاه ایران را زینت سکه و خطبه نمود و از این حرکت ایمان بر هر کس سپرد تا شاهزاده از حصار هرات
دست باز داشت و خاطر از جمع مردم هزاره و تیموریان آسوده نگاشت زیرا که ابتدا نسخ نمودند آماده فساد
و نصر خان قرائی کرد و افرادی از صیّ افغان گریختند و در دره بام که حصار مستحکمی بود در هراة است بنشستند
با غلامان و بهرام خان فیروزکوهی حراست نموده و از آن روی که خود رتبه داشت ابراهیم خان بمکر عداوت
می داد و از آن امیر قلیچ خان تیموری و محمود خان جمشیدی را با خود متفق کرده در کار شاهزاده آمد بر سر هاد خان
در روستای شمرد و اسمعیل خان سردار سر در پی هم با ایشان شد لاجرم شاهزاده ابراهیم خان سردار را
با فوجی از پیاده و سوار و سپاهی از ملک عادل از پیش بیرون فرستاد و از پس او اسمعیل خان سردار و امیر قلیچ خان
تیموری و لطف خان دامغانی و عبدالله خان قیصر فیروزکوهی و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر خان ملقب
و نکاهبان خان چکنی با سپاه و ایشان ... لشکر روان گشت و بعد از دو روز از منزل کهدستان
با حسن خان و امیر علم خان عرب و محمد خان قرائی و جعفرعلی خان چاپ شاهسون و ... کرده و تو بحا
کوچ داد و روز دیگر از منزل طرف غوریان را صبح گشت و سنگ لاجهای شکسته با زد آمد
که بسیار را استوار کرد و کشوف شد که ابراهیم خان ... با ... خان صعوبت ساکرا
سهل نمود و مساعدت از میان برداشته بالجمله چنان شد که در روزی شاهزاده با اتفاق امرا خویش
طاب ... نوبت را در پیش حمل پیچ داد و از ... علف و آب و ... سوده ... ملک در رامند
و چون در راه رسید ... موجب عداوت دشمن بوده زود ... قطع ... کرد و از ... در قلعه بود
که ملک ... هزاره بود فرود شد آتش از آن سوی ابراهیم خان که از پیش ... ساخت با اتفاق محمود
جمشیدی با نصر خان ... هادخان و چهار ... در می داد و ... کشته ... اسمعیل خان میرزا
گرفت و ... از منزل مرغ چوب ... سیکی دره بام حرکت کرده آن سوی ... هادخان و نصر خان
بیرون شده با افراد لاسپاه ... دوید ... نیز ... بگرفت ... قلعه گرفته اسمعیل خان
با سپاه برسید و اطراف قلعه را فرو گرفت و گشادن قلعه ... حمله سپاه را از مردم ... هلاک
شد هادخان و نصر خان با چار ... بیرون شده امان طلبیدند و مقرر شد که فردا ...
لشکرگاه سردار آیند و اسمعیل خان حکم داد تا لشکر ... حمله ... ارزانی دارند مردم بیادگان
از دو ... سرا ... ملکی ... لاجرم چپاول ... قوی کرده
از هر ... بیرون ... مردم ... علی خان برادرزادهٔ خود را با ... ایشان

درانی

در دهانه دروازه وجود بسته [illegible] بزرگ در جای دیگر کمین نهاد چون کار جنگ [illegible] وقت مقتضی [illegible]
دامغانی برادر اسمعیل خان سردار با سربازان خود یورش برده سنگرها را فرو گرفت و عباسقلی خان [illegible]
مردم او جز صبح [illegible] ساخت لشکریان این وقت تا حد صبح پرداختند ناگاه از طرفی سپاه [illegible] خان با سواران
خود در رسید و در حمله اول کربلایی باقر [illegible] سرکرده پیادگان [illegible] اسیر [illegible] کشته شد و مردم
از جنگ هزیمت گرفته و سواران [illegible] بقتل ایشان از دنبال تاختند سواران سپاه سردار چون
[illegible] شد [illegible] کرپچگان بر دو اسب شد چندانکه سردار کلاه برگرفت و اعیان [illegible] بخشید
ناچار خود نیز برنشست و بگریخت ناگاه کرپچگان در منزل [illegible] چون [illegible] لشکرگاه شاهزاده
رسیدند و قصه بگفتند شاهزاده بی توانی امیرحسن خان عرب و اسمعیل خان قاجار [illegible] را [illegible]
[illegible] برداشته خود برنشست و [illegible] را تحریک داد و شتابان [illegible] جماعتی که از دنبال [illegible]
[illegible] شدند و [illegible] آسان توپ [illegible] فرا گرفت و خود نیز [illegible] بدیشان حمله کرد و [illegible]
[illegible] آن جماعت [illegible] ساخت دیگر قلعه [illegible] بار [illegible] حکم داد تا گرفتاران را [illegible]
[illegible] کشته شد و منزل [illegible] آمد و [illegible] فرستاده اسمعیل خان سردار را که قلعه [illegible] بگریخته
[illegible] لشکرگاه آوردند [illegible] آهنگ [illegible] خراسان معروض داشتند که چون [illegible]
لشکر قلعه [illegible] بگریخته اند و امیر [illegible] کشته [illegible] انتقام [illegible] دیگر وقت [illegible] لاجرم مراجعت
فرموده و [illegible] معروض [illegible]
صادق [illegible] وقایع نگار را که ملازم اردو بود [illegible] و [illegible] برادر [illegible] شاهزاده
آورد و مکشوف شد که از حاجی فیروز والی هرات و حاجی آقاخان وزیر او رنجیده [illegible] ملازمت شاهزاده
شاه [illegible] شجاع السلطنه [illegible] گرانبها [illegible] ملازم [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] علی محمد خان [illegible] قتل حاجی فیروز [illegible] شایسته برسید و مورد [illegible]
نوازش شد [illegible] هرات [illegible] امیر حلیم خان عرب [illegible] خان هزاره و امیرحسن خان حاکم [illegible]
و دیگر سرکردگان [illegible] اجازت انصراف داده خود روز [illegible] دهم رمضان وارد مشهد مقدس گشت

وقایع احوال [illegible] حضرت شاهنشاه ایران [illegible] و هم در این سال روز پنجشنبه هجدهم شهر شعبان
[illegible] شهریار تاجدار بساط عیش و عشرت گسترده [illegible] حسنعلی میرزا [illegible] برادر [illegible]
شهریار [illegible] شاهزاده [illegible] سلطان [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] و هم در این سال
[illegible] که [illegible] شاهزاده محمود [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] داشت [illegible] اشتغال [illegible]
الکسندر ریبلوف ایلچی روس [illegible] ریبلوف [illegible] عسکر خان [illegible]
[illegible] تفلیس [illegible]
[illegible] عسکر خان افشار [illegible] نایب السلطنه [illegible]

هزار جوشن‌پوش سرباز با چهار هزار کس از سواران مأمور باستقبال از رکاب شدند و جوشن‌پوشان که در شهر بودند
در صف سراپرده هیچ سری برپای کرده بود و چون رسیدند ایلچی با پیروان سراپرده وارد شده و دست
و پا را بوسیده نایل بودند که علامت محبت شاهانه درباره او بود و سراپرده آورده او را با سراطاقان توار
از جاکه ایوان بکند رسید و ... و پس ... حکم نایب السلطنه ... استقبال با سرای دار
الامارت و چهار هزار سوار و پا سرده هزار سرباز و بیست هزار کس پیاده و چند هزار کس با جل حرف وصف
با جل هزار دو توپ ... صف برکشیدند و همه چون تمثال دیوار ... خاموش چشم ... ایلچی رسید بالجمله
برطرف ... ساز و سامان در آمد و دیگر ... بار یافته ... نایب السلطنه ... آقا ... السلطنه
سعی که ... قواعد مصالحت کند ... خاطر ... آمیخته ... عام ... الحرم ...
با کد ... آنجا کوچ داده ... آمد و شاهزاده عبدالله میرزا و ... اعظم ... داشت و هیچ ... از
پدر ... و ... پدری ... گذاشت ... ایران ... چپ ... دو ...
و میرزا ... معتمد الدوله ... و ... مواقف ... سپهدار ... ایران ...
... شهر ... و طهران حرکت فرموده ... شهر ... سلطنت
... و ... سوار ... شاهزادگان و امرا ... بودند که ...
... سپاهی ... آمد و ... دیگر گون ... پیروی ... لطا ... ساد
... شوکت و حشمت ... سلطنت ... شهریار ...
... مرصع ... آمد ... لشکرگاه آمده ... والی کردستان با چهار
هزار ... پادشاه ... و ... بوستان ... صف
... برطرف ... شده ... صدر اعظم ... آمد و محمود خان
... آمد ... ایستاده ... گمان ... که
شاهنشاه ایران ... مرصع جای کرده ... وزیر ... لباس ... سه هزار
مرصع ... شاهزادگان ... آمد ... جلو کرده ... پادشاه ...
... و امرای ایران ... حکم ... اعلیحضرت ... چهل ...
... بر ... لشکر ... و ... سپاه ... آمد و ...
... که پادشاه ... رسید تا آنجا که لشکرگاه ... آمد ... شاهنشاه
ایران ... که ... سفرای ... کار ... و ... برطرف ... شست
... صدر اعظم ... برطرف ... شهریار
... سلطنت ... حال ... برطرف ...
هر کس ... آمد ... رسید ... سپاه ...
از نظر پادشاه ... بود که ... سلامی کرده بودند که ... هنگام

...

در آن ساعت تمامت اعضاء و جوارح فیل بشمار کار طبیعت در حرکت بود و نغمه ارغنون موسیقی برخاست و دیگر
تخته آینه صافی که هر یک پنج ذراع طول و دو ذراع مقدار ارتفاع بر زیادت عرض و یک دست سحر داشت
و دیگر اسباب و امتعه بر چیز که زاید بر حسب فرمان آنها در کارخانهای سلطنت که تمامت آن کارخانها پیرا
آینه طور بود وصف گشت و آنچنان بر طرف از قبل امپراطور قیصری متکفل جواهر و بعضی اشیاء و دیگر میرزا شفیع
صدر اعظم عطا کرد و هر یک از بزرگان درگاه را هدیه جداگانه داد اگرچه قیصر بر طرف برای تشیید قواعد
عهدنامه سابق بود ولیکن پاره سخن از قبل امپراطور معروض داشت که بنیان مودت را استوار همی ساخت
نخستین آن بود که پادشاه روس را با دولت عثمانی آهنگ مخاصمت است شاهنشاه ایران را حکم آنکه دوران
مخاصمت اعانت روسیه لازم است و اگر اعانت رومیان سپر همی باید شهریار تاجدار در پاسخ فرمود
عهدنامه امپراطور همان است که در عهدنامه مسطور است دیگر عرض کرد که درست خوارزم با اراضی دولت
روسیه پیوسته است و مرزکاران روس را پیوسته مردم خوارزم زحمت رسانند و اموال ایشان را غارت
برکنند شاهنشاه ایران یا خود لشکر بخوارزم فرستاده آن اراضی را در تحت فرمان خویش آورد یا اجازت دهد
که لشکر روسیه از دریای خزر با استراباد شود و از آنجا یا از راه خراسان یا از طریق دشت به تسخیر خوارزم پیایند
شهریار فرمود که اگرچه در فصول نامه کاره عهدنامه این سخن مرقوم نیفتاده لکن در طریق
محبت مضایقت نمیرود تا عبور سپاه روسیه در ممالک ایران روا نیست و از تسخیر خوارزم کارداران
ایران را مکروهی نباشد بشرط آنکه نخستین فتح بلخ و بخارا و هرات مدتی شود و آنگاه در خوارزم آسان گردد
حاکم با دو شاه افشار بر چنین کرد دیگر عرض کرد که اگر اجازت رود و کنسول از سوی دولت روسیه در گیلان
متوقف شود در دریای تجارت روسیه را بار و امداد اسای دولت مدین سخن وقتی نهاد و مدتها کرده
و دیگر عرض کرد که بر حسب عهدنامه مبارکه مؤمنی معین شود که حدود خط شرح یا رها بر شهریار انجام این کار را
نخواهد ولیعهد دولت عباس میرزا باز گذاشت دیگر عرض کرد که توقف و کلای طرفین در سر حد
دولتین واجب است پاسخ رفت که پس از مراجعت تفلیس معتمدی در گاه ما فرستاد کارپردازان دولت
ایران این کار ساخته گشت آنگاه وی بر طرف را خلعت گران بها و شمشیر مرصع و اسب ساخت و ستام مکلل
بجواهر و یکقطعه نشان شیر و خورشید الماس سرافراز فرمود و همراهانش را جداگانه هر یکی اختصاص قرین اعطا
و اعزاز داشت و رخصت مراجعت فرمود و مهامداری عسکرخان افشار را بزمستان ارس بر طرف شاه
روستن میرزا الکسوف فاد که او از کاروس روم و خوارزم اراضی خواهش شست ودو ساشد که وقتی مدت
ایران به ارادی ... رسد لاجرم محمد علی خان قلیچ حاکم ساوه را که مردی کهن سال بود با تکث سخن
و چهار سر اسب و چند رشته تسبیح مروارید و بعضی اشیاء دیگر بسفارت روم فرستاد و داعی داشت
که اگر بر طرف سحر و دو ایران یا روم دستی دست تعدی فراز کند دولت عثمانی و ایران با تفاق دفع
او دهند محمد علی خان در عشر آخر شوال الرحمن سلطانیه طریق حضرت سلطان محمود خان ملک روم گرفت
و شهریار تاجدار راه دار الخلافه پیش داشته شنبه یازدهم ذیقعده دوازده طهران گشت و هم در این سال

[illegible]

۲۸/۱

میرزا شاه خلیل الله مقتول گشت آقا میرزا شاه خلیل الله پسر سید ابوالحسن خان است و از سادات اسمعیلیه
میباشد و هم اکنون جماعتی که طریقت اسمعیلیه دارند شاه را امام خویش میدانند چنانکه در دولت [illegible]
طریقت آن جماعت را از شرح بازخواهیم نمود و بالجمله در مدت دولت زندیه سید ابوالحسن خان حکومت
کرمان داشت و چون عزل شد در محلات که محال قم است نشیمن گرفت و همچنان جماعت اسمعیلیه از هند و کابل
و ترکستان زکوة خود را بحضرت او میآوردند و اگر بسیر و سفر کردن نمیتوانستند [illegible] الحمدلله
و چنان می‌پنداشتند که بدیدار امام میرسند و بسیار کس بودند که در حضرت امام حق مدتی معتکف
مجاور باشند و طی مسافت کرده در اراضی محلات و هرجا که امام را مسکن باشد حاضر میشدند و [illegible]
کشی و دیگر کارهای پرداخته میشدند بعد از سید ابوالحسن خان امامت بمرحوم شاه خلیل الله قرار داد و رسیدند
بعد از روزگاری سفر یزد کرده و دو سال توقف نمود و در [illegible] اتفاق که یکدو تن از ملازمان او در بازار
با اهل حرفت منازعت کردند و جمعی زیان رسیدند [illegible] شکایت میرزا محمد جعفر صدرالممالک بردند و او
ملازمان شاه خلیل الله حکم داد ایشان هراسناک شده بسرای شاه خلیل الله گریختند و خواهان
صدرالممالک این معنی نپذیرفت ملا حسین یزدی که مردی اوباش و جاهل بود چون این بدید خواست تا در
نزد صدرالممالک اظهار قدرتی کند چند تن از [illegible] گرد کرده با جماعتی از عوام آهنگ سرای شاه
خلیل الله کردند و او بهر دفاع در سرای بسته بر ایشان [illegible] کرده و [illegible] مردمان [illegible]
اول در سرای شکسته و شاه خلیل الله را با دو تن از مردم پاره پاره کردند حاجی محمد زمان پسر حاجی محمد
حسن خان نظام الدوله که در آن وقت حکومت یزد داشت ملا حسین و دیگر اشرار را که این کار کرده بودند بگرفت
و باز داشت و صورت حال را عرضه [illegible] شهریار گسیل فرستاد [illegible] صدرالممالک و ملا حسین و دیگر مردم گناهکار را کارم
حاضر درگاه ساختند [illegible] صدرالممالک را [illegible] از مکافاتی که داشت معزول کرد و ملا حسین را
در زندان بردند و در زنجیر کشیدند شفاعت نظام الدوله ملا حسین [illegible] و عقاب [illegible]
مقتول شد و صدرالممالک [illegible] و [illegible] روانه [illegible] شد و [illegible]
و [illegible] این کارها [illegible] آنگاه شهریار تاجدار آقاخان ولد اکبر [illegible] را که
بجای پدر امام اسمعیلیه بود مورد ملاطفت داشتند و مصاهرت خویش برگزیدند و حکومت [illegible] قم
و محلات را بدو گذاشت و هم در این سال مردم بندر [illegible] که در کنار [illegible] عمان است با جماعت [illegible]
و [illegible] از سلطان [illegible] بر آوردند شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس [illegible]
از شیراز [illegible] شده و [illegible] و از آنسوی چهار کس از مردم
[illegible] کسی برای [illegible] بندر [illegible] آمد [illegible] محمد زکیخان نوری [illegible]
شمار روز در ملک فارس سردار [illegible] ایشان برانگیخت مردم [illegible] چون [illegible] معاملت در خود ندید
حصار در شد محمد زکیخان بمحاصره پرداخت و [illegible] حکم یورش داده قلعه را فرو گرفت و آنجا [illegible]
عرضهٔ تیغ ساخت و در کنار [illegible] از سرهای ایشان منارها برافراخت و [illegible] درگاه شاهزاده

۱۲ محرم

مراجعت میرزا موسی و ... نواب فتح ... در عرض ربیع آشتی معروض درگاه شاهنشاه افتاد و آنگاه شهریار ایران
بسیج ... مردان سفر کرد شاهزاده محمد قلی میرزا فرمانگذار مازندران بکوچ صدقی بود و حسینقلی خان دولو
قاجار حاکم استراباد را سرکردگان یموت و گوکلان ... اشرف ترکمان یموت پیشکشی تقدیم کرده آنگاه
شاهنشاه به سار مراجعت نهاد و چون ... جمادی الاولی وارد طهران گشت هم در این سال فتح الله خان افغان
... شاهزاده محمود فتح هرات کرد چنانکه شاهزاده محمود چنانکه شرح رفت ... کارداران ایران بر
... حاجی فیروز ... شاهزاده حسینعلی میرزا ...
حاجی فیروز را ... در ضمیر بنشست و ملک حسین پسر خود را ... ناظر ... کابل ... از برادر
استمداد لشکری کرد ... غوریان را استرداد کند محمود شاه که تسخیر هرات را در ضمیر داشت
... فتح الله خان وزیر خویش را با لشکری ... روانه هرات داشت تا هرات را ...
کرد و اگر توانند به خراسان ... رسانند و این فتح خان مردی دلاور بود و بیست برادر داشت که هر یک در
محل سرداری و فرمانگذاری بودند و حکومت ... در روزگار محمود شاه از پادشاه ... زیادت بود و
شش ... داشت ... دولت محمود شاه معظم شد غلام ... فتح خان وزیر اعظم ...
... فتح خان با لشکر فراوان ... تا حدود ... حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز ... است
... شهر ... استقبال ... تا نواحی هرات استقبال کرد و شهر غوریان ... هرات مقدم
... بیرون شهر فرود آورد و فتح خان چند روزی ... دل مردم ... با خویش کرد آنگاه
حاجی فیروز را ... به بیرون شهر دعوت کرد ... بیرون ...
و حکم داد ... ارکان دولت ... و شهر هرات ... حرمسرای ... اموال
... حاجی فیروز ... قاسم میرزا پسر حاجی فیروز ... دست
... و دختران را اسیر کرد ... و حاجی آقا خان وزیر ...
... خان ... مقتول ساخت آنگاه حاجی فیروز ... و فرزندان ... تا ...
در هرات ... غوریان ... و مکاتیب ... محمد خان قرائی
و ابراهیم خان ... هزاره و دیگر ... خراسانی ...
و با محمد رحیم خان ... دولت ایران ...
... شهر ...
وشجاع السلطنه تا رسیدن لشکر ... هرات ...

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و سه هجری و ذکر سفارت میرزا ابوالحسن خان بانگلیس

در سنه یکهزار و دویست و سی و سه چون از روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی چهار ساعت و بیست
دقیقه سپری شد خورشید بساط حمل سیر ... و شهریار تاجدار فتحعلیشاه قاجار با آئین جمشید جشن نوروزی
در دولتخانه ... بتقسیم ... معتمد الدوله ...

هرات را با فتح خان افغان ابواب مواصلات مفتوح داشته امور را داشت و با اتفاق برادر ذوالفقار خان
و مطلب خان را با لشکر سمنانی و دامغانی در جلگهٔ بادغیس تماشای آن حدود فرستاد و آنگاه میرزا
ابوالحسن خان شیرازی با سفارت انگلیس مأمور فرمود تا پادشاه انگلستان را که صلح دولت ایران و روس
متوسط کارداران او بود آگاه سازد که الکسندر در عهد فرستاده امپراطور روس دیگرگون ناچار
اطوار او چنان مقرر گردید که ... دربار که عهد شکند و او را عهد نامه ... مصالحت را
درست مصالحه مجری سازد و دیگر باره کار معاقب و ... امداد و ... از دولت ... در
ممالک ... تمام معاقب ... هم سالار دولت انگریز ... ... مصالحه ...
انگریز ... ... که ... ... نامه ...
که مثال شاهنشاه ایران ... ... و دیگر ... پادشاه انگلستان ...
و چون میرزا ابوالحسن خان از طریق اسلامبول رهسپار روم ... سلطان محمود خان ملک ... مرحوم ...
و ... نامه ... ... شاه ... ... کار ...
میرزا ابوالحسن خان ... ... شهریار ... ...
... ...
... آنسوی شجاع السلطنه حسنعلی میرزا فرمانگذار خراسان محمد ... خان ... کرده و امیر ... خان تیمور ...
... قلعهٔ غوریان ... محمود آباد ... ...
و اطراف افغانستان ... ... فتح خان ... قزلباش ... ... سکنهٔ هرات
و ... ...
... خراسان از هرات بیرون شد و محمد رحیم خان ... ... رزم
... ... محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره ... فتح خان ...
... ...
... ... شاهزاده شجاع السلطنه ...
... ... سپاهی ... هرات ... میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله ...
ذوالفقار خان و مطلب خان در منزل ... ... کوچ داده ...
... ... سپاهی در اراضی کوسویه ... ...
حضرت ... ... شجاع السلطنه ... ...
ده هزار سوار و پیاده ... ... در اراضی کوسویه ...
فرصت ... فتح خان چون ... شاهزاده ... ... رسول فرستاده و پیام داد
که شاهزاده ... ... محمد خان و ابراهیم خان ...
... ... شوند ... ...

دانا ... دیده داند که فتح و نصرت کرامت شد و سیه ساخته که تسخیر مملکت را ... و تسخیر حوالی مملکت سلطانی دارالسلطنه
کیدست مراد در پاسخ گفت که مولای تو محمود شاه اگر ... روی همت ... دستار ایران است هر کرا آن مملکت
باشد که در میان ملوک سخن بیک ... کند و ... ستر ... تو رایت افتاده که دیر ... حشمت افغان ستوده
سلکی و جسیم ارجمند و ولی نعمت پوشیدی چندانکه ناتوان سرای ایشان بیرون آوردی و در آویختی و در آتش جنگ
سخن از اینگونه مردم بسنده نباشد اگر امینی خواهی آن چند تن قرائی و هزاره در راه و دست بسته سوی ما فرست
و اگر نه جنگ را ساخته باش چون سخن بدینجا رفت و سفیر فتح خان بازشد بازار مبارزت رواج گرفت حاجی
السلطنه صف راست کرد و میمنهٔ لشکر را امیر احمد اتوپخانه معتمدالدوله و حسنعلی خان قراگوزلو قاجار سپرد و سواره
خواجه وند و عبدالملکی را در زیر رایت ایشان بداشت و محمدخان استرآبادی را با یک عراده توپ
از پیش روی میمنه کرد و جعفرقلی خان بیات نیشابوری را با ... حاجی میمنه فرستاد و ذوالفقار
خان حاکم سمنان را با سربازان سمنانی و سوارهٔ قراچورلو بطرف میسره بداشت و منتظم ... حاکم دامغان و
علی اصغرخان ... سربازان و ... حاجی میسره ... و خود چون شیر نخجیر دیده با سواران ...
غلامان رکابی در قلب جای کرد و از آنسوی فتح خان شیردل خان برادر خود را با مردم سیستان و دلیران ...
کوهی جمشیدی در میمنه بداشت و کهندل خان برادر دیگر خود را با لشکر هراتی و تایمنی و دری در میسره فرستاد و
میاد خان را با سواران هزاره و ... حاجی میسره جای داد و محمد خان را با جماعت ... سواری
حاجی ... گماشت و خود با خیل قزلباش ... غلامان ... ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرائی در میمنه
... و جمعی از لشکریان ... و کهندل خان ... موقف آتش حرب زبانه زدن
گرفت و آلات حرب ... توپها از طرفین ... کردند و ... جهان سیاه
گشت شیردل خان ... را ... شاهزاده حمله افکند و سربازان سمنانی و سواران
قراچورلو ... در آمدند و ... دیگر آلات جنگ آن جماعت را چنان ... کردند که ...
دیگر سوی ... رفت و ... ایشان در ... معرکه افتاد و دیگر باره ... یکباره حمله دیگر آوردند
و ذوالفقار خان کار ... را ... ساخت آنوقت کهندل خان با مردم سیستان و قبایل هرات چون پلنگ
خشمگین آهنگ میسره سپاه شاهزاده ... شدند یاد کرد ... استرآبادی ... تا
تا آن جماعت را از لشکرگاه ... کرد و دیگر باره ... حرم ... شدند و قرین ...
خواجه وند و عبدالملکی چون ... ایشان را ... شد کار ... روی برگاشتند و از جانب
دیگر میاد خان هزاره ... آنجا که ... شاهزاده بود ... تاخت و ... مردم ... دست ...
... بود که سواران رکابی شاهزاده رسیدند و جنگ ... میاد خان را ... روی
جنگ ... از پیش روی سواران ... از ... در هزیمت با سواران خواجه وند و عبدالملکی که ...
... جنگ ... کرده بودند ... سپاه ... رسیدند ... و ... کرداند
و ... کوشش بسیار میاد خان ... جماعت خواجه وند و عبدالملکی طریق ... شدند

[illegible]

۱۲۴۱

بوده است تا میدان رزمگاه فرار کردند و چون شاه زاده و سپاه بودند جنگ سخت و از شمشیر دست احمد شجاع السلطنه
در آن گرد گاه چند تن از غلامان خان برگرفته باده و کف برلب آورده جوش سیل صفت قدم استوار
داشت و از یمین و شمال حمله می آوردند و در میانه چند تن را افغانان او را در یافتند و با شمشیرهای آخته سوی او
شتافتند شاه زاده است برجا ماند و شمشیر جنگی بر ایشان در آمد یکی از افغانان که مردی دلاور بود دست
و تیغ را بر فرق شاه زاده برآمد شاه زاده سر در زد و آن تیغ بر سر او راست آمد و زخمی جراحت کرد هم
آن حال شاه زاده دیگر تیغ حمال داد شمشیر بر دو نیم زد و همه ساعت و روی بر گاشته شد دیگر بار کمرگاه برد
و آن یک را سر برآورد و حمله چهار تن را شاه زاده با پاره پاره ساخت و چند تن دیگر از افغانان را هم
محل یکی شهید محمد علی بیک قلیچی در رسم بیک شاد او که از غلامان رکاب بودند کشته شد افغانان چون این غلادت
مشاهدت کردند روی برگاشته شد و سایر کسان از گردنکشان سپاه ایران چون این اسوار می دیدند یک
شاهزاده را و رحمت جنگ ندانستند و دور و یک انجمن شدند و ذوالفقار خان سمنانی که در سیاهت تو شجاعت
نامور بود و حسان دوست که سپاه ایران شکسته شد مردم خود را انجمن کرده و در کوی میدان در کنار
رود هری جای گرفت و مساررت را پای داشت صبح گاه در آن طلب جنگ کلولار شیک برده تا آن آمد
و جلو جراحت کرد تا چار نشیب تا جنگ رزاده تا قریب شش کا مل والاخان چند تن را اهمی همراه و سوار کرده
مع القصه در پایان کار افغانان تکاره هر دو سید مد و از مردان کارزار تا کنار سرا که حد سیک
مسافت است همه جا کشته و افکنده و کس برد و سکر بود و چنانکه هوای آن طرف چنان عفن گشت که بخیه از آن
زمان عبور کاروانیان صعوبت صرف بالجمله میرزا احمد القوامات معتمد الدوله در بازگیری کرد کاه و حیران
مانده است معذور گشت و ... کدام است لیکن آنکه راه ندانند و جای لشکر شاه سند یا هم کوشش ساخت در آنجا
مسموع می افتاد که شاهزاده و چند تن از مردان کارزار استوار است سوالی عنان برتافت و در کنار رود هری جمعی
از سواره و پیاده محکم بست که انجمن شده از چپاول دانست که ایک شاهزاده و سواران او است بسوی ایشان
شتاب کرد و چون برسید او ... خان بود و معتمد الدوله را او لشکر ساختندان ... کا قرار گاه کشت در
گونه شد شاهزاده آن شب را در کار قلعه غوریان فرود آمد و چپاول خان در رباط کوسویه منزل کرد معتمد الدوله
و محمد خان قراایی ... او بود و محمد خان ... خان رای آنجمع که معتمد الدوله را بحراست فرستد و اد
از و اماست کردار می آید بسند و معتمد الدوله سر او را عرصه و روی دل او را با شاهزاده کرد و عفو گناه
او را خواستار آمد شاهزاده شفاعت او حکومت غوریان و باخرز و کوسویه را بدو گذاشت و حکومت
او را ... ملحق کرا بها صحبت میرزا علیرضا ای ترشیزی برادر زاده میرزا موسی و زیر خود بدو فرستاد و ... خان
همچنان اسلام خود را از شتم کرد و کالمان ملازم خدمت معتمد الدوله بوده روانه در گاه شاهزاده و است روز
دیگر محمد ذوالفقار خان به لشکرگاه فتح خان در آمده مردم لشکر از صعب بهره عظیم یافتند و از سرا د
شاهزاده و لشکر او در آمد بهر شان ... از آن غنیمتی بهره بود مادرش ابو طالع شجاع السلطنه مراجعت
کرده مرده این فتح را در حضرت شهریار عرضه داشت و شهریار شش بصد و رسول لطف سرور فرمود

و هم از عمر در کوه حکم رفت که شجاع السلطنه از محاصرهٔ تربت دست باز ندارد و حسن خان قاجار قزوینی را با پنج
هزار تن از ابطال رجال بتسخیر قلعهٔ غوری آباد و دفع سعادت قلیخان مقرر فرمود و شاهزاده محمدتقی میرزا فرمانگذار
بروجرد و بختیاری بمقاتلت و مبارزت محمدرحیم خان پسر ... مانکدار خوارزم مأمور گشت و جهد قلیخان و محمد
خان دولوی قاجار با ده هزار تن لشکر ملازم رکاب شدند و فرمان شد که اگر محمدرحیم خان از اراضی درون
و جیحون قدم فراتر گذاشته دست از او باز دارند و حصار سرخس را محصور دارند محمدقلی خان [illegible] دلاور را
دستگیر نمایند شهریار تاجدار چون این احکام براند خویشتن نیز سفر خراسان را تصمیم عزم داد و با لشکری از حد
حساب فزون راه برگرفت و از شاهزادگان محمدولی میرزا و محمدرضا میرزا و اسمعیل میرزا و حیدرقلی میرزا
و آقاوردی میرزا و امامویردی میرزا ملازم رکاب بودند و قاسم خان قوانلوی قاجار که فضاحت و رشادت و مهارت
داشت هم [illegible] سپاه آمد با محله اردوی پادشاهی از چمن بسطام حرکت کرده از راه جاجرم جهان نورد گشت
در منزل اسفراین فرستادگان شجاع السلطنه برسیدند و [illegible] و توپخانه در [illegible] تسخیر قلعهٔ [illegible] حضرت
آورده روز بیست و ششم شهر رمضان از اراضی بام کنار محال جهان ارغیان است مضرب خیام شد و در آنجا
مکشوف افتاد که سعادت قلیخان در قلعهٔ غوری آباد دعوی کرده و حراست قلعه نام برادر [illegible] قلیخان برادرش
گذاشته بر حسب فرمان عبدالله خان [illegible] و سرداران [illegible] قلعه نام [illegible] حصار دادند و [illegible]
توپهای [illegible] کوب [illegible] شدند روز [illegible] از قلعه [illegible] مسدود شد و [illegible] قلیخان [illegible] درباره
پادشاه [illegible] شهریار [illegible] که مردم قلعه [illegible] لشکریان می‌شد [illegible]
هزار تومان [illegible] لشکر عطا کرد سعادت قلیخان [illegible] قلعه [illegible] آباد چون اصغای این خبر نمود از
در [illegible] و ضراعت محمد قاسم خان قوانلو را شفاعت انگیخت و بخواستاری [illegible] آستان پادشاهی
ساخت و رقم عفو و عطوفت یافت و در این سفر چنان افتاد که روزی شهریار [illegible] قلعهٔ [illegible]
[illegible] بنظام [illegible] لشکر محمد [illegible] از [illegible] کستاخانه [illegible] خویشتن را بسوی [illegible]
[illegible] کرد و از پادشاه [illegible] و [illegible] آمد و [illegible] و ساخت بعد از فتح
قلعه [illegible] چون شهریار [illegible] شجاعت [illegible] بعد از فتح [illegible] میرزا عبدالله
معتمدالدوله از بر شجاع السلطنه ملتزم گاه آمد و معروض داشت که این هنگام که شاهزاده تربت حیدریه را
حصار داده [illegible] شاه محمود افغان و [illegible] کامران میرزا [illegible] مفتی هرات و خان [illegible] ملا [illegible]
[illegible] شاهزاده آمده [illegible] دشت [illegible] ساخته‌اند که [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که [illegible] فتح خان [illegible] نمود و [illegible]
و اگر [illegible] فرستاد [illegible] پادشاه [illegible] بسازیم [illegible] خویش [illegible] پادشاهی
ایران فرمود که ایشان را [illegible] نباشد و پاسخ ایشان را شجاع السلطنه [illegible] پیام فرستند
که اگر [illegible] فتح خان [illegible] دو جهان [illegible] دیگر
[illegible] طاعت [illegible] خواهیم سپرد و اگرنه ساخته [illegible] چون [illegible]

معتمدالدوله با رشتاب و شهریار رسید دهم رمضان کوچ داده در منزل ترشیز فرود شد
و در آنجا معروض افتاد که محمد رحیم خان خوارزمی چون سفر پادشاه را با رضا عرض نهاد دست جنبان برسیاک
شد که آن عزم داشت آنجا که اشتر شتاب زده سکامت خوارزم شتافت لاجرم محمد تقی میرزا ساخته شد
و حکم فرمود که دیگر دیر داخت و کارگزار علیخان ساوجبلاغی نیز دو برادر خود محراب خان بیک و میرزا خان
بیک و چند تن از جوانان و مردان و جماعتی از علما و سادات را با سرداری محمد تقی میرزا به سفارت دربار حضرت
پادشاه شفاعت بر انگیخت شاهزاده آن جماعت را در درگاه پادشاه گسیل ساخت و بجز اسیری او که از اسباب
معرکه آثار بود با ایشان روانه نمود و محمد خان قرائی را نیز پیش کرده و چون ترسیده را محصور
بافت بازشتافت لاجرم شهریار تاجدار فرمان داد که حسن خان قاجار قزوینی و حسین خان امیر آخور با ده هزار
پیاده و سوار و یکصد ازای سپاه طرف خراسان سپرده شد و خود دوشنبه شانزدهم رمضان کوچ داده
در یک مرحله خوشنان لشکرگاه کرد حسن خان و حسین خان در بیست خبوشان قلعه لشکری بر آوردند و موسی خان
سپهدار و اسمعیل خان سردار سوی شرق شدند و سراپرده شهریار در برابر دروازه مشهد بر پای شد
و از آن سوی محمد رضا قلیخان را نامی برسد باز شتافت و از ایشان جوش و خروش آن گاه شد و دست باف
که حصار خبوشان در رود عظیم برسید و احوال اوضاع خود را بسمع سلطنه شیروان که ده فرسنگی خبوشان
گرفت چون این خبر در لشکرگاه منتشر شد فرمان رفت تا شاهزاده محمد تقی میرزا از کار ریزه دیگر دیو حاسه در
ظاهر قلعه شیروان بست و راه آمد و شد بر قلعه گیان ببست اما از جانب دیگر چون امیر حسن خان
حاکم طبس برحسب حکم شاهزاده شجاع السلطنه تکهبد از مدت زمان شهر برسید قلاع بر برد و در سکه اشتیاق
حسن و دیع آثار را که از محال معمولات برسید نوبت خاک بستر کرد و محمد خان قرائی را در ملک خراسان معطل
نمود که استظهار آن اسوار نبود بدین سبب ممکن نشد که آن گروه از کار در رأی شجاع السلطنه خواستار آمدند
میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله برفت و فرمان را در کار دوره حشمت و دهشت صافی داشته حضرت
شاهزاده آورده و دیگر شجاع السلطنه در خانه او و حوائج و مهمان سرد و دل و اما رها نکند اسب
ملازم رکابش داد و از خاک برسد با من قدس و مشهد مقدس کوچ داد آنگاه آهنگ درگاه
شاهنشاه ایران کرد و امیر حسین خان طبسی محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و امیر ابراهیم خان و کریم داد
خان تیموری و محمد خان برادر حسنا و خان هزاره و ملک کوشش خان برادرزاده محمد خان جلایر حاکم
چاپشلو و منصور خان فرستاده کامران میرزای افغان و حسکم خان حاکم ترشیز و بزرگان و سادات
قاینات و برگماشتگان سالور و ساروق و ترشیز و مرو و اعیان ترکمن و علی ایلی و مهد و مهدی روب
و سادات خوار و آمال ارجمند در رکاب شجاع السلطنه شتافتند و چون فرمان بروزی پادشاه نامه
برحسب فرمان جماعت ار نیک اوکار و شکار ان همگان و قواد سپاه چه رو شدند و شجاع
السلطنه را عظیم مکان تفصیل شد و سلطنت حاضر کرده شهریار پس نوازش فرمود و ملازمان رکاب
او را نیکو نواخت و خواص خراسان را احسان و برگماشتگان را که از بهر او برنتافت بود بهر یک

حاجی محمد حسین خان نظام الدوله خاقان فرستاد و نظام الدوله را که در بساط عیش معنی پایه پسر حسین خان والد و لشکر
با وقت دست بر پر دو خاص صاف خاطر سرور بیان داشت هم در آن احتشام و ظلمت لیل دو سوار از
ترکمان از کمین حسام او عبور داده ناگاه بکوی که فصول میاه طبخ او در میرفت در آمد چندانکه بهیر برد
مرکب را تحریک داده باشد که آن آب خیره کسند و در قوت بازوی ایشان بود ناچار دل بر مرگ نهاده و مال
داد مع القصه بعد از دو روز چون رضاقلیخان سنگ بر سبیت خویش خراسان و در رکاب خان و ترکمان آن
مشهور بود جز زاد و دام خدمت در سایه محبور ماند و خویشتن را از طریق عصیان و طغیان یکسره بر کنار داشت
دولت خواه ساز آمد کی اکنون میرزا شفیع صدر اعظم بحکم میرزا مهمان آمد و خاطر میرزا از عصب و شاد امن گسترده
هیچ نماند نحوه و سطر بوی حضرت نوشته جهت فرمان شهریار صدر اعظم میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را که میرزا رضا
قزوینی منشی میرزا فضل الله شیرازی منشی مؤلف تاریخ وقایع که مشتمل بر آثار سلاطین قاجاریه است
با خود بر داشته در عشر آخر شهر رمضان را در قلعه رضاقلیخان در آن بس کرفت چون با قلعه قریب شد رضاقلیخان
با ابنه برادر چشم سنگ اسفال بیرون شد و از اسب بزیر آمده رکاب صدر اعظم را بوسه زد و اجازت نامه
بوست و در رکاب او بقلعه در آمد بجمله صدر اعظم با استمالت او در دیگر داشت و ایرکوه خان بدرستی که
هم در آن قلعه بدست بیر محبوس بود و رها فرمود که صوابست که صدر اعظم را علم رکاب مستوی و حضرت
و شاهنشاه کیری اکنون تو شمشیر آلایده نام دولت ایران بر شتی بر آید و اکنون توجه باید فاذ آن
امیر نامی ریست شحنه پنده اسیر وقتی بها و در روز هشتم شجاع السلطنه بمکینه قلعه در آمد و یکجاه مود و
در حصه دراست و قوت عمر نمود ابیهه سخن حکمت آمیز که مدت شمشیر تیز است و در دل رضاقلیخان راه
کرد و در روز هشتم صدر اعظم رضاقلیخان را بجای خود که داشته را برداشت بعد از ورود او بدرگاه آتش
خشم پادشاه افروخته گشت چون ایل قلوس رضاقلیخان و موافقت ایشان راه سیاق و حکومت
تا شاهزاده محمد ولی میرزا با جماعتی تسخیر سیاق قارح و اسپید خرجتش کرد و شاهزاده امامویردی میرزا
بسوی استا و جرده خان بگذاشت و محمد خان قاجار دولو از لشکرگاه شاهزاده محمد تقی میرزا آهنگ سمنان
زارو توسعه کرد و شاهزاده محمد رضا میرزا و محمد قاسم خان قوانلو در نواحی خبوشان ناحیت کرده مدتی روزه
مدت سر بیا دست برهنه که تمامت مواشی و اثقال و اموال آن قبایل منهوب شد و از جانب دیگر لشکریان
دیوار قلعه شیروان و خبوشان را بابو بهای باره کوب حمله قفرا ویران کرده و بر برج و باره بستا
نقب در بردند رضاقلیخان را دیگر توان خویشتن داری نماند جماعتی از علما را بشفاعت بر انگیخت و آلات
حرب و صرت خویشتن را چنانکه خساره در سوره و تمحال و تفنگ داشت با تشریف عراده توپ بدرگاه پادشاه
فرستاد دوران دو دختر و پسر خود را نکرو کان بهاد و استغاثت آورد که در این سفر چون آتش خشم پادشاه
برین تافته است دل و دیدار بدارم و را استدعا کرد سخنان محمود دگر وقت عام حضرت فرمان شجاع السلطنه
و خوانین خراسان تا خوین یکانا ان بدر شوند و قلعه جستان بی سر لشکر کرده و بدین جهت همه اسباب شده
و تحواستاری در و آسان ما ساحسین بر حاکت نهادند شهریار از ایشان بپذیرفت و رضاقلیخان در قلعه

سیمای ... [illegible]
بیست ... [illegible]

گرد کاران را به مشهد مقدس گذاشت و چون بر حسب فرمان شاه محمود فتح خان افغان با سپاه سامان شهریار
فرستاد کامران میرزا را نواب والا فرمود و جهت اصراف داد و تعلّمی خان بیگی شجاع السلطنه
سلطان هرات مأمور فرمود و از هر کامران میرزا ملکی کرا بها و کرمی مرتضی خواجه سر شهر اعادو ...
دامن حسن خان حاکم طبس را وکیل خراسان نصب داد و هر یک را به پاسداری خراسان دیگران کامران را خدا که به
علائی رفت آنجا و از روی پادشاه در بیست شوال یکهزار و دویست و سی و سه از آن طرف مشهد مقدس کوچ
داد و شمس روز در آن اراضی مقدس توقف فرمود و بهرام و سام در آستان ملک سلیمان موسی علیه التحیة والثنا
چهره مراعات بر خاک سود و میرزا موسی منشی و دیگر شاهزادگان را بعد از دو هزار تومان تسلیم کرد و در پهلوی
روضهٔ مقدسه صحن مقدس سنگ کرد و از آنجا به جانب دارالعلا و طهران رهسپار گشت و در پنجشنبه ... سهر
دیگر وارد آن بلده گشت اکنون شرح گویم که فتح خان را چگونه میل کشیدند تا آن هنگام که فتح خان
و هم سپاه شاه محمود با فرزند خود کامران از عهد او بیرون شد و کامران را به هرات فرستاد و خود در فراه
توقف نمود آنگاه که فتح خان شکسته شد و شاهنشاه ایران حکم داد که کامران میرزا با فتح خان ... مرده کرد
با او ... کامران میرزا ... شده تا آنکه با او کار را محمد شد فتح خان را با خود ...
چشم با ... پاسبان و او را با برادرش شیردل خان ... ها ... نام ... هنگام شاه محمود فراخت ...
مود و پسر او پردل خان برادر دیگر فتح خان از هرات فرار کرده و در ... یاد جلی ارجماعت ملی کی
آگهی کرد تا اگر خواهد کامران را گرفته بیاید و برادران خود را از بند ... کامران برادران او از ...
باز کشید و کس او را ... تا از آن سوی چون خبر نابینائی فتح خان سمر شد محمد عظیم خان برادر مهتر او
که فرمانگذار کشمیر بود و برادر کهتر خود دوست محمد خان و یار محمد خان را طلب شاهزاده نوشت این
شاهزاده ... مرده شاه محمود ... آمور و ... در آن ... به حسب فرمان آن دو
از طرف دیگر محمد عظیم خان ... خان برادر دیگر خود ... دوست محمد خان ... مامور فرمود
و ایشان محمد زمان خان برادر دیگر را به ... شجاع الملک پسر تیمور شاه را که ساهید ...
اگر ... محمد زمان ... محمد هاشم میرزا و سلطان ... میرزا الملک ... دوانی ...
... ایشان ... آشفته شد ...
شاه محمود و کامران ... کامران میرزا روی ... شاهنشاه ایران ...
... پسر ... و چهار ... دیگر ... شهر هرات فرستاد
... و ... رسول ... فرمود
... خراسان مشهد مقدس ...
... شجاع السلطنه شد و ... آنجا ...
کرد ... شجاع السلطنه طریق ... سلطنت ... و چون از ... دیگر باره
پا ... شجاع السلطنه ... طریق دارالخلافه

برداشت و در طهران مورد عطوفت شهریار گشت و با دو راعیانی خود حسینعلی میرزا را که بیرحمانه در کار او بود
دیدار کرد و هم در این سال حاجی محمد حسین خان عزالدینلوی قاجار مروزی پسر بیرام علیخان مریض شد
و سه روز قبل از فوت خود رحمان را در روز دوا و مردی بزرگ نژاد و دادمند دل بود و فضلی بکمال و مرتبتی
بسزا داشت شهریار را در مجلس خاص مصاحب بود و با رجال عالم مخاطب بود و هم در این سال از حسن
بیانیکه در میان دولت ایران و روس رفت چنانکه مذکور شد نولکوسکت مرزا ایلچی از دولت روسیه بعد از
الکسندر امپراطور بدرگاه پادشاه ایران آمد تا حدود مملکتش را معین کند و خود بیرون از ایران توقف کند
و کار تجارت روسیه را انگاران باشد شاهنشاه ایران فرمود تا ولیعهد دولت عباس میرزا او را در مملکت
آذربایجان حالی تعیین معین کند و یک تن از کارگزاران خود در اردوی تعیین حدود و طالش با او همراه دارد
و هم در این سال میرزا عبدالحسین خان غلام پیشخدمت که با اتفاق خالوی خود میرزا ابوالحسن خان شیرازی
سفارت فرنگستان را مامور بود و بصوابدید میرزا ابوالحسن خان مکتوب امپراطوری مصحوب او کتب
جواب نامه پادشاه ایران از امپراطور گرفته با تحف و هدایای او برسانید و هم در این سال احمد
خان بیگلربیگی آذربایجان در مراغه وداع جهان گفت و نایب السلطنه پسران او حسن آقا و نورالله خان
و جعفرقلیخان را مورد نوازش داشته حکومت مراغه را بنورالله خان و سردار مراغه را بجعفر
قلیخان سپرد

وقایع سنه یکهزار و دویست و سی چهار هجری

چون در سنه یکهزار و دویست و سی و چهار هجری دو ساعت و یازده دقیقه از روز چهارشنبه بیست و چهارم
جمادی الآخره برگذشت آفتاب به حمل تشریف شد شاهنشاه ایران تحویل ساخت و بعد از انجام جشن نوروز شاهزاده
حسنعلی میرزا را رخصت مراجعت بخراسان داد و اسمعیل خان سردار و ذوالفقار خان برادر او را با ده هزار پیاده
و سوار حسب الحکم ملازم رکاب او ساخت شجاع السلطنه در سلخ جمادی الآخره راه خراسان برگرفت و موکب
پادشاهی روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان از طهران حرکت کرد و بعد از طی مسافت چمن سلطانیه لشکرگاه
شد و در این سفر میرزا شفیع صدر اعظم در منزل سلطانیه مریض گشت و ناچار در قزوین اقامت جست و بهار
تا بعد از چمن سلطانیه میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی و محمود خان دو
بیات باشی و بیلی را از بهر معالجت و مصاحبت او مامور داشت چون مدت او را با پایان رسید و بود در
دوم هم رمضان المبارک وداع زندگانی گفت شاهزاده علیقلی میرزا حاکم قزوین جسد او را بامکانی
تمام سلطانیه حمل داد و از آنجا حسب فرمان بکربلا برده در آستانه حسین بن علی علیهما السلام بخاک
سپرد مدت زندگانی او از هفتاد سال بر زیادت بود و دیگر چیز از وی بازماند و محظوظه شاهزاده همیون گشت
پس از وی وزارت اعظم بحاجی محمد حسین خان نظام الدوله مفوض گشت و پسرش عبدالله خان امین الدوله
مستوفی الممالک آمد لفظ وزیر اعظم وفات میرزا شفیع و نصب حاجی محمد حسین خان را تاریخ گشته و
هم در این سال شاهزاده محمدعلی میرزا فرمانگذار عراق عرب و عجم با داود پاشای بغداد و سکنه آن

کشت بهانه داور پادشاه که او گرجی را و کال بعد او است بعد او دو سال ایمنی بود خاطر اسعد پادشاه که دو بار
بعد او داشت اردو رسید و از بعد او کش بیرون شدن فرموده بود و پاینده وری حدید اسامان گرگوک و موصل
و شهر زور بهمناو کردوکس و دو اعراب شواسب و ریان امر استشاف حضرت شاهزاده محمد علی میرزا و رد
و گردن نهاد که بعد از فتح بغداد و مغاد ولی به جاه و هزار روان در مسکوک لشکر گاه رود آن شاهزاده فرمانده لاحرم
شاهزاده و اولیا در لشکر بوده دایره و زیعد او برد بساره و دارب های گرد چون است مراد و مرام را ایم تاب
بیان لشکر و ارده های وحده سرمایه شاهزاده محمد علی میرزا که بهمه در دارا عهد وصل می بدار
این گردان چشمش شد و لشکر بسو گردهٔ اراهی مهد لیخ در باب نعو مراد مرد عدم لشکریان در سر دوا در کاه
پادشاه جسمی مال و امثالی امر آخور شاه و هزار مرد کار آورهای سرمه آسوی از سپار کشت و سر اعمار وف
رعایع بکار رسول بغداد و شد که اکرداوو پادشاه اکرده پشیمان کرده و دین حوش کرد را و لشکر را از آنجمله
آن ارامنی ارد را داده او دپادشاه چون بنول این دو ابی رهشاهدت کردو و عامت کار را اعمار حشم بود افاحمد
گرامشات بی را که عالی محرر بود و در بعد منتهم شده کرمانشاهان در پادشاه شاعر برکاشت و اجحم علی ما
مشکل مانی ان حضرت و معالی که بر حوس شاهزاده بودند و یک شاهزاده کسیل صاحب لاحرم شاهزاده محمد
ا لشکر دسته زیادت در داشت و کار او را باده او کاشت وصورت حال را در حضرت شهریار نمود
و سرو رحمن سلطان سرحد کیلان که در تحت حکومت خسرو خان گرجی بود مدار جور و عسف حاکم خویش نالید
پادشاه عدالت گستر و سلوک و در آرزحل بار داشت و شاهزاده محمد رضا میرزا را الحکومت گیلان گماشت
میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله را برای رفع حساب خسرو خان و گیلانیان مامور فرمود و هم ز رحمن سلطان
نایب السلطنه عباس میرزا اسمعیل بیک سرتیپ سلطنت شاف و پس از روزی چند از حدت اعراف بامداد
آذربایجان شد و شهریار باحله ز رحمن سلطان کوچ داده جمعه بوده هم و بعد و دارو طهران گشت و هم این هنگام
ولیعهد ثانی دولت شاهزاده محمد میرزا بپدارشد و اکر نایب السلطنه عباس میرزا از را حاضر درگاه ساخت
و از هر او مجلس سور و سرور برپای بر دو دختر محمد قاسم خان قوانلو را که از سوی با در سیاست شاهنشاه ایران
میرزا بسداد از هر او نکاح بست و آمده فرزند زاده را در ساحتی مسکوک و مدار هم شاه و خواهر ساحت شکفت آنکه
شاه شهید آقا محمد شاه و در برد فتحعلی شاه خلافت کرد و کس جماعت قاجار دو قوانلو را باید و لب خویشی بر یک ساختم
نوحاند و دختر میرزا محمد خان قاجار دولوی نادر عباس میرزا که ولیعهد دولت است شرط زناشوئی بر گذارست
دختر مذا شان که از سوی مادر دولو و از جانب پدر قوانلو خواهد بود پسر ولیعهد دولت خواهد گشت چون بنا
رشد و بلوغ رسید چنان بوده ماشی از هر دو گروه کسری از جماعت قوانلو صحیح فرمای قرار نداشتان اردو
هاست بیدا فور شاند و چون پادشاه ماشد همه قوانلو باشد این گفت دار کمال بهجت برماست و نو عهد
و مماع ادرآمد و چند گرت بعزم و جمعه قوانلو باشد جانا بالهام دو دولت این سخن کرده امروز زبان آن سخن *
شاهنشاه و جوان جهاندار ناصرالدین شاه است که در تخت سلطنت ایران جای دارد و او از جانب پدر پسر
محمد شاه است و محمد شاه پسر عباس میرزا او پسر فتحعلی شاه باشد و مادرش بر مره فتحعلی شاه ...

* مقصود محمد شاه غازی است

و پدر مادرش امیر محمد قاسم خان پسر سلیمان خان قوانلو است پسر عم مرحوم شاه شهید آقا محمد شاه هم قوانلو نامه
دوم ورا هم ایشان شاهنشاه ایران فتحعلی شاه دختر میرزا شفیع صدر اعظم را بدین شاهزاده داد و همچنان عقد بست و هم در
این وقت دختر شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران را بشرط زنی سلیمان خان پسر امیر محمد قاسم خان
سپرد و سلیمان خان ملقب بخان خانان است و دختری که تو بعد ثانی عقد بسته شد مادر اعیانی است لاجرم
او سومین دختر پسر شهریار تاجدار است و هم دران هنگام محمد صادق خان قوانلو پسر مرتضی قلیخان
برادر آقا محمد شاه و علی محمد خان پسر محمد خان باب دو تن مصاهرت شهریار تاجدار افزایش معاشرت را نمودار
طرف خراسان چنانکه مرقوم افتاد چون شجاع السلطنه و اسمعیل خان دامغانی جانب کوچ داد و خوانین خراسان دیگر
باره بدست تعلل استخاشت آوردند و حاضر شدن درگاه را دیگر وقت متفق ساختند کارداران دولت
بیراره آنکه سلطان باهنر رشوه در تاخیر تسخیر خوشان مسامحت روا داشتند و حکم رفت تا لشکریان دست
از محاصره باز داشتند از پس این وقایع روز یکشنبه دوازدهم جمادی الاولی سفر قم و کاشان شهریار جهان بیرون
روز جمعه دوم جمادی الآخره مراجعت فرمود این وقت از قبل سلطان محمود خان ملک روم سلیمان افندی
بسفارت برسید و احمد چلبی فرستاده داود پاشای وزیر بغداد نیز با او همراه بود بحسب فرمان میرزا
صادق وقایع نگار پذیره شدند و ایشان را در سرای حاجی محمد حسین خان صدر اعظم فرود آوردند و مکتوب و
هدایای خویشتن را در حضرت پادشاه پیش داشتند و خلاع گرانبها و کمر و خنجر مرصع شادکام شده پایه دوستان
بگرفتند و در عشر آخر رجب مراجعت کردند

وقایع سال هزار و دویست و سی و پنج هجری و رسیدن رسول امپراطور روسیه

در سنه هزار و دویست و سی و پنج هجری بعد از چهار ساعت و یک دقیقه از شب سه شنبه هشتم جمادی الآخره آفتاب
از حوت بحمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بساط عید بیاراست و در اوایل این سال سرخای خان لکزی و
مصطفی خان شیروانی و حسین خان قراباغی از کارداران روسیه برنجیدند و جلای وطن اختیار کرده
بحضرت پادشاه تسلطه پیوستند و مورد عطوفت و عنایت شدند و از پس آن عبدالصمد خان افغان از قبل
شاه محمود و فرزندش کامران میرزا با پیشکش فراوان بدرگاه پادشاه آمد و از آشفتگی ممالک خراسان
و عصیان برادران فتح خان و ضعف شاه محمود بنالید شهریار تاجدار در امر و مست شجاع السلطنه را
عبدالصمد خان را ... و ششم شعبان رخصت انصراف داد و خویشتن نیز از دارالخلافه خیمه بیرون
زد و راه چمن سلطانیه برگرفت در منزل سلطانیه فرستادگان امپراطور روس برسیدند و مکتوب مودت
و هدایا برسانیدند و تحف امپراطور را پیش داشتند و آن حوضی متخذ از بلور صافی بود که از هر جانب
تا جانب دیگر چهار ذراع بعد داشت و عمق آن دو ذراع بر می آمد و فواره در مرکزش منصوب بود و
چند قطعه آینه که هر یک را چهار ذراع عرض و شش ذراع طول بود و همچنان قنادیل و جار چراغهای بلور
و دیگر اشیا پیش داشتند شهریار تاجدار تحف امپراطور را بطهران فرستاد و فرستادگان او را کامروا باز
انصراف داد و از سلطانیه کوچ داده روز دهم رمضان چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد با نایب السلطنه از

آذربایجان

آورد ما بجای وطن سلطان از طهران در آنجا پس سال سده سلطنت کسب نمود چون صورت انجام یافت
در غره ذی الحجه کوچ داده و یازدهم محرم مراجعت بطهران فرمودند الشوکه مدار مراجعت بطهران محمد
احمد خان شاهزاده شجاع السلطنه سار لشکر کرد امارت ارض اقدس مرون ناحیه خان را مقرر
و سپهر را بتصرف نماید و خان مستخلص صاحب نشان ارامی امیر قلیچ خان تیمور را فرمان داد است اتری حال
حاکم طبس و محمد خان عراقی میان راه برکات موشی و شجاع السلطنه را موسوم و عالم بود که بر
خان را لشکر سارد و شجاعت امیر حسین خان قائل ما او در سن سیم عام باکاه امیر حسن خان مرگ فجی
که شد شجاع السلطنه حولان در مقوان محمد خان را با خود داشته تحریر نهاده زمان تحاسب
حد سالف ناز نامه کان محمد خان محبس شده و بکده در خوش داری کرد چون دلسرد از کردار
سب یک دو بار محمد خان خواهد کست عاری ودر محمد خان دوست دیگر علیخان و محمد تقی خان را بر دا سپه
با کلیه قلعه تربت بحضرت شجاع السلطنه آمد اموخت شد و راه امور قطری و مروت حتی حسن داد با محمد خان
بداد و برادران مرو خوارزمش واشه خلعت کرامها داد و خود را خصب فرمود و با تربت حیدر شتافته
و دو دیگر حیدر خان مرد کان کاه سرای محمد خان مهمان شد و کس از خواهر ان او را در حباله نکاح
خویش درآورد و محمد خان را انکار ه و ارث همه را اساس داد و صورت حال از جهت شهریار تا حدارت
واست نمودا از آسوی سپه محمود از براحول ساحل لشکر کوچ را شجاع السلطنه کشوفه از سر راه
سد که سادات مملکت و ناحیه بسیده سعید کریم خان افغان را با لشکر فراوان کسیل و رکاه سراچشاه ایران
داشت داد مجلس و در تربت حیدریه بحضرت شجاع السلطنه پیوست و معروض داشت که عنقریب لشکر بجانب
افغانستان آشفته سازد و مردم را از محمود شاه بر سو را داد کرد عاقبت چاهی اوی دیگر کار داران ایران عنبر
است هم اکنون فرمانی با ان شاه طرق مشهد سپارد و شجاع السلطنه بحواساری امیر قلیچ خان تیمور را
در محال باخرز با رو اسب به مشهد مقدس مراجعت کرد و صمد کریم خان ز طرف طهران برداشت و پیکس
شاه محمود را پیش کند را سد شهریار ما عدا رفع شود و مملکت خراسان سپرده شجاع السلطنه است و کار بر عهده و
سوار آن اراضی منوط بصواب دید او است و صمد کریم خان را با تشریف خسروانه و خواسته بار فرستاد
امیر علی نقی خان پسر امیر حسن خان را منشور حکومت طبس و وکالت خراسان داد و کسب دهم و آل
قلهای مملکت گیلان معروض داشتند که خدام حضرت شاهزاده محمد رضا میرزا و علی خان اصفهانی وزیر
او را با دو روشن نعمة اللهی از ارباب بیهمات و اشته و مسلوبات شان همیشه شاهزاده وارد از گیلان
در ولسان است هم اکنون ارض رشیدی اجتماعی کس تمام از جمعه و جماعت بر دوآبات شریعت منهدم
و مطمور باشد شاهنشاه ایران مدت آورده حکم کرد دن با اراضی طارم سالف و شاهزاده محمد رضا میرزا
و طلاب حضرت او را احضار کرده در معرض عتاب و عقاب بداشت و وزیر او را اصرار از عمل معزول
کرد و حاجی محمد جعفر قراگوزلوی که در قریه کبودرآهنگ نشیمن داشت و در طریقت نعمة اللهی خلیفه عهد
و مرشد وقت بود باشار بسیده حسن همدانی نور وسط با دستار بسیده مرد مصادره و سیار دیوان

زر مسکوک گرفتار گشت سید نامش خان کردوسر امیرمار که حاصل نامه سردار و اردبیلی کامکار بود و جماعتی از عاد و شاه
نامه آن مامور شد و عبدالله خان بیامد. له از بهر تحصیل حساب گیلان راه رشت در پیوست و شاهنشاه حرکت
طهران کرد و امیر محمد قاسم خان قوانلو را به سر نظام قبایل بختیاری روانه اصفهان داشت تا بیوقف
میرزا ابوالحسن خان شیرازی که سفارت انگلتره رفته بود برسید و مکاتیب سلاطین روم و فرنگستان را
که به هنگام عبور دیدار کرده بود برسانید معادل صد هزار تومان زر مسکوک که کارداران انگلیس از تسلیم
بکارپردازان ایران مضایقت کرده بودند خود دریافت و بستانید و علت امساک این زر در دولت انگریز
این شرح رفت و بر حقیقت مصالح ولیعهدی نایب السلطنه عباس میرزا باور بود و بیشتر یک قطعه جاتم الماس
با دو ساعت انگریز تهنیت ولیعهدی نایب السلطنه مصحوب میرزا ابوالحسن خان انفرستاد و مدت سفارت میرزا
ابوالحسن خان سه سال بود و هم در این سال میان دولت روم و ایران که سالها طریق مودت گشاده بود
ابواب خصومت آماده گشت نخستین از بهر آنکه سلیم پاشای حاکم بایزید و موش قاسم آقای حیدرانلو را با ایل و
عشیرت از محال اعلای ان تحریک داده بارضی روم برد و قبایل سیبکی را که از ایران برگرد ایشان داشت چندانکه
حکمرانان خوی و ایروان در باز ستردادن ایشان سخن کردند با طلعت و مسامحت دفع دادند دیگر آنکه چون داود پاشا
سلیمان پاشا را مقهور کرده وزارت بغداد را بگرفت صادق بیک پسر سلیمان پاشا فرار کرده پناهنده
دولت ایران گشت حافظ محمد پاشای سرعسکر ارزن الروم از نایب السلطنه خواستار شد تا حاضر آورده ایش
کرده روانه ارزن الروم داشت بعد از ورود بدان اراضی بااغوای داود پاشا او را مقتول ساخت
و بر مکاتیب حافظ محمد سرعسکر با پاشای موش در حرکت قبایل سیبکی و تسخیر شد و خطوط اقتاد و مکنون
خاطر او مکشوف گشت که چون شیعیان اثنی عشریه را چه در داد و مال ایشان را مباح شمارد و دیگر آنکه والده شاهزاده
علیقلی میرزا از بهر سال زیارت بیت الله الحرام گشت و جماعتی از مردم ایران ملتزم خدمت خدام او گشتند بعد
از ورود به ظاهر ارزن الروم سرعسکر حکم داد که سراپرده او را تفحص کنند تا مبادا اموال تجار را از جماعت
عشارسهای حمل دهد چون مدینه او مکشوف شد تفحص نموده حاجی علی صابیر حاجی ابراهیم خان شیرازی
حاجی رجب خان و حاجی علیخان کرازی با جماعتی از مردم ایران اطراف سراپرده را دائره زده ساخته حکمت
شدند جنگ کاری که سرعسکر با دو هزار تن از مردم شهر بیرون شد دانست که قوت مبارزت ندارد لاجرم
ناچیده تن از دیگران خود دستشان شده اظهار رجوع کرده در مراجعت نمود و هم در این سال ابر حسب فرمان
شاهنشاه ایران نایب السلطنه عباس میرزا حاجی حیدر علی خان حیدر وقیاد خود را که برادر زاده
حاجی ابراهیم خان شیرازی بود به سفارت مصر نزدیک محمد علی پاشا فرستاد و یک قبضه شمشیر که بیامش
ناخواهش بترصیع داشت از بهر او ارمغان نمود و مکتوب کرد که در مدینه جماعت و تالی و عبدالله
ابن سعود و تسخیر اراضی درعیه و نجد سعی جمیل مبذول دارد که ایشان از عثمان دولت روم و ایران
و تجارت اموال را بر بیت الله الحرام هرگز جلوداری نکنند بعد از ورود حاجی حیدر علی خان مصر
اطلاع حکومت شاهنشاه ایران محمد علی پاشا برادرزاده خود ابراهیم پاشا را با سپاهی در نجد مامور داشت

ظهور مخاصمه دولتین روم و ایران

تا الحال

با تمکین سپاه ساخته حصن و رعیت را فتح ساخت و مصاف و ناصرالدوله و عبدالله مسعود را بسلامت
در سال و سلطان محمد خان فرمود میرزا شش ... آنگاه قاضی ... شاد کام مراجعت نمود
از طریق ... ایران ... و از ... رسید

وقایع سنه یکهزار و دویست و سی و شش هجری طبقان ئیل

در سنه یکهزار و دویست و سی و شش هجری چون ... و ... چهارشنبه ... جمادی
الاخره ... شد شاهنشاه ایران محمدشاه ... میرزا احمد الوتا
معتمدالدوله ... خراسان ... خواص خراسان ... پادشاه ... درگاه
پادشاه ... معتمدالدوله ... شاهزاده شجاع السلطنه ... آمد
و طهماسب ... خواص خراسان ... شاهزاده محمدعلی میرزا حضرت پادشاه ... و معروف
داشت که چون محمود ... شهر ... پادشاهی
... فرمان ... ایران ... محمدعلی میرزا ... کرمان ...
و شجاع السلطنه را ... خراسان ... محمدخان ... سپاهی ...
... و موکب پادشاهی چهارشنبه ... شعبان ... آمده ...
... شد ... سلاق لشکرگاه ... معتمدالدوله ... کرده
... رضاقلی ... محمد ... امیر علم خان ...
... و ... کرده ...
لاجرم ... خان پسر ... خان ... شادلو و ... خان برادر محمد خان
... محمد ... امیر علم خان عرب
... شهریار ... مأمور
طهران آمده بود شجاع السلطنه چون مشهد مقدس ... معلوم داشت که ... و ... و ... ر ... ذ ...
الخلافه طهران ... سام خان ... شهر ... لاجرم شجاع
السلطنه ... پسران ... سپاهی ...
... مشهد مقدس بیرون شد و میرزا ... معتمدالدوله ...
... سام خان ...
... سام خان ... معتمدالدوله ...
کارزار ... شجاع السلطنه ... شاهزاده ...
... لشکری ... سام خان ... هزار ...
... جنگ شد روز جمعه ... چهارم رمضان ... لشکر ...
جنگ ... کار ... آمد ...

اسب برجهانید و نایرهٔ جنگ گران افکند و چون باد و برق خویشتن را بر لشکر خیوه زد و خان را دو سه زخم زد و مرکب
سخت کرد مراجعت و فراوان کس را جراحت کرده مطروح ساخت خیوه خان را پای اصطبار لغزش گرفته روی بهزیمت
نهاد و شجاع السلطنه با حمال و اثقال او دستگیر نیست و از قفای او تاختن کرد و خیوه خان تا قریهٔ کوسویه شتافت و توقف
جستن را بر کار رود فتح یافت هم در کوسویه توقف بیست کرد و از آنجا عنان زنان بمیان ارباع محمدی
کرجیت این هنگام اموال و اثقال در لشکرگاه بود و خیمه او در کوسویه تمامت قسمت لشکریان شد و بسیار اسلحه
که در کوسویه محبوس داشت تا ترکمانان در معرض بیع و شری در آوردند تا کشته شد محمد شجاع السلطنه هم
خان شاهزاده را حکومت تربت و باخرز بازداشت و سعید خان جانب هرات گذاشت در منزل بیرون فرستاد کاملا
شاه محمود رسید و اظهار مسکنت و اطاعت کرده لاجرم میرزا موسی گیلانی وزیر هرات شد و تمسک هزار
تومان خراج همه ساله را بستد و یکصد طاقه شال کشمیر برسم پیشکش گرفته مراجعت نمود و در منزل سیری
لشکرگاه پیوست آنگاه شجاع السلطنه راه مشهد مقدس برداشت و صورت قصه را در حضرت پادشاه عرضه
داشت شهریار تاجدار جلادت میرزا را که در آن حرکت آن جلادت کرده بود لقب بهادر خانی عطا کرد و از جانب
دیگر چون ترکمانان یموت و یورمه باغوای محمد رحیم خان در سال یاد نواحی سرحد استرآباد را مضبوط تاخت کرده
علیمراد خان حاکم جوی ارد نال ایشان تاخت و هفتاد بیره اسیر و یکصد تن اسیر گرفت لاکن کارداران
دولت بدین قدر راضی نبودند لاجرم حسب فرمان ذوالفقار خان سمنانی و علیمراد خان با افتادگان گرد
کرده سواران جمله در رکاب شاهزاده محمد قلی میرزا الملک آرا که از مدرسان راه دشت برگرفتند
و در منزل ... شاهزاده اقامت جست و ذوالفقار خان و علیمراد خان تاختن و تاراج قبایل
یموت و یورمه دراخته بسیار کس مقتول ساختند زنان و پسران و دختران ایشان را اسیر گرفتند و اموال
آن جماعت را غنیمت نمودند و قسمت کردند و این خبر را بعرض پادشاه رسانیدند و هم در این سال شهریار جهان
از زر خالص برقع حرم شریف که ده هزار تومان بها داشت بصحوب عبدالله خان امین الدوله روانهٔ مشهد
مقدس داشت و میرزا هدایت الله مجتهد استرآبادی ضریح مطهره در قبهٔ علی بن موسی الرضا علیهما السلام نصب
نمود و امین الدوله مراجعت کرد اما از قبل اولیای دولت آل عثمان چنانکه بشرح رفت چون آن کردارهای
ناستوده ظاهر گشت و قبایل حیدرانلو و سیبکی را در ارض روم جای دادند چنانکه کارداران ایران اساس
دولت روم و عسکر ارزن الروم را نکوهش کردند و از نقض عهد و شکستن پیمان تحذیر نمودند سودی نبخشید لاجرم
برحسب فرمان نایب السلطنه حسن خان قاجار قزوینی با سپاهی گران از ایروان خیمه بیرون زد تا جماعت
حیدرانلو را بازجای آورد و چون بحیثی سخن حیدرانلو کوچ داد و سلیم پاشا لشکری از روم با ن معاینه
بر سر حسن خان تاخت و جنگ در انداخت با اینکه حسن خان ساخته رزم بود و گمان نداشت که رومیان
در شکستن عهدنامه سابق چندین کوشند بر نشست و چون صفوف سپاه بهم پیوست از هر دو لشکر جمعی هم
کشته و اندر هم کشته شد لاکن از هیچ سوی نصرت بدست نشد این هنگام خسرو محمد پاشا از اسلامبول بسر
عسکری ارزن الروم منصوب گشت و حافظ علی پاشا معزول شد و نیز رعایت عهدنامه نکرده در کار آن

قبیله

فیمابین چندی راه سکون برقرار آمد و رسولی سرحدی نزد نایب السلطنه فرستاده و از اراضی چند که از محال ... آن
در تحت فرمان خویش خواست نایب السلطنه حاجی علی بیک سرتیپ همراه فرستاده او مأمور فرمود و با
سرعسکر در رفع منازعت واپس سخن کند خسرو و محمد پاشا حاجی علی بیک را محبوس نمود و گفت چهار
دست لشکر و زرار دست نگذارم و حافظ قلاع شهرزور آنگه حکومت فارس مصروف داشت با لشکری انبوه ... و
ایروان مأمور نمود و ... ایروان بعد عدم حصول ... کرد و صادق پاشای پسر سلطان پاشا ... در بر
بغداد که مدتی دولت پناه بوده و کارداران ایران برای شهید ... دولتین او را با ماهها مدار و ... لزوم
کردند بعد از رود بحکم سرعسکر صادق پاشا در حسن ... دولتین ارزروم حد صادق پاشا را با ...
طوایف او و سر بر کرمانشاهان و سرحدی ایشان را روانه اسلامبول داشت و جمعی از ... نامه فرستاده احترام
نایب السلطنه را آتش غیرت حرکت داد و لشکرها را آماده کرد و ... در هم ... از سر ... سرحد
و قلعه ... چون سرعسکر این شنید احمد افندی ... را در ... درگاه نایب السلطنه فرستاد
تا شاید که آن ... بود چون این ... در حلب بود ... نایب السلطنه حسن خان را
... سپاه مأمور ساخته خود سر راه برگرفت و ... ایدران ... حسن خان ... رومی را در هم
شکست و ... و سپاه ... را گرفت و از آنجا ... توپراق قلعه ... حکم
... نایب السلطنه بعد اعطای ... سوی ... کوچ ... و ... سوی
... سپاه ... صاحب ... مردم شهر ... سده ... و
... درگاه فرستاده امان طلبیدند و ... و ... کردند ...
... پاشا که ... و سرعسکر را ... محبوس ... قلعه آن سرای
مأمور شد و بحکم سرعسکر ... رنگ ... و ... و دیگر نایب السلطنه
... و ... قلعه آن سرای که ... شاه ... اسوار بود
و حصار شهر ... و ... پاشا ... رسید و شدیدا ... سرعسکر ... کار
... نایب السلطنه ... پاشا حاضر حضرت
کشت ... لشکرها ... شهر ... و حصار آن سرای ... نایب السلطنه
لشکر را ... و حکومت ... دیگر ... پاشا گذاشت و ... را
کمک ... سپاه ... حسن خان سردار ... و ... پاشا
و ... شهر ... نام شاهنشاه ایران فتحعلی شاه کردند و مردم شهر را
از ... و ... شاکر احسان ... حاجی حسن پاشا ... و ...
که با لشکری انبوه ... و ... مأمور بود ... این اخبار
... لشکرش پراکنده شد ... قلعه ... که ... آمد نایب
السلطنه ... و ... حاجی حسن پاشا

شکست شد تا چهار قلعه را که داشت و بارزن الروم گریخت و نایب السلطنه در شهر ارزن الروم تحصن
شد و لشکر همی برآمد در محال الشکرد معلوم گشت که سپاه عثمانلو که درین قلعه‌های دیگر نشسته بعد از آنکه
فتح بدید راه فرار برداشته اند تقرا حصار و معدن و دربیان که از آن سوی ارزن الروم است دور افتاد.
نایب السلطنه محمد رضا خان قاجار و حسن خان و عبدالله خان دنبلی و رحمة الله خان را با هزار تن
سرباز و سرباز کس تفنگچی و هشت هزار سوار کرد و حکم داد تا ایشان تاخت و خود از طریق ملازکرد در دشت
آمد و در میان جاسور صدقی افندی مدرس ارزن الروم با جماعتی از علما از قبل آغا قلوبان شهر و بزرکان قبایل
شهباز شتابان بمحال مذکور نایب السلطنه آمده و جبین ضراعت بر خاک مسکنت بسودند و حسن و محمد پاشا
سرعسکر که در بارزن قلعه متحصن گشته بود عریضه از در انکسار نگار داد و خواستار عفو گناه آمد و پیشکشی برکران
نهاد که همیشه راه عناد داشته از طریق عجز با سرداری نکرد و همه سو در این سخن در میان بود که معروض افتاد
که سلیم پاشای والی ارمنیه بمیان سرعسکر با بیست هزار تن لشکر از حدود تولاملوق سکت تا کار و سال محمد رضا
خان و حسن خان باختن کرده نایب السلطنه چون این شنید صدقی افندی و حاجی ملا باقر را
عسکر از حسن مراجعت ارزن الروم فرمود و در باج سرعسکر سپاهها در رشت و سحاب زمهر آکن
رستا و از آنجا بجانب تولاملوق علمدار گردید لشکر روم چون حشمت این جیش را نظر کرد دندانکه با مردی
آورند و گردن بر اکیر بدر راه فرار برگرفت حسن خان و دیگر دلیران ایران تا حدود کلیسولی که سه
فرسنگی ارزن الروم است از دنبال هزیمتیان برفتند و همراه آنجا نایب السلطنه ده هزار سواره و پیاده
و دو عراده توپ از رفقای گرجستان و محض قبایل حیدرانلو مامور بود و بدو مردان کارزار چون سیل
بهار پست و بلند زمین را در نوشته تا حصور و ترتشور و ترخان که چهار فرسنگی دیار کرست مسافت افکند
این جیش را طلوع ... لاکن عامت آباد ایها و قریه‌های اسیر سپاه گشت و جماعتی کثیر عرصه شمشیر آمد
چهارصد مرد و زن و دختر و پسر اسیر شد و دویست هزار سر مواشی و اغنام عسکر اقتاد و ... عراده
توپ عراده از آلات حرب و ضرب و اموال و اثقال بهره لشکریان گشت چنان شد که سپاه
نقل آن اموال را برنتافتند و یک نیمه اموال بهوسرا بر رود فرات در افکندند سلیم پاشا که دانست
نتوانست مرد و مال از آن راضی شعبان خان ساحتی جمعی داد و شهر و حومه را یکباره از مردم بپرداخت
و خود در شهر که شهر موش خوانند جای کرد و دو بار حصار را استوار داشت نایب السلطنه حسین خان سردار را
مرخص او فرستاد و او با شش هزار مرد لشکری کوچ داد آنگاه اسمعیل خان بیات را مامور فتح قلعه ملازگرد نمود
اسمعیل خان برفت و آن حصن که عاصم حسین بود بحکم یورش بگشود و توپخانه و سلاح جنگ هرچه یافت برگرفت
و کنار قرار حسن خان سردار جویست و سواد آن سپاه از بهر غارت بهرسوی پراکنده شدند
کاظم بیگ کردان یزیدی و حسانلو با سواران چهاردولی و قرجیلو کمین گشاده جنگ درپیوستند حسن خان
سردار چون این بدانست اسمعیل خان بیات و کریم خان کنگرلو و عسکر خان افشار را در امداد فرستاد و از آن
سوی سلیم پاشا نیز چندانکه در قلعه لشکر داشت بیرون فرستاد و جنگ عظیم گشت آن روز تا چهار ساعت

از بس برف حرب برپای بود آنگاه نوبت و فرصت را دوست داشته با شمشیر و خنجر یکدیگر آمدند
ساخت دیگر رزم داده بود و همانا حسن خان سردار با جمعی از سواران قراباغی انجمن بود با هر کس یکی از سرنا ان
مقدم بازوی ساحت آن خبره داده و چون سرداران به صافگاه در آمدند و طبل جنگ بزدند و شکست تا
بخشایند محال و رنگ برگشت لشکر روم محال افتاد و نگار پشت با جنگ داده قلعه گریختند و دیگر آنگاه نایب
السلطنه رسید و از میرزا حسن تسلیم کنار فرات سواحت و شد رنگ آن آب اعمره کرده و عنان زمان ما
کی شهر را مدد آن حد بزار ته سوی محاصره بداخت مردم شهر چون این صولت و جلادت شاهزاده کردند
سادات و علما و اعیان شهر هر یک مصحف بر کف نهاده به حضرت آمدند و از بهر شفاعت روی ضراعت بر خاک
سودند نایب السلطنه بر ایشان ببخشود و چهار ده ساعت مهلت نهاد که اگر سلیم پاشا طریق حضرت سپارد و لشکر از
از ملک و عمارت شهر باز دارد و محمد حسن خان زنگنه را طلب سلیم پاشا به شهر فرستاد و او در محافظه و ساخته سلیم
پاشا را با صبح و کس به درگاه آورده و در پای دانش ایستاد محمد حسن خان که مصلحت دانست آغاز
شد با لحظه روز دیگر میرزا ابوالقاسم قراباغی وزیر در مسجد جامع سلیمان و شهر خطبه بنام شاهنشاه ایران
فتحعلی شاه قرائت کرده و لشکریان روزی چند در آنجا ماندگی خوش ادبی داده و نایب السلطنه محمد رضا شاه
و حسن خان را که برحسب فرمان قلعه خوی سلیمان را فتح کرده بود بخواند و بعده عراده توپ هم از آنجا حمل داد و سلیم
پاشا را حکومت آن سامان گذاشت و ده هزار سواره و پیاده از آن ممالک ملازم رکاب ساخت و
محمد بیک برادر سلیم پاشا را لقب خانی عطا کرده و بر آن جماعت سرهنگ فرمود و چون سپاه را بست قلعه
آورد و لشکر کوچ داد و صف میمنه محمد حسن خان سردار را با هفت هزار کس از طریق جامور گسیل
ارون ساخت و چهار هزار سوار شقاقی و ساخلوی و قراداغی و قراباغی را از راه کوهستان روانه
خوی داشت و محمد خان را از طریق سلیمان و محمد باقر خان را از راه اخلاط روانه داشت فرمود قلعه
وان را مسخر دارند سلیم پاشا سر قلعه وان را از خویش نهاده و اساس کار محاصره باز داشت و نایب
السلطنه بسرای آن راه ساخت و خود از راه ارزروم بسیار کسب روز دو روز در صحن قلعه آتش ماکار
سه سوی محافظ آنجا است و از سوی دیگر و حلی ضعیف درس دارد و بود و جهات و سور بصلوت مسخر
داشت و دو روز و عراده توپ بر گرفت و محال تکری و سید باهی و محمود و دیگر سر جمعت فرمان آمد
چون این اراضی با ممالک خوی پیوسته بود فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی شهر بصاحب الحکومه و در این معرکه دو تا
مدت بر رایت بداشت ملازم و امصار و قراباغی برند و لشکر دور با وی و ملاذ کرد و سلیمان و شهر و
اخلاط و عادلجواز و ارجیش و خوس با تمامت محال و حدود و عامل و رعیت و لشکری بر فرمان و در شمار
ممالک سلطان ایران آمد و نایب السلطنه از آن جمله همت که سپاه قسمت شد بیرون آمد از شست عراده
توپ جنگی خود بداشت توپ هم و را موقف معروض اقتدار که بعضی از لشکریان که با تو مسخر حکامی بود بعهده
سپاهان جنگاوری را مسخر داشتند مع القصه نایب السلطنه در این سفر با مدد یک کس از آنجا و لشکر آهی رست در
خوردن و چش و نوشیدن و پوشیدن و هیچکس فرد نیست و چون جان با گذاشت مرده با صبح راه حضرت

پادشاه عرضه داشت تا چون این خبر در اسلامبول سمر گشت اولیای دولت عثمانی دو هزار تن لشکر و دو عراده
توپ سردیگیت داود پاشای وزیر بغداد فرستادند و او را برانگیختند تا اگر تواند حدود ایران را سپر سنابک
ستوران ویران کند داود پاشا نخست محمود پاشای بابان را که بقوت کارداران ایران در شهرزور حکومت داشت با خود
همداستان کرد و محمد آقای کهیا را با ده هزار کس مرد سپاهی و جماعت دلوکش بدائره شهرزور روان داشت و محمود
پاشای بابان با سه هزار تن سوار در رکاب آقای سیروان کهیا پیوست چون محمد علی میرزا فرمانگذار کرمانش
ان بود است با یازده هزار سواره و پیاده در عشر اول ذیحجه از کرمانشاهان خیمه بیرون زد و ده عراده توپ لشکر را
و حسن خان والی پشتکوه لرستان با سه هزار کس بدو پیوست این هنگام حسین پاشا خان حمزه و محمد
باقر خان بابی را از راه سرمیخ بصر فرستاد و خود عقب جیا را در نوشته در هیجدهم ذیحجه قریب شهرزور لشکرگاه
کرد محمد آقای کهیا و محمود پاشا در یاسین تپه که از یک جانب با آب پیوسته است از یک جانب سنگلاخ لشکری
راست کرده بنشست و یازده عراده توپ پیش لشکر بداشتند این هنگام محمود پاشا از در کید و حیلت
چند کس بحضرت شاهزاده فرستاد که اگر کار با مراد مقصود دارند و خاطر مرا این عرضه آید فردا که از دو جانب
صف راست شود با لشکر خود از کهیا بدان سوی گریزم و در زمان با کهیا درآویزم شاهزاده چون کلمات او را
با صدق راست نداشت پاسخی ملایم سؤال او را داد و فرستادگان او را باز فرستاد و آنگاه رایت را
سه ذرع بپای کرد و روز دیگر که خورشید سر بر زد ساخته جنگ گشت و موسی روده معلم اکبر بیرار احمد
از سرباز و سوار و توپخانه و زنبورکچی از میان دره چپ بلکه خصم بدید و بدانست لشکر فرستاد تا باکاد
از قفای دشمن درآید و سر آن را ماسیدی و خود لشکر را جنبش داد و میمنه و میسره راست کرد و بر فراز تل صعود
کرده جبین بر خاک نهاد و از کارسازی یار طلب نصرت نمود و سخت بگریست آنگاه میان سپاه آمد
از دو سوی گیر و دار دلیران بالا گرفت و دهان توپ و تفنگ صاعقه بار آمد و از خون مردان خاک
میدان گونه لعل و مرجان گرفت رومیان را مجال درنگ نماند پشت با جنگ داده یکباره بی تاب شدند
محمود پاشا باتفاق کهیا عنان زنان بطرف کرکوک گریختند شاهزاده بی زحمتی در لشکرگاه کهیا فرود
شد سراپرده و خرگاه و توپخانه و هر چه رومیان را بود بدست لشکر ایران درآمد آنگاه شاهزاده مظفر
و منصور بسلیمانیه نزول فرمود کهیا چون این بدید و از مراجعت بغداد دستوری نبود معاهدت در باره
شاهزاده ساخته شد و از آسیب جان بسلامت نشست آنوقت شاهزاده عبدالله پاشای حرم
علی پاشای والی دیار بکر را که از پیش بدرگاه شاهزاده پناه جسته بود بحکومت شهرزور فرستاد و خود
ایام محرم را در سلیمانیه بپای برد و صورت این قصه را بحضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت و در اول
شهر صفر از سلیمانیه خیمه بیرون زد تا حصار بغداد را بگشاید و نخستین زیارت روضه عسکریین را علیهما
السلام و تقبیل آستانه سر من رأی نمود آنگاه بطرف بغداد شتافت در منزل دلو عباس مزاجش
از اعتدال بگشت و سخت مریض شد و از آن سوی داود پاشا هراسناک گشت و شیخ موسی نجفی را که در میان
علمای اثنا عشریه نامبردار بود شفیع ساخت و بدرگاه فرستاد شاهزاده محمد علی میرزا مکاتیب شیخ موسی

اقرار

و شدت مرض شهزاده را بر دو داشت و او با سپاه اسحاقی که در اسمه تا سپه کرمانشاهان کوچ داده در سرپل
طاق گرا رحمت ایزدی بحال رحلت نمود و در قاجار فتحعلی آقا مامور بود حسب وداع است این مرض جان
سلامت بر حسن خان عیلی و اسد خان سپهسالار را طلب کرد و فرمود و دور ساختند که چون من بمیرم
ازین لشکرگاه تواند بسلامت بیرون شد اگر چون که مرا شاهزادگان سپاهیست طریق من خویش گیرند در
که در دوشنبه بیست و ششم شهر صفر در سال یکهزار و دویست و سی و هفت هجری هنگام سپیده دم حضرت
ازین جهان بجهان جاودان کشید و در ششم ربیع الاول این خبر مسموع شاهنشاه ایران افتاد و در سوگواری
سری چون اگرچه با دل شکسته و خاطر خسته بود بکارهای سلطنت و ترتیب ملکداری اهمال نفرمود و حرمت فرمود
و فرمانگذاری شاه محمد حسین میرزا را بجای پدر نصب کرد و منشور فرمانگذاری عراق عرب و عجم را بدو
فرستاد و او را حشمة الدوله لقب داد و با محمدحسین شاهزاده را در بیرون کرمانشاهان در بستان روضه
که خود کرده بود بخاک سپردند

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و هفت هجری و جنگ میان دولت ایران و روم

چون یکهزار و دویست و سی و هفت سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بگذشت و سه ساعت و سی و دو دقیقه
از روز پنجشنبه بیستم جمادی الآخره برفت آفتاب از حوت بحمل شتافت و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه
قاجار جشن نوروزی بپای برد آنگاه لشکرها را انجمن کرد و در روز سه شنبه پنجم شوال خیمه بیرون زد و از طهران تا
سلطانیه براند از آنجا میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله را بحکومت استرآبادی شاهزاده حسنعلی میرزا از بهر استمالت
خوانین خراسان فرستاد و خود از سلطانیه کوچ داده در شنبه یازدهم شوال چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد
در این وقت دولت آل عثمان در زیر مرداد ممالکی که نایب السلطنه بدست کرده بود چنانکه شرح رفت
بجدل و جنگ گشتند و هر جا در ممالک عثمانی اخراج ایلی باشند او در محبوس و اموالشان را ماخوذ داشتند
و از زیارت بیت الله الحرام راه در ملک شام بحسن جانه و راه جستند و محمد رئوف پاشا را سرعسکر ساخته
با لشکر روم فرستادند را سوی نایب السلطنه حسین خان قاجار قزوینی را از طرف فارس و دریاسالار
وسیع قلعه معار ساخت و او در اول کرت با سپاه روم دچار شد و در جنگ آنجا شکست فراوان کوسند
و انبار آلات و بار ایشان بکشت و سعد آقا سوهی را که سرهنگ آن قوم بود با هزار تن اسیر گرفت
و روانه درگاه نایب السلطنه داشت و از این طرف نایب السلطنه در عشر آخر شعبان از تبریز رکاب
جنبش داد و بعد از ورود بخوی اسیران روم سردر رسیدند نایب السلطنه اسیران را آزاد ساخت و سعید آقا
سوهی را طلب داشته بسوی سرعسکر روم گسیل ساخت و پیام داد که اگر از این جنگ خوش و بسیار
داری و در میان دو دولت رنج داشت میکنی بر طریق سلامت رفته باشی و اگر بر راه مدامت خواهی سپرد بعد
از مراجعت سعد آقا سرعسکر و دیگر پاشایان برکشید و کس بفرود و مدحید انکه بکار راه لوای
جهاد بستند و به سرد و کار بر مقاومت و مبارزت نهادند ناچار نایب السلطنه ساز لشکر کرده در
صیام از قلعه خوی بیرون شد و نخستین جماعتی از سپاه را از طرف سلماس روز و ایلاق داراصیلان روانه

کرد

کرد تا از آن سوی ارزروم بهر دری ایوقت مسموع افتاد که جلال الدین محمد پاشا و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا
با لشکری بیرون حساب توپراق قلعه را محاصره انداخته اند و در قلعه از ایرانیان یکصد تن سرباز روز
تفنگچی جلو بر زیادت نبود نایب السلطنه چون این بشنید لشکریان را از اراضی وان بخواند و از چالدران
سحاب لشکر بگذاشت و در سر راه اوچ لشکرگاه از بهر حراست قبایل برد فتحعلی خان بیگلربیگی خوی بودند
رکاب پیوستند سکنهٔ محال وان چون این بدیدند میدان را از لشکر ایران خالی دیدند شد و چهار هزار تن
سواره و پیاده کردان رومی و ولی پاشا سر و هیطار بر سر قبایل خضرلو و تکوری که در ارض توره و حاجی بیک جای
داشتند تاختن بردند و مواشی ایشان را نهب چپاول کردند طایفه تکوری در اینوقت با لشکر وان همدستان
شدند و با جماعت کوچ داد از قضا این هنگام سهراب خان غلام خاصه با افواج سرباز و سواران مقدم که از
دنبال اردو کوچ میداد با مردم وان بازخورد و جنگی صعب در میانه برفت در پایان کار لشکر وان شکسته
شد و گروهی اسیر گشت مواشی منهوبه را استرداد کردند و طایفه تکوری را با رحالی آوردند و در منزل اوچ
حضرت نایب السلطنه پیوسته شد و هم در اینوقت محمد زمان خان قاجار و فتحعلی خان بیگلربیگی خوی که تاراج
نواحی وان مامور بودند مظفر و منصور در آمدند اما از طرف دیگر خبر رسید که حافظ علی پاشا در محاصرهٔ توپراق
قلعه سنگرها نزدیک کرده و نقبها در برده دیر نباشد که آن حصار را بگشایند و همچنان داستانها که در آن ارضها
جای دارند ناسپاسها در میان سر از خدمت برتافتند و در هشت فرسنگی توپراق قلعه دو هزار
خانوار با آلات حرب و ضرب در قراکلیسا لشکری کرده اند نایب السلطنه بعد از اصغای این چنین
اراده اوچ ایلغار کرده راه برداشت و نخستین بر قراکلیسا بگذشت جماعت ارامنه را که پاسیل و منده توان
مقاومت نبود کشیشان را با خاج و انجیل پیش داشته از در استغاثت چهره ضراعت بر خاک نهادند نایب
السلطنه گناه ایشان را نادیده انگاشت لاکن فرمان داد که در هیچ انجمن نتوانند و در محال دیادین سکون نمایند
و آن شب را در آنجا بپای برده صبحگاه بر نشست و خواست تا لشکر را آسایش کوچ دهد از بهر آنکه ماندگی
بیرون کنند و حرکت را توانا باشند در این راه مسموع افتاد که پاشایان از جنبش لشکر ایران آگاه شده اند
و در کوشش و یورش افزوده اند باشد که قبل از رسیدن لشکر فتح قلعه کنند نایب السلطنه از این خبر آشفته
خاطر گشت و متوالی حسین خان سردار و حسن خان برادر او را با گروهی قلیل از لشکریان داشته شتاب
زده راه برگرفت و از بهر آنکه میدان حرکت را بدانند و جای توپ زنبوره بار نمایند تا قریب لشکرگاه روان
براند سپاه آل عثمان از دیدار لشکر یکباره بهم برآمدند نخستین چهارده عراده توپ و چهار هزار مرد لشکری
از قبایل ولی پاشا سر و هیطار بر فراز تلی راندند و تا ان توپ و تفنگ بسر اشیب گشودند نایب السلطنه با غلام
تفنگچیان را از دامان تل بجنگ درآمدند لختی سفیر گلوله در میان آمد دست گردگار رسید گونه همی قتلنا
ایران که بهر سنگ از دنبال بود با توپخانه برسید و این هنگام هرجا فراز تلی و معقلی بود لشکر آل
عثمان بربر داشتند و توپها را بر فراز تپها جای داده بودند با اینکه سواره و پیاده ایرانیان هشت فرسنگ
راه سپرده و رو پسهای توپخانه در آن گرمگاه از طول مسافت خستگی و تشنگی داشت نایب السلطنه برتر

و هم حسن خان قاجار را با سرباز و سوار ایروان و نخجوان و خوی حکم بود که شرح داده آید و آن جماعت چون شعلهٔ سراب
سحاب بالا بال گرفتند و در اول حمله [illegible] قرار [illegible] رسانیدند و چند عراده توپ از رومیان بستدند چنانکه
ولی پاشا و بطاحون ملک رحم خورده جنگ در آمدند و هر دو لشکر در هم افتادند و یکدیگر را با کارد و خنجر
خون ریخته شد بعد از دار و گیر فراوان جمله رومیان را [illegible] جوش [illegible] رسیدند و ایرانیان را شکست
مراتب برآمده نایب السلطنه چون این بدید جعفرقلی خان مرندی و قاسم خان زرگانی و محمد رضا خان باکوئی
سرداران ابراهیم خان سرتیپ را با دو فوج سرباز تبریزی و مرندی به مدد [illegible] بفرستاد حسن خان
سردار که سر در [illegible] سامان و شیر شکار [illegible] داشت دیگر باره چون پلنگ غضبان و نهنگ دریان جنگ
در آمد و با دل [illegible] برکرد و [illegible] صف بیرون شد و بسوی قرار و رتحت [illegible] آمد
لشکریان چون این بدیدند دل قوی کرده [illegible] آمدند هم در این کرت رومیان [illegible]
دیوانه کرد [illegible] شد و با [illegible] ایرانیان در [illegible] سرهای دلیران [illegible] ستونهای [illegible] کشته
خاک آن [illegible] کشته [illegible] شد در آن حمله شش عراده توپ [illegible] سپاره دلیران ایران [illegible]
وار [illegible] صفهای لشکر روم [illegible] رزمگاه نظاره بودند [illegible]
ایشان [illegible] جنگ [illegible] در آن رزمگاه سلیم پاشا با ده هزار تن سوار
و پیاده در برابر امیرخان قاجار جای داشت و با توپ و تفنگ [illegible] نایب السلطنه [illegible]
و حکم داد که امیرخان بر سلیم پاشا حمله افکند [illegible]
[illegible] رومیان [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] خان قاجار [illegible] سلیم پاشا [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] حمله [illegible] بر [illegible]
[illegible] محمد پاشا [illegible] هزار سواره و پیاده با [illegible] عراده
توپ [illegible] پاشا [illegible] ده هزار مرد لشکری [illegible]
[illegible] غلامان رکابی و جماعتی از سوار [illegible] ابراهیم پاشا
که با هشت هزار مرد [illegible] پاشا [illegible] لشکر [illegible]
السلطنه [illegible] غلامان رکابی [illegible] لشکر ابراهیم پاشا [illegible] حسن خان سردار
سرباز و توپخانه [illegible] حمله [illegible] لشکر [illegible] عراده توپ [illegible]
[illegible] رومیان [illegible] لشکر [illegible]
کشته و امیرخان قاجار [illegible] سلیم پاشا [illegible] لشکر [illegible]
توپخانه و قورخانه و خیمه و خرگاه [illegible] هر چه با آن لشکر [illegible] لشکرگاه بود
[illegible] لشکر روم [illegible] خرگاه [illegible] مردم ایران بود [illegible] لشکر روم

بدست شد چنانکه دیگر بار بشمار آمد و از آنجمله آنکس که جان بسلامت برد و در حبس افتاد هم افزون
از ده هزار کس بود و غنیمتی که خاص دولت بود و مردم لشکر کشت ... توپخانه و گلوله توپ و باروت و خمپاره
شصت هزار تومان بود پس از آن نایب السلطنه روز دیگر طریق مراجعت ایران سپرد و میرزا محمد تقی مستوفی را
با دربار روم رسول فرستاد و مکتوبی به پاشای سر عسکر را پیام داد که ما را امر گوشزد خاطر بوده که با دولت
آل عثمان خصمی نداریم سبب این رزم و جهت این جنگ پاشایان بودند ... اکنون اگر از کرده پشیمان
باشید و کار بصلاح و صواب کنید ما را از بند ... و جهاد به مصالحت نخواهد رفت ... پاشایان را پاسخ
حوصله داشت که تا این اراضی پی سپر لشکریان است کار بمصالحت و مسالمت پای نرود و اگر فرمان پذیرد
لشکر بار جاهای خویش شوند آنگاه مردان کارآزموده از طرفین حضار آیند و مبانی مصالحت را استوار کنند
و میرزا محمد تقی را بازفرستاد و لاجرم نایب السلطنه از راه خوی بتبریز آمد و مژده این فتح را در حضرت شاهنشاه
ایران عرضه داشت شاهنشاه تاجدار حسن خان قاجار را که در آن کارزار همه کار مردی کرد خویشتن را از سایر
امثال لقب بهادر داد و آن بیرم امراء را در ساشیر ... رقم کرده و ... دیگر صادق بیگ سیاه دراهم ... تقدیر
مورد رحمت فرمود و هم با هنگام مراجعت نایب السلطنه مرض وبا در لشکرگاه با لاگرفت بعد از ورود به تبریز
در آن بلده و بیرون شایع گشت در روز ... بیست و نهم ذیقعده میرزا بزرگ قائم مقام مریض شد و جهان را وداع
گفت شهریار تاجدار چون این بشنید فرزند ارشد اکبرش میرزا ابوالقاسم وزیر نایب السلطنه را قائم مقام
صدارت کبری فرمود و منصب وزارت را برادر دیگرش میرزا موسی خان عطا کرد مع القصه یک دو سال هم بود که
مرض وبا است ولیکن جهان را از روشنا ... چین و هندوستان حدود ایران که شتاب رسیده ... شیراز و یزد
و اصفهان و کاشان و قزوین و تمامت عراق عجم و آذربایجان از سه هزار تن افزون بکشت و سال ... وقت
بود که مردم ایران این مرض را مشاهدت نکرده بودند اکنون بر سر داستان آئیم چون نایب السلطنه از ممالک
آل عثمان سپاه ایران عطف عنان کرد مردم وان باجماعتی از کردان سازش ... کرده ناگاه در حدود سلماس
تاختن بردند جمعی از مردان و زنان را عرضه تیغ ساخته بازشتافتند چون نایب السلطنه این بدانست یوسف خان
غلام خاصه خویش را با جماعت بهادران و ... سلمان ... دفع ایشان فرستاد چون یوسف خان از سلماس
بیرون شد نصیر خان بیک پسر مصطفی خان هکاری که با دیگر خویش ... و سارات داشت اتفاق
عثمانیان بیک ... تن از کردان کرده با سه هزار تن مرد جنگ آهنگ یوسف خان کرد و رفتی ... یوسف خان
افزون از دویست تن ... لشکری نداشت با آن قلیل مردم صف برزد و رزمی مردانه بداد و
کردان را بشکست عثمان بیک و نصیر خان بیک بصعوبت از رزمگاه طریق سلامت سپردند یوسف خان
هزیمتیان را نگذاشت و ... تسخیر قلعه باشقلان برداخت نخستین برجی را که در برابر باشقلان بود بر
... حصار داد و ساعتی رحانیی بگشادن توپ و تفنگ کار کردند در پایان امر قوت ... پورش
آن برج را مسخر داشت حرسه آنرا با تیغ بگذرانید پس فتح باشقلان در مصافای این کار ... ساز گشت
... جابس آن حصن ... عرضه تیغ تیر شد آنگاه بحکم یوسف خان ابراهیم خان حاکم باشقلان اعسکر خان

افشار در دم استر روانه درگاه نایب السلطنه گشت و یحیی خان یوسف خان قاجار آن اراضی را ضبط کرده بار رستا
و مصطفی خان هکاری که بسلاطین بنی عباس میرساند بحضرت نایب السلطنه آمد و حسن اطاعت برزمین
سود و مورد نوازش و نواخت شده بتشریف گرانبها تاف و بار هکاری سماف و نصربان سنگ بسرش
که راه درگاه پدر بود پیموده را معروف وداع جهان گشت آنگاه نایب السلطنه دوست بن ارفوج بهادران را
بحراست قلعه باشقلان باز داشت و مصطفی خان هکاری که بسر خود در ارهر و لشهد بانی محمد میرزا نامزد کرده
باساروبرکی شاهزاده بدرگاه نایب السلطنه فرستاد چون امور وقایع معروض درگاه پادشاه افتاد شهریار
نامدار مدان شد که از طرف بغداد و کرکوک و موصل هزار اهل آل عثمان را آسیبی کند لاجرم حکم داد که محمد حسین میرزا
فرمانگذار عراقین عرب و عجم لشکر جود رانگ حسین زاده با ده عزاده توپ آهنگ بغداد کند و امیر محمد قاسم خان
و الوار بالشکریان اسرابادی و هزار چریک فرمان کرد با محمد حسین میرزا پیوسته شود و عبدالله میرزا حاکم
خمسه را با سوار و سپهر شهرزور گرد و ذوالفقار خان سمنانی و مطلب خان برادر با لشکر سمنان و دامغان طارم
رکاب عبدالله میرزا شدند و مصطفی خان و الوار قاجار و امان الله خان والی کردستان بر سر موسی شدند و
میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی از بهر عمل علف و آذوقه سپاه با لشکریان کوچ داد و بالجمله این جماعت
روز سه شنبه دوم ذی قعده از خمسه سلطانیه بیرون شدند و شهریار تاجدار چهارشنبه سیم ذیحجه جمعه بیرون
رود و در حوالی اسعدآباد ... کرد و از آنجا نیز کوچ داد و از آن سوی محمد حسین میرزا
حال ... دانائی و در ... رزم مردان کارفرموده کر و داود پاشا ... از بغداد ...
عبدالله میرزا شجاعت ... و شاهزاده عبدالله میرزا ... و شهرزور ... کرد و دلکش در
این هنگام ... در لشکرگاه ایشان ... شد و بسیار از لشکریان را بکشت و مطلب خان دامغانی سر
وداع ... گرد ... طریق مراجعت ... و شاهزاده عبدالله میرزا ...
... لشکرگاه شاهنشاه ... شایع گشت و جعفرقلی خان ... و مصطفی
معیرالممالک و میرزا معصوم ... بمستوفی ... شاهنشاه ایران ...
انصراف داده ... از درگاه روزی ... تا تمام محرم را تا عاشورا
در ... آنجا سوی ... کوچ داد و ... طهران برگرفت در چهارشنبه بیست و چهارم محرم
وارد دارالخلافه گشت اما از آن سوی چون محمود پاشا ... و ... کرکوک ... و عبدالله پاشا در
سلیمانیه قرار گرفت چون ... محمود پاشا ... آهنگ سلیمانیه کرد چون این قصه
... شاهنشاه ایران رسید فرمان کرد که نایب السلطنه ... کردستان را ضبط کند
نایب السلطنه محمد حسین خان ... را ... و ... اراضی ... در
کرکوک محمود پاشا را ... و ... احکام ... محمود پاشا ... شد و عثمان ...
... محمد حسین خان بحضرت نایب السلطنه فرستاده ... و مورد ملاطفت
افتاد و از آن سوی عبدالله پاشا ... دولت آل عثمان ... حکومت شهرزور را ... و ...

جلد و خلعت گرفت لاجرم از نایب السلطنه تشریف حکومت شهرزور را مخصوص گشت چنان یک محمود پاشا فرستاده
ابراهیم خان ماکوئی را با فوجی سرباز تبریز و مراغه مأمور داشت که او را در حمایت خود مستولی دارد و بعد از
رسیدن ابراهیم خان عبدالله پاشا بیچاره گشت و ناچار سر خویش گرفته پناهنده دولت ایران گشت و محمود پاشا
در میانه کوی و سلیمانیه خلعت حکومت در بر کرده وارد سلیمانیه شد داود پاشا چون این بدید دست در خشم سود
محمد پاشا حاکم کوی را نصرت نمود تا اهل و عیال محمود پاشا را از ارض کوچ داده بموصل آورد تا از آنجا او را به بغداد
روانه اسلامبول دارد و نیز محمود پاشا صورت حال را بدست سرعی بحضرت نایب السلطنه عرضه داشت
ولیعهد دولت حکمی با ابراهیم خان فرستاد که اگر در ازمنه اهل و عیال محمود پاشا تهاون ورزی طریق عقاب و
نکال خواهی گشت ابراهیم خان از سلیمانیه بر سر کرکوک براند و از جانب سوی حصار در آمد و توپهای قلعه کوب را دنبال بار
داشت مگر پاشای حاکم کرکوک از در خضوع بیرون شده فرمان برداری کرد و پیشکشی لایق بفرستاد و لشکر را
از آنجا کوچ داده قلعه اربیل را محاصره انداخت و کار بر قلعگیان سخت کرد تا فرمان بردار شدند و خویشاوندان برادر
محمود پاشا را که در آنجا بود بگرفت و از آنجا بشتاب بموصل آمد و اطراف موصل را با لشکر برده و جنگ
در انداخت مردم موصل چون مقاتلت او را در قوت بازوی خود ندیدند مادر محمود پاشا و فرزندان او را
با زوجه ابراهیم خان گسیل ساختند و آسیب و آزار خود دفع دادند ابراهیم خان از آنجا بر سر کوی آمد و
محمد پاشا را در قلعه کوی محصور ساخت و ساز مقاتلت و مبارزت بیاراست محمد پاشا جلادت ورزید و
چهل و پنج روز خویشتن داری کرد و همه روزه بسر آورد و در پایان کار که پای اصطبارش از کار رفت از در
عجز و ضراعت بیرون آمد و سخن بر آن نهاد که اگر او را بسلامت گذارند تا راه بغداد گیرد دل کلفت قلعه کوی را
بگذارد و ابراهیم خان این سخن را پذیرفتار گشت و او قلعه را گذاشته راه بغداد گرفت رئیس دار اهی کا
قلعه کوی و ورقه عثمان بیک را بحکومت آنجا بازداشت و چهار عراده توپ با تمامت قورخانه بدست کرد و
تا توپها را جز در هم شکستند و قورخانه را حمل داده بدرگاه نایب السلطنه آمد و از دنبال او محمود پاشا نیز
حاضر حضرت شد و از نایب السلطنه اشفاق و الطاف ملکانه بدید و خلعتی تازه طراز و ازه گشت و باز
سلیمانیه شده بحکمرانی پرداخت

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و هشت هجری و ذکر مصالحه میان دولتین روم و ایران

چون یکهزار و دویست و سی و هشت سال قمری از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بگذشت در روز جمعه بیست و هشتم
رجب بعد از نه ساعت و بیست و هشت دقیقه آفتاب به حمل تشریف برد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بزرگ
نوروزی طراز داد و جشن عید بر قانون کرد در عنوان این سال نایب السلطنه عباس میرزا معروض
داشت که محمد رئوف پاشا سرعسکر ارزن الروم حسب فرمان سلطان محمود خان ملک روم بدان سر است
که در میان دولت ایران و روم کار بمصالحت کند شهریار تاجدار استحکام این امر را باختیار نایب السلطنه
باز داده و فرستاده او را باز فرستاد نایب السلطنه میرزا محمدعلی مستوفی آشتیانی را روانه ارزن الروم داشت
تا با سرعسکر از هر در سخن کردند و دو عهدنامه یکی بزبان پارسی و آن دیگر بلغت ترکی نگارش دادند و نگاشته

ورود بهم وعده داد پس چون مرخص شد میرزا محمد علی از ایران بشد و از آنسوی عهدنامه از سرعسکر با سلامبول
فرستاده و مهر روم خاتم برنهاد و در نیمهٔ شهر جمادی الآخره نجیب افندی که یکی از فرستادگان دولت
روم بود آن عهدنامه را بر داشته بطهران آورد و برحسب فرمان میرزا ابوالقاسم بسوی کاشان او را پذیره
شد و در سرای عبدالله خان امین الدوله اقامت داد و بعد از فصل عید سلطنت مکتوب ملک روم را
سپرد عهدنامه را که مهر خاتم برنهاده بود بداد بعضی از آن نگارش با مکنون خاطر شاهنشاه ایران راست
نیامد لاجرم میرزا ابوالقاسم قائم مقام را بفرمود تا با نجیب افندی سخن کرده آن کلمات موافق ضمیر ارشاد
داشت و عهدنامهٔ بنام میرزا محمد علی و سرعسکر روم از نو نگاشت آنگاه قاسم خان سرهنگ سرپرست
باتفاق نجیب افندی سفر روم شد و عهدنامه خود را بمهر سلطان محمود خان ممهور داشته مراجعت کرد
و صورت عهدنامه این است غرض از تحریر این کتابت مستطاب آنکه در این چند سال بسبب وقوع بعضی
از حوادث میان دولتین علیتین اسلام روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل بغبار
خصومت و مؤدی بحرب و کدورت شده بود و بمقتضای همه جامعهٔ اسلامیت اسلام و عدم رضای
طرفین بسفک دماء و وقوع اینگونه حوادث و اوضاع و اعادت سلم و مودت و تجدید دوستی و محبت
از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و مواصلت شده و بموجب فرمان همایون اعلیحضرت شاهنشاه ممالک
ایران بالعیان فتحعلی شاه قاجار خلدالله ملکه و اجلاله حکم بماموریت بنواب ولیعهد دوران عباس میرزا و ما
این عبد مملوک و چاکر جان نثار بوکالت نامه های مخصوص گشته از جانب دولت علیه عثمانی سرعسکر
و فرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان بحده وکالت نامه جات والی ولایت ارزن الروم
محمد امین رؤف پاشای سرعسکر جانب شرق عنایت شده بود این عبد مملوک در مدینهٔ ارزن الروم
با جناب سرعسکر مشارالیه ملاقات و بعد از مبادلهٔ وکالت نامجات مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحهٔ
مبارکه باین آئین ربط و تنسیق یافت اساس از قرار یکه در تاریخ تحریر و مقصد بعنوان و بموجب مصالحه و عهد
نامه واقعه گشته حدود و دستور قدیمه و شرائط سابقه از امر حجاج و تجار و زوار و فراری و تخلیه و تسلیم اسرا و اتلاف
سنه مقرر در دولتین علیتین بحاله و بکمال الی الآن دولتین ثابت و مرعی و معتبر بوده و ما ارکان آن و جمیع من
الوجوه خللی عارض نشده و در مابین دولتین علیتین شرائط دوستی و مقتضای الفت و محبت بدرگار باشد
بعد از این بخلاف در خلاف بوده در میانهٔ دو دولت مسائلی که مؤدی کدورت و برودت مبانی
سلم و صفوت باشد وقوع نیابد و آنچه واصل حدود و دولت علیه عثمانیه باشد و در اثنای حرب
ممالک مدت دولت علیه ایران آمده از هیئت سری و اراضی و قلاع و قصبات حال تحریر از تاریخ این
تمسک معین لیلی مدت شصت روز از طرف دولت عثمانی بما باتسلیم بود و مراعات حرمت بمصالحه حرمت
گرفتاران طرفین را بلا کم و کاست تخلیه تسلیم کرده آنچه در اثنای راه محتاج الیه آنها باشد از ماکولات
و غیرها عطا بود و بسرحدات طرفین ایصال نمایند مادهٔ اول دولتین علیتین از دراز دو در امور داخلهٔ یکدیگر
مداخله ننمایند بعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جائز نداشته از حکومت محالی که از توجهات و

و سماقات و کردستان داخل حدود وی باشد بشامن الاسباب و بوجه من الوجوه از طرف دولت علیه ایران
مداخله و تجاوز و تعرض به متصرفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین به ییلاق
و قشلاق عبور نمایند در باب مرسومات عادیه ییلاقی و قشلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابد مداخله ای که
نواب ولیعهد ایران در ولایت بغداد و صحاره و شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت
نگردد ماده ثانیه از اهالی ایران کسانیکه بمکه معظمه و مدینه مکرمه و سایر بلاد اسلامیه آمد و شد مینمایند مثل حجاج
و زوار و تجار و تردد بین اهالی بلاد اسلام روم با آنجماعت مثل اهالی خود دوستان معامله نمایند و از ایشان در
و سایر وجوه خلاف قانون شرعیه اصلا چیزی مطالبه نشود و کذلک از زوار عتبات عالیات و امکنه ال
التی ره داشته باشند بروفق حساب گمرک مطالبه شود و زیاده طلب ننمایند و از طرف دولت علیه
ایران نیز با تجار از طرف بهیه عثمانی و اهالی ایشان برابر و معامله نمایند و بمقتضای شرایط سابقه فیما بعد از حجاج
و تجار دولت علیه ایران شعیند و اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیر حاج و میرمیران
کرام و سایر ضابطان و حکام دولت علیه عثمانی بکمال دقت در رعایت شود و از شام شریف الی حرمین محترمین
و از آنجا الی شام شریف زحمات امین صره همایون بمعرفت معتمدی تعیین که در میان آنها است نظارت نماید
و از مخدرات حرم شاهنشاهی و حرمهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیه ایران که بمکه معظمه
و عتبات عالیات میروند فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کذلک در خصوص رسومات
گمرک تجار و اهالی دولت بهیه ایران مانند دولت علیه عثمانی معامله شود و از مال التجارات ایشان یکدفعه قرار
یکصد فروش چهار فروش گمرک گرفته بدست ایشان تذکره داده مادامیکه از دست ایشان بدست دیگری
منتقل نشده مکرر از ایشان گمرک نگیرند تجار ایران لا اصل التجار رجو یوق و سیرار که بداد و اقساعده سا و رند
در بیع و شرای آن انحصار نباشد و هر کس که خواهند بیع نمایند و با تجار و تبعه و اهالی دولتین جنس که بجا
نانیس آمد و شد نمایند بمقتضای عهد جامعه اسلامیه سابقه و مستمر شده از هر ایذاء و اضرار محفوظ باشند
ماده ثالثه آنکه از عشیره حیدرانلو و سیپکی عشایر فیما بوده و امروز در خاک دولت علیه عثمانی میباشند
مادامیکه در سمت آنها است اگر بحدود ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند سرحدداران از منع
و ترتیب ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست بر ندارند و از جانب سرحدداران منع ایشان نشود
از تصاحب ایشان دولت علیه عثمانی کف ید نماید و اگر ایشان برضا و اختیار خود بجانب ایران بگذرند
دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکند و بعد از آنکه بطرف دولت بهیه ایران که رفتند بعد اگر بخاک
عثمانی بیایند قطعا تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتیکه ایشان بطرف ایران نگذرند و آن وقت از حد
دولت عثمانیه تجاوز کرده خسارت برسانند سرحدنشینان دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان دست
نمایند ماده رابعه بموجب شرط قدیم فراری دولتین از طرفین تصاحب نشود و کذلک کلیه جمیع عشایر
و ایلات هر کسیکه بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی بدولت فخیمه ایران و از دولت بهیه ایران بدولت
علیه عثمانی بگذرد و نماید آن کسان تکلیف تصاحب نشود ماده خامسه آنچه از زوار السلطنه و سایر ممالک دولت

علماء عثمانی اموال تجار ایران را موافق شرع در دفتر مضبوط نگاه داشته شده است از تاریخ این تمسک در ظرف
سه روز در هر محلی که باشد موجب دفاتر مرقومه و معرفت شرع و معتمد دولت ایران بصاحبان آنها تسلیم
شود و سوای اموال مضبوطه آنچه در اثنای وقوع منازعات تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بعضی
ضابطان جبراً بعضی گرفته باشند بعد از اعاده و اظهار دولت علیه ایران از دولت علیه عثمانیه فرمان تفحص
آن را داده تعهد و تکفیل آنها در هر محل صادر شود و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند ماده دیگر سادسه در ممالک
دولت علیه عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانی که فوت شوند اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشند
مامورین بیت المال که بهمان سو می را معرفت شرع دفتری کرده ثبت و تحویل شرعی رسانند و آن مال را
سپرده در محل امین تا مدت یکسال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده موجب ثبت و تحویل شرعی آنها
مورد که تسلیم شود و رسوم عادیه که از این محل آن اشیا را گرفته باشند و آن اشیا اگر در مدت مذکوره حرفی طلب
شود ادعای آن شود و اگر در مدت مزبوره وارث و وصی نرسند آنچه که مضبوط را مامورین بیت المال با اطلاع معتمد
دولت علیه ایران بسر و خرج آن را ضبط نمایند تا ماده سابعه موجب شرط سابقه برای کاسه و باید و وصی
موجود در هر سه سال یکهزار دولتین از طرفین علیتین معتکف و معمم باشند از سعه دولتین علیتین که در اثنای
حرب طرفین گذشته اند در رختهای ساختن ساختمان مصالحه حضرت سابقه این استیناف بسته و خاتمه آنچه از
اساس شرایط و مواد که در فوق مذکور شد بر سوال محرره که با المذاکره قرار داده شد و از طرفین وکلای
او اقامه اموال مهوله الضعاف و بعض مصارف جزئیه از جانبین معیتای کلیه صرف نظر شود و از جانبین دعوی
علیتین بر وجهی عادت بصدد آن ها با دولت سده بواسطه شعراز تاریخ این تمسک تا مدت شصت
روز در ارض جد دولتین یکدیگر ملاقات کرده تا سایر دولتین اتصال و تسلیم شود و باین وجه عهد و تجدید
این مصالحه جزیه سالفه عقد از تاریخ تمسک معتبره مرعی و مستمر گشته و از هر جهه بالکره کدورت و خصومت
منطفی بوده و سایر دوستی و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی
و معامله خلاف مداد بدو از جانب دولت عثمانی در این تاریخ
یکهزار و دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذی القعده الحرام این تمسک ممهور و ممضی شد الحمد
بالخیر و الحسنی و الحمدلله اولا و آخرا و باطنا و ظاهرا الحمدلله در اواخر شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست
و سی و ... دار الخلافه طهران این عهدنامه مبارکه در حضور ... دولت عثمانی تصحیح ... آثار
عالیه دیگر او ... بعد از چندی شیخ موسی نجفی ... از محصول فقهای اثنی عشریه بود برای عبوکسا
... قلعه سلیمانیه روانه درگاه پادشاه ایران داشت ... جولسن یکدار و د
... سلیمانیه ... اهالی آن ... و عهدنامه
... قلعه ... اهالی آن ... عهدنامه ... لشکر
... سلیمانیه ... ایران ... محمد حسن میرزا ... کس
دو اردو پاشا را ... لشکر ... شد ... آنکه حسروخان

حق

ادرا ... ۱۲۳۸ ...

طی مسافت کند محمد حسین میرزا اطلاعت ورزیده با چهار سوار دریج عزاد و توپسار کرمانشاهان
مرور نشد و ما بقی " مندلیج تاخت و تاراج کرد و حکم یورتش داد و مندلیج را بگشود و قصد تسخیر بغداد
عزم تسخیر ساخت و در عشر آخر شوال این خبر بعرض شهریار رسید و در اثنای این حالات محمد حسین میرزا حشمت
الدوله لقب داد و حکومت او با ولایت کرمانشاهان بود و خسرو خان در مندلیج متوقف کرد و آقا داود پاشا از
این کردار سخت پشیمان گشت و عریضه‌ای بوکالت و شیخ موسی را شفاعت به آستان شهریار جمجاه معروض
داشت و دستوری نامه‌اش مسطور گشت و این شرایط در آن مرقوم افتاد نخست آنکه از جانبین باغوا
از زوار عجم باج نگیرند دوم آنکه خزانه نجف اشرف را که در فتنه وهابی بکاظمین علیهما السلام حمل داده
سازند دیگر کس از دو زبان دولت ایران باز جای برده طومار تسلیم آن اشیا را اقدام عتبات عالیات قائم
بنهاده در خزانه دولت ایران سپارند سیم آنکه در اراضی عراق عرب و عتبات زوار عجم را پاس
حشمت مدارند و دعوی شرعی عجم را مجتهدین شیعه گذارند چهارم آنکه داود پاشا هر سال چهار هزار تومان نقد
مسکوک پیشکش عتوک کاه بدرگاه فرستد بالجمله وقایع نگار حضرت میرزا صادق مروزی باتفاق حاجب
شیخ موسی روانه بغداد شد و حکم رفت که اگر این شرایط را داود پاشا ترک دهد بهادر خطی مهر صناد این
اراضی مند و قلعه مندلیج را هم گذارند بعد ورود وقایع نگار به بغداد داود پاشا سر اطاعت
انقیاد پیش داشت و میرزا صادق را کامروا باز فرستاد و هم در اینسال خوانین خراسان در نهان کار
داران ایران آگهی کردند که شجاع السلطنه حسنعلی میرزا اکنون همی آنست که سر از ربقه اطاعت پادشاه بیرون
کند و هوای سلطنت در سر کشد پادشاه کارآگاه بدین سخنان کذب و ترهات مشفقی بها داد اما چون
شجاع السلطنه این قصه بشنید بستوه آمد حاضر حضرت شد و باصرار و الحاح فرمان حکومت خراسان را از کف
فرو گذاشت و برادر اعیانی خود حسنعلی میرزای فرمانفرمای فارس رخصت یافته تا باصفهان برفت چون
مرخص از حضرت گشته بود در اصفهان بمعالجت و مداوا مشغول شد حسنعلی میرزا به شیراز برگشت از پس آن
شهریار تاجدار شاهزاده علینقی میرزای حاکم قزوین را طلب داشته حجة السلطان لقب داد و حکومت
خراسان فرستاد و میرزا ابوالقاسم مستوفی اصفهانی را بوزارت او برگزید و برادر اعیانی حجة
السلطان را ماموردی میرزا راکه کشیکچی و ایلچی ایل قاجار بود حکومت قزوین فرستاد و خدمات
ایلچیانی را میرزا اسدالله خان نوری گذارند که از شاه شهید آقا محمد شاه تا اینوقت وزیر سپاه و این
درگاه بود بار گذاشت چون میرزا اسدالله خان سبب وزارت لشکر و امور سپاه و نظم جزئی و کلی
خود پادشاه خاطری بکمال مشغول داشت فرزند خود میرزا هدایت الله مستوفی را به نیابت خویش
بخدمت کشیکچی گذاشت و در اینوقت میرزا اسدالله خان وزیر لشکر با پسران ماشی لقب
یافت و هم در اینسال شهریار تاجدار سفر سلطانیه را ترک گفته در نواحی طهران در اوایل اصل الر
ییلاق فرمود و هم در اینسال آقا محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی مریض شد و صبح چهارشنبه بیست دهم
صفر وداع زندگانی گفت فرزند اکبرش عبدالله خان امین الدوله که مستوفی الممالک بود و حکایت محمد

الارثه

وزارت اعظم سر رسانید و هم در این سال شهریار با اقتدار ملا علی محمد کاشانی حاجی عبدالله اصفهانی و احمد میرزا
هر یک هزار تومان زر مسکوک داد تا از قبل شهریار رو بجانب دار الخلافه پادشاه مصر که مسلط کرد و زیارت بیت الله
الحرام کسب نمایند و این سفر را شهریار تعظیم کرد و بهر سه نفر مرحمت فرمود و حاجی عبدالله حج داده و در
مسجد الحرام سجاده کار گذاشت تا از شهریار ایران تذکره باشد حت مجرمی بلد که سعادتی برد و مردمان
نام یکسان میبرد و آنجا که در شهر اول جمادی الآخره بجانب عجم سفر کرد و دار السلطنه طهران آمد

دقایع سال یکهزار و دویست و سی و هجری

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و هجری چون سه ساعت و پنج دقیقه از شب یکشنبه بیست دوم رجب برگذشت
خورشید بیت الشرف شد و شهریار عجم فتحعلی شاه جشن نوروزی آغاز هم بگذاشت و روز جمعه دوازدهم
شوال از طهران بسلطانیه رفت چون روز پنجشنبه دوم ذیقعده چمن سلطانیه را
لشکرگاه کرد و پنجاه هزار مردم کسان بحضرت آمدند و از کارپردازان شاهزاده محمد رضا میرزا که آخرین
محمد رضا میرزا از حکومت گیلان آرامی نداشت بروات و رسید فرمان شاهزاده یحیی میرزا حکمران گیلان
گشت و منوچهر خان معتمد الدوله آقای آقاسی معظم آن مملکت در خدمت شاهزاده مأمور گشت شاهزاده
علی میرزا که در سال پارین فرمان حکومت خراسان یافت و بجهت آنکه سلطان ملک آمد تا خواص خراسان
و عوام آن سامان بر سابقه مراحم دولت حضرت شاه عرضه داشت تا از این خراسان بسعادت شهریار
با اقتدار دیگر باره او را بحکومت خراسان مأمور داشت و رکن الدوله لقب داد و هم در آن زمان کس شاهزاده فتحعلی میرزا را
شجاع السلطنه فرستاده او را حاضر در رکاب شهریار نمود و دیگر باره بحکومت خراسان منصوب نمود و این احکام
ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا از حسب فرمان در رکاب آمد بعالی دیدار مادری میرزا احمد
احمدآبادی اصفهانی برخاست که از صحبت گشته بود هوی داشت و فرزند اکبر نایب السلطنه شاهزاده محمد میرزا
که ولیعهد ثانی دولت بود و چون طارمیت رکاب شد از بیست سوره... شاه گشت و امانت امیر میرزا
گورلو مردو شوش آمد در رکاب نایب السلطنه بار سر گشت و شهریار با اقتدار روز یکشنبه دوازدهم ذیحجه از
سلطانیه کوچ داد و بیست و دوم ذیحجه وارد طهران گشت و عبدالله خان امین الدوله اصفهانی را کفیل عقد
امور دولت و کفیل نوشتم اصفهان مأمور فرمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل هجری و ذکر سفر شاهنشاه ایران با اصفهان

در سنهٔ یکهزار و دویست و چهل چون سه ساعت و هشت دقیقه از شب دوشنبه غرهٔ شعبان سپری شد آفتاب
از برج حمل گشت و شهریار با اقتدار فتحعلی شاه و بساط عید روشن و ده روز بعد از نوروز از طهران خیمه بیرون
زد و راه اصفهان پیش گرفت و در ضمیر داشت که در این سفر بعضی از مردم اصفهان را که بار در زمستان
در اطراف و جوار آن اصناف سرزده اند کیفری بسزا فرماید زیرا که از علمای اصفهان گمانی رسیده بود که
حاجی قاسم خان درهمکاری مردم را اندر مال اهالی بسیج و فقره فرد بگذارد و این حاجی قاسم خان
و مال داران طوایف سرکاری بوده و سالها در مخالفت امان اصفهان نشستن در شهر جسارت نشان داد که عبد الله

امین الدوله

امین الدوله خواهرزاده اش در حبالهٔ نکاح آورده و این سبب تجرّی و تمرّد حاجی هاشم خان گشت و جماعتی از حشم سیاه است
که در شمار عشیرت او بودند دست تطاول بر آوردند و آهنگ حرمت و صنعت و تجار اصفهان را بسیار از دست
می آوردند و اموال ایشان را ی حقی و سعدی احد میکردند چنانکه حاجی محمد حسین خان اصفهانی را در کاخ بهشت
مراعات جماعت را مرحوم عطوفت و احسان الشیام میداد و لیکن تا نبر چنداں در اردوی میکرد که لا ی اطلاع
مردم متعرض نا این هنگام که حکومت اصفهان به میرزا علی محمد خان پسر امین الدوله مفوض گشت و خواهرزاده
حاجی هاشم خان بود دیگر باره دست لشکر سرطغیان بر داشتند و بسیار اقتاد که سکنه و تجار در زحمت شدند و ال تبارا
ناشکیب گرفتند چنان شد که حاجی هاشم خان را در پایان امر آن قوت بود که جماعت خود را از آن در اردوی
منع کند و بعدا که چون امین الدوله سبب رز و فرید تو است حاجی هاشم خان را دفع دهد ناچار خویشتن
حضرت شهریار زمان مسابقت کرد و از حاجی هاشم خان آغاز شکایت نمود لاجرم پادشاه عادل بعد از ورود
با اصفهان حاجی هاشم خان را ماخوذ داشته امر فرمود چشم او نابینا ساخت و فرمود چون امین الدوله درتادیب
حاجی هاشم خان مسامحت کرد اگر خواهد از محل جو دسا قط شود و پنجاه هزار تومان زر مسکوک بسرکار حضرت
سپارد امین الدوله از انعادا این زر خویشتن داری کرده انکار نمود بپای سلطنت راست نیامد لاجرم شاهزاده
سلطان محمد میرزا را بحکومت اصفهان نصب کرده و او را سیف الدوله لقب داد و یوسف خان گرجی را که فرمانگذار عراق
و سپهدار سپاه بود فرمان داد که در حضرت سیف الدوله شاغل خدمت باشد و کار اصفهان را نظم کند و دویست
هزار تومان از مال دیوانی حمل رعایای اصفهان تسلیم ساخت و امین الدوله بر حسب فرمان ملازم رکاب
شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس شد و حساب زر اخراجی و کلی را بررسی کرده معادل سی هزار
تومان از مال دیوانی تخفیف رعایا مارکدا است و طریق حضرت شهریار برداشت آنگاه در غرهٔ شوال از اصفهان
کوچ داده مراجعت بطهران فرمود و چون امین الدوله از رده بود و وزارت اعظم را ناکرده بود از قاجار که هم مصاهرت شهریار را فتح داشت تفویض داد و او را آصف الدوله لقب فرمود و حسن خان
پسر او را که دخترزادهٔ پادشاه بود امیر بار فرمود و سالار را لقب داد و آنگاه روز هشتم ذیقعده از طهران
ساع نگارستان خیمه زد و محمد خان را آظم گیلان فرستاد و موکب شاهی بحرکت آمده بجانب ذیقعده
چمن سلطانیه لشکرگاه گشت این هنگام کارداران دولت روسیه را اندک خاطر گشت که با دولت ایران
نقض عهد کنند و پیمان شکنند پس سخن در انداختند که بعضی از اراضی کوکچه ایروان بحکم صلح نامه بادر تحت
فرمان ما باشد چنانچه چون در صلحنامه مرقوم شد که هر یک از دولتین متعدی معین فرمایند تا حدود
طالش را بازنمایند در مدت چهارده سال که فیمابین دولتین ایران و روس کار به مصالحه و مسالمت میرفت چون
مردم روس از حق خود زیادت طلب میکردند ایکار سپاهی برفت این هنگام بخیال روسیان سر برداشته
و گفتند محال بالغ لو و گوکچه و بحیره چون مملکت ما باشد و اگر به مخاصمت خواهد رفت یا بالغ لو
سردار گرجستان بولکونیک مرادوچ وکیل دولت روس را با شاهمیر خان ارمنی که ترجمان او بود روانه درگاه
شاهنشاه ایران داشت تا این دعوی را مراد خویش کند و از آن سوی نایب السلطنه و حسن خان سالار قزلباش

مصادرهٔ حاجی هاشم خان و نابینا شدن او

سرجان هرت سند و در حسب فرمان روز بعد مستر موریر و مستر الیس کرده و میرزا ابوالحسن خان شیرازی و میرزا
محمد علی آشتیانی که از طرف عهد تحریر نامه آگهی داشتند در مجلس گفت و شنود حاضر بودند و در نامه
امرحول مستر موریر را با مستر الیس عهد نامه حتمی بود و حق برای ایشان داد که این اراضی را کارداران ایران تا مرز رسم عطا
ارکنا نمودند و اگر کارها با عمال نایب السلطنه راست نیاید و بی شک اختیار محاوله و مصالحت شود لا محرم
شاهنشاه ایران سر اصابت و واقع نگار را با اتفاق مستر موریر سفارت انگلیس قرار بود با مستر فوسی کند
این امر به انجام رسید آنگاه میرزا ابوالحسن خان شیرازی را با وزارت امور دولت خارجه مختص ساخت و بست
هفتم مورخه محرم سنه یکهزار و دویست و چهل و یک هجری ماه طهران گرفت نایب السلطنه برای نظم
محال قراگوزلو و همدان بلاد اهمی شد و شاهزاده محمد میرزا با اتفاق سوهر خان بر حسب فرمان در
قزوین برکات مستقر شد و بعضی از اشرار گیلان را بدرگاه آورده شاهنشاه سردار با دست اتحاد مامور
موقوف تمام ماندند و معادل هشت هزار تومان تخفیف مال دیوانی گیلان مقرر داشت و آنگاه
سالار خلاع سفر کرده که سه چهار روز هم سفر دارد طهران کشید و از آن سوی و واقع نگار با اتفاق مستر موریر طی مسافت
کرده بعد از ورود به سریر مستر موریر سفارت حسب وصل از رسیدن و واقع نگار بر طرف را مدار کرد و از
طریق مراقبت و موافقت کرده آمد و حق برای ایشان داد که بعد وصل از رسیدن سفیر ایران قرینه مانع نبود را
مستمر داشت و وجه مالیات حد عراق و نوبت تحراست گذاشت اگر سردار ایروان از بهر اسراع
سامان سفر ناقص عهد و مانع مراعات خواهد بود و اگر هیچ یک به سالم با سفیر ایران رسید آنگاه دگر هم که ما
هرگز گمان نداشتیم که کارداران ایران از عهد مانع نبودند و ارتباط ما کار برد اهل ایران از بهر مانع نبود یک مصالحت
نخواهد گفت و آغاز معاهد نخواهند کرد بالجمله حق برای ایشان داد و گفتار فرانکلین را حکم داد و به ماموریت
در مانع نبود اگر رفت و حکم با مور به اردو دست به ساز کند و در عراق آوردند و آنجا بار گذاشت و از سوی
دیگر واقع نگار با ایروان رسید گفتار حسن خان سردار سالم داد که سفیر ایران را در راه سفر معصوم صاف اگر
هرگز نخواهد بود و دولتین با سامان مبارزه و مناقشه بر خاست و اگر مدار بر طرف را بالیست اساس و
نکته وجه سفر کرده و پس از آن باید بر طرف انگلیس مراجعت کند و واقع نگار ایشان را در راه میگذاشت و ای را
با علم کوچ داده و سه شنبه پنجم ربیع الاول وارد تفلیس گشت و در روز ورود از اعظم مکاتب کند و اسید و سرا
پدیره گشتند و بر طرف به نگام سفر و لیکن موقوف رالار تهر گفت و شنید سفیر ایران بجای که اسمه بود داد و ما
و واقع نگار رحمن را اماحت و قرار در تفلیس جرئی در زمان بر آمد و واقع نگار گفت از این
کوه سخن جسته بمدت نخواهد شد سکوت آن است که من حکم شاهنشاه ایران را بر لوحی رقم
کنم و تو پاسخ خود را در ذیل آن نگارده ای ما مراجعت نماید پس قلم برداشت و خلاصه حکم
شاهنشاه را بر صفحه نگاشت بدین شرح که اکنون سال فراوان است که دولتین
انگلیس ایران و روس را موافقت است بهتر آن است که کارداران دولت
روسیه در رشته واحد اتحاد و طریق رسم همسایگی و رعایت دولتین بی کلفت خاطر

حالیه ان ... عجوبی الفاظ ... که وداد ... اهلیه ... واقف و بود

... در ... آنرا ... صورت ... بر ... از ... عمارت ... عالی ...

رعیت گشتند و اکنون که جماعت روسیه از حدود خویش قدم فراپیش نهاده اند و قلعهٔ بالغ لو را
زیر دست کرده اند صواب آنست که از خلاف رای شاهنشاه ایران پرهیز نموده از آن اراضی
بیرون شوند تا این مسالمت بمخاصمت نپیوندد و این مصافات بمعادات مبدل نشود و
ولیمنوف در تحت این کلمات نوشت که ما قریهٔ بالغ لو را بعض حدود خود دانسته ایم و زیر دست کرده ایم
تا از قبل امپراطور فرمان نرسد دست باز نداریم این هنگام الکسندر پاولویچ امپراطور روس در بیست و نهم
ربیع الاول سنه هزار و دویست و چهل و یک از جهان رخت بدر برد و برادرش قسطنطین هوای سلطنت نگزید
چون او بعلت طمع و شرارت خوی شناخته بود اعیان دولت روسیه او را از دریا بگذاری بگذاشتند و برادر
دیگرش نکولای پاولویچ را بسلطنت برداشتند چنانکه شرح حال ایشان در ذیل قصهٔ سلاطین یوروپ رقم خواهد شد
بالجمله وقایع نگار ایران در چنین وقت مجال هیچ اندیشه نماند ناچار نگاشتهٔ ولیمنوف را برداشته روز بیست و هشتم
جمادی الآخره از تفلیس راه برگرفت و بعد از ورود بدار الخلافهٔ طهران صورت حال را باز نمود و شاهنشاه ایران
تسخیر گرجستان را تصمیم عزم داد و هم در این سال نایب السلطنه عباس میرزا دختر شاهزاده محمدقلی میرزا را
از برای فرزند خود جهانگیر میرزا عقد بست و دختر خویش را بدیع الزمان میرزا پسر شاهزاده علینقی میرزای
رکن الدوله نکاح داد و هم در این سال ظهیرالدوله ابراهیم خان والی کرمان که شوهر دختر شاهنشاه بود وداع
زندگانی گفت و فرزند ارشدش عباسقلی خان که دخترزادهٔ شاهنشاه بود بجای پدر حاکم کرمان شد و هم در
این سال امان الله خان والی کردستان رخت از جهان بیرون برد و حکمرانی کردستان بفرزندش خسرو خان
که شرف مصاهرت پادشاه داشت مفوض گشت و هم در این سال محمدحسین خان قراگوزلو رخت بسرای باقی
کشید و رستم خان ولد اکبرش بجای پدر کارفرمای پیاده و سوارهٔ قراگوزلو گشت و ملازم خدمت ولیعهد
ثانی شاهزاده محمد میرزا شد و هم در این سال یوسف خان گرجی سپهدار سپاه و حاکم عراق که بنظم اصفهان
مشغول بود در آن بلده مریض شد و چشم از جهان بست و فرزندش غلامحسین خان که مصاهرت شهریار اختیار
داشت و با اینکه سنین عمرش افزون از هجده نبود از جهت سلامت فطرت و کرامت طبع و شهامت خاطر اعتبار
داشت جای پدر گرفت و خدمت وزارت شاهزاده سلطان محمد میرزا والی اصفهان بخسرو خان گرجی مفوض
گشت و هم در این سال رحمن قلی توره خوارزمی تسخیر خراسان را در خاطر گرفت چون در این سال محمد رحیم
خان والی خوارزم در گذشت فرزند او رحمن قلی توره بجای پدر بنشست و بجمعی لشکری از قبایل اوزبک
و ترکمان و سالور و ساروق و تکه و یموت ساکنهٔ ابیورد و درون و مهنه انجمن کرده بمفاجات تا کنار شهر
مشهد مقدس براند و لشکرگاهی عظیم کرد و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا وقتی این بدانست که در حضرت او لشکری
درخور رزم خوارزمیان حاضر نبود از قضا هم در آن شب بارانی عظیم تراکم گشت و برفی شگرف ببارید
و صرصری دم سرد بوزید و صورت سرما چنان شد که بیشتر از لشکر خوارزم جان بدادند و باقی ایشان نیز
مر رحمن قلی توره زحمت تمام از آن داهیه دهشت راه فرار پیش گرفت و بعضی از مردم خوانین زعفرانلو
او را تا سرخس برفتند و شبگاه مردم از شهر مشهد بیرون شده لشکرگاه او را بغارت ساختند و ناطق متصرف شدند

اما رحمن قلی بوره نعداد رود و نفر حسن گرد سرکردگان لشکر خود را انجمن ساخت و فوجی را به سر راه نواحی جام و سرجام امور
و سوار رضا شجاع السلطنه فرزند خود را از عون سرداران سردار طلب داشته بود و او در منزل شریف آباد ناصحی او
مردم رحمن قلی بوره بار خود را از عون سردار که خو کرده کار را نبود خود ایشان را مدار کرد تا آنکه شر آنجه ایشان
ایشان ناحق رهائی در رسانید که جمعی از آن قوم بادیه سکنه در جنگ را عرصه تنگ ساخت و هم دیگران لشکر را د
سردار حدود جام با لشکر آنچنان جمهوری دوچار آمد که او سرزمین نایب حضرت شجاع السلطنه بود و اولا دران
جمهوری و باز آن جمع بر آورده چون این خبر بر رحمن قلی بوره رسید صورت حضت در دماغ او اثر کرد و یکباره
دل بر کندن بهادر و دیگر باره در این سر لشکر ممدی طمع فرمود و سه هزار مرد سوار از قبائل ارزنگ و هزاره
و مردم هرات قالماق انجمن کرده و جمعی از سواران سالور و سارق را با ایشان همدست نمود و او دستگاه جوش را
نامید و لک طرفی و عوض ایشان و رحمت قصر و قلب مراد بردواجی و مراد سردار و سراب لی و سعد بار
جارا با ایشان همراه ساخت با لشکر از مشهد مقدس بر آمد و چندانکه تواند از جهت چاره جوئی داری بسته
و آنجا عده ساخت شتافت و شمس عقاب ... رامی مشهد ماهش کرده و اخر روز چهارشنبه چهار ر ه هم رجب
مرحوم شجاع السلطنه افشا و شاهزاده دوران لشکری را که حاضر رکاب داشت مرد و اسب مرون شتافت
و جهان شتاب زده در دامان حیل اثر در کوه تا آنکه در روز جار رسید لا رود و ره مردان بر صف ... کرد
لکر دار دور آمد بعد از آن تکیس و جو رحمن بر کمان ... ناجنگ داد و در هرات ایشان در تقاضای افشار
آمد و سرداران اسیر با بعد مرد و سردار آنجا عده ... کرده با رشتاب تند شجاع السلطنه هم در آنجا لکا د ا
سرهای ایشان سارها برافراشت و رحمن قلی بوره بعد از این حدیث هولناک محال توقف در اراضی خراسان
محال اقامت ... خوارزم شتافت و مژده این فتح روز بروز معروض حضرت شهریار ایران افتاد

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و یک هجری و ابتدای سی‌ام عهد و سال تاریخ

در سنه یکهزار و دویست و چهل و یک هجری چون دو ساعت بجاه و شش دقیقه از روز سه شنبه دوازدهم شعبان
رفت خورشید در خانه شرف جای کرد و شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار سال نوروزی چهار است شرما داد
بالقصر و بار دور هم بادیه سکو به کرده بر چهره و درهم که معادل سی و شش نخود وسیم بود این مصرع نقش کرده مصرع
سکه فتحعلی به خسرو صاحبقران ور چهره و دینار که ... نخود ... ساطین میران و داستان مصرع رسم شد مصرع
سکه فتحعلی به خسرو کشورستان و ... درهم ... ایکه دینار ... و دیگر دینار را با یک حبس و درهم کتوان
خوانده و هم ... اوصاف ... ورامس ... را رواسم مسکوک بعدا ی درست شده که بعضی
سکه شاه ... رواکاف وزن سکه طلای پیشین دیگر ملوک نقش ... شان جمع ... پادشاه ... مبسوط
ساختند و این هنگام شاهنشاه ایران در یکسر جماعت رو ... بعد از این پیش نقش عهد ایشان
و در آمدن لشکر مالع لوی گروان ... شرح رفت و هم ... که در اراضی مسلمانان مسلط بود ... دراز دستی
ما رمان بکار ... واحد احوال مردم خود در ... معمور ... حدیث درست ... پیاکران نایب السلطنه که اصلاح
ما رو ... و لکران بود ... کوشش ... آقا سید محمد اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود کشت ... دیگر روز ...

درگاه شاهنشاه ایران نگاشت که این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده و با دستان اسلام را در این امر
رای بر حکومت است شهریار تاجدار فرمود که ما پیوسته با اندیشهٔ جهاد شاد بوده ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین و
رونق شریعت نهاده ایم جناب آقا سید محمد چون مکنون خاطر پادشاه را اصغا فرمود فتوای جهاد نگاشت کوچ
داده راه دار الخلافه برگرفت و در عشر آخر شوال المکرم وارد طهران شد و تمامت شاهزادگان و علمای آن
بلده خاطرش را پذیره شدند و شهریار نیز تعظیم گرامی داشت و از امرای لشکر زیارت سه صد هزار تومان
زر مسکوک بر خزانه حاضر باز کرد تا در تجهیز لشکر کار شود و پس آقا سید محمد دل شاد کرد با هر یک از علمای ایران
مکتوبی نگار داد که بحضرت شهریار گرد آمده مردم را از بهر جهاد تحریض کنند و فرمان رفت که عبد الله خان
امین الدوله که این هنگام از خدمت وزارت معزول بود آقا سید محمد و دیگر علما را اصفهان پذیره شد و از
جانب دیگر میرزا ابو القاسم مستوفی اصفهانی را بمهمانداری جان مکدانلد انگلیس مامور فرمود که از قبل
دولت کمپنی هندوستان روانهٔ ایران بود که بجای هنری ویلاک وکیل دولت انگلیس در ایران مقیم باشد و این هنگام
تا ورود او شهرزاده [illegible] در این وقت شاهزاده و محمود میرزا که حکومت نهاوند یافته بنگاه ورود ششم
ششم شوال شاهنشاه ایران از دار الخلافهٔ طهران کوچ داده در سلطانیه فرود شد و پس از چهار روز راه برگرفته
دوشنبه ذیقعده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جمعه دهم ذیقعده نایب السلطنه حاضر درگاه شد و از قبل
نکولای امپراطور روس کنیاز منچکوف بسفارت ایران آمد و بر حسب فرمان سه شنبه چهاردهم ذیقعده
خسرو خان والی کردستان و فرج الله خان و جلوداران شاه او را استقبال کرده در سراپردهٔ آصف الدوله
الله یار خان وزیر اعظم فرود آوردند و میرزا ابو القاسم قائم مقام و میرزا رحیم شیرازی طبیب که این وقت
منشی الممالک بود و میرزا تقی علی آبادی او را ملاقات کرده پرسشی بسزا نمودند و شانزدهم ذیقعده در حضرت
شهریار حاضر شد و مکتوب امپراطور را برسانید و تخت بلوری که هدیه داشت پیشکش کرد و این تخت را
الکسندر پاولوویچ از بهر شاهنشاه ایران پرداخته بود چون او بمرد برادرش نیکولای بعد از جلوس بر سریر
پادشاهی آن تخت را ارسال داشت و این تخت راست در ربع طول و در ربع عرض باشد که از بلور بیضا و
مرصع کرده اند و در آن از هر سوی سه شربه از بهر فوران آب جای داده اند و از پس پشت نشستنگاه
صورت خورشیدی از بلور صافی پرداخته اند الحاصل بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت سفیر روسیه مراجعت کرد
و در روز جمعه هفدهم ذیقعده جناب آقا سید محمد و حاجی ملا محمد جعفر استرابادی و آقا سید نصر الله استرابادی
و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیز الله طالش و دیگر علما و فضلا وارد لشکرگاه گشتند
و شاهزادگان و امرا ایشان را پذیره کردند و روز شنبه هیجدهم جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی
که از تمامت علمای اثنی عشریه فضیلتش بر زیادت بود باتفاق حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی
و جماعتی دیگر از علما و حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد که او نیز قدوهٔ مجتهدین بود از راه برسید
تمامت شاهزادگان و قاطبهٔ امرا و اعیان بر استقبال بیرون شتافتند و خاطرش را با تکبیر
و تهلیل و مکالمت و تجلیل جلیل فرود آوردند و این جمله مجتهدین که انجمن بودند باتفاق فتوی راندند

که هر کس بدو اولیا ر دستان از شهرداران اطاعت بردار کسی بر بادیه مبالغ سلطان کرده باشد
شاهنشاه و سردار و ولیعهد ولی سرحد اش را استوار واست از ساله معمار آمده و میرزا عبدالوهاب
و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه را هم بر سند اسپید مده به اسند و رضا مهمدار و محمد حسین سار ا
با هیاهی در شهر ساده دید که مسند جا باشمار از عهد بیگ اش جوش دوری است اگر حکو جها و با کار ار را
کرده سپارند تا جسم مرم انشان دم دست داد آسوی سرحد رسی بیرجند اکه سخن از ده صلح را مد و همکف
وقت آنست که کس حضرت امپراطور کسیل دارد با او استحلوس کوه و از مهر پادشاه که گذشته بیرون شد فرماید
سعادان و امر و هی بکند گذشته و از صاحب و امور بکسار و بسرحد داان حیک و فرانکلسا از حد و وجود
بیرون شده باآمادان امور دال ماش کرده اند معنی بکاره حلای بن وجهان دولت درکار جهانگیر
گرد و شعر دو سر رکعت و شدید و با کار رد این دولت را توسل شد و خواست تا مجتهدین را و بدار کسید ملکه ایشان را
از ادعای حدال عروه آورد و جوش بر کردن نهد که دست و شمار از حدود ایران باز دارد و مجتهدین
در پاسخ گفتند که در شریعت ما کفار را در جهر و معادت سخن کردن گناهی بزرگ باشد اگرچه روسیان از
حدود ایران بیرون شوند هم جهاد با ایشان را واجب دانسته و پایان کار رشتاهشاه ایران سعی کرد
طلب و اسمه فرمود که روی کار در جنب سعید مبانی شریعت است و ما هموار عوام تلب را از صلاح و کسب
تعطیل جهاد را الم او دار حصه انصراف داده بکهزار تومان زر مسکوک و بعضی را اشیا و مکاری عطا
فرمود و در حسن عربان میرزا اسمعیل مستوفی نایب السلطنه بها مدار دا و با موکب و داه آذربایجان رو داشت
از پس دو شهریار تا هدایت بکار ه دل بر جهاد نهاد و حسن شاهزاده اسمعیل میرزا را با عکسچیان اسپر آبادی
و هرزه جریب و حد رسکی و سلای بسپاه مامور فرمود و از سال دوشنبه چهارم ذیحجه از حمص سلطانیه راه
آذربایجان برگرفت و جمعه هشتم محمد قلی میرزا آصف آمده و با جماعت خواجه و مدد و عبدالملکی و با دوار
فداکی اسمعیل میرزا بیرون شد و نایب السلطنه دوشنبه بارده هم طریق سپهر برگرفت و مجتهدین را بهر تحریص
مجاهدین همه جا همراه گشتند و حاجی محمد خان قاجار دو تومی و جماعتی از لشکر بطرف طالش رسانید
و فرمان رفت که حسن خان سردار ایروان و برادرش حسینخان ساری آصلان حدود و گوکجه و بجه و نالع لورا
از روسیان پرداخته کنند و شهریار با صفادر روز جمعه بیست و نهم ذیحجه کوچ داد و از راه مغان جانب را پیمار
گشت و سه شنبه بیست و ششم ذیحجه از صحرای روسیل با لشکرگاه کرد آنگاه از آن سوی حاجی محمد خان قاجار با مجال
او جار و دوشنبه و با جماعت روسیه که در قریه گرمی جای داشتند جنگ در انداخت و بحکم یورش
میدان عرصه در رفتن بر روسیان تنها دست بن اسیر وی سره سر داده مراد ه موت را شان بگرفت و
روانه درگاه داشت و انجله روز دیگر روز پادشاه در اردو مل ارچنگا حضور رکدست و از جانب دیگر
حسن خان سردار ایروان از فرمان پادشاهی آگهی یافت اعداد کار کرد و سپس از دو و در رحمت پیش
دوم ذیحجه بر سر لشکر هشتاد آمادن باش برده بکهزار تن سالدات که در آنجا فرا داشتند بحکت و رآمد و جمعی را
بکشت و آنجماعت را شکست کسار را کروهی از مردم خود فرار کرده در جنسها ها کر بحث و سپاه فتحعلی آقا

فردی

قزوینی هم در آن شب حمله بر لشکر باطلو ساخت و جمعی از آن لشکر را بکشت و دو عراده توپ بگرفت و حسن خان
ساری اصلان از طریق کبری بر سر قراکلیسا برفت و با چهار صد تن از سالدات روسیه که در آنجا انجمن شدند
طریق مقاتلت و مجادلت سپرد و بسیار کس از ایشان عرضهٔ هلاک و دمار ساخت و آن جماعت را هزیمت کرد و
دو عراده توپ بگرفت و زنان و فرزندان ارامنه را اسیر ساخت و اراضی شوره گل را یکباره از روسیان
بپرداخت و بوداق سلطان آبرولو را با دیگر سلطانان به چخور سعد ایروان آورد و همچنان نقی خان بزچلو
سالکی کوکه و بحیرا از طرف دره چمکت با جمعی برگرفت و اسبان توپخانه گشنار را براند و در اختیار
اسپهان است و صورت فتوح از پی یک دیگر در حضرت پادشاه مکشوف گشت اما نایب السلطنه
چون به تبریز درآمد الکسندر میرزا والی گرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی را با محال گرجستان
و شیروان و شکی مأمور فرمود و حاجی محمد خان قاجار قراگوزلو را با فوجی از لشکر با مصطفی خان شیروانی متفق
ساخت و امیرخان سردار را با اتفاق جعفرقلی خان خوئی از طریق ... حرکت داد و
خویشتن روز دوشنبه بیست و دوم ذیحجه راه قراباغ پیش گرفت تا از آن سوی دو هزار تن سالدات که
محال گرجستان حرکت و جنبش نمودند راه طریق قلعهٔ شوشی برون شدند تا در آنجا امداد کرده دیگر
لشکریان ساخته جنگ مسلمانان کرده ... راه ... و اسمعیل میرزا با جمعی ... آتش جنگ ...
گشت ... لشکر ... مردم ... روسیان ... و هم در آن وقت نایب
السلطنه در ... رسید و جنگ ... تا ... آفتاب آتش حرب افروخته
بود و بپایان کار روسیان در قید ... آمد هزار تن اسیر و ... چهار عراده توپ
بدست لشکر اسلام افتاد و ... چهار ... هزار ... دست ... گذشت آنگاه
فرمان رفت تا در قراباغ ... حرکت ... دست ... و ... قاجار
و حاجی محمد خان قاجار ... فتح قریهٔ ... با اتفاق حسین خان پسر مصطفی خان طالش
و آقا ... فرج ... بر سر قلعهٔ لنکران رفت و ... فتح قلعه کرد
ار ... طریق ... که چهار ده سال از این پیش ... این قلعه در شب ...
دست روسیان افتاد و آن وقت ... مفتوح گشت بالجمله سه عراده توپ و دویست تن
اسیر از آن جماعت دستگیر شد و ... حاضر درگاه شهریار آمد ... رفته قلعهٔ لنکران را
با حاکت ... و از پس آن فتح قلعهٔ ... اتفاق ... لشکر
... هزار ... دست ... فرمان ... حسین خان ... حکومت طالش ... شهر
... روسیان ... لشکر ... اردبیل ... چهار ...
تن از اسیران روس با ... عراده توپ ... سلطان محمد میرزا حاکم اصفهان سپرده آمد و دیگر
روانه ... اسیر ... نایب السلطنه ... خان پسر ... خان ...
حاکم ... محمد ... متفق ساخته ... خان ...

نکورا

محمد بیگ سر ... جواد خان را دستگیر کرده مدتی اسیر و حبس نگه داشت و ادعای ایشان علیقلی آقای برادر
جواد خان را از طریق آمده مرزبان گنجه خان و آمده بودند و قزاق و شمس الدین لو را با ایشان یار
روسیان شورانیدند مردم گنجه و حاصل نواحی آن بلده چون از رسیدن جواد خان آگهی یافتند و عساکر
روسیان یکجا شدند و قزاق و شمس الدین لو ایل یکی جو دادکه روسیان مغلوب گشته و سرلشکران بردار
جماعت روس که در دوره آباد گنجه سکون داشتند چون این معنی را به هر کس گو جاطلبان و حشر گنجه سیروف سا
مردم گنجه جنگ ایشان را بر خود گشتند و در حال با گنجه روسیان دو چار شدند و در ساعت جنگ علم ... م
ساحل ... شکسته شدند و جمعی کثیر از ایشان به عرصه شمشیر شده گردون اسیر شدند و هشت عراده توپ سنگ
آمادار آنجماعت عمده به مدد بلک همراه توپ به طرف شمکور که اشپختر جواد خان جمعی سواران را از رعایای ایشان
ساخت با در شمکور ایشان را با توپ ساخت آنگاه جواد خان سنگ قند و چند روز در گنجه حکومت شد و در
گنجه بار دهم محرم سرتاسر روسیان و هیران ایشان را به لشکرگاه پادشاه که دست وصل به حکام نایب السلطنه
فرمان داد با امیرخان سردار سرور گنجه متوجه شد و عبدالله خان زمان مدتی نوروز علی خان سرهنگ سام سیمای
با گنجه را حافظ و حارس کرد و دوار جانب گنجه مصطفی خان سرداری ایروان کت شیروان را آمد و رحت
فرمان به ابراهیم خان باد رود و لوی ا دو عراده توپ حاجی محمد خان قاجار را جمعی از لشکر به سوی مصطفی
خان از طریق سالیان راه برگرفتند و با میرزا جواد سرانجام جماعت روسیه که در شکی و شیروان جانب
داشتند چون این جنگ و جوش به مدد بدر یک سمت سر یک که معلق محکم بود فرار کرد و بدالاحرم مصطفی خان
در شیروان و محمد حسن خان در شکی ساخت و حاکم حکمرانی بر دا چند و از جانب دیگر کنار قراکلیسا چون
دسمبر ... سار ... آنجا اسلان را بداست چندانکه اجمال و اثقال و آذوقه و علف در حیره داشت بر در ترتیم
نهاده آتش در زدند و قلعه لری گریخته در آنجا متحصن گشت مع القصه از جمعه ... و دوم دیگر با جمعه
سیم محرم الحرام ملال در انصار ... مفتوح گشت آنگاه در جست حکم شهریار سپاه ... میرزای حاکم طالب
لشکری اسد ... لشکرگاه بعزم تسخیر قلاع فته و باکو به راه برگرفت و شهریار را احداث و یکم محرم آنجا بهنگ
قلعه شوشی از خاک هزار دیل کوچ داده و در چهارم محرم دیگر ... یک ابهر در کنار رود ... ساخت سیمای حرد
شدند با وارجان آصف الدوله را با بیست هزار لشکر و دو عراده توپ فرمان داد که در کاب نایب السلطنه
موسسه شود و در فتح قلعه سوشی او همدست گردد و صد هزار تومان زر سکوک از بهر تهیه لشکر مدد داد
و در سوداد فتح شوشی چوبانی آهنگ طلس فرمان داد و بیست و هشتم محرم کوچ داد و دوازدهم صفر در ظاهر
قلعه شوشی لشکرگاه نایب السلطنه پیوست و چابان اف ... دکر در اسرف سفیر دولت انگلیس جان
ملکم که در بهار مداری سر... ابو القاسم سوی ... و تیم محرم حاضر درگاه پادشاه شد و در جست
از شهریار محمد حسن خان دولوی ایشیک آقاسی و محمد ولیخان افشار او را پذیره کرده در آورد و مدد در دیگر میرزا
صادق وقایع نگار و میرزا محمد آل علی آبادی مستوفی او را مهمانداری ... کرده تحفه چهارم صفر تقبیل
سده سلطنت حاصل کرد و مورد الطاف شاهانه پادشاه شد مع القصه از سوی نایب السلطنه ...

شاهزاده محمد میرزا را مأمور ضبط و حراست شهر و قلعه گنجه فرمود و محمد قلیخان قاجار را با جماعتی از خواجه‌وند و
عبدالملکی و نظرعلیخان مرندی را با لشکر مرندی ملازم خدمت او ساخت و خود در فتح شوشی بسیجیده گشت
و حکم داد تا لشکریان در اطراف قلعه سنگرها برآوردند و کار بر مردم شوشی سخت کردند قلعه‌گیان از در
چاره با لشکر اسلام ساز مداهنه طراز کردند و پیام دادند که اگر ما را در مال و جان زیانی نباشد دروازه را بر روی
سپاه اسلام در این قلعه و شاه نعمت بگشائیم و شاه را اکراه نداریم روزی چند در این مماطله و تسویف بپای بردند تا
آن سوی مدوف که در خدمت ایمپراطور روس سرداری نام بردار بود با سپاهی از جماعت روسیه و ایلات
و قزاق ساز داده با بیست عراده توپ به معاونت ساکنان گنجه رهسپار گشت و از کار شوشی که مراقب و محذر
مخافت بود یاد نکرد ولیعهد ثانی محمد میرزا چون بشنید مدد وقت را دانست تا اینکه لشکری در خور حمله و مدافعت
طلاوت ندیده پذیره رزم او شد و قلعه گنجه را با نظرعلیخان مرندی بسپرد امیرخان سردار که جنگ دلیر
آهنین چنگ بود هم ملازم رکاب شاهزاده محمد میرزا گشت در اراضی شمکور رهگذر دو لشکر با یکدیگر دیدار کرد
جنگ استوار گشت بانگ کوس و دار و گیر برخاست و شرار توپ و تفنگ بالا گرفت امیرخان که در میان آمد
و دم با دل تفته و لب خشک از چپ و راست رزم بداد تا گلوله تفنگ بر مقتل او آمد و بیفتاد و جان
به جان‌آفرین داد و لشکر اسلام که هم از نخست با لشکر عدو وقعت بعدد و حشمت نهشتند چون سردار را کشته دیدند بیچاره
روی برتافتند و مدوف هم در آن روز که چهارم شهر صفر بود از پس این ظفر بی‌درنگ آهنگ قلعه گنجه کرد
نظرعلیخان مرندی چون این حالت دید تاب درنگ نیاورده قلعه را بگذاشت و طریق فرار
برداشت و لشکر روسیه بی‌مانعی و دافعی شهر و قلعه را فرو گرفتند از آن سوی چون خبر آهنگ مدوف بطرف گنجه
در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد نخستین روغ او را از آن شهر و دست از محاصره شوشی بازداشت
و حکم داد که مهدیقلیخان جوانشیر ایل و الوس که ساکن اراضی قراباغ اند بجانب قراجه داغ کوچ دهد و خود
بی توانی با سپاهی که حاضر حضرت بود از دنبال مدوف تاختن کرد و وقتی برسید که شهر و قلعه گنجه از لشکر
روس آکنده بود ناچار فرود شده لشکرگاه درست کرد تا لختی سپاه از زحمت راه بیاسایند و از حکام
ساز مقاتلت فرمایند از قضا هم در آن شب سپاه که یکی از خیلان جنگجوی روسیه بود با چهار هزار تن سالدات
از طریق تفلیس برسید و با مدوف پیوست و با مداد دوشنبه بیست و ششم صفر ساز قتال طراز گشت
نایب السلطنه ملازمان رکاب سواران عبدالملکی و سربازان عراقی و بختیاری را در میمنه بازداشت و سپاهیان
استرآباد و مازندران را در میسره کرد و جهانگیر میرزا با دو تن دیگر از فرزندان خود در قلب جای داد و سربازان
سوار آذربایجانی را در پیرامون ایشان بگماشت و خود با جماعتی از دلیران لشکر در میان جایگاه گرفت
از آن سوی مدوف دیوار حصار از ستون ساخته لشکر خویش را برصف کرد و سواران قزاق را از جناح
راست بداشت و خود با سربازان و توپخانه در قلب بنشست نخستین تفنگچیان عراقی و دامغانی سر ساز زحمت
کردند و به پشته که در آنجا گروهی از جماعت روسیه سبقت کرده بودند یورش بردند و در اول حمله روسیان را
هزیمت دادند و پس از آن سواران ایران اسب برانگیختند و با گروه قزاق درآویختند سوار قزاق نیز تاب

درنگ

در یک ساعت و دو دانگ شب جنگ واقع بود و چون این لشکر بسیار از گاه جنبش کرده و حکم داد تا ایشان به هیکتای
واداشتن و سردار معاونان چون شب فرو رفت سیاره گشت و گلوله توپ و تفنگ چون تگرگ برگ بارید
نایب السلطنه در آن دشت رفت که ما و افسر مدار که تو امور کارزار مدد در آن ملک جنگ آتش رسید کس
شاه فرستاد که اشرار بگمار کارزار نمودار مدد که همایان ایشان هم از ما و الی و هزار و از آشفتگی فرو مدان
نایب السلطنه را رشک حشم لشکریان از [illegible] بیگلربیگی تا سیصد نفر را آورد تا اسحاق خان تصمیم کرده که ایشان
طرف قرار گرفته احرام لی بیکه دری دهید و حملا انکه تحلیه سر را که سیصد و مارگیر تا می لشکر عراقی حصار
که کار جنگ بود به بستن راه فرار بر داشتند جماعت ما مدرای و عراقی چون این بدید سر در جنگ سار
انسان برف داده و سالی هر سمت سرکالی بر فشند ارمنیان و هزار و ماعصدین مردم عراق و حصار را که
است تو در شتیه صعود کرده و بعض سیصد مدد دیگر و دوکسب روسیان بدم داد مدد و رناکان کار تکمله آستر
دوستکر کشید و چهار توپ ارسال اسلام مدد روسیان فشاده و نایب السلطنه نامق و تعقب لیدو رحاک
و مال هرسان گرفته و با کمار و داد سپرا مدد چون شهریار تاجدار این قصه را بشنید امر حاضر
حضرت ساحت و دیگر بار بسیار لشکر بر واجب فرمادا که نایب السلطنه همه ایران رکاب رود از سبیل جنگ
جنگ با استدار فصل در غره شهر ربیع الاول در طول سابق که لشکرگاه بادشاه بود در چمن شکر رسد
که مال و مکنت در آنجا معمول بود ما حار کوچ داد از طریق هر راه سر برگرفت و در ظاهر آن بلد بود
شد و مجتهدین را که در مدت مقابله در سرحان داشتند ملاقات نموده نواحی و نوازش فراوان فرمود
و بعد سه روز بطرف [illegible] کوچ داد و شاهزاده شیخعلی میرزا و حاجی محمد خان [illegible] و اسمعیل خان قاجار
از اراضی [illegible] مراجعت کرده در آنجا حاضر درگاه شدند و بزرگان [illegible] سلطنت سابقه
مورد اشفاق و الطاف شاهانه گشتند و محمد قلی خان [illegible] شهریار [illegible] کوچ داد
در اراضی [illegible] فرمود و حسن خان ساری اصلان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسن خان [illegible]
فرمان [illegible] بتعرض [illegible] نایب السلطنه با آذربایجان [illegible]
سکون فرمود [illegible] حسن خان [illegible] و شهریار تاجدار [illegible] و ششم ربیع
الاول [illegible] کوچ داده و دوم ربیع الثانی وارد دار الخلافه گشت از آنسوی [illegible] در عشر اول
جمادی الآخره از ارس عبور کرده [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] نایب السلطنه [illegible]
و اسمعیل خان [illegible] و محمد رضا خان [illegible]
[illegible] حکم شهریار تاجدار
با لشکری جرار روز [illegible] جمادی الآخره روانه [illegible]
[illegible] مراجعت کرده [illegible]
[illegible] لشکر اسلام [illegible] آقا سید محمد که در میان علمای ایران [illegible]

از اعتدال بگشت. از شهر بیرون شده در بیرون راه مرض اسهال وداع جهان گفته در جنان جاودان جای
کرد و هم در این سال شاه محمود افغان از فرزند خود کامران میرزا ترس عصیانی کرده بیمناک شد و از شهر
هرات بیرون شده از قبایل فراه و سبزوار انجمنی کرده و در دفع پسر بسیج گشت کامران میرزا به حضرت
شجاع السلطنه که فرمانگذار خراسان بود مشاهده گشته استمداد فرمود شاهزاده محمدامین خان ماروکی را
با عدد سوار کفیل هرات ساخت و کامران را کار دوا فرمود شاه محمود چون این بدانست از میمنه و
و مرغاب و بادغیس و غرجستان بشتافت و از جماعت ازبک و دیگر قبایل چهار هزار تن سوار بر جاشحوی سپار داد
بقصد سرپرست وارا سوی کامران میرزا پسر خود جهانگیر میرزا را بمدافعه برانگیخت و محمدامین خان با
سواره خراسانی در باغ شاه جای کرد و شاه محمود از منزل سرچشمه بادغیس ایلغار کرده از دروازه معروف
بکمر کلاغ سرآشیب شده بحصار هرات آمد و از کرد راه جماعتی با مدافع محمدامین خان و سواره خراسانی تاخت
تا با هم در آویختند لاکن هیچ جانب را ظفر دست نداد شاه محمود دیگر باره فرزند زاده خویش جهانگیر
با تن کرد و در حمله نخستین او را بشکست و کامران از قلعه هرات حصار داد این هنگام شاهزاده کامران
بیم کرد که مبادا مردم شهر بر وی بشورند و شاه محمود را در آورند لاجرم صورت حال از حضرت
شجاع السلطنه معروض داشت و شاهزاده در عشر اول ذیحجه از نیشابور ایلغار کرده بیکروزه بحصار
غوریان آمد و کامران میرزا دل قوی کرده با لشکر ساخته از بلده هرات بیرون شده با پدر بنای
مقاتلت کرد و بعد از کشش و کوشش شاه محمود شکسته شد و طریق فرار برگرفت از پس شجاع السلطنه در
حمس سنگ لشکرگاه کرد و کامران میرزا با امرای افغان حاضر حضرت شد و از در خواهش و نوازش
شاهزاده کامران کامیاب گشت و شجاع السلطنه را بسرای خویش دعوت کرد و بشهر در آورد و مفاتیح حصار و
شهر و خزاین خویش را پیش داشت و شجاع السلطنه از میان آن همه خواسته شاهوار یک انگشتری
عقیق اختیار کرد و فرزند خود ارغون میرزا را با پنج هزار سوار در شهر هرات گذاشته در عشر اول محرم
مراجعت بارض اقدس کرد و مژده این فتح را طریقه شاهی معروض درگاه شهریار ایران افتاد و هم
در این سال الله قلی توره برادر رحیم قلی توره باغوای محمدخان قرائی لشکری ساخته از خوارزم بیرون
شد و در عشر اول شهر رجب از طریق مرو و سرخس باراضی جام راند و در کنار قلعه محمودآباد
لشکرگاه کرد و دست نهب و غارت برگشاد از قصبات نزدیک رسیده دم چند سرا است در لشکرگاه او
انبار گشته در هم افتادند و پرستاران و زنان و شوهران برخاسته غوغا درانداختند و مادر و دختر
که از دو روز دیگر مردم فراهم شده اسبها را دستگیر کنند غوغای ایشان سخت وحشت لشکریان گشت
هر کس از خواب انگیخته شد چنان دانست که شجاع السلطنه با سپاهی ساخته آهنگ شبیخون تاخته یکباره لشکر
خوارزم حشمت کرده طریق فرار پیش داشتند و الله قلی توره تا سرخس عنان نتوانست کشید و از آنجا
بر مید رنگ آهنگ خوارزم کرد و صبحگاه مردم جام بلشکرگاه او در آمد طریف و تلید و سیاه و سفید
هر چه یافتند برگرفتند و مژده این ظفر در عشر آخر شعبان در دار الخلافه طهران معروض حضرت شهریار ایران افتاد

ذکر

ذکر وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و دو هجری و مقاتلت ایرانیان و روسیان در سرآغاز این سال

در سال یکهزار و دویست و چهل و دو هجری چون هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از روز چهارشنبه بیست و
دوم شعبان سپری گشت آفتاب به حمل تشریف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن نوروز بکرد پس
از آن به مقاتلت با روس و استیصال لشکر مأمور گردید و از آن سوی کارداران روس دو فروند کشتی جنگ از
دریای خزر رسیده در استرآباد و مازندران براندند و جماعت ترکمانان را که سکنه سواحل بحر خزر بودند به دل بیم
و در هر بهنه و شهر با کدخدایان دولت ایران بر شوراندند دارمانه مردی که قضات نام داشت و در
میان ایل جعفربای حکمران بود ساخته طغیان گشت مدتی آن زمان میرزای پسر شاهزاده محمدقلی میرزا
که حکومت استرآباد داشت مهدی خان و محمدتقی خان هزارجریبی و میرزا اسمعیل خان قدر سکنی را ملازم رکاب
ساخته تفنگچیان استرآباد و مازندران را با یکهزار سوار گوکلان مأمور داشته به تنبیه ایشان نیز هم سفیران از آن
ملک که به سده رسید جوش را از مرسوم جعفربای رود مرد ایشان بر تحت در بار آورده گرفت و اموال و اثقال
آن جماعت را حمل داده با استرآباد مراجعت کرد در زمستان چون این بدانستند بل مرام کشتیهای خود را بار کرده
راندند شهر با مبادا بعد از اضعاف این جرم جعفرخان ایچ آقاسی را فرمان کرد که بکلان رفته
در صاری لاها قطعه کارش با شد و عبدالله خان امیر آخور و له جسته امر بر کرم خدمت شاهزاده سلطان
محمد میرزای حاکم اصفهان شد آنگاه ار جانب دولت رشته کار دیگرگون گشت زیرا که معروض امیراطور
افتاد که حدود مملکت اینها را که بر سر کار بی دزد از کارداران ایران پرداخته بود و از علف و آذوقه و آلات
حرب و ضرب ساخته داشت تپکت ناصر لشکر ایران دست فرسود جوشش ساخته شد و آهنی و خاطر امپراطور
علی بزرگ ابداعت لاجرم الکسندر از طرف سردار کرجستان را از محل جو و سافطه ساخت و پاسکوال
یعاویچ را بجای او نصب کرد و یکسپارینه دوف را از کار حکومت قراباغ و شروان و شکی برگرفت
و اکسوف را بگماشت و ایشان در فتح ممالک ایران یکجهت شدند پس یعاویچ تصمیم عزم داد و پاسکوال
ویچ را با ده هزار تن سالدات و هشت عراده توپ مسخر ایروان به اکسف و آکسوف سرتیپ هزار و
دو سالدات و ده عراده توپ را با مراجعه داغ کرد و در غره شوال پاسکوال ویچ در اوچ کلیسا و آکسوف
چل صدا آنجا فرود شد و حسن خان سردار ایروان برادر خود حسن خان صاری اصلان را با یکهزار سوار و
هزار تن سرباز تعلیم دیده از قلعه بیرون فرستاد و از آن سوی پاسکوال ویچ با سه فوج سرباز و دو هزار تن
سوار فزاق و چهار عراده توپ بر سر قلعه سردارآباد که از مستحدثات حسن خان سردار ایروان بود تا ساخت
کرد حسن خان صاری اصلان در هنگام جنگ او گروهی برکشید و فزاق سوکه میان طریق اوچ کلیسا و سردارآباد
است وارد شد کرد با شد سر جسم کرده و جنگ رحیم خورده بر روسیان در آمد و از اول حمله کشد و
تن از آن جماعت را عرضه شمشیر ساخت پس از آن روسیان در نگریدند و باسپه پاسکوال ویچ را مأمورین عصر
حملات پیوستند و لشکر خود را از آن محاذات بیرون آورده عنان بر تافت سر به سردارآباد آمد و از هم
سست حکم مورش داد و چون به قلعه سردارآباد رسید و با ماندار ورزم داد و چون فتح سردارآباد

صعب دیدار آسمان سر تا شد ماسد دیو و دیوار یقصد تلعهٔ تالین شتافت و حیال کرد و فری کرد روی طلبه ندید ناچار طریق مراجعت گرفت اما آنحوف رکنار ریل خدا آفرین غنیش کرد که از آب ارس عبور کند و بار آمد قرا صدداغ بهت عادت تافکند ولیعهد تاجی دولت ایران شاهزاده محمد میرزا با شش هزار سوار و چهار هزار تن سرباز و پنج عراده توپ در آن اراضی لشکرگاه داشت چون این بدانست با سنر شیر آشفته مدنیان کمین بگشاد و هنگام شود در آمد تا گلوله ها را بانجاعت گشاد داد و در آن گلوله های آتشین بسیار کس از آن جان سپرد و آنحوف را قوت درنگ نماند و شتاب حرکت داده سر خویش گرفت و انجمن در عشر آخر شوال معروض درگاه پادشاه افتاد و شهریار تاجدار این هنگام فرمان داد تا قندیلی از زر ناب کرده با جواهر جو ساخت مرصع بودند که در قیمت معادل پنجهزار تومان زر مسکوک بر آمد و آن را بر بقعهٔ مطهره معصومه موسی بن جعفر علیهما السلام موقوف داشته بلدهٔ قم فرستاد و خود در روز سه‌شنبه هشتم شهر ذیحجه از دار الخلافه طهران خیمه بیرون زده و راه آذربایجان پیش داشت و از آن سوی کار روداران روسیه بینارال مسکروف را با اتفاق کنیاز سوار سیم با چهار هزار تن سالدات و هزار سوار قزاق و چهار عراده توپ از ایچ کلیسا برنشستند تا لشکرگاه حسن خان ساری اصلان شبیخون افکنند و بنیمه راه قراولان سپاه ایشان را بیدار کرده ساری اصلان را آگاه ساختند و در زمان بر خواسته بر آن عروق جوش را بگذاشت با چهار هزار سوار و پیرون لشکر کمین گرفت این هنگام روسیان برسیدند و در لشکرگاه در آمدند و از قفای ایشان ساری اصلان و مردم او با تیغهای آخته تاختن کرده و شمشیر و در آنجماعت نهاده جمعی کثیر را با تیغ بگذرانیدند بینارال مسکروف چون این بدید قوت مبارزت بهره او نماند با جماعت توپخانه خویشتن بگذاشته راه فرار پیش گرفت گروهی از سواران در دنبال ایشان گرفتند و هم در آن شب کنار رود ارس برفتند روسیان بعضی در آب غرقه شدند و برخی دستگیر گشتند ساری اصلان گرفتاران را سر برداشت و در پس ایشان را اعاده درگاه پادشاه نمود و در منزل میانج با سدیره سرا دستی کا حضور بگذشت و بر حسب فرمان این جمله را بدار الخلافه طهران حمل دادند تا تسلیم بندان شاه و شوند آنگاه اردوی پادشاهی از میانج بطرف تبریز کوچ بر کوچ شدند و این وقت حسن خان چون روسیان با نصد عراده آذوقه از شهر مردم خود از تفلیس بجانب ایروان حمل میدادند که در حصار داران ایروان بکار لشکر شود حسن خان ساری اصلان این بدانست و شب هنگام تاختن برد و عراده ها آذوقه را ماخوذ نمود و بکارها بار سر برگرفت و انجمن در تبریز بمکشوف حضرت پادشاه افتاد و شهریار تاجدار از تبریز خیمه بیرون زده در چمن قلعه لشکرگاه کرد اما روسیان چون از حصار داران ایروان سودی بدست نکردند دست باز داشته بجانب نخجوان شتافتند و قصد تسخیر قلعهٔ عباس آباد که از مستحدثات نایب السلطنه عباس میرزا بود نمودند نایب السلطنه این بدانست و از بلدهٔ خوی با محال چورس براند و احسان خان سرتیپ کلیجی را که از پیش حکومت نخجوان داشت با سپاه نخجوانی بحراست قلعهٔ عباس آباد مامور فرمود و محمد امین خان دولتوی قاجار را با گروهی از بختیاری با او همداستان کرد حسان خان چشم از احسان شهریار و حفظ بیضهٔ اسلام پوشیده در نهان با بینارال بسقاویچ ابواب مراسلات باز داشت

محاصرهٔ ایروان از روسیان

داور امی محاصرهٔ عباس آباد تحریض نمود و لشکر روس شتاب کرده عباس آباد را حصار داده بودند شاهزاده
علیقلی میرزا حسب الامر شهریار با چهار هزار سوار و چهار هزار پیاده و مارس خوی بود و با دسته از جسر خدا کوچ داده در
ظاهر خوی فرود شد و نایب السلطنه حاضر حضرت آمده احکام پادشاه را اصغا نمود و پس از چهار روز میرزا
فرمود اللهیار خان آصف الدوله با چهار هزار سواره و پیاده ملتزم رکاب نایب السلطنه شد روانه خوی
شد امور محاصرهٔ عباس آباد گشوده افتاد لاجرم نایب السلطنه رکن الدوله و آصف الدوله را با شش هزار
سوار و قراول و توپ روانه ساخت از چپ و راست پسر حسن خان ساری اصلان برامور رسیدند که تا به جنگ
جنگ روسیه راه برگرفتند و جمعی نهاده اند چون روسیان لشکر بودند که جسد دست زد محاصره عباس آباد
بازداشتند و ارسیمان دیگر جوشش برون شده با توپ و آتش در مدت پس بیشتر به سامان وارهای ایشان در آمد
و کار بکام کم از رضا مکس ازاره ایروان که به لشکر ساری اصلان بود اسرار را در آمد است و شب هنگام آمد
از مازه و سپه ساری اصلان انکسور و دویست و چون نامرد پسکویچ باخت و او را از آنکس که و کس
آگاه ساخت لاجرم پسکویچ با سپاهی تمام کوچ داد و از این سوی چون نایب السلطنه بر سر کشتگان دار آرارود
شافت دوری از ماسکویچ در آن کرده با جارچی کشیدار اسب کرد و جنگ پیوسته شد اگرچه رمانی
در آن مردم ایران پای اصطبار فشردند آنها با ملک عده و عدد روی ظفر ننمودند و سپاهی پیشی با
جنگ داد در میانه جهاد بار رو به روسیان تاخت نایب السلطنه ناصر کرد و خود پیش سپوس هر چهار ده دفع
داد و یک دوس از اتباع برد و دیگر را با گلوله سیاه کرد اما حسب و مصطفی خان تواملوی قاجار در آن رزمگاه از پس
الکه اسبان از پای در آمد پیاده به رزم داد و ما از کثرت جراحت ما مسکان به تم آغوش افتاد و طالب بیش اورا
گرفته به نخجوان آوردند چون به سودی گرفت شاهنشاه ایران جان سپار دولت است و مع القصه ایرانیان محال جز رسیدن
کردند و پسکویچ علی را که مثنیه دولت ایران داشت برافراشته از رود ارس عبور کرده و با کنار عباس آباد
ناصر نمود احسان خان کنارچی با او مواضعه داشت چون این ماجرا بشنید از حرمت قلعه را که دولت خواه
ایران بود است گرفته سرد به او داد و در روی پسکویچ بگشاد و در روز هشتم شهر ذیحجه پسکویچ به قلعه ... آمد
در آمد و محمد امین خان قاجار و عباس خان سرکرده فوج بختیاری و جمعی دیگر را با خود داشته روانه تفلیس
نمود و احسان خان را با داشتن احمد حکومت نخجوان داد و چون این خبر مفصل درگاه شهریار تاجدار
افتاد وعلی محمد خان دولوی قاجار و اسعد ... علی نقی خان سپهدار را با سپاهی از تفنگچی و سواره
دالم بخراسان قلعه جو که موعود است و عبدالله خان سرور کوهی حفظ قلعه سررشته و شاهزاده محمد میرزا
ولیعهد ثانی دولت بهیه و عادت راضی قراباغ نرسانیدند و برادرش جهانگیر میرزا سخاف سالیان کوچ
داد و ... میرزا ... میرزای کن آکنده را به موضع راضی چوپرس مأمور گشت و نایب السلطنه طریق اردوبار
گرفت آگاه شاهنشاه ایران رضا پسر خود کوچ داده از راه چمن مرند و سر تالمیحی وارد چمن جهان کشت
و از آن سوی سپهدار رود و پسکویچ در عباس آباد فرو مانده و لشکرگاه او در امانده هر روز به سه صد تن و
زیاده رهسپار خاک عدم بود ناچار از آنجا کوچ داده راه قراباغ های قراباغ پیش گرفت و جوان شاهزاده

میرزا اکبر نایب وقت از حضرت نایب السلطنه کسیل داشت و چون از ورود سالدات و ملاحظهٔ کثرت سپاه ایران و ادراک شهر
تا ملازمان مدد ...مید داشت و ورود سپاه سقاویچ آمد و حیله و مرکبات است ... تا سر ... با کمال
لاجرم میرزا اکبر نایب وقت ... دارالامارهٔ نایب السلطنه مراجعت نمود و اینک حکام شعلتی ... دهان ...
... حکومت ... داشت ... قلعه ... که ... سپاه ...
کرمت شهر ... امرا ... ابراهیم خان قاجار دولو ... اوچ معتقد ... طرف ... نامش
کرده و اکراه و تحکیم ... قلعه را با رسیدند و ... اورا مقتول ساخته خود متوقف شدند و سرمایه کشتگان ...
... بیرون ... شاهزاده محمد میرزا ... اراضی قرا باغ ...
... ساخت ... آن محال را مقتول ساخت و توسخانه ... ماراکه ...
... دریا ... حضرت شهریار ... شاه آقا نایب السلطنه ...
ایام عاشورا را ... شاهزاده ... کدا ... ایروان ... روانه ...
قاسم خان ... سرهنگ فوج خاصه و جعفر قلی خان معتقد مرا و حاجی میرزا محمد خان ... لوی ...
... خان ... لشکری ... توپخانه ... قلعهٔ ایروان ... مأمور ... حسین خان
سردار ایروان ... مقدم ... شتافته قلعهٔ اوچ کلیسا را محاصره کرده ... عرضه ...
... داران ... استمداد کرده ... ایشان اعانت نمود نایب السلطنه ... دست ... خان
... سرهنگ توپخانه و ... خان ... علام ... باشی ... هزار لشکر محاصرهٔ اوچ کلیسا ...
... طریق ایروان ... قریه ... که ... ایروان ... جماعت روسیه که ... اوچ
کلیسا می‌آمدند ... از هنگام چیره شدن ... تا آن سوی رود ... قتال ... جنگ
... توپ و تفنگ حمله ... نموده ... کاروس ... هزیمت شدند ... توپخانه ... داشت
... کلیسا گریختند سواران ... ایشان ... کردند ...
ایران ... محاصره ... ایشان ... بیرون ... و دست ... قتل و اسیر ...
جمع الاعداد ... سلامت ... نایب السلطنه ... لشکر ... سرهای کشتگان را
با اسیران ... خان ... درگاه پادشاه داشت و خود مراجعت ... ایروان ...
آن سوی ... سقاویچ ... استوف ... قلعهٔ عباس آباد ... گذاشته ...
... ایروان ... شاهزاده ... حسن خان ساری اصلان ... کوچ داده ...
ایروان ... صحرا ... ایروان ... نشیمن داشتند ... محکم ...
... نایب السلطنه ... شد ...
... عسکر گاه ... سقاویچ ... اوچ کلیسا ... لشکر ... داشت ...
... سردار آقا ... نایب السلطنه ساری اصلان ... سردار آقا ... مأمور ...
آقا ... استوف ... آباد ... لشکری ساخته ... تا

م ...

هر دو لشکر صف راست کردند جنگی هولناک در انداختند نایب السلطنه پای اصطبار استوار کرد چندانکه
از سوی لشکر شکست شد و راه جنبش آن نادرشت داشت آنگاه نایب السلطنه میرزا جمشید شاهی خوی میر و شد پادشاهزاده را
از قفا آگاه کرد شهریار تاجدار فرمان کرد که آصف الدوله در قلعه سر پرشیشم بسازد و عبدالله خان احمدی
و لهراسب علی خان اسپهانی و دولتخان تکاشی و حاجی حسن خان و اسمعیل خان جلیل بیک خان و امیرگونه لو و عبدالله
خان دماوندی با افواج خود در شرم رکاب باشند و معادل ده هزار تومان زر مسکوک از بهر نایب السلطنه
عطا فرمود آنگاه از چمن سلطانیه بار امیر سپاه همه روان ساخت بستگاه نجفقلی خان برسید و دو هزار و سیصد پره
سرو چهار هزار و پانصد اسب و شتر و تفنگ و توپ نیز از سپاه پادشاه بکرد او شاهنشاه ایران یک فوج از سرباز
ماردوغ ای توپ روانه اصفهان کرد و ما شاهزاده و سلطان محمد میرزا باشد و دیگر امیران آلات
حرب فرستاد و خود کسل طهران بود و در سرا پرده کوچ داد و شنبه دوازدهم ربیع الاول وارد دار
الخلافه گشت نعداد پیرون شدن شهریار تاجدار از مملکت آذربایجان لشکر روس را هجوم و عزت در خاطر
و سعادت پیچ را طمع و طلب زیاد بر شد و هنگام آصف الدوله افواج نامدار این دیار روانه شده است و گفته
ارزمان را در سمت ناشاق میرزا ابوالقاسم قائم مقام از آب ارس عبور کرده بغربال آمد و نایب السلطنه
روزی چند در اردوان وکیل ساز برده حولی جلفت آمد و قلعه لنکران بود نارامی چون سپاه و اربحا
سلده جوی در آمده آصف الدوله و قائم مقام را طلب داشت و سعادت پیچ در محاصره سردار آباد قدم جهاد
استوار کرد حسن خان ساری اصلان چون آتش خشم مرد و هرب از لشکر اسلام پیچید و روز توپ باری چون
مدد کار در مدافعت بیرون شود و ناره ساختن رزم و نهب را حیرم و نواحی حصار را اشغال کرد دار آنجا در سنگر
ایروان کرسی و امداد که از ابنیه سردار آباد فرار او آنگاه باشد بچاره دل از خویش داری بر کرد
و ابواب قلعه را گشوده روز دوشنبه نهم ربیع الاول سعادت پیچ را با مردم او در آورد و حلقت آورد که استشفاعه شد
در روسیان کداشتند و سعادت پیچ از پس فتح سردار آباد آهنگ ایروان کرد و آن بلده را حصار داد و تاریخ هشتاد
سیصد قلعه بخشادیس از روز چند کار از جاسنگار ربند سکو بیرون جعفرقلی خان معدم و فوج مراغه هم از سیم جا
و هم از آمدن که با احسان خان در بهاران مواضعه است از قلعه فرود آمده فرار کرد و آمد که مردم که حاکم
و حافظ قلعه بودند بهر اسان ساکت شدند چنانکه دست ایشان از کار بمی شد و از آنسوی شب جمعه چهاردهم ربیع الاول
هنگام هید و دم سعادت پیچ از طرف جامع ایروان چون کرک ملاکلو او بوش تفنگ سازند و فرار باز گشت از حصار
از حربه پرداخت ساری اصلان چون از مد است که و دیگر از لشکر اسلام کار بسیار ساخته است و سالار
جنگ نارو استوار مسجدی که خود بنا کرده بود جای گرد و بسیار اهل قلعه در فرار کردند با سعادت پیچ در آمد حسن
فرستاده حسن خان ساری اصلان و حاجی محمد خان مقصودلو و حمزه خان ارلی و دیگر سرهنگان لشکر را اسیر
بر نهاده به موشتار روان تفلیس داشت چون این خبر در بلده خوی معروض نایب السلطنه افتاد شاهزاده رکن الدوله
و الله یار خان آصف الدوله را روانه سرحد نمود و محمد الله خان میر ایتالی را با فوجی از سرباز مدد روز کرکر کسیل
ساخت که با دار روسیان از آنجا عبور کرده آهنگ سرحد نکند و خود با راضی مرد کار از تواجع خوی العساکر بستان حسین

هم در این وقت مسیح آقا که یکی از یاران اریستوف با لشکری فراوان و توپخانه در جوار دره ورگر عبور کرده به جانب
تبریز شتافت نایب السلطنه فتحعلی خان رشتی بیگلربیگی تبریز را نزدیک سقاوچ رسول فرستاد و پیام داد
که در این وقت گرد لشکر ایران در آذربایجان اندک است و این قلیل مردم برای جنگ دهشت زده و شکسته
خاطرند اما یکباره آسوده کار این جنگ خوش باشید از عاقبت کار رهیده باشید که اگر صد هزار تن از روسیه
یاد دل دیگر در بلدان و امصار ایران درآید هیچکس از در مدافعت بیرون نشود چنان اهل صنعت و حرفت
از در خدمت بیرون شوند و اجب که بسند و بحث جهان از وجود حمایت سپهدار بنهند و خود دیگر باره مراجعت بجوی سرورد
و حاجی محمد خان قاجار و اسعد یار خان نایب سپهدار را باتفاق بهرام میرزا در آنجا گذاشته خود طریق تبریز گرفت
در سر راه طسوج میرزا آقا که آیستوف در قریه صوفیان جای کرده تا مردم تبریز را از بیم و طلا امنی داده آنگاه
فتح قلعه تبریز را در نایب السلطنه تعجیل آهنگ تبریز کرده از آنسوی چون نظر علیخان بجا بلوی حاکم مرند
محرم آنکه قلعه کهنه را بر حمایت مقاتلت روسیان گذاشت و هزیمت جست نعریان نایب السلطنه عرضه هلاک
آمد این وقت که اریستوف نزدیک شد مردم مرند که رنجیده و خاطر بودند بدو پیوسته و از میان علماء تبریز
پسر حاجی میرزا یوسف مجتهد که میر فتاح نام داشت و جوانی نامجرب بود در تسویلات نفسانی و تخیلات
سلطانی چنان دانست که اطاعت امپراطور روس بصورت متابعت عوام الناس خواهد شد و محراب و منبر
او رونق و رواج دیگر خواهد یافت پس بر منبر برآمد و دعای دولت امپراطور بگفت و مردم را بخدمت
او دعوت کرد یکباره مردم برشوریدند و غوغا در انداختند و عطیه و حرس برج و باره را از زیر آمد چون
رکن الدوله و آصف الدوله نگاهبانان برج و باره را مقهور عامه شهر یافتند در چاره و بیرون باشد در رکن
الدوله از شهر بیرون شد و آصف الدوله در آن روز دیگر که با نایب السلطنه از شهر بیرون فرستاد
تا در قریه باسمنج برکن الدوله پیوسته شد و خود در شهر بماند و چند نفر که در اطراف نیران فساد مشتعل کردند مغیه منتشر
وار آنسوی چون مالک توب روسیه از ارخوند آمی جای که دو فرسخی تبریز است بلند آوازه شد میر فتاح حلی
افراشته کرد و مردم شهر را برداشته باستقبال روسیه راه برگشت روز جمعه سیم شهر ربیع الثانی در سال
یکهزار و دویست و چهل و سه هجری جماعت روسیه را با برکت شهر تبریز درآورده و در حال آصف الدوله را مأخوذ
داشته با رکت در بردند و سنگرها با انگیس سپردند این هنگام نایب السلطنه که آهنگ تبریز داشت چون در
فرسنگی شهر رسید این قصه بشنید قایم مقام را روانه تبریز فرمود و خود ناچار سر بتافت و بجانب سلماس
شتافت تا اریستوف چون بر تبریز دست یافت فرمانگذاری تبریز و صواب و صلاح امور را برای در رؤیت
میر فتاح گذاشت و انجیر نیز در یک سقاوچ اتصال کردند و از ایروان کوچ داده طریق تبریز گرفت در آن امنی
سپاه از فتحعلی خان رشتی را که از جانب نایب السلطنه مأمول بود دیدار کرد و او را در چنین فتنی و قعی بگذاشت اما
بعد از ورود در تبریز از در دور اندیشی چنان صواب شمرد که مداخلت در امور سلطنت نفرماید تا مبادا یکباره
برشورند و آنکس که اصلاح نتوان کرد و آصف الدوله را دید از روز جمعه و حضارت بود و در مسئلت طرق
و مصالحت میرود حکومت شهر تبریز هیچ نکته و تفویض بفتحعلی خان رشتی داشت و با او کار بر قوم مدارا

گرد آمده و مطلب فتح خوی بر خاست و سپاهی که آنجا است خوب بود نایب السلطنه چون چاره کار را در جنگ ندید
حرب صالح ندانست روانه گردید و بر سر خوی کار معامله و مصالحه که مدتی لشکری که در خوی قامت
داشت آلات حرب و ضرب بسیار آورد و حکومت آن ولایت را با امیر اصلان خان و میلی گذاشت
بی دانی و مالی شهر خوی را رشید امور نظام مقام در سلماس خاطر حضرت شد و نایب السلطنه اسمش
بار دیگر آمد و سردار خان گرجی غلام محمد خان با سردار برلک پاسکویچ فرستاده و نیز شنیده که از بین
جمله که با کاه نو را قشاده و طریق شمر تکلیف و از جشمت شاهنشاه ایران و کثرت شاهزادگان هدیت شده
و شورش عام و خاص در حفظ بیضه اسلام این سبب شد و کار به مدت و جهاد به سر کشید این مطلب در وقت
عاملین در دولت است با التماس سردار خان برلک پاسکویچ شده و نامه داد و سلام خوش رسیده
پاسکویچ سخنان او را با میرزا ابوالحسن خان عمل را ساخت و دانست که صلح بسیار بهتر است و اصرار ارهم بر
سالطین بهبود بود و آتش فتنه بوده آن شوال بگاه و دانست خاطر وقتی که صورت مذهب در میان باشد
و یا اسکرو رسته موجود نشود کلی در سر بر کرده بوده و با مسلمانان مخالفت فراوان به آسمید بسیار
کس از ساکنان ایشان در زیر باری و نامه نامی سر معقول شده و چاپار دارای ان واجل صحبت و طرف مرحمت
جانب و سبب جمع فتنه بود و مساعد و چون پاسکویچ این معانی را فهم کرده بود و درخواست میرزا
خان از قبول مصالحت و مسالمت سخن کرد و خواستار شد که نایب السلطنه در یک مجلس بدار
کند و کار مصالحه استوار دارد و مجالس ملاقات را در دهشت فرستاده مراجعه در اراضی دهخوارقان معین
کردند و این خبر نایب السلطنه رسید برای حفظ و ناموس و حراست بیضه اسلام سخن پاسکویچ را
در هجاد کشت و قرار داد حسب خواهش بهرام میرزا و خواص خاصه و لشکر با مرادی از طریق اردبیل و سلیمان که اکنون
مرحمت آباد مشهور است فرستاد و خود با چندین از ملازمان حضرت روانه لشکرگاه پاسکویچ گشت
و از آن سوی خوی نیست شاهزاده جلیل میرزا پسر دیگر نایب السلطنه را از ناحیه خوی کوچ داده قراجه ملو
و شقاقی آهنگ دهشت خارت ماداری رحمان را دهای ایشان همی برخاسته جلیل میرزا با آن فیلسون م
اسالی ادیع بمهد او و بیداری در دور زمان بر ده بکسان را با شفان حاجی علی اصغر خواجه سرای و عبد الحسین
داماوندی روانه سپهدار فرستاده و خود طریق قزوین گرفت و از آن سوی خبر عثمانی رسیده در آذربایجان
روز جمعه و دوم ربیع الثانی معروض حضرت سلطان اقتدار شاهنشاه ایران افتاد از این هنگام میرزا عبد
الوهاب معتمد الدوله که کارگزار دربار اعظم بود و طلب داشت و حکم داد که جمیع ممالک محروسه
منور کند و لشکرها کرد آید و اعدا و حرکت نماید چون بر حسب امر معتمد الدوله سامرها و سپاه را سربازان
ساد در ساعت بخشش غلام حسین خان سپهدار عراق که در حضرت شاه معاصرت مصاحبت داشت
با دوازده هزار سرباز و علف و آذوقه چهار ماهه روز پنجشنبه چهاردهم جمادی الآخره در دارالسلطنه
لشکرگاه کرد و عشر اول رجب شاهزاده ملک آرا با بیست هزار سوار و پیاده و هزار سوار گرائلی
او صالو و اعیان دسته سرابادی و هزار چریک برسید و شاهزاده محمد تقی میرزا حسام السلطنه

باشش هزار سوار با ملازمان رکاب نیز با او بودند و پیاده تفنگچی بسیاری و سیلاخوری و توپخانه در خدمت آن حضرت حاضر آمدند و شاهزاده جهانشاه
از قبل شاهزاده محمود والی لرستان با لشکر فیلی برسید و شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در مشهد مقدس علم
مبارک حضرت رضا علیه الصلوة والسلام را برافراشت و تمامت امرای خراسان با لشکرهای آن اراضی را انجمن
کرد و علم انجمن کرده سپاهی بزرگ بیاراست و قدم عجل بدار الخلافه تاخت مع القصه در زمانی قلیل لشکری
افزون از حوصله حساب در دارالخلافه طهران فراهم شد و همچنان شاهزادگان همه روزه از بلدان و امصار
خود با لشکرهائی فراوان همی در می آمدند و چون پسقاویچ ییارال یارن را با سپاهی بزرگ در سیاحت نهاده بود که
هم خط قفقاز آذربایجان کند و هم اگر تواند مردم ایروان را فریفته دولت روس کرداند شهریار تاجدار میرزا تقی
علی آبادی را که منشی خاص حضرت بود بوزارت شاهزاده عبدالله میرزا دارالملک زنجان فرمود و شاهزاده اسمعیل میرزا را
سر لشکری در خور مأمور بتوقف زنجان فرمود اما از آن سوی چون پسقاویچ برای دیدار نایب السلطنه بجوار قافلان ورآمد
و نایب السلطنه نیز آهنگ جوار قافلان کرد در روز ورود نایب السلطنه پسقاویچ و تمامت سرداران روسیه استقبال بیرون شدند
و بقانون خویش خضوع نموده کلاه برگرفتند و نایب السلطنه با هر یک باشاره محلی اوراقی و ملاطفتی فرمود و پسقاویچ
برای پرداخت آن صفات آن دولت را بایران تربیت حاضر ساخت بعد از چهار روز که سخن از در مصالحت همی رفت پسقاویچ
سخن بر این نهاد که کارداران روسیه در مدت مصالحه دوتیس در اراضی و قلاع قراباغ و دیگر قلاع و حدود
آذربایجان که متصرف بودند از آذوقه و علف و توپخانه و آلات حرب و ضرب و اموال و اثقال لشکری بخرجها
داشته شد و لشکر ایران بیکباره تا مش حمله را مهوب ساختند و دیگر باره معادل بیست کرور زر مسکوک امپراطور
روسیه تجهیز لشکر کرده و بحسب مساعدت نموده معاضده آذربایجان مفتوح شد اکنون که کار بر مصالحت است
بلاد و امصار را که مفتوح ساختیم چندان نگاه داریم که از مال دیوانی آن حقوق خویش را مأخوذ داریم و اگر
تفویض این بلاد را مکروه میدارید و بستری خواهید برکه ما در اینکار نهاده ایم نگاه دارید ما فی المحله بیست کرور
زر مسکوک ما بسپارید تا از تبریز و بلاد دیگر که مفتوح کرده ایم بیرون شویم نایب السلطنه فتحعلی خان رشتی را
بحضرت شاهنشاه فرستاد تا اطلاع احمر کند شهریار تاجدار بعد از اصغای این کلمات در خشم شد و فرمود که یک
دینار زر را بهر لشکر عطا کنیم و کس از روسیان را در آذربایجان زنده نگذاریم و فرمان کرد تا شاهزاده شجاع السلطنه
و محمد تقی میرزای حسام السلطنه و عبدالحسین خان سپهدار با لشکرهای خراسان از دارالخلافه کوچ داده در بلده قزوین
انجمن شدند پسقاویچ چون این سپاه را بدان صورت و قدرت که در خاطر داشت اندک فرو شد و از خشکی را
که یکی از محرمان خویش میدانست بحضرت شاه و شاه داشت و قایم مقام تبریز حسب امر نایب السلطنه بسیار
شد تا باتفاق ... کار مصالحه را ساخته کنند و در میان دولت روسیه و ایران کارداران ایران حمل همی میکنند
و مال المصالحه را بیست کرور مقرر کردند کارپردازان ایران معروض داشتند که اکنون مملکت آذربایجان تصرف
... روسیه اندر است بعد از آنکه لشکر سلطان انجمن شود و مدافعه پیش بندد اگرچه آن مملکت را از روسیان
... بخواهند ... مردم بسیار مقتول خواهد گشت و همچنان زر و سیم بسیار بر سر اینکار خواهد شد
و چون روسیه ... آذربایجان بسیار ... مال المصالحه افزون از اموال و اثقال ...

عبارت جواب نامه جواب سردار گوره است که شهریار نامدار نایب السلطنه روانه از جسارت او عطا کرد و در عنوان مال
مسلمانان بخشایش آورد و چون پادشاه عادل دوراندیش بود آتش غضب را از زلال عقل فرو نشاند روس نامه
وارسی عمل بر جوانی بهانه جسته که شاهزادگان اعیان ایران و دیوان سادات ارکان دولت را بر خود بسته
و بدار روادند که مملکت ایران میدان شیران و جولانگاه دلیران است با این عالم خواسته ام جان و سر بر سر
انگار نهیم و در ره بهم در سپاه این شور و شورش که در سردار علم از انگلیس جان سوز بر نمی شاه فرمود
که باشد و در روی انکار را دیده نمود اسلام که شما در روسیان حمله خواهید کرد و آذربایجان را اسیر خواهید
اما حکم است از حصر بلاد و برف و عاد حشم شوان است حاصل آنست که چون دو کافر آمد عبور
جا بجا حضرت پیشانی آنچه از خود و عزل آنکه آنگاه حکومت فرمایند مادستان که حراس را
سیم و زر و لالی و در را ساخته کشیده است که اگر در دین نکار نو در بکار زیر بما سران در دنیا سیم
داده و با اعیان دیگر بلاد در امین شوم و سرمایان کرده حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی را در دولت خارجه
سفر و بجوار خان کرده عهد مصالحه را مجدد داده اما از امنای مردم دار الخلافه طهران چون شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا با انبوه لشکر خراسان برسید و کالسکه وزراء و اجزاء جهاد با روسیه اصرار نمودند و بجنگ دشمن
اولیای دولت رخصت ندادند تا خود داخل شدند که سزاوار آنست که شهریار نامدار را ولیعهد دولت کنند تا
نایب السلطنه به روسیان که مشغول فرمایند که اگر این بر آید شایع گشت که سالها و ال
حسن ما در داشت و چنان پیداست که نایب السلطنه از ولایت عهد معزول است و از این پس نایب
سلطنت شجاع السلطنه خواهد بود و لاجرم مساعی جمیله را نامه کرد که کارگزاران روس را به مصالحه و
مسالمت نایب السلطنه بود که شرایط مواثق عهدنامه را محکم کند از پس آنکه ولیعهد دولت ایران
شجاع السلطنه شد و در امر کار دشمنان روسیان ... بر سر آن صلح عودت عهد مصالحه
استوار کردن با دشمن است مساعی ... چون این سخن گفته شد میرزا ابوالحسن خان را دعوی که داشت و
آصف الدوله را روانه کرد و ... روانه شد نایب السلطنه میرزا بزرگ طرف عباس قلعه
افشار و سایر ... که در این سابق دامیر زاده بهرام میرزا ... آنچه در دولت دوست
و میرزا ابوالحسن خان و ... کرده صورت حال را معروض داشت شاهنشاه ایران که
از ... مصالحه و خاطر حملی گران داشت شاد خاطر شده تجاره دل بر جهاد نهاد این هنگام
که انداختن [illegible] دولت انگلیس که متوقف بر بود در هر عهد مصالحه میان دولتین ایران و روس
میان است ... مساعی جمیله را مبذول فرموده و نگه ... در قلع و قمع ناموس کارگزاران دول فرنگستان
سعی بر این نهادند که اگر پادشاهی را راضی جو ... دولت ... کنند دولتهای دیگر
... شوند و او را از پای درآورند ... کشند و ... ممالک
و شرح ممالک ... اگر کارگزاران روس ... آن ... ندارند و حدود که
دولت انگلیس با دیگر دولتها ... کرده و دولت روس ... مع القصه مساعی جمیله را ... حرکت

میرزا ابوالحسن خان ... ١٢٢٨

و نیمروز و آورده آنگاه از راه دار الخلافه برداشت و بحضرت پادشاه آمده معروض داشت که بسیار وقت
در ممالک روم و فرنگستان مملکتی بمصالحه بدست دشمن افتاده و بحکم مصلحت وقت هیئت کرده و روسی که در
واگذاشته‌اند و استرداد ممالک خود نموده‌اند اینک سخن باید ساخت تا ملک محروسه گشاده شود و اگر کارداران ایران حمل
گران است شهریار تاجدار اشارت فرماید تا دولت انگلیس این بار گران را خویش تسلیم روسیان کند و آتش
این فتنه را فرونشاند لاجرم شهریار را این رای آن حسن موقع افتاد که سر آورد و کار مصالحه را ساخته کرد و بار آوردن ایلچی
شتافت این وقت در سر نیزه ترکمان چای از توابع تبریز مستر اوزلی باتفاق آصف الدوله حاضر شد و نایب السلطنه
نیز بدانجا شتافت و منوچهر خان ایچ آقاسی با معادل هشت کرور مسکوک نیز در راه ترکمان چای گرفت
و میرزا ابوالحسن خان از زنجان بدانسوی رهسپر گشت چون این جمله در ترکمان چای انجمن شدند نایب السلطنه
و پسکویچ منشور وکالت خود را یکدیگر سپردند و در پنجم شهر شعبان المعظم سال هزار و دویست
چهل و سه هجری مطابق سنه تنگوز ئیل ترکی عهدنامه مبارکه را نگاشتند و بخاتم نایب السلطنه و میرزا ابوالحسن خان
در سر در آورده آنگاه نسخه پسکویچ را خود برداشت و بخط و خاتم پسکویچ نایب السلطنه سپرده آمد آنگاه کوس شادمانه
بکوفتند و پسکویچ راه بر بر برداشت تا لشکر خود را از آنجا کوچ دهد و بیارال را ریاض و بار دیگر از مردم خود
باتفاق میرزا ابوالحسن خان روانه حضرت شاهنشاه ایران بود که صورت عهدنامه را بنظر کارداران دولت رساند
و امور دیگر را که از مسائل حاضر ضرور کار دانسته و عریضه پسکویچ را با تشکیل تعهدات بدان راستی که حضور تکرار آید
و مورد التفات شایسته گشته با جواب عریضه پسکویچ مراجعت کرده و آنگاه الله یار خان آصف الدوله و منوچهر
خان ایچ آقاسی سپهسالار حاضر حضرت شدند و در رکاب تا استیلا قرار شد و لشکریان اجازت مراجعت اوطان

خواستار شدند در اینجا صواب بود که مختصری از عهدنامه نگارش شود

ذکر مختصر و صحیحی از عهدنامه دولتین ایران و روس که بعبارته لفظاً بلفظ انتخاب شده

اعلیحضرت امپراطور اعظم کل ممالک روسیه بالفاء و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران با صدق علی السویه اراده
دارند که سوانح جنگی حالتی که گذارند و بسبب همجواریت صلحی بی نفاق تعمل آرند لهذا امپراطور اعظم جناب
ایوان پسکاویچ جنرال اوتانرال و پادشاه والاجاه ممالک ایران نواب نایب السلطنه عباس میرزا را وکلای
مختار خود تعیین کردند و ایشان در محل ترکمان چای اختیارنامه‌های خود را بهم سپردند و فصول آینه را تعیین
و قرارداد کردند فصل اول بعد الیوم مابین اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک
ایران و ولیعهدان و اخلاف و ممالک و رعایای ایشان مصالحه مودت و وفاق کامل الی الآباد واقع خواهد بود
فصل دوم از تاریخ حال هر دو پادشاه باخلال عهدنامه واقعه در محال گلستان قرار داده‌اند را متروک داشته
عهدنامه جدیده و عهود و شروط مسلوک داشته‌اند فصل سیم پادشاه ممالک ایران از جانب
و ولیعهدان کل الکای ایروان و این دانروان را از آن طرف رود ارس و نخجوان آنطرف از دولت روسیه واگذار میکند
و تعهد مینماید که بعد از امضای این عهدنامه در مدت شش ماه همه دفتر و دستور العمل که متعلق باداره این
دو ولایت باشد تصرف امرای روسیه بدهد فصل چهارم دولتین از سرحد دولتین ایران و روس بموجب

نقطه شمالی سرحد ممالک عثمانی که در خط مستقیم بقله کوه آغری کوچک اقرب است ابتدا کرده از آنجا تا سرچشمه رودخانه قراسوی پائین که از سراشیب جنوبی آغری کوچک جاری است فرود آمده بمتابعت مجرای این رودخانه تا بالتقای آن برود ارس در مقابل شرور ممتد میشود چون این خط باینجا رسید بمتابعت مجرای ارس بقلعه عباس آباد می آید در دور عمارات واقعه خارجه آن که در کنار راست ارس واقع است یک شعاع نیم آغاجی طولی بعد سه ورست و نیم روسی کشیده میشود و تا این نصف قطر در همه اطراف امتداد می یابد تمامی اراضی و عرصه که در این نصف قطر محاط و محدود میشود بالانفراد تعلق بروسیه خواهد داشت و در مدت دو ماه مشخص خواهد شد و بعد از آنجا که طرف شرقی این نصف قطر متصل بارس میشود خط سرحد شروع و متابعت مجرای ارس میکند تا معبر یدی بلوک و از آنجا خاک ایران بطول مجرای ارس امتداد می یابد تا بفاصله و مسافت سه فرسخ بعد از وصول بدین نقطه سرحد باستقامت صحرای مغان میکشد تا بمجرای رودخانه بالهارود بمحلی که در سه فرسخی واقع است پائین ملتقای دو رودخانه که موسوم به آدینه بازار و ساری قمیش و از آنجا این خط بکنار چپ بالهارود تا ملتقای رودخانه های مذکور صعود کرده و بطول کنار راست رودخانه آدینه بازار شرقی تا منبع رودخانه و از آنجا تا اوج بلندیهای جگیر امتداد می یابد بنوعی که جمله آبهائیکه جاری به بحر خزر میشود متعلق بروسیه خواهد بود و همه آبهائیکه سراشیب و مجرای آنها بجانب ایران است تعلق بایران خواهد داشت چون سرحد دو مملکت اینجا بواسطه قلل جبال تعیین یافته لهذا قرار داده شد که سراشیبهای این کوهها بسمت بحر خزر بروسیه و طرف دیگر آن بایران متعلق باشد از قله بلندیهای جگیر خط سرحد تا بقله کمرقویی متابعت کوههائی مینماید که طالش را از محال ارشق فاصل میکند چون قلل جبال از جانبین مجرای میاه را فرق میدهند لهذا در اینجا خط سرحد را بهمان نسق معین میکند که در فوق در باب مسافت واقعه ما بین آدینه بازار و قلل جگیر گفته شد بعد از آن خط سرحد از قله کمرقویی سلسله کوههائیکه محال زوند را از محال ارشق فرق میدهد متابعت میکند تا سرحد محال ولکیج همواره بر طبق همان قاعده که در باب مجرای میاه معین شد محال زوند بغیر از آن حصه که در سمت مخالف قلل جبال مذکوره واقع است از این قرار حصه روسیه خواهد بود از ابتدای سرحد محال ولکیج خط سرحد ما بین دو دولت قلل جبال کلوبوتی و سلسله کوههای عظیم که از ولکیج میگذرد متابعت میکند تا منبع شمالی رودخانه موسوم باستارا همواره بملاحظه همان قاعده در باب مجرای میاه و از آنجا خط سرحد متابعت مجرای این رودخانه خواهد کرد تا ملتقای دهنه آن به بحر خزر و خط سرحد را که بعدها متصرفات روسیه و ایران را از هم فرق خواهد کرد تکمیل خواهد نمود فصل پنجم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهد و اخلاف تمامی الکا و اراضی و جزایر و جمیع قبایل خیمه نشین و خانه دار را که در میانه خط حدود معینه و قلل برف دار کوه قفقاز و دریای خزر است الی الابد متعلق بدولت روسیه میداند فصل ششم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران بتلافی خسارات دولت و رعیت روسیه مبلغ ده کرور تومان که عبارت از بیست ملیان منات سفید روسی است قرار داد و موعد و اقساط و وصول این وجه در قرارداد علیحده که نقطه بنقطه گویا در این عهدنامه مندرج است معین خواهد شد فصل هفتم چون پادشاه ممالک ایران نواب عباس میرزا را ولیعهد و نایب

قرار داده

قرارداده امپراطور روسیه نیز تصدیق بر همین مطلب نموده تعهد کرد که نواب معزی الیه را از تاریخ جلوس حضرت
شاهنشاهی پادشاه بالاستحقاق آن مملکت داند فصل هشتم کشتیهای تجارت دولتین روس و ایران از هر دو طرف
اجازه دارند که در بحر خزر و طول سواحل آن بطریق سابق سیر کرده بکنارهای آن فرود آیند و در حالت شکست
کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد و در باب سفاین بحریه که علمهای عسکریه روسیه دارند مثل سابق
از قدیم در بحر خزر دارند و بغیر از دولت روس دولتهای دیگر آن را ندارند فصل نهم وکلا و سفرا
طرفین اعم از شوقین و عابرین باید از دو طرف مورد کمال اعزاز و احترام گردند و در این باب دستور
العمل مخصوص از طرفین مرعی و ملحوظ گردد فصل دهم در باب امر تجارت هر دو پادشاه والاجاه موثق معاهده
جداگانه که مابین عهدنامه ملحق میگردد و تصدیق نمودند و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران در باب کونسلها و حامیان
تجارتی که از دولت روس بمحال آن سامان در هر جا که مصلحت دولت اقتضا کند معین شود متعهد میکند که این
کونسلها و حامیان را که زیاده از ده نفر اتباع نخواهند داشت حمایت و احترام نماید امپراطور روسیه
نیز در باب کونسلها و حامیان تجارت ایران وعده میکند که همین نحو مساوات منظور دارد و هر گاه از
دولت ایران تشکی و شکایتی از کونسلها و حامیان تجارت روس واقع شود وکیل یا کارگذار دولت
روس که در دربار دولت ایران متوقف است و اختیار کونسلها و حامیان تجارت با اوست اول دارد
که امر مزبور را بمسئول حاضر نه بدیگری رجوع نماید فصل یازدهم همه ادعاها و دعاوی طرفین که بسبب حرکت تاخیر افتاده
بعد از انعقاد مصالحه موافق عدالت باتمام خواهد رسید و مطالباتیکه رعایای طرفین از یکدیگر یا از خزانه
داشته باشند تعجیل و تکمیل وصول پذیر خواهد شد فصل دوازدهم دولتین علیتین معاهدتین بالاشتراک در
منفعت تبعه خاصه قرارداد و تحدید کردند که برای آنهائیکه مابین خود بسیاق واحد در دو جانب رود ارس املاک
دارند موعدی سه ساله مقرر نمایند تا آزادی در بیع و معاوضه آنها قدرت داشته باشند لاکن امپراطور
ممالک روسیه از منفعت این قرارداد در بهره آن بقدریکه باو تعلق و واگذاری شود سردار سابق ایروان حسین
خان و برادر او حسن خان و حاکم سابق نخجوان کریم خان را مستثنی میدارد فصل سیزدهم اسرائی که در حرکت
آخر و قبل از آن و تبعه که از هر دو طرف در مدت باسیری افتاده اند از هر دو طرف قرار داده شد که در مدت چهار
ماه با اخراجات راه تحسس آنها فرستاده شوند که وکلای طرفین که در آنجا مامور باشند رسیدن آنها را
گرفته باوطان خود برسانند و هر گاه در مدت مذکور تحقیق و اتفاق شود هر وقت از هر طرف مطالبه کنند
یا اسرا خود بخواهند جا نمایند بلا مضایقه رد کرده آید فصل چهاردهم از دو طرف قرین الشرف تعهد میشود
که رعایای جانبین اعم از قراری یا غیر قراری که در حالت حرکت و قبل از آن بمملکت طرفین رفته اند بعد از
این رد نشود در صورتیکه وجود ایشان منافی و مضر و فساد باشد مطالبه شود لکن اشخاص صاحب رتبه
و شان اعم از حکام و خوانین یا روسا و ملاهای بزرگ بجهت آنکه وجود ایشان در ممالک دو طرف
بسکنات و مجاورات خفیه منافی و مضر و مورث است در ممالک طرفین نگاه ندارند و از حدود روسیه
در فصل چهارم اخراج سازند فصل پانزدهم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باید از تقصیرات اهالی آذربایجان از

خاصه و عامه کرده مدت جنگ و مصرف عساکر روسیه در ولایات اسیر او و مکه متسع جای سرحد بود در
کند رند و هر یک خواهند بکشند با عیال از آنجا لابد بیرون روند با مدت یکسال با ایشان مهلت داده شود که
اموال و اثقال خود را با بیع یا نقل ملک روسیه نمایند و احدی از حکام هیچ وجه ممانعت جسارت نکند یکسال در
باب بیع املاک یکساله مهلت داده شود و هر گاه در مدت یکساله مذکوره از احدی جسارتی بظهور رسد
واصل و معقود گشت مشتمل بر شانزده فصل مشار الیهم بعد از امضای این عهدنامه موسوم بالعهود وکلای مختار جانبین
دستور العملهای لازمه بجای آورده و خود در واسپارند که هرگز خصومت و تعدی بر و اراده این مصالحه نامه در وسیله یک
مضمون بر ثبت شده و به مهر و ختم وکلای طرفین رسیده و مامن انسان مبادله کرده بدست سد امضای آن
تصدیق دو پادشاه و پنجاه روز در مدت چهار ماه اگر ممکن شود زود در میان وکلای مختار ایشان مبادله تحریر و
قرار یافت بتاریخ دهم شهر شوال سنه هزار و دویست و چهل و سه که عبارت است
از ... شهر شعبان المعظم سنه هزار و دویست و چهل و سه هجری ملاحظه و تصدیق اولیای دولت السلطنه رسید و
در باب امور دول خارجه میرزا ابوالحسن خان رسید و فصول عهدنامه تجارت بدانکه این عهدنامه مسمی بر شانزده
فصول است و تفصیل فصول از این قرار است که نقل ... فصل اول چون دولتین علیتین متعاهدتین
میل دارند که اتباع خود از جمله منافع و فوائدی که از آزادی و رخصت تجارت حاصل میشود بهره مند دارند
لهذا باین تفصیل قرارداد نمودند که رعایا و اتباع روسیه که تذکره در دست داشته باشند در جمیع ممالک
ایران میتوانند تجارت کرده و کذلک ممالک مجاوره دولت مذکوره میتوانند رفت و همچنین است تا تبعه
ایران امتعه خود را از راه دریای خزر و از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران بمملکت روسیه میتوانند برده و
معاوضه و بیع نمود و متاع دیگر بیرون برده و از هر گونه حقوق ... که در ممالک اعلیحضرت
امپراطوری اتباع کامله الوداد دولتهای اروپا را حاصل میشود بهره مند خواهند شد در حالیکه یکی از اتباع
دولت روسیه در مملکت ایران وفات نماید اموال منقوله و غیر منقوله او چون متعلق بدولت روس است بدون عیب
با اقوام یا شرکای او تسلیم خواهد شد که با اختیار تمام هر گونه که شایسته است معامله نمایند و در صورتیکه اقوام
و شرکای او موجود نباشند اختیار ضبط و کفالت همین اموال با وکیل یا کارگذار یا قونسولهای روسیه واگذار
میشود بدون اینکه هیچ گونه ممانعی از جانب حکام و ولایات ظاهر شود فصل دوم چون برات و حسابات
و دیگر چیزها که برای امور تجارت جاری میشود ... نزد قونسول روسیه و حاکم ولایت
ثبت شود تا اینکه هنگام منازعه بین الطرفین برای قطع دعوی بر طبق عدالت تحقیقات لازمه شود
اگر یکی از طرفین خواهد بدون اینکه ... قونسول و محکمه عدالت
در دست داشته باشد ... شهود ... قبالة و اسناد مدعی
علیه خود تصدیق نمود آن سند معمول نخواهد شد همه معاملات منعقده که بصورت مذکوره
حاصل واقع شده باشد تمام مرعی و ملحوظ شد هر گونه محاسبه که در احکام آن بظهور رسد و باعث
ضرر یکی از طرفین گردد موجب جسارت شایسته از طرف دیگر خواهد شد و در صورتیکه یکی از رعایای روس

و در ایران مفلس و شکست شود حق ارباب طلب را از تبعه و اموال او داده میشود و اگر وزیر یا وکیل یا کارگذار یا کونسل
استعلام نماید که مفلس مذکور مال ممکن التصرف که بکار استرضای تمام ارباب طلب بیاید در ولایت روسیه
گذاشته است یا نه برای تحقیق کردن این مطلب مساعی حمیده خود را مضایقه نخواهند داشت این قرارداد که در
این فصل معین گشت هم چنین درباره اهالی ایران که در ولایت روس متوقف و در آن مملکت تجارت میکنند مرعی
خواهد شد فصل سیم برای اینکه تجارت تبعه جانبین ساعی را که علیحده از شروط سابقه الذکر گشته اند محقق
و مستحکم نماید قرار داده شد که از هر گونه متاعی که بتوسط تبعه روس بایران آورده یا از این مملکت بیرون برده
شود و کذالک امتعه محصوله ایران که بتوسط تبعه آن دولت که بدریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس
و ایران بولایات روس برده میشود و همچنین از امتعه روس که رعایای ایران بهمان راهها بیرون میبرند کما
فی السابق در وقت بیرون رفتن و داخل شدن یکدفعه پنج از صد گمرک گرفته میشود و بعد از آن
هیچگونه گمرک دیگر از ایشان مطالبه نخواهد شد و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در گمرک و تعرفهای
محدثه قرار کند متعهد میشود که در این حالت نیز گمرک مرور را که پنج از صد است اضافه نماید فصل چهارم
اگر دولت روس یا ایران با دولت دیگر در حرکت باشد تبعه جانبین ممنوع نخواهد شد از اینکه با امتعه خود
از خاک دولتین علیتین معاهدتین عبور کرده بممالک دولت مزبوره بروند فصل پنجم چون موافق عاداتیکه در
ایران موجود است برای اهالی بیگانه مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای وضع امتعه خود ما بجا
پیدا کنند لهذا بتبعه روس اذن داده میشود که خانه برای سکنا و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت هم
اجاره نمایند و هم ملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران بآن خانهها و مکانها و انبارها عنفاً داخل نمیتوانند
شد لکن در وقت ضرورت با رخصت وکیل یا کارگذار یا کونسل روسیه اینکار جایز میتواند بود که ایشان صاحب
منصب یا ترجمانی تعیین کنند که در وقت ملاحظه خانه یا امتعه حضور داشته باشد فصل ششم چون وکیل و کارگذار
دولت امپراطوری و صاحب منصبان مأموره ایشان و کونسلها و ترجمانها در ایران امتعه که بکار ملبوس ایشان
باید و اکثر اشیاء ضروریه معیشت برای ابتیاع پیدا نمیکنند لهذا میتوانند بدون باج و خراج هر گونه امتعه
و اشیاء که بجهة مصارف ایشان تعیین شده باشد بیاورند و کذالک این امتیازات تماماً درباره وکیل
و کارگذار دولت ایران که مقیم دربار دولت روسیه باشند مرعی و ملحوظ خواهد شد و کسانیکه از اهل ایران برای
خدمات ایلچی یا وکیل و کونسلها و جماعت تجارت روس لازم است مادامی که نزد ایشان باشند تبعه
روس از حمایت ایشان بهرهمند خواهند بود و لکن اگر شخصی از آنها مرتکب جرمی شود که موافق قوانین ملکیه مستحق سیاست باشد
در آن صورت وزیر دولت ایران یا حاکم و در جائیکه آنها باشند در ترک ولایت مجرم را بتوسط از
ایلچی یا وکیل یا کونسل روس در نزد هر کدام باشد مطالبه کنند تا اجرای عدالت شود و اگر این مطالبه مبتنی
باشد بر دلایلی که جرم و تقصیر متهم را ثابت کند ایلچی یا کونسل یا وکیل در دادن او مضایقه نخواهند کرد
فصل هفتم همه ادعاها و امورات شارعیه که مابین تبعه روسیه باشد بالانحصار بملاحظه و قطع و فصل وکیل
یا کونسلهای اعلیحضرت امپراطوری بر طبق قوانین و عادات دولت روسیه مرجوع میشود و همچنین است منازعات

وادعا

و اتفاقاً محاکمه ما بین تبعه روسیه و تبعه دولت دیگر اتفاق افتد در حالیکه طرفین آن راضی شوند و سایر رعایات
و اتفاقاً محاکمه ما بین تبعه روس و ایران واقع شود مدعوان حاکم شرع و یا حاکم عرف معروض و محول میگردد
و ملحوظ و ملتفت شود مگر در حضور ترجمان وکیل یا کونسولها چون اینگونه ادعاها که یکدفعه بموافقت قانون فیصل شده باشد
دوباره استماع نخواهد شد هرگاه اوضاع نوعی باشد که اقتضای تفحص و ملاحظه ثانی کند بدون
اینکه وکیل یا کارگذار یا کونسول روسیه را سابقاً از آن اخبار شده ملاحظه نخواهد شد و در اینحالت آن امر
استماع و محکوم علیه نخواهد گردید مگر در دفترخانه اعظم پادشاهی که در تبریز یا طهران باشد که آنجا نیز در حضور
ترجمان وکیل یا کونسول روسیه فصل هشتم اگر قتل و امثال آن جنایتهای بزرگ که در میان خود رعایای
روسیه واقع شود تفحص و قطع و فصل آن مطلق و راجع باختیار ایلچی یا وکیل یا کونسول روسیه خواهد بود
بر وفق قوانین شرعیه که بایشان در باب اهل ملت خود داده شده است اگر یکی از تبعه روسیه متهم به
جرمی مستلزم سیاست با دیگران متهم باشد بهیچوجه او را تعاقب و اذیت نخواهند کرد و در صورتیکه شراکت
او بجرم ثابت و مدلل شود و در اینحالت و در حالتیکه یکی از تبعه روسیه بتنهائی متهم بجرمی شده باشد حکام آن
نمیتوانند که متعرض حکم جرم بپردازند مگر در حضور کارگذار طرف ایلچی یا کونسول روسیه اگر در آن مکان حضور
دارند کونسولها یا وکیل کسی باشد حکام ولایت مجرم را بجائیکه کونسول یا صاحب منصبی از اداره وکالت روسیه
در آنجا باشد روانه میکنند و استشهاد نامه که در باب ثبوت جرم متهم بواسطه حاکم و مفتی آن مکان
از روی صداقت مرتب و ممهور بمهر ایشان رسیده باشد و این کیفیت عمل که حکم جرم خواهد شد فرستاده شود
اینگونه استشهادنامه بعد از این معتبر و مقبول و حجت خواهد شد مگر اینکه متهم عدم صحت آنرا علانیه ثابت نماید
و در صورتیکه متهم چنانکه باید ملتزم گشته فتوی صریح حاصل شود مجرم را بوکیل یا کونسول روسیه تسلیم میسازند
که برای اجرای سیاستی که در قوانین مقرر است بمملکت روسیه بفرستد فصل نهم دولتین علیتین متعاهدتین
اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت و حکام و لایات
و دیوانبیگیان و سایر رؤسای طرفین هم از مواد عهده شده مطلع بوده باشند در هیچ حالت تخلف و تجاوز
نخواهند کرد و در حالتیکه تکرار تخلف چنانکه باید محقق شود موجب معزولی ایشان خواهد بود و علاوه
با وکلای مختار اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران که در ذیل دستخط
نوشته‌اند شروطی را که در این معاهده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهد نامه است
که همان روز در ترکمانچای احتشام یافته است چنان اعتبار و قوه خواهد داشت که گویا لفظ بلفظ
در خود عهد نامه مرقوم و مصدق گشته است مسلم و مقرر داشتیم لهذا این معاهده جداگانه که مشتمل بر دو
نسخه است توسط امضا و دستخط گذاشته مهر خود رسیده و مبادله شد تحریراً در قریه ترکمانچای بتاریخ دهم شهر
فورال سنه یکهزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست
و چهل و سه هجریه چون از طرف روسیه کار مصالحه انجام یافت و لشکری و رعیت دولتین ایران و روس
بیارمیدند از اضطراب گریبان رها گشتند و یکچند مدت شد تا چون ابراهیم خان قاجار عمزاده شهریار

تاجدار جهان رخت بیرون برد چنانکه مذکور شد عباسقلی خان ولد ارشد او که دختر زاده شاه عباس بود در حکومت
کرمان استقلال یافت پدر را که در حیات پدر منصب نیابت داشت و هم بحسب حکم ابراهیم خان محمد قاسم خان
را معاونی و وزارت همی کرد و این محمد قاسم خان مردی شد سوی حرص و طمع بود با اینکه خویشتن را از جمله رؤسای
می‌شمرد و نخوت ایشان بود چنانکه از این پیش ابراهیم خان طریق تمرد سپرد و قلعه بم کرسی گشته با مردم
سیستان همدستان گشته سر از طغیان برآورد شهریار تاجدار آقا محمد حسن باز مدارای چشمداشت را فرمانگزار
تا برفت و از وطن خاطر ساخته بکرمان آورد و در نزدیک ابراهیم خان نشست بسرداری و کارگذاری بار
اشتی بازگشت و از پس آن چون ابراهیم خان آهنگ طهران خواست کرد و در آنجا وداع جهان گفت
فرزند خود عباسقلی خان را در کرمان بنیابت گذاشت و محمد قاسم خان را بوزارت او بازداشت و رستم خان فرزند
دیگر را بحکومت بم فرستاد و ابوالقاسم خان کرد روس را ملازم خدمت او کرد چون ابراهیم خان از کرمان
سفر کرد و از جهان بیرون شد محمد قاسم خان عباسقلی خان را که جوانی حدیث نامجرب بود [illegible]
طریق عصیان گرفت و نخستین لشکری برداشته بمحاصره قلعه بم در رفت و ابوالقاسم خان کرد روس را ماخوذ
و مقتول نمود مراجعت کرده برادر ابوالقاسم خان را در کرمان عرضه هلاک فرمود و از کردار ناهنجار
او کرمان آشفته شد و قبایل بلوچ فرصت بدست کرده نواحی آنرا عرضه [illegible] ساختند چون این خبر در دار
الخلافه معروض شد سلطنت اشارت فرمان رفت تا میرزا جعفر خمره کلائی بار بدرای را برای نظم مملکت
سفر کرد و بعد از ورود بکرمان بسبب استیلای محمد قاسم خان مداخلت در کاری نتوانست کرد ناچار
طریق مراجعت گرفت از پس او شهریار تاجدار حاکم خان پسر حلیم خان زند را که از سوی مادر بنسبت
محمد حسن شاه قاجار میرسانید و در حضرت شهریار باعلام خدمت خاصه بود بنظم کرمان مامور فرمود
لاکن او نیز کاری بنظم نتوانست ساخت در اثنای آنکه مقاتله روسیان در میان بود و محمد قاسم خان در
تحریص عباسقلی خان و تحریک فتنه بر زیادت رنج همی برد حاکم خان چون استشمام طغیان و عصیان از
احوال ایشان فرمود رنجیده خاطر گشت و طریق طهران پیش داشت عباسقلی خان بصوابدید محمد
قاسم خان یکتن از مردم ناشناخته کرمان را که ارباب حسین نام داشت با چهل تن دیگر از مردم [illegible] و
[illegible] بفرستاد تا حاکم خان را در راه قلعه ماجین با یکتن پیشخدمت او در شب چهارشنبه بیستم جمادی الآخره
سال هزار و دویست و چهل و شش هجری شهید کردند مردی دانشور بود و شعر نیکو توانست گفت و خط نیکو
توانست نوشت بالجمله بعد از قتل حاکم خان محمد قاسم خان یکباره طریق خودسری گرفت و هر کس از قبل
کارداران دولت بانفاذ مال دیوانی مشغول بود معزول کرد و گروهی را مغلول و محبوس نمود و شاه
زاده محمد ولی میرزا که این هنگام حکومت یزد داشت چون این خبر بشنید هم از بهر آنکه کارداران
دولت را کیفر کند و هم حکومت کرمان را بدست گیرد و در عشر اول رجب بدین طمع و طلب طریق حضرت
گرفت تا از شهریار دستوری جوید و با لشکری ساخته بسوی کرمان تاختن کند عبدالرضا خان یزدی پسر
تقی خان بیگلربیگی یزد که این وقت وزارت شاهزاده داشت و حل و عقد امور بزیر رای و رویت

او بود و صحبت شاهزاده مرحوم شهریار با خود همدست و همداستان نبود و بر شاهزاده طغیان کرده اموال آنجا را بر خود
و دفاین او را از طرف بلده و سپاه و سعید با خود برداشت در میان قسمی زمان و خوانین و جهات اشتباه او را
یارای درنگ بر جای نماند کرمان شاهزاده روانه دار الخلافه بود و از سوی شاهزاده محمد ولی میرزا از حضرت شهریار
رخصت انصراف حاصل کرده راه بر پیش گرفت چون باراضی یزد رسید ناگاه باریان و قسمی زمان
بی ساز و برگ بازگرد و کرد از عبدالرضا خان را به انتساب او را از اولاد و احفاد و برگزیدن چون آن که قرب
سعید بن بود و در پرورش روانهٔ دار الخلافه گشت و از این سوی محمد قاسم خان و اسمعیل خان شقاقی که امر
اصفهان و احمدی از قبایل بلوچستان و سپاه فراهم کرده رخ بخدمت عباسعلی خان آمدند و سعید سردار
کرمان بیرون شد و در منزل ... که سر حد کرمان و یزد است یک منزل مسافت بر روانه راه مردم کرد
سرا در خدمت عباسعلی خان و اطاعت محمد قاسم خان برپا شده و از لشکرگاه و هر جانب برانگیخته شدند
عباسعلی خان چون این مدد یافت از راه بشهر کرمان شد و در خدمت جا نبی شاهزاده حسنعلی میرزا
فرمانفرمای فارس پناهنده گشت و پس از روزی چند از آنجا سفر بار بدان کرده در محمد علی میرزا
ملک آرا قرار گرفت و محمد قاسم خان و اسمعیل خان روانه قلعه بم شد و کیش راه بداد با چادر بطرف سیستان
گریخت با چون این اخبار معروض درگاه شهریار افتاد و حکومت کرمان و بر شاهزاده حسنعلی میرزا
مفوض داشت با آنچه لشکر چراکه ملازم خدمتش بود آن ممالکت را نظم کند و آقا محمد اسمعیل اصفهانی
حشمت ماسی را ملازم خدمت شجاع السلطنه فرمود که اموال شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبدالرضا خان اسیر او
بستاند مع القصه شجاع السلطنه با طاهر شهر برآمد و در باغ دولت آباد فرود شده و لشکرگاه کرد و شهر را
حصار داده و دلی کار بمحاربت و مقاتلت کرد و علاوه و بیان بر دکه لی عصر در کرد و خلاف و دهشت
مخلد و علاکره بود و در حضرت شهریار تا مدار خبر اشتهار آمد که فرمان کند با شجاع السلطنه دست از
محاصره بردارد و حکومت آن بلده با عبدالرضا خان تفویض آمد با شاهنشاه ایران اصلاح دید
مسئول ایشان را با جانب معروف داشت و حکم داد با شجاع السلطنه از ارض کرمان بیرون شود و آقا اسمعیل مستوفی
ماضی معداری از اموال شاهزاده محمد ولی میرزا از عبدالرضا خان اسیر واد کرده روانه دار الخلافه گشت
از این هنگام فرمانگذاری کرمان شهریار برخوردار شاهزاده ظل السلطان مفوض داشت عبدالرضا خان
از قبل او در برد و حکم داکست اما شجاع السلطنه چون از یزد سفر کرده بیرون بلدهٔ کرمان در باغ نظر فرود
شد و مردم شهر از بیرون برداری و سرباز شدند و آقا علی پسرعمی خان افغان تورانی که از عم عباسعلی میرزا
از قدر خویش داشت سر سوی او آورد و روزی چند در اطراف باغ نظر رزم داد و در آن معارکه محمد حسن خان
با جمال معقول گشت و میرزا علی نقی بن میرزا عبد الجبار تا مدار بی که بهره دون ورزد و ابراهیم خان و زار ت
و اسد ابن هنگام با اهالی شهر مواضعه نهاده بود بکلوکه نعکت نگاهبانان باغ نظر را بود گشت التحول شد بر
دروازه ساده بر سر آن قسمه برافزود میرزا محمد حسن حشمت مت با قله سهر با رهانیدند اهالی کرمان
طریق خدمت گرفتند و از شجاع السلطنه مورور افت و اسعاف آمدند و در کاری از او برسانند که بر

بار دیگر مردم کرمان آغاز شورش کرده مدتی در زمان شیخ محمد حسن کرمانی آشتی کرده در مخالفت شاهزاده رای
نمی‌دادند تا شجاع‌السلطنه اعیان ایشان را احضار حضرت کرده و کلبعلی خان را مقتول ساخت تا دیگر بار در کار
ناسپاسی ساخت و شیخ حسن ابراهیم خان خود را میان چاهی در افکند و هم در اسحاق خان مدد او رسید تا واقعه
شجاع‌السلطنه کس بطلب محمد قاسم خان فرستاده او را با شد برادرش سیستان بدرگاه آورده از آنجا روانه
دارالخلافه داشت شهریار بفرمود تا هر دو چشمش برآورند و او را در دامغان مسکون فرمود و هم در سال
آنگاه که شهریار تاجدار آهنگ سفر سلطانیه فرمود میرزا آقاخان پسر میرزا اسدالله خان نوری که وزارت لشکر بود
و در دولت ایران یکی از وزرای رعیت که مذکور گشت طلب فرموده ملازم حضرت ملتزم رکاب داشت
تا اینکه هشت سی عمرش بعشرین رسید و به تعریف ملکانه و الهام دولت کارنامه وزارت و طغرای
صدارت در ناصیه احوالش مشاهده فرمود چنانکه امروز مکنون خاطر آن پادشاه کارآگاه مکشوف و معلوم
اهالی ایران و تمامت اعیان جهان است منصب صدارت کبری او خوش بلند آوازه و خاطرهای پژمرده و
دلهای افسرده بزلال احسان طری و تازه داشت چنانکه انشاءالله عنقریب نگارش خواهد شد مع القصه
شهریار تاجدار خدمت لشکر را بمیرزا آقاخان تفویض داشت و میرزا اسدالله خان که از ندماء دولت شاهنشاه
آقا محمد شاه تا این زمان وزارت لشکر داشت و در سفر و حضر ملازم حضرت بود هم برای تربیت پسر هم
سخط و قرب جوحت تقبیل رکاب پادشاه کارآگاه گشت دیگر دستی که در حل و عقد امور رکاب بود بعرض رسانید و کالی
در بعضی از اراضی زنجان که تیول [illegible] مقرر بود دو روزی چند آسایش فرمود و هم در این سال شاه
زاده حسام‌السلطنه محمد تقی میرزا فرمانگذار بروجرد و بختیاری و خوزستان و شاهزاده محمود فرمانگذار لرستان
فیلی کار بمنازعت کشید از این روی که در میان ساکنین [illegible] بمقاتلت رفت و چند کس مقتول شد
و این هر دو قبیله [illegible] ساکت شد [illegible] بگویند که در اراضی تیره ساکن بودند و با خاک بروجرد
پیوستگی داشتند شاهزاده [illegible] درگاه شاهزاده حسام‌السلطنه آمده و کار دارایی او در اطمع و طلب اراضی تیره
منتشر داد بدین جمله که شاهزاده حسام‌السلطنه لشکری ساز کرده بخاک تیره آمد و سراپرده است کرد
دارا [illegible] شاهزاده محمود میرزا از مردم [illegible] سپاهی کرده خواست تا [illegible] در هم دهد و او را از خاک تیره باز پس
نشاند نگارنده این کتاب مبارک که از شب‌ها [illegible] آغاز روزگار بود و در کار دین و دولت قدمی استوار
داشتم در قلعه خرم‌آباد حاضر حضرت شاهزاده محمود بودم اصلاح ذات بین را سفر تیره کردم و بحضرت
شاهزاده حسام‌السلطنه پیوستم باسخنانیکه ضرغام مرا رام توان کرد و حملت را از آتش کین باز توان آورد و [illegible]
ازدواج طلب و عصبانیت ساختم و حیاتش باز از مهر و شفاعت کردم که با چند تن از غلامان خویش آهنگ
خرم‌آباد فرمود [illegible] ملتزم رکاب ساخته تا قلعه خرم‌آباد ساحت هر دو برادر و یکدیگر را دیدار کرده روزی
چند شادکامی سپری کردند حسام‌السلطنه مراجعت بروجرد فرمود روزگاری دراز برنیامد که بار دیگر فتنه
بیدار شد و سخنان [illegible] بار دیگر [illegible] حسام‌السلطنه از قبایل [illegible] و بیراه [illegible] احمد
[illegible] هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری قریب چهارده هزار لشکری فراهم کرده آهنگ لرستان کرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شاهزاده

و شاهزاده محمود از حسو مذکور کاکا و ندو سالکی جوانی و شریر بودند و جماعتی از قبایل بلوک شهر حسن خان
والی قبیلی بود و دوازده هزار تن مرد سالخی جمع کرده در اراضی هرات لشکرگاه فرمود و شاهزاده جهانشاه را
که برادر او اعیانش بود با چهار هزار سواره و پیاده از پیش روی سپاه بفرستاد از قضا سواران لشکر منصور
جماعتی از لشکر حسام السلطنه با اینکه عددی قلیل بودند با جهانشاه دوچار گشتند و جنگ در پیوستند دل
جهانشاه شکسته شد و طریق فرار گرفت و مردم قبیلی از قفای او پراکنده شدند و سواران لشکر منصور او را بیافتند
و منگهای ایشان را گرفته باشند با خلعت برهم نهادند و در سپاهای خویش حمل داده در تمام اسبها را گرفتند و شاد
و مارال جوش سپر شدند اخر چون در لشکرگاه شاهزاده محمود پراکنده شدند دل لشکریان ضعیف گشت و
در اسوف حال افتاد که بعضی از رجال قبیلی که در شهر و مرعی و مرتعی باشند در کاه شاهزاده محمود
آمده معروض داشتند که این لشکر مزارع و مراتع ما را به حکم سپهبد آزرده داند و خشم او را اعتبار سرمد
شاهزاده محمود مردی خراسانی را که عباس خان نام داشت و جارس سراپرده و حافظ او بود شاهزاده بود
طلب داشت و فرمان داد که میان ده و قریه این مردم رفته دست تعدی لشکریان را از ایشان باز دارد
عباس خان برنشست و عنان بزد اما مزارع آنجا عشاقه شاد سپهبد هم در اسوف جمعی از لشکریان بدید
در کار رسیدند و آغاز تعدی کردند چندانکه عباس خان او طرد و منع نمود سپهبد معتقد نشد و هیچکس
او را وقعی نگذاشت لاجرم از راه حیلتی در خاطر آمد و چند تن از مردم قریه را طلب کرده ایشان را
آموزگار شد که هم اکنون راه گرفته و از پس این جبل که مشرف بر این قریه است سر برکشید
و علمهای خویش را گشاده و سپهدار غوغا در اندازید که اینک لشکر حسام السلطنه است که از راه در رسید چون
همی که این لشکریان بهم رسیدند و از این قریه دور شوند مردم قریه صحرا را اسپند دو اشتند ... در پای
کوه نشستند و از فراز سپه سر برون کردند و علمها گشاده و صیحه برآوردند که لشکر حسام السلطنه رسید
و لشکریان این قریه لشکرگاه گریختند و در اسوف از غوغای مردم و فرار لشکریان و نالهٔ همه
اهل قریه امیر و سرحد عباس خان دیگر کوه بگریخت و باور داشت که لشکر حسام السلطنه رسید روان مرکب
ولی چون به آگهی مهدی ان است خوش بر شد چون برق و باد در لشکرگاه شاهزاده محمود ...
از قضا اسوف همی بود که سکاه بود مردم در سایه خیمهای خویش با کمربای گشوده غنوده بودند که ناگاه عباس
خان از پس روی لشکرگاه پدیدار شد و کلاه خویش را بیکدست برگرفته عنان ریزان و فریاد
کنان همی آمد که هم اکنون ای شاهزاده چه آسوده نشسته اینک شصت هزار لشکر حسام السلطنه از راه در رسید
این همی گفت و همی برفت و بر درگاه سراپرده شاهزاده عنان باز کشید و از اسب فرود آمد لشکریان نیز بشنیدند و
لشکریان بعضی از جواب سپهبد و برخی خیمه بکشیدند بی برگ و ساز سوار گشتند و بکی بیاده ...
من آنچه بود و ده هم که میرزا اسمعیل نام حکیم باشی هر دو پای خود را بیکباره سوار اسب شد و فریاد
میکرد که سوار شدند مرا چه رسید و میرزا نظر اصفهانی منشی باشی زده در بر اسب نشست و در پس
آنکه ما بی سر داشت را النسا مدعی برده بود با راه آرزو درون است سوار است حتی گردن که بر او در آورد

کرانست مراجعت رسیده مع القصه شاهزاده محمود سوار شد و از دوازده هزار لشکر زیاده از پانصد تن برابر او
کس با شاهزاده و دیگر مردم فرار کرده بودند چون چند ساعت برفت معلوم افتاد که این خبر را صدقی نبوده اندک اندک
گریختگان فراهم شدند و بلشکرگاه باز آمدند و عباس خان میرباز آمد و حراست سراپرده و دیگر بستهای این جماعت
خان فتوری در کار نکرد که ریشش در آنجا دستوار بود با جار شاهزاده محمود و خیل را رئیس شد و هم از آنجا تا خرم آباد
عنان بتافتند و از آنسوی لشکر حسام السلطنه قوی دل گشته کوچ بر کوچ تا دو فرسنگی خرم آباد آمدند و اصحاب
شاهزاده محمود جمعی پذیره جنگ شده و در اول حمله شکسته شدند و راه فرار برگرفتند و شاهزاده در قلعه خرم آباد
محصور افتاد و هم در قلعه از آذوقه و ذخیره بود با جار قلعه خرم آباد را با شاهزاده شیخعلی میرزا و همچنین میرزا
گذاشته خود با یکصد سوار بیرون شد تا بیدگان از مردم فیلی و نهاوند لشکری فراهم کند و سر راه گرفته جنگ
فرماید تا خاطر حسام السلطنه آشفته شود و از کار خرم آباد باز آید اینکار بسر انجام نشد و مردم پراکنده را تجمع
سواس کرده تا چار راه دارالخلافه گرفت و حضرت شهریار بشفاعت ایشان او را بگذرد و روز شاهزاده شیخعلی میرزا
حفظ و حراست قلعه بپرداخت و از جانبین گلوله توپ و تفنگ بکار رفتند چون در این جنگ خونی ریخته پدید نبود
عاقبت در گشوده شد و قلعه را حسام السلطنه سپرد و از درگاه پادشاه منشور حکومت لرستان بنام حسام السلطنه
السلطنه صادر گشت و شاهزاده محمود متوقف دارالخلافه آمد و شیخعلی میرزا مراجعت ملایر فرمود و شاهزاده همچنان راه
نهاوند گرفت

ذکر وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و سه هجری و بیرون شدن روسیه از بعضی بلدان ایران

در سال یکهزار و دویست و چهل و سه هجری دو ساعت و هشت دقیقه از شب جمعه پنجم رمضان سپری شد آفتاب از حوت
بحمل در آمد و شاهنشاه ایران فتحعلیشاه قاجار جشن نوروزی بر قانون سلاطین عجم بگذاشت و چون اللهیار
آصف الدوله با اینکه وزارت کبری داشت در تجهیز لشکر و ساز و سامان سپاه تسامحی کرده بود و اکنون علاوه
ظاهر ساحت ضمیر صافی پادشاه را از وی کدورتی بود لاجرم او را از مسند صدارت ساقط کرد و فرمود همچنان
ما حسابها باشد و عبدالله خان امین الدوله را حاضر کرده و دیگرباره کار وزارت را بدو تفویض فرمود و از طرف
روسیه چنانکه سبق ذکر یافت نیکلای پاولویچ بعد از تقریر و عهدنامه اراضی ایران سپرد تا ایروان
و لشکر را از تحت فرمان خویش بداشت و درخواست کنفت بیرون آیند و مملکت بامارت امپراطور شود و روز
و درین در خیرخواهی دولت ایران چنان میدانم که در حضرت شاهنشاه ولیعهد ثانی دولت محمد میرزا سفیر بطرز
بورغ گسیل شود نیکولای ولیعهد که تازه بر تخت امپراطوری بر آمده تهنیت گوید لکن امپراطور روس این ممالک را
بپاس شاهزاده تفویض نفرماید بلکه معادل این زر که دولت ایران از بابت رسید بعنوان هدیه و تحفه بذل کند تا نایب
السلطنه بعد از ادای کلمات تبریک و تهنیت حضرت پادشاه شناخت تا حسب فرمان کار کند چهار شنبه بُت
متشمم و تحیه متصل شده سلطنت کرور کرور حسد در این معنی بزرگان درگاه در کار آوردند در پایان امر شهریار تاجدار
فرمود که صواب بر دیگر آنست که نایب السلطنه خود این سفر را تصمیم عزم دهد و با امپراطور دیدار کند
مملکت مسلمانان را که با عیسویان جز مذهب دارند در وحشت و حفاظت رسانیدند کارداران آستان مقدس
سخن همداستان شدند و سفر نایب السلطنه بمیل کردند آنگاه شهریار تاجدار فرمان داد تا نایب السلطنه

عزل آصف الدوله از وزارت و نصب امین الدوله بوزارت

الله یارخان آصف الدوله را در میدان پیشرفت سلطنت آورده بکمر بست سامتی که در مکاوحت ایشان
کرده بود مدتی خویشتن را چون شیر در بیشه نمود پس از آن از حضرت پادشاه رخصت یافته روانه قلمرو لشکر و همدان
شد تا آن اراضی را منظم کند اکنون طغیان خوانین خراسان معروض درگاه شاهنشاه افتاد و چنین که شرح کرده‌اند
الفراق شجاع السلطنه از دارالخلافه و منشور فرمانگذاری خراسان را بنام فرزند خود هلاکو میرزا کرد و پسر دیگر
ارغون میرزا را حکمرانی سبزوار برگماشت و شکوه آن فرزند دیگرش را کمیل ترشیز داشت و امیر علیخان
حاکم طبس را نوازش داد و مقرر فرمود از سوی شاهزاده بیرون نرود که محمدخان قرائی حاکم تربت حیدریه سر
طغیان برآورده هلاکو میرزا که بهادر خان لعب داشت این معنی را بر نتابید پنجهزار لشکر پرداخت و آهنگ
تربت نمود و رضاقلیخان کرد زعفرانلو و اسمعیل خان و سعید محمدخان علاء رضا حاکم کلات و دیگر خان چاپشلو
حاکم دره جز که بحرکت خداکار به از محمدخان رنجیده خاطر بودند مردم خود را انجمن کرده برکاب هلاکو میرزا
بپیوستند شاهزاده در نیمه شهر رمضان از بلده مشهد خیمه بیرون زد و در منزل باطن سعید اشرفعلی خان عرب
سرتاپا خود برسید و چادرخان هزاره با هفتصد سوار لشکرگاه پیوست از محمدخان سردار جمل کامران میرزا
والی هرات با دو هزار سوار بیوربان آمد و شطر قربان بشتافت این عده و عقده هلاکو میرزا با هزبر سر آن
محمدخان قرائی چون کار بدین گونه دید دارو حیلت برکت برد و بسندگی شرحی معروض حضرت شاهزاده داد
داشت که من از خصومت خوانین خراسان بر شاهزاده سندی فرستادم یک سوار فرمان بر باشم اگر شاهزاده تحمل کند و
جانم بر سپرد که سخنان دشمنان را در حق من اصغا نفرماید و تحمل برادران ایشان فرود نماید بتفرسی شاهم پیشانی
بر خاک نهم هلاکو میرزا که هنوز بست و طلب چهار را نجربت نبود سخن او را باور داشت سخن پیکانش و کلمات
چند نگار نمود که سند و خوانین خراسان بود نسبت محمدخان فرستاد و محمدخان چون بی کلات آمد پذیرا
برخواهی آشکار نمود و انسان را از شاهزاده رنجه ساخته با خویش یار کرد و کار بر شاهزاده دیگر گون شد ضحاک
دانست که دیگر وضع ترتیب کاری نتواند کرد و تنگه لشکرگاه برسته بود ناچار بشتاب بگشت و راه
مشهد مقدس پیش گرفت و سواره هزاره حرکت رضاقلیخان در اطراف مشهد بحوالی شهید غارت کرده
مراجعت کرده نکاه رضاقلیخان و ابراهیم خان و دیگر خوانین خراسان با هلاکو میرزا موسته بازمی ادرک
آمدند و در آنجا رضاقلیخان هلاکو میرزا را از فرمانگذاری خراسان باز داشته حمی کلاهها بی وورده مال
برادر کلکاشته سمنان آورده و برادر الوچک و اما ها برابر نسبت حکومت جاجرم داد و قوچان بشاور وحی
آن را در تحت فرمان آورده و اما وجوه جعفر قلیخان بسر حیدرعلیخان شادلو را بالحکومه آن بلاد منصوب داشت
پس اینه در خان اپار ابرار گیر داده یند چهارگان شد هلاکو میرزا ارسلان باخت سبزوار سپرد
برادرش ارغون میرزا باخته صورت حال را معروض درگاه پادشاه نمود شهریار تاجدار برای اطفای نیران
این فتنه شاهزاده اسمعیل میرزا را بسوی حکومت خراسان سپرده بیرون فرستاد و حسب اسمعیل میرزا به
سبزوار آمد و هولناک حرم خانه شجاع السلطنه در آنجا جای داشتند در آمدن شهریار ممنوع افتاد تا
از آنجا مشهد مقدس بشتافت و هم در آنجا چون بعض فرزندان شجاع السلطنه در ارک مشهد جای داشتند

سال ۱۲۴۸

تا

ورجوع خاطر بست آن دیگر فرمان بدین نمود کار مشکل افتاد و این خبر بسیر در دارالخلافه سمر گشت این هنگام
شهریار تاجدار اسمعیل میرزا را احضار فرمود و حسین خان قاجار قزوینی سردار ایروان را با برادرش حسن خان
ساری اصلان [illegible] خراسان فرمود و ایشان با جماعتی از سواره و پیاده [illegible] ارض اقدس
مشهد در آمدند و [illegible] مشهد را [illegible] از تصرف فرزندان شجاع السلطنه بیرون آوردند و [illegible]
میرزا [illegible] فرمان شاهنشاه این هنگام [illegible] اراضی افغانستان کار بر مردم صعب افتاد زیرا که
بعد از دولت شاهزاده محمود افغان برادران فتح خان در آن ممالک بقوت شدند و هر کدام یکی از اولاد
تیمور شاه افغان را بنام سلطنت برداشته آغاز [illegible] نهادند و مردم از ایشان رنجیده خاطر شدند لاجرم
مردی از جماعت هند و از طایفه سیک که مشهور بمریدان بابا نانک که رنجیت نام داشت [illegible] کشمیر [illegible] کرده
مملکت کشمیر را تحت فرمان کرد و مردم کابل و پیشاور پناهنده دولت ایران گشتند و عریضه نگار کرده بدست
حسینعلی خان [illegible] انفاذ حضور شاهنشاه ایران داشتند بدین شرح که هر گاه شهریار تاجدار یکی از شاهزادگان
با جماعتی از لشکریان بدین اراضی مامور فرماید چون راه بدین مملکت نزدیک کنند [illegible] که از
قدیم الدهر فرمان بردار سلاطین ایران بوده ایم خود در میان رنجیت و برادران فتح خان را دست
بسته بسپاریم و تا سر قندهار و پنجاب را بی زحمت مفتوح داریم بعد از رسیدن حسینعلی خان [illegible] شهریار
تاجدار در اسعاف حاجات ایشان متقاعد گشت چه با دولت انگلیس بطریق مودت و موالات [illegible]
مامور داشتن سپاه بجانب [illegible] هندوستان نیکست لاجرم روزی چند حسینعلی خان را بامر توقف
دارالخلافه فرمود آنگاه [illegible] خواستاری [illegible] نوالیان سند نگار فرموده او را سپرده روانه مملکت
سند داشت چنانکه تفصیل آن مرقوم خواهد افتاد آنگاه شهریار تاجدار در بیست و سیم جمادی الاولی از دارالخلافه خیمه
بیرون زده بدار الامان قم شتافت و در آنجا میرزا فضل الله منشی شیرازی مؤلف تاریخ ذوالقرنین در احوال سلاطین
قاجار تقبیل سده سلطنت کرده معروض داشت که شاهزاده همایون [illegible]
خدمت وزارت این بنده را [illegible] و آنچه در تمامت عمر اندوخته بودم [illegible]
[illegible] کرده [illegible] حضرت شاهنشاه شهریار تاجدار [illegible] مرحمت [illegible] فرموده رخصت
داد تا بدار الخلافه رود و روزی چند [illegible] تا شهریار مراجعت فرماید و شاهنشاه ایران [illegible]
سلطان آباد در گرفت [illegible] حسین خان سپهدار عراق که از تمامت امرای ایران [illegible]
بود و آوازه [illegible] از عراق تا حجاز [illegible] و همواره [illegible] مردم [illegible]
[illegible] چون آهنگ شهریار [illegible]
[illegible] سرای خویش [illegible] لالی
[illegible] از مزارع و مراتع [illegible]
[illegible] سلطان آباد [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

وعلو

وعلاوه بر آن کرده و صلاح کار عامه در آن دانسته که بود و هر چه خواست بر آن شاه جلیل حل و داد و مدد لشکر که
جمعهای خود را مرام باشد کرد و بدان طمع و طلب که در بهاء و سرابست ... ار پای نشست کرمانشاه
کرمانشاه اهل جارات باشی آورده و هر چه خواست بر گرفت و سرد و سپهدار سردار و ... را از هر کنار
و کامرانی آقا و ساه را امده حو رفر بسیار داشت اما شهریار عدالت مدار در رو مال لشکر ببست و احکار را سپهدار که
و هر دو که محل آن را حاضر کرده بود ... او عطا فرمود و بر زیادت سال دوانی آن را اصول و دستور عمال
مقرر داشت و او را که مدای عراق لطف داد و دست ... نکه مثل شاه ... آن بفرس بود عطا کرده و چه جواد و بود
برای حفظ قلعه سلطان آباد و مدد که داشت و فرمان داد که بر گرد دیوار قلعه خندقی کند و خرج آن را تا کار آن تمام
محسوب دارد و آنجا به سامان مراجعت فرمود و لشکریان چند اکنون بالسعداد و دوکه به وارد بر از کمر بستن
خویش حمل داد و مدد آنچه در بود با جار که داشتند و یکدیگر شدند در ره سلطان آباد و کرار که همو و که بود امد
در آن اسنا یک جمله متاع کسب بعد از گذشتن شهریار کامکار از سپهدار آنچه بود و مقصود بود و داد و سیاه جسارت
روز هشتم و پنجم شهر جمادی الاخره وارد دار السلطنه گشت این سپهسالار ام سالار کرمان دوف خوانده سرداره
سالار است و پیچ در زیر کمان چاپی حاضر بود و از شرایط مصالحه آگهی داشت و مدرکات امپراطور روسیه
و صورت حال را ما زبود آنجا و کارداران دولت روس او را مامور بسفارت ایران داشتند تا در دار السلطنه
اقامت جوید و شرایط مصالحه را با پای بزرگ نامه متوجب و معاملات امپراطور را با چهل چراغهای بلور و دیگر
اسباب نفیسه مخصوص داد و اعاده داشتند چون خسرو روز داد ... سرریر سپه نامه آن سلطنه نظر علی ان شهریار ...
جهانداری و سرور ... سیاه و اورا با مکاتیل آن ... در آورد و چون در عهد نامه مقرر بود که یکنفر کونسل از دست
روس بجهة قرار کار تجارت در اراضی ایران مقیم باشد و جمهور بعضی محل و مکان بسر بود کرمان دوف
یکی از مردم خود را ... روانه گیلان داشت و خود در راه دار السلطنه ... پیش گرفت در راه شهریار محمد خان
سرکرده سوار بیشتر به مهمانداری او مامور گشت و در روز سه ... شهر رجب وارد دار السلطنه ... میرزا محمد
علیخان کاسانی و در ظل سلطان محمد ولیخان قاجار ... استقبال کرده ... آوردند روز دیگر
میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و الله ... خان دولوی قاجار ... باشی و میرزا ... آنچه ...
مسبوق سرای ... رفته جمعیت و رود او را ... شدند ... که قانون بود ... آنحضرت شاه اورد
کرمانشاه ... سری عمر معروف بود ... سلطنت ... شود ... حضرت جلالت ...
که دو رجو ... اسب ... مدد ... و خدم ... و تجارت ... و ... بعلطف ...
کرمای سلاطین ... امور ... ... شاه ... عامل ...
کرده ... در خاطر ... داد ... سرای خویش ... و آغاز ... خوبی کرد ... کردار ...
بس گرفت ... که از شرایط عهد نامه است که تحکیم ... ایران ...
گمرک ... آصف الدوله ... هر چند ... دولت ایران ...
گمرکات ... آصف الدوله ... بودند ... سلطان ... شدند ... آصف ... مصالحه

تسلیم بار روسیه و سایر محمد در معاقل ایشان محرم و متهم درگاه پادشاه بود حکم کرد که این کرت بر فرقه نقض
سلام را مرتکب چون آن دو زن را که در سرای گریبایدوف فرستادند و ایشان در سرای او تلاوت قرآن مشغول شده
و شعائر اسلام را از حال خویش اعلام دادند از همراهی ایشان آقا یعقوب که یکی از خصیان سرای سلطنت
بود و سالها امانت دار [illegible] میرزا محمد خان [illegible] که از مال دیوان و دستاویز و مشغول گشت از بهر چاره
سرای گریبایدوف گریخت و شامل بر او و از خبر و ستوان گشت و گفت اگر کارداران ایران مال او [illegible] وصی است
تا در قطع حق خویش در دار [illegible] روسیه گسید حالا می باشد که تکلیف خویش را چنان دانستند که گریبایدوف کامل
گرچه را که سالها کس مسلمانان را استعداد گریبایدوف هرچه که تواند استرداد فرماید و مردم شهر به روز
بیست و دوم شعبان المعظم یکبار بشوریدند و غوغا بردند و در مسجدی که حاجی میرزا مسیح طهرانی امام
جماعت بود ازین جماعت روی داستان را برای چاره در قتل ایلچی بود ملک عرض ایشان تهدید ایلچی و استرداد
زنان مسلمه بود تا عوام سرا از انفاد علما در گردند که از روی یک صد هزار مرد در غوغا کنان روسیه
سفارت گریبایدوف نهادند اگرچه [illegible] کوشش و شهریار تاجدار گشت در زمان ملک زاده شاهزادگان و بزرگان
درگاه را به سوی فرستاد تا عوام را از اقدام این امر منع دهند مردم شهر با ملک زادگان سخن خشونت کردند
و گفتند آسیمگی که پای روس در میان باشد ما از دولت دست برداریم امسال این [illegible] را از بهر و شما
دیگر [illegible] اما اگر حمایت [illegible] کشید حشمت شما نگاه نداریم و حمایت این [illegible] شما را [illegible] شاهزادگان
چون این دیدند ناچار مراجعت کردند و غوغا طلبان [illegible] یاد کنان طریق خانه گریبایدوف پیش گرفتند
گریبایدوف چون کار به این شکوه دید سخت هراسناک شد و آمد و گفت که گرچه زنان را با تفاق آقا یعقوب به خانه مراجعت
فرستادم در سرای خویش نیست و اگر [illegible] ناچار هست و چون مسلمانان آهنگ سرای او کردند
بیدادست فرمود تا [illegible] در حدود [illegible] زیادت از چهار صد و سالار حرم گلوله [illegible] و چون مردی از مسلمانان
چون این دیدند یکباره بر حمله بستند و نخست آقا یعقوب را بر در سرای ایلچی با خنجر و شمشیر پاره پاره ساختند
آنگاه از روزن [illegible] در خانه گریبایدوف صعود کردند و به سرای او در رفتند و او را با سی و هشت تن از مردم او مقتول
نمودند و هرچه در آن سرای بغارت برگرفتند و خانه را ویران کردند و در زمان پراکنده شدند هر
هرکس بطرفی رفت و راه خویش گرفت چنانکه قاتل شناخته نشد و غارت کنندگان معلوم نگشت مع القصه بیا
ملبوس هایی که بایست از آن گریبایدوف بود [illegible] ملازم او خود را [illegible] مردم خانه [illegible] گرفتند
نه این [illegible] معلوم داشت تا کارداران دولت چند کس فرستادند او را [illegible] از مردم بارگ
آوردند شهریار تاجدار فرمود تا جسد گریبایدوف را از کلیسای ارامنه طهران که به امانت [illegible] ملبوس را
مورد عنایت و اشفاق فرمود و او بر حرم گریبایدوف که یک اعتراف آورد آنگاه بر نظر علیه [illegible] را
به ملاحظه ملبوس مورد فرموده روانه [illegible] برداشت [illegible] نایب السلطنه فرمان کرد که گریبایدوف مردی
خود را در آرام بود و دست بکاری چند در برد که مسلمانان را طاقت حمل آن نبود [illegible] گریبایدوف
آنکه کارداران دولت را آگهی دهند تا از ایشان منع پذیر شوند او را مقتول ساختند صورت

قتل گریبایدوف وزیر مختار روس

ماله ایجالرا

احوال را در دربار امپراطور روسیه مکشوف دارند چنان می‌نماید که اخبار سفارتخانه‌های دولتین جنس صحیح کامل نیست
خونها بی‌صورت ریخت و ملوف آباد [illegible] آسمان رسیده است آقا السلطنه بعمر خود بنا نمود نظام قوای دستگاه عامه
کرده و تا روز روسیه کرامت و قرار داد و ملوف را بر ناحیه و نوازش قرار داد فرموده و نیابت
تمام روانیلس [illegible] و امر دولت سیم قائم مقام را امر نموده ناموس را برای سفارت صحیح کرده و مقدم آنها حق
دولت را در این عمل تشریح نمود [illegible] بصورت امرحسین بود سفارت کرده ف ایلچی آمده دولت جاوید اعتبار
دره مدار الخلافه سمت سپاهی و سرنیابی حضور لمحضرت صاحبقرانی دست سفارت را اقدام ایجاد رد و نهایت
برای ارجمند شهبا در اعتبار اسد امیرا الشی آنچه مع گرد و سوری جمعیت و امان و نوازش آنچه مصحت
موده‌اند و بر کرد ما الآن سرو دست بکاری زده که خلاف طریقه دین مبین اسلام بوده و تحکیمات
اما این شریف حوصله جان خلاف شرعی نموده ورقه رقمه کار را از مصلحت دولتمداری کرده است و خبر
دین مبین را سایر جانب شریعت جناب سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله نه دین داری کمتر رعایت
حرمت دولت را فراموش کرده شورش عام در دارالخلافه داده ایلچی بر ایشان اصل آورده حکم
قضا را اقدام به آنان سرزده ترک آن تحکم عوام تشر و ناموافق ایلچی و دولت روسیه حسابی نیست
الخلافه ... [illegible] را برای او قضاوت دادند دولت‌های دولت قاهره را از ایشان تحری ساز و جود مباشر دو ایلچی که
نوآن سفارت پیوند اریکهای لعنت ... عدم اطلاع اسماعیل دولت مدنت سپهسالاری وکیل دین آن
و سهام سلوف صاحب است بر حسابهای سفارت کرام مردم شورش عامه تدارک و ظهور برنامه‌ای مرتب
هرگاه امنای دولت روسیه حق تعقل خود همه بنماید باشد که دولت علیه ایران بعداز ظهور این واقعه جان و
جان کمی سپاهیان مباشر عمل حسن صحیح که نایب هزار کرده تعصب است نخواهد شد وجود را در دولتهای بزرگ
مدام نخواهد خواست اگر این معاوضه را می‌پذیرد و سهام سلوف صاحب که خود حضور داشته‌اند مطرح و قبول
منکر به او امنای دولت علیه سرملاقی این امر خطیر را بر وجه احسن تعقل خواهد آورد و آنچه از آن سردار با اقتدار
دستور العمل ورسید معمول خواهد کرد و هرگاه چنانچه سخواسته باز امر اشتباه است و قرار کار برکند در اکراه
خواست خداوندی در سایه حکم است و جمیع اتفاق به موقوف بحکم دو پادشاه معظم بالتحمل جون ملیسو
نیقلس سید و نائب السلطنه به سفارت رسانید و قصه آن هنگامه نوزرسر عامیکف سفارت
مناسب کرده است می‌آگاهی کردار آن دولت بوده و حسارت کرده اند و فرستادن حسارت سفره درکار
ملسوف را اسعر نظر و رسیع فرمودند و ما حاضر امپراطور را از آن آلایش که دور است صافی کند و در جواب نائب
السلطنه عرض نمایند که نسبت قضا داد چنین امری سفارت دولت آلوده نمی‌شود و نقل ایلچی و رسول
رها سید الکون که محکم قضا انکار حسن برقت نکو آن است که حسن والی یکی سفیر حرب زمان از دولت
دربارگاه امپراطور بود و اسم داران کرمی عهد دارای نمایند نخواهند ناخواهد دوستی همچنان مستحکم ماند و
متان اتحاد استوار ماند و اگر ازآن بعهد که در این عهد خواهد استاد بود مکس که بدین عواقب احکام مرتبت
مستحکم سازد ایران ارسال کنند تحریری با شاه ... شود ... امپراطور اعظم را سا و خواهد داشت

گل ... [illegible] ... ۱۱۲۱ ... [illegible]

بیان نایب السلطنه در سر مصلحت شاهزاده در حسن خواهی دولت و صواب دید او را با صلاح دولت قریب یافت
حال با در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود

• وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری و تقصیر ایلچی روس برای عذرخواهی قتل گریبایدوف
در سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری هشت ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب شنبه پانزدهم رمضان تحویل برج
حوت به برج حمل شد و شاهنشاه ایران مشغول شاه قاجار جشن عید ساعی بود آنگاه در حضور استماع
نایب السلطنه و ملاحظه بنیان عالم شاهزاده رکن الدوله علیقلی میرزا مأمور سفر شد و میرزا صادق
وقایع نگار مروزی ملازم خدمت او ساخته تا نایب السلطنه را برسد و بعد از درگاه امپراطور بیاید
سه شنبه یازدهم شوال رکن الدوله از دار الخلافه بیرون شد تا از آن سوی چون به سوی درگاه امپراطور رسید
قضیه آن هنگامه و شورش عامه معروض داشت کارپردازان دولت روسیه چنین خواستند که یکتن از
شاهزادگان ایران به حضرت امپراطور سفر شود و عذر خواهد تا تجدید عهد در میان دو دولتهای نورد
در قتل ایلچی حمل بر ضعف دولت روس نکنند شاه صورت حال را معروض نایب السلطنه داشتند نایب
السلطنه به توالی فرزند خود خسرو میرزا را بدین سفارت اختیار کرد و محمد خان زنگنه را که امیر نظام آذربایجان
بود با کمال حشمت ملازم داشت نظارت کار او بر کماشت و گروهی از اعیان درگاه و میرزا با او همراه
شدند و بعضی از لازمه و با قبهای کشمیری رسم هدیه امپراطور و سر دو داور را داده داشت و سفر نمود
تفلیس طی مسافت تا هنگامی که شاهزاده رکن الدوله وارد تبریز شود و نامه شاهنشاه ایران را که
با امپراطور روس نگارداده بیاورد و صحت توانها را با امپراطور بیت هفتم شوال رکن الدوله وارد تبریز
گشت و سفر خسرو میرزا را بدانست و صورت حال را معروض درگاه شهریار داشت شاهنشاه ایران معادل
صد هزار تومان نقد که از بهر خرج سفر خسرو میرزا تسلیم میرزا بابای حامل و بر رکن الدوله سپرده تا محمل
به تبریز آورد و نایب السلطنه پیش سفر خسرو میرزا را فرموده سازد بر کی لایق از عطای تفلیس فرستاد آنگاه
خسرو میرزا از تفلیس راه پطرزبورغ گرفت و هم در آن وقت بیارال دالغورکی که از سرکرده امپراطور
به سفارت ایران مأمور بود و بیست و پنجم ذیحجه وارد تبریز گشت زیرا که چون قتل گریبایدوف معروض امپراطور
افتاد حسین او را مأمور ساخت که حقیقت ایجال را بداند و معروض برساند در آن وقت که وارد تبریز گشت
نایب السلطنه مقرر داشت که تا هنگام مراجعت خسرو میرزا از پطرزبورغ متوقف تبریز باشد آنگاه سفر
دار الخلافه کند و هفتم طهران کرد و شاهزاده رکن الدوله بیرون شنبه دوازدهم محرم سال یکهزار و دویست و چهل
پنج هجری از سفر مراجعت به دار الخلافه نمود و خواستاری کارداران روسیه را در ازای خون گریبایدوف حسن
معروض داشت که بعد از سفارت یکتن از شاهزادگان به پطرزبورغ بود و آن یک خسرو میرزا است
آمده دوم آنکه از میان آن داده عام عوام یکی را که شرارت معروف باشد در قتل ایلچی همراه او مردم
نام او بیشتر برآن را به قصاص بودند دیگر آنکه حاجی میرزا مسیح مجتهد که در میان علما از همه افزون در
شورش مردم تحریص داده از مملکت ایران بیرون شود لاجرم بعد از سفر کردن خسرو میرزا از صاحبقلی یکتن

یکی از روزها

پیشتر با ملک لاشی که کس از او و آن جوع غالب بود و تا صبح جوق آلوده از شهر فرار کرده و در راه آن بیچارگان کنار دریای
طهران است بر روی بر سمت مدت عنوان ظل سلطان گرفتار شد و بحکم شهریار با جمعی در میدان پیش سرای سلطنت
بمعرض هلاک و دمار رسیدند ما در کار حاجی میرزا آقاسی ساحتها متوقف بود که شاه را امروز بیدل او با
شریعت بیرون باشد حاجی محمد ابراهیم کلوامی خراسانی که فاضلی بحر بود معروض داشت که چون در توقف
حاجی میرزا آقاسی بر هم شدن دولت شیر است و بواسطه بود که در نوائی او دیگر باره بدها آمده و بسیار جوها
سخت کرد و سفر او و عتبات بدیا بوی تسبیح بیش خواهند و گناه مردم شهریار با پیدا از خاطر حضرت ساحة فرمود
که صلاح وقت محمد میرزا را بیرون ما تا ماجرا و عتبات عالیات بس چون حاجی میرزا آقاسی از حضرت پادشاه میرزا
خوش شد بعضی مردمان او را اعلام کردند که چون از دروازهٔ طهران بیرون شوی تو را خواهند کشت
و بر بوستان خواهند سپرد با چون کرباسدوز بود معقول است مدعی این سخنان را باور داشت و در ری چند
سفر کردن را صلاح ندید مطلبی که است با تمام کارداران دولت روزی که تمام سفر مسجد شده بارش فرود
و مردم شهر آگاه و داع بها داران کردند از شورش عوام از سخت بار بار بعد مردم شهر او و امی و افاضی مردم که
او انجمن شده غوغا برداشتند و این موسی آتش عصبیت شاه را بدیدن گرفت و هم آن بود که حکم تعلل عام
فرماید حاجی ابراهیم کلواسی میرزا آقاسی را دیدار کرد و از پس دو روی شکار را او را آگاه ساخت لاجرم میرزا آقاسی
بی آگهی جاهای عام ستم هنگام تا جامه و مکر کو را شهر بیرون شده و راه عتبات پیش داشت مردم چون
بیرون شدن او در دو اسبار غوغا بازنشستند و کارداران دولت چون این شورش مردم و غوغای دوم را
مشاهده کردند کار سرداران اعراب بتهاون ساد بیند با ما از جانب خراسان حاکم مرحوم حسن خان سردار
ایروان و برادرش حسن خان ساری اصلان خان از امی شد خواهش خراسان با ایشان طریق طاعت فرما
سرداری سپرده تا رضا قلی خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان چون در ایام فرمان امور خراسان بیشتر روز کار
و خیارا را صحت فرمان کرده بود سردار او فی و مکاتب شکایت حسن خان از بهر آنکه او را نرم کردن و سرور
کند با محمد خان قرائی که کرسی دولت و زادهٔ حضرت بود او است ملاطفت با رو داشت و محمد خان بیشتر
انجمن را اعمال کرفته با سردار زور دفع رضا قلی خان و دیگر بزرگان خراسان همداستان کشت رضا قلیخان
چون انجمن را انقرس کرد یکباره سر از اطاعت بر تافت و عصیان خویش را آشکار ساخت و ایشان هنگام ساری اصلان
باتفاق محمد خان قرائی و جیش سرار بن مردم سپاهی بدفع رضا قلیخان بیرون شد و با طاعت بود باحضرت
کاری بر مراد شوا است کرد دل بسیل مقصد مراجعت بحضرت اقدس فرمود لاجرم کار رضا قلی خان بالا گرفت
و در ارکان سوک سردار شوری بادید شد و بیم آن بود که رضا قلی خان سردار بر مشهد باحص گند و آن
بلده را سر دست کرد اسوف محمد خان قرائی مدتی کرده مدت و در خراسانِ مشهد لشکری از قرائی آورد
قلعهٔ ارک و بارهٔ مشهد را بدست سردار لاجرم سردار یکباره از کار رها باند و محمد خان در شهر ربق و فتق امور
پرداخت و او را بیکباره ارک در آمده سردار را در آن بیم کرد و قصه شهر حل و عقد امور زوالی حاجی
همکف و هموحی جواب گرفت علما و سادات شهر مشهد قصه بحضرت شهریار نکار کردند که محاوره محمد خان

ورود حاجی میرزا آقاسی بطهران

طغیان اهالی خراسان

قرائی در این بلده از مسافت نوای فیض ور است و دفع او از سرچشمه قدرت سردار بیرون و رضاقلی خان نیز
تا این بلا را از خود بگرداند و حیات محمدخان را بارتباهی و پسر خود میرزا رضای قرائی را بر سبیل حضرت شهریار
داشت و خواستار شد که یکی از شاهزادگان بحکومت مملکت خراسان مأمور گردد و با او سر در رکابش ملازمت
کند و شهر مشهد را از تصرف قرائی باز رساند شهریار تاجدار مسئول اهالی خراسان را اجابت مقرون داشته شاه
زاده احمد علی میرزا را بفرمانگذاری آن مملکت اختیار فرمود و میرزا موسی نایب گیلانی که مردی دانا بود بوزارت
او برگزیده شد روز سه شنبه ششم صفر در سنه یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری احمد علی میرزا راه خراسان برگرفت
و سپاهی از سواره و پیاده ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلی خان عرب میش مست که از پیش حاکم ترشیز بود و دو سه
سال محبوس در دار الخلافه میزیست بخواستاری شاهزاده تشریف حکومت ترشیز را در بر کرده رخصت
انصراف یافت مع الجمله شاهزاده دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی وارد چمن چناران گشت و رضاقلی خان
ایلخانی و محمد علی خان شادلو در آنجا حاضر حضرت شاهزاده شده و لایت نیشابور را بکارداران وی سپردند
و برای فتح قلعه مشهد و دفع قرائی بیست هزار سواره و پیاده انجمن کرده با شتر عزاده توپ رهسپار
گشتند و در تسخیر مشهد قبایل هزاره و تیموری نیز در رکاب شاهزاده ملازم شدند سید محمد خان
جلایر حاکم کلات که در شهر مشهد با محمد خان همداستان بود چون پشت و روی کار را نظاره کرد دست
از مرافقت محمد خان برتافت و بدرگاه شاهزاده شتافت و سیاد خان هزاره که حاکم جام و باخرز بود
از بهر آنکه کارداران دولت ایران را از خود دستاویز کند لشکری ساخته بنهب و غارت اراضی تربت حیدریه
بپرداخت محمد خان قرائی از همه جهت ابواب بلا را باز دید ناچار ارگ و شهر مشهد را بگذاشت و با مردم
خود راه تربت حیدریه برداشت و شاهزاده احمد علی میرزا هفتم شهر رجب در ارگ مشهد فرود شد
و خوانین خراسان و لشکرها را رخصت انصراف داد و از آنجا مصطفی قلیخان عرب را بحکومت ترشیز رخصت
داد و امیر علینقی خان عرب را که حکومت طبس داشت اجابت و استقلال او را بگماشت مصطفی قلی خان
چون بر مسند حکومت جای کرد کارداران آن محال را معزول کرد و عمال سابق خویش را بر سر کار آورد
مردم شهر ثقل این تغییر و تبدیل بر خویش نتوانستند نهاد لاجرم انجمن شده او را گرفتند و محبوس داشتند
و برادر دیگرش محمد تقی خان را از حکومت بر داشتند و کس بحضرت شاهزاده فرستاده صورت
حال باز نمودند و کارگذاران او حفظ رضا کردند و هم در این وقت بر حسب فرمان پادشاه حسینخان
سردار و ساری اصلان روانه دار الخلافه گشتند در میان راه حسین خان ساری اصلان چون از سوانح ای
ام اعمال داشت راضی نبود از اعیان درگاه نشد و از راه بگردید و در رستمات حالیا تا اختیار
مجاورت کرد و حسین خان سردار با اینکه قریب سی سال روزگار برده بود بحضرت شتافت
و دوری چند بر حکومت فزون و جهان خیال اصفهان پرداخت تا گاه وداع جهان گفت و هم در سال هزار
و دویست و چهل و چهار هجری روز دوشنبه نهم ذیحجه میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله بمرض سل و
دق در گذشت و منوچهر خان ایچ آقاسی باشی گرجی ملقب بمعتمد الدوله شد و منصب منشی الممالکی او بهره

تفویض حکومت خراسان بشاهزاده احمد علی میرزا

وفات میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله

میرزا ابوطالب میرزای ایلچی با تحف و هدایای بسیار به پیشکش شهریار تاجدار روانه ضمن در اطراف
دارالخلافه و سفیر سلطان فرمود و طلای و ماه و شمشیر طلا و اسبان در رکاب و در طهران مقرر و ده هزار تومان بود
گشت میرزا ابوالحسن الممالک روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الاول از طهران حرکت جهان مقرر و میرزا
محمد علی آقا میرزای سفیر کبیر روس الممالک تا محمد شاه مشیر الممالک گشت و در نیمه ربیع الثانی
شهریار تاجدار مراجعت بدارالخلافه فرمود و آسوده چون سفیر سفارت روس امور گذشت حکایت
مذکور شد امپراطور روس سفیر را تکریم کرد از خاک گذراند در نظر نوع اورا حشمت و مکانتی که در خور بود
راه گذاشت کوچ همراه و حکام هر بلد و نیکو سلوک با پیره شوند استقبال او همی کردند و پیشکش
کردند و تقبل و لا داشت را بکار گماران شاهزاده سفیر همراه همراه و جلوه و دیگر کار تا آمد
خود داشتند و در شهر مبارک از محل امپراطور کالسکه سلطانی از بهر سواری شاهزاده پیشکش نمودند و در نظر
نوع امپراطور روس تمام سرداران و سالاران و جمله سواره و پیاده که در دارالملک حاضر بودند
یکسر سک شاهزاده را پذیره کردند و از سواره و پیاده حرم مقدم مقدس بردند و شهر چنانکه امپراطور را
تربیت کشاده بودند شهر شاهزاده شاهزاده در سرای امپراطور فرود شده شکوه
و صرف جهان ساما امپراطور مجلس شاهزاده همی آمد و روز پنجشنبه بکار ...
در طرف مجلس همی جای داد که از علامتی از عزت و برتری بود و هر شب محفل عیش و طرب آراسته گردیدی
لهو و لعب پیرو آمد و دختران نوکیسه که بر سرو و پستان ماه آسمان تحفه بهادی از روی
روشنی برازنده شدند و حور تیر مژه بر آمدند در آن بساط آسمان بساط گشته از دل گریهای جوشکوار و بو خوش
سارهای و ساز و دست و پای کوبش و دل آشوبش در آمد امپراطور روسیه هم نیکو سلوک
پیوسته گاه گاه دست بکس از آن مهوشان گرفتی و با او رقص در میان مجلس و میرزا اکران
ساز شفقه کشور و در که کرد و شاهزاده بهادی عصمت نژادی شریف و داشت و خلوت و محل
فرود همی شد و دل تحفه و حال همی بست در حالی که سرای از رامش جدا و کالای او ملعب
فرا نسبی گرد امپراطور روسیه که با دختران رقاص بکر و مجلس بر سنا دار گرد چون بر شاهزاده گذشت
طلب فرمود که از طار و اهتمام پاره کساده کرفتی و صحن این محوره را بدرود و سعدی خسرو مرتو حشمت
امپراطور از رأی چراست و گفت من حضرت رهبر آن شدم که دو دولت بزرگ با هم بهت موافقت اهم
محالفت را زار باید هست موافقت در دوستی که بدر حضرت خاصه و ارم کوشش بر سر جام
هم دو دل مدارا و هم کار نکاه ... امپراطور را گفتار و کردار معروف یاران عزیز که هر کرا اصل
کرامت و ... خسرو میرزا آصف ... از اصل شاهنشاه ایران در دست از نظر امپراطور بگذرد
و در کار دولت روس ... کار ... و چون عهد صلح بسته گردد در سلوک بود
و دیگر در آن سورسلم کارداران روس شده بود امپراطور روسیه را دست بر آنکه از جون کرنا معروف
نام خسرو دیگر در آن زر را با پنج شاهزاده مدل گرد کرد و دیگر را پنج ساله سعادت بهادر ... و ...

بهر

حسب دیگر با شاهزاده فرستاد و محمد خان امیر نظام را بسیر عظیم بزرگ داشت و نوازش بیدا کاره فرمود
و دیگر همراهان را بسکینها دل داشت و رخصت انصراف داد و خسرو میرزا در سال یکهزار و دویست و چهل و چهار در
ستم رمضان وارد تبریز گشت مدت مسافرت او ده ماه و پانزده روز بود و بالجمله فایق عسر و مسافرت
در دار السلطنه در حضرت شاهنشاه معروض داشت و هم در این سال شاهزاده محمود میرزا را که از حکومت
لرستان چنانکه مذکور شد معزول گشت مدار دوری جدید حکومت نهاوند مامور شد شاهزاده همایون
متوقف دار الخلافه گشت مدار ورود محمود میرزا نهاوند بعضی از مردم لرستان که از حسام السلطنه محمد تقی میرزا
وحشتی در خاطر داشتند بر وی گرد آمدند و در کار لرستان فتنه انگیختند محمود میرزا را که با حسام السلطنه کمر
کین بسته بود در اغوای مردم لرستان همی روز بروز در پایان فتنه بزرگ پدید آمد و دیگر باره میان حسام السلطنه
و محمود میرزا کار بمقاتلت و مبارزت انجامید و حسام السلطنه ساز لشکر کرد و حسام السلطنه از قبایل باجلان و دراوند
و سکوند و بختیاری سپاهی بزرگ گرد کرده تاختن فرمود تا در فرسخی نهاوند براند و از سوی نهاوند دو سوار و چرل
و قسا و جمعی میل لشکری ساز شد و شاهزاده جهانشاه سردار سپاه آمد و باستقبال جنگ بیرون شد و
در دو فرسنگی نهاوند تلاقی فریقین افتاد و در اول حمله جهانشاه راه فرار برداشت و سپاه لرستان که با او از بعثت
آن مقاتله شکست پیوست و جهان برف کرد و خاک نهاوند عنان شوا ست تا که شیخ فرسنگ رساند
بسوی بروجرد و در بنه فرود شد و دیگر به نهاوند مراجعت کرد بالجمله شاهزاده محمود در نهاوند محصور
ست و شهریار تا مدد روی اصفهان جز فرود دیگر بار بدست شاهزاده همایون را حکومت نهاوند منسوب فرمود محمود
میرزا را در دار الخلافه طلب داشت مدار رسیدن همین میرزا نهاوند شاهزاده محمود از سفر دار الخلافه سر
بر تافت از هر آنکه در این مخاطره و تسویف روی آن ساری دولت را با حوس گشت حکومت نهاوند مستور کی
از بومدست گرد در این مخاطره تلی فسر بالی نام برآورد و بر آن رفت تا حسام السلطنه و شیخعلی میرزا او را طرح
هم کرمانروا دار الخلافه گسیل دارند امر وقت محمود میرزا و رضاشگر روئین در که در وسط شهر نهاوند است بناه کرده
متحصن گشت و همایون میرزا از یکی از دروازه‌های شهر در آمد و لشکر حسام السلطنه و شیخعلی میرزا برابر بروج
لشکر کرده و از طرفین گشاده و ابواب توپ و تفنگ مشغول شدند این حرب چهار ماه بر پای بود و چنانکه
این هنگام در نهاوند بود جهد کرد که محمود میرزا را از این کار تشنیع منع کرده معید بود و جمعی در میانه مقتول
گشت هم عاقبت نعره‌های محکم و برایی روکش شاهزاده محمود را نرم کردن کرد مردم در میان او و حسام السلطنه
میانجی داد و تا رحمت و محبت تمام از قلعه بر آمده روانه بروجرد گشت و در سال اول بود و در بدر و فرمان
حاکم همایون میرزا گشت و هم در این سال رکن الدوله از وزارت مملکت فارس معزول گشت چنانکه در سال
و احوال و اشغال او را مسرور صحیح داد لشکریان با اوطان خویش باز رسید و حکومت نهاوند
هزار و دویست و چهارده هجری چنانکه مذکور شد شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس گشت
در حسب فرمان شهریار بحکمرانی کشکسان و لشکرالله خان نیر میرزا اسد الله خان
لشکر کردی آنجا مسعود آمد و چون لشکر الله خان یعنی سال بود محمد زکی خان

برادر

عزل شاهزاده محمود میرزا [illegible]

عزل [illegible] حکومت فارس

برادر مهتر اسدالله خان برادر بخدمت شاهزاده گشت که در حضرت و غلام پیشخدمت باشد و تفنگچیان
نوری را بر نور سپه ... کرده و جمع ایشان در رکاب شاهزاده رهسپار گشتند و تفنگچیان نوری کارزار در فرید
در شیراز موصوف آمده و محمد زکی خان که مردی جری زبان و خوشخوی و گشاده دل بود در حضرت
شاهزاده بر مدارج اقتدار صاعد و مدار امور سپاه و مدیر درگاه و سردار سپاه شد و هیچ امری در مملکت فارس بی
رای و رویت او فیصل نمیگرفت چنانکه در رای فارس با استقلال او استقلال بود الغرض با او کار
وزارت سپاه او مفوض گشت و در کار جمع و خرج دولت آنجا دست آمد و هم بر زبان داران جواهر و زر بار افشار
رهاشوئی بسرای آورد و مصاحب شهریار تاجدار مفاخرت تمام حاصل کرد و چون در ایام دولت و دارالسلطنه جماعت
نوری و مردم شیراز قسمهای بزرگ بر خاسته بود و پیمان و رفت با یکدیگر ایستادند و چون هم برخاستند کار بیمار است
و معادات بنائی گذاشتند که اجماع هر دو طرف در یک بلد محال افتاد و شاهزاده حسینعلی میرزا اصلاح کار را در
اخراج جماعت نوری دانست و ایشان را از شیراز کوچ داده روانه دارالخلافه نمود و از این هنگام مردم
فارس با محمد زکی خان دشمن و دشمنی افزون گشت ناچار او را امراء و سپاه وزارت بر آورده واحد
مال و دیوانی و ... امور را میرزا محمد علی سررشته دار فارس مفوض داشت و از این هنگام آشفتگی
امور فارس گشت و مال دیوانی در عهده تعویق و تعطیل افتاد و از این هنگام شهریار تاجدار چنان صواب شمرد
که وزارت فارس را ... کند و کار آن مملکت را بر نهج نظام آورد پس سفر فارس را تصمیم عزم داده حسن
حاجی میرزا عبدالعظیم خان قزوینی غلام پیشخدمت ظل السلطان برادر فرمود و عبدالرحمان خان ... در انجام کرد
که با اعیان بر در شیراز حاضر درگاه گردد اگر در این کار شتاب نکرده مورد عتاب و خطاب خواهد بود و
حسینعلی خان معیرالممالک را با مور اصفهان داشت که با وزراء و کتب سلطانی مال دیوانی را از او جدا دارد و میرزا
یوسف پیشخدمت خاصه را که مردی دلیر است و لبیب و در راه است شهریار ... حضرت ظل السلطان بود دیگر با
فرستاد شاهزاده شجاع السلطنه از رکاب آورد و شاهزاده الله وردی میرزا را حکم فرستاد و همه مردم بیرون فرستاد
و عبد المحمد خان را تفنگچی نوائی ملازم رکاب ساخت و غلام حسن خان سپهدار را فرمان کرد که تا شهر ...
سرباز عراقی ... از پیش روی اصفهان کوچ دهد و شاهزاده علینقی میرزا رکن
الدوله را مأمور ... میرزا ... سرکشیکچی باشی و شاهزاده عبدالله میرزا و ... میرزای شجاع السلطنه و شاهزاده
... میرزا بهاء الدوله فرمانگذار ... اصفهان و ... میرزا محمدمهدی میرزا و ملک
آرج میرزا ملازم رکاب شدند و میرزا آقا خان نوری وزیر لشکر را فرمان کرد تا عرض سپاه داده محمد ولی خان
و محمد خان ... خان قراگزلو و محمد حسن خان ... با سوار جمعی ایشان ... کرد و ... حکم
... کوچ داد و میرزا عبدالله خان ... و عبدالله خان ... مصطفی قلی خان ... کال
جمیع ایشان ... کرد ... شهریار تاجدار ... امین الدوله در دار الخلافه موقوف باشد
و باتفاق ظل السلطان امور خراسان و طبرستان را نگران کرد و الله یارخان آصف الدوله سرباز ... خان
معتمدالدوله ایچ آقاسی و حاجی محمدخان دولوی قاجار و پسرش علی محمد خان و محمد صادق خان ... طالب

[illegible]

ومیرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه و محمد حسین خان سالار بار و محمد خان دولوی قاجار ایشیک آقاسی و محمود خان
نوری و رسائل ایشیک آقاسی میرزا شفیع ملازم رکاب شدند و اصفهان میرزا محمد تقی علی آبادی منشی الممالک میرزا تقی نوا اسحق
منشی خاصه میرزا احسان وقایع نگار و میرزا ابراهیم خان نوری میرزا اسمعیل گرکانی مستوفیان دیوان و میرزا
فضل الله منشی سال سابق را درک کرده و شهریار تاجدار یکشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی سال
هزار و دویست چهل و چهار هجری از دار الخلافه طهران بیرون رفته و راه قم را طی مسافت کرده دوم جمادی
الاخره وارد کاشان شد میرزا علی محمد خان پسر امین الدوله که حکومت کاشان داشت خدمتی سزا کرده
نظام الدوله ملتفت گشت و اعیان و اشراف کاشان مورد التفات والطاف آمدند و از آنجا موکب سلطانی
در حرکت آمده دهم جمادی الاخره وارد اصفهان شده باغ سعادت آباد لشکرگاه گشت و شاهزاده سلطان
محمد میرزا فرمانگذار اصفهان دقیقه از خدمت فرو نگذاشت بعد از شش روز از اصفهان کوچ داده غلام
حسین خان سپهدار با سپاه لشکر و توپخانه از پیش روانه شد و در قمشه اسحاق خان جام که از سوی ما در بیست
شهریار دولت تقبیل آستان نمود و از آنجا پادشاه راه شیراز گرفت شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس
با بزرگان اراضی با منزل شولستان آماده پذیره گردیده در بیست و ششم شهر رجب شهریار تاجدار وارد شیراز
شد که فرمانفرما فرمانفرما عرض شده بود و مروت شد و شاهزاده حسینعلی میرزا معادل دویست هزار تومان
زر مسکوک و دیگر اشیا نفیسه پیشکش نمود که در این وقت لشکر را ده روزه تقاول ضیافت کرد
آقا میر باقر دویست هزار تومان زر از رعایای فارس محسوب است و درکار مردم فارس بار بسته
سرا کرده و پیکت و مدرس را حراداد شجاع السلطنه نیز در شیراز حاضر حضرت گشت و بزرگان را تفصیل
شده سلطنت آورده و حساب خویش را پرداخته که در حسب فرمان محمد زکی خان نوری که از وزارت فارس
معزول بود بوزارت کرمان منصوب گشت و بزرگان شجاع السلطنه را برگرفتار تا عبد الرضا خان
یزدی که از حاضر شدن تعلل نموده سلطان یکمال تو میرزا ضیاء السلطنه طباطبائی مجتهد را با جمعی از برادران و بزرگان
را وکلان خویش و منتسبین در حضور شده سلطنت روانه درگاه نمود و بعد از ورود شفاعت میرزا سلیمان
عبد الرضا خان در حکومت یزد برقرار ماند و فرستادگان او رخصت انصراف یافتند آنگاه فرمانفرما را مورد
الطاف فرموده اعیان فارس را هر یک نوازشی جداگانه کرده میرزا محمد علی وزیر مشیر الملک لقب یافت و میرزا
علی اکبر کلانتر فارس پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی بقوام الملک ملقب گشت و در این وقت معروض افتاد
که یارال دالغورکی ایلچی دولت روسیه که متوقف تبریز بود تا بعد از مراجعت خسرو میرزا از مملکت روسیه
به درگاه آمده است با مکالمه که خسرو میرزا با سه مهماندار محمد حسین خان زنگنه و فرمان نایب السلطنه تا اصفهان
کوچ داده شهریار تاجدار میرزا مهدی ملک الکتاب را که در رکاب بود حمل امور ولیعهد و میرزا ایلچی کرد تا اصفهان
شده ایلچی را طرف طهران کوچ دهند از آن که بعد از ورود موکب پادشاهی همدان حاضر آستان باشد و هم
حکم رفت که نایب السلطنه خسرو میرزا ملازم رکاب ساخته در همدان به درگاه شوند و بعد از رحیل روز از
شیراز راه برگرفته طریق جره رستمان و لرستان پیش داشت و شاهزاده همین میرزای بهاء الدوله الفرمود

ماه

یاسه و آخر روز و جراره و صد ... دفعه را که حملی گران بود در گردنه از طریق اصفهان راه دارالخلافه سپرد شعله
قلیخان سپاهی لشکر جود ملازم رکاب شاهزاده گشت و علی حسن خان سپهدار را فرمود که تو بجانب بروجرد
باید راحل داده پاسبان عراق از راه قهلیان طی مسافت کند و در صفهان برکاب همایون شود و ساعتی
در روز جمعه یازدهم شعبان از شیراز کوچ داده میرزا منصور خان حاکم صفهان ذیل راه گشت وارد دست ارزل
بالا رزان برادار که رستم سلال سعادت که بر چشمه ساری رود پیاده رسید محال ابرکوه محال محمود و
در بوقت حلف آن روز هفت ... می شد با جاذار روی او بسیار بعد از بحر و رحرکت ... ارد و تا
شکرف مردم بر حمت عبور کرده دور از اهل قهلیان و شعب بوان که احاطت رده جهان شمرده می شد
جمعه روز ... سعد که در عراق کوی صعب است مگر آن آمد مار حصار در این منزل حون ... کام یاشر شکس
رسید و حوالی و ... سلطانی را عامر کرد ... شهریار را ... کل ... رفت و ... حلاوت ... عت
رجا ... رمان حضور چون آن علاقه های الوان ... سر ... خوشی ... دیگر گون شد و سحاب
امروز ... سلطانی را ... و ... کسی ... هم خان پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی که شرف
مصاهرت و ... طارت داشت هم از ... آن ... حون مردگان ... ها ... ود ...
حکم باسی اصفهانی جان است که سی در عهد ... شده ... چهل شخص کرده که طعام ... در منزل
سرای بهرام ... که آن ... معروف است آب ... کرده ... کار برده ... سالار
حسنعلی میرزا از منزل قهلیان رخصت انصراف حاصل کرد و شهریار ... سرای کوچ داد ... روز ...
سعادت رسلان ... ده ... ار ... لشکریان ... عبور کرده از آنجا از منزل
... آباد که ... ده سر آباد ... عام ... مسافت کرده ... کرد ... سپاهیان
در ظاهر شهر صفهان ... سپهدار ... آنجا ... از آنجا ... کوه ... شاه ... شاه ... بار
... یار ... ساوه و رحمت ... دروش ... و ... در آن منزل چون ... شهریار ... کردن ... گلپایگان
کرد آن ... نیشابور ... از ... شده ... رکاب ... شاهزاده حسام
السلطنه ... منزل کوه ... ساوه از ... شوشتر ... منزل ... و ... ساوه ... عالم ...
مرور آن منزل ... پیشکش ... آنجا ... سپهدار ... شوشتر سفر کرده ... لشکر
عراق را رخصت ... وطن ... شدن و ... آنگاه ... منزل کوه ساوه کوچ داده
در ارض ... بر ... دو ... مردمان که ... اسوار ... که در ... تاریخی نوشیروان عادل در آن
... خوش ... کرده ... را که ... و ... سرور ... در ... و محسوسان ...
تقریب ... فتحعلی شاه ... شهریار ... زاده شوشتر ... سال ...
که شاهزاده محمد علی میرزا ... شوشتر کرده ... حاصل ... تا ... آن ...
... و در عهد ... ناسخ التواریخ مرحوم ... محمد ... که شاهزاده
محمد علی میرزا کرده ... که شهریار ... شوشتر ... را ... محمد ... کرده ...

و پنجاه ذرع طول آن سد است و وسعت ذرع قطر سی ذرع ارتفاع دارد و آنا قصر آن که بر سبیل آب تعبیه
ذرع است چون بهر قرار آب بدست ذرع شود نا الخلد شاهنشاه بجشنه بار در پنجم رمضان از شوشتر سلده
در قول کوچ داد و بعد از سحر در آنجا بیرون شده بیست و پنجم رمضان در قصبه خرم آباد فیلی فرود شد
و در این ایام بیچوقت لشکر با سرداران سیلاب سحاب سالیس بود و جس بوری در خرم آباد افتاد

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و سیم هجری و عید کردن شاهنشاه ایران در خرم آباد فیلی

در سال یکهزار و دویست و چهل و سیم هجری چون دو ساعت و چهار ده دقیقه از روز یکشنبه بیست و پنجم رمضان برآمد
آفتاب بیت الشرف شد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار در خرم آباد فیلی جشن نوروزی بگذاشت و روز پنجم
عید نوروز از خرم آباد سر و سر دعبر کرد و از آنجا ملایر و دل فسر سود و در روز پنجم شوال وارد همدان گشت
و سالار دالغورکی ایلچی روسیه بمهمانداری میرزا مهدی ملک الکتاب و محمد حسین خان زنگنه وارد همدان گشت
و نایب السلطنه ناصر و میرزا ارباب رسید شاهنشاه دالغورکی را مامور بمواجب نوازش داشته فرمان
کرد تا آصف الدوله و علاخسین خان سپهدار و دیگر امرا و بزرگان درگاه او را بهر تشکیل ضیافت طلب
کردند و سحور رشته‌های کوناکون و سازور برگ بساط طرب و انواع لهو و لعب عظیم بزرگ داشتند آنگاه بتشریف
پادشاه و سالار کام شده رخصت مراجعت یافت و هیوقت چون میرزا محمد علیخان کاشی وزیر علی سلطان بالاتفاق
دوست ترازعیبان طهران حاضر درگاه شدند چون مراجعت بر حاکت بهادر و خواستار شدند که سی
سال برپاداشت که شهریار تاجدار جشن نوروزی در دارالخلافه طهران فرموده و امسال این بساط
شاهوار در خرم آباد گسترده شد در ازای آن روا باشد که شهریار تاجدار از بهر ییلاق در اراضی عراق توقف
نفرماید بلکه طریق دارالخلافه سپرد و مردم آن بلده را از زحمت انتظار برآورد لاجرم شاهنشاه نایب السلطنه را
فرمود تا در همدان متوقف شد، چند روز بعد از آن سپهر نگران بایستد و در عشر آخر شوال از همدان کوچ داد و
هشتم ذی قعده وارد دارالخلافه گشت و در این هنگام در مملکت خراسان صمد محمد خان جلایر حاکم کلات او
مدتی احمد علی میرزا پسر [illegible] باتفاق کریم خان زعفرانلو [illegible] سوار ترکمان اکر کرده از اراضی
چناران و رادکان را [illegible] و غارت [illegible] و رضاقلی [illegible] بیگلر خان چاپشلو راکه حکومت درجز
داشت هم با خود یار کرده با هوای والی خوارزم بر داخت [illegible] شده با جماعتی از
قبایل تکه و اوزبک [illegible] اراضی خراسان را [illegible] تا کار بر دولت برادر شاهزاده احمدعلی میرزا چون
این بدانست خوانین خراسان را حاضر درگاه [illegible] لشکری در مجوی فراهم کرده باستقبال جنگ تا چاپان
الا ان دشت تاختن کرده والی خوارزم چون این بشنید آنگه از رزم [illegible] پشت با جنگ داده ره دکی
سحیوق بهادر [illegible] احمد علی میرزا از اراضی پشت کوه که در تصرف صمد محمد خان بود تاختن برد و صمد محمد خان
روی بدره جزبهادر و با رضاقلی خان [illegible] شکست سلیمان آقای برادر رضا قلیخان چون از برادر خود ساکت
بود در قلعه محمد آباد [illegible] علی را با خود یار کرده در قلعه را استوار کرد صمد محمد خان
به قبایل چاپشلو هشتم شهر [illegible] در قلعه محمد آباد [illegible] یکی از قلعگیان خان [illegible]

شکست صمد خان و [illegible]

آکوی

واز آن سوی احمد علی میرزا در اراضی لشت کوه قلعهٔ بصیر را بقوت توپهای باره‌کوب مفتوح ساخت و فتح دیگر
قلاع که در سرحد ... و در سد قلعه کلات است سهل گشت بالجمله آن اراضی را بحیطهٔ فرمان کرده قبایل صحارا
حمله کوچ داده در اراضی استرآباد جای کرد چاکران جعفرقلی خان شادلو سر و تاره مشهد مقدس شد و حسن خان
فلج در ثمهٔ محرم در حضرت شهریار معروض افتاد و هم در این سال طلایهٔ ماه رمضان ما لاگر دست ارجا کران درگاه شاهنشاه
میرزا رکن الدوله بوری سوی درگذشت و فرزندش میرزا محمد تقی بجای او منصوب گشت و محمد حسن خان دولوی قاجار
وداع جهان گفت و پسرش محمد امین خان بجای او مستوفی باشی شد و هم در این سال سیم استاری مردم کرمانشاهان
دیگرباره شاهنشاه محمد حسین میرزای پسر شاهزاده محمد علی میرزا را بحکومت کرمانشاهان منصوب داشت و
پس از رسیدن محمد حسین میرزا آن اراضی مردم جور رسیده و از ستان قتل گرفتار لهاذا فرمودان گشت
فرمان محمد علی میرزا بوده و هم روی دل با فرزندان او داشتند روزی چند برگذشت که حکومت شاهزاده
محمد تقی میرزای حسام السلطنه در آن ممالکت لعرستان ... صلاح دانست چون زمام حکومت بدست
الحکومه و جانب کارکنان مکاتیب متعالیه گشودند و بمصالحه و مصاحبت پرداخت که محمد حسین میرزا از مردم کول
و دیگر مکه و کلهر سپاهی راست کرده با لشکر قلعه جمعیت آماده ساخت و شاهزاده بیست السلطنه مدافعه او را آهنگ لشکر
پرداخت این هنگام زمام بروجرد بروجرد بود و چون شاهزاده محمود بسر بحسب امر شاهنشاه در بروجرد بود –
بود مر او را با عمران حسام السلطنه از آن بلده بیرون شدن مکه بگشت شده ساداتی از بنیابت شاهزاده محمود در حضرت
شاهنشاه سپاهی کم و مکانی آرام با محمد حسین میرزا و دیگر شاهزادگان از این جمعیت لشکریمی نمیگو هم بالجمله حسام
السلطنه از جماعت گشتار و با لالان و سران و عمار احمدی و لشکر بدو جمعیت لشکری برآسم گرده با استعمال
محمد حسین میرزا با اراضی الشتر برفت و لشکرگاه در اسکرد و شاهزاده همسون خان گهنه دمدار لف تیر و مرو مک
محمد حسین میرزا رسول ... مود با در میانه سخن بصلاح گفت و رسم شادعید الا در میانه لشکر برد کارداران محمد حسین میرزا
معروض داشتند که شاهزاده همسون از تهران مدیجا شده که با راه اخر گوش و حد حسام السلطنه معاهده سحر
کردن با ایشان برد لامرم حسین میرزا کرده با همسون میرزا از اسی گذارش برسانند و دیگر باستان بردند و علا
رکاکش برادر سکرساحه سلاح و سلطه اسباب را اگر قمه ربا داده در را سو شاهزاده سمعلی میرزا که با محمد
حسن میرزا و شاهزاده محمود طریق موده و مصافات می سپرد فرصت بدست کرده از مردم لار و تو سرکان
که در تحت فرمان است لشکری احتشاد کرده و صالح دید که برطلادیه ساده داشند احمر سپد مرد با سپاهی گران
بر سر بروجرد آمد و نور محمد خان ... دولو برادر آصف الدوله که از قبل حسام السلطنه در بروجرد بود و حفظ و حراست
آن بلده مسابقان اسوار کرد و ابواب شهر را بربست تفنگچیان حلادت پیشه در برج و باره برکاشت و شمعلی میرزا
همچنانکه از کرد راه برسید توپهای رده کوب را بجانب شهر گشاده داد و لشکر او بسوی دروازه هر جنگ افکند
از بامداد تا فرو شدن آفتاب کار بر مکه برفت و در میانه میرزا حسن سراری در برسمعلی میرزا با گلولهٔ تفنگ زخمی
برد و از آن سوی با شتگاه آخر با حسام السلطنه بردند و از صوابدید آعرض را در لشکرگاه خود که بسمت حول
ساعات صدد ره ... ساحت گرفت و با ماعات اسب برآمد سمعلی میرزا آگاه شد و حکم داد لشکر برکراد

بیشه که در بیرون بلده بر جسر داشت درآمدند و عراده‌های توپ را بر فراز آن بیشه نصب کردند و سپاهیان از چپ
و راست رده شدند چون حسام السلطنه برسید بر توپخانه روی نهاد و به لشکر جنگجو که داشت حکم یورش داد
سپاه او چون شعلهٔ نیران راه فراز گرفتند و توپ لشکر شیخعلی میرزا را اصحاب نشیب یالی توانست بود تا حرم سپاه
حسام السلطنه صعود کردند و دلیرانه بر آن بیشه برآمدند مردم طابور در مدینه چون این دلیری بدیدند دگرگون شدند
در یک کرت یکباره هزیمت شدند و راه نشیب گرفتند مردان بختیاری و باجلان و سگوند از قفای ایشان تاختن
همی کردند و بسیار مرد و مرکب بخاک افکندند و میرزا اسمعیل خان کلیایی که ناظر شیخعلی میرزا بود در هزیمت آتش
و مل نشست و یکتن از مردم سگوند با گلولهٔ تفنگ او را مقتول ساخت اسب و سلاحش را برد و رحیم خان سگوند که مردی
دلیر بود از قفای شیخعلی میرزا بتاخت و در راه بدو نزدیک کرد و دست فرا برده گریبان شیخعلی میرزا را بگرفت تا او را
بزیر آرد شیخعلی میرزا چون این بدید سر برتافت و شمشیر بجانب رحیم خان حمله برد و رحیم خان از آهنگ او دست
از شیخعلی میرزا باز داشته باز پس نشست و شیخعلی میرزا اسیر بار و اسب بکنار برکرانه آقا سید مراد که یکی از سادات
بروجرد و از عشیرت آقا سید مهدی بحرالعلوم بود در رسید و ناظر سر شیخعلی میرزا را در میگذاشت تا چند تن از
بزرگان برسیدند و دستگیر گشت حسام السلطنه بفرمود تا ایشان را با جماعتی دیگرگون در زنجیر کرده از میان بازار بروجرد
تا سرگاه عبور دادند و سر بها دادند و چند تن که سر و جبلی تمام در آمده در دار الامانه خویش جای کرد و لشکریان
او به سوی آغروق و احمال و اثقال لشکرگاه شیخعلی میرزا را دست و غارت برگرفته مراتع و مساکن خویش شتافتند دیگرباره
حسام السلطنه فرمان کرد تا سه روز آن لشکر بر گشته و آتش نشستند و چهارده هزار تن عرض سپاه داده میر محمد
حسین میرزا از بروجرد بیرون شد و از آن سوی محمد حسین میرزا که بخدمت حشمت آباد در مفتوح ساخته نشیمن داشت بیرون
حرکت کرده از قلعه بیرون شد و سربازگیران و پیادگان را از شیر بدرد باز داشت و سواران را در فضای بیابان
جای کرد و خود در میان روی لشکر صف راست همی کرد و از هر دو سو ... همی شد تا روز هشتم محرم سال هزار
و دویست و چهل و شش هجری در بیرون خرم آباد تلاقی فریقین شد سواران بیرانوند و باجلان و بختیاری آن
سر جهانمردی و هم چنان حمله افکندند و از سوی محمد حسین میرزا سربازگیران و تفنگچیان کلهر در یکبار دهان تفنگها گشادند
و آن جماعت را دفع دادند دیگرباره سواران حسام السلطنه گرد هم برآمدند و بجهد تمام ... کرده حمله دیگر افکندند در این
نوبت سربازگیر گلوله باریدن گرفتند در این وقت نصرالله میرزا برادر محمد حسین میرزا که داماد حسام السلطنه بود در
لشکرگاه او نیز نسبت حسن ارتکاب با خود متفق کرده ... سر در یکبار شکست ... در لشکر حسام السلطنه
تمرد و خیانت افکند و ... سپاه او جمیعاً هم پشت شدند و در گرفتند ... حمله ... محمد حسین میرزا را
است فرود شد ... سپاه ... و از پیش روی سپاه ... نیز راست ... و لشکر ... و سگوند ... همی
... و آهنگ ... همی داد این نوبت چون سواران حسام السلطنه از ... شوکت ...
... داده و دیگر ... دادند و ... محمد حسین میرزا ... تا سواران ...
... بیرون ... و در قفای ... تاختند و ... سپاه ... و دستگیر ساختند
حسام السلطنه نیز با جماعتی طریق هزیمت گرفت و پای ... گذاشته با یکدو تن شهر بروجرد درآمد ... حکام

چون کارداران او را صحبتی مدارک شد دولت روسیه در امور و حفظ حدود و ثغور دستور رضایت بداد ان ورود
حاجی ملا اسدالله مجتهد بروجردی و ملا علی محمد نگارنده این کتاب مبارک را از شهر رسید و خبر سرور آورده
تا اراضی سرحد که در تحت فرمان ملازم حسن خان سردار بود و سلامت کوچ داد و مدار آنجا مسند و مدار السلطنه
سفر کردند الحمد ملک لرستان بر کارداران محمد حسین میرزا مسلم گشت و هم در آن سال جلال الدوله و محمد
علی خان برادرزاده آصف الدوله و در لشکر امور سرحدات حسنات قلعه لباب و شهر مشهد اشرف سالار آنجا
را به مشهد مقدس گشت و احکام مراجعت بار آورد کوچ آنجا داد و در میان میرزا علی عباس آقا و ساحی جماعی از کلاه
نگ ساعد و دوست بن از مصر بن رواد را مانع نکند راه سند و ما لعد بن خوانان و در بان را اسیر کرد اول
و افغان ایشان را بر و اشتر راه و شب بر کرفته شد و در سار معادل یکصد هزار تومان اول محمد علی خان بعارت
رفت و خود سر اسیر شد چون احمد در حضرت پادشاه معروض افتاد و رضا قلی خان زعفرانلو حاکم خوسان را
مسرور کرد که محمد علی خان را از بر کابان مکه بار رسانند رضا قلی خان خان رسید که در جنبش لشکر دور ساشد
که چون محمد علی خان در سار بر رسول کس سار رکاب فرستاد و ما او را در وحشت ابراهیم خان امیر را که هم با هر
برده بود بر هزار تومان رسکوک جریده روانه دارالسلطنه داشت و شهریار با خداوند او را صواب درک
و سار داد و آنجاه حاجی اسمعیل خان شاملی را با جماعی از لشکر بکفر بر کابان مأمور خراسان فرمود و حاجی اسمعیل
خان بر عرض گشته در نجم الی مشهد مقدس رود خان کرد و هم در آن هنگام منوچهر خان افشار والی سمنه و عبدالرحمن
عبدالرحیم یوزباشی خود را روانه درگاه شاهنشاه نمود با پیشکش او را اکید را اسد و معروض داشت که اگر یکی از
شاهزادگان بدین اراضی مأمور شود در ایی در رکاب دوره دهم و ممالکت ماوراءالنهر بلده بلخ را مفتوح ساخته
کارداران حضرت پادشاه فرستاده او را عطوفتی مبذول کرده رخصت انصراف داد و هم در آن سال بهرام خان
ولد سیاوش خان برادرزاده که حکومت جام و باخرز داشت سفر عزیمت کرد که پراکنده کاران اهل الوس خود را فراهم کند
مردی از هزاره که با پدرش از روی خواهی بود فرصتی بدست کرده او را مقتول نمود و محمد خان قرائی دفع او را
عزیمت شمرده با مردم خویش اراضی جام و باخرز را مأخذ معموریت آقا خان شهزادگان بهرام خان را با حاجی
بن اعراب شان معمول ساخت و آن مملکت را تحت فرمان کرد و هم در آن سال حاکم کور شد حسنعلی خان
خواجه سرا از کاظمیان سفر درگاه آمد و ارشاهنشاه منشور بلاطف گرفته سفر سند کرد و در بر دو میرزا علیخان را بسند
خود را سفرا ایران نام نهاد و در مدکور بود که کارداران ایران در سفر کابل عصم جزم داده آمد و در سامانه که شاه
پیکران ما را اراضی با خشنکند و معلوم هست که ملک سند هم از مرز ایشان مصون نماند و الی سند هم
سند و میرزا احمد علی سفارتی را با حدیث دیگر سفارت ایران بر کاشت و سر بحر فصل و سنی با ما رسیج کسمر
رسم لشکری اعادت داشت میرزا احمد علی از طریق بلوچستان طریق سند و عباس کرد و حسنعلی خان خواجه سرا از راه
بحر به سند بمسقط آمده دارالخلافه طریق دارالخلافه گرفت و دو باقیل از رسولان سند به درگاه آمد میرزا احمد علی
بار دهم ربیع الآخر وارد طهران شد و قبل سده سلطنت کرده پیشکش خود در امروز اشت و خود بسیار
رعایت و حمایت گشت که از آسیب زحمت شکر پادشاه کشمیر ملک سند محفوظ باشد شاهنشاه او را حسب

و معادل این مبلغ را نیز از دیوان در وجه میرزا محمد علی عطا فرمود و نظرعلی خان قاجار قزوینی نایب ایشیک آقاسی را سفارت
سند مأمور ساخته و جامه لایق با یک قبضه شمشیر برای خلعت امیر مرادعلی خان او روان داشت و در عشر آخر جمادی الآخره
او را با تفاق میرزا محمد علی گسیل سند فرمود و هم در این سال عبدالرضا خان حاکم یزد با شفیع خان حاکم طوکت را در
که در مملکت کرمان است پیوند خویشاوندی محکم نمود و او را از فرمان برداری شجاع السلطنه فرمانگذار کرمان باز داشت
شجاع السلطنه رخصت شده از خاقان کرمان لشکری کرد و بر سر یزد تاخته آن بلده را بمحاصره انداخت و تیمور
میرزای حسام السلطنه برادر فرمانفرمای فارس را که آن وقت در آباده سورمق متوقف بود هم بر دیک خویش طلب
نمود تا در تسخیر قلعه معاون باشد و چون بی اجازت کارداران دولت این مسارعت کرد شهریار تاجدار ایشان
که اکراد را از محاصره یزد منع فرمایند از برای آن که در مملکت کرمان وقعی و مکانتی نماند لاجرم سیف الدوله میرزا
پسر ظل السلطان را بحکومت یزد مأمور فرستاده باشد که بعد از ورود او شجاع السلطنه دست از محاصره
بازدارد و طریق کرمان سپارد بعد از ورود سیف الدوله میرزا در یزد شجاع السلطنه را در حصار دادن آن بلده
ابرام مبادرت شد و مدت یک ماه این کار بدراز کشید و گاه عبدالرضا خان دست آویز است که حکومت یزد
با ظل السلطان مخصوص باقی و اینک فرزند او سیف الدوله میرزا از پی صدور حکمرانی متکی است لشکری فراهم کرده
از دروازه بیرون میشتافت و با سپاه شجاع السلطنه رزم میداد و در این مدت محمد زکی خان نوری در یزد
شاهزاده مریض شده وداع زندگانی گفت و محمد کاظم خان سوادکوهی که مردی جلادت پیشه بود بزخم گلوله
مردم عبدالرضا خان در گذشت در پایان امر شاهنشاه فرمان کرد که نایب السلطنه را برای نظم خراسان مأمور
خواهیم داشت نیکو آنست که نخست قلعه یزد را بگشاید آنگاه جانب خراسان شود چون این منشور به نایب السلطنه
رسید با ده هزار تن سوار و پیاده و پنج عراده توپ از راه اردبیل بیرون شده با ترکمان مصاحبت وارد آسیا
ولیعهد ثانی محمد میرزا را با سپاه روی تو به دارالسلطنه روانه ... قسم فرمود و خود با میرزا ابوالقاسم قائم مقام
و معدودی از رجال رکاب در دوازدهم شعبان وارد دارالخلافه طهران گشت شاهنشاه بفرمود که نخست قلعه
یزد را مفتوح سازد و عبدالرضا خان را اسیر کند آنگاه شجاع السلطنه را که بی اجازت کارداران دولت به
محاصره اقدام نمود ... برکنار دارد پس بسوی خراسان شود لاجرم نایب السلطنه بیست و چهارم شعبان
از دارالخلافه بیرون شده راه یزد برگرفت و چون در منزل عقدا رسید عبدالرضا خان با تمامت خویشاوندان
تابع و کس بحضرت شتافته و از در ضراعت بخاک سود ... و چون شجاع السلطنه خبر ورود نایب السلطنه را در
عقدا استماع نمود تیولی مردم خود را برداشته راه کرمان برگرفت و نایب السلطنه بشهر یزد در آمده کار آن
بلده را نظم کرد و سیف الدوله میرزا را همچنان در حکومت باز گذاشت و چون بعلت امتداد محاصره علفه و
آذوقه اندک بود بعد از سه چهار روز روانه کرمان شد شجاع السلطنه چون این بدانست حسین قلی خان ... خود
هلاکو میرزا را تا دو منزل استقبال بیرون فرستاد و چون راه نزدیک شد خود پذیره کرد و بخدمات ضیافت
پرداخت و چون شهریار تاجدار آقا محمد کرمانی پیشخدمت را با حضار شجاع السلطنه گسیل فرموده بود هم نایب السلطنه
فرموده بود که شجاع السلطنه از آن جسارت که در حصار دادن یزد کرده پشیمان گشته و در حاضر شدن

آمدن شجاع السلطنه بر یزد

فوت زکی خان نوری

فوت کاظم خان

عزیمت نایب السلطنه بیزد

بندگان معاهدی ورود نا ساعدی کرد دلا حرم نایب السلطنه عزم مود با مکتوب ... را او با کناسان کشت محمد
زمان خان دولوی قاجار را با دویست سوار ملازم رکاب وساخت او با دار الخلافه کوچ داد و هم از ...
میرحسن خان پسر مصطفی خان طالش که در معامله با روسیه با شمس العابدین بیگ موافقه بود و در آغ ... بندگان که
و آن میرحسن خان چنان افتاد که بعد از مصالحه دولتین ایران و روس سردار ... یرمولوف شماتت با ... که
حکومت طالش ازدست بگردد چون از شرایط عهد نامه بود که از نشاجیان ... اگر کسی فرار کرده به دولت
روس پناه برد و ناار ... ایران آمد او را باز پس دهند نایب السلطنه حسب فرمان شاهنشاه کس بنزد یرمولوف
فرستاده میرحسن خان را طلب کرد و یرمولوف موافق او را روانه نمود و نایب السلطنه میرحسن خان را بدست محمد
علی بیگ سعدلو حاکم حلی ... بسپرد و فرمان کرد که حالش ... قرار شد ... بعد از سفر نایب السلطنه بطرف عراق
در دو میرحسن خان فرصت بدست کرده از چنگ ... طالش گریخت و در آنجا لشکری فراهم کرد و ... اراضی ...
ارکوان ... سردار روس چند تن مردانه داد و ایشان را شکست داد ... اراضی را باز فرمان کرد حول
آنچه یرمولوف رسید کارداران دولت ایران بدو گفتند اگر میرحسن خان با جانب ... و گناه کار
هر دو دولت است با لشکری دفع او ... رزم شما ... آنجاست ... لا حرم نایب السلطنه افواج
سپاهی ... طالش فرستاد و یرمولوف سر لشکری مامور کرد و میرحسن خان ... بجا ...
... گیلان گریخت و از آنجا سفر ... کرده و بدار الخلافه طهران آمد یرمولوف ...
... میرحسن خان از طهران بیرون شود ... کارداران ایران ...
... میرحسن خان ... ... و هم در این سال دیگر باره
محمد خان قرائی و ملک خوشنحان برادر محمد خان ... حاکم کلات ... بوده ...
... بر سال ... و ملک خوشنحان ...
مورد ... و سردار ... ترکمانان ... و ترکمانان ... و غارت
خراسان ... احمد علی میرزا چون ... لشکری انجمن کرده با ... ... کرد
در پل خاتون ... ترکمانان دوچار شده آن جماعت را هزیمت کرد و جمعی را اسیر و گروهی را
عرصه شمشیر ساخت و در میانه رسولی را که خوانین خوار ... محمد خان ... ساخته بود ... محمد علی
میرزا ... رواند ... و ... بوده ... و آن ... حضرت شاهزاده
... و ... ترکمانان ... حضرت شاهزاده روانه فرمود تا اظهار
... پیشکشی لایق ... ملک خوشنحان و محمد
خان قرائی ... شاهزاده ... حضرت شهریار ...
... و شاهنشاه ایران ... ششم ... طهران ... عبور کرده ... کوچ کوچ
... شاهزاده حسام السلطنه و شیخعلی میرزا و محمد حسن میرزا ... ... حضرت
پیوسته ... سپهدار ... شاه و ... ... در کنار

[illegible] (side note in the left margin, written sideways)

[illegible] (side note in the left margin, written sideways)

و علوفه آورده بساط وجود نهادی بگرد بعد از چهارده روز که لشکرها در آن اراضی انجمن شدند شهریار تاجدار شاهزادگان
رخصت انصراف داده از آنجا راه برگرفت و از طریق گلپایگان و خوانسار طی مسافت فرموده یکشنبه غرهٔ شهر
محرم سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری در چمن قمشه که از اراضی چهار محال است فرود شد و از آنجا عبدالله
خان امین الدوله را به جهت ربع حساب مملکت فارس روانهٔ شیراز فرمود و او در قمشه با شاهزاده حسینعلی میرزا
فرمانفرمای فارس که به قصد تقبیل سدهٔ سلطنت می‌شتافت بازخورد و شاهزاده را به جانب فارس مراجعت
داد و شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله با اعیان اصفهان به درگاه شاهنشاه آمده پیشکش لایق
حسن داشتند در این هنگام که نایب السلطنه از کرمان بپیوست حضرت کرد حسین خان سردار ایروان را حکومت
چهار محال و نظم قبایل بختیاری برگماشت و در اول شهر صفر از آن اراضی سفر کرده در چمن سبکساران لشکرگاه
کرد و هم در آن لشکرگاه توقف فرمود در این هنگام از عرض میرزا … پسر حسینعلی میرزا شجاع السلطنه که سالها در
سرداری حکومت داراب اگرچه مردی سالخورده … بود اما به تمرد ملکزادگی و بسکر جوانی کردارهای ناپسند داشت
از نهب و غارت تجار و … زبان … که مردم سردار … کارگزاران او
… آمده بودند و … سردار اصفهان آمد و از آنجا … طریق حضرت گرفت و از بیم
عتاب و عقاب شاه در باره سلطانی … و شفاعت … به درگاه … معفو گشت آنگاه اردوی
سلطانی حرکت کرده سرچشمهٔ آب زنده رود را … رکاب … قریهٔ ده کرد لشکرگاه
گشت و نایب السلطنه چون از فرمان احضار یافت فرزند خود خسرو میرزا و یوسف خان گرجی امیر توپخانه خود را در کرمان
گذاشت و سلیمان خان گیلانی سرهنگ را با فوج شقاقی در رکاب ملازم خدمت سیف الدوله میرزا … و خود
با سه فوج سرباز و شش عراده توپ غرهٔ شهر ربیع الثانی در قریهٔ ده کرد به حضرت رکاب … و یک قبضه شمشیر مرصع
به لآلی و جواهر به تشریف یافت و شهریار … بیست هزار تومان زر مسکوک برای نظم خراسان عطا کرد و
ده هزار تومان … توقف و … دستور شد که فرزند نایب السلطنه فریدون میرزا
… در آذربایجان حکمران شد و محمد خان زنگنه امیر نظام و میرزا … قائم مقام ملازم
خدمت او باشند و نایب السلطنه خود از رود جیحون تا کنار آب اترک را که از ممالک شرقی ایران است منظم کند
پس نایب السلطنه فرمانگذاری کرمان را به نام سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان منشور گرفت و خود فرمان کرد که
خسرو میرزا و یوسف خان امیر توپخانه با لشکر کرمان به یزد کوچ دهند و از آنجا از طریق طبس راه خراسان
گیرند و حسینعلی خان و … خان … که از قتل … مشغول بودند … ملتزم رکاب
ساخته از راه اصفهان و کاشان آهنگ خراسان بودند و علیخان پسر عبدالرضا خان یزدی را با اهل و عشیرت
عبدالرضا خان برسم گروگان روانهٔ آذربایجان فرمود بعد از بیرون شدن نایب السلطنه شهریار تاجدار
از قریهٔ ده کرد کوچ داده … توقف فرمود و هم از آنجا بیرون شده دوشنبه دوازدهم
ربیع الثانی وارد اصفهان گشت اما در این ایام که نایب السلطنه حاضر حضرت پادشاه بود عبدالرضا خان یزدی
و شفیع خان که مردم یزد را در گریبان بودند چون در طغیان و عصیان همداستان … اتفاق کرد

ذکر ترجمه

برحسب فرمان در کرمان جای داشتند که بکر را دمار کرده دیگر باره در مخالفت دولت مواضعه نهادند
و از پیر دختر و پسر او فرار کرده عبدالرضا خان در قلعهٔ بافق جای کرد و شفیع خان قلعه را در دربند
نایب السلطنه در سر اول همه انجمن شدند و فرمان کرد تا از کرمان یوسف خان گرجی با سرباز و توپخانه سفر
قلعه را در شتاب و سلیمان خان گیلانی که با فوج شقاقی متوقف یزد بود در سر بافق باشد برد الحکم یوسف خان
حکم یورش و ضرب گلوله توپ در سه ساعت قلعه را در فتح کرده شفیع خان را با دو پسر برحسب امر
روانه اردوی پدر داشت و عبدالرضا خان در همین که سربازان یورش قلعهٔ بافق بستادند با چند سوار از اعجام خود
بیابان طبس و بابان کرمنت در عشر آخر ربیع الثانی در اصفهان این قصه معروض درگاه افتاد و شاهنشاه یوسف خان
و سلیمان خان را با شمشیر مرصع و جامه گرانبها خلعت کرده هم در این وقت رعیت ملایر و تویسرکان از شاهزاده
شیخعلی میرزا بشوریدند و دست آن نداشت که آن فتنه بر جای بنشانند ناچار با چند تن از فرزندان خود
راه بر گرفته در اصفهان حاضر درگاه شد و فریاد مردم ملایر از بدی کارداران او و پسر کوچک او بدان
درگاه رسید و چنین گفته شد شاهزاده چندان بعد مردم لوط را از جود فرض دانسته که شیخ الاسلام و نایب الصدر
ملایر را که سن کهولت سپرده اند بسی پسران در سرای خویش آورده و با ایشان در آویخته و در آمیخته و
گاه دست طلب بدامان مردی محترم زده و بد ... را از روی کشوف خواسته و سر مکتوم را از او معلوم
داشته و بخاطر خویش از هر یک تفصیل داده از ... سپرده و ... مکرم ... اعظم رسید و دیگر
دیگر در بر روی ... و ... در هوای دختر ... شاه ... و این سخن از آن در گذشت که دیگر
مردی جهانگرد که در کار خلق و هر یک فرود بحضرت شاهزاده آمد و معروض داشت که قاتل حرام است
در تحت حکومت من باشند اینک دختر پادشاه ... و الارقام روشن ... شده است اینک
چون ... آفتاب روی ... است ... که اگر با او هم بستر شوی ... و سرکار ... او
پرداری سلطنت ... را باور است که شاهزاده این سخن را باور داشت و ... و صل پری و سلطنت
روی زمین ... و آن مرد ... و ... های ... که گاه در برابر دست کش
کرده ... و ... طلب ... کرد ... حکم داد تا ... که از ...
او ... از ... کرد ... الات ... و جواهر ... و ... شاهوار
در سرای شیخعلی میرزا ... حمل داده ... شاهزاده ...
... و ... چون شب ... آمد ... که دختر پری ...
پس ... که ... شود ... سوی ...
کرده ساخته ... عطر آموخته است چون شاهزاده کار
... کرد ... در سرای ... شده ... خورد و ...
... شاه ... سلطنت ... چون ... ساعت ... سپری شود ...
... و ... سر ... درواق ... و ... و جواهر ... بر گرفت و با

وبا کسی بدرم خود و دیگر اسباب حمل داد از پس و با دستی گرفت و شاهزاده که در دست او راه انتظار بهر شقی
سالی برادر میرفت چون ساعت بهجت رسید وکس بطلب دیانه فیحی اصطرلاب بر دست آن گاه
برجاسه بنشست روان آمد و چند گز مدار داد و جواب سید میوالی بر دلش در رفت و صورت حال را
باز نبست ذهاب کسان مردم خویش را طلب کرد و از هر جانب که راه هیچ طرفی میدانست صد سوار بسر دو
درسیاد و چندانکه در دو سال و سیاهقند شان او را نیافتند مع القصه بعد از استماع کلمات دادخواهان شاهنشاه
میوالی جلال محیی ... سپهدار را فرمان کرد که محال تویسرکان و ملایر را تحت فرمان خویش بدارد تا در میان
شاهزاده و دادخواهان باز رسی بسر فرماید آن گاه میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را مامور فرمود تا برفت و از
ارتفاع سال دیوانی حکومت شیخعلی میرزا در ملایر آگهی حاصل کرده بطهران بتاز ارتفاع آن اراضی را ماخوذ کوچ
داده بدرگاه آورد و اجماعت یکسره با شاهزاده کار بموافقت داشتند و جمعی دیگر از در مخالفت بودند شهریار
تاجدار فرمود تا کار را بقاعدت بر قانون شریعت فیصل دهیم و حکم داد تا ایشان را جمیع کرده باصفهان شوند در
محضر حاجی سید محمد باقر رشتی گیلانی که قدوه مجتهدین و افضل فضلای ایران زمین بود حاضر شوند و علی سحر کسید
شاهزاده بعدم امانت و صراعت مشرف و حمیر کسر رعیت را از دست بهاد و روی دل مردم را با خویش
کرده سیم حکم استخاره فرمانگذاری و واجب قاد الاحرام حاجی سید محمد باقر صورت حال را نکاردوار آن رتبت
مرقوم داشت و شهریار تاجدار دیگر باره شیخعلی میرزا را تشریف حکومت داد و میرزا بهاء الدین بهائی را
با او همراه کرد تا اگر بر مردم جوری کسید بعرض رساند و هم فرمود تا حاجی سید محمد باقر ملا احمد جرمیانی را
از قتل خود متوقف ملایر فرمود تا امور آن اراضی بمیزان شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله صورت
پذیر گردد هم در این وقت شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله فرمانگذار همدان و دهقان دحوار و حدیق پنج
تن از صعالیک بلوچ و پاره ... سره سرار آنجماعت که طاری مال ... در حدود حدیق گرفته بود بدرگاه دیوانی
مملکت فارس بست آمد بلوچ خوار که حمل رعیت را سیاست فرمود و حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس را
رخصت انصراف داد و پسران شجاع السلطنه هلاکو میرزا و ارغون میرزا و آقاخان میرزا و اوکتای قاآن
میرزا ملازم رکاب شاه فرمود و شب بیست و هشتم جمادی الاولی از اصفهان کوچ داده از راه نطنز و قم طی مسافت فرمود
و یکشنبه غره جمادی الآخره وارد طهران گشت این هنگام شاهزاده ملک آرا حاکم مازندران و یحیی میرزا حاکم
گیلان از بیم بلای طاعون فرار کرده متوقف طهران بودند در خاک گیلان از صد هزار تن افزون مرض
طاعون درگذشت و این بلا در بیشتر بلاد ایران سرایت کرد چنانکه سال دیگر اسپاهان همدان و نهاوند
بروجرد و آذربایجان سایر بود و یکسره مردم را از میان برداشت از طهران ربانی امداد کرده و یزد
و اصفهان و کاشان و قم محفوظ ماند آقا بابت السلطنه چنانکه بشرح رفت از دار الاصفهان
و کاشان طی مسافت کرده در اراضی ورامین سه روزه توقف فرمود و لشکر
سمنانی و دامغانی و سواره اوصانلو و خوار ... فرمان ملازمت رکاب داد و تا بلده سمنان
براند و سرور خود قهرمان میرزا را بحکومت آن بلده نصب کرد و محمد رضا خان قسرا نامی

[illegible]

[illegible]

سوزارت را درکشید و تسخیر قلعهٔ سلطان میدان را که در تحت حکومت رضاقلی خان زعفرانلو بود تصمیم
حزم داد و اسرداران بیرون شدند و کنار قلعهٔ سلطان میدان لشکرگاه کرد و محمدحسن خان زنگنه را
که در حضرتش ایشک آقاسی بود نزدیک رضاقلیخان فرستاد و پیام داد که چون برق راه حضرت سپرد
و اگرنه خاک خوشان و عشرت آباد را خواهد رفت و حکم رفت که قلعهٔ سلطان میدان را سرباران لشکر بپوشت
یورش برند وکمر بند آسمعیل بیک شیدانی که با فوجی شمخالی از نسل رضاقلی ان نگاهبان قلعه بود تا سه روزه جهل بهادر
در رضاقلی سرآگهی داد و او میرزا احمد رضا معتمد خود را بکسل درگاه نمود و خواستار شد که میرزا ابوالقاسم قائم
مقام بخوشان شده او را طمأنینت خاطر سازد نایب السلطنه معروض داشت قائم مقام با شاهزاده میرزا موسی رشتی که در
خراسان وزارت محمدعلی میرزا داشت بخوشان شده و با رضاقلی از چند روز سخن کردند هم عاقبت رضا
قلیخان کار بر این نهاد که زن و فرزند بگروگان دهم و لشکری که در تحت فرمان دارم در سفر هرات و خوارزم ملازم
رکاب سازم شرط آنکه میرزا را خوشان بیرون طلب کنند و از حاضر شدن بحضرت معفو دارند و
کس فرستاد و چهارشنبه نهم رجب قلعهٔ سلطان میدان را بضبط کارداران نایب السلطنه داد و روز دیگر
سرخود حسنعلی خان را با شاهزاده جعفرقلیخان پسر تحفعلی خان با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاد و پسران آن سلسلهٔ محمد
آباد را بسر موقوف کرد و نایب السلطنه آن قلعه را بمیرزا موسی رشتی بسور رجال اعطا فرمود آنگاه محمدجعفرخان
با حاجی ملو را با کمند نفر سرباز بحفظ قلعهٔ سلطان میدان گذاشت و راه مشهد مقدس برداشت محمد رحیم خان
قاجار دولو را حکومت نیشابور داد و خود روز پنجشنبه هفدهم رجب وارد شهر مشهد گشت شاهزاده خان خوی
جورشاهی و ابراهیم خان کیوانلو و رستم خان چوله و محمدخان نعاری از پس یکدیگر بتقبیل حضرت موسعد و ملک
خوشحال ملاز حاکم کلات چیب دوم رجب بدرگاه آمد و نایب السلطنه او را باستمالت خوش مأمور داشت
و خوان خوارزم را پیام داد که اگر امنی خواهی اسرای خراسان و سایر بلاد ایران را گسیل سازی و اگر نه سر
خاک میپاشی ملک خوشحال چون بکلات آمد مریض شد و از مدت سعادت نیابد و سرشار او محمد
علی میرزا چون مأمور بسفر دار الخلافه بود از خراسان کوچ داده پنجشنبه سیزدهم رمضان وارد طهران گشت
و از آنسوی خسرو میرزا حسب فرمان بلشکرگاه کرمان سرد کوچ داد و از آنجا طی مسافت کرده در سلخ
شعبان وارد طبس گشت و میر حسن خان در مهمانداری شکوه همی کرد و هم از آنجا خسرو میرزا بفرمان نایب
السلطنه آهنگ یزد نمود از بهر آنکه محمد ولی خان عرب مش مست که حکومت یزد داشت در تحصیل
سدهٔ نایب السلطنه کار بر سوء ظن خاطر نمیگذاشت لاجرم خسرو میرزا از طبس بر لشکر تحیی ولانوئی و رنگوئی را
ملتزم رکاب ساخته هشتم رمضان در ارض یزد در ظاهر قلعهٔ سلطان آباد لشکرگاه کرد محمدخان
با چهار هزار تن مردم خود از یزد بیرون آمد که صبح سفر کرد با اگر خسرو میرزا بر قلعهٔ سلطان آباد حمله شود در
حضرت والی هابیر شکوه همی کنند و اگر کار دیگرگون شود حال دیگرگون کنند نایب السلطنه بگوش خاطر آورد
نفرتس فرمود و کس بدو فرستاد و حکم داد که سوای طریق ... که بار امید ... لاجرم
محمدخان از مسافت و از آنسوی خسرو میرزا قلعهٔ سلطان آباد را در احصار داد و محمدتقی خان با مردم خود

فتح قلعهٔ سلطان میدان

آمدن خسرو میرزا به یزد

کرد

گرفتار میان قلعه بیرون شده گریز کرده هزیمت گشت این وقت میر علیقلی خان حاکم طبس که هم از عرب
بود آتش طلب برزد و به درون قلعه رفت و محمد تقی خان ابراهیم را امید داده نزدیک خسرو میرزا آورد و
حسنعلی خان برادر محمد تقی خان که محصور در قلعه بود همچنان طریق طغیان گرفت و در روی لشکر شاهزاده دروازه
ارده کار را دلیر بود از نشستن خسرو میرزا را آتش غضب زبانه کشید و حکم یورش داد و یوسف خان امیر
توپخانه و سرداران جلادت طراز از چهار سوی لشکر را پیش بردند و سقف حصار را از صدمت گلوله ریزه ریزه دادند دهان
توپ و تفنگ جهان را قیرگون ساختند در زمانی اندک چنان کار بر قلعگیان سخت شد که دست و تیر دل
حسنعلی خان را تصمیم عزم داده بود آمیخته بر الفرس نمود و پدر بکت اتفاق علما و اعیان شهر تیغ و کفن از
گردن در آویخت و روی به درگاه شاهزاده بر روی خاک سود و هشتم در آنروز که هیجدهم رمضان بود علی
اصغرخان عجم بسطام را با فوجی از لشکر حفظ و حراست برج و باروی آن قلعه برگماشت و خبر این فتح روز عید
فطر در طهران معروض درگاه شاهنشاه افتاد و الحمد بعد از فتح سلطان آباد خسرو میرزا با لشکر بقلعه در آمد
و چون حاجی فیروز الدین پسر تیمور شاه افغان چنانکه از پیش مرقوم افتاد بعد از فرار برادرش شاهزاده محمود فرصت
بدست کرده با اهل خویش به مشهد مقدس گریخت و شجاع السلطنه بهانه استحکام حکومت خراسان و اثبات
مقدم او را بزرگ شمرده و چون کامران میرزا پدرش شاهزاده محمود را متقلب کرد و شاه پسند خان که
یکی از بزرگان افغان بود سفر خراسان کرد که از کارداران ایران استمداد کند و کامران میرزا را از تخت
حکومت بر آورد بعد از سفر او بخراسان شاهزاده محمود بسلامی و ما در گذشت این هنگام شاه پسند خان دل
بر آن شد که حاجی فیروز را با خود برداشته بهرات کوچ دهد و کامران را از میان برگیرد لاجرم حاجی فیروز را
از تربت حیدریه کوچ داده بترشیز آورد تا از نایب السلطنه استمداد کرده روانه هرات شود این هنگام
که خسرو میرزا با لشکر بقلعه سلطان آباد در آمده بود شبانگاه یکی از ملازمان حاجی فیروز در طلب آب از منزل
خویش بیرون شد و چون بی استحکام بود بدست قراولان سپاه گرفتار گشت این خبر بحاجی فیروز بردند
و او با شمشیر کشیده برای دفع قراولان بیرون تاخت و قراولان او را ناشناخته مقتول ساختند مع القصه
بعد از فتح سلطان آباد خسرو میرزا فرمان داد تا محمد تقی خان و مصطفی قلیخان برادرش را که محبوس بودند با دیگر
برادران و خویشاوندان روانه مشهد نمودند و خود بعد از عید فطر برکاب نایب السلطنه پیوست

قتل حاجی فیروزالدین در خراسان

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری رسیدن سفیر بدرگاه پادشاه

در سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری چون یک ساعت و بیست و سه دقیقه از شب چهارشنبه
هجدهم شوال برگذشت آفتاب بخانه حمل تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلیشاه قاجار بعد از انجام
جشن نوروزی فرمان داد تا مدافع آلامان سرداران حاکم گرگان و ترکمان یموت و گوکلان با لشکر استرآباد
و مازندران از دشت ترکمان سفر خراسان کرده ملازم خدمت نایب السلطنه شد و این هنگام جان
مکدانلد کیر ایلچی انگلیس در تبریز مریض گشته سفر آنجهان کرد و مستر کمپل نایب دوم او بجای او منصوب شد
و کارداران انگلیس او را متوقف دارالخلافه حکم داد و مستر [illegible] از تبریز بطهران آمده مقیم گشت و فتحعلیخان قاجار

[illegible]

قزوینی که بسفارت رفته بود و مراجعت نمود و میرزا علیخان والی سنندج میرزا که مسمی بمیرزا علی نام است شان
او را مسکن لاهیجان بدرگاه شاهنشاه فرستاد و بعد روزی چند مورد عتاب پادشاه گشته مراجعت بسنندج نمود و هم
در این سال شاهزاده ملک که مکین اراک او قسمت دیوان را بدرا اسباب جلالت و عظمت نمود
مامور بود و ایران را ملک نایب السلطنه حکومت کوهی و چهار دیوار را در میان کرکوک و وان سرطغیان
آورده در محال لاهیجان ساوجبلاغ مکری ما مش کرده اموال و اثقال مردم را نهب ساخت چون این خبر معروض
درگاه پادشاه افتاد مشهور شد که خسرو خان والی کردستان او را مقهور سازد و نایب السلطنه نیز
از خراسان حکم فرستاد تا محمد خان سرتیپ فوج سربازی در ملک مهر او خودداری بکند در عشر آخر ذی‌حجه این
سرور لشکر مواجه شده و کتاب سرنر آمده و در سر عذر نمود و او را بر سرمایه مردم جور و مدره خیک شده بعد از
ملاقی قریب بهزار نفر از مردم سرپرده امدادی عرصه شمشیر گشت و جمعی سرو لشکر شد سرزمین و دار و ما
با جماعتی بسلامت تحت دار آن بس در بیش دوازده لال نشست و هم در این سال دیگر باره در میان شاهزاده
حسام السلطنه فرمانگذار بروجرد و بختیاری و حشمة الدوله محمد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان و خوزستان
کار معامله و معامله افتاد و بعد از معامله کارداران دولت در میان ایشان حسن حکومت کرد که
بعد از آنکه حشمة الدوله خوزستان و لرستان را بحسب فرمان داد و در بان حسام السلطنه را در سر حکومت شد
در عراق حوزش را اعاده و تحمل از روی گرفته حسام السلطنه سرو بدانسوی که هنگام رسید و حسام السلطنه
مطالبه زرکرد حشمة الدوله روی پیچید لاجرم حسام السلطنه سپاه خوزستان و لرستان را تصمیم عزم داده
فرزند خود ابوالفتح میرزا را برای جمع لشکر بمیان بختیاری فرستاد و از جماعت جلال و سراوند سر لشکری
کرده سرعت داد و نظم و بحمایت بروجرد حشمة الدوله سرتیپ را بر اهنگ جرم آماده نمود و ابوالفتح میرزا با لشکر بختیاری
در کرده داران حضرت پدر موسیقا انجمل یک رفیقه جرم آباد عنان یکسمند نصرالله میرزا برادر حشمة
الدوله که از قبل برادر حکومت لرستان داشت در قلعه متحصن گشت و برادر را آگهی فرستاد حشمة الدوله
چون این خبر را دریافت سواره و پیاده از کرمانشاهان و کردستان فراهم کرده بعزم دفع او شتاب گرفت با هادی
برادر و مسعود میرزا که حاکم ملایر بود با عابر جهان مدد کرد و کار ضلع و آذوقه لشکر او در سامان کرد
اموال حشمة الدوله چنان صولت شمرد که حسن عزم سفر بروجرد بپرداز آنگاه با حسام السلطنه مصاف
داده و آهنگ بروجرد کرد چون این از سرکه حسام السلطنه آگاه شد لا بد از کنار حرم آباد درخواست و جنگ
حشمة الدوله را تصمیم عزم داده با من کرده در میان راه حسین قرار داد سپاه حشمة الدوله ابوالفتح میرزا
که پیش بار لشکر بدر بود دوچار آمد و در هم آشنا و بطمع او ابوالفتح میرزا را او فرار لاجرم حشمة الدوله
هزیمت کرده هم در آن موقف هر دو لشکر رسم جنگ برد یکدیگر بر دو روشنه نهاد و هم محرم در بین
مرد مرد که میان جاکش جاده و بر پشت لرستان را از ملاقی قریب صد مردان برای جنگ درآمد
و آلات حرب و ضرب بکار بردند بحسن مردم بختیاری و ما جلال جلالی کردند و لشکر حشمة الدوله را انجمن یار
پس بردند اموال مردم سراوند لرستان که در لشکرگاه حسام السلطنه بودند و روی جنگ با حشمة الدوله آمده

یکبار جنبش کرده با لشکر حشمة الدوله پیوستند سپاه حسام السلطنه از کردار ایشان ضعیف شدند و دیگر باره
در رنگ بیاورده پشت با جنگ دادند ناچار حسام السلطنه فرار کرده یکسره تا بروجرد عنان بکشید و حشمة الدوله
همچنان از قفای او بشتافت و بکنار بروجرد آمد آن بلده را محاصره نمود حاجی ابوالفتح میرزا چند گاهی از شهر بیرون شد
رزمی همی داد و با حصار شد با الجمله شانزدهم محرم این سال در دارالخلافه معلوم گشت شاهنشاه در خشم شد
بفرمود تا علاء حسین خان سپهدار بدان راه بتاختن کند و محمد حسین میرزای حشمة الدوله را از کنار بروجرد بجانب
کرمانشاهان کوچ دهد و محمد تقی میرزای حسام السلطنه اگر بخواهد کناره کند از ایالت کارداران دولت این
مبادرت کرد معادل صد هزار تومان زر مسکوک تسلیم کند و حکومت بروجرد مسترد شد و الا او را اسیر
درگاه سازد و بسط مملکت و مال و پرداز و سپهدار حسب فرمان از طهران با سلطان آباد راه در نوردید و بتاخت
و از آنجا عرض سپاه داده تا شهر ارتش سواره و پیاده آهنگ بروجرد کرد و در رود بروجرد حشمة الدوله
خود جهانگیر میرزا را باستقبال او مامور داشت و حسام السلطنه از شهر بیرون شد خود کامران میرزا
با الجمله سپهدار در بیرون دروازه لشکرگاه کرد و در روز دیگر محمد حسین میرزا را بعد از آنکه چیل و سحر در
حصار داده بود بجانب خرم آباد جنبش داد آنگاه بشهر در رفت رتق و فتق بروجرد و حایق و سختی را برانگار
گذاران جنبش کرده است و دست عمال حسام السلطنه را از عمل باز داشت و پس از روزی چند اصلاح امور
حسام السلطنه را بحضرت پادشاه جز استار شد و عرضه کرد و حسام السلطنه بیراه دارالخلافه گرفت بعد از
چهار ماه که التهاب غضب شاهنشاه بنشست دیگر باره فرمان کرد که سپهدار آن مملکت را بحسام السلطنه گذارد و خود
راه سلطان آباد سپارد و چون راقم حروف مقاتلت شاهزادگان را بیشتر وقت خود حاضر بوده ام و معاینه
کرده ام و در این سفر نیز با سپهدار بدان سوی شتافتم و مقاتلت شاهزادگان را در قصیده نظم کرده ام
اگر چه شعرای متقدم در قصاید جوش گاهی بنظم حکایات و روایات غزوات سخن کرده اند لکن بحر ثیات
وقایع سر داشته اند بلکه بهر حکایتی اشارتی کرده اند از بهر آنکه در قصیده با یک قافیه دقایق قصه را تمام
ونسق یک آوردن کاری صعب است و ابتکار جز در بحر مثنوی راست نیاید مر بنده که در این کتاب مبارک
هرگز شعر عرب و عجم ننویسم مگر آنکه آن شعر کار تاریخ کند و سندی از بهر آن قصه بود این هنگام چون استاد
این قصاید را در ایراد و حرفی و کلی حسبان کرده ام که گوئی فردوسی در مثنوی خویش قصه کند و هم این قصاید
بهر تاریخی بود با الجمله یک قصیده در این کتاب تحریر کردم تا تذکره شاعران باشد و روی این سخن با آنان است
که دارای مایه باشند و چون سخن رانند و سخن پارسی نیز شناسند

قصیده مسود اوراق در شرح مقاتلت شاهزادگان عراق

زیور دبستان تا چند و دار و گیر لش	بداستان شهنشاه بحث کوی سحر
بدین چگونه دلیران شوند و ریز جاش	بدین چگونه بزرگان بوند در داش
چگونه عزم جهان کرد این بود و شتاب	چگونه نظم جهان داد این فساد و وحش
سیر در رکی جسته حیات بخرد فرود	گرفت ماهی جستی جباب زمین ورش

[illegible]

صدت حشمت شاه و بعی سر جاری ‌‌ فشانده کشت و سعدی تو سر مارامش
وزان قصه بعد دران ثواب کشم ‌‌ هزار و بسان سار و سساره آرمس
سعی وران بشاه بم که دررورد اراد ‌‌ بسد بر کرد ملک را وکان مرد افکن
سپه و چشمت شاه و جهان کشا محمود ‌‌ جهان لعل بسه و شاه بود شاه حسرسعی
کنون بر آیم گران سیتی بدست فضا ‌‌ خدیو سر آمد شاهان و جه بود شاهان بدین
بدان پسر محمود شاه اند چرخ ‌‌ بهمه بادبری آسمو کنج در رهمن
بهور دولتش چو آهن بستان باز جا ‌‌ بهوزش چو بسدان بر ریک صحن
بهیچ فن و بسون از فسون چرخ برست ‌‌ فلک بهشت براوان بدین فشانه وطن
ولی جو شاه و بار بادشاه دستوری ‌‌ کرفت و کرد بدار الشی قرار وطن
بدان هوا که بهور سس فراغ درسکه ‌‌ بدان هوس که بهورش فروغ در رودل
بدیده بود که جون چهره قادر رودلان ‌‌ بدیده بود که جون سره اختر روشن
سخان بقصه شود بهور مار مرد اد بار ‌‌ بدست حسد بود سوم کوه رم آهن
ملی ربای در آمد کیا رزه دستی ‌‌ تو بفحص مرز بردست دستان ل
بسد بکرد بهی حسن حو است جای ‌‌ که بشد در خاطر جو فنای کاده داران
تمام بکدل کشد کر بدشاه و ر ‌‌ توان شمس جا چه که جمع جران
کشش بعل در آتش کمشا جو بد ‌‌ بدین امید همی آب سوده در باول
رسید جو بهی حسره کشائی دل ‌‌ بظل کشته همی وعده رند کالی ن
کهی بداعیه سلطنت بر آرد سر ‌‌ که باج سر راد رجو رسا شده آمس
سر سار ربای وحشش کند آواز ‌‌ همه رسر ره دهار وکر ره دمس
کهی جو دو کرفته کند هوای پری ‌‌ پری شده ده رمت رمت مسکن
برای وصل پری شد بس بکر بابه ‌‌ سرده موی رباد ار معالجهای بدن
ازان چنین کس آئین عدل شمرد او ‌‌ چه بدست مست هول است و دیده در دل
بسوابس حس بسرود بدوره بور روشنه ‌‌ بسوی درکه دار اسپهر امیدواس
در اصفهان برس بوس شاه چو شد ‌‌ حروشش ولوله برشد ز تکاپوکن
ملک سپاهیشان لب کشا دارد رداد ‌‌ که دلبرس باشد و دار روح آسول
بحکم شرع میان شما حکم آمم ‌‌ که از حکم ابن سوه بود سحس
بس بکو است بد بار چهره دل شاپور ‌‌ کرای تشنه آشوب مرد و سدل
بکار رجانه شرع محمد مختار ‌‌ حدشاه شهر و حه شهر دره در دل
اکر ز محرم اسم هوای دین باسر ‌‌ که حرمراتش شوان شاه جهان مرو سس

یکی سال بسیاری که این گروه و تورا … نکرده وهستان آتو و هکید دلی
نه جاه و دارندهٔ این قوم حکمران است … حال یکی در آن سجاده و نامی
در این گروه و از او آوره مستور است … که چون رسته اندر ره آمده اندر سحر
ز بی ورویت که داریم جاروانه شد … زمانه چنین مرکز سحر شیخ و شحر
بگفت و خواست پس مهر مجد و مجد … سپهدار تیز روی در دو الملس
همه سر و همه ملکت و مخزن سابور … که خود و نور یور ملکی و رعیت محزن
کنون بنگر که از این و که آورد مستور … که با دروغ قرین و که با فروغ قرین
گران کرد که بند پادشاه را اختیار … دگر که فریبنده سابور هیچ اندر کس
پس جهانداران ری جهان محرم … شنیده و خواست دو درگاه سوی شوسوی
که گفت سراسر این دین پیش … یکی سخن از جستن ظلم و جور
رحمی و جملهٔ سابور کیش ملت او … نهان داییم نکش جو سد کان کردن
اگر با من صف و شیمه این حکم است … نخیم یکی بر تو عیان لوجه حس
بکر به سر با من اییر دم دلیل صف … ز حیکت ظالم غدار و جابر رمس
که وه شیخ الاسلام و نایب الصدر را … که کیش مردم لوطی سر داشت شیوه کمی
بهم داده رئیس سعد و رئیس سپاه … که مارینه قبر تا دوجه پیدا رمس
ز شر جواره و بداسته مرد صد سال … کسی کامده کز پیشان نیابد و شر نه بس
حلال اندرون رزان چون کسان … چو آن جای شریان کشیده دربر دلی
کسی که سلوحی و بس برگ و ساز جوان کرده … کنون ساخته در برگ آتش
کسی که خس آهی رخنه بو دارها را … کنون سخاری هر شب بهر سجاده اش
بواخواه در ما مگر ساقی ستیم … ثمر سخو بیدار ما مگر که سبب دق
کسان که مجد خواب حرسخاک مرار … زمان ما خودای حشر رمرد صی
بسل چنین سرود و ندانا و صیغ و تفسیر … کز بیسته برایشان جوامر و رهمس
ستوده محرم امم گفت شادمان باشد … که آید از این پیشکی و رنج عمه و مس
درست کش که شابور کافر ست لعین … کز دیده است یزدان پاک نا هر میں
نکاشت کفر دی بس ایران نهاد کیش … سوی شاه فرستاد آن خط روشن
که این چنین کس هر که نه از مسلمانیست … که نه مسلمان باشد امیر سر و علم
از این محاکمه سابور را ملکت بد نشست … که باید از این چاره جادوی جور دل
سپیع ساخت امیں شه و ستاکه سر … ساحی حال هر دو ستد ندا نور دل
مرو و ایس جهانسان پیش محرم امم … که گر دیده سابور بر تو شد روشن

ولی چو مرد رسمای آرزو اژدهها — سوی کند روز حرش برود و انس
نکوی سوی گرا شده است جوش او — به حرم او کند رساح دو سر مشک
مدی و سره دل بعد رم گردیدش — به یک خلعت و برک کوشد آ بس
نگاه مهر او مهر جگران ساپور — مدی گروه مدی سال نامداران بس
دگر با مدی حسن عاره که مرا او — بکم و کعب سار ست هیکلس لم و ل
کرم ساح ساغار بار برشد — شه مدکسه و سکس بحا سب مسکی
دلی جو صنم عصیان برد رساپور — رسد و بار بس وارا لسی عسد نکمی
چه ربست بر آن زمره بس نکر سلطان — هو ز مسر آن کله شر و بار ل
که بی بر وی شه سوشش حشمت شاه — و بسر بردا و با و دو مرکسر او ژ ل
بعی سه ارد و دارا چو ماه آسوری — بسوی دار سرور آمد و مود و طی
سپاهی حشم عسا مد وهای سم سعال — سپاهی او با او سپاهی حسن حس
حارمان کلاهش نگاه کوس و کس — به هوش ان جفا جو بوف شوحی و شس
به آن در مسر کجا لی به آن کلاه کمان — به آن حسام نمالی به آن لسیح بس
مدی حصم مالیست و به شر و حوش — سر دو دور بس آشوب معرکس کمس
یک انجمن بر جهان کرد و کعب کای را و ان — یکی به بیسد آخر بر مدکامی می
عدو بکاش جلد اندرون شک برب — فراخ کهان بر بس رزور ل کلمی
به کشاد که هر حرار حسام بر ماند — بها دو اده بسیع رمان بر حلی
سپاه چار سکا لیدار ی او کار — عیان کسید که بس سر بر دم دابس
سپاه بس همه کشد بار بان سان — همی سود بر کان رحصم و سان بر
سوک سر بو ن رهه کرد و راعدا — سیع سر بو ان که حو اسب ارکس
بعی سه آنکه با جاز حرم از م بود — سران لشکر او ابسر بار اوس
بکعبای بسده و دام بر سر ده سوار — از آن سرد که سر از کسان و دل
بر سپار ادا مدسپاهی حف احسل — بسپار اسامد سپاهی حاکس
رها لورحی سس جوسا سود و هست او لی — رزبد کی حس مرک احمر است اس
چو لشکر شرح کلا سرم کشب روی کرد — بلاکیعسد از باسیح اندر اسکی
نگر که کسه ر حصم عدو و بار کسم — حراغ بحت با صم حالی ارزو عی
اگر رسک به برگه بام بار حرم — سقفم آب و آتش اندر ن
حلال بر تو باسه سر بار اجو ن — حرام بر مار بسان بام بار ار ن
اراس کرا د بعی به رد ل اسوار مود — معرم زرم سان است کمدل و کسر می

[illegible]

بخواست فوج یلان کش بود سپاه | که بود در خور این داوری سپاه کش
سوی مرد لرستان ز خاک دار سرور | سپه برآمد بکردار سیل بنیان کن
مکان سای سپه در گرفت تو که کند | بکوه خارا رخنه بگذر ز خاره مشکل
هر درو دل بر نصرت شه آگهی بردند | که بر دمید ز گلزار حرمی زانس
تقی شه است و دو دیو سوار تیره گدار | که روی خاره کند بر تو تیت پالاون
ازین فسانه چو آگاه گشت حضرت شاه | بخواست یکی کو سیه دو تیغ سخن
بخت راید ز پشت سپرد حشمت شاه | ولی بر تن پای از عقاب ستکش
بکوه خسته آسوده خیر و رزم آرای | فغان کوس کرین از نوای او رامس
تقی شه است فرون از ستاره مرد دلیر | بدیر گر بارنامد اختر روشن
اگر بموئی کمی بسیج رزم نمایی | وگر نه بار از درگاه ما ز دریا هکش
رها نمود بود و بخواست یک دگر | بدو سپرد که پیدا ز نعره مادوی بس
بو سپهر و تقی شه ولی نگاه پیام | ز آب و آتش آکنده کن فضای وهن
اگر سری بر تافت رخ سپاه گذار | وگر نه بر سخن پوشش جامهای حشش
بکوک راه نشانده بر مه گردون | بکوه که ساید گستید بر گردل
گر قسم آنکه کشور پیم بر تو این مشکو | گر قسم آنکه سپرد بر تو این نامس
چه سود از آنکه ستایی نگاه داشتش | به داستی و سیر دی تو تیر دمانش
نگر فراش کردی سپر حشمت شاه | که خار دادند بو پیتک و رزم پیش
نگر بدیدی آن سکسک هنگسته ز میدان | نگر ندیدی آن تو تیغ تاب در خوش
بدرگاه دادند پیاسان گر سپه تیر | نگاه کوه برآشوبد از نسیم توسن
سای پور دگر گون کند فراز و فرود | سانک کوس و کرسان کند زمین و زمن
سپه دار سرور آور دحی بو ریشک | جهان بروی تو سار دچو چاه تیر ستال
اگر میدان ز ارا او دانستی بردی | مسلم است ترا فاو دا از این محصول
وگر نه بهدهاش حستی و ملامکش | چو تیر عصیان هر لحظه بر نشان کس
طمع مکن که نه تاکه ایم و تو تسر خان | هوا میر که نه تو آتشی و ما خسرس
مبین که آب سر و تو نما رحیان | مبین که خاک لرستان بود ز پالاد
چه رای تو را که بود دل با سر حست | چه رای تو را که بود در نعمر بر معدل
نسا که سر شده ور تو به کار دست | نگاهدار سر و تا رای هوس نه حق
سخن رسیده من رسیار آن به یکت | بر تقی شه بسر و دنما شنا و شول
کرین هوا که در نام جو و ها نه مکن | که این هوس نکن هیچ بار نه مکن

تقی شه

[illegible]

همی سار سخن او چسم رفت سرود … کہ تاں سور بصرب سه و کو ادرس
کمان کی کہ بود اس حصار روش در … بدان سپاه بود هری جو روس س
اگر جو ماهی بار ماں آسمان … وگر جو برع همی بر بساط ماه دو کس
همی در آمم در دهرم بهکت آسا … همی بر آمم بر رون حسرح عمادل
نکهت ورامه وفرستاده راد کسای … ساده که فلک با ورد آن کودل
رها رسوی سیه ایچرح حاحی سر … کہ سرح ومار سکان کسید بریل
دوش وروور که بالشت شت که … بحش ودده اطال آتشاوس
بسر باکشو باشد سهرح … به هوس که مد معرو بوس که مدس
ولی چکوه کسی جای می کسد معلک … ولی چکوه کسی پای می بسده پرل
سر مه اه براهلاکت کو فی ارسلم … کسد رحه ورالسر رکشی ارسورل
کسی که حمله مدرس برآن فلک مدی … که ری سساره همی بار کرده حکت دوایس
وگر حد کی اروررماسدی کشی … شهاب آمدار چرح سوی ابسرمس
همی شمار فی ابدا وری کہ سکی حس … رر ورآمد وروی امل بود شمس
حکمت کعب که مدار بحت نشت سا … حکمت کعب که سپاں نشت حمس
وگر سوشد آن بحر کشس در سرطمه … کعبه حرم فلکت راحوس کعص
وگر سوفد آن کوه کش رهبر حسش … کسه ما رمال راحو حار ماه رس
دست حلالی رس بها حشم ساه … سمان سپاهش هراه سده سرا اس
سم باری مهسر آوردم هر اکس … رحرح حاحی حسرح آوردم سر آرل
اراں سحن که سرو لال هم سد رسد … که آن ماس وکهی اس تان ردوی آرل
همی شمار فی اسکار سک ماه سکف … که رحم ماره هر افی تعصب رحمدل
طلب بمودسمد وسوار کسد سا … سره مداد یکیسی محیط ارهر کس
مدده کسب سک ورزم حشم سیاه … وگر صباح حوحور سد سر رواررورل
ووار آس بالا ووبحر طلوفان را … دو کس لشکر دور هم سد مد مردا وثرل
وگر رحش شد سکر رس معسلوح … وگر ر طوفان سد حامه فلک ادکس
رمع رفسه سوی ودر مرد حمد سکول … سواحو کوه مد حسال رس چو کان مس
سپشم کردان دل الطفل وسعه چولسال … مدست برکان سر کوی ودمع حول محم
مصاف لایسا سد حرباع د آروی … حسام راه لحکان سد حوا مرد رسس
اصل روهمست درتر بسی ورمد حا … فلک روحست برس همی بر مد کعص
سسر کہ حسم کوان علمه کرد دور ولک … سسر کہ مدر سران سسیا حسع راع ورگس

بتافت روی سپاه تقی شد از باور د
ربی چو شیر ز آن که تاخت حشمت شاه
به شمشیر همی ساخت توپش و را ک
تقی شد از دم آن اژدها مدار سرو
بدست آنکه ز فرار جسته باد افراه
پس چو سپه فرار از قرار شاه خسرو
بدست راه شهر از چهار سوی کشید
دگر صباح نکرد از برق حرص سود
بپای باره همی ده چهار روز نشست
بروز شخم ز بر و دو ره به شهر درون
به کاروان بکشیدی دگر ز راه متاع
خبر رسید به شاه جهان که کار جهان
شاد چاره رس جسته رفت خاک عراق
ملک شجاع است همه لشکرش چاره سگال
مراست حل که بدین کار چو دشمن ناچار
بپاسخ ملک آن را لشکر کمتر شد
رسا و آمد به درجت کارهای بزرگ
ملک سرود که را نه بسیار شویم
سحر سپهداران مدام و در است
سار سر بدآنگاه لشکرداران رشاه
ملک ز تخت کیان برشد طلب ...
بهر سپهداران به صهر ملک
سر د شاه چو آورد یاد شاه سرود
سر حشمت شاه و شاد مرز عراق
بکوه ساخر آمد بیداری کوه گشتای
نرگستان چو نامر و ا ز سرور
سواران سواری را ملک فوج حشمت شاه
از این سکست کرا دادا دصد هزار درد
کره بار فرستش بری چو مرد گساه

چنانکه کلاه از کرک تار کرده و ماس
سرد آورد ملک تا در دل و هنگ آورد
به تیغ چاره همی کرد راک و توس
کشید رخت سر از کینه چون ...
به جای آنکه تکرار کرده یاد آتش
چه مور گشت فره بستر بر بهم کردن
سرخ د باره ز رسوز های تیش تن
رسید حشمت و در و ترش فرستد ز حرب
چو شیر گرگی طعمه چشیده طعم و بس
بخلق کار رسی تنگ شد از بن دیدن
به در زگر بهادی دگر نکاد جو ل
شگفت در هم و آشفته گشت و آشول
سگ رشتن و زین آتش آمد اندر دل
بگفت ای رشتا تا ز چاره بر سردل
برای چاره سار را چگونه باشد حل
که گفت شاه چو ترشیس بود به تمس
و با کسی که پس از رشته بزرگ تر عمل
کسی که و اما این راه ساخت چون ازجی
کف کریم و دولت دل و سپاه کش
که رای شاد کشتی بود قرین و قرن
امیر و یو شکر دیو سد شیر سنگ
خلاصه همه گیتی شود دوالی
که ای بر زم چو دورخ سرم چون گلش
شنیده که فسان شد ز مصر تا لندن
سجاره ار این کار رنزن دامن
سپس بر آتش این عشق گیست تا بسزن
و داد گان تقی شده شهر ار س
به دست لطف گل زنو لا و لکن
سرم و در زرم نمایش نکرده و گرد ل

ملک

نکات نمایش چو دراورک ذل دو اسر | طلب کای زسرورده باره هرا مس
سس برسسد بس داحم سهد بال | حو باف وسوری ارشد رس ودس
سحو است برآمد نشت رچو نا | رطور باف همی بورد وادسے ایمں
دمرزدن دوشا سرور برکناری کرد | نشهر سلطان آ ناد سا حب بس نکمس
دو هیچ کره هزار ار سوار سره کدار | کشان رسره هد درد ل نکات روزل
دوروز نامدوکرس کرد و بار شستے بں | بر برکا م هد است عادرا رسس
وکر صاح عمان شد سواد و ارسر کز | رسرد و مرکت آکسد هسلان ودس
حرر سد بحشمت شه لسرکر ناں | نشد آنکی که برو بدر حاک حر ردں
رسد آنکه ورا سدشت طابر سرش | سپاه باز نامد چو مرعکان ارزں
او بعی سه و اں فوح سپاه وست | که در سرد تو باسده هم آتش
سپهدار فلک در فلکات سوارکر | سپهد است و جهان در جهان سپاه کش
شدان عساد چو آتش ول پسماب | عرو جو است در جشن و مراد با فے عرں
سحر اطاعت چار مدحشمت شاه | که از اطاعت بیرون همی شود بهرل
بدره ور اجهان گیر شاه حست داد | که رو سر دو سپهد در صلاح بر ل
ادرت نا و سحر ادر دادست سکا ل | فروشی کن و سرای مں من وس س
وداں طرف بعی شاه کامران شد | مدره و ره شاده رانش چون سوس
دو حصم حو بحواره درنگ آتمی شسشد | مدرس نال و سرادر ان مال حور و جس
هر بروکور ننگ آهل اندرون جو مد | زآن عهد که بامدش کار رشت سعی
مراد باره سپهد سپای بار شهر | میان هردو گره شد ساده ارتوس
لسان حم بر باحوج سدی بست | که سدحم برآن ابسحو برک نسرول
زهر دو لشکر دی دادری وسع کشور | بر آسانش برسس گرف هیچوسمں
وکر صاح سر وعی شه آمد کعب | اگر حصم تو چون اژدها ست لا حرن
ربار ه مرد بحواه و ورحصار گشای | که من مصون همه چپاژدها ست ابن معل
مد بسرو بعی شه کراس براز حروست | که درکسی کشود است برح دشمن
اگرکه حسمت بحشر بر سپای حصار | سکالد ادم اری کوسس ساسح لں
مد و سرود سپهد که رسح حص مر | که سیح س بلی تو هست حصی از آس
بود رکشاد رس حواه کار حشمت سا | کرمی به برام سک حادثا رحمں
مباش کف عی شه سوی بعوست | ک و مد بوسف حواهی سه ور رسد حرل
حو بسات و سپهد کراس سحں باید | همی بکوسس عی شه جواب ورنادل

درشر

دژم پشت و برگشته روتافته چو مهر — که جسته ز ره عشق تو را سحر سپهر
نگه کن کی که چو حشمت شهر در آن هنگام — که زو بها شده پنهان زیر ابر صحن
سپاه من بشناسد بیخ و بارهٔ زور — بنحو کوه برار سپهبد ربیع و دو بن
شبان کوه براه اندرون رسد سترار — بکام بحر بکام اندرون کشید نحس
نهفت و خواست جا و طلب نمود سپاه — دل استوار نگرنامه شد که تو بدبخت
خبر بخش سپهبد را امر نامه داد — روان بشد و نامه سیل سان کن
یکی سپه که نگاه در آن بشناسد — ز برکت بستر و زین سپیج و زیغ ستیهن
مظفر روی ز سپهر بیر و ر ه — سپاه عدیل آمد ز حجره او و سحر
نگار آهن جای و سنگ که فرسای — نو بلند رسان و بخیه ستیزاو زلف
نظام بسته بوقت برد اچو کلنگ — قطار گسته بویه دری چو کلنگ فلک
گروه جوانی دهشت ناک تکاور — سخاص روحست نکو ریو ریش
سران نوح تقی بیک د انستند — که بیند سرخاکش مرد آهرمن
اگر که در نگ شیند این گروه آمد — که بر شود ستاره چو مرغکان لوک
بیخ و بارهٔ دیر آمده و کشود ند — در حصار کشیده معمر و خوش
همه سپاه سپهبد بشهر در شد و نکرد — بیخ و بارهٔ آن شهر ایمن و بسکن
و گر حساح سامد بر حشمت شاه — بشست و گفت که بنوش بکید و بخیه حس
کنون بخیره سر خویش خیره و بخرد باش — سهیل از غوی نگرین نجمهٔ ار غس
سوده حشمت شه چون هژبر و بخرد بود — نمود حلقت آمد درا و طرار دل
بدست رحت و در آمد ستاره تا رسی — بهانه جوی نگشت و بحث جلت دل
سپهدار برادوستد بر تقی شه و گفت — که بر فروخت چراغت زر طرار لکن
کنون سار بی شاه صد هزار تو رست — نمو میانی با شکسته مایه کن منش
که در کشید همه کار ساخته چون زر — ز دار رو و ارهٔ ار ابن قلو ته او عرس
وگر بدری و زد وار ایو د ول بخیر — از این بجستر و مال و جا و بحر ل
تقی شه این سخنان چون شنید شگفت — که هست در همه احوال سلامی محن
بکشتار بی نگار جیاره سار که تو — صنم پرستی و سهم بشد و ام نوت
سپهبدش چو پریشید دید گفت مال — هر آنچه هست سرائیم بسیج از آن گردن
سو تکاکت ری و بشادری مدر که باج — سر بسر از اینکه نامی چو گنج در هم
شه بیار بر هم تا بتاب ز هر بستند — سوی شکوی و داور شوی مرد و بیل
سپس تقی شه ری و رکه ملک بشتافت — ولی تمام را مدینه دو چون شتحس

سار بر

بار نامه سپهبدش شمع شبان ... نگرید اندر پس و سپاه نادرش
ملک کندش رخ ز پس که نه شمع بزرگ ... مدارا ره خشکسالی و بسیج بس
دگر زین پس جهان ملک کردش ملک مدد آید ... ور سپاه ناف بسان تا هزار شادی نوش
پس از دو ماه مدار سپهر بار آمد ... دو هفته با و سرمدش کون سپهر اس
خوش شد که مدار شاه دا سرور ... نسبت راو سپهبد سامانیا تو سپس
سپهر سلطان آماده ران شسته سپهر ... مظفر آمد و پهلوی ملک ناف سم
مدیر رفت برون جلو شهر ار که و مه ... مران همه بسر و علمکان بعشر مدل
بشهر در سد خوش نشسته با سماع و سرود ... سحوا است نوبت شادی زمانه و بردل
مبارک الله ازاین سکامی زرادوست ... که از عراق کرد است ما زنار دکی
از عراق شده و مدار خاطر تو کدر ... مدار زمانه ده و اماں همت تو بس
وبال سد چهار زر تو عرض سوآل ... حرام باشد حرارت موج وسول
سخن اگر صبح تو در زمان هما ل ... نظرا کر مدد تو در که در ر ل
مدشت رزم تو بهرام ترک کرشن کش ... سام مدر تو سپهبدی حرج چو ملک ل
مهم که ملکم در مدحت تو جون کرد ... هزار مرتبه در ماف آهوان حسن
سپهر را کی دگر از خامه ما حمد ... بحش رسم و مده از این در ار سحن
اگر هزار دان زبسکو چیز از بر کرده ... عمت جو پس ازین مش بسم و دم ل
بولب رسد دعا را دو دست بر نشانه ... پی دعای سپهش مدد رکه دو المی
همیشه تا که زمانه مرتبه مشل ... کر بوی دوست بر آمجی زکجم بسر ل
ز راح لطف تو مدار تازه تر ز تکو ل ... زرحم کرز پس سحوان و سمن فر کر

مدی و سرکه کسی از قصیده بخشود

بهوش باش که این شیوه ختم شد بر من

ازاین پیش مرقوم افتاد که عبدالرضاخان یزدی از راه طبس فرار گرفت با معدودی سواره آورده و بسیار از مردم حدود راه هرات مشوش داشت در سال ماضی و هرات بعضی از رعایا ایشان مددوبار جو و بد و زر و سیم و جواهر بس جدا که با او بود تعارف بردند با چاره عبدالرضا خان مراجعت بعادت نمود و امیر اسدالله خان حاکم قاین وارد و شد سکه برت است السلطنه آورد و شماعت و قرش معتوکشت و روز دوشنبه هفتم شهر ذیقعده الحرام نایب السلطنه با چهار هزار پیاده و سواره وارد مشهد مقدس گشت و با روز سیم ذی قعده محمد خان قراسی ارکاب سپوت و مورد نوازش و نوازش آمد نایب السلطنه پسر او را اشرف مصاحبت حاضر مصاحبت داد و دو هزار و ارکمر نکس از قرامدان جو حفظه نمود آنگاه میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی را مرد تک یار محمد خان و کامران میرزا فرستاد و با او از روز اطاعت اتصاد مداد و این بسکام یار محمد خان با لشکری ساخته در غوریان حاضد آ

بعد از رسالت میرزا محمد علی و مراجعت او معلوم شد که یار محمد خان در مخالفت با کارداران ایران و حمایت
رضاقلی خان یکدل و یکجهت است اگرچه میرزا قرشی را باتفاق میرزا محمد علی بدرگاه نایب السلطنه فرستاد ولکن
مکنون خاطر او مکشوف بود لاجرم نایب السلطنه محمد خان قرائی را در غرهٔ شهر ذیحجه رخصت داد تا تربت
حیدریه رفته سپاه خود را آماده کرده بحضرت شود و از آنسوی صادق خان زعفرانلو بهر اسماک شد و خواستار
آمد که نایب السلطنه قائم مقام را بقلعهٔ امیرآباد گسیل سازد تا در آنجا با نجفعلی خان شادلو سخن کند رضاقلیخان را
الیسان در ماه محرم حسب فرمان پاره دو جهت قائم مقام در قلعهٔ امیرآباد نجفعلی خان را دیدار کرد و خواستار گشت که
رضاقلی خان حاضر درگاه شود و لختی آسایش کند مقصود سخن ایشان با هم راست نیامد نجفعلی خان در نهانی
با قائم مقام مواضعه نهاد که چون نایب السلطنه آهنگ قلعهٔ خبوشان کند ترک رضاقلی گرفته بحضرت شود
بعد از مراجعت قائم مقام نایب السلطنه آوازهٔ سفر هرات را تصمیم کرد و در روز دوازدهم محرم سال هزار و دویست
و چهل و هشت هجری با لشکری ساخته از شهر مشهد بیرون تاخت و شش روز در اولنگ باقوتی که در سنگ بست اشتهار
توقف فرمود و از آنجا کوچ داده در چمن قوچه لشکرگاه کرد با الجمله روز دوم صفر در پای قلعهٔ امیرآباد حصار
سپرده و راست کرد و قلعهٔ امیرآباد از مستحدثات رضاقلی خان بود خندقی عمیق داشت و دیوار آن را به برج ارتفاع
بود جمعی از مردم چناران و گروهی از زعفرانلو در آنجا نشیمن داشتند و یوسف خان نامی با سیصد تن ... از
زعفرانلو همراهان رضاقلیخان برپاسبانی قلعه بودند با الجمله نایب السلطنه ششم صفر یوسف خان گرجی امیر
توپخانه را با جماعتی از قواد سپاه حاضر کرده حکم یورش داد و لشکریان از چهار سوی لشکرگاه پیش دادند و سرداران پیکر
و شعار برو آمده شدند و قلعگیان چند کرت کمکم نقبها بالصاق کرده بدافعه برخاستند و در میان نقبها
آرایش شدند با الجمله یک تعب را بر آن برج باره در سر دو بار دو را با بسته کرده و آتش در زدند و دوم صفر
صفر آن برج بزیر آمد و یک نیمه آن طرف خندق فرو بسته خندق را آکنده کرد و توپچیان این هنگام با سد کرک
گلولهٔ توپ باریدند و سرباز آن از خلف و حشیش بارها برزبر هم نهاده بر پشت همی کشیدند و بخندق در انداختند
تا آن کنده را آکنده کردند و بحکم یورش بر فراز باره همی عروج کردند و یوسف خان امیر توپخانه جلادت ورزیده
بر فراز باره آمد و لشکر را همی تحریص داد و توپ را ساخت و دیار درهم همی بدل کرد ناگاه گلوله‌ای از شمخال بیان
بر پیشانیش آمده بر جای سرد شد نایب السلطنه چون این بدید رسد خود بهرام میرزا را فرمود تا شتاب کرده
بر جای یوسف خان بایستاد و همچنان مردم را با بیم و امید تحریص جنگ همی داد و یوسف خان نامدار این کردار
بیچاره تبهر لرزان گشت و شمشیر آر کردن آویخته دررواره دیگر با سکنهٔ قلعه و اغوات کمال روی بحضرت نهاد و حسین صرخات
برخاک سود نایب السلطنه بر آن جماعت ببخشود و فرمان کرد تا لشکریان دست از غارت باز داشتند و چون لشکریان
این قلعه بحکم یورش مفتوح ساختند و بحکم نظام اموال قلعه گیان بهره ایشان بود نایب السلطنه اموال مردم قلعه را تا مردم
قلعه تقویم کرده و بهای آن معادل سی هزار تومان زر مسکوک از خزانه خود با لشکر عطا کرد و مردم را از عیت
سیصد قصبه شمال و سیصد سرا ست دیگر چار سر بست و ما دو هشتصد خروار غله با خود کارداران نایب السلطنه
شد و فرمان کرد تا آن قلعه را با خاک پست کردند و حکومت چناران را با کریم خان زعفرانلو سپرده هم از آن گذشت

و مژده و انسپ مدت بستن آن خان [illegible] را در نوشته بود دوم شهر ربیع الاول معروض درگاه پادشاهی [illegible]
و شهریار تاجدار معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک و جواهر و زر مرصع و اسلحه العسکر عطا کرد و چهار هزار
سواره و پیاده سرکار محمدحسن خان سرتیپ آصف الدوله فرمود با لشکرگاه نایب السلطنه پیوند و شاهزاده ملک قاسم میرزا
سر با ایشان کوچ داد [illegible] سوم ربیع الاول بحضرت نایب السلطنه پیوستند از آن سوی چون رضاقلیخان شیخ قلعه
استرآباد و راه دانست [illegible] برسید و تقریر نمود با لشکری در عقب اینان روز و فرمود که حاجی و شهید کوچ داده در شهر
خبوشان محصور شد و محمدعلی خان شادلو پسر جعفرقلی خان را که پسر داماد رضاقلیخان بود با چهار هزار شمخالچی شادلو
بجنورد را [illegible] در حفظ برج و باره استوار بنشاند و حسینعلی خان پسر رضاقلیخان با چهار هزار سواره شمخالچی حفظ قلعه
شیروان [illegible] که در بستگی خبوشان نایب السلطنه دوم ربیع الاول از استرآباد برون شد
برادکان آمد و ابراهیم خان کرد [illegible] و حکومت رادکان که [illegible] جمعه ششم ربیع الاول وارد طاس [illegible] که
با خبوشان در [illegible] نایب محمدعلی خان شادلو [illegible] که [illegible] بود در [illegible] دوم ورود
برکات [illegible] حسینعلی خان پسر رضاقلیخان [illegible] از رکاب [illegible] شد
شیخ از شیروان [illegible] لشکرگاه نایب السلطنه [illegible] ساخت
مراجعت [illegible] سوم ربیع الاول [illegible] کامران میرزا و یار محمدخان که در حوزه لشکرگاه
واشت برسید [illegible] شرح که اگر رضاقلیخان [illegible] مصالحه خواهند کرد
نامه [illegible] در اصلاح [illegible] و [illegible] در فصل [illegible] و اگر [illegible] خبوشان [illegible] رضاقلیخان
[illegible] نایب السلطنه فرستاده [illegible] فرستاد و پیام
داد که اگر رضاقلیخان [illegible] مورد عتاب و عقاب [illegible] شود و اگر [illegible] در اصلاح کار [illegible]
حاضر درگاه شود [illegible] مراجعت رسول [illegible] یار محمدخان از لشکرگاه نایب السلطنه [illegible]
دانست که [illegible] و [illegible] خبوشان [illegible]
آمد و از نایب السلطنه [illegible] ربیع الاول [illegible] میرزا با لشکر [illegible]
رسید و [illegible] لشکرگاه [illegible] سالور [illegible] درگاه آمد و پیشکش
لایق پیش داشت نایب السلطنه فرمود [illegible] در مشهد مقدس [illegible] داردو اگر [illegible]
[illegible] رضاقلیخان [illegible] کوچک [illegible] قلعه خبوشان [illegible]
[illegible] و مراجعت [illegible] نایب السلطنه [illegible] فرمود اگر رضاقلیخان طریق سلامت [illegible] قلعه خبوشان را
[illegible] و [illegible] آمد و [illegible] کاری [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] کرد [illegible] از طرف مشرق قلعه [illegible]
معدوم [illegible] سوی مغرب شد [illegible] خان [illegible] و [illegible] الرحمان میرزا [illegible]
[illegible] طرف شمال [illegible] سوی خبوشان [illegible] و [illegible]
[illegible] که اگر [illegible] سوار در پهلوی [illegible] بار [illegible]

وبار دیگر وی در این وقت حسن خان پسر آصف الدوله با چهار تن لشکر و حمل و ستم و در و تیر رقابت با دسته در او و
رسید نایب السلطنه پذیره علت شهریار کرد و چون لشکرگاه بارمی ستدار بار و قلعه توپ سحاب لشکر داد
داد مدوای جراحت عبدالش راحت خصاک کرده حکم داد تا لشکر بقوت بورش قلعه را بست کسد سپاه از جای
سخید و جهان را کرد و قیرکون شد بانگ توپ و درحال شکست و با بهوی مردان حکت ربا ، را قیرکون ساحت
رضاقلی خان ابواب سلامت را مسدود یافت و کس برد قایم مقام فرستاده دق الباب استیمان کرد
قایم مقام پیام داد که هرگاه در این درگاه تورا ملاذ و پناه بسدام سیتوالی تن از کرده بار و طرقش هست
سپاه و فرزند خود و میرزا علی را بپیرد یکتا ، فرستاد تا لشکرگاه آرد و رضاقلی خان در ربان بتیغ
از کردن آویخته طریق لشکرگاه گرفت و در سراپرده قایم مقام فرود شد و قایم مقام هم در آن روز که هشتم
ربیع الثانی بود او را بحضرت نایب السلطنه آورد و از زبان خان امنی داد و نگاهبانان بر گماشت که او را با کمال
قدر گرامی باشند و روز دیگر نایب السلطنه قشون سلطان وزیر آمد و برج و باره را با لشکر خویش سپرد
جو بکرباره دو روز دختر بخشی خان ستاد که صبیع رضاقلی نابود و یک زر معامله بهر دو سراب
و بی ضرر سیتر بیشکش گرد آید و بیست عراده توپ و دو هزار قبضه تفنگ و باروت و فراوان علت بسیار که انباشته
رضاقلی خان بود با خود گشت آنگاه نایب السلطنه بفرمود تا قلعه قوچان را بست کردند و حکومت آن بلده را
با سرولایت سبزوار و نام و صفی آباد و جهان ارغیان بهرحمد خان برادر آصف الدوله تفویض داشت وترده
این فتح را محمد طاهرخان قزوینی روز چهارم جمادی الاولی در دارالخلافه طهران معروض درگاه پادشاه
داشت مع القصه چون نایب السلطنه کار خوبشان را نظام کرد و بعضی اموال رضاقلی را با خود داشت رسیدن
محمره او مکتوب مدست شد که صادق آقای برادر عسکرخان چاپشلو که در لشکرگاه نایب السلطنه روز میگردید و
نوشته بود در ایوان این سخن تحریص داده بود و نایب السلطنه بفرمود تا تکحیر این گناه سر او را از بدن دور کردند
آنگاه بعضی از لشکر را رخصت مراجعت بوطن داد و در بهار با ایشان مواضعه نهاد که با از تسخیر هرات باز آیم
تا که مرده آورد با سخایه از راه نیشابور طی مسافت کرده در منزل آق دربند ایمن شود و کوس سربازان تا شیبه
وجود دیت و دوم ربیع الثانی از طاهر جویشان کوچ داده دوم جمادی الاولی بشهر مشهد مقدس درآمد
رسید رضاقلی خان ایلخانی بهانه کرد نشد و سر در شستن از حیابان ناگاه ، شهور کلام چهار
شد و تعداد مردان پیدا از حکام بخش ار طار را تبعی و تفنگی مدد داد و با سر خود بر آمد و راه فرار
گذاشت سه تن از نگاهبانان او دستگیر رد آمد ولجام اسبش بگرفتند و او بدرد رکت یکتن را با کارد افکند و آن
دیگر را با شمشیر از پای درآورد و چون از تاختن سواره بیچاره ماند از اسب فرود شد و پیاده دوان ، ولی
راه روضه مقدسه گرفت که در تحت قبه مطهر حضرت علی علیه السلام پناه جوید بعضی از لشکریان او را دیدار
کردند و در حیره راه خود داشتند و موی ریش را از برکنده و تیغ را از جامه عریان نمودند سر و ریش را
با سنگ و چوب بکوفتند و بیچاره در حضرت نایب السلطنه آوردند حدیثش بروی بخشود و رداء خویش را
برگرفت او را عطا داد تا تن خویش بپوشید و بیچاره تن سربازان بر گماشت تا او را نیک نگران باشند آنگاه تسخیر

ربیع الثانی ... [illegible]

سرخس را مصمم عزم داد که پیش ترکمانان سالور است و آنجماعت خود را منسوب به ولی خان بن حسنقلی خان می‌دارند
و او را صاحب سالور خان می‌دانستند و مکافات خود را آن به ترشمارند که نعل و باسر بردار نمادند و سے
ترکمانان که دستار و مرعلی و علامت سر و تکه‌ای اسبان رفتار و سلاح عادت کرده خون بخوار و مردم
سپی دست شده اسیر گرفته اسیرا را اموال بر کنار ایشان برده و یک به مدرسان شهر رسیده بالجمله
نایب السلطنه در دوم جمادی الاولی صبح در امداد که از طرف هرات جوانمرد و راه سرخس پیش گرفت و سپاه
سپاه ابراهیم خان عسکر بیکی هزاره سردار ترکمان کشت برا که استحکام قلعه محمد خان قرائی در مشهد مقدس
ابراهیم خان پدر معادل برادر بود اما رسید که سرخس سحر بود و همه سوار خود را در موقع نمایشگاه شب
تا کار سواری چند راست کرده و بهر لشکر کرده و مردم هزاره قلعه خود پیش شد خان واسکندرخان برادر ایشان
او را مع داده و اسبها را برده و دشنه لا حرم با کوه الی و در محمد حسن خان و رحیم بکر دکان بود
این استحکام محمد حسن خان ارچی جاره ملازم رکاب نایب السلطنه کشت بالجمله نایب السلطنه روز سه شنبه دوم جمادی
الاولی از آن در رسید و مهدیقلی خان و محسن خان برادران محمد خان قرائی سعید سواره لشکرگاه
پیوسته و هم در آنجا طهماسب میرزای مؤید الدوله را با سوار شاهسون حمیه قرا کورلو و بسم شقاقی برابر
کرده و خود با لشکر نامداران و امیرزادگان و سپاهیان و دامغان از جای برخاستند و حکم داد تا جعفر
قلیخان سرتیپ عشایر دلو و دو هزار سوار خراسانی به پیچ فرسنگ مسافت از جای اردو کوچ دهد و
ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا با توپخانه و لشکر آذربایجان پیچ فرسنگ برفتهای جعفرقلیخان بود و بکوه ملی
عرض نمی کرده دار قصاص صد سوار ترکمان که از نایب در راه جانب مراجعت کرده بودند تا لشکر محمد میرزا
دو چهار رسیده سواران لشکر از جای ایشان همی جستند تا نواح جعفرقلیخان در آمدند در آنجا سوار جعفرقلیخان
بدیشان در آمدند و اشرار را منهزم کرده از سواران شان و تمامت آنجماعت را اسیر و دستگیر نموده بحضرت
نایب السلطنه آوردند و سرخس را نمیتوان رسیدن همی و دیگر روز بالجمله روز سه شنبه دوم جمادی الاولی
نایب السلطنه در اراضی سرخس خیمه زد و طهماسب میرزا با دو هزار سوار از لشکرگاه بیرون شد و جماعتی از
ترکمان سالور در چار شدند و جنگ در پیوست سرانجام لشکر شاهزاده معقول شد و مقتول اسیر گرفتار لشکرگاه
پیوست هم در آنجا ولیعهد ثانی محمد میرزا از راه برسید و لشکر ترکمانان ... گروه ترکمان که حسن برد و بار را
هزیمت کرده روز دیگر نایب السلطنه به سرهنگ خان امیر توپخانه را حاضر ساخته حکم یورش قلعه سرخس داد و لشکر
از جای جنبش کرده و ... توپ چهارده توپخانه برج و باره را نگاه داشت که بر جای جعفرقلی خان اسپرلی
ششی را آورده و در مقابل قلعه برابر گلوله توپ نه نشستند و توپخانه ارنامداران گلوله‌های قاعده زدند آنگاه
مالی محرم بها و عرا او لاشی و آذرسه قورت خان سالور رمانی را که شوهرهای ایشان جائیکه در گوشه در مشهد
موقوف بودند روانه لشکرگاه آمدند و سه هزار اسیران ... را که در سرخس بودند رکاب آوردند
و فرزندان ابراهیم خان و روضه محمد حسن خان را بر سر نیزه نمودند که نایب السلطنه دست از جنگ سرخس
دار و مردان ایشان را از حبس مشهد رها سازد نایب السلطنه فرمود تا زنان را بسرا سرداران ارتش

و مالی خرم کیش قلعه ساخت و فرمود تا این حصار را با کارداران با شوکت مدارا و این سبب ولایات بجوید بعد
در مزجهت مالی خرم با مردم سرخس سر اطاعت فرود داشتند و از پس دیوار قلعه آغاز طغیان و عصیان
نمودند این کرت نایب السلطنه سخت خشمناک شد و فرمان یورش داد لشکریان چون گروهی که حربی کشند با سبقی
کسندار از چهار سوی حمله افکندند و با سرتاپا [illegible] از در و دیوار قلعه صعود کردند و در آن هنگام در آمد و تیغ
بیدریغ در مردم نهادند و مدت یکساعت بر کرانه [illegible] عرصه را تیغ ساختند مالی خرم نیز در آن غوغا مقتول شد
آنگاه در حد فرمان لشکر دست از قتل برداشت و بنهب و غارت پرداخت و هر کس بود که معادل هزار
تومان بهره یافت و از جمله اموال سه هزار خانوار سالور و سیصد سر اسب خاص نایب السلطنه گشت پس
فرمود تا قلعه سرخس را با خاک پست کردند و چهارصد و چهار تن از قبایل ترکمان برسم تجارت در سرخس
جای داشتند و ایشان مجلس بودند که اسیران شیعی را که در سرخس خریده می‌ارزند در حقوق و دیگر بلدان
ترکمان می‌بفروختند نایب السلطنه فرمود تا ایشان را حاضر کردند و اسیران شیعی را که در سرخس گرفتار
بودند بر ایشان گماشت و تیغ بدیشان داد تا جمیع این گروه را با تیغ پاره پاره ساختند و در آن وقت هزار و پانصد
تن سوار ساروق که از مرو بمدد مردم سرخس می‌آمدند چون راه با سرخس نزدیک کردند و این قصه بشنیدند
سر خویش گرفته از همه راه مراجعت کردند آنگاه نایب السلطنه فرمود تا جعفرقلیخان شادلو و مصطفی قلیخان با جمعی
از لشکر سه هزار خانوار ترکمان سالور را که اسیر بودند با سه هزار اسیر شیعی که از دست مردم سرخس نجات
داده بود بجانب مشهد مقدس کوچ دادند و چندانکه غلات و حبوبات در سرخس انباشته بود همه را [illegible]
حمل داده بجانب مشهد مقدس فرستاد تا بلای غلا که در مشهد بالا گرفته بود برداشت و [illegible] شهر جمادی
الاخره اسیران شیعی در دروازه شهر مشهد قرین شدند میرزا [illegible] آیة الله مجتهد امامت مردم مشهد پذیره کرد
و بیرون شهر [illegible] آیة الله [illegible] ساعت نگذاشت و [illegible] بر آمد و بشکرگذاری دولت ایران و اسلام
شاهنشاه زبان بدعا برگشادند و مردم عوام [illegible] گریه شادیانه کردند و [illegible] نواز
و سرور [illegible] نمودند و ورود شهزاده نایب السلطنه اسیران شیعی را روانه اوطان خویش فرمود و اسیران
ترکمان را با اسیران مبادل فرمود و صورت حال را عریضه کرده بحضرت حضرت قلیخان شاهنشاه روانه حضرت
شاهنشاه داشت و این مژده بیست و چهارم جمادی الاخره در دار الخلافه گوشزد مردمان شد اما نایب السلطنه
در چنین هنگام که از شدت برودت هوا اکابر مردم بصعوبت سیرت و از کثرت برف و یخ طریق دشوار
بیچاره ماندند و [illegible] از سرخس جمیع بیرون شد و در آق دربند اقامت فرمود و در آنجا
مربع الربان [illegible] از مصاهرت خویش معاهرت [illegible] استرآباد مراجعت فرمود و از آنجا کوچ داد
و در عشر آخر رجب در ارض جام فرود شد و قلعه محمودآباد و دولت‌آباد و [illegible] که محمدخان قرائی
متعلق خویش میداشت بی مانعی مفتوح ساخت و محمدقلیخان و محسن‌خان را در آن محمدخان ناچار طریق
[illegible] محمدخان قرائی [illegible] نایب السلطنه [illegible] مداشت و در طریق صدق [illegible]
مردان [illegible] شده حاضر درگاه شد و نایب السلطنه را [illegible] حیدریه در آورده و دقیقه از قانون [illegible] اورتست

رد

فرو نگذاشت و پیشکش شایان پیش کشید در این هنگام کامران میرزای افغان که فرمانگذار هرات بود
خواست تا در حضرت نایب السلطنه اظهار عقیدتی کند و ایلچی چند بکنار محمد خان قرائی را که بدو گرده بود
به درگاه فرستاد و بدین شرح که سر نایب السلطنه در خراسان حاضر از بهر دفع خوانین خراسان با فتح قلاع قرائی است
ملک جلت خانی فتح هرات و تسخیر افغانستان است اگر حکمی رسد لشکر افغان را آماده خدمت داری با حفظ قلاع قرائی
کند و این سر حکم از قرائی را که با خود نگهدارد اسلام از خود دور کنیم و حفظ و حراست هرات بر رسم صواب بر ذمت
باشد مع القصه نایب السلطنه مکانت محمد خان را اقرار کرد و محمد خان ایلچی با تقریری در حرم اسماک شده
آهنگ فرار کرد و این معنی کشف افتاد لاجرم نایب السلطنه بفرمود تا او را در آتش را اسیر بر هم بستند
و حکومت تربت و ترشیز و کدکن و محولات و سرجام را بسهراب خان غلام پیشخدمت باشی تفویض فرمود و از آنجا
هزاره و بادرو جعفر اباد را بی ساخت و دلگاشت آنگاه حسن خان سالار پسر آصف الدوله را از مشهد مقدس
احضار کرده رخصت انصراف به دارالخلافه داد و لشکر سمنان و دامغان را امر باز فرستاد و خود از آنجا کوچ داده
در سمنان وارد و شهر مشهد گشت و رضا قلی خان زعفرانلو را با شقاق محمد خان در ارک مشهد محبوس باز داشت
و میرزا محمد خان افغان را چنانکه مذکور شد از روز که به درگاه پیوسته بود تن بسر باز را در اکراه بود که تحمل جوش
مراجعت نکند تا کار هرات یکسره شود و سپهدار خان افغان که با کامران میرزا خصمی داشت از سبزوار به
درگاه آمده و در حسن یار محمد خان برای فتح هرات مبالغت مینمود که کامران میرزا برای خلاصی در جوش جلیلی سپهدار
و کس به درگاه نایب السلطنه فرستاد و معروض داشت که یار محمد خان را که بسر اسلامی فرا داری بید
کرده چنانکه مرا از عمل باز داشته اگر کارگزاران حضرت و سعید اورا در حبس بدار کنید ما کرتن خواهیم بود و
یار محمد خان نیز معروض داشت که کامران میرزا با من از در خصومت است اگر مرا مورد ملاطفت دارید در حلب
مراجعت و هم قلعه هرات را بی زحمت بپا داده آید شد لشکر بکار داران حضرت سپارم نایب السلطنه جلیل
اشارت داشت و دو بار روز آتش یار محمد خان مبالغت بر زیادت کرد و فرستاده کامران میرزا را بی نیل
مرام باز فرستاد و چون این هنگام فصل شتا بود و یورش به جانب هرات مشکل مینمود و سربازان و رکابیان نیز
از زحمت سفر و سال خسته بودند بدان آنکاه عت فوج خاصه را مقیم درگاه داشت و دیگر افواج را طلاق رکاب
فرمود خود حسن و سربازان بوده روانه آذربایجان نمود تا هنگام بهار از نو تجهیز لشکر کرده برای فتح هرات
و افغانستان و خوارزم و جونسید بار حضرت شود آنگاه یار محمد خان را حاضر کرده فرمود افغانستان قسمتی
فرمان سلاطین ایران بوده اند بعد از قتل نادر شاه افشار احمد شاه افغان سر طغیان و خودسری برآورد
و کریم خان زند آنقدر فرصت نیافت که او را بجای خود بنشاند لاجرم احمد شاه و فرزندان او سالیان چند
خودسرانه زیستند تا خدمت سلاطین ایران برگشتند اکنون کامران میرزا مملکت هرات اساس خود
طریق دیگر ساخته و ایران کمتر باشد و خطبه بنام پادشاه ایران کند و سالی نوا ایرانگر ن بهر دو سر
و دختر خود در کمرکان و بها آسوده باشد و اگر نه با سپاه ساخت نباشد و با خویش خواهیم کرد و کیفر او را
بکنار او خواهیم کرد است یار محمد خان بعد از استماع این حسن مکین از لا زمان جو را بسی بر اسکسل بو

حضرت خان ازبک مراین میرزا مکتوب کرد و هم در این ایام محمدعلی خان فرمانگذار خوقند عبدالرحمن بیک
ملازم خود را باتفاق قاضی خوقند بحضرت ایران و روم فرستاد و بسفارت ایشان معروض داشت که پادشاه ختا
لشکر با چند مملکت کاشغر را تاخت و ویران کرد و مردم آن سرزمین را که اهل سنت و جماعت‌اند بقتل داد ما بتدبیر این کار
سپهر لشکر کردیم و اراضی کاشغر را از بت پرستان ختا بپرداختیم جمعی را اسیر گرفتیم و برخی را مقتول ساختیم لاجرم
مژده حمله مسلمین را از کفره در حضرت پادشاه ایران و ملک روم عرضه کردیم تا بدین شادی شریک باشند
فرستادگان خوقند در ارض اقدس بتقبیل حضرت نایب السلطنه شدند و از آنجا طریق دار الخلافه گرفتند و در
عشر آخر رمضان حاضر درگاه پادشاه شدند و عریضه خان خوقند را با دو تن غلام کشمیر ختائی از پیشگاه حضور
بگذرانیدند و رخصت یافته سفر روم کردند و هم از راه ایران مراجعت نموده طریق ترکستان سپردند اما نایب السلطنه
بعد از توقف در شهر مشهد از شاهنشاه ایران خواستار شدند و رخصت تمامی اوشهریار تا حدارد فرمانگذاری جمیع مملکت
خراسان را بنام ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا منشور داد و تشریف فرستاد آنگاه نایب السلطنه میرزا موسی
گیلانی را که وزارت خراسان داشت بوزارت محمد میرزا برگماشت و میرزا اسحق برادرزاده قائم مقام را
میر ملازم رکاب او ساخت پس از آن شش فوج سرباز که شمار چهار هزار و ششصد تن است از بلدان و امصار
خراسان احضار فرموده معلمین برگماشت تا ایشان را کار رزم و نظام بیاموزند و چهار هزار سوار نیز از
قبایل آن مملکت معین فرمود و مرسوم و مواجب ایشان را از مال دیوانی خراسان مقرر داشت تا فرمانگذار
خراسان را منتظر فرمان باشند و میرزا موسی خان برادر کهتر قائم مقام را که مردی با امانت و دیانت بود و زهد
و تقوی روز می‌سپرد در بقعه مطهره حضرت ثامن علیه السلام و السلام متولی فرمود تا امور خدمت آن آستان
ملائک پاسبان را انتظام کند و هر ملک و مالی که سلاطین سلف و بزرگان پیشین خاص آن حضرت موقوف داشته‌اند
مضبوط دارد و دست تصرف بیگانگان را مقطوع شمارد و میرزا موسی خان در انجام این احکام جدی تمام بسر
کرد چنانکه نام او در جهان تذکره گشت و هم در این سال میرزا علی اکبر کلانتر فارس با محمدعلیخان ایلخانی قشقائی
قشقائی مدت مواصلت جستند و با هم متفق شدند و در عزل وزیر فرمانفرما که در این وقت میرزا
محمدعلی مشیر الملک بود مواضعه نهادند و از آنسوی مشیر الملک ایمنی را دل بسته در حضرت شاهزاده حسینعلی میرزا
فرمانفرما مواصلت و موافقت ایشان را بر محاربت با فرمانفرما رمز نمود و شاهزاده را با ایشان سر گران نمود
میرزا علی اکبر چون متوقف در شهر بود شیراز او را با چار از طریق مراعات سپرده بسیاری پیشکش و سحال
فرستاده فرمانفرما را با خویشتن بر سر مهر آورد اما محمدعلی خان ایلخانی برادر خود مرتضی قلیخان ایل بیگی را در
مهمان القا کرد تا قبایل قشقائی را کوچ داده راه کرمان پیش گرفت و خود نیز فرار کرده در اراضی فسا با برادر
پیوست و هم در آنجا میرزا محمد حسین فسائی که از احفاد فاضل ادیب بنسبت علیخان بود در مخالفت
فرمانفرما با خود متفق کرد و بجانب کرمان شتاب کردند سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان که در این وقت
از قبل نایب السلطنه حکومت کرمان داشت مقدم ایشان را استقبال کرده در اراضی بم و نرماشیر ییلاق و قشلاق
آنجماعت را معین کرد و محمدعلیخان ایلخانی برادرش مرتضی قلیخان را با تمامت ایل در آن اراضی سکون فرموده

خود

بود با شجاع میرزا محمد حسن خان وجود میرزا قاسم خان حکومت شهر کرمان در رفته در آنگاه سیف الملوک میرزا
شجاعت بود حال سیف الملوک صورت حال را عرضه کرد و بصوب میرزا محمد حسن میرزا ... روانه
حضرت ساخت ... بود و شاهزاده خراسان گرفت ... در این وقت آنگاه که نشر
با ... بود را اکبر تاخت با شیخ عبدالرحمن حاکم او شهر را جهت مراجعت داد و از این ... حسن ... خواهی
و طلب ... با ... و ... شیخ محمد ... شیخ الاسلام ... با ... میرزا
علی اکبر ... سلطنت ... و ... کرمان ... بود و ... میرزا ... سردار ...
آنجا ... ملک ... معزول کرد و میرزا محمد حسن ... صورت حال را
عرضه ... و ... شهر ... و شاهزاده ... بود که ...
... الملک ... قاجار را ... و ... آوردند ...
... و ... مراجعت ... معلوم ... لشکر کرده با ...
سواره و ... کرمان کوچ داده و در ... ربیع الاول ... شهر ... لشکرگاه کرد و ...
شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر ... در لشکرگاه آمده ... میرزا ... که حکومت کرمان
داشت ... شهر ...
... و ... داشت ...
... شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر معروض داشت
که ... الملک ... حضرت ... الملک را
... و ... داد و ... کرده
... نصرت الملک ... شیراز ...
... الملک ... شیخ الاسلام کرمان ...
الملوک ... شهر ...
... کرد ... سیف الملوک ...
... مردم شهر ... سیف الملوک ...
... مردم کرمان ... سیف الملوک ...
... سیف الملوک ... کوچ ...
... سیف الملوک ...
شهر کرمان ... مردم کرمان ... سیف الملوک
که ... کرمان ...
... خان ...
... کرمان ...

قلعه افروز کرد مصطفی قلیخان قشقائی برادر ایلخانی که بعد از مراجعت ایل با دو هزار سوار قشقائی
ملتزم رکاب شهریار پیوسته بود و در خدمت شاهزاده حسنعلی میرزا و امیرزاده شجاع السلطنه و جمعی
دیگر از لشکر تسخیر قلعه کمر بستند و در اول حمله مصطفی قلیخان از زخم گلوله تفنگ درگذشت و از عون میرزا
که در میان شجعان لشکر بجلادت و شجاعت مشهور بود در این یورش داد مردی بداد و بزخمی از گلوله بر داشته بعد لشکریان
مثل سید محمد و جسد او را از جائی برگرفته در گلیمی نهادند تا بکنار حمل دهند در آنجا سگال که حسن شناسا نجات
بن مردمت گشت شمشیر ابرار از گلیم می بخشید و چون شاهزاده فرمانفرما چون این بدید در خشم شد و یکباره دل از
فتح حصار بر بسته بیجاه روز آن قلعه را حصار داده تا از قلت علف و آذوقه کار بر قلعه گیان تنگ شد ناچار جماعتی
بکتابت مدلاکن فرمانفرما نامه ارجو تمنای آن گروه میرزا ولی فرمانی علیشکر خان قراگوزلو بر و دختر نایب السلطنه را
با طاهرمان خدمت داده روانه کرد و مردم بر دمون فتح کرمان را مطالعه کرد و بدو دست سیف الملوک میرزا را از حکومت
آنجا کوتاه دیده مرخص فرستاد تا سیف الدوله میرزا برادر سیف الملوک را که بدان وقت حکومت یزد داشت
معزول دارند و در تحت فرمانفرما شود نویس عریضه چند نگار داده مکشوف ساخت فرستاده و خواستار شد
که با لشکر ساخته بطرف یزد کوچ دهد فرمانفرما در جواب فرمود چون کرمان در تحت حکومت برادر اعیانی من
شجاع السلطنه بود ولی بی اروی انتزاع فرمود مداخلت با در آنجای سدی نیست لاکن چون حارث کارگزاران
دولت بر این اهتمام کرد آنگاه هلاکو میرزای پسر شجاع السلطنه را حکومت کرمان برگماشت و میرزا حسن
نظام العلماء را ملازم خدمت او داشت و داماد خان پسر دیگر شجاع السلطنه را که بجلادت مشهور بود با لشکری
شایسته بر ماطشمس که سرحد کرمان است موقوف داشت و در عشر اول جمادی الاولی راه شیراز برگرفت
و پسر عم او امامقلی و محمد صادق خان پسر حسینقلی خان روانه دربار شهریار شد و صورت حال را معروض داشت
وارجانکران نایب السلطنه لمرخان انگلیس که معلم سرباز همدانی بود و نیز هردی خان نایب توپخانه ملازمت فرمانفرما
اختیار کرده بود در رکاب و کوچ داده تا از آسودگی هنگامی که نایب السلطنه مشغول تسخیر خوزستان بود
قلعه باغ لطرعرض او رسیده در زمان محمد لطرخان مالی و مدرجان چلسیلو مرا با پانصد تن تفنگچی سیاوری و شبستری
بمدد قلعه خان فرستاده و ایشان چون برسند فتح قلعه را اصغا نمود و بدو در آنجا شوند گشتند آنامردم
پر دو چون دلی شدند فرمانفرما مداخلت در کار پر نخواهد کرد و عریضه نگار داده و التفات در کاه نایب السلطنه شد
وار تعدی سیف الدوله میرزا بنالیدند نایب السلطنه فرمود تا قهرمان میرزا را که حکومت مشابور داشت
بحکومت یزد نامزد فرمود و محمد رضا خان قراگوزلی را بوزارت او برگزیدند و ایشان در عشر آخر جمادی الاخره
وارد یزد شدند و سیف الدوله میرزا باتفاق سیف الملوک میرزا روانه دار الخلافه طهران گشتند و هم در این
سال امپراطور روس پارال لیتانوویچ را از گرجستان احضار کرده بسرحدداری حدود مملکت کاموزر
ساخت پارال باردن زارن راسحای و فرمانفرمای گرجستان کرد و باردن زارن بعد از ورود
گرجستان میرزا ابراهیم برادر معتمد الدوله منوچهر خان را که در گرجستان سرپرست بود بدرگاه شاهنشاه
ایران رسول فرستاد و صورت حال خویش و حکومت خود را در گرجستان معروض داشت و او در نیمه

امپراطور روس بمرد ۱۲۴۱

ربع اول

ربیع الاول وارد طهران شده در سرای معتمد الدوله فرود شد و بعد از تحصیل رخصت سلطنت خرقه و کشکول را
بار دیگر بازار درویشی گرم کرد و مورد اشفاق و الطاف پادشاه شد و طلب حاجی معصوم آمد آنگاه سخن از
با مدار میرزا مهدی مستوفی پسر کنعان بود برای بیت و ورود بارون باری بجز خراسان باتفاق میرزا
ابراهیم خان روانه شلمس داشت و چون معتمد الدوله از بیت کام نظم گیلان مشغول بود میرزا ابراهیم خان
برای وعده بیرون باتفاق میرزا مهدی بیت در نهم جمادی الاولی از دار الخلافه بیرون شد و گیلان آمد و از
آنجا از راه طالقان وارد طریق شلمس شد و میرزا مهدی ملازم فرمان پادشاه گرد و بخطه شلمس
وارد شد الماس از اهل شهر با رسلم سردار گرجستان کرد و بعد از چند روز از شلمس بیرون آمده
بیست و هشتم شوال وارد طهران گشت موسم زمستان بسبب مرض طاعون و کثرت برف و شدت سرما
و ملای علاکار زمرمردم ایران بخصوص رفت شاهزاده محمد علی میرزای ملک آرای کار بندران و شاهزاده
سمی میرزا فرمانگذار گیلان و سلطان محمد میرزا حکمران اصفهان حاضر حضرت شهریار شدند و شاهنشاه دل
معادل چهارصد هزار تومان مال دیوانی اصفهان را از محل عنایت بخشید و مال گیلان و مازندران را
مرحمت کرد و چون از شدت قحط و غلای پنیر مردم ایران در دار الخلافه طهران جمع شدند شهریار
فرمود تا انبارهای غلات و حبوبات را سرگشودند و بخت بهای تمام اسوه فقرا و مساکین را جری ادیا
هنگام حصاد و خرمن گندم برسید و مردمان تحصیل بستو انستند کرد و با وطان و مساکن خویش باز شدند

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و هشتم هجری آمدن ... روس

در سال یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری ... ساعت و چهل دو دقیقه از شب ... شب هشتم
شوال چون برگذشت آفتاب برج حمل تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار مجلس نوروز سای
برافراشت خبر رسید که گریبایدوف ایلچی امپراطور روسیه بمعرض ... قرار شرایط عهدنامه بود
که پیوسته یکتن از دولت روسیه در مملکت ایران مقیم باشد و کار امور دولتی و تجارتی بود همچنین کس را
وزیر مختار نامید و هرچه از دولت ایران در مملکت روسیه سفیر باشد خود مدبر امور را هستی باشد
بالجمله چون سفارت گریبایدوف شایع گشت برحسب فرمان شهریار جلوی ... بیامی ...
السلطنه امیر ... داو را پذیره کرد و مهمان مدتی شد و روز ... دار الخلافه که ماه رجب و ... بود ...
خان افشار روسیه ... و ... اعتماد ... بسر ... و ... کرد و ... سلطانی ... ... کسری
آورده بود و دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه ... دیگر از حاکران دربار ... مدار کرد بد
... و ... شد بعد از تحصیل ... سلطنت بعرض رسید که در آورد ... خود شهریار ... عباس
ارادت ... رشد و معادل ... هزار تومان ... و چهار ... شمیری و چهار ... سال ... آورد
اوراد ... امان ... فرمود ... آورد ... گرفت میرزا ... خود را
برای اعلام نامه ... امپراطور ... حضرت نایب السلطنه ... و هم ... آن علی نوره ... شاه
... کار ... رکاب ... نایب السلطنه ... معروض داشت

سلطنت شاهزادگان ایران سال ۱۲۴۳

ورود ایلچی سال ۱۲۴۴

که ایلات بیهوارتی ترکمان سالور روا بحضرت اسیر و دستگیر بودند و هر چند کستیم ایشان بودیم بحصار هرات
و بیابانست اگر مروت علیانه را رفیق حال اسیران عراقی و ایشان را از قید رقیت آزادی ابی پس تا سید
کم و ما پس باشیم که از این پس اشجاعت و در سر شیبان و غارت محقاران اقدام کنند بزرگان ترکمان ما
حریفه خوان خوارزم بدرگاه نایب السلطنه آمدند و روی ضراعت و مسکنت بر خاک سودند و معاول
سه هزار تومان زر مسکوک پیشکش کرده را سند و شحنی بکارداران دولت ایران سپردند بدین شرط اول آنکه
قبایل سالور هرگز در اراضی خراسان دست بسر و جسد و غارت نگشایند دوم آنکه در حدود و شوارع دیده
بانان بکارند تا اگر از قبایل سارق و دیگر طوایف برای غارت بیرون شوند دفع و مانع آیند سیم
آنکه اگر معاصره ترکمانان در خراسان اسیر گیرند یا مالی برند بر دست ایشان است که خود استرداد کنند
چهارم آنکه مادر کاروانها را با یار آق و رید تا حد رعیت چون حافظ و حارس باشند و اگر ایشان را تدبیا بحتی برسد
از خویشتن خبر کنند پنجم آنکه تجار ری که اسیران را بیع و شری کنند در اراضی خود نگذارند و خود نیز
اسیر نخرند و نفروشند ششم آنکه اگر خبر بایکند در خراسان را حجنر لشکر واحد قندیاتان سپهر قربان نبرد
باشند و چند نفر توانند سوار سپاه کرده حاضر رکاب شوند بعد از این شرایط نایب السلطنه پنجهزار تن اسیر
سالور را آزاد فرموده تا راه خویش برگیرند و بجای خویش شدند و از پی آن فرستاده یار محمد خان افغان
از هرات باز آمد و از آن سخنان که نایب السلطنه پیام کرده بود چنانکه مذکور شد داریر و کامران میرزا
خبری بر مراد نیاورد و معروض داشت که کامران میرزا سخن برای نهاد که نایب السلطنه نامی بمان کند
مکه سرادوان خود در مملکت ایران بوده و در این سفر معادل ده هزار تومان زر مسکوک سهیم
پیشکش انفاذ درگاه داده از تسخیر هرات خاطر خویش بپرداخته کند و را و عراق پیشکش گیرد و اگر
از این بر یاد دست طلبد و انصاف نکند ساخته مصاف شویم و در رزم هم تا سر گرا خدای خواهد نصرت
بود نایب السلطنه از اصغای این کلمات برآشفت و تسخیر هرات را تصمیم عزم داد و لشکر را در انجا ل راد نیز
مادر خراسان طلب فرمود و عریضه نگار داده بدرگاه شهریار فرستاد و خواستار شد تا سپاه آذربایجان
و استرآباد بطریق خراسان گسیل دارد شاهنشاه در پاسخ او فرمان کرد که برای فتح هرات ولیعهد
نتایج شاهزاده محمد میرزا ایلت سپرده است و اکنون از خود طریق حضرت سپارد که دیدار ترا ایلت
خواستاریم و رضاقلی خان زعفرانلو و محمد خان قرائی و عبدالرضا خان یزدی را گمانه کرده و دولت شد
تیز را خود کوچ داده تکمیل عمل خویش اشاره کند لاجرم نایب السلطنه حسب فرمان شاهزاده محمد میرزا را گماشت
سپاه بدو سپرد تن سواره و پیاده را ملازم رکاب ساخت و میرزا موسی رشتی نایب قراسان تراز نیز
او را پیک گسیل و خود طریق حضرت سپرده داشت و آن هر تن را که شاه عالم جوانده بود با محمد تقی خان عرب
میشمست و محمد تقی خان برادر محمد خان قرائی و جعفر قلی خان پسر محمد علی خان رشت بودند ملازم
رکاب ساخت و رضاقلی خان و محمد خان را از دو روز قبل از خود و ارد دار الخلافه تو
خویشتن بیست و دوم محرم بشهر طهران در آمده متقبل سده سلطنت گردید و امور را استعاق یکیانه امد

توجه نایب السلطنه بطهران

آنگاه حکم رفت تا رضاقلی خان و محمدخان را روانهٔ آذربایجان نمودند و در منزل میانج رضاقلی خان مریض شد و
درگذشت و محمدخان بسلامت بموقف سریر رسید اما عبدالرضاخان از آن پس که حاضر درگاه پادشاه بود
مقداری اموال تبلیغ کرد تا مگر بدان در کمترین روز عفو و عنایت پادشاه تهران را بدست آرد افسوس
چندانکه از حاج رحیم کشید سود نبود و بسلامت نرسید تا از آن سوی چون اخبار حضرت پادشاه مکشوف افتاد
آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت که آقا عبدالرضاخان آن مکاتبات را بهر خویشتن بهانه کرده که محل بار ترس ما
بر او گران افتاده چندانکه خویشتن را هلاک میکند تا در پیشگاه ما حاضر نشود لاجرم بفرمود تا نامه‌ها برد و در سحرگاهش
حاضر ساختند و او را با اجمعان شاهزاده محمدولی میرزا سپردند و گفت اگر بنای آن نهضت جراحت و دفاع که با تو
زمان گردگانه نشانید از زبان بر داشته کمی زده باشند مردان و زخم تیری او را گرفته از پیشگاه حضور بیرون
شدند چون نگرانی زرگاه رسید و شمار ارده کار دیگر از عوامان سرانجام میان برکشیدند و بر شکم خویشتن زخم
زدند رحیم مرد کار را از او بگرفتند و او را آنجا به شاهزاده محمدولی میرزا بردند و سپردند و دو سه شب
نشستم محرم ایام سپری دوم فرمان داد تا شاهزاده محمدولی میرزا اگر ره یک سپهسالار خواسته بود و اسلحه
مدت عبدالرضاخان بهوش محمدولی بود چنانکه مذکور شد برادرانش از فرزندان شاهزاده جهانگیر میرزا
و ناصرالدین میرزا و نصرالله میرزا و دارا و شاهزادگان امامقلی میرزا و خسرو سکان او را یک جنگ و مسی کرده
در مجلس آلات حرب و ضرب برآمدند و هر کس با اندازهٔ جوش جراحتی کرد چندانکه جسدش را بعد از دو روز بیرون
ساختند آقا محمدتقی خان منشی مستوفی حاکم یزد شترانها را احتمال آورده و نقره‌مهر تا سه دو او را بر و شتر دادند علام
رکاب السلطنه گشت و دو شتر کوکب محمدخان عراقی را امر و ریدید موصوف سرکار فرمود و این احکام فرزند
نایب السلطنه خسرو میرزا لشکر آذربایجان را سرپرستی میکرد و در غارت هرات را ارتحال فرو نشستند و سال
روزی چند بر حسب فرمان پادشاه و صواب دید و صلاح دولتمند سپاه خراسان کوچ داد و از جانب دیگر
چنانکه مذکور شد چون فرزند نایب السلطنه تهران میرزا در حکومت یزد استقرار یافت از مردم یزد و لشکر
سپاهی سوار کرده با ما بعد از سواره و پیاده خراسانی که ملتزم رکاب داشت برای تسخیر کرمان تصمیم
عزم داد و محمدنظرخان مافی و میرزاخان قاجار ملتزم رکاب بود کوچ داد بدانجا ن خان پسر شجاع السلطنه
چون این بشنید لشکری آراسته کرد و بدرهٔ حرکت سید در قلعهٔ ناحیه کرمان بر دو سپاه جنگ کرد آنگاه گردید
و با یک یکدیگر در نبرد دلاوری کردند تا قاجار فروغ الدوله در آن جنگ جلادت و بهادری کرد و مانع گشتند
از پس و شمال ساخت و مرد و مرکب سپاه کث آمد جنگ رمانی در برابر نامدگان دو دست تن از لشکر خراسانی
در دو روزی معقول گشت و محمدنظرخان مافی با جماعتی اسیر شد بعد از آن طریق فرار گرفته بار دیگر بایزد رسیدند
و اموال و اثقال ایشان منهوب گشت شهریار تاجدار بعد از اصغای این قصه بر تهران میرزا آتش غضب که
چرا بی اجازت کارداران دولت این جسارت کرد و او را از حکومت یزد معزول ساخته دیگرباره سیف
الدوله میرزا پسر ظل السلطان را نصب فرمود و حکومت کرمان را نیز با نام ملاکو میرزا پسر شجاع السلطنه منشور
کرد از پس این واقع محمدحسن خان زنگنه ایشک آقاسی باشی نایب السلطنه و میرزا بابای حکیم باشی او مامور بمعاودت

الکس

[illegible]

انگلیس و روس آمد و میرزا تقی علی آبادی مستوفی الممالک سخاست آنکه دیهی را که فرمان پادشاه دستور کرده
مستوره حال بروی واداشته بود معزول شد و میرزا تقی نوائی از رجال سخاوی مستوفی الممالک گشت آنگاه نایب
السلطنه معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک از شهریار عطا گرفت و غارت سفر خراسان یافت و بود در هم ربیع
الاول بدان جانب شتافت اما این هنگام انواع اسقام و آلام در مملکت ایران گستره گشت محمد تقی میرزا
ملک آرای رخت بربست و حسام السلطنه فرمانگذار بروجرد و حشمة الدوله حکمران عراقین عرب و عجم شاهزاده
همین میرزای بهاء الدوله حاکم سمنان و خوار رهسپار شدند و بلای طاعون طریق حضرت گرفتند و دار الخلافه
انجمن شدند و هم در طهران نزدیک بیست هزار تن بمرض طاعون و تب درگذشت و بیمار شدند و
بلای وبا در ایران افزون از دویست هزار تن نابود گشت و مزاج پادشاه جهان از راه صحت و
دوران تب لرزه روز گذاشت بعد از ادای صدقات و امضای معالجات چون روی بهبودی دید
شجاع السلطنه را رخصت فرموده تا تحت و شیراز شده و دستیاری برادر در اراضی کوه گیلویه و دشت
ستان را نظم کرده سفر کرمان کنند و در آن مملکت فرمانگذار باشند اما از آن سوی چون نایب السلطنه
راه خراسان گرفت پنج هزار سوار شاهسون و جمعی ملازم رکاب گشت و مصطفی قلی خان سردار
سمنان و دامغان در عرض راه بپیوست در بیرون کلیوش دو روز لشکرگاه کرد تا لشکرها در رسیدند
و اسرا در رسیدند و از آنجا به طرف خوشان کوچ داد و فرمان کرد تا ولیعهد ملک شاهزاده محمد میرزا
به تسخیر هرات شتاب گیرد و شاهزاده در حوالی جیمه بیرون رد خسرو میرزا با لشکر آذربایجان و مصطفی
خان شادلو و امیر علیقلی خان عرب حاکم طبس و امیر اسد الله خان عرب حاکم قاینات و دیگر خوانین
با لشکرهای خود ملتزم رکاب شدند و ملک قاسم میرزا با افغان پسر حاجی فیروز شاه پسر خان
افغان که برادرزاده کامران میرزا بودند و پیوسته شدند و شاهزاده بجانب هرات سرعت گرفت
و بعد از بیرون شدن او نایب السلطنه در عشر اول جمادی الاولی از خوشان کوچ داده بشهر مشهد آمد و میرزا
ابوالقاسم قائم مقام را با سواره و پیاده که در رکاب داشت از قفای شاهزاده محمد میرزا گسیل نمود
اما شاهزاده محمد میرزا آهنگ اراضی کوسویه و غوریان نمود اگرچه یار محمد خان در مشهد مقدس محبوس
بود لکن جماعتی که حفظ قلعه کوسویه مقرر داشته بود دست از حراست باز داشتند و از آن قلعه با
لشکریان فرار کردند شاهزاده حکم یورش داد ساعتی بر زیادت برفت که سپاهیان بر قلعه چیره شدند
و افغانان را که در آنجا نگاهبان بودند اسیر گرفتند آنگاه شاهزاده جمعی از پیادگان خراسان را در
آن قلعه باز گذاشت و راه هرات برداشت و آنگاه به فتح قلعه غوریان نظری گماشت و تا پل غوره که سه فرسنگ
تا هرات مسافت است براند از آن سوی پسر کامران میرزا چهار هزار سوار افغان را که از کمات حاضر بودند
ساخته حرکت کرده بیرون فرستاد و در پل غوره هر دو لشکر با یکدیگر پیوستند و جنگ در انداختند لا گرفت
و گرد سواران جهان را تار کرده بود با هم بکوشیدند و از هم بگسستند آنگاه توپچیان دهان توپ ها را سوی افغان
گشادند و از آنجا عنت فرار از پس با خاک پست شد لاجرم عنان برتافته بجانب هرات شتافتند

مراجعت نایب السلطنه از طهران به خراسان

سفر ولیعهد با شاهزاده محمد میرزا به هرات

خاتمه کار نایب السلطنه اعلی الله مقامه

آمدند و سواران هرات را از قفای ایشان باز روانه آن بلده ساختند کردند پس از این فتح شاهزاده کوچ داد
در سمت جنوبی هرات لشکرگاه کرد و از آن مقام از قفای شاهزاده خان مسافت کرده چون بعد [illegible] ماند
رسید و هزار سوار و پیاده [illegible] عبور از آن باز داشت و خود با دیگر لشکریان به لشکرگاه شاهزاده
پیوست کامران میرزا دیگرباره حمله‌ای کرده از توپخانه لشکر کرده و کرت دیگر شاهزاده [illegible] آمده و هم
[illegible] و مردمش کوفته و شکسته باز به هرات شدند و [illegible] محاصره افتاد تا حکم قضا
دیگرگون بود کار هرات برحسب آرزو ساخته [illegible] آنگاه نایب السلطنه روزگاری دراز بود که حرارت کبد
در جگر کالبد داشت و اطبای انگریزی و ایرانی مداوای او ورزیدند و گاه‌گاه بهبودی حاصل میگشت
آن هنگام که سفر خراسان خواست کرد حکیم کارمل و ماکنیل که هر دو طبیب نامبردار انگلیس بودند و
جمعی از اطبای ایران همداستان گشتند که اگر نایب السلطنه سفر کند و حرکت فرماید حرارت [illegible] این
ورم که از سرانگشتان پای تا پاتن را فرو گرفته است سبب هلاک خواهد گشت قائم مقام چون این معنی را
بدانست در همان صورت حال را از حضرت شاهنشاه معروض داشت و شهریار تاجدار او را پیام
داد که برای حفظ [illegible] این سفر را [illegible] مقرر داری روا باشد نایب السلطنه چون معلوم کرد که
سبب این پیام قائم مقام بوده [illegible] چنان دانست که از رحمت سفر و کوچ دادن لشکر
[illegible] خویش قائم مقام را [illegible] این کلمات انگشت [illegible] روی بر قائم مقام خشم کرد و سر
[illegible] در هم کوفت و راه خراسان [illegible] است [illegible]
[illegible] شد چون [illegible] شاه [illegible] معادل [illegible]
[illegible] حکیم کارمل انگریزی [illegible] و او را [illegible] میرزا علینقی [illegible] آصف الدوله [illegible]
مشهد مقدس [illegible] حکیم کارمل [illegible] و هم در آن [illegible]
[illegible] دولت [illegible] نایب السلطنه [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] دولت حکیم [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] مع [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] اصفهان [illegible]
میرزا علینقی [illegible] طلب [illegible]
[illegible] چهل و [illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] جمادی الاخره سال هزار و دویست و چهل و نه هجری [illegible]
[illegible] و ملکوت [illegible] میرزا علینقی [illegible] دارالخلافه [illegible]

الآخره وارد طهران گشت مجلس را پیرایش آن بود که در طلوع این خبر ساحل گردد و حضرت پادشاه تا
آیه عاقبت روز بار شاهزادگان کودک را که نو آموز سخن بودند این سخن را آموخته کرده بودند تا کلاه بر تا
رانده بودند شاهزاده سپاه در راه تیمار رسانیدند شهریار را شادمان کرده در مرگ حسین میرزا که هرم افسر است
و دولت سعید مار داشت آن پسر آمد که کدورت را در مرگ سیامک و فریدون را در قتل ایرج و کاوس را
در چون سیاوش فروگذاشت را در ماتم رونق نبودند تا آنجا که در شریعت سلطنت پسندیده نیست که
میان حضرت سکون پادشاهان چون دیگر مردم بدست تواضع ملامت واجب است امتزال شود شهریار
تاجدار خویشتن داری همی کرد و فرمان داد تا مردم آذربایجان و عسکر خراسان شاهزاده محمد میرزا که عکس
آن اصل است و ثمر آن شجره و فرع آن ریاض و شمس زمان شاهنشاه است بجای او شناسند و فرمانش را از حرم گردن نهند
فردوس ناسند آنگاه جلیل سلطان که نائب السلطنه برادر عباس میرزا بود در سرای خویش مجلس سوگواری گسترده
گرد و اعیان درگاه و قواد سپاه و تمامت لشکری و رعیت در سوگ جهان پادشاه سلبها سیاه کردند
و ماتم نائب السلطنه را بر پا داشتند آنسوی در مشهد مقدس چون نائب السلطنه جهان جاوید خرامید محمد خان
درگاه و محرمان حضرت سه روز این راز را مستور داشتند تا مبادا در کنار هرات از چنین خبر وحشت لشکر
شکسته شود و سرعتی که رفتن برق و باد میدانست تحصیل لشکرگاه داشتند و بعد از سه روز جسد او را از ارگ
شهر مشهد به روضه مطهره حضرت رضا علیه الصلوة و السلام تحویل دادند مقامی ارجمند تا خاک سپردند
اما چون قایم مقام و سران سپاه از این واقعه آگاه شدند چنان صواب شمردند که با کامران میرزا کار بمصالحت
و مسالمت کنند لاجرم میرزا موسی گیلانی نایب خراسان و یکتعلی خان کردستانی را بشهر هرات در رسیدند
و کامران را که در آرزوی چنین روز بود بشارت مصالحت دادند آنگاه میرزا موسی مراجعت بلشکرگاه کرد و
یکتعلی خان برای استحکام شرایط مصالحه در هرات متوقف گشت پس شاهزاده محمد میرزا از کنار هرات
کوچ داده طریق مراجعت گرفت و دویست خانوار عسکر کوسویه را با میر اسدالله خان عرب بسیر از خو
مرو و در عشر آخر جمادی الآخره وارد مشهد مقدس گشت و میرزا حبیب روز یکتعلی خان شاد و کامیاب
از مردم کامران میرزا برسید و معروض داشت که کامران میرزا استحکام کار مصالحه را برای دو وقت
یار محمد خان که در این حضرت محبوس است بازگذاشت پس کارداران شاهزاده محمد میرزا یار محمد خان را
حاضر ساختند تا او در کار مصالحه سخن کرد و بود و در پایان امر کار بر آن نهادند که کامران میرزا سکه و خطبه
بنام شاهنشاه ایران کند و پانزده هزار تومان زر مسکوک با پنجاه رزمه شال کشمیر بر رسم پیشکش حمل
کند و دو کس برد کامران میرزا فرستادند و او را بر شرایط مصالحت آگهی دادند پس کامران میرزا استواری
یکی از فرزندان خود را روانه مشهد مقدس نمود تا ادای رسم تعزیت و تسلیت کرده و آن پیشکش را از
تحویل شاهزاده گذراند و هم از پیال جیانکه از پیش مرقوم شد بعد از مراجعت خسرو میرزا از سفارت
روس یک کرور تومان زر بر ذمت کارداران ایران بجای ماند که بعد از مدت معین تسلیم کارداران دولت
روسیه دارند در این هنگام وقت ادای آن زر رسید پس شهریار تاجدار میرزا ابوالحسن خان وزیر دول

خارجه را

مراجعت شاهزاده محمد میرزا از هرات

ظهور فتنه مرتضی قلیخان ایل بیگی قشقائی

چاره ، مأمور بسفارت روس فرمود که در اوایل این در روسیه معطل ماند و در معاودت عهد و آشتی نو بستند
و دیگر نایب السلطنه در زمان رفتن کابی خسرو را بکارداران روس سپرد و در ماه ربیع الاول این سال
دیگر جلب بها و جمع اخبار شاهزاده محمد میرزا رسید و او را از ربودن معاودا و آگاه نمودند در حال
عریضه نگار داده بحضرت شهریار فرستاد که کارداران دولت ایران این رنج بسر بردند و انجمن مجالست
روس کسل نفرمایند و ترکمان نبرد بر زمان برآمد که از ادای این ربر و مت میان است لاجرم
شهریار رضا مدار شاد خاطر شد و امور و مواجب نوازش فرمود و میرزا ابوالقاسم قائم مقام را
طلب داشت با خاطر رکاب سد در نظم آذربایجان و انتظام خراسان دو بیست ولیعهد آنچه واجب
باشد اقضا نماید و محمد تقی خان قاجار دولو برادر آصف الدوله را که خال شاهزاده محمد میرزا بود با مکتب
سه جامه شریف روانه خراسان فرمود تا سوگواران نایب السلطنه را که سلب سیاه در بر کرده بودند از سوگواری
برآورد و میرزا محمد خان پسر آصف الدوله را هم بتاکید دست جامه دیگر مأمور آذربایجان فرمود و هم در
این سال مرتضی قلیخان ایل بیگی ایل قشقائی مورد عتاب و نکال آمد بیان ماجرا جماعت خلج از اراضی مردم
ایران سفر کرده در کوهی از آن جا مل جدا گشتند طرف فارس سپردند مردم خلج این کرده را قشقائی گفتند
که معنی کرد شهر است و این بعد از آن به قشقائی مشهور بوده اند و اقوام حروف دیگر قبایل بر کنار گشت
احداث ایشان را در نصاحبو زخان مرحوم داشت مع القصه بعد از رحلت جانی خان ایلخانی قشقائی فرزندان او
برحسب فرمان شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مکاشی نام بدست کرده محمد علی خان لقب ایلخانی
یافت و مرتضی قلیخان ایل بیگی شد و چون محمد زکیخان سردار نوری از وزارت فارس معزول گشته با
جماعت نوری از آن بلده بیرون باشد همه روزه این برادران بر شوکت خویش بیفزودند و دولی مارده دست
کردند جامه مرتضی قلیخان ایل بیگی که شمرده کرداست و آرزوئی از خوشه خوشش می آمد و حسب
از شصت هزار خانوار ایل قشقائی فارس دو هزار خانوار که ایل را دیگران افزون بودند گرده گرد
و ایشان را جمله نام نهاد و از این خانوار مرد و هزار سوار جمعه بیشمار نمود و حکم داد که ایشان سوسه سپاهی
السلاح طارم جدت و باشند را کی او را جلا از روی خدا شوید و ادوات و آلات ملوکانه بیار بهر خود
راست کرد چندانکه اسباب لهو و لعب و کسان عشرت مردم طرب سلاطین فراهم کردند
دیگر طرق سپهر سد شیراز بسر برد و در حضرت فرمانفرما نفرمانفرما مسکت ابرو هم ساهج سپهر اسیر فرمانفرما را
نصیحت وا و را ورد بهشت هزار مرد لشکری از اراضی قمشه باجش کرد و جانان سلیمان خان
بن امیر محمد قاسم خان قاجار را که از جانب شهریار مأمور باشغال حکومت قمشه خلج بود
و شاهرخ میرزا پسر نامی او که است چون کرد ازا و برفت فرمانفرما باگوار آمد دیگر باره جوانا رسید که
محمد زکیخان نوری برحسب فرمان پادشاه بشرط وزارت طرف شیراز سپرد چون محمد زکیخان باصفهان
رسید معلوم داشت که مرتضی قلیخان با چهار تن سواره و پیاده و در سر راه اشغال را او سپرده بماند بود
و جهان از و خویش بپردازد با هار محمد زکیخان طریق مراجعت سپرد بالعجله کرد از او رها خاطر باد شد

شل

تفصیل این داستان بهنگام که شجاع السلطنه را از جهت فارس و کرمان سیر مقصود حاصل نگشت رقم شد و در الفت کرمان
سپاه را در بند مرتضی قلی خان محترز ساختند و شجاع السلطنه بعد از ورود باصفهان قسمی مجدداً قاجار را
سرد سرا و تکمیل ساخت و پیام پادشاه را نگذاشت لاجرم فرمانفرما آقا بابا خان با مردانی سپرده از مردم
مامور باراضی فیروز آباد ساخت و فرمود مرتضی قلیخان را بهر نحو توانی دستگیر کن و بسته بر سر ما فرست
و چون در شیراز محمد علیخان ایلخانی و میرزا قاسم خان داماد او را گرفت و در حبس خانه باز داشت
و فرمود تا ابوالفتح میرزا را نیز با میرزا محمد اکبر ام الملکت فرستاد تا او را باتفاق میرزا محمد خان
کلانتر گرفته مغلولا بدرگاه آورد و در جستجوی مرافیان رایر بدر بر ده آن خانه ایلخانی را دو داماد ش محبوس داشتند
اما از آنسوی آقا بابا خان طی مسافت کرده در قلعه فیروز آباد اقامت جست و مرتضی قلیخان که در آن اراضی
سکون داشت و با کرد چپاول تمام سرپیچا بود مکاتیب و مهربانی مفتوح ساخت و عاقبت الامر
او را با مدرون قلعه طلب داشت تا از در صواب و صلاح با هم سخن کنند و کدورت ضمیر فرمانفرما صافی
آرند و مرتضی قلی خان که هرگز هیچکس یار بر دوست خود نمی پنداشت با چهل تن از مردان رزم آزموده بدرون
قلعه آمده با آقا بابا خان در مجلس مشاورت و محاورت نشست چون لختی سخن کردند آقا بابا خان دستور فرمانفرما
فرمان را بدو داد و گفت هم اکنون بر حسب فرمان محترم و محبوس میشوی و سر فرا بسته دو ماهور را
تا آسیب سپاه شیراز کوچ دهیم مرتضی قلی خان از اصغای این سخن خشمناک شد و ربان بدشنام برگشاد
و از جای جستن کرده راه بیرون شدن قلعه پیش داشت گروهی از تفنگچیان که در پیرامون دروازه
قلعه جای داشتند بر حسب مواضعه آقا بابا خان دهان تفنگها را بسوی او و مردمش گشادند مرتضی قلیخان
چون راه بیرون شدن نیافت دیگر باره در قلعه اقامت جست و مردمش در گرد او انجمن شدند در
دروازه قلعه را بروی خویش بر بستند تفنگچیان از در و دیوار بام تگرگ گلوله بر ایشان باریدن
گرفتند و تا از آن چهل تن کس بجای بود مرتضی قلیخان را آسیب نرسید بعد از قتل آن جماعت یکپای
مرتضی قلیخان تیر زخم گلوله برداشت و از گرفتار شد آقا بابا خان او را محبوس با شیراز آورد و پس از
روزی چند بدان زخم وداع جهان گفت آنگاه فرمانفرما بفرمود تا میرزا قاسم خان خلع داماد ایلخانی را از
سر دو چشم نابینا کردند و اموال او را ماخوذ داشتند و هم در این وقت از قصا در عقره احداد ایلخانی بیرون
دروازه کازرون معادل شصت هزار تومان زر مسکوک آشکار شد گماشتگان فرمانفرما مضبوط
نمودند مع القصه چون مرتضی قلیخان که اصل فتنه و بیخ فساد بود قلع و قمع گشت فرمانفرما ایلخانی و میرزا علی اکبر
و فرزندان او را از زندان برآورده نوازش فرمود و بر سر شغل باز داشت

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و نه هجری و خاتمه امر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و چهل و نه هجری چون یکساعت و سی دقیقه از جمعه دهم ذی قعده سپری شد آفتاب
به بیت الشرف در رفت و شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار بساط عید در نوشت و پس از روزی چند کرنل
شیت و چند تن از معلمین انگریز که برای تعلیم سرباز آذربایجان را حصار رسیده بودند از راه در رسیدند

معلم توپخانه را با جماعتی از تفنگچیان انگلیسی دارد کشت همگان مورد نواخت و نوازش آمدند آنگاه شهریار بیدار
برای تقبیل آستان بنت موسی بن جعفر علیه السلام سفر قم فرمود و در آنجا میرزا محمد علیخان کاشی را که در باب
ظل سلطان معزول بود و در آن بلده راه معمول داشت حکم داد تا او را پیش روضهٔ مطهر با زنجیر در گردن داوری
همانا پای سنگ طور رسم ساز دادند و از خزانه خویش چندانکه دینار و درم بکار بود نثار کرد و هم در آنجا سلطان
محمد میرزا که از اصفهان حاضر حضرت شده بود ملازم رکاب گشته روز عید غدیر بدار الخلافه فرود شد
و در روز موعود فرمان شهریار جشن سور و سرور و آرایش گشت و بساط عیش و عرس که مقرر بود از برای ...
ساخته شد و سیف الدوله سلطان محمد میرزا برادر اعیانی او و نیرالدوله فرخ سیر میرزا حاکم همدان شاهزاده
صاحبقران میرزا امیر توپخانه و روز که به پیشکش با صحیح پایه جهت آمدند و حسنعلیخان معیر الممالک
و سلیمانخان ... شاهزاده افشار مصاهرت شاهنشاه قرین مفاخرت گشتند بعد از انجام این سور و
سرور سیف الدوله طریق اصفهان گرفت و نیرالدوله با همدان شد و هم در این سال در ماه ذیحجه خسرو میرزا
مشهد مقدس با جماعتی از ترکمانان که دو هزار شده بودند در حومه ... مرو دامن گوشه بیشتر شکست
ترکمانان گشت و گروهی اسیر گرفت از این طرف کری تمام و شمری بزرگ در دیار ... بعد از ورود مشهد
مقدس از سنگ و جموع در حضرت برادر کاست و جماعت بیرون رفت و در راه فرار
برگرفت چهارم محرم با لشکر وارد دار الخلافه گشت و در سرای ظل سلطان فرود شد و لشکر
این جنابت ظل شهریار مورد عنایت گشت و از اسیران ... ترکمانان که با راضی از شهر ... کرده
جمعی اسیر گرفته بودند و مال فراوان ... مراجعت کرده شدند شاهزاده اسمعیل میرزا حاکم بسطام
جماعتی از اعیان ایشان ساخت ... در بسته بودند ... کشته شد و جمعی اسیر کردند و اموال
منهوبه را استرداد نمود و هم در این وقت نیکولای پادشاه ایمپراطور روسیه بعد از اصغای قصهٔ وفات
نایب السلطنه قانون سوگواری بگذاشت و از رسولی را که از اعیان درگاه بود با مکتوب تعزیت حضرت
شاهنشاه روانه داشت و در پنجم محرم سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری وارد طهران گشت و حاضر حضرت شده
مکتوب امپراطور را بر شاهنشاه ایران سپرد و آداب تعزیت و تسلیت بپای برد و نشان امپراطور روسیه
... شاهزاده محمد میرزا را خواستار گشت لاجرم مورد نواخت و نوازش شهریار تاجدار
شده با نامهٔ امپراطور طریق مراجعت سپرد و شاهنشاه مقرر کرد که شاهزاده محمد میرزا از خراسان
سفر کرده حاضر درگاه شود و در این وقت مزاج پادشاه از اعتدال گشت و مرض نقرس ذات المحمود را
... بر ... از آنجا که ... طغیان ... از هر ... چندانکه
جمعی از عامل بخشیده معادل ... هزار تومان مال دیوانی را که از اصفهان طهران حمل دادند
... و ... ترکمانان ... از طرق و شوارع فارس و اصفهان رحمت بسیار
کرده بودند ... شاهنشاه ... که مردمان ... آمدند و از آن سوی چون
شاهزاده محمد میرزا امشور ... بشهریار ... کرد برادر اعیانی ...

بزم سور و سرور شاهزادگان

آمدن رسول از دولت روس

ورود شاهزاده محمد میرزا که در این وقت در خراسان ... بود ...

میرزا را بحکومت خراسان بگذاشت و محمدرضا خان قراباغی را بوزارت وی بازداشت
و میرزا ابوالقاسم قائم مقام را ملتزم رکاب ساخته روز شنبه بیستم شهر صفر سال یکهزار و دویست و
پنجاه هجری وارد دارالخلافه گشت شاهزاده صاحبقران میرزا که سالار سپاه بود و در سور کار با چهار عراده
توپ مدبره گشت و در حسب فرمان عبدالله خان امین الدوله و میرزا آقاخان وزیر لشکر با دو تن از مستوفیان
طریق استقبال سپردند شاهزاده بمغاره رود و شهر تقبیل سده سلطنت کرده مورد الطاف و اشفاق
خسروانی گشت و بیرون دروازه طهران در باغ نگارستان منزل فرمود و صاحبقران میرزا بمهمانداری
او متعین گشت اما شاهزاده ظل السلطان برادر اعیانی نایب السلطنه چشم آن داشت که از پس نایب السلطنه
منصب ولایت عهد بدو تفویض شود و کارداران دولت ایران دو گروه گشتند و مجلس مشاوره و محاوره
بیاراستند الله یار خان آصف الدوله که خال شاهزاده محمد میرزا بود با اتفاق علیحسین خان سپهدار و خسرو
خان ایچ آقاسی معتمد الدوله و جماعتی دیگر از بزرگان دربار در تشدید مبانی شاهزاده محمد میرزا و تفویض ولایت عهد بدو
رای همی زدند و عبدالله خان امین الدوله و میرزا تقی علی آبادی که در حق ظل السلطان از اعیانات سلطنت
حق شمرده بودند پایان امر چون میراث پدر خاص فرزند است شهریار تاجدار شاهزاده محمد میرزا را بنیابت
سلطنت خاص نمود و هم از نخست سزاوار است که خاص پادشاهان است دانسته بود که وارث تاج و تخت
محمد میرزا خواهد گشت چنانکه از آن پیش که نایب السلطنه وداع جهان گوید بنیاد روقت محمد میرزا را طلب میفرمود
و او را بدر میگفت و در نهان مژده سلطنت بدو میداد و بار نامه کامل دولت بیدرنگیان همی
سلطنت را بدو می سپرد و گوشی چنان افتاد که شهریار تاجدار را آهنگ کرد و چند تن از شاهزادگان را در کاخ خود
رخصت جلوس فرمود و شاهزاده محمد میرزا را از پس حلقه شاهزادگان نشست و چشم همی بر شهریار
داشت و بر بازوبند پادشاه که الماس دریای نور بر وی در آن نصب بود و در دیده نظری مینگاشت با کاه
پادشاه چنانکه کمتر از اهل محفل آگاه شد بدو اشارت فرمود که مگر از حسنی این بازو بند با مرحمت بی شاهزادگان
بهره تو خواهد بود و چند کرت زیر لب فرمود که تو میرسد محمد میرزا از این کلمات سخت شرمگین شد
و عرق خجلت بر جبین مع القصه چون شهریار شاهزاده محمد میرزا را ولیعهد دولت فرمود خواست تا ظل
السلطان آزرده خاطر نباشد و در میان بزرگان ایران از محل خویش ساقط نشود فرمان کرد تا جمعی
از شاهزادگان و گروهی از بزرگان حضرت و شناختگان دولت در سرای ظل السلطان مجلسی کردند
و منوچهر خان معتمد الدوله را فرمود هم اکنون با اتفاق محمد میرزا نزدیک ظل السلطان حاضر باش و او را
با او بگوی برادر اعیانی تو نایب السلطنه چند اگر زندگانی داشت اطراف مملکت را حافظ و ناصر بود و با
اعدای دین و دولت کارزار و مقاتلت همی کرد و تو با حضرت بودی و نگران است حراست و
رعایت و نظم دارالخلافه روز همی بردی اینک محمد میرزا از نزد برادر رفت اگر خواهی نام و نشان
پدر باشد و کار او کرد از پدر کند و اگر نه او را بجای خود در دارالخلافه بگذار و خود یکی برادر باش و
طریق آزرم بسپار ظل السلطان که تاکنون خاطر با دست آمده راه بسته بود عزم کرد که فرزندانرا

بجای برادر مهتر است صواب آن است که محمد میرزا نام پسر ایشان بپدر جانشین و ولایت عهد بدو تفویض شود
و از آذربایجان که حدود روس است پیشتر مساحت دشت و ورود امور را دهد و به رئیس گسیل نمی‌شد که
جوگرده سرحم جهان سپر سپاک درگاه هم بآسمان آستان ماشم لاجرم شاهنشاه او را تحسین فرمود و
با مداد با تمامت ملکزادگان و عمدا آنجا ن امرا آمده ولیعهد با جماعت سه هزار تن در تیپ ان میرزا آقاسی
در لشکر با سران سپاه و تواد و درگاه در باغ نگارستان ساطع شاهوار گسترده کردند آنگاه فرمان شاهنشاه
فرمان ولایت عهد و سامان سلطنت با شمشیر مرصع تحواهر آمدار و خنجر مکلل بلالی شاهوار و کمر شال سر
دو شمشیر که جامی منصب ولایت عهد است و ملعی در حور شاهزاده صاحبقران میرزا ابو الحسن دو ور
چهار دوازدهم صفر سابع نگارستان تحویل داده شاهزاده محمد میرزا به پدر تهنیت ملکی کرده به
ولایت عهد نامبردار گشت و تمامت مردم و را ساز و رسم دو سال کار ملکی رساخت با انجاه عشرت
نامبردار کاه پادشاه شهنشاه چیس لشکر که ای بر جای سود و جهت سفر آذربایجان حاصل کرده سار دوم شهر
صفر راه بر گرفت و در حسب فرمان میرزا محمد پسر قائم مقام وزیر آذربایجان گشت و میرزا شهر یار
حکم کرد با برادر ولیعهد جهت و میرزا را شاهزاده با موردی میرزا ابو الحسن برد که برادر بزرگ ولیعهد کبیر
مع القصه بعد از ورود آذربایجان مردم دیده به دیدار او روشن کردند خاطر بحال او کاستی شاد حسد ما
برادران ولیعهد خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و احمد میرزا و یکی دیگر که هر چهار از یک مادر بودند با هم
مواضعه نهادند و در نهان آهنگ عصیان و طغیان کردند لاجرم ولیعهد فرمان داد تا ایشان اندر بریز
کوچ داده در قلعهٔ اردبیل محبوس داشتند آنگاه سوی خراسان چون ولیعهد و ولی محمد میرزا آقاسی
بیرون می‌شد فرمان میرزا را بفرمان گذاری آن مملکت گذاشت و نور محمد خان برادر آصف الدوله سردار
خراسان در خدمت و بار داشت بعد از بیرون شدن ولیعهد رضا قلی خان ایلخانی کم در حدود
که نائب السلطنه عباسعلی خان شیر گام نهاد و ملک خوشیحان حکام کلات بر طریق فرمان بردار
بقاعدی و ورود لاجرم نور محمد خان لشکری کرده بار آهن در حد یاغی کرد عباسقلی خان معانت
با سردار را بیرون فرستاد موافق درگاه او شفاعت بعد از ادای مسالح بنوان از قریه آمد
جوس واعیان در حد کس و خدمت سردار کرد کار را فرستادند و خاطر او را از قبل چنین مجموع
ساخت ملک خوشیحان چون این بدید با سردار آهنگ مخالفت کرد و بعد مراجعت لشکرگاه سپاه نیکو
بدید نمود و در جست مراجعت فتنه بار کلات شد و نور محمد خان بمشهد مقدس مراجعت نمود و چون
این حال در عشر اول ربیع الاول معروض درگاه پادشاه افتاد دوم در ماه فیل شجاع الملک میرزا علی خان
سر فتنه با رد اصم جرم داد و او شجاع الملک بعد از آنکه بر رکش محمود شاه ... دیگر شد چون با او
چهلو سوار سیر بر رو خواهد دولت انگلیس شد و سالها با مخبر معاصی دار در لوای انکاعت بود آنگاه که
نائب السلطنه آهنگ هرات کرد آهنی برکار دارد انگلیس با کوار افتاد و در اصلاح چنان در خاطر نهاد که
اگر چون ملک هرات و افغانستان در تحت فرمان پادشاه ایران آید حکومت هند و سالک ممالک

خواهد رفت لاجرم مستر کمبل ایلچی دولت انگلیس که متوقف دار الخلافه بود نایب وکیل خود جان کمبل را از خراسان
بیرون فرستاد که نایب السلطنه را از این آهنگ بگرداند چون او را موافق شرایط عهدنامهٔ دولتین ایران و انگلیس
حتی تسلط و میل مرام مراجعت کرد و نایب السلطنه بیشتر از روزگار دریافت که اینکار بپایان نبرد اما کارداران انگلیس
پسندیده میداشتند که شجاع السلطنه برادر افغانستان علیحده باشد و میان ایران و هندوستان سدّی دیگر
باشد لاجرم او را با هزار تن لشکر هندوستان مدد دادند و در تحت سکه صوبه‌دار مملکت کشمیر و میر علم خان
والی سند مرصاحوئی کارداران انگلیس را اعانت و رعایت او دست باز داشتند و گروهی را اعانت بر
در کرد او انجمن شدند بالجمله شجاع الملک با سی هزار مرد لشکری و توپخانه از راه بجانب کنار رودخانهٔ سند
طی مسافت کرده قندهار را حصار داد و برادران فتح خان افغان که هر یک در آن اراضی مکانی جداگانه داشتند
تجهیز لشکر کرده در ظاهر قندهار با شجاع الملک رزمی صعب دادند و او را هزیمت کردند و هم درین سال
چون مال دیوانی فارس در عقدهٔ تعطیل بود و قبایل اختیاری در مسالک و معابر زحمت کاروانیان
میدادند شاهنشاه آهنگ سفر اصفهان فرمود چه روزگاری دراز بود که بسبب ... قحط و غلا و مرض طاعون
و وبا و ماشد رستی پادشاه کارداران ایران آن مجال نیافتند که اخذ مال دیوان توانند یا مختار او را
از حرکت صعالیک برنامند و رعایت در مملکت فارس آفت طمع خوارگی و زحمت راه سکنه را عمال
و مسالک را ویران داشت و ششصد هزار تومان مال دیوانی فارس در عقدهٔ تعویق و تعطیل افتاد
و محمد تقی خان بختیاری کوه رنگ بختیاری را تاخت و تاراج قوافل و اخذ اموال تجار آغاز کرد و سالها
کرد که با هشت هزار لشکر بر سر شوشتر رفت و اسدالله میرزا که از قبل برادر خود محمد حسین میرزای حشمة الدوله
حاکم آن بلده بود چون قوت مقاتلت با او نداشت طریق مداهنت و موافقت گذاشت و محمد تقی خان
از اراضی شوشتر و دزفول برامهرمز شتافت میرزا منصور خان سپهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان
دشتی با محمد تقی خان ابواب موافقت و موالات فراز کردند بالجمله این جمله موجبات سفر پادشاه شد
در روز پنجشنبه ششم جمادی الاولی در باغ نگارستان خیمه زد و دستور کرد تا حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و
حسنعلی میرزای شجاع السلطنه حکمران کرمان در اصفهان حاضر حضرت شوند و تجهیز لشکر فرموده دهم
جمادی الاولی از نگارستان کوچ داده بدار الامان قم آمد و از آنجا امام وردی میرزای کشیکچی باشی
و صاحبقران میرزا امیر توپخانه در بروجرد گنجینه را حکم داد تا باشند آنگاه عراق و ... طی مسافت
کرده در منزل مورچه خورت اصفهان پیوسته رکاب شدند و خود در راه کاشان ... بیست و دوم
جمادی الاولی در قریهٔ ... فرود شده پس از هشت روز طریق اصفهان گرفت و در منزل مورچه خورت ...
رسید و محمد تقی میرزای حسام السلطنه برادر و حکمران بروجرد و سلطان محمد میرزای سیف الدوله حاکم
اصفهان تا بدانجا پذیره گشت و شهریار از آنجا کوچ داده چهارشنبه چهارم جمادی الآخره وارد اصفهان
شد و در باغ سعادت آباد نشیمن ساخت و فرمان کرد تا سیف الدوله ... قبایل و صعالیک
بختیاری را یکباره بردارند و باتفاق آصف الدوله تقلع و قمع ایشان بردارد و در روز ... هم جمادی الآخره

[illegible] اصفهان

و در بهای فارس برسید و بتقبیل آستان خسروی بود شهریار تاجدار فرمود تا محمدتقی میرزای حسام السلطنه با شجاعان قرباغ باستصحاب فارس کوچ دهد و مال دیوانی را که از چهار سال پیش بجای مانده است ماخوذ دارد و فرمان کرد که عبدالله خان امین الدوله با پنج هزار سواره و پیاده از قشون قرباغ با سفر شیراز کند و موضع ممسنی و کهگیلویه را که شمالی شیراز است بهره جمع و خرج فارس را بر بصیرت رقم زند [illegible] قرباغ و محمدتقی میرزا بیست و هفتم شهر جمادی الاخره [illegible] بطرف شیراز کوچ داده [illegible] آمد و در [illegible] و در [illegible] عبدعلی نقرشی مستوفی را [illegible] لشکرگاه پادشاه [illegible] شد و در لسان الارض [illegible] فولاد اصفهان [illegible] لشکریان [illegible] اما کار دیگرگون بود و [illegible] دیگر [illegible] کرده بود و [illegible] زمان شهریار تاجدار [illegible] چاکران دربار [illegible] شاهنشاه [illegible] سال [illegible] روضه مطهره بقعه موسی بن جعفر علیهما السلام [illegible] عتبات عالیات [illegible] مأخوذ [illegible] بحکم [illegible] دارالخلافه حکم داد [illegible] قطع کرده [illegible] میرزا [illegible] علی آبادی [illegible] میرزا [illegible] مستوفی کاشانی [illegible] رقم کرده [illegible] سلطانی بوده [illegible] شاهنشاه [illegible] در احکام [illegible] اصفهان [illegible] علیه السلام [illegible] میرزا [illegible] مستوفی [illegible] این کار [illegible] جمادی الآخره [illegible] پادشاه [illegible] شهر جمادی الآخره سال [illegible] [illegible] لشکر [illegible] پادشاه [illegible] شاهزاده [illegible] لشکرگاه [illegible] پادشاه [illegible] شاهزاده محمدرضا میرزا [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] حکومت [illegible]

گرفت مردم لشکرگاه دست تسرع و تحسر از درگاه پادشاه دهگان بشدند تا فرو شدن آفتاب اگر چه این راز را
کس بر زبان نتوانست آورد در دل همه کس آگاه بودند از لشکرگاه مردم شهر بر سر راهی رفت و چون شب
درآمد دروازه‌های شهر بسته شد و هر کس از بام و برزن خویش سنگری راست کرد و دروازه سنگر نشست بخشادل
تفنگ دست بر نداشت تا گاه سپیده دم از تمامت شهر اصفهان بانگ تفنگ‌ها بهوای مردم بچرخ همی
رفت و مردم لشکرگاه دیر بود و بهره بودند لشکر مازندرانی و توپچی درگاهی و دیگر قبایل از بیرون سعادت آباد
ورکها را نیده در دو بیش داشتند و توپخانه و زنبورکخانه در میان ایشان بود و از سوی دیگر از سپیده دروازه پرده
غلامحسین خان سپهدار و لشکر عراقی جای داشت و این هر دو لشکر از یکدیگر هراسناک بودند و دور تا دور بنها
و رسوره‌ها را بسوی هم راست کرده داشتند و در میانه این دو لشکر قنطره بر دایده بود و هم لشکریان کرده بودند
که رها ده از یکدیگر دشوار است آصف الدوله در این وقت بر آمد و حوزه از بهان قنطره حمل داده سرا پرده
سپهدار در آمد محمود خان دنبلی قورلساول باشی و میرزا مهدی ملک الکتاب میرکا رسبکو بد کرد آنگاه شاه
زادگان و آصف الدوله و سپهدار و دیگر بزرگان اردو در سعادت آباد انجمن شدند و شوری افکندند در
پایان امر سخن بر آن نهادند که جسد پادشاه را در تخت جا بداده بدانسان که در زندگانی کوچ همی داد با لشکری که در
سعادت آباد جای دارند در راه طهران طریق کاشان و قم گیرند و شاهزاده علینقی میرزا رکن الدوله کار
دیگر ملکزادگان الکس بودند که رهبرهای لشکر باشند و بعد از حمل جسد پادشاه سر و برستن یک نیمه لشکر سپهدار
با سپاه خود در کیان سرای سلطنت را از سعادت آباد به دروازه شهر اصفهان کوچ دهد و شاهزاده سیف
الدوله را با خود از راه مورچه خورت و نطنز کاشان سفر کند لاجرم رکن الدوله بازوبند دریای
نور و دیگر جواهر و امانت سلطنت را برادر اعیانی خود ابا موید دی میرزا امیر را جارس و حافظ باشد
و با خود حمل داد آنگاه کس فرستادند و امین الدوله را پیام دادند که چون حکم قضا دیگر گون بود و کار دیگر سان
گشت روا باشد که از لشکرگاه خویش برد یک ما شتاب کنی و آنچه صلاح و صواب بر دیکت دلیل
بیان فرمائی تا مشاورت یکدیگر کار بسازیم و لشکر از اینجا کوچ دهیم امین الدوله دانسته بود که آصف الدوله
و سپهدار او را در ولایت عهد محمد میرزا با خود موافق ندانند و اگر توانند آسیبی بدو رسانند لاجرم سرای
لشکر را که وزیر داد و حاضر بود بد طلب داشت و فرمود شما را آگهی میدهم که شهریار تاجدار به دار القرار شتافت
و کره‌ها از حمل قلاده حکم او آزاد گشت اکنون بگوئید تا از چگونه آید و کار بر چه سان خواهید کرد ایشان
گفتند پادشاه ظل الله بود و ما را نام و نان و مال و جاه از او بدست شد در زندگانی خویش حکم تو داد بر ما
روان ساخت روا باشد که چون وداع جهان گوید حتوالی سرا فرمان بر تابیم و با بودش انکار ایم
همچنان با فرمان برداریم و حکم تو را چون وی دیر پذیر خود روان داریم چون امین الدوله از لشکر امینی یافت
رسول بشاهزادگان و امرا از پس فرستاد و پیام داد که در زمان زندگی پادشاه بر خود فرض کردم
که بعد از وی تا ترویج سلطان کوچ ندهم و در حل و عقد امور ملکی سخن نکنم از این پس نفس را از همه امور معزول خواهم
داشت و در زاویهٔ خمول خواهم نشست و از آنسوی سرحی که از قرق جسده بر بود و از قضای فرمانفرما

نسیل

کس داشت که هوای طریق مراجعت کرمان کلیت خاطر اصفهانیان را بتوقف دارم و آن سپاه که در
کرد من اعظم است ملازم رکاب نوبت سازم چون در اصفهان شش کس فرمان نبود در شیراز روان بر باشد لشکرهای
فارس پدر را یک سوی توان شتافت کرمان و شجاع السلطنه سردار کرمان در رسید و ملکزاده و کلان عراق هم سر خود
نتوانست ره را کرد را در بزرگتری و سخای پدر نوالی بود محمد میرزا باجمال فرزندان ایشان است مرفوع و آنکس با
برادرزاده که سخای من بهره داشت بر خاطر گران باشد بالجمله مرباش شد که با صد هزار لشکر ساخته آهنگ
طهران کنی و سخای پدر در تمامت ایران حکمران باشی فرمان فرما چون مردی کس امر که بود و آن خلعت در حضرت داشت
که حسن بهره نواید که رحیان دانست که اگر بسر از شود و با مردم خود اسارت آید بسر از آن کار ناکام خواهد گردید لاجرم
شاهزاده حسام السلطنه را بطرف بروجرد روانه فرمود و خویش بشهر فارس اختیار کرد و امین الدوله در این هنگام از
جهت مراجعت ماکن و اوطان خود دادند و خویش بشهر اصفهان در رفت و سلطان محمد میرزا ای کار فرمای
اصفهان ازسکون در آن شهر هم ناک شده با راضی جهار محال سفر کرد و فوج حد مدیر بار اصفهان ماکه کشکری
مامور بود از بی طلسم کرده بود و ملازم درگاه خویش ساخت با شاهزاده رکن الدوله نسبت کم عمادی
الآخره هنگام بامداد حسب پادشاه را از تخت حمل فرموده با توسخانه و تعور کسانه کوچ داد و شاهزادگان و امراء در
پیش تخت روان شد و لشکر از پس پشت ایشان بر صف شد میمنه و میسره و قلب سازا شد و معدودی ساقه
سالار گشت هم بدانگونه که پادشاه زنده بود قطع مسافت کرده و چون به دروازه اصفهان رسید ورود
سعادت آباد در کرد شهر همی گشتند و بار روی در باغ نوشتیابه فرود شد بعد از فرو شدن آنجا عمه الملک
خان سپهدار و آصف الدوله در باغ سعادت آباد حاضر شدند و تاج الدوله با سلطان محمد میرزا که اخوی
امیری بانوان سرای سلطنت بود با تفاق جمیع سلطان محمد میرزا و دیگر جواری و آغا و حرم پادشاه را سراپرده
اندرون بر آورده با اجمال و اثقال از آسمان بشهر اصفهان روان شد همه دارد و در دو سر بار صلح بکلاهسان
مکرمان بود چنانکه از سعادت آباد بدروازه شهر در رسیدند با امر آصف الدوله که این هنگام دیگر پاس دروازه
های در داشت سپردند محمد قلیخان پسر آصف الدوله سرملازم خدمت تاج الدوله بود و در اصفهان با حضرت
او معلم گشت آنگاه سپهدار و آصف الدوله سر برستند با لشکر عراقی طواف شهر اصفهان کردند شام شکا
باغ نوشتیابه در آمدند و در اجوچنید روز از آن شکل جلوه و آراسته کار لشکر صعب سر صف جهانیای قحط و غلا شایع بود
و دیگر آنکه مردم از پس دروازه اصفهان بودند و همه روزه هر گراهیچه با سه بود بشهر در می شد و بدست کرد
و چکس افزون از قوت بخشی حسب حال دروازه بار بسته شد و بار کرمان را در بیابان بغارت بردند و هر کس
از لشکرگاه بیرون که داشت هم از لشکریان شاب و سلب و راه هوب و سلوب و داشتند مردمان بیچاره
مانده هم جوعان و هم هراسان بودند و هر گرانکه سپاهیان سر کردگان این هنگام از هم جان و خوف جوع بود و فرصه
قناعت نمودی بی سده و در کس بالا بر خوان سپهدار بودم با سعدودی که نامی بود به نکو و در بیک بکر نشستم
که اگر کسی سر و گوش کو سعد که لعنی را با دای بهای در حق را بعبارت آورده بود به هر یک بی دو من بودن سربرید
اکل گوشت کرده بود و این سر بر ناوک آن شاه رود دیگر بود و از آنجا در مرز جهانگیر بر آورده مع الحصه رکن الدوله

از راه دل طریق بسیار ستدند و اسکندر میرزای پسر ملک آرای را که با پدر ایشان را که جهان پناه سلطنت کرد در هر دیه
و قریه و هر شهر و بلد عالم و عامی با سلب سیاه باستقبال شتافتند و ناک و دیده و اعیان مملکت با پیاده
روز سه‌شنبه چهارم رجب وارد دارالایمان قم گشته جمیع علما و اعیان قم به مطهره معصومه علیها السلام و تمامت
علما و عموم رعایا پذیره گشتند و جسد پادشاه را بشهر در بردند با حشمت سلطانی و شریعت احمدی صلی الله علیه و آله
در حجره خویش با خاک سپردند اعلی الله مقامه فی غرفات الجنان مدت زندگانیش در این جهان شصت و هفت سال بود
از جمله سی و هشت سال مصدر پادشاهی گردید و دوازده سال ولایت عهد داشت اما سپهدار آصف
الدوله با لشکر عراقی از راه مورچه خورت طی مسافت کرده در سر حد قهرود فرود شدند و از آنجا صورت
حال را در عریضه نگار داده بدست سرعی بسرکت پیروار حضرت ولیعهد شاهزاده محمد میرزا داشتند و خود
شتاب کردن مهد مقدسش بدارالملک ری الحاح فراوان نمودند مسند نیز شعری چند انشاد کرده بدست
نهادم چنانکه عنقریب در ذیل قصه شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم خواهد شد مع القصه مردمان را بعد از آنکه
دنیا آرای گشته بدست شد و هر کس با مدینه دیگر سر بر آورد چنانکه بتفصیل انجیل در ذیل سلطنت شاهنشاه جوان
پرست دیدار محمد شاه قاجار شرح خواهد رفت اکنون بذکر آثار جسمی و تعداد اولاد و احفاد شاهنشاه برگذشته
پردازیم صفت عدل و عصمت و جود و جودت و شهامت و شجاعت آنحضرت در نگارش وقایع سلطنت
مرقوم افتاد دیگر از تکرار آن سخن با اطناب رود تا از شمایل موزون و آفرینش او شطری نگاردیم که شنونده را آگهی
آید همانا صد ایستی با بداهتی آفرید که اگر با صد هزار تن لشکری آمیخته رفتی و کسی او را مسافتی که چشم رحمت بیاورد از
سپید ستاختی نظاره کردی ندانستی که مردم کدام و پادشاه کدام است زیرا که از این صد هزار مرد بی تکلف مورد نیا
و اندامش تناسب فرو بود با کمر کاه باریک و سینه فراخ و چشمهای گشاده و ابروهای پیوسته محاسن
مشکینش از میان بر سینه نشستی عجب آنکه اولاد و احفادش که اکنون در مملکت ایران زیاده از ده هزار تن توانند
بود در هر یک کس نظاره کند نشان چشم و ابرو و دیگر علامات بدید کند و بداند که این کس نسب بدان
پادشاه رساند و تعداد اولادش تا آنگاه که جهان را وداع گفت چنین بود از روز یکه این پادشاه بحد
و بلوغ رسید با زنان مصاحبت توانست کرد و فرزند آورد تا آن وقت که بجهان دیگر شتافت اجل
و هفتاد سال افزون بود و در این مدت قلیل از صلب پاک او دو هزار تن پسر و دختر و فرزند زاده بعرصه شهود آمد
و بسیار از ایشان هم در حیات او وداع زندگانی گفتند و تا این زمان که سال هزار و دویست و شصت و یک سپری
شده اگر فرزند و فرزند زادگان آن پادشاه در شمار گیریم عجب نباشد که با ده هزار تن راست آید لکن راقم
این حروف مردگان ایشان را رقم نکند و پسر و فرزندان را که نسبت با آن شهریار بطن بسیم باشند نام بر نگارد
و فرزند زادگان را که هنگام وفات شهریار زندگانی داشتند نگار دهد پانصد و بیست و شصت تن پسر و دختر
بی واسطه از پشت پادشاه پدید آمد و یکصد و پنجاه و پنج تن از ایشان در زمان حیات پدر بمردند و یکصد و یکتن تخلف باید
از آنجمله پنجاه و هفت تن پسر و چهل و شش تن دختر بود و از پسرزادگان پانصد و هفتاد و هشت تن فرزند بجای ماند
و آنجمله دویست و نود و شش تن پسر و دویست و [illegible] بود و دویست دختر بودند و از دختر زادگان بود و هفت تن بجای بود

[illegible] دارالایمان قم

ذکر اولاد و احفاد فتحعلی شاه و اسامی آنان که هنگام رحلتش بوده‌اند

اولاد نایب السلطنه

و از جمله چهل و هفت پسر و پنجاه و پنج دختر بود پس معلوم گشت که هنگام درگذشتن ایشان آن پادشاه را هفتصد و
هشتاد و شش تن فرزند و فرزندزاده زندگانی داشت اکنون اسامی ایشان را نگارد هم پسران و دختران و فرزندان
ایشان را هر که پسر باشد نام رقم کنیم و دختران را که دختر باشند بر شمار ایشان اختصار جوییم و دیگر نام برداریم و پسران
و پسرزادگان را بر دختران و دختر زادگان متقدم سازیم همانا ارشد و اسن پسران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه
ولیعهد و نایب السلطنه عباس میرزا بود که آثار او در این کتاب از بدایت تا نهایت برنگار شد و او روز چهار
شنبه چهارم ذیحجه در سال یکهزار و دویست و سه هجری در محال نوای مازندران از بطن دختر فتحعلی خان دولو قاجار متولد
شد با اینکه از هنگام عهد تا پایان عهد همه بیک لشکر کرد و نظم کشور داد گاه با روم و روس جهانگیری کرد و گاه
در خراسان و طوس رزمجویی داد و جلادت و فعل اینک ریاست و نظم بیشتر را ... دانست اکنون یکسال
پیش از شاهنشاه تاراج اسکار شاهانه از دیگر نام حسن ... سردار ساری کرمود مع ... نایب السلطنه چهل و
هشت تن فرزند ... و بیست و دو تن دختر بودند نام فرزندان ایشان چنانکه بدان اشارت شد
رقم می‌شود و بیست و شش تن پسران بود نخستین ایشان پادشاه جوان بخت محمد شاه که شرح سلطنتش از این پس مرقوم
می‌شود و او در ششم ذیقعده در سال یکهزار و دویست و بیست و دو هجری از بطن دختر میرزا محمد خان دولو

اولاد محمد علی میرزا

قاجار متولد شد دوم بهرام میرزا سیم جهانگیر میرزا چهارم بهمن میرزا که با شهریار تاجدار محمد شاه برادر اعیانی است
پنجم فریدون میرزا ملقب به فرمانفرما ششم اسکندر میرزا هفتم خسرو میرزا هشتم قهرمان میرزا که با محمد شاه از یک مادر است
نهم اردشیر میرزا دهم احمد میرزا یازدهم جعفرقلی میرزا دوازدهم مصطفی قلی میرزا سیزدهم سلطان مراد میرزا
ملقب به حسام السلطنه چهاردهم منوچهر میرزا پانزدهم فرهاد میرزا شانزدهم فیروز میرزا هفدهم خانلر میرزا ملقب به
احتشام الدوله هجدهم بهادر میرزا نوزدهم محمد رحیم میرزا بیستم مهدی قلی میرزا بیست و یکم حشمة الدوله حمزه میرزا بیست و
دوم الله وردی میرزا بیست و سیم لطف الله میرزا بیست و چهارم محمد کریم میرزا بیست و پنجم جعفرخان بیست و
ششم عبدالله خان است پسر دوم فتحعلی شاه شاهزاده محمد علی میرزا است که ملقب به دولت بودی و دولتشاه
لقب داشتی شب هشتم ربیع الثانی سال یکهزار و دویست و سه هجری در قصبه نوا متولد شد و او را بیست و چهار

اولاد محمد قلی میرزا

فرزند بود ده تن پسران بود و چهارده تن دختران اما پسران اول محمد حسین میرزا حشمة الدوله دوم طهماسب میرزا ملقب به
مؤید الدوله سیم نصرالله میرزا ملقب به نوابی چهارم اسدالله میرزا پنجم فتح الله میرزا ششم عماد الدوله امامقلی میرزا
هفتم نورالله میرزا هشتم جهانگیر میرزا نهم محمد رحیم میرزا دهم ابوالحسن میرزا پسر سیم فتحعلی شاه شاهزاده محمد قلی میرزا است
که ملک آرا لقب داشتی و در استرآباد خسروی ... شب چهارشنبه دوم رمضان سال یکهزار و دویست و
سه هجری در قصبه نوا متولد شد و او را چهل و شش تن فرزندان بود بیست و سه تن پسران و بیست و سه تن دختران
اما پسران اول محمد کاظم میرزا دوم تیمور میرزا سیم اسکندر میرزا چهارم بدیع الزمان میرزا پنجم نوذر میرزا ششم
قهرمان میرزا هفتم اردشیر میرزا هشتم سلطان حسین میرزا نهم حسن میرزا دهم داراب میرزا یازدهم
نصرالله میرزا دوازدهم نورالدهر میرزا سیزدهم ساسان میرزا چهاردهم بهمن میرزا پانزدهم کیومرث میرزا شانزدهم
سام میرزا هفدهم عبدالله میرزا هجدهم ملکشاه میرزا نوزدهم شاه مسعود میرزا بیستم لطفعلی میرزا بیست و یکم

بهادر میرزا است دوازدهم محمد حسین میرزا است سیزدهم ملک منصور میرزا است پسر چهارم فتحعلی شاه شاهزاده محمد ولی میرزا است
در جمعه غرهٔ شهر شوال در سال یکهزار و دویست و ده هجری متولد شد و او را اجل اولاد بیست تن فرزندان بود بیست
و شش تن پسران و ست تن دختران اما پسران اول اسمعیل میرزا مادرش از کردان شادلو است دوم جهانگیر میرزا
سیم نصرالله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان بیات حاکم نیشابور است چهارم محمد میرزا مادرش دختر محسن خان برادر
محمد خان قاجار ایروانی است پنجم جعفرقلی میرزا مادرش دختر اسحق خان قرائی است ششم رضاقلی میرزا هم مادرش
خراسانی است هفتم تیمور شاه میرزا برادر اعیانی جهانگیر میرزا است هشتم شیردل خان برادر اعیانی رضا
قلی میرزا است نهم هادی خان هم از ... شیردل خان است دهم جلال الدین میرزا مادرش از سادات
قریشی است یازدهم محمد طاهر میرزا دوازدهم محمد عظیم خان از مادر محمد میرزا است سیزدهم جهانگیر میرزا از مادر
جهانگیر میرزا است چهاردهم حسن خان از مادر نصرالله میرزا است پانزدهم موسی خان از مادر رضاقلی میرزا است
شانزدهم جعفرخان برادر اعیانی محمد طاهر میرزا است هفدهم محمد ولی میرزا سام پدر است از مادر جلال الدین میرزا
هیجدهم شیر محمد خان از مادر محمد ولی میرزا نوزدهم امیرخان از مادر رضاقلی میرزا بیستم شاهرخ میرزا بیست
و یکم مسعود میرزا از مادر عباس خان است بیست و ششم سعید میرزا از مادر احمد خان است پسر پنجم فتحعلی شاه
حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس است در سال یکهزار و دویست و سه هجری روز اضحی در قصبهٔ نوا متولد شد
فرزندان او بیست و شش تن باشند نوزده تن پسران و هفت تن دختران اما پسران اول رضاقلی میرزا از دختر محمد
قلی خان افشار ارومی ملقب به نایب الایاله دوم امامقلی میرزا مادرش از معارف زندیان است سیم
نجفعلی میرزا ملقب به والی مادرش از کردان است چهارم نصرالله میرزا از مادر امامقلی میرزا است پنجم تیمور میرزا
ملقب به حسام الدوله برادر اعیانی رضاقلی میرزا است ششم شاهرخ میرزا از مادر نجفعلی میرزا است هفتم
جهانگیر میرزا است هشتم اکبر میرزا از مادر شاهرخ میرزا است نهم کیخسرو میرزا است ملقب بسپهسالار
از دختر امیر گونه خان زعفرانلو است دهم اسکندر میرزا از مادر تیمور میرزا است یازدهم نادر میرزا از مادر
امامقلی میرزا است دوازدهم محمد کاظم میرزا مادرش از مردم شیراز است سیزدهم محمد میرزا از مادر
رضاقلی میرزا است چهاردهم کامران میرزا پانزدهم داراب میرزا شانزدهم سلطان ابراهیم میرزا
از مادر کامران میرزا است هفدهم منوچهر میرزا مادرش از ترکمانان است هجدهم ایرج میرزا و ...
میرزا برادر و توامان است نوزدهم طهماسب قلی میرزا پسر ششم فتحعلی شاه حسنعلی میرزای شجاع السلطنه
برادر اعیانی فرمانفرماست جمعه غرهٔ ذی حجه سنه یکهزار و دویست و چهار هجری متولد شد
و در ... مشغول ... فرزندان او شانزده تن باشند هفت تن پسران و نه تن
دختران اند اما پسران اول هلاکو میرزا ملقب به بهادر خان دوم اوقاخان ملقب به عروج الدوله
سیم ارغون میرزا چهارم منکو قاآن میرزا پنجم اوکتای قاآن میرزا و ... تن
از بطن دختر مرتضی قلی خان عم شهریار تاجدار فتحعلی شاه بودند ششم ابوسعید میرزا مادرش
از مردم ... بود هفتم قهرمان میرزا مادرش دختر اسحق خان قرائیست پسر هفتم فتحعلی شاه

شاه

شاهزاده محمد یحیی میرزای حسام السلطنه است روز شنبه ششم شهر صفر سال هزار و دویست و سی هجری
متولد شد در اشعار شوکت تخلص میفرماید فرزندان او سی و دو تن باشند یازده تن پسران و شانزده
تن دختران اند اما پسران اوّل ابو الفتح میرزا مادرش دختر اعتضاد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی است
دوم شجاع الملک میرزا از مادر ابو الفتح میرزا است سیم اوزبک رئیس میرزا مادرش از ترکمانان است چهارم
ابوسعید میرزا پنجم محمود میرزا ششم امیر تیمور میرزا مادرش دختر حسن خان دنبلی است هفتم محمد تقی میرزا
از دختر میرزا احمد خلف سلطانی است هشتم عالمگیر میرزا از مادر اعیانی ابو الفتح میرزا است نهم جلال الدین میرزا
از مادر ابوسعید میرزا است دهم منصور میرزا از مادر جلال الدین است یازدهم داراب میرزا دوازدهم ایرج میرزا
سیزدهم اسحق میرزا چهاردهم کامران میرزا پانزدهم اکبر میرزا شانزدهم فتحعلی شاه قلی میرزای رکن الدوله است چهل
و نهم شهر شوال سال هزار و دویست و هجری متولد شد فرزندان او تا این گاه که نگارش
میشد بیست و سه تن دیگر دختران اما پسران اوّل سلطان بدیع الزمان میرزا از طیب سلطان مادرش
دختر عظیم قلیخان عم پادشاه است دوم اسکندر میرزا از مادر اعیانی سلطان است سیم جهانگیر میرزا
هم از مادر سلطان است چهارم انوشروان میرزا هم از دختر مصطفی قلیخان پنجم اسحق میرزا مادرش از جماعت بنی
اسرائیل است ششم داراب میرزا مادرش از قبائل کرد است هفتم محمد کریم میرزا هشتم افراسیاب میرزا
نهم محمد رحیم میرزا دهم نصر الله میرزا یازدهم شکر الله میرزا مادرش از قاجار فروش است دوازدهم حمزه میرزا مادرش
از مردم اصفهان است سیزدهم سیاوش میرزا چهاردهم امان الله میرزا از مادر نصر الله میرزا است سی و سیم
فتحعلی شاه شاهزاده سلطان میرزا است ملقب به سیف الملوک شب چهارشنبه دهم رجب سال هزار و دویست و
ده هجری متولد شد و او را اهل و عشیرت فرزندان باشند بیست و پنج تن پسران و سی و یک تن دختران اما پسران
اوّل نظر علی میرزا مادرش از نسب سادات ساوه است دوم احمد میرزا مادرش همشیره محمد خان ترکمان
یساول باشی است سیم الب ارسلان میرزا ملقب به سالار مادرش از مردم کرمان است چهارم قزل ارسلان
میرزا از مادر سالار است پنجم سلطان سنجر میرزا هم از مادر سالار است ششم محمد رحیم میرزا از مادر احمد میرزا
هفتم سلطان یوسف میرزا مادرش خواهر هادیخان ترکمان یساول باشی است هشتم اسحق میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا
نهم طغرل ملک میرزا دهم ... از مادر اعیانی است یازدهم فضل الله میرزا مادرش دختر ترکمان است دوازدهم
محمد امان میرزا دوازدهم محمد جعفر میرزا از مادر فضل الله میرزا است سیزدهم شاهزاده میرزا چهاردهم محمد کریم
میرزا از مادر احمد میرزا است پانزدهم اسمعیل میرزا شانزدهم محمد هادی میرزا از مادر احمد میرزا است هفدهم محمد طاهر میرزا
هم از مادر احمد میرزا از مادر اعیانی است هیجدهم سلطان یعقوب میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا است نوزدهم ولی محمد میرزا
مادرش دختر میرزا محمد خان قاجار دولو است بیستم جلال الدین میرزا مادرش ترکمان است بیست و یکم عبد اللطیف
میرزا مادرش دختر عبد اللطیف خان ملایری است بیست و دوم عبد الرشید میرزا است بیست و سیم چهارم
محمد صفی میرزا است بیست و پنجم اسکندر میرزا سی و چهارم فتحعلی شاه شاهزاده علی شاه ملقب به ظل السلطان است شب ...
شهر شعبان سنه هزار و دویست و ده هجری متولد شد و او برادر اعیانی نایب السلطنه است و مدتی ...

۱۲ از مادر عبد اللطیف میرزا

فرزندان دارد و پنج پسر و ... دختر بود اما پسران اول سیف الملوک میرزا مادرش دختر قهارقلی میرزا پسر
پادشاه مغفور است دوم محمد حسین میرزا سیم سیف الدوله میرزا برادر اعیانی سیف الملوک است چهارم محمد
طاهر میرزا پنجم شجاع الدوله میرزا برادر مادری سیف الملوک است ششم داود میرزا هفتم یعقوب میرزا هشتم ابو
القاسم میرزا نهم ابو الحسن میرزا دهم ابو الفضل میرزا مادر این هر سه تن از مردم قم است پسر یازدهم فتحعلی شاه
شاهزاده عبد الله میرزا است که دارا تخلص فرمودی جمعه بیست و چهارم جمادی الاولی سال یکهزار و دویست
و دوازده هجری متولد شد و دارای ... فرزند بود که ده تن پسر و ... تن دختر بودند اما پسران اول محمد حسن میرزا مادرش
دختر نظام الدوله سلیمان خان قاجار قوانلو است دوم اسحق میرزا سیم یعقوب میرزا است چهارم لطف الله میرزا پنجم
جلیل الله میرزا ششم عبد الحمید میرزا هفتم عبد المجید میرزا هشتم عبد الرشید میرزا برادر اعیانی عبد الحمید است
نهم انوشیروان میرزا دهم ابو سعید میرزا پسر دوازدهم فتحعلی شاه امام وردی میرزا الملقب به ایلخانی برادر اعیانی
رکن الدوله است شب چهارشنبه چهاردهم شوال سال هزار و دویست و یازده هجری متولد شد و دارای ده
تن فرزند است سه پسر و هفت دختر اما پسران اول امامقلی میرزا از سوی مادر نسب به پادشاه افشار میرساند
دوم محمد حسن خان مادرش دختر حاجی مصطفی قلیخان عم شهریار تاجدار است سیم علی محمد میرزا مادرش از دهات
... پسر سیزدهم فتحعلی شاه شاهزاده محمد رضا میرزا است در اشعار افسر تخلص کند روز دوشنبه ... ذی قعده سال
هزار و دویست و دوازده هجری متولد شد فرزندان ... پسر و ... تن دختر اما پسران اول
رضا قلی میرزا مادرش نسب به پادشاه افشار رساند دوم علیقلی میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان دولو
قاجار است سیم محمد رضا میرزا برادر اعیانی علیقلی میرزا است چهارم حسام الدین میرزا مادرش خواهر ...
اصفهانی است پنجم محمد جعفر میرزا مادرش از مردم طهران است ششم محمد ... میرزا مادرش ...
هفتم محمد هاشم میرزا مادر محمد جعفر میرزا است هشتم محمد اسمعیل میرزا هم از مادر محمد هاشم میرزا است نهم
اکبر میرزا مادرش از مردم کرمانشاهان است دهم جمال الدین میرزا از مادر محمد جعفر میرزا است پسر چهاردهم فتحعلی شاه
شاهزاده حیدر قلی میرزا است جمعه یازدهم صفر سال هزار و دویست چهارده هجری متولد شد و در اشعار
خاور تخلص کند و دارای ... تن پسر و دختر است هشت تن پسر و ... تن دختر اما پسران اول مرتضی قلی میرزا
... مادرش دختر مهر علیخان پسر مرتضی قلیخان عم شاهنشاه است دوم حاجی نصر الله میرزا
برادر اعیانی مرتضی قلی میرزا است سیم امان الله میرزا مادرش از قبیله قاجار ... است چهارم نور الله میرزا مادرش
دختر مصطفی قلیخان عم پادشاه است پنجم اسد الله میرزا هم برادر اعیانی مرتضی قلی میرزا است ششم
علی محمد میرزا مادرش نسب به پادشاه افشار رساند هفتم عسکر الله میرزا ... امان الله میرزا است هشتم
علی اکبر میرزا ... علی محمد میرزا است پسر پانزدهم فتحعلی شاه محمود میرزا است روز دوشنبه ... صفر
سال هزار و دویست و چهارده متولد شد و در اشعار تخلص باسم فرماید فرزندانش بیست و چهار تن ...
یک تن پسر و ... دیگر دختر اما پسران اول مسعود میرزا مادرش دختر محمد خان ایروانی است دوم محمد ...
میرزا مادرش دختر علیمرادخان زند است سیم شیخ سیاوش میرزا با مسعود میرزا برادر اعیانی است چهارم

ذکر خامه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

سلطان ملکشاه میرزا از طرف مادر نسبت به مادر شاهزاده رساند هفتم سلطان جهان میرزا برادر اعیانی سلطان ملکشاه آ
ششم کیوان میرزا است [illegible] مادرش از مردم قراگوزلوی همدان است هفتم خاقان میرزا هشتم عبدالباقی
میرزا مادرش از مردم قزوین است نهم سکندر میرزا دهم خسرو میرزا یازدهم مبارک میرزا از مادر سلطان
ملکشاه است دوازدهم شکرالله میرزا سیزدهم نعمت‌الله میرزا چهاردهم ملک کوشش میرزا پانزدهم عطاءالله میرزا
شانزدهم حیدر میرزا هفدهم محمد میرزا [illegible] فتحعلی شاه همایون میرزا است شب جمعه بیست و هشتم
جمادی الآخره سال هزار و دویست و شانزده هجری متولد شد در اشعار حشمت تخلص کند او را [illegible] فرزند
باشند [illegible] پسران اول محمد شفیع میرزا مادرش دختر میرزا شفیع مازندرانی صدر
اعظم است دوم اکبر میرزا مادرش از کردان شادلو است سوم خاوران میرزا چهارم محمد رحیم میرزا مادرش
دختر مرتضی قلیخان [illegible] قاجار است پنجم سلطان [illegible] میرزا ششم [illegible] میرزا هفتم [illegible] میرزا هشتم
ابوالنصر الدین میرزا از مادر ابوالحسن میرزا است نهم حسن میرزا دهم حسین میرزا [illegible] مادر [illegible] میرزا
زاده [illegible] نورالدهر میرزا مادرش از مردم [illegible] است پسر [illegible] فتحعلی شاه [illegible] میرزا است
[illegible] شهر رمضان [illegible] سال هزار و دویست و [illegible] در اشعار
تخلص دارد او را [illegible] دختر است نام پسرش [illegible] میرزا است و مادر او دختر حسینعلی خان برادر [illegible]
[illegible] است پسر هجدهم فتحعلی شاه اسمعیل میرزا است شب جمعه چهاردهم شعبان سال هزار و دویست و [illegible]
متولد شد او را چهارده فرزند است [illegible] پسران اول سلطان اویس میرزا مادرش
از مردم خراسان است دوم [illegible] میرزا از مادر سلطان اویس است سوم محمد میرزا چهارم علا میرزا [illegible]
برادر اعیانی سلطان اویس است [illegible] میرزا [illegible] مادر سلطان اویس است ششم ابوالقاسم میرزا هفتم اسدالله میرزا
پسر نوزدهم فتحعلی شاه احمد علی میرزا است در [illegible] ششم شوال سال هزار و دویست و [illegible] متولد شد برادر
اعیانی شاهزاده محمود است در اشعار [illegible] تخلص کند و او را [illegible] فرزند است چهار پسر و [illegible]
دختران است اما پسران اول [illegible] میرزا مادرش از ترکمان است دوم سلطان حسین میرزا مادرش دختر محمد علی
خان [illegible] است سوم [illegible] میرزا مادرش دختر حسینعلی خان برادر شاهنشاه است چهارم [illegible]
است پسر بیستم فتحعلی شاه علیرضا میرزا برادر اعیانی شاهزاده محمدرضا میرزا است [illegible]
ششم [illegible] هزار و دویست و [illegible] هجری متولد شد و او را [illegible] دختر [illegible] است پسر [illegible]
فتحعلی شاه کیقباد میرزا است شب جمعه [illegible] صفر سنه هزار و دویست و [illegible] هجری متولد شد و او را فرزند
[illegible] پسر [illegible] فتحعلی شاه بهرام میرزا است شب [illegible] ربیع الاول هزار و دویست و [illegible]
[illegible] هجری متولد شد [illegible] فرزند باشند [illegible] پسران و [illegible] دختر است اما پسران اول امیر اصلان میرزا مادرش
دختر امیر اصلان خان [illegible] است دوم شکرالله میرزا مادرش [illegible] است سوم اسدالله میرزا از
مادر شکرالله میرزا است پسر [illegible] فتحعلی شاه شاپور میرزا است شب چهارشنبه [illegible] صفر هزار و دو
بیست و [illegible] هجری متولد شد او را یک پسر و [illegible] دختر است نام پسرش [illegible] علی میرزا است [illegible]

[illegible]

امیر اصلان خان کردستانی است پسر بیست و چهارم فتحعلی شاه ملک قاسم میرزا است روز چهارشنبه دوم
جمادی الآخره سال یکهزار و دویست و بیست و دو هجری متولد شد و بعد از رشد و بلوغ سفر آذربایجان کرده
در خدمت ولیعهد دولت نایب السلطنه همی زیست پسر بیست و پنجم فتحعلی شاه منوچهر میرزا است شب
جمعه چهارم جمادی الآخره متولد شد در سال هزار و دویست و بیست و دو هجری و تا تاریخ سه پسر و دو دختر است
نام پسران اول اسدالله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شهریار است دوم سلطان یوسف میرزا مادرش
از مردم کرجستان است سیم محمد کاظم میرزا برادر اعیانی اسدالله میرزا است چهارم محمد حسین میرزا مادرش دختر
محمد حسین بیک افشار است پنجم علی محمد میرزا هم از مادر اسدالله میرزا است پسر بیست و ششم فتحعلی شاه بهرام میرزا است
شب دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری متولد شد شش فرزند
دارد چهار تن پسر و دو تن دختر نام پسران اول فرج الله میرزا مادرش دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است
دوم فریدون میرزا برادر اعیانی فرج الله است سیم نصرالله میرزا مادرش ترکمان است چهارم فرج الله میرزا
ناصرالله میرزا برادر اعیانی است پسر بیست و هفتم فتحعلی شاه ایرج میرزا است شب جمعه غرهٔ جمادی الآخره سال
هزار و دویست و بیست و دو هجری متولد شد ده تن فرزند است پنج تن پسر و پنج تن دختر نام پسران اول محمد حسن خان
مادرش آصفه دختر علی مراد خان زند است دوم [illegible] میرزا مادرش از کرجستان است سیم غلامحسین میرزا
مادرش دختر حسینعلی بیک بایردگی است چهارم محمد قلی میرزا از مادر غلامحسین میرزا است پنجم جعفر قلی میرزا هم برادر
اعیانی غلامحسین میرزا است پسر بیست و هشتم فتحعلی شاه کیکاوس میرزا است روز جمعه هجدهم شوال سنه
هزار و دویست و بیست و دو متولد شد فرزندانش هشت تن باشد پنج تن پسران سه تن دختران نام پسران
اول شاهوردی خان مادرش دختر فضلعلی بیک [illegible] است دوم قزل ارسلان میرزا برادر اعیانی شاه
وردی خان است سیم اسدالله میرزا مادرش دختر علیقلی بیک قراچه داغی است چهارم اسمعیل میرزا هم از
مادر شاهوردی خان است پنجم ذوالفقار میرزا هم از دختر فضلعلی بیک است پسر بیست و نهم فتحعلی شاه
شاه قلی میرزا است چهارشنبه یازدهم محرم سال هزار و دویست و بیست و سه هجری متولد شد او را نه تن
فرزند است سه تن پسر و شش تن دختر باشند نام پسران اول اردشیر میرزا است مادرش دختر حسن خان [illegible]
قاجار است دوم محمد علی خان مادرش دختر خان دولوی قاجار است سیم خلیل الله میرزا مادرش از قبیله
برچلو است پسر سی ام فتحعلی شاه محمد مهدی میرزا است سه شنبه غرهٔ شوال سال هزار و دویست و بیست و سه
هجری متولد شد او را نه تن فرزند است چهار تن پسر و پنج تن دختران نام پسران اول محمد کریم خان مادرش
دختر امیر خان عز الدینلوی قاجار است دوم محمد صادق خان مادرش از مردم [illegible] است سیم محمد
رحیم خان مادرش دختر مهر علیخان قاجار قوانلو است چهارم لطفعلی خان برادر اعیانی محمد رحیم خان است
پسر سی و یکم فتحعلی شاه کیخسرو میرزا است برادر اعیانی کیکاوس میرزا او را هشت فرزند است سه تن پسر
و پنج تن دختر نام پسران اول محمد صادق خان مادرش دختر محمد باقر خان بیگلربیگی دار الخلافه است
پسر سی و دوم فتحعلی شاه دوم مرتضی قلیخان سیم محمد حسین میرزا این دو برادر از یک مادر زاده و [illegible] کیخسرو میرزا است پنجشنبه میرزا هم

ذکر عائله کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

صفر سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار است سی و دوم فتحعلی شاه هوشنگ میرزای ایلخانی ملقب به
او ایلملوک است روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الآخره سال هزار و دویست و بیست و چهار هجری متولد شد او را ۳۲م هوشنگ میرزا ایلخانی
شش فرزند است چهار پسر و دو دختر اما پسران اول هوشنگ میرزا مادر او از مردم گرجستان است دوم شاه
میرزا مادر او دختر میرزا [illegible] لشکرنویس [illegible] است سیم سلطان احمد میرزا مادرش دختر محمد حسن خان دولوی
قاجار است چهارم [illegible] میرزا برادر اعیانی هوشنگ میرزا است سی و سیم فتحعلی شاه جهانشاه میرزا
او برادر اعیانی شاهزاده محمود است یکشنبه بیست و پنجم رمضان سال یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری متولد ۳۳م جهانشاه میرزا
او را [illegible] فرزند است شش پسر و سه دختر است اما پسران اول عادلشاه میرزا دوم جهاندار میرزا سیم [illegible]
میرزا چهارم فاضلشاه میرزا برادر اعیانی جهاندار میرزا است پنجم محمد حسن میرزا مادر عادلشاه است ششم محمد
هاشم میرزا سی و چهارم فتحعلی شاه سلیمان میرزا است پنجشنبه چهارم محرم سال هزار و دویست و بیست ۳۴م سلیمان میرزا
و پنج هجری متولد شد او را سه فرزند است یک پسر و دو دختر نام پسرش داود میرزا است و مادر او آغا بیگم
دختر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است سی و پنجم فتحعلی شاه فتح الله میرزا است چهارشنبه [illegible] ۳۵م فتح الله میرزا
سال هزار و دویست و بیست و شش هجری متولد شد و ملقب به شعاع السلطنه است سه فرزند دارد که دو شعاع السلطنه
پسر و یک دختر است اما پسران اول نورالدهر میرزا مادرش دختر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار است
دوم ابراهیم خان برادر اعیانی نورالدهر است سی و ششم فتحعلی شاه ملک منصور میرزا است برادر اعیانی
ملک قاسم میرزا است شنبه بیست و دوم رجب سال هزار و دویست و بیست و شش هجری متولد شد او را ۳۶م ملک منصور میرزا
در حیات پدر ولدی [illegible] و بعد از پدر [illegible] عظیم [illegible] در روزگار [illegible]
سی و هفتم فتحعلی شاه شاهزاده بهمن میرزا است ملقب به بهاءالدوله است یکشنبه بیست و سیم شهر شوال سال
هزار و دویست و بیست و شش هجری متولد شد شش فرزند دارد او است چهار پسر و دو دختر اما پسران اول ۳۷م شاهزاده بهمن میرزا بهاءالدوله
ساسان میرزا مادرش از مردم گرجستان است دوم مهدیقلی خان مادرش دختر مهدیقلی خان دولوی قاجار
بیگلربیگی استراباد است سیم داراب میرزا برادر اعیانی ساسان میرزا است چهارم فریدون میرزا برادر
اعیانی مهدیقلی خان است سی و هشتم فتحعلی شاه سلطان محمد میرزا ملقب به سیف الدوله است و او فرزند ۳۸م سلطان محمد میرزا سیف الدوله
نباشد مادر او تاج الدوله بانوی سرای پادشاه است [illegible] روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی
الاولی سال هزار و دویست و بیست و هشت هجری است سی و نهم فتحعلی شاه سلطان سلیم میرزا است ۳۹م سلطان سلیم میرزا
شب پنجشنبه بیست و ششم شوال هزار و دویست و بیست و هشت هجری متولد شد فرزندانش چهار تن هستند
دو پسر و دو دختر اما پسران اول آزادخان میرزا دوم محمد حسن میرزا برادر اعیانی آزادخان است
پسر چهلم فتحعلی شاه سلطان مصطفی میرزا است جمعه بیست و دوم ذیقعده هزار و دویست و بیست و نه ۴۰م سلطان مصطفی میرزا
هجری متولد شد او را دو پسر باشد اول سلطان منصور میرزا مادرش دختر خانلرخان پسر علیمرادخان زند
دوم سلطان محمود میرزا است برادر اعیانی سلطان منصور پسر چهل و یکم فتحعلی شاه سلطان ابراهیم میرزا است
شنبه نوزدهم جمادی الآخره سال هزار و دویست و بیست و هشت هجری متولد شد و او را چهار فرزند است ۴۱م سلطان ابراهیم میرزا

یکیش پسر و سه دختر نام پسرش حسینعلی میرزا مادرش دختر حسینعلی خان قاجار اروانلی است پسر چهل و دوم فتحعلی شاه سیف الله میرزا برادر اعیانی شاهزاده بهاءالدوله است شب شنبه چهاردهم رجب سنه یکهزار و دویست و بیست و نه متولد شد او را چهار فرزند است دو پسر و دو دختر نام پسران اول نصرالله میرزا دوم جهانبخش میرزا چهل و سه برادر اعیانی مادر ایشان از گرجستان است پسر چهل و سیم فتحعلی شاه یحیی میرزا است شب شنبه غره شهر محرم سنه هزار و دویست و سی و سه هجری متولد شد او را یکتن دختر باشد پسر چهل و چهارم فتحعلی شاه زکریا میرزا است شب شنبه بیست و هشتم ربیع الاول سنه هزار و دویست و سی و چهار هجری متولد شد برادر اعیانی یحیی میرزا است او را فرزند نباشد پسر چهل و پنجم فتحعلی شاه محمد امین میرزا است روز دوشنبه دهم ربیع الثانی هزار و دویست و سی و چهار متولد شد او را دو دختر باشد پسر چهل و ششم فتحعلی شاه سلطان حمزه میرزا است شب چهارشنبه بیست و یکم رمضان سال هزار و دویست و سی و چهار هجری متولد شد او را فرزند نباشد پسر چهل و هفتم فتحعلی شاه ایرج میرزا برادر اعیانی سلطان محمد میرزا ملقب به سیف الدوله است پسر چهل و هشتم فتحعلی شاه سلطان احمد میرزا ملقب بعضدالدوله است جمعه نوزدهم ذیقعده هزار و دویست و سی و چهار متولد شد او را فرزند نباشد پسر چهل و نهم فتحعلی شاه صاحبقران میرزا است و او را یک پسر است که محمد حسن خان نام دارد مادرش دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است پسر پنجاهم فتحعلی شاه طهمورث میرزا است جمعه بیستم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و سی و پنج متولد شد او را فرزند نباشد پسر پنجاه و یکم فتحعلی شاه حسینقلی خان ملقب به جهانسوز شاه برادر اعیانی یحیی میرزا است او را فرزند نباشد پسر پنجاه و دوم فتحعلی شاه علینقلی میرزا است ~~پسر پنجاه و سیم فتحعلی شاه محمد هادی میرزا است برادر اعیانی محمد امین میرزا [illegible] فتحعلی شاه [illegible] میرزا است~~ پسر پنجاه و چهارم فتحعلی شاه عباسقلی میرزا است و او برادر اعیانی علینقلی میرزا است پسر پنجاه و ششم فتحعلی شاه کامران میرزا است پسر پنجاه و هفتم فتحعلی شاه اورنگ زیب میرزا است پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه سلطان جلال الدین میرزا است پسر پنجاه و نهم فتحعلی شاه امان الله میرزا است پسر شصتم فتحعلی شاه سلطان حسین میرزا است اینجمله پسران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بودند اگرچه سخن بر آن نهادیم که هنگام مدرو شهریار تاجدار از جهان جدا گیرد فرزندانش را باشند نام بردار شوند و چون از ایشان هنگام وفات شهریار در دارالخلافه نداشتند نگارنده کتاب مبارک در این نگارش حشمت ولیعهد دولت نایب السلطنه و شاهزاده محمد علی میرزا را نداشت و ستن دیگر را نداند نگاشت که شمار بسیار شکسته شود و عدد بازشمرده راست آید اکنون دختران شهریار را نگار کنیم از این جمله و شصت تن که رقم میشود و تن قبل از رحلت شهریار بدیگر سرای تحویل دادند و شش تن دوشیزه گانند که هنوز بدار شوهر نکرده اند و با کس هم بستر نیست همه و چهل تن صحیح شوهران و مادر دختران و پسران اند چنین سلطان مشهور بخانم جان از مادر شاهزاده حسینعلی میرزا است و او صبیح ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار حکمران کرمان را زوج تن شمرده آورد و تن از ایشان پسر است اول جهانشاه میرزا دوم ابوالفتح میرزا دختر دوم شاهزاده بیگم جان هم از مادر فرمانفرما است در سرای امیر محمد قاسم خان قوانلو بود یک پسر آورد مسمی بسلیمان خان ملقب بسهام خان و او را دو دختر بود که یکی را با شاهنشاه کشورگشا

دختران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه

محمد شاه قاجار عقد بست و اکنون فرزندش شاهنشاه جمشید دستگاه ناصرالدین شاه که ملکش جاوید باد و صاحب
تخت و تاج و جهاد و ابتهاج و خراج است دختر سیم سید بیگم که جدهٔ سلطان لقب دارد و اسم مادر او خیرالنساء است
سماء الله نکاح محمد زکی خان نوری سردار فارس درآمد و در سفر حج بیت الحرام مرحوم و درگذشت دختر چهارم ام سلمه
مشهور بمجلس خانم از مادر شاهزاده محمد علی میرزا است خط نسخ را نیکو نوشت و چند مجلد قرآن مجید را نگا
داده و در عتبات ائمه دین علیهم السلام موقوف داشت صبیه برادرزادهٔ شهریار زین العابدین خان گشت و
دو دختر و یک پسر آورده و نام پسرش محمد جعفر میرزا است دختر پنجم مریم خانم از مادر حسام السلطنه صبیه اللهیار خان
آصف الدوله است و او هشت فرزند است چهار پسر و چهار دختر نام پسرانش اول حسن خان مشهور بسالار
دوم میرزا احمد خان ملقب ببیگلربیگی سیم محمد علی خان چهارم حسن خان دختر ششم فخر جهان خانم مشهور بفخر
الدوله از مادر شاهزاده شجاع السلطنه است روزی چند در سرای میرزا احمد خان پسر حسنعلی خان برادر شهریار
بود از وی جدائی جست و او فرزند نیافت آنگاه بزرگ و حشمتش مطاف بزرگان است سفر حج بیت
الحرام کرده و تقبیل آستان ائمه هدی سلام الله علیهم فرموده دختر هفتم شاه بیگم مشهور بضیاء السلطنه است از
مادر شاهزاده محمود در سرای دولتی شهریار بکار منشی و دبیری شهریار بود و صحت خطش ... نامه ملکان و امصار
معتمد صبیه میرزا مسعود وزیر دول خارجه شد و او دو فرزند آورد دختر هشتم سلطان بیگم هم از مادر
ضیاء السلطنه است روزی چند با پسر مهدیقلی خان دولو همسر و همبستر بود در جوانی وداع جهان گفت و از او
یک دختر بماند دختر نهم گوهر ملک خانم با ولیعهد دولت نایب السلطنه از یک مادر است عقد در سرای
محمد امین خان قاجار ایشیک آقاسی باشی بود و از پس او صبیه میرزا ابوالقاسم قائم مقام گشت و او فرزند نیاورد دختر
دهم بیگم خانم از مادر محمد علی میرزای ملک آرا است دو کرت سفر بیت الحرام کرده و ملقب بحاجیه شد
صبیه اسمعیل خان پسر نظام الدوله سلیمان خان قوانلو است دو فرزند یک پسر آورده و نام او احمد خان است
دختر یازدهم خدیجه خانم هم از مادر ملک آرا است صبیه محمد ناصر خان ملقب بظهیر شاه پسر حسنعلی خان برادر
شهریار است چهار فرزند آورده سه پسر است اول اسدالله خان دوم حسن خان سیم محمد حسن خان و دختر
دوازدهم طلعت خانم است سماء الله نکاح موسی خان قوانلو درآمد و بعد از روزگاری زیارت بیت الحرام گشت و از او
فرزند است پنج تن پسران باشند اول جعفرقلی خان دوم مهدیقلی خان هم نام جدش است سیم محمد
علیخان چهارم سلطانقلی خان پنجم موسی خان بعد از وفات پدر متولد شد و نام پدر یافت دختر سیزدهم عزت
نساء خانم است با برادرزادهٔ شهریار موسی خان پسر حسنعلی خان همبستر گشت و بعد از وفات شوهر سفر
بیت الحرام نمود و در پایان امر سماء الله نکاح حاجی میرزا آقاسی کارگذار ایران درآمد چنانکه مذکور خواهد شد
سه دختر دارد و یک پسر از موسی خان نام پسرش الله قلی میرزای ایلخانی است دختر چهاردهم شمس جهان خانم
صبیه میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام شد و دختر پانزدهم خدیجه سلطان مشهور بعصمت
الدوله صبیه امیر اسلم خان ناظر پسر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است و از او چهار فرزند باشد دو پسر
پسر اول صدر الدوله دوم آصف الدوله سیم محمد باقر خان دختر شانزدهم ... از ... دکو ...

صبیه میرزا اسمعیل خان پسر میرزا مطلب خان جلال ... زاد مستوفی الممالک شاهزاده اسمعیل میرزا از یک بطن است
او را چهار فرزند است دو پسر و دو دختر اما پسران اول نصر الله میرزا دوم میرزا فریدون دختر هفدهم گوهرشاد بیگم
در سرای علی محمد خان قاجار دولو است و دو دختر و یک پسر دارد نام پسرش محمد خان است دختر هیجدهم ساره
سلطان خانم صبیه محمد صادق خان قوانلو پسر مرتضی قلیخان عم شهریار است بعد از وفات شوهر از تزیین الکرم
شد و در عتبات عالیات بحباله نکاح میرزا محمد تقی شهرستانی که فاضلی نحریر است در آمد از محمد صادق خان پسری
دارد که نام او محمد زمان میرزا است دختر نوزدهم فتحعلی شاه گوهر خانم صبیه رستم خان پسر ابراهیم خان عم شاهزاده
شهریار است چهار تن فرزند آورده سه تن پسر اند اول محمد حسین خان دوم سهراب خان سیم رستم خان که بعد
وفات پدر متولد گشت و نام پدر یافت دختر بیستم تاجی بیگم خانم از مادر شجاع السلطنه است و زوجه نصر الله
خان پسر ظهیر الدوله ابراهیم خان قوانلو است او نیز بسفر مکه معظمه کرده و از نصر الله خان پنج فرزند آورده سه
تن پسر است اول ابراهیم خان دوم مهدیقلی خان سیم خلیل الله میرزا دختر بیست و یکم حسن جهان خانم مشهور بوالیه
وی نیز از مادر شجاع السلطنه است صبیه خسرو خان والی کردستان شد و شش تن فرزند آورده سه تن دختر و سه
پسر اما پسران اول رضاقلی خان دوم غلامشاه خان سیم خان احمد خان دختر بیست و دوم ماه بیگم خانم بحباله نکاح
علیحسین خان سپهدار عراق در آمد او را سه فرزند است دو تن پسر است اول یوسف خان دوم حسن خان دختر
بیست و سیم فتحعلی شاه سرو جهان خانم زوجه آقا خان حاکم محلات است که او در طبقه اسمعیلیه پشت بر پشت امام
خویش دانسته وی را از آقا خان سه فرزند است دو دختر و یک پسر که علی شاه نام دارد دختر بیست و چهارم
خورشید خانم زوجه عباسقلی خان سرکرده جماعت افشار خمسه است سه تن فرزند دارد و یکتن پسر است مسمی
بولی محمد خان دختر بیست و پنجم مولود سلطان خانم زوجه رضاقلی خان پسر اسمعیل خان سردار دامغانی بود از دو جدا شده
است و سرای حاجی حسن خان پسر ذو الفقار خان پسر عم شوهر نخستین خود در رفت او را فرزند نباشد دختر
بیست و ششم فتحعلی شاه عالیه سلطان خانم زوجه علیخان دامغانی میر آخور شهریار رشد یک دختر و یک پسر
آورد نام پسرش عیسی خان است دختر بیست و هفتم رسیده خانم زوجه علیخان قراگوزلو است و او را یک پسر است
مسمی بمحمد حسین خان دختر بیست و هشتم خورشید کلاه از مادر شاهزاده سیف الدوله است صبیه میرزا علی محمد
خان نظام الدوله پسر عبد الله خان امین الدوله گشته سه فرزند آورده یکتن پسر باشد مسمی برحمتقلی خان دختر بیست
و نهم سرور جان خانم او نیز از مادر سیف الدوله است و در سرای محمد قلیخان ایشک آقاسی باشی پسر آصف
الدوله است دختر سی و یکم قمر خانم از مادر یحیی میرزا است و زوجه سلیمان خان قشار قاسملو است یک پسر دارد مسمی
به محمد ولیخان دختر سی و دویم ساره سلطان خانم هم از مادر یحیی میرزا است زوجه جهانگیر خان افشار ارومی شد
دختر سی و سیم آقا بیگم زوجه میرزا علی نقی حکیم باشی است یکتن دختر دارد دختر سی و چهارم
ساره جهان خانم مشهور بخانم نی نی چون بنام عمه شهریار است هم عمه شاه مخاطب شود
زوجه میرزا عبد الباقی حکیم باشی گیلانی است او را یک دختر است دختر سی و پنجم فرح سلطان
خانم از مادر شاه پور میرزا است و زوجه میرزا علی محمد حکیم باشی است که پسر میرزا ابو القاسم

و در سلک ... ساده ... آنکه اتمام کرده از میرزا علاء ... شش فرزند آورده دو پسر سه
اوّل میرزا ابوالقاسم دوم ... حسن میرزا دختر سی و ششم ماه نوش لب خانم زوجهٔ امیر دیوان میرزای خان
قزوینی است یک دختر و یک پسر آورده نام پسرش ... میرزا است دختر سی و هشتم ... خانم مادر
محمد مهدی میرزا است برادر زادهٔ ... میرزا محمد خان بعد از مرگ ... الله ولد او را اسماعیل نکاح در آورد
و از آنکه دختر باشد دختر سی ... فتحعلی شاه ... خانم ... محمد مهدی میرزا است ... الحرام
و نکاح سهراب خان گرجی ... در آمده دو پسر آورد اوّل ... خان ... دوم محمد علیخان دختر سی
نهم ... سکم ... محمد مهدی میرزا است زوجهٔ حسینعلی خان معیر الممالک ... سهر ... و آنکه دختر باشد
دختر چهلم فتحعلی شاه مهرجهان خانم هم از مادر محمد مهدی میرزا است بعد از فوت شاهنشاه زوجهٔ ... خان
... آقاسی ... شد دختر چهل و یکم سلطان خانم از مادر ... میرزا است زوجهٔ محمد ... خان
... بیگلربیگی دار الخلافه گشت و از آنکس ... باشد دختر چهل و دوم فتحعلی شاه ... سلطان بیگم از مادر
علیقلی میرزا است بعد از فوت شهریار ... نکاح میرزا ... علی حکیم باشی ... در آمد ... آورد ...
میرزا محمد خان دختر چهل و سوم فتحعلی شاه ... بیگم بعد از فوت ... زوجهٔ محمد خان ... امیر ...
... و محمد علیخان ... او را نکاح بست و اکنون در ... امیر اصلانخان ... محمد خان ...
دارد دختر چهل و چهارم خرم بهار خانم از مادر کامران میرزا است دختر چهل و پنجم ... خانم او ... برادر
کامران میرزا است دختر چهل و ششم ماه تابان خانم ... مادر است دختر چهل
و هشتم ملک زاده خانم است دختر چهل و نهم فتحعلی شاه ... خانم ... است ... میرزا
آنا وفات شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ... باشد که اگر کس شمار کند ... آمد لکن ...
مبارک آنانکه در ... بود ... سلطنت ... بوده
واگر ... نگاشته می‌آمد و ...
... بعد از آن ... فرزندان بوده ... بدان ... آمد ... مرقوم
داریم که بعضی را ... مرده‌اند ... شاه ... جهان ... بوده‌اند الجمله
... فتحعلی شاه ... خانم ... دختر فتحعلی خان ... قاجار است ... مادر ... السلطنه عباس میرزا
و ... سلطان ... خانم است ... کرده ... محمد شاه
... شاهنشاه ... جهان ...
... زوجهٔ دوم فتحعلی شاه ... خانم ... دختر محمد خان ...
الدوله ... است ... جهان ... خان ... بود ... ابراهیم خان ... الدوله را
... شاهنشاه ... محمد ... خانم ...
... کرده ... جهان ... زوجهٔ سیم فتحعلی شاه ...
خانم دختر مرتضی قلیخان ... شهریار است که ... مرقوم ... معدوده شاهنشاه مادر

حیدرقلی میرزاست دویم هم از وی مرده است تا پسر گلپایگان سفر کرده و در آنجا رخت بجهان دیگر برد و زوجهٔ سیم
فتحعلی شاه مریم بیگم خانم دختر شیخعلی خان زند و مادر شیخعلی میرزاست و از وی شش پسر و دو دختر زنده و وفات کرده با پسر
سفر ملایر کرده و از آنجا بزیارت بیت الله الحرام شتافت و بعد از مراجعت دیگر سرای مقام کرد و این چهار تن
که شمرده شد زنان معقوده بودند و دیگران بمتعت میان و صیغه شخص در سلک پردگیان سرای سلطنت در آمدند
زوجهٔ پنجم فتحعلی شاه بدر نسا خانم دختر حاجی مصطفی قلی خان عم شهریار است و یک فرزند جاهد و مرد و چندان
بشد جوی و دکر مر القف با دیگر زنان نتوانست کرد لاجرم طلاق گرفته از سرای سلطنت بیرون شد و سفر
بیت الله الحرام کرده پس از مراجعت بدار الخلافه وداع زندگانی گفت جسدش را بعتبات عالیات حمل دادند
زوجهٔ ششم فتحعلی شاه خدیجه خانم دختر محمد خان عز الدینلوی قاجار است یک فرزند آورد و مرد او را جاریه مرحوم
سردار بود و وقتی از خواتون خویش خواستار شوهر گشت و شوهرش با جماعت معروفین [illegible] لاجرم خواتون خود را
بشهریار بخشید و ملکت شهریار پس بچشم این کار مقرر بود تا [illegible] آتشش [illegible] زوجهٔ
هفتم گوهرتاج خانم دختر میرزا محمد خان دولو بیگلربیگی طهران بود [illegible]
مام او گوهر خانم است و در وجه رستم خان پسر ابراهیم خان ظهیر الدوله است [illegible] زوجهٔ هشتم فتحعلی شاه ملک سلطان
خانم دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است یک دختر آورد و روزگار [illegible] زوجهٔ نهم سلطان خانم دختر اسمعیل خان
قاجار دولو والدهٔ امام الله میرزاست زوجهٔ دهم مهد جهان خانم دختر محمد جعفر خان عرب عامل بسطام است
حسینعلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه و شش دختر از بطن او است [illegible] هم او وفات کرده زوجهٔ یازدهم فتحعلی
شاه خیر النسا خانم دختر شاهرخ شاه افشار است که شاه شهید آقا محمد شاه بعد از فتح خراسان از برای
شهریار خواستار شد و او را [illegible] آورد و [illegible] زوجهٔ دوازدهم فتحعلی شاه آغا بیگم مشهوره به آغا باجی دختر ابراهیم
خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ است بعد از فوت والده ملک آرا [illegible] شهریار در آمد او را فرزند نیامد و
در سال یکهزار و دویست و چهل و هشت در ارض قم وداع جهان گفت هم در آنجا مدفون گشت زوجهٔ سیزدهم فتحعلی شاه
بیگم خانم دختر صادق خان شقاقی است یک فرزند آورد و زنده نماند زوجهٔ چهاردهم فتحعلی شاه طیران خانم دختر اللهیار خان
قلیچه است و فرزندی نیاورد زوجهٔ پانزدهم فتحعلی شاه بیگم خانم دختر امامقلی خان افشار است ملک قاسم میرزا و ملک منصور
میرزا از بطن اوست و دو تن هم وفات کرده زوجهٔ شانزدهم فتحعلی شاه قمر نسا بیگم دختر حسینقلی خان پسر اسمعیل خان
افشار است [illegible] میرزا و جهانشاه میرزا [illegible] و قیصر خانم و [illegible] جهان خانم از بطن اوست یکتن هم وفات کرده
زوجهٔ هفدهم فتحعلی شاه [illegible] خانم دختر احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه است او را فرزند نیامد زوجهٔ
هیجدهم فتحعلی شاه خانم کوچک دختر محمد تقی خان [illegible] کریم خان زند است زوجهٔ نوزدهم فتحعلی شاه مریم بیگم خانم
دختر جعفر خان [illegible] است و او را فرزند نبوده زوجهٔ بیستم فتحعلی شاه آغا بیگم دختر [illegible] مراد خان زند است او را
پسر و دختری نبوده زوجهٔ بیست و یکم [illegible] خانم دختر محمد [illegible] خان زند است و [illegible]
وفات کرده [illegible] زوجهٔ بیست و دوم فتحعلی شاه خیر النسا خانم دختر [illegible] کیست
یک دختر آورده و [illegible] بیگم خانم [illegible] خان ناظر [illegible] زوجهٔ بیست و سیم فتحعلی شاه

نوش آفرین خانم دختر بدر خان زند است و نوشین لقا خانم زوجه میرزای جان و ماه تابان که بعد از شاهنشاه
نکاح میرزا حسن خان پسر میرزای خان درآمد دختران او شدند زوجه چهارم فتحعلی شاه مهر سا خانم همشیره
محمود خان جوانشیر اول باشی است و او ... مرد از ایل ... بود از ... و سرای سلطنت درآمد
دو فرزند آورده [illegible] را ... الحرام کشت آغا ... زوجه پنجم فتحعلی شاه خانم خان خانم
دختر محمد علی ... دولت کریم خان او را فرزند نبود زوجه ششم خانم خان خانم دختر ابراهیم خان ...
دو فرزند ... متولد شده و هر دو ... مرده اند زوجه هفتم فتحعلی شاه آغا بیگم خانم از نسب سلاطین صفویه ...
دو فرزند ... زوجه هشتم فتحعلی شاه ... حاجی خانم ... بادکان ... گوهرشاد خانم زوجه
محمد خان دولو قاجار از بطن اوست زوجه نهم فتحعلی شاه گوهر خانم دختر ... خان ... است ... د
فرزند ... زوجه دهم فتحعلی شاه ... خانم دختر ... خان قاجار است ... زوجه یازدهم فتحعلی شاه
گوهر خانم دختر فتحعلی خان و ... علی خان ... شهریار است ... زوجه دوازدهم فتحعلی شاه گوهر خانم دختر ...
خان ... است ... شاهزادگان ... از شاهزادگان ... شاهزادگان ...
... که در سرای سلطنت ... دختران آورده ... سرای ... سلطنت ... موسوم ... بجمله
زوجه سیزدهم فتحعلی شاه ... خانم از مردم گرجستان است شاهزاده محمد علی میرزا و ... سلطان خانم از بطن اوست و ...
... وفات کرده زوجه چهاردهم فتحعلی شاه بی بی کوچک خانم همشیره صادق خان ... است
شاهزاده محمد ولی میرزا از بطن اوست مریم خانم ... اوست زوجه پانزدهم ... خانم همشیره علی ...
شاهزاده محمد تقی میرزا ... از بطن اوست ... مریم خانم ... اوست ... فرزند ... مرده است زوجه شانزدهم بیگم
خان خانم دختر حاجی صادق ... رکن الدوله ... میرزا و سلطان ابراهیم میرزا از بطن اوست
... مرده است زوجه هفدهم فتحعلی شاه کلثوم خانم از سادات ... است شاهزاده عبدالله میرزا از بطن
اوست زوجه هیجدهم فتحعلی شاه مریم خانم از مردم گرجستان است محمد رضا میرزا و ... میرزا از بطن اوست ...
... مرده است زوجه نوزدهم فتحعلی شاه مریم خانم از جماعت ... است محمود میرزا و
همایون میرزا و احمد علی میرزا و جهانشاه میرزا و ... ضیاء السلطنه و سلطان بیگم خانم از بطن اوست ...
... مرده است زوجه بیستم فتحعلی شاه فاطمه خانم مشهور به ... همشیره علی اکبر خان ...
از بلوک کرمان است شاهزاده شجاع السلطنه ... ملک ... بیگم خانم از بطن اوست ...
... وفات کرده زوجه ... فتحعلی شاه گلبدن خانم ملقب به خازن الدوله از مردم گرجستان
شاهزاده ... و سیف الله میرزا از بطن اوست ... وفات کرده ... در سرای
سلطنت ... داشت ... خانم ... ممالک ایران ... شاه
جهان و از آن ... خازن الدوله نام یافت چنانکه شهریار ... شاهوار ...
... آفاق ...
... اگر شهریار روی

اسامی زوجات فتحعلی شاه که منکوحه و متعه صاحب دختران و پسران بوده اند

مورد توجهی و چیزی مستثنی از آن حرایر طلب نکرد و در شب بار یک دست سپرد و او از مطلوبت را برمی و در
عدار دو یاست و ساعد و بر بیت الله الحرام گشت زوجه چهل و دوم طاوس خانم ملقب بتاج الدوله از مردم اصفهان
است مرده سه الدوله و سیف الدوله و عضد الدوله و از دختران شمس جهان خانم و شمس الدوله مرجع حا
از حرا و ست سه تن را از اولادش بر برده است چون سرای سلطنت و تماشای شمس خاطر شهریار افتاد
که ارتیامت خانوار مروی حسب با خواهری که از بهر حل و حسن از سر و سر علاقه کرده بود معادل او کبر و ربوبا
زد ستکوکب را بتقویم رفت ... در آفات شهر با نقش تمکین حبیب کرد حاکم علم رحمت فلکیت بر سر تاج زوجه
چهل و سیم فتحعلی شاه مستوره نام خانم از ارامنه آذربایجان است شاهزاده الله ویردی میرزا از بطن او است زوجه
چهل و چهارم فتحعلی شاه مستوره خانم از اهالی شیراز است و در علم موسیقی قوتی تمام دارد محمد مهدی میرزا و محمد
امین میرزا و محمد هادی میرزا از دختران حسن ساقی خانم و پاشا خانم و مهرجهان خانم و قمر رایه خانم از
بطن او است و چهار فرزند است و فات نموده زوجه چهل و پنجم زلیخا خانم از جماعت ترکمان است اسمعیل
از بطن او است که حکومت بسطام داشت زوجه چهل و ششم پریشاه خانم از مردم گرجستان است شاه میرزا و کیومرث
میرزا از بطن او است و دختر دیگر بطن مرده است یک تن رسالت ... کاروند و بعدار یاریست او را
بیت الله الحرام گشت و ملقب بحاجی شاه شد زوجه چهل و هفتم شاه امیری خانم ملقب بسردار در فن موسیقی با
بر دار بود دست نصیبه محبوس ساند ملک ایرج میرزا و سلطان مصطفی میرزا از دختران جهان سلطان خانم
از بطن او است زوجه چهل و هشتم شاه پسند خانم از مردم شیراز است و در موسیقی مهری بسزا داشت و کیستا و میرزا
و کیکاوس میرزا و کیخسرو میرزا از بطن او است یکتن از اولادش پیر و فات کرده زوجه چهل و نهم فتحعلی شاه گلبدن
خانم از مردم اصفهان است بهرام میرزا و بهمن میرزا از بطن او است یکتن از او نیز وفات کرده زوجه پنجاهم
فتحعلی شاه حیران خانم از قبیله کوکلان ترکمان است سیف الله میرزا و سلطان سلیم میرزا از بطن است
یکتن هم وفات کرده زوجه پنجاه و یکم بیگم نساء خانم از مردم اصفهان است والده منوچهر میرزا است زوجه
پنجاه و دوم فتحعلی شاه گل پیرهن خانم از مردم گرجستان است علیقلی میرزا و عباسقلی میرزا و نور الله میرزا
میرزا و از دختران خاور سلطان از بطن او است زوجه پنجاه و سیم فتحعلی شاه زیبا چهر خانم خواهر نصیر خان
شیرکوهی رشتی است شاپور میرزا و از دختران فرخ سلطان خانم از بطن او است دو تن از اولادش پیر و فات
کرده زوجه پنجاه و چهارم سه خانم همشیره محمد مهدی خان با زده ارتی تکلس شخنه بست طیقون خانم و عزت نسا
خانم از بطن او است را به بیت الله الحرام برگشت زوجه پنجاه و پنجم لیلی خانم دختر حاجی یوسف رشتی است
شاه سلطان خانم از بطن او است زوجه پنجاه و ششم خدیجه خاتون خانم دختر لطفعلی بیگ اصفهانی است
شمس بانو خانم از بطن او است زوجه پنجاه و هفتم فتحعلی شاه خورشید خانم از مردم گرجستان است ماه بیگم
بیگم از بطن او است زوجه پنجاه و هشتم وشی خانم از مردم شیراز است سرو جهان خانم از بطن او است زوجه
پنجاه و نهم حبیبه خانم از مردم ... است شاه جهان خانم ملقب بجهان بی بی از بطن او است زوجه شصتم
... ملقب بمهد علیا همشیره تاج الدوله است از مردم ساری ... کامران میرزا و ... یک

... میرزا و از دختران بزم آرا خانم و حرم بهار خانم از بطن اوست یکی از فرزندانش هرمز ... است
زوجهٔ شصت و یکم فتحعلی شاه سها خانم از قبیلهٔ کرد جهان بیگلو است و جلال الدین میرزا از بطن اوست زوجهٔ شصت
و دوم بیگم خانم دختر حاجی الیاس عرب شیبانی از امرای طهران است ... میرزا از بطن اوست و دو تن از فرزندانش
مرده وفات کرد زوجهٔ شصت و سیم ماه آفرین خانم دختر گل محمد خان شیرازی است ... خانم از بطن اوست
زوجهٔ شصت و چهارم شاه پری خانم از مردم ... است آغا بیگم از بطن اوست زوجهٔ شصت و پنجم کلثوم خانم
... الاکراد از مردم قراباغ است سلطان حسین میرزا از بطن اوست زوجهٔ شصت و ششم ملک جهان خانم
از اهالی شیراز است ... سلطان خانم از بطن اوست زوجهٔ شصت و هفتم فتحعلی شاه شهبانو خانم از قوم ترک
است ... بیگم خانم از بطن اوست زوجهٔ شصت و هشتم الاکر خانم از مردم ... است صاحبقران میرزا از بطن
اوست زوجهٔ شصت و نهم فتحعلی شاه شهربانو خانم از قبیلهٔ ... دولوست و جهان سلطان خانم از بطن اوست اکنون
جماعتی از زوجات فتحعلی شاه رقم میشود که فرزندان این جمله وداع جهان گفته‌اند و ... جلب پادشاه فرزندی نیاورده‌اند
زوجهٔ هفتادم ... خانم دختر ابوطالب بیک ... دو فرزند آورد و وفات کرده زوجهٔ هفتاد و یکم حسن ملک
خانم از جماعت لکزیست یک فرزند آورد و مرده است زوجهٔ هفتاد و دوم فتحعلی شاه جهان افروز خانم دختر ...
... است یک ولدش وفات کرده زوجهٔ هفتاد و سیم خاصه ... خانم از جماعت بنی اسرائیل است
دو فرزند آورد و وفات کرده او ... در سرای جعفرقلیخان عم شهریار بود و بعد از سرای سلطنت درآمد
و بعد از مردن فرزندش شاهنشاه او را طلاق گفت و بعد از انقضای مدت معلوم او را میرزا شفیع صدر اعظم
عقد بست و بعد از وفات صدر اعظم ... آیت الله ... است زوجهٔ هفتاد و چهارم دلارام خانم
از مردم گرجستان است یک ولدش وفات نمود زوجهٔ هفتاد و پنجم طوطی خانم از قبیلهٔ ... است یک فرزند
آورد وفات کرد زوجهٔ هفتاد و ششم ... خانم از جماعت بنی اسرائیل است دو فرزند آورد و مرده زوجهٔ هفتاد و
هفتم جان بیگم از مردم قم است یک فرزندش وفات کرده زوجهٔ هفتاد و هشتم گل‌بخت خانم از قبیلهٔ برکالو
... است سه فرزندش فوت شده زوجهٔ هفتاد و نهم ... خانم از مردم طالش است دو فرزندش
مرده است زوجهٔ هشتادم فتحعلی شاه گل اندام خانم از جماعت بنی اسرائیل است دو فرزندش فوت شده زوجهٔ
هشتاد و دوم فتحعلی شاه سکینه خانم از مردم طهران است یک فرزندش وفات کرده زوجهٔ هشتاد و سیم ...
... خانم از مردم گرجستان است دو اولاد آورده وفات کرده است زوجهٔ هشتاد و چهارم فتحعلی شاه
جهان ... خانم دو ولد آورد و وفات کرد زوجهٔ هشتاد و ششم فتحعلی شاه خاتون باجی از مردم مازندران است
یک ولدش فوت شده از این پس آنچه از زوجات فتحعلی شاه مذکور میشود در سرای سلطنت اولاد نیاورده‌اند
زوجهٔ هشتاد و هفتم مریم دختر محمد علی بیک اسرائیلی است زوجهٔ هشتاد و هشتم فتحعلی شاه
سکینه خانم از ترکمانان است زوجهٔ هشتاد و نهم مشتری خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجهٔ نودم
فتحعلی شاه شیرین خانم از مردم ... است زوجهٔ نود و یکم فتحعلی شاه ... خانم از
مردم گرجستان است زوجهٔ نود و دوم فتحعلی شاه ... خانم از مردم ... است زوجهٔ

اسامی زوجات فتحعلی شاه که فرزند آورده و فرزندان ایشان مرده‌اند و ... جلب شهریار زنده نماندند

زوجهٔ هشتاد و یکم فتحعلی شاه پریزاد خانم از قبیلهٔ قراچورلو است دو فرزندش فوت شده ...

اسامی زوجات فتحعلی شاه که در سرای سلطنت فرزند نیاورده‌اند

نود و سیم

نود و سیم فتحعلی شاه خان جان خانم از مردم اصفهان است زوجهٔ نود و چهارم فتحعلی شاه شهربانو خانم از قبایل
بنی اسرائیل است زوجهٔ نود و پنجم گل پری خانم از مردم گرجستان است زوجهٔ نود و ششم فتحعلی شاه
نرجس خانم از مردم ارمنیه است زوجهٔ نود و هفتم فتحعلی شاه نرگس خانم از مردم گرجستان است زوجهٔ
نود و هشتم فتحعلی شاه خوش‌آمد خانم از جماعت ترکمانان است زوجهٔ نود و نهم فتحعلی شاه شکوه خانم از مردم گرجستان است
زوجهٔ صدم فتحعلی شاه عیسی جان خانم از قبیلهٔ ترکمان کوکلان است زوجهٔ صد و یکم کرمانی مریم خانم از مردم
گرجستان است زوجهٔ صد و دوم معصومه خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجهٔ صد و سیم نوبهار خانم از
مردم قرای طهران است زوجهٔ صد و چهارم دل‌افروز خانم از ترکمان کوکلان است زوجهٔ صد و پنجم فتحعلی شاه
دل‌افروز خانم از مردم ارمنیه است زوجهٔ صد و ششم خیرالنسا خانم از جماعت ارمنیه است زوجهٔ صد و هفتم
آهو خانم از جماعت شاهسون زرگر است زوجهٔ صد و هشتم منیره خانم از مردم شیراز است زوجهٔ صد و نهم
فتحعلی شاه شهناز خانم از قبیلهٔ سقاقی است زوجهٔ صد و دهم فتحعلی شاه لولی خانم از جماعت ارمنیه است زوجهٔ
صد و یازدهم جانجان خانم از مردم اصفهان است زوجهٔ صد و دوازدهم یاسمن خانم از مردم ارمنیه است
زوجهٔ صد و سیزدهم زیبا نظر خانم از جماعت ارمنیه است زوجهٔ صد و چهاردهم سید نسا خانم از سادات
کاشان است زوجهٔ صد و پانزدهم آهو خانم از مردم ارمنیه است زوجهٔ صد و شانزدهم ماهی خانم از جماعت
بنی اسرائیل است زوجهٔ صد و هفدهم نازآفرین خانم از مردم شیراز است زوجهٔ صد و هیجدهم شیرین خانم از
مردم اصفهان است زوجهٔ صد و نوزدهم نورسلطان خانم از قبایل ترکمان است زوجهٔ صد و بیستم کلالی خانم از
جماعت زند است زوجهٔ صد و بیست و یکم شاه پسند خانم دختر رحمان بیک خمسه است زوجهٔ صد و بیست و دوم
جهان خانم از مردم ماهلان است زوجهٔ صد و بیست و سیم مبارک بدن خانم از مردم قراباغ است زوجهٔ صد و بیست
و چهارم مروارید خانم از قبیلهٔ قرچلو است زوجهٔ صد و بیست و پنجم طوطی خانم از طایفهٔ کارخانهٔ زند است زوجهٔ
صد و بیست و ششم کوچک خانم از مردم بنی اسرائیل است زوجهٔ صد و بیست و هفتم فتحعلی شاه کوچک خانم
از مردم شیراز است زوجهٔ صد و بیست و هشتم فتحعلی شاه شاه‌پسند خانم از قبیلهٔ قرچلو است زوجهٔ صد و بیست
و نهم گل نسا خانم از مردم ارمنیه است زوجهٔ صد و سی ام بیگم خانم از مردم ورامین است زوجهٔ صد و سی و یکم
مرال خانم از مردم ترکمان است زوجهٔ صد و سی و دوم شهربانو خانم از مردم مازندران است زوجهٔ صد و سی و سیم
فتحعلی شاه نسا خانم از مردم عرب است زوجهٔ صد و سی و چهارم پریزاد خانم از مردم قزوین است زوجهٔ صد و
سی و پنجم فتحعلی شاه شیرین خانم از مردم اصفهان است زوجهٔ صد و سی و ششم کشمکشی از مردم اصفهان است
زوجهٔ صد و سی و هفتم سارا خانم از مردم دامغان است زوجهٔ صد و سی و هشتم ملکت جهان خانم از مردم ارمنیه است
زوجهٔ صد و سی و نهم خرده خانم همشیرهٔ ابوالقاسم خان طهرانی است زوجهٔ صد و چهلم شمشاد خانم از ترکمانان [illegible]
زوجهٔ صد و چهل و یکم [illegible] خانم از جماعت [illegible] است زوجهٔ صد و چهل و دوم فتحعلی شاه [illegible] خانم از مردم
مازندران است زوجهٔ صد و چهل و سیم مریم گلبکیت خانم از جماعت ارمنیه است زوجهٔ صد و چهل و چهارم [illegible]
خانم از مردم [illegible] است زوجهٔ صد و چهل و پنجم خانم جانی خانم از [illegible] است زوجهٔ صد و چهل

شصتم شاه وردی خانم دختر اسد الله محمد رضای ... روز صد و چهل و هفتم ... از جماعت ... است روز صد و چهل و دوم
سات خانم از مردم فیروزآبادات روز صد و چهل سیم فخر جهان خانم دختر آقا محمد جعفر کاشی است روز صد و پنجاهم
سات خانم دختر کرمانی محمد ... مراغی است روز صد و پنجاه و یکم ... خانم از مردم ... است و ... صد و پنجاه و دوم
سرو خانم از مردم اصفهان است روز صد و پنجاه و سیم گوهر خانم از مردم گیلانی است روز صد و پنجاه و چهارم
رعنا خانم از مردم مازندران است روز صد و پنجاه و پنجم نرگس خانم از مردم ... است روز صد و پنجاه و ششم ... خانم
از جماعت بنی اسرائیل است روز صد و پنجاه و هفتم ... خانم از مردم اصفهان است روز صد و پنجاه و هشتم فتحعلی شاه بیگ
خانم از جماعت ترکمان است ... پسران و دختران و زنان شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بود و گروهی که اکنون بعضی از خانم
زادگان شهریار ... که در زمان ... محمد حسن شاه که خود شهریار بودند و در خاتمه احوال پدر ساخته آمد اکنون نام اولاد
ایشان را به نام فرمان حسینعلی خان برادر شاهنشاه را نگاشته ... و در خاتمه ذکر خاندان کار حسینعلی خان ...
و در کتاب مبارک مرحوم ... فرمان ... در ایام ... تولد ... دختر ...
دختر ... شاهزادگان نکاح شد اول ... سلطان دوم ... وردی ... احمد علی میرزا ...
پنجم ... هشتم ... میرزا ... پسران حسینعلی خان ... اول میرزا احمد خان دوم ...
خان ... محمد صادق خان چهارم محمد باقر خان ... شاه ... خانم دختر ... خان ...
... شوهر ... نکاح شاهزاده محمود درآمد ... موسی خان ... از جماعت بنی اسرائیل است ... حسینعلی
خان که بعد از وفات پدر متولد شد و نام ... آقا ... خان ... شهریار ... ابراهیم خان ...
... ابراهیم خان ... دارالخلافه ... خان ...
و ... پسر ... پسران اول محمد کریم خان که اکنون ... شاکر ... احمد خان ...
... دوم نصرالله خان سیم رستم خان چهارم ... خان پنجم موسی خان ششم اسمعیل خان هفتم شاهرخ خان هشتم
اسدالله خان نهم علی محمد خان دهم ... علی خان یازدهم عیسی خان دوازدهم محمد ... خان سیزدهم علامحسن خان چهاردهم
... خان پانزدهم محمد حسن خان شانزدهم عبدالرحیم خان هفدهم علی اکبر خان هجدهم بهرام خان و ... دیگر را
... شاهنشاه فتحعلی شاه داده که مرحوم شد اول ... میرزا دوم ابوالفتح میرزا دیگر ... شهریار ...
که ... مرحوم ... اولاد ... دختر ... اول ... شهریار ...
... دوم نکاح شاهزاده ملک آرا درآمد ... شاهزاده محمد ولی میرزا ... چهارم ... شجاع السلطنه
... حاجی مصطفی ... نکاح کرد ... پسرانش اول ... است که او را چهار پسر
بود محمد صادق خان و ... خان و محمد باقر خان و محمد رحیم خان ... محمد حسن خان است که او ...
... است ... دیگر شهریار ... حاجی مصطفی ... است و ... مرتضی ... است ...
... شاه ... دارالخلافه ...
...
... اول محمد حسن خان ... خان ...

کرکیش طارم او که بصیر نام داشت در کمین گاهی که کرد شهریار تو دست کرده با شکست ساخته شد چهار سال در کاه
گرفتار شد آوا عالی اعمالی این قصه هر سه ماک شد از شکارگاه راه فرار برداشت بیست و هفتم طال اسمعیل خان دوالی
ماکیش دو دهم ارتقای او بدارالخلافه رفته بود و شمشیر را تاریک کرده دوم محمد ولیخان سیم حسینعلی خان چهارم محمد
کاظم خان پنجم مصطفی خان ششم عیسی خان هفتم محمد باقر خان هشتم احمد خان نهم امامقلی خان دهم الله‌ویردی خان یازدهم
ذوالفقار خان دوازدهم بهرام خان با جمله نام اولاد و احفاد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و تا آنگاه که رحلت سلطان
جاودان روز برنگاشتم و حضرت خسروی تا آنوقت که سال هجرت بر یکهزار و هشتاد و یک میرود و در ساخته شد که
ده هزار تن باشند همانا در این کتاب مبارک ذکر حال سلاطین اقالیم سبعه مرقوم گشت اینک بسیار پادشاهان را
معدودی پسران بوده که گاهی پسران پدران را شوریده اند و گاهی پدران هیچ پسران کوشیده اند گاهی برادران از
یکدیگر روی برکاسته شد و قطع و قمع یکدیگر خاطر بگماشته شد و در سیر سلاطین همه روی زمین با سد فتحعلی شاه سلطانی
نیافتم که بدین عدت و عدد فرزندان آورده این عجب تر آنکه اگرچه هر یکتا از ایشان در جنگی و شهری فرمانگذار بسی
و شهریاری بودند و توسن رزم و سوری بر نشسته و سوار و سرمایه فراوان در گرد ایشان انجمن بود هیچ کس سر از فرمان
برنگاشت بلکه قوت بیرون گذشتن نیز نداشتند مع القصه اکنون که قصه فتحعلی شاه پرداخته شد ذکر احوال شاهنشاه مبرور
محمد شاه اعلی الله مقامه مرقوم افتاد آنگاه فرح و مبارکی ذکر جلوس پادشاه ایران خسرو خسروان سلطان بن
سلطان الخاقان بن الخاقان ناصرالدین شاه که دولتش مؤبد و ملکش مخلد باد نگارش خواهد رفت و اولاد و احفاد فتحعلی شاه را
چندانکه در هنگام وفات او و در زمان این شهریار جهاندار بر عدد و عدت افزوده اند هر یک را نام
برخواهم نگاشت انشاء الله تعالی و حسن توفیقه

تمام شد جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ
از تألیفات عالیجاه مقرب الخاقان میرزا محمد تقی
مستوفی ملقب بلسان الملک سپهر [illegible]
[illegible] و التماس حاجی ابراهیم تاجر مشهور
[illegible] تبریزی قلمی شده
در کارخانهٔ مشار الیه
طبع محلی گردید
۱۳۲

السلطان ناصرالدین شاه قاجار

تاریخ
دولت شاهنشاه
ایران و خداوند تاج و تخت
کیان مالک الملوک عجم وارث
ملک فریدون و جم السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان از آنکه ذیل منشیانه
و اغراقات مترسلانه بری و عری
است چه من بنده نگارنده را بسیار
وقت حاضر فرموده فرمان کرده‌اند
که از وقایع احوال آنچه دیده و دانسته
حرفی بزیادت و نقصان ننمایم
فتح را فتح بنگارم و

شکست را
شکست نویسم
همچنان

خلد الله
سلطانه
و شید
برهانه

و
صوابدید
شخص اول ایران
ثانی آصف سلیمان جناب
اشرف ارفع امجد امیر نویان مؤتمن
السلطان مقرب الخاقان وزیر مفخم
معظم اعتماد الدوله میرزا آقاخان
صدر اعظم عالیجاه مقرب میرزا تقی
سپهر لسان الملک مستوفی
دیوان اعلی

کتاب جلد دوم
تاریخ قاجاریه را از مجلدات
ناسخ التواریخ بانجام
برده

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المهیمن المعبود والصلوة علی محمد المحمود وعلی وصیه وخیره وآله المستشرین علی سیره الذین هم مصابیح الله والناس صابیعهم مادامت الشمس بازغة والکواکب بارقة . بعد چنین می نگارد محمد تقی مستوفی لسان الملک که چون قصهٔ شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار سپری رفت حدیث سلطنت ولیعهد دولت را در آغاز کرده و نگاشت تحقیق پیوسته میدارد همانا شاهنشاه جوانبخت محمد شاه قاجار پسر ولیعهد دولت و سلطان قوی آیت نایب السلطنه عباس میرزاست و او پسر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و او پسر شاهزادهٔ جهانگشا حسینقلی خان ملقب بجهانسوز شاه و او پسر شهریار تاجدار محمد حسن شاه و او پسر فتحعلی خان قاجار است که شریک دولت و کفیل سلطنت شاه طهماسب شاه و سلطان حسین صفوی بود و شاه شهید آقا محمد شاه که در سر چنین سلاطین افتاده است عم فتحعلی شاه و پسر محمد حسن شاه است بالجمله شاهنشاه غازی محمد شاه در چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز شنبه ششم شهر ذیقعده سپری شده در سال یکهزار و دویست و بیست و دو هجری مطابق تخاقوی ئیل ترکی در بلدهٔ تبریز در ارک علیشاه از مادر متولد گشت و مادرش دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار است که بیگلربیگی دارالخلافهٔ طهران و بر اهم آورده خراج ایران بود بالجمله چون از مادر متولد گشت بر حسب فرمان ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا بشیری روانهٔ دارالخلافه شد و این مژده بحضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه آورد و شهریار شاد خاطر شده نایب السلطنه را منشور کرد که بحکم وصیت شاه شهید آقا محمد شاه این مولود را محمد شاه نام کن و در بعد تا آن دولت شناس بالجمله حضرتش بحجر تربیت چند روز روزگار روز بروز بالیده شد تا بحد رشد و بلوغ رسید پس

ولیعهد

بسیاری از آهو کاران بسر می برد و مردم اینکو ما موجب و بعضرت پاک و طوب سابق در میان مردم مشهور
آمد مرکز داران دروغ دعوی و تکذیب سالی و ملاهی لوده بشمار رفته حرف و مسائل ادب
و شعر کلام الله مجید و حفظ اشعار طرفه بسیار بکمال داشت و خط نستعلیق را نیکو نگاشت و مستوفیان
و حساب داران و هنرمندان را بپایه سخنگان درگاه و حاکمان بشمار رفت در سال و دارای
سلطنت اظهار سبک همی کرد و دولتش بسوی درویشان همی رفت و خوی ایشان همی داشت و در طریقت موحد
و معتقد آسمانی مطلوب حقایق و مشکلات دقایق را از مرشد علم و تعلیم او سینه بود تا کنون در
سلاطین شیعی پادشاهی بدین پاکی طینت و صفای طویت و اصل طبیعی و خوی خلق نخوانده ام و نشنیده ام
شجاعت و جلادت کار سلاطین جز آن موقع عیب هم و شخص او کمال اظهار داشت چنانکه شکری از آن در دل
تاریخ شاهنشاه جهان فتحعلی شاه در قضیه روسیان و آذربایجان و جنگ افغانستان و خراسان مرقوم افتاد
و این شناخته بود که در هر حرکت نایب السلطنه عباس میرزا محمدشاه را مأمور و هر دو شکسته نا سیاسی
کرا سال میلادش دوازده عام برگذشت در شب یکهزار و دویست و سی و چهار هجری بر حسب فرمان حاضر حضرت
شهریار تاجدار گشت و شاهنشاه از حسن آثار سلطنت همی مطالعه کرده هم در آن موقع مهد علیا
و سرکرکی دختر زاده خود شان اکرمستة اعتضاد الدوله امیر محمد قاسمخان قاجار قوانلو بود بالا و نکاح بست و سور
و سرور پادشاهانه بپای برده هم از این مهد و شاهزاده شهریار مظفر منصور ناصرالدین شاه دیده در سه
تاج و تخت گشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مع القصه از این پیش شرح رفت که فتحعلی شاه در روز پنجشنبه
دوازدهم صفر سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری شاهنشاه غازی محمدشاه را در ریاض نگارستان طهران تشریف
ولایت عهد داد و او را روانه آذربایجان فرمود و هم در این سال خود سفر اصفهان کرده روز پنجشنبه نوزدهم
شهر جمادی الاخره سکان جاودان تحویل داد و در بعداز وفات فتحعلی شاه چنانکه مذکور شد خاطر دیگر گون گشت
بعضی از شاهزادگان آرزوی جای مرزبانی کرده و دست و پا همی جستند حسین شاهزاده حسنعلی میرزای فرمانفرمای
فارس بود کرده در پیل از بعد وفات فتحعلی شاه رخصت انصراف حاصل کرده بشیراز گشت و شاهزاده
محمدعلی میرزای حسام السلطنه حکمران بروجرد و بختیاری سرهنگان با دو شاه ماده همراه بسیاری در نظم عامل مسکه
اراضی فارس را بهمه است با شدد و در دیگر حیدرالله خان امین الدوله مأمور گشت که با هفت هزار سواره کماله
از دو سال است سفر سرار که شصد هزار تومان سال دیوانی فارس را که در عهده تعطیل افتاده باخود دارد و حال
رعیت فارس را بازرسی کنند و معلوم دارد که سال دیوانی را عمال اخذ کرده و خزینه نهاده یا بنا بر یاغیگری
خوش دریغ داده اند چون شاهزاده حسنعلی میرزا با میرزا غفار و امین الدوله از سعادت آباد اصفهان بی
منزلگاه ما شاه بود با تکت میرپنجان دو دسته و در شب یوزباشی پولادی همه روز شهریار تاجدار حرکت راست شده از اصفهان سرو
بروجرد چون سالهای دیر از سر گذشت که آقا باقرخان آصف الدوله و علامحسین خان سپهدار را با امین الدوله رکاب
حرکت نمودند و بلاسیان که عادت خواجه ناسان است ایشان هر روز بر پا در سکت راه بر روی امین الدوله
هر گراس بیرسیت و رضامندی از محمدشاه غازی که خواهرزاده آصف الدوله است بر تخت سلطنت جای کند و از

آسوده چون آصف الدوله و سپهدار یکسو ن خاطر امین الدوله را از دست بود و بیم داشت که مبادا در زیر لوای
یکی از شاهزادگان جای سپارد و در سلطنت شاهنشاه غازی [illegible] مدار دهد لاجرم بعد از فوت فتحعلی شاه در باغ امین الدوله
[illegible] شد و با شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله که این هنگام بزرگترین شاهزادگان لشکرگاه بود همداستان
شده و آقا علی اکبر [illegible] فتحعلی شاه را بسوی او فرستاده و پیام داد که اینک شاهنشاه از جهان بیرون شد
و کارها دیگرگون گشت صواب آن است که سر و تن یکی با تحویل کنی تا کار بشورش نکشیم و با هر چه پیش آمد همدست و هم
داستان باشیم خواستند تا اگر امین الدوله سخنان ایشان را پذیرا شود او را با خود داشته باشند و اگر نه دارند اما چون این
پیام با امین الدوله رسید نخستین سران سپاه را حاضر کرد و ایشان را از این راز آگاه ساخت آنگاه گفت همه دل
همزبان گفتند دیگر روشن نیست که فتحعلی شاه ما را با تو همراه کرده و بعد فرمان سرداری تو فرمان داده هم اکنون او را
زنده انگاریم و سر از خط فرمان تو برنداریم امین الدوله چون از قبل لشکریان دل قوی کرد پیام باز فرستاد
که من در حضرت شهریار سالها بسر برده ام و در میان شیخوخت در راه فتم سوی سعید شد و قوی ضعیف گشت
از این پس در کار دولت مداخلت نخواهم کرد و از زاویه عزلت بیرون نخواهم شد شما از چشم پوشیده دارید
و این حشمه را خوش شده انگارید و آقا علی اکبر را بی سبیل مرام مراجعت داد و بعد آنچه امین الدوله بعد از مراجعت
آقا علی اکبر سطری چند بر نگاشت و مجلس یکی از ملازم خویش را طلب داشت و او را بسر برد و گفت بسرعت هر چه تمامتر
و سخنان شتابنده و هر چه زودتر با شاهزاده حسینعلی میرزا پیوسته شو این مکتوب را بدو سپار و بگوی که امیر دولت یک
فتحعلی شاه را از زمان رسید و برای دیگر کوچ داد و چون از صحرای اصفهان که بستوانی طریق مراجعت گیرد ما سپس برقی
ما دور این لشکرگاه حاضر باشی [illegible] و همه برادران جز این دو جای شیراز آید
چون این لشکر سپهسالار که رکن الدوله و دیگر شاهزادگان پراکنده کرده در سر و تن توانم شد سپس با روند
دریای نور و تاج ماه و دیگر اثاثه سلطنت که از معاول ده کرور زر مسکوک بر زیادت است با خود داری آنگاه
سی هزار تن سپاه سواره و پیاده که در لشکرگاه حاضرند و چندین گنج گران در تحت اصفهان جای دهم تا
مردم فارس [illegible] تا چندین گنج و سپاه با اصفهان راه کرده [illegible] تا تیغ و جوشش اگر سپاه
با چهارهای دست ارژن [illegible] هزار تن در اصفهان حاضر کاب
شود و از آسوی برادر اعیانی تو شجاع السلطنه که مردم ایران [illegible] و دیگر خواهند شد با یک
چنین لشکر از کرمان در رسد و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه که با تفاق است کلید عراق است
او را با خود باصفهان کوچ ده تا لشکر [illegible] بختیاری و [illegible] احمدی و دیگر قبایل را در حضرت تو
حاضر سازد و دیگر ملکزادگان که در بلدان و امصار عراق فرمانگذارند مانند شیخعلی میرزای حاکم ملایر و همایون
میرزای حاکم نهاوند و از آسوی محمد حسین میرزای حاکم کرمانشاهان یکی طریق حضرت تو گیرند چنان شود که مردم
دار الخلافه طهران از اضطرار و اضطراب تا اصفهان [illegible] شوند بی کلفت [illegible] دار الخلافه [illegible]
مع القصه امین الدوله این گونه سخن فراوان کرد و مجلس یکی [illegible] را تقدم عمل در نوشته در
[illegible] شاهزاده حسینعلی میرزا رسید مکتوب امین الدوله را داد و پیام او را بگذاشت شاهزاده حسینعلی میرزا

خلاصه [illegible] امین الدوله با شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما در تطمیع سلطنت ایران

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ارجمند

۹۸

و خبر مرگ پدر بی خویشتن شد خدای باری او را خوی سلطنت بداده بود و آن حضرت ولیعهد بود دانست که با چندین
برکنار بود اندک گروهی پیدا است که دو دار سرا آزموده‌ی عرب و کس است لاجرم وحشت زده و دهر جهانگ
محمد بیگ را سر برداشت و از جهانبانی ساز گروه را مشت ساخت و از اعاظم شاهزادگان محمدتقی میرزای حسام السلطنه
وداع گفته او را در بروجرد بود و خود بطرف شیراز و کسان را آمد و بعد از ورود بشیراز و فی مسعود معتق کرده
تاج بر سر نهاد و شخصی بر آمد و نام خویش پادشاه بر کرد و در حضرت ... و خود را سلطنت ... آوازه فرمود
برادر اعیانی او حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در کرمان بود که شاهنشاه ایران ... جاویدان ... الشکری
از مردم کرمان انبوه کرده و ملازم خدمت ... هلاکو میرزا کرده و او را مامور ... فرمود و هلاکو میرزا
کوچ بر کوچ طریق ... برداشت سیف الدوله میرزا پسر ظل السلطان که از ... ارجمند سیف الملوک میرزا
حکومت ... داشت ... از مردم ... بود ... و ... هلاکو میرزا از طریق
عمل معروف ... لاجرم ... بیابان ... در ... تسلیم داده ... و ... نوبت
و پانصد سوار که ملازم رکاب داشت طریق دار السلطنه طهران گرفت تا شجاع السلطنه بعد از ...
هلاکو میرزا ... شیراز کرده ... حسنعلی میرزا ...
... داشت ... سلطنت ... سوار ... تا ... امین الدوله
در لشکرگاه ... شاهزاده حسنعلی میرزا ... رسیده ... محمد بیگ را آمده
که ... کوچ داده ...
... رکن الدوله و شاهزادگان ... پادشاه ... امین الدوله ...
با لشکر رکن الدوله ... که ... سواره و پیاده همه ... خاطر ...
... مرزا آقاخان ...
لشکریان ... پراکنده خاطر ...
... شاه ... کوچ داد ... پادشاه ...
... احوال فتحعلی شاه ... شرح ...
... الدوله ... سرای سلطنت ... کوچ داده ... اصفهان
الدوله ... دار الخلافه ... امین الدوله ... شهر آورده
... سلطانی ... سرای ... شاهزاده سلطان
محمد میرزای حاکم اصفهان ... امین الدوله
ورود اصفهان ... شهر ...
شهر ... سلطان محمد میرزا ... امین الدوله ...
... اصفهان ... شاهزاده سلطان میرزا
... امین الدوله ... سرای سلطان میرزا

در این وقت که پادشاه از جهان برفت اکثر بلاد و مراتع غارت برده اکنون در سرای من از بهر آنست
که بسیج راه کنند و طریق دار الخلافه سپارند معتمد الدوله ... این آمده ... و سوگند یاد نموده و در ظهر کلام الله رسم
کرد که هر کس از در حیات بیرون شود آنگاه سلطان محمد میرزا به شهر درآمد و امین الدوله حضرت ...
داشت که اکنون اگر خواهی خود در این شهر رتق و فتق ملک و مراتب کند تا در سرای خویش بیاسایم و اگر خواهی
تا من به یک روز ... بصیرت بپویم در حل و عقد امور مملکت کم باید آنچه من گویم بیرون نشوی در آنچه حکم کنم حکومت

مراجعت سلطان محمد میرزا به حکومت اصفهان

صفاهانی سلطان محمد میرزا پای بنهاد که از سرای دولتی بیرون نشود و در بسیج امور دخل نکند در این وقت امین الدوله
نزدیک علمای شهر پیام کرد که سالها در زمان دولت فتحعلی شاه در کار ریاست من بودید و تربیت
ریاست کردید اگر امروز خویشتن را شایسته آن نعمت نگذارید و هوس نفسانی مردم شریر و مفسد را اصلاح ...
... پایدار نیاید که حال ... مرحوم سید ... و مرحوم حاجی سید محمد باقر که محل علمای ایران
بود و حوزه ... آقا میر محمد مهدی امام جمعه و ... دیگر علما ... مرحوم ... و شریر را که ...
آشوب شهر و غارت اموال تجار ... بودند ... و دیگر محمد علی خان اصفهانی با
جماعتی از اشرار ... بر یکت ایشان رفت و آن اشرار را گرفته بر یکت شاهزاده سلطان محمد میرزا آورد در
حضور امین الدوله و فرمان ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان حاضر ساخته هر یک را از چپ و راست
دست و پای قطع کردند لاجرم آن بلده نظام یافت و حکومت شاهزاده و امین الدوله استوار گشت در این وقت
... امین الدوله ... که از چهار ماه مدت ... نظام کرده بود ... خدمت داشت و از مردم بلده
... اصفهان و جماعت ... که در محله ... بسیمی ... هزار تن حاضر حضرت امین الدوله بود
امین الدوله ... حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس نامه نگار که اگر چه از کسان اصفهان سفر
شیراز کردن ... که در دار الخلافه طهران صاحب تخت و تاج خود و کار
سلطنت بدو استقرار یابد لشکری ساخته ... اصفهان ... و ...
دار الملک شیراز ... خطبه بنام خود کرده کس پادشاه ایران شود روزگاری دراز نبرد که در جهان
ارک شیراز ... حصار ... شاهزاده حسینعلی میرزا ... امین الدوله ...
میکند است ... در ارک شیراز ... داشت اکنون ... آستان شویم ... ساعت که فتحعلی شاه ...
از جهان برست شاهزاده محمد رضا میرزا و ... صادقلی میرزا ... های ... گشته ...
خود ... برق و باد ... آذربایجان پیش گرفتند تا شاهنشاه غازی محمد شاه را از این حدیث آگاه
کنند ... حضرت او عقیدت خویش را مکشوف دارند و شاهزاده ... میرزا ...
... زنجان ... شاهزاده ... میرزای شجاع السلطنه
بیرون آورد ... زمام مملکت ... از پیش ... مملکت فرمانگذار بود ...
... خویش ... و ... اراضی ...
کشف آن ... آصف الدوله سپهدار با اتفاق ... طی طریق همی

کرد

گروهی لشکر عراق را با خود کوچ همی دادند تا آنگاه که در دو فرسنگی در سر قنات عباسی فرود شدند هم در این هنگام خبر حضرت
شاهنشاه غازی محمد شاه بدیشان آوردند و ملکه مهد علیا روز بروز ساعت دارالسلطنه طهران حضور فرمود و تاج و تخت سلطنت را
مستقل بگذاشت تا مردم بدانند و طمع از طلب و بیعت برکشیدند و امثال این امرا از حرکت و جوشش باز داشت
سپهدار و امرای نامدار و سرداران و سران لشکری چشم بر حکم و گوش بر فرمان بودند اکنون فرمان رود ظل السلطان آورد اما سخن کوتاه کنیم
و اگر در عراق قهرمان مرحوم محمودخان دنبلی نوری ساوی و لاشی و میرزا مهدی ملک الکتاب هر یک
عریضه نگار درگاه شدند و عرضه نگار شدند بنگارند و این کتاب مبارک که حاضر آن انجمن بود در اوراق
نام شاهنشاه غازی بنمود و این قطعه شعر را که گوید بنهادم

عشر دوم از دو پس جمادی ماه	در سال هجرت رقم دو صد و سی ه
نامه پاره و روز و هشت ماه و روز	سپهر شهر رجب ایام پر از شرف ماه
روز هم به عشتم آمال	که بر سر بود و شهران دو سر طالع ما
هفت روزی از علی و سود روزی عمل	که ظل بار آرد و که ظل بار آید
سپهر اسلام شرف دشت شرف	کرده عشق علی شاه کرم محمد شاه

با املی و مکاتیب را فرستاد و دیگر فرقه سپاه آذربایجان سبکتکین سرآمد و آصف الدوله با اتفاق سپهدار
وارد کاشان شدند چون حکومت کاشان با حاکم سپهدار بود با پی از جوشش بر کاشان و طریق عزم شد و آصف
آصف الدوله در قم اقامت نمود که سپهدار طریق عراق پیمود و در سلطان آباد متوقف گشت با دیگر آصف الدوله
و دیگر شاهزادگان و لشکریان چنانکه در جای خود حسینعلی شاه و شرح رفت چون حضرت پادشاه را با تاجیک پیروز
با لشکر بار همراهی و جوشش بکاشان و دیگر سپاهیان راه طهران پیش گرفتند و از آن سوی امداد سپه و سهم حماد
الاخره میرزا عبدالله خان امین الدوله به رکت شاهزاده علیخان ظل السلطان رسید و او را از ورود پادشاه
آگاه ساخت و ما در شاه سلطنت گردید

دعوی سلطنت شاهزاده ظل السلطان در دارالخلافه طهران

ظل السلطان که در طلب سلطنت سر سبب داد آمر در گاه محمد شاه غازی ولایت عهد داشت چنانکه مرقوم شد
و ذکران در این هنگام تکامل بگمون خاطر را مکشوف داشت و در بهار روز در وقت نادر و دیگر محمد باقر خان
و دلوی قاجار را و آصف الدوله را که سلکی بیگی طهران بود طلب نمود و دیگر بزرگان قاجار و اعیان دار
الخلافه طهران را هم حاضر کرد و از شاه سالار حرکت پادشاه آگاه کرد و مکنون خاطر خویش را در طلب پادشاهی
بر یار نمود و حاضران حضرت گشته هر سال های فراوان است که از پدران خویش میراث مدت سلاطین قاجار را
بر دست نهاده ایم اکنون که فتحعلی شاه از جهان برفت هر کز حق بسیار و فراموش نکنیم و با جان و تن در ایم چاکریم
در خدمت مداخلت نداریم لاکن هر کسا را در بدان پادشاه صاحب تاج و کلاه شود و در حضرت او ایستاده
شویم و اطاعت ورا آماده باشیم آنگاه ظل السلطان کار شهر را استوار و نسق کرد و از برای حفظ و حراست برج و باره
شهر نگاهبانان و دیده بانان بر گماشت از پس آن مجلس با دیگر کار بپرداخت و محمد باقر خان بیگلربیگی را مامور

ساخت و با او گفت اینک خواهرزاده تو محمد شاه در طلب تاج و گاه است و برادر تو آصف الدوله لشکر در قم
اقامت داده با اهل و همراه است اکنون بگوی کار ما با تو بچه خواهد رفت اگر حمایت جوی شان خواهی حسبت
هم اکنون طریق ایشان گیر و اگر نه مرا از خویشتن آسوده فرمای بعد از گفت و شنود برادران محمد باقر خان قرآن
مجید را در میان نهاده سوگند یاد کرد که تا سلطان جان در مملکت بدن فرمانگذار دارد از فرمان او در نگذرد و هر گز
سپاس شاهزاده و برادر بسپرد آنگاه ظل السلطان دل قوی کرد و کلید دروازه و حراست برج و باره را
بدیشان با او گذاشت روزی دیگر مسرعی از شاهزاده امام‌وردی میرزا برسید و مکتوبی از او برسانید بدین شرح
که ما لشکر ساخته چند پادشاه را مدار الامان قسم آوردیم و با خاک سپردیم اینک با همان سپاه بدار الخلافه
آمدیم و ما را حرمت حضرت تو مکرر است و هر چه حکم کنی از در اطاعت خواهیم بود ظل السلطان بیک شاد
شد و در پاسخ فرمان کرد که با تمامت لشکر هر چه زودتر حاضر درگاه شوی این سخن مردم شنیده خوی را دل قوی ساخت
گروهی سرد یکت ظل السلطان انجمن شدند و گفتند بی درنگ جای دارا و اورنگ کن و تاج سلطنت بر سر نه
تا مردم دور و نزدیک با دیده ترا بار دانند و بدرگاه تو شتاب گیرند و اگر در این کار تقاعد ورزی و مردمان ترا
در طلب امر دیگر آهسته بینم آن میرود که سپاه دار الخلافه با کاره برسوند و بارگه سلطانی در هم شود و سرای
سلطنت و خزانه پادشاهی را منهوب دارند و با اینهمه ظل السلطان بیم داشت که چون بر تخت سلطانی جلوس کند
سلاطین دول خارجه و بزرگان ایران در او سخن فرود آورند و گویند حکم ولایت عهد و وصیت فتحعلی شاه سلطنت
ایران خاص شاهنشاه غازی محمد شاه است در این وقت میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که از میرزا ابوالقاسم
قائم مقام دهشتی تمام در خاطر داشت و از این روی از سلطنت شاهنشاه غازی نارس بود گفت جواب دول
خارجه بر ذمت من است و بگذاشته ظاهر ساخت که در میان دول خارجه و بزرگان یوروپ مقرر است که
که وصیت شاهنشاه درگذشته در تعیین ولیعهد موقوف و منوط برضای جمهور است اگر مردمان ترا حق سلطنت
ولیعهد ساختند تغییر آن ممکن است این کلمات بسیار از مردم را بقوت قلب افزود و بعضی از شاهزادگان و بزرگان که
در طهران بودند جانب حکم گروهی بدلخواه خویش در کنار آن صفحه شرحی نگار دادند و خاتم بر نهادند که با سلطنت
ولیعهد عهد استوار شستیم و ظل السلطان را پادشاهی سلام دادیم این هنگام امام‌وردی میرزا نیز با لشکر و اثاثه
سلطنت برسید بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و شمشیر مرصع و دیگر لآلی و اوانی سلطانی را تسلیم کرد پس
ظل السلطان روز چهارم و هشتم شهر رجب اثاثه سلطنت را بر خود درست کرد و رکن الدوله او را بدست
خود تاج کیانی بر نهاد و بر تخت سلطانی جای کرد و بزرگان ایران در خدمت او بر صف شدند و او را تهنیت و تحیت
گفتند و نامش را در خطبه سلطنت شاه یاد کردند و در سیم و زر علیشاه نقش نمودند رکن الدوله سکه بخدمت
ملقب بتاج بخش گشت و از فرمان حکومت فرمانگذاری گیلان و خمسه را استوار گرفت و امام‌وردی میرزا ای
کشیکچی باشی شریک السلطنه لقب یافت و منصب خود را با فرزند خویش اسماعیل میرزا گذاشت و اسماعیل میرزا
ایشیک آقاسی گشت و چون ظل السلطان از امور سپاه مراقبت نمی ورزید سیف الملوک میرزا ولایت
عهد بگذاشت آنگاه نمود با امیر الدوله مشورتی کردند که نخستین تو ما را اندیشه آگهی فرستادی و بدین امر

اقدام

ادامه دادی اکنون از حدود اصفهان شنیدم مباحثی و سماجت سرداری سوای سکنات طهران راه گرفته بود و ظل‌السلطان
امورها که بودی باشد امین آمده و لیکن کار ظل‌السلطان را استوار نمیدانست و سلطنت و دولت ...
مسکن است سرحدات او و ساوه و همدان در اصفهان روی دل ... میرزای قراقرا و شجاع السلطنه
داشت ما الحق چون محمدحسن میرزای چهار آمده و له ظل‌السلطان اعمال را ... سمت ... و ...
فرمانهای سوی او کرده و حکومت کرمانشاهان را داده که است و شاهزاده آنهم روی میرزا در ایالت حکومت مشهور ...
اسمعیل خان پسر عبدالرزاق خان کاشی را در کاشان باز داشت و فرمان حکومت ... کرده ...
هزار تومان شهریار ... مشغول شد ... گرفت و معادل چهارصد هزار تومان ... بر ... کاشان ...
آن مردم که در رکاب پادشاه سفر اصفهان کرده بودند ... در طهران ... عطا کرده
چون رکن الدوله ... میرزا ... آقاخان در لشکر و ... رکاب و سپاهیان از راه رسیدند ...
چهارصد هزار تومان دیگر ... دل ... و لشکری در دارالخلافه طهران جمع شدند و ظل‌السلطان را
عادلشاه خواند ... روی که ... و ... ساخت ... که در ...
شروع ... سیف‌الملوک میرزا پسر ظل‌السلطان در حضرت ... معروض داشت که ...
که در میان مردم ... برای دوام سلطنت ... پادشاهان ... شمشیر ...
... جمعی ... معادل ... هزار تومان ... لشکر
همدان که از ... رسیده ... همراه ... در سیاهان ...
... محمدشاه و لشکر او ... مردم ...
اینکه ... اطاعت محمدشاه ... حضرت ...
... محمدجعفرخان کاشی که وزارت ظل‌السلطان ...
سالهای فراوان بود که با سیف‌الملوک میرزا ...
... که اگر کار سلطنت بر ظل‌السلطان راست آید و سیف‌الملوک میرزا ...
که ... ظل‌السلطان ... و آن ... و صلابت در وجود ...
از ... محمدجعفرخان ... سلطنت ظل‌السلطان ...
هر کار که سیف‌الملوک میرزا اقدام ... قواعد ... ظل‌السلطان را که
... سردار ... آقاخان ...
اگر ... سلطنت محمدشاه ... کار
... ظل‌السلطان معروض داشت که ...
... از ... برف ...
...
... اقدام ... باشد که ...

دستان لشکری که هم اکنون از سفر رسیده مأمور بجمع و سکان عراقی اطاعت نمایند تا ... چهار حیال خسته و
مانده شوند که هنگام نبرد جنبش با سپاهیان و درم دادن بلشکر آذربایجان را اول حمله پشت بجنگ کنند و راه
فرار پیش گیرند و این لشکر مازندرانی را سر بیک شاخه ام ایشان نماهی باشد که تا مسلو درست نیاید از راه
نکردند و هم اکنون اطاعت ما خیار ند که سفر مازندران کسبه دوربان و فرزندان خویش را پرستش نمایند چون نوروز سلطانی
فراز آید سفر بر لشکریان سهل کرده هر کجا که برای مطیع و منقاد ما شدند ظل سلطان را حاضر از حضرت
او که مردمی نیازموده و نامجرب بود ندید و بسه شدند که مردانا چون بخواهد دست تدبیرش در شهد عسلی
زهر نقیع تعبیه کند این صورت را که در معنی تشتت شمل بود تهیا از حمل دادند و هم ازان مرای را تسید
داشتند لاجرم وزیر لشکر کار ناکام کرد و سپاه مازندرانی و دیگر قبایل را از طرف مراتع و مساکن خویش گسیل
ساخت و درگاه ظل سلطان را از لشکر پرداخته کرد و هم در اینوقت حاجی خان قراباغی سرهنگ که مامور توقف
خراسان بود با یک فوج سربازان شقاقی از راه برسید تحقیقی آنکه ظل سلطان هم او را تشریف حضر الناس
وعطای زر و سیم نوازش و نواخت فرموده روانه آذربایجان ساخت تا از آنسوی چنانکه مرقوم افتاد چون
سیف الدوله میرزا پسر دیگر ظل سلطان از تبریز بیرون شد تا کاشان کوچ بر کوچ آمد و این هنگام مردم کاشان
بر دو شیمت و طریقت بودند گروهی در طلب سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه چشم براه بودند و آشکارا در رد
موکب او با طهران میرفتند از حکام ایشان میرزا ابوالحسن وکیل الرعایا کاشان برادرزاده فتحعلی خان ملک
الشعرا و فرزندان و اتباع او بود مس شده بیمر چون از سفر اصفهان بکاشان آمدم دیگر بار ارادت شهریار
برگذشته فتحعلی شاه کوچ ندادم و در کاشان متوقف و در روز ولیعهد خواهی شاهنشاه غازی محمد شاه با میرزا ابوالحسن
و اتباع خویش متفق بودم از آنسوی اسمعیل خان که از قبل ظل سلطان حکومت کاشان داشت با مردم خویش
و جماعتی از اهل آن بلده همداستان شده ساز مقاتلت و مبارزت طراز کردند گاه مساکن او را با
عسکر با در میان بود و حر گلوله تفنگ رسولی در میانه متردد نیست تا اینوقت که سیف الدوله میرزا بر
رسید اسمعیل خان او را پذیره شد و بیجاستن لشکر و توسعه شهر در آورد و انجهت چاکران محمد شاه را
ضعیف کرد میرزا ابوالحسن و فرزندش میرزا محمد از خانه خویش بیرون شده در سرای حاجی سید محمد تقی
پشت مشهدی که در میان علمای اثنا عشریه فاضلی نام بردار بود و پناهنده گشتند هر چند بسیار نیست را
تحریص مدافعه دادیم و گفتیم با خصومت کارداران ظل سلطان نام بر آورده ایم اگر سلطنت در اینکه در
برد اتفاق صواب آمدست که هیچ از منازعت و مدافعت دست باز نداریم میرزا ابوالحسن در جواب گفت
هنوز از جنبش شاهنشاه غازی محمد شاه بسفر او دار السلطنه خبری نرسیده و اکنون ظل سلطان بر تخت
سلطنت جای دارد و این پیداست که با توپ و لشکر با طریق مقاتلت می سپارد بهتر آنست
که کناری گیریم تا او بسوی طهران کند آنوقت اسمعیل خان را دفع دهیم این گفت و بخانه حاجی سید محمد تقی
بنشست تا از آنسوی اسمعیل خان بعرض سیف الدوله میرزا رسانید که اینک طلاربان سیف الدوله بخانه
حاجی سید محمد تقی شدند و میرزا ابوالحسن و فرزند او میرزا محمد با قرآن مجید سوگند یاد کردند و بسیار را

مطمئن

مطمئن خاطر ساخته بی درنگ سیف الدوله میرزا را آورده آنگاه اسمعیل خان امیر ایشیک آقاسی از آن سوی که سیف الدوله شتافته
متوجه گشت و با جماعت سیف الدوله دچار گشت لاجرم اموال ایشان را بغارت برگرفت و در میانه چند نفر
است و چند تن سرشکسته بر او رسید و مؤلف بغارت رفت بالجمله هر دو تن را بر قرار داده بر اسب سوار کرده راه طهران
پیش داشت بعد از بیرون شدن ایشان بعده دیگر چاکران حضرت شهریار سیده اسمعیل خان را دریافتم
اما از آنسوی چون سیف الدوله میرزا از این سپاه را دچار گشت حکم رسید که از آنجا تا طهران یک
فرسنگ و نیم مسافت است خبر گرفتاری ظل السلطان را احضار فرمود چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد
اکنون میرزا ابوالحسن و میرزا احمد را رها ساخته و بعد از شاهزاده محمد معظم در مشهد اکنون باز
شاهنشاه غازی محمد شاه پردازیم و باز گوییم که چگونه خبر حرکت پادشاه در اصفهان بود و از دار السلطنه

رسیدن خبر وفات شاه ایران فتحعلیشاه بشاهنشاه غازی محمد شاه

همانا بعد از وفات فتحعلیشاه شاهزاده رکن الدوله بسرعت تمام سرعلی نجابت دارالحکومه خود قزوین روانه
فرمود با فرمان و عمال او این قصه آگاه شده اموال و اثقال خود را محفوظ داشته تسخیر قزوین و حومه
آن بلده را از تعرض عمال حاجی که در آن اراضی مسکون دارند چون اسیر باشد فرستاده و از آن روز به طی
مسافت کرده وارد قزوین گشت در اسوف حال اما ذکر حاجی محمد خان باغ مسه که خواهرش بسر ظل در
سرای نایب السلطنه بود در قزوین جای داشت و از این روی در آن ایام سفر فرمود گرد که دختر شاهزاده
رکن الدوله را برای پسر نایب السلطنه که خواهرزاده اش بود نکاح کند هنوز این کار را بپای برده بود که خبر شاه
رکن الدوله رسید و خبر حرکت پادشاه را از رسانید حاجی محمد خان چون این بشنید لب از خواستاری حلقه
بست و سوی ایران راست خویش بر نشست و با سه برق و باد طی طریق کرده سه روزه از قزوین تا دارالسلطنه
ورود داشت هم چنان الا حره وارد تبریز گشت و این سخن را از مردم پوشیده داشت جز آنکه نزدیک
میرزا ابوالقاسم قائم مقام شده او را از نهانی آگهی داده قائم مقام بی توانی بحضرت شاهنشاه غازی رفته
این قصه باز گفت و معروض داشت که این راز را پوشیده بهر های با کار رسانده نظام کرد و دامنه حضرت
او مراجعت نموده بسرای خویش در رفت و آوازه رنجوری خاطر او را در انداخت و در روی آشنا و بیگانه
بست و کار بر سید لشکر با فرمان کرد محمد خان زنگنه که امیر نظام و حکمران سپاه آذربایجان نام بود در سفر
در سرحد روم در معاینه کلی جای داشت از بهر آنکه با عساکر دولت عثمانی و فرقه کرد از اردن آن روم کار حدود و ثغور
منکشف و برود ابا لی و تعیین را نظم کند و لشکرهای ساخته ملازم خدمت او بود که اگر کار بطریق مصالحت و مسالمت
بر او راست مراجعت و بسازد بیرون شود و آن هنگام قائم مقام بحسن تیمسوی او نامه کرد که کار دیگرگون
گشت و شهریار جهان بیرون شد اگر خبر لشکر این قصه بداند و این سخن در لشکرگاه پراکنده شود لشکر ایران
دل شکسته شوند و مردم روم بر شوکت و ثمر چیره شوند و هرگز کار بر کام نشود پیش از آنکه این خبر گوشزد عام و خاص
و عالم گردد با عساکر از روم و در قرار امور سپارد و دیگر کارها با آنجا که سخن مختلف گشته و هم
مساوات مصر کرده و کار نیمی کن و سوای در میانه معاهده تسلیم کن و با لشکر خویش طریق ... کمر کرده یک

آهنگ دارالخلافه نماید مسعود محمدخان که مردی دانا بود چون این مکتوب بدید در اندیشه رفت و همی خواست
تا این کار را ساخته کند و مراجعت فرماید و از عاقبت لشکرگاه سرعسکر هشت فرسنگ مسافت بود پس رسولی
نزدیک او فرستاده پیام داد که ما آنجا در دولتین ایران و روم تعطیل و تفصیل از حد و مقرون بصواب نیست
اکنون که شما طلب ملاقات ما می‌کنید ما نیز برای دیدار شما از پای نخواهیم نشست و فردا بلشکرگاه شما
خواهیم شتافت و روز دیگر برنشسته بلشکرگاه سرعسکر در رفت و با او بنشست و گفت چون عباس میرزا نایب
السلطنه وداع جهان گفت [illegible] مشکلی و حیدر را بود و دیگر طوایف [illegible] درست کرده معادل [illegible] هزار
تومان اموال تجار را یغما و غارت برده و از کارداران دولت ایران بسیار در طلب [illegible] شما اکنون وقت که اموال
بازرگانان را بستر رسانید و کار بمسامحت گذرانید تا ولیعهد دولت ایران محمد شاه از خراسان بآذربایجان آمد
و مرا بلشکرگاه شما [illegible] و فرمان کرد که اگر این کار بر رفق و مدارا [illegible] تفصیل این امر را با شمشیر
حوالت کنم هم اکنون یا ورقی را بخط و خاتم خود نگار کرده بمن سپار که این غایله را [illegible] دولتین [illegible]
تا خویش اموال تجار را از [illegible] استرداد کنم یا مال بازرگانان را [illegible] تسلیم فرمایی [illegible] سخن
کرد و [illegible] کلی مراجعت فرمود و روز دیگر سرعسکر بازدید محمدخان را تصمیم عزم داده سفر [illegible] کرد و در آن مجلس بر
دست نهاد که معادل هشتاد و هزار تومان در ازای اموال بازرگانان تسلیم کارداران دولت کند و تحلی
[illegible] سپرده خواستار شد که روزی چند با محمدخان بپای برد تا از دیدار یکدیگر بهره‌ور شود محمدخان
سخن او را پذیرفتار نشد و [illegible] سرعسکر طریق منزل خویش گرفت پس [illegible] و شتاب آهنگ تبریز
کرد و چون دو ساعت از شب سپری شد لشکر را فرمان داد تا [illegible] کوچ دادن ساخته
شدند و ندانستند بکجا خواهند شد چنانکه سرعسکر ندانست و لشکر آگاه شد که جانب تبریز راه برگرفت
و هم در آن شب با سپاه و لشکر بیاید و هجده فرسنگ [illegible] سوی [illegible] روز بعد از آنکه حاجی محمدخان
بتبریز آمد خبر مرگ پادشاه ایران [illegible] دولت انگلیس [illegible] تبریز گشت [illegible] وزیر مختار
انگلیس را آگاه ساخت و از پس دو روز دیگر شاهزاده محمدرضا میرزا و فرزندش رضاقلی میرزا و چند تن از
ملازمانش وارد شدند تا شاهنشاه غازی را سلطنت سلام گویند و در سفر دارالخلافه تحریص و تحریک [illegible]
حکام مردم شهر تبریز از قصه آگاه بودند [illegible] خلاف [illegible] نمودند الا آنکه این سخن را گوش [illegible]
[illegible] قائم مقام چون دانست که پوشیدن این راز دیگر وقعی ندارد میرزا احمد مجتهد شهر تبریز و میرزا
علی اصغر شیخ الاسلام و میرزا [illegible] قاضی و صدر الفضلا ملا صدری و دیگر علمای آن بلده را در سرای خویش انجمن کرد
و فرمود شما نیز آگاه باشید که پادشاه ایران از جهان برفت اکنون باید در تمهید قواعد و تشیید مبانی
دولت شاهنشاه غازی محمد شاه [illegible] باید شاهنشاه را تعزیت گفت آنگاه
تهنیت فرستاد و این خبر [illegible] آشکار ساز که علمای دین و اصحاب امین می
باشید همگی [illegible] حضرت او [illegible] پادشاه [illegible] آنگاه [illegible] علمای بلد مجتمعا در کاه
شاهنشاه [illegible] از مرگ جد خویش [illegible] شاهنشاه غازی محمد شاه [illegible]

والم خویش قرار داده با موکب همایون ولیعهد سلطنت پناه طلب کرده چند روز در حالت سوگواری در برگزار آن کاه و وزیر مختار دولت
روس و انگلیس با اتفاق در حضرت ولیعهد حاضر شدند و رسوم تعزیت و تهنیت سلطنت بجای آوردند آنگاه معروض داشتند
که تخت مملکت را بی پادشاه گذاشتن و تهنیت سوگواران داشتن از رسم بیرون است و سزاوار نباشد بعید نیست
مسامحت در امکان این حدیث کنید که برحسب اساس وضع آن بانگ در درگاه حضرت بر سر بر تخت همایون نشستند

جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه بر تخت سلطنت در دار السلطنه تبریز

میرزا ابوالقاسم قائم مقام در ستاره شناسان نظر فرموده شب یکشنبه هشتم شهر رجب
سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری شش ساعت و نیم از شب گذشته بطالع سرطان دهم درجه اسد شاهنشاه
غازی سلطنت پناه را آن روز کرده جامه سلطانی در پوشید و بر تخت سلطنت جلوس فرمود و بار عام
داد و بزرگان درگاه و سران سپاه و وزیران حضرت انجمن شدند و دست و تخت بوسیدند و بر کرسی
مدیح شاعران پیشکش درخور خویش کردند و تاریخ جلوس او را که در سال یکهزار و دویست و پنجاه
هجری بود با عدد حروف کلمه ظهور الحق برابر یافتند آنگاه شاهنشاه غازی سفر دار الخلافه طهران را تصمیم عزم
داد و چون زاد راه این سفر لشکر و اعداد سفر زر مسکوک بدست نبود کارداران حضرت خواستند تا از وزیر مختار
انگلیس چنانکه بکار باشد در بهم و سامان آن سفر بستانند و بعد از ورود دار الخلافه از خویش بدهند این قائم مقام
وزیر مختار انگلیس را طلب کرد و این سخن بپرداخت و مکتوب را با پاسخ سخن طلب و تعلل می افکند و کار
بمطل و تسویف می انداخت قائم مقام برآشفت و با او گفت اگر در ادای زر و سیم سفر تقاعدی ورزی
در دولت انگلیس مقصر خواهی بود و کناپی از تحریر خویش بیرون کرده بدو داد که میرزا بزرگ پدرش از سر گور
اوزلی ایلچی انگلیس گرفته بود بدین شرح که بر ذمت کارداران انگلیس فرض باشد که بعد از وفات فتحعلی شاه ولیعهد
دولت و نایب السلطنه اولیای دولت اگر سیم و زر بکار باشد هیچ سفرا را ما را فشار جز تسلیم کنند و بعد از ورود دار
الخلافه بستانند چون کار این عهدنامه را بدهد جای عمل از مهر او بنامه معادل سی هزار تومان زر مسکوک ادا
باید کار بسر برد بوام گرفته تسلیم کارداران حضرت کرد و کارکنان انگلیس که در اسلامبول موقوف بودند کار شناختند
که در این بار بکار ایشان را انکار نشاید کرد ایشان که در اسلامبول سکون دارند تسلیم نماید و این احکام قائم مقام
کار سفر راست نمی کرد و در حسرت ... ایشان را اعانتی شاهنشاه غازی همی میرزا که حکومت اردبیل وشکین داشت
حاضر درگاه شد با ملازم رکاب نشست و چون در میان پسران نایب السلطنه جهانگیر میرزا و خسرو میرزا
حاکم و در ذیل تاریخ فتحعلی شاه مرقوم افتاد با شاهنشاه غازی طریق مخالفت می سپردند و این احکام در
اردبیل محبوس بودند قائم مقام سیم کرد که ما وا بعد از سفر شاهنشاه غازی طهران جماعه اکراد عمان سلطنت
معاطلی افتد با قوری و کار آمدن ایشان آذربایجان را آشفته کنند و مردم را بر پادشاه شورانند لاجرم
بصلاح و صوابدید او در حسب فرمان اسمعیل خان فراش باشی با چند تن مردم دژخیم به اردبیل گشت و هر دو
تن را از هر دو چشم نابینا ساخت و هم در اعوات منصور خان فراش باشی که با دو فوج سرباز فراهم داعی مامور
بود که سفر ایشان رفته در آنجا اقامت کنند شاهنشاه غازی بعد از انجام حصه فتحعلی شاه اورا از سر حد ایران

منع فرموده و حکم داد تا باتفاق لشکری که در تبریز بود قورخانه و توپخانه را برداشته روانه اردوی خاقان شود و بعد از ورود
شاهنشاه غازی با خان همه جا مستقلا لشکر کوچ داده بر مقدمه سپاه برود و هم در اینوقت سلیمانخان کوران
در تبریز بود از بهر آنکه محمد حسین میرزای حشمة الدوله فرمانگذار کرمانشاهان او را طلب کرده و او را با خویش از در عطوفت
داشته از بهر خویشتن ابا ساخت و او از کرمانشاهان فرار کرده پناهنده به تبریز گریخت و دیگر میرزا
هدایة الله کردستانی از قتل رضاقلیخان والی کردستان متوقف تبریز بود تا یکی از دختران نایب السلطنه را از
برای والی نکاح بستند و در اینوقت شاهنشاه غازی برادر خود بهرام میرزا را فرمان کرد که با اراضی کرمانشاهان
سفر کند و محمد حسین میرزا را از حکومت آن مملکت خلع فرماید و خود حکمران باشد آنگاه میرزا تقی قوام الدوله که با نیابت
بوزارت او نصب فرمود و حکم داد تا سلیمانخان کوران و میرزا هدایة الله ملازم رکاب او باشند چون از
امور حدود و ثغور آن اراضی آگاه بود از پس آن فریدون میرزای برادر خود را بلقب نایب الایاله مخصوص فرمود
حکومت آذربایجان بدو گذاشت و خویشتن یکدل و یکجهت آهنگ دارالخلافه فرمود و وزیر مختار انگلیس و روس
در تقدیم خدمت از دیگران حضرت گوی مسابقت همی بردند و در نظم توپخانه و قورخانه رای ساخت همی زدند

سفر کردن شاهنشاه غازی از تبریز بطهران

شاهنشاه غازی چهاردهم رجب مطابق روز جلوس ظل سلطان از تبریز کوچ داده در باغ شمال بیرون
بلده لشکرگاه کرده و هم در آنجا سه روزه کار لشکر ساخت. راه برگرفته در سعدآباد فرود شد و از سعدآباد
کوچ داده و از حاجی خان بلشکرگاه لشکری و منصورخان که در آنجا اقامت داشتند تقبیل سده سلطنت نمودند
محمدخان سر نظام با سواره و پیاده که ملتزم خدمت داشت هم در آنجا بلشکرگاه پیوست و صورت معاهده
با عسکر روم و قصه سفر خویش را معروض داشت از آنجا که محمدخان از غیرت و بیم امور آذربایجان نیک
آگاه بود حکم رفت تا مراجعت به تبریز کند و در برابر فریدون میرزا حل و عقد امور میرزا را دو حاجی احمد علیخان
تسراری بر حسب فرمان حکومت ارومی یافت و هم در این منزل صبیخان یکی از ... منوچهر خان
معتمد الدوله حاکم گیلان حاضر درگاه شده عریضه و پیشکش او را آورده داشت و بعرض رسانید که
معتمد الدوله با چهل هزار تومان زر مسکوک و لشکر ساخته شتابان ملازم رکاب خواهد بود و هم در آنجا
شاهزاده فتح الله میرزای شجاع السلطنه که حکومت زنجان داشت سرعت برسید و عریضه و پیشکش
او را از پیشگاه حضور بگذرانید شاهنشاه غازی منشور حکومت آن اراضی را بحقی لایق بدو فرستاد و فرمان
کرد که سرحد خویش را از لشکر بیگانه حافظ و حارس باشد آنانکه از آن سوی چنانکه مرقوم شد بعد از وفات
فتحعلی شاه شاهزاده عبدالله میرزا از اصفهان تاختن کرده تا اراضی زنجان عنان باز نکشید و همچنان که از گرد
راه برسید از دیه و محال زنجان و ایل و الوسی که در آن اراضی سکون داشتند سه هزار تن سواره
و پیاده در گرد خویش انجمن کرد و ده روزه کار سپاه خویش راست کرده در نیم فرسنگی شهر زنجان
در کنار رود زنجان رود لشکرگاه ساخت و با شجاع السلطنه مکتوبی کرد بدین شرح که سالهای فراوان
من حکمران زنجان بوده ام و در این شهر رنج بسیار برده ام و دور و قصور بر آورده ام چنان افتاد که .

ادامه

روز دیگر چند نفر را که با دستاویز امان بود از سر رنجیده خاطر گشت و بود را که برادر کوچکتر میرزا حسن خان بود
فرمود و حکومت خبوشان را با او گذاشت و در باب کردستان را تعویض فرمود اکنون که پادشاه جهان
جاوید تحویل دار صولت آن است که چشمه برادر بزرگتر مدارای و عالی مراسم که داری و جود حکومت کردستان
شجاعت عربانی و اکرام انصاف مذهبی دارد و مصاحبت و سالار سرور شوکت آن لشکر ساخته چو اهم باخت
و شهر خبوشان را محاصره جو اهم اما حاجی شکایت این شهر به دست من مفتوح شود و نوشته مکتوب و مجدول کردید
شجاع السلطنه در پاسخ نگاشت که پاره سامان را در شاهنشاه مردم فراستی جدا کار به است جامه فتحعلی شاه را
در حق ما که از عرش سلطنت بر باد رفت سمت مدری داشته و فرزندان خوش را شکست میمون فرموده بپا
در باب حصه من که ما هی مطالعه فرمود که در روز مملکت فرمانگذار هم ساخت چون این کار را من بغرمان پادشاه
مدت کردم و در شریعت ملکت روا باشد که بی فرمان پادشاهی از دست بگذارم اگر نوکار و کرمی کسی دار
فرمان پدر بزرگوار مرا چنین باشد ارباب کار جنگ خواهم ساخت و با ستعمال جنگ بیرون خواهم تاخت
فرستاده شاهزاده عبدالله میرزا را جهت انصراف داد و هم در آن شب سالار لشکر گرده هزار و پانصد سوار
و هزار سرباز و پانصد غلام رکابی و دیگر مردم و چهار عراده توپ و گلوله ربور کت ساخت و هیچگاه
از دروازه شهر بیرون تاخت تا از آسوی خود شکستگی آنجا آمیرزا مردی چریک و تشتت بود و بود السلند
که شهر آسمان محتشمی مدرسی شود و فرزند آنجا با بدجا برگاه بود و با کلوله جنگ و شمشیر روان حکم برد
از مود بات در یک ساو برده و دو ساعت از آن پیش که سپیده بر زمان لشکرگاه بیرون شدند و هر کس
شهامی را برگرفت شاهزاده عبدالله میرزا با معدودی از مردم خود با جانب طرف بر روی کرد اشت
و چشم براه شاهنشاه غازی آسمی داشت و شجاع السلطنه چون این مدد مراجعت شهر خبوشان بود و عرصه تنگ
داده مدرکاه شهریار غازی فرستاد که اگر دو فوج از لشکر بدین جانب مأمور شود من یقین بدست گم و در بیرون
شهر خبوشان لشکری باشد که در لشکرگاه سازم و در سر راه لشکر عراق سنگری ببندد ما شیم و فرجست خواهم آمد
او فرمان بپذیرد صاحب لشکری و منصور خان فراهانی با دو دسته سوار و دو فوج سرباز
و شش عراده توپ سمت خبوشان شتافتند و بعد از ورود ایشان در آن اراضی طرف سرخی شهر سنگری
راست کردند و لشکر آذربایجان و جمعی خبوشان دیگر ساهان جای کردند و عبدالله میرزا و بعضی سرداران
سنگی سلطان مأمور شد که از آن پس خرم و برکت بی در خبوشان شود و منتظر موکب پادشاهی باشد و لیکن پیچیده بود
موکب شاهنشاه غازی رسید چنانکه مرقوم شود از آن سو که همیشه دار السلطنه طهران پراکنده گشت که شاهنشاه
غازی هم در این زمستان تا یک دار السلطنه از سریر پرون شده با لشکر فراوان راه برگرفت و سوار
سر بازم را عزم او عرض عسکر ظل سلطان از این خبر آشفته خاطر گشت و بر رکاب در کاه راه جام بر ساخته سخن شود
در الکه و کهف ما از آنجا که رای بر جنا روم که لشکرهای حاضر رکاب را در وطن چنین سا سختم و رجعت
جا و داوم اکنون لشکر بسیار را چگونه توان از او طان بیرون بیدار حرکت آورد و از اند برابر گلوله توپ و تفنگ
هداشت بعلاوه میرزا آقا خان وزیر لشکر با را معروض ساخت و چنان لشکر اسوه سالار گیر را برگسته اگر جامه را

حضرت گفت افسوس برگذشته کاری نباشد اکنون اگر توانید با محمدشاه از در مصالحت بیرون شوید

فرستادن ظل السلطان رسول و نامه نزدیک شاهنشاه غازی محمدشاه

تمهید مصالحت را رکن الدوله و میرزا موسی نایب گیلانی بدست و بدستان بستند که با حضرت محمدشاه سفیری کنیم
و او را از اندیشهٔ مقاتلت باز داریم ظل السلطان شاد شد و از نوشیدن را بسیج سفر کردیم و در رسید و گفت
از قبل من با محمدشاه بگوئید که مدت چهل سال فتحعلی شاه که پدر ما بود سلطنت ایران داشت فرزند او عباس میرزا
که برادر اعیانی من است ولیعهد و نایب السلطنه کبری بود و در آذربایجان بسی زیست اکنون که پدر و برادر در
نمانده چنان میراث به پسر برند است من جای پدر گرفتم تو نیز جای پدر گیر ایالت تو فرزند برادر منی ملک فارس را بدین ناحیه
باشد پدر خویش ولیعهد عباس مملکت آذربایجان را تحت فرمان میدار و بر زیادت این حسرت اندیشه ناشایست
یک کرور تومان زر مسکوک بسوی تو حمل دهم تا سبب عیش روز بروزی بهبود چه آنچه لشکر باید کرد و با تمام خویش
که حشمت پدر دارد و مقاتلت نمود تا در میانه جماعتی از مسلمین تباه گردد و چون همی بیگناه ریخته شود از این
لشکر ناخوش حرکت ساختن بیست صد تن از مردان و برادران فتحعلی شاه که همه جوانان و مادران تو اند شعله ملامت
برایشان بجستن این جمله پریشان بخواهد و اگر این سخن نپذیری و طریق مقاتلت برگیری اگر لشکر من شکسته شود
هر پایم تا این زمان که پسران خویش را بر سر مند و به میدان حرکت در آیند و اطفال خود را هدف گلوله توپ تفنگ
نمایند تا روزگار تو تنگ شود و نام تو به نکبت برآید و آثار سلطنت که امروز در دست من است با سد تاج ماه و
دریای نور و دیگر جواهر رنگین و لالی ثمین که هر یک رواج سلطنتی و خراج مملکتی است حمله در هم شکنم و خرد کنم
سر بر چیه بام بسوزم و در آتش بسوزم و در آب اندازم رکن الدوله و میرزا موسی راه برگرفتند و کارداران ظل السلطان
چنان صواب شمردند که لشکری ساز کرده از قفای ایشان بیرون فرستند تا محمدشاه از آن لشکر بیندیشد و با رکن
الدوله کار بمدارا کند آنگاه از حضر و خومهٔ قریب سه هزار تن مرد لشکری انجمن کردند و ملازم رکاب امیر زاده میرزا
برادر اعیانی رکن الدوله نمودند و شهر اصفهان کرجی را نظر نمودند تا تو سخاره و در سو رکیچه را ارد و استه در خدمت امیر زاده
میرزا کوچ دهند تا اگر کار به مصالحه نگرایند بر و ساخر حرکت باشند بعد از بیرون شدن ایشان خسرو خان گرجی معروض داشت
که من زمان قوم یکتر از ام و با سپاهان فرستید بهتر توانم کار داران محمدشاه را از کید و کین باز داشتم او نیز
بسیج راه کرده از شهر بیرون شد محمد حسین خان ملک الشعرا که اشعار در صفت سپرده که از شهر شد طهران سپرده
که خود را بلشکرگاه شاهنشاه غازی رساند در این وقت با خسرو خان همراه شد این هنگام از مردم لشکری
و سپاهی در طهران چه جندی که بود و ایشان معدودی از عرب و کروهی زمان بندری بودند که حراست
برج و باره میداشتند و در تحت فرمان محمد قیصر خان بیگلر بیگی میزیستند مع القصه محمدشاه غازی از او جان را
برگرفت و طی مسافت همی کرد و در هر منزل لشکری مدد و نیروی همی رسید در منزل میانج رکن الدوله و علاء خان او
و میرزا موسی نایب برسیدند و حضرت پادشاه جبین ضراعت بر خاک نهاده پیام ظل السلطان را باز
گفتند شاهنشاه غازی در جواب فرمود که مستحق باید دانست که حضرت پادشاهان از حمیر پایه دیگر است و جوهر
سلاطین از دیگر مردم جدا است و جدای ما در جوهر سلاطین از ظل السلطان نگذاشته است با اینکه تحت مملکت

جواب نامهٔ ظل السلطان از شاهنشاه غازی

حامی او شده و مردم ایران سلطنت سلام نداده اند خزانه دولت ایران را که سلاطین پیوسته مشحون داشته اند بدست
مدبرو دیگر گرفت و در میان مردم پراکنده ساخت و اکنون خسروان دادند و پدر و کسان ندارند و آن بر بعضه نسپارد و
حمل مروارید را آماده و بازاریان درج شده بود از شکستن جواهر مرصع خاطر معرا به کرسی لی دریای نور و تاج ماه صاحب
تاج و کلاه شوام بود اگر بس سخت باره شکست لا بل افسر و اورنگ سدی کاهی بوس سازد کار باین افتاده که
سکه مس مسکوک سمای مدرشده ام و میراث پدر برده ام حق گرا داشت را که میراث پدر بعد از او ای وصیت او
بهره فرزند اقدر و آن بهره با شد فرزندان باشد از روز حکم وصیت سلطنت میراث نیست و مداخلت
دیگر کس در آن شریعت پادشاهی حرام باشد صواب آنست که ظل السلطان حشمت خویش با نگاه دارد و از
آنچه جای او نیست بر باد نرود و پایان کار بتوسط میرزا ابوالقاسم قایم مقام میان او والی شهر قسم و گماشتار را
مسطور حال امر ظل السلطان مشهور گردید و شرط آنکه از کرسی سلطنت فرود شود و از اندیشه تاج و تخت
دست باز دارد و از مساعی شاهنشاه غازی کوچ داده ظل طریق بهی سپرده بود با نواحی زنجان آمده در زنجان از جمیع
کارهای شهری مکمل است تا زنجان مسافت لشکرگاه گروهی امکان شجاع السلطنه آمد که خمسه
نام داشت و ششصد تومان زر مسکوک خریده بود سکاری که خاص پادشاهان است پیش گرد و تاج زرین بر سر
زرین مرصع بجواهر نیست و با لشکریان باستقبال بیرون شد و بمقام هزار لوله تفنگ و شش عراده
توپ و صد لوله زنبورک و یکصد و سی سر اسب توپخانه و دو هزار دست جامه سرباز و دو دست خیمه
و هزار تومان نقد و هزار خروار غله بر رسم پیشکش گذاشته و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت چاکران حضرت
است خمسه را اعمال ملک گرفته شد با المجلد حسب فرمان محمد حسن خان جلیلی از زنجان ارجمند مور شد که با هزار
تن لشکر از کرت زنجان موقوف باشد با گرفتن طهران در دست شود با شوری در کار رود اقدام نمود کرباشی
و در آن زمان سالکین زنجان باشد آنگاه شاهنشاه غازی از زنجان کوچ داده در سلطانیه لشکرگاه ساخت و از
آنجا میرزا ابو سعید بهرام را مامور کرد با سایر فرمود که محمد حسن میرزای حشمت الدوله فرستاد که مملکت گرفته شد
بهرام میرزا که بنواحی طهران حرکت کرد آسوده همی باشند و هم در سلطانیه فرستاده معتمدالدوله منوچهر خان
رسید و معادل هزار تومان زر مسکوک بتسلیم کارداران حضرت کرد و معروض داشت که اینک با لشکری ساخته
و چهل هزار تومان زر معتمدالدوله در خدمت حضرت است امید هست که قبل از ورود بعرض درگاه پیوسته
شود این خبر مسرت لشکریان سپهر وجود لهار اوی ساخت آنگاه شجاع السلطنه را تشریف حکومت سمنان
داد و جمعی سرباز داد و شصت تن سرباز و دو عراده توپ در قلعه سلطانیه گذاشته راه بر داشت چون خبر
از اعیان دولت که متوقف طهران بودند مکشوف داشت که قواعد سلطنت ظل السلطان متزلزل است ساکن بر
مصالحه ... از طهران بیرون شده در درگاه پادشاه غازی می شدند میرزا احمدی ملک الکتاب
و اسعد با رجال بیات و تلک آقاسی بر فضل بنده سلطنت گردند شاهزاده و حمد آنکه میرزا بر رسیدند با
چاکران درگاه پیوسته شدند و چون میرزا حرم در لشکرگاه کسب نوادر شهریار دیگر میرزا که حکومت گروس آ
با فوج گروس رکاب بوسید و در آنجا معروض داشت که شاهزاده امام وردی میرزا از قبل ظل السلطان با سپاه

دیگر

و توسعهٔ آن مملکت حکمت در کار است و هم قریب بدین منزل محمد حسین خان معتمد الدوله با دو هزار تن سوار جنگی
از تفنگچیان گیلانی و چهل هزار تومان زر مسکوک بلشکرگاه پیوسته چون مراجعت بخاک نهاد و پیشکش خویش بگذاشت
و ملازم رکاب شد بعد از رسیدن این زر کارداران دولت مستغنی شدند و دین وزیر مختار دولت انگلیس را
از گردن فرو گذاشتند بالجمله سالار نیز شیخعلی میرزا نیز در عرض راه برسید و عریضه و پیشکش پدر را برسانید
میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین که وزارت محمد حسین میرزا داشت نیز ملحق گشت و وقت حرکت از کرمانشاهان
با محمد حسین میرزا مواضعه نهاد که اینک من طریق درگاه پادشاهی سپارم و کارداران دولت را متحمل میدارم
اگر چنان فهم کردم که حکومت کرمانشاهان را از تو دریغ ندارند و چون حاضر حضرت شدی رخصت انصراف حاصل یافت
مکتوبی که با تو میگذارم در عنوان آن هو العزیز خواهم نگاشت چون سخن ای تو ای طریق حضرت گیر و اگر کار را دیگرگونه یافتم
در عنوان هو الله تعالی می نویسم این هنگام اگر توانی خویشتن داری کن و با لشکری که قصد تو کند مقاتلت میفرمای اگر نه
هر جانب که توانی طریق فرار سپار و مستقلی از برای خویش بدست کن با اینهمه مواضعه چون بدرگاه آمد و مأمولات
محمد حسین میرزا را شاه دید در سر مکتوب او هو العزیز بنگاشت و او را حاضر درگاه ساخته بمهالک صعب از حد حکایت
در جای خود مرقوم میشود بالجمله در اراضی ابهر بعرض رسید که شاهزاده امامویردی میرزا از اراضی قزوین را در نوشته
و با سپاه و بهی کشش فریب را بسوی قزوین است تا جنبش کرده قراولان هر دو لشکر یکدیگر را دیدار کرده درگیری
نموده اند و فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی با سواران خود حلاوتی بسرا کرده قراولان لشکر امامویردی میرزا را
تا لشکرگاه او هزیمت داده و بسیار کس از رهرمیتیان را بهنگام عبور از کنار قزوین اهل حرفت و صنعت دستگیر
سلطنت یافتن لشکر ظل سلطان
ساخته اسب و سلاح ایشان را مأخوذ داشته نامود بدو از آنجا خبر جنبش پادشاه و سپاه او در لشکرگاه امامویردی
میرزا پراکنده شده و قوت و مکنت از بهر ایشان نماند لاجرم راه فرار پیش داشته اند و از قزوین میرزا نیز شده
و در اراضی قشلاق نشیمن کرده اند اما شهریار بفرمان کرد تا سپاه لشکر سپار راه کرد و از ابهر سپهر گشته تا ظاهر قزوین
بماند سلطان بدیع الزمان میرزا السیر رکن الدوله با سرکار قزوین پذیره شدند و در کار خلف و آوردن خویشتن داری
مکرر شدند لاجرم فرمان حکومت قزوین بنام سلطان بدیع الزمان میرزا رقم شد و تشریف سلطانی بیافت بعد از دو روز
از قزوین خیمه بیرون زد و در خاک چلی فرود شد و در آنجا آصف یار خان آصف الدوله که متوقف تهران بود چنانکه مذکور
گشت باتفاق میرزا تقی علی آبادی بدرگاه پیوست چون آصف آمد بعد از آنکه رسیدن موکب پادشاهرا
اصغا نمود از قسم راه قزوین برگرفت و میرزا تقی علی آبادی نیز بفرمان ظل السلطان برای اصلاح ذات البین
از طهران بیرون شده در عرض راه با آصف الدوله بازخورد و متفقا تقبیل سدهٔ سلطنت نمودند حسن خان گرجی
و محمد حسین خان ملک الشعرا نیز ملحق شدند این هنگام مردمی که در لشکرگاه امامویردی میرزا بودند خویشتن داری
نتوانستند کرد نخستین امان الله خان افشار از لشکرگاه امامویردی میرزا جدا شده بحضرت آمد و در زمین بوسه زد
پس او سران و سرکردگان یکیک و دو دو با مردم خود پیوسته رکاب شدند چندانکه یکباره لشکرگاه امامویردی
میرزا شکسته شد شاهزاده کیومرث میرزا ارتقشا شاهزاده عبدالعظیم فرار کرد و روز دیگر شهریار غازی شهر
طهران پذیره شد و محمد طاهر میرزا طهران گرسیت امامویردی میرزا پیاده با دو خان خویش بر سبیل گشت

باعار

[illegible] [illegible] اعتنائی نمود کرد و او با حضرت شهریار شفیع صاحب [illegible] آمد
که او را مطلبی به حضرت [illegible] ساخت و [illegible] مرحوم شاهنشاه غازی وزیر مختار دولت انگلیس [illegible]
[illegible] شهریار [illegible] میرزا [illegible] خاطر [illegible] در کابل
پادشاه [illegible] معروف [illegible] شاهنشاه [illegible] که تا کنون [illegible] مشغول [illegible] سلطنت
کرده [illegible] شود [illegible] چون [illegible] باشد و فرمان رفت که [illegible]
میرزا آقا محمد [illegible] مشغول [illegible] و کاسته شود [illegible] میرزا [illegible] خاطر جمعیت انصراف حاصل کرد
که [illegible] ظل سلطان [illegible] قسم و کاشان [illegible] و طرف طهران
[illegible] [illegible]
[illegible] ظل سلطان مامور شد که از طهران بیرون [illegible] صاحبقران میرزا [illegible] میرزا محمد
شود چون [illegible] از طهران بیرون [illegible] ظل سلطان [illegible]
[illegible] خان [illegible] محمد شاه [illegible] مرحوم محمد رضا خان [illegible] محمد باقر خان بیگلربیگی [illegible]
[illegible] امور [illegible] چون [illegible]
میرزا آقاسی [illegible] محمد رضا خان را [illegible] و کوچ داده [illegible] سلطانیه آمده در آنجا شاهزاده [illegible]
که [illegible] سلطانیه بیرون شد [illegible]
[illegible] طهران [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] وزیر مختار انگلیس [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد باقر خان بیگلربیگی [illegible]
شاهنشاه غازی [illegible]
معلوم داشت که [illegible] ظل سلطان [illegible]
[illegible]
محمد شاه [illegible]
[illegible]
دولت [illegible]
[illegible] ظل سلطان [illegible]
[illegible] محمد جعفر خان [illegible] محمد باقر خان [illegible]
[illegible] محمد جعفر خان [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible] ظل سلطان
[illegible] پادشاه [illegible]

شرح که قبل از ورود موکب پادشاه ظل سلطان محمد جعفر خان و دیگران و دیگر مردم که در طهران تحصن یافتند با او
همداستان شده بودند که رقم باطل در زنجیر محسوس دارند اگر در این امر کار بر ایشان تنگ شود خواه ناخواه خاتم محمد خان امیر
محمد تقی خان دولو را گرفته بجای جعفر محمد شاه میدان جنبور بیادر آنگاه تفنگچیان قلعه را که با مردم ایلی بوده طلب نموده
بودکه ایشان امیرا آقان و دیگر لشکر مواجب بداده اند که با ظل السلطان از در صدق و صفا بیرون شده و
هر وقت توانستند اگر بدارای محمد بالجمله آن منشور را با بزرگان ایشان باز نمودند و جماعت از کرسی
ظل السلطان و محمد جعفر خان همداستان ساخت و از در حرم و دیوان اندیشی باعانه تفنگچیان گفت که ظل السلطان
و محمد جعفر خان رنجیده خاطر شده و بیم دارد که او بطرفی فرار کند و دیگر دست نیابد از این روی مرحم کرم فرستاد
که هم امشب او را ماخوذ دارم چون ایشان را متفق ساخت جماعت قاجاریه پیام فرستاد که امشب تا بامداد
هر که از سرای خویش بدر شود خون او هدر گردد در جاهای خویش بنشینید و در سرای استوار نشیند اگر غوغائی
بر آید بپرسش چه باید و محمد رحیم خان و بعضی دیگر از مردم قاجار را که با خود متفق میدانست حاضر کرد تا آنان از سوی
محمد جعفر خان و سیف الملوک میرزا دور و بر دیگر صف نموده که در سرای محمد باقر خان آگهی است و تفنگچیان قلعه بر گماشت
همه روز و در آنجا نگاه و بنشیند لاجرم تفرس کردند که خاطر او در حق ایشان دیگرگونه است بعد از فرو شدن
آفتاب مردی که از ظل السلطان آمده و هر دو آن معروض داشت که با امشب از کین بگید محمد باقر خان که سوء
نیتیم و داد از حضرت تو از در صدق و صفا ایم صواب آن است که او را طلب فرموده یک امشب در بر دو با ما
کنند و در این سخن الحاح فراوان نمودند در پایان امر ظل السلطان در پاسخ ایشان فرمود سخن بدرازا کشید و در
جایگاه خویش بیارمید که ... محمد باقر خان زیاده از ساعتی ... دو کرت از
با قرآن مجید سوگند یاد کرده و ... مکتوب ... آصف الدوله ... سر بسته ... آورده و این
وقت سیف الملوک میرزا و محمد جعفر خان از حضرت ... باز شدند و محمد جعفر خان بعادت همه شب در بالاخانه
خانه سرای سلطنت برفت و بیاسود و بعد از اکل و شرب شاد ... و آسوده خاطر بیارمید

گرفتاری ظل السلطان و محمد جعفر خان بدست محمد باقر خان بیگلربیگی

همه شب محمد باقر خان مردم خود را بر داشته باتفاق جمعی از تفنگچیان ... هنگام سپیده دم بدار الاماره
سلطانی در آمد و ... بالاخانه ... صعود نموده محمد جعفر خان را از جامه خواب بر گرفت و ...
او را اسیر ماخوذ داشت ... بدست خویش برگرفت و او را آورده
... که در دهلیز سرای است باز داشت هم در این وقت محمد رحیم خان را با ده تفنگچی فرستاد تا ...
شهر رفته شاهزاده محمد ولی میرزا را طلب داشت و پیام داد که ... هیبت تو را از تهران خواسته اند ...
... ظل السلطان رسول ... چون محمد ولی میرزا حاضر شد گفت ... در حضرت ظل السلطان معروض
دار که ... پذیرفتار ... اکنون بر حسب فرمان پادشاه محمد جعفر خان را ماخوذ داشته و ... حضرت
تو از طریق ادب بیرون نشوم اگر خواهی بهر جانب فرار ... که ترا ... مقصد باز نخواهم داشت محمد ولی
میرزا که خود ... ظل السلطان را آگاه داشت ... ظل السلطان

و یافت که باید از بهای بهائی سکه پیشاور ... یاد کرد و سخنان محمد باقر خان را آشکار دید و ظل السلطان
فرمود و سرگران گشت خاطرش آسوده شود و یکسان چون از این سرای در شوم مرا ناچند وا دارند و از هر دو چشم
نابینا بدارند سوف رای خسرو مرسی بگرداند آتش شد و در او دریغ و افسوس همی کرد و ظرف خار را
مسدود ساختند محمد باقر خان آنگاه حکم داد تا ظل السلطان را در رواق معروف بکلاه فرنگی آوردند شمس الدوله
و جماعتی از شکی ها را در گرداگرد ایوان ساخت و فرمان شاهنشاه غازی را معروف همی داشت [illegible] مکشوف گشت
اهل عشرت محمد جعفر خان چون این بشنیدند به بوانات آقا محمود مجتهد در رفتند و محمد باقر خان کس فرستاده
با بوانات سرای [illegible] مختوم داشتند و اسیر کرده را در عرصه کارزار داده بلشکرگاه فرستاد [illegible]
میرزا ابوالحسن خان در سر دو دل بارجه که ظل السلطان هم بر آن بود چنانکه مرقوم شد چون گرفتاری او را دید
فرار کرده در آستانه شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه پناهنده گشت و شاهزاده سلیمان میرزا که از میان ملک
زادگان در هوای ظل السلطان شتافته بود فرار کرده راه [illegible] مدت سلطنت ظل السلطان
و خود سری او چهل روز بود مع القصه روز دیگر شاهنشاه غازی با لشکرهای ساخته و توپخانه و قورخانه و جماعت
سران سپاه و اعیان درگاه سلطانیه آمده و از آنجا در عرصه طرشت ری منزل نموده روز دیگر آهنگ دار
الخلافه فرمود و سکنه طهران جوق جوق در رکاب [illegible] اسپردند و شاهنشاه غازی روز چهاردهم شعبان
وارد نگارستان که از بیرون قلعه شهر است در او [illegible] که معروف بدلگشا می باشد در آمده و از شهر
خسرو خان گرجی شمشیر الماس و دیگر آلات مرصع بجواهر بسیار و بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و سایر
اثاثه سلطنت را از [illegible] ظل السلطان استرداد نموده بحضرت آورد و شهریار [illegible] بارگاه بر
کرسی مرصع معروف تخت طاووس که در ارک شهر حمل داده بود در نشست و بار عام درداد و تمامت شاهزادگان
و امرا و اعیان و لشکریان بحضور رسیدند و شاهنشاه را بر سلطنت سلام دادند و تهنیت فرستادند
اول کس از شاهزادگان که در بلدان ایران حکومت داشتند و در دارالخلافه حاضر شد شاهزاده بهمن میرزا
بهاء الدوله بود که حکومت سمنان و دامغان و اراضی خوار داشت روز [illegible] شهر شعبان با دو هزار سوار
سمنانی و دامغانی و چهارصد سواره [illegible] بدرگاه آمده در نگارستان ملازم حضرت پادشاه شد
صواب دید قائم مقام حکم شد تا سپاهی که ملتزم رکاب بود [illegible] مصطفی قلی خان [illegible] سمنانی [illegible] کرده
و در آنجا بسیج راه کنند و بخراسان شوند و [illegible] خان سپهدار عراق با پیشکش شایسته بحضرت شتافت و [illegible]
[illegible] امرا و اعیان شاهنشاه غازی [illegible] میرزا که این هنگام متوقف خراسان بود تهنیت جلوس
پادشاه را عریضه نگار داده [illegible] روز [illegible] دیگر سران و [illegible]
و اعیان [illegible] محمد حسن خان [illegible] علی خان [illegible] دیگر سر
کردگان [illegible] شاه غازی روز دوم شهر رمضان
وارد شهر طهران [illegible] ظل السلطان را [illegible] کلاه فرنگی
[illegible] محمد باقر خان بیگلربیگی [illegible]

ما در سرای خویش بازداشت و چون محمد باقرخان دانسته بود که حیل بازگیرد اموال و اثقال او تقریه شاهزاده عبدالعظیم تحویل یافته کس فرستاد و آنجمله را حمل داده در سرای سلطنت در اطاق آتش خانه برده بر هم نهاد و پس روز دو شاهنشاه صورت حال را معروض داشت شاهنشاه ما دل فرمانداد که اموال محمد جعفرخان از طریف و تلید و سیاه و سفید با تو عطا کردیم پس محمد باقرخان آن اموال را بخانهٔ خویش آورد در میان آن احمال معادل چهار هزار تومان زر مسکوک نقد یافت و دیگر بهتیا نفیسه و جواهر که با خود داشت ما آن در هم و دینار مسکوک میزان صد هزار تومان بر میرفت وار پس آنکس بنزد محمد جعفرخان فرستاد و معروض داشت که از آن روز که ظل سلطان آقاجار طیبان کرد و سر سلطنت برآورد من دانستم که اقامت در حضرت او صورت و حاجت است و پیوسته در اندیشه بودم که خویشتن را جنانکه از روی ریا بی سه ننیم بکنار سپهر شاه حال اموال و اثقال من است که از شهر بیرون فرستادم تا خویشتن از دنبال فرار کنم از قضا دست یا فتم و گرفتار شدم اکنون که محمد باقرخان بر تمامت اندوخته من دست یافت دیگر مرا چکنید و محبس من بر جا او چرا باشد قائم مقام بفرمود تا اسمعیل خان میرالممالک و حاجی علیخان حاجب الدوله و آقا محسن صندوقدار برفتند و او را سر بکیت وی آوردند بعد از گفت و شنو او را معیرالممالک سپرد تا در سرای خویش بازداشت و چون قائم مقام با مدیحید از مدت سپرده حاجی قاسمخان لی سرتیپ فوج خاصه بود و در پایان امر شفاعت حاجی میرزا آقاسی رها گشت و در سال ششم سلطنت شاهنشاه غازی از حمله چاکران درگاه شد چنانکه در جای خود نگارش یابد اکنون بر سر سخن رویم بعد از ورود شاهنشاه غازی بطهران حاجی سید محمد تقی کاشی که در میان متوحدین طریقت و مجتهدین امور شریعت محلی با نوربود بدرگاه پادشاه آمد و تهنیت جلوس ملکی و این هنگام شاهزاده طهماسب میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا که بعد از پدر در حضرت نایب السلطنه تربیت یافت فرمان حکومت کاشان یافت و مؤید الدوله ملقب گشت و میرزا ابوالحسن وکیل آن جای کاشان کار از قید سیف الدوله میرزا رهائی جست چنانکه مرقوم افتاد بوزارت او منصوب گشت و بر حسب امر مبلغ پانصد تومان زر که مصادره سیف الدوله میرزا از وی با خود داشته بود مسترد گشت جهانگیر میرزا برادر سیف الدوله میرزا مؤید الدوله با مور حکومت پرداخت و ملازم خدمت برادر رفت که از کاشان روانه بیزد شود و او چون از کاشان راه برگرفت و با راضی یزد نزدیک شد مردم آن بلده میرزا کومیرزا که ابوقت یزد در تحت فرمان کرده بود چنانکه تفصیل آن در این کتاب مرقوم است بشوریدند و او ناچار بجانب کرمان فرار کرد و جهانگیر میرزا وارونه بر گشته برسید حکومت جای کرد و بالجمله طهماسب میرزا راه کاشان برگرفت و عبدالصمدخان زرد را با جماعتی از سواران او نیز ملازم رکاب طهماسب میرزا شد بعد از ورود بکاشان اسمعیل خان را گرفته بازداشت و بطریق اصفهان و شیراز قراولان برگماشت تا مساوا سعافه از فرمانفرما کارسی و شجاع السلطنه سپاهی مدد خواست تا حشر کنند بعد از بیرون شدن طهماسب میرزا از طهران و ورود آن سرکردگان مازندران بصوابدید میرزا ابوالقاسم قائم مقام شاهنشاه غازی میرزا فضل الله نصیرالملک مستوفی علی آبادی را طلب فرموده فرمان کرد که سفر مازندران

نمود و شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران را مطلقاً حاضر ساخته حاضر درگاه ساختند و لاجرم
میرزا فضل الله باتفاق عباس خان قاجار قوانلو شب بیست و هفتم شهر رمضان از طهران بیرون شده
ست و ششم رمضان بشهر ساری در رسید و شاهزاده را دیدار کرده فرمان احضار پادشاه در میان
که همراه رفتن بعد از بود ناگزیر بود و تحسین ملک آرا را عجب برانگیخته بود و در میان قسم رمال او
جواب نیک بود که مثل میرزا فضل الله بعد از اسمان کشته بود اما ملک آرا را عزم نامه و سفر طهران حجت باید
میرزا فضل الله و عباس خان گفتند با انصاف عقل حق کنید و کلمات بشنوید برای بد اگر لشکری را ملک ما
محمد شاه را در جنگ توانا بود عرض دهید و اگر کسی امید دارد که بدان آخر لشکر تواند کرد بیچاره شود
اگر ره عصیان بر رود و پیش را طریق فرمان پادشاه کشیش از شریعت عقل بیرون است چون عصیان شما
آشکار شود وقت فرمانی شما گوش بدر کان درگاه کرده و بزرگان مازندران شما را دست نگیرند
به حضرت پادشاه ملک آرا این رای استوار گرفت و دل در سفر طهران بست و کس فرستاد و شهر
خود مریم آگاه میرزای ملک مصاحبت حضار الا امرا را حاضر کرد و روز چهاردهم شهر شوال
از دروازه ساری بیرون شده راه الحلال پیش داشت و در منزل علی آباد دار کرست رفت و باز
شد و شوال بیست خیش کرد از این روی کاردان درگاه خاقان دانستند که ملک آرا از سفر طهران پشیمان
شده است و از همه راه آهنگ مراجعت کرده لاجرم میرزا علی آبادی را مأمور استقبال او کردند تا حال را
باز داند بعد از ورود میرزا علی آبادی با میرزا فضل الله بشتافت برق و باد بدرگاه پادشاه آمده حضرت
ملک آرا را از آلودگی صفا داشت و روز دیگر در رکاب برادر اعلی پادشاه بهمن میرزا کامرانی حکومت
را الحلال داشت و جمعی دیگر از شاهزادگان میرزا علی پسر قائم مقام باستقبال ملک آرا بیرون شدند او
در عشر آخر شوال بشهر طهران درآورده در خانه موسی خان قوانلو فرود آمد و روز بعد از آن در حضرت پادشاه
حاضر شد و کمال الطاف و اشفاق مشاهده کرد و در جشن جلوس نافذ و مهمان شاهنشاه خاقانی برکت او
انعام خویش را که بیش شوخ چشم در باغ بود چون مجلس از بار عام پرداخته بود بهنگام بازشکستن شمس
سفر بود آقا ظل السلطان اگرچه گروهی اورا نگران بودند و او را از شهر بیرون شدن نگذاشتند لکن شهریار خویش
را بمهر خویش بی بهره نگذاشت و در آن حضرت خویش طلب داشت و چون بر قرار مجلس آمد بادشاه
حشمت و زیبای جانب و ظل السلطان تحمل سلطنت را و فی نگذاشت جان نشست که بر صدر مجلس
برآمد اگر به از محمد شاه فروتر نشسته شاه عاری که همراه علم و حیا آفرینش داشت کشاده روی با او سخن کرد
و این مجلس را برای او کرست و هیچ از آنچه در میانه رفته بود یاد نکرد و چون مجلس بهایان شد مردم حضرت ما
ظل السلطان گفتند اینکونه کردار از مردم گرفتار باشد شهریار روا نیست چنانکه خداوند متعال احوال شما
هر کس در حضرت او خاضع برباشد و اطاعت و بندگی پیشه کند نصرت و افزونی است پادشاه که ظل الله گویند
بدین معنی شده کنیده از اینجاست که سلاطین قهر خداوند و بد و عزم شناسند هر که با ایشان از در مراعات
صداقت بیرون شد و مرتبت بماند و بدین سخنان حکمت آمیز ظل السلطان را آن نکرده فرود کرده ما حال ماه

دوره سپری شد و عید فطر فرا رسید و شاهنشاه غازی در دار الاماره سلطانی خواست بر تخت مرمر جلوس
کند ظل السلطان پیش دستی شده دست در نعل شهریار کرد و او را بر تخت صعود داد و چون بار رسید در صف ایستاد از
آن سوی چون این خبر پراکنده شد که محمد شاه در آذربایجان و مازندران و عراق پادشاه فرمان گشت در اصفهان عبدالله خان
امین الدوله کس نزد یک سلطان محمد میرزا فرستاد و پیام داد که پادشاه ایران التیمس بایست مرا دیگر در امور این
مملکت مداخلت نخواهد رفت این بگفت و از سرای خویش بخانه حاجی سید محمد باقر رشتی که محل مجتهدین ایران بود
پناهنده گشت و در آنجا نشست این هنگام سیف الدوله نام شاهنشاه غازی را زینت سکه و خطبه نمود و مبلغی از
زر مسکوک که بنام پادشاه نقش کرده بود برسم پیشکش بدرگاه فرستاد و آن زر در عشر آخر شهر شعبان برسید
اما کارداران درگاه خسرو خان گرجی را بحکومت اصفهان مامور داشتند و او را در رکاب سلطان محمد میرزای
سیف الدوله روانی آنکه از حشمت او کاسته شود و کسیل طهران کن تا مگر آن بادی که دیگر جنبش شوانید کرد و میرزا رحیم
شیخ مدت خاصه را نیز حکم رفت که سیف الدوله را بدار الخلافه کوچ دهد لاجرم خسرو خان باصفهان شد و امرای
ملک را تسلیم کرد و برحسب فرمان سلطان محمد میرزا با عشیرت خویش ها در حضور تاج الدوله حاضر دار الخلافه گشت

تدبیر نمودن اللهیار خان آصف الدوله و میرزا ابوالقاسم قایم مقام در امر وزارت اعظم برای خود

از پس این وقایع اللهیار خان آصف الدوله که خال شاهنشاه غازی بود در روزگار زندگی حضرت فتحعلی شاه وزارت
اعظم داشت این هنگام چنان میدانست که بی ذلت طمع و طلب دیگر منصب بدو خواهد رفت از آنجا
میرزا ابوالقاسم قایم مقام که متصدی امر وزارت بود او را از آرزوی خود دفع میداد از آنجا که بیرون حوزه
سلطنت هیچ عامل سیف و قلم مشهور بعاملان ... قلم اند خاصه قایم مقام که با صابیت رای و حصافت
عقل شناخته تمام ایران بود عاقبت بر آصف الدوله چیره شد و صلاح و صواب دید و فرمان رفت که آصف الدوله
سفر فارس کند و در مملکت فارس فرمانگذار باشد چون این حکم از پادشاه گرفت نزد یک آصف الدوله آمد
و گفت مرور در مملکت پادشاه قاعده دولت و قایمه سلطنت تو بی اعانت و حمایت تو نبود از ابتدای
عهد تاکنون کار سلطنت بر محمد شاه راست میگشت هم اکنون مملکت فارس که بهترین ممالک ایران است
اگر بدست تو مفتوح و مضبوط شود از حوزه حکومت پادشاه بیرون خواهد بود چندان سیاست و تلاش گذاشت
که طمع و طلب آصف الدوله را یکی دو چندان ساخت آنگاه فرمود که من سفر شیراز نجویم شرط آنکه اگر توانم
اگر صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت مرا عطا کنند دیگر آنکه مرا امیدی هست باید که همه
مهام وزیر بزرگ مرجع نخواهد ... باشد این جمله را بایسته خاطر تسلیم کنند و مملکت فارس را بسوی فال
من منشور دهند چندانکه من در آنجا از رهی حکمرانان باشم مسائل دیوانی طلب نکنند قایم مقام با دلی پیچ و چین
گشاده معروض داشت که ما خود سفر شما را از بیم زیادت سنجیده ایم مارا اگر خاطری هست مکشوف فرمای
تا ساخته داریم آصف الدوله چون از قایم مقام که وزیر اعظم و کارگذار مطلق بود این سخن بشنید خوی لشده
و پنهان دیگر باره فرس طمع را تحریک داد و گفت باید پسرم حسن خان سالار امیر بار باشد و پسر دیگرم محمد
قلیخان چون یکچند از مدت در اصفهان ملازم خدمت سیف الدوله بود در امور اصفهان کسی سزاوارتر حکومت

اصفهان را با وی گذاشتند و دیگر میر بیگلربیگی و محمد علیخان از بهر حکومت بروجرد و همدان حکومت یافتند اما
از آنسوی که سخن فراوان گردد و نام مقام بصوابدید او همه را از عطوفت رسم کرد تا بزرگ پادشاه و بزرگ و خرد کند
و از بیرون آصف الدوله بیرون شد به حضرت شاهنشاه جاری آمده معروض داشت که هیچ پادشاه را تا
آصف الدوله خالی دست سکالی بوده امروز پادشاه بخشایش آورد و علم فتوت و مروت ظاهر ساخت
زیرا که نام بخت و تاج بزرگ و آن را طلب ظفر بود و قرو داد از زر و گوهر داشت و اکنون پادشاه و سعید و ظفر
و ولیعهد هیچ نماند که نام بزرگ و سام طلب کند و فهرست مسئولات را در آورش پادشاه که است و
خان بود که او معروض داشت آنگاه که هر کسی که به نام چاکری در دهن دارد اینکه سخن کند اگر نما شود و قوت
مدت بگذرد خواهد اندیشید این کلمات در پیرو ملک پادشاه آصف الدوله را از محل خویش ساقط ساخت
بر جلوس واجب کرد که هر گز او را وزارت اعظم و صدارت کبری و سپهسالاری آنکه حاضر درگاه باشند
و در امور دولت مداخلت نکند او را بحکومت خراسان مأمور فرمود و باتفاق پسرش حسن خان سالار روانه آن
اراضی داشت آنگاه و در روز جمعه میرزای فرمانفرما و میرزای شجاع السلطنه و سعید مملکت فارس نگران
وپنجه کشت و برادر زاده خود فرهاد میرزا از برای حکومت فارس اختیار کرد و منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد
الدوله ملقب بود نیز سفر فارس فرمان کرد و لیری صاحب انگریزی معتمد بوشهر را با گروهی از
سربازان و سوار ملازم خدمت شود و تا با سرتیپ معتمد الدوله بسیج راه کرد و در عشر آخر شوال از دار الخلافه
طهران بیرون شد میرزا ابو القاسم همدانی ملقب بذو الریاستین و محمد طاهر خان قزوینی را که از سنا
ملازمان رکاب معتمد الدوله بود در پیوستن کوچ داد و لیری صاحب را با سی عراده توپ و جماعتی از لشکر
بر شغلای بستن اره روان داشت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده بهادرود و هم ... و بروی میرزا را
که بحکم ظل السلطان در آن بلده حکومت داشت گرفته روانه طهران نمود و حکومت قم را بحاجی میرزا اسمعیل خان
قراگوزلو گذاشت ... راه کاشان برگرفت و از کاشان فیروز میرزا و معتمد الدوله با یک تن لشکر از راه
اردستان و جندق ... شدند ... و لیری صاحب بجانب اصفهان مأمور گشت
شاهزاده سیف الدوله که حکومت اصفهان داشت چون خبر رسید ... لشکر شد و جلوه ... را آورده
ساخت و در اصفهان لیری صاحب را مسموع افتاد که شجاع السلطنه و شاهزاده ... میرزا و سلطان
میرزا و فرهاد ... فرمانفرما لشکری انبوه تا ... اصفهان بیرون شده اند لاجرم شتاب زده
با سپاه خویش از اصفهان خیمه بیرون زد و بطرف فارس رهسپار آمده و همعنان از آن سوی چون این خبر
در مملکت فارس سمر گشت فرمانفرما برادر اعیانی خود شجاع السلطنه را با ده هزار سوار و ... هزار تن
سرباز با سی عراده توپ فرمان کرد و حکم داد که بعد از شکستن لشکر محمد شاه با اصفهان عنان زبان کوچ دهید
و آن بلده را مسخر داشته نشستن کنید و میرزا ... شجاع السلطنه با آن لشکر ساخته از شیراز بیرون
تاخت و ... بلده ... را در نوشته و منزل موسی آباد که از اراضی ... است ... سپاه محمد شاه را
دیدار کرد لشکریان ایشان نیز ... و سوی رزم ... صف راست کردند لیری صاحب فرمان داد

با توپ

تا توپخانه را پیش راندند و دهان توپها را گشادند و سرباران با شلیک تفنگ پس توپخانه ساخته جنگ کشتند از گلوله توپ
و شلیک تفنگ مرکب سواره و پیاده و میدان حرب از روحان کرد چنان شد که مردار مردم ساخته بود شجاع السلطنه
که آموخته شجاعت و جلادت بود چون این بدید دانست که فارسیان مملکت فارس بر دست این عزیمت میشوند هم
اکنون هزیمت شوند تیغ برکشید و از بهر آنکه لشکر را تقویت کند چند کرت تا کنار توپخانه تاختن کرد و حمل افکند هم
از آن سکونه مبادرت سودی بدست نشد لشکر شیراز را نیروی درنگ نماند یکباره پشت با جنگ داده راه فرار پیش
داشتند چندانکه شجاع السلطنه از جیب و راست تاخت و مردم را بحرکت تحریض داد مفید نیفتاد ناچار خود نیز طریق فرار
برگرفت و از قفای لشکریان برفت و در عرض راه در میان کوه و دره مستقیما قن بدست کرده از بهر آسایش
اقامت کرد و مدلری صاحب نیز از دنبال ایشان برفت و برسید و دیگرباره نایره حرب بالا گرفت و چون از کثرت
برف برودت هوا فرار از حرب [illegible] و ناچار در این کرت شاهزادگان قدم اصطبار استوار کردند تا فرو شد
آفتاب رزم دادند چون شب تاریک جهان فرو گرفت و آذوقه و علوفه نیز بدست نبود لری صاحب عسکر عیسی که
از هر میان بدست کرده بود بلشکرگاه خویش مراجعت کرد و شاهزادگان نیز عیسی را دوری برگشته مرده با تفاق
لشکر بازگشتند و هیچکس تا در شیراز عنان باز نکشید لری صاحب رئیس این فتح در منزل آباده بحضرت معتمد الدوله
پیوست و معتمد الدوله با توالی رهسپار آمد و با سیل چنان که از قفای هزیمت شدگان برفت تا لشکر فارس از
آن هول و هیبت که یافته بودند هم در شیراز [illegible] نشدند تا هستند لشکر هر کس بوطن خویش گریخت و فرمانفرما و شجاع السلطنه
ناچار شهر را نگه داشته شد و در قلعه ارگ متحصن گشتند و چون ساده دلان از شهر برون و معتمد الدوله حصار داد و نیز ایشان
متین کردند و از آنسوی معتمد الدوله دو روز قبل از نوروز بشهر شیراز در آمد و ابواب شهر و باره حصار را بمردم خویش
سپرده و در تسخیر ارگ تعجیل گشت چنانکه عنقریب مرقوم شود و هم در این سال برادر اعیانی شاهنشاه غازی بهمن میرزا
حسب فرمان حکومت دارالخلافه طهران یافت و حاجی علی اصغر که از جمله خواجه سرایان بود بوزارت او منصوب
گشت و هم در این سال قربان رفت که عبدالله خان امین الدوله از اصفهان طریق درگاه سپارد و چون دیگر
جا کرامان ملازم حضرت یافت شد میرزا تقی علی آبادی نیز حسب امر و مکتوب کرده برا رفت پادشاهش بود داده
[illegible] معید نیشابوریان و رجال حاجی سید محمد باقر نیا هنده بود و هم در این سال میرزا محمد علی خان وزیر دارالخلافه
پسر عبدالرزاق خان کاشی که در حضرت شاهنشاه ایران فتحعلیشاه در امور دولت مداخلت داشت با در آستان
درگاه و در مصالح مملکت شریک و در ارض قم رخت بجهان جاوید برد و هم در این سال میرزا صادق مروزی
که وقایع نگار دولت و داروغه دفترخانه پادشاهی بود و سرای باقی تحویل داد و از آنسوی چون بهرام میرزا
چنانکه مرقوم افتاد مامور بحکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان گشت تحسین در درگاه شاهنشاه غازی از
تبریز تا باسمنج کوچ داد بعد از بیرون شدن پادشاه از منزل رخصت انصراف یافته مراجعت به تبریز کرد و بسیج
راه نموده با میرزا تقی قوام الدوله و سلیمان خان کوران و میرزا احمد آتیه آذری از کردستان راه برگرفت و دویست تن
سوار شقاقی و صد تن سواره قره باغ و یکفوج سرباز مراغه را ملازم رکاب ساخت و بعد از طی یکدو مرحله حسب
فرمان فوج مراغه را نیز روانه لشکرگاه پادشاه داشت و با سواران رکابی طریق ساوجبلاغ مکری و پاد رهسپار
گشت

گشت و در اراضی سقز میرزا اسدالله اردلان تسخیر نمود با سپاه کردستانی در کنار رود سیروان توقف
رکاب کرده و سلیمانخان را سر ماموریت فرمود که از پیش باشی کرده جماعت گوران را ساخته خدمت کند و تا برا
تحت فرمان دارد و بعد از ورود سلیمانخان به رکاب نوروز میرزا که از قبل برادر خود حشمت الدوله حکومت
و نیابت داشت ناگاه در مکث نمود و راه کرمانشاهان بر گرفت و سلیمانخان حکم را گذاشت تا بهرام میرزا از
قفای ایشان طی مسافت نمی کرد و بعد از اراضی شهرزور محمدخان سرتیپ ارومی که از پیش در سلیمانیه بود
و کار عرب و ترک فرمان بی شاه عشایر قاجار عزاده توپ و دولت و جماعتی از سربازان مراغه سردار ملک
بهرام میرزا مساعدت و بعد از ورود کنار سیروان عبدالله پاشای پسر سلیمان پاشای بابان با چهار هزار تن
سوار بابان برسید و با بهرام میرزا اتفاق نمود خاطر داشت که اگر سلطنت بر محمد شاه قرار گیرد اظهار اطاعت
کرده باشد و اگر روزگار دیگرگون شود کار دیگر کند یکسره روی حسد بر کند سپس که حضور شاه قاجاری
از میرزا ابهر و حرم [illegible] به کنار طهران برسد پس بهرام میرزا [illegible] کرده رود سیروان را عبره کرده و از
سوی آب [illegible] نمود و عبدالله پاشا را با لشکر خویش انصراف داد و اگر حاجت افتد دیگر بارش طلب فرماید
[illegible] آقا محمد صالح [illegible] آقا محمد جعفر مجتهد کرمانشاهان از قبل محمد حسین میرزای حشمت الدوله نوید
و کسوتی از محمد حسین میرزا برسانید و نوشته از قائم مقام میرزا بود و شرح اینکه بعد از میرزا ابوالقاسم
ذوالفقارخان [illegible] حشمت الدوله [illegible] بهرام میرزا مأمور است که [illegible] قاصد کند و آن حدود و ثغور را
حافظ و حارس باشد اما بهرام میرزا [illegible] جنگ داشت که اگر نواب حشمت الدوله در کرمانشاهان نگذارد
خشم [illegible] چون میرزا الهی قوام الدوله را با یکصد سوار روانه کرمانشاهان داشت و حشمت الدوله را
پیام کرد که پس از آمدن بکرمانشاهان با خادم و اگر تو را حکومت این مملکت باید آنکه حاضر درگاه پادشاهی
و خاطر کارگزاران دولت را از جوشش صافی داری کار بکام شوایی [illegible] قفای او کوچ بر کوچ [illegible]
دار مرکان کلهر و زنگنه و دیگر قبایل همه زور به پذیره شدند [illegible] سلیمان‌خان گوران با سپاه خود برسید
رضاقلی خان والی کردستان با میرزا فرج الله و [illegible] میرزا [illegible] کردستان و چهار هزار مرد لشکری
در منزل ماهی دشت لشکرگاه بهرام میرزا بود که اگر حاجت افتد در رکاب و کرمانشاهان [illegible]
شاهزاده چون مردم آن بلده را مطیع و منقاد دید رضاقلیخان را با لشکر خویش انصراف داد و میرزا فرج الله
و بعضی از سرکردگان را ملازم رکاب ساخت و روز پنجم شهر رمضان کوچ داده در بیرون باره شهر در
حدیقه که شاهزاده محمد علی میرزا بستان کرده بود فرود شد و از آن سوی میرزا الهی قوام الدوله در عرض
راه سی [illegible] پیغام فرستاد [illegible] نموده مرد [illegible] شاهزاده آورد و چون بهرام
میرزا روز چهارم شهر رمضان وارد کرمانشاهان شد [illegible] جماعت را عرضه هلاک
و دمار ساخته شد آقا از آن سوی چون میرزا ابوالقاسم قائم مقام میرزا ابوالقاسم و ذوالفقارخان
و [illegible] الله را با خود [illegible] ساخت [illegible] ملازم خود [illegible] حشمت الدوله [illegible]
[illegible] حکومت کرمانشاهان و ملاطفت شهریار جهان [illegible] ساخت و میرزا ابوالقاسم

سفر کردن شاهزاده بهرام میرزا بکرمانشاهان

[illegible] وارد شده [illegible] الله [illegible] محمد [illegible] حشمت الدوله [illegible]

[illegible]

و در آن هنگام چاکران بشارت شد عریضه کرده علامتی که حشمة الدوله مواصلت داشت بحضور
عریضه رقم کرد لاجرم حشمة الدوله در سفر دارالخلافه وبکهد گشت و چنان صلوت شمرد که با بهرام میرزا دیدار کند و از محل
حشمت خود خویشتن را ساقط بسند لاجرم در ورود بهرام میرزا تشخیر کرمانشاهان از دروازه دیگر بیرون شد
راه طهران پیش داشت تا چون بهرام میرزا در دارالاماره کرمانشاهان اقامت جست کار آن بلده را انتظام کرد
فرزندان شاهزاده محمدعلی میرزا را احد اکابر خواست و نوازش فرمود و جسر هر یک را چون روزگار پدر
برادر مقرر داشت آنگاه ملا عبدالعزیز کاستانی را که مأمور ملازمت او بود روانه لرستان فرمود تا طهماسب میرزا
که از قبل برادر خود حشمة الدوله حکومت آن اراضی داشت روانه کرمانشاهان دارد و محمدعلی خان بیگلربیگی
آقاسی شاهزاده محمدعلی میرزا را که متوقف کرمانشاهان بود روانه خوزستان فرمود تا برادر دیگر حشمة الدوله
اسدالله میرزا را نیز از آنجا بکرمانشاهان فرستند و صورت حال را نگار کرده انفاد درگاه شاهنشاه غازی داد
وخواستار آمد که برادرش فرهاد میرزا را سر و یکتا وکیل سازند تا در تقدیم خدمت هرچه شایسته داند مصروف
دارد کارداران دولت در تشریف تمثال پادشاه مفاخرت بخشیدند و معادل سه هزار تومان بمسکوک
عطا کردند و هزار تومان میرزا تقی قوام الدوله را مال رفت و فرهاد میرزا را اسب و استر بر طلعت بوده روی
حضرت داشتند بعد از ورود او بکرمانشاهان بهرام میرزا او را بحکومت لرستان مأمور فرمود با جمله
مملکت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان بر بهرام میرزا راست ایستاد و نصرالله میرزا والی اسدالله
میرزا در یک وقت شدند و محمدحسین میرزای حشمة الدوله در عشر اول شوال وارد دارالخلافه گشت و در حضرت
شاهنشاه غازی حاضر شده زمین بوسید و پادشاه از ورود او شاد شد چه فروسیت و شجاعت او را
از همه شاهزادگان افزون میدانست و هم در این سفر نیز عده شاهزاده محمود را کارداران دولت در لرستان
با خود داشتند و روانه درگاه پادشاه نمودند او در اراضی لرستان با عده قلیل طی مسافت کرده که
بعتبات عالیات سفر کند و چاکران درگاه پادشاه چنان تفرس کردند که مکنون خاطر محمود میرزا آنست که
مردم لرستان را با خود همداستان کند و عصیان ورزد لاجرم گرفتار شد و هم در این سال لطفعلی خان
بیگلربیگی قراباغی مأمور بحکومت رودبار گشت و آن مملکت را انتظام کرد و بعضی از ترکمانان که در جزیره

میان کالکمیشکاه ساخته با سر و بسیار مردم
می پرداختند کیفر کرده هزیمت داد

ذکر وقایع احوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری مطابق ییلان ئیل ترکی چون دو ساعت و بیست و ... دقیقه از روز
یکشنبه دوم شهر ذیحجة الحرام سپری شد آفتاب در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار
جشن نوروز بپای برد و در بساط عید چون در حضرت پادشاه ارکان درگاه در صف شدند و هر کس در جای خود
ایستاده شد ظل السلطان همان مسلک که فتحعلی شاه را سلام میداد در رفت و حقیقان جوشن را بپوشید و آن
تاج را که همه ساله بقانون داشت بر سر بود از بیرون ایوان بر لب تخت بایستاد و پادشاه را درود و تحیت فرستاد

داد بپای

در عرض همسایه پاکروان درگاه پادشاه در عجم را محافظت بسیار بود در کف کشور قهرمان حاکمیت مبارک شوم
گفت شاهزاده محمد علی میرزای ملک آرا است و در جمع ما و سرخوش خویش در ایوان شده و نام
داودخان دوراندیش پادشاه بهشت مقام چون این بود شاهزاده بهاءالدوله میرزا ملک
و رسول فرستاده و پیام داد که ظل السلطان برادر اعیانی نایب السلطنه است و محمدعلی شاه و بیست هزار بود
که محمد شاه شمشیر و امانی که خداوند داده فرمود و اول بس سردار و ما اهمه با تاج دشمنان خویش بر ارکان تحریر نهاد و اقبال و اولاد
که گاهی پادشاه را در عرصه خویش شاه مملکت نگاه داشت چون آن نگارش کمالات را که با آقا محمد شاه شهید آرام
است و گاهی در پایه سریر سلطنت جلوس ممتاز است پس در عنوان حرص قهرمان حاکی مبارک شوم خویش
متکا باد شاه ایستاده باشد و اگر از آن نگار عرضه دار خواهی شده بر شمشیر و جان خواهی جست و
در این عهد شاهزادگان بزرگ مانند محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و شاهزاده بهاءالدوله و محمود میرزا و حشمت الدوله
و دیگران پیشکار حضرت برسم بودند و کار آذربایجان و مازندران و عراق و اصفهان سامان بود و سا
داد محمد تقی میرزای حسام السلطنه حاکم بروجرد و بختیاری و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان و بیمون
میرزا حاکم همدان ... کرده عشر اول ذیحجه دارد در آن محلات کشته و عهد آمده مگر تفصیل شده
سلطنت کرد ... آن سوی معتمدالدوله و حسابگر مردم اشاره بعد از وی شیراز کس بر فرمانفرما و شجاع السلطنه
رسول فرستاد و پیام داد که ... تا ارکان شمس دو روی خویش ... ایشان را بنا
عهد آواره گردن بسته ... باشد ... بلوچستان ...
... کدام کار بسیار کردند که در شکستن ارکان شیراز ... اگر در پایند ... روی گوش
... و کلیهای ... قلعه ... حلال ... حاکم فرمانفرما محض
رضا داده ... بهاء ... آن سوی شجاع السلطنه ... صورت آن است که چون ... معتمدالدوله
... شود ... شی کرده ... چون ... چهره
... سالار ... لشکر ... پراکنده ... آلات
حرب و ضرب ... کمک آن ... سردار ... معتمدالدوله ... لشکر ... آمد
... حکمت ... فرمانفرما ... رأی ... قتل از
... بزرگان ... معتمدالدوله ... دگان
حضرت فرمانفرما ... چون نگاهبانان ... ارکان ... فرمانفرما استوار
... آمدن مردم ... گراهی ... یکدیگر جماعتی از سرداران بارک
... و چون معتمدالدوله ... فرمانفرما ... سطوت پادشاه و صولت
... فرمانفرما ... و قدرت ... معتمدالدوله حکم داد که
سرداران را ... باشند ... سرای ... گناه بزرگ ... عفو کنند
کسند و گفت من حق نعمت فتحعلی شاه را فراموش نکنم و اولاد ایشان را حرمت نگه دارم

گرفتاری شجاع السلطنه و فرمانفرما بدست معتمدالدوله و انجام کار ایشان

... گرفتاری ... ایشان ... دولت ... شاهزادگان ...

علم ...

میرزا محمد ناظم و سلیمان میرزا و امیران لشکر را حاضر و در میدان شجاع السلطنه بر یکدیگر حمله توانستند از آن پس راه گریز گرفتند
و سپاه فارس هزیمت شده و بعد از فرار کرده آنگاه معتمد الدوله فرمانفرما و شجاع السلطنه را با منصور خان سرتیپ فراهانی
سپرد تا با فوجی از لشکریان راه طهران برگرفت چون ایشان را در قریهٔ کهریزک که دو فرسنگ تا طهران است
فرود کرده صواب دیده و صلاح و اصرار و الحاح قائم مقام شاهنشاه حکم داد تا چند تن از مردم ذوالخیم ملازم محمد
باقرخان بیگلربیگی دارالخلافه شده در آنجا سرکرده و شجاع السلطنه را از هر دو چشم نابینا ساختند و این
در شب یکشنبه سیزدهم شهر ذیحجة الحرام بود و پس از دو روز در شب پانزدهم هر دو تن را وارد طهران کردند
و فرمانفرما را در خانه منوچهر خان معتمد الدوله منزل دادند و چون در این سال مرض وبا طاعون که مذکور
میشود فرمانفرما بمرض وبا گرفتار شد میرزا حسین حکیم باشی فتحعلی شاه او را عیادت کرد و از هر حالت سؤال
کرد بقیت مدت بود تحریر نمود و فرمانفرما گفت مرا آنچه که زندگانی دارم که مهیا کند و زری که بهای کمر سر را حسین
سمت تر شاک شد و چون زری لایق با خود برداشت بعد از علوس شاهنشاه در زیر بساط گذاشت
مسموم افتاد که وقتی اسبهای رشته فرمانفرما را شمار کردند سیصد و هزار سر آمد و او را فرزندهای اندوخته و مادر
مرد او مولود با الجمله در شب چهارشنبه بیست و ششم ربیع الاول سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو جهان جاوید
خرامید اکنون حدیث معتمد الدوله در مملکت فارس بپای بریم و بعد از آنکه فرمانفرما و شجاع السلطنه را روانه
دارالخلافه نمود از پی کار فارس را تحت فرمان کرده و بدفع منافقین و مخالفین پرداخت نخستین محمدعلی خان
قشقائی و میرزا احمد فسائی را گرفته روانه طهران نمود آنگاه ولیخان ممسنی که روزگاری دراز میرفت که با فرمانفرمایان
فارس طریق فرمان نمی سپرد و در عصیان با کارداران دولت نام بردار بود و هم در این وقت ده هزار تن سوار
گرد خود انجمن کرده تمامت شوارع و طرق را مسدود داشت و کاروانیان و تجار را عرضهٔ نهب و غارت
میگذاشت قلعهٔ گل و گلاب و قلعهٔ سفید که از زمان رستم دستان تا کنون باستحکام در داستان آمده
از معاقل او بود در طریق این قلاع سنگهای صخره تعبیه کرده بود که اگر وقتی مردم بیگانه بدانجا یورش برند
مسدود کنند با یک جنبش کوه پارهای چند زیر و زبر شود و از فراز بفرود رود که هر یکی دویست مرد را هلاک
کند بسا در مع القصه معتمد الدوله یکتن از ملازمان خود را نامه فرستاد و پیام داد که بیهوده دور گردد و سرکشی
که در مملکت چنین پادشاهی قهار ملاذی و پناهی بهره نخواهد بود ولیخان محمد باقر خان پسر خود را نزد
معتمد الدوله فرستاد و اظهار فرمانبرداری کرد و خواستار شد که او را حاضر خدمت نکند معتمد الدوله محمد
باقرخان را مورد ملاطفت و اشفاق داشت و تشریفات گوناگون خاطرش را شاد ساخت و گفت تا
ولیخان را دیدار نکنم هرگز بر دین موثق نباشد و خاطر از دیدار آسوده نشود هم اکنون تعجیل کن و باید بمنزل یک
پی سپار شد محمد باقرخان برفت و قصه بگفت ولیخان با خود اندیشید که اگر یکتنه بشهر رود و فرزند
و لشکریان او دست بر داشته باشند معتمد الدوله هرگز او را با خود نبرد و پس اموال و اثقال خود را در قلعه
سفید جای داد و نگاهبان برگماشت و ایل و عشیرت خود را با اتفاق محمد باقرخان پسرش در قلعه گل و
گلاب سکون فرمود خود بشهر درآمد و نزدیک معتمد الدوله حاضر گشت مردمان او را دیدار او عجب کردند

قصهٔ ولیخان ممسنی

و در بر معتمد الدوله دوست و دشمن متفق الکلمه گشتند که تو پایان کردن سامی خویشتن به سد آمده تا کردن او از
حد بیرون است لاجرم معتمد الدوله فرمان کرد تا او را اگر چه ناروا باشد ولیخان چون خود را گرفتار دیدار در
ساری و مراتع بیرون شده بر دست نهاد که قلعهٔ سفید را از روی لشکریان مفتوح دارد و چندانکه اموال
مردم را غارت و صرف کرده وجه آنکه پسران فرمانفرما بهنگام فرار در خزینهٔ خود در انبار داده و نو دعب نهاد آنجا
سپارد لاجرم معتمد الدوله محمد طاهرخان قزوینی را با دو هزار تن سواره و پیاده مأمور فتح قلعهٔ سفید
ساخت و مسلم خان سرکرده سوارهٔ حکمی و حسنعلی خان سرهنگ فوج زرندی را با او ملحق داشت ولیخان را امر
با ایشان سپرده فرمود او را اکراه باشند تا آنزمان که آنچه بر دست نهاده ادا سازد پس محمد طاهرخان
ولیخان را بر داشته تا قلعهٔ نورآباد که از مستحدثات ولیخان است و تا قلعهٔ سفید سه فرسنگ مسافت دارد
کوچ داد و در آنجا ولیخان با وعده وفا کرد و قلعهٔ سفید را مردم خود بر داشته بدست لشکریان سپرد و محمد طاهرخان
فوجی از سربازان زرندی را بحراست آنجا باز داشت و با ولیخان اظهار مهر و حفاوت افزون کرد و پس از روزی چند
او را گفت از پس سفر به عرض قلعهٔ سفید بود و بس بلکه اموال منهوبه باید سپرده شود و قلعه‌های دیگر نیز سپرده آید
ولیخان را اصغای کلمات او استوار نیفتاد و اسپردن قلعهٔ سفید بر ایشان گران گشت و در روزی چند کار بمماطله و مسامحه بگذشت
تا گفت که محمد طاهرخان را دل بطرف لهو و لعب رفت ساطی بگسترد و پسران ساده را حاضر کرده و به
کسب دل کامیاب عشرت و اصغای نوای سیتار پرداخت ولیخان که حاضر آنجمن بود چون دماغها را از بخار شراب
بر تافت و دید نگاهبانان خود را از سرشار پیاله و از خویشتن بیکاره یافت کس فرستاد و بعضی از مردم خود را از قلعه
نورآباد برآورده و کس بر لشکرگاه ایشان را با خود و سید اسباب ساخت و با گاه بر ایشان تاخت و در حملهٔ نخستین
محمد طاهرخان و رضا قلیخان و مسلم خان را با خود برداشته با قلعهٔ نورآباد در آمد و سر بر نهاد و لشکر او را هر یک بجایی که تا سر
خان نکشیدند و چون صبح بر آمد کس بقلعهٔ سفید فرستاد و سربازان زرندی را پیام کرد که هم اکنون از
قلعهٔ سفید بیرون شوید و سر خویش گیرید و اگر نه سرکردگان شما را سر گیرم سربازان زرندی در پاسخ گفتند
ما فرمان بردار پادشاهیم و از قتل صد تن چنین سرکردگان باک نداریم و در حراست قلعه سکونت شدند
آنگاه از آنسوی چون بر ... شهر شیراز در رسید معتمد الدوله از این قصه آگاه شد و سخت ملول
خاطر گشت و در زمان لشکری از سواره و پیاده بسار کرده با توپخانه و زنبورخانه ملازمت لشکر آقاخان نوری
و شیخ صاحب اکبری بیرون فرستاد و ایشان تا قلعهٔ نورآباد تاختن بردند ولیخان چون قوت معارضه و مقاتله
نداشت حسرت خود را کوچ داده با اموال و اثقال راه ساحل بر گرفت و از دورویش بکت در شعاب
جبال و شکاف راهی از سر دره آن دره همی شد محمد طاهرخان و دیگر سرکردگان را با خود محبوس
می برد از پس او لشکریان قلعهٔ نورآباد را فرو گرفتند و در محصر حال ولیخان همی روز شمردند که تا کار به کجا
رفت و اخبار از طهران معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد پادشاه را غرق غضب در جنبان آمد
معتمد الدوله فرمان کرد که چون این منشور بدو رسید بهوای خویشتن از شیراز بیرون شود و ولیخان را از هر معقله که
باشد دستگیر کرده و دست بسته بحضرت فرستد چون این منشور بمعتمد الدوله رسید یکدل و یکجهت

ولیخان گرد و از آن سوی چون ولیخان و حسین و سید محمد طاهرخان و دیگران سودی نیافت بلکه شست تیغ قسمه وش
لشکر دانست ایشان را تا ساحت شیراز آمدند پس معتمد الدوله محمد طاهرخان را در شیراز گذاشته خود با سپاهی
بزرگ خیمه بیرون زد و در خدمت شاهزاده فیروز میرزا که این وقت حکومت فارس با مردی بود راه برگرفت ولیخان
چون این بشنید سفر بهبهان پیش گرفت که خویشتن را بقلعه گل و کلات رساند و در آنجا تحصن کرد و خواجه حسین
کلائی که از پیش با او همداستان بود مقدم او را مبارک داشت و قلعه گل که در فرسنگی قلعه کلات واقع است
بدو سپرد و او باقرخان پسرش را با زنان و فرزندان در آنجا جای داده خود با لرهای ممسنی اطراف بیابان گرفت و
هر روز دیهی و دره و رهی گذاشت از این سوی چون فیروز میرزا و معتمد الدوله با آن لشکر با سور بار حومه بهبهان
رسیدند خواجه حسین از عقده و عدت ایشان آگهی یافت دانست که از در ستیزه بیرون شدن بپای بر سر
روان است لاجرم بیدرنگ بلشکرگاه فیروز میرزا در آمد و نخستین بر دست معتمد الدوله آمده اظهار عقیدت و اخلاص
کرد و متکفل حافظ قلعه کلات را مسلم داشت معتمد الدوله حکم داد تا سیصد تن از سربازان در قلعه کلات جای
کردند و چون در قلعه کلات بر قلعه گل مشرف بود سربازان دهان توپها را از طرف باقرخان و عشیرت ولیخان باز
تمام دستگیر شدند و دست بسته بلشکرگاه فرستادند و در این وقت بر مکشوف افتاد که ولیخان در دار [illegible] کار زار
گریخته است و در آنجا روزگار بسر برد معتمد الدوله امر نمود تا اسمعیل خان قراچورلو با سیصد تن سوار از دنبال
او شتاب گرفت و در عرض راه معلوم ساخت که ولیخان و محمد رضا [illegible] که از قرای شیراز است
پنهانی زیست کند لاجرم شتاب برق و باد تاختن برده پیش اطراف او را فرو گرفت لشکر تیغ از نیام بر آمد
با تیرها رنگارنگ تا ویرا دستگیر کرده و بسته بکارزون آمدند و صورت حال را معروض فیروز میرزا و معتمد الدوله
داشت و حکم رفت تا او را از کوچ راه بحصار در داد و شیراز معتمد الدوله ولیخان را نابینا کرده در زنجیر روانه
دار العلم نمود و بسیار کس از مردم او را که اصول شرارت بودند با بیابان ساحت وارد دارد و قبایل قشقای
او و دیگر قبایل چندان سر برید و از سرهای ایشان مناره برآورد که قاطعان طرق را انگاره دست طمع مقطوع گشت
چنانکه مسموع افتاد که وقتی یکتن از خادمان معتمد الدوله را سه هزار تومان زر مسکوک بر قراکش بود و در
اراضی ممسنی اسب را در جنگلی بسته خفت و اسب را گشته برفت و بعد از دو روز که اسب جوئی را یافت
همان زر بر قراکش بسته داشت و هیچکس از قبایل ممسنی آهنگ نمود که تواند آن زر بگشاید و دست آن
آلایند لاجرم کار رعایان و حشمتیان در امن و امان برسیدند و هم در این سال شاهزاده اردشیر میرزا حسب فرمان
شاهنشاه غازی بر سپهسالاری گرگان و استرآباد شد و اسکندرخان قاجار دولو با فوج مراغه و ابراهیم خلیل خان سلطانی
با فوج و مصطفی قلی خان سمسالی با فوج سمسالی و فوج دامغانی و دویست تن غلامان رکابی
و دو هزار سوار شاهسون و کرد و دوازده عراده توپ ملازم رکاب او شد و از شاهنشاه
غازی اسبی تازی بزین و ستام و چتری مرصع بجواهر ثمین تشریف یافت و از دار العلم بیرون شد و راه
بسطام پیش داشت شاهزاده اسمعیل میرزا که از زمان روزگار بر نیابت انسلطه امیر و رضاقلی
میرزا عقیدت صافی داشت و با شجاع السلطنه طریق مواصلت سپرد اشتهار آسمان کشید و از

و ارجاع

و از جانب غرب دهم شاهرود و بسطام و ترکمانان دامن همی کرد که اگر تواند از دشمن سر بر آرد گرمی
رساند اما شاهزاده با لشکر قرار نیافت تاختن آورد و قلعه زمین را شکافت سپاه
و دوست و راه و بر ترکمانان بگرفت و از حسن سبلی چند خوان حسن و خان شاک هر سوی پراکنده شدند
و اسمعیل میرزا بیچاره ماند پس شاهزاده از دنبال میرزا از کرد و راه برسید و او را با خود و چند تن بطهران فرستاد
پیشکری که با خود داشت مامور فرمود که سفر خراسان کرده ملازم خدمت شاهزاده قهرمان میرزا باشند و
خود در بازمرسان برفت و از آنجا با لشکر قلیل مراجعت نمود و بسطام را استوار کرد و طریق استرآباد سپرد
و چون از آن اراضی سپاهی فراهم آورده بود لشکر گرگان را جانب و چون اسحق بیگ کارداران دولت رسید
حاجی علی اصغر خواجه سرای را با توپخانه و قورخانه و صمصام خان را با فوج شکی سلمان و بخشعلی خان نوری با سیصد تن
غلام رکابی و هزار تن سوار با جمعی و ستۀ کارات کسان ساخته و ایشان در کنار گرگان
شد ... مردم گوکلان مال فراوان بگرفت و در پای کردگان پیشکش ... بوده روزی چند
داشت شاهنشاه غازی از ... و کار وی ... بسیار شریف فرمود و از پس آن شاهزاده دیگر باره
سفر بسطام کرد و از آنجا بدار الخلافه آمد

گرفتاری میرزا ابوالقاسم قائم مقام بفرمان شاهنشاه غازی و خاتمهٔ کار او

اکنون بوقایع دار الخلافه باز گردیم بعد از جشن نوروزی چون روزی چند برفت و هوا را صورت گرما پدید شد
شاهنشاه غازی از طهران بباغ نگارستان تحویل داد و کارداران دولت در پیرامون نگارستان خیمها افراشته
کردند و میرزا ابوالقاسم قائم مقام در باغ لاله زار که با نگارستان مسافت بسیار نزدیک بود
این هنگام شاهنشاه غازی در صدد شد تا قائم مقام نیکخواه چه ... در ... حاضر بود تا استکشاف
خاص از بهر قائم مقام نمود و عقدهای سخت را سرانگشت تدبیر نواست گشود و حاصلی نبود و این خبر بود
آن گوهری که با منصب بسیار است و آن حقیقی که با دولت بسیار نگذاشت که دل پادشاه را با خود صافی دارد و گاه گاه
خاطر شهریار را که بیاد آورده ای او ... نبود آن وقت که در وزارت نایب السلطنه عباس میرزا و ...
... محمدشاه از روش او ... گاه ... و ... طلایان ... رای ... ونفاق ... و در
حل و عقد امور دولت ... و بعد ... خراسان بکشت خان ... شاهزاده ... گود
در ... محمدشاه ... حاضر شد شاهنشاه غازی قائم مقام را ... کرد ... بر رسید چون
... بر آن ... شما ... نباید ... سر
باید ... نایب السلطنه کار ... شرب ... کار ... اکنون ... شده
... بدان ... محمدشاه ... سخت آسوده شد ... قائم مقام ... بود که قائم مقام کمتر
کند میرزا ... المالک که آن وقت در حضرت نایب السلطنه مستوفی بود این ... کار ...
از ... ساخته ... نایب ... بر ... کرد ... پادشاه ... فیصل
قائم مقام از ... داشت و در خاطر ... که در ... سلطنت ... کرد و ... قائم مقام

بدست گرفت همچنان کار وزارت با قایم مقام بود و این هنگام بر سر حالتی که داشت بر مراد خاطر پادشاه
تحمل نمی‌رفت و اگر حکمی از پادشاه میرسید و آنرا با صلاح دولت راست نمیدانست با طبع خویش موافق نمی‌یافت
بی سؤال و جواب برخلاف آن حکم فرمان میکرد و این معنی بر غضب شاه افزوده میگشت و آن کین پرورده در خویش
میکرد وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی معادل بیست تومان زر مردی را از عمال عطا فرمود قایم مقام کس
فرستاد و آن زر را استرداد کرد و بیست تومان از شاهنشاه پیام داد که ما سر و دل در خدمت دولت ایران خواهیم نهاد
الا آنکه تو چاکر بر زرگری و ما از صد هزار تومان بر زیادت توانیم انبار خویشتن کرد اگر خواهی مهام امور مملکت
ایران را خود بگیر و هشتاد هزار تومان این زر تو را باشد و بیست هزار تومان کوچ و حشم و اگر بس مهام دار
شوم و تو با بیست هزار تومان قناعت فرمای پادشاه را که در خاطر خوی شیر شرزه نهفته بود مدارا کرد و در گفتار
آتش غضب افروخته گشت و ساخته هلاک و دمار قایم مقام آمد و از آنسوی قایم مقام کین و کید پادشاه را خود
میدانست اما چنان میپنداشت که تا در تمامت ملک ایران یک مستوفی است در طریق دفع او سر برد و با خود نیارد اندیشید
که تا آن هنگام مدت وزرای مختار را اجازه و تدبیرهای دیگر حتی حکام بزرگان ایران و سلاطین دول
خارجه رقم کند که چنانکه پادشاهی در معاهدات سلاطین تاجدار شرط ولایت عهد را برنسپرد کار راست نیاید هیچکس
آرزوی آن مقام نکند و وزارت بر میسر نکو نباشد پادشاه را تنها بسیار او را و فرزندان او را از وزارت جوید
خلع کند و غافل از آن بود که تدبیرها با تقدیرها راست نیاید الحمد شاهنشاه غازی چون بیست و پنجم ربیع الثانی
از محل خود ساقط نشده بودند و در چشم مردم با شوکت و مکنت تمام بودند اگر او میدانست که قایم مقام از کمال
خاطرش آگاه شود مبادا که بدی آجار و جلیل در کار ملک بدارد و آکنون مر ما میرزا نصرالله اردبیلی صدرالممالک
و محمد حسن خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی و حسینعلی دیگر از دولتیان حضرت در تدبیر او همداستان شدند
و حاجی میرزا آقاسی را که در طریقت پیشوای خویش میدانست میرزا آگاه ساخت قایم مقام شب یکشنبه بیست و چهارم
صفر هنگام نهار دیگر با میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی میعاد نهاد که میرزا محمد و میرزا احمد
کاشی برفته در دولت میرزا زین العابدین مستوفی کاشی که عم او بود او را اسلیت و تعزیت گوید او موقت از
حضرت پادشاه کس با حضار او رسید و او را طلب فرمود و از آنسوی شاهنشاه غازی قاسم خان قوللر آقاسی را
حاضر کرده فرمود که سالها بر دولت ما بوده و در عهد فرصت شود و امروز در تقدیم این خدمت اگر چه
خان بپرسش کرد و مسامحت نباید رواداشت قاسم خان اجابت فرمان را جبین ضراعت بر خاک نهاد و کار
الله ویردی بیگ مهردار و میرزا رحیم مستوفی حاضر را که موثق و معتمد بودند هر یک را آگهی فرمان اسپرد
و فرمود تا بعد از در آمدن قایم مقام بنگارستان در را حکم با قامت کشیدند و اگر فرمان پذیر نشود و سار راحت
کند مقبرت کلوله آتش ریاسی در آورید مع القصه قایم مقام باغ نگارستان در آمد و کشته شد در بالاخانه
دلگشا حضرت پادشاه از سرای در ولی بیرون شد و الله ویردی بیگ و میرزا رحیم حربهای خویش نهان داشته
او را در بالاخانه جای دادند و برابرش ایستاده شدند چون زمانی بر گذشت و شاه حاضر شد گفت من با
چه من میعاد نهاده ام که رسایله دوستی رقعه بر قاسم خان حاضر حسین برادر است میرزا تقی و میرزا موسی نیز

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و ساعت را منتظر بودند حضرت پادشاه معروض داشتند که وقت بیرون شدن رسید و مهد فرو دار آمده حاضر
حضرت خواهم شد گفت شاهنشاه فرمود ما را و دار یکه مرحمت فرمایند من و کمر بوسه کردند دیگر بار با یک
بیرون شدن فرمود اند وردی بیک گفت فرمان آن است که هم در اینجا باشند گفت تا این ساعت هم کلاه
خویش را بر سر نهاده ردای خود را در بر پوشش کرده تخت از سوی شاهنشاه آمد بیک فرمان خویش را
برد بیک حاجی قاسم خان سرتیپ فوج فرستاده فرمان داد که من قائم مقام را با خود داشتم هم اکنون فوجی از سرباز
سرتیپ با اطراف باغ لاله زار بر پا کرده بند و نگاهبان باشند و مردم اندرون و اندکدار بیرون از جانب تحاشی مردود شوند حاجی
قاسم خان گفت هرگز من با چنان تحول امکان ندارم الا آنکه شاهنشاه خاطر جوئی رقم کند دیگر باره آمد
بیک دستخط پادشاه را آورد لاجرم حاجی قاسم گروهی از سربازان را حکم داد تا میرزا محمد و میرزا
علی و دیگر فرزندان و طارمان قائم مقام را نگاهبان شدند و اطراف باغ لاله زار را فرو گرفتند و محمد حسین خان
فراهانی پسر عم قائم مقام را که از خراسان رسیده بود در چه سرباز انداختند بعضی از اموال و اثقال
و اسب و استر او را آقا علی خان میرآخور نایب السلطنه عباس میرزا ماخوذ و مضبوط ساخت از این روی که محمد
رضا خان بعد از وفات نایب السلطنه در مشهد مقدس کار بر حاجی خان آشفته کرده خواست او را از آن خویش معاول
سازد حاجی خان منشی خویش را از باره شهر زیر کشیده فرار کرد و اموالش بهره محمد رضا خان گشت بالجمله
بعد از چهار روز که قائم مقام در باغ لاله زار بود شاهنشاه غازی فرمود تا جنس قلم و قرطاس از دست او
بگیرند و اگر خواهد شرحی بنگارد نگاه کنند که چه بنگارد که سحری در علم دعا و سحر و رسائل و بیان دست که اگر
حاجتی و دعایی فرو خواند شوم و او باره نگیرد پس حسب فرمان خوانان ذرجم او از نگارش او و اگر جملهٔ ملایان
و کتب کرده و دیگر وجه و و سپوله که عوض جامه خواهد محبوس داشتند و بعد از شش روز در روز شنبه سلخ صفر شش
چهار کردند و جسدش را در جوار بقعه شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه با خاک سپردند پس آن اموال و اثقال
و زر و گوهر و کتابخانه او را که در ایوان دولت ماخوذ داشتند و فرزندانش را مامور نمودند که در اراضی
فراهان در قرای خویش نشیمن کنند و مشرب او هر که در آذربایجان بود هم مامور به اقامت فراهان گشت و هر یک را
سیورغال از مال دیوان مقرر شد تا از آن معاش برآمد کرد و برادرزاده قائم مقام میرزا آقی که در حوف در
آذربایجان وزارت فرزندان میرزا داشت هم از آنجا بیرون شده در دارالامان قم اقامت کرد

فرستادن جمعی از شاهزادگان را بعضی اردبیل و تفویض وزارت اعظم بحاجی میرزا آقاسی

بعد از هلاک قائم مقام چون آثار زمستان برد و ستور که با نعوت شده و هوای طهران معتدل گشته برحسب
دلخواه مردم در همه اوقات شاهنشاه و پادشاه از آنجا که بر اراضی سیاق سرکشید و در شریعت سلطنت
معهود که جمعی از شاهزادگان را که صبح بفرمان... امد شد و در آنجا که اجل روزگار آنجا بیرون شود لاجرم
نمود تا حاجی خان شکی و پرورخان چاروولی با جماعتی از سواران روز چهار شنبه چهارم ربیع الاول
شاهزادگان جعفر علی میرزای شجاع السلطنه و علی نقی میرزای رکن الدوله و محمد علی میرزای حسام السلطنه
و امام وردی میرزای کشیکچی باشی و شمعلی میرزای سیف الملوک و محمد حسین میرزای حشمت الدوله

و محمود میرزا و اسمعیل میرزا را اگرچه هر یک را با یکدیگر جادو مر روز از اردبیل داشتند و در قلعهٔ اردبیل نگاهبانان
سرابیان بگماشتند و در عشر اول جمادی الاولی صاحب اختیار میرزا محمد قلی میرزای ملک آرا را با پسرها احکام فرستادند
بدارالخلافه طهران فرستادند شاهزادگان شاهنشاه غازی چون سه شنبه پنجم ربیع الاول از نگارستان سپاه
را حکم کوچ داد و سراپرده راست کرده دو ماه در آن اراضی اقامت فرمود و این هنگام شاهزاده آنچه بود
میرزا و ابوالملوک کیومرث میرزا هر یک سراک شدند که ما را چون دیگر شاهزادگان محبوس و عقابی کردند
لاجرم از دیه دور شدند که محل اقامت ایشان بود تا دارالخلافه دو فرسنگ مسافت داشت بر سنه سحاب
قرار کردند اما بعد از قایم مقام وزارت لشکر همچنان حاجی میرزا آقاخان وزیر لشکر بود و هیچکس از روی آن محل
نمیکرد و در قوت بازوی خود همی دید چه این چند هزار لشکر را بیشتر نام و نشان و حسب نسب میدانست و کمتر
وقت بود که از اجری و مواجب یکی از لشکریان بهرش میرفت و از اجریدهٔ محاسبان و عمره نگارش لشکر
نویسان حاجت افتد سلاح و تعداد هر یک را از همه ملکه ستده و باسته را میدانست لاکن در وزارت
لشکری و صدارت اعظم بسا کس بیارسد بود و نشکیند. در میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب شتری باتفاق در معظمی
امور مملکت همی بود و میرزا نصرالله صدر الممالک اردبیلی که این وقت در قریهٔ امامزاده قاسم سکون داشت
هم بدین آرزو روزی برد لاکن شاهنشاه غازی روی دل با حاجی میرزا آقاسی داشت و در ایام او ملازم رکاب
بود و حل و عقد امور بدست او صورت می بست و پادشاه او را قطب فلک شریعت و طریقت میدانست
و با او بحسن عقیدت و صفای نیت میزیست و مصدر کشف و کرامت میشمرد از قضا بسیار وقت از روزگار
مستقبل خبری سلیقت که براستی می پیوست چنانکه از میرزا حسن مستوفی الممالک مسموع افتاد که در حیات فتحعلی شاه
خبر وفات نایب السلطنه عباس میرزا و جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه را تاریخ وقت خبر داد و مستوفی
الممالک در بیت کتابی نگاشت و چنان بود که او گفت الحمد لله یار در زبان سیر و سلوک صفای خاطری بدست
کرده بود با کوکبی که او را این مقام برگشاند تربیت میفرمود و بر زبان او دوستان و آنچه او را بکار بود جاری
میکرد بالجمله شاهنشاه غازی باطراف ممالک فرمان کرد که با قایم مقام رحمت نتوند کردیم و تدبیر امور
جمهور را بدست حاجی میرزا آقاسی بازنهادیم فرمان او را بپذیر فارسا شمید اما چون حاجی میرزا آقاسی روزگار
خویش را تعلم و تعلیم برده بود و از اسرار سلطنت و رموز ملکداری بیخبر بود میرزا شفیع آشتیانی صاحب
دیوان که مردی ادیب و اریب بود و از آواره نگاران و تهرسلان فروغی داشت با خود یار کرد و در
حل و عقد امور و رتق و فتق مملکت مشاورت او همی کار کرد و او را فرمود که میرزا حسن آشتیانی آرزوی
آن دارد که مستوفی الممالک باشد و چون او را با محمد خان امیر نظام از صحبت دور طریق موافقت و مرافقت
بوده جانب او را فرو نمیتوان گذاشت اکنون هم بدین امر رضا بده هم و شاغل این منصب مردی مجرب
میباید که در کارهای خطیر بصیر بود و در وی الحق و زیر با هر باشد امروز آنچه توانی میرزا شفیع عرض کرد که من با
میرزا حسن از عمر او کاسیم و او از من در کار بیشتر برده و سال عمر او آن دیده حشمت او را شوا در مراد
گذاشته ام در میان خویش و ندان کردار من نکوهیده کرد و عاقبت الامر سخن بر این نهادند که میرزا تقی قوام الدوله را

از کرمانشاهان طلب گشته و همه ساله امر مخصوص داردند لاجرم میرزا موسی خان گیلانی از حسب حکم پادشا
وزارت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان مأمور گشتند و بحکم استواری میرزا موسی خان میرزا و میرزا اسد الله او
همراه شد و چون برفت امیر نظام قوام الدوله با حضرت شاهزاده و اسموی چون حاجی میرزا آقاسی شنید
که کس او را در خطاب کسی یا صدر اعظم خواهد نمود خویش را در حضرت پادشاه در راز التفات می‌نمود آب
دهی بر زبان می‌داشت که چون حضرت پادشاه اسلام فرمان است و مراد در صدر محمد شاه بعد بکمال باشد روزی
حسد و رحمت امید نیست رخوش فهم و دامن بعوی خویش بر طلبهای خون آلوده استادم با محمد خان زنگنه
امیر نظام از آذربایجان برسند و بدانم امور را بدست کرد و نسبت باشد پادشاه را چنانکه قانون بود
است حاکم بهادر تا انجام دولت خارجه چون دانستند که حاجی میرزا آقاسی لقب صدارت و وزارت را که کرده بود
و در اشخاص اول ایران خطاب کرده بود این لقب را نپسندیده داشت امیر احسن آشتیانی میرزا کاظم که
پدرش در حضرت شاه شهید آقا محمد شاه محتمل الوثوق داشت و خود در دربار پادشاه آقای طهماسب میرزا استوفی
بود و از شاهزادگان و کارها شمار می‌شد و شاهنشاه غازی را امور و التفات اسحاق بود و از امام وقف امامه
و هر خویش را در پیش جسور پادشاه سیمای متوسل الملاکت بها و چون مشورت حاجی میرزا آقاسی آمد حاکم
او را محو کرد و آن مشورت را بدرد پادشاه برد و معروض داشت که این موضع حاکم جا جا امین الدوله است
اگر فردا امین الدوله طریق خدمت نمود در حضرت پور مواخذه شاهنشاه غازی ار بود که میرزا
حسن گشت در خراسان با امان زاده خان جهار اسواحت در را ای آن با این مال رو قطع نمود امر کرد و بما
میرزا محمود میرزا حسن را بر و حقیقت همه بار و امداری در حق این محل خاص ساخته شاهزاده محمود جانکه مرحوم
دشاد و بعد از مراجعت را با میرزا مسعود سرمری که مردی بزرگ و نیکو و زبان بود و از حسب حکم وزارت دول خارجه
یافت و سالار السلطنه را که در میان دختران فتحعلی شاه نام بود از مهر خویش نکاح بست میرزا ابوالحسن خان
شیرازی که اینک وزیر دول خارجه بود و از سیم خانم معاشر مسعود و رضیه شاهزاده عبدالعظیم پایمبید و بود
از قبل حاجی میرزا آقاسی مطلق خاطر شده شهر ورامین آمد و بعد از پنهان شدن سلطنت در میان مغربان بدرگاه جاکر
گشت این هنگام شاهنشاه غازی در عشر اول شوال میرزا رحیم مشهد مقدس خاصه را روانه اصفهان فرمود و امین
الدوله را پیام کرد که موقف بودن اصفهان موروث اجلال حکمرانان آن اراضی است سخت آنکه نیکو قبول
هر طریق حضرت کند چون دیگر جاگران در تقدیم خدمت ماشر و اگر نه با ولاد الامان پسر مسعود شیرازی
آسوده خاطر شدی راه طهران سپس دار امین الدوله شرح این کلام میرزا رحیم را باطل و مسموع است آنگاه
شرح نوزر عمارات انگلیس نگاشت و او در اشاعت براکنت مستر میکنیل از کارداران دولت خود ار
سد ما او از جمعیت سفر حسابات حالیات داد مدیس امین الدوله از طریق کوهستان بختیاری با اصفهان عراق
در رفت و در آستان ملک پاسبان کربلا و نجف مجاور گشت تا رخت بجهان دیگر برد چنانکه در جای خود
مرقوم شود اما از آن سوی چون میرزا موسی روانه کرمانشاهان شد و قوام الدوله راه طهران پیش داشت کار
آن مملکت را منظم کرده بعد از چند ماه که فصل خریف برسید شاهزاده بهرام میرزا سفر خراسان را تصمیم

داود سالار سپاه کرد و با چهار هزار سواره و پیاده و شش عراده توپ تا حاجی آباد درآمد و در آنجا با میرزا محمود خان
که از قتل کارداران دولت مأمور بود عرض سپاه داد و با سپاه خلیلان کوچ داده و میرزا موسی باتفاق فرهاد میرزا
در خلیلان با لشکرگاه پیوست و از آنجا بهرام میرزا میرزا محمود را روانه دار الخلافه نمود و میرزا از ترک فرزند و لوای
لرستان برکشید و خود با فرهاد میرزا و میرزا موسی راه خوزستان برگرفت و در اول اراضی خوزستان تفنگچیان
بختیاری از قبل محمد تقی خان کمر بستی بختیاری که سالها عصیان ورزیده بود و کاروانیان و مختاران را از
در قاسم آباد تا خاک کاشان عرضه نهب و غارت میداشت نزدیک شاهزاده آمده معروض داشت که
محمد تقی خان از حاضر شدن در حضرت هراسناک است اگر او را از طلب و داشتن درگاه معفو داری در تقدیم
خدمت تقاعد نورزد و همه ساله پیشکش لایق انفاد دارد و بهرام میرزا در پاسخ فرمود که یکسال است شاهنشاه
غازی صاحب تاج و لوای گشته و محمد تقی خان از سلطنت او یاد نکرده اکنون باید بی بهانه نزدیک حاضر شود
اگر بقوت غازی آید و از حاضر کسیم و میرزا ابن علی آبادی را باتفاق شفیع خان نزد محمد تقی خان گسیل
ساخت تا ابلاغ حکم کنند و خود سپاه در زول کوچ داد جعفر قلیخان پسر اسد خان بختیاری و دیگر بزرگان
آن قبایل با سواره و پیاده فراوان در شوشتر و قول نزدیک شاهزاده انجمن شدند و پس از ده روز
روانه شوشتر گشت در شهر شوشتر شفیع خان و میرزا ابن از نزد محمد تقی خان مراجعت کرده معروض داشتند
که محمد تقی خان را خیال وحشت و دهشتی مرکوز خاطر است که هرگز بدین لشکرگاه نتواند درآمد و شاهزاده
گشت که بعد از نوروز لشکر بسار و قلع و قمع او شتابد چنانکه در جای خود مذکور میشود و دیگر در این سال
چون شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله را از حکومت کاشان رخصت فرمان معزول داشتند تا
لایق تر از آن بکار رود قایم مقام وارد دار الخلافه گشت و در آمده است که شاهنشاه غازی در ایام
جوانی داشت حسنقلی خان خواهرزاده میرزا ابراهیم خلیل خان والی قراباغ را که مردی با نسب بود محمد آباد
بحکومت کاشان مأمور فرمود و هم در این سال روز پانزدهم محرم میرزا ابو مستوفی کاشانی
وداع جهان گفت و در بیستم ربیع الاول میرزا اسدالله خان پسر در گذشت و هم در این سال میرزا
هدایت پسر میرزا اسدالله خان وزیر لشکر رخت بجهان جاوید برد و هم در این سال محمد حسین خان ایشیک
آقاسی باشی زنگنه و حاجی سهراب یار خان توپچی باشی و محمد رضا خان پسر سهراب خان گرجی و آقا فرج ایچ آقاسی
و میرزا نصر لشکر نویس و میرزا احمد لشکر نویس و اسمعیل خان پسر قزاق خان کاشی بسرای جاوید
تحویل دادند و در ممالک ایران نزدیک پنجاه هزار کس عرضه هلاک گشت و در بیستم که رحمت
گرفته بود حسب فرمان ظل السلطان در قریه امامزاده قاسم که از قرای طهران است سکون داشت بعد از
مراجعت شاهنشاه غازی مدار الخلافه ظل السلطان بیرون حاضر حضرت شد و از کارداران دولت خواستار
آمد که شهر قم و کاشان را بسیورغال او تفویض دارند و خود در دار الامان قم نشیمن کند چون در آمده است
داشت یکدو تن از سرکردگان چند گرفته است و مرد حاضر کرده که ظل
السلطان را از امامزاده قاسم فرار دهند و را میرزا آقا خان وزیر لشکر حصول

این عمل

این دعاوی معمول او و عقده محال آمد چه پادشاه سزاوار این دار آگاه صاحب تاج و سریر کاردار این
دولت توقف ظل السلطان را در تهران روا نمی‌داشت لاکن این دارا را نوشته بود و اسباب او در اسفار سفر کرده بود
روز پنجشنبه و چهارم رجب که ماه اول آن ... ماه مطابق بود داشت از طهران بیرون شد و از قصار و جلوس
رسم سلطنت در طهران هم اول آن روز ماه بود بالجمله چون ظل السلطان از شهر بدر شد و محمّد علی مستا
کرد و حسب فرمان چند سوار برفت و او را با خود داشته سفر آذربایجان فرمودند و در شهر مراغه جای
داده و هم بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از راه محمّد خان زنگنه امیر نظام آذربایجان برسید و درگاه
درگاه و خواص سپاه خاصه تا ... نظام با ... او شاد شد و او را ... تمام در آذربایجان چون حاجی
میرزا آقاسی ... زمان داشت که وزارت اعظم جای امیر نظام ... درگاه ... درکار ... در
کرد او ... شد آقا حاجی میرزا آقاسی روزی با میرزا شفیع صاحب دیوان فرمود که من امیر نظام را از تهران گو ...
در پادشاه و ... درگاه ... که خشمت ... نظر با محو شود و اکنون که او در ... آذربایجان
مراجعت دادم ... طمع ... و ... نخواهد نشست و دل من خواست اگر چنان کردم ...
مردمان ... هیچ کاری ... نمی‌شد ... پس ... حسب فرمان پادشاه غازی
امیر نظام روانه آذربایجان شد ... چون خبر گرفتاری قائم مقام ... مملکت خراسان ... و
الله یار خان آصف الدوله شد ... از راه طهران ... می‌پذیرفت
که این ... صدارت اعظم ... بهره او خواهد بود ... طهران ... شد ... کرد
و پس از روزی چند فرمان شد ... طرف خراسان ... مملکت خراسان را ... ارشاد ... برادر ...
شاهنشاه ... امرا خراسان احضار شد ... آذربایجان گشت و ... کار وزارت
اعظم بر حاجی میرزا آقاسی راست ... و هم در این سال ... مکتوب ... دولت انگلیس
حضرت شاهنشاه آمد ... اتفاق ... گشت و ... الطاف خسروانی
شد و هم در ... امرا و ... شاهنشاه غازی ... فرمان ... و ... حدود ...
و محال ... گشت و ... خان ... دار الخلافه و ... دیگر ... و ...
... میرزا ... منوچهر میرزا ... گلپایگان ... آقا خان محلاتی
امام ... کرمان ... آمد ... ... خواهد شد

وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو و سفر کردن محمّد شاه غازی ... گرگان ... اعظم ... و کلات

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو شب سه شنبه ... هم ... چهار ساعت و ربع
ساعت ... آفتاب ... برج حمل ... شاهنشاه غازی
... عدل ... مردمان را چندان ... عطا ... تعداد
... عهد ... خاطر ... ممالک محروسه ... لشکر ... گرد
دار الخلافه ... شوند ... میرزا ... حکم ... شد ... میرزا

برادر

برادر اعیانی شاهزاده از خراسان برسید و مشهد و قریه بگذاری یافته روانهٔ آذربایجان گشت آنگاه شاهنشاه غازی
روز بیست و دوم شهر صفر از دار الخلافه خیمه بیرون زد و در باغ نگارستان تصمیم سلطنت و لشکر آرایی
کرد شدند گروهی از آنجا سوار و خود فریدون میرزا نایب الایاله آذربایجان را با حسن خان ساری اصلان قاجار قزوینی
و جمع فوج سرباز و توپخانه روز [illegible] ربیع الاول برشقلای سپاه دار الحرب سمنان مامور
معروف بسطام و کالپوش فرمود و خود روز یکشنبه ششم ربیع الاول با سپاه بزرگ و توپخانه گران
از نگارستان کوچ داده چمن فیروزکوه را لشکرگاه کرد و چهل روز در آنجا اقامت فرمود و همه روزه سپاهی از
پی سپاهی برسید و میرزا آقاخان وزیر لشکر در عرض سپاه و فراهم آوردن مردم جنگی و مدد لشکر کردن [illegible]
آذوقه لشکر خدمتی بزرگ تقدیم کرد چنانکه دوست و دشمن او را تحسین فرستادند و منوچهر خان معتمد الدوله از
از فارس کرده هم در آنجا حاضر حضرت شد و پیشکشی لایق پیش کشیده مورد عنایت مهابت گشت چون
بسیج سفر خراسان و هرات ساخته شد فرستاده [illegible] آصف الدوله حکمران خراسان از راه برسید و عریضه
که او نگاشته بود برسانید بدین شرح که اینک در تمامی اراضی خراسان غلای و وبا پا گرفته است و در شهر
مشهد مقدس بروزی دویست تن افزون بدین مرض از جهان بیرون شود و مردم خراسان در شعاب جبال
گریخته اند و هیچکس با اندیشهٔ هیچکس نیست صواب آنست که شهریار غازی تسخیر هرات را دیگر وقت اندازد
پادشاه [illegible] نگردانید و نظم ترکمانان تکه و یموت و گوکلان را از تسخیر هرات مقدم داشت و از
فیروزکوه شد میر ترکمانان بکمر بست و هیئت سخط پادشاه و نظم لشکر چنان بود که در چهل روز اوتراق فیروز
کوه از چهل و چهار تن سواره و پیاده لشکر و بیست هزار تن از بزرگان درگاه و خادمان ایشان یکباره
از مربع [illegible] بالجمله از فیروزکوه سران و سرخیلان قبایل یموت و گوکلان را شمرده
کرده محمد صالح خان کرد [illegible] سپرده و او را [illegible] ترکمانان سفر کن و ایشان را گوشمال که از سلاطین
ایران [illegible] قلادهٔ فرمان برداری برگردن داشته اند چه افتاده که یکسال از فرمان بیرون شده از طریق اطاعت
و ضراعت یکسو شده اید و سر طغیان و عصیان برآوردید هم اکنون [illegible] باید کرد یا ساختهٔ [illegible]
باید بود روز [illegible] جمادی الاولی از فیروزکوه رایات نصرت افراخته شد و شیران ابطال [illegible] بکور سفید
بیارمیدند و از آنجا کوچ بکوچ تا منزل شاهکوه عنان بکشید در آنجا بعضی از بزرگان قبایل یموت و گوکلان حاضر
درگاه شدند [illegible] بر خاک [illegible] اما [illegible] از طریق اطاعت یکسو شدند و چنان
می نمودند که کشیدن توپ و بردن لشکر و تحویل آذوقه از قلل جبال و تنگهای سخت که [illegible]
محال است [illegible] لشکر سلطانی را [illegible] انتقال [illegible] در آنجا [illegible] محمد صالح خان [illegible]
احکام پادشاه [illegible] شاهنشاه غازی فرمان کرد که فریدون میرزا که در کالپوش
سکون داشت [illegible] چهار سوار [illegible] اختیار کرده تا قاری قلعه که ترکمانان را معقلی محکم است عنان بکشد
و در آنجا کوشش [illegible] فرمان [illegible] حکم [illegible] صادر شد و شاهنشاه غازی از شاهکوه کوچ داده از
[illegible] ربیع [illegible] سحر [illegible] بسطام [illegible] روز [illegible] ربیع الاول [illegible] کالپوش لشکرگاه

کرد

کشت. آنگاه فریدون میرزا که در جلو اردوی موکب پادشاهی محمدخان امیر تومان ایروانی و سهراب خان و حسن خان
ساری اصلان را بر دو هزار و پانصد سوار و شش عراده توپ راه قاری قلعه برگرفت و آن وقت حیان اقبال
کوچی از ترکمانان که با اراضی سیصد سوار بهیت و غارت پاشیده بودند هنگام مراجعت چشم فوج بر ایشان سرآ
ایشان بیرون شده جنگ درپیوستند و گروهی را از آن جماعت طعمهٔ شمشیر و برخی را دستگیر نمودند چند تن از
ترکمانان که جان بسلامت بردند به قاری قلعه فاش کرده ورود پادشاه را بگالیوش و سفر فریدون میرزا را
به قاری قلعه بازگفتند ترکمانان قاری قلعه کشوف داشتند و ایشان ساختهٔ مقاتلت و مبارزت شدند و ده هزار تن
سوار جنگی انجمن کرده دار امنوی چون فریدون میرزا با جمعی به قاری قلعه رسیدند در میدانگاه تنگ شده هر دو لشکر
در هم افتادند و صبح و شام در کمند کمرها و دامن جنگ کام توپچیان دهان توپها را گشادند و سرباران گلوله
باران گلوله شکست ساختند لشکر ترکمانان از میدان جنگ بیکسوی شدند از آتش توپخانه که مینویسد جدا کرد
از دور و نزدیک بر کنار زمین گروه گروه حمله در افکندند و چون در آسمان رزم ساختن جرجان به فنش کار بیهده
شد و با هزیمت با حرکت داده روی بفرار نهادند و جماعت خوق و خوار رم آن پیشی از آن لشکریان صاحبقی
[ساعتی] بشتافتند
جدا ارقامی ساختند واز آن جماعت سعیدی مقتول ساختند و دوست و نجاهی تن اسیر شدند و جدا که
[نفایس]
اموال و آذوقه و جلو در قاری قلعه بر زبر هم نهاده بودند بدست لشکریان افتاد پس فریدون میرزا در
قاری قلعه اتراق کرده صورت حال را معروض درگاه پادشاه داشت و گرفتاران را با سرهای کشتگان
گسیل حضرت نمود و معروض داشت که قاری قلعه معقلی سخت است اگر فرمان رود کاهی مانیم برگمانیم
که در حدود جشنار زهر لشکر سعادتی باشد شاهنشاه قاری فرمود که توجیه لشکر را همه سال در این قلعه که نشیب
و بازار ایشان داشتن سودی نباشد چه ترکمانان در بن دشت بیابان و بر هر جا که خواهند تحویل کنند قاری قلعه را
با خاک پست کن که از بهر ایشان معقلی نباشد و آذوقه و جلو و حبوباتی که در آن قلعه بیاشته اند پاره روزی
اجری لشکریان کن و برچه بماند تا آب رود فرو ریز و خود در کنار آب گرگان سفر کن که با سرمد آنجا خواهیم رسید
لاجرم فریدون میرزا حسب فرمان قلعه را ویران کرد و حبوبات را خورد یا بیابان ساخت و خود آهنگ گرگان کرد
و از سوی شاهنشاه قاری روز پنجم ربیع الثانی از کالپوش کوچ داده در منزل دشت شاه برول
فرمود و از آنجا کوچ داده در اراضی قراول نزدیک ... حل جای کرد و چون حمل و اداره توپخانه و اثقال
[حمل]
ایران صعب المسالک بر حمت بود چند روزانه رفت بعد از گذشتن توپخانه از مای قراول برنشستند
از فراشی و کنار آب گرگان طی مسافت فرمود و نکهت فاروس خان شیخلو کوکلان لشکر گرد بر گرگان
قابل داد ان برسان برده آذوقه و جلو دستانهای اسبهای سوار سگو حمل داده به لشکرگاه بیاورد
آنجا حکم شد یا عباس خان قاجار سکار سکی آسیرا با دیار بصدی از ترکان آن قابل را اتراسم کرده کلان گرفته همراه
امیر سعدالله خان قندهاری روانهٔ دار السلطنه داشت چون کا کوکلان پیر واجه شد راست منصور پادشاهی طرف
مراتع تموست و در آنجا شهر ارست و نجاست ای شیروان لشکر مخیش آمد و قابل تومیت دهقانی حمل اول
اثقال خود حمل داده نجابت ... و همگی طریق فرامش داشتند و اصفهان فریدون میرزا که از قاری قلعه کوچ

بادستادی سپرد در عرض راه با اتباع او دوچار شد و بی درنگ بجنگ آمد و بسیار کس از آن جماعت بکشت
و برخی اسیر گرفت دیگر مردم مال و بنه گذاشتند و راه فرار برداشتند است تستر و کاه و کوه سعد آن جماعت تمامت
احمال و اثقال بهره لشکریان گشت و فریدون میرزا بعد از این فتح حاضر درگاه شد و شاهنشاه غازی عزم حرکت را
تصمیم داده بجانب دارالخلافه کوچ داد و در دولت آباد داستان معروض درگاه افتاد که مردم ساری را از
فضلعلی خان حاکم مازندران درشتی در خاطر نشسته چندانکه اردو بسوی ساری متقاعد شد مساورت طراز داده اند
و فضلعلی خان در سرای امارت خویش که از یکجانب با دیوار باره شهر اتصال دارد جای کرده و از جماعت
کرد و ترک که شاه شهید آقا محمد شاه از عراق بدان اراضی نشیمن فرموده و در کرد خود انجمن ساخته و شیادله در دو هزار
تن افزون بوده و بودند بر آن جماعت مردم ساری همگروه شده کار بمنازعت همی کشید شاهنشاه غازی بعد از
اصغای این قصه قرچ خان غازی کاشانی چپیدست حاضر را که با حصافت عقل و اصابت رای بود مامور
داشت که بدان مملکت سفر کرد حقیقت حال باز داند و معروض سازد وقتی قرچ خان برسید که میان فضلعلی خان
و مردم ساری هفت تن برحم گلوله تفنگ از جان پرداخته بود لاجرم در است که دیگر مردم ساری با فضلعلی خان
از در اطاعت شوند است و در سرای مکتب از مردم رعیت فرود شد و شما که مردم کرد و ترک را بر یکجای
طلب کرد و گفت از این پس با فضلعلی خان آمیزش و چون مردم ساری از آمیزش بر یکت کارداران دولت
پسند و نباشد صواب آن است که شما از کرد و دیگر [illegible] شوید و نزاع خویش رویه با فضلعلی خان یکشنبه [illegible]
ریختن نشوند جماعت ترک و کرد این سخن را بصواب دانستند و سکاهای خویش شتابان کوشیدند با داد چون
فضلعلی خان خراب [illegible] داشت و هیچ باز روبار نداشت ناچار پذیره فرمان گشت و قرچ خان جهانداری ملازم
خدمت او دشته روانه دارالخلافه داشت و صورت حال را در عریضه نگاشت کارداران دولت مقرر کردند
که برحسب فرمان پادشاهی در آن مملکت آمر و ناهی باشد و کار لشکری و رعیت را انتظام دهد تا حکمران
از مردان معلوم و مامور گردد و هم در این سال چون عید نوروز سپری شد چنانکه از این پیش مرقوم گشت
بهرام میرزا از شهر شوشتر بعزم میر محمدتقی خان بختیاری خیمه بیرون زد و محمدتقی خان قلعه تل را که نشیمن داشت
از مرد و مال تهی ساخته در سیغاق [illegible] که بمثل استوار است جای کرد و ایل و الوس خود را از مراتع
مراتع خود کوچ داده در اطراف خویش نشیمن فرمود و چون بهرام میرزا [illegible] طی مسافت کرد و خبر [illegible]
تو سجار و لشکر متواتر گشت قبایل بختیاری کرد [illegible] محمدتقی خان بوده [illegible] شدند و گفتند ما را با لشکر
پادشاه قدرت مقاتلت نباشد و در میان ایشان سخن [illegible] محمدتقی خان بدانست که اگر کار [illegible]
[illegible] باشد که مردم [illegible] لشکرگاه فرستند لاجرم علی نقی خان برادر خود را
نزدیک بهرام میرزا رسول فرستاد و خواستار شد که اگر شاهزاده با [illegible] لشکر گران [illegible]
بیکسوی شود و محمدتقی خان را [illegible] با شد که [illegible] ملازم رکاب گردد بهرام
بصواب دید میرزا موسی نایب [illegible] صاحب [illegible] و میرزا موسی را از لشکرگاه
نزدیک محمدتقی خان فرستاد [illegible] سوار [illegible] بسوی محمدتقی خان [illegible]

سفر بهرام میرزا بخوزستان
و [illegible] بختیاری

میرزا موسی با جماعتی سواره طی مسافت کرده در بروجرد بشاهزاده آمد و بهرام میرزا از او التماس خاطر فرمود و آنگاه حسب
آرزوی محمدتقی خان میرزا موسی آنجا رسید و از درون خود مراجعت فرمود و خویشتن قصبات آقای حسب توسکانه
در انیس صاحب را برداشته با سی تن سوار روانهٔ سعادتآباد موکب شد و محمدتقی خان را با شمشیر و جامهٔ تشریف
گرم عذار سه و مسافت کوه مونگ رسیده آن محلی است که از جانب طرف عسو مسند و دارد و از
آنسوی که صعود و نزول کرده بسر بیارد در راه برای بردوان شوان رسید و بر فراز آن کوه آبی خوشگوار و ساحتی
هوا است الحال شاهزاده را بر فراز آن جبل صعود داده شرط سربازان سپاهی بر دور بیابان و فرمودند خود احضار
کرده با هر یک عطا کاینه و نوازش و نوازش شاهزاده شدند و خاطر آسوده کرده روز دیگر بهرام میرزا محمد
تقی خان را برداشته بقلعهٔ تل آمده و دولت قلی هزاده در آنجا ساعت فرموده کرمانشاهان حمل دادند
و از آنجا محمدتقی خان را برداشته بلشکرگاه آورده روز دیگر بطرف شوشتر کوچ داده شد و روز محمدتقی خان را
در شوشتر داشته و با او معاهده نهاد که صحیح او در فرزند علی نقی خان و شفیع خان شرط کرده کان کرمانشاهان
تسلیم کنند و علینقی خان پسر ملازم رکاب باشد و هزار تن سرباز افشار خود بصوابدید در انیس صاحب نظام
کرده هم خویش بدرگاه پادشاه عرض دهد و مال دیوانی را همه ساله برساند با الجمله علینقی خان ما کرده کا
مقرر کرده بود رسید و محمدتقی خان رخصت یافته بشهر خویش مراجعت نمود آنگاه چون ... لام
معدار و عات پادشاه منصور چنگ شاه در حوالی شوشتر بر کس ری رفته بود بهرام میرزا التفر بود با میرزا احمدخان
غلام پیشخدمت و حاجی علی خان سرتیپ ... آنجا ... فراشان را کمتری سرا کرده و حاکم آن کرده
که شیخ مذکور نام داشت معزول نموده شیخ ... را بجای او منصوب فرمود و تشریف حکومت داد و در
بعد او بر فرمان شاهزاده را بد رفتار کرد شیخ ... را طلب فرستاد آنگاه شاهزاده اسمعیل خان قوی
قاجار را بحکومت شوشتر گذاشته خود بنا بر مراجعت کرده و نکمار و در زول توقف نموده کار آن بلده را نظام
فرمود و از آنجا بخرم آباد ... سفر کرده با میرزا و میرزا موسی از آنجا حسب فرمان پادشاه روانهٔ دارالخلافهٔ طهران
شدند و شاهزاده بهرام میرزا روانهٔ کرمانشاهان شد و در آنجا حسب فرمان شاهنشاه غازی
چهار لشکر کرده فوج گوران را که سپردهٔ محمد ولی خان پسر سلطان خان بود مامور لشکر بان برداری رئیس صاحب
انگریزی نمود و فوج کرمانشاهانی ابو ... خان پسر حسن خان کلانتر سپرده و آنچه را زردار ... در کنگان
لشکرگاه شاهنشاه بپیوست و خود از راه نهاوند و بروجرد طی مسافت کرده در حسن فسیح آباد و کته ... واصی
چهار محال بختیاری ... و همه جا سفر کرده کار مردم بختیاری و سپاه و حوالی ایشان را استحکام کرده روز بیست
و هشتم شهر شعبان مراجعت بکرمانشاهان نمود و از آنسوی چون شاهنشاه غازی از سفر گرگان وارد دارالخلافه گشت
خان معروض افتاد که اختلالی در امر کرمانشاهان پدید شده و جمعی از بزرگان آن اراضی از بهرام میرزا رنجیده
خاطر و ... اند و ... اسکار ... ناچار حسب فرمان شاهزاده از حکومت آن مملکت
معزول شد و روز چهارم شهر شوال از کرمانشاهان بیرون شده از راه عراق عجم روانهٔ دارالخلافهٔ طهران
گشت و معتمدالدوله منوچهر خان ایچ آقاسی باشی در شهر رمضان مامور بنظم سرحد عراق عرب و عجم و حکومت

خوزستان و لرستان و بختیاری و کرمانشاهان گشت بعد از ورود بکرمانشاهان قبایل کلهر و گوران آهنگ طریق
عصیان سپر شد حیاتقلی و محمد ویس خان و مصطفی قلیخان و جمعی دیگر از اعیان در اعلان کلمهٔ عصیان همدست و همداستان
آمدند معتمدالدوله در اندک روزگاری بر آن جماعت چیره شد و ایشان را از در اطاعت باز داشت و شاهنشاه
غازی برای تعمیر و تذهیب بقعهٔ شریفهٔ کاظمین علیهما السلام از خزانهٔ خاص زری بدو فرستاد و معتمدالدوله
حاجی میرزا حسن رشتی طبیب را برای انجام این امر بدان ارض اقدس تحمیل فرمود تا این خدمت را تقدیم کرد و هم
در این سال روز بیست و پنجم ربیع الاول شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آرای با مدران مامور بتوقف همدان
گشت اگرچه اقامت او در طهران موروث و خاتمی بود لکن مدت آنی نیز شیوحت و سالخوردگی حشمتی باو تا او را
نیکو میداشت لاجرم حسب فرمان میرزا موسی خان برادر میرزا نبی خان امیر دیوان او را برداشته روانهٔ همدان
گشت و در آن بلده سکون فرمود و هم در این سال برادر کهتر شاهنشاه غازی اردشیر میرزا که در علوم
عربیه و فنون ادبیه و آداب رزم و بزم و هنری بکمال داشت مامور بحکومت مازندران گشت و میرزا
اسدالله خان نوائی بوزارت او نامزد شد و شاهزاده فریدون میرزا که حکومت فارس داشت مامور
بحکمرانی کرمان آمد آقاخان محلاتی حاکم کرمان چون این بدانست از شهر کرمان بار اهی بم سفر کرد و قلعهٔ بم را تسخیر
کرده بنشست و در این خودسری فراخته کرد چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد و هم در این سال چون عمل
از سفر کردن شاهنشاه غازی بجانب گرگان جماعتی از مردم کاشان از عباسقلی خان جوانشیر که حکومت آن
بلده داشت رنجیده خاطر شدند و بحضرت پادشاه شتافتند زبان بشکایت باز نمودند و بعرض کارداران
دولت رسانیدند که اگرچه عباسقلی خان نکوکردار و گفتار نستوده صفات و کار راست لکن عمال او در شهر و ده
از منال و دیوانی بر زیادت طلب کنند و او بشریعت عدل و خود روا نمیدارد که اینان را در معرض مؤاخذت
حاضر سازد لاجرم شاهنشاه غازی این بنده نگارنده را فرمان کرد تا سفر کاشان کرده ماخوذ عمال او را
از مردم شهر و ده در رسم و جریده کنم و مدرکات حساب را در معرض سازم بعد از آنکه من بنده نگارش رقم
فرمان پادشاه را بکشیدم عمال او که از اعمال خویش در بیم بودند زلال صفا و صدق را در میان عباسقلی خان و این
بنده بشکایت و سعایت مکدر ساختند این بود تا شاهنشاه غازی بدارالخلافه مراجعت فرمود و این
هنگام شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله بر حسب فرمان حاکم کاشان گشت بعد از ورود او جمع و خرج
مال دیوانی این بنده جریده کرده بطهران آوردم و معروض درگاه داشتم و هم در این سال سیف الله میرزا
حاکم سمنان گشت و فتح الله میرزای شعاع السلطنه حکومت همدان یافت و محمدخان ایروانی امیر تومان
حاکم عراق گشت و هم در این سال سیف الملوک میرزا پسر اکبر ظل السلطان با بعضی از مردم در اصفهان زبان
بشکوهش کارداران دولت باز میداشت و بکار خویش و شرمی الکیت چون صورت حالش مکشوف
گشت بر حسب فرمان او را کوچ داده در قزوین نشیمن فرمودند و نگاهبانی چند بر او بگماشتند و هم در
این سال میرزا جعفرخان مشیرالملک که مشار سفارت بکرت دوم مامور بتوقف اسلامبول گشت و او راه برگرفت و
در ارزن الروم آمد بیع و شرای بازرگانان ایران را انتظام کرد و از آنجا بیرون شده در اسلامبول

رحلت نموده است و سلطان محمود که این هنگام سلطنت روم داشت او را تجلیل شایسته نهاد و کسی را حاکم آن حدود با تمکین از ناسپاسان و دزدان [illegible] نبوده فرمان کرد که در آن اراضی با ایران شاهنشاه بعهد مکاتیب بزرگ نهند و با بزرگان ایران راه طریق اقتصاد [illegible] مشهد بالجمله میرزا جعفر خان را در اسلامبول [illegible] شد که از آنسوی سفیر نامزد [illegible] و دیگر مردم بسیار وقت [illegible] و [illegible] خود را در [illegible] دولت [illegible] اسلامبول از قبل دولت ایران عهدنامه مسالمت و معاهده تجارت بست چنانکه در جای خود رقم کرده می‌شود

وقایع حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سفر هرات در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری مطابق توشقان ئیل ترکی چون ده ساعت و چهار دقیقه از شب چهارشنبه چهارم ذالحجه سپری شد آفتاب از حوت تحویل جای کرد شاهنشاه غازی محمد شاه جشن نوروزی بپای برد و چون بعد از تحویل شمس برج حمل ماه محرم در رسید سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار قمری در آمد و هم در سال شمسی [illegible] باشد که سال قمری مشخص شود لاجرم وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار مرقوم میگردد بالجمله بعد از [illegible] بساط عید شاهنشاه غازی در فتح هرات و [illegible] کامران میرزا [illegible] و فرمان کرد تا لشکر بار بر نهادند [illegible] گروه گروه کوچ داده در دار السلطنه [illegible] شد از آن سوی کامران میرزا لشکری ساخته آهنگ تسخیر [illegible] داشت و [illegible] پاسبانی شاهنشاه غازی شد صورت حال با کارداران دولت نگاشت و [illegible] محمد خان سردار کابل و کهندل خان سردار قندهار و شمس الدین خان سردار [illegible] محال هرات هر یک جداگانه رسولی [illegible] حضرت [illegible] شدند که خسرو ایران در تسخیر هرات و [illegible] کامران میرزا [illegible] شاهنشاه غازی [illegible] شاه را [illegible] و [illegible] مکتوب [illegible] حرکت را مشهور کرد و هم از جانب ایشان شیر علی خان [illegible] کرد و شمشیری که قبضه آن با الماس مرصع بود [illegible] و هم درین وقت کمال افندی از قبل سلطان محمود خان پادشاه دولت عثمانی [illegible] حضرت سلطانی شد و [illegible] خوش برساند و شرح آنچه در میان دولتین ایران و روم حادث شد در جای خویش شرح میرود بالجمله شاهنشاه روز چهاردهم شهر صفر از شهر طهران [illegible] نگارستان تحویل داد حاجی میرزا آقاسی که [illegible] کار سردار کل [illegible] بود با تمامت شاهزادگان و بزرگان ایران بسیج سفر کرده در [illegible] نگارستان سراپرده راست کرد و میرزا آقا خان وزیر لشکر که زمام سواره و نظام پیاده در دست او بود در نظم سپاه [illegible] آذربایجان و جمع آوری لشکر عراقی [illegible] و اجرای علوفه و آذوقه [illegible] که [illegible] فرستاد از آن سوی کامران میرزا والی هرات چون تصمیم عزم پادشاه را در تسخیر آن اراضی [illegible] شد و رسولی [illegible] حضرت [illegible] و این هنگام رسولی دیگر فتح محمد خان نام [illegible] کشمیر و پارچه [illegible] پیشکش [illegible] عریضه [illegible] که اگر شاهنشاه ایران این عهد [illegible] کشور [illegible] دیگر حاکمان حضرت [illegible] عصیان [illegible]

محمود

معروض همی داشت وجود دو پادشاه روا نیست شاهزاده را نام و لقب پادشاهی و زینت تحشم و هر گاه از طریق طاعت بگردد
از برای سکه و خطبه و سریر پادشاه و جمع سپاه درین اراضی واجب باشد چون کارداران ایران کلمات را
مجرب داشتند کلمات او را وقعی نگذاشتند و فرستاده او را با ذیل مرام بازفرستادند و پیام دادند که سپاه را
در سپردن این راه گریز نیست اگر سخن کامران میرزا از در صدق و راستی است چون راه سپرده شود حاضر درگاه
پادشاه آید آنگاه در حسب فرمان در آن مملکت آسوده خاطر حکمران گردد و از پس او شاهنشاه غازی فرمان داد میرزا
و محمد باقر خان بیگلربیگی و محمد کریم خان را با فوجی که سپرده او بود و حاجی قاسم خان سرتیپ تبریزی فوج
خاصه مامور بتوقف دار الخلافه فرمود و شاهزاده حمزه میرزا را باتفاق حسن خان سالار و اصلان خان بهراتیان
و سربازان فرمان کرد که همه جا در پیش روی لشکر برود و در بیتالتو لشکرگاه پیوسته شود و از پس او امیر توپخانه
حیدر قلی خان مامور شد تا با شصت عراده توپ از طریق محال خار کیرد و در مقلای سپاه کوچ دهد و کار
ساخته و توپخانه و قورخانه کوس رحیل کوفت و روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی از نگارستان کوچ داده
در قریه اشرف آباد فرود شد و از آنجا شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را با شش هزار لشکر کار آزموده
روانه خمیس کرد و انجام داشت تا اشرار بختیاری را کیفر کند و اراضی کوه کیلویه را منظم دارد و امیر اصلان خان قرا
گوزلو را ملازم خدمت او ساخت و شاهزاده بهرام میرزا را بحکومت قزوین مامور فرمود و طهماسب قلی خان قزوینی او را از
او بگذشت و روز دیگر از آنجا برنشست و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الثانی
وارد شهر سمنان گشت شاهزاده سیف الله میرزا که اینوقت حکومت سمنان داشت پذیره گشت و آورد
و علوفه لشکر را نیکوتر وجهی تقدیم خدمت کرد و بعد از هفت روز از آنجا کوچ داده روز ... دهم جمادی الاولی
در چشمه بسطام خیمه و خرگاه برافراخت و مدت بیست روز در آن اراضی توقف فرمود و در آنجا معروض افتاد که امپراطور
ممالک روسیه نیکولای سفر تفلیس و گرجستان را تصمیم عزم داده تا زیارت اوچ کلیسا کند و مملکت محدود
قراباغ و ایروان را بنگرد و هم مکتوبی بحضرت شاهنشاه غازی فرستاده که ما تا این حدود سفر کرده ایم اگر شاه
ایران سپر کامی چند فرا گذارد تا یکدیگر را دیدار کنیم و شادخوار باشیم نیک سزاوار باشد این هنگام
چون سفر خراسان و فتح افغانستان در پیش بود این کار بر آرزو نمیرفت

سفر کردن ولیعهد کیوان مهد دولت ایران بجانب ایروان بحال پرسی امپراطور روسیه

چون همواره در میان دولت ایران و دولت روسیه کار بمهر و مودت بود و اتحاد و تاکید که
لایق حال پرسی امپراطور باشد سفرا برایشان کرده او را دیدار کنند و تشیید مبانی اتحاد و فره مودت مرسوم شاهنشاه
غازی فرمان کرد که ستاره روشن سپهر سلطنت و نیر اعظم گردون خلافت ولیعهد دولت قوی آیت ناصرالدین میرزا
که این هنگام هفت ساله بود از تبریز بیرون رود و امپراطور را دیده شود و تهنیت دهد و محمد خان
امیر نظام و حاجی ملا محمود نظام العلماء و میرزا تقی وزیر نظام و چند دیگر از نیکخواهان دولت ملازم رکاب
باشند و محمد جابر خان قزوینی را نیز بجانب ... فتح ... برود و جهل است
ترکمانچای بهر سفار کشا ورود امپراطور ... و او از چشمه بسطام بیرون شتافت و در حدود ایروان برکاب

ولیعهد چون دست الحاح محمد خان امیرنظام هیچ راه گریز ندید در رکاب ولیعهد بیرون شده قبل از آنکه امپراطور از تخته
درآمد ولیعهد دولت ایران در طرف یسار دوران خیمه ایستاده کرد و کارگزاران دولت روسیه بحضرت او آمدند
و معروض داشتند که برحسب فرمان امپراطور در حجره‌ای که در سرای شاهی ترتیب کرده‌اند ولیعهد شب
در آنجا منزل بیاساید و در آنجا که است ولیعهد فرمود ما را حمایت حضرت او است چو سوار اردوگاه سپاه
سپه و سر باشد و آنگاه امپراطور بارهای شخص دولت سوار گردند خاصگان درگاه و فوج
کوچ می‌داد و در منزل سواری بسیل راه سپرده و در منزل دیگر از مراجعت مستعد و قبل دیگر ملازم رکاب
مساحت مسکو طی مسافت کرده تکمیل در بعد از رود ولیعهد وارد ایروان گردید و هنگام ورود
برای جشن و کسا داد و چون وارد شد جشن نگلس رقص بار نگذاشت و گشتاسان و مسکسان ا
مدلی بسرا کرد و پس آنگاه بعادت ترسی و سماران سالدات رفت و حرکت داد پرسش و نوازش جداگانه
فرمود آنگاه حکیم خانه و دواخانه و قورخانه و جبه‌خانه را یک یک بازدید کرد و در آن منزل چو شتر رفت
دلی نوالی بار روز را که در آن اول بود حضرت ولیعهد فرستاد و اظهار مهر و صفا و سپاس فراوان نمود
و سلام گرد که شتم بسکو مدکه من برای تماشای سرای شاهی برداخته گردم هر او همراه منزل ساخت ولیعهد
پاسخ نوشت مسیر با رود کار برای حصارت و قصابت در چمن نشیمن کردیم و دیگر گفت عزم بومی سفر باید بسته‌ام
بس صحبت و در این سفر رحمت فراوان دیده‌اند در پاسخ فرمود شوق دیدار امپراطور چندان است
که من در طریق محبت نکهدم و پیش بر نداشته‌ام و در خاطر دارم که قطع مسافت بعیده نموده‌ام کرده‌ام آن روز را
در این حرکت ساعت گذشت و فراوان تحسین و تحیت فرستاد آنگاه معروض داشت که فردا هم ساعت
از روز بر می‌آید من بحضرت حاضر شوم و در رکاب ولیعهد خدمت کنم او امپراطور خود ابریشم رفت و در
مراجعت حاصل کرده بیرون شد و روز دیگر هنگام رسید و کالسکه خاص امپراطور را آورده ولیعهد را
بر نشاند و خود با تفاق طرفین حدمت ولیعهد در رکاب او طی مسافت کرده او را در سرای امپراطور
فرود آورده و در او تاقی که بکمر بالاتر از امپراطور راه داشت نشیمن فرمود و در پای در بر ساند که امپراطور
خود آمد و را قرار کرده بدر او تاق ورآمد ولیعهد را در بغل کشیده و هم از آن در بالا نوان جلوس شد و مجلس حال
حال ولیعهد بر او سال و رفت آنگاه دیگر باره دربار کردند و محمد خان امیرنظام و دیگر چاکران را طلب
نمود و به محمد خان نظام الملک از آن پس وی و جود دار نمود از روزان شد و میرزا علی خان ارسلان و محمد طاهر خان
قزوینی و میرزا محمد حکیم باشی و میرزا علی اکبر مترجم تشریف کرد و کار کرد دولت روس و وارد شاهی کید نکرد و در شد
امپراطور انجام بر سرهای بود ولیعهد را در بغل داشت و با او همی فرمود که هر چه میخواست بایستی از این
عم مسی بزرگ بخواه که بر هر چه دست دارم ابو دریغ نخواهد داشت انگشتر الماسی که مثال امپراطور
از طرف بزرگ نقش داشت در انگشت ولیعهد کرد آنگاه با محمد خان امیرنظام فرمود که وضع پای برداشته‌ام
از این پس محمد خان از در او بیرون سر محمد خان در بیا ورده امپراطور خود دست برکشید محمد خان شانه او را
مسا در این هنگام اجازت فرمان کرد و اسم تو امی بر پای خواست آنگاه از جانب حلا محمود نظام العلما ارشر نمود

محمد خان معروض داشت که از بزرگان علماست و از کمال امانت و دیانت که او راست شاهنشاه اسلام تعلیم
ولیعهد سلطنت مخصوص داشته امپراطور با نظام العلماء فرمود که این گوهر گرانمایه را با تو سپردم و در مدت دیگر نیکو همی
باشید تا اهل ایران در سایهٔ امید بخت شاد و در راحت گذرند نظام العلماء عرض کرد که امپراطور آسمانی اقتدار آگاه است
که قلوب ملوک مهبط الهام است همانا که دو پادشاه بزرگ این سده را در حضور اتحاد هست و دوستداری شاه آنگاه
برجسته‌تر خواهد شد و سطور الطاف دو پادشاه خواهم شد آنگاه پرسش حال محمد طاهر خان کرد و خداوند را
مارد است و میرزا تقی خان را بپرسید محمد خان عرض کرد که از پیش مستوفی نظام بود و اینک وزیر نظام است
و هم کس است که در نظر بود ... احکام سفارت خسرو میرزا تقبیل حضرت امپراطور کرده فرمود شکر خداوند را
که رفیق خود را دیگر باره دیدار کردم پس با سلمان ارسی حال او را پرسش کرده پاسخ گرفت آنگاه میرزا احمد حکیم باشی را
فرمود من از شما راضی شدم که رنج بابای امیرنظام را نیکو مداوا کردی و با میرزا علی اکبر مترجم گفت شادی که از مهر
تو فرستادم مبارک تا شد آنگاه با امیرنظام فرمود حصار هرات را چه رصانت است و افغانان را چه مکانت
که شاهنشاه ایران را لشکرهای فراوان چندین سرکردان از نزد امیرنظام از این سخنان احتشام تحقیری کرد و
نیکو پاسخی داد و عرض کرد که قلعه هرات را آن حصانت و رصانت است که با نظر کوکبی ... شده که تاکنون
دست هیچ سلطان مفتوح نگشته و صدق این سخن را از کتب تواریخ توان دانست افغانان خوی بهیمی مردم گرگی
دارند که سالهای دراز هست که با سپاه ما سد تو امپراطوری رزم همی دهند و هرگز شکسته نشوند با اینکه
شهر سد متین و حصاری ندارند و افغانان از پس دیوار قلعه خویشتن داری کنند و هرگز میدان ایرانیان
در نیایند امپراطور از این سخن خاموش شد و دیگرباره فرمود جماعتی از ایران با داعیه روسیه گریخته‌اند و برخی
گرفتار شده‌اند و همچنان از جماعت روسیه که در جنگها اسیر ایرانیان گشته اینک دو فوج نیکی مسلمان
در حضرت شاهنشاه ایران‌اند اگر از جانبین اسیران و گریختگان را باز وطن فرستیم نیکوکاری باشد و قواعد دوستی
و یگانگی محکم‌تر گردد امیرنظام معروض داشت که چنین است و انجام این امر را از ذمت نهادیم حضرت
انصراف داده بمحل مراجعت کردند و آن در را استوار کرد و از دنبال ایشان نقیه‌دان مرصعی با الماس
از برای امیرنظام فرستاد و در عرض راه بدو رسانیدند و او گرفته سپاس گذاشت و بعد از ورود
بمنزل نقیه‌دان مرصعی دیگر از برای میرزا تقی خان و دو دیگر از برای عیسی خان و محمد طاهر خان انفاذ داشت
و یک حلقه انگشتری از بهر محمد آقای پسر نظام العلماء که هنوز کودکی بود عطا کرد و فرمود از بهر آنست که
محمد آقا چون بزرگ شود نیکو بداند پادشاهی ما را افضل بود که مرا در طفلی فراموش نکرد و نظام العلماء و حکیم باشی
و هر یک از چاکران را جداگانه مقدار محل او مبلغی زر بذل کرد و بعد از سه روز امپراطور راه گرجستان برگرفت
و ولیعهد طریق آن در راه تا چند روز پیش داشت و بعد از روزی به تبریز دیگرباره امپراطور تاجی مرصع با الماس و
نشان عقابی با حمایلی که خاص پادشاهان است بیاد ولیعهد انفاذ تبریز داشت آنگاه ولیعهد صورت تمثال
حرفیه نگار کرده بمصحوب محمد طاهر خان انفاذ درگاه شاهنشاه داشت شهریار سخن امپراطور را در باب
دو فوج سپاه مسلمان پذیرفتار گشت و چون میرزا اسدالله خان نوائی دبیر مازندران وداع جهان گفت

محمد طاهر خان را بجای این خدمت کمک الدوله لقب داده بوزارت مازندران برکشیده روانه فرمود و

حرکت موکب پادشاهی از بسطام بجانب هرات و فتح قلعه غوریان

اکنون باز بر سر داستان شویم مدت پنج روز که چمن بسطام لشکرگاه پادشاه بود همه روزه دسته دسته وسرکردگان با لشکرهای خود از ممالک محروسه بلشکرگاه پیوسته شدند و هم در آنجا معروض افتاد که الله قلی بیگ والی خوارزم جماعتی از قبایل گوکلان را که در گرگان اقامت داشتند و مدتی سکنا در دولت ایران با گروهی از سکنه جاری قلعه سبحانیه ... کوچ داده بجانب خوارزم برد و جای ایشان را خالی گذاشتند و هم چون این خبر بآصف بردند محمد علی خان کشاورزی را با فوجی از سواران مامور داشت تا ایشان را در کنار قلعه ... بدان جماعت رسید لشکر خوارزم جلو این مردم را گرفته بیرون شدند و در قلعه ... حرکت کرده از آنجا حمله کرده بیرون شده رزمی صعب دادند و هم در پایان کار شکسته شدند محمد علی خان سر و اسیر فراوان از آن جماعت گرفت و هزار و پانصد خانوار گوکلان را کوچ داده وارد بر و بحر دگر دور آنجا سکون فرمود و هم در موقف آنکه یار محمد خان آصف الدوله از خراسان پذیره شده برسید و در حضرت شاهنشاه معروض داشت که از هنگام جلوس شاهنشاه غازی تا کنون وقت بدی وارد نساخته و کارداران دولت را بهوای استقلال در دست شده و شاهزادگان ایران را بهوس سودای سلطنت در دماغ بر نساخته اگر در این سفر خطری در لشکر نبود سرهای دیگر پیدا نگردید شود و سعی سلطنت فراوان کرده و کار ایران دیگرسان آید صواب آنست که شاهنشاه غازی از چمن بسطام تحویل مقام نفرماید سرداران و سرکردگان را با لشکرهای کارآزموده برای فتح هرات و افغانستان بگمارد و اگر فتح کردند کار بکام شود و اگر ده کرت شکسته شوند بناموس سلطنت نرسد شاهنشاه غازی گفت که ما اندیشه خود ساخته ایم و سفر هرات را بلند آوازه ساخته ایم اگر در عزم بافتوری و در آهنگ قصوری راه کند مردم دلیر شود و دلیر آهنگ جنگ کند این کلمه و فرمان کرد تا آصف الدوله بمشهد مقدس شد و لشکر خراسان که در کار است بشوند و از پس آن فرمان کرد تا لشکر ساز راه کردند و روز دوشنبه هشتم جمادی الاخری از چمن بسطام کوچ داده در خیرآباد فرود شدند در آنجا کس از مردم شاهسون در میان خود جای تفنگی بگشادند و هم رفت که بر خیمه آتش افکند و خیمه های پسته کرده در خیمه گاه آوردند و حکم رفت تا سرایش بر گیرند و جماعت حاجی میرزا آقاسی را از آن میافت بسلامت بجست و در منزل میرسان اسیر گیلان ... مانده کار گرفت و همه را جماعت ... سخت با دو ساعت حاضر کرده در اینجا بالحاح حاجی میرزا آقاسی از قتل ایشان در گذشت و ایشان را در پیش سرداران گذاشت بر شاهسون ستم کرده ایشان را در جاهای دور بکشتند و آن غلام است خود را در هنگام بر کنار رقص مساف لشکر آن روز آمد و کشت شد است ... ارکان ... و در کار شاهسون را نگهداری کرد لاجرم هر دو ارشاد است اکنون شده سپاه در اقامت و نیک ... و در خیرآباد کوچ داده با اراضی سبزوار رسید ... در آنجا بگذشت بعد از چهار روز از سبزوار کوچ داده تا نیشابور بیامد و پنج روز در آن بلده اقامت فرمود لشکرها را سان دیدند و در آنجا ... شاهزاده حمزه میرزا و حسن خان سالار ... اصلان باستقبال ...

مکان.

از اینجا محصور مکدر شد و ایلیات شمالی ترتیب کوچ و حمله قزوین لشکر جوین برسید پس از آنجا خیمه بیرون زد
در منزل قدمگاه حاجی میرزا آقاسی و جماعتی از بزرگان درگاه سه روزه جهت زیارت مشهد مقدس حضرت رضا علیه
الصلوة والسلام رخصت حاصل کرده به آنجا رهسپار آمدند و شاهزاده عبدالله میرزا اجازت یافت یکباره سپاه را
در مشهد مقدس مقام کند آنگاه شاهنشاه غازی از آن اراضی رخت بیرون برده از طریق تربت شیخ جام رهسپار
گشت در آنجا الله‌یارخان آصف‌الدوله برسید و هم از آنجا او را با دوازده هزار سوار کارآزموده و پیاده و نظام
و عراده توپ مامور فتح باخرز فرمود و فرمان شد که ایلخانی قاجار با گروه حیدریه و سواران
و شمخالیان قرائی بر آصف‌الدوله کوچ دهد آنگاه از تربت شیخ جام با اراضی سرجام نزول فرمود و پس از
هفت روز از آنجا طریق غوریان گرفت و روز دوم جمعی از افغانان از قلعه غوریان بیرون شده با جماعت قلیچهای
ایروانی که قراول سپاه بودند دچار شدند و رزم درپیوسته شد و در اول حمله شکسته شدند و بقلعه درکشیدند عباس
قلیخان حیدری از آنجماعت را اسیر گرفته با چند سر بحضرت پادشاه آورد و صورت حال را معروض داشت
و مورد اشفاق خسروانی گشت مع القصه شاهنشاه غازی روز هشتم ماه شعبان در کنار قلعه غوریان لشکرگاه کرد
شیرمحمد خان اعمای برادر یار محمد خان با جماعتی از افغانان حارس و حافظ غوریان بود و در زمان اول این قلعه را
قرار کرده و دیوار باره را استوار نموده و از تفنگچیان و شمخالچیان زبردست بر سر بارها لشکری انبوه کرده بود
این وقت حاجی میرزا آقاسی سخن بر این نهاد که شاهنشاه را در سر فتح غوریان ایستادن و از مقصد بازماندن لایق
نباشد هم اکنون باید قلعه غوریان را نادیده انگاشت و رایات ظفر را بسوی هرات برافراشت میرزا آقاخان
وزیر لشکر فرمود این رای صواب نیست چه غوریان از اراضی هرات بیست فرسنگ بیشتر نیست و گذاشتن این حصار در پشت سر از شریعت
کشورستانی بعید است همانا از این پس اگر لشکری از طرف خراسان آهنگ لشکرگاه کند یا لشکریان را حمل آذوقه
و علوفه واجب افتد از کنار غوریان چگونه عبور خواهند کرد و از زحمت افغانان چگونه بسلامت خواهند رست
شاهزاده محمدرضا میرزا و چند تن دیگر از شاهزادگان و امرا در این سخن با وزیر لشکر همداستان شدند حاجی
میرزا آقاسی گفت آیا تواند بود که فتح قلعه غوریان در دو ماه و سه ماه بدست شود و چون این کار بدرازا کشد صولت
سلطنت شکسته گردد و مردم هرات را آن هراس و بیم که امروز در دل است برخیزد وزیر لشکر گفت اگر
در زمان وثیق این امر مداخلت نفرمائی بر دست من است که این حصار را در دو سه روز هفته گشاده دارم حاجی میرزا آقاسی
غضب کرده فرمود من از اینکار دست باز داشتم تو فتح قلعه غوریان بیچ بر لشکر قواد سپاه را طلب فرمود
و گفت اگر ما قلعه غوریان را بگذاریم و بگذریم چندانکه در کنار هرات باشیم از خراسان اندیشه نخواهیم کرد اگرچه هرات را
حصار داده باشیم خود دیگر در محاصره خواهیم بود دیگر بزرگان سپاه متفق الکلمه گفتند سخن جز این نیست که تو فرمائی
حاجی خان سرتیپ و بعضی دیگر از سرکردگان برخاستند و گفتند قبل از احکام شاهنشاهی کار را چنانکه باید کرده‌ایم
و اگر بدلخواه کرده‌ایم سخن تو را بگذاریم مهر ما ست پس آن لشکر جرار چون کمر بر فتح محکم ببست مشرف آمد و قلعه غوریان را
از چهار سوی حصار داده مدافعان از فراز برج و باره شمخالها و تفنگها گشادند و از سوی توپچیان دهان توپها گشاد
داده و سربازان با سپرهای شکسته و آلات دیگر اطراف قلعه را حفر کردن و کندن بریدن فرو گرفتند

نگذار

بلند و روز دیگر یاد بست بود که کمند بار افکندند قلعه بر بسته گردیدند و سر جای بود تا یکی جدار خاک بر افراشتند
و توپهای از فراز آن طرح صعود دادند تا بلکه توپ شلیک دیگر دو خان حکمت جهانداد دیگرگون کرده و پای ثبات
قلعه‌گیان برفت شیر محمد خان را دیگر دل نماند و از فراز باره با تیک لاله‌ها بالا گرفت و فریاد برآورد که دیدار محمد
حسن خان مرا واجب افتاده اگر با پای من هیچ راه بر او باز کنید روا باشد محمد حسن خان سرتیپ سرور کوهی صمصام
خان سرتیپ فوج سکلمان که در برابر آن برج سنگر داشتند آواز او بشنیدند پس محمد حسن خان با پای از زبر
شیر محمد خان را فراز برج بداد و از دو تن آن طلب نمودند لاجرم صورت حال معروض درگاه پادشاه افتاد و در این سنگ
داد آنگاه قلعه‌گیان از در ضراعت و مسکنت معروض داشتند که اگر این حصار را در تسخیر دارند بر مردم قلعه
نام و نشان نماند چندان مهلت نگذارید که این لشکر آشفته که بهان حوصله بار شود و این حکمت و خشم فرود
نشیند ما خویشتن بحضرت تو آییم روز دیگر به ابتهاج تا انجام روز سه‌شنبه چهاردهم شعبان شیر محمد خان بیع کیش
از کردوان آو سخنه با نقاش محمد حلیم خان و محمد طاهر خان بحضرت آمدند و چون جراحت بر خاک نهاد و شجاعت حاجی
میرزا آقاسی غضبان او معقول گشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که غوریان در امان باشند و مردم شان
قتل و نسق نبینند و جامه مضبوط باشند و آن جماعت که بحکم کامران میرزا از محال جاف و دیگر قری
در آنجا سکون جسته اند آسوده خاطر هر جا که خواهند کوچ دهند آنگاه میرزا اسدالله خان نایب الوزرا
با پانصد فوج لشکر خراسانی در قلعه غوریان اقامت کنند و حارس و حافظ باشند

ورود موکب پادشاهی در کنار هرات و محاصره نمودن قلعه هرات را

شاهنشاه بعد از دو روز از غوریان کوچ داده روز بیست و ششم شهر شعبان با راهی هرات درآمده در جانب
شمال قلعه قریب مصلا و مزار ابوالولید لشکرگاه کرد و جمعی از افغانان بر ورنگ شهر از بهر معرکه
کامران میرزا از شهر بیرون تاختند محمد ولی خان شکاکی سرتیپ و فتح‌الله خان ماکی که با مردم خود در مقدمه سپاه بود
[illegible] گکو سرخان دوچار آمدند و جنگ پیوسته کردند با اینکه فتح الله خان از جنگ غوریان جراحتی صعب
داشت در قدم جلادت شوری باد در رسید و مردانه رزم داد و محمد ولی خان کار با مداران شجعان بوجود
علم بر کشیده حمله افکند سر و جوشن [illegible] سرتیپ فوج فیروز و اسکندر خان سرتیپ فوج خمسه و باقر خان
[illegible] سرتیپ درآمدند چون لشکریان رزم آزمای از چپ و راست [illegible] کردند در آن رزمگاه فرمان
هشت رهم بر داشت و از پای [illegible] در پامال کار افغانان شکسته شدند و راه قلعه پیش داشتند لشکریان
از قفای ایشان تاختند [illegible] بکشتند و مرکب [illegible] افکندند و باز لشکرگاه شدند
و از جانب دیگر [illegible] سوار افغان [illegible] از قفای لشکر بیرون شده که از قتل تا مال [illegible] قتل
آوردند چند تن از دولتخواهان را و چون این بدانستند بر ایشان تاختند و آن جماعت را از هم بپاشیدند هم از آن
پس دیگر باره فوجی از افغانان از در سبزوار بیرون شده و از شهر بیرون تاختند و شجاعت مصطفی
خان [illegible] و سپاه او حمله بردند و مصطفی قلی خان [illegible] فرمان کرد تا سربازان تفنگهای خویش را در ایشان
گشاده داوند لاجرم جمعی [illegible] افتاد و بقیه شهر در گریختند روز دیگر اردوی پادشاهی حرکت کرده در

سنگ سفید او تاراج گشت هم در آن روز افغانان از شهر بیرون شده سپاه لشکرگاه را ترکتازی همی کردند
حاجی خان امیر بهادر جنگ آهنگ ایشان کرده در اول حمله آن جماعت را هزیمت داد روز دیگر فرمان شد تا
قلعه هرات را حصار دهند روز سه شنبه بیست و هشتم شعبان لشکر از چهار سوی جنبش کرد محمد خان ماکوئی امیر
تومان سپاه شرقی قلعه هرات شده در برابر دروازه قندهار فرود آمد موسیو سیمونو مهندس فرانسه
که در علم هندسه استادی نامبردار بود کار فرمای لشکر او شد لشکر راست کرد و سرباران را حفر کردن نارنج
و کنده ساختن و پیش داشتن سنگر بیاموخت محمد ولیخان سرتیپ تنکابنی با فوجهای جنگجوی بسوی
دیگر شد و جنرال بروسکی مهندس لشکر او گردید و حاجی خان امیر بهادر جنگ در برابر برج خاکستری جای
کرد و میرزا رضای مهندس باشی تبریزی لشکر او در امور کارگشت ولیخان تنکابنی خواست تا از جانب
غربیان برج خود در از لشکر حاجی خان یکدار اند و سپاه راست شود چون سرباران قزوین لشکر حاجی خان
را نزدیک گردند سرباز شقاقی بهانه بیرون شد و با سنگ طریق رزم سپرد و سرباران قزوین با سرباز لشکر
در گردند که اینگونه آهنگ و جنگ با سنگ را ماز ... مردم افغان از برج خاکستری یکباره روی با تفنگها
نگشادند و سی تن از مردم قزوین را مقتول ساختند در این وقت بیم آن رفت که در میان سرباز قزوین و شقاقی کار به
سفاهت رود مهندسان صورت حال را معروض داشتند و شاهنشاه خشمگین شده حاجی خان را بسوء عتاب بازداشت
و کیفر گناه او را بوقت دیگر گذاشت بالجمله صمصام خان سرتیپ در برابر دروازه عراق نشیمن جست و حبیب الله
خان امیر تومان برج خاکستری را که میان برج هرات نام بود نشیمن داشت و توپهای باره کوب را بجای
آن برج گشاده داد ناگاه توپی که بر سر آن برج بود با جمعی از حرس قلعه یکباره زیر آمد و هولی بزرگ در دل
قلعه گیان افکند مع القصه لشکریان از اطراف برج با سیبه پیش بردند و لشکر پیش دادند از میانه فوج محمدعلی
را با قلعه نزدیک کرده قریب به دروازه قندهار لکد و بیست تن از سرباران و ... حرامه جای کردند شاه
یافتند ده تن از افغانان بدست و هندوستان گشته با تیغهای آخته از شهر بیرون تاختند و دست گرد
مدان مسجد حرامه یورش بردند و در سرگرفت مأمور کاری موسیو سیمونو سرباران تفنگها بدیشان گشادند
و ایشان را باز پس بردند و در گرفت نیم بسیار کس از آن جماعت کشته شد ناچار پشت با جنگ ... ده شهر
در گریختند و همچنان بسیار تنها از شهر بیرون شده شبیخون بر سر محمد ولیخان و حاجی خان امیر بهادر جنگ
و صمصام خان همی بردند و جان از سر این جلادت می باختند و از مردم لشکر نیز بسیار کس مقتول گشت
بالجمله ... امیر بهادر جنگ در حضرت پادشاه معروض داشت که مرا اجازت سفر ...
تا بقلعه هرات یورش برم و همی خواهم تا هیچ یک از افواج ... بکمال شرط آنکه چون با مردم خود این چند
پای بزم و شهر هرات را فتح کنیم ... مددی دوا ... شهریار فرمود کس
بدینگونه در چنین قلعه یورش ... پادشاه دیگر ... حاجی خان این
سکوت را ... ساخته لشکر خویش ... لشکر خویش را ... خندق شهر پیوسته کرد
و ... میرزا رضا چون روز تاریک شد خندق را انباشته کردند و از آن سوی خندق جای کرفتند

بهادر جنگ کارچیس دی سپهسالار هبی رجب باکاه با گلوله تفنگ جراحتی یافت چنانکه از شب تا بر سر
با کمرگاه پوست شکافته شد و ستابه مرهم کرد با مه دیگر فت اگرچه این خدمت بر خلاف فرمان بود لیکن
بر علاوت کعبه شمشیر الماس با دو اشرفی یافت محمد ولی خان و جنرال بروسکی سرباز جیح و سنگ خود در تا
با محمد بیک بردند و همچنان محمد صادق خان و محمد علی خان با محمد بیک راه کردند و محمد علی خان جراحتی یافت رسید
بکرو رحبانی فشا و که جمعی از سواران افغان در کنار لشکرگاه کمین ساخته با کمین ملعف محمود با خود در اه
همه سمان قراپاپاق و سه تن از ملازمان پهال بر ایشان تاختند چنین سر و اسیر گرفته شد اپوست جان
اشان دگرگان علوی و کس محادل جهار او بر ما ان زرتک و ک و معداری قورخانه و اشمار و دیگر تمامت
لشکرگاه حمل سده اورده و با ان بحر هرات بردند و جماعتی از افغانان که شی از ایشان باحشی بر
مسلما با را عرض بیع سا ضد و آن بر دهال راز کرفته هرات در فرشندار پس امور واقع میرزا خان مستوفی میرزا
اربر و کامران میرزا افرار کرده پناهنده درگاه پادشاه گشت و بعدار وی شمس الدین خان سردار
که از بزرگان افغان و مرادر زن کامران میرزا بود از یار محمد خان و از کامران رنجیده خاطر بود و بحضرت
شاهنشاه و تجاری ساف و مورد اشفاق شاهانه گشت و فرمان شد که شمس الدین خان میرزا خان مستوفی میرزا
بر لو اسه با جمعی از لشکر نصری و مراتع هرات رفته آرد و علوفه لشکرگاه حمل دهند و آنچه از جانب خود
بدارند از یابت مال دیوانی سند سار دند و از سوی دیگر بست و سر دهم رمضان یار محمد خان افغان که
که لشکر و خروش و حکمت و کشاورز و توپ تفنگ بود بر فراز برج آمده فریاد بر داشت که ای لشکر
از حکمت بردارند ما بدادان کمین شهر شدیم در عهد و مال از مثل پادشاه امان دهند تا بر سر خط فرمان
کداریم و طریق حضرت سپارم این سخن به سمع پادشاه رسید و فرمان رفت تا سپاه دو روز دست
از حکمت بداشت و درجت حکم تو بر جان برنگشت که این هنگام از حضرت شاهنشاه منصور سردار کل
عساکر منصوره است به درون هرات رفت و دو روز توقف نمود آنگاه یا عزیمت شاهزاده کامران میرزا
یار محمد خان و جمعی از بزرگان افغان حاضر درگاه شد و بگو رفت و با و که کامران میرزا در خاطر نهاده که
سعیان در روع خویش را فروغی دهد و پادشاه را مواعد کرد و العیاد در روز سیم از سیمه هرات ر
وارد شاهنشاه مر ساو کانی و روانی بیل مرام رخصت انصراف داد و فرمان کرد تا دیگر باره سران حضرت اجرا
گشت و چون بر حسب فرمان حاجی میرزا آقاسی لشکریان یک سمه قلعه هرات را حصار دادند هم دیگر را
گشاده داشتند تا روتیف افغانان از آن دروازه تا که در محاصره بود بیرون شده سامکانم
بر لشکر تاختن مسکر و مدد و با سربازان سار معاطف و سار رب طراز مدادند میرزا آقاخان وزیر لشکر
با حاجی میرزا آقاسی آغاز سخن کرد که از این زمان باکمون قانون پادشاهان در حصار دادن شهر ها
چنان بود که ابواب طرق و شوارع را مسدود نمیداشتند ملکا اگر تو اسمه خامه نامه را در درون شهر
در درون شدن میکنا ایشد انکونه محاصره که شما فرمان کرده اید و ته دروازه شهر را از آسیب لشکر
خالی داشته اند یا فاست انکار رسی قسمت بر سد جه علامت و جوانب شهر و آورده و اگر لشکری

نمود ایشان رسید گفت شهر در زیر دست سپاهیان است چون آزمودیم چنان باشد که تا کار لشکر در رسید از
تاریکی شب بپوز سرباز بالا آمد که ایشان دو دسته شدند یا اعیانا بشاهزاده محمد رضا میرزا و میرزا علینقی حکیم باشی
وجمعی از سران سپاه بدین سخن همداستان گشتند حاجی میرزا آقاسی سخن ایشانرا استوار نمیداشت و سپهر نمود سه
دروازه در حصار رهیده بود و دیگر را مفتوح نگذارند عاقبت الحاح کردند و سر این سخن را پرسش نمودند در پاسخ
گفت چون اطراف شهر را یکسر حصار دهیم و بسته طرق و شوارع کنیم کار بر خصم صعب شود و در حراست خویش
بیکسو کوشند و حفظ حصار نیکو کنند و کار ما بدرازا کشد اما چون یکسوی شهر گشوده است و راه فرار گشاده است
چون لختی سختی بینند شهر را گذارند و راه فرار بردارند و بر پیشکار گفت که کار بدین نیکوئی نیست اکنون که از تنگنای محاصره
خواهند فرار کرد و از راه تاخته سر فرو نشود و علیکه با چند پاره چوب قنطره از سر خندق راست کنند و از دیوار باره فرود
شوند و از راه باز تاخته فرار کنند قواد سپاه عرض کردند که راه صواب جز این نیست اگر با راه نیکو روند در فتح این حصار
سرکار ما یکبار دست بار راست شود حاجی میرزا آقاسی با چارگران بها و حنبر نیامد که تمامت شهر را در محاصره
گیرند لکن چون در فتح غوریان و بسیار کارها سخن وزیر لشکر استوار می افتاد و شاهنشاه غازی و رای سستو دیگر
امرا کرد در خاطر حاجی میرزا آقاسی حملی گران افتاده بود و بیم داشت که کینه روی از پادشاه ما و تست و الحکم لله
حسن کردند و شهر هرات را نقطه مرکز نهاده و پرگار زدند و از همه سوی طریق حصار رو وار و بستند دو لشکر حاجی خان امیر بهادر
جنگ قراباغی با ده فوج تفنگچی از جانب تل بنگی که بسوی ارک هرات است لشکر برده سپاه در دروازه قطبچاق جای
در دروازه ملک جای کردند و لیجا این تنگنای سرتیپ جماعتی از مردم شکاک و فوج خمسه و قزوین و فوج سمنانی و
دامغانی و سیصد تن از فوج خاصه و گروهی از گور و کلا رستاقی سخاسب برج خاکستر لشکر کرد و صمصام خان با افواج
بهادران بیابان دردروازه عراق و برج خاکستری درآمد و حسام الملک کلبعلی خان افشار با جماعت افشار و کنگاور
و کلیائی و خداسده لو سوی برج عیدگاه بستند و اسکندر خان قاجار و لو سپهر فتحعلی خان با افواج قراجه داغی و مراغه
قرائی و کرد و سس بیابان در دروازه خشک و برج شاه کرم کار در آمد و موسی خان سرتیپ قراگوزلو با افواج همدانی در در
برج خواجه عبدالمصر حصر کرد ان با برج و نظم لشکر پرداخت و محمد خان سردار با افواج عراق در برابر دروازه قندهار
میران گیر و دار برافروخت بدینگونه قواد سپاه با لشکرهای جوش اطراف هرات را تیره روز نمودند آما از آن
سوی چون کامران میرزا این حیش فرو نیرنگ خویش با وزیر یار محمد خان باتفاق بیرملا مشر قاضی هرات و باقر خان بیگلربیگی
آقاسی و امیر آخور خود طلب کرد و دستوان نزدیک آن قلی توره فرستاد که از خوارزم و عصر انجام ولی
میمنه و شیر محمد خان هزاره و طایفه تایمنی و جماعت جمشیدی گسیل داشته پیام داد که انیک محمد شاه آهنگ آن
فرموده و چنان بداند که بعد از فتح هرات شما آسوده خواهید زیست زیرا که تسخیر و طلب این پادشاه و سپاه
از بهر آزادی اسیران شیعی است و اجماعت بیشتر در حدود میمنه و بیابان قبایل نیراکنده اند هم اکنون پایان کار را
نگران شده و از مدافعت و ممانعت این لشکر تقاعد روا مدارید تا آنسر مر قبایل خوارزم و ترکستان
خوش و کوشش را میان استوار کردند نخستین طایفه تایمنی دو هزار تن سواره و پیاده دعوت داده طریق هرات سر
گرفتند و در عرض راه ناصرالله خان سرتیپ چی باشی قاجار که با جمعی از سپاهیان حمل غلات و حنوات

مشرکان

فرستادن شاه کامران میرزا پسر خود سلطنت آباد لشکر حوالی و ... معامله آصف الدوله با ایشان

لشکر کامکار بار خود را بدو حمله پیوسته شد بسیار کس از مردم نامی عرصهٔ شمشیر و جماعتی نیز اسیر گشت بعد
از آنکه سر خویش را گرفته با مراتع و مساکن خود عنان باز کشیدند اما چون پسر کامران میرزا نام میرزا اسحاق خان خوارزم
مرو آنچه بود ده هزار و پانصد تن سوار جرار کرد و ساخته حمله عبدالرحمن ترکمان را که مردم آن اراضی خاک
معدوش را شعاری برهمی سپرده بود با سپاه جلوه عبدالرحمن با دو سرای پسر کامران را با میرزا بابا و
مرو اشتهار با همه سر و یک صغر اسحاق شد و از همه دادخواه و سر خان ششهزار سوار کارزاری فراهم کرده بود و شیر محمد
خان هزاره اگرچه همه روز کس بدرگاه پادشاه می‌فرستاد و بتوسل بندهٔ سلطنت را مستعد مینهاد لکن هیچ از رکن
لشکر دور است که خبر لشکرکشی جلوه عبدالرحمن را شنیده از قبایل ن و فیروزکوهی و جمشیدی چهار هزار مرد
رزم‌آزموده بدو فرستاد و او پانزده هزار مرد ساخته سرکشی داشت از طرف جنابکه بدان اشارت شد آصف
الدوله با ده هزار مرد سپاهی و یعقوب‌زاده توپ از تربت شیخ جام مأمور گشت و از لشکر سران و سرکردگان ملازم
رکاب او شدند محسن برادرزادهٔ او و اسکندر خان قاجار با فوج مراغه و فوج عراقی دو هزار و دویست تن تسبیح
راه کردند که یکت همه سه سرجان عمرزادهٔ او سرهنگ بود و جمعی دیگر با احمد آقا سرهنگی داشت و دو هزار تن جلو
داد و دیگر کلبعلی خان حسام الملک افشار با فوج اصلاح و سوارهٔ کلائی هزار و ششصد تن سوار کرد و دیگری جان
قراگوزلو هزار تن فوج قراگوزلو را اعداد کرد و عبدالله خان صارم الدوله آن سرکام او در آن فوج بود و دیگر عسکر
ملک با چهارصد تن سرباز کردوس کوبی جمل سواحت و نورالله خان شاهسون با مکمد و سی‌صد سوار قراره جعفر
علی خان کردبیشه دلو با هزار تن سوار عرب اسالی و شادلو و دیگر سرباز خیابوری و ترشیزی و پیاده سربولایی و
شمایلی کوهپایه مشهد مقدس جماعت سه هزار و پانصد تن سوار آمد پس آصف الدوله از تربت شیخ جام سر
کاربرد ازاین جهان که مبدای خاک هرات است کوچ داد و از آنجا منزل بسکسان که با قلعه غوریان دو
فرسنگ مسافت است درآمد آنگاه منزل بوشنه را در اراضی با غصاب و نورت جامال جمشید
فرود شد و در فراهم ... چون مردم آن اراضی را بوقت معامله سود و علف و آذوقه انباشته بودند
نکرد شدند و راه فرار برداشتند و زمان جمشیدی با اسکه ششهزار مرد حرکت داشت توان درنگ نیاورد
قتل کردی بود و در حمله محسن دو دست بن لشکر او قتل و دستگیر شد ناچار طریق فرار برداشت از پس او
آصف الدوله شبروزه در فراسه او تراق کرد آنگاه راه قلعه نو برگرفت و هر دهی که عبور همی داد مردم
هزاره مرتع و مزیع خود را وداع گفته به دیگر جای فرستادند و جاهای خود را آتش در سر زدند و آصف الدوله
چپاول رهای ایشان برگرفت که سیار وقت آتش افروختند ایشان راه مدار لشکر و حکم بداد تا لشکریان
مشاسید و حرانی روانه شدند بالجمله با قلعه نو برآمد و در آنجا ده روز را قامت کرد و از قامل او در یکت و دیگر طرف
کرتکان سراپل سمه داده خود و شیر خان بود و جمعی لسرا بمود آنگاه از آنجا کوچ داده سجاست لامرعا
شتاب گرفت از آن پیش که از بیچه کوچ فراز رسد زمان خان جمشیدی و شیر محمد خان هزاره و شاه
پسند خان فیروزکوهی لشکری انبوه کرده به حرکت درآمدند از دو رویه صف قتال راست شد و بطلا از جانب
طرفین مبارزت و مقاتلت سپردند و آن گرت خانمان برانداز کوشیدند و مدت چهار ساعت

رزم دادند پایان امر دویست و پنجاه تن از آن جماعت مقتول گشت و پای اصطبار ایشان بلغزید و یکبار
هزیمت شدند و آصف الدوله منزل بنه کج در آمد و از آنجا اسکندر خان برادرزاده خود را با دو فوج سرباز
مراغه و قرائی و سواره قرائی بر منقلای لشکر روان داشت و چون این منزل را در عرض راه کوه و دره و پست
و بلند فراوان بود اسکندر خان پیاده شد و از راه دیگر کوچ داد و لشکر طریق دیگر برداشت لاجرم
اسکندر خان چون خواست از میان دره عبور کند جماعت هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی و قپچاق که از دور و
نزدیک نگران بودند ناگاه سر از در آمدند و تحریک دادار آن دره سد بر ساختند و از دو جانب
بر فراز کوه بر آمده اسکندر خان و مردم او را که در نشیب دره بودند هدف گلوله تفنگ و تفنگ ساختند
و کار بر او صعب افتاد و آتا چون تیران جنگی بمدافعه بیرون شد و بسیار کس از مردم او مقتول گشت و بسیار
اسب بر سبک افتاد و اسکندر خان با اینکه خود نیز زخم برداشت اسبهای کشته و مردان مجروح آغشته را سنگر کرد
و همچنان مردانه رزم داد و از آنسوی چون آصف الدوله بر دو یک فرسنگی آن منزل رسید اسکندر خان را
بیافت دانست که در راه پیاده شده است هم در اینوقت ناگاه بانگ تنفنگ و تفنگ برسید و مکشوف افتاد
که ترکان با اسکندر خان در آویختند لشکریان خواستند بمدد او بیرون شوند آصف الدوله زبان داد
و گفت اکنون جهان تاریک شود و اسکندر خان تا بامداد خویشتن داری تواند کرد و اگر این لشکر هم اکنون جنبش
کند در روز سیاه شود بعید نیست که راه گم کنند و خود نیز در تاریکی شب تباه شوند بالجمله آن شب تا بامداد بود
چون سپیده بر دمید جعفرقلیخان قراچه داغی و نبی خان قراگوزلو و کلبعلی خان با فوج خود و جعفرقلیخان
شادلو با سوار کرد شادلو و سواره کلیائی بحکم آصف الدوله بمدد اسکندر خان بیرون شدند هنوز روز برآمده لا
آفتاب صعود نداده بود که برزمگاه رسیدند اسکندر خان همچنان از پس سنگر کشتگان رزم میداد و بمدد رسیدن
لشکریان جرئت و جسارت افزون گرفت از دو روی لشکر بکوشش و کشش در آمدند مردم اسکندر خان بیرون تاخته
دست کردند و در پایان امر ترکان را شکست دادند و هزیمت دادند در این وقت سه هزار تن سوار بمدد ترکان
رسیدند هزیمتیان چون این بدیدند دیگر باره دل قوی ساخته آهنگ حرکت کردند جعفرقلی خان کرد شادلو
و سواران خراسانی آتش برده از پیش روی ایشان بیرون شدند چون در میان هر دو لشکر جنگ بر پای
ایستاد و کار صعوبت یافت شاه نظرخان سرهنگ با فوج قراچه داغی از قفای جعفرقلیخان برسید و حرکت پیوست
و در و سوی دلیرانه رزم دادند بیست تن از سواران خراسانی و شادلو مقتول گشت و از آنسوی رحیمداد سلطان
هزاره که یکتن از سرکردگان نامبردار بود جراحتی صعب یافت و بسیار کس از مردم او اسیر و قتیل گشت
لاجرم ترکان پشت با جنگ دادند و طریق فرار پیش داشتند و ایرانیان با لشکرگاه آصف الدوله مراجعت
نمودند و این هنگام آصف الدوله سفر سالار مرحاب را تصمیم عزم داد و مردی را که حاجی بیک نام داشت
و از بردستی محمدخان هزاره از در حدیث فرار کرده بیامده بلشکرگاه ایران شده بود دلیل راه کرد تا سپاه را
رهنمائی کرده سالار مرحاب برد حاجی بیک کار بر احتیاط نهاده وقت انتهاز فرصت میداشت لشکر را میان دره
عبور داد که از دو سوی جبال ارتفاع افراخته داشت چون لشکر بمیان دره در آمد ناگاه ترکان از سنگها چون تیر

البقیه ۱۷

و ایرانیان را چون سپاهیان شکست ساختند یوح کلیچ خان افشار که در قره کوه چون سپاه او بود با سواران شمشیر
بر آن زده بودند و کار بر لشکر سخت کرده بودند و یک ساعت نبرد کردند لاجرم لشکر ایران در تنگنای دره سخت بیچاره
ماندند چنانکه نه توان رفتن و نه توان بازگشتن داشتند مردی از ایشان شد و در وقت سواران خراسانی که از پیش طلیعه راه آگاه
بودند از اسپها فرود آمده و از بر رود و میدان جنگ صعود داده با یوح کلیچ خان پیوسته شدند و در زمین سخت جنگ دادند
و بر کار بشکستند لکن چندان از سرداران در آن کوه بر فراز و فرود تاخته بودند که بعد از این سخن از سر دست عطش
ایشان را بگرفت و عدی بر گرفتن و جعفرقلی خان بسا و لو مقداری جوشیده بیرون آمد و داشت و توقف بر سر
سرداران نشست کرد با قوی دست گروه از لشکرگاه شدند و چون در این حرکت سر لشکریان اسپهای خود را
لشکر کردند و فرسی چند از آن با او دکش و بعد از بخش از ایشان حاجی بیگ سرار مفقود شد چنانکه آصف الدوله
کس طلب او فرستاد نشان او نیافت با لشکر بسنگاه دیگر آصف الدوله اسکندر خان را با سوار عراقی
بر مقابل سپاه نامور فرمود و محمد حسن خان برادر جعفرقلی خان را با سوار شادلو سپهدار اول گذاشت و لشکر را کوچ
داده تا منزل خواجه کند براند بعد از ورود منزل کشوف شد که جماعتی از ترکمانان بر مردم اسکندر خان تاخته اند
و از ایشان جمله ساخته چند کس اسیر گرفته اند آصف الدوله حکم داد تا سواران لشکرگاه از بر اسپها نشستند
و از شصت و بیست تن سوار به دو فرار اولان رسیدند هم در آن هنگام با کاه سه هزار سوار هزاره گمشتگی
مردان با حسن و جنگ درآمدند سواران خراسانی چون این بدیدند ناعد و آمدند و سواران سپر
ایشان آزمودند و ازمان پیاده شدند و اسپهای لشکر ساختند و بکوشش داری پرداختند از طرف اسکندر
خان قاجار و جعفرقلی خان مراجعت ناستیصد سوار رسیدند و هم از قفای ایشان آصف الدوله با
انبوهی از لشکر راه بر دیکت کرد و سواره هزاره را در گروت در یک ساعت خوایی نشت با خاک داوس
دور و دیگر آصف الدوله از آنجا کوچ داده بکنار آب شهر رود فرود شد که آنکونس مردم آن اراضی در باک
دلا مرجاب خواستند و در آنجا قراولان سپاه چهار سر گوسفند از منازل ار ساری براندند و جمعی سارا
اسیر گرفتند و چون در سمت ارغو لشکر ایران کار بر ترکمان تنگ گردید و در مراتع خویش نمی
توانستند شغار و بیشی و بیشهزار جاپوار حشمدی و فیروزکوهی رود مرو را عبره کرده در اراضی بالا مرغاب
سکونت کردند و در آنجا شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و شاه پسند خان فیروزکوهی سواران
جنگی خود را گرد کرده بودند و پسر ایشان والی میمنه و جمله عبدالرحمن بر کنار و باد بر سرا لشکر کامران میرزا که از
هنگامی که اراضی رفته بود پیوسته شدند و مجلسی آراسته مشورت کردند و پیمان نهادند که با جان و دل و توان در این دارند
از مشارت و مساعدت دست باز ندارند و این هنگام چهار هزار سوار رزم آزمای در گرد ایشان
انجمن بود با تکلیف پیش طلیعه در تنگناه دراز بسته گرده ضبط و جای جای لشکر بسندو ساز جنگ بیسند
اما آصف الدوله بکنار رود شهر رود بسی قلیل مسافت کرده موقف طلیع از امیران گشتی که محمد خان
نام داشت و رشید شیر محمد خان هزاره بود شمشیره دوارگردید که آصف الدوله کرخت و
صورت حال را مکتوب داشت که اسکندر خان با جماعت از دو یک هزار مردم و سرعلی ده دره دی و سر خانی

و سواره ترکمان سالور و ساروق و قبایل چاودر و یموت بیست هزار سوار هزار زده و فرسنگی این لشکرگاه ساخته
کارزار شده و فراز و نشیب دشت را سنگرهای سخت بر آورده اند و مجاری آب را از لشکر بیگانه مسدود ساخته اند
آصف الدوله بعد از مشورت با سران سپاه بنه و آغروق و اثقال و احمال را در لشکرگاه بگذاشت و محمد ابراهیم
خان قاجار را با دو هزار تن سواره و پیاده و دو عراده توپ بحراست باز داشت و لشکر را با هشت عراده توپ
جنبش داده سهل و صعب زمین را در نوردید چون راه سنگرهای ترکمان نزدیک شد جنگی بزرگ پیش آمد اردو
روبروی صفها راست کردند و دلیران روی برتافتند آتش توپ و تفنگ بالا گرفت و از گرد و دخان روی جهان
قیرگون گشت نخستین بیگ خان همدانی بر میمنه ترکمان حمله افکند و سربازان مراغه بر میسره تاختن بردند جعفرقلی خان
سرتیپ قراجه داغی با فوج خویش پیاده قلب لشکر را استوار کرد و کلبعلی خان حسام السلطنه سرتیپ و مصطفی قلیخان و جعفر
قلیخان ساولو و دوست محمد خان تیموری و دیگر سران و سرکردگان با افواج خود یکباره از جای خود جنبش کرده
حمله بردند و از آن سوی ترکمان چون شیران غضبان بحرکت درآمدند و چهار کرت بیکدیگر حمله افکندند چندانکه لشکر
ایران بیاسودند و تیغ و خنجر چون یکدیگر بر کشیدند و هر کرت توپچیان اردو دهان توپها گشاده مرگ را بر ایشان باریدند و
ایشان را باز پس بردند در کرت چهارم سوار ترکمان یکباره بیست و در این هنگام سواران ایران از دو طرف بر پشت ایل
تاختن کردند و سربازان سنگرها را بگرفتند نورالله خان شاهسون با مردم خود در آن خرگاه حملات کمال طاهر
ساخت مع القصه جمعی از ترکمان در آن گیرودار اسیر و عرضه شمشیر گشتند و چهار بنه و آغروق بدست شد و یکباره طریق فرار
برداشتند لشکریان ایران فرسنگی چند از قفای ایشان برفتند و مرد و مرکب گرفتند آنگاه خیمه و خرگاه خویش را در لشکرگاه
ایشان راست کرده سه روزه اقامت کردند و اموال و اثقال آن جماعت را تماما متصرف شدند بیوقت باقرخان
امیر آخور کامران میرزا که ملازم میرزا محمد اسمعیل وزیر و میرزا ابو تراب این فتح را دست آویز کرده در اسبی هوا بر نشست
و چون برق جهنده طی طریق کرده بلشکرگاه شاهنشاه غازی پیوست و صورت حال را معروض داشت کارداران درگاه و داشت
داران حضرت در درگاه شدند و نوازش خسروانه دیدار آصف الدوله بعد از آن فتح آهنگ پورت آدرنگ
کرده منزل بمنزل تا که اول آن اراضی است درآمد و از آنجا منزل التتیس خواجه کوچ داده بمنزل گرگانی را آن جماعت
مراجعت کردند که التتیس خواجه عارفیست که ترکمانان در آنجا او را دعوت نهاده اند که در جسد ایشان
هیچ خللی راه نکرده و فسادی پدید نشده چه سنگی و آهوئی در کنار ایشان افتاده که بر صورت سنگ است
و در چشم دندان سنگ سران آهو نمایان است چنانکه هیچ نقصان پدید نیست و موی بدن سنگ و آهو را خللی نرسیده
و بعضی را عقیده چنانست که یکی تیر آن را آسیبی رسانده و بعضی از مردم گمان کرده اند که ایشان
اصحاب کهف و کارنده این اوراق قصه اصحاب کهف و رقیم را در کتاب اول ناسخ التواریخ رقم کرده و بصواب
آن درست نشد اکنون بر سر سخن رویم آصف الدوله از التتیس خواجه بمنزل چهار سنه و از آنجا بارض قصار
فرود شد که تا میمنه دوازده فرسنگ مسافت داشت و در این هنگام یکباره کار بر ترکمان صعب افتاد ما چار
بزرگان میمنه و سرپل و سران احمدی و کشبر قالی و سرکردگان چهار اویماق و دیگر قبایل از در ضراعت بدرگاه
آصف الدوله آمدند و سر انقیاد و اطاعت فرود داشتند و خواستار شدند که لشکر از قفای ایشان رخت

نکند و ابواب کوشش گشوده دارد الا آنکه آصف الدوله یکی از مردم خویش را به میمنه فرستاد و بهره
خواه فرمان مدد شوند آصف الدوله مسئول ایشان را با صاحب معروف داشت و جعفرقلیخان کرد بچه دلاور را با جمعی
میمنه بود جعفرقلیخان راه برداشت و زیش فرستاد میمنه شیر محمد خان هزاره و رمان خان تیمنی با هزار سوار
او را مدد فرستادند و در قلعه آلمال لکشب بصاف شکوه‌مند سپاه کردند و روز دیگر از طریق دو ... رکتل روانه
میمنه شدند و در کتل عبار رسیده به کوه ماشد که پادشاه افشار از هر سو روان بودند به میمنه همه جا حکم
جاره شایع کرده با الجمله چون به میمنه رسیدند خواص جماعت قبایل با هزار سوار به استقبال او رسیدند و با اتفاق
به میمنه در رفتند مصر اسحاق خان والی میمنه مقدم جعفرقلیخان را عظیم گرامی بداشت و او را بسیار مرده و روز جهان پدر بود
و در فرمان برداری و چاکری شاهنشاه غازی سعادت محکم نهاد و آنگاه فرزند خود حکومت خان را به شرط گروگان با موم
داشت که همواره ملازم رکاب پادشاه باشد و همچنان رستم خان کشیرخانی و ساپوبلخان بامدخود سه و
دوالفقار شیر سرپل را حکم او رکب و شیرمحمد خان هزاره و رمان خان تیمنی و دیگر سران و سرگردگان
قبایل هر یک کسی از فرزندان خود را از بهر گروگان به تسلیم حضرت شاهنشاه غازی داشتند و سرباکان محمد
مهر احمد خان عم‌زاده خود را با گروگانها همراه داشت و یکصد سر اسب ختلانی و ترکمانی که در کار سلطان سرا
لایق بود از بهر پیشکش گردیده کردند و از در دوالی و اطاعت عرایضها نگار دادند و اینجمله جعفرقلیخان برگرفته به لشکرگاه
آصف الدوله آمد و اسوف ترکان قوی دل شدند و ابواب پیچ و کستری مفتوح افتاد و مردم میمنه را جویت
و خوشدلی حمل داده به لشکرگاه آوردند و لشکر راحت عیش و حسن نعمت سبب شد و عبدالله خان فیجاقی نیز
شاه پسند خان سروکت آصف الدوله سابقه علاوه طاعت برگردن نهاد و عصیان خویش را بر زبان صراحت
خراسان آمد و دوازده هزار خانوار قبایل جاقی و سو دوی و سرور کوهی که در تحت فرمان او بود بدار القصه
کوچ داده به شهر سبک ... آورده و درساکن خویش جای داده و همچنان از سوی دیگر مصر اسحاق برادرزاده
خود را با عریضه و پیشکشی جداگانه روانه درگاه شاهنشاه غازی کرد و ما کر آصف الدوله را فرمان مراجعت به خاک
در جای خود مرقوم می‌افتد

الحمس علماء هرات اعفاء اهل را سحکت شرعا به نام جهاد

چون این اخبار بکامران میرزا رسید و فرستادگان این پیل مقصود مراجعت کردند از چاره با یار محمد خان وزیر
خویش شوری افکندند و صواب مدید یار محمد خان ملا عبدالحق که از اعاظم علمای مملکت هرات بود مردم شهر و لشکر را
که از جمله سادات شمرده می‌شدند و به بهر خلیفه ... در مسجد جامع مردم شهر را انجمن کرده و پس از نماز جمعه ندا
کرد ای مردم اکنون سپاه مدین شهر را که به آمدند جان و مال شما ... شود و حفظ جان و مال و اجب است و از بن
بر زیادت متقابل با اجماعت جهاد در سبیل الله است اگر کشته شوید خدای در بهشت کشید و اگر ایشان
بکشید هم بهشت شما را باشد مردم بدین کلمات جنبش دادند و جمعی گروه گروه مکر با ده در خدمت در جان و دل گرویدند
و با خشن پیمان و کفن پوشیده مردم لشکری از پیش روی ... شهر با ... آلات حرب و ضرب سبک کرد و روی به
جنگ آورده تا هنگام نماز تحت بیرون شتافتند و چنین تقرار دادن امیر تو مان باز خود و در جنگ به مو ...

درهم و کبیر و دار گلوله تفنگی بر مقتل علی محمد خان کرد پیچیده آمد و بر جای بسرد و شد یکتن از اعیان افشار که برادر
او بود کبیر و قلیچ خان افشار چون این بدید با تیغ آهخته تاختن کرد و نیز تن از اعیان ایران را عرضه شمشیر ساخت و خود نیز
مجروح شد و با همان جراحت علی محمد خان را بر فرا بوسن حمل داده از آن معرکه بیرون برد و در این وقت خبر
ترکتاز ایشان در لشکرگاه بر افکند و شد محمد ولی خان بترتیب [illegible] بهمنی خان خوئی و جنرال بروسکی با قراولان افواج خود
از حامی جیش کرده بر آنجماعت حمله بردند و در اول حمله سی و هشت تن از اعیان و چهار تن از سادات [illegible] و یکتن
از عمزادگان یار محمد خان وزیر مقتول گشت و پنجاه و شش تن جراحت یافت و جمعی نیز اسیر گشت افغانان را
پای اصطبار طعن نیامد و پشت با جنگ داده بشهر در گریختند و جنرال بروسکی نیز در این جنگ زخمی برداشت از
پس این جنگ حسب فرمان جسد علی محمد خان را بمشهد مقدس حمل داده با خاک سپردند و محمد صالح خان برادر
او بجای پدر منصوب گشت و هم دیگر باره یار محمد خان اعیان لشکر حاجی خان نداد و رداد و طلب امان کرد و بر
حسب فرمان شاهنشاه غازی یکتن از یاوران افواج شقاقی بشهر هرات در رفته آغاز گفت و شنود کرد و در پایان
کار صلح چنان بر آمد که در کرت [illegible] با عزیز خان کردند هم در این وقت شجاعت علی خان قراباغی یوزباشی با صد تن غلام
از اردو بیرون شد که از ترتیب [illegible] و حدود ارض آرد و علوفه و قورخانه [illegible] لشکرگاه حمل دهد اقدس سام
و دیگر چیان [illegible] ذکر الله خان قوره یا نصد تن سوار از ترکمانان بجنگ آور بود که امراء ایل هرات داشت
و ارمیوی حبیب الله خان امیر توپخانه برای حمل [illegible] که از دار الخلافه می آوردند از لشکرگاه بحی پذیره شده در
عرض راه سواران ترکمان را دیدار کرده بر ایشان حمله بردند و از جانبین با تفنگ گیر و دار برخاست زمانی دیر بر نیامد
که از ترکمانان سی و چهار تن را سر برگرفت و پنجاه و شش کس را دستگیر نمود و یکصد و پنجاه سر اسب با خود داشت
بقیة السیف با زحمت فراوان از مصاف گاه راه فرار پیش داشتند هم از رفقای ترکمانان چهار فرسنگ
تاختن کرده و دیگر اسیران را در لشکرگاه پادشاه بگذرانید حکم رفت تا ایشان را بعرض تیغ ساختند و امیر
توپخانه و [illegible] بخلاع فاخره [illegible] مفاخرت فرمودند و نیز فرمان شد که مصطفی قلیخان معادل چهار هزار خروار
غله از محال [illegible] لشکرگاه حمل دهد تا لشکریان در راحت [illegible] بادید آید و در این هنگام چون فصل
خریف بود و زمستان در رسید شاهنشاه غازی امر فرمود تا مردمان در ظاهر هرات از چوب و سنگ
و گل از بهر خویش جا نها کنند روزی چند بر نگذشت که شهری از نو بنیان گشت و مردم قورخانه و حاجات نیز
کار بها بر آوردند و سعی اسمعیل خان فراش باشی توپهای بزرگ بر ریختند چنانکه کودکان مراحتی بدرون آن توانستند
رفت و همچنان گلوله توپ بر ریخته شد و باروت ساخته شد و پیشکش [illegible] در این وقت برادرزاده والی
حاضر درگاه پادشاه شد و عریضه و پیشکش [illegible] انجا [illegible] از پیشگاه رسانید و اظهار ضراعت و اطاعت کرد شاهنشاه
غازی رسول او را شاد خاطر باز فرستاد و فرمان کرد تا آصف الدوله از طریق مراجعت بیارد و او در عشر اول
ذیحجة الحرام بلشکرگاه پیوست در رکاب قبایل [illegible] شیدی و هزاره و تیمنی را که [illegible] آورده بود در عرض راه
و مورد استحقاق [illegible] گشت و حکم شد تا از کنار هرات راه خراسان گیرد و در حمل [illegible] آرد و علوفه لشکرگاه
مساعی جمیله معمول دارد و آن مردم که [illegible] آورده بود بخلاع فاخره نواخته نوازش فرموده با وطان [illegible]

وحصه

رخصت مراجعت داد آصف الدوله خراسان آمد که سپاهی باره هرات شده یار محمد خان را مدد کند باشد که او را
پند و موعظت از جهالت و ضلالت برآرد با اخذ رخصت حاصل کرده سپاهی باره شد و یار محمد خان ظاهر
نمود و چندانکه با او از در بیم و امید سخن کرد سودمند نیفتاد لاجرم رخصت فرمان طریق خراسان برگرفت و هم در سوقت
از جانب دوست محمد خان سردار کابل و والی افغانستان در پیشگاه پادشاهی جناب و سکا و اولیا قلی بوده
والی خوارزم رسولان حضرت رسیدند با تحف و هدایای فراوان از دو سال یکدیگر رسیدند و هر یک مورد نوازش
نوازش شدند و از ممالک ایران مسالح نواحی و سوقات سلطانی را فضلعلی خان یوزباشی ملک کار حمل
دادند و هم در حال خسرو خان والی اصفهان از محمد ابراهیم در چه که از کدخدایان محال لنجان بود در سجده خاطر
گشت و چنان دانست که رخصت لنجان را در کدخدائی محال و دیوان متحمل باشد لاجرم او را خود دانسته
محبوس فرمود و چند ایشان بداشت که هم در زندان جان بداد و گردار او در خاطر مردم وحشی آمد جماعت آقا عاشور
قربان پدر بود و چنان افتاد که بعد از روزی چند آقا شفیع نجف آبادی با کمر دوی شمشاخته هم ز مد با ما به
در انجمن خویشاوندان او کشیدی که آن آقا شفیع همان معالی در ستان است که با محمد ابراهیم گرد تحصیل علمی
کرده او را در جراحت مرور نشده و در بیرون شهر را شفاعت برانگیخت که آقا میر محمد مهدی امام جمعه کوفی بسر خان
گرد و خواستار رهائی او گشت خسرو خان پذیرفتار نشد و در قصد و سد آقا شفیع بپیچید و لاجرم مردم شوریدند
و جوعاروا شد و ناگاه شهر بر خسرو خان ساخته شد و او را از عمارت هفت دست بیرون آمده فشرده
روزی چند کار بمعاملت رفت و از جانب حضرت کلوکی عکس در میانه رسول بود و صورت احوال در حضرت شاهنشاه
غازی بمکاتب هرات معروض درگاه افتاد شاهنشاه غازی امر نمود تا فتح خان عمارتی کاشانی که ساحت
شده صورت حال را با روا نمود و عرض رسانید فتح خان از طهران راه برگرفت و در منزل مورچه خورت عباس
قلی خان توپچی باشی سالار قتل خسرو خان او را استقبال کرد و آقا محمد مهدی امام جمعه اصفهان آقا محمد علی اید را
سرد بگماشت و هر یک نهی خواستند و او را سرای خویش برد و با او مشغول شد و مردم شهر را آگهی شده او را قصد
مرون باشند و با فتح خان در شهر در رفته جز خاستند او را سرای امام جمعه در بر مد فتح خان کفش رسیکت
پذیرفتار شد و برای خویش مردم اعتبار کرد و چون مدت که میان مردم اصفهان و خسرو خان کار با صلاح
نتوان کرد صورت حال را معروض درگاه داشت لاجرم کارداران دولت مسور کردند که خسرو خان را
روانه درگاه سازد و خود نظم شهر و احد خراج و نواحی بپردازد تا آنگاه که حاکمی نصب شود و از پس آن فضلعلی بیک
فراماتی را شایان حکومت بدید و بعد از دو روز و چهار ماه دیگر فتح خان در اصفهان بود و سال دیوانی را
سر را حت و نصیحت ادا است و آلات مرصع طلائی که مامور بود بساخت و روانه هرات گشت فضلعلی خان در
کار خویش استوار شد و مردم را آسوده خاطر بود و چون بحید دیگر از مدت حکومت او بگذشت سراحواد و جمعی
که در پیرامون و نواحی بود در راه اموال مردم و اتلاف اموال دیوان خود داری نتوانست کرد و همه شب تحتهو و
دستار و طرب بروز آورده و عاقبت الامر بدو جانب عمل تیر رسید و هم کرد که مساد او فضلعلی خان ارسال
دیوان بر رشک کرده دیوان بسر شد که با جماعتی همداستان شده سر هرات کند و دست او از حکومت

اصفهان بازدارد قاسمعلی خان مکنون خاطر او را مکشوف داشت و او را مجال نگذاشت. با کاهش لشکر ساخته جهان از وجودش بپرداخت و هم در این سال شاهنشاه غازی شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله را که حکومت همدان و توابع آن اراضی داشت حاضر حضرت نموده فرمان کرد تا در سفر هرات ملازم رکاب باشند داوطلب راه کرده از رفقای لشکریان کوچ داده در اراضی هرات به درگاه پیوست و تا هنگام مراجعت پادشاه از تقدیم خدمت هیچ شب و روز نیاسود

فرار کردن ظل السلطان و بعضی شاهزادگان از قلعه اردبیل به مملکت روسیه

و هم در این سال مرض طاعون در مملکت آذربایجان راه کرد و شهر مراغه و اردبیل را فرو گرفت چون هوای شهر تبریز سلامت بود ظل السلطان را از مراغه و دیگر شاهزادگان را از اردبیل سلامة به تبریز تحویل دادند چون بلای طاعون مشتد گشت دیگر باره فرمان شد تا در اردبیل جای کنند ایشان ظل السلطان و علینقی میرزای رکن الدوله حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و محمدتقی میرزای حسام السلطنه. امامویردی میرزای کشیکچی باشی. شاهزاده محمود و شیخعلی میرزا و محمدحسین میرزای حشمة الدوله و بدیع الزمان میرزای ملک آرا را بود چون یک چند از مدت زمان در قلعه اردبیل توقف نمودند رکن الدوله در خاطر گرفت که اگر توانند از این شکنای زندان فرار کنند و خواست تا از میان قلعه بیرون شهر نقبی حفر کنند و از آنجا بدر شوند پس آنکه مکنون ضمیر را مکشوف سازد تا کار را سرانجام کند که ما در این قلعه گرد از سر حوض کرده و از حاجت به میان شهر رفتن و با مردم فرومایه نشستن و گفتن متشی گشت پس بصوابدید یکدیگر محمدحسین میرزا با محمدخان زنگنه امیر نظام مکتوبی کردند که اگر چه ما باره آسوده بودیم تا پادشاه زادگانیم و جز و برکت در شهر شهریاری بوده ایم و با بار و برگ شاهانه بوده و آسوده ایم امروز در این قلعه گاه و بیگاه محتاج نگهبان شویم و ناچار باید به میان شهر عبور کنیم و با اهل برزن و بازار در حمامها عریان شویم این حادثه بسیار بر ما صعب است نام دولت را نیز سبک است اگر توانی از خویشتن معادل سیصد تومان در سکوکت در راه مبذول کنی تا در این قلعه میان حمامی کنیم بسیار پسندیده باشد و هر یک از شاهزادگان در کنار آن مکتوب کلمه چند رقم کردند و خاتم بر نهادند چون مکتوب ایشان ملحوظ امیر نظام افتاد سیصد تومان زر را جهت ایشان انفاذ داشت و شاهزاده رکن الدوله متصدی عمارت حمام گشت محمدقلی میرزا پسر نایب السلطنه که حکومت اردبیل داشت و حاجی علی عسکر خواجه سرای که وزارت او میکرد اگر چه هر روزه بدان قلعه در آمدند و شاهزادگان را باز پرسی میکردند سبب میان حمام از حیلت ایشان غافل ماندند بالجمله شاهزاده رکن الدوله آقا محمدابراهیم برادرزن خود را در اردبیل فرو بیاورد تا به بهانه حفر جای حمام دو تن مرد مقنی آورد و ایشان را دلخوش نمود تا بکار درآمدند و رها مقنیان را آموخت که از جای حمام نقبی به بیرون باره برند چنانکه از میان خندق سر بکشد و این خندق که همه ساله پر آب بود از قضا به سبب قلت باران خوشیده بود و مقنیان فراوان بالجمله مقنیان همه روزه جای حمام حفر کردند و همه شب نقب بریده و خاک آن را در حمام بر روی هم کردند تا آنگاه که سر از میان خندق بیرون کردند و راهی به میان بیرون شد پس سنگی بر سر آن سوراخ نهادند و جای سنگ بر سر نقب را استوار کردند و مسافت این نقب بیست ذرع بود چون کار نقب به پای رفت شاهزاده

محمود

محمود و محمد حسن میرزا چشم رکن‌الدوله را در روز دیگر فرض کرد که شاهزادگان آهنگ فرار دارند و سم
کردند که مبادا بعد از فرار شاهزادگان ایشان را زحمت کشند لاجرم حاجی علی اصغر را مدار کرده
او را گفت شد روزی چند بر نگذرد که شاهزادگان را در زاری و ذلت رو بسته خواهی یافت حاجی علی اصغر
آشفته خاطر شده بی توانی به سرای رکن‌الدوله شتافت و رکن‌الدوله از در و داوری سخت برنجید و از برای پنهان
داشتن از صواب چنان دانست که شمس الدوله را بر نصف شب بار دهد اگر در جای شخص کسی بر بام‌های خویش نگاه
سر و بالا ساختگی کرد و حاجی علی اصغر را رشته مدارا صبر آن‌سان نصف در رفته بود و چون نصف شب را بانگ
و سده و الرسن یافت مضطرب شد و هر زمان جستن کرد چو خویشتن را بدان شمار کرد بر سر نصف
بود مسکوف دو بانگ برآورد و رنگ در چهره رکن‌الدوله دیگرگون می‌شد و حاجی علی اصغر آن بانگ می‌شنید
و پیش محمود آقا قدم مسکر و گفت از کجاست و چون قصار این رفته بود این راز مستور ماند و حاجی علی اصغر لختی از اندیشه
وارهید ایشان با مدد رسید سخن کرد و رکن‌الدوله در پاسخ سوگند یاد نمود و او مطمئن خاطر شده برخاست و
خویش گرفت دیگر باره آقا محمد ابراهیم را بیرون فرستاد تا بدست نجابت دو سر اسب بخرند و اسبها رکن‌الدوله
در قریه گلچوران که در نزدیکی قلعه ارگ بود سپردن رسید و شکفت چون قرمی بود در فردوس برده نگه داشتیم
سود بردم چون آشکارا با پای رفت رکن‌الدوله خواست بداند که اگر شاهزادگان از این راز آگاه شوند با او همراه
خواهند شد یا بیمناک شدند از این راز پرده بیرون خواهند افتاد و با خویش اندیشید که در خلاصی از این بند با ایشان سوگند
مسکنم و ایشان را بکار رحمت و سهمناک می‌خواهم اگر اجابت کردند چه باک از این پس دل گرم خواهند داشت
و اگر نه این سر را از ایشان مستور دارم لاجرم شاهزادگان را در یک مجلس انجمن کرد و گفت تا چند در محبس خواهیم
زیست چه چاره توان کرد و گفت اگر آهنگ کوچ نه پر عیار شوید خلاصی توان جست گفتند آن چنان که گفتی خود
جمعی از شاهزادگان اسم بر زیبا کرد بیم و جنگها دیده‌ایم هر یک شمشیری بدست گیریم و یکروزه بر مدیر حمله آوریم تیمور
مانع نگردانیم و از قلعه بدر شویم شاهزادگان گفتند سخن بر محال راندی با معدودی با سیم چگونه توانیم بر انجام
عمل کرد و جنگ با بر سر اسکار رکن‌الدوله گفت کسی که از جان بگذرد چگونه از زندان نتواند جست دیگر
سخن نکرد شاهزادگان برخاستند و هر کس به سرای خویش شد از میانه یحیی آشفته میرزا را نداشت و گفت اگر نه آنکه
حکم کم کردن هیچ از این سخن تا شوی در پاسخ گفت با من کشته شد مرگی و نشد و روی کار را مستکرم با او بیان
بکم وجود را اعظم حکیم او دل را بر سبیل کرد تا شب بست و ششم ربیع الثانی که آهنگ فرار داشت خویشتن
ساعت از شب سپری شد ظل السلطان را آگاه کرد و برادر را عیالی خود را با موردی میرزا آگهی داد و هر یک
پسر نقب آمده کسان را با زکر کردند و جمعی در سیاه شب حرکت شدند و از آنسوی جا که مواضعه کرده بود آقا محمد
ابراهیم با چهار تن چاکر دیگر کشیک داده اسبها را برده بود چند یکجا رسیدند و از آنسوی چون شاهزادگان
خواستند بیرون شوند رکن‌الدوله بماند و آغاز زاری نمود که فردا یکجا چون شمار کنند قرار
من نصرالله میرزا است برادر رکن‌الدوله فرمود و او را بر حاضر کرد پس نصرالله میرزا نیز بیرون شد و هر جا رفت
نشد و در قفا از مدار چند سر کرده نقب ظل السلطان از هول مدهوش شد رکن‌الدوله

اصفهان مأمور داشت و جعفرقلی خان مکنون خاطر او را مکشوف داشت و او را محال یکدانست. با کاهش تسخیر
ساخته جهان را بخویشتن بپرداخت و هم در این سال شاهزادهٔ طهماسب میرزای مؤید الدوله
که حکومت همدان و توابع آن اراضی داشت حاضر حضرت شد و فرمان کرد تا در سفر هرات ملازم رکاب شد
و او نیز راه کرده از قفای لشکریان کوچ داد و در اراضی هرات در درگاه پیوست و تا هنگام مراجعت پادشاه
از تقدیم خدمت هیچ شب و روز نیاسود

فرار کردن ظل السلطان و بعضی شاهزادگان از قلعهٔ اردبیل بمملکت روسیه

و هم در این سال مرض طاعون در مملکت آذربایجان راه کرد و شهر مراغه و اردبیل را فرو گرفت چون هوای شهر
تبریز سلامت بود ظل السلطان را از مراغه و دیگر شاهزادگان را از اردبیل سلامت به تبریز تحویل دادند چون
بلای طاعون هشتم دیگر باره فرمان شد تا در اردبیل جای کنند ایشان ظل السلطان و علی نقی میرزای رکن الدوله
و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و محمدتقی میرزای حسام السلطنه و امام‌وردی میرزای کشیکچی باشی و شاهزاده محمود
و شیخعلی میرزا و محمدحسین میرزای حشمة الدوله و هلاکو میرزا پسر ملک آرا بود و هر چون بحیدر ارمنی بیان
قلعهٔ اردبیل توقف نمود رکن الدوله در خاطر گرفت که اگر توانند از شکنای زندان فرار کنند خواست
تا از میان قلعه بیرون شهر نقبی حفر کنند و از آنجا بدر شود پس این مکنون ضمیر را مکشوف ساخت شاهزادگان را
بر این سخن که باید در این قلعه گرمابه از بهر خویش کرد و از حاجت بمیان شهر رفتن و با مردم فرومایه شنیدن و گفتن
مستغنی گشت پس بفرمود یکدیگر محمدحسین میرزا با محمدخان زنگنه امیر نظام مکتوبی کرد که اگر چه ما مانند اسیرانیم
آخر پادشاه زادگانیم و جد و پدر بر تخت شهریاری شهریاری بوده‌ایم و با ساز و برگ شاهانه خو کرده و آسوده‌ایم امروز
در این قلعه گاه و بیگاه محتاج گرمابه شویم و ناچار باید بپای شهر عبور کنیم و با اهل برزن و بازار در حمامها عریان
شویم این حادثه بسیار بر ما صعب است و نام دولت را ایراد است کنار اگر توانی از خویشتن معادل سیصد تومان
زر مسکوک در راه ما بذل کنی تا در این قلعه بنیان حمامی کنیم بسیار رواست و هر یک از شاهزادگان در کنار
آن مکتوب کلمهٔ چند رقم کردند و خاتم بر نهادند چون مکتوب ایشان ملحوظ امیر نظام افتاد سیصد تومان زر از بهر
ایشان انفاذ داشت و شاهزاده رکن الدوله متصدی عمارت حمام گشت و عهدقلی میرزا پسر نایب السلطنه
که حکومت اردبیل داشت و حاجی علی عسکر خواجه سرای که وزارت او میکرد اگر چه هر روزه بدیدن قلعه آمد
و شاهزادگان را بازپرس میکردند بسبب میان حمام از حیلت ایشان غافل ماندند بالجمله شاهزاده رکن الدوله
آقا محمد ابراهیم برادرزن خود را بدارالسلطنهٔ قزوین کرد تا ببهانهٔ حفر جای حمام دو تن مرد مقنی آورد و ایشان را بفرمود تا
بکار در آمدند و در نهان مقنیان را آموخت که از جای حمام نقبی بیرون باره برند چنانکه از میان خندق سر
بر کنند و این خندق که همه ساله پر آب بود از قضا بسبب قلت باران خشکیده بود و مقنیان فرا آن شد
بالجمله مقنیان همه روزه از جای حمام حفر کردند و همه شب نقب بریدند و شبانگاه هر خاک را که برآوردند
حمام بر روی هم کردند تا آنگاه که سر از میان خندق بیرون کردند و از میان بیرون شد پس سنگی بر سر آن سوراخ نهادند
و از پیش روی نقب را استوار کردند و مسافت این نقب بیست ذرع بود و چون کار نقب بپای رفت شاهزاده

محمود

محمود و محمد حسن میرزای حشمة الدوله را دو روز و یک شب حبس کردند که شاهزادگان آهنگ فرار داشتند و سم
کردند که مبادا بعد از فرار شاهزادگان ایشان را زحمت … بدارند لاجرم حاجی علی اصغر را احضار کرده
او را گفتند روزی چند بر … که شاهزادگان را در اراضی دولت روسیه خواهی یافت حاجی علی اصغر
آشفته خاطر شده بی توانی بسرای رکن الدوله شتافت و رکن الدوله را در وداع سخت بترسید و از برای پنهان
داشتن از صواب جان داشت که ایشان او را … بسیار نمایند اگر در کار فحص کنند بر پای خویشتن کار
سر و پا المبالغه … و حاجی علی اصغر را در … مدار قضا کرمان بعد در رفته بود و چون بعد زمانی …
و بسند و از این باب مضطرب شد و سر زمان حبس کرده خویشتن را بدان شحنه بار که بر سر بعضی
بو سکوت و بانک برمی آورد و رنگ در چهره رکن الدوله دیگرگون می شد و حاجی علی اصغر آن بانک می شنید
و پرسش نمود آقا … که از کجا است و چون قضا را این رفته بود این راز بنمود حاجی علی اصغر بخشی از اندیشه
فرار ایشان باور ندیده سخن کرد و رکن الدوله در پاسخ سوگند یاد نمود و او مطمئن خاطر شده برخاست و
خویش گرفت دیگر باره آقا محمد ابراهیم را بیرون فرستاد و … تجارت … اسبها رکن الدوله
در قریه کلحوران … علف … چون … فروس برده … شم
سوی … اسکار … رکن الدوله خواست بماند که اگر شاهزادگان را آگاه شود … بهراه
خواهند شد … بیرون خواهد افتاد و ناخوش اند … که در خلاصی از بند … ایشان
… و ایشان را بکار صعب … اگر اجازت کردند … اگر سخن خواهند داشت
و اگر این سر از ایشان مستور دارم لاجرم شاهزادگان را در یک مجلس انجمن کرد و گفت … خواهم
… چه چاره توان کرد گفت اگر … خلاصی نتواند جست گفتند آن … که …
… از شاهزادگان … هریک شمشیری … قرار داد …
… شاهزادگان گفتند سخن بر محال راندی …
حمله کردن … بر سر … رکن الدوله گفت کسی که از جان بگذرد چگونه از … زندان نتواند جست و دیگر
سخن نکرد شاهزادگان برخاستند و هر کس بسرای خویش شد از میانه … اسمعیل میرزا را … و گفت اگر …
حکم … در پاسخ گفت … و روی کار …
… خود را … شب یکشنبه … ربیع الثانی که آهنگ فرار داشت …
ساعت از شب سپری شد ظل سلطان را آگاه کرد و برادر اعیانی خود را مأمور … میرزا را آگهی داد و …
… آمده … و چند شمع در میان … و از آن سوی … آقا محمد
ابراهیم با چهار تن … شاهزادگان
خواهش شد … رکن الدوله … بماند …
… رکن الدوله …
… ظل سلطان … شد رکن الدوله

نه موتو پارسی بر کمر او بستند از جنود قزلباش دو هزار سوار کرده که کمتر از بیست تن دست و داد داشت
پس شتابان راه برگرفتند و در عرض راه بسیاری از قشون باقی ماندند و محمد تقی میرزا سرگردان و حیران در جبال
از چپ و راست شدند و تاریخ باید باشد تا رسیده بر دو روز روشن شدند سپاه هرات حسن شدند و تقدم کار
ساختند چون دو ساعت از روز سپری شد قزاولان دولت روس رسیدند و از قلعه از دیلق تا آمده سپاه ثبات
سربازان شوند الحال قزاولان گفتند شما را با کارداران دولت ایران بسیار ربط و میراحارت نداریم
بیشتر حوکنند هم در اینجا باشند تا صورت حال را کشتیان که کار در بایست معروض داریم هر چه حکم کند چنان
خواهیم کرد لکن چون طیوف صاحب در اینوقت برحسب دستور امپراطور حکومت آن ولایت داشت
و این جهان کسی بود که نیابت کرمایه وفا یاغی داشت و چون کرمایه وفا در طهران بشورش عام مقتول گشت
حاکم مرقوم شد طوف بسی طعن سلطان و کارداران و از هلاکت بحامات قت این هنگام و قزاولان را بسته
سپاه آتش آن سکوی نیکو صدمتی همی کرد تا الحال این قصه را انکار کرده که بستان فرسا و بدآنان از آن سوی چون رد
بر آمد علیمردان خان که بسر هیکت بکاشیان قلعه بود بعادت همه روز بار به پرسش حال شاهزادگان آمد از
دیدن خبری نیافت در حال حاجی علی اصغر آقا کهن فرستاد و او شتابزده بیامد صورت حال را باز داشت
از حضرت و شاه برحال خویش بترسید حسین زر کسی آمد و از اعتقام عتاب و عقاب برداشت و تحق
ماجب سر و سعر او را کوفت و او نقب را بنمود و گفت از این راه مدرسه بدر رفته اند اگر تو همه سپاهرا
شکر کشید و کبیر رسانید آنگاه شاهزادگان که بسمای بوده تحلیل را گرفته کمده بر سحر بر نهاد و در یک نداوی
ما را داشت از اینکار محمد تقی میرزا پیر رسید و سخت آشفته حال بود و بسی بکردانید بر می آمد تا ساد او کران
پیرامن کرده باشند و قوم دیگر مرتفع شدند چون عبور او برکنار مدآنجا به شاهزادگان اقا د محمد تقی میرزای حسام
السلطنه فریاد برداشت که ای محمد قلی میرزا ایام و سکتار هر کدام زرد است بدانسته که حسم بیجای مرده شد
تم عم تو ایم و هر یک مردک بوحشمت پدر داریم اگر شتن برادران ما کساهی کرده عصیانی برما ناشد
مای را اجرا کنده جهاد باید و بحر بکردن افکنده بدان سحان بر محمد قلی میرزا کار کرا فسا و در مدآنجا رفته
کمه داریان اعتام خویش برداشت و قزاولان بیوسته نگران ایشان باشند و از ایشان جدا نشوند تا حاجی
علی اصغر و علیمراد خان باشید تا ز مردم خود بسا دست چون برق و باد از دو سال شاهزادگان تاخت
دو در قزاول جات ... ایشان را دیدار کرد و از عاتیت ساوکی خواست مکرر برابری و صراحت آنچه عت را
سخن جانب مراجعت و بهر روی بر خاک نهاد و اشک بسا ریده و گفت اینکار که شما کردید اگر کس خبر باد شاه
مرا با تیغ بگذارند بدر رحم کنید و باز شوید شاهزادگان گفتند تو مرخص باشی و فرا بیداری خویش
بود بر سا سد اگر ترسناکی همره ما باشی تا تو را با خویش کوچ دهیم گفت اگر من با شما سفر کنم مربع در
که ایران کرده ام و لیکن نان شاه ایران آورده ام بحمله با حیرت عنوان دیوان بسود و اگر شما از این جرسه حتد
و در مدآنجا مراجعت کنید مرا ایچ زیان نرسد و در آنجا ابن مسئلت همی الحاح کرد شاهزادگان جسم
و گفتند ای مرد گول احمق بر خیز و راه خود گیر ما هر یک پادشاه و پادشاه زاده بوده ایم و بر سر تاج و تخت

حصی کرده ام بعد از سه سال که از محبس کریم خان اسم بار سوم وجود را عرضه تیغ شمشیر ساختم از هرات آنکه بود و مردم سرحدی
اده برج مربع و ده کری مربع خود در حوزه دار باشی این قلیل بضاعت بارخوان اجتماع افزون مسند آرائی و
اورا ناملک روند که در جهرای سپاه خود و ارش برآمدند ناچار حاجی علی اصغر ناچار از وصل شد و محمد تقی میرزا
صورت حال را در عریضه نگار داده بدرگاه شهریار فرستاد و هم در این سال هنگام حرکت اردوی پادشاهی
طرف هرات بر حسب فرمان حسن خان مقدم که اکنون خان باشی شاه آذربایجان بود سواره و پیاده لشکر
آذربایجان را ناتوسکان روز رجاله کوچ داده وارد طهران گشت و در آنجا فوج سربازان خمسه را که از سفر
هرات نسبت با اجرای قواعد و زرنده بود و بیستمان ساخته با خود برداشت و در بستان لشکرگاه پیوست
چهارده فوج سرباز و چهار هزار سوار در پیشگاه حضور عرض داد و مورد الطاف خسروانه گشت نشان بر سینه
سرهنگی و حمایل سرخ و یک قبضه شمشیر مرصع ساخت و از آنجا با میرزا سامی ملتزم رکاب بود و چون سر تکمیل
وزیر مختار انگلیس که مامور سوف دار الخلافه بود از سفر گردون شاهنشاه غازی بطرف هرات و افغانستان
هراسناک گشت و بیم داشت که بعد از فتح هرات و افغانستان مملکت هندوستان آشفته شود و مردم
برشورند و کارداران دولت انگلیس را از حدود دفع دهند و هم نوامد بود که دولت روس و ایران هندستان
شوند و در کار هندوستان خللی اندازند در این حالات سکاشی و کوشش بر تاسب کرد اصحب و هر روز گفتگوی تازه
انگلیس را آورد و اع رند کالی کهف و خون لار حاندان سلطنت پسری مختلف بود و خشم او در او که دلکو ر با نام
داشت متصدی امر سلطنت گشت در موقف کارداران ایران وجهت و انسند که سفیر انگلستان فریاد
کسی حلوسی او کوچه و هم با صلاح دات من بردارد و کشهات بکسل را امر شفیع ساز و دو ایمان با دولت
فرانسه و بسته ابواب خصاوت و مهربانی باز دارد و بنا مصادقت و موالفت قرار آورد از میانه حسن خان را
احضار فرموده و بدرست مرا خود را ن باشی بیاست عساکر و شمشیر منشور شاهانه و الطبی کبیر تصابف و با مو
سفارت دول ثلثه آمده و از میرزا سامی جست فه روانه سفر گشت و در روز بیست و هفتم جمادی الآخره
از ترکمن سواره و قطع مسافت کرده از طریق خوی و خالدران راه سپر گشت و در قریه قراکلیسه که سرحد
اراضی روم و ایران است از قبل سلطان عثمانی حاکم بایزید بخدمت رسید و محال بایزید را در نوشته ملا رل
الروم آمد عثمان نوری پاشا سرعسکر و حاکم ارزن الروم قدم او را گرامی داشت و از ملکت و حشمت تمام
کذشته غره شعبان بکشتی بخار سوار شده صد و شصت فرسنگ مسافت دریا را در شش روز ورود نموده
شهر و اسکله طرابزان درآمد عثمان پاشا حاکم طرابزان سر مهمان پذیر گشت روز هشتم دارد هم شعبان
یکشنبه بیست و هفتم شعبان وارد اسلامبول شد و شب پانزدهم رمضان باتفاق مسیار و
نوری افندی و میرزا جعفر خان مشیرالدوله وزیر مختار ایران شرف حضور سلطان یافت و ملاطفت
فراوان دید و مثال شاهنشاه غازی محمد شاه بار احضار خان باشی طلب فرموده بود ارکرد
بعد از حضرت سلطان روم با ایلچی دولت فرانسه که در اسلامبول متوقف بود دیدار نمود و مخالف
بهاوا لاور با انصار ایلچی اکبر حسن خان را پیام داد که اگر از جهت ماشا سفر لندن خواهی کرد راه گشاده است و اگر از در سفارت

ایران نه آنچنان خواهی شد چنانکه مسئولات مستر مکنیل را ایران قرین انجاح شود و راه بیانی ما بالجمله حسین خان جمعه بیستم
شوال از اسلامبول کوچ داده منقلهٔ دیگر بجزیره و سرحد خاک یونان آمد و از آنجا قطع مسافت کرده از طریق جزیره کالو
مملکت نمسه فرود شد بعد از ورود بدارالملک وینه پرنس مترنیخ وزیر دول خارجه را دیدار کرده و از بعضی از مکاتب
مستر مکنیل را که از ایران بلندن فرستاده بود در آنجا اطلاع در آورد و بر آنکه ساخته بود که آشکار حجت
لختی از آشفته کاری ایران و شکایت از سفر شاهنشاه غازی بهرات نگاشته بود حسین خان در پاسخ از نقض عهد
کارداران انگریز با وجود عهدنامه شرحی که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم شده است که هرگاه
شاهنشاه ایران قصد افغانستان کند دولت انگریز را در میانه سخنی نیست و با این معاهده کشتی جنگی به بندر
فارس فرستادند و اخبار جنگ نمودند و کامران میرزا را در مخالفت پادشاه ایران اغوا نمودند پرنس مترنیخ
گفت نیکو آنست که این کلمات را رقم کنی تا من بلندن فرستم و مکشوف دارم که مکنیل و دولت انگریز از نقض
عهد ساخته خواهد داشت پس این سخنان را ترجمانی کرده انفاد لندن داشت و از آنسوی ایلچی انگلیس که در
وینه حسین خان را دیدار کرده آگهی داد که میان دولت انگریز و ایران کار بمخاصمت و معادات است و سفارت
تو در دولت ما پذیرفته نیست با کارداران انگلیس چون از سفارت حسین خان آگهی یافتند لرد پالمرستان
وزیر دول خارجه کس نزدیک او فرستاد که اگر شاهنشاه ایران دست از افغانستان باز دارد و لشکر از
ملک هرات کوچ دهد مواجب سپاه آذربایجان را همه ساله از خویشتن برسانیم حسین خان صورت حال را عریضه
کرده بدست فرستاده خود فرج آلهپیک روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و خود در روز چهارم ورود از
خدمت امپراطور نمسه کرده مورد الطاف و اشفاق گشت و روزی چند ببود تا جواب مکتوب وزیر دول خارجه
از لندن برسید نگاشته بودند که ما را با دولت ایران خصومتی نباشد چون مکاتیب مکنیل موارد صفا انگیز
ساخته اگر کارداران ایران سخن از در معذرت کنند عذر ایشان پذیرفته است بالجمله حسین خان بعد از
یک دو روز توقف در وینه پاسخ نامه شاهنشاه ایران را از امپراطور نمسه گرفته روز یازدهم
محرم الحرام آهنگ مملکت فرانسه کرد چنانکه
در جای خود مذکور خواهد شد

قصهٔ خرابی محمره بدست علی رضا پاشا وزیر بغداد

هم در این سال علیرضا پاشا وزیر بغداد موارد دولتین ایران و روم را که سالهای دراز از آلایش صافی بود بخس
و خاشاک نقض عهد و طوفان فتنه و فساد مکدر ساخت از بهر آنکه در شهر محمره عونان حاکم و عشایر آن محمدل
و بازرگانان طریق رفق و مدارا می سپردند و از این روی شهر محمره شهیر گشت حمل حج در المحمره فرود می آوردند و از
تجارت بصره کاسته می شد و این معنی در خاطر علیرضا پاشا ثقلتی می افکند و انتهاز فرصت میبرد تا این هنگام
که شاهنشاه غازی در ظاهر هرات لشکرگاه داشت وقت را شایسته دانست و لشکری انبوه کرده ناگاه بر
محمره تاختن آورد و حاکم محمره و جماعتی از عرب که در آن بلده سکون داشتند چون این بدیدند بمقاومت
تن در ندادند و در اول حمله پای اصطبار ایشان بلغزید جماعتی قتیل و گروهی اسیر گشتند لشکر دولت عثمانیه

دائمی در زمره مردان را مقتول و زنان و صبیان را اسیر گرفتند و اموال تمامت شهر و بازرگانان را تاراج ها
بار اثقال را ماخوذ داشتند و سوی بغداد کوچ دادند چون این خبر در طهران معروض درگاه پادشاه غازی گشت
غضب مفرط بود و نامه‌ای بکارداران دولت روم کردند و میرزا جعفرخان مشیرالدوله را که امروز سفیر کبیر و
مقیم اسلامبول بود منشور فرستاد که اگر کارداران دولت روم جبر کسر این خسارت کردند و علیرضا پاشا را
در این خسارت کیفر ننمودند مواعد آشتی را در امور دین باد نخواهد شد و اگر نه ما این کینه را باز خواهیم جست و سامان جنگ را
خواهیم داد چون این منشور باسلامبول رفت میرزا جعفرخان وزرای دول خارجه را انجمن ساخت و چند کرت
با وزرای دول خارجه و صدر اعظم دولت عثمانی سخن کرد ایشان چون در جواب بیچاره ماندند کار را بغلط
رنجیدند و گفتند محمره خود از اراضی مملکت روم است و از توابع شهر بغداد و بصره شمرده می‌شود چون حق ایرانیان
کعبان و صبیان برآوردند که عمل ایشان از عرض افتاده و ما شریعت سلطنت آسمانی اعتراف کردیم سپاه را افتاد
در سر زمین ما طریق سست گرفته‌اند و ما از در مسارعت بیرون شده‌ایم این سخن وقتی بوده است که محمره در
شمار اراضی ایران باشد چون سخن بدینجا رسید وزرای مختار دولت روس و انگلیس و دیگر دول خارجه خاموش
شدند و میرزا جعفرخان سجلی حاضر داشت که گواه دعوی خویش سازد با جانب روم فرستاد با سلطان محمود پادشاه
آل عثمان و اوزاع بندر کالی کعب و سپاه او که با ابراهیم پاشای مصری در مصاف مقاتلت نوشته بود
سلیمان پاشا کشتیهای جنگی دولت عثمانی را بجای خود بنهاد کو رخواهد شد کارداران محمد علی پاشا سرنج
آن هنگام میرزا جعفرخان سخن در انداخت که اولیای دولت ایران مراجیار را به مدار الصلح و طلب آسایش اند تا ش
بشتاب روزه با طهران ساخت و صورت حال با امنا و حاجی میرزا آقاسی برآن نهاد که در ادای محمره
نهر بیمار و مشوح سازد و مکافات عمل عمال روم بر دارد دست آورد سفیر اصفهان و جمهور لشکر برود چنانکه
بجای خود نکو خواهد بود ازان سوی چون میرزا جعفرخان سفیر ایران کرد اسامی دولت روم را مکشوف افتاد که
هزار پهلوان گروه که ضعف دولت روم را بازنمایند و لشکر ایران را از برای کیفر محمره چیستی خود از همی سخت
برسیدند و صارم افندی را بسفارت ایران مامور ساخته بیرون فرستادند و سلطان محمد خان مدوحلی داد
معادل سیصد هزار تومان زیان محمره را بر ذمت نهد و این امر را به مسالمت و مصالحت سازی بر چون صارم
افندی وارد دار الخلافه گشت حاجی میرزا آقاسی او را وعدی بنهاد و از برای زیان محمره چیزی کرد و لوطیان ترسکوک
ای طلب کرد صارم افندی با سیاست معنی را وفق طاعت داشته رنجیده خاطر طریق مراجعت گرفت و کار محمره
با حیرت افتاد با وعی که میرزا تقی خان وزیر نظام با سفیر ارزن الروم گشت چنانکه در جای خود مرقوم می‌شود و هم
در این سال عمال نابی ارحستان(؟) جعفر پاشای ترکمان جزیره خرک را که معدن نفت و نمک است به تصرف خویش در آورد
و این جزیره در شش فرسنگ مسافت دایره باشد و در بحر جزیر(؟) ما کوه افتاده مع آنکه فایت رجال(؟)
نمک آن جزیره در سواحل برکت و ساتی بدست کرده و جماعتی از ترکمانان کرد و انجمن شدند و اکثر بهشتاد(؟)
نفت و نمک برده‌اند مردم طبرستان را اسیر گرفتند و در عدد ... ترکمانان معروف شدند این جزیره
از بهر ایشان معقلی منیع بود و شاهزاده اردشیر میرزا که در روشن داری و کار جنگ شهره داشت و در صحرا با ترکمان

دفع ایشان را تصمیم عزم داد و هزار تن تفنگچی استرابادی و کلادی و عمرانلو و طالش برگزیده ساخت و مأمور روانه
از اشرف بیرون تاخت و بکنار بحر آمده کشتی در آب افکند و شش فرسنگ راه در سطح بحر پیمود و خاک و اده ل
و در آن اراضی فرسنگ مسافت افزون نیست در آمده و در آنجا روزی چند اعداد کار کرده و راه بحر گذار
برداشت چون دو روز دیگر برآمد ریاح عاصفه وزیدن گرفت و آب بحر را طغیان طوفان داد و یکسان روز کشتی‌ها را
خطری هولناک پیش آمد بعد از سکون باد و آرامش بحر راه برگرفت و بجزیره حرکس در رفت ترکمانان چون
این لشکر دیدند و توان مقاتلت و مبارزت نداشتند سر گذاشتند لطفعلی که بسبب جمعی کثیر عزم شمشیر کرد
و خانهائی که از چوب کرده بودند و آلاتی که از بهر حرب و ضرب و دیگر صنایع داشتند بعضی حرق و برخی غارت آمد
اردشیر میرزا چون این کار را بپرداخت مراجعت کرد و صورت حال را نگاشته اعلی حضرت پادشاه و شاه
شاهنشاه غازی یک قبضه شمشیر مرصع بجواهر آبدار و یک قطعه نشان شیر و خورشید تمام الماس از بهر او با خلعت
و حمایل سرخ تشریف فرستاد

وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار هجری و تشدید محاصره هرات

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار هجری مطابق تنگوز ئیل ترکی چون سه ساعت و چهل و یک دقیقه از روز
دو شنبه پنجم شهر محرم الحرام برآمد آفتاب بحوت تحویل شد شاهنشاه غازی محمد شاه در ظاهر هرات جشن عید
نگاه داشت و بزرگان درگاه و امرای لشکر حاضر را بدل درهم و دینار خرسند فرمود و در کار محاصره و تسخیر بلده هرات
هر کس را بدانکار رسید و اندرز کرد و لشکریان کار بر اهل هرات صعب کردند و از آنسوی مستر مکنیل
وزیر مختار دولت انگلیس بعد از سفر کردن شاهنشاه غازی بهرات روزگاری در دار الخلافه طهران روز
گذاشت و چندانکه توانست بکارداران دولت انگریز از در شکایت و سعایت مکتوب کرد و داستانها را
حل و رامز به هندوستان پیام داد و چون سفر شاهنشاه بدراز کشید تا بهنگام هرات سفر راه کرد و در روز سیزدهم
شهر ذیحجه از طهران بیرون شد و وزیر مختار دولت روسیه سموچ نیز در روز بیست و چهارم ذیحجه از ساله دار
بر داشت بعد از عید نوروز مستر مکنیل را در نزدیک کردند و بر حسب فرمان بعضی از علمای حضرت او را
پذیره شدند و بلشکرگاه در آوردند و مقدمش را محترم داشتند از پس ده روز دیگر وزیر مختار دولت روسیه
نیز برسید او را نیز همچنان استقبال کردند و در لشکرگاه فرود آوردند آنگاه مستر مکنیل که در خاطر خیانتی میگذاشت
بداشت بعد از تقبیل سده سلطنت معروض داشت که اگر اجازت رود من بدرون هرات رفته کامران
میرزا را مطمئن خاطر ساخته بحضرت آرم و شهر و بلده هرات با خراج بپای تخت پادشاه غازی نظر
بمرافقت و موافقت دولت ایران و انگریز سخن او را در صدق و صواب دانسته رخصت فرمود تا آن
بنده در رفته کامران را دیدار کند و لیکن تحریص مینمود و تند مرسک آتش فتنه را تیز ساخت مکنیل بدرون
شهر هرات رفت و با خود اندیشید که ... هرات مفتوح شده است و کار مقاتلت و مبارزت سپاهی
برقرار است ما ابتدا فرمانگذاران افغانستان و کابل و قندهار فرمان پذیر شاهنشاه ایران شده اند
و گردن بزیر حکومت کارداران ایران نهاده اند اگر قلعه هرات از ما برخیزد و حدود مملکت

ایران با اراضی هندوستان رخصتی نوالی مردم هندوستان ساخته و دولت ایران شوند و کار سرداران انگلیس آنچه
از هندوستان خارج و مع هند آنان کار انگلیس بر خطا بود و در این کار باشی دو دولت ایران و انگریز در ساله است
و از آنچه حسن جوار اتفاق و اتحاد مردم هند در انقیاد ما دولت انگریز نباید می‌بینند با انگلیس را
و ایران بر سر وطن افغان و دولت بر آن نهاد که پادشاه ایران را از آنکه تسخیر هرات کند مراجعت دهد کامرم
کامران را دل قوی ساخت و او را از قبل دولت انگریز به مدد مال و آلات حرب و ضرب و مردان جنگ
حمایت کرد و از این روی افغانان یکی برده شدند و در حفظ و حراست حصار هرات کوشیدند چون پادشاه ایران
در کار استوار کردن سیاست لشکرگاه مراجعت کرده معروض داشت که چندانکه سخن از در بیم و امید راندیم
مفید نبود و کامران میرزا هرگز از در حصار بیرون نشود و گردن به اطاعت ننهد و کار از سخن گذشت آتش خشم
شاهنشاه زبانه زدن گرفت و بفرمود تا کار محاصره را سخت کردند و سر حکم داد تا سرکردگان لشکر کار دار
آلات سخت همراه بود با خود ساخته شدند و تکیه داشتند و اول صنعت چند توپ قلعه کوب ترتیب دادند که هر یک را
کودک مراهق آسان بدرون شدن تواند است و در خور آن توپها گلولها تکار بستند و هندسان کار آگاه
در اطراف هرات نگران شده در هر موضع لایق تپه با آسمان برابر بساختند و توپها را آنجا نقل برفراز آن
تپه‌ها بردند و درون هرات را هدف گلوله ساختند و گلوله در مردم درون افتاده و آسیب و دود و فتنه بر
پاک بسیار در عشر اول شهر صفر از سر دل بلا و شدت قحط و غلا و صدمت توپ کار بر قلعگیان مشکل
افتاد و مردمی کار از فقیری و حومه شهر درآمده بود بدان آتش شدند و در بر دیار محمدخان افغان بر خود آشفتند که ما را
توان دل کی که مدت آن معاش کسیم با رخصت فرمای که از شهر بدر شویم با سید که لشکر ایران بار دیگر
رسانید و اگر اسیر گیرند هم بار دهند یار محمدخان چون بیچاره بود رخصت فرمود چهار روز از بامداد تا بشبانگاه
دوازده هزار تن مرد و زن و دختر و پسر خوار و عطشان بی‌پرده و بی‌پروا سیه و ملک افغانان
با چهرهای معصفر و شکمهای لاغر از شهر هرات بیرون شده لشکرگاه در می‌آمدند پس شاهنشاه غازی بر ایشان
بخشایش آورد و بفرمود چند روز از مطبخ خاص جوش همگان را خورش داده و سلف و پوشش عطا
کردند حاجی میرزا آقاسی و میرزا آقاخان وزیر لشکر و دیگر امرای درگاه بسیم و زر فراوان بر ایشان اینها می‌
در حسب فرمان شمس آسمان عیب بر ایشان گرده روانه مملکت خراسان نمودند در این وقت حاجی خان امیر بهادر
جنگ که بدان مذکور شد از مسافرت سالق جراحتی داشت و سرکشان ردین کار بساط راح او را پیش حال
ساده مسکن داشت لاجرم دو فوج سواق که در تحت فرمان او بودند با کدیگر طریق نفاق و شقاق گرفتند و در باد
با هماعی از افغانان لوابست حمی لطف قرار گرفتند و آنگاه عیب ایشان را با اظهار تسبیع فرصت دادند و سیار رد
و سپاهی بر دند و باهم ظهور و سعت برده آتش شدند جون افغانان این کار را شاهد گشتند هم تو اصله بهادر یک
همه ورسان شقاقی بخوردن جرحای ساخته شدند و هم دیگر بسیحون با شهد آنگاه هر دو گروه متفق شدند که قصد
وحاه بسیار بسر باران شقاقی را سر برگرفتند و یکیو ست شان با ما خود حمل داده بدرون شهر بردند و این
گروش دیگر بود که از بهادر جنگ شد و در این میان میرزا عیسی شرا آقای که بکار مدد رساندی گر

بود و بجای کشف اسرار دیگر جز آنچه مأمور دستور شهریاری آمده حقه دانش بجز طناب جنبه کرد و مع القصه در این وقت
کامران میرزا با یار محمد خان عتاب کرد که تا چند مملکت را خراب باید داشت و مردم را بهلاکت باید گذاشت
صواب آنست که شاهنشاه ایران را از در اطاعت بیرون شویم و در حضرت او جبین ضراعت بر خاک نهیم یار محمد
خان عرض کرد که نخست یکتن از مردم خود را بدان حضرت گسیل داریم و انابت جوئیم پس از عفو گناه طریق درگاه
سپریم پس کامران میرزا عریضه نگار کرد و در عنوان عریضه نگاشت   ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی
کاری مکن که بلبلان کهن آشیان بدار و خواستار شد که یکتن از ملازمان درگاه در درون شهر شده در آن حال نظم
کند و طریق حضرت سپرد و بدست یکی از بزرگان افغان انفاذ داشت بر حسب فرمان حاجی عبدالمحمد محلاتی که در اردو
حاجی میرزا آقاسی مکانتی داشت مأمور شده بشهر در رفت و کامران میرزا از تقبیل شده سلطنت را تقدیم
حرم داد مکنیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس چون این بدانست در نهانی یکتن از مردم خود را بشهر فرستاده
پیام کرد که هرگز از شهر بیرون مشو و در برج حصار استوار باش که من اینکار را بکام تو خواهم کرد و از سوی
بحضرت شاهنشاه غازی آمد و تحیت بگفت و عرض کرد که قلع افغانستان بدست شما سبب آشفتگی هندوستان است
نظر باتحاد دولتین ایران و انگلیس صواب آنست که از تسخیر هرات دست باز دارید و طریق دار الخلافه سپارید
شاهنشاه غازی در خشم شد و او را با مکت رد کرد که تو سفیری نا آزموده بوده و صلاح دین و دولت ندانسته و از
حضرتش براند تا از آنسوی کامران میرزا بخشایش مکنیل و اغوای یار محمد خان از بجای خویش پشیمان شد و حاجی عبد
المحمد نیز بی مرام مراجعت کرد و در روز پنجم شهر صفر از قبل مودود خان و ابراهیم خان فیروزکوهی نادر بیک و
صاحب نظر بیک و اسدالله بیک حاضر حضرت شده پیشکشی شایسته بگذاشتند و عریضه مودود خان و ابراهیم
خان را که مشعر بر اطاعت و فرمانبرداری بود برسانیدند بر حسب فرمان قلعه بوبا و غوریان تیول ایشان مقرر شد
و فرستادگان کامروا مراجعت کردند و در اینوقت شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله یکی
سخت رسیده کوهستان هرات بدست کرد و گلوله توپ را از آن برآورد و چون در خور اینکار افزار شد
تا گلوله توپ را دیگر باره از آن سنگها گلوله توپ و خمپاره بپردازند و هم در عشر اول صفر حکم رفت که خلعت
نوروزی حکام ایران را بدیشان برسانند چندتن از مستوفیان حاضر مأمور بحمل خلاع شدند خلعت سیف الله
میرزا حاکم سمنان و شریف خان قزوینی که وزیر او بود را همچنان خلعت یحیی میرزا حاکم گیلان و امان الله خان سردار
وزیر او را میرزا رحیم مستوفی خاصه برگرفت و خلعت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس را نادی بیک حامل
گشت و خلعت منوچهر خان معتمد الدوله را که این هنگام در کرمانشاهان بود و خلعت محمد ناصر خان حاکم استرآباد
بمیرزا حسنعلی مستوفی سپردند و خلعت قهرمان میرزا فرمانفرمای آذربایجان را میرزا لطفعلی برگرفت و اسد
بیک فراش خلوت حامل خلعت فضلعلی خان حاکم اصفهان گشت الجمله روز دوم ماه صفر از هرات کوچ
داده روانه مقصد شدند و در روز هشتم صفر محمد آقا خان امیر توپخانه و جعفر قلیخان سرتیپ قراجه داغی باقرخان
کرد هراتی بر حسب فرمان با جماعتی از سواره و پیاده بنواحی کرخ تاختن بردند نخستین مواشی و دواب مردم قلعه
کرخ را در مراتع و مراعی منهوب ساختند و شصت سوار از مردم هرات که در آن اراضی برای چرای اسب شده بود

دستگیر

و سکنه بود مانند پس کام امیر بخارا را مسموع افتاد که چون مردم هند با کهندل خان از در فرمانبرداری
شاهنشاه ایران یکدل و یکجهت شدند حسد بر اعلای شأن ایشان در روز بیش بار سالار شد و در مردم هرات پای ندهای
حرکت دیگر روی از عوام آن بلد چنان دانسته شد که سفر هرات کردن با پادشاه ایران رزم اول جهاد در
راه دین باشد پس شش هزار تن از آن جماعت بهرات شتافتند چون قلعه هرات را محاصر دیدند در راه درون
شدن نیافتند ناچار مراجعت کرده در قلعه که قریب بدان ارض است متحصن شده امیر بخارا کس
بدیشان فرستاد که این اکراه طریق درگاه پادشاه ایران گرفتند و در سپاه باشند و اگر نه ناچار عرضه هلاک
و دمار خواهند شد آن جماعت سر بر تافتند و بکوشش داری بر دو حاجت شدند لاجرم امیر بخارا با سه هزار و صد سوار و
ده عراده توپ ساخته و آن قلعه را حصار داد و فرمان کرد تا گلوله توپ قلعه ایشان را بست کردند و شکوه
یورش بر آن جماعت یافتند و پانصد و نود و دو تن مردم از آن را اسیر بردند و کس باز ده با سرهای آن گروه بدرگاه پادشا
آوردند شاهنشاه غازی فرمود او را گردن بزدند تا رشوه و امین حسین را العلیای بخامه رساند آنگاه حکم داد تا از
آن سرها منار کردند که دیگر کسان بدان نکردند و اداره خوانش کنند و هم در این وقت قنبرعلیخان کرباشقای آمده از
جانب فرستاده کهندل خان سفر قندهار کرده بود مراجعت نمود و چون بقلعه لاش رسید شاه پسند خان از
جماعت ایشان درگاه شاه پسند خان برادر علی خان از جماعت افغان سوری از نواحی سیستان بردیک قنبرعلی
آمد و با اتفاق او بلشکرگاه پیوسته تحصیل سعادت سلطنت کردند و مورد نواخت و نوازش آمدند و همان خدا داد
خان از سیل کهندل خان برسید روز دوم شهر صفر عریضه عوض با هدایا و دو شتر سیل پیشکش پیش کرد و اسید
و چون اسید که نزار و روی کهندل خان ... لشکر قندهار را تسخیر کرده حضرت آوردند شاه جمرود
باز با لشکر حاجی بیاشند سکوان است که کهندل خان سپاه چون را با داشته بطرف هراه و اسفزار و غور کوچ
دهد و آن محال را که جلال الدین میرزا پسر کامران حکومت داشت تسخیر فرمان آرد چون خدا داد خان راه ضد نا
برگرفت این خبر بکامران میرزا رسید که و بر سیاست که لشکر قندهار بر سر جلال الدین باشی کشید لاجرم سیصد سوار
بمدد پسر بدون فرستاد و او بس چون از سیر بیرون آمد سپاه بود پانصد سوار بهمراه جلال الدین میرزا آمده
هرات بود در حرص آن اهتمام سد و لشکر با هم دو چار شدند و مردو کرد و آن دیگر لشکر قندهاری در است
پس بدر رکت در هم افتادند ... و هم نهادند و بسیار کس از طرفین و ... جلالان کشته چون ... رد
و بارکی فرونشست و دانستند که با شمشیر کار نکند ... و شتاب سود ندانست و در عشر آخر شهر صفر محمد عمر خان پسر
کهندل خان با چهار هزار سوار افغان بدرگاه آمد و در حضرت شاهنشاه روی بر خاک نهاده طوق طاعت بر گردن
گذاشت و از جمله ملازمان رکاب شد چنانکه بعد از مراجعت پادشاه از هرات بر حاکران حضرت کوچ داد
دارالسلطنه طهران توقف کرده و از کارگذاران دولت هر سال مبلغ یکصد هزار تومان مواجب در وجه او مقرر
گشت با الجمله محمد عمر خان مأمور بدفع جلال الدین میرزای پسر کامران میرزا شد و بجانب هراه و اسفزار کوچ داد
و آن اراضی را بحسب فرمان کرد و جلال الدین بحکاره شد و با اتفاق اسمعیل خان کلانتر بدرگاه شاهنشاه غازی پناهید
گشت بر حسب فرمان شاهزاده محمد رضا میرزا جهان بدر رسید و او اسمعیل خان فرو آورد و بمکافات برکت نهاد

۱

دهور

در این وقت کار بر قلعه‌گیان هرات روز تا روز سخت‌تر و صعب‌تر می‌شد و چون لشکر ایران نیز از طول مدت حصار
و اهل هرات خاطر رنجیده داشتند در تخریب قلاع و رباع و حومهٔ شهر و قطع اشجار و درختستانها و باغها خودداری
نمیکردند چنانکه بیست فرسنگ و سی فرسنگ اطراف هرات پایمال سپاه گشت و از عمارت و زراعت پرداخته آمد
و همچنان در شهر هرات از صدمت گلولهٔ توپ و خمپاره کمتر جانی بسلامت بود چنانکه در محلات بجای دور و قصور تلها
دیده گشت تا اینجا که شهریار غازی دل بر آن داشت که بی‌زحمت یورش و کثرت کوشش شهر هرات مفتوح شود و
مردم هرات با هوای مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس با این همه زحمت خودداری میکردند تا آنجا که از زبردستی سپاه و
توپچیان لشکرگاه را مجرب داشتند بسیار رفته بود که زاغی یا کبوتری بر لب بام هرات می‌نشست و در میان
با گلولهٔ توپ پست می‌شد و گاه بود که اعیان کلاه خود را از سر چوبی کرده از پس دیوار بر می‌نمودند و مکشوف
شدن با گلولهٔ توپ بر باد میرفت

تعیین شاهنشاه غازی قواد سپاه را از بهر لشکرها و تحریص لشکریان در محاصرهٔ هرات

چون کار محاصرهٔ هرات بدراز کشید و کامران میرزا از گردنکشی سر فرو نداشت شاهنشاه غازی یکباره دل
بر آن نهاد که بحکم یورش آن قلعه را مسخر دارد پس از سراپرده بیرون شتافته بر اسبی نشست و بر بالای تل
بلند صعود فرمود تا از برج و بارهٔ شهر باز نگرد گلولهٔ توپ و تفنگ بر فراز آن تل مبارک رسید بدان سکینت علیحده تا
توپ را در آنجا آورد و سنگر و نصب کرد و دروازه‌ای که با سیت طریق یورش سربازان معمور و سایر اردوها
فرمود آنگاه در حسب حکم حبیب‌الله خان امیر توپخانه روز دیگر توپها را اکتسا ده داشت و برج و بارهٔ شهر را فراوان
رخنه و ثلمه انداخت از پس آن بفرمود تا شاهزاده محمد رضا میرزا لشکر اسکندر خان دررفت و سلطان محمد میرزای
سیف‌الدوله لشکر ولنیان تکابی جای کردند شاهزاده ملکقلی میرزا لشکر محمد خان سردار افواج عراق در آمدند از اهتمر
شهریار حمزه میرزا لشکر کلبعلی خان جهت شار رفتند آنچه کمر ران باشند و هر فوج از لشکر بر زیادت حلاوت کنند تا بر
رسانید تا در پادشاه بادافرش بر دو فرمان داشت که دو ساعت از پس آنکه سپیدهٔ صبح بدمد از لشکرگاه
ورایت مستر مکنیل چون این بدانست آشفته خاطر شده شتاب زده بدرگاه پادشاه آمد و از در ضراعت سخن
داشت که شتر روزه این لشکر را از حرکت باز دارید تا من بدرون شهر رفته کامران میرزا و یار محمد خان را از حضرت
آورم شاهنشاه حشمت دولت انگلیس را نگاه داشته مسئول او را با جابت مقرون کرد و حکم شاهزاده محمد رضا میرزا
نگاشت که مستر مکنیل را و همه سپاهیان قراول یا غرایا چهار سوار رخصت کن تا از دروازه خشک بشهر هرات در رود
چون مکنیل بدرون شهر رفت کار دیگر گونه گشت کامران میرزا و یار محمد خان را بر انگیخت که این چنین روز کار تو
مبادرت مسدود است هر رخنه و ثلمه که در دیوار قلعه پدید شده آکنده کنید و از خویشتن معاول ده هزار تومان
روسکوک مدنیان داد و ایشان را امر تمیز برج و باره بر گماشت و گفت دو ماه دیگر خویشتن داری کنید تا کشتیها
جنگی از کنارهٔ دریای عمان دیدار شود آن هنگام رزم ایران ایشان را شما بگردد و جنگ دیگر از جانب ما در
برخیزد چون از این کار بپرداخت از هرات بیرون شده طریق لشکرگاه گرفت و همه سخنان قرار یافته این قضیه را
معروض داشت شاهنشاه غازی در خشم شده فرمان کرد تا مکنیل از لشکرگاه بیرون شود و او نیز مدتی صدیث و

و حادثهٔ دیگر آنکه حاجی خان مکس از قرب بیات و کابل نامه‌ها حمل داشته و مکاتبت تازه می‌آورد چنانکه در جای
خود مسطور است از طریق ایران بیرون شده و چون به دار الخلافه سفر کرد از کارداران انگلیس مشوری بدو آوردند که
جواب مکاتب انگلیس سفر کنی لکن لشکرگاه شاهنشاه ایران را که مکس از صاحب منصبان انگلیس بود از لا حرم استدراک
ناشتی بجز دیدار اینکار روانه هرات شده بعد از حرکت ساعتی با نامه رسید لشکرگاه رسیده شاهنشاه غضب بود ما دو
اردو حامد برج خواجه عبدالله سوی دروازه قندهار بودند و چنگ تر آوردند چنانکه از دو جانب شهر از آن
بود و چون بوقت که اهل صنعت چنانکه مرسوم شد در طاق هرات کرده بودند که هر یک بعضی از دو بود گلوله را
که بر می‌بود پوشش شعال است مداره داشتی ده توپ را تا آلات حرفصل بر سر دو تا سلطان بر دند و دو نشکر
روزار حل یکی صعود داده بود و بنا این توپها آتش و آهن شهر را رد نکرد جاره معمور مانده بسیار کس مقتول گشت
و هم در روف صمصی خان سرتیپ ماکوئی با فوج سرباز خوئی از راه رسیدند و حکم شد که روز عسکری خان فراکوزلو
جای کند و این گروه را بشیر محمد خان سردار هزاره فرصت بدست کرده مرابع اسبهای توپخانه را ضبط نمود
و با هزار سوار ماش بر ده شش صد سرباز جراگاه بر اند سلیمان خان افشار که با هزار سوار و جار سر و حافظ بود
چون آگاه شد از دنبال ساخت و از لشکرگاه دو سر سوار کرد و سپاهی بر صف لاکن مدشان و ست ساخته
از پیچاده است بر باد ... بار ساور رده و هم در موقف معروض در کاه افتاد که شاهزاده طهماسب میرزا مؤید
الدوله بعضی از رسال و نواحی و دیگر اشرار را تا رست سبح عام مطلع ساخت کرده و محمد علی خان ماکوئی با فوج دوم
سر ملازم رکاب ... وار مردم گمرکشان احتیار افغانان برده اند و شصت سوار از آن جماعت سبی است او بستند
شده با اگر و اسیر ند و سپس گشاده دار و خبری بر آمد شاهنشاه غازی چون این بشنید صمصام الله خان سرهنگ
توپخانه و محمد یحیی خان سرتیپ سپاه و مهدی خان فراهانی و جهانگیر خان سرکرده نظام پسر قاسم خان و آلر
آدمی را با پانصد سوار رود و سرداده توپ سپرد فرستاد در هر حد و ترکمان با افغانان دو چار شدند
و یا بره گروه را فرو حسته کسب مارحسن امد کتیبه افغانان سرتیب سند و لشکریان دو دست وصحاه بن ... آن جماعت را
سرزده و مقصد و سپاه کسی اسیر کرده شد و در رکاب شاه مؤید الدوله آموخته رزم و جوکر داده کار رار او در حضرت
شهریار کوچ داد و بیمار و اسیران را در موقف عذاب ما بروده اشتند شهریار غازی امر نمود تا محله را اعرض داد بار
و هلاک ساز ند و سر محمد خان برادر یار محمد که بعد از فتح غوریان با گروهی ملازم رکاب بود معروض داشت که
دو تن از جماعت زر رکاب مشاغل افغانست اگر پادشاه بر ایشان بخشایش آورد و ایشان را از جان ایمن
هر یک معادل هزار تومان زر مسکوک پیشکش بسر کند را اسد شاهنشاه در خواست و سخن بکرد و خلاف دال
دانستند که رهائی او با حاجت سود و سپاهیان بکار قتل آن جماعت مشغول بودند تا گاه از میان افغانان یکی صدا شد
چند گام چنانکه ... گردش شد آنوقت ناچیز گشته سپاه شهریار و زیک از آمده حش یکی از دو ما
ناچیز گشت جراحی کرد و چند کس که حاضر حضرت بود در یک ما نعش بردند شاهزاده جلیل علی میرزا سر
برادر شمشیری راند آنگاه سردار سکندر خان با سیع مار کرده ماتش بر هشیار بر این قصه فرمان کرداری جماعت شاهسون را
سر با سر توپخانه مقوم داشت و محمد علی خان ماکوئی را فرمان رفت تا در عسکری خان قراکوزلو ساکن شود

سرحدلر سکینه ... محمد میرزا ... هرات و مراجعت ... با ... انگلیس

۱۳

آنگاه شاهنشاه دیگر روز قوللر آقاسی را احضار فرموده گفت که مرا در خاطر چنان میرود که باید بقوت یورش این قلعه را بدست
کرد و افغانان را که هم کمران چنانکه باید آماده ساخت اینکار را با قلت جمعیت نباید سر بسر کرد آنگاه تقسیم داد که جیش از خندق عبور
باید گذشت و از کنار خندق تا پای باره شهر جاده و راه عروج باید نمود و هم در عرض این راه سه فصیل است
که این زمان شیرحاجی گویند و سنگر کنده و دیگر اندر راست و از پس هر فصیلی جماعتی از افغانان با شمشیر و شمخال و تفنگ
حاضر کرده اند چون این جمله را قهر کنند و بگذرند آنگاه بپای قلعه در رسند و باید برج و باره که ده ذرع افراخته است
صعود نمایند مردی عاقل امری چندین خطیر بیرون تجربت تقدیم نفرماید اکنون بگوئید شما کدام یک جان عزیز را
خار نپندارید و بامتحان این قلعه یورش می برید تا بدانیم که سربازان از این کنده ها و فصیلها توانند گذشت یا در
عرض راه نقش کشته شود و عرضه هلاک گردد از میانه سرخوش خان افشار که شیر نیستان شجاعت بود
جبین ضراعت بر خاک نهاد و انجام خدمت بر ذمت گرفت شاهنشاه غازی او را تحسین فرمود و فرمان کرد که اسکندر خان
سرهنگ فوج خمسه و مصطفی قلیخان سرتیپ فوج سمنانی و دامغانی بر این طریق او روند و پشتوان او باشند بالجمله روز
دیگر سرخوش خان از امداد و کار جنگ راست کرده و تا آن توپها که شب داشت آنگاه میان استوار کرده با فوج قاهره
اسکندر خان با سه هزار تن جنگی در رسیدند از خندق بدانسوی شده و از سه شیرحاجی عبور کرده چهل شمخال و پنجاه
تفنگ از کف افغانان بربوده و سی تن از جماعت افغان را سر برگرفت و در میان شیرحاجی سیم نشست و صورت
حال عریضه کرده و مسئلت نمود که اگر شاهنشاه فرمان کند هم از اینجا با باره شهر صعود کنم و اگر جان بر سر اینکار کنم در
راه دین و دولت سهل باشد و اگر نه همین برج خاکستری را فرو گیرم شهریار او را در افزوده تحسین کرده فرمود ما نیز هم
تا اینکار را امتحان نداریم هنوز هنگام نرسیده و هم اکنون لشکر خویش مراجعت کن تا با تمامت سپاه یکدست حمله
افکنی سرخوش خان مراجعت کرده و منصور و استعداق شاد بازگشت و اسکندر خان بهنگام بازگشتن در میان
خندق جراحت گلوله یافت و از آن شکن اقدام جلادت بیرون نتافت و بعد از دو روز وداع زندگانی گفت
و بر حسب حکم توکل خان قنبر زند او بجای او نصب شد چون مصطفی قلیخان بر جان خویش تبر رسید و از پس
لشکر سر برگرد فرمان رفت که جلادان سرش برگیرند بشفاعت حاجی میرزا آقاسی سر جان را امان یافت و پیمان
نهاد که بهنگام یورش دیگر از دیگر سران سپاه پیشی جوید

یورش بردن لشکر بقلعه هرات بفرمان شاهنشاه غازی

در این وقت شهریار غازی فرمان کرد که لشکریان اعداد کار یورش کنند و نخستین بساختن سلم نردبان پرداختند لشکریان
از فراز شیرحاجی سیم تا پای باره آگهی نداشت و بعضی از افغانان را لقا کردند که نردبان شش ذرع تا نیمه باره رسد
سخن از در کذب و حیلت کرد چه نردبان دوازده ذرع کافی نیست تا اکنون نردبانهای شش ذرع راست کردند و ساخته
کار شد پس شهریار قوللر آقاسی و سپاه را بتحریص طلبید و ایشان را تحریص بر جنگ داد چنانکه هم آن مکان آواز بر داشتند
که ما را امان حرکت بریده امدوار ستان بیکان شیرزاده اند و از بیرون مهد پستان شده در بزرگی صاحب سریر پادشاه
مملکت لکه سالها جا گرفت حسرت بود و تجربه استاری خویش در لشکر صمصام خان جای کرده و سران و سرکردگان
هر کس لشکر خویش شدند و همچنان شاهزادگان را برای تحریص لشکر و بازآوردن خبر هر یک استوار قامت

لشکری بسته شد شاهزاده محمدرضا میرزا دیگر بار لشکر اسکندرخان در رسید و شاهزاده جهانقلی میرزا مقیم لشکر
محمدخان سردار شد و شاهزاده سیف‌الدوله در پهلوی ولیخان تنکابنی قرار گرفت تا با سلطانی که در برابر برج
خواجه عبدالمصر بود که موسوم بسر بی دروازهٔ قندهار بود از طرف شمال هر روز از خشک تپه شود و چهارده عرّاده
توپ استوار داشت و با سلطانی دیگر زاده چماره بود و سه کمر بر ده توپ داشت و این هر سه با سلطان
در سمت ... بوده بود و خویشتن پوشش سرا سپاه سرتیپ فرج خان عماری کاشانی که سرحد شاه
بود و نصیحت الهی معروف بود مأمور آمد که در بر ... ما و لشکر را پورش ... کند و صرف جلادت
سرکشی را معروض دارد و در این جانکاه اسکندرخان قاجار دولو سرتیپ فوج مراغه و سرتیپ جعفرعلی خان شکر
امداد جنگ کرد و جعفرعلی خان قراچورلو سرتیپ دو فوج قراجه داغی با اتفاق مهرعلی خان قراچورلو
احمدبیک قراجه داغی که هر دو منصب سرهنگی داشتند ساخته کارزار شدند و محمدحسین خان قراگوزلو سرهنگ
فوج ششم قراگوزلو و عبدالله خان بادرنکاری آمدند و محمدعلی خان سرتیپ فوج خوی و رستم خان قراگوزلو سرهنگ
فوج همدان و فوج کرد و فوج سیم مراغه اهلبار سرتیپ همدان و همدان اسمعیل ... مع تعصد در ... لشکر
لشکر با امداد کارزار پورش کردند و ماه در روز سه‌شنبه هشتم شهر جمادی‌الاولی طبل جنگ بکوفتند که مشهور ...
و حسن ... توپها گشادند و چهل هزار گلوله توپ در مدت سه ساعت بر دیوار باره بباریدند و ... بر دیوار
آوردند و ... سواری بر ... ساره بر آمد بالجمله ... آفتاب
توپچیان ... جنگ ... هرات ... پورش ... آتش ... پیشکار لشکر جنس
کرد ... قلعه ... گردانیدند ... بر ... آمد تا ... طبل ... شیپور
... و ... گوشها ... شکست ... سوگواری ... بر ... برج و باره
فصل ... چون ... بود که ... شدند و ... آمد ... جنگ ... شده
صمصام خان ... فوج ... سلطان ... دسته بودند ... مراجعت ... استواری ... طور
... مأمور خواهند شد ... مصطفی قلی خان سمنانی ... کردند
... پورش ... جبهه ... حتی ... عهد گشت ... لشکر ... شوند ... کرد و ولیخان تنکابنی
که ... شمشیر بود ... داشت این هر دو ... لشکر ... شوال ... لاجرم از لشکر صمصام خان
... خندق ... هزار ... گرده ... گلوله ... شمخال ...
... ... قطع طریق ... خندق ... افغانان ... گریبان شدند
... گشت ... خندق ... و علم ... سرجای ... نصب
کردند و چون مصطفی قلی خان و صمصام خان ... که ... قتل مردم کرده ... سالف
... کردند و ... شوال ... سر ... کردند ... خویش
... که ... لشکرگاه ... خندق ... شد گلوله
... رشد ... سر ... بوت ... طرف افغانان

کشاده شد یا از لشکر ولیخان بود بالجمله هم در این وقت ترکی صاحب زخم گلوله از پای درافتاد سرجوش خان سرهنگ
که در جلادت حکم پلنگ داشت چون حمله ولیخان را در حوزه میدان دید سربازان خویش را فرمان کرد که تا بسوی
آمدند و ایشان را هم گلوله شمخال و تفنگ تقدیم این مجال امیر بود و سرجوش خان در چشم شد و بر جای است تا لقب
و ترابه تا دیری که از قضا گلوله بر پهلوی زن تفنگ آمد چنانکه از کار رشد سربازان جسد او را که جنازه جای داشت
بکنار آوردند لاجرم فوج شقاقی و مردم قزوین و جماعت افشار را بی ترتیب و سالار قوت مقاتلت نماند دار
آهنگ برج خاکستر بار سستی شد و از طرف قسیلی به کلبعلیخان افشار هم بکردار ولیخان حمله افکندند با لشکر
از استحکام سپاهش بزخم گلوله بخاک راه افتاد از کشش و کوشش خویش باری بکرد و تا شیر حاجی سیم راه
و این فصیلها و خاکریزها چندان افراخته بود که چون یکتن سرباز زخمی برسیدی است یا بخاک می افتاد سکون او
در هیچ مقام ممکن نبود غلطان غلطان تا فرود خندق در سر جنب و افزون از آنان که بر سر برج دارو
هشت هزار تن افغان در میان این کندها و شیر حاجی که رزم میداد سربازان چنان دلیر جنگجوی بودند که
مقدار طی مسافتی دراز و کردند و خان را در سکاه مجلاق و غلطان در کریکاه [illegible] و در این خاکریزهای افراخته میشود
میکردند آنگاه خسته و شکسته با افغانان پیوسته میشدند و تا چنین حالت مقاتلت میکردند دیر همت
هشت هزار افغان را هزیمت کردند و از آنسوی افغانان چنان دلیر و بر طبع شیر بودند که یکی از فتح خان [illegible]
کاشانی من بنده را حدیث کرد که خویشتن نگران بودم که دو تن از مردم افغان که افزون از یک سر [illegible]
در بند اشد با شمشیر کشیده از یکسوی باره پدیدار شدند و آهنگ چند تن سرباز که بر فراز شیر حاجی بودند
سربازان دهان تفنگها بگشادند یکتن از ایشان زخمی برداشته روی برگاشت و آن دیگر راه نبرد یکدست کرد
و تیغ خود را بر یکتن از سربازان فرود آورد و سر تا ناف که مراجعت کند سربازان با گلوله آتشش بخشنده او را
جراحت یافته در میان شیر حاجی [illegible] مع القصه کلبعلیخان حسام الملک چون به شیر حاجی سیم برسید
و دانست که سربازان از یورش برون برج خاکستر روی برتافتند طاقت درنگ نیاورد و طریق مراجعت
گرفت و دیگر امیر بهادر جنگ حاجی خان قراباغی را از دیگر سربازان سکاشی نمانده بود فرمان یورش
و فتحی راه نمود و از آن پیش که بکنار خندق آید پشت با جنگ داد و دیگر اسکندرخان قاجار با دو فوج
قراجه داغی چون ملک عصیان یورش داد و از خندق و خاکریز و سر سه شیر حاجی بگذشت لشکر او چنان
عطشان شدند که [illegible] هلاکت [illegible] شیرخان سرهنگ را [illegible] آنت مدت کی تا
[illegible] خیال بر فراز این برج رویم که هیچ مرغی بر آشیان خویش عروج نکرده باشد شیرخان پیدر رنگ
آهنگ لشکرگاه کرد و چون از شیر حاجی جدا شد بزخم گلوله افغانان در خون خویش بغلطید و یکتن از افغانان تا
سر او را برگرفت و برفت سربازان چون فتحی در رنگ کردند و از سرهنگ نشانی ندیدند از زحمت عطش
پای اصطبار ایشان بلغزید و راه فرار برگرفتند. هنگام بازگشتن جعفرقلیخان سرتیپ را [illegible]
برسید و هیجان آن جراحت زندگی بیرون شتافت و بعد از شکست ایشان لشکر اسکندرخان [illegible]
دیگر سوی حمله میبردند قوت مبارزت نگذاشت هزیمت شدند آقا نبی خان قراگوزلو و محمد علیخان و محمد علیخان

ماکوئی

تا کوئی که سر دسته سربازان لشکر بود و مدار حیات برج خواجه عبدالمصر طبل جنگ کوفته شد و برفشرده میان صدق
دلیران افغان سر راه ایشان گرفته دست و گریبان شدند اگرچه افغانان را هزیمت کردند اما محمعلی خان
زخم شمشیری برداشت و سروی زخمی برای وجود فوج او شرمسار مبادا و مراجعت کردند اما سی خان قراگوزلو
که در سپهر شجاعت شمس بازسعید و سرسبز بود ندان سکر بست حیدر و حاکر برو سه شیر حاجی را در دوش چپ
از شیر حاجی سیم آسیاب ... کرد معلوم و است که برو ماتش شش تپه رسیده ساخته شد و این خیلی بود که هنگام
ساختن سلم تکاپو ... بدی لوای حکم دادند با هزار و دویست تن را سر بر سیم پیاده و سوار بر شدند و با دویست سرباز
از سر حاجی سیم بیرون شده برج خواجه عبدالمصر را فرو گرفته شدند و سپر و تیغ کوفته شد و این مژده بحضرت
شاهنشاه عالی رسانیدند و بار دیگر فرو شدند شمس در این برج را فتح الفر کشته
و چون شمس کشته شد چون سپاهیان از کار زار بر بافته بودند افغانان بکروه بدان سوی شتافتند و در صف
صف برف در میان کرد و ارسی خان بضرب گلوله تفنگ در افتاد و سرباران حیدر او را که جمهور بعضی بر
می آورند برگرفتند و بر طرف هزیمت برفتند و دیگر محمد خان سردار سپاه عراق بدروازه شدند با
ماشین برداو بر با شیر حاجی سیم برفت جماعتی از لشکر او با دو تن از سر شکافان عراق مقتول گشت و او را احمال
دیگر میان افغانان ... العجزا از فوج قراخه و ای بعد از قتل بشیر خان قراچورلوی سرهنگ جعفر علی خان قراچورلوی
سرهنگ را گلوله بر شکم آمد و از آسوی مدرسه شد اما بهبودی یافته بسلامت رست و عبدالله خان قراگوزلو
که در فوج بیخان با وی بود در میان شیر حاجی و دکمین افغانان مقتول ساخت و خود سر زخم شمشیر برداشت
از آنجا مقام سرهنگی ارتقا نمود هم اکنون رتبت سرهنگی یافته و صارم الدوله لقب گرفته و همچنان یکی از سرباران
که شیر حاجی نام داشت از جهان فوج قراگوزلو رحمت قراولان به توپ بر قرار برج عروج کرد و بصیب ...
نمود و افغانان او را بصدمت سنگ و دیگر آلات جنگ بر زاند جسد و دو پا و دست احمد بیک
از حمد ماقیع و از فوج مراغه دو تن مرد ناموری که در صف ... و بودند مقتول شدند و از فوج مجران کیستان
قراگوزلو که سرهنگ بود با گلوله تفنگ پاش از جراحتی رسید و بهبودی یافت و صمصام خان ابن را
سربازان زخمی رسید هم خان بسلامت برد و همچنان اسمعیل خان ارس را که دانا داد و بود گلوله بر سرش آمد
دار شده او سرار مردان برست و دیگر حاتم خان سرهنگ فوج افشار ... دهکند جان میسر
فوج خمسه و سلطان سرهنگ فوج سرسدی مقتول گشتند و عبدالحسین بیک یاور فوج گروس گلوله گرش
آمد که از شب مدرسه شد و گلوله دیگر سرش را جراحت کرد و با این همه بهبودی گرفت و جان بسلامت برد
دعلیرادخان سرهنگ فوج گروس هم دو جراحت برداشت و در عده ما محمد تقی خان شقاقی سرهنگ
فوج شقاقی در هم صرف بر قرار ماره مهراب برد و با یک پسر مقتول گشت فرخان چلبیانلو سرکرده سوار
هم خرسته و بازگشت و چنین گرمگاه جنگ در میان دو تا سلطان نخجوان ... آتش گرفت ان
سر نایی بزرگ درکار را کلند فرج خان این هنگام طریق درگاه پادشاه برداشت تا شد که لشکریان را
مددی رساند بر حسب فرمان فوج شرور که ... روانه ... شد و این هنگام جنگ بهات رسیده بود

لشکرها

لشکریان بسکون مراجعت کردند و مهدی خان قراگوزلو و سرجوش خان افشار را که با جراحت از میدان جنگ بکنار
آورده بودند وقت فرو شدن آفتاب جان بداد و میرزا آقاخان وزیر لشکر که از بدایت جنگ تا نهایت دل بر
سپاه و تحریص لشکر از یمین و شمال ایستاده بود و نام چند تن از بزرگ را جریده داشت یکتن از عقب سر بود و بصدمت
در این یورش مقتول شد و صد تن زخمدار بودند و از طرف افغانان هزار و چهارصد و پنجاه تن بهلاکت
درافتاد و مع القصه شاهنشاه غازی امر فرمود تا جسد مقتولین را از گرد قلعه بمشهد مقدس حمل دادند و در آن زمین که
ابواب جنت بر این است بخاک سپردند و لشکریان را حاضر حضرت کرده از الطاف و اشفاق شاهانه شادخاطر
ساخت و هر کس را باندازه زحمت نعمت داد و سران سپاه جبین بر خاک نهادند و هم آواز معروض داشتند
که هرگاه این ترسندگی مسکر بدکی نخواهیم کرد چرا یکباره اجازت یورش رود و این قلعه بدست ما نیست
شود شاهنشاه از کلمات ایشان بشکفت و شاد شد و گفت از این همه خوشش و کوشش قصوری در جنگ
ایشان دیده نشده میسر آوار فرمود که در این کرت خویشتن باش تا یورش خواهیم داد و چه شما برادر من
هستید و من خود را کمتر از شما دانم دیگر باره لشکریان روی بر خاک نهادند و در بار لشکرگاه بازگشتند و آنجا در
حسب وصیت مهدی خان قراگوزلو یکفوج لشکر او بمحمود خان قراگوزلو و فوج دیگر بمهدیقلی خان قراگوزلو سپرده آمد
منصب ایشیک آقاسی باشی بحبیب الله خان تفویض گشت و علی خان برادر ستیر خان قراچه داغی جای او
گرفت و حاجی عبدالرحیم خان پسر مهربان خان افشار سرتیپ افواج قزوین گشت و مصطفی خان
پسر سرجوش خان و حسن خان پسر حاجی محراب خان در فوج قدیم و جدید قزوین سرهنگ شدند و محمد علی خان
ماکوئی امیر تومان لقب یافت و افواج شقاقی سپرده او آمد آنگاه حاجی خان امیر بهادر جنگ که بسیار وقت
در کار لشکرکشی عمر تباه کرده خاصه در آن هنگام که افغانان چنانکه مرقوم شد بسیار مردم را بهلاکت گذاشت
و کلید دروازه را بافغانان از دست بداد و همی خواست تا معادل دو هزار تومان زر مسکوک با سر توپخانه
فرستند تا بنای دولت را از رهبانی توپ آنکه بدهد و این کار ساخته شد و این هنگام معروض گردید که مستعجل
اسیر اجل خواهد شد لاجرم فرار کرده بتشیع حضرت موسی الرضا علیه الصلوة و السلام پناهنده گشت خونکارگاه آن
حضرت خواستند مرسوم و مواجب او را که از سال ... نواب سیورغال داده است مقطوع شد شاهنشاه غازی امر
فرمود که قتل حاجی خان در شریعت سلطنت واجب است تا دیگر فرزندان و عصیانی نکرده اند کالطع بروم
بمواجب کیم و مصطفی قلیخان سمنانی چون بساعت حاجی میرزا آقاسی از بیت وقتل برست یکسر آن حضرت درگاه
حکمت کرده حسب فرمان موی زنخش را با ماست آلوده ساخته و از دو سر تا ریش بر شاهد و دریای لشکرگاه
عبور داده بود و فوج سمنانی و دامغانی بسید حسن خان فیروزکوهی و رضا قلیخان بترتیب آقاخان پسر قلیجان سپرده
آمد در اینوقت معروض افتاد که مردم کرج که از تحت دور مطیع فرمان بودند با اهالی هرات طریق مودت و
مصافات سپرده اند و جیره و تمکین بدیشان برده اند لاجرم حکم رفت تا محمد خان سردار ایروانی با چهار
تن سوار و یک عراده توپ بر سر ایشان تاختن برد آنجماعت از در ضراعت بیرون شدند و تائب و کفن بر دارند و
که دوا ... و استعانت جستند و هم مسلمی بر دو پیشتر دیگر ... واستند محمد خان جمیل شان را از درگاه

باعث لشکرگاه مراجعت کرد و بعد از سه روز مریض شده وداع زندگانی گفت و در حسب فرمان سلطانی منصب
حکومتش بمحمد حسن خان متعلق گشت

رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس بجزیره خارک و مراجعت شاهنشاه غازی از هرات

در این وقت از شیراز و کرمان بسرعت برق و باد چند تن رسول برسیدند و از فریدون میرزای حاکم فارس و فیروز
میرزای حاکم کرمان عریضه برسانیدند بدین شرح که کشتیهای جنگی دولت انگلیس از دریای عمان بکنار جزیره خارک
آمده بسی جانوار مردمی را که در خارک نشیمن داشتند بذل و احسان فریفته در آن جزیره جای کرده و از برای اندوختن
علف و آذوقه و غلات و حبوبات راهی بر جانب بنادر نهاده اند و مردم ایشان در دور و نزدیک در سواحل عرب اقام
کرده آذوقه و مشغول اند شاهنشاه غازی از نقض عهد کارداران دولت انگلیس و کردار ناهموار ایشان بگفتار سیل
سخت غضبناک شد و فرمود مردم انگریز چنان پندارند که مرا از مسافرت و مهاجرت باکی و بیمی است حاشا
واسطه بودم که عهدنامه انگلیس در کنار دریای عمان و نواحی آن است و دولت ایران سالهای فراوان
برای انگلیس در حفظ هندوستان و نواحی آن بود اکنون که نقض عهد کردند من نیز دست از هرات باز ندارم
و حدود مملکت را استوار داشته لشکری برین کنار زنم که هیچ جنگ انگلیس بسته نباشد آنگاه کار هرات را بر آخر
خواهم کرد و از حمایت انگلیس بر کناری خواهم نشست تا معلوم شود حقوق دولت ایران از زمان ماضی تا کنون بر چه
بوده است پس سهل و آسان نقض عهد روا نداشته اند از سوی دیگر چون این حکایات از لشکر ایران در هند
دانست که در سر کثرت لشکر روس و هرات را بکناره ناچار پست کنند این هنگام آنچه در خاطر می بایست
آشکار کرده کارداران دولت در میان نهادند که اگر چه سخن شما از در صدق است و ما در عهدنامه نهاده ایم که
چون پادشاه ایران آهنگ افغانستان کند سخن نگوییم لاکن بر شما حق دوستی داریم با اینکه هنوز جز فتح هرات در پیشگاه
سهمگین مردم هندوستان طریق بی فرمانی گرفته اند و در پی فرصت ایستاده اند کار بمسامحت و مماطلت کنند بسکان اگر فتح
هرات بدیشان رسید سر از فرمانبرداری بر آرند و کارداران انگلیس را دفع دهند اکنون دولت انگلیس را عار است
که اگر شما مراجعت نکنید سپاه بیرون جزیره و مملکت بندر هندوستان را از دست بگذارند و اینک کشتیهای جنگی ما
تا جزیره خارک طی مسافت کرده است و در جنگ حکمت سپید هم اگر از اینجا دست باز ندارید بر این جانب سپاه
جنگ باشند کارداران دولت بحضرت پادشاه معروض داشتند که اینک کار هرات جز پایانی
نیست از بیرون این بلده تا بسی فرسنگ آبادی نمانده و اندرون حالها تنگ حالت شده اهل بصیرت
سلاح و بعد ... وطن گرد و قلیل مردمی نیز بوشش و تا ... رسیدن این دیوار خراب ... مانده که از هم جدا
نگشته پنهان لشکریان را که این قلعه را فتح خواهند کرد لکن سودی در پی امر باشد نخست آنکه گروهی
سرباران معزول شوند و بعد از فتح مملکت خراب بدست شود که سالها ما مدار خراج خاص پنهانیم ورنه کمال داد
دوم آنکه این لشکر یکسال افزون است که در خاطر اسلحه بسته اند و همه روزه رزم داده اند هم اکنون باید
اعتبار جستند و با دولت انگلیس که سپاه و سال است کار بمراجعت و موافقت رفته مماطله کنند اگر چند ... ان
انگلیس نقض عهد کردند آنا دوست سپاه سالها اگر جدایی کنند سوال تحمل ثقل آن نکشد و از آن سوی از شهر هرات حملا

واعیان بیرون شتافتند و جبین مسکنت برخاک نهادند و گفتند کامران میرزا از فرمان برداری این حضرت سر بر
خویشتن داری نکند و بهر چه فرمان رسد اطاعت فرماید کس با اینهمه مقاتلت که درینجا افتاده چگونه دل آماده
که حاضر درگاه شود و او را از طلب نمودن حضرت بچند از مدت زمان معاف دارید و از قتل این قبیل مردم کار
هرات بسامان نشده بکمال رسید و در خلال این ایام چنان افتاد که در شب شانزدهم جمادی الآخره جماعتی از افغان با
فوج قراگوزلو را اسیر خواجه عبدالمصور آوردند و مطیع فرمان شدند چون این قصه را معروض درگاه داشتند
شاهنشاه غازی حکم داد که سر ایشان را از برج بزیر آویزند و فرمود تا نشستن و دفع فتنه انگلیس را از حدود فارس بکنم
تسخیر هرات نخواهم جست این بگفت و فرمان کرد تا لشکر کوچ دهند و روز یکشنبه عشر هم جمادی الآخره از ظاهر هرات
راه برگرفته در منزل سنگ حیران فرود شد و از آنجا شیر محمد خان برادر یار محمد خان را از فرمود تا در هرات شد
و جلال الدین میرزا پسر کامران میرزا معروض داشت که من از خدمت پدر روی برگاشتم و در این حضرت
کد اشتم اکنون بسیار ضعیف شده که با اهل و عشیرت کوچ دهم اگر اجازت رود روزی چند بمانم و تسبیح سفر کرده
بازن و فرزند از قفای لشکر طی مسافت کنم مسئولش با اجابت مقرون رفت محمد عمر خان پسر کهن دل خان و
شمس الدین خان سردار جماعتی از سرکان کابل و قندهار نیز هرات ملازم رکاب شدند و موکب پادشاهی
از آنجا حرکت کرده در منزل زنگی صاک تا غوریان دو فرسنگ مسافت است فرود شد و از آنجا فرمان رفت
که امیر اسد الله خان قاجار با چرکین و ملده طرق و طلس کوچ دهد و آن محال را حاکم باشد و محمد علیخان پسر
آصف الدوله و جعفر قلیخان شادلو تا شش هزار تن لشکر مامور بتوقف غوریان گشت آنگاه شاهنشاه غازی
فرمان کرد که نقض عهد دولت انگلیس را با ایران در دار الطباعه زینت طبع تحلی داشته در ممالک محروسه
پراکنده سازند و همچنان با خط خویش منشوری نگاشت که تمامت سپاه و مردان شمشیر زن لباس نظام در بر کنند

این منشور را نیز طبع کرده در همه بلدان و امصار ایران رسانیدند و صورت آن خط بدین شرح بود

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه بخط خویش نگاشت و حکم داد که مردم شمشیر زن جامه نظام پوشند

لباس نظام بهترین لباسهاست و حکم این است که همه نوکرهای شمشیر بند در این لباس باشند و منفعتهائی که ظاهر
میشود یکی اینکه همه مردم بصورت توحید میشوند و در نظر دشمن جست و چابک و با نظام مینمایند در پوشیدن سبکتر
و در آوردن آسانتر است خرجش کمتر است تقریبا از قیمت یکدست لباس سابق دو دست لباس نظام درست
میشود اگر آن لباس قدیم پیاده دوام میکرد دو دست آن تازه بود این یکسال دوام میکند دیگر آنکه در قیمت شال کشمیر
وجه میرفت و در صندوقخانه شاهی هر سال بیست هزار تومان شال خریده میشود و بیشتر مردم برای جبه و کمر بستن
و ارخالق و کلیجه ملبوسهای گران و در بهای آن تبذیر و اسراف میکردند و پول از ایران بیرون میرفت و حال که
لباس نظام این همه ضرر از مردم ایران رفع شد و شال هیچ لازم نیست مردم شکر متعرض شال و جبه و لباسهای
ملیله تحریر میکردند و در امثال و اقران تفوق میجستند و مردم تهی دست از زخارف دنیوی بی نصیب هم لازم می شد
که لباسشان را آن طور کنند ناچار بایستی دوست تو با کسی صرح نماید تا جبه ترمه یا پوست سنجاب تمام کند و ادا نماید
و این لباس نظام بکلی از قدک و دارائی و شال ساده کرمانی خواهد بود و پوستهای تبریزی در کلیجه و کلاه استعمال

میشود

مشهود که پول نیز چه کشمیری و چه بیدره دو نوع از اصناف مردم بسیار نابود شده و در رکاب شهریار تا هامون وند
حالا که جنس بسیاری متداول شده همه در لباس آن مردمان غورو ماران دولت و رواج و چندگان شرعیت
شده سند جنس دیگر آنکه مردم نوکر لباسشان تفاوت با اصناف عنف و خراج گذار و تجار و ارد و جنت
قدیم ایران بهمین لباس نظام بود چنانکه در تحت شد در صورتهای سکی سلاطین ایران و امرا و حاکران ایشان را
تا این لباس کشیده اند و صورت سکی که کشیده اند اکثر مردم و در اینجا ملاحظه کرده اند مع القصه چون این منشور را
شاهنشاه غازی رقم کرد حاجی میرزا آقاسی این حکم را با آیتی چند از قرآن مجید محکم نمود و گفت کریمه و ما یکیت
و لظهر اتصی از معنی به شاهنشاه معنی تفسیر کرده اند ثم حال لامشی فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض
و لن تبلغ الجبال طولا و دیگر و لباس التقوی ذلک خیر اینهمه دلالت بر آن کند که جامه کوتاه باید پوشید
که موجب کبر شود و دامنها آلوده گردد با انجمله بسکر از دیک چند در ماه قربان کوچ داده و شاهنشاه غازی
را سرکرده و طی طریق کرده در قصبه آباد فرود شد و میرزا آقاخان وزیر لشکر را که زمام مهمات سپاه بدو
اندر و قربان کرد با همه لشکر از حرص که کج داشت فراهم کرده و عرض سواره و پیاده بداد و از پس آن شاهنشاه

ایران سفط خوش مسوری کرد و حکم داد تا آن مشال را از اطال فرو خواهند شرح

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در مراجعت دیار سفط خوش نام بزرگان در قلم فرمود
سرداران و امرای تومان و سرهنگان و سرتیپان سپاه ظفر همراه و جمیع افواج قاهره و سواران جلادت
نشان بعموم شرف برکاب ما سپهدار و سکه حکم حال ملتزم رکاب و نیز همین شهریار و خراسان آمدیم
سبب من بود که خراسان امنیت شود و با سر فروشی موقوف و ولایات امن گردد با ورود آن هم خراش می شود
شدیم در شهر هرات حضرت با سلطنت مرحوم اشاره فرمود و شرط محکم کامران میرزا که دیگر از سرای
وزرای و هرکس تو ما نکث عهد کرد و مستقل چنان بود و بدو اسیر نمی بردند و هیچ چون ده از بس خدا
مقرر شد اسم چرا که از فصل خدا همه اسباب حرکت مهیا بود و با کابل لشکر دم هرات را تحقیق کرد از پی شمسم
و اسیرها را از لشکر گرفتیم شدیم و گریه خدا تعمیر مردم آن هیچ کدام نیست لشکر دیدم و حق
و رویش چو دخل بودیم و با این همه ظهور رسید هرا که از دو رسید با چون اگر جمع بکنی می شد تعداد
فصل خدا شوخت آنها را با عهد این سبب شد اسم و حال آنکه سردار دوست محمد خان با ارکان سردار کهندل خان
از قندهار و بزرگان سیستان و بلوچستان و شمس الدین خان کلاغی و سهراب و آمده بودند شاه وده و بود بدآ متابع
هم مطری رسید حالا که آمدیم و شوق همت مردانه جنگها در محاصره و فتوحات غوریان و با وجهات
و همه آنها را از جلادت و حرق کرده شده و رست کرده چنانکه احدی از شمردن از رسید با حصول و دیگر
کامرانی و رکاب فتح و اکابر او تماشا سر و رکوب و هراره و شمشیر و خره آمدند از قشون ما بعد ما صاحب قدم
در سرمای زمستان و گرمای تابستان در مهمات لشکر جنگهای کنار خندق و آورد ن آرد و قرار صحرا احمله سرحد
و کمال شوق و عزت ما ب که ورود ند و شهرهای شورش ظاهر شدند و یورشهای مکرر زدند و جان نثار بها
کردند و سهرو آتش صد مهار زدند و دیگر و چهل هزار گلوله از توپها و خمپاره ها شهر آمد جسته دار بس صد مات

از شهر چنان پریشان شدند که سی هزار نفر با کوچ و بنه از شهر بیرون شدند و قریب هزار نفر از سالخوردگان شهر
بدست آمدند و از بزرگان شهر عزیزخان در حضرت آمد که در این وقت با ایلچی دولت انگلیس در سنه عهدنامه نوشته
بودیم که دولت انگلیس را با امرای افغان هیچوجه رجوعی نباشد اعلام حکومت سیدمان معلوم که حکمت ما در هرات
باعث جزائی امرای انگلیس نخواهد بود و دوستی با ماست و کشتیهای جنگی آنها بسی گت که جزیره خارک آمده
که اگر از هرات برگردیم با ایشان در کرمان قشون نکشیم و با عهوشی سدارت و با همان عهدنامه دو فصل
مضبوط میداشتیم آن عهدنامه را محکم‌تر از سد قلعه و توپها که در سدد رساله ایم میداشتیم در این وقت قشون ما در امسال
است که در سراست حکمت با افغانان و دوربک که کوکت اعیان بود میکردیم با انگلیس که دولت بزرگیست
صلاح جنگ ندانستیم برگشتیم مردم ایران خیال تصور نمایند که سفر ما بی حکمت خسته شد باقی که در این سفر گرفتن
اسرا داشتیم تقصیر داده هر که نعمدانستیم اسیرهای خاطر جمع باشند که تا جان داریم از این حیث برگشت نخواهیم
کرد و فصل جداگانه اسرا را اسیر نخواهیم گرفت حالا گذشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمائیم
ما سردار خراسان با ساخلوی خواهیم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فصل آتی فوجهای آراسته و
عساکر پیراسته در عوض ایشان که هیچ کلوی سراسر است که اگر هنگامی از آنها اذیتی نخواهد رسید و آخوند
هرات خواهد زد و در تربت و مشهد مقدس غازیان جرار و سربازان آتشبار و سواران شیرشکار و توپخانه
رعدبنیان مستعد و مضبوط دارد که بعد از فصل جداگانه جبه خبر از قشون را در یک ساعت برهند توپچیان مخلص و
سربازان فدوی و سواران جرار مد امید که مردان با غیرت و مردانگی بذات پاک احدیت هزار هزار سال
مدکامل بر و باری و تملق است و تقویت سد آن العالمین شما را حبیس داشته و میدانم که از همه قشونهای دول
خارجه با دارتر با همت و غیورتر و دیندارترید و باشما آبروی دولت را نگاه داشتید و هر چه دارم برای
شما میخواهم در سرحد عامه دراز با رعیت و دولت . خوشش که راضی هستیم همین قدر از خداوند العالم اینها که
از همسایگان را برکت و سایر ترکمان صحرانشان رسید پس بپرهیزند دولت هیچکس بکلم این مشقهای دولت ایران نشت
هم با شما برادران دینی و غیور من هستید تحریر ادای شهر جمادی الاخره مع التتمه حکم فرمود تا این منشور را میرزا
نظرعلی حکیم‌باشی بر افواج لشکر قرائت کرد و آنگاه در بیست طبع در آورده و در بلدان و امصار ایران پراکنده ساخت
از پس آن شاهنشاه غازی از محمودآباد کوچ داده و روز بیست هشتم رجب وارد شهر مشهد مقدس شد از اول
دروازه خیابان با وجودی که در رکاب داشت پیاده قطع مسافت کرد و چنین مراجعت مرجاک آستان امام هشتم مسعود
و مدرس شهر ربان نکته و شعر و مجلسی که حضور شد اندر تماشا آورده است خود را از برکت دیدن شرط ادب ساخته
. مدت دو روز در آن خاک پاک توقف فرموده مساکین و فقیران را بدل زر و سیم غنی ساخت آنگاه طریق
دارالخلافه بر گرفت همانا از پیش مرقوم شد که هنگام حرکت اردوی پادشاهی بطرف هرات شاهزاده
مراد میرزا با سوار جبین که از بشکار قبایل اختیاری کرد با لکرقه سو جعفرخان معتمدالدوله سردار و خمسه و
اصفهان و فارس را نگران باشد تا اگر کاری در قابوس بد آید نظام کند منصورخان سرتیپ قراباغی با فوج
فوج کمره و فوج قراباغی و جلیبان قدر اکورلو با فوج همدانی و آقاخان سرتیپ کلیائی با فوج کلیائی

ورود الوار در جان شاهسون با هفتصد سوار و اسمعیل خان باشی توپخانه با سه عراده توپ و از جماعت حرل
چهارصد تن سوار ملازم رکاب گشت مقدار ورود او گفته شد فرزند و نبیره فرمانفرمای مملکت فارس را
حاجت افتاد و فوج کلباکان و فوج قراگوزلو را طلب داشته به سرداری او حکومت داد و آقا سلطان مراد میرزا
ماه در کرمانشاهان و بروجرد و از مردم عساکری گروگان گرفت و امور آن اراضی را نظم کرد پس با حاکمی سر در
سر گرفت شاهرخ خان که از جماعت هفت لنگ بختیاری بود و حکومت حاکمی داشت چون طلوع آن لشکر بدید
هراسناک شد و آن اراضی که آتشه قلل بارحه فرار کرد سه ماه تمام شاهزاده در حاکمی بود که است و شاهرخ خان را از
مطمئن خاطر ساخته سر خویش آورد و حکومت حاکمی را بهمان باوی مخصوص داشت و سردار او در عقوبا کران
ملازم رکاب ساخت و آهنگ حاکمی کرد سر کرد و توپخانه را از حال سامحه برحمت تمام عبور داد و آن شاهزاده
در کنار رود کرن محمد تقی خان بختیاری با لشکری ساز کرده علم مخالفت برافراشت و لشکر را از آن سو عبره کردن
نگذاشت یاره روز در بیان کار معطل و ساز و برگ در پایان کار محمد تقی خان بیچاره گشت و آ
که مربع و مربع او پسر با کت سوزی خواهد گشت در بیداری و صراعت سرون شد و خود در قلعه تل که او را نیکو
معقل بود پناه برده متحصن گشت و علیتقی خان برادر خود را بحضرت شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرد و
خواستار شد که شاهزاده او را بدرگاه طلب نکند سلطان مراد میرزا فرمود تا محمد تقی خان خود بدین درگاه حاضر شود خاطر او
صافی نگردد و اگر در این کار مسامحتی رود او را در بار آسایش و ایمنی نخواهد رفت محمد تقی خان چون این بدانست از بیم
جان معتمد الدوله که اشتی طلبید و او سید عبدالحسین خان شوشتری با مردم شاهزاده رسول فرستاد که
این هنگام صواب بر دیگر است که محمد تقی خان را بجای بگذارید و طریق شوشتر بر دارید باشد در ماه محرم کار در
مرقد مطهر سید الشهدا علیه الصلوه و السلام را باتفاق سازیم لاجرم شاهزاده سفر شوشتر کرد و هر گروگان
که از ارکان بختیاری می ستد با خود در آنجا معتمد الدوله سپرد و مقدار جاسوس را از طریق بهبهان شیراز شد و
مقدار پنجاه روز از اسرار سرون تاخت و چون خبر مراجعت شاهنشاه غازی را از هرات بشنید مردم خود را اجمع
کرد و مال بجای که داشت و خود با صاحبان مناصب لشکر راه برگرفت و از زمین اصفهان حاضر درگاه شد و در از آن
نظم بختیاری و تکو حدیثها با داستن برکت از پادشاه یافت سال اول منیر هکی و حتما را سعد به سرعت کرد
و بهرام میرزا را فرود حضرت آمد پس از آن کوچ بر کوچ طی مسافت کرده تا روز دهم شهر شعبان وارد دار الخلافه
طهران گشت و افواج بیگی سلیمان را تحت اختیار امیر اطورخان که مذکور گشت جهت سفر با وطن خود افتاد و مصطفی
قلیخان سمنانی که حنایش عفو گشت بحکومت کاشان مشخص آمد و شاهزاده بهاء الدوله ملازم حضور
شد و همچنین همره میرزا حکومت قزوین یافت و آقا خان محلاتی بحکومت کرمان برای فرزند میرزا فرمان
فرمای فارس که اینجا منصوب شده حاکم محلات گشت و هم در سوق عراق سالیج الملک بروس
که موقف دار الخلافه بود در خدمت امیر کاروان دولت رو بسته راه عطر روبیع گرفت و حامل
صاحب تحف و هدایا برسید و بجای او سکون یافت و هم در پنجسال برسم فرمان انشاء جواهر
حشمت سوره ورکسره شد و شاهزاده علی قلی میرزا مؤلف اکسیر التواریخ و شاهزاده سلطان

رسیدن شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه از سفر خوزستان و فارس بلشکرگاه پادشاه

[illegible]

مراد میرزا را با یک تن سی یرلاتین عقد مزاوجت بسته شد و هم درمیان شاهنشاه غازی برای زیارت بقعه
متبرکه معصومه علیها السلام و زیارت قبر خاقان مغفور فتحعلی شاه اعلی الله مقامه دارالامان قم سفر
کرد فقرا و مساکین را نواخت و نوازش فرمود و در آنجا مسموع افتاد که کشتیهای جنگی انگلیس از جزیره خارک
حرکت کرده به بندر بوشهر آمدند و لشکر بوشهر و جماعتی از تنگستانی که مقیم آن بندر بودند و دشتستانی برابر قوت تمام دفع آن
جماعت انگریزان دیگرباره بجزیره خارک مراجعت کردند بالجمله بعد از چند یوم شاهنشاه غازی مراجعت بدارالخلافه
فرمود و از پس آن ولیعهد مملکت مهد دولت و آفتاب سپهر سلطنت السلطان ناصرالدین شاه از آذربایجان
حاضر درگاه شد برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان میرزا و شاهزاده ملک قاسم میرزا میرپنج سالار رستم کاسه ارسیه
و همچنان شاهزاده اردشیر میرزا از مازندران و فیروز میرزا از کرمان بتقبیل سدهٔ سلطنت حاضر شدند هم در
این وقت فتحعلی خان بر حسب فرمان برسالت بغداد مأمور گشت تا علیرضا پاشا و اسپاکا نامه که بتحریک
وزیران روم دارایی را داشتن کنند و اگر ساخته کیمر پاشا و محمد خان برادر آصف الدوله را از حکومت خوزستان
و نظم حدود عراقین عرب و عجم مأمور فرمود و آنگاه شاهنشاه از دارالخلافه بسیر ییلاق کرد و هنگام حرکت
نمود حکم داد تا سلطان مراد میرزا حسام السلطنه کوچ داده لشکر عراق و آذربایجان را معرض عرض آورد
و قهرمان میرزا را مراجعت بآذربایجان فرمود و اردشیر میرزا را روانه مازندران داشت و هم درین وقت معروض افتاد
که در میان مردم شیراز و توپچیان کار بخصومت رفته و از مسافت بمقاتلت پیوسته فریدون میرزا فرمانفرما
فارس چندانکه خواست اصلاح دهد نیز کند موفق نگشت لاجرم حکم داد تا دهان توپها را از کوچههای شهر
گشاده داشتند و بعضی از دور روی قصور رسیدند شاهنشاه غازی میرزا نبی خان امیر تومان را با گروهی سوار بشیراز
مأمور بحکومت شیراز فرمود و شاهزاده فریدون میرزا را احضار کرد تا در میانه مردم رعیت پایمال نشوند و هم
در میان برادر کهتر شاهنشاه بهمن میرزا حاکم لرستان و کلیائیان زحمت بسیار حادث گشته بود میرزا
میرزا مسعود وزیر دول خارجه مأمور شد که بمشهد مقدس شده لشکر خراسان و قلعه غوریان را از سر بگیرند
از مردم انگلیس که با افغانستان شده اند اکنون خاطر ایشان را از دامنه و تعرض رسانده میرزا انیس میرزا اتابک
مهندس باشی برسالت خوارزم مأمور گشت و شاهزاده بهمن میرزا بهاءالدوله از حکومت یزد یافت و شاهزاده
فرج سیر میرزای نیرالدوله مالکدار کلیائیان خواسته اند و هم در میان عبدالله پاشا سرار فرمانگر
دارالایران بر تافت و مردم او در حدود کردستان طریق نهب و غارت سپرد و از دارالخلافه طهران حکومت
که رضاقلی خان والی کردستان از مردم خود لشکری کند و محمود پاشا را که با سپاه دولت ایران پاسبان او
کوچ داده در شهر زور بجای عبدالله پاشا نصب کند لاجرم رضاقلی خان لشکری آماده ساخت و برگشت تمام بجانب
شهر زور راه برداشت و در هر مربع و مرتع که لشکرگاه کرد بحکم جوانی و خوی ... بلهو و لعب گذرانید
ساز و طرب بساخت عبدالله پاشا که مردی مجرب و شجیع سالخورده بود چون این بدانست لشکری کار آزموده
عرض داده و دهشت عزم و فوت باستقبال جنگ در پیوسته شد و حتی بسرعت حیات کرد ... آلا
تاب نداشت و چون ... و یکبارگی در میان ... رضاقلی خان ... حاکم کرد

مشغول بود و لشکری که سرکشی نموده ای باد و بهبود از راه دو ماکان یکشب و دو روز در میان در سر آن حسن
و رضاقلیخان و مرا برادر سپاه دشمن در دست افتاده بود که کلوپهای توپ عبدالله پاشا مرد و حرکت دیگر
رجوع آقا محمد رضاقلیخان و لشکر او حمله و هرکاه مکه بشکستند و راه فرار بر دو اسعد عبدالله شاه و سپاه او در آمد
تا مدت آن اموال و اثقال با سمت برگرفته طریق مراجعت سپرد هم در سال آقاخان سپهسالار جلیل القدر
برج حافظ حمله اول تاریخ قاجاریه مرحوم ابا و جماعت اسمعیلیه مرد و را او را امام مفترض الطاعه شمرده چون خسرو اول
ناصر شاه غازی یکچند از مدت زمان را حکومت کرمان داشت و سر طغیان بر آورد و دست عصیان از حضرت
پادشاه بر او که حاجی عبدالمحمد محلاتی بسیار نام در محلات که دارالحکومه حسن آقاخان بود در روز مشکل داشت در جمع
زمان آقاخان بود و بعد از آنکه امور ملک ایران بعهده حاجی میرزا آقاسی افتاد حاجی عبدالمحمد دست آویز طریق
رضایت میرزا سلوک ایشان در خدمت حاجی میرزا آقاسی راه کرد اندک اندک رفع حرمت و شأن آقاخان
عرض بود و در رونق ملک چون بشرف حضور رفتند از یک و در حضور بود کرد
بر مقام عالی رسید آقاخان بر روی حسد و خشم او را بر سر شورش چون بیامد و کردار او حاضر آقاخان
تا عظیم آنکه چندانکه خاطر آن سپار اطاعت پادشاه برتافت کناره کرد حضرت شهریار از بسیار گمان در قلعه
بم حصن آمد او رسم بهشت فرمان عباسقلیخان سرهنگ فوج لاریجانی و حسن خان با روی آن میدان او مأمور شده او را
رعیتم حصار او بدو اقتضا ایشان عرور بسیار که امر حکومت کرمان داشت با لشکری بسیار کرده بر قلعه
بم احضار برد و آن قلعه کمان سعت مدافعت چون آقاخان با همه جهت خوش از شش شده کرد و فرزند محمد را با سپاه
گرد آن او به برکات حضور میرزا آمد شاهزاده را زیادتی نان داد و صورت حال را معروض داشت و هم
مسائل چنانکه بدان اشارت شد روز بار و بیستم شهر محرم حسن خان آجودان باشی از تبریز روانه فرانسه گشت و از
آنکه باشد حد فرانسه صد و سی و چهار فرسنگ است و بدون سیل دار اراضی و لیکن در مرگ اراضی تا
ارادت او که سه شهر است سرازیر که اول خاک فرانسه است رسید از آنجا شهر پاریس صد و بیست فرسنگ مسافت
دانستم از سرازیر و در روز حسن خان را در بیست و دو شهر پاریس رساند بعد از نصف مسافت که در راه گرد آمد
شهرهای بزرگ الماس و ارایج در حروف معلقه که تفصیلش در جای خود در موضع خواهد آمد ما الحمله دوشنبه غره شهر
صفر وارد پاریس گشت مسیو و اسی که در سفارت جنرال غاردان از جانب ناپلئون مدتی در ایران بود با
تاسی همدانی رسول کارداران دولت فرانسه و را انهارکشت و روز دیگر وزیر دول خارجه دیدار نمود
دستانگاه و او مباراجه آمده روز دیگر حسن خان بحضرت پادشاه فرانسه رفته تقاضای ایران سعی سرفرود آورد
دول خواست نامه شاهنشاه غازی را بسپارد پادشاه فرانسه از جای برخواست کلاه از سر برداشت نامه را گرفته
و لیس از زمان بود بر دو دل خارجه سپرد و پس فراوان اظهار رضا و مهربانی کرد آنگاه حسن خان حسب
الصراف ماقبل بدو یک امیر المؤمنین رن یادشاه رفت و هم در سوفه سر پادشاه برسید کیف حال اسم ماضر
زار خود را نگرد بد و بسم بالخواز آن پس به یادشاه را که کعبه شمسه مرصع بجواهر شاهوار و سایر دو
ظاهر بشان رضای و یک جلد کتاب شاهنامه فردوسی و یک جلد کتاب کلیات سعدی بود پیشکش نمود آن گاه

سال

سبب طغیان آقاخان محلاتی از حضرت پادشاه

سفارت حسن خان آجودان باشی بجانب فرانسه

چنان افتاد که مردم پاریس بر شوریدند و خواستند پادشاه را مقتول سازند چنانکه شرح آن در تاریخ فرنگ رقم
خواهد شد بعد از آنکه پادشاه به مفسدین حمله کرد و ایشان را گرفته محبوس داشت آنکس را که سبب این فتنه بود
خواست مقتول سازد مادر آن مجرم بر سر پادشاه رفته بنالید و آب چشمش بر دست پادشاه چکید در حال پادشاه از
خون او بگذشت و چنین پیکری بنوشت که اگر چه آن مقصر قصد هلاک کسی کرده بود که آسایش خلق بواسطه وجود او
ملک بستی که این حکم را می نویسد قطره از آب چشم مادر او افتاد و از آن رحم دل صاحب این دست آمد چون این کار
جمهور را در عقاب کوشش و حقی نیست و منحصر بوجود ما است از تقصیر او در گذشتیم و همان قطره اشک را در گوشه نهیم
و مرحمت کردیم مع القصه چون سفارت حسین خان در دولت انگریز پذیرفته شد چنانکه مرقوم افتاد احمال و اثقال خود را
در پاریس گذاشته مسیو [illegible] ترجمان خود را مأمور داشته تا با وی تماشاییان راه لندن بر گرفت و از پاریس تا سر حد
فرانسه که پنجاه و یک فرسنگ است طی مسافت کرده بشهر کالی در آمد و از آنجا بکشتی تجارتی نشسته [illegible]
انگریز است در رفت و روز دیگر وارد لندن شد سر گور اوزلی که سفارت ایران کرده بود و با سر [illegible]
آمده است و روز بیست و ششم ربیع الثانی شرطی [illegible] پارلمان [illegible]
که مانند دوستان [illegible] مراد [illegible] شاهنشاه ایران برای تعزیت پادشاه ولیم چهارم و تهنیت جلوس ملکه
انگلستان مأمورم و [illegible] سلوک مستر مکنیل را با این شرح [illegible] و تعیین شود و اکنون که سفارت من
پذیرفته نیست نامه شاهنشاه ایران را تسلیم کردن شایسته باشد اگر ترجمانی را روانه کنید که مضمون آن را [illegible]
روا داشته چه تواند بود [illegible] روز [illegible] جمادی الاولی حسین خان بوزیر دول خارجه
دیدار کرد و بعد از گفت و شنود فراوان [illegible] گفت و گفت بعد از اتحاد دو دولت ایران و روس
دولت انگریز مأیوس شد و چنان سفر شاهنشاه بهرات سبب آشفتگی هندوستان گشت و نیز [illegible]
لشکر ایران با کارداران و صاحبان روس است و سرکار ایران بیشتر متوجه به دولت روس [illegible]
گفت اگر بتوان زر و سیم را پوشیده گرفت معلم را نتوان پوشیده داشت ایلچی شما بداند که کدام معلم روسی در میان
لشکر ایران است و دیگر آنکه چگونه شاهنشاه رضا میدهد که چاکرانش مواجب خود را از دولت روس [illegible]
[illegible] مستر مکنیل است با اینکه کارداران ایران او را [illegible] فراوان کردند چون خواست [illegible]
احضار حرکت کرد و با حاجی سید محمد باقر که افضل علمای ایران است کلمات ناشایسته نوشت [illegible] حسین خان [illegible]
مسدود یافت صورت حال را [illegible] نوشت و بزرگان لندن [illegible]
آگهی یافتند و کتب جماعتی با وزیر دول خارجه [illegible] مستر مکنیل در ایران [illegible]
[illegible] کار [illegible] سلوک [illegible] گفت چنین است [illegible]
سابق برای میرزا صالح ایلچی دولت ایران [illegible]
مکاتیب [illegible] اکنون [illegible] دولت ایران [illegible]
آنها [illegible] بزرگان لندن [illegible] مستر مکنیل [illegible]
سفارت ایران [illegible] دولت ایران [illegible] زر و سیم فراوان داده [illegible]

افغانستان که از مردم دولت انگلستان شرحی نگاشت و بر حسب طبع در آورده در لندن پراکنده شد که خلاصه آن این است

نکوهش دولت انگلستان مردم انگلیس را در مخالفت ایرانیان

در نگارش پارلمنت و عرایض های هندوستان چنان معلوم شود که جنگ افغانستان کاری دراز و خطرناک است
سپاه هزار لشکر و سردار بزرگان ولایت ... و خلق بسیار بمردند و از هیچ رسم و راه آگاه نشدند و این ولایت
و لشکر و جنگ آوردند و هزار و پانصد میل از سرحد انگلیس دور است ... ایران دوست بودیم و ... بزرگ
در اتحاد ایشان و سه چهار هزار ... جرح کردیم ایران برای قلعه بود که ... راه هرات و ... راه ...
با عهد هندوستان ... اکنون ... ایران ... دولت روسیه شده میان دولت ایران و انگلیس
طرفین عهدنامه موجود است و مقرر است که اگر دولت ایران با افغانستان معامله کند دولت انگلیس را در میانه
سخنی نباشد و در جنگ افغانستان ... دولت ایران ... هرات ... احکام ...
... پادشاه ایران ... لشکر کشید و هرات را محاصره کرد ...
... انگلیس ... که پادشاه ایران لشکر بر سر ... آورد و ... جمع ...
دولت انگلیس ... و ... گرد و ... هرات ... و جنگ دولت ایران ... حکم ... جزیره خارک
... دولت ... افغانستان ... آنکه ...
افغانستان با دولت ایران ... دولت ایران ... دولت انگلیس
... افغانستان ... دولت ... عهد
... که اکنون ... عهدنامه ... دولت انگلیس
... عهدنامه ... عهدنامه ...
... که پادشاهی ... عهد ... کارداران انگلیس ... هرات ... عهد ...
... ایران با روس ... روس ... اکنون ...
... معلوم
شود که ... هرات ...
... سلطنت ...
... هندوستان ... انگلیس ... لشکر ایران
... دولت ایران ...
... انگلیس ... خواهیم ...
که ... افغانستان ... محمدخان ...
... ملک ...
... انگلیس ... که پادشاه ایران هرات را ...
... نکرده ...

فرستاده ایم بیشتر از هندوستان است و اعیان اهالی هندوستان مرا مردم ملک خود می شمارند و بیگر بدنام الحمد
امیدواری که با مدت خود میخواهیم خراب کرد و سکر سختی در میان ما و اهل مشرق بود و اکنون بر سر ایستاده
بودیم اگرچه جهان رونک و لستان چهار روز حکمت بود لاکن چون دولت ایران را با روسیه موافق گمان برده
بودند بعید نیافتادند آخر حسین خان از جوانان ناشی دیگر باره از لندن بطرف اسلامبول سفر کرده معلم و ایلچی و آلات حرب طلب
نمود و کارداران فرانسه کومت سر پا سفیر بزرگ نمود و دو تن معلم توپچی و دو تن معلم سواره و یک تن معلم سرباز را
حکم داده که هشت سال ملازمت دولت ایران کنند و ما هر وقتی که دولت ایران جنگ دراندازد از
مقاتلت با ما بدهد حرال ... که از کارشناسان سرکرده گان ناپلیون بوده و بعد از عزلت اختیار کرده بود از
در شمار چاکران شاهنشاه ایران باشد با حسین خان همراه شد و نیز چند تن از اهل حرفت بر داشته رهسپار
بیرون شده از راه اسلامبول بطرف ایران طی مسافت کرده پنجم شوال وارد تبریز گشت و هم در این سال اشرار و اوباش
اصفهان سر طغیان بر آوردند این صلاح و فلاح را آسوده نمیگذاشتند چه بسیار شبها که مردم با حرمت خانه مرو
تاجر و میر ... شدند و هر بدیشان نصیحت میکردند اموال و اثقالش را غنیمت می بردند اگر کار او را کار خانه داده
با ما وارد و داد خواهی یاد از حدیث شاه میکردند و نکال میشد و دیگر سر از تنش بر میداشتند و بسیار وقت بود که شهزاد
حرمکه سلیمان ایران معمول ساخته بود و مدار انجیر را بسا مردم عمل میداد و دوستش میخرید و مال میبرد ملاحظه شاهنشاه
غازی سنه هجری آنچه آقاسی معتمد الدوله را بقلع و قمع اشرار و حکومت آن بلده مامور ساخت و مصطفی قلیخان را
در حکومت کاشان معزول ساخته شاهزاده فتح الله میرزای شجاع السلطنه را بجای او منصوب داشت و مقرر داشت
بر جای که خویشتن سفر اصفهان را تصمیم عزم داده قهرمان میرزا را در طهران نایب داشت و محمد باقر خان بیگلر بیگی
و فرهاد میرزا را مأمور و حسین خان ... و محمد حسن خان سردار و حاجی عبدالرحیم خان افشار را با فوج قزوین و حاجی یوسف خان تربتی
با فوج خاصه بحراست دار الخلافه نگاهداشت و خود با جماعتی از لشکر پایان بطرف اصفهان در حرکت آمده تا کاشان
براند و قریب سیصد تن از اهل کاشان را که بر سر ارمت ساخته بودند مأخوذ داشته روانه استرآباد فرمود و حکم
رفت که در استرآباد مقیم و مجاور باشند و هم در کاشان عریضه حاکم میر را که مأمور بحکومت کرمان و مدد بیست تا
بود برسید و از مردم بلوچ که قطع طریق میکردند سرهای فراوان فرستاده و معتمد الدوله از اصفهان تا کاشان استقبال
کرده و ملازم رکاب شد شهریار غازی روز بیست و پنجم شهر ذیحجه وارد اصفهان گشت و نصرالله خان بیگلر بیگی
باشی را مأمور ساخت تا اشرار را در هر جا باشند مأخوذ دارد و یکصد و پنجاه تن از مردم اشرار بدین تهمت
اقامت شهریار در آن دیار دستگیر شده بیشتر عرضه دمار گشت و برخی را مأمور بتوقف اردوبیل فرموده چنانکه
امن گشت که بسیار شب بحکم معتمد الدوله اهل حرفت دکاکین را در نمی بستند و سکانهای خویش می شدند و
آسوده می خفتند و هیچ وقت خلوتی از مال کسی نابود نگشت و چون سلطان عبدالمجید خان پادشاه مملکت روم
کبیر مجرد در شهر ر و رجاقت چون اصفهان بود که شاهنشاه ایران با انبوه لشکر بطرف اصفهان کوچ داده گمان ایلچی
دولت رسیده کرد و خواستار شد که در اصلاح ذات البین مشی کند و او کتابی الفت آمیز مسی بر این معنی که
حضرت شاهنشاه غازی داشت و در دست صاحب نایب ایلچی روس نامه امپراطور را بحضرت شاهنشاه رسید

سفر کردن شاهنشاه غازی باصفهان و گرفتن اشرار و دزدان
از آن بلده

داستان ... سلطان عبدالمجید
امپراطور ایلچی
برای مصالحه
با دولت
ایران

و معروض شد که سفرای انگلیس سوی مدود و از تحریرات محترمه و رفع زمان آن حضرت گسیختند چنانکه در جای خود مسطور شود و هم
در این وقت نام سعید رسولی با عریضه و پیشکش حضرت پادشاه فرستاد و

شرح احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری مطابق سنه سیچقان ئیل ترکی چون ده ساعت و شصت و دقیقه از روز جمعه یازدهم محرم برآمد آفتاب در برج الحمل جای کرد و شاهنشاه غازی عید نشاط قاجاریش نوروزی بگذاشت و سردار نظم اصفهان در شهر ربیع الاول نصرالله خان سرکشیکچی باشی قاجار را مأمور بحکمرانی شیراز فرمود و سرپرستی حاکم امرد نوان را طلبت است و منصب سرکشیکچی باشی پسر احمد خان برادر نصرالله خان معوض آمد و هم در این وقت حسین خان آجودان باشی با ایلچی دولت فرانسه و عمال پادشاه فرانسه و معلمین سواره و پیاده برسید و معروض داشت که ایلچی فرانسه در این وقت در ایران باشد کارگزاران دولت ایران گفتند که با دوستی پادشاه فرانسه را بزرگ می شماریم و بیگانگی علم سکنداریم اما هردو دولت که با هم طریق مواصلت سپارند عهدنامه در میانه نگار رفت بپیوستند و میان کارگزاران آنگاه که با ملبوس رسیدگان می داشت ازمکی شاهنشاه ایران فتحعلی شاه سفیری ماور کرده میان دولتین عهدنامه نگار رفته هم اکنون با پادشاه فرانسه بدان عهدنامه نگارگسترده ایلچی او در دار الخلافه اقامت فرمایند و صورت عهدنامه ملبوس را که در مجلد اول تاریخ قاجاریه رقم کردم در اینجا نگارش ندادم که ایلچی فرانسه بسوی سفارت آمد

صورت عهدنامه که کارگزاران دولت ایران با وکلای دولت فرانسه تحریر دادند

چون در این اوان سعادت نشان در زمان همت فرمان معدلت نشان اعلیحضرت شهنشاه امپراطور ممالک آسیا و پادشاه الکائنات بنای الفت و اتحاد با اعلیحضرت قدر قدرت قضا سطوت خورشید رایت شاهنشاه جمجاه خسرو کیوان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم وارث تختگاه کسری و جم فرمانفرمای ممالک وسیعه ممالک ایران و عجم السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر فتحعلی شاه خلد الله ملکه گذاشته شد و مبانی الفت و وفاق دولتین علیتین و تجدید عهد مودت و اتفاق سلطنتین حسن ارتباط بار یافت کامل نیافت گذار فرموده از طرف جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا و در عالم بکامیاب سرا امپراطوری صاحب جمال حسین و نشانهای دولت مأمور گردید و بنای عهد و شرط با سده آستان فلک بنیان با وساطت و حاکم درگاه سپهر اشتباه شاهنشاهی عهد دولت جاوید قرار اندر جناب میرزا محمد رضا وزیر فروش گذاشت مقتضای صلاح دولتین علیتین باید که بکلمات و محاوره و معاهده بود بدارند قرار شرح مسطوره ذیل مقاوله و مرقوم سازند که از این بعد اساس دو دولت کبری و اولیای دو سلطنت عظمی چنانکه آثار عظمی و ظهور مشهود می شود ساخته بسلسله تکرار ساختند ماده اول آنکه جناب اعلیحضرت قدر قدرت و شاه نشانگاه ایران و جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا صلح نموده و بعد باید که شرایط الفت و وداد مراسم محبت و اتحاد را مرعی فرموده همواره بین الدولتین علیتین کمال وفاق بوده باشد ماده دوم جناب امپراطور اعظم منشی مراسم دوستی و مواصلت دولت علیه ایران متعهد و کفیل گردید که بعد از این بعد ...

ایران نماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد ازین دخل در خاک ممالک ایران نماید جناب امپراطور اعظم با
پادشاه سپهر جایگاه ایران موافقت معمول آورده بدفع دشمن پرداخته حراست ممالک مزبوره را نماید و همچنین خود
داری نکنند ماده سیم آنکه جناب امپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملک حلال موروثی
پادشاه ایران میباشد و حقیقت مطلب بر جناب امپراطور مشخص و معلوم است ماده چهارم آنکه جناب امپراطور
فرانسه و پادشاه ایطالیا تمامت قبایل طایفه روسیه را از ملک گرجستان و تمامی خاک ایران اخراج نموده
تا با انقلیه ترک حدود و کشور ایران ننمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جمله شروط عهدنامه
ایشان قرار داده نظر تقوا مور دولت خود در این خصوص کوتاهی ننمایند و بکمال تعهد در باب این مطلب عزم و اراده
ذمت همت خود واجب و لازم ساخته ماده پنجم آنکه از طرف قرین الشرف جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا
یکنفر سفیر معتبر رخصت که از جمله تعیین آید در آستان فلک بنیان اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه ایران اقامت
نموده سعی در مشکل گذاری و صلاح اندیشی دولتین قیام و اقدام نمایند ماده ششم آنکه هرگاه در رای سیما ضیای جهان
آرای اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران اقتضا نماید که عساکر پیاده به ضابطه فرنگ تعلیم و تهیه نماید و جمعی قلعه‌ها نیز
قلعه فرنگ سازند جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنا بر آن مطلب توپ سفری و تفنگ حربیه و آنچه
ضرور باشد بصوب ایران ارسال و قیمت آن از قرار قیمت فرنگستان بسرکار جناب امپراطور اعظم داده شود
ماده هفتم آنکه در دولت علیه ایران هرگاه خواهش نمایند که بطرز قلعه‌های فرنگ ساخته شوند و توپها نیز بقاعده
فرنگ و ترتیب عساکر پیاده به ضابطه فرنگ تعلیم نماید هر قدر توپچی و مهندس و تعلیمچی لازم بوده و در قیستان معتبر خبر در
شود جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنا بر این مطلب متعهد گردید که ارسال بصوب ایران نماید که
ترسیم قلعه و ترتیب توپخانه و تعلیم عساکر آماده نماید ماده هشتم آنکه بنا بر موافقت این دو دولت بهیه از جانب شوکت
جوانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه ممالک ایران از جهت قطع مکاتبه و مراسله که با قرال انگلیس کرده‌اند با
دولت علیه ایران متعهد شود که بنای خصومت با ایشان گذاشته بجهة دفع آنها عساکر روانه نماید و ازین مطلب
شوکت مدار پادشاهی که بجانب هند و انگلیس قشون ارجاع احضار او امر فرمایند و از جانب انگلیس و کسی آنچه
وکلای قرال انگلیس که در سواحل بنادر خلیج و ولایات ایران اقامت نموده باشند آنها را مطرود و اموال و متاع
انگلیس ضبط شده و تجارت ایشان را بر او بحر از جانب ایران مقطوع نمایند و فرمان قضا جریان پادشاهی از برای
از مصدر عز و شان صادر گردد و در اثنای این محاسبه از طرف ایران و انگلیس بجهة سفارت با ایشان دیگر
که بجانب آستان فلک بنیان پادشاهی عزیمت نمایند ایشان را مطرود و نموده راه ندهند ماده نهم آنکه هرگاه
روسیه و انگلیس با هم اتفاق نموده بجانب دولتین علیتین فرانسه و ایران عزیمت و حرکت نمایند این دو دولت
نیز با اتفاق یکدیگر بدفع آنها اقدام نموده از روی موافقت و اتحاد دشمنی خصمه و محاربه و مجادله آنها پردازند و چنانچه بجانب
یکی ازین دو دولت بنای سفر و حرکت نمایند اولیای دولتین ایران و فرانسه یکدیگر را خبر نموده بدفع آنها پردازند
و آنچه در ماده سابقه مرقوم شده از مصالحه و اتفاق ایشان بطریق مشروح در ماده فوق عمل نمایند و در مرافقت
و موافقت و اعانت یکدیگر بهیچوجه من الوجوه کوتاهی و اهمال و مساهله و اهمال جایز ندارند ماده دهم آنکه

اعلیحضرت

اعلیحضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران موافقت و مطابقت فرموده از صوب افغان و قندهار و آنچه دو آنجا سپاه
بهم رسانیده و مامور نمایند که مشخص شود و سعی کرده و تسخیر و تصرف ممالک هندوستان متصرفی انگلیس سعی کرده حضور
معموره پادشاهی را مامور و ارسال فرمایند و ولایات متصرفی انگلیس را ضبط و تسخیر نمایند ماده یازدهم آنکه هرگاه
کشتی فرانسه از صوب بنادر مملکت ایران عبور نمایند بعضی بندرگاهات و جزایر که بسیار ضرور باشد تا
آنها در کار شود و لازم گردد اهالی بنادر ایشان محبت و مساوات نمایند و در تدارک آنها لوازم دوستی را اهل
آورده اعانت نمایند ماده دوازدهم آنکه جناب امپراطور اعظم خواهش نماید که من بعد هرگاه بجانب هندوستان
به دفع انگلیس فرستادن لشکر ضرور شود و اقتضا نماید که از جانب خشکی سپاهی بجانب هندوستان ارسال
نماید اعلیحضرت پادشاه ایران اذن و اجازت به ایشان عنایت فرمایند که از سر راه و سرحد که رای جهان آرای
شاهنشاهی اقتضا نماید آنها جهت داده روانه هندوستان شوند و سپاه ایران هم با ایشان موافقت نموده بالاتفاق
عزیمت تسخیر هند نمایند و من بعد در هر وقت که این اراده و عزیمت روی دهد باید موقوف است تا آنکه عهد اولیای
دولت علیه ایران در خصوص اظهار نموده چنانکه رای عالم آرای پادشاهی اقتضا فرمایند و رخصت عبور ایشان بعهد
عهدنامه در خصوص اظهار نموده فیمابین دو دولت علیه ایران و فرانسه که عساکر آنها را که چه قدر بوده باشد و
آنکه ما یحتاج و ضروریات ایشان از کدام راه و کدام منزل باید تدارک شود و چه مقدار سپاه ایران همراه بوده
باشند همگی را قرارداد نموده باذن و رخصت اعلیحضرت پادشاه جمجاه ایران روانه هندوستان شوند و در خصوص
این مطلب امداد و رخصت شاهنشاهی و عهدنامه شرط علیحده شود دیگر بی سند و درگاه جسارت به تعهد این
مطلب نموده تعهد را موقوف بمرضی اولیای دولت قاهره و اذن شاهنشاه عالم پناه است ماده سیزدهم آنکه
هرگاه جهة کشتیهای فرانسه در حین عبور از بنادر ایران بعضی اشیا از بنادر ضرور شود اهالی بنادر بقیمت فروخته
بنرخ بازار فرانسه بازیافت نمایند و همچنین هرگاه در حین عبور سپاه ایشان از راه خشکی جیره و بعضی اشیا ضرور شود
هرگاه در ماده سابقه قلمی شده و جیره و آنچه بعد از آنها ضرور شود اهالی ایران باشان بفروشند از قرار قیمت ایران
بنرخ بازار بازیافت نمایند ماده چهاردهم آنکه شروطی که در ماده دوازدهم مرقوم شد و مخصوص دولت فرانسه و
دولت روسیه و انگلیس بهیچوجه من الوجوه شروط مزبوره قرارداد شود دوازده هیچ سمت ایشان را عبور و مرور
ندهند ماده پانزدهم آنکه جهت آمد و رفت بازرگانان شجاع و دوستی و امور متعلقه تجارت در دارالسلطنه طهران
خاکپای مبارک اعلیحضرت پادشاهی عرض رسد و قرارداد جهت امور مزبوره که گذاشته شود و عهدنامه
مجددی در خصوص مرقوم نمایند ماده شانزدهم آنکه انشاء الله تعالی این عهدنامه در دارالسلطنه طهران
بعد از چهار ماه از تاریخ مبدل شده و رضانامه بمهر مبارک اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی مزین شده تسلیم
اولیای دولت فرانسه و بمهر جناب امپراطور رضانامه ایشان تسلیم اولیای دولت بهیه ایران شود تحریر ا
در اردوی جناب امپراطور اعظم که متصل فنکس بوده باشد فی شهر صفر سنه هزار و دویست و
مراجعت ایلچی فرانسه جانس و دو هجری مع المصدقه کارگزاران ایران عهدنامه مطبوعه را ایلچی فرانسه فرو خواهند و گفته شد باکنون با دستاهی
سلطنت مطبوع از مملکت فرانسه برسم هدیه و چون خواست ما شاهنشاه ایران طرق مرافقت سرد بر این

شرائط

شرائط کردن نهاد و اولیای دولت ایران چون با دولت انگریز پیوستگی داشتند سر با نفاق با پلیون در نیاورد
و اتحاد با دولت انگریز را در حجاب نهادند و پیمان کارگزاران انگلستان چون از ناپلیون هراسناک بود
قدر موافقت با دولت ایران را نیکو می‌شناختند صراعت و مهربانی فراوان مینمودند و سیم و زر و آلات
حرب چندانکه بکار بود بهدیه میفرستادند اکنون که ناپلیون از میان برخواست و آن روزگار سپری شد امروز
خود را از دولت ایران مستغنی دانستند و نقض عهد کردند و بهانه حکمت کردند در این صورت اگر دولت فرانسه
با شرایط عهدنامه ناپلیون با طریق موافقت سپرده باشند و اگر نه دوستی بر ایشان حرز حمت سفر اثری نخواهد
داشت ایلچی فرانسه را به پذیرفتن این شرایط عظیم گران مینمود و او از دولت خویش نیز رخصت نبود لاجرم
بعد از سه روز خواستار شد پادشاه فرانسه را آگهی دهد تا پاسخ باز پس معاودت کند جنرال معتمد فرانسه در حضرت
شاهنشاه کمر چاکری استوار کرده متوقف گشتند و شاهنشاه غازی بعد از نظم اصفهان و پارس از راه کمره
و عراق مراجعت بدار الخلافه طهران فرمود و هم در این سال در شب جمعه بیست و هشتم رجب نصرالله خان گرشاسبی
باسی در شیراز بدرود جهان کرد و جسد او را حمل داده در قشقه شاهزاده حسینعلی میرزا مدفون ساختند شاهنشاه
غازی فرمانفرمائی مملکت فارس را از پس در گذشته خورشید سپهر سلطنت ولیعهد دولت ابد آیت ناصرالدین شاه
نامزد فرمود و فرهاد میرزا را که حاکم طهران بود نایب الایاله لقب داد و بمملکت فارس فرستاد
و میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را بوزارت او برگماشت فرهاد میرزا در عشر اول ذیقعده وارد
شیراز گشت و آن مملکت را استحکام کرد و چون مردم بهبهان در گذاشتن مال دیوانی کار بمماطله میکردند
منصور خان سرتیپ فراهانی را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز بدان اراضی گسیل ساخت تا بعضی از فتنه انگیزان را
دستگیر کرده بشیراز فرستاد و میرزا قوام که کارفرمای بهبهان بود فرار کرده بدرگاه منوچهرخان معتمدالدوله حاکم
اصفهان و خوزستان شتافت و هم در این سال آن هنگام که شاهنشاه غازی از کار سالار و اصفهان
معروض درگاه افتاد که مردم کرمان بر خاطر میرزا که در آن وقت حکومت آن اراضی داشت برشوریده اند و او در
حکومت کرمان و اخذ مال دیوان بمداخلت میگذارند شاهنشاه در خشم شده بدان شد که حاجی اسد میرزا
آن بلده مامور ساخته طایفه شجاعی و کلانتری و بعضی از اعیان آن اراضی را که باعث این فتنه بودند دستگیر کرده
دارالحضرت آرند ماعت زمان بجسارت گشودند که چون میان حاکم و رعیت کار بمنازعت رفته است چون حاضر شود صرف
تقویت حکومت روزگاری دراز مردم را اسکان و عقاب خواهد داشت اگر حکومت کرمان به دیگر کس مفوض شود
بسلامت نزدیک تر باشد لاجرم فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی را بحکومت اختیار فرمود و او را با مکفوج سرباز
و دو عراده توپ و سیصد سوار شاهسون روانه نمود بعد از ورود فضلعلی خان مردم کرمان سر اطاعت پیش داشته
دست از طغیان کوتاه کردند و حاضر شد از حسب فرمان حاضر درگاه شد و بعضی از اشرار کرمان که از بیم جان به
قلاع حصین پناهنده تنگ و دیگر جاها گریخته بودند اندک اندک آسوده حاضر شده بارها آمدند

گرفتاری آقاخان محلاتی و در آمدن او بطهران و دیگر باره
فرار کردن او بکرمان و ...

حکایت شاهان در تسخیر هرات کردن با ایشان شرایطی که ... کوچ ... نمودند و اخبار

سیاست فرهاد میرزا در حکومت فارس

وهم در این سال چنانکه بدان اشارت شد چون آقاخان محلاتی در قلعهٔ بم و لشکرآباد او را دا درگاه شهریار آورده شد
روزی چند در بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم توقف کرد و بر جان خویش ترسان بود حاجی میرزا آقاسی حاجی
عبدالمجید محلاتی را که از بنی اعمام آقاخان از محلات است او را بفرمان برداری اندرز فرمود که باشد و قرار کرد
شاهزاده عبدالعظیم فرستاد و ما او را مطمئن خاطر ساخته حاضر حضرت سازد آقاخان را اگرچه این امر بزرگ عظیم
بود لاکن بدو بر فتار گشت و کلاه از سر برگرفته و دستاری بسر نهاد بولی که آئین سادات عربی است بر سر بست
و باتفاق حاجی عبدالمجید بسعادت حاجی میرزا آقاسی نزول کرد و بشفاعت او از جنایت عمل آسوده گشت و بعد از روزی
چند حسب الامر روانهٔ محلات شد و در خانهٔ قلعهٔ خویش نشیمن کرد و مزرع و مربع خود را مالک آمد آنگاه از اولیای
دولت خواستار آمد که او را اجازت سفر مکهٔ معظمه و زیارت عتبات عالیات دهند و بدان مشغول شد با جماعت معروف
کسان و فرزندان و اموال و اثقال خود را از راه بغداد روانهٔ کربلا ساخت بود آنگاه در مدت شد در جا
از بلاد ایران باسی با سرداران رسید و بود که تو هست هزار مردم خویش بهائی فرستاد و در حدان که سرا بود بها
داد و چنانکه گفته است در محلات پانصد سر اسب تازی جهت معمار بست و اعداد کار سر کرده مردم ... را
سر به دل و در تعریف و در حشر آل رحمت گیشت از محلات بر شده راه کرمان پیش گرفت حد در کرمان جماعت
عطاء اللهی که طریقت آن معتقد دارند و آقاخان را امام وقت پندارند خواست با دانی آنجا لشکری انجمن کند سر
بود سر برآورد و فرمانی بیدار فصل ساخت شاه عاری مجعول کرده نشسته خط و مهر ما مسود شاه و گاه زاده
فراهم کرده بدین شرح که ما حکومت کرمان را مخصوص آقاخان نمودیم امروز او را مردم کرمان باید داد سر
از فرمان او بر نتابند خود سرباغان کرمان بدانکونه که رسم حکام است بکشور ها کرد و سکاحی بسند خواز مجتهد کرمان بس
نامه کرد نامه آقاخان محلاتی سکاحی بستند جواز
سفر کند کم ما کرامات رسم ترا کرمان سالک تحقیق رسید از راه عصار بسند گوید کار عزم زیارت مکهٔ معظمه رسم جزو
ما و احکام و فرامین رسید مأمور حکومت و توقف در کرمان شدم بهای بدین باشید و السلام و از سندی چون
خبر بیرون شدن آقاخان از محلات معروض رکاب پادشاه افتاد و مکنون خاطر او مکشوف شد حکم ساری ابر
رقم کرده بدست سریعان سبک سیر روانهٔ مملکت یزد و کرمان داشت مع القصه آقاخان به جانب عرض کام
طی مسافت کرد و بی نیکی شهر یزد رسید و چون جماعتی از عطاء اللهی در آن محال نشیمن داشت شنوان اسب پو شیدند
کمر بست جوابش با سر بازان کوچ داد لا خرم سر راحت آنگه سر خود را از دور سرد هم رجب روز آ
شهر یزد نمود و عریضه از ارکان نکار کرده ارسال خدمت شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله نمود بدین شرح گذشت
عازم زیارت مکهٔ معظمه فرموده ما از سندر عباس طریق مقصد سپردم و فرمانی از پادشاه بکار شیدا حاجی
میرزا آقاسی سپرده که آقاخان که از راه بندر عباس بدار مکه معظمه است حکام بلدان و امصار عرض احتشامات
او را نگاه دارند و هر جا که بره او گذرند و جهان پدیر باشند بهاء الدوله که فرمان کند از آن او رامی نوش سر مود و ما در
میان شهر جا به از شهر ورود داد و معین کردند و سارو برک جهان نوازی و هسا و اشتند و چند کس بیرون با سعال او
پیوندی فرستاد که روز بامداد دهم رجب که آقاخان از ساعت ورود خود را شهر کرده بود و از شهر روزداد و دروی

دلو

دیگر یکی از مدیره شد که آقاخان مراجعت کرده در حضرت شاهزاده معروض داشت که آقاخان از خبیص براه
سوی عبور کرده در قلعه نوکه یکفرسنگ و نیم تا شهر مسافت دارد فرود شده و هم در زمان چندی از مردم آنجا
در آمدند و معروض داشتند که آقاخان حکم داد تا مردم او هفتاد نفر از شتران ما را با خود داشته با خود براندند شاهزاده
بهاءالدوله یکی را نیز خود نزد او فرستاد که برای شما چاره در شهر معین کردم چه شد که در سا مدید و شتران این مردم را
از بهر چه براندید آقاخان در جواب گفت که من فردا که پانزدهم است ما در دیگر شهر در می‌آییم و از حضرت شاهزاده
برخوردار میشوم و این شتران را مگر کرایه قدام و در کرمی را میرزا احمد آنکه حکم فرستاد که در شهر برساند میرزا احمد آنکه
میرزا دست بهاء و خود میرسد آقاخان شد که روز دیگر از این شهر در آورد در کرمی با شتر داران برساند
و کمترش از کار رسید در اینها تفتیش آورد که چون گروهی از اهل عطاءاللهی در این محال مقیم دارند برای دیدار ایشان
واحد دکوفی که در میان آنجماعت برقرار است بدانجا شد و ما الحقه مسح یا بود هم مکشوف افتاد که آقاخان از نصرت
حسل از سید و هم از قلعه نو برگشته و بطرف کرمان ساقه بهنگام زوال آفتاب مسرعی از دار الخلافه رسید
و خط شاهنشاه و نگارش حاجی میرزا آقاسی با شاهزاده بهاءالدوله رسید بدین شرح که آقاخان از محلات
فرار کرده و مثالی حیدر یا شاه جعل نموده تا بدان دست آویز بهشت اگر چون او را بیابی ماخوذ دار و سلولا
بطهران فرست شاهزاده بهاءالدوله خشمگین شد بجستن پرسش کرد که مردم آقاخان چند مرد و مکشوف افتاد
که برادرانش محمد باقر خان و میرزا ابوالحسن خان و دیگر میرزا احمد و میرزا احیاءالله و میرزا هادی و دویست
سوار کار آزموده و جماعتی از شمخالچی ملازم رکاب وی است و در زیر جماعت عطاءاللهی با او پیوسته‌اند شاهزاده
بهاءالدوله را در لشکری درست نبود یکصد تن از نگاهبانان قلعه ارگ بر در امر داشته با صد تن سوار که حاضر
بود آهنگ آقاخان کرد بعضی از مردم عرض کردند این چه عزم است که تصمیم داده با این قلیل مردم باید چگونه
جنوان با سواران خان کداست و در آنجماعت بیم است که مردم شهر مریت شوند و شما دستگیر گردید و نام دولت را
زشت کنید بهاءالدوله از غضب افروخته گشت و گفت آقاخان و لشکر او را امکانات آن است که من از ارذال شمار
شوم اگر همه کشته باشم از قفای او تاختن کنم و او را دستگیر این بگفت و اسب خویش را طلب داشته برنشست
و آن قلیل مردم برابر داشته با سد صرعام عنان را بسابر گشت چون سه فرسنگ طی مسافت کرده به محمد
آباد رسید مسموع داشت که سرباز شقاقی از کرمان مراجعت بطهران مینمود و در سر بر در سر و دستو دیگر بطلب
مد و ایشان فرستاده خود از قفای آقاخان طریق مهریز که تا شهر دو یازده فرسنگ است گرفت و چون بکنت
رسیده هم و از مهریز گشت آقاخان از آنجا کوچ داده بود و از آنسوی سرباز شقاقی سر از فرمان برتافته کس بود
سرکوب شد در این وقت بهاءالدوله خویشتن راه مهریز و یزد است و در آنجا ابوالفتح خان سرهنگ شقاقی را به
کلمات عتاب آمیز خطاب کرد و سیصد تن از سرباز شقاقی همسار کرد و هم در زمان از دنبال آقاخان شتابان
گشت تا آقاخان در چند جا در بیابان و در از شارع قطع منازل میکرد تا بهنگ شهر بابک و سیرجان مسافت دو
فرسنگ از آنسوی مهریز چشمه در حی در بیابان ظاهر بود آقاخان بسر آن چشمه فرود گشت بهنگام زوال
آفتاب که از آنجا خواست کوچ داد شاهزاده بهاءالدوله با سیصد تن سرباز شقاقی و صد تن سواره و جمعی

مقاتلت و مبارزت بهمن میرزای بهاءالدوله با آقاخان محلاتی

الیه

رسیدند و در آن گرمگاه روز و قوت گرما چشمه آب را در دست دشمن یافتند ناچار از گرد راه آهنگ جنگ کردند
و در روز صف راست کردند سواران آقاخان و شمال لشکر و جماعت عطاءاللهی چند دست و چند کس سواران حمله آوردند
شاهزاده بهاءالدوله که سرلشکر بود حسب ولایت آمو حرب و حرکت نمودند و چون از بدایت سرجهاد دو چپ
و راست باشی می کرد و حمله سختی برد تا گاه در گرمگاه روز سواران گریز از راست و آمد و اسب از پای در
بهاءالدوله را از صدمت دمیدن تشنگی و گرمای هوا کمرو چهار ساعت و دشمن روی سپاه را ... بی اسیال شد لشکر را
سوی بعضی سنگ وادی با تحمل تا هنگام فرو شدن آفتاب هر دو لشکر در برابر هم رزم دادند و میرزا ابوالحسن خان برادر
آقاخان سر فرازان سپاه را رزمی بود و صلابت تمام شکار کرد و هشت تن از سرپا ان مقتول گشت و شاه رده پی در هم
آقاخان سجاک افتاد و بسیار کس جراحت یافتند چون شب تاریک شد آقاخان با سواران خود راه سرجان
گرفت و چون آگاهی این مرد بر دو گرمان بود بهاءالدوله روانه شد که با جماعت کارگزاران دولت در مملکت جوشن آسوده
معرکه بود لشکر پیاده گان بعضی سپاه دادها و عهای بی اهل نیازمند لاجرم سپاهی دادند آن چشمه راه برگرفت آباد در
کرمان بکوه از بست نیکه مشاهد مقتول آقاخان را مردم شهر مطالعه کردند سرجان بسبک سربازان پادشاه از
کرمان رسیدند و حکم وشکر ساختن او را رسانید و کرد و از او دور در آن بهاء دست فضلعلی خان حاکم کرمان
با عدد کار برد و ستم بر سر حسان اقتاد که کس در آن روانی اقتدار با روی جهودان خان برادر او و حوا این عمان
حاکم شرح رفت معدار قرار از قشقاء و پیاده آوردند در بار شهر بار در حسب فرمان ملوک شهر بابک مسیر رحال
ایشان معبر شد و شمس از آسمان حشمت تا هنگام و سفر شدن بر گشته در مملکت جوشن بست یا بعضی از
مردم شهر بابک از سرداران اعیان رنجیده خاطر شدند و از ده خصومت سخن کردند حاصت کار بدانجا کشید
که چهار هزار تن از مردم شهر بابک و عطاءاللهی و خراسانی بگروه سپیده آهنگ اعانت کردند حاجی محمدعلی
شهر بابکی کار برای آگاهی عشق اعانات چون وقت آن جمع بود شده در قلعه شهر بابک متحصن شدند و از جانب
با رها بسر روان گرفت در میان آن کسان رود از آقاخان بر سپیده و آمد و رفت دار از افغان لعنت دست
و لشکری ساخته جنگ بپا نمود خاطر بها داد و کسی قلعه ای را سخت و بسته اموال ایشان را با خود
دارد آنگاه شهر کرمان بسپارد و پس لشکریان را در کار می سره با سوار روانه داشت و از آن سوی محمد باقر خان
برادر خود را در وی سرجان نمود با مردم آن اراضی بالا رفسنجان آقاخان ساکنان را نامه نوشت ایشان را با اطاعت خواند
اذکوار محمد باقر خان با راهی سرجان شتافت و قلعه زید آباد را محل جلوس ساخته با هوای مردم پیوند جست
و از آن جانب فضلعلی خان نیز از آگهی از کار آقاخان مردم خوش را از دسته از کرمان بیرون تاخت و در منزل با زر
و دو محمد حسن خان را در قلعه زید آباد راه صاعنو حسن آهنگ کرد و محمد باقر خان چون وقت معاملت او
نداشت در قلعه زید آباد متحصن گشت و برادر از این کار آگهی فرستاد آقاخان سوای از شهر بابک و عطاءاللهی
و خراسانی سپاهی کرده ساخته راه زید آباد گرفت آنگاه که آفتاب سر بر زد به زید آباد در رسید و هم از گرد راه
جنگ پیوست و تا هنگام زوال آفتاب آتش حرب افروخته بود بسیار کس از جانبین مقتول گشت کرد و در پایان
امر لشکر آقاخان شکسته شد و او با مردم خود فرار کرده به اراضی احمدی در لار گریخت فضلعلی خان بعد از فتح اسرای

بشهر بابک آمد و روزی چند از سرداران افغان معذرت جست و اشرار قبایل سرحدات و شهر بابک را فراهم کرد
آنگاه معلوم داشت که آقاخان دیگرباره در راه محمدی و لار تجهیز لشکر کرده و از طرف سعدقه و جیرفت رفته
و سعید خان رودباری و مردم گرمسیر با او پیوسته اند و قلعهٔ سعدقه را که معقلی محکم است ستاق خویش کرده
و از حبوبات و غلات انباشته ساخته فضلعلی خان مردم خویش را برداشته بدفع او از بسیار آمد و از آن سوی خان
برای تجهیز لشکر روزی چند اقامت نموده از کرمان سه فوج سرباز و دو عراده توپ طلب نموده با لشکر خویش پیوسته
کرد و در این وقت خبر رسید که آقاخان از سعدقه بطرف گرمسیر سفر کرد فضلعلی خان دیگر از قفای او تاختن با سامان
وقت نه است و دفع دادن او را در اول بهار نیک برشمرد لاجرم مراجعت بکرمان کرد و هم در این وقت فرخ ملیخان ...
از سفارت بغداد مراجعت کرد و از قتل علیرضا پاشا عبدالرزاق افندی کلیددار روضهٔ کاظمین علیهما السلام مدکا
آمده اظهار شکست و معذرت کرد و در بان ... را از دست نهاد و حامل صاحب ایلچی روس رسید برای تماشای اصفهان
حاضر حضرت گشت. هم در این وقت شاهزاده خانلر میرزا را که بعد از فضلعلی خان بکرمان طریق مدت ... جیرفت
برو رسید با شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله در آذربایجان کار این پیش حکومت این شهر با من بود و من در این ...
سرا ... شاهزاده بهاء الدوله چون دید خانلر میرزا ... است اگر با او در سفارت بیرون شود و او را
دفع ... خواهد بود شهر ... که داشت در راه اصفهان بر داشت کارداران دولت ... سبیل
ساخته خانلر میرزا را حاضر کرده شاهنشاه غازی ... خواست و از ... عتاب ... مدارا و عقاب ... گشت
حاجی میرزا آقاسی ... گشت و شاهزاده بهاء الدوله دیگرباره حکومت ... یافت و هم در این وقت
میرزا رضای ... میرزا آقاسی از سفارت ... باز آمد و از ... قلی ... رسولی برسید و ... این
است ... که ... شاهنشاه غازی بعد از سه ماه و ده روز توقف از اصفهان ... بیرون ...
... قطع مسافت کرده ... و از آنجا بتهران سفر کرده و در آنجا شاهزاده حمزه میرزا ...
و حکومت قزوین ... قزوین تفویض یافت و در آنجا ... مردم ... کار
حکومت ... الدوله فرخ سیر میرزا ... سعایت ...
... کارداران دولت رسانیدند که شاهزاده با محمد تقی خان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل ابواب
مکاتبات قرار کرده ... با دولت ایران ... لاجرم ...
... و از قزوین بحضرت آورده بعد از ... و در سعایت ...
... لاجرم ملازم خدمت گشت ... شاهنشاه غازی ...
خان ... که از ... مأمور ... مردم گیلان ... و مکشوف ...
... گیلان طریق ... که ...
گندم و ارزن ... شده ... خویش ...
... و ... شد ... امور ... لاجرم فرمان
شد که فرخ خان غفاری ... میرزا حاکم گیلان ... روانه ...

وامیدوار و اموال بر داده لاجرم ایشان از گیلان بیرون شده در قزوین برکاب پیوسته شدند محمد امین خان یلقچی باشی
سه ماه ایشان آن خان وزارت گیلان یافت و حکومت که مرحوم خان و گیلان تفویض کرده سالی [illegible]
وارد و سالهای مستقل [illegible] که [illegible] بکار خراج شد و [illegible] خان احمد [illegible] کرده
همانا شد و طریق درگاه [illegible] شاهنشاه و بعد از سوقایع راه طهران برگرفت و ورود از آستانه
[illegible] احکام جهانگیر میرزا و جلال الدین میرزا پسران کامران میرزای والی هرات متصل شده
سلطنت رسید و چون [illegible] بهادر و مورد الطاف و اشفاق خسروانه شد و هم در سال
سلطان خان ایروانی از حکومت خمسه معزول شد و شاهزاده حمزه میرزا [illegible] و ملا عبدالعزیز کاشانی
[illegible] امور [illegible] در کار [illegible] شکی کند
و مکان باشد که از لشکر [illegible] آل عثمان [illegible] رسد

وزارت محمد امین خان یلقچی باشی در گیلان

شرح حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق سنه [illegible] ئیل ترکی چون سه ساعت و [illegible] از شب
پنجشنبه هشتم شهر محرم سپری شد آفتاب [illegible] تحویل داد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار [illegible] عید [illegible] کرد
و چاکران درگاه را [illegible] در اول بهار [illegible] فضلعلی خان حاکم کرمان عریضه رسید
که اگر چه آقاخان از این جنگ شکسته رفت [illegible] لشکر و اعداد کار [illegible]
سردار گرسپاهی در جنگ [illegible] لاجرم [illegible] آقاخان [illegible]
مردان میدان و [illegible] راه کرده طریق کرمان برداشت و از آن سوی چنانکه [illegible] اشارت شد
آقاخان در گرمسیر [illegible] لشکر کرد و در آن چند ماه [illegible] سواره و پیاده
دو عراده توپ [illegible] تاخت [illegible] شهر کرمان [illegible] فضلعلی خان حاکم کرمان چون
این بشنید محمد اسمعیل خان برادر [illegible] لشکر [illegible]
خان [illegible] توپ [illegible] راه برگرفت و ولی محمد خان [illegible]
کرمان [illegible] آقاخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اسمعیل خان [illegible]
[illegible]
[illegible] ولی محمد خان [illegible]
[illegible] کرمان [illegible]
[illegible] کرمان [illegible] فضلعلی خان [illegible]

شب در رسید در این وقت امیر توپخانه از کوره راه برسید و سخت آهنگ آقاخان کرد و او بی توقف هراس
در برابر امیر توپخانه بایستاد و صف راست کرد و جنگ پیوست آتش بلا بالا گرفت و دو عراده توپ
جنگ خان را تقریر کرد ساخته تا در پایان کار آقاخان شکسته شد و طریق بمشیز برداشت و بار دیگر کرد
در بردسیر جای کرد و امیر توپخانه مظفر و منصور بشهر کرمان درآمد تا فضلعلی خان از در دو برادر دو حمله آقاخان پشت
برخش بمداران گشت و دانست که اگر در شهر دیر بماند و برساند که مردم کرمان شکیب ساخته آقاخانش
بیارند ناچار تجهیز لشکر بپرداخت و در مدتی اندک سپاهی درخور حرکت برآورد و تحویلداری برادر بگریست تا امیر
توپخانه را در قلعه مشیز برداشت آقاخان چون دید که از اغوای مردم کرمان جمعیت فضلعلی خان متفرق شده یک
مرد برادر گشته با لشکر ساخته در میرسد مصاف در ایستادند و داشت و از قلعه مشیز بیرون شده کام بکام
بر مشیز کوچ داد فضلعلی خان از فرار او دل قوی کرد و از قفایش تاختن کرد و در منزل بنگان که سرحد سیستان
و ... است هر دو برسید و هر دو لشکر ساخته جنگ شده و در هم افتادند و از یکدیگر همی کشتند بعد از کشش و کوشش
فراوان لشکر آقاخان شکسته شده و دو بهره از مردمش مقتول یا دستگیر آمدند و هم در این وقت روز بپایان شده تاریکی
جهان را فرو گرفت آقاخان هم در آن تاریکی از راه بیابان طریق فرار پیش داشت و تا قندهار براند و از آنجا راه
هندوستان پیش گرفت و در هند مسکن اختیار کرد و فضلعلی خان بعد از آن فتح مراجعت کرمان کرد و صورت حال را
معروض درگاه شاهنشاه داشت و هم در این سال در مملکت فارس میان ایل قشقائی و ایل ممسنی جمعی اتحاد کار بمقاتلت
و مبارزت انجامید فرهاد میرزا که حکومت شیراز داشت میرزا فضل الله نصیرالملک را در آن بلده گذاشته میان ایشان
حکومت ... قلعه ... و دیگر معرکه قتل ایشان را اصلاح کرد و از قبایل رستم بکش و جاوید و دشمن زیاری کتیب
ممسنی سپید کرد کار بگرفت و علی پسر خان برادر حاجی علی خان ممسنی را با حیدر از اشرار ماخوذ داشته بر ...
نسبت داشتند ... و حاجی ... فرار کرد و ... که آنگاه حاجی شکرالله خان را با میرزا
آقاخان وزیر لشکر با حکومت بهبهان نامزد داشت و از قبایل باوی و جستری و دوئی و بهار احمدی و دیگر قبایل کرد و کا
گرفته و سپاهی بسیج کرد و ... از شیراز کوچ داد و میرزا کوچک یاور توپخانه را با ... سرباز از پی
حکومت گذاشت و ... بوشهر رفت و هم در این سال امیر محمد خان ... قتل کامران میرزای
والی هرات و یار محمد خان برادر خود که وزارت کامران داشت با تکلیف لایق بدرگاه پادشاه آمد و جوهر
عصر گشت و معروض داشت که بعد از آنکه ناهمواری مردم انگلیس را در افغانستان معاینه کردیم و از ستم ایشان
پادشاه ایران کنار ... در اطاعت و متابعت ایستاده ایم و نام پادشاه ... سکه
کرده ایم و خطبه بنام او خوانده ایم

حکومت حاجی خان شکی در کرمانشاهان و قتل او بدست مردم کرمانشاه

و هم در این سال نورمحمد خان سردار قاجار ... از حکومت خوزستان معزول شد و حاجی خان شکی
بحکومت ... مأمور گشت اگرچه حاجی خان مردی جلد و شجاع بود و
مسلم ... شکی ... در ... اهل سنت و جماعت بود و در

درکرمان

دیگر چون وحشت منتشر بود و از آشوب هرات تا الی ایالات خراسان و شمال حدود و حوالی عالی یافته و امیر
المؤسس مبنی ملت اسلام اعدای مکابره اسعد تعالی الله عما یقول الظالمون لاجرم حاجی خان و آن مردم با او امور که
خلاف شریعت خویش بود انسب شد تا امور منتشر بود خاتمه در قلع شارب و اشیاء از کلبات و تاراب بود یافت
کار بجوش رفت و در میان جمعی کرد آثار ریعت فریاد به دار آمد و حاجی خان چون از این شد با لشکری اندک میان
آن قصبه سفر کرد تا ایشان را گمراه کند که جمعی مردم گرد او برخاسته و قربان بی‌کاری بیرون شدند و چند تن
دست پیش کشته شدند کشته شده‌اند و کشتن بسی بکی و دیگر هرچه گوی فرمان پدرم و سرا را طاعت
و انصار بیرون کلیسم حاجی خان سر بدین سخن رضا داد و از قضا یکی از مردم او و از رای احد آورد و نامردی او را
شت جنگ آغاز کرد و کار از میانه بسیار درشت‌تر شد و معلول گشت حاجی چون اصغای این قصه نمود وحشت خشمگین شد
و آن کس که در خاطر جمعی مکاشفه ... ساخت و حکم داد تا تمامت مردم گرد او برکنده و سپر کشیده و سپاه
گریبان بشتاب کوچ و شهید آنجماعت چون ... ببینند بکار را در ساحت بیرون شده ... و ...
روسرای حاجی خان نهاد و او بهر جانب میان اسوار کرد و چون لشکر عرب از ... خویش کمین گشاد
و بهر جا مردم گردند راه ... گلوله آتش ساخت و پای از ... اطراف آنجا ... گرد و آن ... را
بر سرا فرود آورد و آتش در آن سرای زد و حاجی خان از آن در ... بیرون شد و چون سرای معاملت
ملات خویش داری بی گرو ... هیچ ... و این ... میان کار ... گرفت و مقداری کار
... چون ... آمد و بعضی از مردم او و ... و اصول ساخت ... واداشت و شد چون ساعتی برگذشت
و ... کار ... در اثنا ... بار میان کار و بیرون شد و مردم آن بلده ... و حضور ... گشاد
... چهار زخم گلوله ... و ... جراحت ... آنجماعت ساخت ... را ...
... و ... مردم کرد ... او ... شاه ایران کوچ داده ... اسمی ... لشکر
کردند چون ... در کاه ... پادشاه ... آن خان ... ابراهیم خلیل خان ... حکومت
... و ... بر ... ایشان کرد که آنجماعت ... در کاه ... و ...
در میان ... ایران ... شاه ... که ... خان ... علی شاه ... چهار ساله
بود ... و هم در میان ... انگلیس ... صاحب ... ساحت ...
العلا و طهران آمد ... دولت ... در میان بها ... و چون اکرا ... مسوی ... بر ...
شاد خاطر ... بر ... احکام ... طرق ایران کرد و هم در میان ... سوار ... جماعت ترکمانان
... مشهد مقدس ... هیچ ... او ... و هم در
... برادرزاده آصف الدوله که ... ترکمان ... و ... کرد ...
... چون آصف الدوله را این قصه مسموع افتاد با لشکری ساخته ... ترکمانان ... را
... فراوان کرد و ... محمد ولی ... ساعت ... بود لاجرم ... مشهد مقدس ...
... شاهنشاه غازی محمد علی ... امیر ... الملک ... که از ... رسول

کرد اگر ایلیاد ترکمانان عریان بوده ساخته حرکت نباشد و اگر به آنجماعت راه از طرار این مساعت کرده اند مگر
محمد ولیخان و دیگر اسیران را بحضرت فرست

فتح بمپور و بلوچستان بدست امیر توپخانه و حکومت عباسقلیخان والی در کرمان

و هم در این ایام بعد از فرار آقاخان امیر توپخانه طریق بلوچستان گرفت و با مرده منزل از آن سوی کرمان تا شهر بمپور
قلعه بمپور را محصور داشت و مدت ده روز دیوار برج و باره را از گلوله توپ و خمپاره تخریب داد و مردم بمپور در پناه
بر جا استادند. امان طلبیدند امیر توپخانه صغیر و کبیر آن شهر را کوچ داده و لشکرگاه مسکون داد و آن قلعه را با خاک
پست کرد و روزی چند در آن اراضی اقامت داشت از قضا یکروز که امیر توپخانه سوار گشته و در قفا بود دلیل از ظهر آن
دست حمید را گرفت و با او در آویخت و خواست تا او را آسیبت شوهر آن زن این بدید و خنجر برداشت و مردم
بمپور تیشش کرده و خواستند تا زنان و اطفال خویش را با تیغ کدر ایند و از پس آن مردم همه تا تمامت مقتول
کردند پیران حرب افروخته گشت و آلات حرب بکار افتاد و در این وقت امیر توپخانه برسید و چندانکه خواست آن
آتش افروخته را نشاند نتوانست او نیز تیغ برکشید و حکم بر قتل داد بیشتر از آن مردم عرضه هلاک و دمار گشت و دیگر
اسیر و دستگیر شد پس از امور اسیران بپرداخت و در کرمان آورد و تا مسافت پنج منزل قصد ما ربرت و بسیار
کس از مقربین را مأمور ساخت آنگاه صورت حال را عریضه کرده با اسیران روانه درگاه پادشاه داشت ساحت
عاری چنانچه تمام التماس تشریف و نشان ها و دیگر سران و سرکردگان خلعتهای کوناگون کرده ایشان را
حکم مراجعت فرمود و در این سال کلنل شیل صاحب از انگلیس برای انجام کار مصالحه در دارالخلافه گشت و شاهزاده
فتح الله میرزای شعاع السلطنه از حکومت کاشان معزول شد و علیخان ساللار از احوال نیکو نصب گشت و از
قبل امپراطور روسیه غراف مدل بدرگاه آمد و هدایای خویش را با مکتوب امپراطور پیشکش داشت و حال صاحب
مراجعت بیطرز بورغ کرده هم در این سال برادر اعیانی شاهنشاه بهمن میرزا بحکومت آذربایجان یافت و حاجی
محمدخان سردار نوری از حکومت و سرافراز آمد و همچنان سلطان مراد میرزا بحکومت بروجرد مأمور گشت و حاجی میرزا
فرمانگذار همدان و شاهقلی میرزا حاکم ملایر گشت و میرفضلعلیخان از حکومت کرمان معزول آمد و عباسقلیخان جوانشیر
والی کرمان و حدود بلوچستان گشت و از دارالخلافه راه برگرفت بعد از ورود به میر در خاطر گرفت که اسیران
بلوچ را که امیر توپخانه در ممالک ایران پراکنده ساخته چندانکه تواند در دیار خود بازرساند و مساکن خویش
رساند تا دل مردم بلوچ را بسوی خویش کند و نام دولت را بعدالت بلند سازد پس در روز در حضور اقامت کرد
و معادل سه هزار تومان زر مسکوک در بهای اسیران بذل کرد و میرزا احمد علی مجتهد نیز در این وصیت کرد که از
پیش چندانکه اسیر از شهر و قری بدست شود خریده روانه کرمان دارد آنگاه راه کرمان برگرفت و بعد از ورود
کرمان نیز چندانکه در میان سرباز و توپچی و تفنگچی کرمانی اسیر بلوچ یافت بخرید و جمیع اسیر تقویت فرمانگذار
از سرای مردمان طلب داشت و آنچه از آورد و علوفه عطا کرده شمارتی در ازای بلوچ داشت و از برادرزاده
محمد عیسی خان بلوچ تحویل رسید شد و صورت حال را در عریضه نگارداده روانه دربار پادشاه شاهنشاه غازی را
تحسین کرده فرمان داد که چندانکه در عراق از اسرای بلوچ بدست شود روانه کرمان دارند با الجمله ...

حکومت عباسقلیخان جوانشیر در کرمان

۱۲

شنیدن اسیران محلاتی بدست عباسعلی خان والی باز وطن شدند شیراز آقا اسمعیل را سرمد و اعتماد کرد
و محراب خان و دیگر بزرگان محلی را آملت بمطلب ساو کام ساخت و مهیای خان حاکم سیستان را سد دل شد
و طریف و اعاده خلع و تشریف شفقت خاطر گردید چند انگاره دیگر چاکران پادشاه بیک برید برای عربان بود و طرف
سکارت طرف بلوچستان و سیستان کشاده گشت مع القصه عباسعلی خان والی کار کرمان را و بلوچستان را نظم
کرده واحد مسال دیوانی با مردم برفق و مدارا بود و مروت بها و که چون در مملکت و مالی اسرف بر مدارا کرد ساز
اجو و اشوا مدار انجمن برسانید حیا که ما از ثمال و سرار تومان ر مات ف و مالی که چند سال در عهده و مرد و
اصطهبانات اسرف رفته بود با ملاح اسد و هم اسیر داد کرده کمدا و مدمال التسلیم بود و دیگر فضلعلی خان بیمی گردد در
آذربایجان محبوس بود و بعد از وفات خاقان مغفور فضلعلی شاه فرار کرده بسیاری فضائل بیمی و محار کرده در اصفهان
و سارو و چهرت شمس و اشتند در رب و حکام کرمان با اموف مدد و دست ساقسد عباسعلی خان چند انکه
خواست خاطراه از ادب و وحشت برداشته کند و هر و تک خوش خاطر سازد سوانست لاجرم میرزا اسدالله
خان مستوفی کرمانی را با جمعی از لشکریان بمعاقبه بر میرزا و ساخت و فضعلی خان بمیان رکستان کرمت لشکر
از فاش ساخت و او را در قرا قتل محاصره نمود و تقوت تو رشرا و را گرفته مغلولا بکرمان آورد و مدو آنجا را
طهران دانشسد و دیگر قلعه بم را که از مرور لشکر خراب و سا باقی دو بود تعمیر کرد و حلقه آن رو که چند ساله
مخزن و جبار و جاه آب آن را اکه اماشیه بود مستر بوده در حومه کرمان حکم داد تا دوازده هزار بهلو توپ عرس کردند
تا از سر کرم فرو تکمیل از رسم بکار نباشد و دیگر چیاکه مردم مشهد بعد از قلعه مردم انگلیس بر افغانستان درست نمال
سهر ماکه وارد فارس بلوک هرات و مرو سیر بسوی بلوچستان رجال سرداران افغان مقرر شد و کهندل خان
سرداران افغان باتفاق رحمدل خان و مهردل خان برادرانش و محمد صدیق خان و محمد عمر خان پسرانش و سایر سرکا
و سرداران گیله فرار کردند و بعد از حکومت عباسعلی خان والی
چو افغانان سمار رب مردم انگلیس بیرون شدند چند گرت کهندل خان سردار خواست تا راه عبد تا رکرد
و با لشکر انگلیس طریق گرو دار سپرد حول و رمان دولت انگلیس و ایران از رو کار رفتند تم طریق مهر و
معادت گشاده بود والی بدین امر رضا نمیداد چون لشکر انگلیس کناره از افغانستان بیرون شد و دیگر جای
عدر نمانده سردار کهندل خان و همپاک بود که سا دا بعضی از مردم قندهار با او از روی صمیمیت بیرون شوند و او را ضرر رسد
لاجرم عباسعلی خان والی واجب دانست که پاینده دولت ایران را کاملا بار فرستند و از آن سوی
چون کهندل خان از اولیای دولت اجازت مراجعت حاصل کرد برادر خود رحمدل خان را با کاه کرمان فرستاد
وصورت حال را باز نمود عباسعلی خان والی احسن کسی فرستاده و سارلی حور را اشارت بر کاشتن برا سرحد آ
وارد آنجا باستان حلوه و آورده فرا استم کرده و آسمعیل خان سرکرده خمازه و سواران و بماست الحکومه بر کاشتن را
حکم فرستاد که صد شتر آورده با ایشان حمل و چند بار مشقی با خود بهمی برد که اگر حاجت افتد در عرض راه
حمل با و کند و محمد رضا خان حاکم سیستان را انگوس کرده که سپاهی لایق با ایشان همراه کنند تا در قندهار
منکر شوند با الجمله محمد رضا خان حاکم سیستان بعد از ورود ایشان بدان آن اراضی سرحد لطفعلی خان را با سه هزار

سوار ملازم رکاب کهندل خان ساخته تا او را از قندهار برده بر مسند حکومت جای داده و خلعتی از کهندل خان
کرده و نیز دیگر عباسقلی خان فرستاده بدین شرح که حسب الامر کارداران دولت ایران لطفعلی خان بلشکر خود
طریق خدمت سپرده و اینک من در قندهار مستولی شده ام و او را از ارض حافظ قلعهٔ ارگ قندهار گماشته ام
عباسقلی خان در پاداش این خدمت و ازای این زحمت حجره و کار در جمع و دیگر اشیا بسیار بهر محمدرضا خان
و لطفعلی خان انعام داشت و هم در این سال یکتن از مردم حیلت اندیش که در صورت کیش درویشان بود
و در معنی جز از خوی ایشان نداشت در اراضی گرگان دعوی کرامت و وصول مقام ولایت بر کشید
و محمد ولی ترکمان که در میان قبایل تکه و یموت حکم داد و مکاشفی بسزا داشت ناحیتی از ترکمانان سر بر خط
ارادت او نهادند چنانکه رسم ترکمانان است و نام اینگونه مردم را نگاه داشت حشمت بر زبان نیارند و او را
حضرت ایشان لقب کردند و به پیشوائی او طریق عصیان گرفتند محمد ناصر خان قاجار قوانلو که این هنگام حکومت
استراباد داشت صورت حال او حضرت ایشان را بعرض شاهنشاه غازی رسانید فرمان کرد تا محمد حسن خان
سردار ایروانی با ده هزار تن سوار و سرباز آهنگ او کرد و شاهزاده اردشیر میرزا نیز با لشکرهای مازندران بر
با لشکری جرار جنبش فرمود و از اراضی خراسان جعفرقلیخان ایلخانی بر و بحر(؟) طریق گرگان گرفت و شش هزار سوار
خراسانی با خود کوچ داد چون اراضی گرگان لشکرگاه گشت و ابطال رجال انجمن شدند برای ترکمانان جای بیش(؟)
و کوشش نماند محمد ولی قبل از آنکه تیغی فراز شود یا تیری پرواز گیرد مربع و مرتع بگذاشت و بجانب دشت طریق
فرار برداشت اردشیر میرزا بصوابدید سردار رسولی بدو فرستاد که بیهوده طریق فرار مسپار که از ترکمانان این
لشکر مخلصی نتوانی جست اگر گویهٔ سلامت جوئی حضرت ایشان را بحضرت ما فرست و دل و فرزند ترکان
ترکمان را بهجانب کسیل کن محمد ولی چون این حدیث بدانست و ابواب چاره از همه جانب مسدود یافت جا
محمد خان پسر خود را با اتفاق حضرت ایشان بدرگاه شاهزاده فرستاد و اعیان ترکمان نیز گروگانها بلشکر
کسیل داشتند و پیمان نهادند که اگر فرمان رود تا قصبهٔ خوارزم برانند و رزم دهند اردشیر میرزا صورت
حال را معروض درگاه داشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که شاهزاده با لشکر یکجا در گرگان اقامت کند تا
محمد قلیخان عبور از سعادت خوارزم بار شود و مکنون خاطر آنچه قلی توره مکشوف افتد و در ازای این خدمت نشان
شیر و خورشید تمام الماس و حمایل مرتبه اول بر سبیل تشریف شاهزاده اردشیر میرزا عنایت فرمود و هم از منال
معادل سی هزار تومان از منال دیوانی فارس و از حسب فرمان پادشاه غازی میرزا ابراهیم خلف آقا اردو سیاه
امیر توپخانه بسو فرستاد

سفر کردن منوچهر خان معتمدالدوله بخوزستان و دفع فتنهٔ محمدتقی خان بختیاری

و هم در این سال چنانکه از این پیش مرقوم گشت محمدتقی خان کورسی(؟) بختیاری محل صفا لیکت و قدوهٔ طاغیان بود
و از اموال تجاران و کاروانیان خزاین برهم نهاده و ده هزار سوار آماده فراهم داشت عذار مراجعت
شاهنشاه غازی از اصفهان معتمدالدوله در قلع و قمع او یکجهت شد و در اول حریف از اصفهان خیمه بیرون زد
و آهنگ اراضی خوزستان و سرحد مملکت روم و ایران کرد و از لشکر فوج خوی و فوج ششم تبریز و فوج

ترسان و تفنگچی کلبادی بار بردار و سوار تحصیلداری و لرستانی و لشکری که در تحت فرمان سلیمان خان امیر
بود با شش عراده توپ ملازم خدمت ساخت و راه خوزستان پیش گرفت و همه جا توپهای جنگی را خود
حمل همی داد و هر جا کوهستان و سنگلاخها عبور کرد و هیچ سوار را و سعت پیش آمد بفرمود تا تمامت آلات حرب
بیج شکسته شد و توپها را بر حمل داده و نه آهنها و شکالها بهم بست توپچیان و سربازان عرادهای توپ را
کشیدند و راه سپردند علی نقی خان برادر محمد تقی خان که ملتزم رکاب بود و برادر را از زبونی و رنگ و سیاست آگهی
و بیم داد که چاره خویش کن بلکه سر اطاعت پیش دار که جز این راهی و سپاهی نیست لاجرم محمد تقی خان
برادر دیگر خود محمد کریم خان را با استمالتی چند با سعد الدوله فرستاد پس محمد کریم خان برسید و لشکر و عرصه
برادر را برساند و محمد تقی خان سراپرده های او با اشراف فیصل در سرای البخشی پیره گشت و ملازمان معتمد الدوله
بود ملاطفت فراوان و تشریف کرامت نامه آنگاه از معتمد الدوله خواستار آمد که شبی در قلعه تل بهار
او حاضر بود و تشویش خاطر مبرا افتاد معتمد الدوله مکر در آن قلعه بهار را در چشم در آن قلعه معروف
داشت که اگر اجازت فرمائی من در این قلعه با عشیرت خویش متوقف باشم و چون نوروز نکه رود در اول بهار
در شوشتر حاضر شوم هم این آرزو پذیرفته آمد با برادران و یاران خویش در قلعه تل جای کرد و معتمد الدوله
با لشکر طریق شوشتر سپرده و سیم محرم وارد شوشتر گشت اما چون نوروز سلطانی سپری شد و زمان میعاد
فراز آمد محمد تقی خان با طریق عصیان گرفت و از حاضر شدن بدرگاه سر بر تافت چندانکه او را بوعده و وعید بیم
و امید داد سودمند نیفتاد و علی نقی خان و محمد شفیع خان گفتند که محمد تقی خان بر خویشتن ترسناک است اگر
از جانب معتمد الدوله دشمنان فرا او رسد اگر اجازت رود خلیل خان به قلعه تل سفر کند و در استمالت او جهد سپاه او
ساخته بیاید که را حضرت کرد معتمد الدوله محمد حسن خان ... علی نقی خان را روانه قلعه تل نمود ایشان ...
و او را اطمینان خاطر کرده با صحرای لهری که هیچ فرسنگی شوشتر است سپاه و دو هم در آنجا محمد تقی خان خواستار آمد
که میرزا احمد خان کلباری رفته او را از توپچانی بهبهان و طهماسبی دهد معتمد الدوله میرزا احمد خان را سر برفت
و بار کارهای ... کرد خواستار شد که معتمد الدوله خود با اینجا سفر کند و سیم او رسید و هر چند شفیع خان
و محمد حسن خان و میرزا احمد خان او را از این سکو سخن منع کردند پذیرفتار نگشت چون معتمد الدوله این سخن بشنید
گفت اگر چه هیچ اکنون وقت آن دارم که محمد تقی خان را دستگیر سازم لاکن چون او در استمالت با اینجا سفر کرد
او را امیدوار همی نگاه داریم تا از قلعه بیاید و سر نکند و آسوده سرشت او ... دارم و در این پیش محمد تقی خان به قلعه تل بسد
دیگر روز کالای خویش جمع کرد پس از آن معتمد الدوله تمام لشکر را پرداخت و حکم داد تا از قبایل هفت لنگ
و چهار لنگ سوار بختیاری مردان کارزاری آهن پوشیده مکلعلی خان و جعفرقلی خان پسر اسد خان بختیاری با مردم خود
برسیدند اعلی حاجی خان که پدرش را محمد تقی خان معزول ساخته بود با دلی پرکین و مردمی کینه جوی حاضر
گشت و علی همت خان و مهدیقلی خان و دیگر سران بختیاری با لشکرهای ساخته ساختند آنگاه معتمد الدوله
از شوشتر کوچ داده در تحت قیصری فرود شد و سلیمان خان سرتیپ برادر زاده خود را بطلایه سپاه و نظم
لشکر اعصار نمود و طریق قلعه تل پیش داشت محمد تقی خان چون این بدید دانست که با سپاه سلطان کین نتواند جنگ

ست مجال اقامت محال یافت لاجرم اموال و اثقال و عشیرت و تبار خود را برداشته با اطفال و عیال به ریک
شیخ ثامر خان فرار کرد از قبایل کعب شتافت و با خود اندیشید که معتمد الدوله را با شیخ کعب قوت مبارزت
نباشد زیرا که کعب را عدد دویست هزار است و او از صحرانشینان عرب رعیت و اگر در شمار در روم باشد از نواح
فارس خواهد بود و در هر حال بیرون حکومت معتمد الدوله است و شیخ کعب نیز فرمان پذیر سلطان روم بود
و هزار و پانصد هزار سوار و هفت هزار تا زاده داشت با محمد تقی خان در فلاحیه سکون یافت و از پس آن معتمد الدوله
قلعهٔ تل را ملی صافنان پدرکشته بسپرد و خود عنان بصوب شیخ بکرد امید و حیس شیخ ثامر خان را ایام گردکر
مصلحت بر دیگر آنست که محمد تقی خان را که کارکرده دولت و در تحت حکومت من است سر فرستی داشته
حفظ را بکشید و شد کالای تعداد را خود رحیق سبب نیاشی شیخ ثامر خان پاسخ فرستاد که من و محمد تقی خان
هر دو تن از چاکران شاهنشاه غازی چشم یکی چون او امروز پناهنده من است اگر حفظ و حراست او
نکنم در میان عرب حرف سرزنش و شنعت باشم مگر ناچار بفرستادن چگانه در کاه و را در آنجا فرستم تا محمد تقی خان را
مطمئن خاطر ساخته به آن حضرت آرد معتمد الدوله سلیمان خان سرتیپ را از برای انجام این امر روانهٔ فلاحیه داشت
و از شیخ ثامر خان و محمد تقی خان را پیغام داده با اتفاق قشون لشکرگاه ساخت معتمد الدوله دیگر بار او را مسرور نواخت
و مراجعت و داشته میرزا احمد خان کلبادی را بمهمانداری او مقرر نمود و چند تن را بر نگاهبانی که نگران او
باشند تا مبادا طریق فرار سپرده و فرمود شیخ ثامر خان هم از مراجعت علی نقی خان و عشیرت محمد تقی خان را در اردو
لشکرگاه دارد و بعد از مراجعت شیخ کعب در بیرون کردن ایشان از فلاحیه کار بر وفق مراد کرد و ایشان بیرون
مماطله و مسامحه روزگار دیگر گذاشته شد و علی نقی خان در نهان اعداد لشکر همی کرد لاجرم معتمد الدوله سفر فلاحیه را
تصمیم عزم داد از میانه محمد شفیع خان خواستار آمد که مراجعت فرمائی تا فلاحیه شوم و اهل محمد تقی خان را با اتفاق
علی نقی خان به سوی رامهرمز آرد بالفعل فلاحیه شد چون شور افتاد علی نقی خان را استیاری مید داده در
مینوی آورد خود با او همداستان شد و روی از طریق اطاعت برتافت و بعد از روزی چند بگفت از زیرکی ستاده
دیدار میگشت با اتفاق شیخ ثامر خان یازده هزار سوار و هزار که در خدمت اعداد کرده بود برداشته با دو
معتمد الدوله شبیخون آورد و از اطراف در دو را دایره کردار پره زدند و پیکها گلولهای آتشین باریدند معتمد
الدوله را که دل قوی داشت از جای نرفت و سلیمان خان سرتیپ را حکم داد که هیچکس از لشکریان از جای خود
جنبش نکند همگان بر جای خود ورده بایستند و توپچیان با گلولهٔ توپ با اعراب درهم افتادند لشکر سر به اختیاری
یورش آوردند و توپچیان دهان توپها بسوی ایشان گشادند و آتش دردادند بسیار کس از آن جماعت کشته
و بخی از ایشان شدند و دیگر باره دلیری کرده یورش آوردند علی نقی خان بر دو یک سحیمه میرزا احمد خان کلبادی ما حتی
آورده با مکت دراز و کسانی برادر جوشت که بهتر از آنست محمد تقی خان در حالی حبس کرد که خود را به علی
نقی خان رسانید میرزا احمد خان کلبادی چون تیر و عبان بدو حمله کرده گرزی که بر دست داشت بر دوش
فرود آورد و او را سوار تا حیسه تر او را اگر قدر کنان استان اسیر دوه معتمد الدوله رسانید که معتمد الدوله همان
که شبیخون این لشکر برای رهائی محمد تقی خان است و همین است که در این سراپرده محبوس شد معتمد الدوله بفرمود

باو داد سخن گران بر نهاد و بسیار بدانستند بالطبع بی خبر از شب که گذشت تا کجا عقل از سپیده دم شکر
غرب و کهساری از رهنما سالار روحی پور سپهکده و اکثر کرمانشاه بپس شب چون صبح رکش شد
و کرمانشاه سالار و بدو پیش با جنگ داده روی جرار بهادر جون در معابر رود لاج قراولان نو ساد
مردم ایشان عرق آب گشت مع ... شده با مردم بختیاری و عرب مشغول گشت و قراولان جمدار
شده و از لشکر معتمد الدوله سر منقول و سواره شدند محروح گشت مشایخ اعراب که سالها از شیخ ثامر
خان رنجیده بودند و در هر گردن بهادران و رنج بردن چاره نداشتند چون این خبر شنیدند در ورود یک
مرد معتمد الدوله شتافتند و در ادای خواهی عشایر روی داشته شیخ عبدالرضا کار ... حال حب و تاسیح
ثامر خان سر بر افراشته از سیم و زر و قرار کرده در زر کار ری در ایران و بعد از مرتب و آن روی حکومت فلاحیه
خود ایشان بیکام بگیرند که معتمد الدوله فرستاده و مرحب حکم او لشکرگاه بپوست و اهتمام چنین بسپهسالار تا در مرد
ایشان باشد و سوار ایشان در کام باشند و دیگر شیخ عقیل و شیخ محمد و جماعتی از مشایخ حاضر شده صلاح کار کون مصحر
آمدند و از آن سوی منصور خان سرتیپ فراهانی از سیل فرات دست راکه و حکومت هر زمان است با افواج خود
برای اخذ مالیات دیوان مامور شده بود و شیخ ثامر خان او در امکانش نیکو داشت با حارور مرد الحمد صاحب
مرد یک معتمد الدوله آمد و پس از چند روز مردم خود را در داشته از جراحی که مشهور به نهر جراحی است عبور نموده به آن
سوی آب لشکرگاه کرد و معتمد الدوله نیز سواره با نهر جراحی که در کنار آن شوب فلاحیه که در آنجا بود و از معبر کشید
با لشکر از آب عبره داده در شوشتر فلاحیه بر شیخ ثامر خان کار تنگ گرفت چون لشکر با نقطع شمال
و ساحل شوشتر شد شیخ ثامر خان بیچاره ماند و علمای فلاحیه را با فرا آوری محمد شجاع میرزا بفرستاد
معتمد الدوله در جواب گفت شیخ ثامر خان را بسته کار ماند و کسی آن بنگام که فرمایم که ان کس بودم سال
دیوانی جمع را بداد و است که آن دام فرستند و علی نقی خان را با عشیرت محمد تقی خان بسوی کسیل سازد و سر
دیگر را که ملتزم و بار لشکر شوشتر و در زنجیر لشکر مهر و حاضر ... و در علما بار رسید و شیخ ثامر خان
به گرفتار این شرائط گشت و اکنون فرستاد و علی خان و اهل محمد تقی خان طلب مهلتی نمود معتمد الدوله
فرمود این بسر نبود و بیچ بدارم سر از آنکه دو تن از اعیان مردم خویش بگروگان روان لشکرگاه
داری ... از اکابر حبیب را که یکی عم و آن دیگر سید نام داشت بگروگان گذاشت و معتمد الدوله
سپاه مراجعت نمود و محمد تقی خان را نیز گرفته و زنجیر بر او نهاد و کوچ همی داد و در منزل عرب ... بمثال
پادشاه مرقع بمواهر مصحوب میرزا ابراهیم مستوفی برسید و معتمد الدوله بدان مفاخرت جست و از شوشتر
گسیل داشت و شیخ ثامر را مقروض درگاه سلطانی داشت دیگر باره یک قبضه شمشیر و ... حمایل
مرصع و سر اسب با کل مرصع از حضرت پادشاه در حق او بفرستاد و آن جمله بشیخ جاعه سلام ... معتمد الدوله بدان لشکر کذارنیس بزرگ کرد و چهار صد و ... دست خلعت
از جنس با خان لشکری در حضرت فرستاد و هم در ... محمد علی خان ماکوئی ... عراده توپ
و فوج ... و فوج ... و فوج ... سواره ...

و کرمانشاهان

را پادشاه غازی بر حسب فرمان شاهنشاه غازی نیز یک معتمدالدوله آمد اما چون مدت میعاد شیخ ثامر خان بپایان رسید
داد فرستاده را غیرت محمدتقی خان خبر گشت چنانکه آقا عباس برادر کهتر محمدتقی خان با جماعتی خویش نیز نزدیک
معتمدالدوله آمد و امان یافت معتمدالدوله بدان سر شد که دیگر باره لشکر بفلاحیه برد و شیخ ثامر
خان علینقی خان را گفت که از این زیاده مرا نیروی حراست نیست صواب آنست که بدیگر جای تحویل دهید
علینقی خان از فلاحیه بیرون شد و از قفای او زنان و فرزندان محمدتقی خان کوچ داده بدست دیر فراتی که با خلیل
خان عهد داشتند بخانه او شتافتند خلیل خان نیز چون توان اینکار نداشت ایشان را با خویش راه نداد و از
آنجا طریق شتاب قلعه جان گرفتند تا در حال شاخه معقل بدست کسان قضا در این آمد و تند با لشکر مسعود خان
دو چار شدند و حمله و دستگیر آمدند چون خبر بمعتمدالدوله رسید مصطفی خان را با جماعتی لشکر کاه مسعود خان فرستاد
تا ایشان را بشوشتر آوردند و دیگر محمدکریم خان از فلاحیه بیرون شده بخانه خلیل خان بهمه فرود شد
خلیل خان بتوانایی کس نیز یک علیرضا خان که از قبل معتمدالدوله در قلعه تل جای داشت فرستاد و او را
آگهی داد علیرضا خان حماقتی را دستگیر نمودن او مامور بود و خود نیز از دو شتاب کرد از آنسوی محمدکریم خان
مقرر شد ای حال گرده از خانه خلیل خان فرار کرده و در عرض راه با علیرضا خان دو چار شدند از دو جانب
حکمت بجوشیدند مردانه بکوشیدند در میانه محمدکریم خان زخم گلوله نیز از اسب در افتاد و جان بداد و از
جانب دیگر گروهی از سواران معتمدالدوله که برای گرفتن محمدکریم خان بیرون شده بودند ناگاه محمدشفیع خان بنابانی با چند
تن از خاصان و پیادگان او را گرفته در زنجیر کشیدند علینقی خان از گرفتاری او آگاه شد از ملا محمد دیاری بامداد
خواست با گروهی از سواران خاص آورده محمدشفیع خان را از ایشان گرفته با ساخت راه سوی علینقی خان
همی چون رسیده که علینقی خان با ملا محمد دیاری محمدشفیع خان را با ساخت از قلعه بیرون تاختند بدانجا
رسید و جنگ در پیوست و در اول حمله ایشان را در هم شکست علینقی خان فرار کرد و در جبل بلند صعود کرد
ملا محمد مقتول گشت و بیشتر مردم او و لشکر علینقی خان کشته شدند علیرضا خان گرفتار را با محبوس کرده و سر ملا
محمد را از تن دور کرده نیز یک معتمدالدوله فرستاد و در این وقت معتمدالدوله فرمود که شیخ ثامر خان در
ادای مال دیوان و فرستادن علینقی خان نقض عهد کرده دیگر گاه او در ادای مال بکمال نرسیده حکم کرد تا ادهم
و عبید را در بازار شوشتر سر از تن برگیرند و شیخ ثامر خان نیز بر خود بهاده بود که ایشان را پنهان فرستاده چه
ایشان بر فرمان هر دو تن را با بریدن موی و پوشیدن سلب سوگواری امر کرد با انکه چون مردم شوشتر
از حکم معتمدالدوله آگاه شدند آقا سید حسین شوشتری و دیگر علمای آن بلده بحضرت شتافتند و شفاعت آغاز
کردند و ایشان را از موقف هلاک رها دادند پس بفرمود تا هر دو تن را در خانه آقا محمد زمان شوشتری جای
دادند و بتوانی آهنگ حبس فرمود و این هنگام میرزا رضا شاه عادی حضور رسید که با فلاحیه بتوانی
آنرا از تحت حکومت فرمانده میرزا و عمال فارس را اشراع کرده و علاوه در اصفهان و لرستان و خوزستان
مامور بودیم پس میرزا اسحاق خان شوشتری را بحکومت شوشتر باز گذاشته و بهتم رمضان راه فلاحیه برداشت شیخ ثامر خان
چون این بدانست سخت در حیات قلعه و حصانت مکان خاطر بگماشت و بازاندیشید که قلعه فلاحیه را آن حصانت نیست که تا هر سپاه ایالتی بیاید

دار و نیس اموال و احوال و زن و فرزند خود را برداشته روی قلعه کوه سفید نهاد که متصل ممسنی و
حصین و نهایت حصین است چون فرار او مکشوف افتاد معتمدالدوله شیخ مسلم را که حاضر بود فرمود که برود
برادر خویش شیخ عبدالرضا را شتابان گرفته و او را از معتمدالدوله ملازم رکاب سازد که حکومت فلاحیه
خاص اوست و آقا محمد زمان شوشتری را روانه کوت شیخ ساخت و فرمود شیخ ثامر خان را نکوئی کرد که
هم اکنون برود نیک بندگی نماید و مال دیوانی را ادا نماید همچنان شیخ فضل و حاکم سلطان خواهی بود آقا محمد زمان
برفت و هیچ نام بار آمد لاجرم معتمدالدوله کوچ بر کوچ تا فلاحیه سفر کرد مردم آن بلده قرآنها حمایل کرده استقبال
نمودند شیخ عبدالرضا سرافراز را به برسید و از جست وعده حکومت فلاحیه یافت و محمد علی خان شجاع الدوله کوکلی را
که ملازم خدمت بود و هم از فلاحیه بحکومت بختیاری برفرستاد و دو فوج خوی و دو عراده توپ و هزار تن سوار با
او همراه کرد و مقرر داشت که از قبایل بختیاری دو فوج سرباز ساز کند و خراج بختیاری را بسر دارد
و امور کار ایشان بعهده او شرط کرد کار بسوی دارالعباد کوچ داد و بختیاری محمد علی خان کلب علی خان جعفر
قلی خان از قبایل چهار لنگ و محمد مهدی خان و علی رضا خان از قبایل هفت لنگ که ملازم لشکرگاه معتمدالدوله
بودند با او همراه شدند با بعضی امور با ایشان که بپای آن اراضی مذکوری کند و محمد علی خان راه بختیاری
برگرفت اما شیخ ثامر خان کوتاه گشت که بسبب عدت کرنا و سورت بابان معتمدالدوله را در آن اراضی
تاب اقامت نخواهد بود و پس از مراجعت در فلاحیه باشش خواهد کرد و چون مدتی از روزگار بگذشت و بهوای
قدم او را مهم درکوت شیخ ماست و رنگ نساوید و وار آنجا نکوشت که اراضی جهاز است کربعت ومحمی است
در هوف شیخ عبدالرضا که ستاره نامه حکومت فلاحیه مرتب میداعی از فلاحیه قرار کرد و سراو رسیس شیخ مسلم
میرلشکرگاه کرده شد و مولت و ایشان عدم و قرار که سر وی میرزا محسن خان بود و مدار شوشتر که معتمد خوانین
حوا امات وحشی از جیب و راست پراکنده شدند لاجرم معتمدالدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر قرار نکرد اگر
خوزستان مولی فرج الله معوض داشت و محمره را که بعضه تصرفهان حراب بود سعیرو آبادانی کرد و حاجی
محمد علی خصی را السعادت بصره برو مسلم فرستاد و پیام داد که با محمره بدست شما آباد خواهد گشت معمول
محمره حراب شود و علی پاشا در بعداد با سرداراسکندر سامی کرد و دارکارداران دولت خودسپار آمد که بار دیگر
روم باشش کند و مگر جرائی محمره را بار خود سامی دولت ایران چون موسّد در رای دولتها رخنه انگلیس و
روسیه بار مصالحت و مسالمت با روم و اشتها با ربستگر دند لاجرم معتمدالدوله اخت شوشتر
دارالامید دولت سفر کرد و محمدعلی خان را علولا با پنجاه و زر عراده توپ و دو خمپاره و یک فوج سپاه
اسفندیاری و مسعود توپ میرزا احمد خان کلبادی روانه بندرگاه شاهپسا ه حکمرانی داشت و حکومت
در و قول رامهرمزی ملا احمد کرماشانی بازگذاشت و احمد خان پسر حسن خان والی فیلی را حسب شکوه
فیلی داد و محمد حسن خان حرفالی را از شریعت حکومت لرستان گرد و مولی فرج الله نا گروهی لالوچنگ
مامور شد که محمد خان ودیجه موقف باشد که مبادا شیخ ثامرخان سپاه مراجعت فلاحیه کند ولکن
وقت محمد علی خان از امور بختیاری بر و تنگ معتمدالدوله آمد و حساب خراج بختیاری را با او باز نمود و از

واردی سحقلی برای سند خویش گرفته روانهٔ دار الخلافه داشت و هم لشکری که از قبایل بختیاری بسیار کرده بود
مهرمن بساید و چون از طرف دیگر بکارداران ایران مکشوف افتاده بود که عبدالحسین خان حوقشیر حاکم کرمانشاهان
در نظم آن ممالک قوتی بکمال ندارد و از کمال ضعف حلیف و هم سوگند خواص کرمانشاهان شده از دار الخلافه منشوری
بمعتمدالدوله آمد که در امور کرمانشاهان مصلحتی کند و کار آن مملکت را منظم دارد و هم معتمدالدوله محمدعلی خان را
با لشکری ساخته روانهٔ کرمانشاهان داشت عبدالحسین خان چون این بشنید بیم کرد که مبادا محمدعلی خان
طمع در حکومت کرمانشاهان بربندد و در امر او خللی آورد لاجرم در موافقت و موجعت با خواص کرمانشاهان
یکجهت شد و گستهم قلعهٔ زنجیر رقیه محمد ولیخان گوران و جمعی دیگر از بزرگان قبایل را حاضر کرده در دفع محمدعلی خان پیمان
کردند و از آنجا بار کرمانشاهان شد در این وقت مکتوب محمدعلی خان بدو رسید که اینک من برای نظم این مملکت رسیده‌ام
عبدالحسین خان در جواب نوشت که مردم این شهر جز با تو نخواهند شد و اگر بیدگمری دار اسمح مراجعت نکنی
دور باشد که کار دگرگونه دولت شود هم از قضا در این وقت از دار الخلافه منشوری بمحمدعلی خان حمل آوردند بدین شرح
که معتمدالدوله را مورست ستمتور الکرمانشاهان معروض داشت و مقبول کارداران دولت گشت بها با پیدرنگ
قاتلان حاجی خان را دستگیر کرده و تدمیر ایشان دست باز مدار و اگر کسی از مردم آن مملکت بعد ایشان بر خیزد
خون او بر روای منشور بدست عبدالحسین خان افتاده او برداشته دیگر باره بقلعهٔ زنجیر رفت و مردم را انجمن کرده
از این حکم هراسناک ساخت و از آنجا محمدعلی خان نوشت که بیدرنگ از آهنگ مراجعت کن و اگر عزمت
هلاک و دمار خواهی شد محمدعلی خان چون این بدانست لشکر خود را ساخته حرکت نمود و آهنگ عبدالحسین خان
کرد مردم آن اراضی چون از حشمت لشکر و تو سپاه آگهی یافتند قوت در کت بیاورده هر گروه طریقی گرفت
و عبدالحسین خان لاجرم شهر کرمانشاهان کوچ داده دیگرباره بزرگان قبایل شرحی رقم کرد که من از درون شهر لشکری
ساخته میکنم و شما از بیرون سر انجمن کنید تا باتفاق شبیخون بر این لشکر بریم پراکنده سازیم این جمله بدست
محمدعلی خان افتاده نامه‌ها را سپرده روانهٔ دار الخلافه داشت کارداران دولت چون این بدیدند تالی محمدعلی خان
فرستادند که عبدالحسین خان معزول است او را بسوی دار الخلافه گسیل ساز و خود حاکم کرمانشاهان باش
ناچار عبدالحسین خان سفر دار الخلافه کرد و در تهران بجای دار اعتاب کرد که حسب نسبت تو را دانسته‌ام و هی
دانم که خویش را مقهور محمدعلی خان نتوانستی دید و اغوای مردم کرمانشاهان از بن روی کردی تا بدانستی که این
غوغا نام دولت را هیبت کند پس خوانان را نفر موت تا او را تخته با چوب ادب کردند از پس آن محمدعلی خان به
حکومت کرمانشاهان پرداخت و محمد ولیخان گوران بدست مصطفی قلیخان کرد از اقوام او بود مقتول گشت و دیگر
قاتلین حاجی خان را نیز محمدعلی خان ماخوذ و روانهٔ طهران داشت و بعد از این در تاریخ خود معروض افتاد که
عبدالله پاشا از شهر زور آهنگ کردستان نمود و محمدعلی خان مامور بدفع او گشت و با پانزده هزار لشکر از سوار
و قبایل کرمانشاهان روانهٔ کردستان شد عبدالله پاشا چون آگهی یافت مراجعت نمود و محمدعلی خان دیگرباره
در حکومت کرمانشاهان استقرار یافت آنگاه در اوایل محرم آبا دخیل و چمن بستر سفر کرده آن مملکت را منظم
ساخت و از طریق بروجرد که تحت فرمان سلطان مرادمیرزا بود روانهٔ اصفهان گشت پس دو تن

سپهر حشمت باصفهان وارد آمد و هم در سال در میان دولت ایران و انگلیس شرایط امور تجارت بصوابدید کارپردازان
تفصیل یافت و در اینجا شرح عهدنامه گزارده و خاتم بر نهاده

صورت عهدنامه تجارت که مابین دولتین بهیتین ایران و انگلیس سمت انعقاد یافت

چون بمیامن الطاف خداوند یگانه جلت عظمته و عمت آلائه از روزیکه عهد دوستی و الفت مابین دو دولت ابد
شوکت ایران و انگلیس مرتب و متمهد گشته روز بروز بسلامتی بلند اختر خسروان معدلت شعار دو دولت ابد
آیت و اتحاد اتحاد و اتحاد یکی اصول و فصول آن را مرعی و ملحوظ داشته مستقلان مملکتین را از فواید آن منتفع و محظوظ فرموده
مگر عهدنامه تجارت که در ساحه عهدنامه سال هزار و دویست و بیست و هفت هجری اولیای دولتین علیتین وعده
انعقاد آن کرده اند و تا اکنون بعضی از جهات در عهده تراخی افتاده لهذا برای تکمیل جمیع شروط معاهده
ممهوده در سال فرخنده فال اعلیحضرت قضا شوکت قدر قدرت فلک رفعت گردون حشمت خسرو اعظم
صدر عجم خدیو جم حشم حارس الاسلام والمسلمین عون الملوک والسلاطین شاهنشاه ممالک فسیح المسالک ایران خلد الله ملکه و
سلطانه جناب جلالت و بسالت نصاب همراه عزت و فخامت اکتساب امیرالامراء العظام زبده الکبراء الفخام مقرب الحضرت العالی
حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه را بوکالت مطلقه سرافراز فرموده و اعلیحضرت گردون رفعت خورشید
رایت شهریار عادل کامکار خسرو باذل شاهنشاه ممالک انگلستان و هندوستان ادام الله شوکته و دولته
جناب جلالت مآب بسالت نصاب فخامت و درایت انتساب عمده السفراء الاعاظم زبده الکبراء العظام
سرجان مکنیل وزیر مختار را بوکالت کلیه مفتخر فرموده و وکلای مشارالیهما عهدنامه تجارت را در ضمن این
دو فصل منعقد و مدلول عهدنامه را صلح منظور فرموده که بعون الله تعالی من بعد دولتین همواره منظور شود و معمول
طرفین با فواید آن عامل گردد فصل اول تجار دولتین علیتین بالنسبه بلاد مرخص اند که هرگونه امتعه و اقمشه
خود را از یک مملکت بدیگر نقل بدهند و در هر بلدی از بلاد که بخواهند بفروشند یا معاوضه نمایند و از مساعی که متاع
و حمر و مرخص و ورود یک رتبه نظر بانچه از تجار دولتهای کامله الوداد و فرنگ گمرک و مال الحمایه گرفته میشود از
تجار سعه طرفین مطالبه خواهند شد و در زمان خروج گمرک و دیگر هیچ اسم و رسم از تجار دولتین در مملکتهای
دولتین حسب المطالبه نخواهند شد و تجار و متعلقان و بستگان طرفین در ولایات دولتین هرچه که بسعه
دولتهای کامله الوداد و فرنگ از هر گونه رعایت و حمایت و احترام مخصوصه آنها هرآینه خواهند گردید فصل دوم
چون برای برقراری تجارت جانبین لازم است که از هر دولت وکیل التجاره مانند مشخصه تعیین شود لهذا قرار
داده شد که هر یکی وکیل التجاره از جانب دولت بهیه انگلیس در دارالخلافه طهران و دارالسلطنه تبریز اقامت
داشته باشند فقط مشروط بر اینکه هر یک در دارالسلطنه تبریز مقیم خواهند شد با لقب و امتیاز قونسول جنرال
قونسولی سرافراز باشند لاغیر و چون سالهاست که بالیوزی دولت بهیه انگلیس در بندر بوشهر موقوف است
دولت علیه ایران اذن میدهد که بالیوز مزبور بکیفیت سابق در آنجا اقامت نماید و کذلک دو نفر وکیل التجاره از
جانب دولت علیه ایران در دارالخلافه لندن و در بندر معموره بمبئی سکنی نمایند و همان مراتب و امتیازات
که وکیل التجاره دولت بهیه انگلیس در مملکت ایران صاحبها العمل بعینه شامل حال ایشان خواهد بود این عهدنامه

نگارش

تجارت ما که وکلای مختار دولتین بستیم در دار الخلافه طهران بتاریخ دوازدهم شهر رمضان المبارک سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق بیست و هشتم ماه اکتوبر سنه هزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودیم و هم در این سال ایلچی مخصوص میرزا جعفرخان مشیرالدوله که در اسلامبول اقامت داشت با سفارت کار داران دولت علیه ایران با دولت بلجیک که دیگر سلاطین و مملکت آن در جای خود مسطور است طریق مودت بازداشت و عهدنامه در میان دولتین ایران و بلجیک نگارش یافت بدین شرح

صورت عهدنامه منعقده فیمابین دولت علیه ایران
و دولت بهیه بلجیک که در اسلامبول استقرار یافته

حمد الهی بحرت فی الکون حکمة تاسیس الشهود و وجدت فی العالم مشیة تمهید العقود و در حرم سیدان تیز هوشان و شیر هوشان سحر پوشان پوشیده نیست که جناب رب العباد انتظام امور معاش و معاد را مقتضای ارادت و اقتدار سلاطین با عدل و داد و داد کاه و برای یادگار تحصیل آن و انجاح مطالب اسعاف آن بر طریق مهربانی و وداد سیر نمود و بر امون قواعد و خلاف جناب نکرده بنابرین این مقال الکه اعلیحضرت کیوان رفعت مشتری سیرت بهرام سطوت خورشید شوکت ناهید بهجت عطارد فطنت قمر طلعت مالک ممالک ایران وارث تاج و تخت سلاطین کیان ظل الله فی الارضین کهف الاسلام و المسلمین محمد شاه قاجار خلد الله ایام سلطنته الی آخر الدوران و اعلیحضرت ملک رفعت قضا آیت قدر رفعت پادشاه تمامی ممالک بلجیک لیوپولد ادام الله ایام سلطنته الی آخر الزمان بهر وجه الاستویه چون مناسب دیدند که بجهة تاسیس قواعد دوستی و محبت و تمهید مراسم مهادنت و مودت و ترفیه حال رعیت و گشایش ابواب مسالک تجارت از روی رعایا و برایا مابین دولتین علیتین معاهده دوستی و تجارت منعقد و برقرار شود لهذا دولت علیه ایران عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفرخان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان صورت همایون و نشان اول شیر و خورشید سرتیپی و صاحب دو حمایل افتخار سرخ و سبز و نشان افتخار دولت علیه عثمانیه را از قرار دستخط اعلیحضرت همایون و امضای جناب جلالتمآب اجل اعظم حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی درین خصوص وکیل و مختار نموده و اعلیحضرت پادشاه بلجیک از قرار دستخط همایون و امضا نامه جداگانه جناب بردن فرانسوا دو اوبرکر وزیر مختار دولت بهیه بلجیک مقیم اسلامبول صاحب منصب نشان اعلیحضرت پادشاه تمامت مملکت بلجیک و صاحب نشان آبرو و عزت دولت بهیه فرانسه و صاحب نشان درجه اول افتخار دولت علیه عثمانیه را درین باب ماذون و مختار ساخته لهذا مامورین مذکورین بعد از تبدیل اختیار نامه طرفین مشترا معاهده را در ضمن هفت ماده بنهج آتیه داده مدار داده ماده اول فیما بعد مابین دولت علیه ایران و دولت بهیه بلجیک و تبعه ایشان اساس دوستی تمهید و برقرار باشد ماده دوم تبعه دولتین فخیمتین اما در سایر ممالک یکدیگر تردد و گشت و گذار نمایند و هر کدام خواهند با کرایه برای امر تجارت نشیمن خود منزل و حجره و انبار اجاره کنند ماذون باشند و از طرف مباشرین و دیوان ممانعت نشود و در حق آنها در حقیقت دولتین علیتین رعایت حرمت و حرمت ملحوظ شود و از اجحاف و ستم محفوظ و مصون باشند و اگر یکی از دولتین بهیتین با دولت دیگر حکم محاربه داشته باشد

استقلالیه دوستی این دو دولت حاصل نخواهد رسید مادهٔ ششم اشیائی که از سمت دولتین بعنوان سوغات یا تحفه
ممالک یکدیگر برده نمیشود مشابه دیگر آنها را زمانی که احترام مرعی شود از عوارض و رسم معاف باشند و در وقت
دخول و خروج تجار دولت بلجیق از راه سرحد دولتین هیچ یکی از حقوق گمرک زیاده مطالبه نشود و در امور
تجار دولت علیه ایران مثل تجار دولت بلجیق در آن ممالک و انگلیس موافق تعرفه رفتار کرده شود مادهٔ چهارم از سمت
دولت بلجیق اگر از طرف مساحت یا تجارت ممالک دولت علیه ایران بروند و برای امنیت و سلامتی آنها از
طرف دولت علیه ایران احکام و سفارشات صادر و مرحمت شود که کسی مزاحم و مانع آنها نشود و حمایت از آنها بشود
مادهٔ پنجم دولت علیه ایران را لازم است که دو نفر رئیس تجار از دولت بلجیق در تبریز و در دارالخلافه طهران معین
شود که مأمور شغل خود و وارسی کرده و همچنین اگر امنای دولت علیه ایران بخواهند در شهرهای سرحدی و اورنس
مملکت بلجیق رئیس تجار بگذارند بدون جواهند بود مادهٔ ششم اگر مابین تبعه جانبین از بابت معاملات نزاع و دعوایی
روی دهد قطع آن بحضور رئیس تجار که از جانب آن دولت موافق شریعت و عادات مملکت قطع و فصل آن دعوا شود و در
صورتی که یکی از تبعه دولتین مفلس و ورشکسته شود طلبکاران آن شخص تحقیق اموال و اسباب او را نمایند اما طلبکار
نباید تجاوز نماید و همچنین اگر یکی از تبعه دولتین فوت شود طرفین اموال و متروکات او را رئیس تجار آن دولت تسلیم شود
مادهٔ هفتم بنابر آنکه این عهدنامه دوستی تجارت را که بهر جهت کمال انصاف و وفا از طرفین ملحوظ و مرعی خواهد شد
منظور حال و استقلال آن برای این بناء حمایت است این عهدنامه دوستی تجارت در دستخط دولتین امضا شده
و در وقت و مکان معین طرفین مهر و ممهور گشته و مبادله کرده در روز چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه
یکهزار و دویست و هفتاد و هشت هجری بعد از انجام امور حضرت جناب اشرف الدوله صدور رسیده عهدنامه را انعقاد داد در
دارالخلافه طهران در وقت و حاجی میرزا آقاسی صدر وقت و جناب میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه مرحوم مغفور
میرزا انوشروان کاردار دولت بلجیق در امور گمرکات الی این زمان سمت ریاست انتظام داشته اند
جداگانه نوشته شد که عمال دولتین کار انجام کنند

شرط نامه دولت بلجیق که ضمیمه عهدنامه دولتین ایران و بلجیق شده

نظر باظهار حساب وزیر گمرک و ملاحظه کتاب تعرفه مسطور در فقره آخر مادهٔ ششم عهدنامه مبارکه که متعلق بگمرک
است دولت علیه ایران و دولت بهیه بلجیق است نظام گمرک دولت بلجیق مشتمل بر چهار فصل و شش نفر از امور
طرفین تحقیق ملاحظه صلاح دولتین حقوق گمرک قرار عمده مرسوم را مایلند که سعی دولتین گمرک را وضع و ورود
و خروج ممالک یکدیگر باید شرط اول عهدنامه تجارتی دولت بهیه انگلیس که این اوقات مابین دولت علیه ایران و دولت
مشار الیها منعقد شده است کار سازی نمایند این شرط نامه جداگانه است و اینکه بعد از تصدیق و امضای امنای دولتین
و شرکت در مدت چهار ماه یا کمتر در اسلامبول مبادله خواهد شد و همان قدر قوت و قدرت خواهد داشت که گویا
در عهدنامه مبارکه درج است و کلمه جمادی الاولی سهو گشته است لفظ غلط مندرج شده تاریخ پانزدهم شهر
محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و هفت هجری در اسلامبول قلمی و مبادله کرده و هم در اواسط ... در
اخبار ماه جاری شهر ... که حکومت در ... تاریخ ... بیست و دوم ...

مرد و جهان فانی را وداع کرد و جسد او را امانةً در قم حمل دادند و در بقعهٔ مطهرهٔ حضرت معصومه با خاک سپردند و هم در این
سال محمد خان زنگنه امیر نظام عساکر آذربایجان غرهٔ رمضان المبارک بسرای جاودانی تحویل داد

در بیان بنای گسستن مستر تکمیل وزیر مختار دولت
انگلیس از دربار و جنگ مابین دولت ایران و انگلیس در ناحیه

همانا آن مردم که از سیر سلاطین متقدم و تاریخ اقالیم عالم آگهی دارند دانسته اند که دولت ایران از تمامت دول
روی زمین بفضیلت تقدم دارد و دلیران ایران را شناخته اند که شجاعت شیران دارند و [illegible] نیکو میرود
چه مردان هیچ مملکت را با گردان ایران برابری نتوانند بود و هم این معنی معلوم است که دولت انگریز بزرگترین دول
روی زمین است و من بنده تاریخ سلاطین انگریز و حشمت و دولت ایشان را در کتاب ناسخ التواریخ بشرح اگر
تشریح خواهم داد و این هنگام که در ذیل تاریخ دولت شاهنشاه غازی محمدشاه وقایع قضیهٔ افغانستان و جنبش
سپاه انگریز را در آن اراضی نگارش میدهم از بهر آن است که خداوندان خرد بدانند که شعلهٔ جوّاله آتش است و دانایان
از این پیش گفته اند آتش سوزان را از بزرگ و کوچک نباشد زیرا که از شراره شهری افروخته شود و از رقمی خرمنی سوخته
گردد چنانکه مستر تکمیل را خفائی افتاد و دو دولت ایران و انگریز را خللی بزرگ کرد و از بنیان که به دولت ایران رسید
آن بود که بعد از آنکه سرداران شاهنشاه غازی آصف الدوله با ده هزار تن مرد سپاهی و ده عراده توپ یکباره
ترکستان و افغانستان را چنانکه بشرح رفت مسخر داشت و از طرف دیگر شهر هرات را که مدتها نیز پادشاه فتح
شد هنگام محاصره مردم ایران ویران کردند و اطراف هرات را تا مسافت فرسنگ سی فرسنگ صحرا و بیابان
ساختند از میانه مستر تکمیل طریق بیهوده برداشت و کارداران انگریز را برگماشت تا از بهر حفظ هرات با دولت
ایران اعلام حرکت کردند و شاهنشاه ایران دوستی چهل سالهٔ دولت انگریز را در فتح هرات رجحان نهاد و نقض
عهدشان را با حلم گران [illegible] حمل داد و از هرات بدار الملک خویش تحویل کرد اگرچه صغیر و کبیر مردم
ایران و دیگر ممالک دانستند که مراجعت شاهنشاه از تسخیر هرات نبود بلکه در سپاس رعایت مودت دولت
دولت انگریز رفت لکن با این همه دولت ایران را انفعالی بود که شاهنشاه شهر هرات را نگشوده مراجعت فرماید
و مستر تکمیل این جمله را از آن کرد که فتح افغانستان را خللی در مملکت هندوستان می پنداشت و دانسته بود
که بعد از فتح افغانستان بدست پادشاه ایران مملکت هندوستان بر انگریز یکسره از دست خواهد رفت چه آنکه دولت
ایران با انگریز از در دوستی و یگانگی بودند و افغانان که جار هندوستان اند با دولت انگریز از در خصومت بودند
همچنان مستر تکمیل با دولت انگریز و دربار بزرگ گزارش کرد آنگاه دولت انگریز را نقض عهد و شکستن پیمان در
میان دول خارجه مشهور ساخت از بهر آنکه در شکستن عهدنامه پیمان نهاده بود که دولت انگریز با پادشاه ایران با افغانان
مداخلت نکنند و این هنگام کشتی جنگی چند از دریای عمان بجزیرهٔ خارک راندند و اعلام حرکت دادند و دیگر
آن بود که کارداران انگریز و احمد قناد تا جزایر بزرگ مال گرفتند و لشکری بزرگ با افغانستان آوردند
آن جمله بسیار رفت و آن لشکر تباه شدند و نام دولت انگریز که بزرگترین دولتهاست پست شد اگرچه نگارنده این
حروف در ذکر سیر سلاطین و اخبار دول روی زمین با انگلیس مسامحتی نکند و مساهلتی نکند بلکه خبر ایشان را

ایستی

هر کسی و در سی رعیم [illegible] سلاطین ایران را با دولت انگریز همواره کار مهر و حفاوت رفته اگر سطری چند
مکنون خاطر خویش را بر نگارد و در [illegible] دو لبای دو تن [illegible] چنان دانسته ام که سران و سرداران
انگریز با آن حکمت و عقل که اشارت رفت و لشکر انگریز با آن کثرت [illegible] و حزانه که با ایشان بود
در روسیا [illegible] چیزی [illegible] شد مدار [illegible] که هر لشکر که از دولت جمهوریه مأمور [illegible]
شود [illegible] ولی که جمعی کثیر از [illegible] فراهم شده و [illegible] هر که در کار
شغلی شود [illegible] که [illegible] با هم اتفاق کنند چگونه توانند که هزار تن در یک
شغل شود با چهار هزار [illegible] مردم [illegible] خواهند داشت و هم دیگر [illegible] آن را لازم خواهد
واست لاجرم چون بکاری [illegible] آن همه که بر خلاف باشند [illegible] آن امر بسیج خواهند کرد با حس خویش را
راست کند و هیچکس از مردمان عقل خود [illegible] که هیچکس عقل کس [illegible]
خود را قاتل [illegible] دیگر آنکه مردم [illegible] ایشان در میان [illegible]
[illegible] گرفته اند [illegible] صاحب [illegible] باشد و [illegible] و
[illegible] چرا [illegible] ایشان [illegible] شد [illegible] مردم در کار
حرف [illegible] که [illegible] آسایش [illegible] خواهند شد و در کار [illegible]
که [illegible] خود را [illegible] خواهند [illegible] که هر لشکر بحکم پادشاه [illegible]
[illegible] که از دولت جمهوریه [illegible] پادشاه [illegible] که هر کس [illegible]
[illegible] اگر [illegible] دولت جمهوریه [illegible] هزار تن [illegible]
خواهد شد که کسی [illegible] هزار تن [illegible] با هم [illegible] پیش [illegible]
[illegible] هزار تن سوار [illegible] اتفاق [illegible]
با چهار هزار [illegible] مردم [illegible]
سی هزار تن از لشکر انگریز [illegible] هزار تن [illegible]
[illegible] لشکر جمهوریه [illegible]
[illegible] لشکر انگریز [illegible] هم متفق نشوند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] لشکر [illegible] انگریز را
[illegible] دولت [illegible] باشد [illegible] مردم
[illegible] دولت ایران [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اشارت رفت شد که شجاع الملک [illegible] کامران میرزا والی هرات [illegible] خاطر شده
[illegible] دولت انگریز [illegible] مملکت هندوستان [illegible] کارداران دولت انگریز [illegible]
[illegible] شاهنشاه ایران از هرات مراجعت فرمود [illegible] کامران میرزا [illegible] انگریزان شد [illegible]
مردم کابل [illegible] و از روی [illegible] افغانستان [illegible] احبار

آمدن شجاع الملک و [illegible] انگریز با افغانستان

دریای سند سپرده شدن اشتهار یافت اولیای دولت در تسخیر افغانستان بهم داستان شدند و فرمانفرمای هندوستان را
حوالت کردند که در تسخیر افغانستان خویشتن داری روا ندارد لاجرم فرمانفرمای هند جماعتی از سرهنگان و سرکردگان سپاه
انگریز و بیست هزار تن مرد لشکری ملازم رکاب شجاع الملک ساخته او را راهی افغانستان ساخت شجاع الملک
از طریق سیستان راه برگرفت و چون در آن سفر آب و علف کمیاب بود بسیار کس از مردم او عرضهٔ
هلاک گشت چنانکه تفصیل مسافرت ایشان در عرض راه و غلبه با افغانستان در ذیل تاریخ انگلستان مرقوم خواهد
شد با مختصر سخن بعضی مردم انگلیس قصد قندهار کردند کهندل خان سردار که در حضرت شاهنشاه ایران فرمان گذار بود
چون با ایشان را در مدافعت با دشمنان تمتعی نداشت با برادران و فرزندان و پانصد تن سوار از مردم خود بجانب
دار الخلافهٔ طهران کوچ بسیجید و شاهنشاه غازی از محال فارس و کرمان او را تیول مقرر کرد چنانکه در جای خود رقم
شود در این هنگام صاحب انگریز سپاهی او ولی قندهار گشت آنگاه لشکر بکابل آمدند و آن اراضی را تحت فرمان آورد
امیر دوست محمد خان را چون قوت مقاتلت و مبارزت نبود سر اطاعت پیش داشت بتوانی او را خود دستگیر
بهادر و بهندوستان فرستادند و میجر ناتنجر که یکتن از اعیان انگریز بود در حسب حکم شجاع الملک حکومت
کابل یافت و از پس آن ماژر تاد که با پنج سوار از اعیان انگریز مأمور بهرات شد و در آن بلده در آمده با کامران
میرزا و یار محمد خان بپیوست و معادل هفتصد هزار تومان زر مسکوک بداد تا در تعمیر خرابیهای برج و باره هرات بذل
خرابی جاها بکار برند چه بعد از مراجعت شاهنشاه غازی بیرون و درون هرات خراب و یباب بود و آنگاه یار محمد خان
با دو حیلتی اندیشید آن زر بگرفت و برج و باره را دیگر باره تعمیر داد و از پس آن صاحبان صاحب انگریز را از
شهر هرات بیرون شدن فرمود و راه لشکر انگریز را از مملکت خویش مسدود داشت اکنون بر سر سخن رویم و
مکشوف سازیم که این افغانان که مقهور دلیران ایران بودند چنانکه یکسال تمام در اردوی شاهنشاه غازی در کنار هرات
او تراق کرده و تمامت افغانستان بجنگ و کوشش جز استند و هموار قلیل لشکری از ایران آنجماعت را شکسته
مساحت و دریا پایان امرا فرمیمه تا قندهار مطیع فرمان شدند و از آنسوی کارداران انگلیس چندین شجاع الملک را
که از پادشاهی و از کابل افغانان بود سلطنت برکشیدند و این در شمع افغانستان قوتی عظیم بود و آن لشکر که در
تحت لوای شجاع الملک کوچ داد در عدت و عدت کمتر از لشکر ایران بود و صد چندان ایرانیان زر و سیم
نگار بردند با اینهمه یکباره بدست افغانان رسیدند و نابود شدند و این خسران از سوء تدبیر و اغواء مستر مکنیل بود
که برگزیند دول خارجیان را خوار کرد با مختصر سخن و این قصه را از لفتیننت ایری صاحب منصب
توپخانه و قورخانه که خود در سفر افغانستان همه جا حاضر بوده و بخط خود و لغت خود نگار داده ترجمانی میکنیم
خلاصهٔ سخنش اینست که میگوید این جنگ که در افغانستان دولت انگریز را افتاد هرگز در مملکت آسیا هیچکس را
روی نداده زیرا که شش فوج پیاده نظام و سه دسته قدر انداز و جماعتی از توپچیان یوروپ و یک فوج سواره
نظام و چهار فوج سواره بی نظام و دوازده هزار تن تبعهٔ لشکر نظام تمام در دست افغانان مقتول گشت و چهار
کرور تومان ایران خزانه دولت منهوب شد و یکصد و چهار تن از بزرگان و اعیان دولت انگریز عرضهٔ تیغ آمد
بدین شرح که کارداران دولت انگریز سر ولیم مکنکتن را که سفیر کابلستان بود و حکومت سندهی مأمور

ترجمه تاریخ مردم انگلستان در سفر افغانستان

ساختند

ساخته شده انگلیسیه در بسیار جاهای ولایت کرده با سپاه افغانستان موقف جلال آباد را محکم داده بودند و فوج جنرال سیل را
سرباهیشان همراه داشته و ایوب کارداران انگلیسان ملک افغانستان را خاص خویش میدانستند و سحر
پاسحر دکنل اکبر در کابل آسوده حکمرانی میکردند تا ماه جمادی الآخره رسید یکی از مردم افغان مارگ زری
که قلانوس نام داشت با شاه و مردی دیگر رجب حکم شجاع الملک برای احد مال برای محال حوالی کابل شتافت
مردم آن محال سر از فرمان بر تافتند و تفنگ بدیشان گشاده و از پیش براندند چون این خبر مکشوف افتاد گروهی
از سپاه مدعی انگلیسان بیرون تاختند آنجماعت حول قوت مقاومت نداشتند جلال خان گریخته و این
فتنه محسن بود و چون ماه رجب پیش آمد تنی از بزرگان قبیله غلجائی از کابل بیرون شده و عمارت قوامل
و سهب کارداران و بستند طرق و شوارع بر دست بودند و در سه فرسنگی کابل سیماهی کرد لاجرم طریق آمد شد را
از هندوستان بکابل مسدود گشت و هم در موقف محمد اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان که بعد از گرفتاری پدر
در کوه و کمر سرگردان با جماعتی از مردم خود بسر برده با ایشان در آمد و از ایرمان غلجائی مددگار شد و جمعی دیگر
از غلجائی که در اراضی شرقی کابل جای داشتند و لاوه اکنده دربار لغرای هندوستان از غلجی که در دره ایشان
مقرر داشت کاشته بود با محمد اکبر خان متفق شدند و بسوز ... تنگ سنگین با تعاقب جماعتی از لشکر بر آمده
مدعی انگلیسان بیرون شتافتند و چون سه فرسنگ از کابل بعد افتادند گروهی از افغانان غلجائی
بر ایشان تاخته سی و پنج تن از آن مردم را مقتول ساختند لشکر انگریز ناچار گشته و بکوشش داری برجست موقف
جنرال سیل فوج سپرده هم را از کابل بر داشته ... دیگر بقصد مقاربت با محمد اکبر خان راه بر
گرفت اما از جانب دیگر افغانان ... در سال ... دیگر باره ... از
کابل ... سپاه ... گروه ... و دیگر افغانان ... که محمد اکبر خان بود راه بر دیگر
کرده بودند و ... ساختند چه از طرف دیگر شجاع الملک ... خان غلجائی بدگمان شده او را با خود
داشت و از روی حزم افغان هم کردند که ... ایشان را یک گروه ... در رسیدند ...
و غوغا چتر ... افغانان غلجائی یکباره بستند طرق ... از جانب دیگر ... لشکر
خود ... رجب ... ظاهر کابل ... روز غره شعبان شهر کابل یکباره آشفته گشت مردم شهر
دکاکین و حجرات خویش را استوار ... و ... ایشان ... شده و ... دولت را
که ... بود ... شجاع الملک که در بالا حصار جای داشت یکی از پسران خود را با گروهی
از افغانان ... تا ... ایشان حکم داد و سوار ... لشکر انگریز لشکرگاهی که هزار
ذرع طول و ششصد ذرع عرض داشت و ... داشتند و ... محکم افراخته بودند و ... جدا گانه
داشتند که علف و آذوقه در آنجا انباشته و جماعتی حافظ و حارس گماشته بودند و هم در آن ...
تا ... و ... مقتول ... چهارم شعبان افغانان ... شاه را از ...
و ... که در برابر ... بود ... داشتند و جمعی تفنگچی ... بودند تا ... لشکر انگریز را
قلعه که آذوقه انباشته بود ... و آنگاه قلعه آذوقه در احصار داده و از کارداران انگریز جلائی بزرگ

موقف

بود که جلب آروقه را دور از لشکرگاه انداخته بودند ناگاه ازان سپس واپس فوج ششم هندی با کیسدن حافظ
و حارس قلعه بود ناگاه جمع افغانان را متنبه ساخت کردند این خطای دیگر از خردمندان انگریز بود چه قلعه آروقه را
آنگاه که دور از لشکرگاه کردند واجب بود که چندان حافظ و حارس باز دارند که دشمن اثر آن جمله بیاساید مع القصه
انگریزان بدان رضا دادند که دست از قلعه آروقه باز دارند و مردم خود را به سلامت به لشکرگاه آورند پس کپتن سویر
فوج چهل و چهارم با دویست تن راه برگرفت تا شد که ازان پس واپس را از آن جمله که سمت دهانه قلعه محمد شریف
و باغ شاه از راه توپ گلوله ساختند و تگرگ براو باریدند کپتن و مردم او مقتول و مطروح افتادند و معدودی
از آن سپاه و هشت تن از نایبان او مجروح باز لشکر شدند پس از آن به هنگام نماز دیگر آن سن کاروس با صد تن
و یکدسته از فوج پنجم سواره نظام با جماعت ازان پس واپس و مردم قلعه بیرون شدند هم از ایشان هشت تن مقتول
و بیست و دو کس مجروح شده بازگردیدند در این وقت کپتن نوید سیور ساخت چنین مردی یک سردار سپاه آمده و غوغا برداشت
که اگر این قلعه تسلیم دشمن شود معادل صد هزار تومان مفقود شود و این سهل باشد از این صعبتر آنست که ما را افزون
از دو روزه آروقه در لشکر نیست و آن قوت نداریم که از جای دیگر حمل آروقه توانیم کرد سردار سپاه از
اصغای این کلمات هراسناک شد و بتوالی بهر دیگ آن پس واپس حکم فرستاد که چندانکه توانی حراست قلعه
استوار باش و ما نیز تو را مدد خواهیم فرستاد ازان پس واپس در پاسخ گفت که افغانان هم اکنون در زیر دیوار
بروج قلعه نقب در می زنند و مردم ما چندان هراسناکند که بسیار کس خود را از فراز باره بزیر افکنده بلشکر میگریزند
هم امشب اگر مدد نرسد کار از دست بیرون شود لاجرم چون شش ساعت از شب سپری شد سردار سپاه
با وزیر مختار و دیگر سران لشکر مشورت کرده سخن بر این نهادند که هم امشب باید مدد بقلعه آروقه فرستاد و
افغانان چون آن ندانند که در شب بیدار و نگاهبان باشند و از درنش جیمی کپتن جابل را جاسوس فرستادند تا از
افغانان خبری آورد کپتن برفت و باز آمد و گفت جماعتی از افغانان مجلسی کرده و از بهر گشودن قلعه سخن مشورت همی کنند
از این حدیث انگریزان از فرستادن معین تقاعدی کردند تا سپیده صبح سر برزد و افغانان دلیرانه یورش دادند
و در قلعه را آتش در زدند و سوخته شد و درون شدند ازان پس واپس چون راه بند دید از راه دیگر که از بهر گریز بدیوار
قلعه کرده بود با مردم خود بیرون شد و به لشکرگاه گریخت آنگاه خود از تانی از وزیر مختار طلب ساخت که از چه روی قلعه
آروقه را بگذاشتی و بگریختی در پاسخ گفت اینک من حاضرم از سران سپاه انجمنی کنید تا حکم کنیم بزرگان لشکرگاه
چون سخت لشکری لایق نگاهبان قلعه نساختند و هم در این وقت لشکری بمدد ایشان نتاختند می کامد که آقا او را از
طور هر دو را دانستند اما انگریزان ضعیف شدند و افغانان دل قوی کرده از آن قلعه محل آروقه بر دو جه شدند از پی وقت
بزرگان انگریز هم از بیم جوع هم از غیرت نام و ننگ سخت عظیم البته تنگ شدند بعقبت اثری که قصد اعانت انزاو
ماند آورد در تسخیر قلعه محمد شریف تصمیم عزم داده و بر دست نهاد که طریق یورش قلعه را تو ساز کنند تا لشکر
از دو دسته سردار سپاه و میجر سویر فوج سی و هفتم پیاده هندی را مامور یورش ساخت تا میجر که میبایست جهة جبا
بر پیش روی سپاه برد و چون راه برگرفتند چون از راه سپاه و دیواری کشیده داشت سردار سپاه چون این بدید
دانست که این چنین مرد سر نتواند کرد پس لشکر را مراجعت فرمود و روز دیگر اعداد کار کرده از پس بنید را

کرنش اعیان قلعه آروقه انگریزان را

ماهیدن

نامه‌ بن اردوی پیاده جمل و چهارم پادشاهی برگشت و شمس پسران راه صدق‌ آن شرح کم پیاده‌ و هندی و دیگر و اسپ
نامه بن اردوی سی و هفتم پیاده و هندی قربان کرده و در این سرکرد کاران که تقدیر اسروار فرمود و احتیاجات
ساخته حکمت شده حسین نخجی و دوار قلعه محمد شریف را با نوبت کرده آنکاه نورس بود و قلعه را اسپ تحویل شد
و همچنان یک سمه با عساکر شمسیر اکبریان آمده از طرف دیگر سواران خان و اکبریان با یکدیگر درهم داد و در ساله
عبدالله خان دست محبس با مدرس مقتول گشت و افغانان سر طلا و کرده کپس یکی از ایشان را با احراز حالتش
از ناج شاه اخراج کرده و جمعی کثیر را کشتند مردم قزلباش کامل که با کمان برکناری بوده و تا سیح طاهر ساختند
سران‌ می شدند از سکام افغانان راه توپ باشند سرداران ایشان افغانان روز هشتم شعبان بر
سرح قلعه محمد شریف را بسمت رود کوشیدند و لشکر اکبر بر زاهد اسپ‌ها کرده از طرف دیگر اکبریان را از اسکر
خورشید چون روان به لک بود چنانکه در محاربه رحمت فراوان و بهای گران توپ لشکر را افروزان کرده بود است
دست کرده و حسن وقت چون سردار سپاه مرض بود و سدل او واجب بود لاجرم در محاربه کسر طلب
بر یکدیگر سعات و رسانده از یک عراده توپ صدمه پیاده فوج جمل و چهارم پادشاهی و تمام فوج ششم شاه
شجاع را از حصار لشکر او و سرداری آورده کشتند سرخ و پیاده را باعداد و در لشکر صحابی که لشکر را اول
یکدیگر ساه اکبر را با افغانان توپ مقابل و در میان ایشان دریس است جهانگ
نکس ا ... مجال مراجعت ندید مگر آنکه او اسم ارچه با سر کرده و دو اسلاک ما و در سام لشکر اکبر
چون از سلسلان انگلیسیه صحرا کرده و وسعی و بزرگ و در اسپان افغان را با سردار سپاه و در اسپ کف
با هم جان بخط حراست جوش کسم و از لشکری که از وی تمکین و امنیت سرون شدن و دو ساعت با افغان
در هم داوری چون از معاشان سرانگه پس ایستاد اختلاف کلمه درمیان لشکر افتاده دیگر امداد بخت ولشکر را افروزان
و دو ورود آوردند و دست بود و هم از موقف افغانان از جانب شرق و غرب لشکر طلب بها عروج کرده
آن حکمت تورش نمودند و از یکسو رخ قلعه که رکاب اشتر با سرده و شد و با لشکر یک سر ربا ... مسافت
مدارست چون باران بهار گلوله گشتان لشکر پیاده در محاربه چون حواب شمرد که شعبان سرح
رکاب اشتر بوشی بر دو رحمت آن سوی را از لشکر کرده و امداد با حمله با سپه لشکر اسو و شدند و خوش شدا
طرف شرقی لشکر بیرون شده کپس نکو که سرداران و دوسه باد افواج شاهی بود و خواست از دروازه لشکر
سرون سوار افغان لشکر راه را با وکرده از جای دیگر سوار جمع لشکر دست کرده بیرون مسافت و درین
هنگام از درم افغانان چنان هراسیدند که با برکت را اسم خوش نمی دیدند و در میان جمعی از سجان را اسال
مقتول گشت کلنل تکرل سردار فوج جمل و چهارم لفتنانت بفیست سردار فوج ششم شاه یا کروسی
از سپاه توپ و قلیلی از سپاه هندی در جمعی تمام ممدوح ایشان سرون شدند افغانان چون این بدید نامه‌ بص
گرده سواران هر دو لشکر حاصل و حاضر شدند و از آن سوی کسی طور بالا بروش محصور کرده و سپ و در ایشان نها نمد
سلاطان را که رستم اسحاق آنکس شمشیر با ... گرفت و فرمانداران لشکر از جای تجسس و همه حمله
برده با شند که آنکاه عقب را شکار و همه افغانان ساختند و بسیار انگشتی با ... برده و اکبریان دو کرت

دیگر حمله دادند با حمله در حمله سیم وقتی بمردم خود رسیدند که از ایشان جراحت حرب نیافته تن بود و یکتن از سپاهیان دیگر
کس سپاهی نبود و این وقت زری مردانه داده یکصد و سی تن از افغانان را در این حرکت با گلوله تفنگ بیست کردند و از انگریزیان
دویست تن مقتول گشت را در این گیر و دار قلعه ریکا باشی و قلعه ذوالفقار و دو قلعه کوهکت
دیگر که مقداری گندم در آن انباشته داشت بدست انگریزان افتاد و سپاه انگریز در آن حمل گندم بپرداختند و
سیئه آن گندم را بلشکرگاه آوردند تا آن هنگام که روز تاریک شد افغانان چون شیران جنگی بزیر قلعه ریکا باشی
و قلعه ذوالفقار بعقب در ... مدد آتش ... و دیگر باره آن قلاع را مسخر نمودند و در سیزدهم شعبان جماعتی
از افغانان از طرف غربی لشکر سواره توپ برنشسته خروج داده لشکر گشادند وزیر محمد در دفع ایشان استوار
گشت ... تا میجر ... جماعتی را برداشته دلیرانه ... ایشان تاختن برد و چهار فرسنگ ... الغر ...
افغانان ... فرسنگ مسافت ... آنچه پیاده افغانان چون کوه پایه ... قدم سوار داشتند ... توپ
و تفنگ جماعتی از انگریزان را مجروح و مطروح ساختند و این هنگام سواره افغانان ... روی برتافتند و ...
پیادگان را عرصه گذاشت سپاه انگریز در خوف ... بدست کرده پیش شدند ... پیادگان افغان را
که بعد از گذشتن سوار ... بودند هزیمت کردند و گروه ... شکسته توپ ... دو ...
دیگر را که قریه ... جوش آوردند و بعد از فتح اندک ... برای انگریزان بدست شد ... و اکرما
گروهی از سواران ... در ... لاحصار توانست حمل آرد و لشکر ... از هم ... و آمدن برف
... طرق ... و ... لاحصار ... لشکر را ... لاحصار کوچ ... این دلیل را
استوار نداشت و هم در ... آن ... برف ... هرگز ... قدرت باشد
که هم ... لشکر ... و انجیر مردم ... لشکر ... شکسته ... لشکر دل ... نهادند که ... لشکر ...
که میان لشکر انگریزان و بالاحصار ... دادند و ... بالاحصار ...
و واقع باشد ... لشکر انگریز را قوت ... این رای ... چون از قریه
... همه ... انگریزان ... لشکر ... افغانان ... فراوان ... شدند که آن
قریه را فرو گیرند و آسوده خاطر شوند میجر سوین از فوج ... هندی با جماعتی ... آن ... مأمور شد وقتی برسید
که افغانان ... آن قریه ... میجر سوین ... آرام ... و ...
... برداشت ... دوم شعبان محمد اکبرخان ... افغانان ...
... شدند و از این طرف انگریزان ... روز دیگر ... قلعه ... وزیر محمد ... را
... بعد از تسخیر قلعه ... آن ... لشکر ... بدست ...
... ساعت ... روز ... پنج دسته از فوج ... چهارم و ... دسته از فوج
... هندی و شش دسته از فوج سی و هفتم هندی و صد تن از فوج ... دسته ... نیم دسته
از سواره ... توپ ... که مشرف ... قلعه بود خروج کردند و در قلعه ... از ... بود
... توپ و تفنگ ... شد میجر سوین ... که مأمور فتح قلعه بود ... قلعه ...

گزارش افغانان قلعه ریکا باشی

از راهی که ناصواب و شبهه کرده بودند بیرون بردند لاجرم میجر سوین مجروح و جمعی از سپاهش مطروح گشت و برست
شده باز راجعت آنگاه دسته‌ای از فوج پیاده سی و هفتم هندی را با میجر گریفت و صد تن سالدات و عکس بردار جنس
لشکر مأمور ساخت تا سپاه افشار هنگام افغانان آسیبی رسانند و رساندند آنگاه ایشان را حاضر لشکر دست یافتند و کار
که چندین وقت بود مؤلف شدند و دو هزار تن از افغانان کابل در جبل دیگر سنگر برپای داشته مسافت جای
داشتند پس آهنگ ایشان نمودند و در وقت بصواب کولونل اولیور انگریزان بصورت قلعه زحف شدند دیوارها
نظام در قلعه‌های ایشان روزه راست کردند تا سواران افغان از همه جانب ایشان حمله افکندند لیفتننت واکر را احضار
داد به سرت لشکر از سوار جلادتی کرد بعد آنکه جان افغان را که پس آهنگ بود بضرب گلوله جراحتی کرد لکن
افغانان از سه جانب حمله بردند که لشکر انگریز را مجال جدال نماند و از علف و شمس و عطش جانب
ناتوان گشته هر سه کسان مقتول گشتند و افغانان از سر توپخانه تاختن آوردند سواران نظام را حکم نداده
رفت و ایشان رمی قربانی کرده روی برگاشتند توپ انگریزان و توپخانه بدست افغانان افتاد و او موقف جون سمت
جراحت بعد آنکه جان جماعت افغانان طریق شهر برداشتند سپاه انگریز فرصتی بدست کرد و دیگر باره توپ خود را
استرداد نمود و از توپخانه از لشکرگاه رسانیدند و تا آن توپها را از روی افغانان بکشودند جماعت افغان
حول این معنی دیگر باره انجمن شدند و سر بافر چون لشکریان صید دیده بر سر توپخانه حمله افکندند و تمامت
توپچیان را با تیغ بگذرانیدند و تا شترهای کشته نظام ساوکال از باصد و اشتر را پراکنده ساختند که دو کس
تا هم توانست بود لاجرم از این سپاه سه هزار جمعیت لشکر خویش دیگر بعد و سواران افغان تا کنار لشکر سرکشیدند
در آمد میجر گریفت با معدودی چند از لشکر برد و فوج پنجم سپاهی و جزایرچیان از پیش روی افغانان در آمد ... از آن
جبرگی بر ایشان نکند بعد از آنکه افغانان باز پس شدند عثمان خان با مردم خود سر در قفای افغانان حمله در
سر اکردند لکن در این جنگ توپخانه و قورخانه برسر افغانان افتاد و جمعی آن سر روی بر دیگر و اکبر جراحت شدید
کولونل اولیور و جمعی از جمعداران جون توت آن بدانستند که ناچار ساده کابل خود در لشکر در بود ... افغانان
هنگام مراجعت در کنار لشکر ایشان را با تیغ پاره پاره کردند و جسدها را با مذکال دیگر کشتگان را که پی شهید بودند
از معولها آورده سر برگرفتند از این جنگ دیگر انگریزان را قوت مقاتلت نماند و سخن از در مصالحت و
مسالمت همی کردند عجب آنکه مردم انگریز با آن رای صائب و روت سالم در افغانستان چندان آشفته خاطر
بودند که در هر قدمی کاری ناصواب بدست ایشان سرزد چنانکه در این حکایت چند تن خطا کردند اول آنکه در
حسن حکمی خطر حکم بار لشکر را ده توپ بر بادیت بسیار بیرون بسامان بودند دوم آنکه در طلب شهر از قلعه سپهسالار هنگام
نزول شدند و در ... ترک آتش دادند سیم آنکه با مقصد ... که برای پشت لشکر بودند جدا وقت ...
لشکر کردند چهارم آنکه جدا با اسکه سواره میدان کوهی بود توانست حمله برد و کابل را بصورت قلعه زحف کردند
و آنگاه بصورت دو قلعه برآمدند پنجم سواره خود را در جائی نظام کردند که خود را نتوانستند حفظ کنند و جاهیم
وا آوردند ششم آنکه وقت هزیمت و مراجعت لشکر جزایرچیان سوائی حرکت کردند که تمام ... سپاه گشتند ساده
سرعت لشکر آوردند تا کمتر مقتول شوند مع القصه از هول و هراس در مردم انگلیس یکمرد ناموس و جرد

خطاهای
مدبر انگریزان
وسعت مد
با افغانان

باقی بود در این وقت کپتان کنسل از بالا حصار بکابل شتافت و شجاع الملک و دیگر سران هم سخن برین شدند که بی
توانی بساحت حصار کوچ دهند و لشکر را یکباره بحصار برند ایشان این رای را صواب نمی شمردند و در پایان امر انگریزان طلب
مصالحه بیرون شدند عثمان خان بارکزئی که از حوصله بود بدان شجاع الملک بود و پیام فرستاد که محمد زمان خان
کابلی خواه دولت انگریز است و افغانان را از در آمدن لشکر دفع داد و همچنان علو پکتیس دارد و کاری ندارد حرکت
نمودن برای آنکه افغانان لشکر و سپاه انگریز چنانکه یکباره از مملکت ما بیرون شود و در کار خویش بیا
ترسیم و هرگز اجازت نخواهیم داد که پادشاه خواهیم ساخت مع القصه دو روز بیست و هفتم شعبان وزیر مختار با دو تن از افغانان بمصالحه
و مذاکره و سخنی چند از در مداهنه و مهادنه رفت افغانان بر طریق تحکم و تعنت رفتند و بیرون طاقت آوردند و چند
نشستند و چون وزیر مختار را اجابت شورشیان در خور نبود از جای بجنبید و گفتند کار را در میدان جنگ یکسره خواهیم کرد
وزیر مختار گفت قیامت بر دیگر است روز باشد که هم اکنون یکدیگر را دیدار بنماییم و در میان آتش کارزار تسویس
از یکدیگر جدا شدند و چون سه روز برین بگذشت در غره رمضان حکام سید صبح گروهی از افغانان ساحت
یورش بردند میرزا اورت که حکمران نظام بود لشکر را بمدافعت برانگیخت و افغانان را شکسته کرده مراجعت
دادند و در چهارم رمضان افغانان بر جبل بی‌بی ماهرو صعود کرده و چند توپ بر لشکر گشادند و چون شب در آمد بر لشکر
محمد شریف یورش دادند تا صبح با کرده بازگشتند و دیگر حکام سید و دم قلعه که در دو کابل بسته
بود خراب کردند و در روز ششم رمضان لشکر محمد شریف را قوت یورش فرو گرفتند و فوج چهل و چهارم را
از آنجا هزیمت دادند

تحریض دادن سران سپاه انگلستان وزیر مختار را در مصالحه با افغانان یکبارت جماعت افغانان با قبایل
روز هفتم رمضان بزرگان انگلستان وزیر مختار را در کار مصالحه تحریض کردند و چون امید این از شجاعت شکست شدند
شلتان با قباق و کمل و دیگر میرزا در آن مشکل خط نهادند و تمام روز در روز دهم رمضان وزیر مختار نخستین
لارنس را با قباق تر و دیگر تکری را برداشته با جمعی از مردم خود از لشکر بیرون شد و در بر آرسل
سپاه ساکت که تا سپاه لشکر دور بود توقف کشت و چند تن از بزرگان افغان نیز حاضر شدند و با یکدیگر مجلسی کرده
نشستند نخستین وزیر مختار آغاز سخن کرد و گفت بزرگان انگریز با امیر دوست محمد خان بر طریق مهر و حقاوت
رفتند و در هر محل او را مکانتی عظیم نهادند آنگاه معاهده جدید را که نگاشته بود در میان ایشان خواندن گرفت مصرح
که سپاه انگریز از قندهار و غزنین و کابل و جلال آباد و سایر بلاد افغانستان بیرون شوند بشرط آنکه تا کیتی از کا
افغان بر وایشان مکروه کار نباشد تا خوردنی بار کسیر از انگریزان بار کرده و تواند بسلامت از آن در می
شوند و چون بیرون شدند از افغانستان امیر دوست محمد خان را باز فرستند و شجاع الملک را خواهد در کابل خواهد
در بود و بیاید سالی یک لک روپیه افغانان از بهر معاش تسلیم او کنند و اگر شجاع الملک خود بیاید افغانان
ناگزیر و علوفه او را امیر بپرداخت و دیگر هر کرد از آن بتفاوت و تفاوت کسانی کرده منعقد باشد و از نخستین سپاه انگریز
با افغانستان عبور نکند مگر آنکه بزرگان افغان از ایشان خواهند در میان سرای دوستی است و امید دوستی
بر ایام تواند بود با مجمله صورت این معاهده هر دو نسخه اکبر خان برده و نخستین شرح و تعدیل کرد آنگاه

مقرر است

معروض داشت که همه روزه آزرده انگریزان را رسانند و ایشان همه روزه لشکر از دو جانب بساعدت انگریزان تنگ
عقل و عمل بر ایشان بسته و حسابان بر ایشان تاک بودند که سپاه سایر ملک ایشان جند بسا هی که در بالاحصار بود حمله و
ولی با لشکر آورده با افغان کوچ دهند تا محمد اکبر خان ایشان را علف آورد و همه سپاه و کعب ... اطلاع
لشکریان که انگریزان حسب فرمان دارند بر دو جانب کشند و تسلیم نمایند دل کو این بهند که ایشان را از پس و خوارزمی
فرستم ... که ایشان حاضر کسی ... رمضان برق عظیم ساز ... انگریز یکباره فرستا
شد ... و دیگر حکم فرستادند با عرض ... تسلیم کنند و انگریزان از آنجا بیرون شوند و روز سیم رمضان
ماژ مکناتن مجلسی کرده با افغانان وداع کرد و ... که در لشکرگاه ... جماعت
در رمضان را بکمال عجز ... رشد ... برای خواست و کیف ... ولی بر خود
خواهم که ... ماه هکره روانه جلال آباد و تند ... مقدر شده ظهور رسد کسی ... کند ... و
دیگر بار در رمضان محمد ... عثمان خان را ... کرد ... کابل و دیگر کشش ... ایشان کرد کال
فرستاد و کالسکه کسی کرات ... کالسکه ... عرابه و بعضی اشیا و دیگر ... آهن
محمد اکبر خان ... لشکر آمده ... محمد اکبر خان شما را ... فرستاده در رمضان خان
آسوده شد ... لشکر ... و در رمضان ... که مکنون خاطر محمد اکبر خان آنست که فرد ا
در رمضان ... انگریزان ... اطلاعات ... حاضر خواهد شد
با عهد و ... سوار شود ... انگریز را ... جماعت ... خواهد ... قلعه
محمد خان ... قلعه ... مجلس محمد صدیق خان ... محمد خان ها کی
... که انگریزان ... ایشان ... آنجا ... بیرون شوند
کرکوی ... و شجاع الملک ... پادشاه ... محمد اکبر خان ... او
شرط آنکه ... دولت انگریزی ... محمد اکبر خان ... پس هر ساله
چهار لک روپیه برقرار ... افغانان ... و هر شرط با افغانان ... د
هم ... انگریزان ... مجلس ... و
وجمعی دیگر ... افغانان ... محمد اکبر خان ...
... شد ساخته ...
سوم ... شوال ... ماه ... اول ...
... محمد اکبر خان باشند مع ... سپاه ...
... انگریز ... لشکر محمد ... خان و خوانین افغان
جلوس کردند ... محمد ... خان در ... خاطر ... عهد ...
... خواهد بود ... عهد ... کردند و هر یک از
خوانین افغان ... کرد ... مشغول گرد سواران افغان یک یک

قتل
سر مکناتن
بدست افغان

... در

و روز دیگر آمدند و اطراف انگریزان را فرو گرفتند و چون امیر افغانان محمد اکبر خان بیک
باره کشتی را سرکرده کار انگریز را گرفتار قرار داشته بی پروا بر نهادند و سرکرده شدند و وزیر مختار را نیز بکشتن
گرفتند و کار جنگ و فریاد و واحسرتاه بلند شد پس ساعتی با ضرب شمشیر جهان را از [illegible] دیگر بار
که آنگاه [illegible] الفنستن که قصه افغانستان از کار ایشان بپایان رسید در این هنگام
محی الدین افغان اسیر شد وی نگذاشت خون او بریزند و او را زینهار داد و از آن مهلکه بدر برد و از آن پس ویکت
محمد اکبر خان آمد و محمد اکبر خان با چشمی پرخشم بدو نگریست و گفت شما بودید که طمع در مملکت ما بستید هم اکنون
از کیفر کار خویش برخوردار باشید آنگاه از قتل او دست باز داشت و مکناتن را با اعوانش بسپرد تا محبوس ساخت
محتاط [illegible] حسد [illegible] طاق [illegible] الفنستن را محبوس کردند و بسیار کس از انگریز
ساخته شد و روز بیست و دوم رمضان مردم انگریز و افغانان از نو بنیان مصالحه کردند بچهار شرط که نخست
وزیر مختار بود افغانان چهار کرور [illegible] تسلیم کنید و افزون از شش عراده توپ
سوار [illegible] دوم آنکه چندانکه زر و سیم و اثقال و اموال [illegible] دارید با ما بگذارید و بگذرید سیم
آنکه جماعتی از بزرگان خود را گروگان بسپارید و هم واجب است که ایشان [illegible] گروگان باشند
چهارم آنکه چهارده لک روپیه بر حسب وفای افغانان وزیر مختار بر ذمت نهاده بود چون او مقتول گشت
شما باید این زر را بگذارید اگر چه این شرطها بسیار با شرم و صعب بود [illegible] تاب نداشت در این هنگام جنرال
الفنستن از بهر شورت مجلسی کرد و گفت بر عهد و پیمان افغانان وثوقی نباشد اگر بعد از این همه تکلیف شاق
را تشدید میثاق ساخته [illegible] آنچه دانسته ایم که پیمان ایشان استوار نیست
چرا باید چندین حمل گران بر گردن دولت گذاشت یا باید در [illegible] اقامت داشت [illegible]
و اگر راه جلال آباد برگرفت و هر چه پیش آید گردن نهاد [illegible] دولت را [illegible] اگر چه این سخنان از حصافت
عقل و [illegible] خاطر بود [illegible] که اگر کار [illegible] افغانان چیره می شدند [illegible]
عقل را [illegible] سپاه [illegible] انگریز از هول و هرب [illegible]
از [illegible] شدند [illegible] افغانان [illegible] مراد ایشان
نتوانیم بود [illegible] ایشان نتوانیم ساخت پس بسخت عزت خویش را [illegible] شدند و دولت [illegible]
روی سلامت ندیدند و خال ذلت [illegible] روز بیست و نهم رمضان [illegible] اول [illegible] دوم
و [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible] زنان و فرزندان گروگان نهادند و ایشان [illegible]
زنان [illegible] بردند [illegible] افغانان [illegible]
شهر کابل [illegible] بزرگان افغان [illegible] شش عراده توپ [illegible] تسلیم افغانان کردند
و [illegible] بیست و نهم شوال [illegible] افغانان [illegible]
کوچ دادند [illegible] انگریز راه برگرفتند و از کثرت برودت
هوا [illegible] ایشان سخت و صعب بود و ایشان [illegible] هزار شتر بارکش [illegible] زنان و مردان و اطفال [illegible]

مسمار

صدار ناظر بلطف آورد و تمسار شدند و چهار هزار روپیه نقد بکشاه نظام الملک زاده نوست حمل داده تا کنار
رودخانه طی مسافت کرده در آنجا چون پلی استوار بر آب نبود ناف بمکان کمی بستر و دیگر مشغول بودند و
واعیان ایشان را کشتام پیک شد و هزیمتی کرده حرکت جدا اول سپاه تا شاه کا کشتند و سپاه تنها مردم
مردی پس برسر برف سرد و سایر لشکریان برا اعظم نظام میرول شدند و بسیار کس از لشکر هندی تمر و مدوها
ان بجه رحمت بحر سنگ و پیم طی مسافت کرده بسرل نگرام رسیدند هم در آن بست ساعتی از سورت
سرما جان دادند و در روز پنجم شوال از آنجا کوچ دادند و یک حد سپاه بسیار شدت بررسید و صعوبت
شد پیشه نالشکر طی مسافت کند و اعیان چون گرگان گرسنه که بمان گوسفندان در رودبار فعای انگریزان
مرا مدد و مانسان صف در نیز رسیدند و احمال و اثقال ایشان را در میربودند و صحبان یک حزاده بوسر
گرفته سرد محمد اکبر خان بر دند او حکم داد تا شش تن دیگر از بزرگان انگریز را انکرو کان گرفتند و مردم انگریز
ار نوسیان داده که تفنگ کس کشاده شود و شرط انکه خلف و علوفه ایشان را باز بکرند پس دل دست با
منزل بت خاک آمدند روز ششم شوال را اعیان آنجا بار در کلو اسمال و تفنگ کردند پس هر شش وج حمل و
حادم ناساز کان آهنکت داد و کر دلکی معقد بودند و همچنان محمد اکبر خان چند تن دیگر بکرد و کان بکرفت و کار
مذکور مت نارا بی کرد و ده کابل نام داد و بر رسیدند و آنجا دره ایست که هیچ سیل طول آن است ورشت
آن قوم رودی سنگ رود برکه کناره آن جمل ربع جاده است که کنار رود وشب و ریح سر کشتا است
دارد آنسوی عزار حمل مسافتی بعد باشد و حسن شکال اعیان بکشادن تفنگ و تند طرفین در آمدند و جماعتی
از پیران و جمهوران سرکرد و کان را اسیر کردند و نکرادوه توپ را با حدود دشتند و بوسیاپس ر انگشتان گله
لشکر انگریز سخوره کابل در صرف شش هزار تن از ایشان مقتول بودند و آخرون ایشان بکناره صهوت
کشت و آن منزل بر می شدند ساد مدد و در پیش لشکرگاه چهار خیمه بیش نبود که جنرال ... است دو دو
از هر زنان و اطفال بودند و دیگر جمداران ... شدند و بسیار از جراحت ناتوان در آنجا کرد روز نهم
شوال که زندگان آورده و مردگان می بردند چون جو ... شد کوچ دهند جنرال ... کمک بیاشند که محمد اکبر خان
از ... آورده و ... که کوچ دادن ... ناشد و جمداران ... و ... کوچ دهند داین زمان از کابل
نه هیچ خوردنی ... و بسیار کس از ایشان را اطفال ... بودند و بسیار کس ... بودند حقوق ...
و چاکران ایشان ... بودند اگر ... بودند ... جان ... و ... اموال ایشان ... و عارت
شده بود و ... محمد اکبر خان و ... بودند ... روز دهم شوال لشکر
انگریز ... و طلب بودند ... کوچ ... عارت ... اعیان از ... بودند و این ... م
سپاه بودند ... بودند ... مردم ... و ... از ... و ... از ... بودند
و اعیان ... حال بر آمده و طرق و شوارع را ... و ... تفنگ مشغول بودند و مردم
هند ... اعیان ... انگریز ... کردند و ... کشته ... بسیار
کس کشته ... سپاه ... شده ... و ... اعیان

افغان چون لشکر انگریز تقریبا در سید از جمیع سپاه پیاده و سوار توپخانه یکعراده توپ دوازده پوند و هفتاد دینار دار
فوج چهل و چهارم پادشاهی و یکصد و پنجاه سوار از تمامت سپاه انگریز و معدودی از تابین بمنزل رسیدند و
دیگر هر که بود مقتول گشت و هر چه بود منهوب شد تمام صعوبت کسل گرسنگی پیش افتاده و از دامان جبل فریاد
رجمداران و پیادگان آتش بر سیرت چهار روز که از عسکر بیرون شدند تا این منزل پیاده و سوار
سرکرده و کاربرکت یوروپ تا بود کشت دوازده هزار تن مرد لشکری و دستگاه انگریز مقتول افتاد
و ما احوال شکایت سر محمد اکبر خان بر وی در پاسخ گفت بسبب جماعت غلجائی در قوت ما روی بس نیست هم در
آنجا افغانان از کسان تفنگ دست باز نمیداشتند لکن بواسطه ظلمت شب انگریزان کمتر زیان دیدند
در پایان کار آن یکتوپ که در دست مردم انگریز مانده بود هم بگرفتند و اکثر کردیور را تعاقب و اکثر وقت خود
داشته تا خود سرد مردور یازدهم شوال از منزل کرتست کوچ داده دوازده جگدلک شدند و تشنگان پا برهنه
از اطفال رجال چهار تن سپاه گشت و همه راه بکار مدافعت بودند و افغانان بقتل و اسر مشغول بودند هنگام
نماز دیگر انگریزان به جگدلک رسیدند و در پشته زمینی برآمده در آنجا صف راست کردند تا شد که خود را حرکت
و سود نمایند و افغانان اکثر بقتل ایشان مبادرت کردند و ایشان را شکوه سالار بود بکشتند و کوهستان آنرا
جا همی طلبیدند اما افغانان پشته‌های فراخته تاخته ایشان را هدف گلوله همی ساختند در این وقت محمد اکبر
خان اسکیر را طلب داشت و آن بیچاره ناامید چاره اطاعت کرد و پس از ساعتی مراجعت نموده و احتراما
لعنت محمد اکبر خان سخن بر آن دارد که میهمان شلتان و نان بس را مکرر که از که او دید و سحلال آباد در شود این
وقت تا یک شبکی برآمد و معلوم شد که اسکیر را نگشتند و سپاه انگریز مرضی و مجروح را گذاشته پیش روان
روانه جلال آباد شدند تا از آنسوی جوی راه سختی و صعبی در پیش بود افغانان خارها در آنجا تعبیه کرده بودند
تا چون انگریزان عبور دهند بدان خارها گرفتار شدند و تا معبر خویش را پرداخته میکردند افغانان برسیدند
و بقتل جماعتی روی نهادند و در اینجا افزون از شصت جوره کابل از آن جماعت کشته شدند و دوازده تن از سرکردگان
نامور انگریز مقتول گشت صبح سیزدهم شوال عدد انگریزان چنان اندک بود که جماعت غلجائی را هرگز از ایشان
بیمی نبود خاطر دل بر دست پس بیکبار بدیشان حمله افکندند سپاه انگریز از بهر فرار بر بلندیهای جبل عروج
میکردند افغانان یک یک و دو دو را دست آورده با خود میبردند بستند و مقتول میساختند چون عددی
در ایشان نماند و بیشتر رجمداران مانده و خسته افغانان یکباره تیغ بدیشان آوردند بتو ترد و ستم
چهار تن از مردم او را که زخمی بودند هم اسیر گرفتند دیگر تمامت آن سپاه مقتول گشت از میانه یکتن بجلال
آباد در رفت و آن داکتر برایدن بود بعد از قتل جنرال لشکری بزرگ محمد اکبر خان مراجعت بکابل فرمود
و گروگانها را از حبس خانه باز داشت و زنان انگریز را در بازار به رقص کردن حکم داد و در این هنگام تا ایران
دولت انگریز استغاثت بردند و کارداران انگلستان امیر دوست محمد خان را رخصت داده بکابل
فرستادند و اسیران خود را بگرفتند

شرح حال فرخنده مآل اعلیحضرت شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری

ارسال

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق بارس ئیل ترکی چون پنج ساعت و چهل و چهار دقیقه از
شب دوشنبه بیستم شهر صفر سپری گشت خورشید به حمل تشریف شد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در
دارالخلافه طهران بساط عید بساخت و به نظام ممالک محروسه را خاطر داشت و در امور رعایا و پرستش سپاهی بود
و جمع دیوان و دامن مال و رونق حال سپاهیان و کارداران را از حکام بلدان واجب داشت چون ایام حکومت
نایب السلطنه عباس میرزا ولی خان ... شاهنشاه غازی لشکر به جانب کرمان کوچ میداد آنگاه که از
نامی یکسره سفر کرد آب نداره و مردم و دواب در آن تشنه شدند سر است و جمع سرباز ارتشنگی
جان بدادند ناچار باعداد که سنگ مسافت بیست فرسنگ در سرای یکسره که رباط است و
آب جاری که جز چشمه سیاب چشمه ندارد هیچ آبادانی و آب نباشد لاجرم شاهنشاه غازی حکومت یزد را به حاجی
احوال ناشی متعرض بداشت و فرمان کرد که در یکسره چشمه آبی احداث کنند و جماعتی از بهر حفظ طرق و شوارع بگمارد
نامی را از شرب آب و رحمت ممالک بلوچ آسوده خاطر کند بدین حسن خان بعد از رود زره چنانکه
در آن اراضی حفر انهار کرد آب ساخت و مردم باشکوه شدند سلاطین ماضی در آن اراضی بسیار حفر انهار کرده و حفر
آب نموده اند ولی سیل آن را ترک گفته اند در این هنگام یکی از پرهیزکاران در خواست انفاق کرده که حسن خان را
نکویی کار ملک در کنار یکسره است آب روان جاری ساخت و آن را ... نام است حسن خان
سردار اصفهانی این قصه را بکمال برد که سر فرسنگ و در آنجا چاه بکار کرد و سردار سبب و جمع حفر چاه بشش و جمع
آب موجود شدند و اسباب گشت لاجرم حفر دو قنات کرده یکی را حسن آباد و آن دیگر را حاجی آباد نام کرد بیست
و سی جمل خانوار رعیت در آنجا کوچ داده از بهر ایشان خانه و حمام و مسجد بساخت تا در آنجا مسکون گردد و
حافظ شوند و در یکسره تا اعداد امور مسافران راه قنات دیگر کرد و حسن آباد نامید و در شهر
یکی از قنات امیرسان را که خالصه دیوان است مشکلی لاجرم داده از اولیای دولت تکلیف گرفت و در
مردم شهر معروف داشت و صحرای آن را از سه فرسنگ مسافت حفر کرده از میان شهر جاری ساخت و هم
در سال قریه و سرور احداث شهر مراجعت بسیار سعی کرد حسن خان کلانتری شیخ حاره خان کمالی و شیخ
علی خان جلوت راکد از اسرار ارامنی کرمسیر بوده معلوم داخل کوچ داده و قلعه شهر را برای روشن آمر صغیر مفتوح
ساخت و آن قلعه را برقرار کوهی کرده اند چاهی در میان قلعه تا آب رود جاره کرده جانب آن کوه را
محیط است سنگ خارا حفر نموده فرسخ و میرزا فخر بوده باسکه می گران آن خانه را ساخته کرده و دو
قلعه را سبب نمود که ناس در دوران سابقه و پنجشنبه سیم ربیع الاول وارد شیراز گشت این هنگام بزرگان شیراز
و مساعد ملک فارس بعرض کارداران دولت رسانیدند که فرنگ و میرزای ناسنه لانه ؟ فارس را از عدم
صداقت بعرشی افشارده و سعالات بعده و معالات نا سند در هر روز دل دیگر و دلی دادند
و الکول جبال ولیسه که اگر با دولت انگلیس سوسه شود کار با نکام جواب گردد اگرچه با آنجا دو دولت ایران
و انگلیس اسکونه آلائش لال صدق و صفا را اکدر می ساخت لاکن حاجی میرزا آقاسی وقع او را بصواب
نزدیک کرده است نامساعد از میان دو دولت سوء ظنی امداد لاجرم برحسب فرمان قهرمان غازی کاسالی

مسخّر

شیدست خاصه روانه فارس شد تا یکصد هزار تومان از مال دیوانی را مأخوذ دارد و صورت حال را با دولت
عرض رساند و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی وزیر فارس بر احضار بدرگاه دست دوار از آنسوی حاجی علی خان
محسنی که در مأمور میلاقی گریخته بود پوشیده دار مردم شیراز آمده پناهنده تو سجایه گشت فرمانفرما میرزا او را
مطمئن ساخته حکومت فسا را داد و او شاد خاطر میان قبیله خویش رفت و خلیلی خان بختیاری برادر محمد تقی خان که از منوچهر
خان معتمد الدوله گریخته بود و سردیگت فرمانفرما و میرزا آمد او را نیز روانه دار الخلافه نمود در این وقت فرخ خان از
دار الخلافه برسید و بعضی سخنان که مردم فارس بسعایت و شکایت میکردند پیش رسانید کارداران دولت
جاوید صواب شمردند که فرمانفرما و میرزا حاضر درگاه شوند او را طلب نمودند و حکم رفت که فرخ خان در شیراز
اقامت نماید و خراج مملکت فارس را فراهم کند تا آنگاه که او را بکارداری مدان راضی مأمور کردند این هنگام میرزا
نبی خان امیر دیوان مأمور بحکومت فارس گشت و فرخ خان با مال دیوان طریق درگاه شاهنشاه گرفت
و هم در این سال میان دولت علیه ایران و دولت اسپانیول قواعد دوستی و اتحاد مرتبه گشت و میرزا جعفر
خان مشیر الدوله که در اسلامبول اقامت داشت با وزیر مختار دولت اسپانیول بعضی از کارداران دیگر

عهدنامه بشرح نگاشتند و خاتم بر زدند بدینگونه

صورت عهدنامه دولت علیه ایران با دولت بهیه اسپانیول

الحمد لله رب العالمین اما بعد دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول بجهة ملاحظه صرفه و صلاح تجارت
عموم رعیت مملکتین و ترقی و وسعت دادن وسعت تجارت و تشویق و ترغیب این امر مهم که از مصالح عظمه دولت
چنین یافتند که بعقد مقدمه ما سدا انعقاد عهدنامه این مهم جسیم معین و معتمد خواهند شد لهذا امر و علی التسویه
مناسب دیدند که بر عهدنامه با پنج فصل تعیین و تثبیت آنها اساس دوستی تامه نمودند موافق عهدنامه مبارکه
دوستی و تجارتی که بر [illegible] و عدالت از است استوار برقرار و پایدار باشد برای انجام این امر اعلیحضرت
ملکوت شمس برج جلالت سحاب سلاطین زمان وارث تاج و تخت کیان شاهنشاه ممالک وسیع المسالک
ایران ظل الله فی الارضین کهف الاسلام و المسلمین السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن
الخاقان السلطان محمد شاه قاجار ادام الله ایام سلطنته از طرف قرین الشرف خود عالیجاه مقرب الخاقان
میرزا جعفر خان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان تمثال
صورت همایون و نشان اول شیر و خورشید سرتیپی و صاحب دو حمایل سبز و سرخ و نشان درجه اول افتخار
دولت عثمانیه را در ضمن اختیار نامه جداگانه در خصوص وکیل مطلق و مختار نموده و از جانب دیگر اعلیحضرت
آفتاب درخشان سلطنت شکوه نونهال بوستان جلالت السلطان دونا ایزابل ثانی که بنام نامی
ایشان در ایام صغر سن امر سلطنت بلقب ولیعهدی حضرت [illegible] و مرد اجنبی تر و صاحب اختیار
مملکت و یکی [illegible] از طرف خود موسیو آنتونی لوپیز دکاردو با صاحب نشان معتبر
چارلس سیم پادشاه ممالک اسپانیول و صاحب نشان امرتیان سلطان ایزابل کاتولیک و صاحب نشان
عیسوی پورتگال و صاحب نشان صوار دولت یونان و صاحب نشان جلیل کرستدس [illegible] المقدس و صاحب

نشان

شأن والاشأن فخیم دو دولت علیه جناب امپراطور شوکتی سلطان ایزابل کتلیک ولیسنده صاحب و سابق در
خوش دو دولت مشار الیهما در آستانه علیه دوم از قرار نوشته وکیل مطلق و مختار تام کرده مأمور به تعیین بعضی
نیات و دادن و ملاحظه نمودن اسناد نامه نکنند که هر یک را موافق رسم و ضابطه قرار عهدنامه مبارکه را از صمیم
ماده آتیه را بیع دادند ماده اول بعد الیوم مابین دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول و تبعه طرفین الی
ماشاء الله تعالی اساس دوستی صادق و محبت و موالات دائمه باقی و برقرار باشد ماده دوم تبعه دولتین
علیتین مأذون باشند که با آزادی تام و امنیت کامل به یکدیگر آمد و شد نمایند و معامله تجارت و بیع و شرا کنند
و خانه و دکاکین و حجره و انبار بعد از ضرورت خود کرایه نمایند و از طرف مباشرین دیوانی هیچ ممانعت نشود بلکه
دوستانه احوال ایشان را مراعات نموده دقت کنند که بساط حال تجار طرفین خوش و جاری بوده و بعد از صدور
با مراحمت ایشان را آزاد و آسوده بحفظ احکام و مباشر شود تا مادام حرمت شود که کسی تابع رسیده جناب
از آنها بکند ماده سیم در حق تبعه دولتین بهیتین که بعنوان معامله و تجارت و سیاحت مملکت یکدیگر تردد نمایند
از وقت ورود الی وقت خروج لازمه احترام مرعی شود و از آنها هیچ اسم و رسم و عوارض مطالبه نکرده و مگر آنکه از امتعه آنها
مثل دول متحابه گمرک گرفته شود ماده چهارم دولتین علیتین تعهد نمایند اساس و اطمینان تبعه خود شان که به یکدیگر
آمد و رفت خواهند کرد با دول خواهند نمود که در دو محل مناسب وکیل تجار اقامت کنند دولت علیه ایران با دول
خواهند ساخت که یکنفر وکیل تجار از طرف دولت بهیه اسپانیول در دارالخلافه طهران و یکنفر در دارالسلطنه
تبریز مقیم شود و همچنین دولت بهیه اسپانیول راضی خواهند گشت که یکنفر وکیل تجار از طرف دولت علیه ایران
در مدریدهای تخت دولت مزبوره و یکنفر در بندر بارسلون و مانوس محل بافی در یک بندر دیگر که دولت
ایران مناسب داند وکیل تجارت منصوب نماید ماده پنجم هر وقت که در خصوص معامله و داد و ستد مابین
دولتین متعاهدتین گفتگو و نزاعی اتفاق افتد آن نزاع را موافق عادت و شریعت مملکت با استحضار وکیل تجار
آن دولت قطع و فصل شود و هرگاه یکی از تبعه دولتین متعاهدتین مالک شود و بعد از ملاحظه و قرار اموال و
مرسول و طلب و شرایط آن اموال و اسباب و املاک از ارباب طلب مطلق دعوا تسلیم کرده و اگر یکی از تبعه طرفین
وفات کند متعلقات او به وکیل تجار آن دولت تسلیم شود ماده ششم اگر یکی از دولتین متعاهدتین با دولت دیگر
جنگ و نزاع داشته باشد اما در این رکن ربط معاهده دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول هیچ وجه
خلل و قصور نرسد ماده هفتم این عهدنامه دوستی و تجارت فیمابین دولتین بهیتین مذکور گذشته در ضمن هفت
ماده قرار داده شد و است مبادی عهدنامه مذکور امضای دولتین متعاهدتین جمیع مواد آن را قبول نمایم مرتسمی
دانسته هیچ وجه با ذکاء آن خلل نخواهد رسانید و تا شش ماه از تاریخ که آن ورقه تبت گاه و امضا عهدنامه مزبوره را امضا و مهر
امضای دولتین علیتین رسیده در اسلامبول ما بین وکلای دولتین مبادله خواهد شد خاتمه این عهدنامه
که به صدق وکلای طرفین در دو نسخه مساوی واحد الاحکام نوشته شده بعد از مهر و امضای طرفین در دارالسلطنه
اسلامبول بتاریخ هم ماه سلطانی به پنجم محرم الحرام سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق یکهزار
هشتصد و چهل و دو عیسوی عوض و مبادله کردند و هم در سال پنجاه آن عهد را مرتوم نمودار مرحمت انجمن

بلوچستان و فتح بمپور و بهر و عارفی که از سر بلوچیان و افغانستان بدست کرده بود ترک و سواری تکاور طراز
است در این هنگام در دار الخلافه طهران بساط عیش و عرس گستردند و شهزادگان را که از بزرگان قبیله
شاهنشاه بودند در ظرافت رفتار و حلاوت گفتار در مملکت آذربایجان نامبردار بود از بهر جویش کابین بست
حاجی علی بیگ که از صاحبان مناصب توپخانه را افسر ستاد تا او را از خانهٔ پدر با هودج زر کوچ داد و تا قریهٔ کرج
که سه فرسنگ کم و بیش تا طهران مسافت دارد بیاوردند و بزرگان اهل نظام مژدهٔ او ستدند و از طرف امیر توپخانه
بساط شاهانه گستردند و گروه از خوردنی و آشامیدنی چندانکه در حوصلهٔ حساب نگنجد حاضر ساخت و چندانکه دست
و توان از جانوران هوائی و نخجیران وحشی و ماهیان بحری در هر حال بریان و فرج کرد و کس از آن بیشتر نشان
ندید و روز چهارشنبه نهم رجب که بهار عیش و طرب و بهار لهو و لعب بود هنگام بار دیگر که امیر توپخانه آن
عروس را هم براه بود تا که در رامش رسید و آنچه در سر آورده و همچنان بهر جای جویش برگشت حلالت
ضیعیان سلاوت مقربان تحویل کرد و سجان تعیین کلمات تقریب تبدیل یافت پذیرگان هودج زرین عروس را
سلک سپاه محفوف داشتند و از بیرون طهران آن جهت تا مسالک را سجاست آذربایجان راه ساختند
میرزا جعفر وقایع نگار پسر میرزا صادق مروزی که ذکر او در این کتاب بتکرار رفت مرا حدیث کرد که مردی
قرشی نسب از سادات بمپور سفر دار الخلافه کرده بسرای من آمد و بهر از کوه صراعت بر استماع
بر انجمیت که از جماعت اسیران که امیر توپخانه از بمپور با خود کوچ داده یکتن همسری است که شرط رنی در سرای
میرزا بود من برای رهایی او و پنجاه سرک ساخته ام و اینک حل این عقده بسر انگشت تدبیر تو شناخته ام
وقایع نگار برحمت او رحمت آورده و آنچه با امیر توپخانه یاد کرد و در پاسخ گفت چیست تن توبجی سیاهی کرده ام اگر
این مرد از دست کسم سواره بکرش بگیرند وقایع نگار زر رسید و این دار با او گفت و مرد خواهنده در
هیولای ناامید گشت • روز دیگر امیر توپخانه درگذشت

محمد عرب عجمی نسبت میر توپخانه

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری

سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری مطابق سنهٔ توشقان ئیل ترکی چون سه ساعت و دوازده دقیقه از
روز سه شنبه بود دهم شهر صفر برآمد آفتاب بحمل شد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عید بپای برد
حکام و عمال مملکت را طلب داشته در نظم ولایت و رفاه رعیت و تشیید مبانی عدل و داد هر یک را امر کامه
فرمان کرد و چون در میان بازرگانان بسیار کس یافت میشد که خویشتن را در روغ معاش میخواندند و دیون ۰ ام
خواهان را میگذاشت خاصه رعایای تبعهٔ دولت روسیه بیشتر این جماعت پیدا میشد و ادای دیون
مردم را تسویف و مماطله میدادند حکم شد کارداران دولت ایران و روس برای دفع اینگونه جماعت ساری
از بهر امور تجارت عهدنامه کردند و خاتم بر نهادند بدینشرح

صورت قرار نامهٔ تجارتی فیمابین دولتین بهیتین ایران و روس

تدبیر اینکه برای رفع افلاس حیلی و رفع حیله جات ورشکسته ها عهدنامه لازم است که از قرار تفصیل ذیل است
فقرهٔ اول جمیع مستندات خرید و فروخت و تمسکات وغیره من بعد باید در دیوانخانهٔ تبریز در دفتر مخصوص

که حاکم

که حاکم عرف است مختوم بمهر دولت عدلیه ثبت میکند و دفتر دیگر کل مطالبات را روی تاریخ و نمره بانک ثبت کرده
و تاریخ و نمره و اسم بانک در روی سندات نوشته شود و اوراق دفتر نمره داشته باشد محکوک و ممهور و منضم
قفره دوم سنداتی که در دفتر بزرگ معتبر شده باشد بانک در دیوانخانه با اسامی متعاهدین نوشته شود و نمره
در دفتر بزرگ نوشته شود قفره سیم چنانچه کسی مطالبه بشخص دیگر نماید بتمسک که در دیوانخانه معتبر شده است بر حسب آنکه
ثبت دیوانخانه باشد معتبر است اول وصول خواهد شد این قرارداد و معطل نخواهد گردید به حکام افلاس
جاری است نخواهد بود قفره چهارم ثبت سندات جبری نیست و احتمال مخصوص سندات که تاریخ داشته
در دیوانخانه صورت اعتبار حضور باشد است بر تمیز دارد بر سندات خارجی که تحریر نخواهد بود دیگر بعد از آن جبرا
مشهدات که در دیوانخانه معتبر شده است و این نوع سندات خارجی را خواهد در رتبه یکسان در دیوانخانه
آورده معتبر باید قفره پنجم هرگاه مالی غیر منقول را بخواهد بفروشد با بیع و شرط که دارد باید قباله و بنچاق را بدست مشتری
و چنانچه بسر وعده نخواهد آنها را بهیچ کردم خواهد ساخت و دیوانخانه مقرر شد و معمول آن چنان است تحریر
فروخت باید شخص بداند که قباله و بنچاق آن بدست مشتری داده شده است و پس از آن مال غیر منقول بفروش
شده باشد و در کسی بیع شرط گرو باشد قفره ششم ادای پیشکی باید نخواهد بود مگر اینکه طلبکار
وعده کار بوده و مهر و خط خود بر روی تمسک نوشته باشد که خواه کلا برسد و الا عهده تقصیر و ضامن سهو و ثبت
ادای قرض ثابت شود قفره هفتم بعد از وفات مدیون طلبکار را حق مطالبه خود در ادا و ورثه مرحوم قبل از انقضای
وعده خواهند داشت مگر ورثه اموال مرحوم را تلف نمایند قفره هشتم هرگاه از ورثه کسی بخواهد دعوی افلاس نماید
باید قسم یاد نماید که از اموالش چیزی پنهان نکرده است و افلاس خود را هم ثابت نماید همین شرکاء و کلا
تجار او هم قسم یاد نمایند که از اموال او چیزی پنهان نکرده قفره نهم از این نوع ورشکسته‌ها دست بر سر آنها
حبس بر حاضر کسب خواستار اموال آن ورشکسته و اموال اولاد و زن او را ضبط خواهند کرد در صورتیکه ثابت
کرد بعد از عهد ورشکستگی او صاحب آن اموال گشته‌اند آنچه از او و ایشان که بهر جهت حق با ورشکسته داشته شد
از ارث ایشان رسیده باشد یا اینکه حاصل کاسبی جداگانه باشد مع جهار دختران شوهر رفته از ضبط مخصوص خواهد بود قفره
دهم چنانچه باعث افلاس از [illegible] باشد و از [illegible] نامه و ارجاعات [illegible] باشد درین صورت حبس [illegible]
صاحب [illegible] قفره یازدهم برای افلاس حیلی تمام سرای [illegible] شخص کاسب خواهد بود و [illegible]
شخص سرای آن [illegible] مواد و استثنائی [illegible] شهریاری خواهد بود افلاس حیلی [illegible]
طول مراجعه [illegible] شده و با [illegible] جمیع اموالش ضبط خواهد شد و باره تجارت [illegible]
مورد و سایر [illegible] شد پس [illegible] اموال پنهان را [illegible] خواهد بود قفره
دوازدهم شرط [illegible] شخص مفلس که بعد از افلاس [illegible] واقع شده است باطل است [illegible] شرط [illegible]
[illegible] که بعد از [illegible] افلاس بوده است باطل است قفره سیزدهم [illegible] اموال ورشکسته [illegible] طلبکاران
[illegible] خواهد بود و اگر [illegible] ورشکسته از [illegible] که [illegible] چهار [illegible]
و سایر [illegible] که بعد از [illegible] افلاس [illegible] مفلس [illegible] شده باشد دیگر که ضبط بود

و به دیوانخانه فرستاده و همچنین هر نوع مراسلات باسم مفلس که متعذر بر عدم صدق افلاس باشد باید به دیوانخانه رسانده
فقره چهاردهم با دانیکه معاملات کل قروض خود را ادا ننموده است باید به کار حساب خواهد شد طلبکاران به
رضای خودشان برای طلبهای باقی مهلت خواهند داد و در آن اثنا هرچه حاصل او شود و یا ارث با او رسد
عوض قروض داده شود فقره پانزدهم چنانچه در مقابله و تفرقت یا مستندات تقصیرش ظاهر شود دیوانخانه با
آن قلب نموده باشد دیوانخانه باید از عهده قروض ورشکسته بر آید فقره شانزدهم آنهائیکه عملش حیلی حساب
میشوند از معتبر دمی باشند اول اینکه ورشکسته افلاس خود را ثابت نماید و بطریق واضح حساب نقد و جنس خود را که
از مردم گرفته است نشان بدهد دوم آنکه نهان و آشکار جنس تجارتی بیرون ببرد سیم آنهائیکه افلاس خود را اعلام بعد از ظهور
افلاس بقصد خوردن مال طلبکاران بخشند یا گرو کرده چهارم آنکه مال غیرمنقولی را که سابقا غیر فروخته آن
یا بیع و شرط گذاشته مجدداً بفروشند یا بیع و شرط گذارد پنجم اینکه مال وقف را بفروشد یا بیع شرط گذارد
فقره هفدهم اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری سوای بعضی مساجد و اماکن متبرکه که از قدیم الایام محل
جاهای علمای نامدار و عمارات پادشاهی بست بوده اند رابعی بست خانهای مردم را موقوف فرموده
عدد معین باید که هیچکس از رعایای این دولت جاوید مدت مقصرین را محل ورود عملجات و سایر اجتماعات
ندهد و اگر بدهد و هر که خلاف حکم نماید مورد مؤاخذه پادشاهی خواهد شد فقره هیجدهم چون بجهت رفت آمد
تجارت به جاهای مملکت آنچه اری سر لهذا اولیای دولت قاهره در همه جاهای ایران که تجارت کلی میشود ملک التجار
تعیین خواهند فرمود دیگر اینکه هر وقت کار رعیتی دولتین بهیه روسیه به دیوانخانه رجوع میشود باید قطع و فصل آن در حضور
یکنفر صاحب منصب سفارت یا قونسل شود دیگر ضبط اموال معاملات و مخلفات مقروض متوفی در جائی که پای
رعایای خارجی بمیان آید باید نوشته در حضور یکنفر صاحب منصب روس باشد کارگذاران روس طلبهای
ورشکسته را از مدد کارانش که اهل ولایت خواهند بود خودشان مطالبه خواهند کرد و مثل آنکه مقروض خود رعایای
دولت بهیه روس بوده باشند دیگر در باب فقره پنجم که مال غیرمنقول ذکر شده است مجدداً ایراد میشود که در
ایران ترکیب برقری حق دارند اول دیوان اعلی دوم مالکیت سیم رعیت چنانچه مالکیت بخواهد قریه خود را بیع
شرط گذارد بجهت رفع گفتگو باید قبل از وقت از دیوان اعلی و رعیت اذن حاصل کند تحریراً بیست و دوم شهر شوال
سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری و هم در این سال سید حسن خان سرتیپ که با فوج خود مأمور توقف شیراز بود
جماعتی از اعیان فارس بحضرت کارداران دولت معروض داشتند که شاهزاده فرهاد میرزا حقوق دولت
ایران را از گردن خویش فرو گذاشته و در نهانی با دولتی دیگر آشنا و یکباره شده کارداران دولت بیم کرده
که مبادا در سیاره رشته نگسیرد و با دولتی که سالها طریق مؤالفت سپرده اند موروث منافی نیست شود لاجرم او را از
ایالت فارس خلع کردند و فتح الله خان باقی را با سواری چند فرمان کردند تا سفر شیراز کرده او را بحضرت
آورد و میرزا نبی خان امیر دیوان را بحکومت فارس فرستادند

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت مطابق سنه لوی ئیل چون ده ساعت و هشت دقیقه از روز چهارشنبه

گذشت

سلخ شهر صفر که گذشت آفتاب از حوت بحمل تحویل داد و سال هشتم جلوس محمد شاه قاجار بساط نوروزی در نوشت
و در این هنگام سید علی محمد باب آشکار گشت چنانکه او مردی از تاجرزادگان شیراز بود پدرش میرزا رضای
بزاز نام داشت و اعمامش کار تجارت میکردند و او را در بدایت حال تحصیل علوم فارسیه بود و اختیار مقدمات
عربیه بهره گرفت آنگاه وساوس شیطانی و هواجس نفسانی او را تحریک داد تا بخلاف شریعت غرا سخن
بر ناصواب نهاد و از آن ارتقای معارج عالیه جست چنانکه مسموع افتاد وقتی در شهر بوشهر که مسکن
مسکنش چون در شهور تابستان هنگام سورت گرما در برابر آفتاب با سر برهنه می ایستاد و ورد
و اوراد خویش میگفت و چندان این زحمت بر تن نهاد که دماغش مختل و مغزش پریشیده گشت آنگاه سفر عتبات
عالیات کرد و در ارض مقدس کربلا سکون اختیار نمود و همه روزه در محفل درس حاجی سید کاظم که بهترین
تلمیذ شیخ احمد احسائی بود حاضر میشد و از کلمات او استفادت میجست و در طریقت شیخ احمد سرعت میکرد یکسال
بدینگونه روز برد و چون حاجی سید کاظم از جهان بسرای جاودان انتقال نمود چندی ارشاد کرد و او را
برای ریاضت و عبادت بمسجد کوفه در رفت و چهل روز اقامت کرد و بکناره جوئی از جهان اعتکاف گرفت
آنگاه در هوای پر و بال زد و ذات خویش معرفت نمود و بازار دعوت خود گرم نمود و از پس مجلس
خاطر مشد تا منکشف میساخت آنگاه ... شیخ ... جوان شد هرکه
خواهد که ... رسد و این صدای را باز ... بازار ... نشانه ... ولی میرزا علی محمد باب مشهور
شد و چون روزی چند بگذشت مستی بیان گشت ... او بکمر ... با ... مع ... در کربلا کرد و خود
آنجا گردید و مردان او فراوان شد ... اصحاب ... باز ... مسجد خویش فرو ... هنگام
خویش گفت آن مهدی صاحب الامر که مردم انتظارش میبرند و خود در حضرت امام صلوات الله
علیه از مکه معظمه خروج خواهد کرد با مردان خویش ... که سال دیگر دعوت خویش را در مکه ظاهر خواهم
و باشمشیر بیرون خواهم تاخت ... را که با ظهور آنحضرت ... دارد با خویش ...
میکرد و مردم را موجب که چون سال دیگر ... خواهد بود ... خواهم ...
که مکاشفت خود را مشرف و دیگر سرچشمه کار ... در اوایل ... اهل گرده ... شهید
ال علیها ... و کلمات ... علمی ... از خدای ... فرود شد و قرآن ...
و چون آن کلمات ... بیرون بود ... کوی ... از مردم ... شدند و آن ... بحضرت ... بود ... کتاب ... خود ...
بود ... شجاعت ... اگر مرد ... با ... و ... که ...
گفت اکنون ... شد که ... ظاهر ... علی ... محمد ...
و دیگر ... اسم ... محمد ... از آتش ... هنگام ...
... محمد و علی ... آن ... کشته شد ... سلطنت ...
... کرده ... صنایع ... آتش ...

و موسی از چوب عصا اژدهای دمنده ساخت عیسی مرده صد ساله را از گور برانگیخت محمد صلی الله علیه و آله
که خاتم انبیاست از این جمله فزونی جست و بیرون عالم ناسوت در اجرام فلکی و عوالم ملکوتی کار کرد چنانکه قصه معراج
و حدیث شق قمر تاکنون شهره است و در ناسخ کعبت بر تان بکلمات من مقالات مسطور است از این افزون کدام معجزه
تواند بود که من روزی هزار بیت مناجات سخن کنم و نامهٔ خویش بنگارم مع القصه بعضی از مردم که طلاقتی داشتند
بارادت او سر نهادند و گروهی را که کیاستی بود و امید ریاستی پیوسته شدند و جماعتی قواعد اصول و فروع دین را
یکبارگی بنهادند و چون زمان جاهلیت بجای سلام یکدیگر را تحیت کردند و مرحبا گفتند و ایام روزه را آتش
شهر رمضان را نوزده روز فرض شمرده امارسکوت تغییر و تبدیل در احکام شریعت عزاجیدان افکندند که
از حوصلهٔ نگارش افزون است و بیرون بیرون شد زیرا آنان از حد اعتدال درگذشتند مردم ستمدیده اموال را با خود
متفق کنند گفتند ما هم که سلطنت ناصر ... و تمامت روی زمین طاهر گشته و تمامت ادیان را واحد و متحد
ساختن ایام فترت است و هیچ تکلیفی بر مردم واجب نیفتاده اگرچه در شریعت باب
لکن اکنون اگر از افزون بخواهیم ساخته و جماعتی هر یک نامی از انبیای کبار و ائمهٔ اطهار از خویش نهادند
و زنان و دختران خویش را نام و نشان زنان خانوادهٔ طهارت میخواندند آنگاه در هر جا که انجمن میشدند
ستر و حجاب را که از واجبات شرعیه است بیکباره میدریدند و زنان خویش را عریان میداشتند تا پرده مجلس
یکباره بمکان در می آمد و بکسار دیدن کاسات عقار مشغول میشدند و ساقیت مردان مجلس میکردند مع القصه حسین نا
تامیس حیثیتی بنیانی بنهاد در حسب سفر راه مکه معظمه برداشت و در سفر مکه از مریدان خویش اموری توبه است
فراهم داری تا بوعده وفا کنید شمشیرهای کشیده خروج نماید لاجرم راه مکه را پیمود و سفر فارس اقلیم عزم
داده وارد بندر بوشهر گردید و چند تن از مریدان خود را در شهر شیراز فرستاد تا مردم را بطریق او دعوت کنند
و مناجات خود را مثل قرآن و دعای اسماحات نام نهاده بدیشان سپرد که بر مردم فرو خوانند و مردمان
بجای قرآن مجید و صحیفه سجادیه آن کلمات را قرائت کنند و این هنگام حسین خان آجودانباشی که او را
که ملقب بنظام الدوله بود و حکومت فارس داشت خبر یافت که میرزا علی محمد باب در بوشهر رحل اقامت
انداخته و فرستادگان او در شهر باغوای مردم پرداخته اند نظام الدوله چند تن از اعوان را بگماشت
تا فرستادگان او را دست بسته حاضر ساختند و حکم داد تا پی ستوانی عصبی که بدان مشی توانستند کرد
پای ایشان قطع نمودند و روز دیگر تعالی این امر را باستحکام بر در دروازه هم بفرمان چند تن سوار بفرستاد
تا در بوشهر باب را ماخوذ داشتند و از آنجا کوچ داده شب نوزدهم شهر رمضان سلخ ه بشیراز در آوردند و در
خانه که از پیش بمیراث داشت جای دادند هم وقت حسین خان تدبیری اندیشید و روزی مجلس را از بیگانه بپرداخته
کرد و باب را سر و پای بوسید و سر بخدمت پیش داشت و گفت بر من روشن شد که سخن تو از
در صدق است و طریقت تو پسندیده باشد مباد و دشمنان در خواب دیدم که تو بر من در آمدی و با سر انگشت
پای برادر حاجی برادر اخحی و کشتی های آن حسین خان در چشم تو نمایان مشاهده کرده ام و از سیاست که در باره
فرستادگان تو بتر ابلاغ کشم ... طریق حق گیر میرزا علی محمد باب امید آن را ماده و ...

و شب در خواب دیدم که ملک ستار بر دو دست من بود و من که سالی بود آمدم و چپاول کردم حسن خان را و صبح حسن
شد و دست او را بوسه زد و گفت حال و مال در قدم تو ریزم و اس بوکا ده سر بار که در شیرازا کنون تخت
فرمان من است شکر بوکوچ دهم و با دشمنان تو سر و آرام یابد در خواب گفت چون تاس بکر مدت
وا بر در مطاوعت و متابعت سر ورسیدی چون جهان را مسخر کردم سلطنت روم را با تو خواهم کرد نشست
حسن خان عرض کرد که من سلطنت نخواهم همه آرزو من آن است که در رکاب تو شهید شوم و با دو سا سر
جا و دانی بدست کنم با الجمله چون حسن خان خاطر با سالار خشنود و اعلامات سالار را مخلص یافت
و علمای بلد را احضار کرد و باب را گفت حجت خویش با ایشان مردم تمام باید کرد آنگاه که علما طریق بو کردند کار ما
سهل باشد پس میرزا علی محمد باب با ل بوی مجلس علما در آمد و سید یحیی پسر سید جعفر دارابی طلب تحصاف
کرد از مردان باب بو سر حاضر گشت و چون آغاز سخن کرد و مدعی پرسش همی باب سر بر داشت و گفت چیکونه سما
از اطاعت من سکوی همی شود و متابعت مرا از مهمی شمارید از آن چه که شریعت آن دارید در میان شما هر
قرآن دو دعوی مدارد و اینک قرآن من فصیح تر از قرآن شما و سکو بر از آن است و در میان ایج من پیغمبر شما است
یا انکه معما افکنده کرده و چون شما رسیده سود دحفظ مال و مال جود و احب شمارید و طریق خلاف و عناق شمارید
چون سخن بدینجا آورد و علمای مجلس بیمان بودند که حسن خان بیداده بود به در پاسخ او سخن نکردند اما حسن خان سر
بر داشت و گفت سکو گفتی و سکوتر از آن آنست که شراب خور را و صوفیه نکار کنی با هر کس خواهد بدان شکر
و مکر و پس قلم بکرفت و سطری چند نکار کرد و علمای مجلس چون بدان نگریستند از طریق عرب بیرون تافتند
و غلطات آن را یک یک با زنمودند آنگاه حسن خان روی بدو کرد و گفت با اینکه هنوز لفظی چند را
شوانی طبق کرد این چه ماده دعوای است که خویشتن را از خاتم الانبیا افضل همی برتری تو خود از کلمات
خدای باری تعالی فضل دین و صبر و ما عوا ما آن در آمد و بر و ی ای ودار اسوار بر نشد و با پوشش زحمت
فراوان کرده همی فریاد بر آورد و دوست و ا ما محسب و در اسعار خویشتن را انکلمات شیخ بر شمرد و اظهار
ما دانی و پشیمانی کرد آنگاه حکم داد تا ماشیان را سوچر و در اسیاه کو بر کردند و سیدی که شیخ او بود
مکاعت کارسکداشت در بروند تا دست و پای او را بوسه زد و در کرد از خویش لعنت فرستاد و بدست
شما محبوس بود چون خبر او در اصفهان پسر کشت چند تن از مردم جاهل که فکرشت در روی ایشان دیده تا شدند
روی دل بجانب او کردند منوچهر خان ایچ آغاسی معتمد الدوله که امروز حکومت اصفهان داشت
گمان کرد که بو اند بود میرزا علی محمد سر کجی از در کار این باشد و هر کس شنیده بود که او سکه مرد صاحب
الامر با قرآن آورده ام با خود می اندیشید که اگر مردی باب معرفة الله تا سند ربانی در دین تخواهد بود و بال
از علی او کو تاه شد باشند معتمد الدوله از شکوه مردم بود و خواست او را دیدار کند پس چند تن سوار از هر ساد
که اگر خواستند او را از سد بر تا سند بو شده از مردم با صفهان برسانند و چی سوار ها ی معتمد الدوله بدان رسیدند
از صاطلای و ما مالا کرفته بود و در هم آشفته خاطر بود و بدان حرم راحت باب را از و بسیار اصفهان آوردند
و معتمد الدوله او را اسکایش بتمام فرود آورد از حسن خان سته کو را ایام فرستاد که دیگر ملکت دیگر

سالور

مباحثه اهل تحقیق با باب

سکون تو ناهموار است بی آنکه آزرده شوی و آسیبی بینی بیرون شو سید با حالتی پریشان از شیراز کوچ داده بشهر
برو سفر کرد و همچنان پیروان باب از حسین خان هر سوی پراکنده شدند اما از آنسوی معتمدالدوله چون باب را
در آورد درخواست تا او را بسنجد و در امتحان دارد و مجلسی آراسته کرد و دانشمندان و فضلای اصفهان را میهمانی
دعوت نمود امام جمعه و جماعت اصفهان میرزا سید محمد و آقا محمد مهدی پسر حاجی ابراهیم کلباسی و میرزا محمد حسن
پسر ملاعلی نوری برادر ملا محمد حسن و دیگر علما بودند باب در آن وقت در آمد و مکانی رفیع جلوس نمود نخستین آقا
محمد مهدی آغاز سخن کرد و باب را گفت این مردم که طریق شریعت سپرند بیرون از سه فرقه نباشند یا مسائل
شرعیه خویش را از احادیث استخراج و استنباط فرمایند و یا مقلد مجتهدی باشند باب پاسخ گفت
که من تقلید کسی نکرده ام و نیز هر کس بظن خویش عمل کند حرام دانم آقا محمد مهدی گفت امروز باب علم
مسدود است و حجت خدای غایب باشد آنگاه امام وقت را دیدار نکنی و مسائل حقه را از زبان او چنانکه باید
چگونه با یقین پیوسته شوی و کار با یقین کنی باز نگوئی این علم از کجا اندوختی و این یقین از که آموختی باب در
جواب گفت تو متعلم شغل و کودک ابجد خوانی و مرا مقام دیگر و نوا دیگر است ترا نرسد که با من از آنچه بدانی سخن
کنی چون سخن بدینجا رسید آقا محمد مهدی خاموش شد میرزا حسن که در فنون حکمت جامع و در معقولات
ملاصدرای قدرتی بکمال داشت سر بر کرد و باب را گفت مدتی است که کمر استاده ایم و ما نیز در اصطلاح خویش از
برای ذکر و فواد معانی نهاده ایم که هر کس به اتحاد فواد حکم کند با تمامت اشیا همراه باشد و هیچ شیئی از وی غایب
نماند و هیچ چیز پنهان نباشد که بر او آیا تو بدین مقام ذکر و فواد دست یافته و احاطت و حضور تمام اشیا چنین است
میرزا محمد علی باب فی الفور بشرح خاطر و لکنت زبان گفت چنین است هر چه میخواهی بپرس میرزا حسن گفت بنا
از معجزات انبیا و ائمه هدی یکی طی الارض است گوئی تا بدانیم که زمین چگونه در نوشته شود مثلاً حضرت جواد
علیه السلام قدم از مدینه برداشت و در طوس گذاشت مسافتی که از مدینه تا طوس بود چگونه شد آیا زمین
میان این دو شهر فرو شد و مدینه بطوس پیوسته شد و چون امام علیه السلام بطوس شد دیگر باره زمین بر آمد این
نتواند بود چه بسیار شهرها از مدینه تا طوس باید خسف شود و حال داران همه تباه شوند و اگر گوئی
زمینها با هم متراکم شدند و تداخل کردند این نیز نتواند بود چه بسیار شهرها نابود شوند و از آن سوی مدینه تا طوس
رود و حال آنکه هیچ قطعه از زمین دیگرگون نشده و از جای خود جنبش نکرده و اگر گوئی امام طیران نمود و از
مدینه تا طوس با جسم بشری حرکت کرد این نیز با این حکم راست نیاید و همچنان بگوی که چگونه امیرالمومنین
علی علیه السلام در یک شب و یک حین در چهل جا میهمان شد اگر گوئی علی بود و صورتی بود پدید بود برای
که خدای و رسول دروغ نگوید و علی شعبده نکند و اگر براستی او بود چگونه بود و همچنان در خبر است که آسمانها
در زمان سلطان جابر بسرعت سیر نمایند و در روزگار ائمه هدی بطئ سیر دارند و سرعت آنگاه برای
آسمان دو گونه سیر چگونه تواند بود و دیگر آنکه سلاطین بنی امیه و بنی عباس با ائمه علیهم السلام معاصر بودند
پس باید آسمان را بطئ سیر و سرعت در یک زمان باشد این سر را مکشوف دار باب در
جواب گفت اگر خواهی کشف این معضلات را مشافهه کنم و اگر نه با کلک و بنان بر صفحه رقم زنم میرزا حسن
گ

کتب امور را به هر جوابی شکل بست تا تعلیم و تعلم دست کرد و نگارش پرداخت آن هنگام که جوارش و ورود
مجلس جهاندار بدیگری حسد نکاشت میرزا حسن برداشت و نظاره کرد و کتب ها با حلیه عنوان کرده و محمدی
و ورودی آورده و کلمات چند بمناجات رقم زده و از آنچه با خواست امام خویش را آشنا نکرده سخن در انجا
نامه و چون از کار باکمال شرف سپرده شد هر کس ره خویش گرفت و با جان خوش شد و چون سعد آمد او را
والی حاجات بود و شرف مراد و سفر نمود و نعمدار سرور شدن علمای سرای از بهر او عشق کرده او را نوشتند
از مردم نداشت و سخن درانداخت که بابت را از بهر سرور فرستادم و این نمود تا آنگاه که سعد الملک
ودایع زندگانی کتب و نسخه آن تا آنکه چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

لشکر کشیدن نجیب پاشا والی بغداد بر سر کربلای معلی و قتل مردم آن بلده

و هم در این سال در کربلای معلی فتنه قتل شیع روی نمود از بهر آنکه از مردم عرب و عجم بسیار کس که در بلدان و امصار
خویش سبب فتنه شده یا شری انگیخته بودند چنانکه در وطن خویش ایمن نتوانستند بود با جان در شهر کربلا در پناه
در آن بلده پناهنده شده و سکون اختیار نمودند چون از این اشرار در آن بلده شر بود آشوبی شد این
هنگام مردمی در آن زمین معتکف بر کار صحبت باشند و ابواب رحمت و علم فرار کردند و جهال حاکم
کربلا را که از قبل والی بغداد حکومت داشت از محل خویش باطل کردند و دست او را از اعمال آن ولایت
کوتاه ساختند علیرضا پاشا که دوازده سال حکمران بغداد بود در اینجا عنت شوال خبر یافت تا آن وقت که
کارداران دولت عثمانی نجیب پاشا را والی بغداد فرستادند و او مردی که جزی و با جماعت شیعی شدید
طریق معادات میرفت بغداد و در بغداد شرارت اشرار کربلا را دست آویز کرده با سواری چند لشکر کرد
و لشکری بزرگ ساخت و تا نهایت شهر کربلا خیمه بیرون زد و بغداد قطع مسافت آن بلده طلب راه اختیار داد
و مردم کربلا که اهل حرفت و صنعت بودند با مردان جنگ و حرب معاطلت و مسابقت ندانستند لاجرم بابت کرد
ساخته و از پیش دیوار ناگزیر شدند و نجیب پاشا حکم داد تا بگشادن توپ و توپ بر شهر کربلا را مفتوح ساخت
را از دیوار و از در و حصار در احشا نمی تکند را سد جز آن کس که در خانه علی السلطان و خانه حاجی سید کاظم جای
کند جمعی بر سانید و حشمت این دو خانه را از بقعه مطهره سید الشهدا و روضه مبارکه عباس بن علی علیهم السلام
مزار بادت نداشت ما محله چون سه روز از مدت محاصره سپری شد روز یازدهم شهر ذی الحجه الحرام شهر را مفتوح
ساخت و حکم داد تا سه ساعت تمام لشکریان قتل عام کردند و نه هزار تن را عرصه هلاک و دمار ساختند
و در بقعه سید الشهداء و حضرت عباس بسیار از خون تا بسیار آمد و درین دو بقعه مبارک است و بسیار کشته شد
و هر مال و خزانه که در آن بلده بافتند بغارت برگرفتند و الواحی که در روضه منوره نصب بود هم درهم شکستند
ما محله نجیب پاشا بغداد رفته روز حاکمی در کربلا نگذاشت و روز چهارم هم هیچکس با سپاه بغداد مراجعت کرد و چند
الساعی جمعی مذهب ملکه ما بیست که بلا رم رکات نجیب پاشا بود و از شعرای اهل سنت بشمار شد اسد و شعر

احسن ولیس علیه مردک الاولی | رضوا الهدی وحل القتال الحمر دوا
حسن حربی قلم العصار بظهر ما | نو ما فظهرنا احمد محمد

شیخ عزیز بن شیخ شریف نجفی که با نگارنده این کتاب مبارک انیس سرای و رفیق حجره است در این کلمات گوید

احباء قد والله ان فتیتکم ٭ سلکت الضلال و فی العمی تتمردوا
ولئن ته وکت السیطة دست ٭ فالسیف تطهیر للملک محمد

و میرزا حاجی ملا محمود تبریزی ملقب بنظام العلماء که در حضرت ولیعهد دولت پادشاه زاده شیر صولت شاهنشاه ایران و چراغ ایران ناصر الدین شاه معلم باشی بود این ابیات انشاد کرده است

احباء عذواتیه کل فتیتکم ٭ کبریدکم نشر ساکنه ما تقودوا
هذا انهیه و المدینه والدم ٭ المهراق فیها و النبی محمد

و هم حاجی ملا محمود انشاد کرده است

یا لاشقی الاشقیاء فتیتکم ٭ صنعت الحسین و فی لظی تتخلد
لا تحسبوا فیها ای اذ فدائی ٭ صحیفة ملعونة یتقلد

سفارت میرزا تقی خان وزیر نظام بارزن الروم و شورش اهل آن بلده بر وی

بعد از قتل و کربلا که این صورت رفت مدتی نجیب پاشا ویدار شد و خبر آن در ایران سمر گشت شاهنشاه غازی در کیفر اینکار قدم استوار کرد و آن رنجش که از بهر محمره و شهرهای آن بلده در خاطر داشت دو چندان گشت در رای مختار دولت روس و انگلیس که در میانجی‌گری دولتین ایران و دولت عثمانی بوده‌اند روشن شد که کار ایران با روم یکسره شود و دولت روم را از آن صدمه که مدتی محمد علی پاشای مصری عارض شده قوت مقابلت نخواهد داشت پس تقاعد میانجی خود را میان افکندند و گفتند که شما و فراوان کردند و عاقبت سخن بر آن نهادند که دول اربعه ایران و روم و روس و انگلیس هر یک وزیری و وکیلی معین کنند و انجمنی در یک انجمن نشسته با هم سخن کنند و دولت ایران را راهی داشته اصلاح ذات البین فرمایند لاجرم حسب الامر حاجی میرزا آقاسی میرزا جعفر خان مشیر الدوله که از روم مراجعت تمام سفر ایران کرده و سفیر کبیر دولت بود چنانکه مذکور شد هم دیگر باره مامور گشت و مقرر شد که این مجلس در ارزن الروم آراسته شود و وکلای اربعه حاضر شوند چون میرزا جعفر خان از طهران سفر کرده وارد سرکشت مزاجش از صحت بعید افتاد و بستر ناتوانی بگرفت لاجرم حاجی میرزا آقاسی میرزا تقی خان وزیر نظام را بجای او اختیار کرده و حکم داد تا سفر ارزن الروم کند لاجرم بسیج سفر کرده و دویست تن از استاختگان توپخانه و قواد سرباران برای حشمت خویش با خود برداشت و طریق ارزن الروم گرفت در منزل قزل دیزج که سرحد مملکت روم است بیکتن یوزباشی با پنجاه سوار از قبل دولت عثمانی پذیره او کرده خواست تا سربازان پاشای ارزن الروم مهمان پذیر شوند و خرج خواسبار و علوفه سوار بر ذمت نهند میرزا تقی خان نپذیرفت و گفت با اتحاد دولتین ما خوشتن را مهمان ندانیم که بیرون از میزبان باشیم و بهنگام ورود بارزن الروم جماعتی از لشکریان با قواد خویش استقبال او کردند و او را در سرائی نیکو فرود آوردند و در رواق نشیمن او دویست تومان زر مسکوک نهادند و پاشای ارزن الروم پیام کرد که این زر وجه خرج بگیرد هر روز و هر ماه آنچه بخواهید پنجاه مهمان میرزا تقی خان آن زر باز فرستاد و از پس روزی پاشا را دیدار کرد و او روز دیگر به سرای وی آمد و در این مدت

بر عادت رومیان هر یک جنبش و مال سالهای قهوه دادند تا آنگاه میرزا تقی خان وزیر نظام در ارزنة الروم اقامت کرد
و چون ایلچی دولت عثمانی در آن بلده دیرگاه بعد از رسته ماه انور افندی از اسلامبول برسید برای انجام مصالحه بود
مصالح آغاز سخن کردند و سخن بر آن نهادند که سر و دو وزیر مختار و وکلای اربعه انجمن شوند بدینگونه که یکروز در
سرای انور افندی میرزا تقی خان حاضر شود و از مقصود خویش سخن کند کرنل ولیمس فرستاده دولت انگلیس
کرنل دیر فرستاده دولت روسیه نیز حاضر باشند و مقالات او را رقم کنند و دیگر روز در سرای میرزا تقی خان
در اسلامبول کار بدینگونه رفت تا این مکالمت بخاتمت رسید و مردود روزگار انور افندی و میرزا تقی خان جواب
سؤال خویش را نگارش دادند و بعد از آن پای شد و در غیبت علیحده شدند تا کارگذاران جانبین ملاحظه کرده حکم
بازدادند بدینگونه چند مجلس از هر گونه سخن آراسته گشت و شرح مقالات آن مجالس را نگارش او داول
تاریخ نگاران پرداخت مع القصه چون مدت این سفارت بیست و سه ماه بکشید و مردم ارزنة الروم
در خاطر گرفتند که سفرای ایران را بازمانی برسد و چون دانسته شد که این امر مطوی است جز کسر مجرده سودی نخواهد داشت
مکرر در کوچک را که بیست و هشت ساله بود و چهار سال بر پیاده بود و دست آورده کرده و دو ماه کشته مکیس
از غلامان میرزا تقی خان با او درآویختند و در آمیخته و بدین حیلی از خانه شهر خارج و کوی بکوی بکشتند و جوانان
بردند و شایسته پاشا کس برسانید تا ماجری از وجاهت ان برود میرزا تقی خان رسول فرستاد و پیام داد که بی بهانه آن مرد
کرا این کار کرد ما فرستادیم تا کسی و آتش این فتنه را فرو نشاند میرزا تقی خان را گفت مدت هدایا که مادرو مردو
مسلمانیم و در شریعت قاتل را حکم قصاص است اگر قتل باشد هم اکنون تعزیرهای ما هر که این نسبت مرا زمان
بکند و در محضر حکمی از علمای بلد حاضر شود و حکم میرزا تقی خان را دادم خویش را بدان محضر فرستم و فرستاد که کارگذاران دول
روس و انگلیس را نیز حاضر کنیم و هر چه حکم شرع بر آمد اطاعت کنیم کسانی که این پیام به نجیب پاشا بردند بسفرای
روس و انگلیس گفتند که ما هم اکنون انور افندی را بدار بکشیم و فرد ایگاه در محضر شرع حاضر شویم و هم
در ساعت نجیب پاشا و انور افندی را بدار کردند و این حکومت را بحکمه قاضی معین داشتند لاکن هم در آن شب
اعیان شهر در سرای پادشاه انجمن شدند و مواضعه نهادند که فردا چون آفتاب سر بزند او اسلحه‌ات را بار
اسوار سند و مصرعه و کجیر شهر بر شورند و هر کرا از مردم ایران و از ارزنة الروم بدست کنند سرازتن برگیرند مسکوکا
که میرزا تقی خان چنان می‌پنداشت که کس بمحاکمه قاضی نامور فرستاد تا کار دعوی قاتل مردمان را اصلاح نمود و بسیجید
محال محض حال انکرده بود که خانه او را احصار داده و با مکشتگت و تیرها و مردان خنکشت لا کرده رسید
طلایه میرزا تقی خان افسرون از بیست تن مردی نبود با در سرای او رسیدند و از بس دیوار تاخت شدند و حکم داد
که لشکرهای خویش را کاسه و تهیه با مردم بیم کنند و بکشاح بسرای او در ساختن بکسل مردم ارزنة الروم را
جز گلوله مسازند جز اگر کسی را از ایشان بقتل آورند کس از مردم ایران را زنده نگذارند و از آن سوی مردم
شهر مجری آب را از خارج میرزا تقی خان ببستند و در سرای او آب نیاشد در و در بهادر
اطراف خانه بست کردند و بحرب در آمدند مشغول شدند کس از مردم میرزا تقی خان که میرزا حسن نام
داشت از کثرت بیش و وحشت خود را از بام بزیر افکند تا شد که بسقای قرار کند حجمی از آن او ساعد

داد و اگرچه در بازار قصابان بردند و مقتول ساختند و گروهی که از نردبانها بر بام برآمده بودند قهوه‌خانهٔ میرزا تقی‌خان را
شکسته و یکی را بضرب جراحت گلوله و خنجر بر بام سرای بزدند و پاره پاره کردند و اعضای او را درون خانه بیفکندند
میرزا علی‌خان و بعضی دیگر از آن مردم که در سرای بودند زخم گلوله و دیگر آلات حرب جراحت یافتند میرزا تقی‌خان
نیز بر زخم سنگ جراحتی چند یافت این هنگام میرزا تقی‌خان دید که کار از مدارا بیرون شده هر بود تا از زخم گلوله
مردم را آسیب کردند و مردم عامه چون این بدیدند از بام سرای بفرود کوی در رفتند این هنگام اسعد پاشا ما فعل
سفیر روسیه بدر سرای میرزا تقی‌خان آمد و پیام کرد که در بگشایید تا با نیروی یک میرزا تقی‌خان بنشینیم و او را از آسیب
مردم عامه حراست کنیم میرزا تقی‌خان پسر آقا علی‌خان را با پاسخ فرستاد که اگر حکم شما بر مردم عامه روان است
سخت ایشان را بازگشت دهید بسازید آنگاه در آیید و اگر نه چون در بگشاییم سخت این مردم جوعا طلب در آمده ما را
تباه کنند و تبا این گناه بر مردم عامه بسته بد اسعد پاشا ازین کلمات برنجید و بازشد و کوشش مردم بر زیادت
گشت از آنسوی در کیرسجی شهر این خبر بسحری پاشا رسید که در منصب فریق بود و فریق آن را گویند که ده
هزار تن سرلشکری در تحت فرمان او باشد و در ایران این چنین کس را امیر تومان گویند بالجمله چون فریق خبر این
بشنید سخت آلات حرب دو فوج از لشکر خود را که از مردم ارزن الروم بودند گرفت تا با ساده
با مردم شهر پیوسته شوند و شتابان سوی شهر پیش داشت و چهار فوج از لشکر خود که مردم عربستان بودند
با توپخانه فرمان کرد که از دنبال او سرعت کنند و نخستین خود با سیصد تن سرباز در راه بر وی یک کرد و با تمکنت
شیپور بلند آواز شد مردم شهر چنان دانستند که سپاه دولت بمدد ایشان همی آید دل قوی کردند و در کوشش
و نیروی بیفزودند میرزا تقی‌خان چون این بدید فرمان کرد که از زر و مال هر چه در این سرای داریم از سر
بامها بکوی و برزن بریزید باشد که مردم شهر بآن جهات پرداز شوند و نخجیر را بسلامت گذارند تا آنگاه که فریق
در آید و در تفریق این مردم تدبیری فرماید و اگر جهادی پسندیده باز و دو نیز بکار آید با چاره حکمت
مایه گردد و نخون خویش از جماعت بسیار باید گشت مع القصه در این وقت فریق برسید و سخت چند کس
از مردم خود را در کرد سرای میرزا تقی‌خان باز داشت آنگاه با تمکنت در داد که ای مردم صواب
آنست که از این حرکت و جوشش دست باز دارید و نام ایلچی را بس گذارید اگر قتل این مردم واجب باشد یکی را
از ایشان زنده مگذارم و اگر نه چرا ننگ عجمی سفیر ایران را باید گشت و دولت آل عثمان را در میان دول خارجه
منقص عهد مشهور کرد مردم شهر چون از قاضی بلد و اسعد پاشا و دیگر آن اعیان اجازت داشتند فریق را محلی
و مکانی نمیگذاشتند و از این سخنان در کار کیده و کین بر زیادت شدند و بر جلادت بیفزودند چون مردم فریق
اندک بودند کاری از پیش نتوانستند بردند و برحیند جراحت برداشت در گرمگاه این گیرودار ناگاه صدا آمد یک
توپچی باشی با چهار فوج از لشکر فریق برسید و پیش روی سرای میرزا تقی‌خان را صف بستند این هنگام
فریق را قوتی درست شد و آن مردم که بتخریب جدران خانه مشغول بودند دور کرد و بر بامها دارا کرد سرای
بر گرفت و خود بر در یک میرزا تقی‌خان آمد و او را توپچی ... و گفت من و فوج لشکر که در تحت فرمان
حاضر دارم تا مقتول نگردید تو را زیان نرسد و از آن سوی اسعد پاشا را پیام کرد که حکومت این شهر

تعلق

ماهی از شهر بوده است چون است که مردم را وقع نهند و نام دولت عثمانی را در میان دول رتبتی کی
با جماعت ما را که چگونه اگر سودای سختی در سر است که در روز ... باروی شهر است آن استحکام با تمامت
لشکر با هلاک می‌دارم با سپاهیان این شهر را با گلوله توپ مستحکم اسعد پاشا و نایب او تقاعد ورزید
قرین چون این مدعا بر لشکر خود آورد فریاد برداد که ای لشکر شمار صابر باشید که سپاه ایران مردم شهر
ارزنة الروم را شورش دادند و حامی دولت ایران را با سپاس از اسیران او مقتول ساختند و نام دولت عثمانی را
پست کردند لشکریان همدل و همزبان گشتند با حکم دولت بود و فرمان بر ارزنة الروم هر چه حکم کنی چنان خواهیم کرد
پس بفرمود تا ساختهٔ جنگ شوند و تفنگها را با گلوله و باروت استوار کنند اسعد پاشا چون این سخن بشنید قاضی
شهر را احضار داد و رسول فرستاد و با شد که در این طلب صبح عزم داری و که قرین پاشا قاضی گفت هیچ مدار تکمش
فرمان کن تا هم اکنون اهل مردم از جاهای خویش بیرون شوند اگر مردم این توپها و تفنگها سوی ایشان گشاده
قاضی چون چنان دید با چار رسمان مردم آمده و آگاهی را بیک سان برابر دو ... ساخته ساخت حال تکمیل
جای بماند و این سپهسالار ... ساعت مدت داشت با الجمله چون این غوغا بهاست شد اسعد پاشا و قاضی و
سفرای دولت انگلیس و روس و جماعتی از بزرگان شهر چند تن برد معالج برای جراحت مسکان بردند سرای
میرزا تقی خان در آمدند با میرزا تقی خان جراحات خود را پوشیده می‌داشت و چون از کثرت جراحات
آن سرای دیگر در خور نشستن نبود قرین پاشا گفت سفرای ایران را به لشکرگاه خود فرستم تا از سپاه عامه
ایمن شود اسعد پاشا گفت نیکو باشد لکن صواب آنست که جماعت خانه روس در نوشته و از
میان این شهر عبور کنند تا دیگر باره مردم بشورند و ایشان را آسیبی برسانند میرزا تقی خان گفت
بار چه اندیشه می‌کند مردم خوش باز بمطالب صبح کردم و اگر نیک شود است چنین سهل و آسان در غربت
این خانه نشستن ... بزرگ نام ایرانی بی‌رنگ آلوده شد و با خانه شاهی بهشت جاودانی ... مردم
اگر خواهی هم اکنون بازآن چند تن مردم مجروح که برابر تست سوار شوم و در شهر عبور دهم هم اجازت کنند
تا همه مردم بیاری رسد ما بیرون شوند و مردم ایران و خانه شتران را آماده با بنه در پایان قرین پاشا احد
خواجه حاضر ساخت مردم مجروح و خسته مقتول بداخل داد و میرزا تقی خان را بر شتر نشاند و دو فوج لشکر از
پیش روی او و دو فوج از پس پشت او باز داشت و با همه کوچه‌ها و دکان‌ها ... و بام خانه‌ها ساکن بر آن حال
نظاره کردند تا از شهر بیرون شده در لشکرگاه قرین پاشا فرود شدند اسعد پاشا نامه کرد که ... شب
سخت پرسش ایلچی ایران خواهم نمود قرین پاشا با میرزا تقی خان مواضعه نهاد که او را از صد لاجرم
چون دو ساعت از شب سپری شد و مشعل اسعد پاشا پدیدار گشت میرزا تقی خان جراحات ... سر از خیمه برا
مشاهده چون پاشا برسید اعلام داد که سفیر ایران در خانه خوابیده است و او را بیدار نخواهم ساخت پاشا با جا
مراجعت کرد و قرین بسیار ... ساعتی بنشست خاطر مراجعت کرد بعد از آن وقایع میرزا تقی خان بصواب نمود بر دولت
خود سفیر دولت انگلیس و روس پیام فرستاد که تمامت احوال را ... از پس ... ارزنة الروم ... حالا
با همه مقتول و مجروح گشت و اموالشان همه مطروح و منهوب شد ایشان بعد از رضای این سخن سفرای ...

میرزا تقی خان بشتافتند و گفتند هرگز ما رضا نمیدهیم که تو مراجعت با ایران کنی و کارداران دولت خویش را اعلام
میداریم تا دولت آل عثمان را در خسارتی که با شما کرده اند مجبور دارند بعد از کشف و رسیدن فرمان صدر
دولتین روس و انگلیس تجلی سر نهادند و خاتم بر نهادند که پس از مدت بیست و دو روز اگر اموال منهوبه و دیت
مقتولین را کارداران دولت عثمانی برسانند از خویشتن ادا فرمایند و بسرعتی روانه اسلامبول باشند لاجرم
میرزا تقی خان یکباره از شهر ارزن الروم در آمده و در سرای بیکو جای کرد از آن سوی کارداران دولت
عثمانی چون این خبر شنیدند عارف پاشای ایچ آقاسی که خاص حضرت سلطان بود و او را صورت
سلطان میبایست دانست تمام تا ارزن الروم بتاختند تا نزد یک میرزا تقی خان آمده از قبل سلطان عذر
این کار بجست و معادل یازده هزار تومان بهای اموال منهوبه را تحت یوسف بیک یاور حربا نهاد و
دانسته در ارزن الروم بیان سی طبق حمل داده از بازار تا سرای میرزا تقی خان آوردند و تسلیم دادند و از
پس آن اسعد پاشا را از حکومت ارزن الروم معزول کردند و این منصب را بفریق پاشا مفوض داشتند
و هم منشوری از دولت روم برای مأخوذ داشتن مردم غوغا طلب با دو فوج سرباز در رسید و یکفوج لشکر
گرد سرای میرزا تقی خان بحراست بگماشتند و منادی دادند که اگر مردم شهر بعد غوغا طلبان جنبشی کنند چشم از
ارزن الروم پوشیده خواهیم داشت و یکباره ویران خواهیم کرد اما هشت و سیصد تن مرد شمشیر زن از لشکر
نموده در حبس خانه افکندند برخی در محبس بمردند و جماعتی با اسلامبول بردند و پس از یکماه دیگر چند فوج لشکر
از اسلامبول برای توقف ارزن الروم برسید فریق پاشا از هر باره بدید آن لشکر از شهر بیرون شد و در حرص
را تفنگی کشاد یافت و گلوله آن بر مقتل فریق آمد و در گذشت و هیچکس ندانست قاتل کیست چنانکه گفتند
از رجال دولت کسی اغوای یکتن از لشکریان کرده تا ارتکاب این کار را هموار نمود و از این پس کار
داران دولتین ایران و روم اجازت رسید که عقد مصالحه بدست وکلای دول اربعه استوار شود و صورت
معاهده نگارش رفت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

ابتدای ملالت و رنجش اللهقلی میرزای ایلخانی

و هم در میان اللهقلی میرزای ایلخانی و حاجی میرزا آقاسی مکاشفتی بزرگ بدست کرد و هیچ امری از
دولت بی مداخلت و نگران میرفت چه تمامت امور ملک و مملکت مفوض بحاجی میرزا آقاسی بود و شاهنشاه
غازی او را از امامت و دیانت برتر یافت و او را صاحب کشف و کرامت میدانست و ایلخانی رئیس ایل و پسر خواهر
او و مادرش دختر شهریار تاجدار[۲] و ضجیع حاجی میرزا آقاسی بود لاجرم کار بکام او و مراد او میرفت و مردمان
در اسعاف حاجت خویش دست توسل بدامان او میزدند و چون ایلخانی شیفته قاجار بود همه
روز شاهزادگان و دیگر بزرگان قاجار در مجلس او انجمن میگشتند و هر کس را بهمی که بر زبان میرفت گروهی
از بیم و جماعتی از بهر حاجت جهالات او را بکلمات آسمانی و حکمتهای یونانی تعبیر میکردند و این همه
بر کبر و خیلای او افزوده میگشت محمد قلیخان ایشیک آقاسی و جمعی دیگر از بزرگان درگاه که از زخم زبان
حاجی میرزا آقاسی مجروح و مطرود بودند متفق شدند که در حضرت پادشاه شکایت و سعایت او روز افزون باد
بهتر بستن و کوه ساختن است با یکدیگر مواضعه کردند که امروز ایلخانی شیفته نادانی و جوانی است

[۲] تصحیح شاه

دیگر

و معروف مست دلی خویش است و را باید در حضرت شهریار آلوده عصیان و طغیان ساخت و چون
دولت با دولت کند و را باید حضرت کرد و حاجی میرزا آقاسی شوانه خویش از کنار داشت و ما لواهم کف
گر این گناه جز بفرمان او وصت نیاید ما این تاج و کلاه را از سر اعلیحضرت خواهد ماند و مملکت ایران یکباره سلطانی نخواهد
و ماوف شاهنشاه غازی در قبال اعلیحضرت ناچار شود و حاجی میرزا آقاسی را کرد معرض هلاکت و ... دپیدار
از محل خویش ساقط سازد پس یکی سخن برای نهادند و بر شد که اعلیحضرت بساط لهو و لعب گسترده
ساخت زمان مشتاره و پیران مدکاره بیمودن کاسات عقار روز و احسن موسیقار روز می آمد مسرود
هزار و سال دیوانه هوی مسان از مجلس اعلیحضرت یک تن شهریار دیر بود اوف کس از مجلسیان او را حکایت
میکرد که این دل دانا و این رای توانا روی بر کشد و کفت نشود که تر است این تاج و بهسم مرد کران را
طلبی عظیم است و دیگر کس معروض میداشت که اگر فرمان کنی من فسرد و انگاه پادشاه را اگر بدی سخنان زبان عم
و بواتکا شام و عامت مردم ایران مدتی آزرده و آورد و جان بود اسجو سد اعلیحضرت که عهد
طالع و سست طالع بود مدتی سخنان مال و مال فراخ ساخت و کشف جهلات خاطر کساح مشدار اسون
صفحه حضرت پادشاهی آمد و سخنان سشانه را معروض درگاه مسد کشید شاهنشاه غازی خود حفظ حد
حاجی میرزا آقاسی را واجب میدانست و باشد اعلیحضرت و کلمات و بار صمه یک سخنی بی شمرد و مکافات
او را ساحر می افکند و چون خواست ملکوتی و ردار انملک کشمیر برنامه ها رود و یارده هزار تومان زر مسکوک
از وی پیشکش بستد و او را ماموریت حکومت بروجرد ساخت و چون محمود خان پسر محمد حسن خان ملک الشعرا
مردی عاقل و فاضل بود و از کمالات بهره کامل داشت و هم از ارتکاب معاصی پرهیزکار بود حاجی میرزا
آقاسی او را بوزارت اعلیحضرت منصوب داشت تا شد که اعلیحضرت مصاحبت او از خواطب محمود خان پسر بود
در همه فصل جز بدار الخلافه بیرون شد و بعد از دو روز به بروجرد آمد لاجرم اعظم و بس کرد و چند ماه در آنجا
اقامت داشت و چون نوروز سلطانی برویک شد برای تحصیل سده سلطنت و بساط بوسی حضرت آهنگ
دار الخلافه کرد و میرزا محمد خان حشم خود را بشان ساخت در بروجرد کذاشت و راه طهران برداشت
چنانکه شرح حالش در جای خود مذکور شود

شرح وارادات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و یکم هجری
سال یکهزار و دویست و شصت و یک هجری مطابق سنه سلان ئیل ترکی دو ساعت و سی و شش دقیقه از
شب جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول چون برکذشت آفتاب در حمل اشرف شد و شاهنشاه غازی
محمد شاه قاجار جشنی عظیم بکذاشت هم با عبدالرحمن عراقی محمره بدستیاری اشرار بصره دستبرد در کربلای معلی
مدست نجیب پاشا واقع شد و کارپردازان دولت عثمانی در کیفر این ارتحال طلب کردند و شرایط عهدی
که در میان دولتین ایران و روم رفته بود از پس نشاید بخشید این شخص عهد در خاطر بزرگان ایران ... محمل
افکند و مکافات این امور را اینکه پیشه شده حیمر لشکر بر جستند و در رای مشارالیه دولت انکلیس و روس اصلاح را
میان را کرست شدند و مردم روم از ایشان بطالبی مسالمت برانگیختند و بر وجت نهاد که چون این مرحمت

می‌نمت انجامد چه کسی مشی کنند و کارداران ایران نوزرای دولت و سفرای انگلیس و روس شرحی نگار کردند که دولت عثمانی هرگاه این شرایط را از دست نهد کار مصالحت و مسالمت سپاه دو دولت اگر تفصیل این امر در میانه با شمشیر خواهد رفت

خلاصهٔ فقرات نگاشته که در شهر جمادی الاولی امنای دولت ایران
و وزرای مختار دولتین علیتین روس و انگلیس نگار دادند

فقرهٔ اول سرحدات ممالک متنازع فیه دولت علیهٔ ایران و دولت علیهٔ عثمانی بشهادت تواریخ و کتب جغرافیا که اکثر دفترهای بزرگ دارند میدانند مخصوص دولت علیهٔ ایران است لکن بتوسط اولیای دولتین فخیمتین قرار چنین میدهند که محمره و جزیرة الخضر و لنگرگاه تعلق بدولت ایران دارد و کشتیهای ایران دولت علیه آزادی از رودخانه الی موضع التحاق حد دو ایران و روم تردد کنند فقرهٔ دوم قرار میدهند زهاب تقسیم شود یعنی کل کوهستانات آن تعلق بدولت ایران دارد و جلگه متعلق بدولت عثمانی خواهد بود و کس تعیین مشخص خواهند نمود فقرهٔ سیم با دولت عثمانی از خسارات مظلومین کربلای معلی را امضا نمایند و حال جلگه زهاب را دولت علیهٔ ایران مصالحه خواهند نمود فقرهٔ چهارم رسوم عادیهٔ ییلاقیه را از سالی که برسانید بعد تا اولیای دولت عثمانی از قرار تصدیق و عهد رسمی وکلائی که مأمور خواهند شد کارسازی کنند فقرهٔ پنجم از سمت خوی و ما بین وجیره الی شط العرب مهندسین دو دولت و واسطه دو دولت اسلام خط سرحدات جانبین را تشخیص دهند فقرهٔ ششم دولتین علیتین بهمدیگر تعهد خواهند کرد که بجهت رفع سرقت ایلات سرحدنشین در سرحدات قرار کشیکها خواهند گذاشت فقرهٔ هفتم دولتین علیتین از عهدهٔ هر ناحیت و تارکین از ایلات به یکدیگر ملک دیگر روی دهد خواهند برآمد و ایلات و چشمانات که در خطور و اماقیه و مجهولی سکنی دارند آوار و اوطان نمایند فقرهٔ هشتم قرار یابان طرفین را از بزرگ و کوچک و ایل و عشایر و رعایا که بسمت عثمانی رو نموده و نقصان نکنند الا اولاد حاجی و معصور را که بسمت برده برده و مانع از مراد ده مکاتبه و متعاقد آنها باشند مگر مبهم تغییر داده فقرهٔ نهم در خسارات مظلومین کربلای معلی و رسوم عادیهٔ ییلاقیه همه خسارات قدیمه دیگر از طرفین موقوف و متروک خواهد بود و جمیع فقرات عهدنامهٔ ارزنة الروم که تغییر داده نشد لفظاً بلفظ برقرار خواهد بود

ذکر مجلس سور و سرور ولیعهد دولت ایران
السلطان ناصرالدین شاه در زمان شاهنشاه غازی

و هم در این سال شاهنشاه غازی فرمان کرد که چراغ خاندان سلطنت و خورشید آسمان خلافت ولیعهد کریم عهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه را مجلس سور و سرور گسترده کنند و ماهی که چنین شاهی را لایق باشد روان آرند و رعیت و تاتی ساز نه بصوابدید حاجی میرزا آقاسی میرزا ... خان امیر تومان را که از حکومت فارس معزول و در تشش با مسائل دیوانی مشغول بود حکم رفت که اگر این خدمت را نیکو بپای برد و بار او جرم ... مطالبه قبول ... و خراج دیوانی را مسامحت با دستاه در وجه او ساخت فرمایم جرم میرزا ... خان و امیر بزرگ ... باغ نگارستان ساحتی را که نیم شهری مساحت بود

نگاران

سماوات صفت کرده حمل و حوت آن شادروانها و ایوانهای شاهانه و رواقهای بلند آسمانه بنیان کرده و جامع الا
اجمه بادیه‌پیمای بدعت و دربار و رواقهای کشمیر و قندهار محفوف و اثاث و سراپردهای خسروانی
چندان که کارهای افراخته کرد و ادوات عیش و طرب و آلات لهو و لعب ثمال سرود گویان و طوطی
پای گویان آسمی پر برکت ساحت آن کاخ عرصه نگارخانه حضرت شهریار فرستاد که کار آن عیش و عرس
سرگ و ساز آمد اکنون وقت آن است که شاهزاده بر آن شاهزاده قرار شود و بساط سور و سرور بساط گسترده این هنگام
شاهنشاه غازی در قرای ییلاق طهران جای داشت و از سور بنه کرباوجدت هوا در حوزه دارالخلافه بهره
آتش و انگشت بهیمه‌های ایشان هم پرنیش می‌شد لاجرم شاهنشاه غازی ورنیس با خورا و عاقبت سال
سفر طهران صعب نمود و چون از سخت و روز حاجی میرزا آقاسی را که از مردان سحاب آن دعوت شناخته بود
حکمی به او نوشت که اگر توانی از خداوند عادل و خادر بخواه این هوای بعد سرد و مرود شود و سفر طهران
سهل و آسان گردد و شعد متی از حضرت پادشاه این خط ساوردی حاجی میرزا آقاسی سر دو بر گشود و دعا بر
کرد و در جواب گفت که در حضرت شهریار معروض دارید که پیش از آنچه چنین خواهد بود حون شعد ساعه مجلس در
مسند روی با محاسبان کرده گفت همانا پادشاه شما مرا سلیمان دانسته است و تسخیر صبا را از تحت فرمان من
فهمیده است که سفر با یمن هوا سرد و برد کم من مردی عقیده‌ی مسهم از سکوی کاری نتوانم کرد این گفت و لیکن
روز دیگر که شاهنشاه غازی در روز کاخ سرای سلطنت شهر درآمد مدتی بهمه که در شهر اقامت داشت
چنان بادی چنگ بورید که مردم را از دو هوا رحمت میکرد آن روز که مجلس سور بر پای رفت و شاهنشاه
میرون بشتافت بار سور گرما شد کشش مع القصه بساعتی که ستاره شناسان اختیار کرده بود فرمان شاهنشاه
غازی در عمارت خورشید هنگام چهار و نگرزور شنبه هشتم جمادی الآخره دختر شاهزاده احمد علی میرزا را
برای ولیعهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه عقد بستند و شب سه شنبه هفتم جمادی الآخره بساط شاه
مدار الخلافه آمد و بسیار بساط وریت بساط گشت و گمشده به‌مرهم بهانی و دل جلاج خسروانی و اتفاق
درهم و دینار و انصال جواهر شاهوار بود شب جمعه نهم رجب جماعت شاهزادگان و تمامت بزرگان به
اتفاق نواب کهر ولیعهد دولت عباس میرزا سرای عروس رفتند با موج زر و محمل گوهر آکنش حضرت
ولیعهد گردون مهد آوردند و در سرای سلطانی وارد که جای دادند و هم در سال چون ماه شهر
رمضان برسید و ایام صوم فرا رسید مزاج پادشاه از صحت بگشت و سردی که جدای در طبیعت ودیعت
نهاده ضعیف شد و مرض روز با روز قوت گرفت چندانکه توان خواستن و نشستن برفت ملازم بستر
گشت و مردمان را اهم رفت و سخن بود که شاهنشاه در این مرض وداع تاج و گاه گوید لاجرم معرکه آشفته گشت
وحشت ما سیدرسی سیهر یا روز بلدان و امصار پراکنده شد مردم صعالیک و قاطعان طریق از سو لها برون
تاختند شوارع و مسالک را مخافت و مهالک ساختند مردم دارالخلافه ملکه جاکران درگاه در جناب پادشاه
مکان بسند مدارس بود بار رعیت سیام رسید کارداران دولت شوری کردند و گفتند اگر هم امروز
پادشاه بر قرار گاه بسود دیدار عام ندهد این شهر و تمامت شهرهای ایران آشفته خواهد شد ناچار پرده از پیش

الهام
کرامت حاجی
میرزا آقاسی

مدار

روی ایوان شهریار فروهشته شد و شاهزادگان و بزرگان درگاه و قواد سپاه و حملۀ اسلحۀ لشکریان در احاطۀ میدان حاضر شدند و جماعت صف بر صف و گروه بر گروه بایستاده شدند آنگاه شاهنشاه دادگستر با توانائی یزدانی بر دست ایوان شاهانه درآورده و بر زبر تخت جای داده و شاهزادگان ایوان را درکشیدند مردمان آن شهریار را دیدار کردند و حمد آن حشمت پادشاه را بیکبار جبینها بر خاک نهادند و تحیت و تهنیت فرستادند پس سده را چون هر عید فرخنده سپهر سر قربان قصیده‌ها بمدیح انشاد کردم در این عید صیام نیز بدالاملا

قصیده انشاد کردم قوله

مبارکست بر شاه در مبارک ماه
که ماه دیده شود در بروج مبارک شاه

جهانگشای محمد سرشت آنکه از شاهان
جهانگشای نیامد چو او یک از بنگاه

مدار فتح و ظفر بر طریق لشکر اوست
همی برایت منصور او کنند نگاه

اگر که خاک درش را بباد و آب دهند
صور کنند همه رسم جود و نقش جاه

اگرچه دست جهان از فلک کند کوتاه
بود همیشه ز دامان قدر او کوتاه

و گر بمنت روی بشام می سپرد
کسی که روی تو بیگه ز دیده است پگاه

و در آسمان که درآید به لجه ناموس
بسان موج مخالف سپاه پیش سپاه

زگرد تیره یک ابر سیاه برخیزد
بسان چنبر بارد همی ز ابر سیاه

زمین چو لجه سیاست بدان جای بجای
اجل چو چشم کمین تو زخشم گاه و بگاه

چنان ز دهشت آشفته معرکه گرد و نبرد
که سر به تیغ سپرده است و هست تن آگاه

در آن معرکه تو الماس نیزه برتبند
اگر کشند به نشگاه کاه و ماهی راه

کسی که بر زبر کشته‌های تو گذرد
ز سر عقیده از آسیب آسمانش کلاه

سحاب در همه شب روی از زمانه ببند
هر آنکه حمله تو دید روز باد افراه

اگر به تک شادروان بود است ملک
هزار بار چنان سد ز بحر چون شاه

تو دوست داری تن و دشمن سخا بحربک
شهان اگرچه بپوشند اطلس و دیباه

و گر برو دیده جز تیر و تیغ چون آلود
از آن زمین که ترا بود فتح لشکرگاه

تو کینه بد و عالم سپاه چیره شوی
هر آن کسی که دل و شمشیر تو بس است گواه

جهان بگیری و در این دست فی تعب بخشی
ز آن باستمداد و ز این باستکراه

ز وقت لطف جهانی کنی بجو و جلو ارز
نگاه خشم جهانی کنی به تیغ تباه

سحاب دست تو گر قطره بر زمین بارد
نهال در زمین بر دمد بجای گیاه

تو انتقام ثمر که گناه می سکنی
که آسمان برود با تو بر طریق گناه

زکشمار و گر سایه افکند بر شیر
اگر بسایه اسب تو بگذرد روباه

رحیمه توس سمهای زرین است
که حلقه از سیرکش آفتاب خواهد ماه

هموند

همیشه تا سپهر بلند است بر مدار — یکی بلند که چاه و یکی در دره چاه
مدار گردون با سپهر حب جلال — همیشه تا سپهر بلند و دو ماه

خاصان حضرت شهریار کامران بدانستند که این پادشاه سترگ بخت ملکی است و بشر مردم می‌بدانستند که کار
دولت بدین برآمد شده و بعید ساخته اند و این نکر است که سخای شاه بزرگ با بدانند ما ساده
میهای میشه بیدار شود و مملکت آشفته گردد و همین چشم و گوش بود که از آنحضرت با رسمی اصحاف با ساده تاکه
شاهنشاه غازی که حد هشتم در جهانداری در لحظه نعمت فرست بر بر مرد که دولت ما کردند و خس آغاز کرد و این
بنده صعب امور و الطاف شاهانه است و در نظم و نثر فراوان بسود و لحنی ادو در تاریخ التواریخ تحسین
تمیل کرده و همچنان سلوک این بنده را در مسالک چاکری و دولتخواهی برحسب درجت فرموده و این کلمات را
می بر زبادت کرده و اعادت با مردمان از جهت نصراف فرموده با این بنده که تاکنون پانصد هزار
بیت نظم و نثر در دولت او فراهم کرده ام شکر نعمت او است و جه پادشاهی با این عظمت و چندین نقاهت
در هنگامی که چندین سر از کس بسته در کلمات او حرف بدانستند کافی در دیگر نام این بنده سال فرموده با حسد اکه
از این پس بدانستم و او را سپاس کوشم که فرمان من تا بجاه است چندانکه بباشند و تکه بر روی مرد ان او
در و فرستند اداری شکران مجلس کرده باشند بالجمله شاهنشاه غازی بر و مستند و آن مردم که در
داهند بر طریق عصیان رفتند با کمال عنایت عطاب ساختند و هم در این سال الله قلی میرزا ایلخانی قاجار
که شرح حالش مرقوم شد در مدتی که شاهنشاه غازی مریض بود با غوای شیاطین انس و معاشران با حس
و کسف باطل خود در او دوری بر و تکلیل می‌سداشت و این بار را آگاه که ناگهان در میان مسکد شست
این احکام از میان ارک دار الخلافه بیرون شده در باغ بهارستان که در ظاهر قلعه طهران خود بنا
کرده بود جای کرد و از خزانه پادشاهی هر روز خطی فرستاد و مقداری سیم و زر به باغ بهارستان
حمل داد و خزانه جهان را تو ... آن بود که سرار فرمان او بر باید چه هم آن در آستند که ایشان را در بر و حاجی میرزا
آقاسی آلوده عصیانی کند و مورد عتاب و عقابی سازد بالجمله از ملازمان خویش و مردم صعلوک و درویش
بر نیک سال بعد بیش لشکری در گرد خود فراهم کرد و همه شب در ایام شهر صیام بزرگان درگاه و چاکران
پادشاه را بدست آورده ضیافت حاضر مجلس خویش ساخت و کمال مهر و حفاوت مرعی میداشت از بهر آنکه
سرکشان در خدمت او نرم گردن شوند و ملازمت او را گردن نهند و بدین روز با معدودی از مردم خود شهر
در می آمد و بعد از دیدار حاجی میرزا آقاسی بدربار پادشاه شرفیاب و از هشت در روی کار آگاه بشد و چنان
می پنداشت که اگر روزی صاحب تاج و تخت جهان دیگر خواهد گشت حاضر خواهد بود و دلی کلف خاطر برخط
ملک فارغ خواهد گشت از جانب دیگر میرزا الله قلی حکیم باشی و محمد طاهر خان و کیل قزوینی و شاهزاده ملک
قاسم میرزا و چندین دیگر از اعیان دولت چون با حاجی میرزا آقاسی از در خصومت بودند روز و همه شب
مواصلت میدادند که اگر بدین کار دست شاه کوتاه شود دو دیگری برجت ملک شاه گردد و بعد چهار حال
ایچ آقاسی محمد آله ولد اسماعیل را ... و طهران آمد و صدارت اعظم و امارت کبیر را بدو سپارد و از کسوی —

دیگر

دیگر محمدقلی خان ایشیک آقاسی پسر آصف الدوله و حاجی علی خان و کارشوری دیگر سان کرده گفتند چون
پادشاه را درد کالی تباه شود و ولیعهد دولت صاحب تاج و کلاه گردد و فرزندان امیر محمد قاسم خان قوانلو که خال
او میباشند سر اوج یافته طراز دولت از ما برود و ما از دولت کوتاه شویم نیکو آنست که بعد از پادشاه چندان که شما
گرانقلعی را ایلخانی نخستین شمارید و عصیانی شمارید آنگاه مردی درائیم و او را بحیلت گناه او تباه سازیم حاجی
میرزا آقاسی را سر زنده نگذاریم چون اینکارها بپای بریم سر علی میرزا یک بهمن میرزا فرستاده و دارالسلطنه تمام
دارالخلافه بگشائیم و در تخت ملک بنشانیم و بدین اندیشه دویست تن مردم تفنگچی از دو رو ریک انجمن کرده
در سرای خویش پنهانی همی داشتند و چون میرزا آقاخان وزیر لشکر را اعدا و امر و عداوت تابع و سط عامل افراهم
افروختن بود هر یک را حاجتی در اسعاف مرام خویش بود توسل بدامان او میبردند و او را پشتوان و ظهیر
خویش میجستند از پیش میرزا آقاخان که از مردود دولت آقا محمد شاه شهید تا این وقت پدر بر پدر نیکو بیک
دید آگاه و طرف شور پادشاه بود دیگرگون خاطر اجتهاد افزایش کرد و در روز تا روز بر سر بالین پادشاه
حاضر شده او را از کارهای امور آگهی همی داد و شاهنشاه غازی بصیرت و سکونی که خرار پادشاهان بباید گشاه
ایشان را با دیده هیچ انگاشت مگر کفران هیچیک را فرمان میکرد تا آنگاه که خدایش بهبودی داد و قرین خویش
استقامت و سلامت پیوست و هم در وقت با اینکه میرزا آقاخان وزیر لشکر مکشوف داشت که آصف قلیخان
ایلخانی آرزوی تاج کیانی همی کند و هوای تخت سلطانی در سر دارد چنانکه در باغ بهارستان در مکانت
ستان او را شاه خلاف گفته شد و شاه شاهنشاه خواست شاهنشاه غازی حشمت حاجی میرزا آقاسی را فرو گذاشت
و هیچ از سیکو سخن بر زبان براند جز اینکه فرمان کرد که ایلخانی طریق بروجرد سپرد و آنولایت که تحت فرمان
اوست حکم کند هم در این وقت حکومت بروجرد و گلپایگان و محلات و محال جوار او را مفوض بود دولت البرز الجبال
سیح سفر کرده شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا و پسران علی نقی میرزای رکن الدوله حمزه میرزا و
محمد کریم میرزا و امان الله میرزا دیگر ابوالفتح میرزای پسر شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه و دیگر
عموا میرزا محمدخان پسر حسینعلی خان و دیگر عبد تقی خان امیرالامرا و جعفرقلی خان برادر او باتفاق او راه
بر گرفت محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعرا که شرح حالش مرقوم شد خان بحکم حاجی میرزا آقاسی
در پیاده بود ما بیست ما و کوچ ده و چون گردار ما همی را ایلخانی مکتفف بود ملک الشعرا بهر اسباک شداریم
حاجی میرزا آقاسی پسر رامع از سفر تو است کرد و از سوی دیگر احتشام کماهی ما دولت پادشاه میرفت
عاقبت ما این سده شوری کرده و باتفاق مرد حاجی میرزا آقاسی شتافتیم و شرحی نگاشته بدو سپردیم
که اینک شصت سال است هواخواه این دولت و پرورده نعمتیم امروز مردمان ایلخانی را گناه گرد دولت
ورا ده حضرت خواهد اگر این سخن استوار است سفر محمود خان پسر او را نشاید بر قرار آن مکتوب
سخط خویش نگاشت که مردمان این سخنان را دور بنهان کنند بر حسب حکم پادشاه محمود خان بایست همراه
ایلخانی باشد و اگر ملتفت این سفر خطر ناک دید آمد برسد بر شما است بدیشان الحمد الله قلیخان ایلخانی روز بهشتم و قعده دار
دارالخلافه بیرون شده طریق بروجرد برگرفت تا چون حاجی میرزا آقاسی ایلخانی را از طهران بیرون تاخت

خدمت میرزا آقاخان وزیر لشکر دولت ایران

و دل از آلایش او پرداخت در قلع و قمع اعدای خویش تصمیم عزم داد و در شهر طهران سرحدی شده قلعه
عباس آباد که خود بنیان کرده بود جای گرفت و در حضرت شهریار معروض داشت که ده سال افزون است
زحمت ایران بر دوش همت نهاده‌ام و با این ضعف شیخوخت بیش از این کار که صعوبت داده‌ام اکنون چشمی عاقبت است
و در کارنامه اعمال امکنه‌ها بند و در جلو جند مملکت واصل شده‌ام اکنون اجازت را با مد تحمل خویش اجحاف داد
و اگر مراجعت فرمایی در عتبات عالیات گوشه عزلت گزینم و زحمت کارداران دولت نکشم چنانکه
شاهنشاه غازی خواست از در دیگر او را راضی نماید و میسر نشد و در عاقبت لا امر فرمان کرد که ملک قاسم میرزا
سفیر او نامچار محمد و میرزا نظر علی حکیم باشی را اجرا از بونان اعتصاد دره ما جوود داشته باد و همراه کسمه واس هرود
روز سیم وی عبده از دار الخلافه بیرون شد مدمک قاسم میرزا طریق آذربایجان گرفت و میرزا نظر علی
در دار الامان قم اقامت کرد تا میرزا آقاخان وزیر لشکر که شاه را ارادتی و سمتی امور آنگاه صاحب و ولیعهد
دولت را از مکیدت دشمنان حارس و حافظ بود و مورد اشفاق ملکانه الطاف خسروانه گشت و درین حال
پادشاه سخات دهی بود و همان ولیعهد دولت تسلط ناصرالدین شاه چون سکو حدیتهای اپرا اندیب
و معلوم داشت که کس و کید دشمنان را کس به عظم و ما بود و سهام مرگ ایشان را به یساری قرینهٔ
حمایل گشته او را حضرت خویش حاضر ساخت و شکوه حب و مدت خویش جلی بکاشته به وسپرد که از
کلمات آن ملعنی مستفاد بود و معنی آن پیسکار کرد نخست و باج مرا باشد و احد خراج بهره من کردو در لشکر را
بمقامی رفیع برای برکشانم و او را دوانی پادشاهانه کنم و در رفیع برای آن مقام که در لشکر را صدارت
کبری بود و رسمی و در دو عهد و صدارت اعظم داد و امور لشکر آن زمان در مسند صدارت جا ساکش
ادارت حاجی داور چه گفته اند که مرد کریم بوعده وفا کند اما از آن سوی حاجی میرزا آقاسی چون قربت در لشکر را
در حضرت پادشاه میدانست و هواخواه او را با ولیعهد دولت بر نفرتش که وحشت میراسا که کسب با خویش
اندیشید که در چمن این کار مصوابت آنست که کار یکسره کنم و از سر عزلت و دولت بکنار برآسایم و در حضرت
پادشاه معروض داشت که از عدم کفایت و پادشاه بر سر رکب گاه به روز و روحانیک سالم شوم اموری
میرزا آقاخان و در لشکر در مملکت وزیری دیگر است تو ایم گفت که مردمان بکاست و افزون ازین دارند
و مقام او را بر فیع برازش شاهانه او را از مداخله دولت باز دار تا مر ما را عزلت گذارد چنانکه پادشاه چون آ
این قصه کوتاه کنند و در میان ایشان ساکی شود مقصد شاه و چون شیپور فتح حضرتش مریض و علیل بود و حاجی
میرزا آقاسی حل و عقد امور را از کشور و علیل کسل و کسل همی گشت صلح او را از مسند وزارت در کار مملکت
جلی بزرگ می پنداشت پس بصواب برو کردن و ایشان را در است که فرمان کسند تا در وزیری حسد در لشکر کار
کرد و چون مقتضی وقت قرار آید باز آمد الاحرم و در لشکر رس و قس ساه را باز او خود و میرزا نصیح ایشه
که داشت و خود حری کاشان برو داشت برادر دیگر او میرزا فضل الله میرزا نوائی به برادر لشکر همراه شد
و بعد کاشان بر دیگر برادر اقامت کرد مردم کاشان از صغیر و شریف وی و صف چون عهد ملوک
در طریق طاعت او سرو سلوک همی کردند حاصل به سده که از سیاست ایشان در طاعت ارشاد

سپردن کردن حاجی میرزا آقاسی مهم امور کل ولایات و کاه ... طهران

فرو گذاشتند چنانکه شاهنشاه سخن چینی بر حاجی میرزا آقاسی زبان بسعایت گشوده و بدین کردار از بس حکایتی کردند
چنانکه بجای خود مرقوم میشود و هم در این سال چون از جانب امپراطور روسیه جنرال دوراندوف بفرمانگذاری
مملکت قفقاز و گرجستان مامور شده مخاطب گشت شاهنشاه غازی یکقطعه نشان تمثال پادشاه و یکرشته
تسبیح مروارید تشریف بدو مبذول داشت و میرزا جعفرخان مشیرالدوله مامور گشت تا تشریف شاهنشاه
ایران را بفرمانگذار گرجستان برد و ادای تقدیم خدمت کرد و مراجعت نموده دیگر در قزل ازیورد سلطانی
بحضرت سلطان پیوست

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری مطابق سیوسیل ترکی چون هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از
شب بیست و ششم ربیع الاول برگذشت خورشید در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی
محمد شاه قاجار جشن عیدی سپای برد و در این سال چنان افتاد که کارداران دولت با آن پایه رضا آصف الدوله را
که در مملکت خراسان دل دیگرگون کردند از این روی که محمد قلی خان میرآخور آصف الدوله در حضرت شهریار حاجب
بار و ایشیک آقاسی بود و مکاتیب پسر او داشت و از آنجا که اللهقلی میرزا پسر او و حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه
که از طرفین در هم نسب با فتحعلی شاه داشت رسید حاجی میرزا آقاسی وزیر اعظم بود و چند باره از برکت شوهر
سخنان که نکاح حاجی میرزا آقاسی درآمد و چون این سخن بموقع رسید ایل قاجار را ملیجانی گشت و چنانکه گر
شد مراسلت علیه از مقابله و تقشهای خوانی دمادانی سستیهای بزرگ گشت و هرکس خدمت او را
کردی سهاد و با اندیشهای صواب مشفق میگشت و این اوراق خصوصیت حاجی میرزا آقاسی آلوده سیاحت
و چندان سعایت میکرد که حاجی میرزا آقاسی را با او خصمی برخاست و بحکس از آن مردم و که با حاجی میرزا آقاسی بزرگ
از بیرونی بسیار مردم کار رضا قاجار محمد قلی خان بیرار آن مردم بود که دل آزرده داشت و همواره آصف
الدوله از کارداران دولت کمالی سعایت و شکایت میکاشت و با رضیه دیگر سلطنت پادشاه را بسوی تسر
حاجی میرزا آقاسی مداری و استقراری کامده نخست ال رضا محمد وارد و لشکری با خاطر آزرده و رودمیکدار د
سالی و ماهی میرود که سرداران آمکشتنشان بسیار مداو اولیای دولت را با خود مواجب بی فرمیسیدار مدار
آنسوی چون این سخنان در خراسان سمر گشت و حسن خان سالار پسر دیگر آصف الدوله ضعیمو خیانت میپداشت
که اگر شهرستکری بحمد و آهنگ دار الخلافه فرماید مردمان خیال از پادشاه رسیده اند که بزحمت خرج و
و رنگ سالار بهرا و خواهند بها دادو دار السلطنت سلام خود آهسته داد و این شعر فردوسی را بسیار بر زبان
خویش می سرود بیت مرا عار آید از این زندگی که سالار باشم کنم بندگی لاجرم در دهر فرمان طاعت سلطان
نکاه طلت و مساعت ننهاد و با جعفر قلیخان پسر محمد خان بروجردی بیعت کرد و دختر خویش بشرط زنی
بسرای او فرستاد و خواهر او را زهر و نکاح بست را نیسوی چون حاجی میرزا آقاسی این قصه بدانست و جعفر
قلیخان پیر در حضرت پادشاه مکشوف بود و از حاضر شدن در درگاه اکراه داشت از قبل شاهنشاه غازی
منوری آصف الدوله فرستاد که جعفر قلیخان را بحضرت فرستد آصف الدوله بدو امید داشت که نقض

کیسه

۱۳۰

چندیکه جعفرقلیخان را سردار الخلافه فرمانه حسن خان سالار سرخر کردند حکم کردن اصفهان از روی کار مماطله
کرده و پاسخ مشورت را امتداد داد تا سند نگاردراد بدرگاه فرستاد و بدبالجمله چند کرّت باحضار جعفرقلیخان
مشورت رفت و این حکم صادر شد لاجرم حاجی میرزا آقاسی زبان قربانی آصف الدوله و فرزندش بحجه شده
صورت حال را باسماعیل خان علی میرزا طبع زرعی و حضرت پادشاه معروض داشت و سخن بر آن که اشت
کهنه کنی نرد دامادی کار آگاه که هر طریق صداقت سپرد باشد بحکومت بسطام فرستاده باتحف
حال را باز رداده و عوض رسانیدار رمایه سلیمانخان رسلی که حسب الحلله بسیار داشت مختار
افتاد لاجرم در شهر جمادی الآخر مشورت حکومت شاهرود و بسطام بنام او رقم شد و تشریف شاهانه بدو ل
افتاده و ولی تو الی فرزند خویش جهد علیخان را از سر شرط شاهرود و بسطام داشت
بر سیچ سفر کاشت بعدار اعداد کار حاجی میرزا آقاسی او را طلب فرموده امر کرد که مکنون خاطر از حرول
فرستادن باشد و حرکت کس را بنظام بسطام بود و لیکن کار از طرف خراسان جهان مسموع رفت که
آصف الدوله با پادشاه دل بد کرد و پسر او حسن خان سالار بامداد شه خودسری و عصیان گسترده و
و احوی پادشاه عادل بعد است که بعدم تحمل طریق بیگانات گرد و شاب را که سمت سلطان دیگر
مردمان پیشه سازد یاسا والسیاست شامل پس در مهلک غوایت شده و هو حسن خصالی شکوه پیشانی مت
حکایت سلیمانخان اسکلی و رفتن او در شاهرود و بسطام
پس صواب چنان نمود که چون شهر شاهرود و بسطام کمی همه روزه مصون و محروس بوده از اصحاب جرایهان
کسل ساری و مکنون خاطر بدو سپرد الغرض فرمان و رود بار و رود اندیشه ایشان را بار بهانی باکره احتیاط شد
ایشان را درج دیم و در محل و مکانی که دارد فرو آرم پس سلیمانخان فرمان او را بعدم قبول تلقی کرده رخصت
انصراف یافت و از آستان حضرت پادشاه گشت شاهنشاه عادی بر ما سخن بهادر سکونه کرده و او را
رخصت سفر فرمود پس سلیمانخان با اعداد کار کرده راه برگرفت و در منزل فرود کوه او را مسموع افتاد که با عودت
جعفرقلیخان کردشادلو و حسن خان سالار سرکمان کو کلان سر عصیان بر آورده اند و سلیمانخان طعت
سجانخان حاکم اسفراین را که از سوی دولت باخلیل شاه دار است فریب داد و فریب مراتع خویش
او مر برای احد مسال دو تو الی پیمان آنکاعت شاقه و ایشان برشوریده اند و معاصبه بر لشکرگاه او تاختن
برده اموال و اتحاشر را در صدهت و غارت ساختند و سپاه نوشیروان خان پسرش بر انگیخته
لاجرم صورت حال را نگار داده اعادت درگاه پادشاه داشت و فرود کوه منزل چارده
و کلاه کوچ داد هم در آنجا معلوم داشت که جعفرقلیخان سر بر کرده غارت برده و از اهل بردن
جنگ سلیمانخان
سخت فرمان آورده و در آن فرستاد محمد حسن خان بروی را که از خدام دولت بود سرگرفته
از ساری محمد حسینخان نکشه براسی بر شد و با سلیمانخان کشده بعدار و روی به بسطام جهد علیخان او را
ساخته و برکت کرده رواند طریقت با سلیمانخان چپ دارد و بسطام گشت و آن بلده را بنظام
کرد حسن مردان سوس اشعار نموده و نکبی بسرا پای تکمیل داشت و دو کس بخراسان دروکرد
فرستاده ماهر حال کرده مکنون خاطر سالار و جعفرقلیخان را مکشوف داشتند و بار نموده

که سالار

که ایشان را به اغوای ترکمانان و دیگر قبایل بستایند و رخصتها همی نگیرند تا جمیع قبایل را جانب دولت
وکیله گروه حضرت شاهزاده بسازند تا از پادشاه سرپاک گردند و در عصیان دولت همداستان شوند
و دیگر در خاطر داشتند که از بزرگان خراسان گروگان گرفته در قلعهٔ کلات باز دارند و چون این کار نا
سپاهی بر مدعیان خویش آشکار گشت و جمهور آصف الدوله در این امر تقاعدی دارد و بهنگام
می داد چه آصف الدوله را در خاطر بود که اگر بعد از شاهنشاه غازی زنده ماند چشم از ولیعهد دولت
که خدایش حامی سلطنت آفریده بود بپوشد و همی میرزای برادر اعیانی محمدشاه را به پادشاهی بردارد بالجمله
سلیمان خان این اخبار را اکتسابی کرده نزدیک میرزا شفیع صاحب دیوان که معضلات دولت را مستشار و
محرم اسرار بود فرستاد و ما جمله را در حضرت پادشاه و جناب حاجی میرزا آقاسی آشکار ساخت و خود با ترکمانان
فرنگ قادیان و جهات بیک کوهسار آغاز موافقت و ساز مرافقت نهاد و با ایشان مواضعه کرد و
میان اتفاق استوار داشت تا اگر تحریک سالار و جعفرقلی خان ترکمانان گوکلان و یموت آهنگ شاهرود و
بسطام کنند او را آگهی دهند و بدین تدبیر ایام زمستان را به سلامت گذاشت و چون ترکمانان آهنگ راه صحرا
او کردند آگاه شده مردمان را به حفظ و حراست خویش مأمور داشت و از زحمت دشمن آسوده زیست و هم در این سال
حاجی میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قایم مقام که متولی روضهٔ مقدسهٔ رضویه علی ساکنها آلاف التحیه
بود وداع زندگانی گفت و چنانکه متصدی این امر شریف بود نیکو خدمتی کرده موقوفات بقعهٔ مبارکه را در
در تمامت ایران نظم و نسق داشت و در اشفای رنجوران را آبادان فرموده هرگز در کار معالجه و مداوا مسامحت
مروت و پیوسته اطعمه و اشربهٔ فقرا و مساکین از کارخانهٔ خاصه و مطبخ خاص حضرت رضا علیه السلام بی کلفت
میرفت و مکتب خانهٔ اطفال را احسان پرورش کرد که کودکان مردم تنگدست در تحصیل علوم از برکت او کار
کار سهل تر کرده بود و زایران آستانهٔ مقدسه را هر که بی زاد و راحله بود اسعاف حاجات فرموده و هر شب
جماعتی از خدام را که در آستانهٔ مبارکه دیده بان بودند از مطبخ خاص طعام دادی و در تعمیر ابنیه مساعی جمیله
معمول داشت بالجمله چون از جهان رخت بدر برد حسب فرمان شاهنشاه غازی و صوابدید حاجی میرزا آقاسی
حاجی میرزا عبدالله خوئی که از جملهٔ مشایخ خاصهٔ درگاه بود متولی بقعهٔ متبرکه گشت و هم در این سال شاهنشاه
غازی فرمان کرد که حسین خان نظام الدوله حاکم فارس آب شش پیر را که منبع آن در کوهستان ممسنی
و بلوک اردکان است و از آبشار و مجاری آن پیوسته میشود و به دریای عمان میرود نهری حفر کند و به شهر
شیراز رساند و از منبع آن آب تا شیراز هجده فرسنگ مسافت است و بسیار وقت سلاطین متقدم این
عزم را تصمیم دادند و تقدیم نکردند بالجمله شاهنشاه غازی حکم راند که اگر معادل یک کرور تومان زر مسکوک
از خراج فارس خرج مقصود رود منفعل است لاجرم حسین خان دامان همت بر میان استوار کرد و
دوازده هزار مرد مزدور انجمن کرد و از این مسافت دراز نهری که ده ذراع عرض و پنج ذراع عمق داشت
حفر کرد و هر زمین که افراخته بود چاه کرد و با سنگ و ساروج مجرای آب را استوار داشت و آب را به شهر
شیراز آورد و خرد و بزرگ شادمان بیرون شتافتند و شکر خدای بودند آن احسان پادشاه نگه داشتند و هم در این سال

وفات حاجی میرزا موسی خان متولی مشهد مقدس و تفویض امر او به حاجی میرزا عبدالله

جهان

چنانکه از پیش مرقوم شد اللهقلی میرزای ایلخانی بر حسب فرمان سلطانی به بروجرد کوچ کرد و بعد از ورود و مال
بلده جماعتی که پیش با خاندان سلطنت داشتند و در حضرت او مواظبت و ملازمت همی نمودند
آمده او را به دست خالی در ابواب اظهار کلمه عصیان تحریص همی دادند و چون که بساط لهو و لعب گسترده بود
و مجالس خمر و قمار آراسته میگشت خاصه آن هنگام که سر از باده گران میداشت آشفته سلوک و رفتار میگشت
بنوشیدن باده ها گفته شد همگنان بمدت ... ایشان را با او ... سلوک ... آن مقام
سلطنت و سید حوزه مملکت بر حسب ... ایلخانی ... سلطان ... را ... شد
و ... حکومت ... شد ... شد ... در ... رفت
مالکان ... سلیمان خان عم او و میرزا محمد خان که در عقب ایلخانی ... حکومت ... کردند
و اموال ... خراج و ... ایلخانی ... طغیان ...
خاص دولت و امر حضرت ... امراء ... عصیان
مصاحب و ... عمال ... کار ... محمد قلی خان
... پادشاه ... شاهنشاه غازی چون ... حاجی میرزا آقاسی ... سرکار
... حاجی میرزا آقاسی معروض میداشت که این جماعت ... که ...
و ایلخانی ... خاطر شاه ... خلاف ... مذکور ...
... ایلخانی ... معتمد الدوله و ... ارکان ایران که با حاجی
میرزا آقاسی ... ایلخانی ...
... دولت ... حاجی میرزا آقاسی ... همه ...
و ... ایلخانی ... مخالف ... مخالف ...
چنانکه ... ایشان ...
... خراج ... مردم ... و ... محمود خان
... محمد حسن خان ملک الشعرا که ... پادشاه ... که ...
سخنان ... و کلمات ... مردم ... روز
... احسان ... چاره ... سوار ... میرزا محمود ...
... شریعت و سالک طریقت ...
و ... مخالفت ایلخانی ... حاجی ... آقا ...
چند ... هلاک ... چاره ...
... کارداران ایلخانی در طلب مال ... شوراند تا
... ایلخانی ... ساختند ... شوند ... کشتار را
... محمود خان ... کار ... صورت حال ...

فتنهٔ اللهقلی میرزای ایلخانی در بروجرد

مسرعی پوییده تر از برق و باد بنزدیک محمد حسین خان ملک الشعرا فرستاد چون او بکسوت وی و توقف پایتخت عظیم دانست
روی گشت و با محمد قاسم خان برادر خود در این سه تن شوری افکند در پایان امر سخن بر آن نهادیم که اگر ما خود
حدیث این حادثه را در حضرت پادشاه معروض داریم از حاجی میرزا آقاسی پوشیده نماند و او بی شک ما را
مکذب شمرد و در خصومت ما برآشوبد و هرگز پادشاه محمود خان بدست ایلچی مقتول گردد و اگر این
راز را پوشیده داریم عاقبت در حضرت پادشاه آلوده گناه شویم و افزون بر کفران نعمت شاد کردیم نیکو
آنست که صورت این حال بدست حاجی میرزا آقاسی معروض افتد و چون او در نوردد این راز را از پرده بیرون نیفکنیم
شوایب سوء روایت ناچار در حضرت شهریار مکشوف دارد پس من بنده قلم و قرطاس بر داشتم و این قصه را
تا سحرگاه برنگاشتم و باتفاق ملک الشعرا بسرای حاجی میرزا آقاسی رفتیم و مکتوب بدادیم و قصه بگفتیم او را
دیگر مجال پوشیدن این راز نماند و در زمان یکتن از پیشخدمتان پادشاه را طلب داشت و این مکتوب را
بحضرت فرستاد و از آنسوی چون ایلچی از احد مال و منال بی بهره ماند و از بهر معاش خویش بیچاره گشت
ناچار در شهر ربیع الاول طریق دارالخلافه برداشت و در عرض راه مکتوب حاجی میرزا آقاسی و نامه ماکنتش که
حاجی میرزا آقاسی و دختر شهریار تاجدار فتحعلی شاه بود بهم در رسید که چه نشسته دارو زرت و الی و جمل جواب
خویش را بدان سیر عزیز باز داده ها ناقضه مخالفت و اندیشه طغیان تو را محمود خان بکار داده و ظهراً
فرستاده مکشوف حضرت شهریار افتاده ایلچی از این حدیث هراسناک شد و طی طریق دار الخلافه را بر
عمل و شتاب بیفزود با آنکه دست خویش را از استعمال این عصیان بیرون کند و هم حیلتی بخسرو خان بختیاری
سرگذشت بنگاشت که محمود خان مرا در حضرت پادشاه آلوده عصیان و گناه ساخت و بیشک از در خرد
بیرون خواهد تاخت اگر تو با چند تن سوار برگذار تا او را در عرض راه مقتول سازد تا محمود خان چون راه گیرد
و از طرف گلپایگان بدارالامان قم سفر کرد و سلامت نیست با الجمله بعد از اخبار حاجی میرزا آقاسی از طغیان
ایلچی روزی چند برنگذشت که آهنگ سفر او بدارالخلافه مسموع پادشاه افتاد و پس در زمان فرمان کرد
تا حاجی فرامرز بیک فراش خلوت شتابان و تاخش برده هر جا او را دیدار کند از در آمدن بدارالخلافه دفع
دهد حاجی فرامرز بیک سه شنبه بیست و ششم ربیع الاول راه برگرفت و در منزل حوض سلطان با او دوچار
شد و او در آن وقت با پانصد سوار سحاب طهران رهسپار بود و مع القصه حکم شاهنشاه و خار ری را با او القا کرد و او را
مراجعت داده بدارالامان قم آورد و از پس آن بصوابدید حاجی میرزا آقاسی شاهزاده کیومرث میرزا را از قم
کرد و حفظ شاه را با ایلچی بسپرد و بدین تصریح که هیچگونه خاطر ما را از تو کدورتی و رنجشی نیست الا آنکه جناب حاجی
میرزا آقاسی چنین خواسته که یکچند روزگار خویش را در عتبات عالیات بپای بری و از آلایش معاصی طلب
بی غسل مالی پاک شوی چون ایلچی این منشور بخواند باتفاق شاهزاده کیومرث میرزا بیست و چهارم
ربیع الثانی از قم بیرون شده طریق عتبات عالیات برداشت و بعد از وصول بدان ارض
مقدس شاهزاده کیومرث میرزا مراجعت بدارالخلافه فرمود و از این طرف بعد از مامور داشتن شاهزاده
عازم ایلچی را بعتبات عالیات برادر کهتر خود محمد تقی میرزا را مامور بحکومت بروجرد فرمود و شاهزاده

آگاه شدن شاهنشاه از کار الله قلی میرزا ایلچی و گسیل داشتن او را بسفر عتبات عالیات

بعد از

سفر سالار و ورود به حدود استرآباد و جنگ با اعظم کرد و محمد کریم میرزا پسر رکن الدوله را گرفتار کردن لشکر امامان
حافظ ... و ... کمال او ... و نصرت جوش گمرکی ... کرد

شرح وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری مطابق تویلی یئل ترکی چون دو ساعت و سی و چهار دقیقه
از روز یکشنبه چهارم ربیع الثانی بگذشت آفتاب در حمل تحویل داد و شاهنشاه غازی محمد شاه طاب ثراه
عید نوروز را در ... بکام ... حضرت پادشاه را ... سالار ... گرو ... مشاغل ... اورا
واجب ... و از آن طرف سالار و در اظهار که عصیان اصرار میداشت و آصف الدوله ... داد
... داشت که ... ایران سلطنت ... خواهد گشت ... خاندان سلطنت ... ایم ... کر
... ایران ... و حاجی میرزا آقاسی ... خاطر ... شد ... سلطنت ... ارکان ...
... دارند ... دیگر ... که ... آنکه ... اکنون ...
... مردم خراسان ... ایشان ... دولت ... پادشا است
... دل ... شاه ... خراسان ... کرد ... و ...
... که ... خاندان سلطنت ... محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی ...
... میرزا ... محمد شاه ...
... میرزا ... لشکر بزرگ ... چون او ... مردم
خراسان ... مردم عراق ...
... میرزا ... آنگاه ...
... سالار ...
... ...
... ...
... حاجی میرزا آقاسی ...
... محمد ...
... سلطنت ... میرزا ...
... آصف الدوله ...
... سالار ...
... ...
آصف الدوله ... آتش ...
... سلطنت ...
... مردم ... شاه ...
... میرزا ...
... مردم ...

از در مخالفت نیستند حاجی میرزا آقاسی طریق موافقت سپرم و این درگاه خود حمل میدهم پیشکش پادشاه
و هر با خویش کرد دانم و حکومت مملکت توس و استرآباد را با خراسان توام سازم و سال بسال دیوانی یکساله آن
ممالک را نقد تسلیم کنم و با تشریف پادشاه و منشور حکومت فرار آیم و پیشتوانی این ممالک بر لشکر ارزانی
آنکس سازم و چون زمستان بپای رود و اول بهار لشکرهای ساخته حشمتی کنیم و آذرهای دیرینه برآییم
با تمهید سعایت خویش را بدین تمویهات آراسته کرد و سالار را آرامش داد و آنگاه از سیم و زر و حلی و دیو و تلبید
و ظریف و دنی و ترتیب هرچه در خراسان اندوخته داشت حمل داد و طریق طهران برگرفت و طی طریق را بسیر
تقدم عمل و شتاب میکرد که مبادا حسن خان سالار با سپاهی آغاز در دارد و بدنبال شتابد و مع القصه از منزل
میامی کس فرستاد و سلیمان خان حاکم بسطام را از ورود خویش آگهی داد و سلیمان خان او را پذیره شد و آصف
الدوله در قلعه آصفیه که خود بنا کرده بود و قریب به بسطام فرود شد این هنگام چون سلیمان خان بعض حال او را معلوم
نمود کیش از نزدیکان آصف الدوله را بعزیمت و مخالفت او و فرزندش حسن خان سالار آرزش نموده خصال
ایشان را امانت و مکشوف داشت که آصف الدوله هشتاد و دو بار کیسه صندوق حمل داده که پیشتر آکنده
زر مسکوک است و از جواهر و آلات (وادوات) سیم و زر زیادت چهار صد هزار تومان زر مسکوک خزانه میبرد
این قصه را بر معروض درگاه پادشاه داشت تا آصف الدوله روز دیگر از قلعه آصفیه کوچ داد و از برای تفتیش دل
و تفتیش سرهنگان عرب و عجم را با خویشتن تا دامغان کوچ داد و از آنجا رخصت انصراف فرموده خود روانه
طهران گشت بعد از ورود به طهران و تقبیل سده سلطنت چون بدانچه گمان داشت نصرت نیافت
سر اطاعت و ضراعت پیش داشته نخستین منشوری بنام حسن خان سالار صادر کرد که متولی تقدیمه متبرکه حضرت
رضا علیه الصلوة و السلام باشد و از پس آن منشوری دیگر بنام فرزند دیگر خود میرزا محمد خان بیگلربیگی کرد
که به نیابت آصف الدوله در خراسان حکمرانی کند و حکم دیگر بنام سلیمان خان حاکم بسطام صادر کرد که با صد تن
تفنگچی و صد تن سواره و دو عراده توپ از بسطام تا منزل مزینان ملازم خدمت میرزا محمد خان سپارد و این
حکم در خاطر داشت که این توپ و لشکر میرزا به سپاه حسن خان سالار پیوسته شود و هم فتح بسطام از برای
او آسان باشد و از آنسوی حاجی میرزا آقاسی چنان دانست که نیابت میرزا محمد خان در خراسان سبب
فتور کار سالار خواهد گشت و میان برادران کار بخصمی خواهد رفت از این روی بیاسات و رادر خراسان پذیرفتار
گشت و او را از کلفت بیرون فرستاد و بعد از رسیدن میرزا محمد خان از بسطام سلیمان خان که از مکنون خاطر او
آگاه بود دست خوش و امید است و بر دو سماط و تسویف روا نداشت و صورت حال را عریضه نگار
داده بدرگاه پادشاه فرستاد و معروض داشت که من چنان دانسته ام و از کلمات میرزا محمد خان چنان فهم
نموده ام که بعد از رسیدن میرزا محمد خان بخراسان پیشتوانی با سالار همدست و همداستان شود و با
جماعت خراسانی و ترکمان طریق مراجعت گیرد حاجی میرزا آقاسی در پاسخ نگاشت که معاذیر دلپذیر
اگر توانی توپخانه را از وی باز دار و قبل از این حکم رسید که میرزا محمد خان توپ و سپاه را با خود ببرد
نبود اما چون بمزینان رسید سالار را آگهی فرستاد که اینک توپ و سپاه بسطام را با خود کوچ داده ام

آمدن آصف الدوله از خراسان بدار الخلافه طهران

اگر دینی

اگر فرمائی کس ایشان را طلب نموده دعوت کنم چنانکه در خدمت سلوک کار بباشد و اگر به جمله در آیند سر کرده
و ناپاکان عرصهٔ شمشیر نمائیم آنگاه آلات حرب و ضرب که در دست دارند ماخوذ داریم و بهبود این کار
سالار حسن خان سالار پاسخ فرستاد که سوره هنگام اظهار و اعلان کلمهٔ عصیان نیست که در این کار ما را چاره شود
لاجرم آن لشکر انبوه در لشکرگاه پیوستند و بار نظام شد آنگاه او ... عنوان و حکومت سلطان خان مرد و ... رسید
بار دیگر بعد از رسیدن میرزا محمد خان بیگلربیگی خراسان با سالار ملحق شد و افزون از پیش در تحریص
سالار و تحریک فتنه رنج برد با آنچه می‌بایست در مذکور خواهد شد

ذکر طلوع عصیان و طغیان حسن خان سالار و فتح قلعه کلات نادری

حسن خان سالار و جعفر قلی خان کرد شادلو چون ساعتی لختی را جنبه آورد و خواهش نمود حسن بدان سر شد که کلات را
از لشکرگاه پرداخته کند و هر حصن متقن محکم بدست کرده و خانه‌ها و جنبه‌ها بدانجا نهند و اگر کار صعب
افتد آنجا پناهنده شوند و اسوف محمد قلی خان قاجار و مصطفی قلی خان بهادر با سرباز قراکوزلو و آقا خان سرهنگ
فوج صمصام خان برای حفظ و حراست در کلات قاسم و ماکشد پس حسن خان سالار حیلتی نمود و کلات
نگاشت که با سپاه پادشاهی کار بکسره کنند و ایشان را دست بکردن بسته دارند و از حاجی محمد خان
آقای چلابی را مأمور ساخت که با مردم خود اعداد کار کرده دروازه کلات را که مشهور بدروازهٔ ارغون
شاه بود مفتوح دارند و امرای اصفهانی را پرسش با جعفر قلی خان بر تحریک دروازه صعب را فرو گیرند و سلیمان
خان دره جزی از دروازه ده چه در رود و جعفر قلیخان بروجردی سر با امرای اصفهانی همراه شد و این
مردم بکار حسن کرده دروازه‌های کلات را فرو گرفتند سپاه با دستهای که هرگز با سالار این کار نشاید
چون صورت حال را باز دانستند یا چاره علاج آن کنند که محکم کلات دیگر سخت مستحکم شدند
سپاه و سالار ایشان را سر کردند که دست لشکری این حصار را حمل با صف مداخل و سر انکار حال حسن
و در شریعت فعل و اساس تخستین را با شما کاری نیست از این حصار برآیند و راه خویش گیرند سربازان چون
طرق و شوارع را مسدود یافتند سر ایشان را بستوار و ... از قلعه مدد شده سواران خراسانی سپاهی
را ایشان را تحت مهمتر آلات حرب و ضرب ایشان را ماخوذ ساختند آنگاه محمد خان آقا و آقا رضا خان
کوارشلی را مأمور کردند که آنچه عیب را با خودشان کوچ دهند و از آنجا مردم خودشان را با مرو تحریر ساختند از
آنجا مردم و کالای شرط بیع سپارند آقا خان سرهنگ را با آقا سی خان جوزی سپردند که او را سپهبد
سرد آقاسی خان او را سرای خود پنهان کرده و نگذاشت با عهد بر کالای گرده و مردم خویشان هر سر بازان را
سکاهای خود برده حراست نمودند و بس مردم بروجرد و بس که برود خویش سالار رسیدند با مردم خویشان
دل یکی کرده و جمال نهاد که بعد از مراجعت از عراق ایشان را اخراج کنند و لشکری بزرگ بسازند و گروه سپاه عراق
و دیگر با مرد و مروان قلیخان برادر جعفر قلیخان را با سعد مولود کرد شادلو به کلات فرستاد و در آنجا چاطه
و حارس باشند از طرف چون این خبر پراکنده شد سلطان در میان صورت حال را در عرضه نگار کرده روانه
دارالخلافه داشت و طغیان سالار روز بروز کمک کار دواران و لشکر وقت فشار و سوی آصف الدوله

چون دانست که دیگر کار سالار را قوتی نتواند کرد از خویشتن بیمناک شد خواهر خود را که مادر شاهنشاه غازی
بود برای زیارت کعبهٔ معظمه رخصت وجود پذیر خواستار آمد و طهارت او را اختیار کرد و یک سیم از آن زر
که از خراسان با خود حمل داده بود و در نزد بعضی از مردم که شناخته امانت بودند به ودیعت نهاد و در خدمت خواهر
بسیج سفر کرد و از راه آذربایجان و شام طریق مکهٔ معظمه برگرفت و در آن سفر بر زیارت آنچه با دریا دستی
بذل سیم و زر فرمود آصف الدوله از مال خاص خویش معادل صد هزار تومان زر مسکوک بکار برد و بهره ور
و همه شب تمامت زایران و حجاج را از شیخ و جوان خورش و خوردنی فرستاد و بدان مکارمت و حشمت همی بود
که پاشای شام در مجلس او به اجازت پای می نشست و بزرگان دولت عثمانی در انجمن او بیشتر از سر صفای
او خویش میکردند و صلاح کار او می خواستند و دلهای گران از او مسرور و شاد خاطر بودند با فرهی و شکوه سفر مکهٔ معظمه به پای
برد و به هنگام مراجعت در عتبات عالیات جای کرد و مادر شاهنشاه روانهٔ دار الخلافه گشت اما محمد
قلیخان پسر آصف الدوله که در حضرت شهریار ایشیک آقاسی بود چون عصیان سالار بدید و بیرون افتاد
در حضرت شاهنشاه غازی معروض داشت که اگرچه سرگشته ام از حقوق آنحضرت بیرون نیستم ولی مالک در هلاک پدر
برادر کوچکم لکن بزرگان دربار این سخن را از من استوار ندارند و عاقبت در این درگاه آلوده گناه شوم و تباه شوم
صواب بر دیگر آن است که اجازت رود تا به آذربایجان کوچ کنم و در مراغه با محمد تحصیل خان بیگلربیگی عم خویش
مکروکان باشم تا آنگاه که کار سالار یکسره شود و جهتعلی خان با آصف الدوله در معادات بود با محمد
شهریار این سخن را پسندیده داشت و او را با سواری چند به مراغه فرستاد در این وقت که مادر شاهنشاه از مکهٔ
معظمه مراجعت کرده به تبریز رسید محمدخان به دست آویز استقبال عمه دیدار او را بهانه ساخته به تبریز آمد
و از آنجا به هنگام مراجعت بطرف عتبات عالیات گریخته بر بدین جرم اقامت جست اکنون بر سر سخن رویم
چون شاهنشاه از آهنگ حسن خان سالار آگاه شد به صوابدید حاجی میرزا آقاسی حکم شد تا ابراهیم
خلیل خان سرتیپ سیلاسی را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز افشار و سوارهٔ خواجه وند و عبدالملکی و
سوار افشار صاین قلعه و بکری مامور فرمود تا از طهران بیرون شده عرصهٔ شهر بسطام و شاهرود سالم گذاشت
و از آنسوی سالار تا سبزوار تاخته کلمهٔ عصیان را بلند آوازه ساخت و جعفرقلی خان کرد را با دو هزار
و دو هزار سوار بر مقدمهٔ سپاه بیرون فرستاد و جعفرقلیخان از راه کلاته ترجیح نقرهٔ فتح آمد و آنجا
او تراق کرد و میان هر دو لشکر از یک سنگ و نیم زیادت نبود و روزی چند هر دو لشکر نگران یکدیگر
بودند چون این خبر معروض کارداران دولت قاهره گشت حاجی میرزا آقاسی بیم کرد که مبادا اسلحت سپاه
در اول مقاتلت ابراهیم خلیل خان شکسته شود و نام دولت پست گردد پس فرمان کرد و سلیمان خان
و ابراهیم خلیل خان فرستاد که اگر سپاه شما در خور این جنگ نباشد هرگز اقدام به مبادرت نکنید و مرا آگاهی
مسلمان نمائید تا لشکری ساخته با شما پیوسته شود و سلیمان خان چون نیک نظر کرد سودی در مراجعت
ندانست و با خود اندیشید که اگر این سپاه که بیشتر پیاده کارند طریق مراجعت سپرند خصم دل قوی کند و در
عرض راه ایشان را محاصره افکند و حمله دارا از میان برگیرد آنگاه مردم ایلات و احشام که بیشتر در رهاب

تا سالار مواضعه داراب دلی بر سر وی هم با او پیوسته شوند و کار صعوبت شود لاجرم ابراهیم خلیل خان سخن سالار را
در اندازه احتیاط و بر مدین سخن همداستان شده آنگاه گفت اگر خواهی تو در ارک بسطام بنشینی و قلعه را
نگاهداری تا من با این سپاه پذیره خصم شوم و رزم دهم و اگر حراست قلعه را پاس گذاری و طریق مبارزت
سپاه را اگر چه امید نصرت داد و شاد و شاکر باشم و هرگاه شکسته شدی از رزمگاه بقلعه قاسم آباد در گریز دار
آنجا با قلعه ارک بسطام تکمیل مسافت بر زیادت سه و نیم با در آنجا روی جهد خویشتن داری نمایی کرد تا
از دارالخلافه مدد رسد و مردی سپری آورد مددت شود و هم در صورت ملکی از خویش سلیمان خان
برسد و بار مواد گرد چهار تن از جماعت کوداری که در قریه از بسطام مسکون بودند با جعفرقلی خان مواضعه نهاد
که اگر مواضعه قورخانه را آتش زند چون مردم کوداری و سپاه عرب و عجم در تحت فرمان مهدیعلی خان
و سلیمان خان با سپاه اجمعی راهی کرده او مر چهار تن را با خود داشته دیگر گونه بر نهادم مقصد روز دیگر
ابراهیم خلیل خان گفت شاهنشاه این سپاه را محکوم حکم من ساخته و مرا از رزمگاه باخته هرگز نیاسایم
حصار نخواهم شد این بگفت و فرمان داد تا سرداران خیمهای خویش فرو و گرد کردند و آلات و ادوات که حمل آن
صعب بود قلعه ارک در پرده ساخته جنگ را شدند چون لختی طی مسافت کرده از کنار شهر بسطام
ابراهیم خلیل خان سرهنگان و سرداران را پیش خواند و با ایشان گفت تا او بدانند که پادشاه را در
این جنگ مدین راه تاخته سر و انبه باشند که اینجا غیب که با ما سر مبارزت دارد در کنار آن سواره و مردان
جنگ آماده اند و با همه پیادگان هم اگر از ایشان هزیمت شوم مگر بسلامت بیرون شوم اینم رفت تحمل عرصه
شمشیر و اگر نه با سرگردم اکنون این بار بر مدین سخن کسی نداند اگر اندیشه نام و ننگ کرده اند و دل بر جنگ
نهاده اند نکوکاری باشد از پس آنکه صدای نصرت دهم هر کس دارد و حراست و خلاف از کارزار آن ‏مقاتله و مقاتلات ابراهیم خلیل خان با جعفر و لشکر خراسان
دولت علوفه و ادرار خواهد یافت و با سردار خواهد شد و اگر طریق فرار خواهد برداشت و مراد بسید از
جنگ خواهند گذاشت هم اکنون مکنون خاطر را مکشوف دارند تا پس از آنکه شکسته شدند و نام دولت
سپیت کردند من آهنگ جنگ نکنم و شما را مراجعت داده در قلعه ارک جای دهم و بنشینم تا لشکری
انبوه از طهران برسد و با ما پیوسته شود لشکریان یکدل و یکزبان گفتند که مرگ ما و کرد تا روی سار بس
نهیم و با جان در بدن داریم رزم دهیم لاجرم ابراهیم خلیل خان دل استوار کرده حکم داد تا سرداران افشار
بصورت قلب صف شدند و توپها را در چهار زده قلعه جای دادند و جماعت عرب و عجم را در پیش روی قلعه
صف کرده سواران را در میان قلعه جای داشت این هنگام مقصدی از سرداران افشار سخن آن نهادند
که با جنگ دشمن را پسنده باشیم و جهان بکوشیم که دام با آورده کوشش دلیران آغاز کرده و همچنان از میان
دو هزار تن سپاه عرب و عجم چهار صد کس بعد از جلادت پیش شده و جانب این مبارزت را مواضعه نهاد
ابراهیم خلیل خان این حمله را بر او احست و موارس بود دل استوار کرده هلل حمل بکوفت و لشکر را بدان صورت
که قسمت کرده بود بجنبش داد تا از آنسوی جعفرقلی خان مدد بست که لشکر ابراهیم خلیل خان خیمهای
خویش را فرو و گرد کرده جهان فهم کرد که آهنگ فرار کرده اند فرمود تا لشکریان بر نشستند و بسوی دشمن

عنان گشت محمد چون جریده شش فرسنگ مسافت کرد به پانصد سوار که بر مقدمه جیش جعفرقلیخان بیرون شدند
پدیدار گشت چون چشم سرداران یک باره در سوار افتاد بعضی از ایشان راه اول گرفتند و در مؤخر قلعه سرباز
ابراهیم خلیل خان چون این بدید خشمگین شد و بانگ بر ایشان زد و گفت هر
تا کنون بهادر و شما در جنگ میدان داوری نمودید که از پانصد سوار هراسناک شدید و در هم افتادید
اکنون که این پایمال کوشش تا کوشش سواران جرار آمده خواهد گشت شما کار بر چگونه خواهید کرد این بگفت
و حکم داد تا چند توپ از سر بر تافتند و با ایشان روی در روی کردند توپچیان آتش به نای افروخته را
فرا داشتند تا حکم نافذ آتش در دهند سرداران چون این بدیدند از رایت بیرون شدند و سر اطاعت
پیش داشتند و دیگر باره مردانه بهادرند که اگر دریای لشکر رسد از پای ندارند و کوشش بار بردارند چون این
سخن در میان بود که سواران جعفرقلیخان پدیدار گشت جهان از گرد سیه گون شد و در پیش جنگ شکست آمد
جعفرقلیخان سپاه خویش را چهار بهره کرد و هر بهری سه هزار تن بود و کوچ یا پیش داشت و ابراهیم خلیل
خان چنانکه رقم شد لشکر خویش را بر صورت قلعه جمع داد و موقوف تا سواران نزدیک شدند آنگاه فرمان
کرد تا توپچیان دهان توپها گشادند و سواران از پیش روی توپ هزیمت شدند و دو بهره گشته از دو
سوی قلعه سرباز چپاول بر می آمدند که از نهیب گلوله توپ محفوظ بودند و ساعتی چند کار بدین گونه رفت
چون روز ارتفاع گذشت ابراهیم خلیل خان حکم داد تا یک نیمه قلعه چپاول بر جای بایست و نیم دیگر رجعت شد
و سواران در تیمار آمدند و تحتی را در یک گریز نمودند تا توپچیان توپها گشادند و سرباز ان شکسته
کشاده داشتند تا سد تحرک گلوله توپ و شکست به ریدان گرفت و ترکمانان را جای پیشت پای جای ندیدند
نامدار حسرم روی برتافتند و هزیمت کنان لشکرگاه خویش شتافتند و توپچی و سرباز از پی رفتند
آنانکه مصافگاه بود تا حسین آباد از قفای هزیمتیان در تکتاز آمدند سواران عراقی از پس هزیمت سرباز
بیرون شده با اتفاق ابراهیم خلیل خان سبک عنان گشتند توپچیان چون دانستند که با سواران توان
هم تک بود اسبهای عراده را رها دادند و سر عراده را با همت ابراهیم پیش داده با جعفر
قلیخان مردم خود تا لشکرگاه خویش بگریخت و هم در آنجا نتوانست اقامت جست از آنجا نیز از سوی بر رفت
آنگاه ابراهیم خلیل خان چون لشکرگاه رسید و حرکت داد و رسید آفتاب گشت و روز تاریک شد لاجرم در بیرون
حصار حسین آباد از اسب برآمد و آتش را در آنجا نهاد و گروهی به گاه طبل جنگ بکوفت و لشکر را
سوار کرده آهنگ لشکرگاه جعفرقلیخان کرد برگرد خیمه و خرگاه دو توپ بگشاد و گلوله ای چند در لشکرگاه
او هیچکس نماند که دست تواند بود که جعفرقلیخان شبانگاه چون گریخته و دری کارها نیکو ساخته
ماسته تا چون طمع مال و سلاح بدارند و در لشکرگاه فرار شوند از کمینگاه بیرون تازد
و جماعت را روح خود جمله تباه گرداند اما ابراهیم لشکر را از عارت و نهب غنیمت باز داشت و تا نیمه روز در
کنار آن لشکرگاه درمان بگذاشت و چون از لشکر خراسانی هیچکس مبارزت را مبادرت نکرد تا بار
لشکرگاه خویش مراجعت نمود و دیگر روز چون سرباز ان پیادگان بودند و سواران ترکمان و خراسانی

۱
۲

از بیم گلوله توپ و تفنگ تن بجنگ در نمی‌سپردند با این همه خویش جنبش جگر کس از طرفین مقتول گشت جز
اسکندر قلی خان پسر سلیمان خان افشار و تنی چند از مردم ترکمان را اسیر گرفت و است محمد خان بکری با زخم گلوله بخاک
افتاد با جمله دو روز دیگر هر دو لشکر در برابر هم آسوده نشستند و نگران یکدیگر بودند روز سیم جعفرقلی خان
بدان سر شد که با لشکر خویش در قلعه آصف آباد که سخت محکم است جای کند و ساخته شد تا حسن خان سالار
با لشکرهای گران در رسید پس بفرمود تا لشکریان جمله خرگاه خویش فرود کردند و در اسبهای خود برنشستند
از سوی ابراهیم خلیل خان جوانشیر که او بمکت در آمد چون آنوقت مریض بود بفرمود تا عماری بکت
سرهنگ افشار با دو دسته سرباز و دو عراده توپ استقبال جنگ کند هنگام عبور جعفرقلی خان جنگ کوه
شد و شمخال ایوان او از عرابه بشکسته که در کنار راه بود یکتن سرباز از زخم گلوله مقتول ساخته شد و از سوی دیگر حسد
ترشمی ... سران توپ بانو دگشت با جمله جعفرقلی خان خویشتن را بقلعه آصف آباد در برده با سطار سالار
نشسته بود و هم دران هنگام خبر رسید که سالار با شست و چهار هزار سواره و سواره خراسانی با سر لشکر سالار
برآمد است و از آنجا محمد خان بعمارتی و جهانگیر خان را با هزار سوار بمدد جعفرقلی خان فرستاد و خبر جنبش
او را امداد و در آنوقت جعفرقلی خان آهنگ خدمت سالار کرد و محمد خان و جهانگیر خان و سلیمان خان در خرگه
و محمد رحیم خان برادر سلیمان خان را در لشکرگاه بگذاشت و خود راه برداشت چون بدرگاه سالار آمد و قصه
خویش را معروض داشت سالار با او خطاب کرد که ضلالت برادرت بر زیادت می‌بود اکنون ابراهیم خلیل خان
کس و تحمل او وصیت که جار در آن لشکر باشد تا حسن با شما رزم دهد جعفرقلی خان عرض کرد که این سخن از در
صدق و صواب است ما با هم اکنون نسبت او انداختیم و در مواطئت با او مساعدت ساختیم از بهر آنکه سالار
خود برسته و فساد این گروه دارد کند و بر این فتح نام او باشد آنگاه از سوی حصار رفت جعفرقلی خان بر سال
محمدعلی خان ماکویی که بفرمان شاهنشاه غازی بمرز خراسان بود طی مسافت کرده این هنگام با دو عراده
توپ و چهار فوج سرباز از ... بیرون شده و از دو فرسنگ ... گشت و ابراهیم خلیل خان جوانشیر
... با افواج افشار و مهدیقلی خان پسر سلیمان خان و دو فوج عرب و عجم و جماعت سواره بسطام در
خاطر نهاد که با محمدعلی خان پیوسته شود و سرا در راه ... افتاده بود که سواران خراسانی از رسیدن محمدعلی خان
آگهی یافتند و آهنگ شبیخون او کردند لاجرم از بسطام بیرون شده و در فرسنگ ... شتاب گرفت که
روز برخود را محمدعلی خان برسانند و او را از کمینه شبیخون برتافتند تا سواران خراسانی جنبش دستی کرده در
بارگی نشسته با قرب ... ده بتاراج بردند و در آنجا از بس ... ساخته شد این هنگام باید دانست که محمدعلی خان
آهنگ کوچ داد ... اهل نظام ... سر ... بود با توپخان اعداد کار کرده و از چهار سوی لشکرگاه ... بهاره
... ساختند ... و آتش ... افروز ... اگر ... و دشمنان از جای در ...
و ... و سرباز ... احمال و اثقال مشغول شدند این هنگام سواران خراسانی که
اشهار فرصت ... سربازان را مشغول ... لشکرگاه بیرون ... شد ... حمله
افکندند محمدعلی خان در زمان حکم داد تا توپها را آتش در دادند ... سوار ... شد ...

جنگ کوفت و سرباز رده راست کرد و سواران راه برگرفت و توپچیان بیرق دار آهستن دادند
مدت دو ترک مرکب سوار ماداران چندین که یک سر تا قطع مسافت شود دوازده هزار سوار خراسانی
هزیمت ساختند و برجای ماندن استحکام هزیمت مردوخ کلاته جار اجبار گرفته و درخشند آماده آسوده ابراهیم
خلیل خان چیپا بی شتاب ره طی طریق نمود چون روز فرسنگ راه نمود تا یک تیر توپ رسیده پیوست
که لشکر خراسان با محمد خان جنگ در پیوسته اند پس بر سرعت سیر بیفزود و در قفای شتاب گرفت چون
محمد دیگر برفت ره لشکر خراسان را دیدار کرد که هزیمت طی مسافت همی کنند و چون هزیمتیان ابراهیم
خلیل خان را بدیدند که ساخته جنگ همی تاختن برد پریشان و هم سفر بودند بختیار در دل بر فرار نهادند
خیمه‌های خویش را بر بستند و بنه و اثقال بر بارگیرها حمل داده راه بیابانی پیش داشتند و ابراهیم خلیل خان با
مردم خود در قفای ایشان برفت و با محمد خان پیوسته شد و آن روز تا شب دادر آنجا لنگر انداخت رسیدن

شاهزاده حمزه میرزای حشمت الدوله
مقاتله او با سالار و فرار سالار از دشت ترکمان

و در دیگر برادر شاهنشاه غازی حمزه میرزا که او نیز حسب فرمان مأمور فتح خراسان بود با چهار هزار عسکر از ده
توپ و چهار هزار سرباز از راه برسید و از این هنگام هر دو لشکر با هم یک انجمن شدند و محسن خان سالار درآمد و
معلوم داشتند که با هیبت و چهار هزار سوار و پیاده در بیابانی اوراق کرده و محمد خان عابری و جماعتی سه هزار
سرداران هزار تن هزیمت شده رد نمودند ایک ساخته جنگ نیستند است حمزه میرزا در مرود در آنجهت
گشت و از طریق زمان کار دیگر طرق آب علف برباد داشت آهنگ کرد و از آن سوی سالار
چون این بدانست اطفال حال خود را اگر بدکرده بستگان سپاه بیرون فرستادند و از این روی که
حضرت خویش را ضعیف می‌شمرد پوشیده از لشکریان چیاره سراسیمه خویش را با ادات ارتحال
خود سپرد تا برگشتند و چندانکه توانستند در مسکوک حمل گران بر فتراک بار بستند تا اگر کار دیگر
گون شود طریق فرار سپرد با الجمله چون از این کار بپرداخت توپخانه و قورخانه را بر بیرون گشتن خان بسپرد
خود سپرد و امیر اصلان خان بپسر دیگر را سردار سواران فرمود و حکم داد تا لشکر جنگ کرده دراز احی از میان
تلاقی فریقین اتفاق افتاد و دو روی صفها راست گشت جنگ توپچیان سخت در آمد چون چند گلوله توپ
در میانه سفر کرد با کار لشکر خراسان هم برآمد و لختی پایدار شدند جماعتی از ایشان هنوز بیگوی کار دراز
صف بودند و شاهزاده چنان دانست که ایشان ساخته جنگ اند پس با توپخانه آهنگ ایشان کرد با کار کس
از آن صف جدا شده کلاه خویش را بر سنان نیزه کرده امان خواست و این از بهر سالار جستن علامتی
بود پس بی‌آسیب نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که ایک کریمداد خان پسر زاده و
ابراهیم خان را و کالی و حسین خان بیش آقا حی با سه هزار خراسانی و هزاره بتقبیل حضرت را رخصت همی طلبند
لاجرم حمزه میرزا علی‌اکبر خان سرهنگ قاجار را بدیشان فرستاد تا آن جماعت را خاطر جمع کرده گروه
گروه در رکاب پیوستند و دیگر قاصد بیشا نور و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه که تا کسور

بحوالی

محبوس سالار بود در کاه شاهزاده آمد مع القصه پیشتر از لشکر خراسان فوج فوج بحضرت شاهزاده حمزه میرزا
آمد چنین مراتب بر خاک نهاده و سرادق عشرت پیش داشتند پسرهای سالار و بعضی از مردم او از ساختن فرار
کردند این خبر به سالار بردند او نیز بوالی پسرهای خود دل از دست بداشت با اتفاق جعفرقلیخان و سواره کرد شادلو سلیمانخان
در حرم و شاهرخ خان قاجار طریق فرار سپرد اما شاهرخ خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار است
که حکومت کرمان داشت و نام او در این کتاب مبارک بسیار رفت مرحوم ظهیرالدوله و این شاهرخ خان بعد از
حکومت قزوین و اسپهانات چنانکه اشاره شد در دارالخلافه طهران اقامت داشت و چون اهل او با محمد حسن خان است بود
اسپرد و اموال خواهان گشت و مکرر در جماعت و ام خواهان به پیره رای کرد با شاه زمان سپرد لکن مدتی بود با نش
از مشهد و مشهد که مدتی بود آمد و او با در طلب زر و سیم که وام داد بود در شمردن و سخنان ناهموار پیاره
شاهرخ خان از بیم شحنه عدل پادشاه او در اسکدر کردی شو است کرد و سر بر زد مدتی بود که به هر دو او شکنج او برهد از
عاقبت فرار نموده از دارالخلافه بیرون شده بر اسبی رهوار بنشست و دو منزل یک منزل پیمود و سالار
پیوست و جانب کار او را در جای خود مرحوم خواهد گشت اکنون بر سر سخن رویم چون سخنان سالار با مردم خود
طریق فرار برگرفت شتابان چون باد به سالار آمد و در آن راهی در قلعه جهان ماهی فرو بسته رخت اقامت در جهت
چون شب تاریک جهان را فرو گرفت سلیمانخان وجه حربی برتر نشسته براه لشکرگاه شاهزاده حمزه میرزا آورد
و چون حاضر درگاه شد معروض داشت که سالار و جعفرقلیخان در خاطر دارند که خویشتن را به قلعه کلات در
افکنند و متحصن گردند اگر فرمان رود من طریق ورود ایشان را گرفته و سالار هم بر ایشان راه وصول مقصود بازدارم شاهزاده
او را اجازت کرد و مدتی دست بود سلیمانخان بار جانب خویش شد اما سالار هم بر این بود که اگر تواند خود را به حصن
کلات رساند پس از چون امرا اصلانخان رااز بیم در جنگ گران داد و فرمود در جماعت شادلو کرد که بر آن راه تو
کلات بار که گشت انم دو در وار بابای کلات را با حاتم علی یوزباشی بسپرد و اتم با اتفاق شمخال بیک سان
و آنکس از پیاده و سواره که با ایشان باشد هم اکنون از بیم و در برکرد در کلات شد مترصد چنانکه شکایتک
میرزا جعفرقلیخان در حد خراسان گردش آمد بر کلات اتفاق نهاده مدتی به سالار شد جنگ ساخته
شوم دهر خاتمت باشی سپردم اگر کار مراد کردم روا باشد و اگر نه در قلعه کلات جای گیرم که حصنی حصین و
معقلی متین است پس امرا اصلانخان با عربان پدر را به کلات برگرفت و از آنسوی مردم کلات چون با دو سوار
سلوک جماعت شادلو در ریج و شکنج بودند آنگاه که خبر شکست سالار را استماع نمودند یکباره بر سور زدند و مردم
شادلو را با خود دانسته آلات حرب و ضرب ایشان را در ستدند و از جامه و سلب برهنه شان کردند و دست
تصرف حاتم علی یوزباشی را از دروازه‌ها کوتاه داشتند و چون امرا اصلانخان با اتفاق مردم اشلی خان برادر جعفر
قلیخان برسید و این قصه بشنید دانست که در کلات راه نتواند کرد با چار دور کمان روز واره در جنب کلات
حمل بسفر فرو گذاشت و چشم براه میرزا داشت تا سالار برسد از آنکه پسر را بسوی کلات گسیل کرد با اتفاق جعفرقلیخان
از جوین با دو سهرو تیباخت و چنان صواب شمرد که در تمامت شاه و روز به سهرو متحصن شود اگر حمزه میرزا بحاصر
آید و مهد با اتفاق مردم بسهرو رزم دهد پس جعفرقلیخان مردم شهر و درگاه شادلو را آگهی کرد بسیار

تحریص مردم همی داد و گفت سالهاست تا ما در میان شما از گذار بوده ایم و در پشت و پهنای شما رفتار خواستیم
دلبسته ایم و اینک حسن خان سالار است که سالها در خراسان حکمروا بود و امروز مرد یک تا بیهوده رسیده
همچنان بر سرای کار رها نداده و ابراهیم خان را بر ادعای داشته و جانب او را فرو گذاشت مردم بجنورد گفتند اینجا به راست
گفتی و سخن جز از در صدق نگفتی لاکن این سر بیرازستان پوشیده نباشد که حمزه میرزا در نشاه عارضیه
و اینک با سپاهی گران که میدان را توتیای دیده داده اند و شراب شریان را از صهبای لاله گون تمام دارند و
در بیرون میدان تو همانا که تاب ایشان نیاورده ساحت ترا لگدکوب خیل و حشم کنند و ما چاره در این شکستگی حصار
داریم و تمکین را گرفتار شویم نیکو آن است که پیش از رسیدن ایشان طریق سلامت سپرید و ما را طاعت
و ضراعت کریم جعفرقلیخان دو دست که مردم بجنورد با او همداستان شده اند بحکم ضرورت جانش را فرو گذا
ناچار از در فرار بیرون آمد و در خدمت سالار از بجنورد بیرون شتافت و چون در قریه
رسیدند که سرحد بجنورد و منتهای اراضی ترکمان بود عشیرت جعفرقلیخان را جای دادند آنگاه سالار جمل
سرار تومان زر مسکوک با خود حمل داده باتفاق جعفرقلیخان جماعتی از سواران جو طریق آخال برداشت
و تکه قره اوغلان که در میان قبایل توقتمش ترکمان با خدمت پیشه گشته قره اوغلان قدم
او را مبارک شمرده مشاحتکان قبیله توقتمش پیر از در و او شاد خاطر بسته بود و او حامل خزانه
و در خدمت او احتشام در توان کرد آنگاه از آن سوی حمزه میرزا با سرعت سحاب و سورت شهاب از دنبال
سالار همی بیاره گشت و با سپهی عنان تا بجنورد تاخت و چون سالار و جعفرقلیخان را مشغول نیافت
چند روز در بجنورد اقامت کرد و در اینوقت مکشوف افتاد که جماعت توپچی و سربازی که از بیم سالار در تحت
قبه حضرت رضا علیه الصلوة والسلام پناهنده بوده اند بعد از فرار او و صحت محمدولیخان نایب بیرون شده
مکافات عمل اشرار شهر کرد و دست به کار زدند تا گروهی را بخاک کشیده بیست تن توپچی و سرباز مقتول گشت
با جای لشکریان لعلت قلت عدد بارک مشهد کریخته باتفاق محمدولیخان نایب محصور شدند لاجرم شاه
زاده ابراهیم خلیل خان را با چهار عراده توپ و سرباز و سوار از قفای اراضی تربت و ترشیز مأمور داشت
بعد از ورود ابراهیم خلیل خان در آن محال محمدعلیخان پسر آصف الدوله که فرمانگذار آن اراضی بود بطرف
هرات گریخت با محمد خان بست سر داده از کار ابراهیم خلیل خان پرداخت محمدعلیخان ماکوئی را مأمور بتوقف
بر بجنورد کرد و حکومت آن بلده را بدو گذاشت و دو فوج سرباز ماکوئی و مکری سرباز رشت را با چهار عراده
توپ در بجنورد موقوف داشت و خود با سران لشکر و جماعت لشکریان راه مشهد مقدس پیش گرفت
و در روز پنجم ذیقعدة الحرام وارد مشهد مقدس شده هم آن بلده بپرداخت بعد از بیرون شدن حمزه میرزا
از بجنورد محمدعلیخان ماکوئی آن بلده را استحکام کرد و فوج سربازان را بقلعه گرمی که از محال بجنورد است فرستاد
تا در آنجا نشیمن ساخته حافظ و حارس باشند و هم سر راه سالار و ترکمانان دیده بانی کنند آنگاه دست
تعدی از آستین برآورده در اخذ اموال رعیت بجنورد هیچ دقیقه فرو گذاشت و از تعرض اهل و عشیرت
مردم نیز نداشت و از آنجا که مردم ماکو خویشتن را با حاجی میرزا آقاسی بسته میگرفتند از هیچگونه ظلم و ستم

گریختن سالار به آخال

پرهیز

پسر مغرور بودند و بزرگان حضرت پادشاه زمین روی آن سو که کردار ناهموار ایشان را معروض درگاه داشتند
وزیر نادرست ادب در خدمت حاجی میرزا آقاسی برزده از کردار ایشان بری گردیدند و مهابت ایشان را
بهیچ نشمردند ناچار بکارگزاری اعتماد محمدعلیخان کرده هر یک جداگانه در اموال و اثقال و دختران
و پسران مردم طمع بستند و چندانکه توانستند و هوای نفس کار کردند و کام براندند مردم نو رنجیده
بجان آمده در نهانی یکدیگر را خبردار کردند و مواضعه نهادند و مکتوبها نگاشته بخدمت جعفرقلیخان فرستادند
که زندگی بر ما دشوار افتاده و جان عزیز در چشم ما خوار گشته تا آسوده در آن حال شده بارها حال بلا بر سر خورد
مدتهاست فتنه جویان با سپاه بر سر رسیم و اجتماع عسکری شهر را از جوشش و هیجان سالار و جعفرقلیخان
چون از این قصه آگاه شدند بشتاب خاطر گشتند و سران بزرگان را سرآگهی دادند تا دل و ساحت سر
ایشان انجمن شدند با لشکری ساخته جنگ را آورده و دو هزار سوار از آن بیرون شدند برا
او علاءن آن یکی خود را با ایشان کوچ همراه و در منزل میان کوه سالار با چند سوار توقف کرد جعفرقلیخان را
او علاءن ورکنار آمده فوج ساخت که چندین و سلطان دادگران بود چون از رسیدن لشکر بیکباره آگهی یافتند
از قلعه بیرون شتافته درویش که میان ما و ایشان روی شد و از دو سوی صفهای جنگ راست شد
سواران بزرگان از جهت گلوله سرباز از یک سر بر سر باران رسیده و از اطراف سرباران بره و چهار جا
حمله در افکندند و از سوی سرباز رنگ ایشان را درهم ریختند چندانکه و بسی از طرفین عرصه
هلاک و دارگشت این هنگام چون سرباران او معاملت صعبی بادیگشت جهان رزم کشان جوشش
برقرار ملی که در کنار مصاف بوقت بوده و سواران در گرد آن پل پیچیدند و دو لشکر از حمله افکندند
چندانکه سرباز بیچاره گشت و در پایان کار گریختند و بسیاری سرباز و صاحب منصب سر
و دستگیر شد برادر محمد مرادخان سرباز حمله سواران بود بر جای از آنجا عطف جوشش با قلعه کرم خان
در برده تحصن شدند و سرباز بی نوا که در قلعه داشتند سلامت رسیدند اظهار

کردن جعفرقلیخان و سرا و علاءن شهر
بوسکرد و قتل محمدعلیخان ماکوئی

جعفرقلیخان و قرا و علاءن بعد از این فتح دیگر کار قلعه و آن قتل مردم سرد چشم شد و دل بومی و لشکر سر حرب
طرف بوسکرد باشی بردند و شتابان به یک سکونت شدند و مردم شهر را از رسیدن جوشش آگهی فرستادند
اهل آن بلد چون این مژده بشنیدند با سرور و نوا بسکرد شتافتند و آلات حرب و ضرب بر جوشش
راست کرده از جای درآمدند و کس بخانه دروازه باشی بردند و هر کس از لشکریان که حافظ دروازه بود
جان سپاره بود با تیغ و خنجر پاره پاره کردند و سروچ شهر را از مردم خود نگاهبان نهادند جعفرقلیخان را با سواران
برگان و قرا و علاءن بشهر درآوردند و هم در آن هنگامه آهنگ تسخیر قلعه ارک ساخته آن سوی شد محمدعلیخان
چون این بدانست توپهای سرباز و درواره ارک استوار داشت و فرمان کرد تا توپچیان بجانب
شهر دهان توپها گشادند و سربازان با سربازان بهادر گلوله باریدند از مردم بوسکرد و جماعت برگان

.. ﴿

کرده گروهی که راه در می‌افتادند و جان میدادند با همه دست باز نمیداشتند سر بزیر گذاشته شدند در وقت
محمد قلیخان بر سر مردم توپچی ایستاده فرمان جنگ همی داد از آتش توپ آتش باشند و تاریکی شب دیدار نشد
مکین [illegible] نوای [illegible] کشاده دادند و او را [illegible] مسکر و صاحبان [illegible] سالار بار [illegible]
آورده و حمله از هم کرده و سودی نجستند و آن شب در نماز یکجان بدادند لشکریان قتل او را [illegible]
و استند و هیچ از مساحرت و مسابرت فرو نگذاشتند و از شام تا بام و صباح تا رواج مردانه رزم دادند
مدت یک روز جنگ خویش بدرازا کشید تا این خبر در شهر مشهد سمر گشت شاهزاده حمزه میرزا این قصه
سخت شکیب گشت و حکم جستوری بپرداخت و در حال رضاقلیخان را بمیانجی نوشت که اگر چه در
ایالت خراسان تورا اصلحت داده اند لکن قبایل صحرا طرو مردم خراسان از فرمان تو بیرون شوند هم
اکنون از سواره و پیاده چندانکه توانی آماده دار و طریق نوبحر در سپر تا مبادا مردم ترکمان بر محصورین قلعه
مسلط گردند و ایشان را عرضه هلاکت و دمار سازند و اینک من جماعتی از عساکر بیرون شهر ستم تا ایشان
همدست شوند میر خواهد بود و سال لشکری بزرگ خواهیم فرستاد و محمد ولیخان قاجار را با دو فوج سرباز
و دو عراده توپ و گروهی از سواران بر مقدمه سپاه بیرون فرستاد و چون پرداخته حال خستو شاهزاده
برخواند در زمان بزرگان قبایل صحرا طرو اعیان خراسان را طلب نموده انجمن کرد و گفت امروز که [illegible]
و گروهی ترکمان ترکمانان کرفته است خدمت دولت بایدکرد تا کاردار درگاه پادشاه باشد و از احسان
صاحب ابراهیم و رئیس آسوده رئیس کریم مردم شهر و بزرگان قبیله سحر او را استوار داشتند و سالار محمد
و حمد استان شدند بر لشکری ساخته جنگ با طیار راه نوبحر در گرفت و سرباز ان محصور را که مکتوبی
کرده بدست یکی از مردم خود گسیل داشت بدین شرح که من اینک با اتفاق محمد ولیخان با لشکری بطریق
دیر رسیم مبادا حیات کشوید و از حراست قلعه باز مانید این مکتوب فرستاد و خود با اتفاق محمد ولیخان
مسافت بسیکر و چون تا نوبحر در راه بر یک کرده جعفر قلیخان را دیگر مجال درنگ نماند آهنگ فرار کرد
سواران ترکمان چندانکه توانستند از مردم شادلو اسیر گرفتند و مواشی و اموال ایشان را بیرون ساخته
طریق مراجعت پیش داشتند و هم در این وقت شاهزاده حمزه میرزا با سپاه سواره و پیاده و توپخانه در نوبحر رسید
و معلوم داشت که جعفر قلیخان طرف آنجا را گریخت و سرحد تواسته از قبیله شادلو کوچ داده با خود برده
خدا وردی خان نوبحر و مردم آن حدود را که سبب این فتنه بودند معاتب و معاقب داشت و گروهی را مأخوذه
کی بکیفر کرد و بسیار کس را بیم عذاب و عقاب از شهر فرار کرده بکوه و بیابان گریختند و اقصاد و ... کام
محل رستان بود و مرغ جان و شدت سار ید کس از آن بیرون نتوانست و مایه جان ها سپردند و بیچ
تن باو ندانست و از آن مردم که از شهر بیرون شده بودند کمتر کس جان بسلامت برد و حمزه میرزا چاره در آن
از اراضی اقامت بایست کرد و پیش جستند محمد علیخان را با بعضی متعلقان مقدس مشهد فرستاد تا چاک سپرده و خود با جمعی
باده و ملتزمان کوچ داده و تیستان و در آن اراضی قشلاق کرد و چون خبر توقف او در آنجا بگوش رسانیده حشم
قلعه آن شد و در خاطر جای داد که اگر تواسد لشکر گاه او را شبیخون آورد باید که با آن مردم ترکمان حسیری کرده

جعفرقلی خان با دو هزار سوار از آن حال بیرون شتافت و طی مسافت کرده عسکرگاه حمزه میرزا [illegible]
روزی چند توقف نموده همی بود تا لشکر خراسان آگاه شد که حمزه میرزا آهنگ شکار کرده با جمعی از بزرگان خود
بیشتر در اطراف لشکرگاه بشکار بیرون آمد جعفرقلی خان چون این بدانست مسافت از لشکرگاه بیرون تاخته
بجانب حمزه میرزا حمله برد شاهزاده چون ایشان بنگریست دانست که با آنگاه از طریق مدافعت نتواند سپرد
روی برتافت و شتابان بلشکرگاه چون برق و باد همی بشتافت سواران ترکمان از قفای او عنان ریز
همی رفتند و جان را بر آهنگ کردند که یک مره بالامس مسافت نماند و شاهزاده بجانب
لشکرگاه رسید و لشکریان عقب بداشتند و توپچیان و جان بوها را بسوی ایشان گشاده داشتند و لشکریان
با جنبش کرد جعفرقلی خان بی حصول مقصود بازپس شد و طریق فرار برد اسباب سواران خراسانی بر
ترده ماندند [illegible] نیک کرده است [illegible] از بزرگان او در دست لشکر بود و حمزه میرزا
لشکرگاه که بود با جعفرقلی خان سپاهیان مردم خود را فراهم آورد و دیگرباره در سپهسالاری [illegible]
پس او شاهزاده لطفعلی خان قاجاری را با جماعتی از [illegible] با قلعه جات [illegible] کار [illegible] است [illegible] کرد
دیگران که از طریق باستید [illegible] آنکه سواران ترکمان از آن راه سوار آمده عبور کرده و خبر از آن بود که جعفرقلی خان جمعی از
سواران خود را در آن قلعه باز داشته و خود در [illegible] نهاده با محمد لطفعلی خان از لشکرگاه [illegible] نمود
تا گاه فراوان سپاه جعفرقلی خان را [illegible] از جانبی جنبش کردند و سوارانی که در قلعه جای داشتند
بیرون تاختند و از اطراف [illegible] حمله [illegible] جمعی اندک از او و مردم او را اسیر کردند
بعد از فتح راه آنک برداشته رو به آنجا گذاشتند بعد از سفر سالار و جعفرقلی خان یکدل در آن اراضی که
شدند و تا به سنگر ترکمان ابواب بدان خود مفتوح داشتند [illegible] ایشان کردند
از آن سوی [illegible] چون این بدید [illegible] فراوان [illegible] بنام کردند که [illegible] سالار
جعفرقلی خان را سرمان بشدند و سود و فراوان برگرفتند صواب آنست که ایشان را از روی [illegible]
باز فرستند تا [illegible] چون مسئول ایشان با اجابت [illegible] شاهزاده [illegible]
اندک [illegible] طریق مخاصمت [illegible] سالار [illegible] که شد که [illegible] با هم [illegible]
معامله [illegible] بیرون سود [illegible] اصلاح [illegible] حال [illegible] لاجرم [illegible] کلات [illegible] تصمیم
عزم داد از آنجا کوچ داد [illegible] فراوان [illegible] جان [illegible] گذاشتند
راه [illegible] هزار تن سواره از جماعت [illegible] از راه دره [illegible] آهنگ کلات
کرده [illegible] راه [illegible] خراسان [illegible] آمدند [illegible] با هم [illegible] شد
[illegible] هم [illegible] خراسان [illegible] دست [illegible] شدند
و مراجعت کرده [illegible] سالار [illegible] کار کلات و حال [illegible] کرده معلوم
داشت که کلات را [illegible] تصرف [illegible] کرده اند [illegible] سرخس [illegible] و بعد از
ورود [illegible] سرخس [illegible] که آن [illegible] از مردم سرخس بود [illegible] شده [illegible]

گشت و امیر اصلانخان چون خبر پدر بدانست با عشیرت خود از دروازهٔ دهچه کلات بیرون شتافت تقدم عمل خویش را
مترجس ورزید مدتی از روزگار چون سپری شد و سالار بدانست که در کار خراسان خللی نتواند کرد و امیر
اصلانخان و شاهرخ خان قاجار و لطفعلی خان تعایری را نجات است امیر بخارا رسول فرستاد و تضرعی نگاشت که اگر
مددی بمن فرستی تا فتح خراسان کنم چندانکه زنده باشم سر از فرمان تو بیرون نخواهم کرد و پادشاه این نیکوئی
و خیمان خواهم کرد امیر بخارا در پاسخ گفت نخست آنکه مرا از حضرت پادشاه ایران ارادتی بکمال است
و خویشتن را در حمل فرمان آنحضرت میدانم و دیگر آنکه شما پدر بر پدر پروردهٔ نعمت پادشاه ایرانید و امروز
بر پادشاه اسلام و ولی نعمت خویش بر شوریده اید آنکس که با خداوند نعمت از خیانت نپرهیزد کی اعانت ما را
در خاطر خواهد داشت تا عاقبت اینگونه مردم را رعایت نخواهیم کرد و در این وقت شاهرخ خان که از سالار در خاطر آزرده
داشت و با ایشان همعنان و همداستان که در کلات بود و نیز هرگز بوالی و نوائی نیامد از امیر بخارا خواستار شد که او را
در آن بلد راه نماید و در حضرت او اقامت جوید سؤل او با حاجت مقرون افتاد و در بخارا متوقف گشت امیر اصلانخان
و لطفعلی خان تعایری از نیل مقصود با خسران مراجعت کردند و هم در این سال میرزا تقی خان وزیر نظام که سه سال چند در ارض
الروم اقامت داشت چنانکه شرح سفارت او از پیش مرقوم شد در پایان امر بمصلحت و مشورت سفرای روس
و انگلیس عقد مصالحت و مسالمت در میان دولت ایران و روم استوار کرد و عهدنامه در میانه بدین
شرح نگار داد

صورت عهدنامه که میرزا تقی خان امیر نظام میان دولت ایران و دولت آل عثمان در ارض الروم نگار داده
غرض از ترقیم و نگارش این کلمات حسنة الدلالات آنکه از مدتی باینطرف چون فیمابین سلطنت جاوید آیت سنیه
و دولت دوران عدت علیه ابد الدوام با دولت جلیله عثمانیه بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع یافته بود
مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط اسلام و مفوت و جهة جامعه اسلامیه که دولتین علیتین بدان متصف
میباشند تسویه اینگونه مواد و رافعیه را از روی مودت موافق و مناسب صیانت میان دولتین علیتین تجدید تاکید مبانی
صلح و مسالمت و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده برای
تنظیم و مذاکره مواد عارضه و تحریر و تسطیر اسامی و تعیینه بر حسب فرمان همایون اعلیحضرت قدر قدرت کیوان حشمت
مملکت مدار ملک گیر آداتیس تاج و سریر حامی الاسلام و المسلمین جلال الدنیا و الدین غیاث الحق و الیقین قهرمان
الماء و الطین ظل الله الممدود فی الارضین خاقان خورشید کلاه دارا و جمشید جاه دارای دستگاه انجم سپاه اسلام
پناه زیب بخش تخت کیانی ثانی ملوک جهان جد و دریادل کامران شاهنشاه ممالک ایران السلطان
بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه ادام الله تعالی ایام سلطنته و ملکه
الاجلال وزیر فلک قدرت مساحت کواکب الاقبال اسد دورگاه آسمان جاه میرزا محمد تقی خان وزیر عساکر
منصوره نظام و امیر نظام که حامل نشان شیر و خورشید مرتبهٔ اول سرتیپی و حمایل اقتدار سبز است بوکالت
مخصوص و ماهی گشته و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت شمس فلک تاجداری بدر افق شهریاری پادشاه
اسلام پناه سلطان البرین و خاقان البحرین و خادم الحرمین الشریفین ذو الشوکة و الشهامة السلطان ابن السلطان

ابن السلطان

ن السلطان عبدالمجید خان جناب مجدت نصاب عزت انتساب نوری زاد السید محمد انوری سعدالله افندی
که از اعاظم رجال دولت علیه عثمانیه و حائز صنف اول رتبه اولی و حامل نشان مخصوص آن رتبه است تعیین و تخصیص
شده بر وجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وکالت نامه‌های مبارکه که اعطا شده بود بیان گردید
فقره است قرار داده شد که در این کتابت سلطنتین دو مجلس منعقده بالزوم مبادله شود فقره اول
دولتین اسلام قرار میدهند که مطالبات نقدیه طرفین را که تا حال ادعا کرده‌اند بالکلیه ترک کنند لکن
با این قرار مقاولات تسویه مخصوصه که در فقره چهارم میاید فقره دوم دولت ایران تعهد میکند که جمیع اراضی
بسیطه ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی آنرا بدولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد میکند که جانب
شرقی زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آنرا مع دره کرند بدولت ایران ترک کند و دولت ایران نیز تعهد میکند که
در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده حق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکوره دارد وجها
من الوجوه تکلیف بر خلل و تعرض ننماید و دولت عثمانیه نیز قویا تعهد میکند که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر
و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است
ملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه براین حق خواهد داشت که کشتیهای ایران بآزادی تمام از محلی که بحر
منصب میشود تا موضع الحاق حدود طرفین در شهر مذکور آمد و رفت نمایند فقره سیم طرفین معاهدتین تعهد میکنند
که با این معاهده حاضره سایر ادعاهای زمین و خاک را در حق اراضی ترک کرده از دو جانب بلا تأخیر مهندسین و مامورین
تعیین نموده برای اینکه مطابق ماده سابقه حدود ما بین دولتین را قطع نماید فقره چهارم طرفین قرار داده‌اند که سابقا
تعدا و وصول اخطارات دوستانه دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و شصت
و یک هجری تبلیغ و تحریر شده بطرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده برای آنکه مسائل آنها
از روی عدالت و انصاف حل شود از دو جانب بلا تأخیر مامورین را تعیین نمایند فقره پنجم دولت عثمانی تعهد میکند
که شاهزادگان فراری ایران را در بروسا اقامت داده غیبت آنها را از محل مذکور و مراوده مخفیه آنها با ایران
رخصت ندهد و از طرفین دولتین علیتین تعهد میشود که سایر فراری بموجب معاهده سابقه ارزن الروم معاودت شود
فقره ششم تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریه اموال مذکوره نقدا یا جنسا بوجهی که
در عهدنامه منعقده ارزن الروم در سنه ۱۲۳۸ در ماده یا شم که در تجارت است مسطور شده باز ادا کنند و از مبلغی که در
عهدنامه مذکوره تعیین شده زیاده وجهی مطالبه نشود فقره هفتم دولت عثمانی وعده میکند که بموجب عهدنامه‌های
سابقه امتیازاتیکه لازم باشد در حق زوار ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند بکمال امنیت آن مکانهای
مبارکه را که کائن در ممالک دولت عثمانی است زیارت نمایند و نیز تعهد میکند که برای استحکام و تاکید روابط
دوستی و اتحادیکه لازم است مابین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسبترین وسائل را استعمال
نماید تا حجاج در ممالک دولت عثمانیه بجمیع امتیازات نائل باشند سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات
مذکوره بهره ور بوده خواه در تجارت و خواه در موارد سایره از هر نوع ظلم و تعدی و بی حرمتی محفوظ باشند و علاوه بر
این بالیوزهائی که از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه بجمیع محلهای ممالک

حمایه که لازم باشد نصب و تعیین شود و بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره دولت عثمانیه قبول مینماید و وعده میکند که کافه
امتیازاتی که شایسته منصب و مأموریت مأمورهای مذکور باشد و در حق قونسولهای سایر دول متحابه جاری
میشود در حق آنها نیز جاری شود و نیز دولت ایران تعهد میکند که مأمورهائیکه از طرف دولت عثمانیه بجمیع محلهای
ممالک ایرانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد
میکنند معامله متقابله را کاملا اجری دارد و فقره هشتم دولتین علیتین اسلام تعهد میکنند که برای دفع و رفع و منع غارت
و سرقت عشایر و قبایلی که در سرحد میباشند تدابیر لازمه اتخاذ و اجرا کنند و بهمین خصوص در محلهای مناسب
عسکر اقامت خواهند داد و دولتین علیتین تعهد میکنند که از عهده هر نوع حرکات تعدی و از قبیل غصب و غارت و
قتل که در اراضی یکدیگر وقوع بیابد برآیند قرار داده اند عشایر متنازع فیها باشند و صاحب آنها معلوم نیست حق
انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دائما اقامت خواهند کرد یکدفعه باراده و اختیار خود شان حواله شود و عشایر که
تبعیت آنها معلوم است جبرا باراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند فقره نهم جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه
خصوص معاهده که در سنه ۱۲۳۸ در ارزنة الروم منعقد شده که بخصوصه باین معاهده حاضره الغا و تغییر نشده مثل اینکه
کلمه بکلمه در این صحیفه مندرج شده باشد کافه احکام و قوت آنها تشیید شده است و فیما بین دو دولت علیه قرار داده
شده است که بعد از مبادله این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضا شده و تصدیق
نامهای آن مبادله خواهند گردید و کان ذالک فی یوم سادس عشر من شهر جمادی الآخره ۱۲۶۳ و هم در این سال
آقا میر محمد مهدی امام جمعه و جماعت دار الخلافه طهران که در تمامت ایران بپاکی طینت و صفای نیت موصوف
بود از جهان فانی بجهان جاودانی تحویل کرد و همچنان منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله حکمران اصفهان
و خوزستان و لرستان و بروجرد بمرض زکام در گذشت میرزا اکبر خان که یکی از خویشان او بود معادل صد هزار
تومان زر مسکوک پیشکش پیشگاه دولت نهاد و حکومت اصفهان یافت و هم در این سال میرزا محمد تقی نوری که از فقهای مشهور
معروف بود در حضرت سرای باقی نشیمن و همچنان حاجی میرزا مسیح مجتهد طهرانی که ایلچی دولت روسیه بفتوای او
در دار الخلافه مقتول گشت چنانکه مرقوم شد در عتبات عالیات متبرکات جهان سفر کرد و دیگر عبدالله خان
امین الدوله در کربلای معلی بجهان جاویدان شد و دیگر شاهزاده اسمعیل میرزا در تبریز در گذشت و شاهزاده عبدالله
میرزا در دار الخلافه طهران در گذشت اگرچه بعضی از احوال ایشان در ذیل این کتاب مبارک مشروح رقم شد لکن
تفصیل حال هر یک در ذیل نام ایشان انشاءالله تعالی در جای خود مسطور خواهد آمد

سفارت میرزا محمد علیخان نایب وزیر دول خارجه بمملکت فرانسه و دولت آل عثمان

و هم در این سال میرزا محمد علیخان نایب اول وزیر دول خارجه مأمور بسفارت مملکت فرانسه گشت و در ... ربیع الثانی از دار الخلافه بیرون شد موسیو دوالی که از قبل کاردار فرانسه متوقف طهران بود
با او همراه گشت بعد از طی مسافت و سپردن راه تبریز و حدود ممالک دولت آل عثمان را پی سپر شد و در
ارض روم در حق جمیعه قلیچی را ... استقبال کرد و در عرض راه قرا کلیسا ... میرزا تقی خان وزیر نظام
را که بعد از انجام عهد نامه روم با ایران چنانکه در پیش مرقوم افتاد از ارزن الروم مراجعت میکرد

با سفینهٔ دیگر روانه دار کردند و از مردم بلده ارزن الروم پرسش نمودند بخلاف امر بدو طهرانیان با مکاری در چرخ عبور کرد
و از آنجا بکشتی بخار نشسته روانهٔ اسلامبول گشت و چون از آب بیرون شد محمد خان مصلحتگذار از جماعت
نمایندگان ایران او را پذیره شد بعد از ورود باسلامبول رسیدند با سابق این احکام در دولت عثمانی معظم
و در عمارت یکی از کاخهای پادشاه در بیکلربیکی و فرستاده آن مرشدی را در حدیقهٔ خاص او جای کرده مهمان پذیر گشت و بعد از ورود
جناب پاشای وزیر دول خارجه مشار الیه را بدیدار رسم و آداب ساخت و دوم رجب صدر اعظم مکتوبی بدو فرستاد که بسرای
خویش دعوت کرد و از آنجا دو دولت ایران و روم عهد و پیمان تجدید کرده بعد از آن بونسونبی وزیر مختار دولت
انگلیس و وزیر مختار روس ... و وزیر مختار فرانسه را دیدار کرد هر یک در ایام اقامت او را ضیافت کردند
وزیر مختار روس و انگلیس از وی خواستار شدند که دو ماه در اسلامبول متوقف باشد از بهر آنکه سفارت فرانسه
ایشان را گوارا نبود و رضا نمیدادند که دولت ایران با فرانسه ارتباط و مهربانی داشته و طریق سفارت
و از فرانسه سفیری در ایران متوقف باشد و در نشستن و برخاستن با ایشان ... و توقف میرزا محمد علیخان را
در اسلامبول از آن جهت خواستند که تدبیری اندیشیده باشند که از اوضاع دولت ایران حکمی بیع سفارت ... وزیر مختار
میرزا محمد علیخان سخن ایشان را پذیرفتار نگشت و هم در وقت کشتی دولت فرانسه برسید و آهنگ راه کرد وزیر
مختار روس و انگلیس چون این بشنیدند خطی بدو نوشتند که تاکنون بار قبل جواب اسفار بودیم و پذیرفتار نشدند
اینک از جانب دولت خواهش میکنیم که دو ماه در اسلامبول توقف کنی میرزا محمد علیخان در جواب نوشت که شما رضا
ندهید که من حکم دولت خویش فرو گذارم و موکول بعد از آنم روز دیگر کارگزاران نهادند که در سرای موقف
آگهی شوند و در سخن کنند روز دیگر که مجلس آراسته گشت میرزا محمد علیخان احکامی که از کارداران دولت
ظاهر ساخت و مکشوف افتاد که مر سفارت فرانسه را اصلا هیچ اثری نخواهد شد چون این احکام بدیدند دیگر سخن نکردند
پس میرزا محمد علیخان بعد از بیست و پنج روز از اسلامبول کشتی در آب رانده و طی مسافت کرده بندر طولون
که از محال فرانسه است در آمد حاکم شهر او را استقبال تمام کرد و در ورود او با طبل سلام بکوفتند و توپهای شصت حکم را
آتش در زدند و هنگام عبور راه سه کالسکه حاضر داشت و از دو طرف راه سربازان را رده صف کرده و در منزل نیکو فرود
آوردند و بعد از ورود او صاحب منصبان جاهای نظام بدیدار او آمدند و شب دیگر حاکم شهر او را بتماشاخانه دعوت
کرده و در آن شهر کارخانهای فراوان بود که در آنها اهل صنعت بپرداختن توپ و دیگر آلات حرب مشغول بودند بالجمله
از آنجا میرزا محمد علیخان بر کالسکه سوار شده شهر لیان کوچ داده و از لیان روانهٔ پاریس گشت در وقت لوئی فیلیپ
که پادشاه مملکت فرانسه بود پنجاه فرسنگ از آن سوی پاریس جای در ییلاق داشت لاجرم کارداران دولت
فرانسه سفیر ایران را در منزل نیکو فرود آوردند و دو کالسکه و دو تن خادم ملازم خدمت او ساختند پس از روزی
چند موسیو کرو مکتوبی بدو کرد که سفیر پادشاه در ییلاق دیدار خواهد کشید ترجمان شاه ناید سفر ییلاق کشید لاجرم
میرزا محمد علیخان بر اسبهای خویش را برده بر کالسکه سوار شد و در مدت ... ساعت پنجاه فرسنگ مسافت را
قطع نموده و در مجلس که محل اقامت پادشاه بود فرود شد او را منزل در سرای سلطنت دادند و خورش و خوردنی
روزانه و شبانه از مطبخ پادشاه نهاده مگر چه از منزل او تا ایوان پادشاه مسافتی بعید بود برای حفظ احترام روز دیگر

دولاکی

دو کالسکه که هر یک را هشت اسب حمل میداد حاضر ساخته یکی را میرزا محمد علیخان با دستار و تمثال شاهنشاه ایرا
جای داده و خود در پیش نشست و آن دیگر را اتباع او جای کردند بعد از ورود بسرای خاص سلطانی با وثاقی که در رکاب
دولت فرانسه معین داشته شد درآمد موسیو کیرد که شخص اول فرانسه بود با اتفاق وزیر جنگ و دیگر بزرگان بر حسب آمده
او را پذیره شدند و لایق مکالمات و مکانی نشیمن داده موسیو کیرد کلمه چند از میل خاطر پادشاه بعد اداء گفت
میرزا محمد علیخان در پاسخ گفت که هرگاه بدرگاه پادشاه و شاهنشاه ایران حاضر میشویم جامه درمی پوشیم که آن جامه حضور
است و چون میان دو پادشاه اتحاد حاصل است در حضرت نیز با آن جامه حاضر خواهم شد و دیگر آنکه کنت سرتیج ایلچی فرانسه
که در ایران اقامت دارد در حضرت پادشاه وقت جلوس در ارد و برابر اجازت نشستن میابد موسیو کیرد
یکساعت مهلت نهاد و پادشاه خویش را دیدار کرده باز آمد و پاسخ چنین آورد که لوی فلیپ میفرماید که سفیر
ایران در مجلس نخستین چنان باید که بر پادشاه ایران در می آید و از پس در هر مجلس اجازت نشستن از بهر اوست
میرزا محمد علیخان عرض کرد امروز با دیگر روز با پیشوی ندارد اگر امروز مرا در جلوس نیست هیچ روز نخواهم
نشست دیگر باره موسیو کیرد بدرگاه رفت و اذن جلوس او بیاورد پس میرزا محمد علیخان با اتباع خود بدرگاه
لوی فلیپ رفت و مترجم باشی عرض کرد که میرزا محمد علیخان نایب اول وزارت امور خارجه مامور سفارت فرانسه
دار پیشگاه ارکان سلطنت گشته است پادشاه فرمود بسیار مشعوف شدم از سفیر پادشاه ایران امیدواست
که باعث استحکام مودت شود آنگاه خود و سبب مامور شدن خود را عرض کرد و نامه شاهنشاه غازی را از خویش
بدست لوی فلیپ نهاد و سخنی چند که مشعر بر تشیید قواعد محبت و تمهید مبانی الفت بود بر طبع تریبالی معروض
داشت و دلایل مودت نزدیک و دفع شوائب توهمات و حسن حالت و ریب صافی بود و پادشاه نامه را
گرفته بر سر نهاد و آنگاه بموسیو کیرد بسپرد و از پس آن تمثال شاهنشاه را داد و سفیر لوی فلیپ از تخت خویش برخاست
و تمثال را گرفته نظاره کرد و تحسین فرستاد و هم بدست موسیو کیرد داد آنگاه سفیر ایران را رخصت انصراف داد
و میرزا محمد علیخان از آنجا بیرون شده بایوان زن پادشاه رفت و ولیعهد دولت فرانسه محمد یار را نیز در آنجا دیدار
کرد و تسبیح های مروارید و شالهای رضائی و بعضی اشیاء دیگر که بهدیه برده بود هم در آنجا تقسیم کرده بهره هر یک را عطا
داشت و بمنزل خویش مراجعت کرد و شب دیگر بر حسب فرمان پادشاه در مهمانی گشت و در آن مجلس پادشاه
جماعتی زنان حاضر بودند و بعد از دو روز دیگر سفیر ایران را بتماشای سپاه و نظام طلب داشت و سی هزار تن مرد
لشکری در آن ییلاق حاضر بود و بعد از صف شدن در روی دسته و قوانین اهل نظام را نمودن فوج فوج رخصت یافته
رسم عبور کردند و هنگام گذشتن فریاد همی بر آوردند که پادشاه بسلامت باشد و از پس آن دیگر باره فریاد کردند که
سفیر دولت ایران بسلامت باشد و گذشته شد بعد از عبور سپاهیان پسر پادشاه که کار سپاه با او بود حاضر شده
شاهنامه بسیار بیش داشت و پادشاه در پشت اسب روی گذشت و نامها را یک یک ازبر میخواند که ای فلان
پسر فلان و آنکس حاضر همی شد و شمشیر خویش را از دست فرو گذاشت و تقاعد نظام مخصوص کرد و پادشاه دست
در جیب برده نشانی لایق او در میاورد و بدست خویش او را عطا میکرد و او دست پادشاه را بوسه زده نشان را
گرفته و شمشیر خود را از سر گرفت و در راه خویش میرفت آنگاه دیگر کس حاضر میشد بدینگونه انکار سپاهیان را به انجام رسید

سفیر را با [illegible] روانه نمودند و دیگر پاشا جایزه طلب کرده و نامه‌ای داده بار دیگر فرستاد و پس
از دو روزی عهدنامه پادشاه به طریق ارمغان فرستاده و بعد از آن میرزا محمدعلی‌خان را جواب نامه پادشاه ایران داده و پس
دو سفارت‌خانه دولتین جهت تکالیف [illegible] داده و [illegible] بندر پترزبورغ [illegible] دولت فرانسه قطع مسافت کرد از آنجا
کشتی سوار شده و به اسلامبول وارد در آنجا میرزا جواد خان [illegible] مستعد نیست پادشاه ایران [illegible] و عهدنامه که
میرزا تقی‌خان در ارزنة الروم با دولت عثمانی [illegible] کرده بود مسترد کرد که کارگزاران دولت روم
[illegible] عهدنامه و سعادت میرزا تقی‌خان [illegible] ماحول میرزا تقی
خان [illegible] سلاطین [illegible] هنگام نگارش عهدنامه که کارگزاران دولت
روم [illegible] محمره [illegible] ایران است با ملک روم [illegible] عهدنامه [illegible]
[illegible] محمره و لنگرگاه [illegible] جزیره الخضر را ملک ایران [illegible] میرزا تقی‌خان [illegible] عاقل بود [illegible]
میدانست که [illegible] ایران شده و کارگزاران دولت روم [illegible] ملک [illegible]
تحمل دولت روم [illegible] پادشاه ایران [illegible] محمره و اموالی که از اهالی تجارت [illegible]
شوند [illegible] مذکور شد [illegible] ارزنة الروم [illegible] عهدنامه [illegible]
طهران [illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible] حدود [illegible]
حقایق [illegible] عهدنامه [illegible]
[illegible] دولت عثمانیه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] قلعه محکم [illegible] طرف [illegible]
کرده [illegible] قلاع محکم [illegible]
همه ساله امیر حاج از ایران [illegible]
[illegible] دولت عثمانیه [illegible] هنگام که میرزا محمد
علیخان [illegible] فرمان [illegible] عهدنامه که در ارزنة الروم [illegible] کارگزاران روم [illegible] شد
[illegible] عهدنامه [illegible] ابهام است [illegible] دولت روس و انگلیس توضیح آن ابهام
[illegible] میرزا محمد
علیخان [illegible] تجارت [illegible] کارگزاران
روم [illegible] روس و انگلیس [illegible] میرزا محمدعلیخان [illegible] خاطر داده که با
حاجی میرزا آقاسی [illegible] سلطان روم [illegible]
[illegible] عهدنامه [illegible] که صورت عهدنامه را
[illegible] کارگزاران ایران [illegible] دولت
روم [illegible] دولت ایران [illegible] دولتین [illegible]
[illegible] چهار سؤال و جواب بود [illegible] سؤال اول

دولت عثمانی

رجال دولت عثمانی بموجب شرط فقره قرار نامه تصور میکنند که ترک کردن شهر و بندر و لنگرگاه و جزیره
جزیرة الخضر با ایران این ترتیب میتواند احاطه کند اراضی دولت عثمانی را که بیرون از شهر محمره است به
سایر سواد دولت عثمانی را که واقع است در آنجا جواب سفیریان دولت روس و انگریز مامورین دولتین
واسطه میگویند که لنگرگاه محمره در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر و اصل در مرداب حفار
الفرات ممکن نیست نتیجه معنی دیگر بدید مامورین واسطه علاوه بر آن قبول میکنند رای رجال دولت عثمانی را
که واگذار کردن با ایران محلی را که در آن سؤال کرده بودند شهر و بندر و لنگرگاه محمره و جزیرة الخضر است با بدل
ترک کرده است در این محل بر زمین دیگر و بندر دیگری را که در آنجا واقع شده باشد سؤال دوم دولت عثمانی
سؤال میکند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر حقیقی تبعه دولت ایران که آنها میتواند سکنی داشته باشند
آنها در خاک ایران باشد و نصف آنها در خاک عثمانی در این حالت میتواند ایران آن خاک عثمانی را متصرف شود
که آنها تعلق باید و جدیدی بکند و دولت ایران آن زمین عثمانی را متصرف شود جواب سفیران مامورین دولت
ایران هیچ بهانه نمیتواند بدست بیاورد مملکتی را که در سمت یمین شط العرب است و زمینی را که در سمت یسار آن
و متعلق بدولت عثمانی است اگر چه عشایر ایران نصف یا همه در طرف دست راست یا اراضی سیب که متعلق
عثمانی دارد سکنی کرده باشند سؤال سیم دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سؤال میکند اگر دولت
ایران مطالبات خسارت دولتی را میتواند در میان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بکند در حالتی که ترک کرده است
و نیز دولت عثمانی تصور میکند که این اوقات باید در اصل بکند به هر گونه حق حادثه سیلاقیه و بعضی خسارات که میان
تبعه دولتین ایران و عثمانی رسیده مثلا بواسطه سارقین طرفین یا چیزی مثل این جواب سفیران معنی محقق اول
و چهارم عهد نامه که دولت ایران میتواند در این باب دعا بکند و هر طریقه که باشد ترک میشود و البته باید
بشود سا طلبه انگلیس میتواند در این باب حرفی بزند طلب اشخاص طرفین میتواند آن اشخاص را راضی بدارد و
تسویه صحیح مطالبه ایشان خواهد داد هیچ یک قبول شده است مامورین مخصوصه که تعیین خواهد شد ملاحظه
خیر یکی ملاحظه شده است در باب طلب اشخاص میتواند آن مامور طی باید سؤال چهارم دولت عثمانی سؤال میکند
اگر دولت ایران گفتگوئی که در باب قلعه شده است قبول کرده است که علاوه شده بود بفقره دوم و پنجم فقره
که از فصل هفتم که در سواد وکلای طرفین نوشته شده بود جواب سفیران روس و انگلیس مامورین اعتقاد دارند که
جواب میدهند که دولت علیه ایران قبول کرده اند همراه حواشی که علاوه کرده اند در فقره هفتم در باب معامله
داشتن اعتبارات که در باب خراج و شیخ نوشته شده است و تو سولها در باب سؤال قلعه مامورین حیلی
هستند که مامورین دولتین واسطه تاکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند بخصوص اصطلاح اسعد
دارند که بهره باب سه مدعی القصه کارگزاران دولت روم مینگو به اغلوطه در کار افکندند و میرزا محمد علیخان از طریق
مراجعت با ایران گرفت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد چون از دولت ایران رخصت یافت با مورد نشت داد
اولیای دولت معاهده او و تغییرات در عهد نامه پذیرفته نشد و گسسته شد و تحمل او شکر نیست

آغاز فتنه شاهزاده بهمن میرزا فرمانفرما که از مملکت آذربایجان

و هم در میان درگاه کارداران دولت مکشوف افتاد که بهمن میرزا در جهانبانی شاهنشاه غازی که حکومت آذربایجان
داشت رجال صدق و صفا را از آن اراضی مهجور ساخته چه آن مرد که آصف الدوله سالار از آن بیشتر طریق طغیان گرفت
واجب دانستند که کمتر از شاهزادگان را شیوای ... آنچه که سردار سالار آصف الدوله بهمن میرزا اگرچه
خواهرزاده او بود و مملکت آذربایجان را در تحت فرمان داشت او را عزم کرده که حاجی میرزا آقاسی سد راه باشد
و خان کرمان هم آن است که کار سلطنت را طمع ادار برای حفظ ولیعهد و اعدای سلطنت چنان دانسته ام که امروز در
خاندان ملک صاحب تاج و تخت بود و سزاوار ملکی باشد آذربایجان را فرمانگذاری و سرکشی آمد و خشنودی و مملکت
مملکت خراسان که در حریان ... از حکومت تو سر شود اندر یافت و اگر روزی چند با امرا و رعیت ... و ...
کار کسر کسی از کم ... که ... باشی اگر چه ولیعهد دولت ناصرالدین شاه خود صاحب ...
و کاه ... حالات و خویشان او ... پراکنده و پریشان کند مع القصه آصف الدوله با بهمن میرزا فراوان
ارسکوه ... کرده باری دل ... و سردار ... و مردم دور ... که ... سماست ... و اسحاق ... و ... آقاسی
خواستند ... خاطر او ... حضرت پادشاه ... که رضاقلی خان والی کردستان که ...
در ماه ... معتمد ... شاه ... میرزا ... در بهای آذربایجان ... بهمن میرزا ... شاه غازی را
محبت ... خاطر ... اقلیم ... خسرو خان گرجی ... و فرمود تا کسی ... خطر ...
دو ... آذربایجان ... بهمن میرزا ... کار ... مشوری ... که از پیروان
دروازه ... تا آذربایجان ... احکام و لشکریان و دیگر مردمان سردار ... خسرو خان ... سرون
... حاجی میرزا آقاسی ... و ... لاجرم خسرو خان را
... دروازه طهران ... کوچ ... کرده ...
و هم در آنجا ... برادر ... خان ... دیگر اعیان ... لشکریان
... و ... آذربایجان ... اگر ...
... خسرو خان ... بهمن میرزا ...
داشتند ... کرده ... که ...
خسرو خان ... بهمن میرزا ... روز ... بیرون ...
از ... و ... خسرو خان ... طهران
... کارداران دولت ... بهمن میرزا از آذربایجان بیرون شد ... خسرو خان را در
آن اراضی ... والی کردستان ... عصیان ... شمرده ... مشوری ...
... کردستان ... حاکم ... خسرو خان ... لشکر
... کردستان کوچ ... رضاقلی خان والی ... لشکری ...
چنان دانست که علاء شاه خان برادرش ... طریق مخالفت داشت ... حضرت پادشاه ... حکومت
... رضاقلی خان ... ملک ... از مردم ...

سپرده

بسیج راه [illegible] دست [illegible] و [illegible] خان علی را گرفته محبوس کرد و از آنجا از جوشین تا [illegible] مسافت چهار فرسنگ راه و کوس
سحرگاه برکرد و تا [illegible] حسینی [illegible] و میرزا تقی [illegible] را [illegible] فرستاده و [illegible] کس [illegible]
با [illegible] مأمورم که [illegible] و [illegible] صدور [illegible] اگر [illegible] اعظم [illegible] بعرض رسانید که خود
[illegible] سعادت [illegible] خود [illegible] و [illegible] ذخیره و [illegible] ندارد و با [illegible] معادل [illegible] در
ممالک [illegible] جامع [illegible] حکومت استوار [illegible] میرزا علینقی [illegible] رسالت کرد
رضاقلی [illegible] و [illegible] سوار [illegible] لشکر [illegible] خان [illegible]
خسرو خان [illegible] بهرام [illegible] راست کرد و [illegible] رضاقلی [illegible] آمده
او [illegible] او کرد و گفت [illegible] قتل [illegible] آمده و اگر [illegible] حضرت [illegible]
داری این [illegible] و [illegible] شده و [illegible] گفت هم اکنون [illegible] و آلات حرب
[illegible] گفته [illegible] و [illegible] اگر [illegible] هلاکت [illegible] امیر
[illegible] فرمان [illegible] و آلات حرب [illegible] و حکم داد [illegible] خان [illegible]
[illegible] سواره [illegible] برگرفت و آن [illegible]
که با والی بود [illegible] لشکر [illegible] سوار [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
دست [illegible] گرفت و خسرو خان [illegible] گشت [illegible]
[illegible] رضاقلی [illegible] والی [illegible] طهران [illegible]
میرزا [illegible] خان [illegible] شده [illegible] فرمان [illegible] دست [illegible]
[illegible] اکنون [illegible] میرزا [illegible] طهران [illegible] نوشته [illegible]
شوال [illegible] طهران [illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible]
و این هنگام حاجی میرزا آقاسی [illegible] طهران در قلعه [illegible] حاجی [illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] سفر کرده بود [illegible] میرزا [illegible] گرفت [illegible]
که [illegible] حاجی میرزا آقاسی برسید و گفت [illegible] حاجی میرزا آقاسی [illegible]
که تو [illegible] پادشاهی [illegible] که دل [illegible] میرزا [illegible]
ترسان بود [illegible] گشت و [illegible] رعیت [illegible] سلطنت
شفاعت [illegible] شاه [illegible] داشت اگر چه از [illegible] کرد [illegible] خاطر
[illegible] مساعدت [illegible] شاهنشاه [illegible] میرزا [illegible] فرمان [illegible]
دروازه شهر [illegible] آمده در سرای میرزا آقاخان [illegible] لشکر
[illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] شاهنشاه [illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

دیگری کرده و حکم داد حاجی میرزا آقاسی از سرای بیرون شود و چون اخیر حاجی میرزا آقاسی را در دهشت خاطر مقرر بود و هم
بعضی از سلاطین باس خاطر او را از خوف و هراس آگنده بر ساخته بودند با آنجا رسید که دیگر مجال شک
نداشت پس صبحگاهی که آهنگ حضرت پادشاه داشت چنانکه هیچکس از چاکران و سرهنگان جز بدو نیز راه نه
برای دیدار در پیشگاه بر بسته می نگریست ناگاه واراست خویشتن برآمد و بدرون سرای رفت و گفت هم عمارت
شاهنشاه ایران پناه بنده امیرالامرا و رسید بدوام دولت در پیشگاه روبسته مسوالی جانب حضرت شاه پسند
از فراغت زبان بشماتت گشوده و معروض داشت که حاجی میرزا آقاسی اگر در حضرت پادشاه گماشته بر شه ملک
حاجی میرزا آقاسی چون او را جز امیرزاده آصف الدوله بنده امید و طریق معادات و مباراتی سپارد اینهمه حساب
و برداشته اندیشه های ناصواب او بشاهنشاه در پیشگاه دربار جست مراجعت داد و میرزا فضل الله علی آبادی
مستوفی را احضار کرده فرمود بخانه در پیشش رشتو کیا حاجی میرزا در حضرا و تکیک شماره کن جز آنکه با سالار
و آصف الدوله در طریق عصیان مداستان گشت و از رسول و رسائل چاپار احمی مکشوف گشت و دیگر آنکه
با والی کردستان و حکام دیگر بلدان و ... چندانکه توانست هیچ ... و ... و جمعیت داد و دیگر آنکه با
اتابک دولت ... و ... چنان با کارداران روسیه مراجعت و موافقت مدافعه و حمایت نمود که
اتفاق ... دولت ... در مقام ... ساکر کار ... مساعدت حضرت ... این دو دولت ... مخالفت ...
امداد و صلح که از ملل دولت روس و کسان ایشان داد و چنان ... پیش کار ... با احکام ... مسرّ او
که هم مردم کسان را اصل او ... سکرد ... ملازمت کرده کاه ... میرزا فضل الله ... در ... مختار
شده آنچه را ... داشت ... چون میان دولت ایران و روس ... حکم ... کارداران ...
کم ... طریق ... سپرده و ... او و ... دولت روسیه ... محکم کردند
و ... اکنون ... ایران و روس ... که ... حامی باشد بهتر آنست که آنچه از خراج ... تحصیل
... ایران بیرون شده ... میرزا ... حمید
در حضرت ... دولت ... حساب ... لیوانی ... و ... کارداران ...
... طریق ... مال ... و ... اموال ... خویش ... نموده ... تعدار
... آن ... گشت ... کرد ... کسال ... ادو
... ... آن ... کار ... سپرده

ذکر سفر کردن ولیعهد کردون مهد دولت ایران سلطان ناصرالدین شاه برای نظم مملکت آذربایجان

چون کار حاجی میرزا ... شد و در مملکت آذربایجان ... شایسته ... فرمان شاهنشاه
... کارداران دولت ... آفتاب فلک سلطنت و ... گوهر ... خلاف
ولیعهد ... دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه برآمد و آنگاه ... فرمان میرزا فضل الله مستوفی
علی آبادی ... و ... گشت و ... علی خان ... آذربایجان گشت و میرزا جعفر خان مشیر
الدوله برای نظم امور دولت ... و ... کار ... میرزا موسی

قرتی مستوفی برای جمع و خرج مال دیوانی مأمور گشت و حسد محمد خان قورخانه چی عامل قورخانه شد و حمزه خان
امرای استرابادی رهبر بسامانی حفظ قلعه تبریز مشور گرفت این جمله از چاکران درگاه شاهنشاه غازی مأمور
ملازمت رکاب حضرت ولیعهد آمدند آقا عباسعلی خان جواشیر دیگرباره بصوابدید اولیای دولت مأمور
باقامت گشت و میرزا موسی مستوفی بیر کوچ داد این هنگام ولیعهد بسیج راه فرمود و چاکران خویش را بیر
فرمان کرد تا اعداد کار کرده بدو روز بود و هیم صفر از دار الخلافه طهران خیمه بیرون زده نخستین در قریه کن منزل
فرمود و از آنجا راه آذربایجان پیش داشت و از کثرت برف و برودت هوا از طهران تا تبریز تحمیل جبر و تعب فرمود
فرمود و مردم آذربایجان چنانکه تربیه بره حال کند صغیر و کبیر طریق استقبال برداشتند و شاد خوار و کامیاب آمد
و میرزا احمد خان شیرا آمده و لحادها بسرای دیرو کیان حضرتش را از شال کوچ داده تبریز بود و حضرت
ولیعهد بعد از ورود تبریز از آن جوی سلطنت که خدای ورنهاد بسر نهاده بود و آن جود که در طبیعت بودیعت
داشت معادل دویست هزار تومان از مال دیوانی را خرج صندوق دار و خواسته را و امیر آخور را سر کرده
از خراج آنجا این خرج بر زیادت آمد و بهر عطای درویشان و اجرای دیگر چاکران باز گذاشت و هم تازه یکفوج
لشکر نظام کرده فوج ناصریه نام نهاد و تا سرکت این لست همیشه منصور باشند آقا میرزا فضل الله دبیر حسب فرمان
از ملازمت رکاب ولیعهد سرباز زد تا جمع و خرج خراج آذربایجان را با هم راست کند چون اینکار را نامبرده احسنت
ملقب بنصیر الملک گشت و در بیست و ششم جمادی الاولی از طهران بیرون شد و شانزدهم جمادی الآخره در
ظاهر تبریز فرود شد و در این هنگام چنان افتاده بود که در میان مسلمانان و جماعت ارمنی که در تبریز سکون
دارند مناقشتی برفت از بهر آنکه یکی متعلم از شاگردان دولت روسیه که متوقف تبریز بود ناپدید شد و این قصه را احمد خان
بیگلربیگی کرده و محمد خان چند تن از مردم شهر را که گمان این سرقت بدیشان می‌برد گرفته در بند نهاد و مردم متعصب
از این حدیث بهم برآمدند و گفتند ما هرگز سر بدین حکومت فرو نخواهیم داشت که از بهر یک تن مرد کافر چند
کس مسلمان را در حبس جا می‌دارند و بامیال عقاب و نکال بسپارند ناگاه مردم حرفت و اهل سوق کرسی
غوغا طلب بدولت خانه در طلب نصحت درها و ابواب حجرات خویش را فراز کردند و سکنا و آقا
و جهدستی هستان بخانه ارامنه در رفتند و هرچه یافتند بغارت برگرفتند چون این خبر در حضرت ولیعهد
معروض افتاد بر خشم شد و بیم آن بود که بقتل آنجماعت فرمان دهد بزرگان درگاه در مقام شفاعت باز گردند
و بیر حلم پادشاهانه و تأیید یکانه جستن کرد و آتش غضب را بزلال عفو خاموش کرده نصیر الملک مشیر
در آید و در اصلاح ذات البین جوری نماید لاجرم نصیر الملک نیران آن فتنه را بزلال تدبیر بنشاند و مردم از سر
حرفت و صنعت خویش باز داشت و از این سوی خبر بدار الخلافه برده و کارداران دولت احمد خان نوائی
نایب ایشیک آقاسی را برای جمع اسبان روانه آذربایجان فرمودند و بعد از ورود تبریز بفرمان ولیعهد دولت
السلطان ناصرالدین شاه اموال ارامنه را از مسلمانان مسترد ساختند از پیش مرقوم افتاد که بعد از وفات
منوچهر خان معتمد الدوله میرزا علی محمد باب از حسب فرمان از اصفهان آذربایجان برفت و در قلعه
چهریق محبوس بداشتند این هنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد و حاجی میرزا آقاسی میر

و ولیعهد حضرت ولیعهد نگاشت که بعضی از مردم نادان که سلک او را ادراک نموده‌اند خدمت او میرسند و در زیارت او بهره
مرور ایام مال ما شده و کار بجهت حسرت سر بجهت رسید و دروازه دین تحصیل پیش گرفته و مردود طلب شده
و عوام با شنید و هیچ خواهد که کار دین و دنیا دیگرگون شود و ملکه در میانه سوای رسید او ممکن نه مردم او را و عقیده و مرتبه یک
فرقه هم با علی محمد باب سعی نموده او را با آب و هوا و صلابت بازداشته‌اند هم اکنون حضرت وی او را از چهریق حکما
آورده و علمای آن بلده را انجمن کن با وی او را امتحان فرماید و مکنون خاطر او را باز داند چون منشور شهریار بحضرت ولیعهد
دولت و شمس ملک و ملت فشار حضور داده باب را از چهریق بسر تبریز حمل داده در دو سرای کاظم خان فراشباشی بار
داشت و روز دیگر حاجی ملا محمود نظام العلما و ملا محمد ممقانی و جماعتی از علمای شهر را انجمن کرده و حکم رفت
تا باب نیز درآمده در مجلس علما نشست چون آغاز سخن دلطراز شد نخستین نظام العلما سخن کرده روی با باب
کرده گفت این کتابها که به عنوان قرآن مجید و صحائف سماویه نام شما در بلدان و امصار ایران پراکنده است آیا
از مقالات شما است یا شما را افترا کرده‌اند باب در جواب گفت این کلمات را خداوند است نظام العلما گفت سخن
ملفوف میکردی در این مجلس انجمن بکار نخواهد بود چه بسیار از جوهر و در خراسان بر اعجاز سخن این دو مرد گردیده
و در این طریق طغیان و ارتداد گیرند پرده دیگر وجود او پرده بیرون شد باب این کلمات تو گفت و گفت ای
اهل معالات من است نظام العلما گفت با وجود این شهره طور با هستی تو این سخن کشف آن کند که بر جمله
زبان تو سر در صدای قربان گفت صدای نور از قلب کند شمس چرا نسبت نظام العلما گفت آیا شما رضا داده‌اند که
مردمان نور را باب نام کرده‌اند گفت این نام مردمان بر من بسته‌اند بلکه خدای مرا بدین نام خوانده است تا من باب
علم نبوت و ولایت مهدی موعود پنهان بمانم که اگر تو باب علم باشی برین سند قرود آمده بود است نیز نظام العلما
گفت پیغمبر گفت امیر المؤمنین علی علیه السلام که باب علم تو است علی بن ابیطالب و وی را شغل بعهد و تو از طلبات این
و صحابت اگر کسی پیش ... در جست بر جواب مکرمت ... که تو باب علمی بکلمات خویشتن از علوم
با تو عرضه خواهم داشت نخستین از علم طب سؤال کنم گفت من طب نخوانده‌ام فرمود از علم دین پرسشی کنم و علم
دین را فهم قرآن و حدیث شوان دانست و فهم قرآن بی علم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و عروض کشف نشود
و گفت پیش از علم صرف بیان آغاز است در پاسخ گفت علم صرف در کودکی خوانده‌ام و اکنون در نظر
حاضر نیست نظام العلما گفت تفسیر این آیت را از قرآن مجید بیان کن که میفرماید هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا
و هم بگوی که با علم نحو چه کرده‌اند و هم بگوی شأن نزول سوره کوثر چیست و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله این
سوره را نازل شد نخستین شکر کرد و در میان آن جمله جوابی باز نظام العلما سخن آمد و گفت معنی این حدیث
بگوی که در میان مأمون خلیفه عباسی با حضرت امام ثامن رضا علیه السلام اتفاق افتاد قال المأمون ما الدلیل علی خلافة
جدک علی بن ابیطالب قال آیة انفسنا قال لولا نسائنا قال لولا ابنائنا مأمون گفت این حدیث چگونه
علمای مجلس گفتند جز با حدیث باشد نظام العلما گفت که قسم حدیث ... آخر معانی از غرابت معنی
آن را فارسی بگوی چنان جمله خاموش شدند دیگر باره نظام العلما گفت شرح این حدیث کن که میفرماید ... قد
السؤال ... العلم ... باز سر فرود کرده و گفت اکنون چیزی بدانم دیگر باره پرسش

کرد که معنی این کلمات علامه حلی چیست که میفرماید اولج الرجل فی الخنثی و الخنثی فی الانثی وجب الغسل علی
الخنثی دون الرجل والانثی و همچنان تعریف کن فصاحت و بلاغت را و بگوی در میان اینها از نسب اربع چه نسبت
است و تو آخر کرات جوس بر فصاحت بار بسته و بگوی شکل اول چرا بدیهی الانتاج است جواب سخنان را
نتوانست باز داد آنگاه نظام العلماء گفت یک سخن دیگر باقی است هم آنرا از تو عرضه میکنیم ما اهل علوم
همه قیل و قال است و ما از اینها همه جستیم بشنیدیم هر که بگوید دعوی دار شود معجزه و کرامتی باید کند از برای
کس جای سخن نماند و هر که بگوید و نکرد دکان فرو گرود این هنگام باب سر برداشت و دلیرانه پرسش کرد که چه کرامت
خواهی گفت شاهنشاه خاصه وجعی صعب در پای دارد می خواهیم که دفع آن وجع کنی گفت این نتوان کرد ولیعهد
فرمود نظام العلماء زمان کهل و شیخوخت دریافته و ضعف پیری در او علامت رکاب ما را بردار و اگر توانی
او را جوانی کن تا همه وقت ما را کوچ دهد گفت این را نیز نتوانم نظام العلماء گفت این مرد از همه علوم بیگانه است
و با کشف و کرامت نیز آشنا نیست باب جواب این سخن بشنید برآشفت و گفت من آنکسم که هزار سال انتظار
او را میبرید نظام العلماء گفت تو صاحب الامری گفت همانم گفت صاحب الامر نوعی بوده یا شخصی باب گفت شخصی
الامر شخصی میباشم نظام العلماء گفت نام تو چیست اسم پدر و مادرت چه است و مسقط الراس تو کجا است
و سالهای شما چند است گفت نام من علی محمد است و مادرم خدیجه است و اسم پدرم میرزا رضای بزاز است
و مسقط الراس شیراز است و از عمر من سی و چهار سال میگذرد نظام العلماء گفت نام صاحب الامر محمد است
و پدرش حسن و مادرش نرجس نامیده میشود و مسقط الراس آنحضرت سر من رآه و عمر مبارکش از هزار سال افزون است
گفت هم اکنون من کراماتی از خویش گویم که بدین سخن برابر دارید گفتند نیکو کاری باشد بگوی آن کدام است
گفت من روزی هزار بیت کتابت میکنم گفتند گرفتیم که این سخن بصدق باشد نگارندگان بسیارند که از این افزون
نویسند و این معجزی نباشد این وقت ملا محمد ممقانی گفت تو در قرآن خواستی آورد که اول من آمن بی نور محمد
و علی از پیغمبر خویش را از ایشان برتر و بهتر دانی از این سخن متفکر گشت و متوحش شد یکی از علما گفت که خدای
در آیه خمس فرموده فان لله خمسه شما ثلث فرموده اید از کجا این آیه نسخ شد از کمال وحشت گفت ثلث
نصف خمس است حاضران بخندیدند ملا محمد گفت گرفتیم ثلث نصف خمس است تغییر احکام ثلث میکنید و خدا
اگر خدای خمس فرموده تحقیق چیره چیره نکرد نیست پاسخ نداد و گفت نکرده است اینکه من در تحت اللفظ فصیح میگویم
نویسم و برخواند که الحمد لله الذی خلق السموات والارض و این کلام را بفتح تا و کسر ها قرائت کرد این
هنگام ولیعهد با اینکه هنوز از عمر مبارکش شانزده سال افزون نرفته بود نشاید خدای دانا ادام دولت فرمود
بیت و ما تا روا الف قد جمعا یکسر فی النصب فی الجر معا و در روی باب نگرو فرمود این سخن بود تا چند
در هر دو عامه را تا چه اغوا کنی و ضلالت افکنی و خیر الحتیش را صاحب الامر خوانی ائمه علیهم السلام آنگاه حکما
که حکمتهای بزرگی باید معلوم باشد همچنان صاحب روشن گرو بود و یکی درست بی انتهی عاتش تهیه
شد اگر صاحب الامر هستی خواست معلوم و معلوم بود حیثیت اختیار میسر بود این حیثیت از بهر آن است که چون
که چون ظاهر شود معجزه تمامت انبیا با او باشد و شاید در همه عالمیان حمله فرماید و همه دیها و آیتها ایکی

کرسه

کند و هیچکس سوار نمی‌حکم او بیرون شوند که و هزار سال از شهر آن غیبت فرموده که چون آشکار شود کاخی حسین خان
نظام الدوله اش با چوب زدند که و کاهی در منزل چهرمی در عقب باشند با بادامستان که در صحرا آفتاب کوس
کردن و در میان او شهر و کرمانی عیان در برابر آفتاب با سر برهنه روز و شب بروی چیزی انگور و باغ خویش را
آشفته کردی و چون مردی بود حکم فضل و سرانجام لکن با چوب با دیت و شکوه سفر تا هم که این مرد حرام زاده
و صاحب لا مرضی و هیچکس در جهان نامعرف محل اقرار حرمت نخواهد چیز شد این کیفیت و اعوان او هر ساله
معمور با حیل از چوب در آمده و هرده پای بار اسوار نشد و با چوب ضرب زده اسند باب فریاد کردند
و با شنیدن و با بیداری اظهار صراحت نمود و نظام العلما کسی از مردم خود دار سرا و مدرسه و او راهی تفحص کرد
که کوی بلندی یک وحوک جو در دو ده کرمی سیخ بکوبید و سکوی همی بار کیف عداوت و قایع دیگر بارها پس
تا هر یک برود و محبوس نمودند و هم رسول سرای حسن اشکال مستوفی الممالک که شرح حال او در ذیل نام او مردم
خواهد شد و داع زند کالای کیف سکان جا و ملکی ستاف خریدند او سرای یوسف که در زمان رمکی مدد و دو اول
حساب ممالک سابق او داشت رحمت مشهور پادشاه بسبب این مالک محروس تنه مدد و معروض شد و قلعه و حاکم
سکاکی پدر بهادر هم در رسول علی اشرف خان کولی که حکومت زنجان داشت با مردم آن بلده را در احقاف و تعدی
معروف در زمان این حفظ اموال و فروج مسلمین را که در جریان روایی ملک عالی است جواری میرزد و وقتی
چیزهایی از مردم آن بلد را دست کرده کشته با مادر مدد اشت و پی مرطوب مراد حسب با او طرق مصاحب
که داشت صبحگاه آن زن میان بازار آمد و قصه سر زدن شش سیکار کرد آنگاه مجوار سر برگرفت و میان مردم
انگند و کیف با این عبرت و غمت مجور با ایشان برگشتند و با زمان سرای مردم از کلام او و سخن سید مدد و تکفیر شدند
و اکثر بزرگ کرده عو حاضر شدند و همه دست برهم زده اسباب سرای علی اشرف خان با حشر شدند و راهی مراد
داخل باغی زار رسانده اند و دو نام سکاکی پادر در رفته او را کفر تشید و مدد و دو مشامی بر ده سر و مغز شش را کوفته سر شش را
سپید جای جراحت کرده و جشن سیاوز و مدد چون یهم فصل او معروف حدکس یا هم حمام را اشکال فشد و دار جمع او ده شهر
مردم شاید بود در میان عربده در کوه و صورت حال را معروض داشت شاهنشاه غازی احمد خان پسر ارا
ماشاء الله آقاسی را مامور فرمود که بدان بلده با خشه علی اشرف خان را رو دار در کاه وارد و جمعی کیفر کرست
طغیان کرده اند و هر که آلوده عصیان است با خود دارند محض فرستد احمد خان برفت و علی اشرف خان
هم او کرد را با او روانه داشت و از آن قصه تا زمانی سیاگرد و معروض است که اگر مرکیاه را کیفر یا بد کرد تمام
این شهر را شاید ماند ساخت هر این خاطر ناکاه ورزی داده و عامه مردم این شهر و زان از مشقی بود و امید بن
مدد و مراد زار نشد و مدد بر سلامت و است

وقایع سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری در عهد همایون شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چون هشت ساعت و سه دقیقه از روز دوشنبه چهاردهم
شهر ربیع الثانی سپری شد مطابق توسعه شمس محل برج آفتاب به شرف سحول داد و شاهنشاه غازی محمد
شاه قاجار آیین جشن و ملوک عجم جشن عید بیای بردی در این سال رساله او حمزه میرزا از رخ سلطان پیام کرد اول

اشارت شد که چون رادکان آمد در آنجا مکشوف افتاد که مکاتیب قتیبه شهر مشهد در آمده و مردم را بخویش میرزا اعلی حضرت
دعوت میکند و جمعی با او پیوسته اند و از جانب دیگر علمای شهر از سیر و ضع او آگهی کرده اند و کار بمقاتلت افتاده لاجرم
شاهزاده حیدرقلی طلب او فرستاده و او را بلشکرگاه آورد و او را بداشت چنانکه شرح حال او در این پیش مرقوم خواهد
شد و هم در این سال آن وجع که از مرض نقرس دو سال افزون بود که با بدن مبارکش ملازمت داشت برزیادت
گشت چه این پادشاه را اگر چه آیت حکمت مبرهن بود و در کار غزو و جهاد جدی تمام داشت این مرض او را نمیگذاشت
جنبش و قوت ملازم بستر بوده تا بکاهد که بهبودی حاصل میکرد و آن بود که از وجع پای و الم دست آسوده شود چنانکه خود
سفر بود و هنگامی که مردمان مرا تصحیح داشتند چندان دردناکم که اگر آهن بود و در اجرا حیدر تمامت بکشد همه فریاد و افغان
بر داشت عجب آنکه با چندین هیبت و قوت سلطنت هرگز بار بردستان سخن بخشونت نکرد و با همه مرض سعه خلق ورد
صدر و حسنات خلق او نگذشت و همواره با رخ چون گل بربار و خلقی چون بهشت و بهار مبارکت دیدار و حرف
گفتار بود و هرگز نیاسود و آنچه مردم خواهند و دانا پرسید داشت چندانکه تمامت جراح ایران را از دور و نزدیک کار
و رجال سپاه و علمای بلدان و امصار و مساکین هر شهر و دیار مشمول و مسرور حال و اجری و مواجب مبذول کرد و
به رهبر کس از و مشکلی کرد و حاجتی جست از کمال جود و سخاوت و حلم بسترم و حیا پیروی نمود سؤال بداشت لاجرم
هر آنچه سائل خواسته بود فرمان اجابت میکرد و کار بدینگونه رفت تا معادل دو کرور تومان زر مسکوک خرج خود داد
از وجه ایران برزیادت گشت بعضی از مردم تحصیل چنان دانستند که شاهنشاه خود این بذل و احسان را شایسته
نگرفته است و امیکار بدست او بی نیاز کفایت و درایت رفته است انکار این سخنان کوشش در یاد تشابت
و بر خاطر مبارکش نقلی عظیم افکند و فرمود درهم و دینار را از خاک کوی و بازار افزون نداشتم و لعل پاره را از سنگ
خاره بیرون نخواندم و چون مرد تحصیل از آنچه احسان کردم پشیمان نیستم چرا یکروز کار ما زمین تنگی بود که چیزی از مادر
آرزوی خواهندگان را ایثار روا دار نتوانستم ساختن و چنان وقتی نظر بود تا صغیر را رقم کردند و مطبوع ساخته
در علما و ایران میراکند مدتی شرح که مردمان چنان بدانند که با وصط اموال و اخذ مال چیاد توانستیم ملک بعاد
وفات شهریار تاجدار خاقان شاه قاجار رحمه شاهزادگان و جمیره ایشان را بمکو بینداشتیم و اگر اجاعت را
ارسد حکومت و بع داده ام از بهر آن بود که در کار سلطنت و امر مملکت خللی پدید نشود و آنها بوالی تا رده کرور تومان
زر مسکوک که داده وجه ایشان را دادو در دست و علم بر زیان و فرمان آن باتیان بار که داشتیم و نام خود را کرده جیدا
بود هم بدیدهی نگاشتیم زیرا که ما را چشم بر تخت و تاج است نه بر باج و خراج مع القصه این چنین پادشاه را او بود
امراض و اقتحام اسقام از کثرت آلی و حرکات متتالی چنانکه میخواست بار داشت و همه سال از این پیش بود که
هنگام با خورد او سورت گرما از طهران بکوچ و فرسنگ بیرون و در ییلاق او تراق فرماید و هنگام خریف
بدار الملک مراجعت نماید این هنگام بصوابدید حاجی میرزا آقاسی فرمان رفت که بر فراز قریه تجریش مکانی
قلعه استوار کنند که هر سال پادشاه ماه را در ییلاق بدانجا سفر کند و اقامت جوید لاجرم تا پایان از سنگ
و ساروج دیواری حطیم و حصین بنیان کردند و برج و باره استوار نهادند و با آهک از پای سنگ خاره
تو و خندق عمیق بر سنگ خاره حفر کردند و مسمی دور و قصور در میان قلعه برآوردند تا آنگاه که

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه غازی

۱۲۷۷

همه کار دولت منوط بدو است و معادل صد هزار تومان زر مسکوک نگار رفت و چون هنگام پاسبانی پرسید شاهنشاه
غازی بدانجا کوچ داده و همچنان بیابان و دیوار گران و در عمارات قلعه نگار بودند و سرپیک سرپا بابت دوازده
از این قلعه حاجی میرزا آقاسی را در سکون نشستن قلعه دیگر بستان کرد و محل صمیمی برآورد و قلعه تحسین باسلام
شاهنشاه همچه بنام بهادر و آن حاجی میرزا آقاسی را بنام او عباس آباد خواندند و چون شهر رمضان برسید وضع مرض
درد دست و پای پادشاه فزونی گرفت و حضرتش در اختلال و ملازم بستر ساخت و این هنگام مردم با
حاجی میرزا آقاسی بسیار از مردم ایران رنجیده خاطر بودند و همچنان مردم ماکوئی که جوزا منسوب بحاجی میرزا
آقاسی بودند شدند و بعضی از ایشان از امرای سپاه و حکام بلدان و امصار بودند و صحیح وقت از هراس
جور و اجحاف عزل و نکبت شدند و جماعتی که از ایروانی و ماکوئی در طهران اقامت داشتند و از حیله سواران
شمار شدند هم با مردم دار الخلافه دشمن است حمل دشنوست طمع بستند و حاجی میرزا آقاسی چون این مردم را معلوم
سوزش میداشت و جان می سپرد است که اگر مردمی روز کار آشفته شود ایشان ملازمت خدمت او
خواهند کرد و دشمنان او را دفع خواهند داد لاجرم کثیر گرد آورد ایشان را پیاده حربی انگیخت و سپرچکنی ملک را
رنجیده خاطر ساخت و همچنین از بیم حاجی میرزا آقاسی بسیار کمان میداشت که این سخنان را از حضرت پادشاه
معروض دارد و پادشاه را امر نیست احکام امرا می‌بود فحص این امور بود و رها این کار دارای پرشانی
همه مملکت سرایت کرد و چون میرزا آقاخان وزیر لشکر که از سیاست و دستیار آگاه بود و هر یک از لشکریان
اردویی و اسدی دیگر معروف چنانکه مذکور شد مامور بموقف کاشان بود و اکثر بر سر ایشان بود اگرچه مردم
ایران از لشکری و رعیت حضرت سلطنت پادشاه را ترک نگرد و هنگام کار را از نظام معزول
بود چنانکه از سرادقات اخری و مواجب بسیار ترقی سرداران سپاه و عطای درگاه و احصار میدادند و حکام بلاد
و امنا و مستان و ولات کار بدو بهال و اقبال شکر و دو بسیار کسی از بزرگان نامداران در حاضر شدن درگاه
دن مقصور بودند و حاجی ابراهیم میرزا علی محمد بیک در مملکت نامداران در قضیه شیخ طبرسی الحمد شده معتمد
شد و دیگر ده دو کار حراسان سر آشفته بود چنانکه شرح حال در جای خود شرح خواهد رفت مع القصه در عصر
محمد شاه جلال شاهنشاه غازی بهر روز سخت شد و وی طبیعی ضعیف گشت چون عید صیام نزدیک شد و پادشاه
از مادر حاجی با چاره بود با مردمان از حیات تا و بدکار شد و بسر ظلمان برجا ورد عیسی خان پسر امیر محمد قاسم خان
قوانلو که امروز اشیک آقاسی بود فرمان رفت که با ما دو عید چاکران حضرت را در مشکی حضور الحمد کسید ما
شاه ما و جانکه مرود و والی تحت انصراف ایشان بما نمایند بود از طول مانعت اتحاد عشب پادشاه را
رحمت قدم بالحق بسیار کیک عید مردمان در پیش روی پادشاه صف شدند و بزرگان درگاه و دار الخلافه اوایل
روز نشستند و بدرجه لشکر و دستی چند بهمت را اندم صف مزاج مبارکش خیال که دست
که محلس بسامانست پیچیده و فرمان کرد تا سالار دوان اعوان را مرخص فرمود شد و حضرتش را از فراز تخت
بزیر حمل دادند
وصایای شاهنشاه غازی هنگام وداع زندگانی باسر کری و حمد علیا

دارو

در این وقت بانوی سرای سلطنت مهد علیا والده ولیعهد دولت السلطان ناصرالدین شاه را که قصر نیاوران
مسکون داشت طلب کرده فرمود اکنون همی خواهم که چراغ ولیعهد دولت را در این قلیل مدت نامور کار در بیاض
ساختم و این هنگام که روز من کران میرود و وداع جهان میگویم بر بالین من حاضر نیست چشم من او را دیدار نداد
و گوش من از گفتار او بی بهره ماند و بسیم بیم آن میرود که این مردم که حاضر دار الملک اند بعد از من در بیم او
دفتر الحمد و پای تخت که منزلت قلب مملکت دارد چون آشفته شود ولیعهد نباشد که این پریشانی را نظامی
دهد و احمال ضرورت کند و کار ولیعهد بزحمت و صعوبت افتد اکنون رای آنست که اگر توانائی از من توجه
این مهد ماستم کنی و در نام دولت را از دست مگذاری و خزانه دولت و اثاثه سلطنت را حفظ و حراست فرمائی
تا آخر جشن پادشاه و بانوی سرای پادشاه با در پادشاهی کم از آن نباشی که روزی چند تخت تاج را
مداری تا صاحب تخت و تاج در آید و هم از من با فرزندم بگوی که آنچه ان را تقاضا است و با هیچکس انتقا
نکند با عدل و داد و تمیز جهان باتی کن و با مردمان نکوئی فرما ای رسول خدای میفرماید خیر الناس انفعهم للناس
یعنی بهترین مردم آنکس باشد که سود او با مردم بیشتر باشد و فرمود پادشاهی که در ادای خدمتی نعمتی و بد
کار مایه کافی کسی مردم و از وجوه افرزه آنکس باشد که سخی جرم و خطا مدل و عطا کند و فرمود لیس الشدید بالصرعة
انما الشدید یملک نفسه عند الغضب از سوال عجم و عرب سفر باید بود با آنکس نیست که در کشتی گرفتن توانا باشد
بلکه توانای قادر آنکس است که بر غضب حلل کند و عنان نفس را بکرد آمد و دیگر فرمود رسول خدای میفرماید
المستشار مؤتمن از هر مشورت مردم با دیانت و امانت اختیار کن چنان هر اندیشه را با خویش آشنا مساز
و مردم با تجربت را در حضرت خود مقرب مفرمای زیرا که پادشاهان مخصوص حشمت خواشید و حرمت آن چند کس
که با رواداد اند با کسی محاورت و مشاورت نتوانند و ایشان به خوش حسابی و وسواس شیطانی بسیار
باشد که با هم متفق شوند و کسی را مکدر و سعایت آلوده جنایت کنند و پادشاه قادر قاهر آن بیگناه را تباه کند
پس پادشاه باید صابر باشد و چون کوه پایدار چابهر با دی جنبش نکند و در عقاب سر مردم شتاب نرود و در
اعمال استعمال لعفو باید بلکه عفو سیئات را از مکافات دوستر دارد چه اگر از عفو گناهی پشیمانی میدهد تدارک
آن است که در تعجیل عقوبت قریب ملامت گردد و چون اندرز پادشاه بپای رفت با دولیعهد مهابیانی
وان سخنان بر و مست نهاده رخصت انصراف یافت و قصر نیاوران مراجعت کرد و روز دیگر از وجع نقرس بر
زیادت در مزاج مبارکش بعضه روی شدت شد و هم در این ایام مکتوبی از مردوران دیوار گران کرد و رقم محمدیه
کار بود در خواب چنان دید که شاهنشاه سلبی سیاه در بر کرده در سری بر آمده و ساکی که سکان سبع ملا و حصار
اصحاب و بر شد انشاد فرمود با مداوا آنچه در رسته مرور ران میکند تن و شاه نگران بود و نا کار و پس
و قصه خواب دوستی را مکدا اشت شاهنشاه عادی تعبیر این خواب به دانست و فهم کرده که سر مرگ را دست که علاج
و امساد را فرو گیرد و جهان فرار رسد لکن با تقاضای دین حنیفی هیچگونه دیگر گون نشد و آن مردوران را راحت
و نوازش فرمود و حکم داد تا او را داستی رد بر الکر و ند با محمد یکشنبه چهارم شوال چون حاجی ددعلاحصر
میرزا آقاسی از قلعهٔ عباسیه بر عادت همه روزه عادت پادشاه را التیمم عسر ... و چون جدرد ... دختر

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه غازی
۱۲۶۴

محمد شاه رسید سهراب خان گرجی از شهر پاریس به پاسبانی و نگاهداری کرشمه سرکشیک و شبانه روز در کوشش رفت
که روز پادشاه امروز و فردا کرد امیر ساعتی و رسید حاجی میرزا آقاسی خبر رسید و بیم کرد که اگر بیرون قلعه آید حول
حال پادشاه را با شاهزاده دشمنان او را با خود دارند لاجرم از بیرون دروازه به قلعه عباس آباد مراجعت کرد
و در آنجا با مردم خویش نگران است که کار بر چگونه شود و شب سه شنبه ششم شوال شاه را اجر رسید از حال
در بدن شود هم را احوال چنانکه بواسطه بیمار خویش را انگذاشت و خدای را بود و عطاست سوده مردی بود
چون و ساعت سی و پنج دقیقه از شب گذشت بعضی گمان تاج و تخت بگذاشت و جهان جاوید
اللهم ... جلیل او با ... معامله ... نعمان ... کرد ... مردم ... ایشان ...
کرده با ... این خبر ... گشت ... پوشش ... و ... محمد ... و ... معروف ...
محمد شاه ... مهد علیا ... والده ولیعهد ... بعضی ... ایشان ...
گذشته که چند ساعت قبل از مرگ ... بعضی که ... مراجعت ...
سوی بعضی چاکران درگاه ... آقا محمود و مجتهد را که این احکام ...
مقام ... حاضر کردند ... چاکران که ... آقا محمود ...
حسینعلی خان معیر الممالک و آقا محمد حسن ... و محمد علی ... ناظر بود ... هم حاضر بود ... شوال ...
شاهزادگان و بزرگان درگاه ... شاه ... شدند ... افراشته کردند ... پادشاه زاده
آمد که ... کوچ ... شاهزاده عباس میرزا ... روی ... کرد و
بزرگان سرای سلطنت ... خویش ... شد و از آن سوی ... دار الخلافه ... عالم و حاکم و جاهل
... بیرون ... طهران آورده و در باغ لاله زار ...
... اطعام ایران ... پادشاه ...
از آذربایجان رسید ... شاهنشاه ... اختلاف ...
بزرگان درگاه ... شاهنشاه ... تاج و تخت السلطان ناصر الدین شاه
شرح خواهد رفت ان شاء الله تعالی بحوله و قوته

ذکر اخلاق ستوده و صفات حمیده شاهنشاه غازی

این پادشاه پاک ... طوس ... دست ... عسکری ... تابع شریعت اشرف
... سالک طریقت ... حلقه ... چاکران حضرت ... کرد که ... حاضر درگاه
شوند ... مساجد ... و مساجد ... خلف ... لشکریان را که ... بود و ...
... احکام ... حضرت ... بواسطه ... داوند
... مرتع ... دولت پادشاه ... کارداران ... محسوس ...
بودند ... فرمان ... گشته ... هر کدام ... شرع شریف
معتبر گشت ... ساحت ... سلطنت ... صنایع و بدایع ... استادان ...

ماکیان

بانجام رسید که حکمای دول خارجه در ملاحظت هر یک تحسین ها کردند و تحسین جداگانه فرستادند و هم ادارویم شهری
جباخانه و قورخانه بسیار شد و حریان شهریار بجهار توپ قلعه کوب از نو ریخته شد و بسعت در عراق و ما سوا
کرده و لاقل این اعداد خمپاره و گلوله توپ و گلوله تفنگ سربازان و فشنگ جنگیان و قورخانه
آماده کرده و سایر حال جبادار رتبتی که در ساعتی فشنگ قدمی وانی بکار برد و ملقب بشهامت الملک گشت
و وقتی حاجی میرزا آقاسی بر زبان داشت که در مدت سلطنت شاهنشاه غازی سی کرور تومان زر مسکوک
بکار توپخانه و قورخانه رفته است و پیرامون حضرت برحسب فرمان مختصر اجمال کرده معادل ده کرور تومان برآمد
و هم در اینسال از آن پیش که روز شاهنشاه کوتاه شود هر ده و قریه و مرتع و مرعی که در ایران حاجی میرزا
آقاسی بدست کرده بود بر طریقت شریعت بر آنحکم کرد و شاهنشاه غازی بسیار نمود و آنچه از صفحه آواره دکاران
دستوران دیوان بیک هزار و چهار صد و سی و هشت عشر بوده و مربع شمار آمده و اینکار از آن کرد که
بزرگان درگاه که با او دل بد داشتند و گاه گاه در حضرت پادشاه زبان میکردند و حکایات و شعارات
مکشوف میداشتند که حاجی میرزا آقاسی معادل ده کرور تومان ده و شهر … از بهر خود کرده است و هر
سال یک کرور تومان منافع آن را با خود میدارد و چون از این هیچ راه کسی را دو رایت و قوت
حل و تمیز بود حاجی میرزا آقاسی خواست تا این زبان مردم را از دیده دارد و تا … در تمیز …
… او را بدست اعدا پایمال کند و ساخته بود که او زر و سیم ذخیره کند و جز اسب و … اندوخته
نکند پس این املاک را و آنچه در دست داشت پادشاه بخشید تا تحمل و دیگر آثاری که از شهرها
یادگار … صحن روضه عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام را که خاقان مغفور
فتحعلی شاه فرمان کرده بنای آن بدست شاهنشاه غازی بپای رسانید و بنای خود نصب کرد و دیگر بر سر
قبر شیخ محمود صاحب گلشن راز در شبستر تبریز رقعه در خور بنیان کرد و قبر شیخ فریدالدین عطار را در
نیشابور قبه ساخت و مزار شیخ ابوالحسن را در خرقان بسطام عمارت کرد و قبر حاجی محمد حسن را در
بلده ماهین قبه رفیع بر افراخت و زیارتگاهی ساخت و قبر حاجی ملا رضای همدانی را در کرمانشاه
بلند برآورد و در طریق خراسان و … و دیگر جابجا چهل قنوات … نمود و بسیار
رباطات بر نمود و در اصفهان هر عمارت که از سلاطین صفویه بجای بود مرمت کرد و همه …
نهاد و در طهران عمارات دیگر پرداخت و قورخانه و جباخانه و سرباز خانه را باندازه شهری عمارت
کرد و دیگر وزرای درگاه و امرای سپاه و قواد سپاه بسیار کس اند در حالت حالیه از تقاعد که
نام بعضی از ایشان در این کتاب مبارک مرقوم افتاد و چون نام همه جمله در کتاب ناسخ التواریخ
مسطور است و در ذیل احوال اعیان ممالک جهان ذکر هر یک شرح میرود و علما و حکما و دیگر بزرگان که در
این وقت بوده اند هر یک جداگانه مسطور میشود و ذکر حال ایشان را در جای خود نگارم تکرار
کردن است لاجرم از اطناب دست باز داشتم نام مبارک فرزندان این پادشاه را نگاشتم

ذکر اولاد امجاد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار

تفویض نمودن حاجی میرزا آقاسی املاک را بمصالحه شرعیه بشاهنشاه غازی

تمد

ذکر حالات امیر محمد شاه قاجار

۱۵۱۱

شمار فرزندان شاهنشاه غازی پسران و دختران ناکام و باکام وفات پنج تن از پسران ایشان بوده اول
چراغ خاندان سلطنت و فروغ دودمان دولت ولیعهد گردون مهد السلطان ناصرالدین شاه خلد الله
ملکه و سلطانه که امروز خسرو آفاق و پادشاه گردون رواق است مادام که ایراد اوراق کتاب تاریخ
این پادشاه ناصر و منصور مسطور می‌شود در ضمن مجال شرح حال او که مجال همه ذکر است دوم شاه
زاده عباس میرزا که با جد خویش همنام است در سال هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری در ماه رجب
متولد گشت و مادرش خواهر یحیی خان چهریقی است و ایشان نسب بخلفای بنی عباس میرسانند سیم
شاهزاده عبدالصمد میرزا مادر او از ترکمانان است و این نام بحکم اشارت حاجی میرزا آقاسی بروی
افتاد چون در طریقت مرشد حاجی عبدالصمد همدانی مراد حاجی میرزا آقاسی بود بنام مراد خود این شاهزاده
نهاد چهارم شاهزاده محمدتقی میرزا مادر او از اعیان کردان است پنجم شاهزاده ابراهیم میرزا مادر
وی نیز از ترکمانان است اما دختران شاهنشاه غازی ناکام و باکام وفات چهار تن بوده نخستین ملک زاده
عزة الدوله است دختر امیر محمد قاسم خان قوانلو است و با شاهنشاه ایران السلطان ناصرالدین
شاه خلد الله ملکه اصل خلافت را و شاخ مبارک و صف شرافت را شمس و سارکه دوم
آسیه خانم مادرش دختر شاهزاده امام وردی میرزا است سیم عذرا خانم و با شاهزاده محمدتقی میرزا
از یک مادر است چهارم زهرا خانم مادرش یکی از خاصان سرای سلطنت است و از شرح
احوال این شاهزادگان هر یک در کتاب مسمی بتاریخ قاجاریه در ذیل حصه ملک الملوک عجم ناصرالدین شاه
نگارش شود و هم اکنون عنان قلم را کشیده خواهم داشت و تاریخ دولت شاهنشاه منصور را که از آفت
عین الکمال دور باد خواهیم نگاشت و از آنحضرت که مطاف حاجت و مستجاب است حسن مبا
مسئول که این بنده مصنف را در میان جمع دانشوران بدارد که در نگارش کتابی چون ناسخ التواریخ
هر دو در طبع برکشاده باشد چه از معاصرین این بنده در شأن شاکران حضرت طبع را طراوتی دیگر و کلام را
حلاوتی دیگر پدید شود و بجا ماند کران را در تقدیم خدمات اکرمتی از اسعاف پادشاه برسد چنانکه شنوده
کرده اگر از پادشاه بزرگی مدت گسستی گوهر نیست تا همه شهران دلیستر قلم حمله‌ها از

تا نباشد و سیدم حمله‌ها بنیاد پایدار است و جان فدای آنکه پاینده است باد

خدا یا رفیق خواهنده‌ام که این پادشاه را که ملکی شایسته باد

مرا آرزو با مظفر و منصور بدار و دشمنان از او مخذول

فرمانی بود دین اسلام تا محشر او مقوام کی

و هم از آفاق را ایست و

ختام مشکی

سمت تحریر

و آن الی آباد

السلطان ناصرالدین شاه قاجار

شاهنشاه ممالک
محروسه ایران یادگار سلاطین
کیان شهریار فریدون صولت
افلاطون فطنت جمشید رتبت
خورشید رایت ظل الله فی الارضین
المجاهد فی منهاج الدین و
سند السلاطین و فخر
نسخم امین

السلطان ابن السلطان ابن السلطان
و الخاقان ابن الخاقان ابن
الخاقان

لله الحمد
ملکه الی آخر
الادوار

که
از مصدر جلال
حکم قضا امتثال بشرف صدور
یافت بامتثال امر اعلی اشارت عبید
عبودیت ذات میان استوار کرده به حد
که در موارد ملک و مداخل ممالک تقریر یافت می
فضول تحریف و تصرف تحریر داده کرد و مطالع
این قصص و روایات حدوث قضایا نزول
حادثه را بر خلاف عقیدت قایل بینند حدود ابدا
خبر در افزایند که زمین بنده چرد
گیرد چه این خلاف روایات از خلاف
رواة پدید آید و صحت
صعب است

از آنکه گاهی
جماعتی باز آیند و قصه
آن چنانکه اهل
که کم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ذی المن والطول و لا اله الا هو بالقوة والحول الاول الذی لا یعرف بدایته والآخر لا یوصف نهایته الظاهر
من سترات غیوبیته والباطن فی ظهورات علمیته ثم تقدیر من مخلوقاته و توحد بحکمته من مبدعاته
والصلوة علی مصباح الظلم مفتاح الحکم سید الخافقین سید الثقلین محمد خیرة المصطفین وعلی وصیه
واهل بیته وقاصی دینه وحامی دینه شمس العیان بحر المواهب اسد الله الغالب علی بن ابیطالب
وعلی الائمه من ولده والذین بهم صح الله و کلماته التامات و خاتمه خلق السموات وعلامة الاستقامات
علیهم آلاف الصلوات والتحیات و بعد چنین میگوید بنده حضرت یزدانی و چاکر درگاه سلطانی محمد تقی
سپهر مستوفی لسان الملک که چون در سیر سلاطین قاجاریه کتاب اول تمامی بنهایت شد کتاب دوم را از حیث
سیر و مآثر فخر السلاطین و فخر الخواقین ضرغام کام سلطنت صمصام نیام میمنت طلیعه تاج و تخت
و دیعه تاج و تخت نمودار و بیدار ماه و خورشید یادگار فریدون و جمشید بوعیث الکرم و لیث الاجم
الملوک عم السلطان ناصرالدین شاه قاجار لازالت رایات دولته مرفوعة و آیات نصره مطبوعة نگارش داده
و تواریخ سلف را بدین شرف توشیح میدهد ما ملک نام و شاهنشاه منصور ناصرالدین شاه ملک
عجم را قوام مملکت درکار است و محمد شاه را ولیعهد دولت و فرمانفرما شده است و نام پدران این شاهنشاه
منصور که همت تن سلاطین مرد و مدار برین بکار کرد و حسب را اظهار او درحی تکرار میپرداخت

بانتساب شاهنشاه منصور که جسم مادر دولتش ده ماه و سه سال لنگر انداز بود و بعد از چهل و هفت روز موافق

دار السلطنه تبریز چون چهار ساعت و پنج ساعت از طلوع آفتاب سپری شده بود شب یکشنبه ششم شهر صفر

المظفر متولد گشت و مادر او مهد علیا و دختر کبری دختر زاده فتحعلی شاه و فرزند امیر محمد قاسم خان سلیمان خان

قوانلو قاجار است که بسیار فضل و کمالات تاریخ قاجاریه نام ایشان مسطور است و نسب شاهنشاه منصور از

سوی پدر و جانب مادر به فتحعلی شاه رساند و کمتر پادشاهان را این مرتبه میسر و شرافت افتاده و این نکته

قصه است که از پیش مردمان اشارت شده تا مادر شاهنشاه شهید آقا محمد شاه با فتحعلی شاه فرمود که سالها

در میان ایل قاجار قوانلو و دولو کار مصادمات و مخاصمت میرفت میان ایشان خصومت را از میان برداشتم

و جماعت دولو را با دولت خود شریک و سهیم ساختم تا بهر آنکه این مخالفت و خونریزی را محکم کنم دختر فتحعلی خان

دولو را با تو نکاح بستم و هم اکنون عباس میرزا را که از خسروی داری به ولایت عهد خود اختیار کرده دل

بستگی دولو را با خود استوارتر خواهی و چون بعد از من تاج و تخت خاص او گردد و عباس میرزا چون رشید

و بلوغ رسید دختر میرزا محمد خان دولو را که اینک بیگلربیگی دارالملک طهران و گزیده خراج ایران

است بهر او نکاح کن و پسری که از این هر دو زاید آید محمد شاه سزاوار باشد و او را ولیعهد ثانی دو

لت و چون محمد شاه پس رشید و بلوغ رسید همچنان بورد خواهی بود و سلطنت در خاندان قوانلو قوی

عظیم خواهد داشت این سخن را مهر ختم بر سرش دختری از خویش با پسر سلیمان خان بر بیچ دهد و دختری که از روی آمد از

مهر او عقد کن تا چون فرزند او تخت سلطنت جای کند دودمان قوانلو برسد چون سخن بدینجا

رسید آقا محمد شاه را سر در و طرفی جست روی بمود و از جای خویش بیای خاست و از شدت وجد

و سماع بهر طرف متمایل همی گشت و چند کرت فرمود همه آتش قوانلو است و بسیار

افتاده است که پادشاهان بالهام دولت سکوت سخن کرده اند اکنون بر سر سخن روم چون شاهنشاه منصور

متولد شد پدر او محمد شاه و جد او نایب السلطنه عباس شاه و جد پدر او نایب السلطنه فتحعلی شاه بر سریر

زنده بودند و بشارت آن محمد شاه را بر ساده داشتند و بدین مولود سطر عظمت همی نگریستند و فتح اقالیم عظیمه

و ممالک بزرگ از حسن او مطالعه میکردند و از رعیت و رود میکردند تا سه سال و چهار ماه و چهار روز

روزگار را در آمد و روزگار فتحعلی شاه بپایان رفت و شاهنشاه غازی محمد شاه بدار السلطنه طهران

شتافت و تاج و تخت سلطانی بیافت چنانکه از پیش شرح رفت بالجمله محمد شاه چون صاحب تاج و

کلاه شد و تعیین ولیعهد دولت واجب افتاد و نژاد ایران شاهنشاه غازی خاصه از او بران اعمالی در خاطر داشت

که بدین محل رجوع و عام تسبیح از رعایا خوشند و با یک دیگر همی گفتند که طفل سه ساله که هنوز در حجر مهد آ

رامیده که در دول خارجه به ولایت عهد نامزد شود و مادر محمد شاه که دختر میرزا محمد خان دولو

قاجار است بر فرزندان خود زیاده که هنوز کودکی بود و پسر بداشت و احکام بار بر مهربان میرزا

و همین میرزا خود بسیار بود و خالو های محمد شاه با سید محمد تا بر حسن بیگلربیگی دارالخلافه و الله یار خان

آصف الدوله و نور محمد خان پسر ادره که برادران و دختران ایشان تا آمد و الات جد شاهنشاه منصور را

رضا نمیداد و این منصب را از برادران خود قهرمان میرزا و بهمن میرزا بپیچید که عرق سلطنت
از خاندان دولت مقطوع نشود و یکباره کار بر قواعد طوفان نرود و نیز میرزا ابوالقاسم قائم مقام چون این
مدارا و نرمش آصف الدوله را نیز در هر کار واجب میشمرد در تقدیم این امر تصمیم عزم او
و شاهنشاه غازی را تحریص همی کرد تا منشور ولایت عهد بنام السلطان ناصرالدین شاه رقم شد و در آن
روز بیچاره از قضا آنکه گشتند پس آن منشور را ارسال آذربایجان نمودند تا حضرت ولیعهد بسیار در کار
کهتر شاهنشاه غازی فرمودند میرزا که این هنگام نایب الایاله آذربایجان بود چون آن منشور را ملحوظ داشت
گفت این منصب برای من است بود اکنون که بنام ناصرالدین شاه برآمد هم بارها اکراهی نیست بالجمله فرمود
تا بساط شادمانی گسترده کردند سران سپاه و بزرگان درگاه انجمن شدند و منشور پادشاه را استماع نمودند و
حضرت ولیعهد را ورود و تحیت فرستادند مع القصه این شاهنشاه منصور از هنگام ولایت عهد
یافت و هم در آن خورد سالی حشمت پادشاهی داشت چنانکه در سلاطین قاجاریه هیچیک از ولیعهدان
دولت را آن مکانت و منزلت نبود زیرا که ولیعهد دولت فتحعلی شاه نایب السلطنه عباس میرزا بود و در
روزگار پدر با حشمت اسکندر و عزم افراسیاب شناخته هر کشور بود و سالهای فراوان از آذربایجان
و خراسان طلیعه هیبت در مشرق و مغرب میرفت با اینهمه برادران او محمدعلی میرزا فرمانگذار عراقین
عرب و عجم و محمدولی میرزا حکمران خراسان و محمدقلی میرزا ملک آرای مازندران و حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس
و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا حاکم طهران و دیگر بلدان و امصار چون سر در یک دیگر فشردند برادر را سلام میداد
و نایب السلطنه حشمت ایشان را برپای میخواست و ایشان را جلوس میفرمود و همچنان محمدشاه
غازی آن هنگام که ولیعهد دولت بود در مجالس و محافل از اعمام خود فروتر می نشست و ایشان را
توقیر میداد اما ناصرالدین شاه که حدیثش جز ناصر و معین او دارنگاهی که ولایت عهد یافت هیچکدام از آنگاه
که ولیعهد گشت هیچیک از شاهزادگان و شاهزادگان از حضرت وجهت جلوس نبود
او را تحیت پادشاهان کردند و حشمت پادشاهی در او نگریستند چندانکه روز تا روز بالیده همی شد
تا در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری که امپراطور ممالک روسیه سفر ارمنستان کرد و محمدشاه غازی
آهنگ هرات میداشت حضرت ولیعهد بجای پدر طریق ایروان سپرد و امپراطور روسیه را دیدار کرد و چون
یکهزار و دویست و شصت و یکسال از هجرت پیغمبر قرشی سپری شد فرمان محمدشاه غازی ولیعهد خورشید
مهد دولت ایران را که این هنگام چهارده ساله بود مجلس عیش و عرس گستردند و دختر شاهزاده احمدعلی میرزا را
از بهر او نکاح کردند و در این وقت کار رزم و بزم نیکو آموخته داشت در ایوان خورشیدی زرافشان بود در
میدان جمشیدی سرافشان بود در بیت نشست تازی شیر پستان و پور دستان را بسواری کرفتی و در دل
مرد و حفره قصه قاآن و حدیث حاتم را نسخه شمردی و هم بفرمان محمدشاه غازی در سال یکهزار و دویست و
شصت و سه هجری سفر آذربایجان فرمود و کار آن مملکت و حدود و ثغور آن اراضی را انتظام کرد و شرح این
وقایع تمامت در ذیل تاریخ محمدشاه مرقوم افتاد مع القصه حضرت ولیعهد در مملکت آذربایجان بود

فرمان

قرین بود با در سال هزار و دویست و شصت و چهار هجری نبوی که رسید شاهنشاه غازی محمد شاه
در شب ششم شوال بسرای جاودانی ... شاهنشاهی و دولت ... و
سلطنت جهان را ... کرد

اختلاف کلمه امرای ایران در دار الخلافه طهران و مدبر فرمودن مهد علیا و ستر کبری در امداد مهام سپاه

چون شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در قصر محمدیه رخت بدار القرار برد ملازمان حضرت هم در آن شب
جنازه بکار کرده ... مهد علیا و ستر کبری والدهٔ شاهنشاه منصور السلطان ناصرالدین شاه
... بدست ... ... کرد ... روانه آذربایجان داشت و خود چون سپیده صبح سر بر زد ... از قصر ... قصر
محمدیه کوچ داد و چون در اطراف قصر محمدیه ... شهر سواران ... و شاهسون ... و عمارت
... کمر ... ... آنگاه چون اختلاف کلمه ...
امرای بزرگان ایران و چاکران سلطان ... و ... مردم کرمان و ...
آگهی داشت ... سلطنت ... ... آگاه ... ... شوند کرد و حکمی
که ... ... بوصول این ... ... و ... سلطنت ...
اگر ... ... آقاسی باشی ... حضرت بود
و در ... شاهنشاه ایران ... ... مهد علیا ... ... که
... امرای ... ... و ... ...
چاکران دربار که سالها در حضرت شهریار ... و ... ... سلامت
باشند ... ... شوند ... ... عقل و ... ...
... پادشاه ... ... باشد ... ... سرای ... ... فرمان
... ... و ... ...
فصل ... ... اصلاح
... ... بزرگان درگاه ... ... ایشان ... ...
... ...
... ... شاهنشاه غازی سرای ... ...
میرزا آقاسی ... ...
... ... بزرگان درگاه ... ...
... ...
و هم در آن شب میرزا ... مستوفی الممالک ... ... در ...
دولت روس ... ...

قوا و سپاه و بزرگان درگاه او در وزارت و امارت حاجی میرزا آقاسی قرین زحمت و ضجرت آمده و در عزل
و عزلت او همدست و همداستان شده‌اند اگر از این پس در کار دولت مداخلت کند بعید نیست

مواضعهٔ امرا در عزل حاجی میرزا آقاسی

که کار بمقاومت انجامد صواب آنست که شما او را آگاه سازید تا خود کناری گیرد و از این کار کناره جوید
وزرای مختار روس و انگلیس گفتند شما شوا ... او را از امارت خویش دفع دهید و او را از مسند وزارت خلع کنید
دیگر اگر شما او را این حکومت نداده‌اید و بدین منصب طلب حضور فرموده‌اید او را پادشاهی این مملکت داده
و پادشاهی تو امداد و اعانت کرده ایشان را این سخنان ناگوار افتاد و مراجعت کرده و دوستان خود را دیدار
کردند و موافق صدارت او استوار نمودند در این وقت میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا نصرالله صدر الممالک
و عباسقلی خان جوانشیر و میرزا محمد خان کشیکچی باشی و محمد حسن خان سردار ایروانی و حسینعلی خان معیر الممالک
و آقا بهرام امیر دیوانخانه و آقا محمد حسن مهردار و محمد علی بیک ناظر و میرزا موسی مستوفی و حسنعلی خان اجودان باشی
و محسن خان قراباغی و چند تن دیگر از اعیان حضرت با هم حلیف گشتند و پیمان نهادند که چندانکه در سر
جان دارند بر ازالت حاجی میرزا آقاسی کوشش کنند و هر کار پیش آید با هم یار باشند سلیمان خان
خان خانان و عیسی خان ایشیک آقاسی باشی با ایشان طریق رفق و مدارا داشتند بالجمله جماعت
عریضه نگار داده و شاهزاده علیقلی میرزا سپردند تا بحضرت مهد علیا برد بدین شرح که ما را با رحم
زمان و درشتی خوی حاجی میرزا آقاسی قوت مقاومت نمانده است اگر از این پس خدمت و
وزارت او را مفوض خواهد بود نام ما را از جریدهٔ چاکران محو فرماید مادر شاهنشاه مصلحت دید
روی این کار را یک چند پوشیده داشت که اگر حاجی میرزا آقاسی را دفع دهد این جماعت بعدا ازو اظهار مخالفت
ننماید و هرگز قدرت اقامت نخواهد داشت با چاره چند تن از بزرگان چاکران وصیت نمود بزرگان که
در تربیت هر یکتن یک کرور تومان نقد زر بمقابل صد هزار پیاده خواهند شد و ما راضی نبوده
پراکنده خواهد گشت پس شاهزاده علیقلی میرزا فرمود که هیچ دانسته که چرا فرمانگذاران بعضی از
اقالیم را پادشاه خوانند و سلطنت شدند و ایشان را دولت نام کنند بهانهٔ این نام و این حشمت
از برای گروه سواران و پیادگان نیست زیرا که در دشت ترکمان سواران و دلیران بسیارند و در
قبایل عرب شجعان و فرسان فراوان باشند و هرگز در میان ایشان کس بسلطنت نامور نگردد
و ملک ایشان بدولت نامیده نشود پس قوام دولت و سلطنت با آن مردم است که سفر ما را
در تدبیر حوایل تاب میدهند و چشمها را در تحریر رسایل بر آب میدهند وقتی شنیدم یکی از وزرای
پادشاهان روی آموزگار را با اگر دو گفت تو را هر سال از دولت پادشاه ده هزار و سه هزار تومان زر مسکوک
چرا میداد با یک تن سرباز ده کس با صد تومان اسپ داشتم این زر تو بازگیرم و بکسی دهم تو
و سیصد تن سرباز قرار آرم آن دانشمند بود که چون روزی که پیش آید یکتن از این مردم بعینه
دو هزار و سه هزار تن این سربازان را چون گوسفندان بر آنند اگر نخواهد چنان کند که بر تیغ شیران
تبیان نگاشت و اگر نخواهد چنان کند که با تیغ شیرشان شتوان داشت ما چنان میگیریم که اینجماعت

نگاری

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۱۲۸۷

نگاه می‌کنند با این همه حشمت دولت و شکوه سلطنت بین مردم لاهوتی صحبت است که هر سال از
عمر این دولت روز بیشتر شاهان به ارکان بستانند و مرد و زن به بیت خویش کار مرد و زن رزق بستانند و
با مال و جان خود در حضرت پادشاه حاضر شوند و هر جا جلوس کند سجده‌های سجده نمایند کفش و پای بوسند
نتوانند روبرو با همه مردمان شاهزادگان و بزرگان و امیران گروه گروه چه بسیار کس آنجا عرض کرد پادشاه
خوانند ملک او را دولت دانند و هر چه هست که پادشاه بکشد باشد و بگشاید در این که خدا او را داد
در میان چندین کرور مردم هر که را خواهد بکشد و اگر بخواهد بخشد این سخن را فردوسی بسی گفت فریاد حق هم
بکرو حکمی چه بگذشت مرد مساوی بود و زور شک نبرد و با رضای یکی بی‌جا کس نتوانند بود تا حضرت
پادشاه را که بخواهم داشت مع القصه چون پادشاهان به شاهنشاهی بی‌جا آورد و با شاهزاده جلیقیلی میرزا
که امرای درگاه را این نگوی که موارد خاطر را در خدمت پادشاه تا آسایش تحصیلات عالی بکند از
کرمن حاجی میرزا آقاسی را از مسند وزارت فرود کرد و بشر او را ارشاد نکرد ما لاحرم املاک او را صاحب
کلمات دل جوی کرد و مدتی بسکان در قصر محمدیه بسر آورد از آنجا به مشکوه گواری و شرعیت پیروی جهت مدار
آسوی حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس‌آباد که خود بنیان کرده بود جای داشت و از چاکران دولت خبر
سپه‌سالار خان کرجی و حاجی خان شهاب‌الملک کس را با او آمدند بود و آنجا عرض کرد که کشته شد
او پیشوای ملک ایران را ویران کرده و خانه آنکه کرد و در دار السلطنه جای داشتند و شبها چراغ نکاها
در هم شده و اموال مردم را به غارت برگرفتند چون مرکوز خاطر با بود حاجی میرزا آقاسی پیشوای انجمن است
اگرچه بر مدعا چاره نمی‌دادند تا هیچ کس آن بر او بود که از مردم با کوچکی بالای بزرگان راه دهد جلوه و همت
که با مردم روا نیست باشند اگر در این آمدی از بسیار کوشش و شهرها رسید شحنه شهر و عسس را زده و کلانتر هم
گرواری با هیچ یک از آنان راه هرار برد بسوزانید و خندان که دست خود را در بستان را بسی نکنند و بسیار امد
که دیگر بار آن مرد معلوم نیست کارداران دولت پامال غضب و سخط گشت مگر آنکه با حاجی میرزا
آقاسی سر سخن ممکن بود و کردار که ایشان را او شده بیداد اشتند لاجرم این گروه چندان از در
جسارت بسیار بود سخن ولی رشد که بسیار رفت یکی از ایشان در میان بزرگان و با زار با حمیت کشیده
چند کس را حمله می‌برد و خود را در صف مرد میدان است زیرا که هیچ کس را با او حرب نبود و روز نیل
از وفات شاهنشاه غازی چند کس از مردم در چارشنبه‌کاه در سرای محمد تقی خان معمارباشی جمع شدند
و کالسکه سرای او را از هم شده و ظرف برد آتش زدند از حضرت پادشاه فرمان رفت که کوچ سردار
محمدیه شهر در آمده و ایشان را با خود دار و با مکافات کردار جلوس را معالجه کند شدت و پادشاه
این حکم را معطل داد با آن استحکام که شاهنشاه وداع ملک و کلاه گفت و حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس
آباد و ساحت ساده با کوچکی سختی گران بهت ا وکرد مدد و دو کنار جستند با لشکر و بدیک هزار یک
در شهر طهران جای داشتند و هر یک خود را در صلابت و شجاعت مرد هزار می‌شمردند اینوقت
سدی از مردم را داری انصد ایشان بردن با بیستند و در بستن وقتی بار آنجا عرب را اکمه کند با امر او

۹ ارسال

از دو سال تمکین رفتی آمده و شمشیر و خنجر از کمرگاه ایشان باز میکرد و سه دار اخذ ثروت مسلط و واجب رحمت
و تعب با مسک. چون سر و مغز ایشان را میکوفت و عریان عطشان را از در و دیوار شهر بیرون شان
میفرمود دیگر ساعتی بر نیامد که در تمامت شهر کمتر از ایشان کسی نمی‌بود بالجمله بدین آنجمت می بایست
حضرت از شهر اخراج شدند و در باغ محمد حسن خان سردار که بدان سوی خندق شهر بود [illegible] گرده بود جای
جستند و در سیاه‌ها دو روز بیست آنگاه حاجی میرزا آقاسی چون در قلعه عباس آباد جوشش راعی بود [illegible] ندیم کرد که
مبادا که دشمنان با او در آویزند و خویشتن را بر مدار زهر حراست خویش [illegible] بیتید که [illegible]
ما [illegible] شاهزاده عباس میرزا فرستاد و پیام داد که عباس میرزا را بروس فرست تا در عباس آباد شمشیر کشید
چندانکه شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه از آذربایجان نرسیده باشد حیات براو [illegible] و دارالخلافه
[illegible] دولت و سرای سلطنت را حارس و حافظ گردد مادر عباس میرزا در پاسخ گفت [illegible]
هنوز کودکی است و او را از ترکت و ریاست هیچ امر آگهی نیست [illegible] و را اسمان [illegible]
قرین تشییس و مسماعت کردم چون حاجی میرزا آقاسی مدتی تدبیر بیرون [illegible] شوم [illegible]
بر حال دولت فرستاد که چون شاه جمجاه برحمت خدای پیوسته شد و حق نعمت او
بر ذمت این بندگان ثابت است پس واجب میشود که طریق اتفاق سپریم و از نفاق برکنار باشیم تا آ
و آئین سلطنت را حراست کنیم تا شاهنشاه ایران از آذربایجان بدارالخلافه طهران کوچ دهد و شهر را چنان گرد
میرزا قبل از مجلس تعزیت حاضر شد و در تحویل جشن مبارک با شادی حسد نکرد [illegible] و میرزا که هم
در آن روز در شهر طهران مجلس تعزیت ساخته بود و موافقت امرا را سودی [illegible] داشت گفت هنوز حاجی
میرزا آقاسی از در [illegible] فرمان کردن و حکم راندن دست باز نمیدارد و را نکوهش تو کنار نیکیر که کار از اندولت
آنچه صلاح [illegible] جهان خواهد گردید [illegible] پاشا و محمود پاشا و یکدیگر [illegible] ماکو که [illegible]
حاجی میرزا آقاسی بکرده بودند چون این کلمات را اصغا نمودند و مواضعه امرا در قلع و قمع او [illegible]
[illegible] مراجعت عباس آباد نموده او را آگاه ساختند و خود میرزا آقاسی از نشسته باغ محمد حسن خان سردار آمد
اما از آنسوی چون مکتوب حاجی میرزا آقاسی در مجلس امرا قرائت شد در میان ایشان سخن [illegible] افتاد
[illegible] شاهزاده فریدون میرزا و بهرام میرزا دل بجانب او داشتند در میان میرزا محمد خان کشیکچی باشی
و شاهزاده بهرام میرزا کار از مناقشه بگذشت و مصالحت نزدیک شد و کشیکچی باشی چند کرت [illegible] سر
کاوش و کوشش جنبش همیکرد و از سوی دیگر وزراء مختار روس و انگلیس نزد یک امرا پیام کردند که [illegible]
سلب وزارت حاجی میرزا آقاسی نوشتید که امروز سلب توانید کرد و ساکت شوید تا شاهنشاه ایران بر
هرچه حکم کند روا خواهد بود و ما از قبل دولت خود اطلاع این سخن میکنیم و هر که مدت سخن کردن [illegible] بدولت
ناساخته جنگ [illegible] نمود چون کار [illegible] اینجا [illegible] عهد [illegible] شد که مبادا فتنه انگیخته گردد که چون
[illegible] کرد و بحاجی میرزا آقاسی رقمی نوشت که با آن همه رافت و رحمت که از شاهنشاه
[illegible] توکت [illegible] و معرکه [illegible] دیگر اظهار [illegible] جلادت

مواضعه امرا در عزل حاجی میرزا آقاسی

چنگی با خود حفظ جان و سر از صاحب شخص و تاج نوابیم کرد و سوء تدبیر شما محتاج نخواهیم بود پس امرا
و مردم محمد علیا پسندیدند و دیدن این در مخبر شارژدافر روس انگلیس را با سفیر فرستادند و گفتند چند اگر شاهنشاه
ایران در شهر در ماند و محمد علیا باشد فرمان است ما خود حاجی میرزا آقاسی را معزول و دولت دو نمودیم
ملکه این فرمان محمد علیا است در این وقت و در رای مشار الیه حضرت محمد علیا مساعد و در امر حاجی میرزا آقاسی
فراوان سخن کردند و جهانیان را در حکمت و صف با سخ کرد پس گفتند که خود ایشان خبر ندادند و همی گفتند چهارده
سال است در ایران از هیچ مردی سخن من بی آنکه و حسکی نشنیده ام و از من کاری ... نگرفتند و حاجی
میرزا آقاسی یکباره ... گشت پس از عباس آباد بر نشسته راه شهر پیش داشت و میان ارگ طهران
و در رفته سپاه خویش فرود شد و در زبان داشت که من در اسپی از مهر اسب جان و حرام ما و شاه در آمده ام
جهان آقای من بر سبب تو سپاه ندهد سالم کرد کس تو باشیم و از حکم محمد علیا و صوابدید امرا بیرون نخواهم شد
اگر در مقدم چندی با تو مواضعه کنم جان مسلمانان سرم حاجی میرزا آقاسی را سوف ... ان امامت محال انجامد
و با معدودی از ملازمان خود برنشسته و از دروازه ارگ بیرون شد تحسین قصد کرد که سیاهت آورد
ناچار راه برگرد و شاهنشاه اندر شود پس بطرف عشرت آباد که خود بنیان کرده بود شتافتن گرفت
و از قضا در محاذات قریه زرگنده مرد یک ... سرعت مکرد تا در سرای او منازل اقامت کند
و چون گفتار شهر رسید که حاجی میرزا آقاسی یک سر را از طریق فرار سپرده بود ناچار بامداد سحرگاه
طی مسافت کرده و در تاریکی شب ... دروازه قلعه باغ آباد رسید رفت قلعه که در پناه رعایت او
بود در بر گشودند و تنگی ساخت و کشاده حاجی میرزا آقاسی راست که روز او تاریک شد و جهان است
سخت تاریک گشت از آهنگ آذربایجان عنان برتافت و شبانه به شاهزاده عبد العظیم شتافت
چون صبح روشن شد نور اله خان شاهسون که با جمعی از مردم طلب ... باش شد است و در او دیدار
کرد و ... و ... آمد هر دو کرده عنان بکشیدند و ... شهر رسیدند و یک دروازه شا
هزاده عبد العظیم نور اله خان شاهسون راه ببست و نگهبانی کرد و نور اله خان طالش که ... در میان
چاکران محمد علیا نو ... ملازم رکاب حاجی میرزا آقاسی بود عنان برتافت و تفنگ خویش را به
جانب نور اله خان شاهسون گشاده داد و بکشت بسیار از مردم او را زخم گلوله بست گرد و نور اله خان
شاهسون و مردم او لختی باز پس شدند و حاجی میرزا آقاسی ... حضرت شاهزاده عبد العظیم در رفته
استوار نشست و از جانب دیگر شاهزاده محمد علی میرزا چون ... حاجی میرزا آقاسی را ... مردان گرجی
با ملازمان خود به عباس آباد تاختن کرده اشیا یکه ... دیگران سپاهی بود او برگرفت
اما حاجی میرزا آقاسی همچنان در تحت آن قبه شریفه خاطر آسوده داشت و ... و از مبشار روس
و انگلیس از در حق خود کشوف ... نیست از شاهزاده عبد العظیم بیرون نشده فرستاد و در جواب
آن نگاشت خدای تو گردم خدای رحمت کند بر پدر و مادر که تو را بر در رکه ... در ربعت این بصدق
و صفای تو کس نباشد ام ... از روی این نامدار ... کرده ام ... خواهم که گمون خاطر در ...

فرار کردن حاجی میرزا آقاسی به حضرت عبد العظیم

روس و انگلیس [illegible] دارای [illegible] اگر اینکار رعایای برخی چنان روان که مقرر بوده [illegible]
نیست که کسی بر من خرده گیرد که در تاریخ نوشتن بالصدق و صفا مستور داشتم چون حق او میگویم و
هم در آن مکتوب [illegible] حاضرست بالجمله [illegible] ایجال کرد دانسته اشیا را
در حق او معلوم داشتم که در حفظ حال دولت در خویشتن داری نکند آماده منصب وزارت جلیله نخواهد
داشت پس عریضه نگاشته نزد [illegible] فرستادم و او را آگهی دادم چون از پیش او بازگشت یکباره دل از
آرزوی وزارت کنار جست تا آنگاه که بر حسب فرمان از راه عنایات عالیات بر داشت چنانکه مذکور
میشود اما از آنسوی امرای درگاه در روز ششم جسد شاهنشاه غازی را حمل داده باغ لاله‌زار آوردند چنانکه ایما
پیش رقم شد و چون شهر در آمدند آن جماعت که با یکدیگر حلیف بودند سر بر آن نهادند که میان سرای
سلطانی در بالاخانه کشیکخانه مجلس کنند و متوقف شوند و هیچ روز و هیچ شب مجلسهای خود دور نکنند
تا آنگاه که شاهنشاه ایران از آذربایجان در رسد پس در آن بالاخانه انجمن شدند و چهره کردند که مبادا در
ممالک محروسه شورشی حادث شود چنان صواب شمردند که مهد علیا بهر شهر و بلد فرمان کند
که حکام و عمال دست از خدمت خویش باز نگیرند و هیچ حکمی که از سابق رفته دیگرگون نکنند تا آنگاه
که صاحب تاج و کلاه به دار الملک آید پس این احکام به صلاح و صوابدید شاهزاده [illegible] قلی میرزا نگارش یافت
و هر رقم را امرای درگاه خط نهادند و خاتم بر زدند و [illegible] که مردم را [illegible] تمام
تهدید احکام کردند و معادل صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت برگرفتند و بهر کار که خود
صواب دانستند بکار بردند و حاجی [illegible] خان را که این هنگام فراشباشی و ملقب به [illegible] بود
برای وصول مال دیوان روانه [illegible] داشتند و [illegible] قلیخان [illegible] قرای خالصه [illegible]
تا آباد [illegible] و دیگر [illegible] که در مزارع و قرای [illegible] کرده اند مردم [illegible] پراکنده کنند و بعد از
ورود موکب پادشاهی لشکریان را علف و آذوقه [illegible] شود و چون شاهزاده [illegible] قلی میرزا در
[illegible] قلی میرزا از اصفهان [illegible] طهران [illegible] و میرزا [illegible] که حکومت اصفهان داشت مال دیوانی را
[illegible] کرده [illegible] دار الخلافه [illegible] که شاهزاده [illegible] باشد تا مبادا [illegible]
[illegible] چون [illegible] دار الخلافه رسید مهد علیا جعفر قلی خان [illegible] را [illegible] سردار [illegible]
فرستاد تا [illegible] را دیدار کند [illegible] طهران رساند و جعفر قلیخان [illegible]
[illegible] طهران [illegible] این هنگام چون در میان امرا [illegible] آرزوی وزارت اعظم [illegible] داشتند
[illegible] خاطر [illegible] ساخته داشتند [illegible] میرزا نصرالله صدر الممالک گردن نهادند
و [illegible] ایشان [illegible] صدر اعظم ایران [illegible] داشت و خواستار شد که سرای حاجی میرزا آقاسی را
از [illegible] کنند تا [illegible] تحویل کنند پس بصوابدید امرا عیسی خان ایشیک آقاسی باشی و [illegible]
امیر دیوانخانه و میرزا موسی مستوفی و یکدو تن دیگر از تبعه ایشان بسرای حاجی میرزا آقاسی در رفتند
و ابواب [illegible] مشروح ساخته اموال او را [illegible] کردند و از آنجا نقل و تحویل دادند [illegible] صدر الممالک را

صدور احکام مهد علیا برای نظم بلدان و ممالک

آن فرصت بدست شد که در آن سرای های کهنه ایران بود با ساختمان ایران برسند و میرزا علی خان
و آقایان بروجرد چنانکه مرحوم حاجی میرزا محمد الله آقا جماعت که خلف یکدیگر بودند کار از سکون برداشتند و
ارک را به انقلاب و شورش کشیدند با فرمان لغو شد حاجی محسن خان سپهدار چون قتل ارباب شهرزاد
ارکان دولت در آشوب از محمد حسن خان سردار اعظم ایروانی دانست کار را در حکومت عراق برساند
که در مردم پسندیده اند بسیاری از رسول و رسایل بر عبدالله خان پسر سردار که نایب الحکومه بود در شهر شورش دادند چنانکه
مردم بخشنود و او را از شهر حکمرانی باطل ساختند آنگاه سرجود را که پسر سردار نصرالدوله شهیر عراقی فرستاد
سپاهی عبدالله خان فرار کرد و جمعی از سرداران عراق را با دارالخلافه طلب داشت تا باستقبال شاهنشاه
ایران روانه آذربایجان دارد و ایشان به موکب پادشاهی کوچ دهند تا بار طهران شوند
عیسی خان دولو قاجار که بیگلربیگی دارالخلافه بود و میرزا مسعود و میرزا ابوالقاسم خارجه و میرزا شفیع آشتیانی
صاحب دیوان و حاجی و دیگر با سپهدار متفق بودند ایشان را آگهی نشدند چنانکه امراء ارک به سلام
داشتند ایشان در شهر مسئول بودند و چون میان سپهدار و سردار کار به مخاصمه رفت و آن طایفه
امرای ارک سپردند و این حرف رعایای شهر را به یک معادات و مبادرات میان ایشان برد و گروه
اتحاد و هر روز فتنه گاه و بیگاه بحضرت شهریار عریضه ها نگارش کردند و از یکدیگر معایب و شکایت
زبان میگشودند امرای ارک هم گفتند ایشان آسیب رسانی خواهند کرد و اگر عراق را از جلو روی آشفته
بودند و سرباز عراق را از حضور امر پادشاه طلب کردند و ایشان هم گفتند در سلطنت ایران کوچ
هزار سال است شورش ساخته اند مرا خللی خواهند کرد و تدبیر آن رسید که میان دولت را از جمهور دور
کنند و خوار ارکان شورش چاره باشند و اگر بی امر پادشاه چرا به دولت را اقرار کنند و چاره حاجی
میرزا آقاسی در رفتند و همگان بعوض منصب کنند و صدر اعظم برشانند تا کار بدانجا رفت که یک
دیگر را هدف مسارعت نهادند امرای ارک عین برابر نهادند که توپهای بار کوب را از برج و باره
ارک بسی بهای شاه گشاده خواهیم داشت و ظلمت شهر هم گفتند که زمان دفر زندان شاه که در شهر
سکون دارند آسیب خواهیم زد و در ارک کار بر ساخت خواهیم ساخت و چون در زمان جناب
شاهنشاه غازی حاجی میرزا آقاسی فوج مراغه را از حسن پاشای پسر احمد خان گرفته عباسقلی خان پسر محمد کیخا
نوری سرزده داد نام فرستاد پاسادیدن آن فوج فرستاد و چون مدتی بر مرد و مردم
حکومت داشت آن فوج را از تحت فرمان عباسقلی خان بیرون کرد و خود در آن ایشان فرمانفرما گشت
و خود فرمان پذیر او بود در سوف خبر رسید که فوج سرباز عراقی بحکم سپهدار بسیج سفر کرده اینک
بکمرلی طهران رسیدند از ارض حاجی محمد حسن خان سردار حسن پاشا را موجود نمودند با مشی بر سرباز ان
عراقی بخش کرده اموال آن جماعت را با خود دست و تفنگ و دیگر آلات حرب بسیار استدند
خلال این احوال میرزا آقاخان وزیر لشکر و برادر او میرزا فضل الله مستوفی دیوان که موقف کاشان بودند
اصغا نمودند که حرکت شاهنشاه ایران از آذربایجان طهران قرین افتاده و میان امراء هنگامه

موجبه عیسی امراء ارک سال شهر حاجی که در ارک بودند

اجوش ...

آمدن میرزا آقاخان وزیر لشکر از کاشان به دارالخلافه طهران

درگاه اختلاف کلی روی داده و سران و سرکردگان مازندران از حاضر شدن دارالخلافه کراهتی داشتند
و تقاعدی می‌ورزیدند وزیر لشکر با خود اندیشید که سفر طهران کند و در اصلاح این امور سعی برد و قبل از ورود
پادشاه تقدیم خدمتی فرماید پس با آقا میرزا فضل‌الله و معدودی از ملازمان خویش برنشسته آهنگ طهران
کرد و روز بیستم شهر شوال وارد طهران گشت و از روز خروج او از دارالخلافه که چهاردهم محرم
سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری بود چنانکه مذکور شد تا کنون دو سال و هشت ماه و
بیست و چهار روز مدت سفر او برآمد با آنکه روز ورود او بدارالخلافه مردم شهر که روز و شب قرین رنج
و تعب بودند رسیدن او را جشنی بزرگ شمردند و یک نیمه مردم باستقبال او بیرون شدند اما ورود او بر
امرا و بزرگان درگاه ثقیل و گران بود زیرا که چند کس از ایشان بامید وزارت و آرزوی صدارت بودند و برخی
در امر لشکر و کشور مداخلت می‌جستند و دانسته بودند که با بودن او کس را مکانتی نماند و مرجع حاجتی نگردد وزیر
لشکر که اکنون خاطر ایشان را مکشوف داشت در خاطر گرفت که اگرچه بکثرت قبایل و عشایر و مدد دوستان
و فرمان‌برداران بر دیگران غلبه توانم کرد اما در تقدیم خدمت پادشاه خیانتی باشد و سپاه را از کاشان
از بهر آن مدینه آمدم که حوزه دارالملک را از رخنه حادثات محفوظ بدارم نه آنکه موجب فتنه شوم پس چاره
صواب شمرد که شخصی نیازمند فرد دولت انگلیس را دیدار کند و از آنجا بدربار شود تا امرا بدانند که اگر او طریق
مخاصمت سپرند دولت انگریز حمایت ایشان خواهد کرد پس با مدیره شد که از ورود او بدارالخلافه آمد
تا از در فرار ملاقات کرد و از آن سوی عهد علیا و ستر کبری که آغور کار روانان روزگار و قواعد بود و خصوصا
ولیعهد شاهزاده علیقلی میرزا حتی بوزیر لشکر فرستاد که از دولت شاه شهید آقا محمد شاه تا کنون میرزایان
و اعمام و عشیرت تو که بیست و دویست تن مرد بشمار شده در میان ایشان بوده حاضر حضرت بوده‌اند و تقویم
دولت کرده‌اند و شاه حق‌شناس هر کس را آلوده عصیان نشمارد و خدمت شمار اسباب بنیان
محو نفرماید هم اکنون طریق حضرت گیرد و همال عقیدت که از کاشان حلش کردی بر زیادت آماده خدمت
باش لاجرم وزیر لشکر با رکب سلطانی در آمده تقرب عهد علیا در عمارت خورشید فرود و سدد کار
گذاران عهد علیا او را احسان پذیر شدند و مجلس او را بخورش و خوردنی از مطبخ خاص نهادند بزرگان
دولت و اعیان حضرت همه روز و همه شب بر درگاه او انجمن شدند و در ننوشت از محفل جلای ارکت
و مجلس اکابر شهر خدمت او را قوت بر زیادت بود و اتفاق مردم در نزد او آهر ساعت برافزون میشد

امارت صدرالممالک مشورت امرا و وزارت اعظم را عامر خویش می‌دید آ

ورود کرطیان و عصیان سیف‌الملوک میرزا و گرفتاری و حبس او بفرمان عهد علیا بدست سلیمان خان افشار

چون بعد از وفات شاهنشاه غازی تهی قبایل که در نواحی دارالخلافه نشیمن داشتند ترکتازی برخاستند و ساکنان
راه تبرد دین حمایت کردند و ازمعاز مقاربت ساحت عهد علیا بصوابدید شاهزاده علیقلی میرزا فرمان کرد تا
سلیمان خان افشار با جماعتی از لشکر حرار از دارالخلافه بیرون سفر کند و طاغیان کافر نعمت را کیفر نماید سلیمان
با چهار صد تن سواره افشار راه برگرفته تا حدود قزوین براند و شش قبایل اطراف را از قوافل نگرداینید

و با کاروانسرا اکتفا داشت در موقع قشون سیف الملوک میرزا ظاهر گشت بنا سیف الملوک پسر
است و اکنون ظل السلطان است و سر و سامان ظل السلطان روزگار گذرانیده و دانشمند و باسلیقه و
بسیار دانا ده است که شاهزادگان نوی هست که با صفت حشمت و بکار زمره روزگار ده و گرد و سرده
سامانی جوانی و سلوک علم که سیاست شود با الحمد ظل السلطان فرزند خود سیف الملوک را هم روکوه کی
بود گرد آورد با محاکمه داشت و محلات حدود عمر جدیدات قلعه عباس میرزا را نگاشت باب
السلطنه اورا نامه بکس از پسران خود برید هنگ دو دختر خود را که هم جواهر علی شاه ماه غازی محمد شاه
بود با او عقد بست و از روی فرزندان آورده بعدا از دو نابت مشغول است چنانکه مذکور شد چون سیف الملوک
در سن لیف محمد شاه غازی با مرحوم ظل السلطان موافقت کرد اگرچه محمد شاه بر فعل او جا در بود عطوفت
رحم و چشم عزت روا داشت و فرمان کرد با او را در قزوین برد جای داد و چندی نگران شد د
کار او در وادی شهر سرون شود در ان و فرزند او که جواهر میرزادگان پادشاه بود به دارالخلافه تهران دعوا بهرام
واشتند و در روزگار خود را با الطاف پادشاه بیکو پیکر داشتند چنانکه بعد آنکه میرزا که فرزند اکبر
سیف الملوک میرزا بود و بکمال عطوفت و درایت آراسته است حسب فرمان شاهنشاه غازی
حکومت سمنان و دامغان یافت و هم در آنجا بود تا پادشاه ودایع تاج و کلاه کیوان با میرزا سپرد
آنگاه در موقع که سلطان افشار در مملکت ما و حضور شاه سلطان طرق و شوارع مشغول بود سیف الملوک
فرصتی بدست کرد و آوازه در فردوس پیروان کرد و مسایل قزوین که در نواحی شهر سکون
داشتند فرو و سد و در دهیک در چمن قزوین بود از آن روسی که محمد شاه غازی مقرر کرده بود
معادل ده هزار تومان از قرض و اشرفی ان سلطان را پیرامون خود جمع دار دیوان قزوین آورد و به میرزا
هفتصد و هشتصد سواره و پیاده بر سر خود جمع کرد و حسابات سوداوی که در دماغ اوست هیهای لازم هر کس
بود در محسن هادی سایه حاجی شوق و ایام اسحاق کرد به بود که هیچکونه عقل و درایت شرار او دوستی
و صواب را او مواست کرده بس هیچ واقعی سر داعیه سلطنت برداشت و قلم و قرطاس بدست کرده میرزا
و سرکردگان سپاه مشار را بنامه نگاشت و بر سر هر کشور رجوعی با ورقها آن طغرا نهاد و فرمان داد و سامان
داد و مدیر شروح که منتهای دو رکاب ما حاضر شوید و از کسی ساعتی و سر ما مس جوسی داری محمد
با عنایت ملوکانه پیند و اگر نه سخط پادشاهانه نواهید یافت و یک چنین حکم بر سلطان سحالان افشار رسانا
و از همان رفوف بکس از مردم و در میشاد ر و بسر کوچ آرزار ده هزار سیاه و ر نیز را کسته دست و طرق
دارالخلافه مسکن است عنوان سیف الملوک میرزا اشاره و بعرض و نبرد و احاصر کرده و آن زر را دو
مکرر و در مردم جو قسمت کرده و حقی داده و او که چون برشته سلطنت های کیداس زر را از حزانه دولت
برساند و با او کیف درم حاضر را بکوی که مس ان زرار ولعرص بر دم چه امر و ورا قرض افشار مع انقضا
سلطان سحالان کتابت و در احوال بار ندادن و کنوی حیله سرکردگان افشار رسان ما و بسوی او ست
کرده و هفتصد سوار فراهم شد ما این هنگام سلطان حال و دل بوی کرده و کتویی چند سران قبایل قزوین

مردمی که با سیف الملوک میرزا سلوک میدادند مکافات داد و ایشان را از ورود سپاه و سخط پادشاه تهدید و تخویف کرد و خود با ملیبار سحاب و تاختن نمود و در قلعهٔ امامزاده که بکنار رستک [illegible] سید حشود سیف الملوک را دریافت مردمی که در کنار او بودند در روز سیم او را اسیر نمودند چون لشکر بیگانه را دیدار کردند از آنکه آغاز جنگ کنند با جنگی نکشاید سیف الملوک را نگذاشتند و طریق فرار برداشتند سیف الملوک چون این بدید خویشتن عظیم یافت و از بهر فرار برشته طریق جنگلی که در آن حوالی بود پیش گرفت تا مگر خود را [illegible] رسانید و از طارم ناپدید شود از اسب [illegible] کرد و از ستاره شهاب زد نال اشتاب کردند [illegible] تا حصار او [illegible] ماخوذ داشتند و باز شتافتند و هم در این وقت چون فرمان مهد علیا [illegible] در روانهٔ شاهنشاه ایران بود سلیمان خان صورت حال را [illegible] کرده مصحوب ایشان انفاذ حضرت پادشاه داشت و آن کتب را در قلعهٔ امامزاده [illegible] مداران سیف الملوک میرزا را مقید [illegible] آوردند و این قصد را [illegible] حضرت مهد علیا و امرای دربار حروص داشت لاجرم مهد علیا که در این وقت سلیمان خان [illegible] سیف الملوک برانگیخته بود آسوده خاطر شد و فرمان کرد تا او را معلولا بدار الخلافه کوچ دهند پس سلیمان خان [illegible] روز او را [illegible] سلطانی در آوردند و [illegible] و از بهر نظم طرق شوارع [illegible] در آن [illegible] شاهنشاه ایران رسید پس [illegible] سلطنت [illegible] و نوازش شاهانه گشت [illegible] مهد علیا [illegible] سیف الملوک میرزا حکومت [illegible] میرزا [illegible] در [illegible] سلطنت [illegible] در عزل او [illegible] طهرانش ساخت [illegible] اگرچه در مملکت ایران هیچکس [illegible] تاج [illegible] سلطنت ناصر الدین شاه [illegible] ایران [illegible] شاهنشاه تا شمشیر [illegible] شهر کاشان [illegible] مردم [illegible] خاموش شان است [illegible] در میان اعیان ایشان کار [illegible] ایام توقف [illegible] سفر کرده بود [illegible] شاهنشاه ایران طهران [illegible] شهر بروجرد [illegible] حکومت جمشید خان [illegible] شاهنشاه [illegible] آشفته گشت چون مردم ایران [illegible] مردم بروجرد [illegible] جمشید خان [illegible] احکام جمشید خان [illegible] سیلاخور [illegible] بروجرد [illegible] امرای بزرگ را گرامی [illegible] مردم آن اراضی [illegible] جمشید خان [illegible] طهران کوچ داد و امیر

جمشید [illegible]

شورش مردم کرمانشاهان بر محمد علیخان ماکوئی

حاج محمد حسن خان سرتیپ را امر داد تا برود و دیگر محمد علی خان ماکوئی که از این پیش حکم امیر تومانی حکومت
کرمانشاهان داشت و مردم آن بلده بی‌آزرمی و ناسپاس بودند چون خبر فوت شاهنشاه غازی را اصغا کردند
بر وی شوریدند و بسیار کس از مردم او را مأخوذ داشته سلب و ثروت بگرفتند محمد علی خان با معدودی
از آنجا بیرون شده راه آذربایجان برداشت و در عرض راه بموکب شاهنشاه منصور پیوست چنانکه در
جای خود مذکور شود و همانا از این پیش شرح رفت که خسرو خان گرجی برحسب فرمان شاهنشاه غازی سفر
کردستان کرده رضا قلیخان والی را محبوساً بدارالخلافه فرستاد و بصوابدید کارداران دولت در را
در توپخانه بازداشته شد و چند تن از توپچیان بحراست او بگماشتند بعد از وفات محمد شاه که هر کس گرفتار
خاطر خویش بود فرصتی بدست کرده از میان توپخانه بیرون گریخت و بفوج سربازان کردستان که در
ظاهر قلعه محمدیه اطراق داشتند پیوسته شد و ایشان را همدست خود ساخته راه کردستان
پیش داشت و در عرض راه از تعدی سرباز و تعرض ایشان ناچار بیکرو مع القصه
سربازان را گسیل کردستان کرد و دیگر کردستان در رقه مردم را انگیخته خویش را انجمن کرده قصد خسرو خان
لشکری کرده بر سر او تاختن بر وصلی خان سرتیپ قراگوزلو که متوقف کردستان بود در تحت فرمان خسرو خان
بود احتشادی کردند اما ایشان را قوت مقاومت با رضا قلیخان نبود لاجرم در قلعه سنندج محصور شدند
و بخویشتن داری پرداختند تا آنگاه که خبر ایشان در آذربایجان سمر گشت و از آنجا شاهنشاه ایران
ناصرالدین شاه فرمان کرد تا خسرو خان و علیخان با مردم خود راه برگرفته در رکاب لشکرگاه پادشاه
پیوسته شدند و از آن پس فرمان رفت تا رضا قلیخان را مأخوذ داشته بطهران آوردند چنانکه
در جای خود مذکور می‌شود

ذکر آشفتگی مملکت فارس و شورش مردم شیراز بر حسین خان نظام الدوله [illegible]

چون شب سه شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی از این سرای فانی رخت بیرون برد این خبر وحشت را
روز جمعه هجدهم شوال بشیراز بردند حسین خان اجودان باشی صاحب نظام الدوله که از این پیش حکومت
مملکت فارس داشت سواری در اخفای خبر بداشت روز دیگر بزرگان فارس را انجمن کرده گفت
شاهنشاهی هر چند رحلت نمود شاهنشاهی جوان بخت نشست آن روز را استغراب نگذاشت
احکام نام السلطان ناصرالدین شاه را از بسم در رفش بر دو روز دیگر جلسی تهنیت کرده ادا از ورود
بسم توسام شاهنشاه بر بدل کرده و پیشکشی لایق انفاذ حضرت شاهنشاه ایران داشت و آن پیشکشها در
اراضی خمسه حاضر رکاب شد و چون میرزا تقی خان امیر نظام اسوف اوز جمهور را نام داشت و با
حسین خان بی‌صحبت دیرینه در طلب انتقام بود [illegible] فرستادن او را
می‌بایست و جواب مکاتب شیراز نشان داد و مردم شیراز که بخاصمت حسین خان را از خاطر بهشته داشتند
چون دانستند که از او بر دل کارداران دولت بی‌مهری هست کناره و دفع او بمدد تمام
شدند و صدر توپچی و سرباز ده عراده توپ و دو فوج سرباز آذربایجانی حاضر بود و هر

ملکرا

مکری سرهنگ سرباز که این هنگام در حضرت شاهنشاه منصور سردار کل عساکر منصوره است هم در شیراز
اقامت داشت و قبل از این جماعت سیصد تن سرباز دوغزاده و توپ بعضی قورخانه بحکم حسین خان به
اراضی ممسنی سفر کرده تا آن اراضی را منظم کنند و صد تن سرباز نیز در حدود داراب بود مع القصه نخستین
محمد قلیخان ایلبیکی قشقائی سیصد تن سرباز آن را که در قه محبوس نمود و آلات حرب ایشان را با آن دو توپ
و قورخانه ماخوذ داشت و آن سرباز که در حدود داراب بود دیری برنگذشت و بشیراز باز آمد حاجی قوام کلانتر
شهر شیراز که سالها با ایلبیکی طریق مخاصمت می سپرد اینوقت در مخالفت حسین خان سر موافقت پیش
کرد پس ایلبیکی از مردم قشقائی و دیگر قبایل قریب یازده هزار کس انجمن کرده در یک فرسنگی شهر
اوتراق کرد و آن سیصد تن سرباز را محبوساً با خود کوچ میداد قوام الملک نیز از شهر و دیه یکچندین
مردم فراهم کرد و خود بیرون شد و ایلبیکی را دیدار نمود و در دفع دادن حسین خان محاورت و
مشاورت بپای برد آنگاه مراجعت کرد و حسین خان را پیام کرد که اعیان شهر و بزرگان قبایل در
بیرون این بلده انجمن کرده اند تا در حرکت و سکون شما سخن کنند و رای صواب را از خطا باز دانند بهتر است
که شما نیز در این مجلس شوری از خویشتن کس بگمارید تا فرجام کار را در اندیشید و کار را باستحکام رسانید حسن خان
سرهنگ و میرزا عبدالله منشی حاضر آن مجلس شدند و در پایان امر بزرگان فارس سخن بر این نهادند
که آن پادشاه که حسین خان را بحکومت فارس فرستاد وداع تاج و گاه گفت و ما چه دانیم که شاهنشاه ایران
بعد از او در طهران باز حسین خان را بکار فرمان روا خواهد کرد صواب آنست که حسین خان طریق دار الخلافه
برگیرد و تا آنگاه که خود باز گردد و بعد از جلوس سلطان و صدور فرمان بهر چه حکم رود اطاعت خواهیم
کرد ایلبیکی گفت اگر حسین خان چنین نکند او و مردم او مقتول خواهند گشت قوام الملک در آن
مجلس سخن نکرد و چون بشهر مراجعت نمود حسین خان را پیام فرستاد که من نجابت دولت بوده ایم
و اگر خواهی بارگ در آئیم و بحراست قلعه ارگ کمر استوار بندیم و اگر توانی ایلخانی را دفع دهی حسین خان را
آن لشکر نبود که با سی هزار کس مقاتلت کند و بیم داشت که بیرحمت کارداران دولت طریق حضرت
سپرد و نیز سخن بتمویه و تعبیه در افکند و پیام کرد که من هیچ راه نمیکنم بدین شرط که نخستین آن سیصد تن
سرباز را که محبوس ساخته رها سازند و آلات و ادوات ایشان را مسترد سازند و نیز بفرستید
دیگر آنکه چون توپخانه را از پس باز میگیرند مردمان در عرض راه بار و علف و آذوقه بدهند تا بهم
اجری سرباز را تسلیم کنید تا جان بسلامت نیز اشتر و بیست نفر شتر مرا که داده ایم باز دهید
تا بنه و آغروق خویش را حمل دهم و حرم را بکجاوه نشانم روز دیگر رحلت بگذارید با هیچ راه کرده کوچ دهیم عزم جا
این هنگام مردی که ایلبیکی بشتافت و انجام این معاهدات را از روی جهل کرد و گفت من با تو در
طریق مهر و مودت بوده ام و هرگز زیان تو را رضا نداده ام اکنون واجب است تو را تعلیم کنم و از
وخامت این کار بیاگاهانم هیچ نگوئی این جنگ و جوش از بهر چیست و این خصمی با که داری گرفتم
آنکه در این مقاتلت غلبه ترا افتاد و این جمع را قلع و قمع کردی هیچ ندانسته که بجز خواهی ایر دم شاهنشاه

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۱۲۹۷

ایران جسور و جانداران توپخانه ایلکسا و ایران کرده ایل بیگی را از میدان ارسی خلعت پوشش کرده بود
در حصن ناساخته آلات حرب و ضرب بار داد و دست زنبورک خانه و توپخانه باز داشت و عزیز خان مرشد
بیابان آورد و بیرون توپخانه و زنبورک خانه را از وی آشته باخت اخیری بی بابه سرباز مراجعت بشیراز کرد و نظام
حسن خان محض و حراست قلعه پرداخت و سربازان را در مدافعت و مبارزت دلیر ساخت روز دیگر که
سپاه در رسید و کوچ داد ایلخانی حسین خان را دست فرار آمد و خلعت جده او مکشوف اهالی شیراز گشت میرزا
نشسته افروخته آمد و روز دیگر ایل بیگی منزل مسجد نو تحویل کرد و مردم شهر از آنکه آفتاب سرور ربیع الاول
افتاد در بحسن شهر شیراز لشکری مسجد وکیل در رفت و در سلطان فرو رکوع و بیکس مرد ستمکار را که در
آن مسجد رواق و ساحت بودند با تیغ پاره پاره کردند و ارک را محاصره کردند و بازار وکیل را عرض
غارت در آورده و سرمایه نعمت ساخته شد حسن خان در سوخت گرفتار گردیده و مرض بود بسر رحاکی
در کمال شجاعت و جلادت کار مدافعت را استوار کرد و حکم داد تا توپچیان در مسجد را با گلوله توپ شکستند
و سربازان نورشن بر در مسجد با مردم شیراز سواره شدند و لشکر چون تنگ ماندند مسجد را است کردند و در مبارزت
سه تن از سربازان و چند تن از مردم شهر مقتول گشت و از این واقعه چون چهار روز بگذشت دیگر باره جمعی
از مردم شهر بازار وکیل را که در جنب باغ و پهلوی ارک است فرو گرفتند و همی خواستند تا در بام بازار
سنگر کنند عزیز خان با فوج شقاقی جمیران و فوج چهارم تبریزی بام بازار رفته کارزار داده مردم شهر
قوت جلادت ظهر کرده و بر بام بازار سنگری کرده و عزاده توپ در آنجا نقل کرده و در جنگ
از سربازان سی تن از مردم شهر عرضه دمار گشت در سوخت زین العابدین خان پسر قاسم خان و اولاد قاسی گردند
جلالان نیز با مواعید مردم فارس مغرور گشت و بدان سر شد که سرای خوشی را که مشروطه عمارت حسن خان
و عزیز خان بود با مردم شهر سپارد تا از آنجا رزم دهند عزیز خان مدتی در توقف قریب ساکت بی‌تا
پیچاده سرباز در آنجا شاعف و آنجا را فرو گرفته نگاهبانان برگماشت زین العابدین خان با شهر
در رفت پیاده شهر مالک کشت ح القصه در اطراف ارک و باغ مردم شیراز سی و پنج سنگر قرار کردند
و چهل روز مرابطه حرب قایم بود و مشترکین سنگرها لشکر سربازان افزون از سه دریغ و چهار در یغ
سلاف نداشت لکن چنان افتاد که مردم شهر خواستار شدند که عزیز خان در حاشیه حاضر شود و ترک
او در مداهنت کنند و این جنگ و خوشی با خاموشی بدارند تا آنگاه که از شاهنشاه ایران منشوری برسد
پس هرچه فرمان کند فرمان بردار باشند و چنان نهادند که از جانبین افزون از دویست تن کس حاضر نشود پس
عزیز خان با دویست تن سرباز بیرون شد و چون مردم فارس در حاضره اشتند که او را با خود وارد
و با این ستیز العفو و خورش نا سود مدتها حسرم بعد از بیرون شدن عزیز خان جنگ در انداختند
لشکرها حمله داده حسن خان فرمان کرد تا توپها را آتش دادند چنانکه چهل تن مطروح افتاد و چند تن
مجروح گشت و از آن سوی چون با مکث توپ و تفنگ گوشه عزیز خان گشت میرزا ابی السحاب ارک شیراز
گرفت مع القصه چون خبر این فتنه وزیر و کارداران دولت بمرکز بنداعمال فارس گردید

۱ ا

حصار دادن مردم شیراز مسجد نظام الدوله را

که دیگر کرد دست نکردند و برحسب فرمان امیر اصلان خان تهیدست آنگاه که شاهنشاه منصور از حضرت
سلطنت دارالخلافه کوچ میداد آن جشن را درگرفته سوی شیراز در تحت آمد و بعد از ورود موکب پادشاهی
به دارالخلافه احمد خان نوائی نایب ایشیک آقاسی باشی مأمور شد که شیراز سفر کرده رتبت و
روی ایلکاررا بیک هیپسند و تیغ این فتنه را آبدار کرد و احمد خان چون اعیان فارس حکام
ساختهٔ آنگاه شد مدارکار و خوش طبع گشت پس احمد خان در آن بلده اقامت جست و مردم را
بیم و امید آسایش و آرامش بداد تا آن هنگام که حکام فارس مأمور شد و حسن خان را بجز
امر محروس دانستند چنانکه مرقوم میشود

در ذکر شعشعهٔ مملکت کرمان و مقاتلهٔ فضلعلی خان بیگلربیگی با عبدالله خان صارم الدوله

فضلعلی خان بیگلربیگی کرمان در عشر آخر رمضان همی خواست تا بجانب بلوچستان تاختن کند و از قبایل
بلوچ دزدان و راهزنان را که زحمت بازرگانان میکنند حجتی سیر و قتیل کیفر دهد از این تاختن و رزم ساختن
هم در خاطر داشت که دزدان و کارداران دولت معروض دارد که حکومت نیز بر من آسیب بابد زیرا که من
باید حدود و ثغور را حفظ کنم و راه کاروانیان را از کرمان بعراق گشاده دارم و به عدل پادشاه
راست آید که زحمت مرا باشد و حشمت حاکم نبرد بالجمله فضلعلی خان پسر خود محمد علی را که سرتیپ
دو فوج قراجه داغی بود خلیفت خویش در کرمان بگذاشت و میرزا اسمعیل شیرازی را در وزارت با او بازداشت
و خود سفر را ساز کرده سپاه برگرفت بیست روز رزم دید و در بیست و بلند بپایان کمال حلاوت نزه کرد و
تحسین مبادرت کرد و در این هنگام بسیار از مردم بلوچ را دیدار کرد و اجازت فرجام بجانب کرمان برتافت در این
وقت خبر وفات شاهنشاه غازی محمد شاه در بلوک افشار ... گشت و فضلعلی بیگ حاکم آن بلوک
سر بر میرزا ... فضلعلی خان کسی داشت تا ... از این حادثه آگهی دهد و قبل از وقوف فضلعلی خان این
راز در کرمان مکشوف شد چند تن از پسران ابراهیم خان که با اتفاق عبدالله خان صارم الدوله
و میرزا اسمعیل وزیر عزل فضلعلی خان را از شاطر پسپردند در این وقت هم داستان شدند که اگر مراجعت
کند او را از دخول کرمان ممانعت فرمایند و از جانب دیگر نوائی خان که سرهنگ فوج قراجه داغی بود و محمد
علی خان سرتیپ او را از منصب بی نصیب داشت در خاطر گرفت که سربازان را با خود انباز کند
و محمد علی خان را از سر دار اخلست و در امر ایشان دفع دهد و سرباز قراجه داغی به بعضی از محمد علی خان خاطر رنجیده
داشتند و فرمان او را طلب میکردند و برخی که از این شورش و غوغا امید نهب و غارت بودند با نوائی خان
هم داستان شدند و با خود بکشیدند و بهره فوج طایری و قراگوزلو را که در تحت فرمان صارم الدوله
مهور داشت آنگاه در مراد خویش مصمم گشت و در با کسان ... و نظر و دیگر با جماعت آمده کسکر
کردند مردم صارم الدوله را هدف گلوله ساختند و بسیار کس را سخت هلاک در آمد زخمند فوج
طایری و سربازان قراگوزلو چون بچیرازکین و کینه ایشان بودند قریب شش ساده کس با ایشان شدند صارم الدوله چون این
... سپهر و لشکر حدود را اشمم کرد دفع دشمن برکاشت و مردم او چون بردگیت ... تورخانه بودند

حسن خان دارباره را بدست کرده و بدانست که با لشکر حکمت فراهم و اعیان را سان تواند برد و توپهای باده کوب
برج و کنگرهای فراخته و سنگرهای برداخته ایشان روی باروی کرده بود آتش در دو دست پدید
فراهم داعی را قوت خاصیت برفت با چار ار قرار با دکبیر نام خود شده باشد که از هر جانب تاخته
دیگر مردان شوند چون بدانستند که دو رها به دست پیکان افتاده دیگر مجال درنگ نماند و روی بهزیمت
حکم داده و هزیمت شدند پس چندانکه خان صارم الدوله دست یافت محمد قلیخان پسر مصطفی قلیخان
و موالی خان سرهنگ و صاحبان مناصب افواج ایشان را گرفته باز داشت و فوجی فراول بر ایشان
بگماشت و چون از این کار بپرداخت سرباران سپاه خان مصطفی خان بساختند و از سپاه و سعد و ظفر
و بلد هرچه در آنجا بود دیگرگون شد و برفتند از آنسوی مصطفی خان که مراجعت کرمان پدید آمد چون
ورشکی آن بلده بر سپیدار وصف لشکر و حسن پسر و خلق پیکان و عمارت خانه آگاه شده دانست
که در حسن وفا اگر از در چاره نکوشد هم از این شربت بنوشد پس از پناهگاه از برافتاد با کوه رحال
که نهیده در سیکت مسافت بود با علاء رشافت و در باطلی که فرمان شاهنشاه غازی چون سپاه کرد
بود فرود نشد و در آنجا بسیج راه کرده طریق دارالخلافه برگرفت و از سوی ارگ سلطانی بر صارم الدوله
مستلم گشت و در بلده کرمان موسی خان پسر ابراهیم خان و میرزا اسمعیل وزیر با فرمان شدند و این
هر دو با صارم الدوله طریق مواصفت می سپردند و او سر ایشان را مرافقت می رفت با صارم الدوله
و آن دو فرا روی بازگردند و رحضار ارگ کار را دشوار نشد این بود تا آنگاه که صارم الدوله کاه و جو
و دیگر چیزها که بایسته داشت بخط و حوالت میرزا اسمعیل بفقد ارگ در برده انباشته کرد و در خلال این
احوال علامحسن خان پسر ابراهیم خان که جماعتی از اشرار با او یار بودند گشت و مجلس لهو و لعب
وقتی که صافی اجاق و در عشرت اثر کرد در ربان آورد که اگر حکومت این شهر بهرام و او از ابراهیم خان
بود اند بود مرا زیر از مردم موسی خان لایق برم بکمان آشوب طلب که طلب لا رد و عمر و حشمت میکنس
همراه او آن فرمان در فساد بدو بدین سخن همدست و همداستان شدند و در بار ادیم و نفعه و آلات حرب
داده و این صریب شوربدند و سخانه میرزا اسمعیل تاختن بردند با او در او موسی خان را دستگیر و
عرضه تیغ و مرسار بدند میرزا اسمعیل که از آن موجب و رحانه موسی خان جا داشت چون این قصه بشنید
هراسیدند و موسی خان سرهنگ سنت و هردو بن با اتفاق سپاه ارگ در رفتند و دو بچار اشد آنکه
خان صارم الدوله پناه گرفتند علامحسن خان خانه میرزا اسمعیل را عرضه غارت ساخت و از آنجا
با جماعت اشرار بمیدان گنجعلی خان تاخته رحل اقامت بینداخت و دار حکومت را در آنجا مقرر کرد و
روزی چند کار بدینگونه رفت تا از آنسوی مصطفی خان که سخت دارالخلافه می شتافت چون بار و کار
برد رسید سرخی از او بس حشمتی خان بدو آمد و خلقی از میرزا تقی خان امیر نظام بدو داد و بدین شرح
که بر حسب امر شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه و حکومت کرمان با فرمان تاختن و امکت
موکب همایون را رحمت رهسپار دارالخلافه است بعد از ورود طهران و باشطا رسور شاه کار مدار

مصطفی را

فضلعلی خان را این حکم قوی دل ساخت و مراجعت کرمان را تصمیم عزم داد از قضا در این وقت محمد ناصر خان
گرفتاری محمد ناصرخان ایشیک آقاسی باشی
ایشیک آقاسی باشی قاجار که مامور توقف کرمان بود و از در وکالت گشت چنانکه در عهده وزارت حاجی میرزا
آقاسی سعایت در گوش مردم معتبر بود و جای آنکه پنهانی در گوش او سکینت که غلامان و خاصان دوستی انجمن
کردند و مخاصمت تو بمواضعه نهادند دیگر آنکس که شبه خط و خاتم مردم را سکوی میکرد و بداندیشی هرکس بود
نگاهی مدد میبست و آن مکتوب را نزد حاجی میرزا آقاسی می آورد بسیار وقت بود که بی فحص و پرسش
حکم کاوش استوار میکرد و بی آنکه از کس پرسد این سخن آشکار گشت یا این نامه بکار رفت تا آن بیچاره
و منت خویش را از تهمت بری کند او را از اوج جاه بحضیض چاه می افکند و گناه خویش را امید است و
این بزرگ مصیبتی بود از کرم پروانی و رحمت زمانی بیقدر بود که چون رعایتی داشت و شفاعت شریعت
از خونریزی پرهیز میکرد و قطع رسوم مردم رضا نمیداد و اگر نه آن استیلا که در دولت و مملکت
او داشت و آن مردم که نمیمت را از حضرت او بزرگ نعمت می پنداشتند عجب بود اگر اعیان
ایران تمامت خون ریخته باشند و اگر نیز گریخته باشند اکنون بر سر سخن رویم چون در زمان دولت
شاهنشاه غازی حاجی میرزا آقاسی و لا میرزا محمد خان کشیکچی باشی بدلالت و صوابدید او شاهنشاه فرمان
عزل او برداد و بجای او محمد ناصر خان منصوب گشت و قلیل مدتی بر این برگذشت فضلعلی خان قراباغی با
حیدرقلی خان دوستان او بدر شیره خط محمد ناصر خان نگار کردند و نامه جاعلت او نقشی بر زدند و از حمایت
دولت و مودت دشمن مملکت متهم ساختند و این نامه را خیانت تعبیه کردند که چون حاجی میرزا آقاسی
آن را بگرفت و بر خواند آورنده آن را تربیت ساخت اما این حمایت را از محمد ناصر خان راست نپنداشت و تیولی
فضلعلی خان را بفرمود تا او را بیرون دروازه طهران طلب داشته از غلامان رکابی که در تحت فرمان او بود
حیدرقلی خان برگماشت تا او را بکرمان برده در آن اراضی اقامت فرمود در این وقت که کارداران دولت
سلطان ناصرالدین شاه را در فصل حق از باطل بینا دیدند و توانا میدانستند تفصیل سده سلطنت را تقدیم
عزم داد و از کرمان تا اردکان براند آنگاه فضلعلی خان چون این بدانست بر وی تاخته و دیگربار او را از خود ساخت
و از غلامان او اسب و استر و سلب و ثروت بگرفت و ناچار سبب کرمان از رق جهد و تربیت
و از آن طرف در کرمان فتنه دیگر حدیث شد اسمعیل خان برادرزاده موسی خان در رفسنجان جای داشت
چون منهوب و محصور شدن موسی خان و میرزا اسمعیل بدانست گروهی از مردم رفسنجان را با خود متفق
کرده آهنگ کرمان کرد و ناصر الدوله و موسی خان مکتوبی فرستاد که اینک من بدفع غلامحسین خان
و میر سیستانی نیز مردم خود را ساخته جنگ بدارید ناصرالدوله نیز اعداد کار کرد و از دو جانب
بر سر غلامحسین خان چون کمرا این وقت در بیرون آن بلده میرزا میرزا حسین خان را مقتل خویش کرده بود
تاختند مردم غلامحسین خان چون لشکر این جوش و جنبش شد دیدند آنکه در هم و بر هم شدند پراکنده گشتند
و پراکنده آمده غلامحسین خان میان شهر درگریخته بسجاده حاجی سید جواد پناهنده گشت و هم در آنجا
نوعی سلامت نیافت و سجاده برادر خویش حاجی محمد کریمخان شتافت اگرچه این هنگام حاجی محمد کریمخان

در بلده یزد در هنگام اشتعال آتش فتنه اوباش چون روزی چند از ورود محمدحسن خان در آنجا بپای
رود خبر رسیدن مصطفی علی خان و مراجعت او گمراهان کشوف شد و دیگرباره مخالفت و تولف متفق شدند
و جمع اوباش در کار و آتش شرارت زدند صارم الدوله توپخانه و سرباز را با موسی خان سرتیپ و با احمدی برادر طلب
و جماعتی از مردم شهر سوار رفت مصطفی علی خان بیرون فرستاد چون مصطفی علی خان این لشکر را بدان گروه دانست
که با چنین لشکر بحکومت این شهر ایستادن نتواند پس عنان برتافت و طریق مراجعت گرفت و در صورت
سرعت برسید و مکشوف داشت که خسرو خان سرتیپ ابراهیم خان و اسمعیل خان یوزباشی که اکنون سرهنگ
فوج کرمانی است بحسب فرمان از کرمان در رسیدند و حکومت چند از ایشان با اعیان شهر آورده بود
حمله و اسمعیل خان بگماشتی میرزا اسمعیل فرستاد که غلامان غلام ماس کردی اند بستند و او را ماخوذ و محبوس
بدارالامارت رسیدند و کشاده او را گفتند که میرزا اسمعیل احکام اسلام را در این شهر شرح کرده و آن غلام مقرس
کرده بخانه ملا علی اعمی که یکی از علمای آن بلد است ملتجی شده کشف و جمعی شهر از طلاب و عامی بشت
پسر ملا علی بر منبر رفت و عوام را دعوت کرد که این [illegible] امامت شما در شهر موجب [illegible] است
در این که شحنه شهر بحکم میرزا اسمعیل بر وی [illegible] دار الخلافه مجتهد [illegible] این کفت و مردم کوی
و بازاریان سرای خواندن گرفت و جمعی بزرگ بر ساخت و این پدر و پسر در خاطر داشتند که مصطفی علی
خان بعد هم مدتی گرده باشند چه گمان آن میرفت که بحسب فرمان کارداران دولت دیگرباره
در کرمان حکومت کند با اتفاق ملاحسن پسر ملا علی مردم شهر را شهریار ترک بر شورانیدند و جماعتی سید
و اوباش را به شرارت ساختند چون این خبر بصارم الدوله رسید و او وقت توپخانه و سربازان را در
بحکم مصطفی علی خان بیرون شده بود بیم کرد که مبادا مردم شهر ارک را یورش افکنند و حصن و سد
پس اندرون معذرت و استعانت مکتوبی چند بشهر فرستاد و جمع معتمد را فرستاد تا موضع ارک
و ارکان دولت و [illegible] نصیحت کردند با ایشان رای زدند که میرزا اسمعیل بخانه ملا علی اعمی رفته
و در مراجعت معذرت خواه شود و توبت و انابت جوید پس او با ایشان بسرای ملا علی ورود
و ایشان یک همه شهر در آنجا انجمن بودند پسر ملا علی آغاز پرخاش نمود و جهان دیگر ایشان گفت
میرزا اسمعیل چند بار که یورش دیار ایشان نمود پس پسر او پدر رفت و با ایشان [illegible] کرد [illegible]
ملاحظه اسلامیه میرزا اسمعیل گفت [illegible] اعراض عوام [illegible] غلام [illegible] که بدین [illegible]
پناه آمده شده من از آن غلام [illegible] آورده ام [illegible]
می بردند این سخن در گوش ملا علی و پسرش [illegible] اشرار [illegible]
و چنین حاجی زین العابدین برادر میرزا اسمعیل [illegible] گروه [illegible]
که جان بدادن او جان [illegible] میرزا اسمعیل را [illegible] پاره پاره کردند و [illegible]
و پسرش [illegible] کردند آنگاه حکم دادند تا جسد او را [illegible] کشان کشان بمیدان [illegible]
بردند و در آنجا [illegible] آتش زدند [illegible]
ک

[illegible]

گشت در پایان امر چند تن از حاشیه نشینیه پا بمدد او نهادند و او را تحصیل و تجهیز کرده با حاکم سیرجان ندادند پس آن امر
امر کارداران دولت حاتم خان شهاب الملک مأمور باصلاح کار فضلعلی خان شد و بکرمان آمد اکبیر
صدارت و دولت این حکومت را از بهر خویشتن میخواست و در امر فضلعلی خان تعلل همی مداهنت چون این قصه
معروض درگاه شاهنشاه ایران افتاد شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله منشور حکومت کرمان یافت
چنانکه مذکور شود

در ذکر آشفتگی شهر یزد و طغیان اشرار آن بلده و غلبه جستن بر آن جماعت

در زمان دولت شاهنشاه غازی حسینعلی خان معیر الممالک حکومت یزد داشت و چون خود ملازمت رکاب
دولت نهاده بود و دوستعلی خان پسر مهتر حاضر بساط شاهنشاه حیات پدر در یزد اقامت داشت
و کار حکومت میگذاشت کارداران دولت برای استحکام امر عسکر از آن بلده میرزا علیرضا
صدر و میرزا علی و محمد ابراهیم خان پسر عبدالرضا خان یزدی و چند تن دیگر را بدار الخلافه طلب داشتند
بدانجا رو نهادند و آنجماعت طهران روزی چند بر نگذشت که شاهنشاه وداع جهان گفت و این خبر در یزد منتشر
گشت و آن مردم که فرصت تن در منع استقرار داشتند چون حاضر نبودند جماعتی از اهالی یزد که آرزوی چنین
روز میبردند انجمنی کردند و نخستین بر دروازهای شهر تاختند سربازی که از بهر حراست بود از فراز برج
و باره بزیر آوردند و تفنگ و دیگر ادوات ایشان را بستدند و از آنجا بدر سرای دوستعلی خان رفته
حصار دادند و از جانبین آتش گلوله تفنگ چند کشته شد و او را بدو درین هنگام چند سرباب
از دوستعلی خان نیابت بودند و چندی از کمرا ابو القاسم خان سرهنگ و ماوندی یار گردید صبحگاه
دیگر جماعتی از عشیرت تقی خان یزدی و اولاد عبدالرضا خان پشتوانی و اشرار را دوستعلی خان حاضر
شده گفتند ما از مردمیت تو در شوریم تا شاهنشاه منصور ناصر الدین شاه بر تخت مملکت جای
کند و منشور او بدین بلد برسد دوستعلی خان که خاطری آزرده داشت اجابت این مسئلت کرد
و راه دار الخلافه برگرفت و ابو القاسم خان سرهنگ نیز از قفای او آهنگ کرد در یوقت اشرار شهر
یکباره جنبش کردند و بهر اخذ اموال مردم شورش کردند و در هر محلت تنی از آن مردم شریر بر دیگران
امیر گشت و در محله کاررگاه محمد نامی را که در میان اشرار بحت بازو و توانا بود ریش کردند
و این محمد خود در زیارت جانماز و شرای شمع کار معاشش راست میکرد و پدر زنش عبدالله
دلیر بان کار و اسراوی تجارت بود با انجمله نخستین محمد از تنی تاجر محبوس سیصد تومان زر مسکوک
بقهر و غلبه بخود داشت و بر جماعت اشرار قسمت کرد آنگاه حکم داد که دست از غارت و غنیمت
باز دارند و در حفظ و حراست اموال مردم خویشتن داری کنند از این روی مردمان دوستدار
او شدند و بر جمع اشرار غلبه جست و تمامت محلات شهر را تحت فرمان کرد در این وقت
تاجران و مالداران برضای خود هر کس بدرهم و دینار هدیه میفرستاد و او با اشرار بذل میکرد و در ایام
خویش استوار میزیست این سوی تا شاهنشاه ایران وارد دار الخلافه طهران شد و حاجی میرزا آقاسی

حکومت

حکومت بروجرد و جاپلق به حاجی خان مرحوم و ...

ذکر جلوس شاهنشاه ایران سلطان ناصرالدین شاه در سریر سلطنت در طهران و وقایع بعد از ورود به دارالخلافه
چون شب سه‌شنبه ششم شوال سال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار به دارالقرار سفر کرد ارکان دولت شاهنشاه
مملکت که در دارالملک طهران اقامت داشت به جهت دل و جان ولیعهد کردند عهد سلطان ناصرالدین شاه را
حسب الامر مسند عهد علیا و سرکار والده شاهنشاه نجابت عزت نکو ... فرستاده و آگهی داد
وزیران مختار دولت روس و انگلیس نیز هر یک رسول خویش را به کرد و به شاهنشاه روانه ... آقا محمد
مالک ... نامه والاحضرت وزیر مختار روس ... که رسول بود رسیدند ... که محمد شاه
... و ... شاه که ... داد و ... دوستدار
... که ... آمادار ... و داشت چون ... حکومت ...
... شاهنشاه ... آمده و ... شوال ... سلطان ناصرالدین
شاه حاضر شد و ... معروض داشت که ... که ...
خویش را ... شاهنشاه اجازت کرد ... حاضر ... شد
... پرداخت ... مضمون نامه ... شاهنشاه ایران که ...
بود چون ... و ... داد و ... آن کس
... الملک که این ... وزارت داشت ... و او را احضار کرده
... حضرت ... الملک ... است ...
شود و ... شاهنشاه ... شد ...
... که ... مرحوم ... که در ممالک ...
و ممالک ... طرق ... دولت ... و ...
... محمد شاه ... سلطنت ...
... و ملک ... داشت ... کار ...
... شود ... که ...
... ملک ... مردم ... است ...
... روس ... سلطنت ... و ...
... و ...
... امیر ... نصرالملک ...
... شرح حال ...
... محمد شاه مرحوم ... نصرالملک آمد
... ملک ... مردم ...

داهیه دهیا آنکه در عهد باعداد لشکر و بسیج سپاه پرداخت همچنین حضرت نوکی بهادر که در جوار قاآن سکون
داشتند طلب نمودند و کار شش ده هزار و توپ و قورخانه را راست کردند و سربازان گردند
بالا سربازان فوج مراغه و فوج ماکوئی فوج مرندی برکت و سار خود را کرده فراز درگاه آمدند و این
کار را در روز یازدهم شوال اسار کردند و انگلیس را آگاه و از این رو ساخته شدند و دوازدهم سریع
که وزیر مختار انگلیس قونسل خویش فرستاده بود در رسید او نیز نوشته بود شاهنشاه غازی را مرض صعب
طاری شده و واجب افتاده که سلطان ناصرالدین شاه تقدم تحمل دستار را برگیرد و همچنان حاجی
میرزا آقاسی مکتوبی علی خان ماکوئی که ابوقت سردار کل عساکر منصوره بود فرستاد و نیز در شدت مرض شاهنشاه
و سرعت سیر سلطان ناصرالدین شاه قاجار شرحی طبع رانده بود و اصل و اصلی نایب سفارت خانه
روسیه و ات صاحب نایب سفارت انگلیس نیز رسیده او شدت مرض شاهنشاه خبر آورده
عصر روز دوازدهم شوال مستر ... در رسیده و از مستر کری و مهد علیا و سلیمان خان ... خان
مکتوبی آورده در آن کتاب نوبت شاهنشاه غازی تصریح شده بود و اخبار نیز در شهر تبریز کشیده شد
در سوقت سفرای دول خارجه بدرگاه آمدند و چنین رای زدند که شاهنشاه ایران اگرچه با صد غلام
رکابی باشد باید دو اسبه سفر طهران فرماید شاهنشاه گفتار ایشان را پذیرفتار شد و فرمان کرد تا فوج چهارم
و فوج محراب شقاقی حاضر شوند و چهار هزار سوار از جماعت ... و سه ... نیز انجمن کرده ... بود تا
هزار و پانصد باب خیمه در مدت هشت روز از بهر سپاه ساخته شد و چون از این کار بپرداخت ... بدید
ستاره شناسان ساعتی فرخنده و مبارک اختیار کردند و در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار
هجری چون چهار ساعت از شب چهاردهم شوال سپری بود از دارالسلطنه تبریز بر تخت سلطنت جای
کرد و تاج پادشاهی بر سر نهاد و قاطبه علما و فضلای آن بلده و تمامت امراء و بزرگان آن ارض بدرگاه
سلطانی حاضر شدند و جلوس همایونش را تهنیت گفته و فرستادند و از شاهزادگان بزرگ حسنعلی
میرزا شجاع السلطنه و محمد تقی میرزای حسام السلطنه تقبیل آستانه شاهنشاه شاکر شاد شدند روز دیگر
میرزا تقی خان وزیر نظام و میرزا جعفرخان مشیرالدوله ... از بزرگان ملوا کرده شدند و شکر
کردند و فرمان رفت که میرزا جعفرخان ... تبریز بوده امور دول خارجه را کفایت نماید
باشند در یوقت کارگزاران حضرت معروض داشتند که بزرگان ماکوئی در مدت وزارت حاجی میرزا
آقاسی ادارت طوایف و اصفهان داشتند و از طریق اجحاف و اعتساف اموال فراوان فراهم کرده
ماکو حمل دادند و ... اکنون صواب است که علیخان ماکوئی را ماخوذ داشته فرمان دو تا او وجه
ایشان را ... احتیاط ... استوار ... محکم ... علیخان
ارسال دیوان ماخوذ ساخته ... شاهنشاه ... فرمود ... چشم
... حساب ... علیخان ... کرد تا
... در سرای خویش اقامت کند و این علیخان ... شاهنشاه غازی

...

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۵۵

صوابدید حاجی میرزا آقاسی سردار کل عساکر منصوره فرمان فرستاد و داور اشتری که عمده امر تیغ
با لباس بود بدو شال سکه مکلل بجواهر شاهوار تشریف کرده و میرزا تقی خان وزیر نظام مبارک گشاد و این محمل
و منصب در میر ساحلی درجه یکم سر و طوی لای کردم القصه در روز پنجم شوال ده هزار تن
از ابطال رجال سواره و پیاده ملازم رکاب را آماده ساختند و شاهنشاه ایران از تبریز بیرون شده
باسمیج فرود آمد و فرمان کرد که در همه راه چهارده عراده توپهای باره کوب را با نوبه جامه از پیش روی
لشکر عبور دهند و دو عراده توپ که از ثقیل باشند با اسبهای جیبت جلو همی دهند بالجمله در
باسمیج از امرای ایران وسیاه و مملکت عراق عرض ودرایع سوالی گشت که ما همه بدکام خسرو بر ست
چشمها را وکشاده است و جاها هر ساز آماده و هرچه برود آگاهی هموره در است و هر چه شاهنشاه
صواب باشد و عمده گراهت جلوس را از حاجی میرزا آقاسی و فرامراد و از شاهزاده و عبدالعظیم سر معروض آید
و خروج سیف الملوک را با دعوت ملکاره و سلوک او را با مرد آنجا هم شکسته شد پس شاهنشاه ایران
روز دیگر از باسمیج کوچ داده قسمت آباد درآمد و از آنجا با وجان آمده مکرر از وراق قسر مور با سوار و جاسس
الجان باف و از آنجا با حمل توپچی مسافت فرمود و هم در آنجا لشکرگاه کرده و احمدخان نوائی
باسم اشک آقاسی را مامور کرد با از پس روی سفر کند و در هر منزل علف و آذوقه سواره و پیاده را
آماده بدارد و سپاه همه را امر حاضر کنند با صدا و موکب پادشاهی ... ملتزم رکاب شوند در
این وقت چون محمدخان زنگنه امیر نظام حاکم سرحدات خاوند داشت و علیخان ماکوئی ... وطن کرد داشت
آنچکس بکمال سپاه ایران ماند فرمان بود میرزا تقی خان وزیر نظام که هم در سفر و حضر پیشکار لشکر بعدم حدیث
کرده بود وقت ... شمرده و از کارداران دربار خواهان شد با منصب و لقب محمدخان
زنگنه با او مخصوص شود و در آن منزل منصب جلیل امیر نظامی یافت و بدین نام بزرگ نامی گشت
و در پیشگاه شاهنشاه ... پیش آمد میرزا که حاجی میرزا آقاسی در دوران شاهنشاه غازی محمد شاه
خراج ایران را چنان بدل کرده و معمول ... و اکرام و امثال مردم ... داشت که ...
... جرح ایران ... سپاه شاهنشاه ... امرا ...
مصرف ... سلطان ناصرالدین شاه ... که
که اگر کار چون دولت ... مردم ایران از ... باشند و اگر خراج ایران
... اگر ... خواهم ... پس صواب است که ...
میان مردم ایران ... که ...
... که ... ایران ... ایران و عصمت
... ایران ... آسمان ... سپیده آورد و چون قطع
مرسوم شاهزاده ... کند ... چون ... کشد ... و خاطرش
ملول نگردد ... که جمع و خرج ... رحم ... در میان

اکمه مردم

همه روزه پادشاه ایران این مهر را در ناصیه استعداد میرزا تقی خان امیر نظام مطالعه فرمودی چنانکه اگر دوستان
بزرگان ایران همدستان بودند بر این مهر و ارادت نامزد میکرد بهبود دولت نامی افتاد و این خبر خود حرز از کیاست
طبع و فراست خاطر شاهنشاه و چه گفته اند دل پادشاه دریا ملکوت خدای راه باشد و از آیات دول در
مس و کم علم نامشند بالجمله شاهنشاه ایران دل بر آن نهاد که صدارت عظمی را میرزا تقی خان مفوض دارد و این
از فتح اقلیمی و کشور دلکشوری نامبردارتر بود چه مهد علیا دستبر کبری و تمامت شاهزادگان و قاطبه
اعیان و بزرگان و جمهور قواد سپاه و صنادید درگاه چنان میشمردند و چون اسمار چنان بود دبا یکه
شاهنشاه ایران هنوز هفده ساله افکند هنگامی که خواست کرد و جهان راه ور است بود تا
هیچکس بار مکنون خاطر آگهی نداد اکنون باسر سخن رویم محمد علی خان یوزباشی قراباغی بفرمان مهد علیا
و صوابدید امرا با دو عراده توپ و چهارصد تن سوار از دارالخلافه با چند توپچی راه برید و پیوسته لشکر
گاه گشت و میرزا نظر علی حکیم باشی قزوینی چنانکه تفصیل آن در تاریخ محمد شاه مرقوم شد بعد از
سپری لشکر و تقرب در حضرت مامور باقامت در قم گشت و تا کنون در بلده قم روزگار میگذاشت
این هنگام حرکت موکب پادشاهی را از آذربایجان بدانست از قم تقرب را براند و در آنجا شش صد
تن سوار از فراهان را بر تحریص داده با خود در داشت و از سر رحیم توپچی کجا در لشکرگاه آمد شاهنشاه
فرمود میرزا نظر علی را آگاه کنید و تا بیدرنگ در قم حضرت راه برگیرد و میرزا حسین خان سیهسالار
یتران خان را که غلامان فضلکچی درحضرت حکم او بود و مدبر بود که نصیرالملک را آگهی صادر کند
و بدان حکم چند تن غلام فضلکچی میرزا نظر علی را برداشته بارس قم کوچ دهند و در آنجا سکون فرمایند
لا جرم چند تن از غلام فضلکچیان شیخ سعد و فروخت میرزا نظر علی حکیم باشی را با خود داشته او را در دارالایال
قسم تحویل دادند چون در این وقت خبر دو میرزا آقا خان وزیر لشکر بدارالخلافه معروض افتاد و
امرای درگاه باتفاق در رد او اظهار حمیت و دهشت کرده بودند شاهنشاه را هیچ خواست
که تا ورود موکب پادشاهی مرا از حیثیت و تمامت آسوده خاطر باشند هم خطی بدارالخلافه فرستاد که
میرزا آقا خان وزیر لشکر دیگر باره سفر کاشان کرده باید تا شاهنشاه بعد از ورود به طهران بشخص بخواندش چون
این حکم را بدارالخلافه آوردند وزیر لشکر گفت من از این آمدن بدان خاطر بودم که تسکین فتنه را بدان
کسیم و کدام مدت امرای ایران که در طهران اقامت داشتند کار دی افتد که مورث مذمت
باشد منت خدای را که بر این جمله آورده و فایز شدم و اکنون که شاهنشاه در میرسد از این و عنایت
قلب مبارکش ایچ اکراه نخواهد بود پس وقت باشد که اطاعت فرمان سلطان کنم و
مراجعت بکاشان کنم چون کار بدینجا پیوست صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس بیایار ک
سلطانی در آمدند و در خدمت مهد علیا دستبر کبری معروض داشتند که سالها است دولت انگلیس
و ایران باهم از در موادت و مواخات بوده بیکدیگر را از دست یکدیگر دادند اکنون از قبل دولت خود امتناع
انگیز منشیم که هرگز رضا نخواهیم داد که کسی باعث و وزیر لشکر این در دو رها شده دار آسوده کار دار

۶
مهد علیا

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

مهد علیا در مراجعت و در اراضی بوده و در لشکر چون در میان موکب و لشکر افتاد و هم کرد که از مراجعت او دولت انگلیس رنجیده شود و از اقامت او امرای ایران ملامت بار آورند و گوسفند چرای اجارت طلبی حضرت کرده پس به پیری سکوت و چندی نشستند و در هنگامی که صاحبان مناصب سفارتخانهٔ انگلیس و تمام امرائی که در ارک جای داشتند و همچنان خادمان حضرت مهد علیا همه انجمن بودند روی به آن جماعت کرد که این جنگ و جوش یکباره بدین اختلاف کلمه را آن در است که من فی الفرمان بدین در آمدم و این رای برخطا باشد بها من بعد بدین آمده ام و دست در کار سلطنت برده و به سلطنت مبارک شاهنشاه که در ایام ولایت عهد بود داد و محل بیع امارت میبود بها و چنانکه شرح آن در تاریخ محمدشاه رقم شد سپری کرد و گفت پس بحکم این منشور ما دست با کار نداریم و هم اکنون به سرای خویش در خواهیم رفت و بی سوار خواهیم نشست تا آنگاه که شاهنشاه فرا آید و کار کند حاکم است و در سوار و در راست دوست و دشمن چون آن خط مهد بدیدند بکام بودند و در لشکر از ارک سلطانی به سرای خویش ارزنده و برادر او میرزا فضل الله میرزا بدوان هم در خانه خویش جای گرفت اکنون به داستان خویش باز گردیم از حمل موکب سلطانی کوچ بر کوچ با استطاعت طی مسافت کرده در میان زنجان و سلطانیه خسرو خان گرجی با قاف علی خان سرتیپ قراگوزلو و فوج سرباز مقبل شده سلطنت حسن سکک برخاک نهاد و مقدار آذربایجان فرمان شد که خسرو خان گردستان را از صاحبی ان یکباره دو طرف حضرت برداره با تحیه ورود و شاهنشاه بر زنجان دو فوج قدیم و جدید جمله با هزار و پانصد سوار و سیصد رکاب سدند و هزار و پانصد سوار رسانیدن مراد راه برسیدند و شاهنشاه ایران در سلطانیه لشکرگاه کرد و عرض سپاه و توپخانه و قورخانه و تمامت سواره و پیاده را از لشکرگاه حضور عبور داد و هم در اراضی جمله محمعلی خان کوکبی چنانکه مذکور شد از کرمانشاهان پدرکاه موثت فرمانی کردن و لی حکم طلب حضرت آمد او موجب عصب کسب فرمان رفت با او را باحوادث شده سدر رها کردند و او از حشمت و ثروت او را بار کرفتند آنگاه فوج جمله را مامور موقف زنجان فرمودند و افواج قراگوزلو را جانب مراجعت کناره داد با خویشتن بارک و سار گروه جمع سر خراسان ناشناسد و عم خویش عبدالله میرزا از الحکومت جمله بار کرد و اشرف و میرزا مسیح تویسرکانی را بوزارت بداشت آنگاه از اراضی جمله رهسپار قزوین گشت فوج بهادر قزوینی و سوار ایل ناوسی که در نواحی قزوین مسکون دارند تمامت حاضر رکاب شدند و چون ایشان را ملازمت رکاب واجب بود مامور شوند در قزوین آمدند و هم از آنجا طریق دارالخلافه برداشت مردم طهران تمامت شاهزادگان و جمهور امرا و قاطبه اعیان استقبال شاهنشاه را در کرفتند حاجی محمدحسن خان سردار ایروانی که در عرض راه از دربار سلطانی بدو حقی آمد که بارها مسموع افتاد که میرزا آقاخان کی مشی همی کی اکراد ناپسی سردار سرای خود بدرگرده و هرامیم تا سرت برکرمد لاحرم محمدحسن خان ملازم سرای خویش بود و دیگر مردم فوج از پس فوج سان سکر شد

و در عرض راه در رکاب همی پیوستند من بنده با اتفاق میرزا شفیع صاحب دیوان در آنسوی سلطانیه پیوستیم
و خاک پای سلیمان زمان را توتیای دیده ساختیم و عواطف شاهانه قرین مفاخرت بیکرانه آمدیم
مع القصه موکب پادشاهی بدین شکوه و فرّ از سلطانیه بقریهٔ یافت آباد ورود فرمود و سراپردهٔ سلطنت
افراخته گشت امرائی که در ارک جای داشتند بدین جهت که ارک سلطانی را شهرستانی تهی گذاشتند تا
در موقت پذیرهٔ سلطان نکرده بودند در یافت آباد زمین بوس درگاه کردند میرزا نصرالله صدر
الممالک نیز چون صدر اعظم می پنداشت و آرزوی اقامت در سرای حاجی میرزا آقاسی داشت در
یافت آباد گرد روی امر و نهی پادشاه با میرزا تقی خان امیر نظام گشت و سرای حاجی میرزا آقاسی برای
مقام او تعیین یافت مردمان تفرّس کردند که امارت نظام و صدارت عظمی خاص او خواهد
بود صدر الممالک و جماعتی از بزرگان در تحریر این امر از قدرت خویش برزیادت جستن کردند
کوشش ایشان را بتأیید حکم پادشاه مساعدت کوتاه بود و درین منزل چون صدق نیت
و حسن طویت میرزا سعید خان که اکنون وزیر دول خارجه است مکشوف افتاد و مکاتبت او را در
فصل وارد و استقرای نظم و نثر عجم و عرب و استیفای چند کوره خط و استقصای چند گونه لغت باز
دانستند شاهنشاه ایران صلاح و صواب دید میرزا تقی خان تحریر رسایل خاصه و ترقیم اسرار مکتومه را
با او مفوض داشت بالجمله روز دیگر که جمعه بیست و یکم شهر ذیقعده الحرام بود شاهنشاه ایران از یافت آباد
بشهر طهران درآمد و میرزا تقی خان را هر ساعت براتبی دیگر خلعت کرد و تمام بزرگان و اشراف را
جریده کردند که شب شنبه بیست و دوم ذیقعده میان سرای سلطنت پیش روی عمارت کلاه فرنگی
حاضر شوند و بحکم رصاد ستاره شناسان در رصد ایشان چون هشت ساعت و بیست دقیقه از شب
سپری شد شاهنشاه جوان بخت تخت سلطنت را که از هفت پدر میراث داشت طلوع فرمود
تاج کیانی را که چهار من میزان از یاقوت رمانی و دیگر جواهرات همواره مرصع یافته بر سر نهاد و بازوبند ها
دریای نور و تاج ماه را که بعضی از جواهرش را از تحدید قیمت بیرون نهاده اند بر بست و رشته های
لآلی منصور را که هر دانه با بیضهٔ کبوتر در برابری ترازو دارد حمایل کرد و شمشیر الماس را که در دست
چنین پادشاهی جهان بکشاید در میان بست و بر تختی مرصع و مکلل برنشست حاضران حضرت راه بستند
درگاه و سجدهٔ تحیت و تهنیت بگفتند من بنده نیز چون کرمک شبتاب بر دیدار آفتاب گران بودم در
جلوس مبارک پاسی و تبارک می سرودم هم در آن شب میرزا تقی خان امیر نظام را بجامهٔ
که خواتین آن تمام از مروارید آبدار ترصیع داشت خلعت شاهوار رسید و نام اتابیکی و صدارت
توأم اعظم با امیر نظامی توأم گشت و رتق و فتق تمامت امور بخط و خاتم او مسلم آمد و از پس آن روز در
دوشنبه بیست و چهارم ذیقعده الحرام شاهنشاه ایران بار عام داد و در سرای فرح سلطانی
در ایوان بزرگ خیابانی بر تخت مرمر با تاج کیانی جلوس فرمود و صنادید امرا و اشراف علما
بشیلان کامیاب و شیرین روان شدند و از پس آن میرزا تقی خان بروسای وزارت

خانی ساخت و نظم ملک و نسق امور سلطنت پرداخت محمد حسن خان سردار را چون آثار رشد از سیمایش
کما هی مستعد داشت از ملازمان رکاب خویش ساخت آنگاه بزرگان ایران یک یک دو دو در حضور
خویش طلب داشته با ایشان سخن در انداخت و گفت سخت نکو بدانید مرا لوای سلطنت عظیم در پیش افتاده
در آنچه حکم کنم گردن ننهاده و سر باز زده مخالف خواهند بود و اینان چون دیدند که [illegible]
بشتافته و در مسند حکمرانی کامکار نشسته با چاره ندیدند از سر رضا دادند و با طاعت و متابعت او
نهادند میرزا تقی خان از آنجا که خاطر آسوده کرد و حفظ امور جمهور و نظم [illegible]
ساخت و چون پیشتر در آذربایجان روزگار برده بود در امر عراق و ممالک ایران احاطتی [illegible]
وارسی نشناخته بود که در کار کشور [illegible] امر لشکر محکم چون میرزا آقا خان وزیر لشکر [illegible]
[illegible] شد [illegible] پس که مستوفی لشکر [illegible] بود و در تحت [illegible] وزیر لشکر [illegible]
پرداخت و [illegible] هر کار [illegible] شناخت و [illegible] استوار بود که [illegible]
و [illegible] امور ایران [illegible] وزیر لشکر [illegible] با چاره [illegible] طریق موافقت و
مرافقت گرفت و شرط [illegible] آنجا محکم کرد و در [illegible] و کلی امور [illegible] مقدم [illegible]
و [illegible] و مشکلات ملک و معضلات دولت [illegible] حل [illegible] و [illegible] افتتاح ابواب [illegible]
دول خارجه [illegible] و [illegible] خویش [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] جمع و خرج حساب
ایران [illegible] جمع [illegible]
بزرگ [illegible] هر کس [illegible] درگاه [illegible] شاهی [illegible] است و
از رسوم و مواجب [illegible] و [illegible] جمع و [illegible]
[illegible] حضرت شاهنشاه [illegible]
بزرگ [illegible] قصد [illegible] حضرت [illegible] تاریخ [illegible] جهان [illegible]
[illegible] گرده [illegible] عرایض [illegible]
[illegible] و طاعت [illegible] کرده [illegible] شاهی [illegible] وقت آمد که [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] قرطاس [illegible] رقم [illegible]
[illegible] رقم [illegible] میرزا تقی خان [illegible] دو هزار تومان [illegible] از رسوم
و مواجب [illegible] الا آنکه [illegible] چون [illegible] وزیر لشکر
[illegible] جمع و خرج [illegible]
ایران [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] میرزا موسی مستوفی [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مقصد [illegible] میرزا [illegible]

تدبیر کردن میرزا تقی خان امیرنظام با میرزا آقا خان وزیر لشکر جمع و خرج ایران

مأموریت سپهسالار بحکومت کاشان گشت و محمدکاظم خان پسر محمدحسین خان کاشی بوزارت او نامبردار آمد
و در خدمت او طریق کاشان گرفت

و ذکر شورش مردم خراسان بر شاهزاده حمزه میرزا و قتل حاجی میرزا اسدالله متولی باشی جمعی از اشرار

از این پیش در ذیل تاریخ پادشاه غازی محمدشاه قصه خراسان و تاختن شاهزاده حمزه میرزا را در
اراضی و هزیمت شدن حسن خان سالار تا بدانجا که سالار و جعفرقلیخان کرد شادلو بسرخس گریختند و
شاهرخ خان قاجار در سبزوار انجام کار کرد مرقوم شد هم اکنون این سخن از آنجا که بازبسته قرار می‌آید آنگاه که شورش
را حمزه میرزا بجوان محمدعلیخان ماکوئی از مشهد مقدس بجانب ترشیز کوچ میداد و صمصام خان را با یک
فوج سرباز در ارگ مشهد بازگذاشت و نیابت حکومت خویشش را بدو تفویض کرده بود و با مردم آن
بلده کار بعدل و نصفت همی کرد و سرکردگان لشکر که چون دیگر چاکران حرکتی و کید یکدیگر را بجویند و در حضرت
حمزه میرزا سخن بگویند بر صمصام خان حسد بردند چون حمزه میرزا از ترشیز مراجعت کرده بحد عمارت
سپاه و حصارت کیاه جیل بوده در حمیس کار باغ اوتراق کرد وقت یافته زبان بشکایت و سعایت
صمصام خان گشودند چنانکه حمزه میرزا او را حاضر خدمت ساخته مصطفی قلیخان سرتیپ همدانی را
با دو فوج سرباز همدانی و افشار بجای او نصب کرد بعد از ورود او بمشهد سرباز افشار و همدانی
سر با فرمانی برآوردند و دست تعدی باموال و اثقال رعیت و حومه شهر فراز کردند تا بدانجا که مردم
خانه‌های اندوخته و خزانات انباشته را در بیرون شهر بگذاشتند و حرمات زنان و فرزندان
خود را مقدم داشته بجانبهای خود در رفتند و حمزه میرزا چون با سران سپاه حکمی که لایق بود در آن
نداشت بعد از اصغای این کار مسامحت گذاشت واز آنسوی مردم لشکرگاه از شهر علف و آذوقه
شهر دیه و قریه در سر رشتند با سند اهل تجارت و دیگر هر چه می‌یافتند برمیگرفتند لاجرم مردم خراسان
یکباره رنجیده خاطر شدند و از طرف دیگر میرزا محمدخان پسر آصف الدوله که بعد از ورود حمزه میرزا
بخراسان بحشمت آصف الدوله و سالار در بقعه شریفه حضرت رضا علیه الصلوة و السلام پناهنده
گشته و تاکنون در آنجا میزیست در این وقت فرصتی بدست کرده مردم شهر را یک یک و دو دو
بحث فتنه ساز کرده بیدار همی کرد و در نهفته و شورش مواضعه همی نهادند و از قضا هم در این هنگام در رسید
با غ خبر بحمزه میرزا رسید که حسن خان سالار و جعفرقلیخان شادلو لشکری انبوه از ترکمانان برداشته
از سرخس تا آق دربند تاخته‌اند و اراضی خان سرخسی بیرام ایشان کوچ میدهند باشد که از نواحی
مشهد غارتی برند و غنیمتی گیرند حمزه میرزا بعد از اصغای این خبر نخستین جمعی از سواران عرب قرائی
فرمان کرد تا باراضی کال یاتوقی رفته حدود خراسان را از شر دشمن نگران باشند و از
جماعت بیات ابراهیم خلیل خان را با فوجی از توپخانه و سرباز و سوار خراسانی بتاخت ذهبی
هر دو لشکر در کال یاتوقی باهم پیوسته شدند و ایشان را آگهی آمد که جعفرقلیخان و سالار تا مادعین
سر بیرا نمد و آمده راه نزدیک کردند لاجرم سواران عراقی و خراسانی باستقبال جنگ ایشان

معامله ترکمانان سرخس با لشکر خراسان

استمهال کرده جعفرقلیخان چون معنی اهانت لشکر خویش با ترکمانها بار داشت وجود را نامعدود
در سرخس روی لشکر نمود از گروه سوار عراقی و خراسانی او را دور کردند و اسب برجهانیدند و از آن
ایشان برآمد جعفرقلیخان گاهی بسر بردند وگاهی گریزنده سواران را از میان دستگیر نموده سر بار
ساقی نشدند و در آن هنگام مردم او کمین بگشادند و سواران عراقی و خراسانی را از میان بپره جوشن
افکندند و از چهار سوی رزم دادند و عبدالله خان صاحب قسمت را با دو برادر زاده بضرب گلوله تفنگ
از اسب درانداختند جماعتی از سواران صاحب قسمت و شاهسون و دیگر قبایل مقتول شدند جمعی اسیر
که بعد آسیب هزیمت شده با سامان سپهر … نکشیدند ابراهیم خلیل خان چون این
مددسران سپاه خراسان را خطاب کرد که شما را با سالار سوء قصد در میان است و این سپاهی که دست
با افغان و جبار حکمی بسر دادند وگروهی شب ناخنک کردند همه از جلت و سرکشی شما بود هم اکنون
از میان لشکر آذربایجان و عراق بیک سوی شوند و هیچ کار او را ای کنید و محمد حسن خان هزار را
با پانصد سوار و دیگر سواران خراسان را لشکرگاه خویش راه نکند اینست مردم خراسان بکناره دل
آزرده شده بهجر ترکان … که هنگام فرصت طریق مخالفت بسپارند و … شهر مشهد فرستادند
مردم آن بلده در کار عصیان و طغیان قوی دل شدند و از آن سوی چون حشمه بقتل عبدالله خان …
و هزیمت لشکر را حمزه میرزا اندازست با چهار ارخمس کوباغ کوچ داد با کمال بانوئی جمیل طی مسافت کرد
در موقف حاجی بیگلربیگی ارسخت مه مبارکه اعلان کلمه عصیان را تصمیم عزم داد و جمعی
از اشرار شهر را با خود دشمن کرده و رحمت مردی را از طلب نمودند و این برحسب … علانیان رکابی
بود که برحسب حکم حمزه میرزا در تحت فرمان جعفرقلی میرزا پسر محمد ولی میرزا میرزا بیست هنگام نوبت
حمزه میرزا در جمیع کاو باغ آلوده عصیانی گشت و جعفرقلی میرزا رحم خویش رحمت فراوان
کرد لاجرم رجال شهر مشهد گرسنه بعض فتنه مبارکه پا در رود این هنگام با حاجی میرزا محمد
خان بیگلربیگی پیوست بالجمله رحمت مردی ناچار از اشرار بلد شمشیرها از غلاف برآهیختند
در … درآویختند و با عوای بیگلربیگی در شب … و جمعی از صحن مقدس رضوی
علیه السلام بیرون تاختند و سخت راه بازار را بر آتش داشتند مطلب شیعه شهر هم
… شدند و او را در جای خویش … شد ابراهیم سلطان که از قبل حمزه میرزا شحنگی شهر
داشت با آقای حاجی میرزا هاشم مجتهد و چند کس دیگر از بزرگان علما و سرای یک را
اعیان مشهد … بود لاجرم جماعت اشرار … حال او را گرده با کاوندان … و درآمده با آقاهای
آدمکه و حرمهای الحجه مجلس درافکندند و ابراهیم سلطان را از کنار علمایان
مجلس کشیده با تیغ پاره پاره کردند و هر شش او را … بیاویختند و میرزا کاظم نام سرا
مرتقتول ساختند و از آنجا بسوی حاجی میرزا عبدالله متولی باشی شتافتند و سرای او را
… و از میان جامه خواب با خود … و کسانی کسان نامسعود … آورده …

میرزا محمد خان بیگلربیگی که در آنجا نیز آتش فتنه را دامن میزد و چون شیخ حسن پسر حاجی میرزا محسن داروغه
از در خشم با آنجماعت گفت که هر که از در بدر شود سر و کیسه نهد سید الحرم او را بگیرد و بکشید و در
داخل مسجد گوهرشاد پیرکوشیدند و هم در آن شب در هر جا بیوتات که کمال عزل سرباز می داشتند
بر فتند و هر کس از جماعت سربازان بدست آوردند بکشتند و نیز دیده بانان توپخانه و دارو خانه دروازه ها را
تا سر دستگیر نمودند و مقتول ساختند و گروهی از سربازان از بیم هلاک بیرون جسته و بصحن مقدس مبارک
پناه جستند و در آنجا هم تمام صحن مقدس را سنگر کرده مدافعت پیشه کردند تا ایشان را کسی زحمت نیاورد
بیگلربیگی حکم داد تا ابواب صحن مقدس را بسته و داشتند و چند روز ایشان را آب و نان
نگذاشتند تا با ایشان از بستن و اسیر رضا دادند و از آنجا بیرون شدند مدتی محبوس تا جماعتی را سر بریدند
و برخی را بازار کاهان بفروختند و گروهی را در حمام خیابان [illegible] علی خان و عطشان محبوس نمودند و چون
این کارها بپایان رفت مسرعی برق و باد چند تن نزدیک سالار فرستاد که دیگر از شهر جسته بخیر
و طرق شهر برگیر که کار بر مراد رفت و علمای شهر نیز بدو نوشتند که ما از این پس اطاعت مردم
آذربیجان را نخواهیم کرد چه ایشان را از شریعت بیرون دیده ایم از بهر آنکه سربازان
تمام زنان و دختران مردم را با گرفتند ما الحمد در این فتنه ابراهیم خلیل خان [illegible] عداد
که لشکر در شهر مشهد جای داشت قتل آنکه مردم شهر بدو دست یافتند خود را بمیان ارک مشهد
در برده با اتفاق مصطفی خان [illegible] محصور و متحصن گشت و صورت حال را بحکم مکتوب کرده
نزدیک شاهزاده فرستاد و آن شاهزاده حمزه میرزا چون در کال [illegible] حشر بر شوریدن مردم
شهر و قتل و نهب سربازان را اصغا فرمود بی توانی بطرف شهر راه بر گرفت و مردم شهر چون
این بدانستند سپاهی از سواره و پیاده انجمن کرده از شهر باستقبال جنگ بیرون تاختند و در کال
جنگ [illegible] لشکر شاهزاده بر زدند و چند تن بکشتند و توپخانه را دستگیر ساخته مراجعت بشهر نمودند و از
این نصرت مردم شهر در حرکت شاهزاده دلیر گشتند و از آن سوی چون حمزه میرزا ابواب شهر را بر
خویش مسدود یافت راه بگردانید و از دامن کوه سنگی طریق کرده بقلعه ارک مشهد در رفت
خود با جماعتی در ارک جای گرفت و دیگر لشکریان در بیرون ارک لشکرگاه کردند و لشکری
از پیش روی سپاه برآوردند مردم شهر که بفتوای فقها و علمای خود این جنگ را جهاد می دانستند
[illegible] بیرون تاختند و جنگ در انداختند حاجی میرزا هاشم نیز در پای باره شهر
نگران این جنگ و جوش بود ناگاه پرهم گلوله توپ خشتی از فراز باره بجست و بر سر حاجی میرزا
هاشم فرود شد و جراحتی قوی رسانید شهریان شکسته شدند و او را برداشته بشهر در بردند
از پس آن حمزه میرزا مصطفی قلی خان [illegible] با جماعتی از سربازان برای حمل
علوفه و آذوقه از لشکرگاه بیرون شد مردم شهر این بدانستند و از دنبال او شتافته او را
دریافتند و جنگی [illegible] مصطفی قلیخان چون مردان رزم دیده بکار در آمد و لشکر

خصم

زخم گلوله باران نافذ از شهر آنکه مردم اول شکسته شوند حراست خود را پوشیده داشته و چندان کوشیدند که دشمنان را هزیمت کرده مراجعت بلشکرگاه نمودند و بموقف حمزه میرزا چند کرّت رسول بشهر فرستاده و مردم شهر را بیم و امید پیام داد باشد که بی زحمت مقاتلت مردم طریق اطاعت و انقیاد گیرند هیچکس او را اجابت نکرد ملک قرشاد کان او را اجازت مراجعت نداد ناچار روز دیگر فرمان یورش بلشکر داد و سربازان از محلی که مشهور بسر شور است یورش برده بشهر در رفتند و آن محله را تا بازار و تمام سوق را فرو گرفتند و آنجا را که بالکت بود ند متعرض و غارت در آوردند و اسیر جانم سپس مردم را اطاعت نمودند رعایای شهر چون این بدیدند از بهر حفظ زن و فرزند و اموال و اثقال خویش با جماعت سربازان ایل ... قرار با جها دلیر بوارها مداومت و مبادرت قدم استوار کردند و جمعی از سربازان را مقتول ساخته ایشان را هزیمت دادند و با درون قلعه ارک براندند و از آنکه از آن پس سربازان را توقف بیش نباشد خندقی در میان شهر و قلعه ارک حفر کردند و سنگری محکم بر آوردند شاهزاده حمزه میرزا در حصن نشسته حکم داد تا توپها را بجانب شهر قرار کردند و چند روز و چند شب چون باران بهار تگرگ مرگ بر آن شهر بارید اما از آن طرف حسن خان سالار چون معامله با حمزه میرزا را در قوت بازوی مردم ... است جعفرقلیخان کرد شادلو را از هرات بود بازار یار محمد خان والی هرات فرستاد و کمک لشکری در خور جنگ حمزه میرزا خواستار شد و بعد از فرستادن جعفرقلیخان رسول بیگلربیگی برسید و خبر آشفتگی مشهد را برسانید لاجرم شاه خاطر گشت و برکاهان را آشیر ... دلیر کرد و پدر بیک قرا و غلامان که در میان قبایل آن بیکی است داراب خان دیگر توشمال خان را که در طوایف ... حسن حکم داد و ... با دو هزار سوار برکاب ... و شتابان با شهر مشهد برابد تعداد ... مردم شهر مشهد را املاء ... برگشت خود شهر را بر حسب فرمان خویش کرده و حمزه میرزا لشکرگاه را انکاره حصار داده در موقف از برای آذوقه و علوفه کار بر لشکریان بصعوبت پیوست کاه و کاه ... از قلاع و قرای قریب شهر در رفته ... چند روز ... بدست کرده مراجعت بارک می‌نمودند و همه روزه مردم شهر رزم میدادند از جانب دیگر سواره هزاره در اطراف لشکرگاه از هر کنار ره می‌بستند و اگر از سپاهیان کسی بطلب آذوقه یا چرانیدن دواب خود بیرون شدی اسیر گشتی و هم در این دار دیگر حسن خان زعفرانلو فرصتی بدست کرده با جماعتی سپاه بر لشکرگاه یورش برده و جسم گلوله توپ با خاک پست شد و مردمش هزیمت گشتند در این وقت مسرعی که مکاتیب کارداران دولت را از طهران بخراسان می‌سپرد با حمزه میرزا از ... شاهنشاه غازی آگهی داد گرفتار مردم سالار گشت حسن خان سالار شاد خاطر شده مکتوبی را بلشکرگاه حمزه میرزا فرستاد و پیام داد که این حکایت ... و ... بهر چه ... از برای گشت نادشاه بشما جهان را

ورود آمدن سالار مشهد مقدس و محصور شدن حمزه میرزا

وداع گفت روا آنست که تمامی بر جنگ را وداع گوئید و روزی دیگر رسید هاشم مدیم جو درد بستند و
حمزه میرزا رسول کرد و گفت با شاهزاده بگوی که این سپاه را با پادشاه کیهان اماده بیع ساز رزم
داد و بیشکی مناجرت تو راحت صواب است که این ساعت بگذاری و طریق مراجعت بسپاری و دست
اگر از این پس تخت و تاج ایران بهره من گشت و احد خراج نصیب من افتاد تو را و این لشکر را که در کار
توحید من مصابرت کردید و برای رزم داد نداد و آتش با دشنام حرامسم کرد شاهزاده حمزه
میرزا در پاسخ گفت سالار را بگوی باندازه خویش سخن کند و بیرون از اندازه خود سخن مکن که ما را از هیچ
وقت با رعایت تو حاجت نخواهد رفت مع القصه در میان چنین و اینجا برگ خبر وفات
شاهنشاه غازی محمد شاه در شهر مشهد پراکنده گشت و سالار این خبر را طلیعه اقبال دانست و مردم
خراسان در تقدیم خدمت او یکی برده چندان شدند و هم در این وقت مکتوبی افتاد که جعفرقلی خان کرد نیز با
یار محمد خان والی هرات را با لشکر خراسان آشتی داده بود و سالار کوچ میدهد این خبر ضمیر خاطر
لشکر عراق را شکسته کرد و حمزه میرزا یکباره در ارگ بی حصار گرفتار گشت و علف و آذوقه چنان
تنگیاب شد که سربازان بیشتر وقت گوشت اسب و استر قوت کردند و مواشی را چون علف و سود
فراوان در قلعه ارگ بردند و هوای قلعه بشدت عفن گشت اما یار محمد خان بی آگهی جعفرقلی خان
ملازم خود میرزا ... خان قرائی را سر ویک حمزه میرزا فرستاد و معروض داشت که مرا در حضرت
تو جز سر اطاعت و انقیاد نیست اینک با لشکری ساخته در رکاب تو خواهم تاخت و هر چه
فرمان کنی فرمان پذیر خواهم بود مع القصه یار محمد خان باتفاق جعفرقلی خان با آراسته جام طی مسافت
کرد و از آنجا دیگر باره چنانکه جعفرقلی خان ندانست مکتوبی سر ویک شاهزاده حمزه میرزا فرستاد و گفت
حالی من بمدد سالار آمده ام لکن حضرت تو خواهم موبت و در راه دولت رزم خواهم داد و از آنجا
مکتوبی با سالار کرد که من فردا بشهر مشهد در میآیم و هر جای تا از هر سرائی در میان شهر
معین دارند تا فرود شوم حسن خان سالار چهار باغ مشهد را در میان شهر تعیین داد و هم بود در آن
سجن میرزا با اشراف علما و سادات و اعیان شهر بامدادان از دروازه شهر بیرون شوند و یار
محمد خان را پذیره کنند و چون شورش کرده بود که با حمزه میرزا ... کرده است دو دیگر علما
و اعیان را با لشکر لایق بیرون فرستاد و لشکریان را خبر داد که چون یار محمد خان را دیدار کردید
نگران باشید اگر بشهر در می آید در تکریم مقدم او خویشتن داری کنید اگر جانب قلعه ارگ راه
برگیرد با او در آویزید و اگر توانید خونش بریزید مع القصه روز دیگر مردم شهر بیرون شدند و راه
نگرفتند آنگاه یار محمد خان با جعفرقلی خان گفت من نخست باید بقلعه ارگ در شوم و ارگ را فرو
گیرم آنگاه آسوده بشهر خواهیم شد جعفرقلی خان اگر چه این سخن را از در صدق نپنداشت اما قدرت
مخالفت نداشت و در مشی با خود بود بالجمله یار محمد خان رسمی قطع مسافت کرد تا آنجا که راه ارگ
از طریق شهر جدا شد عنان بجانب ارگ برتافت و وارد دروازه ارگ گشت ابراهیم خلیل خان

رسیدن یار محمد خان از هرات بخراسان

وچند تنی خان که سربار و توپخانه اعمال او درا بیرون بستند مردم شهر چون این بدیدند بجانب او
حمله بردند جنگ در انداختند یار محمد خان در زمره یاران از درون کوچه سنگی بسوی ارک همی رفت تا توپخانه و
سرباز با او پیوسته شد از سوی مردم شهر با او از در مخالفت با او کوشش کرد و یار محمد خان بارک
درآمد و حضرت حمزه میرزا اظهار اطاعت و انقیاد کرد و جعفرقلی خان را اسیر محبوس با خود بداشت
و دیگر روزی حمزه میرزا اعدادگاه لشکرگاهی کرده و چون نیکو در زمان برگشت و از بهر آن روز جنگ را
محبوس میرزا یار محمد خان سواره افغان را در گوشه گلستان برد و چند از سپه حمله
آورده حمل داده محصورین قلعه آورده و از استحکام مردم شهر دانسته شد که دیگر یار محمد خان با سپاه ایران
نتواند کس در کس و کند او یک جهه شد و چند روز دیگر چون یار محمد خان از ارک بیرون شد
باشد که از علامت و حساب چیزی از ارک رسانید لا زار مردم شهر لشکری ساز کرده تا آهنگ جنگ
او ساخت و مردی لشکر یکدیگر رو براه کرده بحرب او در آمدند و در میان ایشان رزمی صعب
بپای گشت و کوشش بسیار بصرف نا مردم شهر افتاد و یار محمد خان و افغانان چپاول آغاز نمودند
که توپخانه خود را گذاشته راه ارک فرو گشت حمزه میرزا چون این خبر را بدانست مرمود تا از میان
ارک توپخانه بار شاهزاده بیرون شتافتند و یار محمد خان را در با جماعت افغانان بارک
درآورد و هم در آن وقت از اسب لشکریان و ارکان مشهد شکل افتاد و یار محمد خان در حضرت شاهزاده
معروض داشت که صواب آنست که از توپخانه هرات بسیار شوم رسانیدن را در آن
اراضی سیاه رزم حلو و آورده لشکر ایران از جوانب کفایت کنیم تا آنگاه که لشکر پادشاه ایران
در شهر ملک جای کند و از میان سپاه روس و سپاهی ساخته از بهر حرکت بار سوم و کار
برمراد گیسم شاهزاده و دیگر سخن او بپذیرفت و یهود و سپاهی توپخانه را شماره کرده
و چند آنکه بار کرد استند تو بارها را از بهر حمل و نقل سپاهی کند استیند و آنرا که است مرده از درست
قربان توپخانه مرده هم شکستند و آنرا فرو گذاشتند ما از پس ایشان دستی بجز آمد بکار بست جعفر
قلیخان کردشالو در وقت بد بیرون آمد شد و پاره ای از کسان سازند تا صحرا
رود و یا چند نفر شتر با حمل آذوقه و یکصد سرباز و یکصد کس از مردمان فرستاد تا بیرون
هرات کشیدند و شاهزاده در ره ساخت و یکی از سواری یار محمد خان و ابراهیم خلیل خان از در
غلامی سکوت داد و با شهر مشهد در رفت لکن و آقا محمد سوار است کرد و صد پانزده و مردم مشهد با او در
پذیرفتار شد نه پس از یکدو روز دیگر چون جعفر جعفرقلیخان از رود های مشهد مکشوف افتاد حمزه میرزا
یار محمد خان چندانکه توانستند عمارات ارک را ویران کرده و بسوختند و از آنجا کوچ داده طریق
هرات برگرفتند حسن خان سالار و جعفرقلیخان سرلشکر خراسانی و ارکان دولت از پس ایشان برسیدند
بود و با اگر تواستند لشکرگاه ایشان را مضبوط کنند چون حمزه میرزا از اراضی جام بدان سوی شد
سالار سپاهیان شاه و چهار نفر از سرداران با طبل و بار با لشکرهای خود از تراکمان کرده در سپاه ایستگام

خیمه

بیشتر محال خراسان تحت فرمان سالار بود و پسر امیر اصلان خان پسر خود را با جمعی از سواران خراسان و بختیاران فرستاد و تا آن اراضی را فرو گرفت و از آنجا با لشکری لایق بخبوشان رفت و آن محال را نیز تحت فرمان کرد

فرار کردن سام خان ایلخانی از طهران و تقدیم خدمات در دولت ایران

سام خان ایلخانی پسر رضا قلیخان زعفرانلو و ابو الحسن خان برادرش بر حسب فرمان مامور بتوقف طهران بود دیگر در حضرت دولت شاهنشاه غازی سام خان با خویش اندیشید که اگرچه ان متوقف طهران باشم تا شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه از آذربایجان فراز آید و بر تخت ملک جای کند کارداران دولت چنان خواهند دانست که بشهر خراسان سفر کنم و تقدیم خدمتی کرده و بپای خویش باز آیم تا عقیدت کارداران حضرت در صدق نیت من صافی گردد لاجرم با ابو الحسن خان برادر داستان زد از بیرون قصر محمدیه راه بر گرفت و پوشیده تا کنار سبزوار براند و در آنجا نشسته خراسان و استیلای سالار را و آن مملکت صافی نمود و بیم کرد که مبادا بدست مردم سالار گرفتار شود سخن انداخت که شاهنشاه غازی رخصت رجعت بیرون برده و اینک من بر درگاه سالار حاضر تمرد خواهم بود جماعتی از دیده بانان سالار که حاضر بودند و احدی بحبس سام خان را در خاطر داشتند باتفاق سام خان راه برگرفتند تا دورتر این قریه مبادا سالار رسیدند و در عرض راه سام خان فرار کرده بطرف محمد حسن خان نردینی راه برگرفت تا روزی چند بیاساید و اعداد کار نماید و مدانسته بود که محمد حسن خان را که از قبل کارداران دولت حکومت جاجرم داشت خویشاوندان جعفر قلیخان کرد شادلو سخاب نزدیک قرارداد و نمودند اموال او را مسترد و چون سام خان بدان اراضی رسید و پرسش حال محمد حسن خان کرد و مکتبی از مردم آن محال را در اخلاط داده بدرون قلعه دولت کرد و سام خان با ابو الحسن خان و مکتبی ملازم او چون بدرون قلعه شدند خرسته قلعه در بسته شد و سکی از پس در استوار کردند و سید رمک آنکس که ملازم سام خان بود از اسب بر آوردند و ماخذ سلب و ثروت او مشغول شدند و جماعتی قصد ایلخانی کردند سام خان خان بکرد ایدی و شکست خویش را میان آن مردم کشاده داد تا از طریق دروازه بیکوی گریخته شد و اسب برجهاند و بجبان از پشت اسب دست فرا برده و علاقه در دروازه را بکشید تا که سنگ رحیش داد و در فراز شد پیرع قجاق برادر خود او النعیم خان اسب بر جهانند و تا نردین * شتابان روه براندند و بعد از روز دوشنبه روز دوازده روز در خانه محمد حسن خان اقامت کرد تا از کار خراسان حیثی حاصل کند و در آنجا مکشوف افتاد که قبایل زعفرانلو با یزدان ویردی خان برادر سام خان طریق اطاعت و انقیاد سپرده اند و دست تصرف امیر اصلان خان پسر سالار را از خبوشان باز داشته اند و امیر اصلان خان از حیث از ان سمات خبوشان نتوانند شد و نیز معلوم شد که سلیمان آقای جوینی نفر مود و سالار محال جاجرم را فرو گرفت و بجبان رحیم رقلیخان برادر جعفر قلی خان شادلو حکومت

اسفراین واقع و مسافت پای از مشهد تا اسفراین شانزده فرسنگ است که هم از آن محال
استمدادی کنند و بجنورد را فرو گیرند و این هنگام کاظمخان جلیل با دو هزار تن سوار و ح
جلیل حرمان کارداران دولت در بجنورد موقوف بود با الجمله سامخان ایلخانی از مشهد در
این امور آگهی یافت از زدن بر نشست از محال جاجرم راه برگرفت تا به اسفراین و اگر تا رسیده و از آنجا
با مرشد سی و پنج فرسنگ راه بریده بکنار اراضی اسفراین آمد و از آنجا میان سپند سالار طوایف
جمل جماعت زعفرانلو است درآمد و این هنگام آسوده خاطر شد پس آدینه محمد دلاور میان بروم
خود چهار گروه سپاهی روانه بجنورد کرد و مکتوبی بکاظمخان جلیل فرستاد که از این گروه چهار تن
که با حیدرقلیخان انجمن شده هم یک دو نفر از مردان مردانه باشد که حیدرقلی از هر دو طرف جلف
و آورده بکار باشد بسوی توجه گسیل شده هم کاظمخان پاسخ فرستاد که خاطر خویش را از محل بی‌تشویش دار
که هرگز لشکری از جنگ سر نشود و آورده‌ام با سرخاصر دارم اگر نوائی بعدم خودسی از هر حمزه میرزا
بیکی که در ارک شهر محصور و مخصوص است پس سامخان از آنجا اسفراین آمد که از محال خبوشان رات و لشکری
فراهم کرد و بخبوشان درآمد و چون ایلخانی زعفرانلو جعفری با سالار دوستی میداشت کس فرستاده
او را انجمن دعوت کرده ایلخانی را حاضر بود و با مردم خویش بکافت خبوشان است
کوچ داده و از آنجا یک منزل بسوی مشهد پیش راه نورد و رسولی نزد نواب حمزه میرزا فرستاده بود
پیام داده که اینک کوشش برفرمایم و هرچه کوفی جانبم و از آنسوی چپاول افتاد که حیدرقلیخان برادر
جعفرقلیخان شادلو روزی چند کاظمخان جلیل را در بجنورد حصار داده و هم در آن محاصره او را فرصت احسان
و اتصال با سالار ساخت چندانکه در پایان کار با فوج جلیل و دو هزار تن سوار از قلعه بیرون شده و
باتفاق حیدرقلیخان و جماعتی از ... پیوستند و لوای هنگ خدمت سالار را بشمار آمده و چون تا اراضی
نامی ولایت خبوشان رسیدند سامخان ایلخانی این بدانست با لشکر خود راه بدیشان برد و یک
گروه کاظمخان را پیام فرستاد که جماعت شادلو پشت با دولت ایران کرده اند و با سالار پیوسته
هرگز هیچکس از اراضی خبوشان عبور نکند از من تو سر اگر با جماعت یار شدی کار بر تو دشوار شود
اگر حیدرقلیخان را بگذاری و سر و یک با سپاهیان تو کار تمام آنچه روا باشد چنانکه هم کاظمخان هم سامخان
سامخان بگذارد و آهنگ خدمت سالار نداشت لاجرم سامخان را اعداء لشکر کرده و در اطراف
لشکرگاه حیدرقلیخان و کاظمخان تاخته رده و ایشان را محاصره انداخت و ایشان چون راه ماندگانشد
سخت بیچاره گشتند کاظمخان رضا داد که از حیدرقلیخان کناره جوید اگر مدتی شرایط پیمان استوار
شود و سخت آنکه کس جز حیدرقلیخان را آگهی نکند و نگذارند تا او سلامت بجانب بجنورد مراجعت کند
و اگر سامخان و سلیمانخان بجانب مشهد راه برگیرند کاظمخان با ایشان طی مسافت
کند و چون سپاهیان درآمدند با جماعت خویش جوانمرد و پسر اگر بخواهند پسر و حمزه میرزا سرد و
و اگر نزد یک سالار خواهند سامخان چون چنداشدن او را از حیدرقلیخان

عقد سودی میداست مدتی شرایط پیمان بنهاد و سوگند یاد کرد لاجرم کاظم خان با توپ و سرباز خود تا چناران ترکتاز کرد و حیدرقلی خان نیز از اعیان نامی نعایری سبزوار و ولایت نیشابور را اسیر و در چناران با کاظم خان بپیوست و از آنجا کس نزدیک سالار فرستادند که گروهی نزدیک ما فرست تا باتفاق طریق خدمت سپریم سالار و در عرض راه از حمزه میرزا و یار محمد خان افغان اندیشه ناک بود (؟) لاجرم سالار میرزا محمد خان بیگلربیگی و محمد خان نعایری را با پانصد سوار روانه چناران کرد تا ایشان را بمشهد کوچ دهد و از آنسوی حمزه میرزا محمدباقرخان برادر کاظم خان را با پانصد سوار افغان بطلب کاظم خان بیرون فرستاد و بعد از ورود بیگلربیگی محمدباقرخان بیرون رسید کاظم خان بدست آورد آنگاه برادر خود را دیدار خواهم کرد و آسوده خاطر خواهم شد محمدباقرخان را نزدیک خویش آورد و او را با خود متفق ساخت با آن توپها و اسباب (؟) ... و سواران افغان ناچار مراجعت کردند و ایشان نزدیک سالار مجتمع شدند و از آنسوی حاجی بیگلربیگی و محمد خان نعایری تا علی آباد برآمدند باشد که در آنجا سام خان ایلخانی و سلیمان خان را نزدیک سالار کوچ دهند و بیگلربیگی در این وقت دیگرگونه حیلتی نهاد و با سام خان گفت که من ناچار اطاعت سالار را گردن نهادم زیرا که قوت دفع او را نداشتم اگر شما با من همداستان شوید در شهر مشهد در آمده بی کلفت خاطر سالار را از مشهد دفع میدهیم و تقدیم خدمت دولت را فرصت غنیمت (؟) سام خان پاسخ داد که ما را این (؟) ... نیز نزدیک سالار ... اگر حیله سخت آورد (؟) بیرون شد ... تا از ... دور مانیم و هم در این وقت خبر کوچ دادن شاهزاده به اتفاق یار محمد خان بسوی هرات پراکنده شد و سام خان ناچار برای حفظ خبوشان (؟) ... حرکت کرد و پس از کوچ دادن حمزه میرزا بیگلربیگی و امیراصلان خان و محمد خان نعایری برای تسخیر سبزوار از راه سبزوار ولایت نیشابور شتاب گرفتند و چون ... فرسنگی خبوشان عبور دهند سام خان ایلخانی چون بر این معنی وقوف یافت برادرزاده خود یزدانویردی خان را با لشکری ساخته بدفع ایشان بیرون تاخت بیگلربیگی مبارزت او را در چنین وقت روا نداشت عنان بگردانید و از دیگر جای راه بر گرفت لشکر پیاده و سرولایت که ملازم رکاب او بودند بازماندند و دویست تن از آنجماعت باتفاق چند تن از اعیان ایشان بدست یزدانویردی خان دستگیر شده با خود بخبوشان آورد و سبزوار و ولایت نیشابور از تحت حکومت سالار بیرون شد و از این هنگام که یازدهم ذیحجة الحرام بود تا ورود سلطان مراد میرزا بسبزوار سام خان در خبوشان روز گذاشت

سفر کردن حاجی نور محمد خان سردار و سلیمان خان افشار بخراسان برای استمالت سالار و جعفرقلی خان

روز غرّه ذیحجة الحرام خبر عصیان مردم خراسان و اتفاق ایشان با حسن خان سالار و جعفرقلی خان کرد شادلو معروض کارداران دولت قاهره افتاد و میرزا تقی خان امیر نظام حاجی نور محمد خان ... و سلیمان خان افشار را برای اطمینان مردم خراسان و استمالت سالار و جعفرقلی خان اختیار کرد

جنبش کاظم خان
خلع سپهسالار

والصلاح

و صلح و صواب نداند و شاهنشاه ایران فرمان کرد تا ایران جزو خراسان گرفته شد حاجی ...
کرد و بسته وار برآمدند و از آنجا که مکنون ضمیر بمواطف خسروانه و عطوفت شاهنشاه ایران کار رواداده
سالار و جعفرقلی خان فرستاده و در رسول ایشان در سر حد رسول می کرد سالار و جعفرقلی خان از قضا
حمزه میرزا با ... خان سجاست همراه شده ... شان رسیده حسن خان ... و لاریجانی ... که حمزه
میرزا دارای خراسان و بیش شده است تمامت خراسان را خاص خویش می پنداشت
امکنه رسول و رسائل او می بیکداشت آ جعفرقلی خان را خشمی در خاطر افتاد و کار اکراه و وحشت و ...
... شود طریق اتحاد و مرکزی با سالار برای نظم حدود و ترتیب ... مدان را (حسبی)
سفر کرد و جعفرقلی خان سجاست ... شاه بود و همی آمد و می رسید که نورمحمد خان سردار و سلیمان خان افشار از
سردار کوچ دادند در ... شاه بود رابطه ... که ... شد چون سرورو و جعفرقلی را
... و سلیمان او را ... بر کرد و سحاب ... لطف و قهر شاهنشاه العامو و
خداوند ... داد و دراو در خاطرش ... افتاد و ... داد و که طریق حضرت کرد و عرصه کار و
داران دولت کار کرد و سلیمان خان سرد ما او مکتوب خود را ... درگاه پادشاه داده است
اما این دار ... سالار ... و ... بعداز ... و دیگر سالار سرا را راه رسیده باو فرود ... هزار تن
سواره و پیاده و ... کوچ نمود و حلقه سلطان آورده ... چهار عراده توپ که ... دولت
ایران کرد ... رکاب ... و مع القصه بعداز ... سالار و نورمحمد خان و سلیمان خان
... و حمد او کرده و چنانکه ... جاسه نورمحمد خان برادرزاده را ... که ... در مال
... برادر ... که یک ... او ... ناحیه ... شهر بارگسل ... م
... که کارداران دولت اراضی خراسان را ... داده ... اراضی ...
هر کس ... حضرت ... کشید تا خبر رسید
سام ... سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بخراسان مکتوب ... و سالار نداشت [2] که مردم سردار
دراوی حسام السلطنه شد چنانکه مرقوم شود ... و چون خبر رسید که فتح ... کرده سردار
نگذاشت و ... پادشاهی که ... آهنگ سردار ... جعفرقلی خان بادر ... مخالفت
... و نورمحمد خان و سلیمان خان ... اما مردم
سردار چون ... کارداران دولت کرده بودند مقدم سالار ... شمرده او را استقبال
کرده شهر درآوردند ... نورمحمد خان و سلیمان خان ...
... کرده ... سلخ صفر المظفر ... سلطان مراد میرزای حسام السلطنه
پیوسته شد چنانکه مذکور شود ... اسفراین و ... عزم داد و چون
ان ... جعفرقلی خان بود ... خاطر ... لشکری ... سالار
... حفظ ... اسفراین ... کرد

[2] ... حسام السلطنه ...

که کارداران ... سلطنه ... دیگرگون کرد و چون ...

... رل

و میرزا روئین هرو و شیخ سلیمان افشار چون این بدانست از لشکرگاه حسام السلطنه مرو گریخت
روی بتافت و از آنجا باتفاق او تا نور بجرو رفت جعفرقلیخان زعفرانلو بدار الخلافه حکومت شد و
بسیج راه کرده باتفاق سلیمان خان و پنجاه تن سوار از جماعت شادلو روز پنجشنبه عشره
ربیع الاول روانه طهران گشت جدا از دو روز بدار الخلافه آمد و بنواخت و نوازش شاهانه
گشت و حمایت و نوال شاهانه پیوسته آمد و مرجع و مرتع او را تقریب مراکب و مواکب
محفوظ ماند

ذکر مأمور شدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بخراسان و وقایع آن اراضی

روز پنجم ذیحجة الحرام برحسب فرمان شاهنشاه ایران شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه از
دار الخلافه بیرون شد تا نظم مملکت خراسان پردازد و حسن خان سالار را از فتنه هلاک و دمار سازد و اسکندر
خان قاجار نیز از دو سالار بخواهد میرزا تقی خان امیر نظام ملازم خدمت شاهزاده و سردار سواره
و پیاده گشت و بدین شرح سپاه با او همراه گشت فوج نخم نصرت مراغه سرکرده جعفرقلیخان پسر
اسکندر خان سردار هشتصد تن کوچ داده فوج مخبران شقاقی سرکرده قاسمخان بترتیب یکهزار و
سیصد و سی و دو تن برآمد و فوج مراغه سرکرده عیسی پاشا هشتصد تن شمار آمد و فوج قراچه داغی
سرکرده محمد علیخان بترتیب نیز هشتصد تن و دو فوج ماکوئی سرکرده تیمور پاشا بهر یک هشتصد تن
سار راه گرو و سواره ایالو سرکرده جعفرعلیخان شاهسون هفتصد تن و سوار قورت بیگلو سیصد تن
و سواره شاهسون سرکرده محمد باقرخان هشتصد تن و سواره پرویز خان دولو سیصد تن سواره
مشکین وار میل سرکرده جعفرقلیخان شاهسون یکصد تن و سواره قراچورلوی عراقی هشتاد تن آنگاه چهار
هزار و سیصد و سی و دو تن پیاده و دو هزار و بیست تن سواره شمار آمد پس حسام السلطنه این لشکر را
با چند عراده توپ و گیزار بار قورخانه برداشته طریق خراسان پیش داشت و طی مسافت
کرده تا شاهرود براند بعد از ورود بشاهرود از نورمحمد خان سردار که آنوقت در نیشابور حکومت
داشت مکتوبی برسید که حمزه میرزای حشمة الدوله در ارک مشهد تاب درنگ نیاورده طریق
هرات برگرفت و کارداران دولت پیش مرا گفتند که اگر حمزه میرزا را هزیمت شده نا فهم
شما را آگهی فرستم تا مردم خاک خراسان را وثاق کنند و گوش بر فرمان جدید دارند حسام السلطنه
صادق کرده این سخن را وقعی نگذاشته شتاب زده راه برداشت و تقدم تعجیل بمرسال برآمد
مردم مرسال را فرصت خویشتن داری بدست نشد ناچار پذیره شدند و زاد و علف
آورده سپاه را حاضر کردند پس از ورود از آنجا کوچ داد و عشره شهر محرم الحرام در
کنار رغرق سنزوار سراپرده راست کرد مردم شهر او را پذیره شدند و ...
شهر را آذین بستند ... حسام السلطنه مکتوبی ...
... شهد اعیان ... خدمت ... شاه ...

شاهسون تعداد ... سرکرده علیخان ... تن سواره ... سرکرده جعفرقلیخان ... تن سواره

از عشایر و کسان بعضی طالش قاضی شهر فرستاد و امیر اصلان خان پسر لاریجانی آقا محمد
و طالش را با خود دانسته با کدست از شاخ چهار ساوجبلاغ و بازجم جوس رحمت عراوه ان کرد
با حسام السلطنه چون ان طالش خبر یافت روز پنجم محرم از جانب غربی سرخس کوچ داده از طرف
شرقی دروازه مصلی لشکرگاه کرده و از آنجا تا شهر سه هزار ذرع مسافت بود و دیگر باره مکتوبی
نگاشت و به علمای شهر گسیل نمود تا شد که مردمش طریق مسالمت سپرند و از مخاصمت بگردند
این پوست حلی مجهول ببود فرستاده که مردم خراسان از لشکر آذربایجان رحبیدان هراسانند
که دین بمکانت رفع دهشت توانند کرد الا آنکه از کنار شهر دارکوچ دهند عجب نباشد کار عمای
شاهد کس از علمای شهر و اعیان بلد با شاهزاده نوشته کرد و حسام السلطنه از این پیام در خشم شد
و امر نمود تا لشکریان سرباز را حصار دادند و لشکر تاریک شدند و تا چهار صفر کردند و دکان نو هزارا
گشاده داشتند و در موقف خویش ساختگان انجا بی برسید که امک تعلل مدت را تقسیم عزم
داد و امر به هر صفر بان کمی حسان کم ساحرزاده شاه و خان خلیفه رسول و ارشاد کرد تا فرستاد و
پیام داد که هرچه زودتر حاضر حضرت باشد لاجرم ساختگان روز ششم محرم از خوشان بیرون
شده بیک روزه راه بزد روز هفتم به لشکرگاه پیوست و شصد سوار از عقرا طوطا در خدمت داشت
لطفعلی خان تعاری و الله یار خان و سرحد رحان طالش بیرنا او کوچ داده دوکوهک آقا ی برادر
زاده سلطان خان در حری زاستر با پنجاه سوار همراه آورد و حسام السلطنه ایشان را مورد توجهات
و وارس فراوان فرمود و با الطاف و اسناق شاهانه ایران سمال ساحت و چون این هنگام
علف و آذوقه کمیاب بود جماعتی را به ال کوهش که تا سرو ارتش و فرسنگ مسافت است
تاخت یا علوفه و آذوقه چند روزه پیاوردند آنا بهور از علف آذوقه و دیگر برف و شدت
زود سرما اکار سختی میرفت زور و داردو هم محرم ساختگان و در خدمت حسام السلطنه معروض داشت
که حسن خان سالار و جعفرقلی خان کرد متشاور بود و گروهی از مردم خراسان در باغ زرگران که تا شهر
نشابور هم فرسنگ مسافت دارد شتا ورزیدند گروه اگر اجازت رود جماعتی از لشکر گره بکم
و با دعا آوه پوست علفارکان بروی باشن برم و تهیشی زور او زاکو ما به سارم حسام السلطنه شاد
شد و گروهی از لشکر را ملازم خدمت او ساخت و ساختگان راه برگرفت لشکر آذربایجان و
عراق که تا کنون فرمان بدر ساختگان بودند در کار اطعار بها و فی عسکر و مد لاجرم نود رود و فرسنگ
بالشکرگاه و سالار مسافت بود که آقشات از کوه سرپر رو تا چار رمراجعت کردند و در عرض راه بجمسه
طرح که در محال نیشابور سمن دارند بار خوردند و ایشان را معرض نهب و غارت در آوردند مواشی
دکوسفند و سر و غله ولی هرچه یافتند برگرفتند و با لشکرگاه سده بر لشکریان قسمت کردند و تعداد
وارد و ساختگان نشست و دیگر از لی هم خان برف ساز دکه مردم لشکری از سن جمله دان جمله رحمت
تو است رفع این هنگام سران سپاه سمن برآن نهادند که در حسن وقت حصار دوادن سرو دار

کار از تربیت عقل بیرون است صواب آنست که از اینجا کوچ داده تا هرود مراجعت کنیم و تا تسلیم
زمستان بگذرانیم و در اول بهار تسخیر خراسان بر ما آسان شود و هم در این وقت میرزا محمد خان
بیگلربیگی و محمد خان قرائی ناچار رسد و پیشکشی بعد مردم سبزوار رسید و بمیان شهر در رقبه حراست
حصار استوار نشستند پس سر لشکر را از فتح قلعه یأسی دیگر بود و ناچار چون سران سپاه در کوچ دادن
از کنار سبزوار یکجهت شدند سامخان ایلخانی قدم پیش گذاشت و گفت این چه رای صواب است
اگر این لشکر از اراضی خراسان بازپس شود خراسانیان چنان دلیر شوند که هیچ سپاه بر ایشان چیره نتواند
شد و دیگر آنکه اگر شما مراجعت کنید در این مسافت بعیده هیچکس طریق اطاعت نخواهد سپرد و علف
و آذوقه لشکر نخواهد آورد و سپاه سالار را دلیرانه از قفای خواهند تاخت و از این سواره و پیاده بسیار
و قتیل خواهند ساخت سرگردگان سپاه گفتند گرفتیم که این سخنان از در صدق کنی مگر میدانی که
فتح این قلعه در چنین برف و برودت با قلت خوردنی و نقصان ادوات معیشت در قوت بازوی
ماست و این سپاه را در این زمستان از تحصیل قوتی و اقامت در حیوله گزیر باشد سامخان
گفت اگر باید از اینجا کوچ داد و شما را بخبوشان در میبرم و یکجا حبوبات را از بهر لشکر برداشته میسازم
تا آن هنگام که آفتاب در بیت الشرف جای کند تمامت این سپاه را خورش و خوردنی بسازم
و اگر این کلمات از من پذیرفته نیست بزرگان لشکر تحمل من نیاوردند که ما این معاهده سخن سامخان را
پذیرفتار نشدیم و از کنار سبزوار تا هرود مراجعت کردیم در پایان امر حسام السلطنه رای
سامخان را استوار داشت و از کنار سبزوار کوچ داده طریق سر ولایت نیشابور و خبوشان را پیش
داشت محمد خان قرائی چون این بدانست ناچار رسد و پیشکشی با قلعه جیرستان بتاخت چه آن
قلعه در دو منزلی سبزوار بر سر راه لشکر بود و نسبت با محمد خان قرائی داشت بالجمله چون عبور
لشکر بدانجا افتاد مردم قلعه در ببستند و از فراز باره تفنگ بر لشکریان رها کرده جمعی را گلوله از پای درآوردند
حسام السلطنه چون این بدید دل بر تسخیر قلعه و تدمیر قلعگیان گذاشت و فرمان کرد تا از ساعت
از آن پیش که آفتاب فرو شود تا آنگاه که گذشتن ساعت از شب سپری شد توپچیان با گلوله توپ تگرگ
مرگ بر آن قلعه ببارید و سامخان و سواره زعفرانلو و دیگر سپاهیان هیچ دقیقه از کوشش فرو
نگذاشتند محمد خان قرائی چون کار بدینگونه دید دیگر مجال درنگ نیافت با چند تن تفنگچیان قرائی
از قلعه بیرون شده بمیل بام و جان از میان بگریخت و مردم قلعه فریاد استغاثه و استیمان
بر داشتند حسام السلطنه بر جان ایشان ببخشود و آن جماعت را فرمان کرد تا از قلعه بیکسوی شدند
و غله و آذوقه چندانکه در آنجا انباشته داشتند بر لشکر قسمت فرمود و بعد از فتح آن قلعه که معقلی
محکم بود و مردم آن اراضی بدان استظهار تمام داشتند کس را جرات تمرد باقی نماند پس اعیان آن
محال و سرداران ولایت نیشابور بتقدیم خدمت شاهزاده را تصمیم عزم دادند و هم گروه بحضرت
وی آمده مورد نوازش شدند و از آنجا حسام السلطنه بجانب شفیع آباد کوچ داده آن

فتح قلعه [illegible] بدست حسام السلطنه

از همین راه فرمان کرد لطفعلی خان بعادی که از پیش حکومت صفی‌آباد داشت و از این هنگام در
رکاب حسام‌السلطنه کوچ میداد مردم صفی‌آباد را از جمع خاطر ساخته بلشکرگاه آورد و محمدخان تبادکانی
از این خبر آسوده خاطر گشت و هم آن داشت که این لشکر را طعام او بنام هر سفر کشید لاجرم
سامان اطعمه را براعت برد و از ساعت براحت بیش همی بود چون حسام‌السلطنه سامان طعام و علیق
جعفرقلیخان سرتیپ فرمانده داعی و طالب شکست لشکر بنام برنشستند و محمدخان را جمع خاطر ساخته
بلشکرگاه آورد و از مهرورزی مورد عنایت و ملازم خدمت گشت و در رکاب حسام‌السلطنه با اسلحه سفر با
کوچ داد و چند رقعه جعفرقلیخان شادلو در قلعه‌ستان آباد جای داشت چون از رسیدن سپاه
آگاه شد قلعه میان آباد را که استوار ترین قلعه روئین در برداشت و با برادر خود جعفرقلیخان بوست
و این هنگام جعفرقلیخان با دو هزار سوار و دو هزار پیاده در درون کار لشکر است حسام‌السلطنه بکشت و تمام
در اطراف او مراقی کرده روس دو بالشکرگاه افزون از سه فرسنگ مسافت بود لکن چون روی
دل جعفرقلیخان با کارداران دولت بود در مدت بر ضد لشکر جنبشی نکرد الا آنکه برادر خود و چند رقعه
خان را با جماعتی از سواران برگان ساخته بنوعی زیارت که از محال اسفراین و خوشان است فرستاد
با آن ده را منهوب داشتند و ویران مردوران اسیر گرفتند با جمله حسام‌السلطنه از اسفراین عباسقلی
خان سرتیپ کرد جهان بیگلو را با سپاه جعفرقلیخان بروس در فرستاد و خطی که طالب شکست لشکر را
اطمینان از کارداران دولت آورده بود همچنین بدو برده بدو سپاهیان سرتیپ افشار بیرون لشکرگاه
بسوی او راه برگرفت و بدان شرح که مرقوم شد او را بدارالخلافه روانه نمود در آن موقع حسام‌السلطنه
در میان آباد در داوری جان برادر بسامان اطعمه جلوه داد و هر گونه خوردنی همه روزه از خوشان
لشکرگاه حمل میداد و بیشتر از حق معاش میگذاشت و چون حسام‌السلطنه آهنگ محال جوین و سبزوار
قلعه‌های کردستان آقای کلیمی بسوی آنکه بار جان که حکومت جوین داشت با سپاهیان در اطراف
حربای کرده و مقصد بن اوج ترکشی ز اسرار سالار بود و گرفته قلعه‌های را با سوار بدست
از سوی حسام‌السلطنه در همه سپاه جنگی سپرده بود و است کرد و سالار را آسوده در سفر حسیکی
جای داشت و سپاه از سالار سالار را آگهی بود و روز دیگر بهر مود با جماعتی از سوار و سرباز
دو عراده توپ برداشته در مراتع و مزارع جوین نظله جلوه برون شد بدو در قرای جوین سواران
هر سوی پراکنده آمدند بلد استعداد آزروی که گمان کرد بود با ساز سالار معاینه کردند که سواران
عراقی هر سوی پراکنده آمدند و آهنگ مقصد از سر بار محزان با دو عراده توپ سپاهی آسوده آمد احتراز سالار
رود داد هزار سوار بیرون فرستاد و سوار او نخستین بر سر سر بار کنار آوردند و از هر سوی توپها گشوده
و جنگ بوسیده گشت سواران عراقی چون بانگ توپ شنیدند از مرحانب لشکر خویش بپیوستند
از آنطرف چون بانگ توپ گوش زد سالار شد فرمان کرد تا لشکر از پس کد کردند مردم او با جیش
بر ده و جو و هر بر نشست و ساحت و این قلیل سربازان را بداد و تاختن ساعت با این سپاه گران

رزم روند تا قریب شد که تورجان پرداخته شود پس یکی از سواران لشکرگاه تاخت و لشکر ترکمان را از قصه
آگاه ساخت حسام السلطنه بفرمود تا از سوار و سرباز و توپخانه لشکری لایق این جنگ راه برگرفتند و
خود نیز بر نشسته اسب بر انگیخت و از پس روی لشکر تا حرگاه بتاخت و مردم خود را تقویت ساخت چندانکه
پای اصطبار استوار کردند و مردانه بکوشیدند تا لشکر برسید نخستین یورش بردند و فرار تنها و لشکرها را
از شمخالچی و تفنگچی یکباره پرداخته کردند و جنگی صعب می پیوستند در این حرگاه دویست تن از مردم سالار
گرفتار و عرضهٔ هلاک و دمار گشت و او را دیگر نیروی درنگ نماند ناچار پشت با جنگ داده روی
بهزیمت نهاد و از لشکرگاه خویش چهار فرسنگ آن سوی تر گریخت و حسام السلطنه مراجعت کرد و قلعهٔ
ختای را نگاهداشت و بجانب آق قلعه راه برداشت و این قلعه چنان محکم است که بر فراز دیوار آن دو عراده
توپ را با هم یکتوان عبور داد و از فوج ترشیزی پانصد کس بیرون آنجا حافظ و حارس بود بالجمله
شاهزاده آن قلعه را حصار داد لکن گلولهٔ توپ را با دیوار آن زیانی نبود اما چون مردم قلعه را خورش و
خوردنی در دست نبود و ضرب و بارو تو سرانجامی نداشتند پس از یکهفته ثبوت و اقامت گرائیدند و امان
طلبیدند حسام السلطنه بر قلعگیان بخشایش فرمود و سرباز ترشیزی را مطمئن خاطر ساخت و بلشکرگاه آورد
و ملازم رکاب ساخت سربازان ترشیزی که در قلعهٔ ختای جای داشتند چون این بشنیدند کس بطلب
امان فرستادند و از شاهزاده آسوده شده قلعهٔ ختای را نیز بگشودند و سلیمان آقای قلیچی از آنجا از فتح آق قلعه بدست حسام السلطنه
گروه سالار روی برتافت بالجمله چون این لشکر یکباره پرداخته شد حسام السلطنه محمد ابراهیم خان
قاجار شیاملو را بحکومت آنجا باز داشت و خود تسخیر سبزوار را در ضمیر گرفت اما سالار پیش دستی
همی کرد و در راه سبزوار ترتیبی داشت تعداد روز و د بسبزوار برادر خود میرزا محمد خان بیگلربیگی و پسر خود
امیر اصلان خان را در سبزوار بگذاشت و حاجی میرزا ابراهیم سبزواری و چند تن از اعیان آن بلد را
مکرها با خود برداشته بجانب نیشابور کوچ داد و حسام السلطنه بجانب سبزوار رهسپار گشت
و قلعهٔ خسروگرد را که نیم فرسنگ تا شهر مسافت است لشکرگاه فرمود و ده روز در آنجا تربیت
همه روزه میرزا محمد خان بیگلربیگی و امیر اصلان خان و شاهزاده محمد یوسف هراتی و سلیمان آقای قلیچی
جمعی دیگر از اعیان سبزوار با سواران بسیار از بیرون شده با قراولان سپاه رزم میدادند و شامگاه
باز بشهر میشدند در این وقت یحیی خان تبریزی با سوار کلیائی و شش عراده توپ و چهار دوه و دو سه هزار تومان
زر مسکوک از دار الخلافهٔ طهران برسید و از کارداران دولت صاحبان ایلخانی را نشان همی
مرحمت آورده و هر یک از بزرگان خراسان را که تقدیم خدمتی کرده بودند تشریفی خدایگانه قرین
مرحمت ساخت و هم در این وقت جعفر قلیخان حاکم ترشیز و اقوام سربازان ترشیزی که در لشکرگاه بودند
مکاتیب چند متواتر گشت که فرمان بردار دولت ایرانیم هر چه حکم شود اطاعت رود و هم در این وقت
معلوم از تربت آمد که یعقوبعلی خان تربتی را مردم تربت محاصره کردند و خواستار شدند که اسکندر خان
سوار قاجار را که از این پیش حکومت تا [illegible] داشت بسوی ایشان فرستد تا شهر را بدو بسپاریم حسام السلطنه

[illegible]

این مطلب را مراعات کرد و سردار را از آتش عرّاده توپ حمایتی از سرباز و سوار کس نبود
داشت و او را ده هزار تن به طرف شهر کوچ داد و مردم پر شهر که در طلب امان بود و او را
در ره کردند اسکندر خان حمایتی سربازان مراجعه را مکاهانی باز گذاشت و آنجا که حسام السلطنه
در تربت آمد سرباز مراجعه را از گرفته مقصود بیاورد پس سپاه عرب و عجم را در آنجا سکون فرمود با حسام السلطنه
اسکندر خان از شهر به طرف تربت رهسپار گشت و جعفرقلیخان بر شهری را با خود کوچ داد و بعد از رسیدن
اسکندر خان به تربت معصومعلی خان کنار دیم سردار از سر حد فرار کرده بود هم از آنجا بحوالات که سمت
و اسکندر خان سردار بعد از علم برسد جعفرقلیخان شهری بحوالات شتافت و معصومعلی خان را ظلمی خاطر
ساخته با خود باز آورد دار مسلم و حسام السلطنه از حشر و کرد کوچ داده بحکم سردار آمده و روا ز تا
شهر را پرشکوه قسمت کرده و هر یک را با لشکر آورده بعد و با جهاد حرکت کرده و در ارگ سردار مصطفی قلیخان
بری با دوست سرباز مقرر نمود سالار را حفظ و حارس بود این هنگام که معصومعلی خان برادر او درست
طریق خدمت سپرد و اسکندر خان سردار را از ترتیب در رود و نیکوئی مصطفی قلیخان فرستاد که من طریق
خدمت گرفتم تو نیز بر باب سالار سالار را خاطر محکم کن و قلعه ارگ را مردم حسام السلطنه بسپار مصطفی
قلیخان چون نیکوئیت نهاد از خواهد خود نیز عرضه نگار داده با نیکوئیت معصومعلی خان نیز سپرد
حسام السلطنه فرستاد و عرض کرد که لشکری بفرست تا ارگ را بدو سپارم حسام السلطنه لی
نوایی فرج الله خان سرکرده فوج عرب را با مردم او مأمور فرمود تا شتاب زده در ارگ شدند و روز
چهاردهم ربیع الثانی ارگ را فرو گرفتند این هنگام مردم شهر چنان آشفته بودند که هیچکس از خویشتن
خبر باز نمی داد و میرزا صلاح خان سرسالار با چند سوار از مردم خود او بهر آنکه مردمان را خلوط و جه تا
گرفتار شود و رسمان کوهی را باز از است ساخت و فریاد برمی کشید که ای مردم دلیرانه بکوشید
خود شمس را دفع رهید از شکوه هیبی فرمان کرده با سپاه روز شهر آمده و دروازه عراق را بسته و سپاه
خصم را از پس برداشت با ف از آنجا خان بکرد اسد و دروازه دیگر بسته ایشان ایشان را در راستند
بارت در کمال جلادت راست برآمده و رحم بر سر قفل در اره را شکست و در گشود و بر شتافت
و تمامت خاور است بر جاهد سامحان اعلی الی با جمعی از سواران پیرمان حسام السلطنه از وسایل اوره
فرستاد فشانند و کرد او حامی شدند آقا میرزا محمد خان سپکزیکی و شاهزاده محمد یوسف و سلیمان
آقای قلیخی و حامی دیگر از اعیان سردار زمان مسعدی رفته شدند و لشکریان ایشان را دست
بسته حضرت حسام السلطنه آوردند شاهزاده آسمان سایه یحیی خان بر بری سپرد تا با کسده
در زنجیر بدار الخلافه آوردند و امان شاهنشاه ایران سپرد آقا حسام السلطنه بعد از فتح سردار
پنجم ربیع الثانی بحساب خاور رهسپار آمد با سوردی خان سات را که پیشکام آشفتگی خراسان
حسنه الدوله بحکومت خاور باز داشته بود بحکومت خاور داد است و مردم سالار را در آن
بلده مداخلت بگذاشت با اسکه سالار ده عراده توپ از چهار عراده بولی که صفته سلطان سردار یک

[illegible]

اداره [illegible]

آورده بود و به نیشابور و قهستان درآمد و یارمحمد خان را بسیار بیم و امید داد و همی نیشابور . الحاصل چون
حسام السلطنه به سبزوار نیشابور رسید یارمحمد خان به استقبال آمد و خواستار شد تا سپاهی به نیشابور
برده شهر را بسپارد و حسام السلطنه او را فراوان بنواخت و از جماعت قراجه داغی گروهی را که نخبت
نیشابور و قهستان و حکم داد تا توپهای خلیفه سلطان را به لشکرگاه آوردند و مدتی عهد نوروز سلطانی
شهر نیشابور مستخلص شد و دیگر قلعه‌های خراسان در جای خود منظور گشت و هم در این سال حکم سلطانی
صادر گشت که میرزا جعفرخان مشیرالدوله سفر بغداد کند و با اتفاق وکلای دولت

مأمور شدن مشیرالدوله به بغداد

روس و روم و انگلیس بحکم موافق عهدنامه ارزنة الروم حدود دولتین را معین
دارد و در چهار روز هر شهر دیگر از تبریز بیرون شد و چهار سال مدت سفر او در از کشید و درویش
پاشای وکیل دولت آل عثمان بحکم آنکه دولت خویش را از طریق انصاف انحراف جست و اغوای
مردم حویزه داشت و ایشان را به امید عز قولی تحریص داد که خویشتن را از تبعه دولت آل عثمان
بخوانید تا ده ساله مال دیوانی از شما طلب نکنم با اینهمه شیرازی ده هزار تومان بر خراج ایشان
بیفزود و آن جماعت بدین شناعت رضا ندادند و خود را از دولت بیگانه ندانستند و همچنان
شهر را که بر شهر حویزه خراج بها ده هزار و دویست دینار افزود که درویش پاشا دروغ مینمود
ناراضی دولت آل عثمان میداشت کدام وراه قبل کرد و متحمل داشت وکیل دولت روس چریکوف
و انگریز ویلیمس بر تحمل کردند و حظ و حاتم برنهادند و هم در میان حاجی میرزا خان که هنوز متان
شده سلطانی بر ریاست داشت برحسب فرمان حکومت بر ولایت بغداد ورود و مدان ملده جیان
و وسعت کرسی محمد عبدالله که شرح حالش از این پیش کذشت حکومت بر وی نابت کرد و احترام
او را حلف داشته رئیس عوام خویش کرد و هیچ امری را بی اشارت و استشارت او بپای نبرد
بر دستشاه کار بدستکو رفت تا کارداران دولت از آن مکر امری آگهی یافتند و او را معزول ساختند
و هم در میان کارداران دولت شاهزاده حاکم میرزا را که حکومت مازندران داشت طلب نمود

ظهور قرة العین

و نیابت کاری بروجرد و لرستان نمود و حکمرانی مازندران با شاهزاده مهدیقلی میرزا مفوض گشت و هم
در میان این فتنه قرة العین ظاهر گشت همانا این زن زرین تاج نام داشت و او دختر حاجی ملا صالح
قزوینی است پدرش یکتن از اجلّه فقها بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمدتقی عمزاده وست
که او نیز فضلی بکمال داشت و عمش ملا محمدتقی مجتهد است که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار
پراکنده است و این دختر با اینکه روئی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم مرتبه
حد احادیث و تأویل آیات فرقانی ماهر بود از سوء قصاصت عقیده کلمات میرزا علی محمد
باب گشت و از زمرهٔ اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را که پشتیبان سخ شریعت بود بر آن
تجاسر ساختن را او مردان موجب عقاب شمرد و دیگران را ستکاح مردم اصحاب گرامی اصحاب
میرزا علی محمد باب که از این دور بدو خویش نمود آزاده بود و تندوار کمال استیقان نیاورده دادا

باره

پاره میشدند و ارادتی عاشقانه شمع او را پروانه گشته گاهی او را بدر الدجی و دمی شمس الضحی نام نهاده و بدو عاشق قرة العین لعبت عجب مجلس جو در آن چون حجله عروس برآراسته میکرد و من یا چون طاوس بهشت آراسته میداشت و پیروان باب را حاضر کرده لب بر ده ایشان دستا وتخت بر فراز نشستی جلوس کرده چون واعظان سخن از بهشت و دوزخ باز میکرد و از احادیث و آیات شرحی بکمال میراند آنگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ بر وی حرام گردد پس همی برپای شدند و پای سر برا و بوسیدند و لبهای او را که بر یاقوت زنان افسوس میکردند مرد مرد و ساقهای او را که بر مار بستان در محور چپسره بود ملا محمد تقی عم او چون کردار ناهنجار او را انکار کرد او در طرد و منع بیرون شد قرة العین که همه مجتهدین و علمای دین را او واجب القتل میدانست بر قتل عم خویش بر فتوی راند و اصحاب و حکام ستده دم بر او ساخته شدند و در مسجد میان نماز و نیاز معول شن ساخته با کمال رنج و درج کرد او الود و میان جماعتی از مردم مشهد با لشکر طلب گشت اما قرة العین از مدرسه شوهر خویش رشته مواصلت گسست و طریق مخالفت گرفت و از قزوین بیرون سفر کرد با اصحاب خویش راه برید و اصحاب باب بود و حاکم در جای خود مذکور خواهد شد و هم در این سال میرزا احمد شاملو که چندی کوس خطا راند(؟) در مشهد رضوی علیه الصلوة والسلام درگذشت و کلمه بدنام بعده الحاح تاریخ وفات وی گشت

ذکر حکومت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله در بروجرد و سیلاخور

دو ماه قبل از آنکه شاهنشاه غازی وداع اصفهان گوید کارداران دولت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله را که از قبل حکومت همدان داشت طلب نموده مأمور بسرانجام ملکداری بروجرد نمودند و در مدتی قلیل آن مملکت را انتظام کرد و چون روز نهم شوال خبر ارتحال شاهنشاه غازی از جهان فانی بدو رسید بزرگان بختیاری را حاضر ساخت و گفت آگاه باشید که شاهنشاه ما از جهان رخت بربست و پادشاهی جوان بجای او نشست اینک از آزادی ایشان سخاوت و از الحاد شتاب کرده و مرا با نظام بکار سفر فرمان داده و من از این سفر دامن بر کمر کرده سخت شمار را آگاهش عصیان صافی دارم چه در زمان شاهنشاه غازی و حکومت شاهزاده اردشیر میرزا بیرون از قانون حاکمی از حاضر شدن بحضرت پادشاه و تقدیم خدمت پادشاهزاده تقاعدی ورزیده بزرگان بختیاری بدین سخن شاد شدند و هر یک بعد از آن در رکاب او راه عرصه بر رکاب شاهزاده بکاشتند احتشام الدوله احمد را گرفته اطفال را در دارالخلافه طهران براند و از آنجا به موکب شاهنشاه ورا در گرفت در منزل شاه و بین قزوین چون ستاره سلطنت قرین بهروری و میمنت گشت و کلاه رکاب تا منزل کرج کوچ داد و از آنجا حسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت بروجرد یافت و ولی انکه موکب طهران در آمد بکامیاب بروجرد شتافت و نمود کارداران دولت نگهبانی سوار چند ملتزمی سواره ملازم خدمت رشد بعدها در بروجرد و در تحصیر و بیرون آن بلد

در باغ شاه فرود آمد و روز سیم از قبیله حسنوند میلی جماعتی بقریه فیال که یکصد و بیست پاتاب تا باغ شاه زیادت
مسافت ندارد تاختند و مواشی مردم آن قریه را منهوب ساختند از وقوع این حادثه جهان در چشم احتشام
الدوله تاریک شد و سواری چند روی از مردم خود که حاضر بودند برنشست و چون برق و باد شتافته
جماعت حسنوند را دریافت و هم در آن گرمی که از راه رسید هیچ تن از ایشان را زخم گلوله تفنگ با خاک
پست کرد و مردم حسنوند چون این کر و فر بدیدند مواشی منهوبه را بگذاشتند و طریق فرار برداشتند و
مردم میلی از آن پس دست تعرض از اراضی بروجرد کوتاه نمودند و از جانب دیگر نصرالله خان والوند
قاسمیان تا بیدرخشان که یکسر بغارت در کاهان روزگار سپردند اینوقت که خبر ورود احتشام الدوله را
بدانستند در قلعه دهکرد و سیلاخور که متصل بستیس بود جای کردند و با مراد شاهزاده نبرد جستند چندانکه احتشام الدوله
از در رفق و مدارا کار کرد بر استکبار و استنکاف ایشان افزوده گشت ناچار در تسخیر قلعه و تدمیر
ایشان بسیجیده شد و از بروجرد راه برگرفت و علیخان سرتیپ را نیز با جمعی از سربازان ملازم رکاب
ساخت و طی مسافت کرده قلعه را محاصره داد و نصرالله خان نیز از بیرون قلعه لشکری چند گرد کرده
بمدافعت بیرون شد و شاهزاده به پیشوائی فرمان یورش داد و سربازان حمله افکندند و هیجان ترکتاز فتح قلعه کرد
لشکر او را درهم شکستند و او را دستگیر ساختند و در این جنگ جمعی از سرباز مقتول و گروهی مجروح گشت و بعد از
گرفتاری قاسمیان و نصرالله خان قلعه‌گیان را پای اصطبار فرو ریخت و آن دروازه که در لشکرگاه بود
گشودند و سپاه جمله کرده بشدند پس شاهزاده بقلعه در رفت و دو تن دیگر قاسمیان و نصرالله خان را با کنده
و زنجیر بشهر آورد و از پس آن جمعی از مردم بیرانوند میلی که فرمان پذیر حسینعلی خان بیرانوند بودند
در محال بروجرد بضبط محال زراعت و عمارت مازرکانان روز بسیر زدند احتشام الدوله جماعتی را بدفع
ایشان بفرستاد و تا بیست تن از آن قاطعان طرق و شوارع را دستگیر ساخته بشهر بروجرد آوردند پس
چهره بود و تن از ایشان را عرضه هلاک ساختند و دیگر را مشکر کردند و همچنان چون افراسیاب خان
باجلان بعداوت و عادت شاهنشاه عادی در محال بروجرد آغاز ترکتازی نموده مصدر بسیار شرارت
و شطارت بود و با رکان بختیاری نیز موافقت داشت احتشام الدوله در ستیزه ای وموافقت
در او دست دراز کرد و او را از دور اندیشی دور افتاده لاجرم او را از حکومت باجلان فرمان کرد و تشریف
داد و باقرخان و اسدخان و علی محمد خان را نیز بحکومت بختیاری فرستاد و ایشان بعد از بیرون تاختن
از شهر بر خسارت و شرارت چیره بودند زیرا که از حد غلبت و جسارت مراجعت را از ضعف حال
شاهزاده و تمرد بدین روی یکباره کار حکومت شهر آشفته گشت و این آشفتگی خاطر شهریار را نیز
از هر قسمت برشورانید حاجی رحیم که یکتن از جوتیپا و نداف حاجی ملا اسدالله مجتهد بود و جمعی از اشرار
شهر را گرد خود انجمن ساخت و در میان کوی و بازار مردمان را از محال لف شاهزاده تحریص همی کرد
و شحنه شهر را با خود داشته محبوس و بعضی از مال دیوان را از عمال احتشام الدوله گرفت در
مردم عو عاطفت قسمت کرد و شاهزاده که مردی مجرب بود آتش سخط و غضب را بزلال صبر

و ساکت شدند و دیگر غوغای عامه را تا لاف حرب و ضرب دست بردند لکن آفتاب معرفت
در برف مردم جاهل پراکنده شدند و سحابهای جوشش و رشید و شجاعت که آتش این فتنه را
دامن همی زدند معاینه کردند که شاهزاده بدین سرکشی و حیلت آلوده مبادرت و معاقب گشته با جا
مسکاه عذرخواه گناه خویش آمدند و چندان پوزش و ستایش آوردند که مورد بخشایش گشتند

تحویل جسد مبارک شاهنشاه سروردار از دارالخلافه طهران بدارالامان قم

از این پس مرقوم افتاد که جسد مبارک شاهنشاه غازی را کارگزاران دولت از عصر پنجشنبه حمل داده در
باغ لاله زار بغایت سرعت بپا بودند چون شاهنشاه منصور بدارالخلافه درآمد و برخی از امور را انتظام
کرد روز دوازدهم شهر ذیحجه الحرام خویش باغ لاله زار رفت و بزرگان ایران و اعیان چاکران
حاضر حضرت گشتند آنگاه شاهنشاه بفرمود تا جسد مبارک محمدشاه را بزرگان درگاه برگرفته بر سر
دوش حمل همی دادند و اشک همی باریدند بس بنده نوام که ... و دیگر مردمان
حاضر بودم چشم گریست او را بانصاف جسد کتاب و بالمعنی جسد را اولا شو ام که هست
بالجمله شاهنشاه منصور تشییع جنازه پدرش بس کرد تا از باغ لاله زار بدر شد آنگاه جنازه را با ساهی ...
کوچ داده آن جسد مبارک را بدارالامان قم تحویل کردند و در رواق شریف آنچه هم ... حوالی
موسی بن جعفر علیهما السلام تا آنکه سلطنت و قوانین شریعت سکاک سپردند و در روز ... فقرا و ارباب عصرا
و مساکین بذل کردند اللهم الشمل آنان را با شد و سلطان ... الطاف و هم در ... ال بر
حسب فرمان شاهنشاه ایران سلیمان خان حاکم حکومت اصفهان یافت و میرزا عبدالوهاب
کلباسی مستوفی بوزارت او منصوب شد و مقدار دو ... ایشان با صفهان میرزا عبدالحسین سررشته
دار اصفهانی که در آرزوی وزارت آن بلده روزگار میگذاشت با میرزا عبدالوهاب از در
معادات و مبارات بیرون شد و روی دل خان خانان بر با میرزا عبدالحسین بود و از این روی
که او از کارداران دولت شمالی بدست بود و در فرمان برداری خاصیان خصوصی برداشت
داشت و از جانب دیگر میرزا عبدالوهاب که وزارت اصفهان را از شاهنشاه منصور
داشت بدین دلیل سروری آورده با او امر ایشان کار معامله و مقابله را ...
واردو خاصه مردم خویش را انجمن کرده اعداد جنگ نمودند چون این قصه معروض درگاه پادشاه
افتاد بصواب دید میرزا تقی خان امیرنظام محمدعلی خان زنگنه را مامور فرمود که سفر اصفهان کرده میرزا
عبدالوهاب را از خدمت وزارت بر سر گیرد و میرزا عبدالحسین را بدرگاه آورد چون محمدعلی
خان وارد اصفهان گشت پیش از مردم شهر کار جنگ و کشتن و تفنگ مشغول بودند و
اهل حرف و صنعت و بازرگانان حجرات خویش را استوار بسته بیرون کرد میرزا عبدالحسین ...
هم دیگر بردیک میرزا عبدالوهاب انجمن بودند محمدعلی خان را جواب دادند که اگر حکم احضار
میرزا عبدالحسین را اظهار کنم چون بی اجازت کارداران دولت در این امر مبادرت نموده

همایی

چنانکه نشود و یکباره این شهر را از شور و آشوب واحت شود که سپاهی مدتیست مأمور شده جماعتی
تباه سازد لاجرم بزرگان حاضر آمدند و آقا سید محمد امام جمعه اصفهان حسب المکشوف دولت کرد که کار
داران دولت فرمان کرده اند که میرزا عبدالحسین بکار وزارت قیام کند و میرزا عبدالوهاب را بدار
الخلافه برگیرد و روز دیگر مردم را در عمارت چهل ستون اصفهان انجمن ساخته این حکم را از میان
القا کرد و اهالی آن شهر را آسایش و آرامش داد و بعد از هفته سرای امام جمعه رفته میرزا عبدالوهاب را
بجانب دارالخلافه کوچ داد و هم در این سال چون حسن خان شکی کرمان را بپرداخت شد فضلعلی خان چنانکه
مذکور شد بشارت شد معروض کارداران دولت افتاد و حاتم خان شهاب الملک بعد از ورود
کرمان تجربه فضلعلی خان بر داخت آنگاه حکومت کرمان را از بهر خویش همی خواست چون
این خبر بعرض اولیای دولت رسید مقرر آن شد که او را فرا خوانند و حاکمی دیگر از بهر کرمان برنشانند
پس منشور احضار او برفت و او تا سه منزلی کاشان برآمده در آنجا منشور پادشاه در رسید که با اتفاق
علیخان و ابراهیم خان سعی کند و محمد عبدالله و دیگر اشرار را قلع و قمع نماید لاجرم حاتم خان طریق
یزد بر داشت و ابراهیم خان که در آن شهر بود رونقی بکمال داشت از بیم روی تافت و گریخت و بسیار کس
از اشرار را گرفته محبوس بداشت محمد عبدالله چون قوت درنگ نداشت بخانه حاجی محمد کریم
خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار که از فحول علمای شیخیه است گریخته پناهنده گشت و از
پس آن شهاب الملک نیز برسید و هم در نظم مملکت را مجرا حکومت خویش را است نمیدید
و از نظام آن خطه چشم پوشیده باصلاح امارت خویش روزگار همی برد و این معنی نیز معروض کارداران
دولت افتاد و او را بدارالخلافه طهران طلب کردند و بعد از چند گاه دیگر عصیانها مبلغی زر و سیم مصادره تسلیم
داد و هم در این سال برحسب فرمان شاهزاده والاتبار میرزا که در وقتی با جلالت اسارت فضلعلی با مداخ حصار
داشت مأمور بحکومت خوزستان و لرستان و بختیاری و نظم اراضی چپ در اطراف گشت و
سلیمان خان گرجی برادرزاده منوچهر خان معتمدالدوله که ملقب به [illegible] الدوله بود بوزارت او و
سرداری سپاه منصوب شد پس بسیج سفر کرده با دو فوج سرباز کمره و گلپایگان و دو فوج لشکر
لرستان و یکفوج سرباز فریدن و چهار محال و چهار صد تن سوار شاهسون و چهار صد سوار
چگنی قزوین و جماعتی از ملازمان رکابی و دویست تن توپچی و هشت عراده توپ و قورخانه لایق در
عشر آخر ربیع الاول از دارالخلافه خیمه بیرون زد نخستین باراضی کمره و گلپایگان و خوانسار و چهار
محال و فریدن عبور کرده و هر دسته که از اشرار بختیاری در آن محال روی داده بود قلع و قمع فرمود
مردم ستمدیده را دستگیر ساخته برخی را خود عرضه هلاک داشت و جماعتی را با کند و زنجیر
بدرگاه شاهنشاه فرستاد و بر قلعه و کوشکی که راهزنان از بهر خود معقلی میداشتند با
خاک پست کرد و قلعه ازنا را که در جوار اراضی خاک بختیاری حصنی حصین بود ویران
نمود با [illegible] شاه چپ سنگباران [illegible] کرده از [illegible] آن اراضی بپرداخت

مأمور شدن حاتم خان بحکومت کرمان

ذکر حکومت شاهزاده [illegible] سرداری بر لرستان و خوزستان و بختیاری

دادیکی

و آنی آهنگ ارسستان ساخت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم در این سال
شاهزاده بهرام میرزا که در ایوان عالمی حیدر بود و در میدان صف‌آرایی دلیر بود
مأمور بحکومت فارس گشت و میرزا فضل‌الله نصیرالملک وزارت فارس یافت و میرزا
مهدی مستوفی نوری پسر محمد زکی خان سردار مرحوم حکم نسق سرباز گردید و حاجی
محمد علیخان ایلخانی قشقائی سالی چند میرغضب که مأمور بتوقف طهران بود رخصت
مراجعت یافت با خاطر خوش بدانسان بهنگام شاهزاده بهرام میرزا از کارداران دولت جهت
ادراک استدعا آمد و مساعدت وامهالی را امارت مراجعت حاصل شد پس شاهزاده با مقصد سر از
طالش روز پنج و چهارم شهر محرم‌الحرام از دارالخلافه طهران راه برگرفت و بعد از ورود باصفهان
حتی چند با اعیان و عمال فارس بگذاشته هر کس را بکاری بگماشت و روز چهاردهم محرم
از اصفهان بیرون شده کوچ بر کوچ با مشهد مرغاب برآمد و در اینجا ایلخانی قشقائی برادر ایلخانی
و جماعتی از مردم فارس بدره رسیدند و از منزل تا شیراز از کثرت لای و گل و شدت برف
و سورت برودت هوا زحمت فراوان طی مسافت کردند و روز سیم شهر صفرالمظفر شاهزاده
بهرام میرزا وارد شیراز گشت و زمام نظم آن مملکت را فراخت و از هر کس لی وثوقی بهت
بایست رفته بود با سردار برداخت و میرزا اعظم پسر محمد زکی خان سردار نوری را که منصب
لشکرنویسی فارس با مرد او بود فرمان کرد با لشکری که در شیراز اقامت داشت عرض داد و جهت
عزیز خان مکری که اکنون سردار کل عساکر منصوره است با فوج چهارم [illegible] در شیراز بود در حسب فرمان
روانه طهران گشت و دیگر اسمعیل خان سرهنگ با فوج شقاقی مهران و محمد صالح خان سرهنگ
توپخانه با [illegible] دو سه با جماعتی از سرباز سمنان و دو دارو و عراده
توپ و توپخانه حاضر بود شاهزاده بهرام میرزا خواستار شد که کارداران دولت ایلخانی را
مأمور سازند در شیراز رخصت اقامت دهند و چند مسئول او با اجابت مقرون افتاد و دهم رجب
برسید که حسن خان نظام‌الدوله را از سرای خود بدر کردند و فرا ول بگمارند که از شهر شیراز بیرون
از سرای خود بیرون نشود و هم در این سال شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله که در نظم بلدان و رزم
میدان شاهزاده ایران بود و در کشف مشکلات علوم و معضلات حکم بر فضلای عهد فزونی داشت
مأمور بفرمانگذاری کرمان آمد و بعد از ورود آن بلده فرمان کرد که حاجی حسین پسر حاجی علی اصغر که مصدر
آن همه شر بود چنانکه مرقوم افتاد در آن شهر با مدد ... از شیراز با مرد و گروه ساخته بود
معمول بود و جمعی را در بند و زنجیر کشیده و پس از نظم شهر شوارع و طرق را از زحمت دزدان
و راهزنان بپرداخت و طرق کاروانان را در تمامت اراضی بلوچستان و سیستان از رهزن
و چندانکه در آن مملکت فرمانگذار بود مال دیوانی و حقوق سلطانی را بی‌ستم و تعدی مأخوذ داشت
ساحت خاطر آسوده بداشت و اهل حرف و صنعت ایشان ترتیب کرد و حاصل کرمانی را

حکومت شاهزاده بهرام میرزا در فارس

حکومت طهماسب میرزای مؤیدالدوله در کرمان

ر

کار به قحط و تکثیر زیادت قیمت یافت و هم در این سال چون روزی چند از جلوس شاهنشاه ایران سپری شد و کار صدارت اعظم بر میرزا تقی خان امیر نظام راست بایستاد و ملک الملوک ایران همی خواست تا او را دستیاره و بزرگان درگاه بی اکراه خاطر فرموده میرزا تقی خان را حاضر باشند لاجرم او را تشریف مصاهرت قرین مفاخرت ساخت و خواهر خویش را در زوجیت او بیست و دوم شهر ربیع الاول با او عقد بست و شب چهارم ربیع الثانی او را بسرای میرزا تقی خان فرستاد و بدین انتساب که با خانوادهٔ سلطنت حاصل کرد تمامت شاهزادگان و بزرگان او را اکرام کردن و فروتن شدند

شورش سربازان بر میرزا تقی خان و رفتن او بخانهٔ اعتماد الدوله

و هم در این سال چون میرزا حسن خان وزیر نظام متوقف در آذربایجان بود و رتق و فتق لشکر آذربایجان را حاضر خویش میدانست باستظهار برادر از تجبر و تنمری دیگر در سر داشت لشکریان از خشونت طبع و سورت خوی او در رنجه و شکسته بودند و هم دانستند که در نزد امیر نظام از برادر او شکایت آوردند تا مباد از این مراتب و شکایت کردند و اعتنائی را در دل جای نشد و بیکفته شد در این وقت که فوج قهرمانیه و فوج سیم تبریز و فوج خاصه و فوج شقاقی و فوج مراغه داعی در دار الخلافه میان سربازخانهٔ ارک جای داشتند حدیث از ستمکاران درگاه که با امیر نظام از در خصومت بودند سربازان را در عصیان با او همداستان ساختند تا متفق الکلمه سر از فرمان برتافتند و نخستین صاحبان مناصب سرتیپ و سرهنگ و یاور و سلطان را از میان خود بیکسو کردند آنگاه برشوریدند و گفتند پادشاه ایران میرزا تقی خان را مهر و ارسنج فرماید یا نام ما را از جریدهٔ چاکران محو نماید و هم آنروز در میان سربازخانه غوغا در انداختند و فریاد استغاثت برافراختند میرزا تقی خان چون این بدانست با آن لشکر حیلا که در دماغ او بود و حمل این جسارت نتوانست کرد چند کس از رفقای یکدیگر بدیشان فرستاد و آن جماعت را به قتل و نهب و اسر تهدید کرد سربازان از کلمات او یکباره بیچاره شدند و چنان دانستند که اگر از یکدیگر کناره گیرند یکتن زنده نخواهند بود دار هم جان را به اتفاق فراخته کردند و روز یکشنبه بیست و هم ربیع الثانی اعلان کلمهٔ عصیان نمودند یکدل و یکزبان غوغا در انداختند و گفتند تا میرزا تقی خان را از مسند وزارت فرود نکشیم از پای نخواهیم نشست و از قورخانه چند حمل کردند سربازخانه تحویل دادند و آذوقه و علوفه فراوان فراهم نمودند و گروهی دیگر از بامداد تصمیم عزم دادند که میرزا تقی خان را از مقام خویش دفع دهند ملکه اگر تواند عرصهٔ هلاکت و دمار سازند بدین شکنهای چون راه سپرند و مارود جداشدند و گفتند هرگز شاهنشاه ایران چندین هزار کس را که در راه دولت از دل و جان مصادقت کنند با یکتن برابر نخواهد داشت و دیگر اینکه بی گمان میرزا تقی خان اگر زنده ماند ما را زنده نخواهد گذاشت اکنون که ما را دو داع جان گفتن واجب افتاده بهتر آن است که میرزا تقی خان را مقتول سازیم و دست باد تا دگر کشته شویم این بگفتند و از سربازخانه بشتاب جانب سرای میرزا تقی خان

و امیر کبیر سردار سوی سرای میرزا تقی خان چون مردم از حال کدخدای میرزا تقی خان جوشن پوشیده برابر سانگ
کس و غیر بود با مردم او در سرای و بام جابر را آخر است ایستادند و چون سربازان را نادیده گ
کردند و دون را از حرم گلوله از بامهای در آوردند اما سربازان اگرچه بوت آن داشتند که سرای میرزا تقی خان
را ویران کنند اما حشمت خواهر پادشاه را که در سرای او بود نگاه داشته از بیرون سرای بایستادند و فریاد
و بانگهای افراخته کردند از بهر آنکه شاهنشاه بر ایشان بخشاید و میرزا تقی خان را از عمل عزل فرماید و بعضی
از مردم با حرکت که حسن و صیح امور را بدیده ایستند با میرزا تقی خان دشمن بودند بر این آتش دامن
زن گشتند و جماعتی بحضرت پادشاه آمده معروض داشتند که از برای میرزا تقی خان لشکری بزرگ را
معزول شود الان ساحت صواب آنست که او را معزول سازند و آتش این فتنه را بنشانند ملک الملوک
عجم در خشم شد و فرمود چنانکه مردم را آزرده بودند و بد ایستادند اگر امروز بحکم ایستادند
سربازان میرزا تقی خان را از مکانت خویش بیاندازند سایر حوادث را از اوج سلطنت ساقط کرده ناسم
پس هر روز عزل و نصب چاکران بر اختیار لشکریان خواهد بود و همانا جهان را از وجود چنین لشکر
خواهم پرداخت و از این خشم خویش آرام نبود چندانکه خواهم ساخت و زیرک میرزا آقا خان
اعتماد الدوله که خیرخواه پادشاه و سیکت بدنش عیب و سپاه بود معاینه کرد که اگر میرزا تقی خان را
در این سیل مخالفت آمیز رسد بر پادشاه واجب افتد که چندین سرباز را قمع کند و اگر از مقصد
خلاف مشورت بر عزل میرزا تقی خان صادر شود از خشم سلطنت چیزی نکاهد لاجرم هم در آن شب
که شب سه شنبه هیجدهم ربیع الثانی بود جمعی از مردم خود را تا لاحرم حضرت و صرف ساخته حکم کرده
که خط و فرمان میرزا تقی خان برگاشت و دار و دسته سرای خویش آورد و مردم شهر را اعلام نمود
تا جمیع شریعت و عالم و عامی انجمن شدند و خویشان و شهریان و حاضر آمدند و آتش را آنچه
خراسان و سپاهی بردند بامدادان که تمامت بزرگان و امرا در آنجا انجمن بودند سخن بر این نهادند که این
سربازان چون کوشیده اند روا باشد که ایشان بخصالی که کرده اند کیفر بینند و مورد سخط و عتاب پادشاه
گردند و در شریعت کرم و احسان صواب آنست که خاطر بر ایشان از وحشت و دهشت نگاه داریم
و ملازم حضرت مدارهم و انکار را کسی بوامد ساخته کرد که ظهر و صید ما را ... نمایند
مردم هر اسند و را سخن او بپسندند اقدام فرمودند بنام عباسعلی خان والی که ... ابراهیم خلیل خان
قراباغی جوانشیر میرزا ... عباسعلی خان حاجی علی خان حاجب الدوله و میرزا مصطفی ...
و مصطفی خان و علی ... سرباز ... سربازان در گرد او انجمن شدند ...
عباسعلی خان با ایشان گفت که هرگز راست ... که ... چهار هزار کس ... صواب آن
کار از هر نوع ... کردند ... پاسخ گویند
لاجرم جماعتی از میان ایشان ... عباسعلی خان گفت ... که مردم آذر
بایجان ... دولت سلاطین قاجار ... چهار هزار کس ... حرکت

رفتن امیر نظام بخانه اعتماد الدوله

روسیان و مردم خراسان و اصفهان بر جان کرده اند تا نام خویش را در تمامت امصار و بلدان
بلند ساخته اند اکنون که شما از دور شهر باقی بیرون شده اید بر پادشاه واجب شود که شما را عرضه
سازد و جهان را از وجود شما پاکیزه دارد و از آن سوی بفرمان میرزا آقاخان اعتماد الدوله مردم دار الخلافه
و عراق سپاه هزار کس انجمن شده اند و در ... شما همدست و همداستان شده زبانی دیگر کردند که شما
تمامت سربست هلاکت شوید و زنان و فرزندان شما عرضه تاراج در افتند و نام بلند
آوری که تا اینجا مایه ناسپاسی شما نیست شود مردم عراق بحق شناسی بلند آوازه گردند سربازان
گفتند ما بر سر پدر روز در راه دولت جان داده ایم و هم اکنون در راه پادشاه جان خویش بر کف نهاده ایم
اما شورانیم بسخط و غضب میرزا تقی خان رستگی جوییم و آن زحمت و محنت که از برادر او دیده ایم ظاهر
سازیم زیرا که سرکرده جانب برادر خود را فرو نخواهد گذاشت . سوی لشکریان شتابد و اینجا غلامعلی خان
گفت این رای صواب نیست بجا مانده بوی را که خدای باری بر مردم چندین مملکت خداوندی داده
هرگز دیگری اختیار مکنید که برادر و فرزند خود را بیکباره بی حقی مستحق نهد شما این در هر باب استماع
مکنید و زحمتی که از میرزا حسن خان دیده اید بار به پدر شکایت مراست که حمل آن را از گردن شما فرو
نهد و داد شما را بدهد بالجمله سربازان را بطمع خاطر ساخت تا بسکون جنبش کردند و شیپور رجوع جلد
و بکرده مردی که میرزا تقی خان راه بر ایشان بست شد در سرای میرزا آقاخان اعتماد الدوله آمده زحمت
شد بر نخستین اعتماد الدوله بسان ایشان آمده از در بیم و امید سخنی چند کرد و آنگاه میرزا تقی خان
در سرای آمده ایشان را دیدار کرد و سربازان از در عذر و پوزش بیرون شده آنچه از زبان ایشان رفت
بود میرزا تقی خان عذر آنجماعت بپذیرفت و گناه ایشان معفو داشت رئیس آن میرزا تقی خان
روانه ارک سلطانی شد و در حضرت سلطان گناه سربازان را شفاعت خواه گشت و احکام
روز بحسته بود و هم ربیع الثانی بود و قوت و حشمت اعتماد الدوله در حراست میرزا تقی خان و محمود میرزا
چنین فتنه بزرگ در برد و جنبش و شریف سخت عظیم گشت و عظمت او در تمام بلاد و امصار
ایران شایع افتاد و این هنر بزرگ نزدیک اهالی دول خارجه و مردم ممالک بعیده بکرامت
طبع و حصافت عقل او دلیلی استوار گشت بالجمله چند روز دیگر میرزا تقی خان میرزای جوسپس قیود اسبی
خواستار آمد تا شاهنشاه ایران فرمان کرد و آسمعیل خان فراشباشی را که در تشییع این وقت بی غفلت
بود مأمور داشت . معادل پنجاه هزار تومان از روی مقدار وجوه حساب عذر نمودند و از آن تیس
رجب فرمان شاهنشاه امیر نویسان ... نه اندست حینی در آذر عزا مال داد و نزد اکرمات ما ن مود و
حکم قبض آن بلده فرمودند و میرزا نصرالله ارسیلی صدر الممالک را که این هنگام و نیز رتبت
داشت و کار روی صدارت عظمی دولت را میگذاشت هم فرمان رفت تا او را از قم بکرمانشاهان تحویل
دادند و امر با قامت کردند

شرح حال آقاحسین شرویه و طبیعیان جماعت بابیه و مقاتلت ایشان در مازندران با لشکر پادشاه -

ملا حسین از مردم بشرویه است و آغاز در کار تکمیل علوم رسمیه باسعد صرف و نحو و فقه و اصول
روزگاری گذاشت و آن سر و داشت که در تحصیل علوم با علمای عهد انباز شود و سامان خود دربست
کند لاجرم از بی چاره ... رای میر و ... تا مکتب درس فقها و ... اتفاق که میرزا علی محمد
باب را در شهر شیراز سفر کرده و سالوس ... و شرحی باره خود در الصدا آورده ساخته بس مردم ...
از خراسان طریق شیراز گرفت و بعد از ورود ... میرزا علی محمد باب را دید گرو
آمین او را در شمار ... اگر چه این هنگام میرزا علی محمد باب چنانکه مذکور شد بحکم حسین خان نظام الدوله
مأمور بود که در سرای خود بنشیند و در بروی آشنا و بیگانه فرو بندد لاجرم آسوده بنشست و از
قبل خود در شهرها مردمان خود را ... مسافت و مردمان را کشش ... دعوت ... و طلب
بیعت میکرد ملا حسین را چون بخشارو مدار ... و در کار دعوتش استوار شناخت از اطراف عراق و
خراسان سفر کردن فرمود با شهر ... و در آمد و مردم را بسوی او دعوت کرد و در زیارت مرکز
برای زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام خود ملحق کرده بود و بدو بسپرد و همچنان تفسیر سوره یوسف
السلام را که خود شرح کرده بود ... مردم را ... صاحب باب ... و آن کلمات
برکات است ... سالار ملا حسین ... سالار ... آمد و ... مسافت ... بود و ...
اصفهان گشت و در آنجا ملا محمد تقی هراتی را که یکی از فقها و معروف ... و از سروران بشمار میرفت
چنانکه در منبر و محراب ... پرده از ... سخن میکرد و او ... حاضر امام ... عشر
علیه الصلوه و السلام ... منوچهر خان معتمد الدوله که امور حکومت اصفهان داشت
کلمات ملا حسین باب را ... و ... بود که ... راوی ... بحکم
ملا حسین از اصفهان بکاشان آمد و در آنجا حاجی میرزا جانی که یکی از بازرگانان کاشان بود او را در ...
داد ... آنگاه مردی که حاجی ملا محمد ... پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز ...
علم و عمل از ... فضلای ایران ... و ... زیارت ...
... و ... حاجی ملا محمد آن کلمات ... مرحوم
و ... آن ... ملا حسین ... که ... بود و ...
... شد ... و ... اکنون ... معجون
... حاجی ملا محمد ... که ...
مردم ... کلمات ... آوردن ... که ...
... که ... ملا ... بجا ...
مرام ... شد و ملا حسین ... و ...
... ملا حسین از کاشان بدارالخلافه سفر کرد و ... چند
طهران متوقف گشت و ... از ... که ... و ... بود

بکنای ازمان شاهنشاه مبرور محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی آورده بود بدین شرح که اگر حمل بیعت مرا
برگردن نهید و متابعت مرا واجب شمارید این سلطنت شما را از برکت من استحکام کرده و دولت خارجه را در
تحت فرمان شما خواهیم داشت ملاحسین کتاب باب را ظاهر ساخت و دعوت او را اظهار کرد کار
داران دولت او را تهدید فرستادند که از این گونه ترهات لب بربندد و اگر سلامت جان خواهی از تمامت
این شهرها در گذر ملاحسین چون کار بر مراد نیافت خطی بحاجی محمد علی بارفروشی فرستاد و مکتوبی
بقزوین از بهر قرة العین کرد و هر دو تن را بخراسان طلب داشت تا او را با دعوت خویش شاکر کنند
و خود بتوانی از طهران راه برگرفت و از آنجا سفر خراسان نمود و بعد از ورود بشهر مشهد مقدس در بالا
خیابان منزل ساخت و باغوای مردم پرداخت ملا عبدالخالق یزدی که تلمیذ شیخ احمد احسائی بود ازفتنه ملاحسین بشرویه درخراسان
و در توحیدخانه صحن مقدس صاحب محراب و منبر بود باغوای او از اتباع باب گشت و در منبر از
مسرحی چند که با شرع او رسوخی داشت گفت و میرزا علی اصغر مجتهد بشرویه که هم بر طریقت شیخ
احمد بود بمکاتیب ملاقات ملاحسین را در راه برفت و در مسجد بشرویه بر بگشاد زبان نکوهش برداخت این خبر
در مشهد مقدس سمر گشت علمای مشهد بجنبش آمدند و غوغا برداشتند و صورت حال را با شاهزاده
حمزه میرزا بنگاشتند حمزه میرزا این هنگام در چمن رادکان بود چون این خبر بشنید فرمان کرد که ملاحسین را از
شهر مشهد حاضر لشکرگاه کنند و هر کس از مردم مشهد که متابعت او کرده چنانچه از دوستی بخوانید با او
پس بر سند قرین عنا و عذاب دارند لاجرم ملا علی اصغر را از بشرویه بمشهد آوردند و او چون
بمسجد در آمد و بر سر منبر صعود داد و بر میرزا علی محمد باب و اصحاب او لعنت فرستاد و آسوده گشت
و همچنان چند تن دیگر طریق سلامت جستند و در لعن باب با او موافقت کردند آقا ملا عبدالخالق بمنبر
بر شد و گفت من هرگز از این راه برنگردم مگر آنکه علمای بلد مجلس مجادله سازند و با من مناظره آغازند
شاهزاده چون این کلمات بشنید ملا عبدالخالق را از جمعه و جماعت منع فرمودند و حکم دادند تا
در سرای خویش اقامت کند و این عزلت را موجب سلامت شمارد و ملاحسین را بر دست لشکرگاه
حمزه میرزا بردند شاهزاده بفرمود تا او را در خیمه باز داشتند و چند تن قراول بگماشتند تا با کس طریق
مخالطه نسپارد و روزی چند بسیار بود تا آنگاه که مردم مشهد بشوریدند چنانکه مذکور افتاد پس
از لشکرگاه بر تافته راه مشهد برگرفت و در با قدرت که بیکسوی شهر مشهد فرود شدند مردم آن
بلده او را از در و بتحسر وقع دادند باچار بجانب بشرویه سفر کرد و در آنجا جمعی از مردم عامه را
با خود یار کرد و راه سبزوار برداشت در سبزوار میرزا تقی جوینی که مردی دلیر و آزاده کار
بود بدو پیوست و حمل و خرج اصحاب او را بر ذمت گرفت و چند تن دیگر از سبزوار بنصرت
و نظرت میامی ملاحسین بسیار گشت نخستین قصبه ... رسید آقا سید محمد که در آنجا رجمند ...
میگذاشت او را و اصحاب او را بسرای خویش از بهر ضیافت دعوت کرد چون در آمدند و در مجلس
او جلوس کردند ملاحسین جامه های ضیافت جامه علیا ... قهوه در آوردند ملاحسین دامن برچید

دامن

و حکم بحرمت علمای و [illegible] برادر بیچاره ملا و بعضی [illegible] و رفقای او بدعت باب و در سرعت و دعوت
ملاحسن در طریقت و کشف و کرامات آقا سید محمد خشکبیشه [illegible] و کفر بسیار احسن و بسی سید از هم
و پرهیز از مجالست ایشان را واجب شمار [illegible] و ایشان را از سرای خود بیرون شدن فرمود ناچار ملاحسن
راه برگرفته [illegible] در سنگی [illegible] بیرون [illegible] در آنجا ملاحسن و ملاعلی با او ملحق شدند
طرف [illegible] پس از آنجا به ساری سفر کرده و روزی چند در آن بلده توقف نمود
[illegible] از مردم ساری را با خود مشغول ساخت و با علما [illegible] دعوت پرداخت مردم ساری
چون این مدعی [illegible] دیدند [illegible] و با [illegible] بیرون [illegible] ملاحسن را
هر چون صدق و صدای بود [illegible] و چندی از اصحاب و معمول گشت [illegible] چادر را به هر
مس داشت و بعد [illegible] در آن بلده به سرای محمد کاظم مجتهد شاهرود در آمد و او در پیش خویش
خواندن گرفت ملا محمد کاظم از اصحاب کلمات او که با شریعت فراموشی تمام داشت [illegible] در حال
دشنام او بار کرد و عصایی که در دست داشت [illegible] بر سر او فرود آورد و [illegible]
[illegible] او و اصحاب او از شهر اخراج کردند و [illegible] ایام [illegible] شاه [illegible] از آن راه [illegible]
گشت و این خبر ملاحسن [illegible] بسطام [illegible] و علمای بسطام چون از رسیدن
او آگاه شدند کس فرستاده او را از در آمدن به شهر بیم دادند ملاحسن چون راه ورود به شهر بسطام
مسدود یافت [illegible] آن بلده [illegible] در آمد و ملاعلی [illegible] فرشته [illegible]
کرده او را با خود یار کرده و به سیاحت [illegible] گشت

رسیدن ملاحسن به سبزوار [illegible] و طبسان

حاجی محمد علی بارفروشی [illegible] کودکی خادم سرای حاجی محمد علی مجتهد [illegible] و چون [illegible]
و طلوع [illegible] روزگار خویش را در تحصیل علم صرف و نحو و مسائل فقه و اصول [illegible]
[illegible] منسوخ [illegible] که [illegible] که مشترک [illegible] و [illegible] و [illegible] اقتضا
[illegible] راه [illegible] و [illegible] گشت و [illegible] مجلس [illegible] کرده [illegible] علما [illegible]
[illegible] و [illegible] گشت و بعد از [illegible] رسیدن [illegible] روانه [illegible] شد [illegible] بارفروش
[illegible] کرد از آن سوی چون ملاحسن در خراسان [illegible] سید [illegible] حاجی محمد علی
فرستاد که [illegible] خراسان [illegible] و [illegible] شویم و کار [illegible] حاجی
محمد علی [illegible] خراسان [illegible] عزم [illegible] و بعد [illegible] مشهد [illegible] ملاحسن [illegible] آن ایام که
کار ملاحسن آشفته شد [illegible] مرحوم [illegible] عراق کرده حاجی محمد علی [illegible] روانه گشت
و از آن سوی [illegible] شرح [illegible] شرح [illegible] بعد از [illegible]
فرمانی [illegible] خراسان [illegible] چون [illegible]
که [illegible] بسطام [illegible] مقام کرد حاجی محمد علی هم از خراسان برسید [illegible] کرد

وحید گردیت مجلس را از بیگانه پرداختند و رتبت نشستند در رواج دین میرزا علی محمد باب رای زدند
عاقبت پرده از کار برگرفتند و قرة العین سریری در آن انجمن اصحاب نصب کرد و بی پرده بر سر
منبر صعود کرد و برقع از رخ برکشید و چهره تابنده را که مهر درخشنده بود با مردمان نمود و گفت ای
اصحاب این روزگار از ایام فترت شمرده میشود امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است
و این صوم و صلوة و ثنا و صلوات کاری بیهوده است آنگاه که میرزا علی محمد باب اقالیم سبعه را فرو
گیرد و این ادیان مختلفه را یکی کند تازه شریعتی خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعت
خواهد نهاد و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده
بر خویش روا مدارید و زنان خود را در مضاجعت طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک
و سهیم باشید که در این امور شما را عقابی و نکالی نخواهد بود چون این سخن بپای برد مردمیکه در گرد سر
انجمن بودند سر بگریبان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی ثابت
داشتند از ارادت باب روی برکاشتند و یک یک بیرون شده سر خویش گرفتند و طریق مساکن
خویش سپردند و جماعتی که دین و کیش نبودند و مالی و ثروتی و عیالی و عدتی نیز نداشتند
ازین حال شاد خاطر شده یکباره سر به بدی درآوردند و حمل شرایع را از گردن فرو نهادند
آنگاه حاجی محمد علی باتفاق قرة العین راه مازندران برگرفت چون بنواحی هزار جریب رسیدند که
دل در قرة العین بست و در ایمن هر شبی بود عاقبت کار بدانجا پیوست که هر دو تن در یک محمل می
نشستند و آن ساربانی که مهار شتر داشت شعری چند انشاد میکرد بدین شرح که اجتماع شمس
و قمر آیتی است و این اشعار را با حرکت حدی تغنی میکرد و طی مسافت مینمود و در یکی از قرای هزار
جریب باتفاق قرة العین بحمام رفت و با او هم بستر شد و طریق مضاجعت سپرد و مردم هزار جریب
چون این بدانستند و از عقیدت کیش ایشان آگهی یافتند جماعتی ساخته کارزار شده بر ایشان تاختن برد
و اموال و اثقال ایشان را به نهب و غارت برگرفتند بعد از این واقعه میان حاجی محمد علی و قرة العین
جدائی افتاد و حاجی محمد علی طریق بارفروش گرفت و قرة العین در اراضی مازندران با جمعی از دل باختگان
خویش و به مذهبی عبور کرد و در اغوای مردم جهد چندانکه توانست همی رنج برد اما حاجی محمد علی
چند روز در بارفروش خبر رسید که ملا حسین را از خراسان اخراج نمودند و دستان خود را
آگهی داده آنکس کرد و پس از روزی چند ملا حسین از راه برسید و با اصحاب خود در کنار میدان
آن بلده فرود شد و دعوت مردم پدید داشته بود بر هشتصد تن برگذشته بود که سیصد تن از مردم بارفروش
طریقت باب گرفتند و طریق او را صواب شمردند ازین حدیث عموم خلق را وحشتی و دهشتی تمام
در خاطر راه کرد و حضرت آنجماعت در اغواء سایر گشت سعید العلماء و دیگر علمای مازندران که کیدت
دستان را از هر جانب دیدند یکدست شده جمعی از تفنگچیان بحفظ و حراست خویش برگماشتند و صورت
حال را بکارداران دولت گوشزد کردند کارداران مازندران بنگاشتند شاهزاده خانلر میرزا که هنوز

حکومت

حکومت آباده آن است ایشان ادعای یکدیگر و کارگزاران او در این امر مسامحه کرده و جماعت
باسه‌ری از فارس بیرون شده و سواد کوه‌های کرمان و بعد از کوچ دادن حاکم سرحدات را به مردان مار
الملاد دیگر بار مراجعت با فارس نمودند سعیدالعلما در رم شده و عباسعلی خان سردار لارستانی حکومتی
کرد چون حکومت سعیدالعلما در رسید محمد بیک بابا را با سعید بن شکی لارستانی مدتی ایشان بیرون
و سپاه محمد بیک بعدم تحمل ایشان علی مسافت گرفت و بعد از ورود بمیدان بلده بسیار غیرت
انگاشت رو برگشتند انحلال در سر میدان ناز فروش بیران جنگ و جوش اشتعال یافت و باز دار
نال و جدال برپا کرده روز دیگر جنگ درآمدند و آلات حرب و ضرب بکار برده در زیر سامان
دو دور آن از اصحاب باشد برادر ملک حسین و جماعتی بسیار مردم لارستانی جراحت یافت چون
ملاحسن و حاجی محمدعلی مقاتلت زمان شهر را بهر جوش بر بام کار برگشت و استشعار نمود آن
جنگ رزم یافت و هرچه کمان کار دو آن سرای سر میدان در رفته و در آنجا هر جا لشکر با
راست کرده محصور گشته و رسوت عباسعلی خان سردار لارستانی برسید معاون حال را معلم
کرده در رزم انگاشت برهم زدن مدار ملاحسن چون در دو دو عباسعلی خان برادر است و مکتوب
داده که با اعداد کم و عدد اندک رزم او دیو را شواهد ساخته گرد در شکمای با فروش حمل جنگ
و جوش نموده دو ختم اند سعید و مردمک او پیام فرستاد که باهر شهر دو زبانه که در رو دوام سخی
جاری همه جب نگفته ام و ایکه مردم را سوی باب مسجد ام همی خواهیم که ایشان را از غبار عدوات
برهانیم اکنون که مردم این شهر طریق صلاح و فلاح مصلحت دیدند و مال و آثار را مباح نمودند اشرار را
به جدال وجهل مشکدار هم وضعت و سهل ترین را در برشمه سخاهی و مکر مشکدار هم عباسعلی خان در
باب کمک کاری حق صواب است بنگو آن است که شخص بیرون از رندان و غوث جوش آغاز
کنند و امر خود داشت را آرد آنگاه مدتی آن راضی رشوند و جماعتی از شکیبان لارستانی را برگماشت که سحرگاه
با علی‌آباد کوچ داده از آنجا مراجعت کنند لاجرم ملاحسن و حاجی محمدعلی و اصحاب ایشان از بازار فروش
بیرون شده راه برگرفتند تفنگچیان همراه از بس علی‌آباد در رفتند بعد از مراجعت جماعت شکی خسرو
بیک حاوی کلاتی علی‌آباد را گروه همراه خود با ارگ رده طمع و طلب زر و مال از رسال ملاحسن و اصحاب
او ساخت کرده و ناگاه بر سر راه ایشان آمده جنگ بپیوست ملاحسن خواست با او
بی مسارعت و معامله مراجعت دهد خسرو بیک نه بداد و طمع در اسباب ملاحسن بست احمقی بر خاطر
ملاحسن تعلل ترک اداحت و ساخته کار را گذشت و از مردی دلیر بود و شمشیرش بکوهی رزده مسموع افتاد
که بسیار وقت سیخ او جوی بعسرت آمده ملک گاه عرق شد با حیله ملاحسن اسب بر دو بمیدان تاخت
و مردم او حملت بر ساعت دو باول حمله خسرو بیک را با سیخ بکند را سیده و مردم او در آنجا ک هلاک در انداخت
بعد از این فتح ولوی کرده از پیروان سرد ان باز مردان ایشان گشت و در حال غضبان بر پایت
و تا پیش شرح طرسی شجاعت و بهی خواست دو آن راضی لشکری بسیار رد معطل طراز کند

در قضایائی که در این هنگام در ارکان مازندران بر حسب فرمان سفر طهران کردند تا جلوس شاهنشاه ایران را در تخت کیان درود و تحیت گویند و روز غرهٔ محرم تعطیل شده سلطنت قرین فرخی و میمنت گشت

قلعه ساختن ملا حسین بشرویه با اتفاق حاجی محمد علی بارفروشی و جماعت بابیه در مزار شیخ طبرسی

ملا حسین بشرویه سفر کردن بزرگان مازندران را بدرگاه شاهنشاه ایران بفال مبارک گرفت و آسوده خاطر در مزار شیخ طبرسی بساختن قلعه پرداخت چنانکه بنیان کرد و بروج آن را ده ذراع ارتفاع داد و در میان زیر آن بروج بنیانی دیگر راست کرد و درختهای بزرگ برآوردند و مشبکها نمودند و خندقی عمیق حفر کردند و از بیرون قلعه خاکریزی چنان فراهم ساخته داشتند که برابر بروج قلعه آمد و سه مرتبه در جدران و بروج قلعه از بهر تفنگچی نشیمن مقرر کردند و از قلعه برای عبور خندق راهی چند بگشادند و اندرون قلعه نیز خاکریزی کردند چنانکه دو هزار تن مردم بابیه که در قلعه حاضر بودند در میان خاکریز نشیمن داشتند و ساخته جنگ بودند و در میان دیوار قلعه و خاکریز هر چند گام چاه کرده بودند و در سر چاهها هیزمها و شلغمها از چوب و آهن نصب کردند و سر آن را با خار و خاشاک بپوشیدند تا اگر وقتی لشکری بدان قلعه یورش برد در درون این چاهها در افتند و تباه شوند آنگاه از هر دیه و قریه که قریب بود علوفه و آذوقه فراوان فراهم کردند و بدان قلعه حمل دادند و در کندوها نهادند و چون ملا حسین از این کار بپرداخت بانگ دعوت خویش را بلند آوازه ساخت و مردمان ساده دل را آگهی میداد که سال دیگر میرزا علی محمد باب کار جهان را یکسره خواهد کرد و هفت اقلیم را تحت قدم خواهد سپرد و دین حق آشکار خواهد گشت و ثروتها یکی خواهد شد بدین ترهات حیلت آمیز و کلمات طمع انگیز مردم بی حسب و نسب که مال و ثروت و جاه طلب بودند از دور و نزدیک بدو راه شتاب گرفتند چندانکه دو هزار تن اصحاب باب گشتند حاجی محمد علی را حضرت اعلی لقب نهادند و از بهر او دست در دامن پایداری و بیعت دادند و در فراز منبر نشیمن داد تا مردم او را اکثر دیدار کنند و حشمت او روز تا روز در خاطرها بزرگتر آید مراسم اتفاق کرد حاجی محمد علی یکروز از بهر گرمابه شدن و سر و تن شستن از پیش روان بیرون شد و بر اسب خویش برنشست تا بقریه که قریب بقلعه بود در رود و جماعت بابیه صف بر زدند با اینکه زمین همه گل و لای بود چون او را دیدار کردند یکبار بر زمین در افتادند و در میان آن گل و لای چهرها بر زمین سودند و تا ایشان را رخصت نداد سر بر نداشتند بالجمله ملا حسین اصحاب خویش را هر یک را نامی و لقبی خواند یکی را گفت تو مظهر امام حسن علیه السلام باشی و امام رضا نام داری و دیگری را سید الشهدا لقب نهادند و دیگر را بنام انبیا و ائمه هدی و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و اوصیا را در مردم بیست پایه فرو داشت و ایشان را نوید همی داد که هر کدام از ما در جنگ کشته شود پس از چهل روز بیشتر یا کمتر زنده شود و در رتبت دیگر فردای قیامت صاحب منصب خواهد بود و هم در این جهان شما هر یک پادشاه مملکتی و حاکم ولایتی خواهید شد و بعضی از ایشان را سلطنت چین و ختا و حکومت روم و ممالک اروپا بسیاحت و میعاد همی داد

کرده

کرده بودند بار دیگر هم
و اسباب بی سر و سامانی و درد دلان جلی که در کنار شاهزاده عبدالعظیم است بوده و
همراه از مردم دارالخلافه و این که ... و این کلمات را که میرزا علی محمد خان ...
انسان فرستاده بود و مردم عدت مسکر و ... حریره ... الی ... بیعت ...
... آن عاشر آتش الاراک و ... اصحاب ... ان ... که در
کنار شاهزاده عبدالعظیم است مدت ... مردم ... کار و معاملت و مساعدت
جان وی ول ساخت که می برسند ... برد شرور ... می حشد و عزا ... مرگ و ...
سا ورک حیات می ساختند

مأمور داشتن شاهنشاه ایران بزرگان بازرگانان را به دفع کاسبین و جماعت تاپه

چون خبر اعداد جماعت تاپه و رسیع طرسی و ... ایشان ... و عبارت محال بازرگان
کاسب کار دادن شاهنشاه ایران گشت فرمان رفت که بزرگان بازرگانان همه لشکر کرده بر
ایشان بتازند و جهان ... آن جماعت ... بزرگان بازرگانان که حاضر حضرت بودند
نهادند که هر چه زودتر ... ساختند و هر یک ... خود کوشش کردند حاجی مصطفی خان ... و
خود آقا عبدالله و عباسعلی خان ... محمد سلطان ... وکیلان سواد کوهی سواد کوه دو هزار جریب
کس فرستادند ... قلعه ... تحریص همی کردند و کارداران دولت ... آقای ...
بازرگان و سعید العلما ... را ... گرد ... رسیدند ... احکام ... آقا عبدالله
برادر حاجی مصطفی خان ... خواست ... بار ... مردم ... را
گرد ... شفکی ... خود ... آمد ... آقا ...
... سوار کرده ... با اتفاق ... آقا ... بر ... جماعت ... سپیر
لشکری بکردند و آقا عبدالله آن لشکر را ... آب ... و ... لارور ...
طرحان کرامل فرود شد ... و لشکر ... طرسی آمد ... سکر ... و ... سر ...
... سپاهی چند کرد و ... شفکچی از مردم ... و ... بطرف ...
پیش داشت ... خواست ... سود ... کار ... سکر ... آنکا ... لشکرگاه ...
آسوده چون شب ... وسعید ... طاحس با جماعتی از مردم خود از قلعه بیرون شده ...
شمر ... سر ... و ایشان را عرصه شمشیر ساخت ... کردار ... جماعت کود ...
... گوشه آقا عبدالله ... مردم ... کمان ... گرفته ...
را ... جماعت ... کشاده ... از قتل ...
... ایشان ... مردم آقا عبدالله ... که ...
... طاحس ... و ... آمد ... هم کرده ...
... ورقه ... وارث ... آمد ... سیدی که آن

هزیمت شدن لشکر
بازرگانان و قتل
آقا عبدالله بدست
طاحس ... شده

سر

شمشیری بروی برادر او در انداخت و از جانب دیگر جماعت بابیه بر آقا عبدالله تاختند و در حیص
داد و در میان ستیز مردم آقا عبدالله از شلیک و صاحبان مناصب مقتول گشت و دیگران هزیمت
شدند چون آقا عبدالله از بیچارگی لنگ بود بسرعت طی مسافت نتوانست خود را در جنگلی درز
دامنگیر کرد آن دهقان راهبری کرده بود نزد ملا حسین بیم کرد و چون برق خاطف خویش را با آقا عبدالله رسانید
و او را بتیغ در گذرانید مردم او را در قریه فرا آمیش در آمدند و اصحاب ملا حسین پیاده و سواره از دنبال
ایشان شتاب کردند و چون از کردار دهقان بقریه فرا در رفتند و بحسب ثقه ملا حسین عرضه تیغ ساختند بیک
باره اهل قریه را حاضر کردند کودک شیرخواره و زنان بیچاره و پیرمردان فرتوت رحم نکردند تا تا کور اصحاب را
کار را تمامت جانداران آن قریه را با شمشیر و خنجر پاره پاره کردند آنگاه آتش در قریه در زدند تمامت خانه
سرای و باغ و بستان را بسوختند و دیوارها را با خاک پست کردند و اموال و اثقال و اسب و رجال را
نهب و غارت برگرفتند و برفتند چون خبر این جلادت از جماعت بابیه در اراضی مازندران پراکنده
شد چنین طبلی بزدند و جلی شنیع از ایشان سمر گشت و دلهای لشکریان ضعیف شد و هر جماعت در
هر جا که اقامت داشت دیگر نیروی جنبش نیاورد و محمد سلطان یاور لاریجانی در بارفروش فرو نهاد
و در کمال هول و هراس بحراست آن بلده پرداخت و میرزا آقا در ساری خویشتن داری
نمی کرد

سفر کردن شاهزاده مهدیقلی میرزا بمازندران بفرمان شاهنشاه ایران برای تسخیر قلعه شیخ طبرسی و قلع جماعت بابیه

چون خبر قتل آقا عبدالله و غارت فرا در حضرت ملک الملوک عجم مکشوف افتاد میرزا تقی صدر اعظم شاهنشاه
ایران را به ذوق گرفت و شاهزاده مهدیقلی میرزا را طلب نمود و فرمان کرد که با سپاهی لایق مازندران
سفر کرده و بکیفر جماعت بابیه را از بیخ بکند از آنجا که عسکر عثمان مقتولین مازندران را حسرت کرده بودند
و فرزندان و بازماندگان ایشان را هر یک عطاهای عظیم فرستاد و محال بیشتر که هزار جریب را با یک جا
مصطفی خان شوتیغی داد با حمله مهدیقلی میرزا با اتفاق جماعتی از بزرگان مازندران در سلخ شهر محرم
بیرون رفته و از طریق سوادکوه راه بر داشت و عباسقلی خان سردار لاریجانی مأمور شد که از راه
دماوند و لاریجان بطرف آمل کوچ دهد و در آنجا تجهیز لشکر کرده در رکاب شاهزاده حاضر کرد و ما آنکه بعد از
رسیدن شاهزاده بزیرآب سوادکوه گروهی از افشکیان هزار جریبی جماعتی گرد کرده ترکت مدد مؤتمنه
شدند و از آنجا کوچ داده در قریه دهکس علی آباد در سرای میرزا سعید فرود شد و روزی چند با مداد
کار و نظم لشکر و سپاه پرداخت و جماعت بابیه را هیچ محلی و مکانی مسلّم نبود و ایشان لایق حرکت خویش
نمیدانست و از بیم لشکر گاه حارسی و طلایه میگماشت و هم در بیوفتادی هر که ترا کم کشته برفی
عظیم بارید و هوا از دردی سخت آغاز گشت لشکریان شاهزاده از چهره دست هوا و قایق در
هر کس به سوز حریدی با مدینه دشمن بیاسید ملا حسین و حاجی محمد علی که شطار حسین وقت مستمند از زمین
حدیث آگاهی یافتند پس ملا حسین چون بیک غضبان آماده حرکت گشت و چون یکپاس از شب

شورش اهالی
ملا حسن مسرور
و هزیمت شدن
محمدتقی میرزا

باز هم شهر مشهد سپری شد با اتفاق مستبدین مردم از جان گذشته طریق مخالفت در روسیه باکاه
چون روس مطلب و منتظر چنین بهانه بسیاری جنگهای قزاقان آب رود چناران راه حبس سرای محب
عمره کرده با قرب قریه دانکس بر آمد آنجا محکمه بازرسی روی خود درد آن داشت با هرکس لشکر
شاهزاده بار حضور مهر هی کمند با مرحوم عباسقلی خان سردار لاریجانی مهاسم دامنگ عباسقلی خان بن
کار افشای در مسجد این هی کمند وهی رسیدند و مجلس با صاحب خود از فشار ایشان رهسپار بود
چنانکه مقبره دانکس برد تک سرای شاهزاده و رسیدند با رسان سرای مهارت داد که گشتند دار
کجا سید کعبه با مرحوم سردار لاریجانی و اینک سردار است که از فشار در مسجد خود را سرمیل
بود که ملا حسن در رسیدند و تحسین چند تن از مردم خود از سر کوچه کاشت با اکثر لشکریان بعد
شاهزاده آمده جمع شدند آنجا اصحاب خود انگیز چون سرای شاهزاده در قسم قرار دادند و ملا سید
کند که در داد و در عبا شاهزاده را کشتند با هرکس از مردم او این بدانستند با جار همراه اینک شود و راه
فرارش کمر داران کمک بد سرای شاهزاده آمده مقر بود با بر سرای بار لشکر شدند و بدرون جا
در رفتند و با شمشیرهای کشیده با حافظان سرای در آویختند چون بسیار کس بر کشتند آتش به سرای
و ریختند و بدیده بدی که در پهلوی سرای بود هم سوختند و چند دیگر را که بهر صفت بستند الشهدا
علاقه اسلام کرده بودند هم آتش اندر زدند و مردمی که در آنجاها بودند همه را بسوختند و بعضی را
بکشتند و از پس آن جسد ایشان را به آتش افکندند بالجمله جماعتی از تفنگچیان سواد کوهی که در سرای سرکرده
شاهزاده جای داشتند بعضی عرصه هلاک و دمار شدند و گروهی طریق فرار پیش گرفتند سلطان حسین میرزا
پسر شاهزاده احمد از فتحعلی شاه و داود میرزای پسر ظل السلطان هم در آنجا مقتول شدند و جسد هر دو بن
سوخته گشت و میرزا عبدالباقی مستوفی بر قتل رسیدند آقا ملا حسن و مردم او از پس این قتل و حرق آهنگ
سرای و قتل محمدتقی میرزا کردند و شاهزاده به کوشش داری پرداخت و یکی از مردم با تیر
که از دیوار صعود کرده بود با گلوله تفنگ بر انداخت و یکی دیگر را که از در سرای بدرون رفت
هم به گلوله انداخت لکن معلوم بود که با جماعت رزم نتواند داد و از جانب دیگر سرای راه فرار
پیش گرفت و در آن ظلمت شب شدت برف و برودت که سختی بسیار بر کسی گذشت جماعت بامیه
هر چه در سرای او بیافتند بر گرفتند و سپاه محلات آن قریه باغش بردند و بانک میوه و فریاد ایشان
کوه و دشت را پر ساختند لشکر شاهزاده از هول و هراس بعضی پا برهنه جامه در بر
دو حال پوشیدن جامه نکردند سرها برهنه ساخته قلل جبال و مغاکهای صحاری را گرفتند شدند
در میان این همه لشکر چند تن از مردم اشرافی دواری را عسکر کرده بکوشش داری مشغول بودند حاجی
محمد علی با چند تن از ماتیه آهنگ ایشان کرده و هوای حمله افکند مردم اشرافی تفنگها گشادند
و از صدای گلوله بر دمان حاجی محمد علی آمده و جراحتی برداشت با چادر روی از جنگ برگاشت مردم اشرفی
دیگر باره از قفای ایشان تفنگها گشودند و چند تن از جماعت ماتیه را بکشتند که با افکندند

کرد

که سپیده بر دروازه برود و کس نشد هیچکس از سرکردگان و لشکریان پیروی آن نکردند که از قتل جان رسته بود
شوند و دشمن را دفع دهند بلکه از دور نیز نظاره بودند و جماعت بابیه با آن قلیل مردم مال و مواشی
اهل قریه و اموال و اثقال شاهزاده و سپاه او را از پیش روی همی راندند طریق قلعه شیخ طبرسی گرفتند
از قضا سه تن از لشکر شاهزاده بر سر راه ایشان همی بودند چون دانستند که آن جماعت را هنگام
مراجعت است دیگر مسارعتی آغاز نهادند و شلیک تفنگ گشایند سریع تر از برق و باد مکر بجستند و [illegible] اصحاب
او جانب لشکرگاه دور از مسافت طریق برداشت و در قلعه خویش جای ساخت اما مهدیقلی میرزا بعد از
فرار هم فرسنگ در آن گل و لای و برف و برو پیاده طی مسافت کرد و در این وقت یکتن از مردم مازندران
که بر اسبی بالای کوه سوار بود بدو باز خورد و او را نشناخت پس اسب خود را بدو داد و بار نشست
و او را در کاوسرائی رسانید و خویش داد و خود هم بران سر آمد و از جیب و راست برفت و هر کس
از لشکرگاه برسید او را از زندگانی و حیات شاهزاده مژده داد و مردم را فوج فوج بحضرت او آورد
اما چون شاهزاده را دیگر توقف جایز نبود از کاوسرائی سوار شده آن شب را در قادی کلا بیتوته
و روز دیگر بساری سفر ساخت و این غایله چنان هول و هربی در مردم مازندران انداخت که در
آن زمستان زن و فرزند خود را برداشتند از شهرستانها بکوهستانها فرار کردند لکن مهدیقلی میرزا
دیگرباره بفراهم کردن سپاه پرداخت و سران و سرکردگان را حاضر ساخت و نوید و وعید همی
داد و ایشان بتجهیز لشکر و اعداد کار در آمدند از آن سوی عباسقلی خان لاریجانی با لشکر خود از
لاریجان تا قلعه شیخ طبرسی بتاخت و جماعت بابیه را محاصره انداخت و صورت حال را معروض
حضرت شاهزاده داشت که اینک من این مردم را حصار داده ام و جا خالی ننموده ام اگر شما را
تماشای این حرکت و نظاره این حرکات پسند خاطر است بدینجا کوچ دهید شاهزاده چون این
بشنید هم گفت که مبادا عباسقلی خان غره شود و او را از بابیه آسیبی رسد مصطفی خان سورتیجی را با مردم
خود و جمعی را از جماعه و محمد کریم خان اشرفی با تفنگچی اشرفی بجانب او کوچ دهند و بر آن قرار که خلیل خان
سوادکوهی و مردم قادی کلا او را پیوسته کردند و ایشان چون صلاح وقت بابیه را معاینه کردند و بعد از
طی مسافت عباسقلی خان [illegible] جماعت را [illegible] سنگری استوار
کنیم بسر دست خواهیم کرد عباسقلی خان گفت ما هرگز در برابر هیچ لشکر سنگر نخواهیم کرد لشکر مردم لاریجان
تنهای ایشان است [illegible] در این وقت مردم بابیه از هر آنکه سردار و جماعت را در خواب [illegible]
چنان می‌پنداشتند که بیداری در قلعه شیخ طبرسی هیچکس [illegible] و گاه گاه از در زراعت و فروتنی
پیامی می‌فرستادند و در طلب نان می‌کردند چون روزی چند بدینگونه گذشت شب [illegible] و هم شهر ربیع
الاول سه ساعت از آن پیش که سپیده صبح سر بر زند ملا حسین چهار صد تن پیاده تفنگچی از ابطال
مردم خود گزیده ساخت و از قلعه شیخ طبرسی بیرون تاخت و مانند دیو دیوانه [illegible] کرد و سردار
در دروازه [illegible] قلعه که از لشکرگاه بر آمد و خود با چند سوار بسوی لشکرگاه کمین نهاد تا اگر کسی طریق

بیرون تاختن جماعت بابیه و شکسته شدن عباسقلی خان لاریجانی

فرار کرد عرصه هلاکت و دمار گردید و در وقت مردم لشکرگاه آسوده و از گزند دشمن در حصار حوزت جهان
گرد خود بودند که ناگاه جماعت افغان آمدند و جنس با مهمات آخته بر لشکر سوادکوهی و هزار جریب
تاختند و در اول حملات ایشان را هزیمت کردند و هر سیاه افغان سرده سیاهان سواد کوهی در بردند تا حوالی
فوج الادشتی آمده عسکر سوارانی استرابادی داخل کردند تمامت آن افواج را چون گوسفندان که از گرگان
رمیده باشند هجوم کرده عسکر لاریجانی می بردند و گرسنها و خاکها که مردم لشکرگاه از خوف گرد بودند آتش
زدند تا خلقت شب را روشن کردند و دوست از دشمن باز دانند و از تاریک مسجد و مقبره
گرد و دار ما بیه جان دل لشکریان ضعیف شد که هیچکس را از هیچکس نمی شناختند و گله تکرار از طرف
گلوله می ساختند عباسعلی خان سردار ایرم و یک ... که وداع جان و جهان گفته از رحمت طرف
سلامت بدست کرده بگوی لشکرگاه گریخت و از آنجا کاه کاه تفنگی هم یک دو محمد سلطان یاور
در لشکرگاه فریاد می برمیداشت و در ... جماعت افغان تعرض نمیداد و در وقت جمعی از اصحاب
ملا حسن بدو رسیدند و او گمان داشت که لشکر شاهزاده آمد با یک تن از ایشان روکار زهر حملت علی مردم
کسته و این مردم بدو را عرصه و بار سار بدو جستن در دمان او بود که دستند بدو او را با سیع پاره
پاره کردند و در این گیرو دار شادی از جماعت افغان مقتول گشت آری بود قائم ملا حسن که بر سر راه
هر سیاهان کمین نهاده بود میان لشکرگاه آمد میرزا کریم خان استرابادی و آقا محمد حسن لاریجانی با جمعی
از تفنگچیان اشرف و کیا لشکرگاه عسکری از هر جو دگر ده مواضعه نهادند که هیچ اسکندر زنده باشند هم
نشوند و آسی که جماعت افغان گرد بودند فضای خرگاه روشن بود و هم در وقت ملا حسن و جمعی
او بدو رسیدند میرزا کریم خان آقا محمد حسن را خطاب کرد که هم اکنون آن سوار را که دستار سر بر سر
دارد و کران باشد این کفت و تفنگ خویش را گشاد و این خود ملا حسن بود که هدف آن تفنگ دست
بر سینه خود آورد و معلوم شد که گلوله بر سینه او آمده و در زمان آقا محمد حسن بر تفنگ خود در ار گاه داد
و این گلوله بر شکم او آمده و ما این دو جراحت صعب را است بیفشاد و دستار طرح فرار کرد الا آنکه
اصحاب خود را در مراجعت داد و ما اینکه عسکر لاریجانی و استرابادی روستان او گلوله همی بارند و جماعتی از اصحاب
او را اسحاک می افکند هیچ اضطراب نکرد و آهسته آهسته همی راه برید با حلقه شمع طرسی رسید ابنه
لشکر شاهزاده یافت در یک سوار و ده هر کس بطرفی گریخت الا آنکه عباسعلی خان لاریجانی با خان

فتل ملا حسن سبزواری در میان کارزار

و عبدالله خان افغان با سه تن محسن خان با جمعی استرابادی از بیرون لشکرگاه بودند چون صبح طالع
شد میرزا کریم خان استرابادی بر سر دو نواری برآمده بانگ داد و ز دواب تا اگر از لشکریان گشته
در آن حوالی باشد فرا سر شود عباسعلی خان و جمعی دیگر که سهر فرصت بودند از اصحاب تکه او ل
بلشکرگاه در آمدند و از سر بریش فرار واندو کشتگان و ماندگان کار در این دولت آسوده
خاطر بود و الجمله مقبولین را مدفون ساختند و شادی کشتگان نامه را سربریده و سرهای ایشان را به
بار فروش و دیگر بلدان مازندران فرستادند که هول و دهشت مردم از آن کاست... و گمان شود آنکا

عباسقلی خان صورت حال را بصحبت عبدالله خان افغان بشاهزاده فرستاد و تصمیم عزم داد که دیگرباره اعداد لشکر کرده بحضرت شاهزاده درود داد تا از آنسوی ملاحسین تا دروازهٔ قلعهٔ شیخ طبرسی جبان برفت کار از اصحاب او کس ندانست و در جراحتی رسیده و در میان دروازه جان سپرد و رفقا او را برگرفتند و مردی که حاجی محمدعلی حمل داد و ملاحسین را در توقیت زمان بار کرد و گفت ای مردم میان بدانید که من مرده ام چهار روز دیگر زنده خواهم شد و سرا در قبر خواب بسیم کردار پس آئین که شما را آموخته ام بار دیگر بدید و دست از حکایت باز مدارید و این حضرت اعلی را کفایت از حاجی محمدعلی باشد رها کنید آنگاه مردم را از خود دور کرد و با جسد تن از جامهای خود گفت نعش مرا در جائی دفن کنید که هیچکس از قلعگیان مرا در این نگفت ولی فرو بست پس جسد او را در زیر دیوار مرقد شیخ طبرسی با جامه که در بر داشت سپرده دفن کردند و سی تن دیگر از جراحت نیستگان بابیه هم در قلعه بمردند ایشان را نیز مدفون ساختند و آنگاه از قلعه بیرون شده سحرگاه آمدند و حمایت کردند که مردم ایشان را اسیر برداشتند پس سیوای سحر زمین پراکنده هر کس از لشکریان بدیشان بود از خاک برآورده سر بریدند و سرهای ایشان را بر سر چوبهای دراز بالا کرده بر طرف دروازهٔ غربی قلعه نصب کردند و تنهای ایشان را در میان خندق دوچار خود را مدفون ساختند و مراجعت بقلعه نموده در جای خویش آرام کردند

لشکر تاختن شاهزاده مهدیقلی میرزا از شهر ساری بقلعهٔ شیخ طبرسی برای جنگ جماعت بابیه

شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آنکه از شکست جماعت بابیه و شکستن عباسقلی خان و لشکریان آگاه شود با لشکر ساخته از شهر ساری بیرون تاخت و تا یک منزلی قلعه شیخ طبرسی را در بریده و در سرحد کلاهی جای کرد و روز دیگر از آنجا کوچ داده و چون لختی راه بپیمود مکتوب عباسقلی خان با چند نفر سر از جماعت بابیه مدد آوردند و عباسقلی خان اندیشه آنکه مبادا لشکر شاهزاده هراسناک شده و از کردار او برآشفته گردد هیچ از ملاقات بابیه و هزیمت خود یاد نکرد و جسم سر شاهزاده از مطالعهٔ مکتوب و نظارهٔ آن سرها چنان دانست که فتح قلعه شیخ طبرسی و قلع طایفهٔ بابیه بسیار سهل است و در قطع مسافت شتاب گرفت که مبادا فتح قلعه و قلع بابیه بنام عباسقلی خان برآید و تا پل فرامرز آباد چون برق و باد همی براند و در آنجا عبدالله خان افغان از راه برسید و میرزا عبدالله نوائی را از حقیقت حال آگاه ساخت و این هر دو تن باتفاق شاهزاده را گذاری آورده و پرده از راز برگرفتند مهدیقلی میرزا از جای سرد شد و کار را دیگرگون یافت و همت کس فرستاده شد تا عرق خویش را که از پیش روی میرفت سر برتافت پس سران سپاه را انجمن کرد و دیده حاضر کرده ایشان را از قصه تنبیه کرد و سخن کیاکلا آمده آتش را سوزان کرد سپاه بعضی اقامت را بر حرکت ترجیح نهادند و جماعتی بتعجیل در حرکت میفرمودند عاقبت سخن بر این نهادند که این لشکر از جماعت بابیه هراسناک شده اند اگر این کرت حمله نکنند و لشکر بار دیگر هم شکسته دلی کلفت خاطر رندان را تحت فرمان آورد لاجرم با لشکری در خور این حرکت آهنگ ایشان باید پس شاهزاده چهار روز در کیاکلا توقف کرده کار لشکر ساخت و روز پنجم از آنجا کوچ داده و به سیاه

سوار و پیاده بجانب قلعهٔ شیخ طبرسی آمده و خانه‌های کسان را سوخته و بعضی را منهدم نموده جانوران ایشان را نهب کرده سربازان
اشرار را سرجویها نگریست که از پس روی قلعه چون زمستانی پدیدار بود و جوی عظیم در آن جاری کرده
در دامان است که می‌لشکری وحشی در کنار آن قلعه ویران کند. لاجرم از آنجا عبور کرد لکن سنگ از آنسوی
حرکات در آمد و در آنجا دو ساعت از شب گذشته عباسقلی خان بیدار گروه شده بود در آنجا
توقف نموده سراپرده گردن ... و جماعتی از جماعت ... آنگاه کس بفرستاد
با لشکری محکم در برابر قلعهٔ شیخ طبرسی بر آورده در روز چهارم با لشکر تازه ... قلعه آمد هر جا را
سنگرهای سرداران خان نوری و میرزا احمد الله نوایی را ... لشکر ... استوار کرد
استوار کرد عباسقلی خان لاریجانی و نصرالله خان ... و حاجی مصطفی خان ... اشرفی ...
دلشکر ... لاریجانی و جماعت ... ساخت و ... از قلعه
برکنار ... کرده ... محکم بر آورده جماعت ... راه
حصار ... لشکر ... قلعه ... پس لشکریان ... محکم ... کرده ... هزار
آن برج ساخت قلعهٔ ... گلوله ... ساخت شد و ... در میان قلعه ... چون
کار ... حاجی محمد علی حکم داد ... گرمای ... دیوار قلعه را ... مرتفع کردند
که دیگر ساخت قلعه ... و اصحاب ... در میان قلعه ... بودند
... شاهزاده و ارکان دولت ... آمد ... عراده ... عراده ... و دو رتبه
... و بعضی از مردم هرات ... کرد که آن را آتش ... قلعه
روان ... داشت و ... مسافت را قطع کرده میان قلعه فرود می‌آمد و جاهائی که جماعت
... و ... ساخته بودند آتش در ... هر جانب که در آن قلعه بود ... شده
شد از جانب دیگر گلوله توپ و خمپاره در میان قلعه ... مرگ ... حاجی محمد علی چون این بدید
از قلعهٔ شیخ طبرسی ... بیرون شد و در میان جا ... قلعه ... کرده و اصحاب و ...
... کرده بودند جای گرفتند چنانکه هیچکس از توپ و خمپاره آسیبی نبود و ... حضور ... قلی خان ... لا
ریجانی ... لشکرگاه آمده ... شاهزاده ... عرض ... شیخ طبرسی ... قلعه
... و مدت ... روز ... عظیم ... چنانکه لشکریان در ... ماه ... آن ... بود و روز
چهارم ... مردم ... لشکرگاه ... مراجعت کردند ... شاهزاده
فرمان کرد که هم اکنون ... و ... لشکر ... سیاه ... حرکت ... کال
... که این ... از اول شب ... صبح ... ولیکن ... ماکول و مشروب
... جنگل ... که ... آتش ... کار ... بر
... پیاده ... آنگاه ... شاهزاده ... در طبع ... ره ... در
داد که هم اکنون ... کسی ... ناچار ... بر آن ... شد ... هر کس ... لشکر ...

... سلو

شبیخون ساختن جماعت بابیه و کشتن جعفرقلی خان و طهماسب قلی خان

پهلو سواره و پیاده دو سواد سپاه جعفرقلیخان و میرزا عبدالله رحمت سپرده اول ناسی و برج تر سردار از
لشکرگاه در آمدند و لشکر رسیدند و هر یک در برج خود جای کردند و سرداران ایشان سپهر تعداد دود و
در برج هر کس برفتند از قناد و رسول جماعت بابیه که از دو روز و یک کران بود و دیدچون قلت عدد جمعیت
ایشان را انقریش کرده بود و بیست تن مردکار آزموده از راه خندق بیرون شدند تا گاه صبحه زنان
یورش افکندند میرزا عبدالله که پیوسته فرسوده خواب بود حال شکست خویش نکشوده و دو تن از بابیه را
سیاک افکند ایشان راه بگردانیدند و بگروه سپاه برج جعفرقلیخان حمله بردند و از گردراه در درون برج
در آمدند جعفرقلیخان از جای برآمد و دو تن را با گلوله تفنگ از پای افکند و دو تن را تیر مردم او بکشتند ما این جمله
جماعت بابیه تیم کردند و تا شمشیرهای کشیده برادر او در آمدند و چند زخم شمشیر بر روی سر او آوردند جعفر
قلیخان را دیگر مجال بماند لاجرم خود را بمیان خندق برج در انداخت جماعت بابیه از آنجا آهنگ برادرزاده او
طهماسب قلیخان کردند و یک تن برادرزاده را تیغ بردند و در پیکر او از اصحاب حاجی محمدعلی از فرار و تو از
قلعه بسیار تگرک گلوله باریدن گرفت و از لشکرگاه کسی مدد ایشان نیامد ناگزیر بعد از قتل طهماسب قلیخان
جراحت جعفرقلیخان مردم بابیه از برج بیرون شده راه قلعه خویش برگرفتند و وقت عبور جعفرقلیخان را
از میان خندق یافتند و او از زخم تیری بسیار بر پهلو زده بکشتند هنگام گذشتن ایشان میرزا
عبدالله و مردم او از برج خود دو تن دیگر را از جماعت به زخم گلوله مقتول ساختند هر آنان جسد ایشان را
برگرفته ببردند بعد از سه روز میرزا عبدالله جعفرقلیخان را از خندق برآورده بلشکرگاه برد چون
نشانه های او جراحت او در آمد و گردش بعد از دو روز راه از اصحاب ساری کوچ دادند تا در آنجا بکنت
در افکند نقل میرزا چون این بشنید در خشم شد گفت چرا بی اجازت من او را کوچ داده و کس
فرستاد تا او را بلشکرگاه مراجعت داد اندراین سخن از آمدن رحمتی وخشمی بدو رسید که هم در
آن شب درگذشت

خشم گرفتن شاهنشاه ایران بامیرزکان مازندران از بهر مسامحت ایشان در تسخیر قلعه و تدبیر ایشان

چون مدت محاصره قلعه شیخ طبرسی بچهار ماه کشید و جلادت جماعت بابیه در کار مبارزت و مباحثت
معروض کارداران دولت افتاد آتش خشم ملک الملوک عجم زبانه زدن گرفت و فرمود ما چنان دانسته
بودیم که سپاه ما اگر ماه میان آتش و آب شتاب گیرند و از حرکت نایستند و هر دو شیر را تمام
شوند اینک روزگاری دراز است که با جماعتی ناسزا طریق متقاطعت می سپارند و در این متقاطعت
دور تعاطفت بسیار کرده اند همانا امیرزکان مازندران تقاعد این فتنه و شرارت را موجب قربت حضرت
ما دانسته اند از بهر قوام حشمت آتش این فتنه دامن می زنند از این پس چنان می انگارم که خدای
مملکت مازندران را بیاد داده است و تکفیر مساحتی که در این سپهر آویز رفته است تا عاقبت
مردم مازندران را با جماعت بابیه عرضه تیغ خواهم اکنون مقربان درگاه از بهر شفاعت جنبش
مراجعت برخاک نهادند و از عاقبت قوی سپاه فتح قلعه وقلع بابیه را حمایت کردند در استحکام

شاهنشاه ایران سلیمان خان افشار را فرمان کرد تا سپاه بامدادان رزم‌سپار شوند و حصن را گشاده سازند
که لشکریان در کار جنگ مسامحت روزگار همی برند با جماعت باغیه در کارزار استوار همی شدند مع‌القصه سردار
ورود سلیمان خان بامدادان لشکریان برگ و سامان گرفتند و اطراف قلعه را دایره کردار فرو گرفتند
از دو سوی لشکر گردون موکب در بیرون قلعه درآمدند و با یکدیگر مواضعه کردند که چون شهباز را از خندق
و خاکریز بگذرانند آتش در زنند و آن هنگام که سپاه سنگر سنگسار یورش برند ناگاه از طرف غربی
یک نقب را در برج و خاکریز در ... آتش زدند چنانکه چاه و برج مسافت را برج و خندق و
خاکریز با خاک پست شد و نقب دیگر را که از جانب شرقی بود چون با برج و خاکریز با رسانید و آتش بعدا
افروخته شد از بالای ساخته ساوری تا لشکریان شیپور جنگ بنواختند و از چهار سوی یورش در
دادند جماعت باغیه از آن جانب که برج ویران برآمد انجمن شدند و هر کس از لشکر نزدیک شد زخم
گلوله و ضرب تیغ و دفع همی دادند میرزا کریمخان دست بیازید و خود علم برداشت و برافراشت
و دلیرانه با پای برج برفت و هیچ از باران گلوله بیم نکرد گفتی از پای سر تفنگ از شقت برج سر
داد با او در همه گلوله سار و میرزا کریمخان دست فرا برده گلوگاه تفنگ را بگرفت و از جنگ او بر
آورد و بر آن برج صعود کرده علم را از سر برج نصب کرد و فریاد برداشت که ای لشکر عزیمت کنید
محمد صالح خان برادر جعفرقلی خان با چند تن از ... خود را با پای برج رسانید آقا محمد علی میرزا چون در
این یورش بسیار کس از لشکر با معرض هلاک می‌نگریست ... بود با طبل مراجعت بنواخت میرزا کریم
خان و محمد صالح خان سرباز پس شدند تا چون آن سنگر را هنگام برفت سران سپاه شرم زده بودند و
کردند که روز دیگر آن سنگر را هنگام کشیدند و دیگر باره یورش بقلعه بردند و موقوف گشودن قلعه و
آوردن قلعه‌گیان شکسته شد است و کار بر ایشان سخت افتاد و ... حسد بر یکدیگر
که آن جماعت از شدت مجاعت تباه شوند و اگر سپاه آید پس برگ یورش گشتند و در حصنی محاصره
کوشش بودند و از آن سوی سرحوش ... که حاجی محمد علی آورده بود دیگر باره ... عهد
رضوان ... فوری با دید شدند و از آن سعی و طلب که داشتند بسی کوشیدند اما همه سنگر را
مروی ... و چه اگر کسی می ... حکم حاجی محمد علی ... برمان بر لشکر رسید لاجرم
جماعت یاغیه سر آمدند و در ... جاره ... برود ... از رسول که کس از سران آن
جماعت بود از خویشتن سی تن مرد جنگی داشت از شاهزاده امان طلبیدند و محمد علی میرزا
او را از مهار ... از قلعه بیرون شده با لشکرگاه در رفت و مطمئن خاطر گشته با قلعه شد
و سوالی مردم خود را از ... روانه لشکرگاه گشت چون راه نزدیک کرد کس از مردم
لارسحالی اجازت شاهزاده او را هدف گلوله ساخت و سپاه ... دیگر
تفنگچیان بسوی مردم او تفنگها گشادند و جمعی را مقتول ساختند چند تن که زنده ماندند بسوی
قلعه مراجعت کردند جماعت یاغیه گفتند ... و سپاه وشمن ... شدند

میرزا کریمخان ... ناحیهٔ مردم ... سپاه قلعه ... علم ... گلوله ... سپاه ... نصب کرد

۱کو

اکنون فصل شتا و احسا شاد پس همه را تاریخ بگذرانید مدار نیس لیواقمه رضا خان پسر محمد خان امیر
آخور شاهنشاه مبرور که بجماعت بابیه پیوسته بود و هم رهسپار خوی گشت و از شاهزاده امان یافته
بود و سه تن از مردم خود و ملتزم لشکرگاه در آمد شاهزاده او را بهادر خان نوری سپرد تا در برد خویش بدارد
و جمعی دیگر از بابیه با لشکری که در لشکرها بودند طریق رفق و مدارا پیش داشتند و امارت حاصل کرده از
قلعه بیرون شده طریق فرار برداشتند و بمراتع و مساکن خویش گریخته شدند و هم در این ایام چنان افتاد
که شاهزاده و عباسقلی خان در یکی از برجها که با قلعه قریب بود در رفتند و جماعت بابیه تفرس کردند
پس بجانب آن برج چون باران بهار گلوله پاشیدند از قضا گلوله از شکاف تیره در گذشت و در شانه
عباسقلی خان لاریجانی آمده جراحتی کرد اما هیچ از صلابت و کاستی نشد و همچنان در تحریض لشکر و
تمهید سکر استوار بود از پس لیواقمه علف و آذوقه جماعت بابیه یکباره بنهایت شد و راه بیرون شدن
از قلعه مسدود بود سخت علف زمین هرچه یافتند بخوردند و چندانکه درخت در قلعه بود پوست و
برگ آن را قوت کردند و چندانکه آلات و ادوات چرمین داشتند هیم خوش ساخته طبخ نمودند و هرچه اخلال
در قلعه بود و سوخته شدند و با آب صلابه کرده بنوشیدند و اسبهای ملاحسین را که بزخم گلوله مرده بود و از بیم
حشمت ملاحسین آن را با خاک سپرده بودند برآوردند و گوشت کنده آن را با استخوان تقسیم کردند و با این
همه دست از شمشیر و آویز کوتاه نکردند چنانکه لشکریان در طرف غربی قلعه شیخ طبرسی از بهر خود خندق کرده بودند
که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و دوشنبه درخت برای عبور بر خندق آن قنطره بسته
بودند میرزا عبدالله نوائی و جمعی از سربازان سرتیپ و جماعت اشرفی و لاریجانی در آن قلعه جای داشت
یک بعد از فرو شدن آفتاب که مردم قلعه مشغول کار بودند و هنوز قنطره بر خندق بود ناگاه دو تن
از بابیه قلعه در آمدند و صیحه زنان حمله افکندند و از قفای ایشان یکتن دیگر در بیرون شد میرزا عبدالله پیش آمد و
هشت زده بر جای است و سختین آن دو شنه درخت را بگرداندند و میان خندق در افکند جماعت بابیه
چون معبر یافتند بازگشتند اما آن سه تن که میان قلعه بودند با شمشیرهای کشیده بجنگ در آمدند چند
کس از تفنگچیان را جراحت کردند و یکتن از ایشان زمزمه زنان بر برج قلعه عروج کرد و بانگ همی برداشت
که برج را گرفتم بشتابید و تفنگچی در آمدند جماعت بابیه از بیرون قلعه همی گلوله می‌افکندند و تفنگ همی
گشادند و یکتن از تفنگچیان اشرفی را بر هدف گلوله ساختند و از آن جماعت سر چند تن بزخم گلوله
جان بدادند آن یکتن که بر فراز برج شد کس را بدو دست نبود و هر که عزم صعود میکرد با شمشیر و دشنه
مساحت در یافت امر یکتن از مردم جلالش تن به تیر گرفت و آهنگ او کرد و بدو دست فشار یافت
در آویختند و دو تن دیگر را که در میان قلعه بودند هم بقتل آوردند از پس لیواقمه دیگر در قلعه شیخ طبرسی
برگ درخت و علف زمین و استخوان و چرم همه پرداخته شد و راه فرار مسدود گشت ناچار
جماعت بابیه از در استیمان بیرون شده زنهار طلبیدند مهدیقلی میرزا عهد نامه بشان رقم کرد که چون
توسل بامانت گسیدند و از در جماعت ایشان تا حضرت یکسوی نشو ندارند و جان در امان خواهند بود

تنگی علف و آذوقه بیان مردم قلعه

شبیخون جماعت بابیه و شکست یافتن ایشان

وحاکم برآن رفع جهاد سران سپاه هر حاکم بر دند و احاد قلعه داشت و کسی سر برای حاجی محمد علی بفرستاد
و سر بود بار کسوی لشکرگاه و از شهر سران ایشان جمله چند برافراشتند حاجی محمد علی با لشکر قرشی بست بود در سپاری
سر بر سر بسته داخل بست شمرده می شد التوار قلعه بیرون شده بر استشاهزاده گریخت و دویست
وچهارده بیمار جماعت بابیه که باقی مانده بودند با شمشیرهای کشیده در کار دست وقتی مسابقت نموده در جمعها که
برامی ایشان کرده بودند فرو ریختند و آتش را صبح آورده بر در و گریخت شاهزاده حاجی محمد علی ترجیه
می از بزرگان ایشان را بلشکرگاه طلب داشت تعداد ورآمدن ایشان مجلس و شکسته با رسم ادب
بسیاری آمد تا آنکه بعضی از رعایا حود را می هستند آنچه بر ما از ایشان مصرف مرد شرعی و واجب القتل بودند
اگر شاهزاده حکم بر قتل ایشان براند ما لشکریان و سران سپاه از سر برسم برده بودند و مردم ایشان
عرصه سیع کسبه بود را بجان هم آن بود که هر یک شهری فقه مردم را اغوا کسند دل بر قتل ایشان نهادند
و ناگاه آنکس بشده آهنگ جمعهای ایشان کرده و بر موقت محمد تقی میرزا امیر چون اشت و روی انکار را
کرد سست حکم شریعت و شیوای دولت قتل ایشان زاد است و واجب پس بعزم آن جماعت را حاضر
کرده بر صف نمودند و فرمان کرد تا یک یک را لشکر بدر رند و بسیار کس بود که از لشکر او طلب سر فرد
می کرد تا الموامات آن جماعت مقتول شدند آلا عدد قلیل که بسیار و جسما بها ورکر بخشیده رضا حاجی
پسر محمد خان میرآخور و چند تن دیگر که در میان دستجان لودهی بودند هم دست شکیبان سوقی و لاریجانی
نجات گشتند و بسیاری دیگر از جماعت بابیه که از پیش امان یافته در لشکرگاه جای داشتند هم جان
سلامت بردند پسر ملا عبدالخالق بسیر عرصه هلاک گشت آنگاه شاهزاده حاجی محمد علی و چند تن از سران را
با او محبوس ساخت و در قلعه شیخ طبرسی درآمد و از هندسه که در استحکام قلعه بکار برده بودند شگفتی گرفت
و آن برج و خاکریزها و جاپها و دربها را معاینه کرد و اسلحه و شکست و اموال فراوان که در آن قلعه انباشته
بودند بر گرفت و هر چه از آلات خو در بسرد ساخت و آنچه از جاره بسر انداختند بر دو بنار واد و اموال جو دل
که در و آنکس عمارت رفته بودند بست کرد و هر مجهول المالک بود بر مضبوط ساخت وای آنجا
بار فروش آمد سعد العلماء و دیگر از اهالی شرع بر قتل حاجی محمد علی جسارت نمودند و مردمان قوی را اندر گیر کشیدند
تا بدست ایشان در شریعت مقتول باشد پس علما و طلاب علوم و جمله انجمن شده و ایشان را در میدان
بار فروش مقتول ساختند و جماعت از آن لشکر و ایشان برد اختند و در قتل بار مدران از نه سد
امرا نا جمله از جماعت بابیه هزار و یا نصد تن معرض هلاک و دمار درآمد و از مردم لشکری بر ما نصد تن
مقتول گشت و هم در امسال حاجی میرزا آقاسی از کار بر کران دولت خواستار شد که سیاحت عتبات
عالیات سفر کند و در استان ملا تک پاسبان سید الشهدا علیه السلام مجاور شده شار که شاهنشاه ایران
بر تک سد سال او رحمت کرد و بصر الله خان بورباشی یک راه با جماعه سوار ملازم خدمت او داشت و او
روز بیست ستم ذیحجه الحرام از قریه شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه بیرون شده و روانه ارض مقدسه
اماکن متبرکه گشت و هم در امسال میرزا احمد مجتهد تبریزی که عمر شاگرد ان شیخ احمد احسائی و مدا و تکوینی

تحمل
جماعت بابیه
مکانیان

نماید و جریان کرد که ایشان در درون حمام سنیان بروند و مردم ملاقات ایشان را ناکس خلوت پرهیزند
لاجرم چنان افتاد که یکتن از جماعت شیعه خواست تا بدان در رود و مرد حمامی او را طرد و منع کرد و کار به
مشاجرت و مناقشت افتاد چون جماعت شیعه را بر سنیان حدتی و کثرتی بود در مقابل جماعتی برکت آسوده شدند
و اهل حرفت و صنعت کارخانها و دکانها را دربستند و اعلام حرب و ضرب کردند شاهزاده ملک قاسم میرزا
که این هنگام فرمانگذار آن مملکت بود در زوال این فتنه و نیران آتش فتنه را بنشاند و در میان ایشان کار
مصالحت و مسالمت براند و هم در این سال میرزا ابراهیم خان مستوفی که از سفارت دولت ایران
بر حسب فرمان به دارالسلام بغداد گرد دو مأمور با قامت آن بلده گشت تا در کار تجار و زوار و دیگر
مختاران ایران که بدان اراضی سفر کنند نگران باشد و میان دولتین اسلام کار تشدید
مودت کند

ذکر وقایع سال دوم جلوس شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار مطابق سنه هزار و دویست و شصت و پنج هجری

در سال هزار و دویست و شصت و پنج هجری مطابق شقان ئیل ترکی چون دو ساعت و دوازده دقیقه از
چهارشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی برگذشت آفتاب از حوت بحمل تحویل داد و شاهنشاه ایران
سلطان ناصرالدین شاه قاجار جشن عید نوروزی بپای برد و این هنگام کارداران دولت چشم بر کار خراسان
داشتند بالجمله از پیش مرقوم افتاد که حمزه میرزای حشمت الدوله از ارک مشهد مقدس آهنگ سفر هرات
کرد و بعد از بیرون شدن از قلعه ارک نفاق یار محمد خان راه برگرفت و با اراضی جام برآمد چون هنگام آمد
یار محمد خان که در خراسان چنانکه از لشکر او و از مردم بهادرخان در اراضی جام اسیر گرفته بود بدو راه
قرب لشکر حشمت الدوله و اعانت بهادرخان زینهار جست و آزوقه لشکریان را حمل داد و امان یافت
و در این سال قربانعلی بیک ملازم وزیر مختار انگلیس که بصوابدید کارداران دولت مشورت شاهنشاه
ایران نامه حمزه میرزا را می آورد بدست مردم سالار گرفتار شده او را محبوس داشتند و هر نامه که با او بود بگرفتند
منشور پادشاه را که در میان نامه جواب پنهان داشت قربانعلی یا کاه از محبس بگریخت و خط شاهنشاه را
بحمزه میرزا آورد و لشکریان آن خط معاینه کردند و از جلوس پادشاه بر تخت ملک آگاه شدند و شاد
خاطر آمدند آنگاه حشمت الدوله آهنگ هرات کرد و در میان لشکر ایران کار نوک دیگر افتاد و فوج گراری
فراهانی سر بر نافرمانی برآوردند و گفتند ما هرگز سفر هرات نخواهیم کرد و چاره آن بود توسن بر داشته از
راه نیشابور بجانب عراق رهسپار شدند حشمت الدوله چون وقت مقاومت با لشکر خود را از طریق
صواب بعید است لاجرم ایشان را بحال خویش بگذاشت و با فوج خاصه و با فوج بهادران و دو فوج همدان
و دو فوج افشار رومی بجانب هرات تصمیم عزم داد و میرزا موسی آشتیانی برادرزاده
صاحب دیوان که وزارت او را داشت بیرون در کار او کوچ داد و شاهزاده تا قلعه
... برآمد و از آنجا شهر نو آمد و شاهزاده ولی آنکه جنگ و جستی برآید طریق فرار
سپرد و هواخواهان جمعیت لشکریان گشت و چند انکه اسب و توپخانه بدست

یعنی نقیصه در ... دیوان حصار ... روز عشر و دوم ... راه آنجا ... بهادرخان ... حسب

نیفتد

شد از مرحله مرو سپرده به [illegible] آمد از سر [illegible] سپاه آن سرهنگ و جمعی شاهزاده و میرزا
بزرگی و سران [illegible] یار محمد خان با مور [illegible] دارالخلافه و مشهد [illegible] عالی را معروض
درگاه شاهنشاه داشتند و شاهزاده یار محمد خان از طرف هرات [illegible] بگذاشت [illegible] طریق بوده تا افغان
و در دو فرسنگی غوریان در دارالحکومه [illegible] فرود شدند و چون [illegible] و [illegible] پیوسته است
لشکرگاه اختیار کرده لشکریان در آن [illegible] ترتیب ساختند حشمت الدوله
در محرم تا آخر ربیع الثانی در [illegible] یار محمد خان [illegible] هزار [illegible] و هزار [illegible]
علیخان و [illegible] لشکرگاه حشمت الدوله [illegible] لشکریان [illegible] کردند [illegible] شد
سلطان مراد میرزای حسام السلطنه [illegible] خراسان مسموع افتاد [illegible] میرزا [illegible]
تصمیم عزم داده و یار محمد خان [illegible] هزار سوار ملازم رکاب ساخت و شاهزاده از [illegible] کوچ
داده [illegible] آمد و از آنجا [illegible] حسام السلطنه به نیشابور رفته است و راه نیشابور [illegible]
[illegible] جمادی الاولی وارد نیشابور شده [illegible] حسام السلطنه [illegible]
حاجی میرزا علیخان [illegible] دارالخلافه و طهران [illegible] میرزا و لشکر [illegible]
اصلاح [illegible] و همان [illegible] حکمرانی خراسان را به نام سلطان مراد میرزای حسام السلطنه [illegible]
[illegible] حشمت الدوله [illegible] نیشابور [illegible] آمد و از آنجا کوچ بر کوچ [illegible] مسافت کرده در غره رجب وارد
دارالخلافه و طهران گشت و بعد از روزی چند [illegible] کارگزاران دولت [illegible] حکومت [illegible]
و میرزا محمد پسر میرزا [illegible] آشتیانی [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] حشمت الدوله [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] و فرخ خان [illegible]
[illegible] و چون [illegible] شاهزاده
[illegible] و شاه [illegible] خان و [illegible] خان و
[illegible] ایشان [illegible] کردند

مامور شدن میرزا علی خان [illegible] برای [illegible]

[illegible] شهریار

کارداران دولت [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] و [illegible] نکردند و [illegible] جماعتی [illegible]
[illegible] میرزا علی خان [illegible] مقدس [illegible] کرده و [illegible]
از شاهنشاه میرزا علی خان [illegible] گرد [illegible] کرده [illegible]
[illegible] حشمت الدوله [illegible] لشکرگاه حسام السلطنه [illegible] اتفاق [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] و همان [illegible] حاضر کرده [illegible] حاکم [illegible] شد
[illegible]

که بعد از ورود چراغعلی خان بشاهرود سی تن سوار با او همراه کن تا بسلامت طریق خراسان سپرد بالجمله چراغعلیخان
حسب الفرمان تا شاهرود برآمد و چون مرتضی قلیخان در امضای حکم کارداران دولت مسامحت کرد از حکومت
شاهرود و بسطام عزل و عزلت یافت و چراغعلیخان از آنجا رهسپار شده بسبزوار آمد و حشمت الدوله در سبزوار
دیدار کرد و معروض داشت که برحسب فرمان لشکرگاه حسام السلطنه مراجعت فرمای و هم از قبل حسام السلطنه
اسکندرخان سردار رسیده باشد که سپاهیان را به نیشابور بازبرد تا لشکریان چون در توقف خراسان
و اراضی هرات زحمت فراوان برده بودند طریق بازپایی گرفتند بشیپور رحیل بزدند راه دارالخلافه پیش
داشتند و حمزه میرزا نیز با چاپار راه برگرفت و چراغعلیخان باتفاق اسکندرخان سردار از نیشابور بمشهد
و بحضرت حسام السلطنه پیوست تا حسام السلطنه سلیمانخان و [illegible] را رخصت کرد که باراضی خود رفته
بسیچ راه کنند و سپاه کلات رهسپار شود و خود از راه سر ولایت نیشابور بجانب مشهد مقدس کوچ داد
و در عرض راه از جانب یارمحمد خان افغان عبدالغفار خان با هزار سوار افغان و هزاره مدد حسام السلطنه ساز
و ملازم رکاب شد بالجمله بعد از ورود [illegible] که تا شهر مشهد هشت فرسنگ مسافت است مکشوف | ورود حسام السلطنه به نیشابور و مشهد
افتاد که سواران ترکمان محال تربت و اراضی قرائی را معرض غارت درآوردند با چهار هزار و دویست
کوچ قرائی که در لشکرگاه بودند برای حفظ اهل و مال خود رخصت یافتند و از تربت گشتند کوچ [illegible]
تربت و ویران شدن حشمت الدوله از حاکم خراسان سالار را و اهل مشهد را در طریق طغیان قوی دل ساخت
بالجمله حسام السلطنه صواب دید خواص خراسان مکتوبی بحاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن که از علمای
شهر بودند فرستاد که اگر چراغعلیخان از زحمت شهر آسوده خواهد بود دروازه مشهد را مفتوح دارم تا بعام
کارداران دولت را با شما گذارد و ایشان دستوری دادند و چراغعلیخان روز پنجشنبه هم جمادی الاولی با پنج تن
سوار از [illegible] هم سوار روانه مشهد شد چون [illegible] فرسنگی شهر رسید چهار تن پیاده و شاهزاده توسط استقبال بیرون
شد و مردم مشهد از این پذیره شوکت خویش را نمودار کردند و چراغعلیخان را بشهر درآوردند و در خانه
سالار جای دادند و دیگر سالار او را طلب داشته مجلس را از مردم بپرداخت و با او گفت میرزا اسمعیل
نامی مکتوب کرده که سخن چراغعلیخان سخن من است اکنون مکنون خاطر او را بامن بگوی چراغعلیخان عرض
کرد که امیر نظام میفرماید دودمان دیرینه خود را برباد مده و بی هول و هراس برنشین و طریق درگاه شاهنشاه
گیر بود و چهار تومان [illegible] از دولت ایران در وجه خویشاوندان و عشیرت شما برقرار است الی
کم و کاست مقرر میداریم و ریاست این پسرهای شما را هریک منصبی [illegible] و مرسومی معلوم با سرداری سپاه دهم
اما شکستن باید هم بکنید کوچ دهی و بعد از مراجعت [illegible] آنگاه حکومت خراسان با تو تفویض خواهد
شد دیگر از میدان و امصار ایران فرمانگذار تو ای گشت و اگر این سخنان را از من نپذیرفتی [illegible]
آل و تبار خویش را در معرض هلاکت درآوردی [illegible] سالار در جواب گفت که من را این حکمت
و حسن [illegible] هرگز تا از روی سلطنت بوده ام [illegible] خراسان نظر [illegible] و حاجی میرزا
آقاسی را که [illegible] آنگاه [illegible] قرآن مجید بدست کرد

حضرت شاهنشاه مرحوم شاهنشاه اگر کشته شدند روا باشد کنون که ما از ایران فرود شدیم دیگر با
دیگر کون بسیار خدمت شاهنشاه ایران دولت با میرزا تقی خان اکراهی ندارم لکن مردم شوم اتم تحاشی
طهران کوچ داده اند مردم کار بر ما به سر آمده سر بر خط شده اند روا باشد که مدت این
شکر بکذارم و نکه رم با ما مرس هم تنگ بر آمد و در فرزندان ایشان همواره مراد ما کشته و دیگر آنکه
چون این مردم بدانند که من ایشان را بکذاشتم و راه دار السلطنه بر داشتم جمله را باطل باره کنند آنکاه
زن و فرزند مرا در بازار بکشانند معرض بیع و شری در آورند پس صواب است که کار داران لب
ازین کرو کان بکیرند و حکومت خراسان با من کذارند چون یکسال سپری شود بواند شد که حضرت
شهریار پشیمان شوم و اکر میرزا تقی خان بدین سخن رضا ندهد کار بمادرت خواهد رفت و بدانچه خدا خواهد
روا خواهد بود و از پس روزی دیگر حاجی میرزا قاسم و حاجی میر احمد از خلف کرده با جعفر علی خان
کف پیغام خویش را هم با علمای بلد بکذار چو جعفر علی خان آن سخن را تکرار کرد ایشان چنانکه سالار آموخته
بود پاسخ دادند و روز دیکر جمعی از مردم خراسان قصد قتل جعفر علی خان کردند و کوا اکاه او با خویش اسپی
او ود بر جست مردی که همراه او بود از در بلند بیرون شد و جسدش در میانه مجروح کشت و
عاقبت سالار و حاجی میرزا قاسم جو دیدند این حمله را مردم در اراکند و ساحت شد جعفر علی خان چون
کار را نکو دید بار دیگر بیرون شده بار جست مردی گفت که اکر سالار چند سر اسب ارمغان شکس
حضرت شهریار را اقامت دارد و عریضه های نیکو نگارد کمتر از لشکر را از جانب خراسان کوچ
دهم و خود بسپارش شوم تا کار دولت یکسان او این مملکت را با سالار بکذارند و از پس یکسال او را احضار
ندارند و بیاید بر جست مردی این سخن را باور نداشت و هم در آن شب سالار را بیدار کرده آگهی داد و صبحگاه
چند کس از سران مایل و پانزده تن سوار جعفر علی خان را در و بسته بسلامت از آن بلده بیرون شدند
و بعد از تکرر سنگ شانه مراجعت بود جعفر علی خان نکس از ملازمان سالار را با لشکر کاه با خود
همراه آورد و اسنخلی سالار بر شمرده و سپرد که من از روز کذشته سخن بسکنم تا صبحگاه از من اراجیف لشکر
کوچ خواهد داد تا اینکه شهر مشهد مقدس شاهنشاه ساخته جنگ با میرزا تا از آنسوی حسام السلطنه روزی در
چمن کو باغ اوران کرده است که مردم قلعه شاهان در ره طمس خاطر ساخته بدر کاه آورده عارض بسا لباع و حرکز
مردم مرو بیرون شده به آنجا سکنی کرفته بودند و از جانب سالار نور باشی نادری طرفه و تو بانی حسن شاهان
ورای با چهار هزار تفنگچی و شمخالچی حارس و حافظ بودند حسام السلطنه مردی حسن نام را تعلیم بسامان د
رسول فرستاده باشند که ایشان را استمالت دادند و مردم شاهان در ارفراغان نکشتند و حسن را بکشتند و سر
او را برای سالار بمشهد فرستادند دیگر روز حسام السلطنه قلعه شاهان را ساخته با جعفر قلی خان سرهنگ سپهدار
و اسکندر خان سردار با فوج نصرت و شتر غزاله توپ و سوار و جرکی مشاهیر بر سر شد و سپاه دکارا
موقع سواران ساخته با یک رقعه خاتم و جنگ در انداختند بعد از کردار بسا چهار صد تن از
مردم شاهان در و مشهد و صد تن سر بار مقتول شد آنکاه مردم شاهان در بهر سند و لشکریان

فتح قلعه شاهان بدست حسام السلطنه

اسما،

از سنگرهای ایشان گذشته بجانب برجی که مشرف قلعه و در ظاهر قلعه بود رسیده و آن برج را مفتوح کرده
هشت تن تفنگچی شمخالی که حارس آن برج بودند مقتول ساختند و از آنجا دهان توپها را بقلعه گشادند
قلعگیان را پای اصطبار از کار رفت و ناچار بیرون شدند جعفرقلیخان آمده خواستار شد که او را با صد تن
سرباز بیرون برود و قلعه را بسپارد این جمله را با عواطف شاهانه [illegible] پشیمان شده دیگر باره در بستن ایل
هنگام حسام السلطنه لشکریان را بمحاصره قلعه باز داشت و خود بلشکرگاه شد و چون یک نیمه از آن شب
گذشت تیم رجب بیرون شد مردم از قلعه بیرون شدند و بیکسوی رفتند و اموال و اثقال ایشان
بهره لشکریان گشت یوزباشی حسنخان شاهسون و یوزباشی نادعلی سرکرده شمخالچی را که در آن گیرودار
گرفتار شدند حسام السلطنه بفرمود تا بر دهن توپ بسته آتش در زدند و از آن سپاه لشکر را جنبش داده
بچمن قهقهه فرود شد در آنجا فرستاده سلیمانخان درهجزی رسید و معروض داشت که سلیمانخان چون بر
حسب فرمان سفر کلات پیش داشت در عرض راه استماع نمود که بعضی از بزرگان کلات با سالار مواضعه
نهاده اند که مهرعلیخان پسر محمدعلیخان کلاتی را ماخوذ دارند و کلات را بمردم سالار بسپارند سلیمانخان بی
توانی بطرف کلات تاختن برده بارنجگان که یکی از قلاع کلات است در رفت محمدعلیخان چون این بشنید
شاد خاطر شد و نزدیک سلیمانخان آمد و بزرگان کلات را پیرستمال ساخته نزد او آوردند و بیست
تن از مردم سلیمانخان را اندرون برده کلات را تسلیم دادند و جانوار را از اشراف کلات را نزد او
گروگان فرستادند و سلیمانخان چون کلات را مفتوح داشت از مردم خود حارس و حافظ در آنجا بگذاشت
و خود مراجعت بدره جز نمود حسام السلطنه رسول او را شاد خاطر ساخته باز فرستاد و فرمان
کرد که سلیمانخان در ظاهر مشهد حاضر لشکرگاه شود و میرزا علی خان را از آنجا روانه دار الخلافه نمود و خود
با لشکر از چمن قهقهه حرکت کرده تا کنار مشهد براند مردم شهر چون این بدانستند چندانکه لشکر سواره و پیاده
حاضر بود ساخته جنگ شدند و از دروازه بیرون تاختند از سوی شش صد تن سرباز از فوج مخبران و
هزار تن سواره و دو عراده توپ که در مقدمه لشکر بودند با مردم شهر روی در روی شدند و جنگ در
پیوستند حسام السلطنه کار را دیگرگونه دید بفرمود تا دو عراده توپ دیگر بجرگاه تاختند و تا چهار ساعت
این مقاتلت دراز کشید در پایان امر سربازان یکروه حمله افکندند و لشکر شهر را که افزون از ده هزار
سواره و پیاده بودند هزیمت کردند و از قفای ایشان چنان دلیرانه بتاختند که بسیار از مردم خویش را
بخندق شهر در انداختند و مجال آن نبود که دروازه شهر را استوار کنند زمانی در از دروازه ها لا
خیابان فرار بود و چون لشکریان اندک بودند روا ندانستند که بشهر در شوند با محله دویست تن تفنگچی
از مردم شهر در آن جرگاه بدست لشکریان اسیر شد حسام السلطنه از بهر آنکه وحشت خاطر مردم شهر را
مرتفع کند بفرمود تا تفنگ ایشان را ماخوذ داشته آن جماعت را بسلامت جهت مراجعت بشهر دادند

رسیدن شاهزاده حسام السلطنه و محاصره نمودن
مشهد مقدس را و مقاتله با سالار و مردم آن بلد

ورود هم حسب

حرکت اول حسام السلطنه و محاصره مشهد

حسام السلطنه

چون حسام السلطنه لشکر گران و سپاه شهری را هزیمت کرد از کنار قعسان و درختستانهای مشهد کوچ
داده در جوار برج که هم در یک میل شهر مسافت است فرود شد و میانه شمال و مغرب شهر اردو کرد و
در برابر دو برج دروازه ملک و دروازه عراق لشکریان سنگری محکم برآوردند و فوج مخبران
و فوج ماکوئی با چهار عراده توپ در دروازه ملک جای کردند و جعفر قلیخان سرتیپ سرهنگ رجال
سردار با فوج قراجه داغی و فوج مراغه و چهار عراده توپ در دروازه عراق سنگر بست سام خان ایلخانی
با لشکر زعفرانلو و خراسانی و فوج شهری و چهار عراده توپ در دروازه قندهار رفت و در یکصد ذراع
دروازه سنگری راست کرد و ساخته جنگ نشست اما مردم شهر هر روزه از شهر بیرون شده
مصاف میدادند و در راههای مراوده سنگر میکردند گاهی افواج لشکر را هزیمت میکردند و گاهی شکسته
از دروازه ارک و ملک خانمان در درون شهر میشدند چون ده روز کار بدینگونه رفت در عشره شهر
میان سه هزار سوار خراز از سرحد برسیدند و سالار برسید و شهر در آمدند هم در آن روز سپاه شهری
چندانکه سواره و پیاده بودند با افغان سواران سرحدی از دروازه ملک و قندهار بیرون شده بجانب
سنگر سام خان حمله بردند و از یکجانب شیر محمد خان و سرحسن خان تیموری که سنگر سام خان را فرا اول
بودند با سواران برگزیده دچار شدند و دیگر دروازه آمدند سالار چون افواج را بجای خود مشغول
یافت سپاه شهری که سنگر سام خان را فروگرفت و سواران سپاه را مجروح بیانداخت
آمد با افغان پیادگان با شمشیرهای کشیده حمله ور گشتند و از سر برج و باره شهر توپ و شمخال و بیکیچی
چون باران بهار آتش و آهن باریدند با بحلیه سالار چون ملک عثمان خان سنگر فوج شهری حمله
افکند و در اول یورش فوج شهری را از میان سنگر هزیمت کرد سام خان ایلخانی که از یکصد ذراع
مسافت در سنگر خود نظاره بود چون فرار فوج شهری را معاینه کرد تیغ برکشید و پس نشسته بر سر افواج
شهری آمد باشد که آنها عقب را سنگر خود مراجعت دهد مردم سنگر ایلخانی از پیرون باش او جان هم
کرده و راه فرار برگرفت و آتشفشان خاطر ... گشت و آنجا ... کار فرار رو جستند تو یکی بر سر او رسید
کشت و از عقب ... سر بریدند و دو عراده توپ از ... او در توپ سالار
کار فوج شهری پرداخته سنگر سام خان حمله آوردند و توپخان چند آنکه باشد بهاده و آتش در زدند تیغ
بر کشیده سدلا و حزم سنگر سام خان بیشتر پایمال حمله سالار گشت و سه توپ لشکر بدست مردم شهر
افتاد و جهانیان محمد سلطان فوج شهری و سرکرده های خوالی و جوسانی را مردم سالار اسیر گرفته با دو عراده
توپ بجانب شهر مراجعت کردند از آنسوی چون حسام السلطنه ازین قصه آگاه شد از لشکرگاه با جماعتی
از سواران با ماره و فوج مراغه و چند عراده توپ شتاب زده راه برگرفت و می برسید که کار سنگر با
پرداخته بود و از آن برنامه سودی نکرد که سپاه شهری در کار او بهال غنیمت راجع شدند و مردم
لشکرگاه را هیچ راه ندادند آنگاه حسام السلطنه دو عراده توپ دیگر را که در سنگر سام خان بود حمل داده با سام خان
ایلخانی و مردم او مراجعت لشکرگاه کرد و آتش ... ماس و ظلمت ظلام صبح آورد چون آفتاب سر از

علمه
گروه مردم
شهر سنگر
سام خان

مشرق برود سالار دیگر باره اعداد کار کرد و مردم شهر از نصرت دو روزه بیش جبان و دلیر شدند که گدایان برزن
و مزدوران بازار هر یک کاردی و دشنه بدست کرده با مدافعان رجال آماده قتال و جدال شدند
بالجمله سالار با این جماعت از شهر بیرون تاخت و سپاه لشکر با لاخیابان و سراب [illegible] گرفت
و لختی با تفنگ رزم داد و چون راه نزدیک کرد با لشکرگاه باتمامت لشکر یورش داد و مردم لشکرگاه که جنگ
مردان مجرب بودند چون کوه پای برجای بر شدند و هیچ توپ و تفنگ نگشودند تا آنگاه که سالار با ده
هزار تن لشکر جرار از صد ذراع مسافت برسید این هنگام فوج بحیران و ماکوئی بهوت تا توپ و تفنگها را
گشاده داشتند بر حمله نخستین از لشکر شهری افزون از صد تن بخاک هلاک در افتاد لاجرم مردم شهر هم بر
آمده روی برتافتند پس لشکر از لشکرگاه بیرون شده از قفای ایشان تا دروازه بالاخیابان شتافتند
و هر که را یافتند با خاک پست کردند بعد از این هزیمت مردم شهر تا ده روز از شهر سالار بیرون نشدند
چون شب سیزدهم شهر رمضان برسید سالار با لشکری ساخته آهنگ شبیخون بیرون شد نخست سلطان
خان افغان را با دویست سوار از پیش فرستاد که از لشکر حسام السلطنه غفلتی کرده حربی آورد سلطان خان
لشکرگاه را بر حرکت سد چنین فراولان اورا بیدار کردند و تفنگهای خویش گشادند نخستین سلطان خان
از اسب در افتاد و مردم او برجست تمام جسد او را گرفته از پس گریختند سالار چون این بدید دست
که با لشکرگاه شبیخون شوال بردنا چار بسیاسان شهر در رفت و چند روز دیگر بود آنگاه با لشکر شهری و ترکمان
افغان نهاد که بکرده سپاه لشکرگاه شبیخون کنند اگر همه سرداده آمد اینکار زیستند بکشند و چهل گاهی شش
عراده توپ حمل داد و با تمامت سواره و پیاده از شهر بیرون شد و در برابر لشکرگاه آمد از بامداد تا فروشدن
آفتاب چون پلنگ آشفته رزم همی داد و از دخان توپ و تفنگ روز روشن برنگ قیر آمد هنگام
فروشدن آفتاب سالار هزیمت شد و بجانب شهر شتاب گرفت و در روز دیگر بیرون از آن پیش که خورشید
برآید آهنگ بیرون از شهر آمد و امروز را هیجان تا شامگاه رزم داد و روز سیم سالار تصمیم عزم داد که
دیگر روی از رزم برنتابد تا روی ظفر نبیند از بامداد کمر استوار کرد و بکارزار در آمد از دو سوی مردان
جنگ با تیغ و خنجر در آویختند و چهرها با خاک ... چون آثار گرد ... جیان ضعف ... که کار بر مردم
لشکرگاه مشکل افتاد حسام السلطنه چون این بدید کس بسپهر [illegible] فرستاد و جماعتی از سربازان را از سر
مدد با لشکرگاه آورد و سالار فرمان کرد تا سپاه پیاده و کالار از جانب جنوب و طرف مشرق لشکرگاه
از میان باغستانها یورش افکندند و سواران لشکر از سوی شمال لشکر تاختن آوردند حسام السلطنه
بفرمود تا سوار با سوار و پیاده با پیاده روی در روی شدند و جنگ پیوسته کردند در این وقت
سربازان بحیران جلادتی کردند و برمیسره لشکر سالار یورش بردند و دیگر سربازان را غیرت طمع [illegible]
گرد و بهمدستی بحیران از جای در آمدند و هر گروه بر یک [illegible] شهر تاختن برده ایشان را هزیمت کردند
و از جانب دیگر سواران [illegible] بر سواران شهری حمله [illegible] هنگام غروب آفتاب سپاه سالار
یکباره طریق فرار برداشتند و لشکریان از قفای آنجماعت شتافته تا نعدکس اسیر گرفتند [illegible]

هزیمت افغان سپاه سالار از لشکر جرار

مارا

باسکر کوه مدد از این سبب ایم در آن شب حسام السلطنه عزم نمود که جسر پاشاخان با فوج مراغه و کما
ماعسان شهر عسکری برآورده و او را اگر سرای و سلمی در عطا داده باد و عزاداده بود در انجا نشسته
فرمود چون صبح روشن شد عاب بیچاره سالار با سپاه از شهر بیرون شده و با لشکر کار پیش
داشت ناگاه جسر پاشاخان از لشکر خویش توپی کشاده و گلوله توپ دو سوار را با اسبانشان بست کرد
سالار چون بر سر راه عسکری حدیده و لشکری انبوه دید از آهنگ مبارزت فسخ عزیمت داده و باز شهر
شده و با دو هیچ بیچاره از شهر بیرون نکرده و حرارتش و دیوار قلعه و فرار بازه رزم را دوا زمهر بست و عقب
عشق علف ... روز لشکر در خاطر گرفت که موقوفات مطهره رضوی علیه الصلوة والسلام و خراب
داده می‌کرد در آن صحن مبارک سلاطین سلف بزرگان مقدم بوده بها داده بودند ماخوذ دارد و هیچ
کس از مردم بی نام و نشان مردی را که مشهور به امیر علی بارک بود و اموقوف عزیمت سالار با فرستاد
بعد داشت و در حدود یار مردم مرو فرستاد تا مکدار بود و عزم نمود تا صحن مبارک در آمدند و مردی از طلاب
خود اگر کسی که در حرم حرم از در آن مرد بیشک آمده و آنست با خود دارم آن مرد و رجوع است که من به
آسانی که مانع ما باشانی کند این جسارت نتوانم کرد و جسارت و جهان بود ام اندوخت با فر
سروا ... کلمات ناهموار و سوالی مکیدند و از جای جستن کرده جان بسته آن روز که انیس
بیمار کرده و در حریم حرم مقدسه و جان بداد و آنگاه ساب خرابات کرد و با بسته پای در خرابه ...
و دیهم شکست و مرحمه در آنجا ماقف برگرفت و از صحن مقدس بیرون شده هزار باره رفت تا کار
لشکرگاه حسام السلطنه توپ کشاده یافته گلوله توپ برسیده وی آمد چنانکه یک ... او ... دو رحم گلوله بر
سر وی آورده خنجری که برسته طارم خویش برد پیک نشان اندادیم المعمه سالار حسن گرامی از
هیچ به کرفت و از قدام بقعه مبارکه و علمای بزرگ آن بلده بیمناک بود و از عباد در موقف حاجی میرزا
عسکری امام جمعه یکموی حسام السلطنه فرستاد و در سوال او ... مردم سالار گرفتار شده او را نگاه
بکنو ... او با خود و بسته بر د سالار بر د بود و در موقف سالار بود اصل بعضی از اعیان را عرض کرد و دعوت
با امام جمعه را با خود داشته باشد و تسلیم بعضی از لشکریان مردی نمودند با کران وی باشد و معادل چهار
هزار تومان زر مسکوک را و مصادر دیگر گشته شد و حاجی میرزا هاشم را سر لشکر حاجی بار است و میرزا
صادق ناظر حضرت رضوی علیه الصلوة والسلام و حاجی میرزا عبدالوهاب مستشرف و حاجی میرزا کریم
وکیل و میرزا محمد علی متولی را ... ست و لیکن در دیگری محبوس داشت و چون ارشان بروحت با حمی
دیگر از علمای بلد مسجد گوهرشاد آمده و ایشان خطاب کرده که من خویشتن را این هول و هرت دهاد اختشام
وان همه سخ و عب بر خود و اساخته ام چهار مهر آسایش مردم این شهر است اکنون گر گفته از برای
شهر شکر مست اگر از حراله مود جسری نوام خواهم روا باشد و حسن و قیاس دولت را
عرض بر کوشش دارم بعد عمل و رضا مدد است اگر به سر کس ... سر خویش کرم و طریق سلامت سپرم
علمای بعضی سخن از راه صواب شمرده و دیگر و هیرا میروی جواب نبود لاجرم سالار را با شفاعت علما ...

شرح حبس سالار ... موقوفه رضوی علیه السلام

و جوانات را علوفهٔ لشکر مبذول کرد و قبایل زهب و قصه و دیگر ایلات و اولاد رئیس و تیمس را برگرفت
بدار حضرت فرستاد و بنام اقبال السلطان ناصر الدین شاه را در درهم و دینار نقش کرد و ترکمانان و دیگر مردم
اجری و مواجب کرد اگرچه با خود او سعادل نیست و دو هزار تومان در سکوک بر آمد با این جسارت گاه
کرو فسا را رابع و دایم عرصهٔ غارت شد و عاقبت موجبات اسمعیل قریب ندامت گشت بالجمله هرچه از ترکمانان
برگرفت ادای آن دین را از دست علمای محبوس می نهاد و از ایشان تحقیق محکوم بحکم شرع جسد گرفته
بخدام می سپرد

مأمور داشتن کارداران دولت ایران جماعتی از سپاه را با حسام السلطنه برای فتح خراسان

چون خبر ترکتاز سالار و حملهٔ او لشکر سام خان ایلخانی معروض درگاه سلطان قاهره شهنشاه ایران افتاد فرمان
کرد تا لشکری جدید از دار الخلافه راه برگیرد و ملتزم رکاب حسام السلطنه پیوسته شود لاجرم سواد امیر به تقبیل
امیر نظام حاجی علی خان پسر ابراهیم خان با گوپیه با فوج عونی و ملیحان قراگوزلو با فوج همدانی و جعفر قلی خان میر
کروسی با فوج کروس و جماعتی از سواره خلیلاملو و قراداغی و کلیائی بسیج سفر کرده و عبدالعلی خان میر پنجه
توپخانه با چهار عراده توپ و دو خمپاره با ایشان راه برگرفت و فرمان شد که این جماعت برای
... بیت سمک خان بر ترتیب طی مسافت کنند و همچنان حکم رفت که چراغعلی خان ... با این سپاه
راه برگیرد و در خراسان به مراقبت باشد و هر جلادتی که از مردان جنگ دیدار کنند همه روزه
نگار کرده ابلاغ درگاه پادشاه دارد تا پاداش عمل هیچکس پوشیده نماند از دار الخلافه راه خراسان
پیش داشتند و تا سرحد عباس آباد کوچ بر کوچ برفتند در آن اراضی مکشوف افتاد که جماعتی از ترکمانان چند
روز بر آن پیش بر قافلهٔ بازرگانان تاختند و مردم قافله را اسیر ساختند و شتران بارکش را نیز
ربوده اند در عباس آباد تفتیش آن شتران بکار لشکرگاه آمد و جمعیت لشکریان شدید از عباس آباد
راه برگرفتند و طی مسافت کرده در حکمت خیمه فرود شدند و فرمان حسام السلطنه روز دیگر که پنجم
ذیقعده الحرام بود در نیم فرسنگی شهر شکوه بنگی برد و بکردند و هم در آن روز سالار با مردم خود از شهر
بیرون شد و جوشش را نمودار ساخت و چون مکرم ... آنکه با شهر مراجعت کرد و پس از چند روز دیگر
که حسام خان و لشکریان از کوه سنگی کوچ داده در برابر دروازه ... فرود شدند محمد حسن خان سالار
مجال نگذاشت که ایشان نیز ... با بیست و ... عراده توپ روز دیگر
نوقان بیرون شد و در برابر لشکر جدید صف راست کرد و گلوله توپ ... ایشان باید جنگ
سخت ... لشکر حسام السلطنه ... توانست رسید و تورجان
... لشکریان ... روز دیگر ... رسید ... داده
... لشکر خراسان ... ایشان ... چند تن
... حسام السلطنه پیوسته ...
لشکرگاه ... گذشت ... سواره ...

شهر

شهر از دروازه نوقان بیرون شده رو به سمت مدار لشکر حسام السلطنه نهادند پس سامخان ایلخانی ایشان را
شکسته ساخت و از قفای ایشان تا کنار خندق شهر بتاخت شب دیگر در شب سیم شهر دوازده و چهار
هزار سواره شهری و ترکمان از دروازه ارک شهر بیرون شده بکنار چناران راه برگرفتند
با هم نهاده قریه کرد سنگ فرا حسام السلطنه است اگر نواب معرض هست دعا رب در آورده تیرباران
که در لشکرگاه اسرائیل جای داشتند هم در آن شب گرد سواران را نگهدارند و احمد خان سام السلطنه
او و شاهزاده نصرت مو با سامخان ایلخانی با سواره که در لشکرگاه بودند با سالار ایشان راه برگرفتند تا
هر شان رسیدند که از راه چناران و قلعه را معرض هست در آورده و گفتند ناچار مردود ایشان سر
گرفته بودند لاجرم سامخان از کرد راه جنگ به سوی مردان جنگی چون پلنگ خشم کرده بر ایشان افتادند
و جسم در حساب را با خاک و خون آغشته دادند و از کار زار گرد سواران آتش برانگیخت و هوای معرکه
از شمشیر و آن آتش آمدار بر آمیخت بعد از کشش و کوشش فراوان نصرت سامخان را دست داد
سالار شکسته با خاک داد و تن هزار نهادند و چنان متفرق شدند که دو تن متفق نشوند پس کرجی
سامخان اسیران خاوران و زنان بسیار و چند تن از مردم شهر و دو تن از ترکمانان را اسیر گرفت
و ایشان را در کشیده در لشکرگاه حسام السلطنه آورد شاهزاده حرمود با آلات حرب و ضرب سواران
شهری را گرفته ساخته شد و حکم داد تا دو تن ترکمانان را در پیش روی او سر برگرفتند و از پس این
فتح دیگر سواران سالار با مردی بیرون شدن از شهر نداشتند و سپاه حسام السلطنه دست یافتند
لاجرم از پس دو روز علی عسکر شاه حسام السلطنه را طرف کلوکه توپ و تفنگ هما شدند و گاه گاه از جنگ
در سر سنگرها حاضر شدند و سرداران در آن حصار شدند و چون کمر بستند سالار با مردم جوشن حمایل
همواره با دست زنگوله حلاوت همی کرد و همه روزه قانون به حرب و مبارزت بارها شمشیر
القصه امر حسام السلطنه و سرداران سپاه حکم بر آن نهادند که سنگرها پیش برند و بارها ایشان را و کشیدند
با شهر قربت اندازند چنین سامخان افغان رفت باشد هنگام با مردم خود در برابر دروازه نوقان
میان سنگری کرد و هم در آتش لشکر را پیش سنگر برد صبحگاه که مردم شهر از آن سه جماعت
از مردان لشکر گروه از شهر بیرون شدند بر سر سنگر حمله بردند از آن سوی حسام السلطنه با دو هزار سواره و جماعتی
از سرباز ان و چهار عراده توپ بیامدند و لشکری که در سنگر بود در رسیدند و با مردم شهر آغاز مبارزت کردند
و مردم شهر را هزیمت دادند روز دیگر محمد ولی خان با سپاه سالار از شهر بیرون شدند و تا شامگاه با
سنج و سر و توپ و تفنگ کار جنگ بود و هم ساعت پس از اول مهر با شهر مراجعت کردند و دیگر روز دیگر
مردانه بکوشیدند و کاری شوار ساختند بر آن دیگر روز هنگام از شهر بیرون سنگر با پیش شدند تا تخته
سنگرهای شهر جای گرفتند پس حسام السلطنه نصرت مو آن سنگر را استوار کرد و حسن خان ساخان را با
فوج مراغه در آن جای داد و سامخان با محمد علی خان و لشکری که از اطراف رسیده بود نصرت مود و
از کنار لشکرگاه و میان سنگر حرکت کرده حرکت داد و گاه با من حساب بان فرود شدند و بعدالعلیه

ش

شکستن سامخان لشکر سالار را و حسن خان

باشی عراده توپ ایشان از تراق کرد و چون از سر پل ایشان به لشکرگاه حسام السلطنه دو میل مسافت
بود لشکرگاه متردد بودی این دو لشکرگاه را سواران سالار کمین میگشادند و زحمت میدادند حسام السلطنه
حکم کرد تا از دروازه ملاجیان تا [illegible] جای جای برجها بساختند و هر برجی را جمعی از تفنگچی خراسانی
نشیمن دادند تا از تطاول سواران سالار و ترکمانان محفوظ باشند و هم در این وقت امیر محسن خان جوانی مسرعی بشتاب
روان برسید و مکتوب داشت که سه هزار سوار جرار از ترکمانان مرو مدد سالار و مردم مشهد در سر
راه ایشان از فراز و نشیبهای جرس راه درگذشته و از پل ماروکشش در سه فرسنگ شهر مشهد مسافت است
جای دارند حسام السلطنه بعد از اصغای این قصه حاجی سعید خان سرتیپ با کوپه را با پنج عراده توپ و
دو هزار تن سرباز مامور داشت و سام خان ایلخانی را با سواران زعفرانلو و سواره عراقی و
آذربایجانی نیز بگماشت تا در زمان کنار پل ما را ترکمانان را [illegible] کردند و آن شب را پوشیده [illegible]
بوده روز دیگر جنگ [illegible] با سوار ترکمان دوچار شدند و از گرد راه بکارزار در آمدند و [illegible]
از بانگ توپ و تفنگ زلزله گرفت و کوشش بسیار رفت [illegible] مردان جنگ [illegible]
ساعت بگیرودار [illegible] و ترکمانان را پای اصطبار [illegible] پشت با جنگ دادند سام خان و دیگر
لشکریان یکصد تن را سر برگرفتند و سیصد کس از آن جماعت را اسیر کرده به لشکرگاه مراجعت نمودند حسام
السلطنه این قصه را عریضه کرده با سرهای [illegible] ترکمانان بصحبت مهدیقلی بیک [illegible]
روانه درگاه پادشاه داشت شاهنشاه ایران مهدیقلی بیک را ملقب بخانی [illegible] ساخت حسام السلطنه
با سران سپاه مورد الطاف سلطانی فرمود و فرمان کرد تا حاجی یوسف خان سرتیپ فوج فراهانی
و توکل خان سرهنگ فوج خمسه و چهار صد تن سواره کلیائی و شش عراده توپ و پانصد بار قورخانه طریق
خراسان برداشتند و طی مسافت کرده در لشکرگاه حسام السلطنه پیوستند شاهزاده [illegible] نمود تا در
میان لشکرگاه و [illegible] نیز [illegible] سنگری کردند و [illegible] بر آوردند چنانکه میان
کوی [illegible] شهر [illegible] صعود دادند تا در احکام بکار بستند
و از آن سوی سالار [illegible] داشت که برای حفظ خندق شهر در برابر هر سنگر یکی از خندق سنگری
راست کردند و تفنگچیان زبردست نشیمن ساختند و همه روزه حسن خان سالار و پسرش امیر اصلان خان که
ثانی بهمن و اسفندیار بودند از شهر کارزار بیرون شدند و با لشکر حسام السلطنه از در [illegible] مصاف
برمیآوردند رزم دادند و بیشتر وقت [illegible] بامداد تا شامگاه دلیران سپاه بکار حرب و ضرب [illegible]
و یکدیگر را با کمان و گلوله میبستند و میخستند این وقت حسام السلطنه را آن شد که کار محاصره را محکم و
استوار کند تا مردم شهر هیچ جانب بیرون نتوانند شد پس سه تن [illegible] مهدیقلی خان برادر
محمد خان قرائی [illegible] مامور داشت تا قلعه [illegible] که سیم
فرسنگ [illegible] مسافت داشت فرو گرفتند و در آنجا نشیمن کردند و روز دیگر
فرمان کرد تا میرزا علی خان و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه و دو فوج سرباز کار آزموده

شکست سام خان ایلخانی ترکمانان مرو را

اردو را به ماهی جانان راه قلعهٔ عسکریه پیش داشتند و حسام السلطنه از طریق کوه سنگی راه برگرفت سالار
چون این بدانست توپ و بعضی و شمخالچی چند در برابر داشته از شهر بدر شد و چون لشکر حسام
سر راه بر حسام السلطنه ببست و جنگ بپیوست روی برتافت از گرد ره جان خلاص گشت که دست
از همین مددکار بود و یوسف میرزا علی خان و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه و دو فوج سرباز با کاه
از جان سپاه سالار سر بدر کرده و از دنبال توپ و تفنگ بگرگ مرگ بر ایشان باریدند و عبدالعلی
سرهنگ با صولت نهنگ آهنگ جنگ همی کرد چندانکه در میان جنگ آوران با سر و از کشت مع
القصه چون سالار جنس پا در میان دو لشکر فرار بیافت با جانبان ارک گریخت و حسام السلطنه
دامن راه قلعهٔ عسکریه برداشت و در آنجا عبدالباقی خان افغان پسر شمس الدین خان سردار را با چهارصد
تن سوار و دویست تن سرباز فراخ بخراست بازداشت و بازگشت و حکم داد تا از چهار سوی محاصره
شهر را سخت کردند و محال سوخ بسر حسام دار و مدار امر تحت فرمان آوردند و حضر مود و
در لشکرگاه باز آرند و حکام و سایس را به ... ساکن کردند و چون غره محرم برسید از بهر سوگواری سید
الشهدا حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام ازو درد و تکیت برافراختند تا ان حاضر داشت و با روز
عاشورا کار سوگواران بپای کردند پانزدهم محرم ششصد تن سوار افغان بحکم یار محمد خان والی هرات از حرسال
سرخی برسیدند و بلشکرگاه پیوست حسام السلطنه اجازت کرد تا سواران افغان که از پیش به ملازمت
رکاب رسیده بودند مراجعت بهرات کردند بعد از این و تاریخ چون حسام السلطنه با سکندرخان
قاجار دولو که سردار سپاه و پیشکار خراسان بود خاطر صافی نداشت و همه روزه کار را به دولت
شکایت او می نگاشت رجب فرمان شاهنشاه ایران روانه دارالخلافه طهران گشت و بجای او محمدناصرخان
قاجار دولو که این هنگام ایشیک آقاسی باشی دربار است سردار و پیشکار خراسان شد و با سربازان
فوج شقاقی مرزی و سه عراده توپ و دویست تن سوار از طهران رهسپار شد و از اراضی سر جام
وارد قلعهٔ عسکریه شد و روز چهاردهم صفر جسر و رود ... حسام السلطنه آورد و شاهزاده جلی مدد فرستاد
که در روز دوم آن اراضی و ترائی گروه لشکر سالار رحمت راه آسوده بدار بازرد بعد هم صفر حاجی از
لشکریان شمس را اندر بره نموده بلشکرگاه در آورد بموقتی این حکم محمدناصرخان رسید که بسیج راه کرده کوچ
همداد و از سوی سالار رسیدند و آگهی یافته با گروهی از لشکر سخت و شایف هما با سلطان
جلال الدین ثانی بود که از هزار کرست آن سخن دیگر سخن و عرب و هرمت مدکی و جسکی بداشت شاه نحله
با قلعهٔ عسکریه که لکور سنگ سافت بود بی اندیشه مخالف عنان زمان برفت و از گرد راه مالش
کشته و دل به جنگ در داد احمد محمدناصرخان قاجار که سر جوگرده کارزار بود و لشکر جو تش را از
صف کرد و عباس قلیخان سرهنگ پسر محمدزکیخان سردار نوری که فارس میدان و
حارس مردان بود باتفاق حیدرعلیخان سرهنگ فوج مرزی ساخته مصاف بسد بدار و در
با تک توپ و تفنگ و نعره مردان جنگ بلاگرفت حسام السلطنه در لشکرگاه

فتح قلعهٔ عسکریه بدست حسام السلطنه

رسیدن محمدناصرخان قاجار سردار سپاه خراسان

خویشتن را که اعضای … توپ کرد و صورت حال را نگارش نمود و … تا لشکر آراسته شد چون
علیخان و علیخان قراگوزلو و عبدالعلیخان سرهنگ و جماعتی از سربازان ناچار … از توپخانه بسیار شدند
و حسام السلطنه سرباز کرد و … ایشان اشتغال کرد و وقتی برسید که بهر آلات حرب فراهم
و آتش حرب افروخته بود و لاجرم از قفای لشکر سالار به کمک گیرودار بهره شد و از دو جانب توپ
تفنگ گرگ مرگ ساریه بسیار کس و از آن جزگاه مطروح و مجروح گشت محمدباقرخان شاهسون را تیمار
مرهم کلونی برداشت و بعد از سه ماه درگذشت محمد امیر اصفهانی پسر سالار در آن گیرودار چون
شیر احمر و گرگ اجل تقدم جست در میدان رزم همی تاختند و … را از کمال … اصابت
چنانکه به دلیری و دلاوری سرگشت عباسقلیخان … صلابتی بکمال نمود و ناچار لشکر حسام السلطنه
مظفر و منصور گشتند و سپاه سالار را تا ارض … هزیمت همی داد و آنگاه شاهزاده
امر نمود تا محمد ناصرخان در قلعهٔ عسکریه … اقامت کند آنگاه به لشکرگاه آمد و خود مراجعت نمود
این وقت حکومت محال قرائی را به مهدیقلیخان قرائی تفویض نمود تا در احد … دیوان و …
آن قبایل مساعی … معمول دارد و … هزار و دویست تن سرباز قرائی انتظام
کرده برحسب حکم به لشکرگاه محمد ناصرخان پیوست … بیستم شهر صفر محمد ناصرخان از عسکریه کوچ
داده از جانب جنوب شهر آهنگ کوه … نمود و … هنگام حرکت او تا آن وقت که در کوه … مقام
کرد سالار با جماعتی مردان جنگ و … توپ و تفنگ … رزم همی داد حسام السلطنه مدد از
… که … محمد ناصرخان را به لشکرگاه خویش طلب داشت و عباسقلیخان … را
حفظ و حراست آن روی را بازگذاشت

ذکر فتنهٔ جماعت ناتیه در زنجان و طغیان ملامحمدعلی زنجانی و خاتمت کار او

ملا محمدعلی زنجانی تلمیذ شریف العلمای مازندرانی بود و سالی چند در مجلس تدریس او حاضر شده و بعضی از
مسائل فقه و اصول را فراگرفت و خویشتن را یکی از فحول مجتهدین شمار داد و به زنجان شد و در آن بلده
رحل اقامت بینداخت و چون او را در میان علما نامی بلند و مقامی ارجمند نبود همی خواست تا خویشتن را
ساخته مردمان کند و زبان خود را … سایر گرداند … در مسائل شرعیه سخن بر خلاف
مشهور و مخالف با جمهور … اختیار می‌کرد و در میان عامه اشتهار می‌داد چنانکه … در این
حدیث که شهر رمضان تمام آید … آنکه توثیق و تصحیح حدیث را … آن را … و تقریر است
که همه سال شهر رمضان را سی روز شمار همی گرفت و ازین روی بسیار وقت می‌افتاد که روز عید
فطر را که روزه گرفتن حرام است مردم را صوم باز می‌داشت و دیگر فتوی کرد که در شریعت …
… از … روا … و از اینگونه فتوی فراوان داشت که دیگران موجب
تعطیل … در پایان امر چون علمای زنجان و فضلای دیگر بلدان طریقت او را در شریعت
اسلام … صورت عقاید او را در حضرت پادشاه مکشوف داشتند … او را … شرع

واجب شمرد شاهنشاه مبرور محمدشاه غازی منشور کرد تا او را از زنجان به دار الخلافه طهران کوچ داده در
بابی محمود و جان کلانتر شهر جای دادند و حکم رفت که دیگر به جانب زنجان سفر نکند و احکام شریعت ابداع
بدعت روا ندارد و از آن سوی چون میرزا علی محمد باب سر جاکرشته از دین و دولت بیرون شد سر از شریعت
و طریقت بگاشت و ادعای نیابت خویش و دعوت نمود و هم به مسافری رسل و رسائل با آقا محمد علی ابواب
مودت و موالات باز داشت و ملا محمد علی چون در طلب کارهای جدید شدید بود و آشکار به نهاد احکام او را
مسلم می شمرد با دین امور غریبه مرتج و ملاذ مردم عامه شود لاجرم با باب ابواب مکاتبت باز داشت
و کیش نو و شریعت او را استثبات کرده بهنگام فرصت آشکار ننمود تا آنگاه که شاهنشاه غازی وداع جهان
فانی گفت و شاهنشاه منصور در دار الملک طهران درآمد و مدار وحید بلاد امیر اصلان خان خال خود را
که اینک کاشتن در بار دولت نصرت امد کارداران حضرت حکومت زنجان مامور فرمود و منصب و آنقدر
موسی خان بازگذاشت بعد از ورود امیر اصلان خان به زنجان و طغیان جماعت بابیه در بازداران آقا محمد علی
مستریح از استحکام باب و اعداد کار قرار کرد و مکرر در وقت فرو شدن آفتاب عمامه در روی برگرفت
و جائه سر باران بوسید و خویشتن را دیگرگونه ساخته از دروازه شهر بدر شد و در راه زنجان برگرفت و چون
مسافت طریق آن بلده قریب شانزده فرسنگ و شریعت مردم زنجان او را اپیک منزل و دو منزل پذیره گرداند
و از مواشی خود در قدم او قربان بودند با محله چون او در شمار علما و طلبه علوم بود کارداران دولت در
مواهد با او از در فرار مسامحت کردند و او بعد از ورود به زنجان بکس از اعیان میرزا علی محمد باب کشته
شریعت را ناسخ آن شمرد تا مسیح نواس شریعه بود در رواج نهی داد و مردم را اشتراک اموال و ازدواج که کرسی ساد
نهی جواب و کیف چندانکه باب عرتمامت پنهان و دست ساد بستار را تام قربت بساب تو زنج
تکلیف بر مردم سود و صدای بار بسیج کنائی کسی را با جود مداره و مردم زنجان کروهی اجمع بود ند و زنجان را
برحمی بند اشتند وحامی طمع در اموال و فروج مسلمانان بند اشتند لاجرم در زمان و عیب دعوت
او بسیار شدند و زنان قلیل مدتی و کم فرصت پانزده هزار کس بر سر خویش انجمن کرد و این قصه کارداران
دولت را اصغا افتاد و شاهنشاه منصور تصواید میرزا تقی خان امیر نظام را بهر آنکه نسبت رسمیان جوار مرد ان
صفت بود امیر اصلان خان را که حکومت زنجان مامور بود منشور کرد که ملا محمد علی را با خود داشته به دار الخلافه
فرست بعد از رسیدن این حکم امیر اصلان خان در آن بلده ملا محمد علی بکنون خاطر او را استمالت کرده و رحلت
خواست خویش برامتثال سفر و دو تن از بهرما رهی جواب مسدود رفت با ده هزار تن و پانزده هزار تن
طی مسافت نمود و مکرر در تحواست امیر اصلان خان را دیدار کند تا کهنه زنگی پیمای او در رفت مرکب
او وی خواستار شد جر براحت مسئول او امیر اصلان خان را قوت کفتار بود با محله روزی چند کار
بدینگونه رفت

آغاز فتنه ملا محمد علی زنجانی و مغالطت او با سپاه سلطانی

مکرر در خاطر افتاد که بکس از پسران ملا محمد علی با عمال و بوان حساب کرد و امیر اصلان خان بفرمود تا او را

با خود دوست ساختی بدانکه ملا محمد علی چون این بدید کس بنزدیک او فرستاد و پیام داد که امیر محبوس
از نوسگان نیست بینوایی او را از حبس برهان امیر اصلانخان در پاسخ گفت من از بهر آنم که مردم گناهکار را
کیفر کنم و اعمال بد را مکافات دهم تا این شهر نظام پذیرد و مال دیوانی استخراج شود و شمشیر
اینگونه مردم را در حمایت ساخته و زبان بشفاعت گشائید که هرگز بر دیگر من پذیرفته نخواهد بود ملا محمد علی
از این سخن خشمناک شد و حکم داد تا مردم او انقشا وی کنند و تیول آن زندانی را حاضر ساختند ادا از آن طرف
امیر اصلانخان بدین قصه آگاه شد و تجهیز سپاه پرداخت و دو بهره از مردم شهر که بر طریقت ملا محمد علی بودند
سلاح جنگ بر خود راست کردند و هر کس از مردم مسلمان را که بر کیش ایشان نبود دست بهم [illegible] تاراج او
و از شهر اخراج نمودند و خانهای ایشان را از طرفی و [illegible] سپاه و [illegible] هر چه یافتند بر گرفتند و بازار را
غارت کردند و آتش در زدند و بسیار خانها را ویران کردند و بر گرد خود چندین سنگر برآوردند بالجمله ملا محمد علی
مردم خود را بهر جنگ بساخت و هر یک را بنوید حکومتی و ایالت ولایتی بنواخت حاجی احمد زنجانی را بمنصب
جلیس سرافراز کرد و حاجی عبدالله برادر الحرم را امور و حاجی عبدالله جبار را بوعده حکومت مصر دلشاد
ساخت و عبد الباقی نامی را میرالامیر کرد و میر [illegible] نقب داد و مهدی سلیمان که عامل جماعت بود
رتبت وزارت بهره افراز گشت و حاجی کاظم قلتوقی از بهر او و [illegible] نوبت [illegible] ساخت وحید [illegible]
مراجعت بالجمله ملا محمد علی هر یک از مردم خود را لقبی و منصبی ساخته خاطر کرد و برای جنگ حاضر داشت و فرمان او در
مردم او بسلک روان بود چنانکه اگر صدتن را با تیغ سر می‌گرفت کس را سخن نبود مع القصه روز جمعه چهارم شهر
[illegible] روی بساز مقاتلت کرده بجنگ در آمدند و [illegible] شکست [illegible] طرفین
مجروح و مطروح گشت اسدالله غلام گرجی امیر اصلانخان در میدان رزم [illegible]
خواهرزاده حاجی داود [illegible] شیخ الاسلام [illegible] بضرب گلوله مقتول گشت و از جماعت
ملا محمد علی مردی که شیخی نام داشت و بدلیری و شجاعت نامبردار بود دستگیر گشت آقا سید محمد و حاجی
میرزا ابوالقاسم مجتهد فتوی کردند تا امیر اصلانخان شیخی را بحکم شریعت مقتول ساخت و دیگر
ملا محمد علی میرزا رحمان [illegible] و میر صالح سرهنگ را با مردم خود مأمور تسخیر قلعه علیمردان خان ساخت و این
قلعه در میان شهر زنجان متصل محکم بود بالجمله بقوت یورش آن قلعه را مفتوح ساخته از بهر خویشتن سنگری سخت
[illegible] این قلعه را بدانستند تا بعد از قتل ملا محمد علی حسنعلی خان سرتیپ گروسی باتفاق فوج گروس
مفتوح و منهوب ساخت مع القصه بعد از فتح قلعه علیمردان خان ملا محمد علی [illegible] کرد و میر صالح سرهنگ را فرمان
کرد که هم امروز امیر اصلانخان را کشته [illegible] بر دیگری خاصه [illegible] جماعتی از ابطال رجال حکم
یورش داد لاجرم میر صالح و مردم او با مدد دیگر [illegible] بر سر خانه امیر اصلانخان حمله بردند از آن سوی محمد تقی خان سرهنگ
توپخانه و علیقلی خان پسر نصرالله خان و مهدیخان [illegible] و بیوک خان [illegible] با مردم خود جماعتی از [illegible]
امیر اصلانخان بمدافعت بیرون شدند [illegible] عبدالله [illegible] کشته [illegible] گلوله
[illegible] میر صالح سرهنگ [illegible] کرده از پای در آمد جماعت [illegible] قتل او [illegible] تمام روی [illegible]

یورش بردن جماعت ملا محمد علی بر سر امیر اصلان خان

اجمت

مراجعت کردند در این جنگ بیست تن از مردم امیراصلانخان مجروح و مطروح گشت علیخان بیگ طارمی و نور محمد فراش برنجی را با او وقت هر دو لشکر روزی چند از مقاتله دست باز داشتند و خاطر بحراست خویش گماشتند روز بیست و پنجم شهر رجب فرمان صدرالدوله پسر حاجی محمد حسینخان اصفهانی سرکرده سواره خمسه از سلطانیه وارد زنجان شد و روز دوم ماه شعبان سعید علیخان سرتیپ فیروزکوهی و شهباز خان فراهانی با دویست تن سوار مقدم و محمدعلیخان شاهسون افشار با دویست سوار و کاظم خان برادر محمد ناصرخان سرکرده افشار و محمود خان خوئی با پنجاه تن توپچی و دو عراده توپ شش پوند و دو عراده خمپاره روز پنجم شعبان بشهر درآمده در برابر لشکر میرزا فرج الله و قلعه ولی محمد خان لشکر بستند و ساخته جنگ شدند تا محله روز بیست و سیم شعبان میرزا اسلطان قورخانچی و عبدالله سلطان بطرف لشکر مشهدی سربیب و ... امیراصلانخان و میرزا ابراهیم خان سرتیپ خمسه و صدرالدوله و شهباز خان و محمدتقی خان و سعید علیخان و دیگر سرکردگان و لشکریان بجانب آن لشکر حمله افکندند حسینعلی خان قم پوکی خان خارجی لشکری بزخم گلوله توپ زنبورکی شکار جی مقتول گشت و جماعتی مجروح افتادند و آن لشکر مفتوح شده دیگر بار از دو سوی لشکریان روزی چند دست از جنگ باز داشتند و از پس لشکرها بحفظ خویش پرداختند چون این کار بدرازا کشید کار دوام آمد دوم رخاطر حمل گران افتاد و مصطفی خان قاجار برادر لشکری باشی را که سرتیپ فوج شاهسون بهم سعالی بود مامور فرمودند تا بسارعت کرد و لشکریان را از مسامحت در آمد بر جماعت ناسزا بیم و امید ... و ورود مصطفی خان جماعتی از لشکر بر ربیب نهادند که لشکر میرزا فرج الله را بغتت یورش برده فرو گیرند و نقشی ... لشکر او حمله کردند شب پانزدهم رمضان یکساعت از آن شب که بسند و مسر ... سکان با حرکت آوردند و عبدالله خان سرتیپ سلطانخان با چهار تیپ از نادی و فوج شاهسون و سواره مقدم و سواره خمسه و چهار

[illegible] سردار لشکر با لشکرهای اصحاب ملا محمد علی

انگوران ساخته یورش بردند و میرزا اسلطان و عبدالله سلطان بر لشکر میرزا فرج الله بر تاختند و برفتند تحصن آن لشکر در تنگنا ... وقت تا از جماعت ناسزا ... خاک هلاک بسیدند و جمعی دستگیر گشت و از سوی نظرعلی از ... بزخم گلوله که بر سر ... از بامی در افتاده و ... از سربازان مطروح و مجروح گشت و شهباز خان بزخم شمشیر شیرخان جراحتی بزرگ یافت بعد از هشت روز در گذشت ... لشکر میرزا فرج الله گشوده شد و جماعتی از آن لشکر بلشکرهای دیگر تحویل کردند و از آن سوی از دارالخلافه طهران میرزا علی خان امیرنظام محمد آقای پسر حاجی یوسف خان سرهنگ فوج ناصری و قاسم بیک عسکر از خاصه را روانه زنجان داشت و حکم داد که هرگاه لشکریان ملا محمد علی و مردم او را از بیرون روزی چند باشند و بسند روانه دارالخلافه سازند و در هزار کوره کرد خواهند بود ... روز بیست و پنجم شهر رمضان مصطفی خان قاجار با فوج شاهسون بهم سعالی و صدرالدوله با سواره خمسه و سعید علیخان فیروزکوهی با فوج خود و محمد آقای سرهنگ با فوج ناصریه و محمد علیخان با سوار افشار وی بیک با دویست سوار از ... مقدم و جماعتی از مردم زنجان بجنگ درآمدند و از باماداد تا هنگام ... نار

دیگر هر دو لشکر درهم ریختند و جماعت بابیه نورعلی شکارچی و محمدعلی تجارباشی و حداد او و شیخ الله بخت
و فرج الله بیگ که در شمار شجعان و فرسان بودند با گروهی از آن فتنه‌پیشه بقتل آمدند و از لشکریان نیز
زیاده از پنجاه تن عرضه هلاک و دمار گشت و در پایان کار ملا محمدعلی از مردم خود تفرّس ضعفی نمود و از بیچاره
حکم داد تا بازار زنجان را آتش بزدند لشکریان چون این نظاره کردند جماعتی مردم زنجان را از حمایت دست
بداشتند و خاطرها را بکار نگماشتند و جماعت بابیه فراغت کرده از تجهیز لشکر و تقویم عسکر
پرداختند این بود تا روز بیستم شوال محمدخان بیگلربیگی میرپنجه که اکنون او در منصب امیرتومانی است
با سه هزار تن لشکر از سرباز شقاقی و فوج خاصه و شش عرّاده توپ و دو عرّاده خمپاره باتفاق قاسم خان
برادرزاده مصطفی خان قراباغی و اصلانخان یاور خرقانی و علی‌اکبر سلطان خوئی برحسب فرمان شاهنشاه ایران
وارد زنجان گشت و هم در آن روز برنشست و حکم داد تا سرباز ناصریه از جانب محلهٔ گلشن حمله افکندند
و فوج شاهسون و شقاقی از سوی دیگر یورش بردند فوج ناصریه حمله‌ای دلیرانه کرد و جماعت بابیه دارالعرشی درگاه
افتاد و ملا محمدعلی حکم داد تا مقداری اموال از نقد و طرحیب در میان لشکریان کس نثار کند فوج
ناصریه مشغول التقاط غنیمت گشتند و جماعت بابیه فرصت بدست کرده حمله افکندند و هشت تن از سربازان را
مقتول ساختند لشکریان از عسکر خویش دفع دادند و این هنگام ملا محمدعلی و مردم او در اجتماع و نهضت
عسکر محکم بودند و در هر عسکر گروهی از لشکر داشت و آن جاها که از پس عسکرها بود بحکم ملا محمدعلی بیکدیگر
راه کردند تا مردم او بی آنکه آشکار شوند یکدیگر را دیدار توانستند کرد و از هر جانب حرکت فراز شود تنگتار
توانستند رسید و اگر عسکری بدست دشمن مسخر میگشت از پس عسکر دیگر می‌نشستند و این هزیمت را
زیانی نمیدانستند و شبها از میان عسکرها فریاد برمی‌کشیدند و حمله‌های ناصریه را از هیچ می‌شمردند و سربازان را
سام و دشنام میگفتند محمدخان بیگلربیگی خواست تا کار برفق و مدارا بگذارد و این حرکت خویش را
مشاهده ماشد که طوفان حرب انگیخته شود و خونها ریخته نگردد و در روزی چند خاطر بر مسالمت و مصالحت
بگماشت و با ملا محمدعلی ابواب رسل و رسایل باز داشت و چندانکه اندرز و پند فرستاد هیچ مفید نیفتاد
هم در اینوقت عزیزخان مکری اجودان باشی که بسفارت ایروان و تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه
مأمور بود چنانکه بشرح مذکور خواهد شد وارد زنجان گشت و بی‌پروا ایشان فرستاد که امر مقاتلت
و مخاصمت را بمسالمت و مصالحت بدل نماید لاجرم چند تن از مردم ملا محمدعلی را که در لشکرگاه محبوس
بودند رها ساخت و ملا محمدعلی را بسیار پیغامهای فریبنده داد و چنان در رزم سست آمد و همچنان میرزا حسنخان
وزیر نظام برادر میرزا تقی خان امیرنظام که این هنگام از آذربایجان طریق طهران می‌نمود وارد زنجان گشت
او نیز بدست مردم چرب زبان و مکاتیب دلفریب ملا محمدعلی را استمالت کرد و از مقاتلت
نتوانست باز داشت لاجرم دیگرباره سربازان حرب را بهانه گرفت و اردو در روی مردان کارزار
بجنگ درآمدند میرزا عبدالله و گروهی از لشکریان عسکر ملا برات و عسکر ملا ولی را فرو گرفتند در ربودند
عزیزخان اجودان باشی در کنار زنجان که بر عسکر ملا ولی و سرای ملا محمدعلی مشرف بود بایستاد و فوج

رسیدن محمدخان بیگلربیگی با جماعتی از لشکریان از دارالخلافه طهران

ناصریه

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار
۱۲۶۴

نامه‌ریحش کرده فوج مهران و فوج شاهسون شقاقی بوده اند تا هنگامت ورش بوده فوج مهران عسکر
خان ملایری را فرو گرفته شریح بن زمعت مدبوده خان کرده و پسر عبدالله خان زنگنه‌ای گرفتار شد عزیز خان حکم
داد تا او را از تصرف آورده بودند فوج شاهسون شقاقی را در دو فوج ناصریه تعاقب ورده
و کار معاملات سخت شد یوسف عزیز خان خشمناک شده او طالب خان را که در آن فوج حکومتی داشت
خام ساخت و او را از جرم ما را چندان رحمت کرد که هم هلاک شد و هم در پایان کار مساعت
امر و صلاح سخان رها گشت و بیچاره چون از صدراعظم دولت و سید علی خان فرو در کوهی و مصطفی خان قاجار سرتیپ
فوج شاهسون هم ملایری معاینه نگشت کارداران دولت رسیده حاضر شدند و صدراعظم دولت امیر
ساخته سرمی سوار کنید را فرج خان پسر یحیی خان سرتیپ شوش بوده و فرج خان در
چهارم ذیحجه الحرام وارد زنجان شد از قضا هم در آن روز حرکت پدر او یحیی خان را از وطن آمد
آورده بود بدست و در سوگواری پدرش نشست و آنگاه مردانه جنگ پیوست و هم در موقف علی پسر عزیز خان
امور دولتی سرهنگ فوج چهارم بسر بار فوج خوش و حسنعلی خان سرتیپ کردستان با فوج کردستان و محمد
مراد خان سرتیپ با فوج دارند رسیده و انجمن کار محاصره را سخت کردند و از میان شهر راهی برای
فرار محصورین اندوخته شد ما اگر دو گرمگاه جنگ آغاز کرده و پیمان شومار کوچه سلامت نواسد پیروی کنند
چه آنگاه که مردم بیچاره شدند ناچار از جان گذرند و کارهای سخت در دست مردم از جان گذشته سهل بر آمد
مع القصه آتش حرب افروخته گشت و آلات حرب فراهم آمد مردم ملا محمد علی زن و مرد بسیار
سر و طرار داده و کار جنگ را دشوار کردند و بسیار وقت یکی از خانهای خود را با اموال فراوان آتش
لشکر دادند و خانه شهدا نهادند و عهد از همت بستند با سرباز آن طمع مال در آنجا در سر نشستند که
تفنگهای خود را از آن شهدا گشادند و جماعتی از سرباز آن را هلاک می افکندند مسموع شد
که دختری کرمان را فرو ل از پارده و شاره ده سود درحد عسکر جمع لشکری برد و تفنگهای ایشان را
با سرب و باروت انباشته مساحت و بدیشان می سپرد و هم در آن گرمی کارزار حکم از سر اعلی خان امیر نظام
فرج خان سرتیپ خان رسید مدتی شرح کرد شده ام در بین زمگاه بسکو مدمی کردی چون از سر
بار آئی بود را پادشاهی زمین خواهیم کرد و سکانشی بسر خواهیم بها و فرج خان از بن کوهت دیگر گون
شد و خواست با حدمی برزبان دست از بن بعدم کند و هم در موقف از آن سوی در سبت بار دو هم
بیست و چهارم الحرام از میان لشکر ملا محمد علی علمعلی خان پسر نصرالله خان حمسه و کربلائی شعبان و حیدر بیک
دیگر مرد یک فرج خان آمده زار وحسب ما و همدا استان شدند و گفتند که از جانب سرور دارو فرمان ذاتی
دایم کو برادا چند تن مرد سپاهی بی زحمت با سیاه ملا محمد علی در زیر داور را معا عقبه گرفتار شو ساریم
آسک بروم با ست که او را باصد بن از مردم او دست نگردن بسه با و سپارم سرطاگکان سحرا
چون خان و نشس سو روداری صدا گرامی را از ره و پیروان بساط کار مراد شود و فرج خان که حوالی
با محرب و بهین طمع و طلب بود این سخنان را باور داشت و صد تن سوار برگزیده با اتفاق

رسیدن
فرج خان سرتیپ
خان در زنجان و قتال او
بدست ملا محمد
علی

علیقلی خان و کربلائی شعبان را بر گرفت جماعت بابیه گرد این دو آگاه بودند حمله بردند و ایشان را ساخته و اسیر
شدند با فرخ خان و مردم او چندان جنگ کردند که مجال فرار بهر ایشان محال بود آنگاه مردم ملا محمد
علی از چهار جانب درآمدند و ایشان را در بر گرفتند و هدف گلوله ساختند و مالی دیگر بیاید که فرخ خان را
با دو تن از سواران او زنده دستگیر نمودند و اسمعیل بیک و اسمعیل کوچک که سخت طریقت بابیه
داشتند و از کیش او بازگشته گریختند و سر یک تن از سواران اسلام را کنده بودند و این هنگام با فرخ خان مرتهن
گرفتار شدند مردم ملا محمد علی فرخ خان و اسمعیل بیک و کوچک را زنده بردند ملا محمد علی بردند
سواران دیگر گرفته سرهای ایشان را در قدم او افکندند ملا محمد علی از در خشم بدیشان نظاره کرد
نخستین با اسمعیل بیک و کوچک گفت هر که از حضرت خدای روی بگرداند خدای او را بعرض کیفر کشد
آنگاه فرخ خان را بدست مردم سپرد و فرمان کرد تا آتشی بزرگ برافروختند و آهن پاره چند در میان
آتش پاره کردند و با چند مسمار یکصد و چهل جای بدن او را زخمت کردند و گوشت بدن او را با مقراضها
همی پاره کردند آنگاه سر فرخ خان و سر اسمعیل بیک و کوچک را از تن دور کرده بیاد امیر اصلان خان
و محمد خان بیگلربیگی بمیان لشکرگاه در انداختند و در آن جنگ شبان ماهان یار فرخ خان نیز از زخم گلوله
تباه گشت و چند تن دیگر از اعیان سپاه سخت زار افتادند و ملا محمد علی حکم داد تا جسد ایشان را
آتش بسوختند

مامور شدن کردهای ارسباران بزنجان لشکریان شاهنشاه ایران برای دفع ملا محمد علی و اصحاب او

چون خبر قتل فرخ خان و صلابت جماعت بابیه معروض درگاه شاهنشاه ایران افتاد دست عصیان کشید
فرمان کرد تا با یکباره دو عراده توپ بیچیده بودند و چهار عراده توپ و دو زنبوره بود و حمله قصبه
اصحاب صاحب توپخانه راه زنجان پیش داشتند و برحسب حکم کارداران دولت رزم جماعت
بابیه را تصمیم عزم دادند و از دارالخلافه کوچ بر کوچ طی مسافت نموده وارد زنجان شدند
معدادی رود استان زنجان تمامت لشکر از صد و بیست تن آمدند و از چهار جانب اطراف سرای ملا محمد علی را
حصار دادند و فوج گروس بسوی قلعه علیمردان خان که سنگرهای محکم بود، سنگرها رسیدند و فوج چهارم بجانب خانه
آقا عزیز که قریب سرای ملا محمد علی بود حمله افکندند و دیگر فوجها هر یک طرفی سنگری گرفتند و از آن
هنگام که آفتاب سر بر کشید تا آنگاه که در مغرب ناپدید شد آتش جدال افروخته بود و داد کرد
و جهان روی جهان تیرگی داشت طلب جهان بر گرفت واحد بدان همو نخستین فوج گروس نصرت یافته — یورش بردن لشکر و کشته شدن اصحاب ملا محمد علی
قلعه علیمردان را فرو گرفتند و هر بال که از مرد معارب برده در آنجا بماندند داشتند لشکریان به
عصمت رسیدند فوج چهارم نیز خانه آقا عزیز نفس در رفتند و خاک پست کردند و دیگر فوج نیز
از جانب دروازه همدان بکاروانسرای سنگ که محکم استوار بود یورش دادند اگرچه سلطان فوج
و بسیار کس از سربازان طرفوج مجروح افتادند لکن در پای نشستند چندانکه بدان کاروانسرا دست
یافتند و در آن حرکت بیست تن از دلیران اصحاب ملا محمد علی زنده دستگیر شدند و ایشان را بحکم امیر اصلان خان

درکی

دیگر از مردم دولتخواه زنجان سرتیز کرده بودند تا قسمی از لشکر ملا محمد علی ضعیف شدند و رها نمودند
بیچاره اشان چنانکه اصحاب ملا محمد علی از عقب در دروازه قزوین طریق فرار سپردند استمداد جستند اسماعیل
سید علی سرهنگ حاجی کاظم آهنگر بود که توپ از آهن ساخت و دیگر حیدر نقال بود که خود را با سپاه در مردم
برابری داشت دیگر فتحعلی شکارچی و میرزا کریم میرزا نقاره نعت و این جماعت بسیج بپا شکوه مردم جو
تا ملازم مکر کشیدند از اینجا بار شده بسیج در آمدند مردم و بیچ معنی نیست بودند و ایشان را با خود وابسته
رسیدن آوردند امیر اصلان خان و میرزا شاه فتحعلی شکارچی و اسمعیل آهنگر اصل آوردند و دیگران را
سخن چاره دادند احتساب ما آنجا که بر ملا محمد علی و مردم او حمله جستند آن هنگام حکم دادند تا اشان
هر سه بار ان بر حس کردند از بس اسواق کار بر ملا محمد علی سخت شد و خود جمعه روز صلاح
حکمرانی جز در این است گردون اتفاق مردم جز در رزم بسته و دیگر جهان افتاد که لشکریان سپاه او
حمله بردند و یورشی بی داوند و ملا محمد علی چون مردان کارزار مردانه ورزش کرد این هیجان برزم بی
ساخت در این هنگام حاجی احمد ساده ساده و حاجی جهد الله حصار که با مدد حکومت مقرر رساند و در رزم
گلوله از پای در آمد و میرزا شکی بار شده گلوله آن بر بازوی ملا محمد علی آمد و جراحت او هم شکست اصحاب جستن کردند
و او را از خاک بر گرفته بمیان سرای در برده و جراحت او را از عامه مردم پوشیده داشتند و همچنان بکار
معاملت و مبارزت استوار بودند تا آنکه چاره ملا محمد علی بر حکم گلوله بود و شماره ما جا که لشکریان
شد بلشند ما آنجا و در روند و ملا محمد علی را با خود داد منع و قصد پس از هفت که مردان زخم بیچاره گان و دیگر جو است
مردم خود را انجمن کرده گفت من بدین زخم از جهان میگذرم شما بعد از من بر شان خاطر باشید و با آتش
استوار رزم دهید تا پس از چهل روز زنده گی از سر خواهم گرفت و سرنوشت خاک بدر خواهم کرد لاجرم جون جان
داد او را با جامه که در بر داشت با خاک سپردند و شمشیر او را در کنار او نهادند پس از هلاک او سرداران سپاه
او حاجی محمد علی و حاجی علی سرابی که مجروح بودند در گذشت و سلیمان تراب که وزیر ملا محمد علی بود
و دین محمد که سپرا و را ملتجی اللقب بود و حاجی کاظم شلوقی بکوفی با میر اصلان خان و محمد خان بیگلربیگی
کاشتند که اگر با ما راستان امان دهند دست از جنگ و کوشش باز داریم و مردی شما شما را هم
امیر اصلان خان مکتوب کرد که اگر کشش و کوشش بر جماعت علامه ندگروی ار سر باز سر نپرسم
انکار خواهد گداشت و همچنان در شریعت حمل آنجماعت را واجب میدانست پس حکم داد تا ایشان و
عهد و پیمان در حسبی بشمرده آنجماعت را اطمینان خاطر رسانید و ایشان از سنگرهای خود بیرون شده
بلشکرگاه آمدند و مکشوف داشتند که ملا محمد علی مرده و جسد او را در سرای و سیاک سپرده اند و سوف
امیر اصلان خان و محمد خان و میرزا بساه آسوده خاطر بسرای او در رفتند و جسد او را از خاک برآورده
ریسمانی بر پایش استوار کردند و سه روز در کوچه و بازار شهر زنجان بخاک و خاره بکشیدند و اطفال
کار مردم غارت آورده در سرای او ماتم کرده بودند جمع لشکریان بکشتند و از پس آن سه روز
سلطور حاضر باشی روز از هر نوع صدمه بسر باز حاضر شده صف بر کشیده و صدر از جماعت با پیره اطفال

مردمی

حرم مقتول ساختند حاجی کاظم تلتوقی و مشهدی سلیمان ترازودار نان حیاره بسته آتش زدند و چون
اخبار سعد در درگاه شاهنشاه افتاد در حسب فرمان قاسم بیک نقشکدار مامور سفر تبریز شد و منشور ملامت
سران سپاه و عموم لشکریان آورد و محمد خان بیگلربیگی مراعات و راحت یافته آسوده کاسب دارالخلافه
شتافت و امیر اصلانخان از پس او پیر رضای سردار و حاجی محمد علی و حاجی محسن حراج و چند تن دیگر از
مردم ملا محمد علی را بدست آورده سفر طهران را پیش داشت و ایشان را خود کوچ داد تا بدار و رود دار
الخلافه فرمان آمد که میرزا نقی خان میرزا رضا و حاجی محمد علی و حاجی محسن عرضه هلاکت و دمار گشتند و دیگران
محبوس گشتند و از پس آن مردم عوام طلب ملا در تبریز بدست آورده از نو بنیاد گشت بازار شورش و شر
روائی گرفت بدین شرح همانا در صحرای شهر تبریز میدانی است که آنرا میدان صاحب الزمان گویند در
پایان میدان بقعه‌ایست که صاحب الامر خوانند و مردم آن بلده چنان دانند که در روزگار تقدم یکتن
از بزرگان طریقت در خواب و اگر نه در بیداری آنحضرت را در آن مقام نگهداشتن بارگاه بسته اند

ذکر فتنه تبریز و غوغای عامه

و مردم تبریز چون اصغای این قصه کردند حشمت آن مقام را بزرگ داشتند و آن عرصه را میدان صاحب الزمان
نام کردند و حصر قلیچان در سلخ که شرح حالش از این پیش در تاریخ دولت قاجاریه مرقوم افتاد و در آنجا
میان بقعه کرده از کارداران دولت ایران خادم و متولی گماشته آمد مردمان بیشتر در لیالی جمعه طریق
آن بقعه سپردند و اسعاف حاجت و قربانی و نذر کردند این بود تا این هنگام چنان افتاد که یکتن از
قصاب گاوی فربهی که در آن میدان کرده آمد خواست تا ذبح کرده باشد چون قصد بستن گاو کرد گاو
آن گاو جستی کرده خویش را از دست رهانیده و از آنجا شتابان روی به طرف بقعه صاحب الامر در رفت و سخت
مرد قصاب پرشتاب گرفت و خواست تا در رسانیدن او را گرفته دل بر خون گاو در پرید و چون دست گاو و پای بد
ناگاه از پای در افتاد و چند قطره خون از بینی او برفت و جان بداد و همچنان گاو را در آنجا قرار کرده گاو ماه
میرزا حسن متولی آن بقعه در رفت مردمان این حدیث شگفت بدان کردند آمدند و نقاره و کرنا که از
بهر نوبت آن شهر بود بدان مقام حمل دادند و روزی چند کرنا همی نواختند و تمامت بازار و حجرات
آن شهر را زینت کردند و چراغدانهای نو افروختند و آذین بستند و بزرگان شهر از بذل دینار و درهم
و قربانی گاو و غنم خود داری نکردند و از هر دیه و قصبه و بلدان دور و نزدیک بهر زیارت آن مقام
زن و مرد با سواره رسیدند چندان عوام حاضر است که عقلای بلد از ازدحام و انتقام عوام در آن مقام
بیمناک شدند که مبادا از آن جنبش و شورش فتنه حادث شود که اصلاح آن نتوان کرد محمد رضا
قراچی که این هنگام وزارت آذربایجان داشت مدتی باری چند تن از علمای شهر مردم را از این
غوغا بازداشتند و هم در این وقت سلیمان خان افشار در حسب حکم کارداران دولت ایران برای احکام امر
میرزا محمد تقی رسید چنانکه در جای خود مذکور شود و اندیشه مردم دیگرگون گشت و از این طلب
فتنه دست باز داشتند

سفر کردن عزیزخان سردار کل عساکر منصوره به کرمانشاهان و تصویر دادن به پای تهنیت ولیعهد دولت

ولیعهد دولت روسیه الکساندر پسر امپراطور آن ممالک نیکولای بنام نظم حدود قفقاز و مملکت گرجستان
بسیج سفر ایروان کرد چون این خبر در حضرت شاهنشاه ایران سمر گشت کارداران دولت جاوید صولت
شمردند که مقتضای اتحاد دولتین و موالفت جانبین یکی از شاهزادگان درگاه امیر کبیر و کسیل دارند
تا در این سفر مبانی محبت سخت متانتی گیرد و قواعد صدق و صفا را رونق تمام دهند صواب دیدند میرزا تقی
خان امیر نظام مرحوم از قبل شاه عزیز خان آجودان باشی که این زمان سردار کل عساکر منصوره است
برآمد لاجرم ملک الملوک عجم بکمال شفقت شأن این نشان همایون خویش را که اساس آن زر ناب و ترصیع از الماس
خوشاب و دانه مکرفه حامل آسمان گون که خاص درجت و لایت عهد است مخصوص ولیعهد دولت روسیه
او را سر و شوری سزاوار و مهر و حفاوت مسطور داشته بدو داد و فرمان کرد تا بسیج سفر کرده راه گرجستان
و هر جدی که بعموم مهمات سفارت را از او کرد با او همراه داشت و آمعیل خان حدا دار نظام نایب اول
سفر دولت شده حامل هدیه و تحف میرزا تقی خان از برای فرماندهای مملکت گرجستان کشت مع القصه
عزیز خان از دار الخلافه طهران بیرون شده با ملاقه زنجان بر آمد و در آنجا روزی چند برای وداع فرشته
ملا محمد علی بابجی چنانکه مرقوم افتاد در شهر زنجان کوچ بر کوچ با کمال روز و از آن قلی مسافت کرد و چون
در رحمتی روز دولت روسیه که مقیم دار الخلافه بود از شرف سفارت او در اعلام داد تو دار جانب
کارداران روسیه جهاندار عزیز خان بمکارم روزدار است رسیده مر تشریف که در تو فرستد دولت معتبر آن
مرسانند و در هر منزل و مقام مهمان مدرکشت حکام بلدان و امصاری که در عرض راه حایکاه داشته بسیج
دعوت آوردند با تعظیم و تکریم او فرو تکمیل داشتند از تکفیه قلی طریق کرده هشت روز رفتن ایروان وارد دولت
روسیه داد و ایروان گشت و در زمان حاکم ایروان باتفاق صاحبان مناصب نظام منزل عزیز خان
شتافته تکمیل نگریزاند و رها فتند دهم روز آن شب حاکم ایروان عزیز خان و همراهان او برای سرای خوش از
هر مسافت دعوت کرده و روز دیگر آمعیل خان نایب اول دولت ایلچی مسند و هدیه میرزا تقی خان از
فرماندهای گرجستان برد و تشریف برده آن سفارت را انجامت برده با ایروان مراجعت کرد و روز
هشتم ورود عزیز خان آجودان باشی ولیعهد دولت روسیه وارد ایروان گشت و دو ساعت بعد از
ورود اسلست آفاسی واجودان خاصه خود را با کالسکه مخصوص بر عزیز خان فرستاده او را طلب
داشت و او باتفاق عرض سفارت حاضر حضرت ولیعهد شده و مکاتیب سرامات مبارکت و
نشان همایون و حمایل میمون را بدست خویش ولیعهد را سپرد و او در احترام آن اشیا تکریمی لایق مرعی داشت
و از همراهان عزیز خان آجودان باشی یک یک پرسش نمود و هر یک را جداگانه تفقدی فرمود و بعد از مراجعت آجودان
باشی بسرای خویش کسان رسیده وقت گذارش شاهزادگان حضرت بود از حمل خود میرزا کسان فرستاده او را دعوت
کرده و از مراسب مهر و حفاوت ولیعهد سرجی کافی اظهار نمود و ایشان سفارت را از یک یک علیحده که
مدارا و جواب مشور شاهنشاه منصور را بسرپرستی سد با مطوخ ان آجودان باشی کار سفارت و رسالت ختم
رو ز طریق مراجعت گرفته سپاهیان سرکوچ داد و بعد از ورود به آمعیل خان را برای نام

با رسن حال او واج مراعه پیدا چند تحصیل داشت و چند فوج خاصه و فوج بهادران و فوج چهارم را عرض داد
روانه دار الخلافه گشت و در روز اول حمل بشرف تقبیل سدهٔ سلطنت مفتخر گشت

قتل میرزا علی محمد باب در بلدهٔ تبریز بدست عوامل دولت و فتوی علمای شریعت

چون فتنهٔ ملا محمد علی زنجانی معروض درگاه سلطانی افتاد میرزا تقی خان امیر نظام حاضر حضرت
شاهنشاه ایران شده عرض رسانید و معروض داشت که هنوز از اصحاب بد مرام در این شیخ طرفی
از آلایش چون جماعت بابیه لعلگون است و بسیار از لشکریان در آن رزمگاه تباه گشتند با این همه
اینک در زنجان ملا محمد علی فتنه و مکر طراز کرده و فتنت و خونی دیگر بار آورده و چندانکه میرزا
علی محمد باب زنده باشد اصحاب او از پای نخواهند نشست هر روز یکتن از مردم او سر از بلدی
بدر خواهد کرد و خون جمعی را هدر خواهد ساخت بهتر آن است که باب را معرض هلاک و دمار کشانند و یکباره
این فتنه را فرو نشانند ملک الملوک عجم فرمود این سخن بیرون از صواب عقل نیست لکن نخستین این خطا از
حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد تا او را از اینکه بدار الخلافه درآورند و مردم با پیش دیدار کنند از کینوی
طریق طهران بچهریق فرستاد و محبوس بداشت مردم عامه گمان کردند که او را علمی و علامتی یا کرامتی
و کرامتی بوده است پس مردم جاه طلب او را بوصول می نسب داشتند و باغوای جهال امیال شد
اگر میرزا علی محمد باب را رها ساخته بود تا بدار الخلافه درآید و بهر جا که خواهد سکون نماید تا مردمان او را
نظاره کنند و طریق محاوره و مناظره سپرند بر همگنان مکشوف می افتاد که او را هیچ معروف
نیست و در هیچ علم او را از علما استیراقی نبوده در هیچ عمل او را کرامتی مدید نکردند لاجرم چون یکتن از مردم
و دانا میرسد ملکه بر تسالی و دماغ و اشتقاق کی معرستیم گشت و چون جمعی را رنسیاه و اینجاعت گمراه
ضایع می شد میرزا تقی خان عرض کرد که سخن جز این نیست که شاهنشاه فرمایند لکن امروز قضا تیر پرستان
رد داست و کار رشد می شده است چرا که او را دفع دهیم و این فتنه را قلع کنیم چاره بدست
نیست با لجمله صوابدید میرزا تقی خان سلطان عالی خیار سخانت آذربایجان رهسپار گشت و فرمان رفت
که حمزه میرزای حشمة الدوله که این هنگام حکومت آذربایجان داشت باب را از قلعهٔ چهریق آورده مسالک
طریق فساد او و عقاید او را در وسط مسلمان به تبریز حمزه میرزا کس فرستاد تا باب را از چهریق [illegible] ال
بلده کوچ دادند میرزا حسن وزیر نظام سپرد تا بسته بدارند و او را در آذربایجان دو تن مرید ساخته
بود نخستین سید حسین یزدی که همچنان با تفاق باب در زندانخانهٔ چهریق میزیست و او را نیز به تبریز آوردند
و آن دیگر ملا محمد علی زنوری که در تبریز محبوس بود و در مدت حبس او آقا عبدالله
برادرش که یکتن از بازرگانان تو انگر است چندانکه او را پند داد که این عقیده باطله را
نکند از عقیده بیخ نیارد تا آنگاه که باب را با سید حسین حاضر کردند آنوقت حشمة الدوله فرمود تا علمای بلد
تو بمیرزا باب سخن آغازند علما در پاسخ گفتند بسیار وقت عقیدت باب سنجیده آمد و تفحص و تجسس
افتاد دیگر جز اسمی بدر او باید گشتن و گوش بر قربانات و فرار نماید داشت حشمة الدوله چون کراهت

خاطر علما را بدست شاهنشاه کامیاب را حاضر مجلس ساخت و میرزا حسن و میر نظام و حاجی میرزا علی
پسر حاجی میرزا مسعود و سلیمانخان افشار از سلطنت است در این مجلس حاجی میرزا علی از مصلحت
احادیثی چند برخواند و باب را جواب برخت گرفت آنگاه حشمت الدوله گفت شنیده ام که تو خاطر
خویش را بسط وحی سمائی و الهی و قرآنی از خویشتن بر مردمان قرائت کنی اگر حسن است رهبر این حرا حدا ن
نوروایی باشی تا آیتی فرو شود میرزا علی محمد باب بی هول و هراس باز از آیت نور را باز سخن
در آیت ملک مختلط کرده جمل ساخت و برخواند حشمت الدوله فرمود تا آن کلمات را بنگاشتند آنگاه
باب را گفت این آیت وحی آسمانی است گفت بلی فرمود هرگز وحی از خاطر فراموش نشود گفت چنین باشد پس
فرمود این آیت را اعادت کن چون باب دیگر بار قرائت کرد دیگرگونه بود مع القصه از آنجا که اگر او را
پوشیده مقتول سازند نشاید که مردم باد آن جهان سپارند که او زنده است و غیبت اختیار
کرده است و باز آمدن دیگر بار ظاهر خواهد گشت و اظهار دعوت خواهد نمود و ازپای ننشیند و دست
از فتنه باز ندارد کارداران دولت چنان صواب شمردند که او را در میان شهرها از سر و جهد تا تمامت
مردمان او را نظاره کنند و باز دانند لاجرم حاجی میرزا آقاسی خزانه میرزا میرزا علی محمد باب با ملا محمد علی
بسید حسین یزدی بر دست تحمل سپارد حاجی میرزا آقاسی آورده و حاجی علی ازعقب بود باب
در خدمت و عقیدت خویش را او شده داشت بسیار در اینکه ملا محمد با معالی بر دید و در آنجا سربازان
عاید حرمانی داشت و دست بر دو اسمان بردند ملا محمد رد ملا محمد گفت الآن قد غضب قبل سیاورا
سید آقا سید برود باشد و آن مرتبه بر قلبش نمود آمد ملا موقف سید حسین ترا ساک شده تو
ولا بین باوگفت شید خود در روی باب در افکند و او را بیش سکی از پس سید بر باشوی و او چنان
گرد و بر باشد دیگر باده ورد او ا حکا و با سلیمان خان پسر یحیی خان متحد شدند و در فتنه بابیه مقتول گشت
چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد لکن ملا محمد علی هیچ از عقیدت خود باز گشت نمود و ل و سر زند و
اطفال خود را سال او را حاضر کردند تا مگر بر ایشان ترحم کند شود و از کردار ناهنجار بازآید سودمند نیفتاد و
خواستار شد که مرا نخست بکشید و آنگاه قصد باب کنید الحمدلله چنان است از میان کوی و بازار تا
عبور داده میان میدان سربازخانه آوردند و روز دوشنبه بیست و هفتم شهر شعبان باب را با اتفاق ملا محمد
علی بحکم حمزه میرزا بر ایشان بستند و حکم حاجی سرداران فوج بهادران را که کیش نصاری بودند حکم دادند
تا او را هدف گلوله سازند سربازان چون سه بار و به فتنه خالی شد باب را در میدان و انصار
اصحاب او بود دیدند از حمل و گرامی داشتند و تفنگهای خود را از قرار فرود و بر پشت انداخت
چنانکه شاهد بود دیدند که او را آسیبی نرسید و زین گرب ملا محمد علی بر مرد و مقتول شده او را باب
استوار بر بود و سرانگه در میدان در اعمالی کرد و گفت ما از من راهی مسی مع القصه در ین
واقعه از قضا گلوله از تفنگی بار شده بر ریسمانی آمد که دست باب را بدان بسته بودند و باب رها شده
فرار کرد و خویشتن را بحجره یکی از سربازان در انداخت و این کرکش او از روی شریعت بود که

چون گلوله بر پیشانی سید او آمد و او را بکشت اگر سینه خود را گشاده میداشت و فریاد برمی آورد
اینگونه سرداران و مردمان آیا کرامت مرا می‌بینید که از هزار گلوله یکی بر من نیاید بلکه مرا از رسید [?]
ساحت بچادر کرانچیکس [?] گلوله را میکرد و هم در آن میدان زنان و مردان در گذار [?] و او را حکم شدند
و عوام و عامه دانستند خدای خواست تا حق از باطل بدید کند و این شکست در سپاه مردم مکرر دادند بالجمله چون
سرداران گرجیان او را منکر شدند و دانستند که او را قدری و مکانتی نباشد و با مداراه حکیم [?] از جمال قوم کار
گذشت او را قید امر بر ملا صبر شواد پس توجه علی سلطان بادلقوی و خاطر آسوده بدان حجره در رفت و او را
ماخوذ نموده چند عمارت و برج آن بداشت و از کرسی بهول و هر سو هدف گلوله آتش ساخت و
جنگش را روزی چند در میان شهر بهر سوی کشیده آنگاه بیرون دروازه در پای [?] آمدند و خوردها [?]
ساخت و هم در این سال محمد حسن خان سردار ایروانی حکومت یزد یافت و آقا خان را از یزد طلب [?]
که کیش از خراسان و بدان او بوده سیاست حکومت خویش برده و فرستاد و بعد از ورود و آقا خان بسر جمعی از
اشرار چنانکه از این پیش مرقوم شد و حسن علی خان و محمد ابراهیم خان یزدی حمی بود [?] ایشان استیلا [?] آقا خان سر دم
و جو در راه دار الخلافه برگرفتند و بحکم محمد پسر عبدالله که در خانه حاجی محمد کریم خان پناهنده بود بیرون
شد و دیگر باره اشرار بدو پیوستند جمع کرد و سر بشورش و سرکشی برآورد و در روز دوم ورود آقا خان نایب
الحکومه حسن بداف [?] کرد محمد نوری بانضمام [?] از ملازمان نایب الحکومه و تاراج [?] و او را زخمی کرد و آقا خان کس
فرستاد و حسین را احضار کرده حکم داد تا او را با طناب خفه کردند و چون [?] او را و دار [?] بیرون
داد محمد چون این بدانست با جماعت خویش شورش کرد و بسرای آقا خان حمله برد نایب الحکومه را چون نیروی
مقاتلت نبود بمیان ارک گریخت و اموال و اثقال او بیغما رفت با جمعیت روز قلعه ارک را نیز محاصره
داشتند [?] ... کار آقا خان بصورت [?] ... یزد [?] ... کردند که در حضرت کارداران
دولت آل [?] ... سلاح جنگ ترتیب راست کرده باتفاق آقا خان با محمد مصاف دادند
چندانکه او را قوت درنگ نماند با ... طریق فرار گرفت از شهر بیرون تاخت جمعی
از مردم شهر و ملازمان آقا خان از دنبال او تاختن بردند و دوازده فرسنگ طی مسافت کردند و در قریه
[illegible] رسیدند و جنگ در پیوستند و مدت سه ساعت رزم دادند بیست و پنج تن از ایشان اسیر
شدند ... آمدند بقیة السیف طریق هزیمت گرفته باطراف کوه و دشت پراکنده گشتند محمد عبدالله
[illegible] آن کار را ... وارد شهر یزد شد ... کشت و چندان
بود که آقا سید یحیی که شرح حالش عنقریب مذکور خواهد شد از دار الخلافه طهران بیرون آمد و در آنجا شریعت
میرزا علی محمد باب گشت با موقت محمد عبدالله بیرون شده بدو پیوست و دیگرباره شر و شور با نایب
الحکومه مصاف داد و در آن گیر و دار بزخم گلوله جراحت یافت و بدین [?] حکایت داده [?]
از مردم خود در رفت و جماعتی هزیمت ... از مردم او بدست آقا خان گرفتار شد و
حکم داد تا ایشان را ... آقا سید یحیی چون کار بر مراد نیافت از یزد

بنیر

ذکر حکومت محمد حسن خان سردار ایروانی در یزد

آنگاه مملکت فارس را بمیرزا محمد خان [illegible] و سوری گرفت و آقاخان از ریاست حکومت معزول شد و [illegible]
عمزاده محمدحسن خان سردار ایروانی [illegible] گشت و شجاعلی خان [illegible] و [illegible] محمد [illegible] اعظم [illegible]
ساخت و او را [illegible] در [illegible] و چون محمد خواست [illegible] سرای شجاعلی خان [illegible]
[illegible] او را پیشکش [illegible] کرد و [illegible] خویش [illegible] بیشتر
محمد اسمعیل نامی که یکی از غلامان [illegible] بود [illegible] خنجر [illegible] کشته [illegible] یکی دیگر
تفنگ خویش از سینه او بگشاد و جهان را [illegible] و سر [illegible] قتل و کار آن بلده منتظم شد و
مردمان بیاسودند و هم در این سال حاجی میرزا آقاسی شب جمعه [illegible] در عتبات عالیات
از این سرای فانی بجهان جاودانی سفر کرد [illegible] از آن پس که [illegible] مردمان [illegible]
خویش آگهی داد [illegible] و [illegible] آمد [illegible] از این [illegible]
[illegible] مردم [illegible] که این [illegible]
الغا کردند

وفات حاجی میرزا آقاسی در عتبات عالیات

ذکر حکومت غلامحسین خان سپهدار در اصفهان و فتنه اشرار آن بلده و دفع ایشان

چون کارداران دولت خراج اصفهان را [illegible] بودند
و بحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اصفهان با غلامحسین خان سپهدار تفویض یافت و [illegible]
[illegible] خویش [illegible] روز [illegible] دارالخلافه راه برگرفت و [illegible]
چهاردهم شهر [illegible] وارد اصفهان شد و آن بلده را منتظم کرد [illegible]
میر [illegible] محمد که امام جمعه و جماعت اصفهان بود [illegible] مسجد شاه [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] عمارت [illegible]
از [illegible] امام جمعه
[illegible] مسجد [illegible] آن آتش [illegible] مردم [illegible]
[illegible] امام جمعه [illegible] شده [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible] آگاه [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible] امام جمعه از آن [illegible]
[illegible] مردم [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] امام جمعه [illegible]
کارداران دولت آلوده [illegible] سپهدار [illegible]
اهالی صنعت و حرفت و مردم بازاری را در مسجد جمعه [illegible]
[illegible] امام جمعه و جماعت [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible]

[illegible]

موکور

حکومت داشت برادر میرزا این شورش و حمله و آتش شد بمسجد فرستاد بعد از رسیدن محمد
حسین خان در آن هنگام در جلوس مجلس امام جمعه حضور یافتی نکرده بود که احمد میرزا سر بر داشت و با
محمد حسین خان از در مناقشه و معاتبه بیرون شد و چوبی که در دست داشت بر سر او فرود آورد و دو شهرار را
حکم بقتل او داد در این وقت امام جمعه را نیروی دفع و منع نماند و اشرار در آمده محمد حسین خان را با تیغ و
تفنگ زخمی چند بزدند و او خویشتن را تا تکیه مسجد در انداخت و پس آنگاه امام جمعه بر خواست و محمد حسین خان را
از تکیه بر آورد و بسرای یکی از خویشان خود برده پنهان او بپرداخت و در روز دیگر سپهدار کس فرستاده او را
بدار الاماره آورده دو روز دیگر بزیست و روز دیگر رخت از جهان بدر برد و احمد میرزا که قتل محمد حسین خان را علت
عاقبت بود با میرزا عبد الحسین و محمد علیخان و ابراهیم خان دفع سپهدار را در نهانی مواضعه نهاد و گروهی از
اشرار را انجمن کرده اظهار رکاب عصیان نمود سپهدار حسن آقای سرهنگ را با جماعتی از سربازان و گروهی
از غلامان بدفع او فرستاد احمد میرزا چون قوت مقاتلت نبود با دو فرزند و برادر و پیوند اموال خود را
حمل داده بمسجد جمعه گریخت و در آنجا پناهنده گشت و سربازان بسرای او در رفتند و خانه او را تاخت
و غارت کردند آنگاه امام جمعه که با احمد میرزا و اتباعش از دیربار خاطر صافی نداشت او را جا نداد لاجرم از آنجا
بیرون شده بخانه میرزا زین العابدین پسر مرحوم حاجی سید محمد اعلی الله مقامه پناهنده گشت و در
آنجا انجمنی فراهم ساخته سر و راه را و بیراه تا حوالی میدان شاه بتاخت و اگر از پیوستگان سپهدار
کسی را بدست میکرد زجر و شکنجه مینمود سپهدار فرمود تا سربازان و توپچیان دفع ایشان را آهنگ
کرده بگشادن توپ و تفنگ از بام و در اشرار را تا مسجد باز پس بردند و این هنگام میرزا عبد الحسین و
همچنان میرزا ابو القاسم نیز طغیان خویش آشکار ساخته با احمد میرزا پیوسته شدند سپهدار چون این بدید آقا
سید اسد الله پسر حاجی سید محمد باقر و امام جمعه و آقا محمد مهدی پسر حاجی ابراهیم کلباسی را که از اعاظم علما
و بزرگان بلد بودند بمنزل خویش دعوت کرده با ایشان سخن در انداخت و گفت جهال این بلده از خشم
شاهنشاه و کیفر کار بی خبرند و من از این ترسانم که چون آتش افروخته شود تر و خشک با هم سوخته گردد ایشان
گفتند ما چندانکه زندگانی داریم سپاس نعمت پادشاه اسلام را نتوانیم گذاشت و اینجماعت اشرار را
محارب و واجب القتل شناختیم و خطی بر اباحت ایشان نگاشته خاتم بر نهادند و بدست سپهدار داده
مراجعت بمساکن خویش نمودند و آقا سید اسد الله بعد از مراجعت چند انکه پسر خود میرزا زین العابدین را
از حفظ و حراست اشرار منع فرمود نپذیرفتار گشت لاجرم سر خویش گرفت و با اتباع خود از شهر
اصفهان بیرون شده راه عتبات بر داشت و از آنطرف سپهدار از شکیبی جز قویه دیار بمرجاودرا
احضار فرمود حاجی کلبعلی خان لشانی و علی اکبر خان و میرزا هادی و آقا محمد رحیم و حاجی محمد رضا و آقا هاشم
مشهور بصراف نیز با مردم خود حاضر شدند محمد علیخان نزدیک میرزا عبد الحسین گریخت و ابراهیم خان
گرفتار شد بالجمله سپهدار مردم خود را بدفع مخالفین برگماشت از آنسوی میرزا عبد الحسین و احمد میرزا پسر
بیک آبادی و زین العابدین و حاجی محسن و جمعی دیگر از سران اشرار را باتفاق مردم خود که قریب

معاقبه مردم سپهدار با اشرار اصفهان و قتل شمعلیخان سرتیپ

سپهسالار بود مساعده جنگ ساخت و بکار لشکر پرداخت و از یکجانب حمله برده برج جهان نما را
به ضرب گلوله مسدود ... سپهدار چون این بدید و نوشتن برج جهان نما آمده حکم داد با توپ و تفنگ اشرار را دفع دادند
و ابوالقاسم و زین العابدین و محسن حسین بکابادی و چند تن دیگر از آن گروه را با گلوله توپ ...
عروت آقا ثابت اشرار سپس با جنگ کرد طریق فرار را شتابان گرفتند و آن بود ... چند اسیر محترم دیگر
بار سپهدار حکم داد تا شمعلی خان سرتیپ با اتفاق حاجی بیک باشی جماعتی از لشکر دو عراده توپ بردند
از کوچه ... راه برگرفتند و علی اکبر خان و میرزا هادی و حاجی محمد رضا میرزا رفقای ایشان
دستگیر شدند و آقا نور علی و آقا محمد رحیم و آقا محمد ... از گروهی از تفنگچیان بکوچه شمس آباد درآمدند
و بهر سنگر که اشرار در سر کوچه سوار داشتند بگرفتند تا بخانه میرزا عبدالحسین رسیدند و آنجا را با سربازان
فرو گرفتند و شمعلی خان بام خانه صعود کرد و شیپور نصرت بلند آوازه کرد و در اینجا گلوله از جانب اشرار
رمضان برادر حاجی محمد رضا آمد و بر جای سرتیپ تفنگچیان محمد رضا خان ... او ... شد و جماعت
سربازان از بهر ... و غارت بیرون باشند شمعلی خان با سی تن سرباز در خانه میرزا عبدالحسین بجای
باندار آسوده چون این خبر گوش برد میرزا زین العابدین پسر مرحوم حاجی سید محمد باقر رشید و میرزا عبدالحسین
و احمد میرزا را در پناه خویش بنداشت ... بروی ... قبا و کفش آماده که بخانه کسی بی اجازت شود
بحکم شریعت واجب القتل بود دفع ایشان ... آنگاه سرجوخه آقا خان را با احمد میرزا و میرزا ابوالقاسم
و جماعتی از تفنگچیان ... بهر سرای میرزا عبدالحسین فرستاد و ایشان ...
آنجا درآمده شمعلی خان و مردم او را به اطراف گلوله ساخته شدند و او را با چند تن سرباز قتل آوردند
و دیگر مردم او را دستگیر نموده بمسجد حاجی سید محمد باقر بردند و میرزا زین العابدین برد و چون کار بدینجا انجامید
سپهدار ... را برگرفت و صورت حال را معروض کارگزاران دولت داشت شاهنشاه ایران ...
افواج ... سوار ... و ... و سید محسن خان با افواج فیروزکوهی و ... سوری و عبد
العابدین خان ... حاجی ... رضا قلیخان افشار و رستم خان ... سواره و پیاده طریق اصفهان
گرفتند و اسد خان نوری باشی که ... حکم ... اصفهان رحل اقامت
انداخت و هم در سوقت آقا سید اسد الله که در ... بیرون شتافته بود
رحمت خواستاری او ... دولت از کلپایگان مراجعت اصفهان فرموده و چندانکه خواست این
مصالحت را ... مراد ... چون روزی چند
بگذشت ... خود را ... کرده ... اسوار ...
شار و هم شهر ... فروخته گشت و سپهدار حکم داد تا ولی خان سرتیپ با فوج ...
با اتفاق ابوالحسن بیک ... آمده توپ ... ابوالفتح خان با فوج
... و سید محسن خان با فوج فیروزکوهی و حاجی صادق بیک ... از طرف ...
شمس آباد ... توپ و تفنگ ... آتش ... فروخته گشت و جنگ

ارکان

سرکشکریان بغایت صعب افتاد چه از پس دیوارها و جاها اشرار را عسکرها داشتند و دو دو گلوله چون باران می‌بار
بارید داشت و لشکر را در میان خیابان بر انبه عسکر حضور مبارک تا انجمن کردند و راه در گرفتند و
از گروه ... پوشش باشد تاریک آورده بود تا سان خیابان که از خیابان سوی راه داشت رسید
و سی تن از اشرار را بکشتند عسکری چند از سپاه شدند و در این جنگ از فوج ولیان مقتول و شش تن مجروح گشت
و ابو الفتح خان سرهنگ با فوج سمر سری در این جنگ صادقی سرانفو و آقا سید محسن خان با فوج قیرو
کوهی بجانب تبرشیمس با دسته درود و برابر قصر عسکری کرد و هفت ساعت با اشرار کارزار کرد و
جمعی از اشرار را زخم توپ و تفنگ با خیز شد سپهدار چون خبر شنید پسر خود آقا سردار و برادر خود رضا
قلیخان را فرستاد و حکم یورش بوقت و مدنیان سپرده سردار رسید از ایشان حاجی صادق بیک سلیب
بگشادن توپ حکم داد و سید محسن خان یورش فرمان کرد و سربازان بهدست یورش بردند و اشرار را
در یکی خانه خود در از بام و در بر انداخته فرار کردند و سربازان قصر شمس آباد را فرو گرفتند سپهدار
سید محسن خان را تشریف فرستاد و سربازان را انعام داد و روز دیگر هم شهر صفر امام جمعه احمد
نامی را که از سران اشرار بود گرفته با قاتق قاشم ملازم خود مردی که سپهدار فرستاد و حکم رفت
تا او را به دهان توپ بستند آتش زدند و روز دیگر ولیان سرهنگ را با اشرار جنگی صعب پیش آمد و پیش
در میدان جنگ زخم گلوله تفنگ یافت ... و قدم استوار کرده سی و دو تن از اشرار را
عرضه هلاک و دمار داشت و یک حمله دیگر افکند و شش تن مقتول و شش کس را جراحت کرد و بیست
یکباره آن جماعت هزیمت شدند و چند تن مجروح و ... داشته مرد یک میرزا عبدالحسین برا
لاجرم میرزا عبدالحسین و احمد میرزا و برادر او هراسناک شده جماعتی از علما را نزدیک سپهدار بشفاعت
روانه شدند تا بعد از حصول اطمینان طریق طاعت سپرند چون مسئول ایشان باجابت مقرون نشد حیلتی
که لشکریان از کار جنگ و حرم حائل افتاده اند پس اشرار را متفق ساخته ناگاه بر سر عسکرها تاختند
سه تن از عسکر و ولیان سربازان را جنبش کرده چهار تن را با گلوله تفنگ بکشتند آنگاه بجانب میدان شاه جمال
تاختند و رزم ساختند که بیم آن بود میدان را از سربازان پرداخته کنند سپهدار آقا سردار و
رضا قلیخان را بتقویت لشکر میدان فرستاد و گروهی را سام فراشباشی بر گماشت تا جنگ در آمد
و هشت تن را بکشتند و جمعی را جراحت کردند و هزیمت دادند و از قفای ایشان تا کنار میدان از شهر
و چند عسکر ایشان را اگر فتند و روز دیگر که روز ... شهر صفر و شب دوشنبه بود سپهدار حکم داد که آن
ستاره روز را رزم دهند و تفنگچی بکشتند بنا احمد میرزا آتش ... در وقت پای ... زدند و ... حیلت را
در مقتی شمرده هنگام فرو شدن آفتاب ناگاه جمعی از مردم بر سر عسکر ولیان تاختن آوردند و جنگ پیوست
از سربازان یکتن مقتول و سه تن مجروح ساختند لشکریان نیز هم بر آمدند و دلیرانه بشدند و قدم
استوار کرده یازده کس را بکشتند و بقیة السیف را هزیمت دادند و از طرف شمس آباد میر سید
محسن خان رزمی مردانه ساخت و جماعتی را بخاک هلاک در انداخت و روز دیگر که اربعین بود امام جمعه

حیلت ساختن اشرار اصفهان در طلب مهلت

از

پس سر برآمد و مردم را اطلاعات کرد که هرکس بیرون از شیراز باشد و ورود با عرضه شمرآباد رود و دیدی کی
دارالانوار خواهد گشت کجران همت پادشاه اسلام آثار خاطر مهید ساکنان این شهر را برباد نخواهد داد
آسوده میرزا احمد محسن چون این شنید علی سبیل الاتهام سید حاجی سید محمد باقر را درشکسته کرد و در میان
مردم شهر شایعه گشت که این جنگ جهاد است و از علماء و ملوک هر گروه گروه مدد آوردند بس مردم
دو دو از شهر جنگ ساخت و از بامها در سر سنگر ولیخان وسط محسن خان ساخت با معلی بیگ بادر
توپچیان را قربان کردند تا توپها را بکشند و سربازان سالمین گلوله در آمد مقدار کثیر دو دو فراوان
اشرار فرار جستند و بعضی مجروح و برخی مطروح بودند این هنگام احمد میرزا و میرزا احمد محسن و اسعد کار این
بس طرف نجات مسدود است و فردا اگر دیار دشمن خواهند شد این هنگام سردمک آقا محمد مهدی
مجتهد رفته شد و از در طریق سلامت جستند آقا محمد مهدی گفت سردمک سپهدار جای شجاعت که شاه
اکنون دل بر آن نهاده باید که بدین سپهدار کوی سرآلوده اتفاق خویش کنند و بدین مکان سر و نحو اهتمام کرد
در پایان برایشان برفشد و از در حراست آقا سید اسدالله را برحاصر آن آنکس باحشد و با میان معطل
سخن بر آن نهادند که چه روزه مهلت باشد کار سفر خود را ساخته کنند و در ملازمت خدمت آقا سید اسدالله
روانه دارالخلافه شوند و شجاعت و عفو کیا خوشند بر آقا محمد مهدی سردمک سپهدار آمد و در زمان شجاعت
بار داشت و سپهدار برای آنکه مردمان کمتر کشته شوند بدین سخن رضا داد و در خاطر داشت که اگر در میان
شهر اشرار را دستگیر نخواهد بعد از رحلت ایشان هر یک را بچوله خواهند گرفت بهتر است که همگروه گول
از شهر بیرون شده طریق سامان کنند کسی در ساده ایشان را چیا مکه نکس بیرون سوار دستگیر سازند
بالجمله هر روز مهلت نهاده حاجی کنکاوس میرزای شاهزاده را با اتفاق آقا محمد مهدی سردمک ایشان
در ساده اگر این سخن را در صدق میرزا مرد مردم را از کرد خود دور کنند و خود داشتند و آقا سید اسدالله
کوچ دهند خود ایشان را طریق سلامت را به سوی مسدود بود بدین امر رضا داده و مردم را از اکثر نمود
و خود در مسجد کامدند ملا محمد علیخان عبا عمامه شیخ الاسلام را گرفته بپوشید و بصورت درآمده خود با مسجد
جمعه رسانیده و چاهید و گشت و امام جمعه او را اسیر کرده سپهدار فرستاد و میرزا مرتضی سر شمشیر فرنگی
حامل کرده خویشتن بحضرت سپهدار آمد و خاص معرکه با میرزا احمد محسن و احمد میرزا و میرزا محمد علی
و میرزا ابوالقاسم و سایر اسرار آهنگ دارالخلافه نمودند آقا سید اسدالله سر برای آنکه خون مسلمانان
بسیار هدر شود با جار با ایشان بیرون شد و میرزا محمد حسن پسر ملا علی نوری سر با ایشان کوچ داد و از اصفهان
بیرون گریخته شدند و از آنجا راه مورچه خورت گرفتند از سوی سپهدار چون دانست که دست اسرار
از شهر و پس دیوارها کوتاه شد جمعی از لشکریان را بگرفتن ایشان مامور نمود حاجی کیکاوس
میرزا که در اصفهان از بهر ضبط بیوتات و سوار جال خود جای داشت بعدم خدمت را از در طلب بیرون شد
و سرداری لشکر سوار کرده از شهر بیرون تاخته با مورچه خورت شتافت در ماه رجب و قتی رسید
که آن جماعت برای کوچ دادن حمل اثقال بستند و پیمانه از کرده جنگ نمودند احمد میرزا و میرزا احمد محسن

شجاعت
آقا محمد مهدی مجتهد
شهر اصفهان را
حامی کار
اسلام

با حاجی علی اکبر در جدال در آمدند و چند تن در میانه پایمال هلاک و دمار گشت در این وقت توپخانه او و پسر سعید
دو بار توپها کشاده گشت مردم اصفهان را دیگر مجال درنگ نماند و هر کس را اسبی رهوار بود طریق فرار
بر داشت عبدالله خان از دو سال پیشتر کار ساخته بود تاخت و لشکریان در دو سر بهمت مشغول شدند بسیار کس از
اشرار او دستگیر ساخته در بند و زنجیر کشیدند و پسر میرزا و در میانه از رعایت حفظ رعایت او نکذاشتند
آقا سید اسدالله اسب و سلب بگرفت و او را رنجیده خاطر ساخت و پسر او دوش برادر رحمت فرار کرد
دست بگردن برست و سر و روی میرزا محمد حسن را با چوب و سیلی درهم شکست و استر سواری و سه و
آغرو را ضبط ساخت بالجمله عارف و حامی رحیم پا در دو و استر جام و آستانه [illegible] ربیع الاول
مهر به راحمل و او و دستگیران را کنده و زنجیر بشهر آوردند و آتش سپهدار هر یک را بقتل شرار را با مدار کشاده کرد
آنگاه نواب شاهزاده و پسر میرزا فرمود که کارداران دولت در حضرت حشمت علماء خاصه سید اسدالله هرگز را
ملتمسند این جسارت که از شما رفته بسکوت نتوانند داد و حکم داد که سه روز آغروق علما را بحضرت ایشان مسترد سازد
و عذر این جسارت و جنایت بازجوید مع القصه از میان آن جرگه احمد میرزا و برادرش فرار کرده بدار الامان
قم شتافتند و در آنجا پسرهای محمد حسین خان حلج سحول بدو پیوستند و در صحن مقدس ایشان را مدافع گشتند
نمودند و پسر چند میرزا ابراهیم برادر بزرگ احمد میرزا در میانه مقتول شد اما میرزا عبدالحسین از آن جوغا بیرون جست
کاشان گریخت و روزی چند در قریه قمصر پنهان میزیست و از آنجا کاشان رفته بحوار آقا سید مهدی
پسر حاجی سید محمد تقی پشت مشهدی آمد آقا سید مهدی کشف حقوق پادشاه اسلام مراسم سپاس ...
و نگاه کرده دولت را وارد ... خواهیم داد تو را که سخن من شنا ... میر رحمت میر سام سر خویش گیرد بهر جا که
خواهی راه بردار و او را بسوی کارداران دولت گزارش کردند که میرزا عبدالحسین در اراضی کاشان جای
دار و قربان کردند تا میرزا فضل الله نوری حاکم قم که این هنگام و زیر نظام ملقب دار در قم کاشان ساخت
تفحص حال او استوار گشت میرزا عبدالحسین چون این بدانست دیگر باره راه اصفهان برگرفت و تا قریه
دهنو رفت و در خانه علی نام که از ملازمان او بود فرود شد و او را رحمت داد و در آسوده بحفت در
اینوقت علی صورت حال را نکاشته نزدیکان سپهدار فرستاد که اینک میرزا عبدالحسین مولای من
در سرای من خفته است کس بفرستید و او را ماخوذ دارید و در یاد داشت این خدمت مرا نعمت و رزق اکر
گناهی در ملازمت او کرده ام معفو دارید سپهدار چون این بشنید رضا قلیخان برادر خود را با حاجی علی ایروانی
فرستاد تا او را گرفته دست بگردن بسته بشهر آوردند سپهدار او را در حبس خانه بازداشت و صورت حال را
بکارداران دولت نگاشت و پس از روزی چند منشور قتل او برسید اینوقت سپهدار بزرگان شهر را
انجمن ساخته این منشور برخواند و حکم داد تا میرزا عبدالحسین را از رشته در گردن انداخته گرد مدهش او را
از دار الاماره بیرون افکندند و از پس قتل او کار اصفهان نظام گرفت

سفر کردن شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله از اصفهان با بختیاری و جمع آوری از اشرار ایشان
از پس آنکه مقرر بود که خانلر میرزای احتشام الدوله با قرخان و اسد خان حکومت بختیاری با بختیاری دو حوزه

گرفتاری میرزا عبدالحسین و قتل او

وعده‌ی از آن کس برآورد و بدو بیشتر جام و با شتاب هیچکس نگران نشد و چنانکه گفته شد خان بعسد
خداوند شکوه بود و بسیار کس از مردان ایشان را چون ریخت و اموال آنجا غارت نمود هست و غارت
برگرفت و زنان و دختران را اسیر کرد و بعضی از دختران او و چهره و شهری برده است و زنان را اکثار زنان
و پس گذاشت و اینچنان و هم فرمود امر عمارت در آن آورد و بعد از آن اعمال شده و عمال پسر فیروز جنید
با سر کار واران برآورد و برشد ورکشیده برای معاصر بار کردن است جوش در آن و تحت و دیگر جای
افتاد که وهی چیدن از سلطان سلاخور را بدست کرده برد و رحت بست و بعد گلوله ساخت و دیگر
افراسیاب خان با حلال خان و رعیان و طفلان اسوار بود که پر از زر و جوش را اسوه طی و امدن حطا
از هر دو چشم با همه ساخت لاجرم احتشام الدوله دفع ایشان را تصمیم عزم داده بکس افراسیاب خان
و اسمعیل خان با حلال و علی محمد خان تحت دار ایکس به سر جا ضر شهر ساخته هر یک بس را با خود داشت و گیرند
در لشکر گشتند آنگاه برای نظم ضابطی همتی و مدد بسیاری در طغیان و طایفه سرنگ با جمعی فتح آباد برای خسرو خان
سرنگ که در آن اراضی سکنا داشت شتافته مردان بود احتشام الدوله در آن هنگام نمی‌داشت که بدو
رها نتواند کرد و آن مرزوم که در لشکرگاه احتشام الدوله بود بیشتر مردم سلاخور در وحرد بود هیچکس
برای آن نداشت که در هم دستگال خسرو خان باشد لاجرم خسرو خان بی بر سر راه با سپاه و سوار
ساخته به لشکرگاه احتشام الدوله در آمد و او را مدار کرده بسکوی لشکرگاه فرود شد احتشام الدوله با جمعی
از طارمان خود مواضعه نهاد که چون این کرت خسرو خان سرهنگ بس حاضر شود او را با خود دارند و اگر سواران
او از در مطالعه بیرون شوند ایشان را دفع دهند و روز دیگر چون خسرو خان سرهنگ با سپاه زاده در آمد
ناگاه برآورد در آمد و با خود بیش داشتند و سواران او چون این بدیدند طریق فرار برداشتند پس او را بطولار روانه
دار الخلافه داشت با معظم منصب جانی سلطانی شد و از پس آن احمد خان و باقر خان بختیاری را دستگیر
نمود و اینچنان جا سخن خان را که در عمل چهار لنگ بختیاری مکافاتی تمام داشت و معقل او در قلعه چهره
بود بعد از آن پس احتشام الدوله از پیش علی آباد با دو بیست سوار و صد تن سرباز و یک عراده توپ
بیرون شده با هر ده فرسنگ ساخت و روز دیگر هنگام بامداد قلعه او را احصار داد و قلعه چهره سنگ محکم
بود و حندق عمیق داشت و از بیرون قلعه سه برج افراشته بود و صد تن تفنگچی نگاهبانی آن برج می‌کرد
بالجمله چون لشکر احتشام الدوله لختی از رنج راه آسوده گشت فرمان یورش داد سربازان حمله بردند و هر سه
برج را فرو گرفتند و در این حمله پنج تن از سرباز مقتول گشت و هم در آن گرمی بجانب قلعه یورش دادند
و در این یورش جوان خان سرهنگ از زخم گلوله از پای در آمد و هجده تن سرباز مقتول گشت با ۱۲۳ مد
کوشش باز نه ایستادند و چون مردان بر بام رسیدند و بر صعود کردند و قلعه را فرو گرفتند خان جان چون این بدید
از جانب دیگر خود را از فراز باره بزیر انداخت و طریق فرار بر داشت و مردم او گرفتار و غارت گشتند کال
کشتند آنگاه احتشام الدوله بفرمود تا قلعه او را ویران کردند و گرفتاران را روانه دار الخلافه فرمود و خود
علی آباد مراجعت کرد و در موقف ساکن شد از وقایع هشتم رجب حکومت لرستان و خوزستان بود از

رسید و احتشام الدوله را دیدار کرد و بعد از آن در حق لرستان سخن داشت از پس او بعرض احتشام الدوله رسید
که پنجاه تن جوانان شیر شکار اکراد که وقتی با راضی چالنق دست یافته قریه‌ای در رفتند و چهل و پنج تن مرد
و زن را و دیگران را بردند و اطفال را باسیری حواله ایشان را با شمشیر دست آزمون همی کرده احتشام الدوله
از ملک آباد برای دفع ایشان با شش صد سوار و سرباز را در عرض راه بگذاشت و بگذشت و شتابان با
صد تن آن جماعت را دریافت و این وقتی بود که قبیله بختیاری [illegible] سر قشلاق کرده و آغروق را حمل داده
و سواران ایشان آماده بودند پس در میان سواران روی بر کار شدند و رایت مقاتلت و مبارزت برافراشتند
احتشام الدوله با آن عده اندک در هنگام بامداد تا زوال آفتاب رزم داد و از مردم او پنج تن مقتول گشتند
هیجان را استوار بایستاد و ما دو دوازده سوار از پیش و دار بر آمد تا سوار و سرباز از او [illegible] رسیدند پس در حمله تیر
آن جماعت را بشکست و شصت تن از ایشان را دستگیر و عرصه شمشیر ساخت بقیه السیف نقل حال [illegible] کردند
و مواشی ایشان را لشکریان براندند احتشام الدوله مال و ثروت آن جماعت را در ازای اموال منهوبه مردم
کلیکان تسلیم داد و در روز بیستم شهر ذیحجة الحرام مراجعت بشهر بروجرد نمود و هم در این سال عباسقلی خان والی
خواسیر پسر زاده ابراهیم خلیل خان قراباغی برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اردبیل و مشکین و قراداغ
یافت و بر فرمان رفت که حدود و ثغور مملکت را که با اراضی روسیه دست در گریبان است از
دزدان و قاطعان طریق پرداخته کند و چه بعد از فوت شاهنشاه غازی محمد شاه تا اینوقت تطور مشکین را
از راهزنان شوری فراوان بود بالجمله عباسقلی خان روز پانزدهم شعبان از دار السلطنه تبریز راه برگرفت و در
عرض راه با حمزه میرزای حشمة الدوله که بحکومت آذربایجان میرفت ملحق گشت بعد از ورود بمرکز حال
او را آگهی دادند که طایفه حاجی خواجه لو و قبیله و مرحلو با یکدیگر از در مخاصمت بیرون شدند و صف
قتال راست کرده در هم افتادند و دو سه بیست و دو تن مقتول گشت عباسقلی خان که از کارداران دولت
[illegible] میرزا بیان و حسنو شد اسکندر خان پسر شکور خان شاهسون و شاه [illegible] و برادر زاده‌اش که از [illegible]
مشکین بودند و حاجی محمد علی که شاهسون اردبیل بود حکم داشت در این وقت حتی بپسر جعفر قلی خان قراچورلو
در رکاب شاهسون و محمد خان [illegible] خان حلیالو فرستاد تا لشکری کرده قبیله حاجی خواجه لو را بجهت قلع
قتل و اسیر و نهب در آورده بعد از رسیدن حکم اینجمله سوار سپاه کرده بر مردم حاجی خواجه لو تاختند و زن
و مردم ایشان را بعد از نهب و غارت در یکی از قلاع محبوس ساختند و صورت حال را معروض داشتند
چون حکم بر قتل آن جماعت رفته بود و گروهی از صنادید آن اراضی شفاعت رحمت فراوان بردند تا ایشان را
[illegible] گرفتند و بعد از ورود بتبریز اعیان قراداغ را حکم فرستاد که اسکندر خان را
[illegible] و به تبریز [illegible] ایشان با صد سوار [illegible] اسکندر خان
چون خویشتن را در دام بلا دید از قراداغ فرار کرده عنان زمان با جلد تبریز تافت و در [illegible] سید حمزه
رضی الله عنه پناهنده گشت بالجمله عباسقلی خان والی در شهر ذیقعدة الحرام روانه قراداغ گشت
و در مشکین فرود شد و در آنجا [illegible] که در شمار فضلا و یکی از سران استرآباد بود چنانکه بعد از فوت

حکومت عباسقلی خان والی خواسیر در مشکین و اردبیل

سابق شاه غازی نام جوی امر و تسلیم نقش کرده بودند مسیح این کلمات لا اله الا الله من سایه بشارات الله عزّ و جلّ
کریمه و دران اصل بصورت دلیر بوده برآمد و در میان مردم سمت مذهب مذکور مصادف حضرت شد
السعید حسن بن علی علیه السلام روز کار سکه است بعداد سالی مراجعت نفر اوامع کرد و الی چون این مذهب
را طلب کرده و کفت من چون عورا اسلام و کردار تو بیدا شده نام و باجمه کردید مرسالم و کما
کدست رمعو مدارم لکن باید شکل بکاری و بسیاری که اکرارین سبب آلوده کناه شوی مدست عوانان من نیا
سوی و دست باشی که ازین پس عصیان تو آید سان محبوس و علاموس با چارچیین سخن هم کرده حاکم
و مدارس و او چند من از بارگاه نایرانی دارا صبر رو رستم مردمک ساکو که لشکر از مردم روس
کری را سند و کار آن کالسکه هصدا پیرال که معادل هزار و دویست تومان چیزی برنا دست است
مست و دوهزار منات که هفت هزار و هصد تومان ایران است حمل میداده در روی ماه شهر سال
دوازده سوار بر پشتان ناخت دو دوس قراقدار را حمی ساخته پیاده را به حمت قراول کرده داربرده
سلب عریان بمو دند وآن ردو مال را بر گرفته در گذشتند چون این قضا در حاک روستم برف و بحکم چند
این ماوان بر دولت رومته فرود هیشد کارداران دولت روس ارعتاسعلی خان والی استمداد بجی
جسته و او را علاوه سارین قراولان در محمل این امر بعدست محو ساخته از سوی روز و دوم شهر رمضان
این خبر بوالی آورده بود و حوالی شحنه شهر و عسس بارده و بارگاه آن جلد را حاضر کرده و درنهانی مواضعه نهاد
که هرکس درین شهر در بیع و شری زرمنات خرج دهد او را ماخوذ داشته نزدیک من حاضر ساید
از قضا روز شنبه هفتم ماه مبارک سه تن را با منات دستکیر ساخته نزد او آورده اند و ایشان از این مردم تبریز
بوده که ده سال ازین پیش از تبریز فرار کرده بودند چنین بکس که در تیل نام بر داشت ایشان کسر بایان بود
در بر حوف معلوم شد که هیچ سوار ایشان بر والی و بعده دست بوده اند و هیچ بی ارتیکو ساهار وعده
از امد سرح والی بفرمود این سه تن را به آنجا مادر داشتند و کس مرال ساختن فرستاده تا مدایبان را
حمل دادند و شهر از منات و از میان سه تن آمد را علاّ آقا خان مجتهد و ملک التجار رد و وصف کرد تا از بهر
صاحت آن مانده بعدا رمست روز رساد است خاصه بر که حسد او ندان رود مال بود که کی این نیک سخن
ساخته دارین روی قرار طور حاکم قرار اع ولسکر این دو کر صاحبان مناصب روس همه روزه قرمز دکتا الی
مکامه سکر کداری کرده ماآن سه تن که در صبر جامه بوده مکصدا پیرال در بر جامه بوقسه بسیار بعهد
در شب عید فطر آن در بر ای شوهت رمدان مال سرورمد و فرار کردند عتاسعلی خان والی ریداران را
کمر کماه بداد وسنا و چنگ خان شاهسون اما کروهی از سواران ماموریدا شد از قضا سواران مزور را
ظفر یافته داده و این را دستکیر نمود ومد و روز عید آمی سرد والی آوردند پس سجاحت اروسل فرستاد
نا در آنجا محبوس باشد و در حوف قلامو مس حطی بدوستان خوش فرستاد که اگر تواند در
عرض راه آنجا عت را رهد علار مال والی رمالی دهد نکاشته او مدست علار مال والی افتاده
مردک او آورده عتاسعلی خان قلاموس را ناصر بساحت وآن خط را بدست و بها ومشترحتی

که سپرده بود حکم داد تا طنابی بگردن او انداخته بکشند و بعد از انجاح اعیان آن اراضی شقاوت و راهزنی را
بیاوردند و در دار الحبس خانهٔ اردبیل فرستاد و بعد از آنکه قبایل جیانی از اراضی قراباغ از در روال و قاطعان طرق
پرداخته شد که اموال مسروقهٔ چند ساله را از ایشان بازگرفت چنانکه حمل میداد و بصاحبان آن تسلیم میکرد و با اهل
دو ساله [illegible] و در آن اراضی حکومت بود و کارداران دولت را از خود راضی میداشت و هم در این سال
چون اهالی دولت روم سلطنیان حسنخان سالار و عصیان جماعت تابعه کارداران دولت ایران را
آشفته خاطر میدانستند روسیه پاشا را برگماشتند تا اراضی قطور را که جزو ممالک ایران است تحت فرمان
آورده حافظ و حارس بگماشت و هم در این سال امپراطور ممالک روسیه نیکولای بصحبت جنرال شلکت
نامه از در ترحیب و تهنیت نگارداده بحضرت شاهنشاه ایران فرستاد و نولکو نیکت نیز از قبل کیساور
دارلسوف جانشین قفقاز عریضهٔ تهنیت جلوس شهریار تاجدار را برسانید بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت
و رخصت مراجعت برحسب فرمان کارداران دولت جواب نامهٔ امپراطور را در [illegible]
زود بدستوری در پاسخ عریضهٔ جانشین قفقاز نیز نگارداده بدو جنرال شلکت و نولکو نیکت میکونید را
با صاحبان مناصب که بهمراه ایشان رسیده بود بخلاع گرانبها و نشانهای گوناگون شادکام و خورسند
ساخته رخصت مراجعت دادند و هم در این سال میرزا محمد علیخان ناظم الملک مامور سفر فارس و تقدیم
خدمات شاهزاده بهرام میرزا آمد و قبل از ورود بشهر شیراز شیخ نصرخان را که بدون اذن و اجازه
شاهزاده بهرام میرزا او را در بندر حکومت بوشهر متعین داشت و بجو [illegible] او بهرام میرزا شیخ نصرخان را
رخصت بیرون شدن فرمود و او [illegible] بزرگ ساخته راه بوشهر برگرفت بعد از ورود میرزا
محمد علیخان و مصالح مدتی اندر و کار شیخ نصرخان از ارتفاع مال دیوان [illegible] میرزا محمد علیخان
[illegible] چنانکه میرزا محمد علیخان خواست او دیگر باره حاضر شیراز [illegible] بنیاد رد
ماجرا صورت حال را نگارداده بحضرت دار الخلافه فرستاد و خواستار شد تا برحسب فرمان
حکومت بندر بوشهر با او تفویض یافت پس برادر خود میرزا مهدیخان را بنیابت حکومت آن شهر
داشت و جمعی از چریک تفنگچی با او همراه کرد که سفر بندر کرده شیخ نصرخان را با خود دارد و قلعهٔ بوشهر را
مفتوح سازد و شیخ نصرخان چون این قصه دانست اموال و اثقال خود را بجزیرهٔ خارک حمل داد تا اگر مغلوب
شود بدست دشمن گرفتار نگردد و خود مراجعت کرده ببوشهر آمد و حفظ و حراست خویش بر داشت
و چند عراده توپ در قرار [illegible] که بحکم حاجی میرزا آقاسی کرده بود منصوب داشت و استوار نشست
از سوی دیگر چون میرزا مهدیخان ببرازجان رسید و اوراق کرد خواهر میرزا جعفرخان [illegible]
[illegible] گذاشت که میرزا مهدیخان در این اراضی بکار است و او را [illegible] تا بوشهر [illegible] شیخ نصر
از در حمیت [illegible] عبور کرده و اعوان [illegible] برداشت چنانکه سه هزار کس برادر جمع
آورده و لشکرگاه میرزا مهدیخان حمله افکندند و باران گلوله و ترکتاز [illegible]
[illegible] لشکریان را [illegible] محمد حسنخان دشتستانی برسید و ایشان را

ادبل گردا

ازین کردار باز داشت مع القصه باقرخان تنگستانی با هزار تن تفنگچی بمیرزا احمد خان پیوست و از میرزا زمان
و دشتی نیز جمعی فراهم شده چهار هزار تن تفنگچی یکباره بوشهر انجمن شد و جنگ پیوسته گشت و چند تن از مردم
باقرخان مجروح و مطروح افتاد چون در لشکرگاه ایشان توپ و تفنگی نبود باقرخان کس بکوه گیلویه فرستاد
و از میرزا سلطان محمد خان خواستار شد تا دو عراده توپ و دو هزار سواره و پیاده بدو دهد ولی
که در آن اراضی حاضر بود کوچ داده یکباره بوشهر آمد و کار بر شیخ نصر سخت افتاد و در وقت لیور انگلیس که در بوشهر
اقامت داشت بسمت استشاری شیخ نصر خان از در مراعات و شفاعت شرحی بحضرت بهرام میرزا معروض نمود
و همچنین شیخ نصر خان خویش کس نزد میرزا احمد خان فرستاد که اگر بکوبی انگلیس در آئی و با قرآن
مجید قسم یاد کنی و مرا ایمن خاطر فرمائی این لشکر را پراکنده خواهم داشت و خود سفر شیراز خواهم
کرد و از جانب دیگر چون خبر این جنگ و جوشش گوشزد کارداران دولت ایران شد میرزا احمد علی خان را
منشور فرستادند که شیخ نصر خان را چندین چرا زحمت کنی او پشت با دولت ایران نکرد بلکه از هم جوشش
داری نهی کنید او الحکومت بوشهر بر کنار است لشکر را از مسافرت باز دار و با او صلح فرمای چون میرزا احمد علی خان
از فرمان شاهنشاه آگاه شد هوای برادر خود میرزا احمد خان را آگهی فرستاد تا مردم خود را کوچ داده
از کنار بوشهر طریق مراجعت گرفت و از قفا اینچه آنوقت بوشهر رسید که شیخ نصر خان بیچاره و از
کار استیصال میرزا احمد خان می برد و همی باسعادت بالمور آزور می کند است مع القصه
از آن پس شیخ نصر خان در فرمان برداری کارداران دولت ایران کمر استوار کرد و آسوده خاطر نشست

تفویض منصب ولایت عهد بشاهزاده سلطان محمود میرزا

چون پادشاهان بزرگ را از نصب ولیعهدی گریز نیست و بلکه الملوک عجم در وقت خود ولیعهد را اگر چه
ده ساله بود فرزندی برومند داشت که در خور این مقام ارجمند باشد چندانکه از مدت زمان انجام
این امر ساقط رفت با فرمان داد تا شهریار تاجدار از صلب مبارک شاه دختر شاهزاده احمد علی میرزا که یکی از
ابواب سرای سلطنت بود حامله گشت و بعد از مدت مقرر در شهر رجب بار بنهاد و
پسری نیکو منظر آورد و سلطان محمود میرزا نام یافت هم در آن هنگام آثار بزرگی از جبین او پیدار بود و لاجرم شاهنشاه
را در آن است که ولایت عهد با او باشد و در سال حضرت رحمت بعد از
خوش این امر خطیر تعیین داده و چون زمان برسید میرزا آقا خان امیر نظام که وزارت شاهنشاه را
مسابقت داشت رای زد و منشور ولایت عهد را بنام شاهزاده رقم کردند و فرمان کرد که از این زمان
تا آنگاه که ... این منشور و دقایق ... می خواند که ... بسیار ... باشند
و همه در آن منشور ... در انجام این امر اظهار رغبت و مسکنت کردند از ... میرزا
سعید خان که ... منصب وزارت دول خارجه داشت ... را ... داشت
که ... قلم برگرفت و ... منشوری که ... رقم کرد ... بود
که ... اطلاع گرفت و ... بود که ... فصاحت سحبان ... در ... صحیفه

جمعه هفدهم ذیقعده برحسب فرمان اعیان دولت در سرای سلطنت انجمن شدند و رده برکشیدند و در برابر
دول خارجه نیز حاضر گشتند و منشور پادشاهی را که بخاتم شاهانه زینت کرده در طبقی جواهرآگین جای
دادند میرزا تقی خان امیر نظام آن منشور را از طبق برگرفت و بدست این بنده نهاد تا در انجمن قرائت
کردم و ایشان ترحیب و ترحیب کردند لکن حلاوتش کم بود کار آفرید و از پس هشت ماه دیگر در بیست
و پنجم جمادی الاخره خان کاشی معرفات خان طهران نمود و هم در میان سال در شهر صفر بصوابدید میرزا تقی خان
فرمان رفت تا ابراهیم خلیل خان نکو کرماشی بیارد و فتق در این کتاب مبارک مرقوم افتاد و از دوا
اصلانز طهران باردبیل کوچ دادند

دیگر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری مطابق سنه ایت ئیل ترکی چون هشت ساعت و یک
دقیقه از شب چهارشنبه ششم شهر جمادی الاولی برفت آفتاب از حوت ببرج حمل تشریف شد و شاهنشاه ایران
سلطان ناصرالدین شاه قاجار نوروز سلطانی را بقانون سلاطین عجم بپای برد کارداران دولت این هنگام همگان
بر کار خراسان داشتند و از آنسوی چنانکه مذکور شد سلطان مراد میرزای حسام السلطنه در تدبیر سالار
و تسخیر خراسان روز میگذاشت و همه روزه در حصار دادن شهر مشهد و پیش بردن سنگر و حفر کردن
نارنج بیخ می برد اینوقت حکم نمود تا محمد ناصر خان سردار و عباسقلی خان بترتیب لشکر خود دارالکوشکی
کوچ داده یک تیر پرتاب دور از دروازه ارک سنگری کردند ~~سنگری کنند~~ با سه عراده توپ آنجا نیز
ساختند از آنطرف سالار حکم داد تا لشکر شهری در میانه سنگر سرابست و سنگر ارک دو سنگر از جانب براورند
و شجاعی پیشاندند تا لشکر عراقی کسنگر یکدیگر تیر رد توانستند بود مع القصه مردم شهر در برابر سنگر
حسین پاشا خان بترتیب افواج مراغه نیز سنگری کردند و همچنان در پیش روی افواج خوئی و کردستان
و همدانی سنگری برآوردند و دیگر در برابر جعفرقلیخان قراجه داغی و جعفر علیخان قاجار و افواج قراجه داغی
و مراغه و دیگر پیش روی حیدر علیخان و فوج ششم تبریز سنگر کردند و بکار مدافعت و مسارعت پرداختند
در این وقت بعضی از مردم شهر بحسام السلطنه مکتوب کردند که در این بلده بلای جلا ما را فرو گرفت و از قلت
غلات و حبوبات بسی کار بر مردمان صعب افتاده اگر این سنگر در پیش داری سنگر روزی چند استوار
باشد همگان مردم شهر از در شورش درآیند و دروازه ها را بگشایند حسام السلطنه چون این بشنید فرمان کرد
تا سپاهیان یکباره دل بر جنگ نهادند و دهان توپ و تفنگ گشادند و روی بسوی آتش حرب بردند
لکن بعضی لشکر آذربایجانی و عراقی همدست و همداستان جنبش کرده بر سنگرهای دشمن یورش بردند رسالت حسین پاشا خان از جانب حسام السلطنه بنزدیک سالار
و مردم سالار را هزیمت کرده قلعه شهر در بردند و بعضی از خندق شهر را انباشته کردند این هنگام کار
بر لشکر سالار و مردم شهر دشوار افتاد سران سپاه و اعیان آن بلده خواستار شدند که حسین
پاشا خان را دیدار کنند و در میان مردم شهر با او بیانی نهند تا برادر سرور جنگ برداشت
و حسین پاشا رسول فرستاد و سخن مردم شهر را او درست بیان نمود بی تراخی کرد حسام السلطنه را

لهش

آتش خشم افروخته گشت و حسن پاشا خان را فرمان کرد که هم امشب آن دو سنگر خاکی که در برابر لشکر بوده
است از نو معمور ساخته که سنگر داران و مردم شهر را معهود ساختن حسن پاشا چون شب در رسید و سپاه
شتاب کرد و ساعتی پس از غروب آفتاب هر دو سنگر را مسخر داشت و مقصد سپاه را بنشانید
سالار از این سنگر بمورد و بسورت علاوت و سرعت در سنگر رسانید و آورده کوس ... حال اگر چه
السلطنه دو دسته توپخانه را بسنگر کشید و بعضی لشکر دیگر با او مدد کرد و چهار صد تن سپاه
دیگر علامت دست بسر باران ... کرد مع القصه چون سنگر لشکر او از پی لشکر شهر مدد
حسن پاشا خان بیرون شدند و از سوی محمد ناصرخان سردار با جماعتی از لشکرگاه بمدد حسن پاشا رسید
رفت و آن شب را در سنگر توپخانه بروز آوردند و این حال هیچ خراب نبود و لشکر و سران سپاه دیگر
و هر یک جداگانه رزمی دادند و سالار بی‌سود بود چنانکه اعیان درگاه سالار را پای اصطبار و طاقت ... و از پای
ایشان بهانه ضعف گشت آقا بابای فراشباشی سالار و بهادرخان جامی و مصطفی قلیخان ... هزار
ملک یک هزاره و دیگر بزرگان ... عباسقلی خان دره‌گزی را دیدار کرده با او مواضعه نهادند که روی از سالار
برتافته شهر را بحسام السلطنه بسپارند سالار از این مواضعه ایشان آگاه شد جانب عباسقلی خان بنگاهداشت

آتا امورحت توبت بایشان نشد

فتح قلعه مشهد مقدس بدست شاهزاده حسام السلطنه و گرفتاری سالار و عاقبت کار او

عباسقلی خان دره‌گزی بنامه‌ای پنهانی بکوتوالی فرستاد که اگر مردم شهر از زیان آن ایمن باشند امنیت
او است این حصار را بحسام السلطنه مفتوح دارم شاهزاده نیز بر حسب حکم شاهزاده میرزا اسمعیل ...
خود را مرد عباسقلی خان فرستاد و با خاطر او در این آشفتگی صافی داشت و روز دیگر ... خویش
با دواره توپخانه برفت و عباسقلی خان را دیدار کرد و او را بعطش خاطر ساخت ... دیگر ... محال
المحالی و ... خان و جعفرقلی خان و عباسقلی خان کرد جهان بیگلو و حسن پاشا خان با مقامات ... شهر
برفتند و از سوی عباسقلی خان دره‌گزی و بهادرخان جامی و آقا بابای فراشباشی و کریم دادخان هزاره
و امیر خان سرحدی و دیگر بزرگان در دروازه توپخانه حاضر شدند و مجلسی از بهر مواضعه و معاهده کردند
بسیار رجا چنین مخفی شده سخن گفتند در اینان امر مردم شهر سخن براین نهادند که چگونه بار اکنون ادامه
که مدارا کنید کرد و از وحشت و اسراف ... و لشکر با کمک نهاد برهان بود و محاصره گشودن دروازه تا مردم
شهر از زیان جان و مال ایمن باشند و دیگر از طرف مروت و مروت بیرون است که از پس این همه
با مردی در کجی که از بهر او برده‌اند سالار را دست بسته بشمار بسپارند و نام خود را به ننگ آلایند بزرگان لشکر
گفتند تا گمان مبرید که اهل شهر دارا نیست آنکه سالار اگر رضا دهد بیگو آن است که ملک خاطر
سوار شده از طریق حضرت شهریار بگرد سیکال ... اعتو فرمایند و مقود عتاب و خلوت آمد اگر
کجا ممکن است کوچ دهد و یار محمدخان را که والی اراضی شرقی خراسان و از چاکران نامدار سلطان
ایران است شفاعت خویش برانگیزد تا در اراضی او جای یابند دیگر آنکه هر جا سکنی خواهد

برگیرد با زحمت و سخط اهیم کرد تا مردمان و خردمندان او را که با ما بدان سلطنت جویند و بدان امداد او کنیم تا شهر
شهر کوچ دهند و نام دولت ایران را رعایت کنند آنگاه هر مردم شهر هر گروه شتی و در دل راه جستند که
این مردم رعیت شاهنشاه ایران و خراج گذار دیوان اند چگونه سپاه را این جسارت رود که رعیت پادشاه را
تباه کند چون سخن بدینجا رسید بزرگان شهر قرآن مجید را حاضر مجلس ساخته تا سران لشکرگاه بدین جمله
سوگند یاد کردند و بیرکس فرستاده از حسام السلطنه بر تشیید این معاهده سجلی گرفتند آنگاه باتفاق روانه
درگاه حسام السلطنه شدند شاهزاده بزرگان شهر را نوازش و نوازش فراوان فرمود و یک یک را خلعت
و هر یک را خلعتی در خور بداد و ایشان با شهر مراجعت کردند سالار که در این مصالحت و مسالمت از بهر
خویش سودی گمان داشت در این وقت از جوانیش خراسان بدگمان شد و رجب مروی نیز با جمعی از
اشرار بر آتش دامن همی زد تا دیگر بار خاطر او را از مصالحت بسوی مخاصمت بر تافت و دلها را از جانب
مودت و موالات بطرف معادات و مبارزات بگردانید بدین کوکب دیگر آره ورسیای رفت بطلبیت
ست جان را فرو گرفت و عباسقلی خان دره جزی غلامرضا بیک ملازم خود را نزد یک جعفر علی خان باز رشاد
پیام داد که فردا بامداد باتفاق حسام خان با چند عراده توپ و دو فوج سرباز بجانب شهر تاختن کنید
تا دروازه نوقان را بشما تسلیم داریم لاجرم بر حسب حکم حسام السلطنه صبحگاه حسام خان و جعفر علی خان
تا پای باره شهر رفتند و عباسقلی خان دره جزی از در باره بر آمد ایشان را بشهر در آورد و دروازه نوقان
تسلیم داد تا چهارصد تن سرباز قرائی در آمد و بر فراز دروازه جای کرد و صد تن از تفنگچیان سام خان
ایلخانی نیز برگشت و در دروازه صف راست کرد و روی توپها را که از فراز باره بسوی لشکرگاه بود
بجانب شهر بتافتند و عباسقلی خان و دیگر حسام خان را در دستار قرار باره بجانب دروازه
خیابان برد که هم آن دروازه را با وی سپارد سام خان ایلخانی و جعفر علی خان باتفاق آقا خان فراشباشی
سالار را در دروازه پایین خیابان گرفت با گاه رجب مروی با دویست تن تفنگچی با ایشان بازخورد و رجب
آغاز سخن نمود که من سر در حضرت شاهنشاه ایران تقدیم خدمتی کرده ام اینک سالار را در وثاقی گذاشته
چند تن تفنگچی بر او گماشته ام سام خان ایلخانی او را خاطر جمع ساخته یکطاق تیغ کشمیر پیش خلعت کرد و
با جوی لشکرگاه پیش آورده و رجب سراپرده خود در نزد او خیمه راست کرد و این روز که فتح شهر مشهد دست
شد و سالار مقهور گشت روز یکشنبه نهم جمادی الاولی بیست روز بعد از عید نوروز و ربیع ... صبحگاه
دیگر یکی از مردم شهر از بهر دیدار سام خان ایلخانی با لشکرگاه آمد و چون از کنار خیمه رجب مروی
عبور همی داد چشمش بر او افتاد و خشم گرفت نام او را بدشنام بر شمرد و گفت اینک نزد ایلخانی میروم که اموال
منهوبه مرا از رجب طلب کند و مسترد سازد رجب مروی چون اصغای این سخن کرد گفت بسیار از مردم اند
که اموال ایشان بدست من عرضه نهب و غارت گشته من هرگز نخواهم توانست که از هر یک از ایشان سخن
گوش کنم این بگفت و پشتوی که در کمر داشت بر آورد و با سرب و باروت ساخته کرد و ... ل
پشتو را زیر زنخ خویش نهاده آتشش در زد چنانکه پاره پاره مغز متفرق گشت چون ... بشنفت گوش ترد

کشتن رجب مروی خویشتن را

مردم

مردم اعلای شد مستأصل شده و او را مرده یافتند لاجرم جسد او را حمل داده بیرون لشکرگاه افکندند چون
آخر شهر رسید بعضی از جوانان سرهنگ و باشی رسیده بر پای او محکم ساختند و کشان کشان شهر رو
کمند در کوی و بازار بگشتند تا آنگاه که بعض کسان سالار شهر خشن اندامند و خورد و سکانش ساختند اکنون
بر سر باکردم چون لشکریان دروازه نوغان و بالا خیابان را فرو گرفتند و سالار در صحن آگهی یافت
که دفع ایلغار نتوان داد روی او سردار ان یست و سر طریق فرار شوایست سپرد برادر که شهزاده جارسوی محمود بیک
معصوم بود با برادر و پسر و جمعی مردم که شرح حالش مذکور شد و جماعتی از ملازمان خود در صحن مقدس
رضوی علیه الصلوة والسلام گریخت و پناهنده آن روضهٔ مبارکه گشت رحمت مردی چون جانب کار
از او جانب بدینگونه یافت او را انگاشت و جماعتی از قشقچیان بیرون شد و دیگر ملازمانش سر
هر یک بجای گریختند اما وقف ساختگان آن بقعه شریفه و علمای شهر مجلس او در رشتند و نعش خاک
هراسان از آتش فتنه تو بر ما در رفت و ساداتآباد و اصحاب آب رسیدند و گرد در مکان شریف مکن
نائش وار و طرح فساد امن از بهر سبب تو کدام وقت حرم این جرم از هر کس باشی که آشتی که امروز
با او آن بدو استی با آنکه جماعتی از سرداران شیخ را از حضرت سردار بروی و صحبت بکشی امروز شده
هی که چشم ساخت و مثوی از حرم و سر جوش کرد و طریق درگاه پادشاه بیش دار تا اگر بکشد بحکم عدل است
و اگر ... در وصل سالار از اصغای این کلمات خشمناک شد و لختی سخنان ناهموار گفت میرزا عسکری امام جمعه
تأسف و گفت بهره در آئی بکن که هر که بو را در درگاه پادشاهی بخواهد بود و از جان بخشش کرد و ما علمای
طلاب را و بیرون شدند امیر اصلانخان باید گفت و وقت رسیدن گفتم بس از اقامت با در بر
شهر مورث و جماعت است اکنون که های قرار در هم جای فرار نیست مدرسه شد امروز چه توان کرد که در
بازار بیک و حساب روز کار ما بار بیک است و علمای این بلده جانکه معامله کردی اگر سپاهی خود از آن
مدرسه دست باز ارسدند ... کار با آن حسام السلطنه سپارند و از آسوده حسام السلطنه عبدالعلی خان سرتیپ
توپخانه را فرمان کرد با هر توپ که در فراز برج و بارهٔ شهر بود و لشکرگاه حمل داد و جعفر علی خان را با جمعی کس
ملک سالار فرستاد و جعفر علی خان سرتیپ سالار آمد و گفت چه بوده در اینجا نشستی که تو چشم
پناهنده کان این بقعه مبارکه را انگاشته داشتی و امروز که هر آن جسارت مدتی جسارت در افتادی و جماعتی
است کو دو جانب گرد جعفر خان سالار و برادر او محمد علی خان و دو پسر امیر اصلانخان و دیوان بخشی میرزا
رشید بلشکرگاه بردند از پس چهار روز حسام السلطنه فرمان کرد تا جسد باشاهان ایشان را از سر خود
دور داشت و جماعتی از لشکریان را آخر اسب بر کماشت اسوف شاهزاده فرمان کرد تا سپاه ایمان
دست از محاصره مدرسه بازداشتند و مردم هر سنگر را انعام دو ماه از مسکوک عطا داد و در شهر مشهد در آمده
غسل آستان ملایک پاسبان حضرت رضا علیه السلام کامروا گشت و لشکر را بخش زر خاک آن آستانه
سود و جون عمارات ارک مشهد ویران بود در باغ آصف الدوله رکشی ساخت و عمارات ارک جعفر
و جعفر علی خان سرتیپ را گونه اما جماعتی از لشکر فرمان کرد تا در کوی و بازار نگران باشند و مردم شهر

از آسیب لشکریان محفوظ بدارد و افواج خوئی و گروسی و همدانی نیز محکوم او امر نواب والا گشت و بعد از یکماه
محصور بود سنگرهائیکه مردم شهر در سر هر کوی و محلت کرده بودند ویران ساختند و اشرار آن بلده را
که برای آتش فتنه دامن همی زدند یک یک بدست آورده دستگیر کردند و هفتصد خانوار مردم کرد که درین وقت در
مشهد جای داشت مأمور شد تا سیصد خانوار را با سامان ایلخانی کوچ داده در خبوشان نشیمن فرمایند و دویست
خانوار را محمد تقی خان قرائی در تربت حیدریه و دویست خانوار دیگر در اراضی خراسان
پراکنده شدند

ذکر مصلوب شدن حسن خان سالار و هلاکت او و قتل فرزند و برادر او بدست جوانان ترکمن

و از آنسوی چون شرح این وقایع معروض درگاه پادشاه آفاق شاهنشاه ایران همی خواست تا کیفر اعمال سالار را
حسن مؤکد فرمان دهد و چون از سوی دیگر نسب بفتحعلی شاه داشت او را با تیغ شاه سار دمیرزا تقی خان
امیر نظام زمین خدمت ببوسید و معروض داشت که اگرچه عفو گناه از شأن تو پادشاه پسندیده است اما
در حق سالار سزاوار نیست و قتل او را که شری قلیل است از برای دفع شر کثیر واجب باید داشت سخت
آنکه تو شهریار دیندار و شیعی حق پرستی و آنکس که حشمت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را نگاه ندارد و
در روضهٔ مطهرهٔ او جماعتی از شیعیان را عرضهٔ هلاک و دمار سازد چگونه زنده میگذاری و در شریعت احمدی
با جبر قتل چنین کس صورت عقاب و نکال است و در شریعت سلطنت نیز قتل او فرض باشد از
هرآنکه تو امروز در تحکیم ولایت عهد و نظام دولت ایران صاحب تاج و تختی و در حضرت تو باشد سالار
هزار تن چاکر باشد خاصه که سالار از جانب مادر نسب بسلاطین رساند و دیگران شاهزادگانند که پدر بر پدر
پادشاه بوده اند و حرکات سالار را مردمی شمارند و از حرکات او ننگ دارند و با اینهمه خاک این درگاه را
زیب جباه شمارند و اندیشهٔ هیچ گناه را خاطر نگذارند چگونه رضا میدهند که سالار چنین جسارت کند
و با خان جسارت رسید و دیگر آنکه مردم خراسان که سالها از جفای او هراسان بوده اند و در پایمال
جان دیده اند و چهار لشکر عراق و آذربایجان که چند هزار کس از ایشان بر سر این کار عرضهٔ هلاک و دمار
گشته چگونه دست از دامن عدل پادشاه باز دارند و اینهمه زیان و خسران را ندیده انگارند با جمله
شاهنشاه ایران را این کلمات خاموش ساخت و منشوری در دیوان سلطنت بحسام السلطنه نگاشت که
که سالار را بکیفر گناه تباه باید ساخت بعد از رسیدن این منشور حسام السلطنه حسین پاشا خان را که مهمانی
این قضا مأمور داشت داروغه اعوان دژخیم را مأمور ساخت تا سالار و برادرش و دو پسرش را
یکتن برآمد و نخستین محمد علیخان برادر سالار را گرفت که بر هر کسی از پس این خیمه تو را
طلب میکند و با تو سخنی خواهد گفت او را بیرون کشیدند و سه تن دیگر نیز پیش فرستادند و دیگر باره در آمد و دست
امیر اصلان خان را گرفت وی روی باید کرد و گفت بیا که تقسیم و تدبیر فی مصلحت دین را فرو گذاشتی
و از دولت روی برگاشتی اکنون بمیدان مرا بیا جز سالار چون صفای این گفتار کرد و از هول
و هراس چون کاه و خزان فریاد برداشت و دست فراز کرده موی ریش خود را تمام برکند و چنگ برد

دملرتیم

بچشم خویش این ساحت منبع القدس ... امیر ... سالار ... هلاک ... مشغول شد و
روان نحس میرزا ... که ... شده و اموال ... دولت ... شهر ... حاجی ... بود و برادر ...
... میرزا محمد خان بیگلربیگی که او ... سردار ... چنانکه مذکور شد در ...
... پامال ... خویش گشت آنگاه شاهنشاه ایران ... سپاه ... را که ... خراسان
... و ... شاهزاده ... مراد میرزا را حکام
... السلطنه ... شال مبارک ... حسام ... محمد امیر خان ...
... عبدالعلی خان ... علیخان ... خان و ... سرتیپ
... سرتیپ ... کرد ... محمد ابراهیم خان ... وحید ... خان ... میرپنج
مشهور شده و ... الطاف خسروانه ... مرحمت ... و ... و
... خراسان ... شد ... قربان ... عبدالعلی خان ...
خراسان ... حسام السلطنه ... امر کارداران دولت ... فوج ... فوج
... چند عراده توپ و ... لشکریان ... سواره ... بدار الخلافه ...
... مراجعت داد و ... دار الخلافه ... گشت ... مرتکب ...

ذکر حضرت آقا سید یحیی دارابی در نیریز و دعوت و مردم باستقامت ...

آقا سید یحیی پسر آقا سید جعفر دارابی است که ملقب بکشاف است آقا سید جعفر مردی از اجلهٔ علما بود و پیرو
طریقت شیخ احمد احسائی و ملا صدرالدین شیرازی روشی داشت و در تفسیر قرآن مجید و حل احادیث
... ماهر ... و بسیار وقت ... سموع ... که در ... ناصر ... همراه
... تفسیر قرآن را ... علمای عصر ... کلمات ... و ... بیرون شد
... سهایت ... بکمال فضیلت ... مولفات ... و ... مکاتیب ...
... آقا سید یحیی که ... علوم ... و ...
... دارالخلافه ... سفر کرد روزی ... دولت ... طریق ...
... میرزا علی محمد شتافت ...
... دارالخلافه ... و ... بر ... خویش ...
... ولی ... اشارت ...
... طریق ...
... آمد و مردم ...
... روقی بود که ... شاهزاده بهرام میرزا ... حکومت ... معزول شده ... دارالخلافه طهران
... است ... حکومت ...
... است ...

نصیرالملک مکتوبی فرستاد که اینک آقا سید یحیی در این بلده درآمده و از اغوای مردم دقیقه فرو نمیگذارد
نصیرالملک جعلی در جواب او نوشت که از مانند تو مردی دانا این کردار پذیرفته نیست چنوانی ترک این فریبکاری گفته
سر و کله من سفر کن تا روزی چند با هم بگوئیم و بشنویم و خوش بخندیم و بنشینیم آقا سید یحیی در جواب او
رقم کرد که این سخنان کرامات و بهتان است چرا این کلام را استوار میداری و ما چون من دوستی با مولا
هیچکاری هم اکنون نزدیک تو سفر خواهم کرد و این بهانه ها را بهم درهم خواهم ساخت نصیرالملک به مکاتبات
آسوده خاطر شد و روزی چند بر نگذشت که دیگر باره از فساد و جسارت او برسید که چه آسوده نشستی اینک
با نصد تن مردم از حال گذشته در گرد آقا سید یحیی انجمن است و عنقریب فتنه بزرگ و جمعیت خواهد شد نصیرالملک
این سخن را استوار داشت و تجدید نامه پرداخت و از فور رسولی بسوی او گسیل ساخت وقتی فرستاده او
که سید یحیی را رسانید که تیر بیرون شده یک نیمه راه را درنوشته بود و با جمعی از اصحاب خویش قدم عجل
دشتستان راه می برید بالجمله فرستاده نصیرالملک را تهی دست باز فرستاد و او را با خیل مرام بار فرستاد و از جفا
این هنگام مردم نیریز بر زین العابدین خان که حکومت ایشان داشت شوریدند و رسیدن سید یحیی را
مبارک گرفتند گروهی بر سپاه او شدند و از در عقیدت و ارادت سر بر نهادند و حاجتی برای دفع
زین العابدین خان اطاعت او را واجب شمردند بالجمله سید یحیی بکوی نیریز با سیصد تن از اصحاب خود
در قلعه خرابی فرود شد و عمارت قلعه و استواری برج و باره پرداخت و پیروی دل مردم نیریز بسوی او
بود زین العابدین خان چون این بدید و هزار تن از مردم نیریز را با خود متفق ساخته در بلده نیریز نخست از
پرداخت و صورت حال را به نصیرالملک نگاشت هم در گرشتی بستم نصیرالملک نیز نوشت که او بهره
داشته که آتشی برافروزی و خویش را سوری آرزو مبین که این آتش چون بزرگ شود و جهان را فرو گیرد
زلال هم فرو نشاند و مرد یکتن به شتاب کیر چون کتاب نصیرالملک بدو رسید در جواب نوشت
که اینک در پیرامون من جماعتی انجمن شده اند با فرمان دولت سر برآورده اند عجب نیست که جوان
ایشان بر من بگذارم و مکدر هم در عرض راه مرا آسیبی رسد اگر خواهی گروهی بجانب من فرست تا بتواند مرا
از این طایفه نگاه داشته بشیراز رساند این کیفیت و رسول نصیرالملک را باز فرستاد و هم در آن شب
ساخته جنگ شد و چون ظلمت جهان را فرو گرفت بر زین العابدین خان شبیخون آورد و اصحاب او همه
کمان و عمود با شمشیرهای کشیده به نیریز درآمدند و تیغ بر مردم در نهادند و علی عسکر خان برادر
زین العابدین خان را با جماعتی از عشیرت و دیگر اعیان نیریز عرضه تیغ تیز ساختند و سی تن [illegible]
علی عسکر خان را دستگیر ساخته اسیر داشتند زین العابدین خان به حمت فرار از [illegible] گریزد و از فرار
کرده و در [illegible] دور [illegible]
با صورت حال را [illegible] نزدیک نصیرالملک فرستاد و [illegible] مردم نیریز
گروه گروه نزدیک سید یحیی آمدند و دل بعقیدت و ارادت او نهادند و اموال علی عسکر خان و زین العابدین
خان [illegible] تاره [illegible] دو هزار تن [illegible]

ورود آقا سید یحیی در نیریز

شبیخون زدن آقا سید یحیی بر زین العابدین خان و قتل علی عسکر خان

آماده ساخت در موقف فرود سرای نصرة الدوله که از دارالعلاء طرف فارس می‌سپرد چهار میل از
سوی شیراز آن حضرت امیر ... و ساعتی ... سپاهی فتحعلی خان ... سرحد ... سنگ سر
شیراز فرستاد که نصرة الدوله نصیرالملک مهرعلی‌خان نوری دیوان بیگی فارس که از استحکام قلعه مسلح ...
است با شاهزاده مصطفی قلی‌خان در ... فوج ... قدم ... که ... شوند و سید یحیی را ...
... نصیرالملک مهرعلی‌خان ... سوار ... فرستاد ...
الله‌دین خان ... که ... مردم ... و محال آن ... لشکر ... مهرعلی‌خان
... و مصطفی قلی‌خان ... رفتند ... و ... مردان ... فرستاد
... لشکر ... سید یحیی ... کار
... خان ... قلعه ... داشت ... گشته
... و سید یحیی ... هر ... و ...
... لشکر ... گشاده ... و ...
... لشکر ... مهرعلی‌خان و مصطفی قلی‌خان ... سید
... سوی ... سید یحیی ... آمد و از آن ... سواری ... از
... سید یحیی ... آمد ... سید یحیی ... لشکریان
هنگام ... رسید ... لشکرگاه ... لشکر
... سید یحیی ... ساعت ... و اطراف ...
... لشکر ... مصطفی قلی‌خان ... رسال ...
... و سید یحیی ... کار ...
... و ... آسمانی ... ساخت ...
... قلعه
... داد ... لشکر
... مصطفی قلی‌خان ... و ...
... قلعه ... آن ... کار
... لشکریان ... و ...
... سید یحیی ... قلعه ...
... مردم ... سید یحیی ...
... و ... خویش ... روز ...
... اصحاب سید یحیی ... لشکرگاه ... مهرعلی‌خان
و مصطفی قلی‌خان ... آمده ... اصحاب ایشان ...

معامله سید یحیی با لشکریان ... در

او خبر

جماعت را قوت دل و یک باره پشت با جنگ کرده روی بتافتند بهادران از آن سوی چون شاهزاده و میرزا
میرزا ابوالقاسم و شمار ارسنجان و دلیجان سپاه سیلاخوری را با فوجی که در تحت فرمان او بود با لشکر بیرون فرستاد قبل از
رسیدن دلیجان چون سید یحیی جماعت خویش را معاینه کرد و فتوری که در عقاید اصحاب راه کرده بود
مدافعت را مایه و بهانه پیش داشت و مصطفی قلیخان سیراب رسل و رسایل فراز کرد و حیلت انگیخت سید
یحیی صحت و سلامت او را بر ذمت گرفته است و اصحاب خود را معدودی که هر روز پنجاه بود نداکنند
ساخت و آسوده خاطر ساخت و مصطفی قلیخان نیز مدارا و بیار مردم از رفقای او یک تن را جماعت
نگذاشت آنجا و گفت شما را که در زیر از ملک خویش خانه ایست صواب آنست که شب در سرای
خویش شوید و آسوده بغنوید تا مردمان چون این پیشنهاد یکباره از جنگ خویش بشنیدند و هر کس بکار خویش
در آمد و از پی مقدم سایه سید یحیی طوعا و کرها گفتار او را پذیرفتار شد و شامگاه با یک تن ملازم از در
سرای خویش گرفت و در عرض راه پسرهای علی عسکر خان و جماعتی بگرا ... که بعد از بیرون شدن سید
یحیی از قلعه راه بسته بودند بر سر او تاختند و او را عرضه تیغ و خنجر ساختند بعد از قتل او مهر علیخان
و مصطفی قلیخان دو پسر او را با سی تن از اصحاب او دستگیر نموده با کنده و زنجیر شیراز آوردند نصرة الدوله
پسرهای او را محبوس داشت و ایشان را ضبط حشمت سیادت رها ساخت و اصحاب او را معرض عقاب در
آورده جان را از وجود ایشان بپرداخت

ذکر عصیان شیخ حسین خان در بندر ابوشهر و هزیمت او بدست لشکر نصرة الدوله

شاهزاده فیروز میرزای نصرة الدوله شکایت و سعایت اهالی فارس از شیخ نصرخان پسر شیخ عبدالرسولخان
دریابیگی رنجیده خاطر گشت و او را در شیراز حاضر داشته از حکومت بندر ابوشهر معزول نمود و چند تن
قراول بر او بگماشته روانه طهرانش داشت و حکومت بندر ابوشهر را بمیرزا حسنعلی خان دریابیگی پسر حاجی میرزا
علی اکبر قوام الملک تفویض فرمود و نظم حدود دشتستان و دار اصلی آن را نیز بعهده کفایت او گذاشت
میرزا حسنعلی خان بر حسب فرمان با مردم خود طریق بوشهر بر گرفت چون این خبر بشیخ حسین خان عم شیخ
نصرخان رسید چنان دانست که کارداران دولت چشم از خاندان او پوشیده یکباره در قلع قبایل آنجماعت
کوشیده دارند سخت بترسید و از اعراب آن نواحی سپاهی فراهم کرده از در مدافعت استوار بایستاد و
عمارت برج و باره بندر ابوشهر را بامداد داد و دور اندیشی پیش گرفته چند کشتی در کنار بندر بداشت تا اگر کار
روی بصعوبت نهد از راه بحر طریق فرار گیرد لاجرم آن هنگام که میرزا حسنعلی خان برسید او را در آمدن
شهر رخصت نداد میرزا حسنعلی خان از بیرون شهر او را براق کرده صورت حال معروض حضرت نصرة الدوله نمود
و شاهزاده مصطفی قلیخان قراگوزلو را با افواجی که در تحت فرمان او بود مامور فرمود تا با توپخانه و قورخانه
بدانجانب روان شدند و چون بکنار بندر ابوشهر رسیدند شیخ حسین خان خطر جمع لشکر بار در حول
شهر معاینه کرده بدانست که یکباره مرگ کشش و نیروی کشش و عمارت راست نخواهد شد چنان صواب
شمرد که آتش در جنگ و ترس درهم زد و مخرم را استقامت ندید ... بکتل ... کالان ... تعشه دل

ضاره

قالیس شهر او شهر کوشک که چون در شریعت سلطنت و عدم تملک سپرای بلده و دستبرد ظالمان
واجب افتاده ساکنین این بلده را آگهی میرسانیم که بحسب حکم جهدنامهٔ دولت مطاعه با اموال و اثقال
از این شهر بیرون شوند و سکنهٔ این بلده سر بهر ده و قریه که خواهند کوچ نمایند و اگر به حقیقت گماشته عام
برسد که بعد از فتح این حصار هر کس عرضهٔ هلاک و دمار شود و هیچ عذرخواهی بار نشود که از حال وی
بی‌خبر بودیم چه آنکه این لشکر که نوزده ... در این شهر در آمد از ... هرکس همراه شد دوست
از دشمن شناسد چون این نوشته به شهر در رسید صورت حال را معارف و اهالی مشاهده کردند و حسین و
وهبی مدت شد و شب جمعه در ... فتح حسن خان چون مردم شهر را دیگرگون یافت
و دانست که در سنگر حصار گرفتار خواهد شد لاجرم عشایر را حاضر نمود و آن روزگار ... را
بر دست پیاده و سوار ایشان ماخوذ داشت و یاران و فرزند و خویشان بودند و اموال و اثقال را
روز چهارم رفته با ایشان برگشتند و کسبه را در ... و دیگر مردم شهر مصطفی قلی خان را از فرار داده و آنکه ... داده
و او را پذیره شدند پیشتر تمام شهر در آوردند مصطفی قلی خان از معسکر ... و ... برج و باره
نگاهبانان برگماشت و آن بلده را استحکام کرد و میرزا حسنعلی خان دریابیگی را در حکومت خوش ... شهر
و صورت حال را به عرض کارداران دولت پادشاه رسانید و شاهنشاه ایران در ... این ... ورود
مرحمت و کمال مسرور و شاد خاطر فرمود

ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و ظهور فتنهٔ میرزا قوام الدین و دفع او

میرزا قوام الدین از سادات طباطبا شمرده میشود و پدرانش پیوسته حکومت کوهگیلویه و آن اراضی داشته‌اند
و در کمال استعداد و استقلال ... میرزا قوام الدین که اکنون همراه او ... ملازمت میرزا
داشت و حکمرانان فارس امکان ... تسلط ... که در اول شاهنشاهی ... حکومت کوهگیلویه
داده‌اند ... ساخته لاجرم ... بعد از آنکه خانلر خان ... الدوله و منوچهر خان معتمد
الدوله ... شمرده چون نوبت حکومت فارس به شاهزاده بهرام میرزا رسید و محمد کریم خان قاجار در کوه
گیلویه فرمانفرما شد امور آن اراضی روی به آشفتگی گذاشت میرزا قوام الدین که استظهار بسیار داشت
چون این خبر را دانست ... هموار ... خان ... شایف و ... حصار ...
... از جانب ... و از قلعه و خوانین در بهبهان ... ساخت و ... شوند ...
... اراضی ... و ... و ... کارداران و ... متردد ...
که ... آن ... که شاهزاده اردشیر میرزا که در ... صافی ... اسب ... همسرم
سرحدات ... فرمان شاهنشاه ایران فرمانگذار مملکت لرستان و خوزستان گشت و بعد از ...
کلیا ... و ... فرمان ... محال چنانکه بدان اشارت شد از راه ... روانهٔ لرستان و خوزستان
گشت و اشرار ... و ... نگاهبانان ... و ...
فرمود ... لرستان ... و ... آن اراضی را ... نداشت مردم ...

دسلط

دستگیر بوده بحضرت دارالخلافه فرستاد و چون از نظم لرستان و خوزستان بپرداخت سلیمان‌خان سهام
الدوله را که سردار سپاه و هم در خدمت امارت و وزارت داشت مامور نمود تا با چهار تن سواره و پیاده و
شش عراده توپ طریق رامهرمز گرفت تا آن اراضی را انتظام کند و مشایخ عرب در رکاب تجشیا زیرا
که میرزا قوام الدین طریق مواقعت می‌سپارد کثیره هر دو منال دیوانی را هر فرو نهاده و قلاع حصینه را
ارتفاع داده بالجمله سلیمان‌خان را با لشکر از پیش روی فرستاد و خود از دنبال راه برگرفت که اگر وقتی واجب افتد
خود نیز با او پیوسته شود بعد از رسیدن سلیمان‌خان سهام الدوله برامهرمز بزرگان آن اراضی و مشایخ
اعراب در امکانی لایق بهادند و بیان نمودند که حمید الله میرزا قوام الدین در این اراضی ست ثوابیم
و از از خویش را صید دارد و حسین در پیغ او باید کرد تا آگاه از ما اطاعت و انقیاد جست لاجرم سهام الدوله
لشکر خویش را ساخته حرکت کرده بسخت در اراضی بهبهان بر سر قلعه چم قلا آمد و این قلعه در دامان جبل است
از دو جانب جبل رودی عظیم میگذرد که بی کشتی و مراکب بحری آن را عبره نتوان کرد و سهام الدوله در یک سنگی
آن قلعه لشکرگاه کرد چون در آن محال این خبر سمر گشت شیخ حسین شیخ حاکم و عبد الله شاه و شیخ جابر و شیخ قادر
و شیخ عبد الله خان که هر یک در میان مشایخ اعراب مامور بودند سپاه خود را برداشته تا کنار لشکرگاه
سهام الدوله براندند و در آنجا اتراق کردند و روز دیگر میرزا رضای پسر میرزا قوام الدین هم با لشکر مامور تا دو
فرسنگی لشکرگاه سهام الدوله تاختن آورد و در مقامی مرتفع منزل کرد و در معنی سهام الدوله را حصار
داد چون این خبر بشاهزاده اردشیر میرزا رسید یحیی را نزدیک کرد و شیخ سلمان را میان مشایخ اعراب
رسول فرستاد و هر یک را از لعنت عرب باخط خویش کتابتی کرد و از قهر و لطف شاهنشاه ایران بیم و امید
داد و در است رویت و حسن تدبیر شاهزاده با تقدیر مطابقتی کرد و اول کس شیخ مذکور که از اجله مشایخ بود
بحضرت وی آمد و در اطاعت شاهزاده بیعت داد و از جامه خانه وی خلعتی جدید ماخوذ داشت میان مشایخ
اعراب بازگشت و هر یک را تشریفی جداگانه ساخت و روی دل ایشان را با جانب شاهزاده
ساخت لاجرم مشایخ اعراب مفارقت مساکن خویش شتاب کردند و از اعانت میرزا قوام کنار جستند

مقاتلهٔ سهام الدوله با میرزا قوام الدین و مشایخ عرب

لکن از حاضر شدن بحضرت شاهزاده بیرا ما و اشکال میورزیدند سهام الدوله چون این بدانست
بعد از آنکه مطمئن شدن ایشان با فوجی از سواران بر اثر آنجماعت برفت و در عرض راه عبد الله شاه و شیخ حاکم و شیخ
جابر را دستگیر نموده هر یک بشاهزاده فرستاد و فرمان رفت تا ایشان را با کنده و سلاسل بشوشتر برده
و در قلعه بسلاسل بازداشتند و بعد از یکماه روانه دارالخلافه نمود و چون هنوز در تدبیر میرزا قوام
الدین و تسخیر قلاع او ارکان دولت فرمان نداشت سهام الدوله را مامور بتوقف آن محال فرمود
و صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه نمود در این هنگام چون در امر میرزا قوام الدین تفرقی حادث گشت
میرزا سلطان محمد کرمیجان که برادرزاده او داماد او بود بعده مرجی تعرضی آورد و گفت این زر و مال کار
رعیت با خود نمیداری صواب آنست که هر یک فرمانگذار از بن نعاد داری و آسوده خاطر در جای خود بشرط
حکومت پیشین کنی چه واجب است که این زر بزرگ حرکت سرکشی و عاقبت خود را از مال و مال بی بهره

کنی

کی میرزا قوام الدین که بکلانتری شجاعت خویش مغرور بود و سر در سبحان در ساوه ورود و سپهان ماهد اد کا
ربع مداش این بود با شور معاملت و قلع و قمع او برسد و شاهزاده سهام الدوله را بتسخیر قلعه حکم و فرمان
کرد پس سهام الدوله کس با میرزا رضای پسر میرزا قوام الدین روی سخت داد و او در اشکست میرزا
قوام الدین چون این بدید با لشکری انبوه بمدد میرزا رضا از قلعه برآمد و با میرزا رضا پیوست از سوی سهام الدوله
برحسب فرمان شاهزاده آهنگ شبیخون بود و از اول شب ملزمان خان تخستاری و خوشمال خان علی را
با هشتصد مرد دلاور از آب عبره داد و با اسکه جمعی در آب سبحان دیگر شبانگاه کرد لشکریان بکرت
وارد و مردان سوی سند و بکنار قلعه آمدند و قلعگیان بر مدافعت کمر بستند و بسیار از لشکریان از رحم گلوله
از پای در آمدند هشتصد نیب و دو کس امیر و جرح ساختند با این همه سپاه را قصوری در خاطر راه نکرد و بحکم
یورش قلعه را فرو گرفتند و برج و باره آتش را با خاک پست کردند و چند عراده توپ کوچک در آنجا بدست
کردند و توپ بزرگ که از زمان نادرشاه افشار در آنجا بجای بود و حملش در آن هنگام صعب
نمود و سربازان شاهزاده در هم شکستند از پس این میرزا قوام الدین را توپ و برکت نامدار و ... نگاه
قلعه سبحان گرفت و میرزا رضای پسرش سبحان قلعه محکمی قرار کرد لاجرم برحسب فرمان شاهزاده
سهام الدوله حصار سبحان را با میرزا قوام الدین جمعی گذاشت بحکومت آن محال بازگذاشت و دو طرف
قلعه سبحان برده است و چهار ماه آن قلعه را احصار داد و در پایان از میرزا اسطلان محمدخان و میرزا اکمل که
ماداران کار میرزا قوام الدین بودند در میان شهر سکون داشتند بدست لشکریان گرفتار شدند بعد از
گرفتاری ایشان مردم شهر و سحر قلعه با سهام الدوله بهمداستان گشتند و از این روی کار بر میرزا قوام الدین
صعب شد و از رحم گلوله توپ و تخریب قلعه در بیم شد و با چند تن از مردم شهر بواسطه بهادر و جمعی
با جماعتی از عشیرت خود از قلعه برآمده طریق فرار سپرد و در چهار فرسنگی سبحان بقلعه کل و کلات
گریخت بعد از فرار او سهام الدوله قلعه سبحان را ویران نمود و ... سال ... قلعه کل و کلات شتافت
گرفت و آن قلعه را محاصره اند احصار بضا مرادعلی که ... و مدان میرزا قوام الدین بجا حاضر شد
نومیدان قاصد جمعی سفر کرده و این هنگام مراجعت نمود و ... چند تن از سواران ... او را
دیدار کردند ... سهام الدوله آوردند سهام الدوله او را احضار کرد کلید قلعه کل و کلات
... و کلان ... دادند و اکر ... سرکوبی ... و سواران مرادعلی ... سپرد
... عشیرت ... سپاه ... و شرط کردند ... وجود
درون قلعه رفت و سهام الدوله بصوابدید ... میرزا اسطلان محمدخان را با گروهی از تفنگچیان و دو عراده
توپ و پانصد سوار ... قلعه کل فرستاد و مرادعلی ... تفنگچیان ...
خاطر قلعه در آمدند اما میرزا قوام الدین چون ... قلعه کل ... گریخت و در موقف شاهزاده
میرزا ... الدوله که ... رسن بود ... خان سردار ... را ماموریت سبحان
و دفع میرزا قوام الدین فرمود تا او را از سوی چون ... قلعه کل است ... چون مستمر ...

شرح قلعه کل و کلات و خاتمه کار میرزا قوام الدین

میرزا

میرزا قوام الدین در قلعهٔ کلات روز بروز در تنگی افتاد ناچار از قلعه بیرون آمده با دویست از مردم خود پیاده و از قلل
سخت و شوامخ جبال طریق فرار برداشت در عرض راه محمدتقی خان لاریجانی او را دستگیر ساختند و به
اردوی نصرة الدوله گسیل داشتند چون این خبر نصرة الدوله را در دیدار او در ... علی سلطان قراگوزلو
با جماعتی از سواران ... توپ تا میان قبایل ممسنی باستقبال او مردی فرستاد و تا ...
... سفر ... دیگر بار دست آغاز ... لاجرم او را معلولاً اسیر آورده و صورت حال را معروض
حضرت دارالخلافه داشتند و از آن سوی بعد از فرار میرزا قوام الدین و فتح قلعهٔ گل و کلات سهام الدوله آن
اراضی را بعهده کفایت محمدتقی خان گذاشته خود طریق خدمت شاهزاده اردشیر میرزا برداشت و مورد نوا
و نوازش شاهزاده گشت و از این جنبش حسن رویت و ظهور علامت مملکت خوزستان و لرستان را
شاهزاده نظام داشت که کس از آن بیش نشان نمیداد و چون این خبر در حضرت شاهنشاه ایران مکشوف
افتاد شاهزاده را مورد نوازش و نوازش شاهانه فرمود و او را بر حکومت دارالخلافه طلب داشت چنانکه
در جای خود مذکور خواهد شد و هم در این سال شاهزاده خانلر میرزا احتشام الدوله را مأمور نمودند که سفر گلپایگان
و خوانسار کرده آن محال را انتظام کند لاجرم شاهزاده بجانب گلپایگان و خوانسار کوچ داد و آن اراضی را
از اشرار سرداخت و از آنجا سفر چاپقی کرده و لیجان سرقیب و محمد امین سلطان را امیر سپاه سالار خود روانه
اصفهان نمود و آقا سید اسد الله پسر حاجی سید محمد باقر مجتهد را که رنجیده خاطر از اصفهان بجانب عتبات
عالیات میرفت چنانکه مذکور شد تقدیم معذرت نموده با جمعی از مردم خود مراجعت باصفهان داد
و خود نیز به خرو رسید و هم در این سال حکومت گلپایگان و خوانسار بحضرت شاهنشاه ایران در تغییر
و حاجی رحیم را که از منسوبان حاجی ملا اسدالله مجتهد بود در بروجرد ... شهای بزرگ مکنت با خود
داشته به تبریز فرستادند تا در آنجا مقیم باشد و خود میرزا ... نمود و در دستگاه میرزا آقاسی سید
سلطنت قریب فرخی و سیمت گشت و بعد از رخصت انصراف قلاع مردم سرکشت را که در حوالی محلات شیال
کرده بودند و قاطعان طریق را قتل دامی بود و جمعی را با خاک پست کرد و از آنجا عزیمت با حشم بود و جمعی
قلعه از جماعت بختیاری ویران نمود آنگاه مراجعت بروجرد فرمود و از مردم تو با کیکوج سرمایه تعدی گردیده
ساخته نظام مداشت و هم در این سال شاهنشاه ایران برای زیارت شده سنیه و تقبیل عتبهٔ حضرت
معصومه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام سفر دارالامان قم فرمود و ایوان قبهٔ مقدسه را که شاهنشاه مبرور محمدشاه
عاری عریان کرده بود که از زر ناب کسیده و تمام برقت بعد از دو تا بیای بر وند و چنانکه بایست اعدال الله
در یوم مراسم و در آنجا حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز اعظم و اجل علمای ایران است بحضرت
شاهنشاه تقرب جست و بخواهش او جمل رعایای کاشان از مال دیوانی تخفیف یافت آنگاه موکب شاهنشاه
از راه میرزاده ساوه رهسپار آمد و شاهنشاه ایران بدارالخلافه طهران مراجعت فرمود و هم در این ایام تقی خان
لاریجانی که حکومت اصفهان داشت چنانکه مذکور شد بشارت بند میرزا قوام الدین را محبوساً سپرده فرستاد
و نیز میرزای نصرة الدوله او را گسیل طهران ساخته بیست و پنجم شهر ربیع الثانی وارد طهران گشت

کردن احتشام الدوله معنی در بلدان عراق و تنظیم آن اراضی

حبس میرزا قوام الدین در طهران

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۱۲۶۴

و همان محمد امین خان بود که از جماعت ... ... کوه ... اسمعیل خان طرف صاحبان سرود و ...
کوه ... علم کرد ... اسمعیل خان ... لاجرم ... اسمعیل خان کرد ...
... ... کوه ... مدت ... قلعه را گرفته
... محمد امین خان ...
اما محرم ... شاهزاده ... امین ... ربیع الثانی
... دار السلطنه ... حصول شد ... سلطنت حاصل بود و چند سال ... و چند ...
... ... و هم در سال ... شاهزاده ...
میرزا ... الدوله ... کرمان ... حسام الدوله را با افواج ...
دولت ... ... مامور داشت ...
... عبدالله خان ... محمد علی خان
... محمد خان سپهدار ... محمد علی ... محمد خان ... خود را ...
... الدوله ... ساخته ... هم
در سال ... جنرال سر ... شهر ... صاحب ... در ماه ربیع
... شد چهارشنبه ... ربیع الثانی در دارالخلافه ... و مردم
... و هم در این سال ... اسمعیل خان ... ماشی ...
... خراسان ... ربیع الثانی شهر مشهد مقدس ... حکم شاهنشاه ایران را اطلاع
داده ... حسام السلطنه ... شهر مشهد ... و ... حسن ...
چنانکه ... شد و هم در سال ... حکومت ... و محمد تقی خان
... مرتضی قلی خان حاکم شاهرود ... و محمد رضا خان ...
شد و محمد حسن خان ... حکومت ... و مصطفی قلی
میرزا ... و ... در سال ... خان ...
... شد ... و هم در سال ... فرمان پادشاه
ایران در دار الخلافه طهران ... کرده ... گماشته باشد
... کرده ... باشد ... نموده
فرمان ... نمودند

ذکر وقایع سال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه در سال هزار و دویست و شصت و هشت هجری

چون هزار و دویست و شصت و هفت سال از هجرت ... ... آفتاب ...
... جمادی الاولی ... و آفتاب
... ناصرالدین پادشاه ... سلطنت ...

سلسله معمر خان ... دارم

... ملوکستان ... حکم ... الدوله

... ...

... فرمان ... ایران

نوروزی بپای برد و بعد از سپری شدن بساط عید و بذل تقلید و ظرایف ترصیع و تشریف سزاوار کرد که شاهزاده
سلطان مراد میرزا حسام السلطنه ترکمانان سرخس را که از ترکتازی محال مشهد مقدس دست باز نگیرند کیفری
سزا کند لاجرم حسام السلطنه بصلاح و صوابدید سامخان ایلخانی و جعفرعلیخان جلال بیگلو که منصب میرپنجگی داشت
ناچار بکار پرداخت و لشکر را از روز دیگر حرکت جوامع کرد و از دار الخلافه طهران نیز فوج قراجه داغی و شقاقی
و سواره شاهسون و بیرانوند و مافی بر اثر یکدیگر برسیدند بالجمله چون دو ماه از عید نوروز سپری شد حسام السلطنه
بحسب فرمود ترکمانان که در شهر مشهد بودند گرفته شدند بزنجیر بستند تا سرخسیان را خبر نرسد آنگاه از شهر مشهد
خیمه بیرون زد و لشکر را کوچ داده از دهنه مزدوران راه برگرفت و این راهی بغایت صعب است و از کوه
مزدوران تا اراضی شورق که چهار فرسنگ است مورد سموم و مشرف بر دست سود و سیم در شورق جز آب
شور نیست مع القصه حسام السلطنه تا شورق براند و در آنجا بنه و آغروق و احمال و اثقال را از قفا راست بشد
عراده توپ و جماعتی از لشکر را بحمایت گذاشت تا حراست بنه و آغروق کرده از دو سال کوچ داده هزار و چهار
و پانصد تن سواره و پیاده از لشکرگاه برگزیده کرد و از شورق تا سرخس که یازده فرسنگ مسافت بود
ایلغار کنان راه برگرفت شش فرسنگ راه را پیموده بود آنگاه که روز برآمد و آفتاب تافت لشکریان را
سورت گرمی هوا و حرارت حرکت بجهد رسانید بسا کس از پای درآورد چنانکه از شدت عطش بزرگ
در اقبال شاهزاده معمور از پیشانی را بر بارگیر باحمل داده براندند و معدودی از سربازان که بر ترکی رکوب
بیاتان از رنج خستگی پیاده خسته بودند بعد از حسرت لشکر بدست ترکمانان اسیر و مقتول شدند بالجمله حسام السلطنه
با این تعب و زحمت طی مسافت کرده کنار دیگر بدو فرسنگی سرخس فرود شده و در میان لشکر سراب بند
از رنج عطش برآسودند و جماعتی از سواران بر نشستند و هم در آن روز یکصد تن زن و مرد از مردم سرخس در حومه
بلده اسیر کرده با لشکرگاه آوردند و سواران خراسانی کراچپت و ملنند آن اراضی آگهی داشتند تا صد و هزار
سر شتر براندند و روز دیگر باتفاق سواران تیموری و سرحدی تا ارض شیرتپه که دو میل از آن سوی سرخس است
ایلغار کردند و صد هزار گوسفند تا مرو و ریال و آق دربند براندند و هر کس بهره و نصیبه خویش برگرفت و چون
از بیم و عادت هول و هراس بزرگ در خاطر ترکمانان افتاد حسام السلطنه بفرمود تا لشکر بر پشته طریق
سرخس پیش داشتند و چون با قلعه سرخس یک تیر پرتاب بیش نماند ترکمانان پیاده و سواره گروه گروه از شهر
بیرون تاختند و لختی بمبارزت پرداختند سودی نبردند ناچار مراجعت نموده متحصن شدند و شاهزاده در اطراف
سرخس اوتراق کرده چهار روز را نسیان از احصار داد و در وقت مکشوف افتاد که محمدامین خان قرامکدار
خوارزم با سپاهی در حوالی سرخس فرود گشته و هرگز از اعانت مردم سرخس دست باز نخواهد داشت و از
این سوی بزرگان سرخس بحضرت شاهزاده آمده اظهار عقیدت و انقیاد کردند و بر وعده نهادند که هرگز پیرامون
عصیان نگردند و بیرون از رضای خراسان دست نجهند و غارت نکنند لاجرم حسام السلطنه از روی رای و
اقتضای وقت طریق مراجعت پیش داشت تا منزل پس کمر ایشان آمد و در آنجا اوتراق فرمود و بزرگان
سرخس بمشایعت رکاب داشتند لکن از توقف شاهزاده در پس کمر بیمناک شدند که مبادا دیگر باره آهنگ

سرخس

سرخس که دلیل کس بمرو فرستاد از خان خوق طلب مدد کرده بود و او دو هزار سوار بمدد ایشان کسیل دا
و سواران او با ترکمانان نزدیک لشکرگاه حسام السلطنه آمده کمین نهادند از قضا سواران باجی که طلایه لشکر بودند و طلایه
بار خورده بودند و از دم تیغ گذرانیدند باری در این نبرد سواران باجی شکسته شدند و خبر هزیمت ایشان بلشکرگاه
رسید حسام السلطنه گروهی از سواران را بمدد ایشان بیرون فرستاد ولکن چندانکه شتافتند ترکمانان را
نیافتند و از سواد سپاه خوارزم و لشکر سرخس را قوی دست شد چنانکه بعد از این هم شب همه روزه در
اطراف لشکرگاه تاختن میکردند و کار بر لشکریان دشوار گشت حسام السلطنه ناچار از آنجا کوچ داد
باراضی مشهد مقدس براند و در کال بالو لشکرگاه کرد و از آن سوی خان خوارزم با لشکری بسرخس کوچ
بر کوچ برفت و در آنجا با مردم سرخس برای [illegible] غارت محال مشهد مواضعه نهاد و چهار هزار سوار از مردم
خوارزم و مرو و سرخس گرد کرده ساخته و فرمان داد تا باراضی [illegible] تاختن برده و دو قلعه محکم مفتوح ساختند
زن و مرد را اسیر گرفته با اموال و اثقال ببردند از این طرف چون خبر [illegible] ترکمانان در محال مشهد گوشزد
حسام السلطنه شد ساعتی [illegible] و عباسقلیخان [illegible] را با فوج [illegible] و ترکشوری و دو هزار سوار [illegible]
بیرون فرستاد و ایشان از کال بالو تا کوهستان براندند و در روز [illegible] ترکمانان برسیدند و چون
رسیدند که ترکمانان با اسیران و اموال از راه کوهستان [illegible] عجالتاً سرخس [illegible] شتافتند لشکریان
اگر چه راه [illegible] بردند [illegible] ترکمانان تنگ [illegible] از مرد [illegible] کار مقابله [illegible] ترکمانان
[illegible] که هم اکنون از راه [illegible] سردار [illegible] ایشان [illegible] درنگ [illegible] دست
با جنگ [illegible] نهادند [illegible] اموال و اسیران [illegible] لشکریان [illegible] کردند
[illegible] ایشان [illegible] و از آنجا [illegible] چهارصد سر [illegible] گرفتند و اسیران ترکمان را
[illegible] لشکرگاه آمدند [illegible] جماعتی از ترکمانان [illegible]
[illegible] حال [illegible] کم [illegible] حسام
[illegible] یک [illegible] خواندند [illegible]
چون کوچ دادند [illegible] سرخس [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] شورش [illegible] کال [illegible]
[illegible] حسام السلطنه
[illegible] عباسقلی خان [illegible] فرستاد [illegible]
عباسقلی خان [illegible] سرخس [illegible]
[illegible] عباسقلی خان [illegible]
داشت [illegible] عباسقلی خان [illegible] حسام
السلطنه [illegible] مشهد مقدس [illegible] امیر احمد خان [illegible]
[illegible] عباسقلی خان [illegible] عباسقلی خان [illegible]

و فراست اندیشهٔ ایشان را باز دانست و ستمکاری مدت آویز شکار کردن و تسخیر افکندن از تربت و اریا
قبیله بیرون تاخت و تا مشهد مقدس عنان باز نکشید از پس او مردم سرخس سر شوریدگی برافراشتند و هرگاه
توانستند دست به نهب و غارت مردم مشهد باز نداشتند هم در این سال غلامحسین خان که حکومت اصفهان داشت

مأمور شدن چراغعلی خان زنگنه بنیابت حکومت اصفهان

حاضر درگاه گشت و حسب فرمان چراغعلی خان زنگنه قوللر آقاسی مأمور نظم اصفهان گشت و چون پای چند
متصدی شد حسب سیاست حکومت اصفهان فرمان یافت و بعد از نظم آن بلد بعضی از اشرار را که از اعوان
سپهدار فرار جسته بود دستگیر ساخته با کنده و زنجیر گسیل دار الخلافه داشت و همچنان کریم از وحی را که مردی
راهزن بود و در روح حصنی حصین و معقلی متین داشت مطمئن خاطر ساخته حاضر مجلس نمود و پس با خود داشته
سر برتافت آنگاه محمد رضا خان نایب چهارمحال را حکم داد تا با هزار تن تفنگچی قلعه او را حصار داد و مردم از حبس
که هیبت از ستراه این سو نپذیرند و گرد دیوار قلعه او را فرو گرفتند در میانه چند کس مجروح و مطروح افتاد لاجرم
بعد از فتح قلعه اعوان و عشیرتش را بر تمامت مأخوذ داشته با کنده و زنجیر باصفهان آوردند و در زندان کردند
بعد از عزیمت شاهنشاه منصور باصفهان چنانکه مذکور خواهد شد بکیفر اعمال ایشان پرداخت و مردم آن اراضی را از
زحمت آن جماعت آسوده ساخت و دیگر آقا محمد کدبانی و علی میرزا خان ... که از قدیم در راهزنی خود
می‌نواختند و مع ایشان بر چراغعلی خان واجب گشت ... به هیچ نوع و ما دیدی را با سربازان
او و حقعلی سلطان را با سه عراده توپ برداشته تا ... آباد راندند و از آنجا قطع ... آقا محمد کدبانی نوست
که تفنگچی خود را برداشته با پیوسته شو و خود ... چارمحال برفت و از آنجا آقا محمد کدبانی با پسر خود جعفر
قلی و بیست تن از خویشاوندان او حاضر شدند کلانتر و کدخدایان خویش همی بودند چراغعلی خان
ایشان را مطمئن خاطر ساخت و بعد از اطمینان ... دست کرده آن جماعت را تمامت بگرفت و با کنده و
زنجیر باصفهان فرستاد و خود ... کوچ داد علی میرزا خان چون بشنید ...
خویش پرداخت و در قلعهٔ خود متحصن گشت چراغعلی خان بدو نوشت که اگر تو را از من وحشتی است نخستین پسر
خود را نزد من فرست تا خاطر او از وحشت بیرون کنم علی میرزا خان برحسب حکم پسر را نزد او فرستاد
و چراغعلی خان او را خلعتی کرده مراجعت داد و پیام کرد که من نیز ... با سپاهی و لشکری با خود کوچ دهم
میهمان علی میرزا خان خواهم شد در روز دیگر با چهل سوار بقلعهٔ او رفت و او مهمان پذیر گشت بعد از ورود قلعه
از در مهربانی و ملاطفت بیرون شد و گفت اگر خواهی نام تو در دفتر کارداران دولت ثبت باشد
برج و بارهٔ این قلعه را ویران کن تا نگویند سر طغیان و عصیان داری علی میرزا خان مردم خود را انگیخت تا برج
و باره را خراب کردند آنگاه دودمان او ... برانگیخت تا در سر میراث پدر با هم از در
مخاصمت بیرون شدند ... علی میرزا خان ... در این قلعه مستقل ماند
چراغعلی خان دست یافت و حکم داد تا او را ... سر برنهادند و باصفهان فرستادند دیگر
در ایام حکومت او در اصفهان چنان افتاد که جماعتی از پیروان میرزا علی محمد باب با هم انجمن کردند و
دعاوی ... از میان خود اختیار کرده نام ائمهٔ اثنی عشر را بر ایشان نهادند و تقسیم ... دادند

که دو تن

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

که دمی برشورند و فتنه برانگیزند چراغعلی خان آگاه شده ناگاه گروهی را بر آنها فرستاد تا ایشان را دستگیر نمود
و علمای بلد را حاضر ساخت تا با ایشان سخن در میان نهادند و صحیح فتوی در عقاید ایشان نوشته شد گرد
لاجرم فتوی بر قتل آنجماعت رانده و عوام و خواص ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان برده مقتول
ساختند و دیگر زین العابدین خان رئیس چاپارخانه مشهدی علی که سر رشته چاپار داشت همراه شد که
منادی او بیان حدیث چاپار را با او مفوض داشت پس مشهدی علی را بجانب خوانسار مأمور کرده و او اجمه
گرد آنگاه سر برگرفت و سر ابا خاک سپرد چون چراغعلی خان آگهی را مکشوف داشت زین العابدین را
بدست پسران مشهدی علی سپرد تا کیفر بدو رسانند و او را بر کشند پسران را آن قوت و طاقت در طبع نبود
که قاتل پدر را سوا انداختند لاجرم مشهدی علی در آن روش با خشت زین العابدین را با ضربات چند کرده
انگار سر بر او بر سر پدر افکندند و دیگر در ایام ساختمان خوش بر حسب فرمان شاهنشاه
ایران در جنب عمارت هشت بهشت اصفهان بستان خانه رفیع و وسیع کرده آن را برای اسنده روده نهر آب
داد و صحن آن جا جو را کرد دیگر انهدام و انجام و عمارت کرد و هم در میان رضاقلیخان ناظم مدرسه
دار الفنون که در فنون نظم و نثر بلاغت به کمال داشت مأمور سفارت خوارزم گشت و بر حسب فرمان
شاهنشاه ایران سه شنبه نهم شهر جمادی الآخره از دار الخلافه طهران بیرون شده راه برگرفت و با نامه
محرم فرستاده والی خوارزم که از پیش دگرباره آمده بود همراه گشت بالجمله رضاقلیخان صعب و سهل
مسالک را در نوشت بیست و چهارم جمادی الآخره وارد استراباد شد و پس از سه روز از اقامت
طبل رحیل بزد با قافله قراجان ایلات ترکمان و چندین سوار و گرازه فسخ موت که و سیل راه تو رسید
بود راه بر داشت و از آب رود گرگان آب و آذوقه هر منزل راه را که همه بیابان بی گیاه و ماء
بود حمل داده دهم شهر رجب کوچ داده و بسلخ رجب بسامان آبادی خوارزم در دار گشت با سار محرم بخشی از
پیش برآمد و در فراغ منزل مساحت و تکاره سرای بر داخت آقا آسوی خان محمد امین خان والی خوارزم
هفته قبل از ورود رضاقلیخان سفر مرو کرده و از رسیدن سفیر ایران آگهی داشت در تکریم مقدم و تعیین
منزل و تقدیم مدیره او فرمان کرده بود لاجرم یوسف آقا سرکرده سواران قزلباش در غره شعبان
باستقبال رضاقلیخان در فراغ رسید و از آنجا باتفاق طریق خیوق سپرده روز دیگر در ظاهر آن بلده
در آمده و بصوابدید یوسف بیک و وزیر خان خیوق که مهتر آقا لقب دارد رضاقلیخان را در باغ
عمارت محمد رحیم خان فرود آوردند و ملا محمد رهبری مهماندار او گشت و هم در موقف از قبل خان خیوق
جدا بار جان بسفارت خیوق رسید و چون والی خوارزم سفر مرو کرده بود او بر ماند رضاقلیخان
اقامت خیوق اختیار کرد و از طرف دیگر چنان افتاد که نور محمد مهدی سفیر امیر نصرالله امیر بخارا که بسفارت
روم رفته بود و از سلطان روم احسنه در اتی مرجع بخوارا ... امیر بخارا می برد بدست غلامان والی
خوارزم اسیر شد او را بر سر خیوق آورده بار داشتند اگرچه پسر محمد امین خان با امیر نصرالله هر دو
از ارک خان بسی مشو ولکن در میان ایشان کار بمقاتلت و مشاجرت میرود و هر یک آن دیگر را بات

سفارت رضاقلیخان لله باشی بخوارزم

انتهی .

همی خواند چنانکه خان خوارزم رعیت خود را بخاری نام نهاده و کتابت را آنکه ایقوم بخاری فرمان برد از مسند مع
القصه رضاقلیخان متوقف خیوق گشت و اسیران ایران در آن بلده بسیار بودند و حسن جوشانی که سالها
اسیر بود و سید محمود توره او را بغلامی داشت و نام خود را میرزا ابراهیم نهاده خویشتن را اسیر شاهنشاه
تاجدار فتحعلی شاه میخواند رضاقلیخان چون این حدیث بشنید برای حفظ حشمت دولت پرده او را چاک زد و
کذب او را از پرده بیرون انداخت بالجمله چون مقرر است که در روز هر عید تمامت اسیران را رخصت دهند
تا بشهر خیوق در آمده یکدیگر را دیدار کنند و اگر پدری و برادری دارند دریابند چون روز عید صیام
پیش آمد اسیران بشهر در آمدند و از ورود سفیر دولت ایران آگهی یافتند بیکبارگی سر بر پای رضاقلی
خان نهادند و از بخت و رحمت اسیری نالیدند چنان شد که هم آن سیرت که اسیران بر مردم خیوق
مشهور بود چه ایشان بعدد و عدت فزونتر از مردم خیوق میباشند لاجرم صورت این حال را مکتوب
کرده بخان خیوق فرستاد و از جانب دیگر مسموع داشت که محمد ولیخان دولو قاجار و جعفرقلیخان
میرپنج قراجه داغی بجانب گرگان سفر کرده اند و این حدیث خان خیوق را آشفته خاطر کرد و لاجرم عزم
طریق مراجعت گرفته روز دهم شوال وارد خیوق گشت و در روز ورود خود را بکردار سلاطین
زیور کرد و چون پادشاهان ایران تاج بر سر برد و بجای سپهر این جسارت لشکریان آن سر را با تاج
در بدار (?) از اتخاذ حمل داده در تقدم ملک الملوک عجم آمد چنانکه در جای خود مذکور شد و بالجمله روزی چند
رضاقلیخان را با تاثیر (?) محرم طلب نمود و از هر در سخن کرد و از عدت سپاه ایران پرسیدن گرفت
رضاقلیخان گفت اینک یکصد و پنجاه هزار پیاده نظام و صد هزار سوار و یکهزار و دویست عراده توپ
جنگ را ساخته و پرداخته است و همواره دوازده هزار تن سرباز در میدان پیش سرای سلطانی بنظام است
و هر سه ماه آن جماعت را بمساکن خویش رخصت مراجعت دهند و بدین شمار دیگر لشکریان بجای ایشان
برگمارند و همچنان در معظمات بلدان ایران قراولخانها بنیان کرده اند که همیشه گروهی از سربازان
در هر یک اقامت کرده نگران باشند تا در هیچ شهری دو تن با هم مناقشه و مناظره نتوانند سخن کرد تا
مکاوحت و مناطحت چه رسد و همچنان از مکارم شاهنشاه ایران و معارف آنحضرت لختی براند در این
وقت خان خوارزم گفت من از ما بیاز (?) محرم راز در صدق و صفا بحضرت شاهنشاه رسول فرستادم
و از آنسوی هیچ نبود بجانب سفارت رسیده و با اینهمه لشکر ایران بگرگان تاختن و از طرفی جنگ ترکمن
ساختن بیرون طریق مهر و صداقت بود رضاقلیخان گفت مردم خوارزم با آنکه شمشیر سلطانی دارند
با مسلمانان طریق مخاصمت سپارند هر سال و در هر بلدی تاختن و تاراج کنند و در شهر شما
مسلمانان را اسیر کرده اند خان خوارزم در پاسخ گفت مردم ایران ابوبکر و عمر را که خلیفهٔ رسول خدا اند
سب کنند و دشنام گویند لاجرم علمای ما ایشان را کافر دانسته اند و بر اسیر و قتل ایشان فتوی رانده اند
رضاقلیخان گفت این لعن و سب در روزگار سلاطین صفویه بود اکنون اگر یا والی چنین سخن
کند شاهنشاه ایرانش کیفر فرماید و علمای ایران سر در تیغ چنین کس نهند و او را احسن شمارند با این همه

بعد

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

نه باشد که مردم خوارزم مسلمانان را اسیر کرده معرض بیع و شری در آورده‌اند لهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران را
از حوزه‌ی شاه و خاطر خواهی تسخیر خوارزم بزرگ بر آن است که اسیران را مدام حضرت کمیل ساری محمد امین خان ۲
که استحکام این امر نموده و بیست بار وی بنویسد چه مردم خوارزم این اسیران را بار خبر نموده امر
از دوات ایشان مردم خوارزم را زمانی بزرگ باشد اگر من مدیکار فرمان کسم عهد حسب که عصیان
ورزیده و فتنه آغاز نمود ناگه مکر را پای آورده رضا قلیخان باز جای شده پس از روز چند او را
مشرف کرده و سلطنت بر سر نمود و خواست مشورتی شاهنشاه ایران را سرباز داد لاجرم رضا قلیخان رخصت
یافته و هم و عهده طریق مراجعت برداشت و بست و هم از اکنج که سر دل بسته و نقد حرا
و طلا مخارج راه که پنهان بسر نمی آمد از آنجا مراجعت داد و در راه ساز بان پیش داشت چون مسرل
و منت آباد رسید مکشوف شد که عامل بهبود محمد ولیخان بیکلربیکی استرآباد و سالار عالیجاه
طرا و داده و هزار نفر سرباز را جماعت کوکلان پیش رانده و بیست هزار سر گوسفند ایشان را مرده
بیکلربیکی برده اند لاجرم سالک بر حمله جهانگیرانه کشت و منازل مذکوره را بر سید رضا قلیخان با چاپار
کسک ما و مشهد مقدس روانه و چون از آنجا بیرون شد در عرض راه جماعتی از کوکلان بر ایشان
تاختند و بعضی را بدست آوردند و به سرحد ساختند مردم رضا قلیخان و علاء الدین محمد شریف بقای فرستاده
مال حق و جماعتی از مردم فائقه فا لعب بر جان خویش واری همی کردند و آن شب را سپاهی آوردند
و شوق قاضی بهبود که اصحاب این فتنه گروه بودند رسیدند و صورت حال ایشان را معاینه کردند کس
نزد یک خواهر قربان که صحیح بعد علیخان بهبود بود فرستادند و او را آگهی دادند و سکه این احکام قربان
بدست بیکلربیکی محبوس بود خواهر او دست از جان بدر رفت فرستاده پادشاه ایران باز نمیشد
و گروهی از سواران بهبود را مأمور داشت تا ایشان را از رحمت رها نیدن داده حاسد
و در آورده روز و گیر رضا قلیخان میرزا علی نقی طبیب فوج افشار را که از اسیری حق و دست بر فته با خود
آورده بود نزد یک محمد ولیخان بیکلربیکی فرستاد و او را از کار خویش آگهی داد و بیکلربیکی قلی خان و قلیچ
خان را مأمور ساخت تا ایشان را کوچ دادند و بعضی از خواص آقا بابا بای و آن طایفه ترکمان کوکلان با ایشان
مرافقت کردند با مخلوق رضا قلیخان باتفاق محمد شریف بای و سید احمد خواجه کشی راکی همراه اسیر کار را
و سید میران شاه و قدیاری و خواجه احمد الله خواجه عبدی و چند تن از اسیران با خود کوچ داده بودند بالاستید
حاجی رمان و حاجی محمد و آقا اسمعیل بیک و فتح الله و عبدالله ارسید گرکان طی مسافت کرده
به استرآباد در آمدند و از آنجا راه بر گرفته بحدیهم شهر محرم وارد دار الخلافه گشتند کارداران دولت محمد
سر ...های رسول خان خوارزم را باتفاق سید احمد خواجه منزل و مهمان مقرر کردند و بعد از چند
روز رضا قلیخان باتفاق محمد شریف بای نامه سلطنت کرده بعضی اشیا که خان خوارزم انفاذ
داشته بود فرستاده و پیشکش کرد را بعد و بعد از روزی چند کارداران دولت جواب
مکتوب او را منشور کرده باز دادند و او را کسیل ساختند و بر سید احمد خواجه ترکستانی که اسیر

رشید

حال سد گرگان بفرمان شاهنشاه ایران

تشریف یافت و رخصت حاصل نموده بجانب مملکت خود شتافت و هم در این سال محمد ولیخان حاکم استراباد
برحسب فرمان شاهنشاه سد گرگان را که سالها بود و چند ماه روزی هزار مرد مزدور بکار داشت تا در بیست
و ششم شهر شوال آن سال پایان برده سدی سدید بر کشیدند و خود با شش هزار تن سواره و پیاده در کنار قلعهٔ
سلطان آباد که هم بامر پادشاه بنا کرده بود لشکرگاه کرد و ترکمانان لشکر بر آوردند و از بیست و یکم شهر ذیقعده
اطراف لشکرگاه را فرو گرفتند و در جنگهای صعب داد مردی دادند و در هم شکسته شدند و از کنار لشکرگاه باز
پس نشستند و در این وقت چون علوفه و آذوقه در لشکرگاه اندک بود جعفرقلیخان سرتیپ با جماعتی از لشکریان بجانب
آق قلعه کوچ داد ترکمانان چون این بدانستند بر سر راه او آمده از بامداد تا زوال آفتاب بکشش و کوشش مشغول
بودند از پس آنکه دویست مرد و اسب از ترکمانان تباه شد آنگاه طریق فرار برداشتند و دیگرباره لشکری
بزرگ انجمن کرده در هژدهم ذیحجه بر سر لشکرگاه آمدند و چون لشکر سپاه ما لا یورش بردند مردم لشکر
پای سخت کرده مردانه بکوشیدند و جماعتی از لشکرگاه بیرون دویدند و تنی از بزرگان ترکمان در این گیرودار
گرفتار شد و دیگر مردم طریق فرار گرفتند و لشکر از قفای هزیمتیان تاختن کرده اسب و استر فراوان
دستگیر ساختند و از پس این واقعه در تقسیم [illegible] محمد ولیخان و جعفرقلیخان با سوی از لشکر و دو عراده توپ
[illegible] قبایل ترکمانان بشتافتند دیگر آن جماعت ناچار بحکمت در آمدند و در آن
جنگ تنی از بزرگان آن قوم که دوالقوس نام داشت مقتول گشت ترکمانان چون این بدیدند
هزیمت شدند و از بنگاه ایشان غلات و حبوبات فراوان بدست لشکریان افتاد آنگاه
محمد ولیخان مراجعت نمود و در کنار رود گرگان در برابر مساکن طایفهٔ یموت برجهای محکم برآورد
جمعی از قراولان را برگماشت تا اگر از مردم یموت بجانب استراباد آهنگ کنند هدف گلوله تفنگ
شوند و هم در این سال در شهر رمضان میرزا احمد علیخان نایب اول وزیر دول خارجه بمنصب وزارت
دول خارجه یافت و شاهزاده احمد میرزا حاکم گلپایگان و خوانسار گشت و هم در این سال امیر [illegible] خان جبانور
بیشتوایی قلعهٔ حسین آباد و قلعه [illegible] و قلعه [illegible] حصنی حصین است [illegible]
اللهقلیخان حاکم [illegible] سر [illegible] که حارس ارگ آن بلده بود [illegible] گرفتار شد و قلعهای [illegible]
فرو گرفتند و چهار پسر امیر [illegible] خان را دست بگردن بسته [illegible] آوردند و دیگر حال آنکه
جماعتی از زوار ایران از مشهد مقدس مراجعت کرده بجانب عراق سفر میکردند در عرض راه هفتاد سوار
ترکمان بر ایشان تاختن کردند محمد باقر بیک شاهسون غلام چاپار که در میان زوار بود اسب خود را جنبش
داده بیکسوی شد و از آنجا که [illegible] سواران حمله افکندند [illegible] سواران ترکمان را
گلوله تفنگ از اسب در انداخت ترکمانان چون گروه فراوان بود [illegible]
[illegible] چند کس بدست این سوار مقتول خواهد شد تا عاقبت [illegible] شد [illegible]
[illegible]
ترکمانان بدان [illegible] که هر دو تن را اسیر گیرند و بجانب ایشان [illegible] محمد باقر بیک [illegible]

دلیری

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

واسب برجهاندند چون راه بر دیگر کرد لشکر سوی برکنار بازگشت و داد با سواران لشکر بهم برآمدند و حمله
با فرسنگ از رعیت دست شده مکران را ازان بار و رعیت خوش ساخته کمان کاروان رسانیدند و بسیم
هوای جانان یافت و دو جلگه کمان بر روی سواران برکنار برآمد لشکر دیگر بازگشت و آن سمت بازداشت پیر
رکرشته سان حالا آ روز آنجماعت را آسب بمنزل رسانیدند و سرور رسال جمعی آوردند که از کرمان مشهد
معدنش می شدند و در عرض راه گروهی از بلوچ بدنشان بکمین نشسته بودند حاجی بیک خانی که بر حسب فرمان
شاه و داوه خواست سرای بوید الدوله جارس رفتار بود با لشکریان حرکت کرد و آمد و قدرت شرح ساعت
[illegible]
مارین معمول گشت در پایان امر مردم بلوچ شکسته شدند و باری سلامت عبور کرده بدار پس آن شوکت
الدوله حاکم معظم بلوچستان بهادر و احمد میرزا را بسفر بمپور و قلعه سرباز و حصن بسکی مامور داشت
و امراء لشکر خان چابکی و میرزا احمد خان لاشاری که هم با سهام احمد میرزا با خدمت بود در دار بلوچستان
سرو شوکت الدوله سفر کرده هم با او کوچ داده در دار لشکریان جعفرقلیخان سرهنگ با سرباز همراه بود
و کریم خان سلطان برا جعفرقلیخان و عبدالله بیک یاور و محمد علی خان و محمد علی خان سرکرده سوار
کرمان و شیرعلی ... و سالار جهد سکان و جمعی در برکنار بلوچ ملازم رکاب احمد
میرزا شدند و او کوچ بر کوچ مامور برآمدند و از آنجا سمت راهی سرباز طریق کرده و در لکم ...
بسکی برده شده و مکنون خاطر داشت که امیر دوست خان که در قلعه سرباز جا داده و طریق آنجا بی ...
[illegible]
باستعمال آمده و موارد الطاف احمد میرزا شده و چون رعیت مراجعت قلعه بود طریق مخالفت گرفته
با مدارا جنگ و کشادن لشکر و حراست قلعه پرداخت احمد میرزا چون این بدید کریمخان سلطان با تفاق
محمد علی خان و گروهی از لشکر مامور ساخت با قوت یورش قلعه بسکی را فرو گرفتند و امیر دل مراد را با
... از مردم او دستگیر نمودند و جلو داران تک پیش کردند و جماعتی از قلعه کنار فرار کرده بهر جانب
پراکنده شدند بعد از فتح قلعه بسکی احمد میرزا بسوی قلعه سرباز کوچ داده دو سه روز در کنار قلعه نشیمن کرد
و جواب نامه رسل و رسائل مردم قلعه را مطیع فرمان کند چندانکه درین کار بیچ برد بعد هفتاد
و سیم روز چهارم حکم یورش داد و نوجوانان دلیران بکوشش دند و سرباز نعره آسید بود و لشکری
ترکمان شیری و سانی و سالی و بلوچ را فرمان کرد با اطراف قلعه را فرو گرفتند و آن قلعه در فراز کوه
واقع بود و سه دوار پس کنده کرده اشت دیوار قلعه را استوار بساز از پس هر در سنگ و لاسه
انباشته بود و لشکریان بیکبار رسیدند از چهار سوی صعود کرده در دوهر دو در رسیدند تا آنجا که
[illegible]
و درواره عبور کردند و چون بدروازه سیم رسیدند امیر دوست خان را دیگر تاب درنگ نماند آتش بارگ
در زده و خود با کسی از مردم خویش از بالای برج برآمده فرار کرد و قلعه سرباز بدست سرباران شوخ

بعد از پس آن مؤیدالدوله سفر کرم و در بلوک سرحد جشن داشت و در رکاب فوج ناصری محمدتقی خان ضابط ممسنی و
شهدوست خان سرکرده مامدی و اعظم خان ضابط قنوج و سیف الدین خان ضابط کمشه و رشید خان
ضابط سرحد و سالار جهدسیان ضابط پشته و فتوح حضرت را وشتافته سر اطاعت و انقیاد پیش کشیدند
و خلعت یافتند از پس این وقایع عبدالله خان صارم الدوله که ملازم خدمت مؤیدالدوله بود
برحسب فرمان مراجعت بطهران نمود و از شاهنشاه ایران مورد الطاف و اشفاق گشته فوج خداوند تحریر
فرمان ادر آمد و هم در سال جماعتی از مردم لار آغاز سفاهت کردند و در قلعه بهده که در قلزم خلیج فیان
شده که شصد ذراع ارتفاع داشت متحصن شدند میرزای بصیرة الدوله که این هنگام حکومت فارس
داشت جمعی از لشکریان را بر کماست تا بدانجا شده آنها را حصار دادند با اینکه در میان لشکر علف
و آذوقه چنان تنگیاب بود که مردم از بیخ گیاه قوت میکردند پای مصابرت استوار نمودند تا اول روز سه شنبه
ربیع الثانی فوج سیلاخوری بقوت بازوی قلعه را مفتوح داشتند و قلعه گیان را اسیر کردند از پس آن
قلعه شهریاری را مسخر داشته با خاک پست کردند آنگاه فیروز میرزا خود آهنگ گرمسیرات فارس نمود و فضل الله
خان میرپنجه و جعفرقلی بیک یاور اول فوج سیاه را با سه عراده توپ و پانصد تن سرباز و سه هزار سوار از پیش
فرستاد و خود روز پنجشنبه هم ربیع الآخر با سه عراده توپ و دویست تن سرباز و چهارصد سوار از
دنبال کوچ داده قلعه سعید را مسخر داشت و کار آن اراضی را انتظام کرده مراجعت بشیراز فرمود و هم
در این سال قرار رفت تا در همه منازل و مسالک ممالک محروسه که از آن بیشتر از شهرها یا ران منزلی نامی
و باره سدی شایسته بود جا بجا چاپارخانها بنیان کنند از بهر آنکه ملازمان دولت بی کلفت خاطر در طی
مسافت مسارعت توانند کرد و بزرگ بایدت از اگر مردم رعیت را کاری افتد و در آنجا امری حادث
سر برآرد منشور داری چاپار خانه اسب مکری بگیرند و با تشت چاپار طی طریق نمایند و همچنان در اصفهان و دارالخلافه
خانها بپا داشتند و قراول چند بگماشتند با حفظ شهر و ترتیب کارهای استوار را
رفع دهند

سفر کردن شاهنشاه ایران در فصل از بلاد عراق بشهر اصفهان و مراجعت از آنجا بطهران

چون در سنت سلطنت مقرر است که سلاطین با مدارا از بهر آنکه ملازمان درگاه در کنج حضر ارادت نشود
و حلالان رکاب را عداد کوچ دادن ما نشوند اگرچه واجب نباشد گاهی سفر احتیار فرمایند
از این روی شاهنشاه ایران سفر اصفهان در تصمیم عزم داد و در روز غرة شهر جمادی الاول از دارالخلافه بیرون برد
رود و میرزا تقی خان که وزیر نظام بود باتفاق میرزا آقاخان اعتمادالدوله ملتزم رکاب گشت و همچنان برادر
کهتر شاهنشاه عباس میرزا ملقب بنایب السلطنه در مهد علیا والده شاهنشاه و شاهزاده محمدرضا میرزا
و کیومرث میرزای ایلخانی قاجار و شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله و امامقلی میرزا و محسن میرزا
و صاحبقران میرزا کوچ دادند و دیگر از اشراف چاکران میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا شفیع
صاحب دیوان و محمد حسن خان سردار و حسینعلی خان معیرالممالک و میرزا نصرالله صدرالعلما ملک الکتاب

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۱۱۶

وچندی دیگر اسمو خان را هم گرفته شد و از لشکریان مصطفی خان بیگلربیگی سرتیپ و محمد خان بیگلربیگی سرتیپ فوج ناصریه و فوج گروس و الله‌وردی خان سرهنگ با توپخانه و نصرالله خان با زنبورکخانه و دیگر ملازمان حضرت واجب الحضور ملازم رکاب شدند و فرمان شد با شاهزاده بهرام میرزا در دار الخلافه طهران فرمانگذار باشد و عزیز خان آجودانباشی نظم بلده و حفظ ارک طهران را متعهد بماند و مصطفی آقای سرتیپ با توپخانه و توپچیان و علی خان سرهنگ با فوج چهارم تبریز و پاشا خان با افواج سمنانی و دامغانی و جماعت خلجان با فوج گروس و محمد حسن خان با فوج گلپایگان و محمد تقی خان با فوج خرقان و سلیمان خان افشار با فوج ساوجبلاغ و محمد حسن خان سرتیپ با افواج قراداغ مامور بحفظ طهران آمدند و فرمان شد که اردوی همایون بیرون شود الحمد شاهنشاه کوچ داده منزل بمنزل قطع مسافت همی فرمودند و روز پنجشنبه هشتم وارد قزوین شدند علمای بلده در رکاب شهریار پذیره شدند بهمن میرزا حاکم قزوین باتفاق میرزا موسی وزیر قدم خدمت کردند و معروض داشتند که ارمغان سیدی در ... قزوین کرده بودند با طوایف سلاطین را با شهریار ... آن سید ... و مطلوب است و هم آنست که اگر بارانی بزرگ برخیزد ... و ایران ... کرد که آن سید ... روز ... کردند و روز پنجشنبه چهارم از قزوین بیرون شده از راه ساوه و سلطان آباد طریق بروجرد گرفت و چون راه ... شد جلال‌الدین میرزای ... احتشام الدوله با جماعتی از علمای شهر در رکاب ... پذیره شدند ... ساکنان ... و موکب منصور روز ... هم شعبان بشهر درآمد اسکندر خان سردار ... حکومت کرمانشاهان داشت در بروجرد حاضر رکاب شد و از عهدهٔ کرمانشاهان و رعایت شان ... چند فوج معروض است و شاهنشاه در دارو ... هزار تومان از محل رسد کرمانشاهان ... و چهار هزار تومان ... سال ... مردم ... کرد و میرزا ... خان ... الدوله ... و ... مامور بود ... رسید ... سلطنت ... آنگاه مردم ... حاضر شده و ... محمد باقر خان ... و ... شدند ... بسیم اشراری که ... کار ... و دولت ... مامور داشت ... پنج تن از اشرار ... بروجرد ... محمد باقر خان ... کرده از ... و از آن سوی ... حسام الدوله که حکومت بروجرد و خوزستان ... داشت چون خبر ورود شاهنشاه ... بروجرد ... عدم تحمل ... و ملازم رکاب ... شاهی ... و ... بروجرد راه اصفهان ... احتشام الدوله ... ملازمت رکاب ... داشت ... مراجعت ... بروجرد ... خبر وصول شاهنشاه باصفهان پراکنده شد ... انگلیس و روس ... از راه ساوه طریق اصفهان گرفته و ... بیست و پنجم شعبان وارد اصفهان شد شاهنشاه ... رمضان را باصفهان ... علما و اعیان آن بلده باستقبال ... کردند

و تقدیم خدمت نمودند و چراغعلی خان نایب الحکومهٔ اصفهان نیکو خدمتی کرد و بعضی از اشرار آن شهر را ماخوذ
داشته بسواران پوتاه سپرد تا کیفر گناه خویش معاینه کردند شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله از کرمان
وارد شد و تقبیل سدهٔ سلطنت کرد و فیروز میرزای نصرة الدوله حاکم فارس بیست و هشتم شوال از شیراز برسید
مقدار نظم آن بلده را وجهت ساخت سلخ شوال شاهنشاه ایران از اصفهان بیرون شد و نواحی نطنز راه برید و من بنده
که بر حسب فرمان در این سفر بتوقف کاشان بودم با نواحی نطنز پذیره شدم و زمین خدمت ببوسیدم
و ملاطفت و اشفاق شاهانه بر مراتب من افزود و علما و اعیان کاشان نیز تا کهرود استقبال کردند و
حاجی ملا محمد نراقی که امروز اعلم علمای ایران است شاکر ملاطفت شاهنشاه گشت بالجمله روز هشتم ذی قعده
موکب منصور در قریهٔ فین کاشان فرود شد و مؤید الدوله را در کاشان تشریف کرده رخصت مراجعت
بکرمان فرمودند در این وقت میرزا تقی خان امیر نظام در حضرت شاهنشاه بالحاح و ابرام اجازت
یافته حکم داد تا میرزا علی پیشخدمت خاصه را سواری چند برداشته بگروس بردند و در آنجا توقف
فرمودند و این امر بر خاطر شهریار ناگوار افتاد از این روی چون جناب میرزا آقا خان اعتماد الدوله صدارت
کبری یافت چنانکه مذکور شود کس فرستاده او را مراجعت داد و در حضرت پادشاهی بار یافت بالجمله
روز چهاردهم ذیقعده از کاشان حرکت کرده بدار الامان قم سفر کرد و حکومت قم را بعباس میرزا تفویض
فرمود و از آنجا راه طهران برگرفته روز هشتم ذیحجه وارد دار الخلافه گشت ایلچیان روس و انگلیس و فرانسه و کارگزار
دولت عثمانی و رسولان سفرا ملکداران دیگر امصار و بلدان و چاکرانی که مأمور بتوقف دار الخلافه بودند
چنانکه مذکور شد تا مسافت اعیان و اشراف بلد و عموم اهالی نظام و توپخانه ذخیره کسانی با تفاوت خویش پذیره
شدند و دیدار پادشاه را خواستار گشتند و هر یک تقدیم خدمتی کرده بودند برخوردار گشتند میرزا سعید
منشی رسایل خاصه ملقب بمؤتمن الملک گشت و میرزا مصطفی سررشته دار امیر نظام منصب استیفا یافت
و ملقب بامین الملک آمد و میرزا اعظم لشکرنویس امین لشکر لقب یافت و حاجی علیخان فراشباشی بمرتبتی
یافت که عزل و نصب فراشباشی حکام ممالک محروسه از صلاح و صوابدید او بیرون نباشد

ذکر وفات یار محمد خان ظهیر الدوله در هرات و حکومت سعید محمد خان بحکم کارداران ایران

یار محمد خان ظهیر الدوله که در مملکت هرات که از اراضی شرقی خراسان است حکومت داشت در مجال
سرای مرض بستر شد و پس از زحمتی نزدیک بدرود جهان کرد مردم هرات پسرش را ... و اکبر او را که سعید محمد خان
نام داشت بحکومت خویش اختیار کردند و از دربار پادشاهی خواستار شدند که حکومت هرات او را تفویض
شود و سعید محمد خان پسر بزرگتر یار محمد خان را پیشکشی لایق روانه درگاه شاهنشاه داشت و مسئول مردم هرات را
که در عریضه چند نگارش کرده بودند معروض داشت کارداران دولت اگر چه هنوز خوی و خلق او را سنجیده
نداشتند و ندانسته بودند که رتق و فتق هرات را لایق است یا کار تباهی خواهد کرد با اینهمه ظهیر الدوله پدر
او را حفظ حشمت نگاه داشتند و حق خدمت نگاه داشتند پس شاهنشاه میرزا احمد خان ناظم دیوانخانه را با منشور
و خلعت مأمور بسفر هرات فرمود و اسباب نظام در روز بیست و یکم ذی حجه حکومت آن ... تشریف

صید محمد

پس محمد خان مذکور پسر وزیر یار محمد خان هرات را شورکرده و برپا داد که بعد از ورود بهرات سید محمد خان را از میان
امارت سوار مردم هرات را از الطاف شاهانه برخوردار کند میرزا احمد خان روز پنجم محرم از
دار الخلافه راه برگرفت تا از آن سوی جماعتی از مردم هرات دگرگون شده با سید محمد خان رنجیده خاطر شدند
و در بهای حکایت کهندل خان والی قندهار که شرف گرد ... او را بتسخیر هرات دعوت نموده کهندل خان
سرداران طلب و طمع بر سامان سواره کرد و لشکر فراهم آورده بجانب هرات کوچ داد و از این جمله سرداران را
دستگیر کرد چون این خبر در مشهد مقدس منتشر گشت و قرار کارگزاران دولت ایران بر این بود که سرحدهای
خراسان مشرقی که ملحق هرات و قندهار است هرگز حادثه نشود و حکام کابل و قندهار و هرات
خواهند که کمتر تعدی کنند حکام خراسان و اگرنه کارگزاران دولت ایران در حرکت ممنوع سرحد ایشان را
از مدافعت ممنوع سرخود شدن نکند از همین جهت که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه حکومت خراسان
داشت سام خان ایلخانی ... را با هزار و پانصد سوار بهرات فرستاد و عباسقلی خان پسیان را با سه فوج سرباز
و سی عراده توپ و هزار سوار فرمان کرد که از مشهد مقدس کوچ داده و در حوالی هرات اردو کند
و سام خان ایلخانی را طبق صلاح و صوابدید باشد آنجا از آن سوی ایلخانی بشهر هرات درآمد و کهندل خان بعد از تسخیر فراه
و سرای چمن بر شکیبان شد ... آن اراضی ... کشته چون با فوج لشکر قرار داد و در نزدیکی هرات
... خراسانی و هرات ... معامله راست کرده ... از مکان ... چون مردان جنگ ...
ساحت ایلخانی چون این ... عباسقلی خان پسیان مکتوبی کرد که ... هرات ... عباسقلی خان
کوچ داده یکسره ... کهندل خان چون این بشنید و معلوم داشت که کارگزاران ...
تصرف ... هرات ... و حکومت هرات را میرزا احمد خان ... سید محمد خان
آوردن ... هرات راه مراجعت گرفت و عریضه بحضرت دار الخلافه فرستاد که ...
... ام و ... شمار آورده ام و چنان دانستم که این ...
هرات ... کارگزاران دولت ... که کار ... شما ... عباسقلی خان
پسیان مراجعت مشهد مقدس نمود و سام خان ایلخانی ... میرزا احمد خان چند ماه ... هرات ...
سید محمد خان ... سید محمد خان ... عیسی خان ... الممالک ...
... شاهنشاه ایران ... سکه ... خطبه ... نام ...
احسان ... هرات ... داشت و ایشان ... پادشاه ...
شدند و عریضه سید محمد خان را ... الاعلی بعرض رسانیدند ... طلاق ...
... سال ... در ... اول ماه رجب ... دار الامان قم ...
از ... مطهر ... علیهم السلام ساطع شد ... بود ...
چشم ... آثار ... آسمان ... ملکه ...
در ... شریعت ... ملکه ...

کرت دیگر که معاینه شده است و صد هزار کس افزون مشاهده رفته و هم در این سال حاجی میرزا محمد
مهدی مجتهد مشهد مقدس در عشر اول ذیحجه وفات یافت و هم در این سال میرزا محمد حسین قزوینی که در دیوانخانه
عدالت منصب صدارت داشت بسفارت مخصوصه بطربورغ مأمور شد و شیخ سفرا است که روسیانش
او را یک قطعه نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی تشریف فرموده و فرمان رفت تا محمود خان نایب

سفارت میرزا محمد حسین صدر دیوانخانه به پطربورغ

آجودان باشی نایب اول سفارت گشت و یحیی خان یاور مترجم شد و میرزا بزرگ بهائی مستوفی سفارت آمد
آنکارگزار و آلبورکی در دیر عشار روسیه را در روز هشتم ذیحجه دیدار کرده و او نیز بر رسم روز دیگر باز دید
نمود و سفیر مخصوص دوازدهم ذیحجه را از کرج به قزوین و زنجان با تبریز طی مسافت کرد و حمزه میرزای حشمة
الدوله بعضی از تجار شهر و اهالی بلد را باستقبال او بیرون فرستاد و جنرال قونسول دولت روسیه در
تبریز با او همراهی نمود و سفیر مخصوص پانزدهم محرم از تبریز راه برگرفت و بر حسب فرمان تا کنار رود ارس
سی تن فراش و چهل تن غلام و دویست سوار و هشت اسب جنیبت با او همراه بود و رستم خان یوزباشی
غلامان در رود او را تا سرحد روسیه از پیش براند بالجمله چون رود ارس را عبره کرد یکصد پنجاه تن سوار قزاق
و سیصد تن سرباز عربان کارداران روسیه او را پذیره شدند و در قراولخانه فرود آورده و دو چهار دستگاه
کالسکه و سه عراده بارکش برای حمل بنه حاضر کردند آنگاه سواران ایران را رخصت انصراف داد و پنج سر
اسب جنیبت و ده تن غلام و ده فراش با خود برداشت و راه برگرفته تا ایروان راند و در آنجا کستان امیر
و حاکم شهر و ارکان بلد او را استقبال کردند و فرستاده جانشین گرجستان نیز برسید و سخن او در اینسا سعید
که اینک جواب ستار آمده است که در تمامت راه هر جا سفیر مهمان پذیر باشد و علف و آذوقه و نان
و خورش چندانکه بکار باشد مردم او تقدیم خدمت کنند میرزا محمد حسین سفیر مخصوص در پاسخ گفت من در
هر شهر افزون از یکشب مهمان حاکم آن بلد نخواهم بود بالجمله در ایروان یکشب ضیافت حاکم بلد حاضر شده
چون دستارخوان خورش باز داشت جامی بسلامتی شاهنشاه ایران و جامی دیگر بسلامتی امپراطور
روسیه بر قانون ایشان تقدیم کرد و روز دیگر غلامان ایرانی را رخصت مراجعت داده ملتزمین سفارت که
همه هیجده تن بودند تصمیم عزم داد و از ایروان بیرون شده سفر کرد و جنرال لازاروف حاکم ایروان باتفاق بلوک
باشی و جمعی از مردم شهر پذیره شدند و بعد از ورود حاکم شهر از برای حشمت سفیر ایران خود بازوی او را گرفته
از کالسکه بزیر آورد و در مدت توقف ایروان تماشای اوچ کلیسا سفر کرد و ریش سفید کلیسا در ورود او فراوان
شکر دولت ایران رطب اللسان آمد از بهر آنکه آن هنگام که عباس میرزای نایب السلطنه با مدد وفور لشکر
روسیه معاملت داشت سپاه روسیه هزیمت شدند و جمعی از تن سرباز ایشان با اوچ کلیسا پناهنده
گشتند نایب السلطنه حشمت دین ایشان را نگاه داشت و حکم بتخریب اوچ کلیسا نفرمود و ایشان را امان داد و
اسلحه جنگ را نگذارند و بعد از آن سی تن شهر را تفنگ وداد و ده عراده توپ و بعضی دیگر از اسلحه
حربیه سپرد و بسلامت طریق لشکرگاه مدد وفور راه سپرد و است مع القصه سفیر مخصوص از ایروان
طریق تفلیس برگرفت چندانکه در تفلیس احمد خان نوائی کارپرداز اول دولت ایران که مأمور تفلیس بود

بانه در سنک بدرقه شد و پرنس بهبودوف نایب پرنس وارنصوف جانشین تفلیس جمعی از صاحب منصبان را
باستقبال مأمور ساخت و کالسکهٔ خاص جانشین را بیرون فرستاد با سفیر مخصوص ایران سوار شده
باتفاق پرنس مذکور بشهر در آمد قرار بطوری که حکومت شهر داشت ولی صاحب که امور خارجه متعلق بدو
بعوض بالا بود فصل از روز و سفیر در منزل جای کرده بودند در ایوانی که سفیر نشسته بود آینه‌های بزرگ
و شمعدانهای مطلا و دیگر آلات زرین و سیمین برآمیخته نهاده بودند چون جانشین بجنگ چچن
لشکر کشیده رفته بود پرنس بهبودوف نایب او و تعارفات ملک خود خواهش کرد که شخص سفیر ایران
او را دیدار کند و بسرای او شده و او بازدید بسرا آمده در این اوان جانشین وارد شده دیدار سفیر
بشتافت خواهد گرفت که اسم سفیر ایران و دستاری رسم ملاقات نمودند و دختر شش نفر حاضر
شده بکرم قدم سفیر را اظهار بهجت و خشنودی کردند و بهنگام مراجعت جانشین سفیر را مشایعت
کرده با منزل او طی طریق نموده او را بدرقه کرده و از آن سوی روز رسیدن جانشین از جنگ لشکر باز آمد
و هنگام ورود بشهر آمدند چون ما از رسم در آن روز وقت بمال رفت بمال با تفاق صاحب
منزل سفیر مخصوص آمده او را دیدار کرده و هم در آن شب سفیر بیاری رفته و شبانگاه پس از روزی چند
که شهر صغیر و عید مولود شاهنشاه ایران بود سفیر مخصوص جشن شاهانه برآراست آنگاه از
تفلیس کوچ داده راه پطربورغ برگرفت و بار ده سوار قزاق ملازم رکاب او گشت و از آن
قاصی نیک ولادیس و بعضی بلاد دیگر از ایم جماعت لشکر بر حسب امام عبور کرده با شهر طول براند
و از آنجا با کمال سرعت در باغ امپراطور فرود آمدند و دیگر از شهر بدر کاران سردار مشد مذ
و کالسکه وقتی پیش کشیدند و نامهٔ سفارت را حداکاله کالسکه آوردند و رحمت هرکه بازل بود
ارجمند داشتند و کالسکه سفیر را از عقای آن حمل سپردند چه رسم ورود سفرای بزرگ دارند
که مهماندار با مجلل ایلچی شد و کورشهر با کهر سنگ او را پذیره شدند و او را در خانه بیگلربیگی
مسکو فرود آوردند و چون دیگر شهر با مقدم او را گرامی داشتند بعد از ملاقات بیگلربیگی
مسکو مراد و ما او طریق پطربورغ برگرفت و بعد از طی مسافت در آمدن دار الملک روز
بار یافتن سفیر مخصوص ایران در حضرت امپراطور ریسکو به سر بعث نهاد و نخست آنکه روز بار بایست
ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص و نامهٔ سفارت را بسرای پادشاهی طلب دارد و کالسکه
چهار اسبه آورده مرحوم دار است دو لجام چهار مد وزدارید و دو ... قرجانه بسر نقاب جای کنند
دوم آنکه دو تن شاطر با دو شاهی پیاده و دو تن جابار سواره حاضر باشند سیم آنکه کالسکه شش
اسبه پادشاهی از بهر سفیر مخصوص حاضر کنند و چهار تن از چاکران امپراطور در رکاب وزرا
کالسکه بروند و یکی از ایشان امیر آخور از پیش روی کالسکه باشد چهارم آنکه کالسکهٔ چهار اسبه
از برای محمود خان ناسب اول سفارت و یحیی خان مرحوم و میرزا ابراهیم منشی حاضر کنند پنجم آنکه
سه چاپار پادشاهی از عقب کالسکه نامهٔ سفارت باشند و چون سفیر مخصوص عمارت پادشاهی

داخل شود و کیتش متیحد ممت از پیش روی او دلیل خواهد بود و در مشکوی از ماسطرت ایشیک آقاسی
باشی و سرایدار باشی او را پذیره خواهند شد و از آنجا ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص را با مترجم
وزارت دول خارجه بحضرت امپراطور خواهد برد و سیاوین وزیر دول خارجه نیز حضور خواهد
داشت از بهر آنکه نامه شاهنشاه را از دست امپراطور ماخوذ دارد و بعد از انجام امر سفیر مخصوص
ایشیک آقاسی باشی تبعه سفارت را یکیک در نزد امپراطور بشناخته خواهد داشت آنگاه از پذیرایی امپراطور
رخصت مراجعت یافته بهمان قانون تقدیم خدمت امپراطریس که خاتون امپراطور است
خواهند نمود و از آنجا بحضرت ولیعهد دولت روسیه خواهند شتافت و رسم دیدار او را
ولیعهد را دیدار کرده مراجعت خواهند نمود مع القصه باین شرح که مرقوم شد سفیر مخصوص
بخدمت امپراطور رسیده و در تشیید اتحاد دولتین و مصافات جانبین سخنان دلپذیر
بعرض رسانید و کلمات مهرانگیز اصغا نمود و هنگام مراجعت بایران غراف نسلرود و
وزیر اعظم را از مکنون خاطر آگهی داد چون در یوقت امپراطور در پطرهوف جای داشت
وزیر اعظم صورت حال را بعرض رسانید و امپراطور سفیر مخصوص را در بیست و
نهم شهر ذی قعده طلب داشت و او باتفاق جنرال دوهامل و میرزا بزرگ
و داود خان مترجم اول دولت بکشتی بخار نشسته بحضرت امپراطور بشتافت و بعد از
باریافتن مورد الطاف شاهانه گشت و خواست نامه شاهنشاه ایران را که مشحون بتشیید بنای
محبت و تمهید قواعد مودت بود باز داد و سفیر مخصوص و تبعه سفارت را رخصت انصراف
فرمود و هر کس را تشریفی لایق فرستاد یک قطعه نشان مرصع بالماس و یک رشته حمایل
خاص از بهر سفیر مخصوص از تمثال امپراطور بغراف نسلرود وزیر اعظم فرستاد و یک قوطی انفیه
مرصع بالماس سیاوین وزیر دول خارجه از برای محمود خان نایب اول سفارت انفاذ
داشت و دو قطعه نشان مرصع از برای داود خان و یحیی خان عطا کرد و یک حلقه انگشتری
زمرد که بالماس ترصیع یافته بود میرزا بزرگ را داد و ده دستگاه ساعت قاب طلا و نقره
بانجیر در عطای تبعه سفارت شد و سفیر مخصوص غره ذی حجه از پطرهوف مراجعت بپطربورغ
کرد و پانزدهم ذی حجه از آنجا مراجعت بایران تصمیم عزم داد و بهمان قانون طی مسافت
کرده وارد دار الخلافه گشت چنانکه مذکور خواهد شد هم در این سال شاهنشاه ایران جماعتی
از موسیقیان را درکتاب ون توپ مصحف هستی در دست و در یک دقیقه از یکتوپ ده گلوله گشا
داده و هم در این سال مصطفی قلی میرزا حکومت ارومی یافت و محمد تقیخان حواشیر پسر اللهیار خان
بدرود جهان کرد

تمت خاتمه جلد دوم تاریخ ناصریه از جلد سیم تاریخ
قاجاریه از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ

بکدر

مگر در شأن شاکر شناس بنده سپاس گذار را احاطه مشکل ساخت و شعفی که در زمان تألیف
آثار این اصابت آن معالم سعید بنده بسی مواجب و شرح بود از تاریخ دولت تا آنچه نگار کرده یک همه
آثار را بنده با شبها قرائت کردم و حضوری بسزا فرمودم آنچه حدیث را نگذاشت روایت تکرار ریخ
فتح را آنچه بود در زمان دولت و احوال دوری آنچه بیش از حضرت ظفر رقم ساختی از بدو ایام صدور این تا
پادشاه همه وقایع همه کلامی خوش بیش وقتی چند بسلسله مدار شده این کتاب مصداق این سخن است
که در حد فصاحت آمده که عام فهم و خاص پسند و در زمان قربان کرده از جامه خاص شرعی کرده
من بنده با علم و ظرافت چراس آن که برار بود عاصر کرده در زمان از جامه و حال کی دو جنس و موجب
بصیر رسول و بود و دیع و عطای سماع و اطلاع قریب آنکه آباد و حرم وش و چند قرین و نگار او نوا ایم
کتاب ان که هر یک دهی است با دور تصور و قصور با تصور با کثرت رغبت و تمام صحبت سول امری
و سوق احوال سرمدی این چند عهد که کشش شوق داد و مسرور رفت و نظم قرین و نقل جاوید تا کند
مانند که هیچیک از سلاطین آمده از اولاد و احفاد این بنده که حامه را دان دولت بنده آمده و
تعریف مدح قرین آلود بصر با بنده و فرمود چنانکه خدمت بود در دولت جاوید است چو اسم تیم ما
دارای این خدمت جاوید با ماشد بنده بر حضرت نوشته روزم جسم و چهره سماک آسمان سودم
و تعرض رسا بندم گاهی دعا از دو اجابت هم رو توانائی این کوتائی و فوت این سخن سرائی بر موقع
خاطر و کیمیای نظر ملک الملوک است اراده پادشاه که خلد الله ملکه حکم فصاحت زبان بوسیدن اکرام که نماید
و کوشش [illegible] اسیر [illegible] اشعار و همت کو بالی و هر طلاقت و دلالت [illegible] حضرت دارم و این
[illegible] بزرگ بر وقت بنده ضعیف شکری دیگر واجب و [illegible] بنده کار او داد [illegible] و استعا
حاجت [illegible] حرا اسکه پادشاه کریم لطف عمیم نگردار [illegible] کل اسراف کنند
[illegible] آیات کلی و کلاشی [illegible] دولت [illegible] بنده انکه خواهی نگاشت نامه
[illegible] طبع حلی داشت با در همه ممالک شهره کرده و مردم از آن بهره [illegible] در روز بازار رشوان
کتاب طبع را شروع و سطری با کلمه و سطری بود که [illegible] آن است که [illegible] حاجه کی و
هر حدیث کار [illegible] پس [illegible] خواهی گرد [illegible] حضرت آیا
[illegible] بنده [illegible] فصل حضرت خلد الله [illegible] اقدام کردم [illegible] مستر
تاریخ دولت شاهنشاه را که خدا اش جاودان [illegible] که کتابهای بزرگ نام [illegible] شود

مجا تمت بود

ذکر چند فقره‌ای از اشعار آبدار که از شاهی طبع شهریار نامدار است

چون شهریار نامدار بصوت و حرف و نسخ طبع نگردار گستر [illegible] است همه کار در [illegible] چنانکه از سحر [illegible]
حروف و [illegible] زبان هم آهنگ [illegible] پادشاه
مردمان [illegible]

وحلما و فضلا را پرسش معضلات مسائل و حل مشکلات حکم تحصیل علوم و تحقیق معارف بکمال است و از برای تشویق و ترغیب شعرا او را ناگاهی بر بدیهه تربیت کرده شعری انشا فرموده و این بنده در دیوان اشعار مبارکش بدین چند شعر خاتمهٔ جلد اول تاریخ دولت ناصریه را از کتاب سیم تاریخ قاجاریه مشکین ختام خواهم ساخت

لتهٔ در قافیه

دل میبری در روی نهان میکنی چرا … خود میکشی مرا و فغان میکنی چرا
گر در کمین کشتن عشاق نیستی … تیر کرشمه را بکمان میکنی چرا
گر در خیال مرهم دلهای خستهٔ … آن تار طرهٔ مشکفشان میکنی چرا
این تیر غمزه با دل من مایل است و بس … این تیر را دریغ ز جان میکنی چرا

وله ایضاً فرماید

تا کجا چون حسن تو شود جهان کالائی … چو عدم سرو روانت شود بالائی
دست در زلف سیاه تو کسی خواهد زد … که سر خویش را بنهد از سر بهر سودائی

ونیز فرماید

ای روی ماه ترا صد بنده چون مشتری … در وصف تو رسد خجلت بحکمت دری
سینه روی ترا سر به سر کرده تسخیر … زیرا که در نظرم نیکو تر از قمری
چو رشته بر کمی سلطان هر کسی … تا نشیند کلهی زانبیده کمری
بنیس تو بنده شدن بهتر پادشهی … پای تو بوسه زدن خوشتر از تاجوری

ونیز فرماید

نه دل از هر صیت عاشق معشوق … عاشق معشوق هر که یکدله باشد
تا کل خوش مست روی خوش تقی و پیچ … زدن دوست خوشتر است که کلاه باشد

ونیز فرماید

رخ از روی بر انداز که تا خلق جهان … یکی روز دو خورشید بینند عیان

ونیز فرماید

می دارم از ماه کردون نکوتر … دو زلفش سیه چون کبوتر
دو چشمانش جادوی فتان مردم … دو دارو دشمن فتان و جویر کشور
رخ و موی در عنانی دو دلسیه دری … نه محتاج زیب و نه محتاج زیور

ونیز فرماید

دل را با رخ دلدار دو چرب باید کرد … عاشقی کو نشاید چنین باید کرد
تاکی این ما را از درگه خود دور کنی … که ترحم بگدایان در این باید کرد
مرکب حسن سوار است تندی کذرد … بعد از این مرکب آهسته برون باید کرد

جلد ششم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

۱۹

آنجا که نسیم گسترانده در باغ چمن | بوستان پرده از خاک می‌آورد

و نیز فرماید

محفل ما بهشت است در این فصل بهار | خیز ای ساقی و پیمانه بکن باده بیار

باده چون گل بسرخ و باد آمد | باده چون دل ماست باز درگذار

و نیز فرماید

دو شوخ من و تصور نکو آن هم | شعبده چشم و خال و زلف سیاهم

خط علامی از آفتاب کرده‌ام | یار دل و جان علام آل زرج که ایم

سر که حضرت تو ما به سایه‌ای است | با سپرده هر دو نور به ما هم

در عید غدیر امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرماید

عید مولود امیرالمؤمنین شد | عالم بالا در این جشن برین شد

از برای مژده این عید خجسته | جبرئیل از آسمان اندر زمین شد

ذوالفقار کج چنین گوید عالم | راست رو است خدا امیر مسلمین شد

تا ما ظلم چرا گاه امین اسرافیل باشد

حاجب درگاه جبرئیل امین شد

تمت کتاب مستطابات از تاریخ ناصری از مجلدات تواریخ قاجاریه من حیث کتب

ناسخ التواریخ ساسان تب دور کار جناب جبر الحاج

والفقار عهده التجار زوال احسان رحاحی

ابراهیم تاجر مشهور

کتابفروش

طهران

۱۳۲۴